



۲۳۵

کتابان کبیر



نهضت ترجمه

Translation Movement

آیت الله العظمیٰ خرمینی

۱۳۸۵

دفتر انتشارات اسلامی
وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم



Leader.Khamenei.com

تهیه کننده کتاب : سایت شناخت رهبری

نهضت ترجمه

Translation Movement

.TM

راهنمایی :

برای خواندن کتاب روی صفحه کلیک راست کرده

و گزینه «Rotate Clockwise» را انتخاب نمایید

فهرست مطالب

« برای رفتن به صفحه مورد نظر روی عناوین کلیک کنید »

مقدمه	۲۹	کمک به ستمگران
۱ شرک به خدا	۳۰	یاری نکردن ستم دیدگان
۲ یأس	۳۱	سحر
۳ القنوط من رحمت الله	۳۲	اسراف
۴ الامن من مکر الله	۳۳	تکبر
۵ آدم کشی	۳۴	جنگ با مسلمانان
۶ عقوق والدین	۳۵	خوردن مردار و خون و گوشت خوک
۷ قطع رحم	۳۶	ترک نماز عمداً
۸ خوردن مال یتیم	۳۷	زکات ندادن
۹ رباخواری	۳۸	استخفاف حج
۱۰ زنا	۳۹	ترک یکی از واجبات
۱۱ لواط	۴۰	اصرار بر گناه
۱۲ قذف	۴۱	غیبت
۱۳ شراپخواری	۴۲	نمیمه
۱۴ قمار	۴۳	ریختن ابروی مومن
۱۵ اشتغال به ملامی	۴۴	مکر و نیرنگ
۱۶ غنا	۴۵	احتکار
۱۷ دروغ	۴۶	حسد
۱۸ سوگند دروغ	۴۷	دشمنی کردن با مومن
۱۹ گواهی دروغ	۴۸	مساحقه
۲۰ گواهی ندادن	۴۹	قیادت و دیانت
۲۱ پیمان شکنی	۵۰	استمناء
۲۲ خیانت به امانت	۵۱	بدعت
۲۳ دزدی	۵۲	حکم ناحق
۲۴ کم فروشی	۵۳	کارزار در ماه حرام و بازداشتن از راه خدا
۲۵ حرام خواری	۵۴	کفران نعمت
۲۶ حبس الحقوق	۵۵	فتنه
۲۷ فرار از جهاد	۵۶	فروختن اسلحه به کفار
۲۸ تعرب بعد از هجرت	۵۷	بهتان
	۵۸	هتک حرمت مقدسات
		توبه
		حکایت های بیدار کننده

بسم الله الرحمن الرحيم

سر آغاز

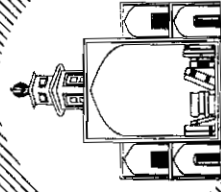
پیشوای متقین امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه ای میفرماید:

«اعلموا عباد الله ان التقوى دار حصن عزيز والفجور دار حصن ذلیل لا یبضع اهل ولا یحرم من لجا الیه» یعنی ای بندگان خدا بدانید که همانا تقوی و پرهیز از گناه، حصاری محکم و جایگاهی متع است که در آن حصار زبانی بکسی نمی رسد، اما بی پروائی و گه کاری حصارى است پست که نمیتواند اهل خودش را از آفات و بلائى که بآنان رو آورد نگهدارد و پناهنده خود را حفظ کند . محدث عالمقام مجلسی رضوان الله علیه فرماید: کلمة تقوى ریشه اش و قایة است و در لغت بدان معنا است که آدمی در نگهداری خویش فراوان بکوشد و در عرف معنایش آنکه آدمی خود را از آنچه بآخرت او زیان دارد نگهدارد و تنها بکارهای سودمند جهان آخرت بپردازد و آن را سه مرتبه است: مرتبه اول آنکه با درست کردن عقاید ایمانی خود، جان خود را از عذاب جاودان نگهدارد.

مرتبه دوم آنکه: از هر چه گناه است، اجتناب جوید و همین معنا است که در نزد اهل شرع معروف است و مرتبه سوم نگهداری دل است، از هر چه آنرا از حق مشغول کند و این درجه مخصوص بندگان خاص خدا است بلکه درجه خاص الخاص است. (پایان)

عابدی را پرسیدند تقوی را برای ما توصیف کن گفت: اگر در زمین خاورستان قدم

شابک دوره: ۸-۲۲-۰۲۷۰-۹۶۴
ISBN 964 - 470 - 022 - 8
شابک: ۳-۱۱۴-۰۲۷۰-۹۶۴
ISBN 964 - 470 - 114 - 3



گناهاى کبیره (ج ۱)

شهید محراب آیت الله سید عبدالحسین دستغیب

معارف اسلامى

وزیرى

هجدهم

دفتر انتشارات اسلامى

دو جلد در یک جلد

۴۰۸

زمستان ۱۳۸۲

۴۰۰۰

■ مؤلف:
■ موضوع:
■ قطع:
■ نوبت چاپ:
■ چاپ و نشر:
■ تعداد مجلدات:
■ تعداد صفحات:
■ تاریخ انتشار:
■ شمارگان:

دفتر انتشارات اسلامى

وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

خودکشی بامید نجات! مثل توبه نکردن یا گناه کردن بامید شفاعت مثل سم

خوردن یا دست در دهان افقی کردن است بامید رسیدن طیب و مداوا کردن، که البته برخلاف حکم عقل است. زیرا پس از خوردن سم اولاً یقینی نیست که دست رسی به طیب و دوا پیدا شود ثانیاً تأثیر مداوا قطعی نیست شاید سم داخل خون گردیده و قلب را از کار انداخت همچنین کسی که گناه میکند از کجا یقین دارد که پس از مرگ بلافاصله بشفاعت شافعین میرسد؟

مرگ با یکی از سه چیز: از حضرت امیرالمؤمنین (ع) از وصف مرگ پرسیده شد؟ حضرت فرمود: بر شخص دانا و با اطلاعی وارد شدید، با یکی از این سه چیز، مرگ وارد میگردد: یا بشارت نعمت همیشگی است یا عذاب همیشگی یا سبب هول و ترس است و کارش مبهم و مردم میباشد و نمی داند از چه طایفه خواهد بود، پس دوست ما که اطاعت کننده ما بوده، یعنی مصیبتی نداشته، نعمت همیشگی بشارت داده میشود؛ و اما دشمن ما که با ما مخالفت می کرده پس به عذاب همیشگی بشارت داده می شود؛ و اما آنکه کارش مبهم است و نمیداند بر سرش چه می آید او مؤمنی است که بر خودش اسراف و ظلم میکرده یعنی گناهکار بوده است. او را مرگ فرا می رسد اما با ابهام و خوف و حزن، پس از آن خدا او را با دشمنان ما مساوی قرار نخواهد داد بلکه او را بشفاعت ما از آتش بیرون خواهد آورد، پس عمل کنید و اوامر الهیه را اطاعت کنید و عذاب خدا را کوچک بشمارید، بدینستیکه از جمله گناهکاران کسی است که شفاعت ما با و نمی رسد مگر بعد از سیصد هزار سال عذاب^۱.

عمرو بن یزید گفت: به حضرت صادق (ع) عرض کردم از شما شنیدم که فرمودید: تمام شیعیان ما در بهشتند با هر گناهی که داشته باشند. حضرت فرمود: راست

۱- عن ابی جعفر الجواد (ع) عن آبائه قال قبل لامیرالمؤمنین (ع) صف لنا الموت فقال ع علی الخیر

مقطم. هو احد ثلثة امور یرد علیه اما بشارة بنعم الامید و اما بشارة بعذاب الابد و اما تحزین و تهویل و امر بهم لایدری من ای الفرق هو، فاما ولینا المطیع لامرنا فهو المبرر بنعم الابد و اما عدونا المخالف علینا فهو المبرر بعذاب الابد و اما المبرر امره الذی لایدری ما حاله فهو المؤمن من المبرر علی نفسه لایدری ما یؤول الیه حاله یأتیه الخبر مبهماً مخوفاً ثم لن یسو به الله عزوجل باعدائنا لکن یخرجه من النار بشفاعتنا فاعملوا و اطیعوا و لا تتکلموا و لا تستصغروا عقوبة الله عزوجل فان من المبررین من لا تلحقه شفاعتنا الا بعد ثلثة الف سنة. (جلد ۳ بحار الانوار نقل از معانی الاخبار ص ۲۸۸).

«اگر از گناهان بزرگی که نهی کرده شده اید دوری کنید گناهان شما را درگذریم و اجتنابتان را از گناهان کبیره کفاره گناهان صغیره قرار دهیم و شما را در جای بزرگ و شریفی که بهشت است در آوریم»^۱.

درهای بهشت بروی پرهیزگاران باز است: از رسول خدا (ص) مرویست که فرمود: قسم به آن خدائیکه جان من در قبضه قدرت او است هیچ بنده ای نیست که پنج نوبت نمازهای واجب را بجای آورد و روزه ماه رمضان را بگیرد و از گناهان کبیره دوری کند مگر اینکه درهای بهشت را بروی او بگشایند. سپس آیه ای که گذشت تلاوت فرمود^۲.

کسی که گناه کبیره از او سرزند و توبه ننماید فاسق است و نمی شود در نماز به او اقتداء کرد و شهادتش پذیرفته نیست و پس از مرگ مستحق عقوبت الهی است مگر اینکه فضل الهی شامل حالش شده که از آن جمله شفاعت محمد صلی الله علیه و آله است، چنانچه خودش فرموده که شفاعتم را برای صاحبان گناهان کبیره از امتم ذخیره کرده ام^۳ و نیز فرمود: شفاعت من برای صاحبان گناهان کبیره از امتم می باشد اما نیکوکاران، یعنی ترک کنندگان کبائر، برایشان راه مؤاخذه نیست؛

شفاعت نباید موجب جرأت بر معصیت شود: در اصل شفاعت هیچگونه شکی نیست که خداوند برای اظهار عظمت شأن و جلالت قدر پیغمبر (ص) و اثمه اظهار سایر شافعین، صاحبان گناهان کبیره را بایشان خواهد بخشید بلکه به برکت شفاعت ایشان مقام و درجه سایر دوستان آنها رفیعتر خواهد شد و این مطلب از قرآن مجید و اخبار صحیحه و متواتره مسلم و روشن است و ذکر آنها موجب خروج از وضع کتاب می باشد. چیزی که تذکر آن لازم است این است که نباید موضوع شفاعت سبب جرأت بر معصیت یا مسامحه در توبه گردد.

۱- ان تجتنبوا کبائرنا تنهون عنه تکفیرکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلاً کریماً (سوره ۴ آیه ۳۱).

۲- تفسیر منهج الصادقین.

۳- ادخرت شفاعتی لاهل الکبائر من امتی. (جلد ۳ بحار الانوار- عدة الداعی).

۴- انما شفاعتی لاهل الکبائر من امتی فاما المحسنون فدا علیهم من سبیل. (جلد ۳ بحار الانوار- عدة الداعی).

بنابراین واضح شد که نترسیدن از گناهان و جرأت کردن بر آن و تأخیر در توبه به امید شفاعت ناشی از جهل و غرور است.

گناه زیاد ایمان را می برد و دل را سیاه می کند: آنچه از موارد شفاعت ذکر شده راجع به وقتی است که شخص با ایمان از دنیا برود و گاه میشود که بسبب گناهان زیاد و تأخیر در توبه، نور ایمان از قلب بیرون رفته مبتلا بظلمت شک و تردید بلکه انکار می گردد و به همین حال می میرد، مثل کسی که سم خورده و بقدری تأثیر کرده که قبل از رسیدن طبیب هلاک میگردد، طبیب با مرده چه میتواند بکند؟ پس شفاعت شافعیان ایشانرا سودی نمیدهد.^۱ برای اثبات این مطلب فقط بذكر یک آیه و دو روایت اکتفاء میشود. در سوره مبارکه روم می فرماید: «عاقبت کسانی که بد کردند و مرتکب گناه شدند اینکه تکذیب و انکار آیات ما نموده و بآنها استهزاء نمایند».^۲

حضرت باقر(ع) فرمود: نیست بنده ای مگر اینکه در قلبش نقطه سفیدی است، هر گاه گناهی کرد نقطه سیاهی از آن سفیدی بیرون می آید، اگر توبه کرد آن سیاهی بر طرف میشود و اگر در گناه فرو رفت و ادامه داد سیاهی قلب زیاد میشود تا اینکه تمام سفیدی قلب را میگیرد، هر گاه چنین شد صاحب قلبی هیچوقت رجوع بخیر نخواهد کرد این است معنی فرمایش پروردگار عالم که می فرماید: نه چنین است بلکه غلبه کرده و بر دلهای ایشان رنگها نهاده آنچه را که انجام داده اند.^۳

دیگر موعظه اثر نمی کند: یعنی دلهایشان بسبب ظلمت گناه زنگ زده و تاریک شده و جهت دیدن و معرفت حق برایشان پوشیده گشته و راه خیر و قبول کردن نصیحت بر دلهایشان بند شده است. و نیز حضرت صادق(ع) فرمود: کسی که اراده گناهی کرد، پس آنرا به جای نیاورد، بدترستی که بنده ای گناهی می کند و خدا او را می بیند می فرماید بعزت و جلال خود سوگند، پس از این ترا هرگز نمی آمرزم.^۴

۱- فما تنفعهم شفاعت الشافعين. (سوره ۷۴ آیه ۴۸).

۲- ثم كان عاقبة الذين اساءوا السواى ان كذبوا بايات الله و كانوا يستهزؤن. (سوره روم آیه ۹).

۳- ما من عبد الا و فى قلبه نكته بيضاء فاذا اذنب ذنباً خرج فى النكته نكته سوداء فان تاب ذهب ذلك السواد وان تعادى فى الذنوب زاد ذلك السواد حتى يغطى الياض فاذا غطى الياض لم يرجع صاحبه الى خير ابداً و هو قول الله عز وجل: كلاب ران على قلوبهم ما كانوا يكسبون. (كافى ج ۲ ص ۲۰۹ باب الذنوب ج ۲۰).

۴- قال ع من هم بسية فلا يعملها فانه ربما عمل العبد السية فبئرا الرب تبارك و تعالى فيقول

گفتم، بخدا قسم! تمام آنها در بهشتند. گفتم: فدایت شوم، بدرستی که گناهان زیاد و بزرگ است. فرمود: اما در قیامت، پس تمام شما در بهشت خواهید بود، بشفاعت پیغمبر یا وصی او لیکن بخدا قسم! بر شما در برزخ می ترسم. گفتم: برزخ چیست؟ فرمود: برزخ قبر است، از هنگام مرگ تا روز قیامت.^۱

فردا بجای اشک خون میگیرند: و در وصایای پیغمبر اکرم به ابن مسعود است که میفرماید: گناه را کوچک شمار و از گناهان کبیره پرهیز، چون روز قیامت وقتی بنده بگناهش مینگرد از چشمانش چرک و خون بیرون می آید. خداوند میفرماید: قیامت روزی است که هر کس عمل نیک و بد خود را نزد خودش حاضر میباید، آرزو میکند که میان او و گناهانش مسافتی دور بود.^۲

و از رسول اکرم(ص) نیز مرویست که، بنده ای برای یک گناه از گناهانش یکصد سال نگهداشته میشود.^۳

شفاعت به سبک شمارندگان نماز نمیرسد: و بعضی از گناهان کبیره است که در بعضی از روایات تصریح شده، صاحبش از شفاعت محروم است؛ مانند سبک شمردن نماز، چنانکه حضرت صادق(ع) فرمود: شفاعت ما به کسی که نمازش را سبک شمارد نمیرسد.^۴

و از پیغمبر اکرم(ص) مرویست که فرمود: از من نیست کسی که نماز را سبک گیرد و بر من نزد حوض کوثر وارد نمی شود. نه، بخدا قسم! که بمن نمیرسد.^۵

۱- قلت لايميد الله انى سمعتك وانت تقول كل شيئا فى الجنة على ما كان فيه قال ع صدقك اللهم والله فى الجنة قال قلت جعلت فداك ان الذنوب كثيرة كياثر قال ع اما فى التوبة فكلكم فى الجنة بشفاعة النبى المطاع او وصى النبى ولكنى والله اتخوف عليكم فى البرزخ - قلت وما البرزخ قال ع القبر منذ حين مودة الى يوم القيمة (كتاب كافى، ج ۳ ص ۲۴۲).

۲- لا تحقرن ذنباً ولا تصغرنه واجتنب الكبائر فان العبد اذا نظر الى ذنبه به دعت عيناه دماً و قبحاً يقول الله تعالى يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضراً و ما عملت من سوء تود لو ان بينها و بينه امداً بعيداً. (جلد ۱۷ بحار الانوار).

۳- ان العبد ليحس على ذنب من دنو به ماء عام... (كتاب اصول كافى ج ۲ ص ۲۷۲).

۴- قال لا تنال شفاعتنا من استغف بصلوته (بحار الانوار ج ۸۲ ص ۲۲۷).

۵- ليس منى من استغف بالصلوة لا يرد على الحوض لا والله. (بحار الانوار ج ۸۲ ص ۲۲۴).

اهلیت(ع).

عنوان شیعه مقام بس شامخی است چه آنهائیکه گوی سبقت را در میدان علم و عمل ر بوده اند خود را قابل نمیدیدند که به آنها شیعه اهلیت بگویند...

مثلاً جناب محمد بن مسلم ثقفی که از اجله اصحاب حضرت باقر(ع) و حضرت صادق(ع) است و آن بزرگواران، شیعیان را در مسائل به او رجوع میدادند و در علم رجال مذکور است که هیچگاه از محمد بن مسلم در شیعه فقیه تر نبوده است.

وقتی این بزرگوار باتفاق ابوکریه الازدی، نزد شریک قاضی حاضر شدند، شریک نگاه تندی به آنها کرد و گفت: این دو نفر، جعفری و فاطمی هستند یعنی شیعه اهلیت اند. ایشان هر دو گریه کردند، قاضی سبب گریه شان را پرسید گفتند: ما را به بزرگی نسبت دادی (یعنی جعفر بن محمد الصادق(ع)) که راضی نیست شخص کم ورع شیعه او باشد، پس اگر لطف فرموده ما را بپذیرد، بر ما منت گزارده است.

شیعیان حقیقی پیروان امامند: البته کسی را می توانیم شیعه حقیقی بنامیم که در جمیع کردار و گفتارش پیرو ایشان باشد چنانچه حضرت موسی بن جعفر(ع) می فرماید: «جز این نیست که شیعه ما کسی است که پیروی ما کند و آثار ما را متابعت نماید و به اعمال ما اقتداء کند»^۱.

شیعی حضرت امیرالمؤمنین(ع) از مسجد بیرون میرفت و هوا بواسطه ماهتاب روشن بود، جماعتی پشت سر آن حضرت همراهش میآمدند آنها نگرست و فرمود: شما کیستید؟ گفتند ما شیعه تو هستیم، حضرت نظری به صورتهاشان انداخت و فرمود: پس چرا در شما نشانه شیعه را نمی بینم؟ گفتند: یا امیرالمؤمنین علامت شیعه چیست؟ فرمود: از زیادتی بیداری شب زرد رو یابند، چشمان ضعیف شده و آب از آن خارج میگردد (بواسطه زیادتی گریه)، بواسطه ایستادن به عبادت پشت ایشان خمیده شده، شکمهایشان بواسطه روزه به عقب چسبیده، از زیادتی دعا لهای آنها خشکیده^۲.

۱- انما شیعتنا من شیعتنا واتبع آثارنا و اقتدی باعمالنا. (بحار الانوار).

۲- قال ع صفر الوجوه من السهر عمش العیون من البكاء حذب الظهور من القيام خمص البطون من الصیام ذبل الشفاه من الدعاء علیهم غیرة الخاشعین. (بحار الانوار نقل از امامی شیخ طوسی و ارشاد شیخ مفید).

یعنی بسبب این گناه سزاوار و مستحق محرومیت از انطاف حق می گردد و موفق به توبه نشده و در نتیجه آمرزیده نمی گردد.

علامه مجلسی علیه الرحمه در شرح این حدیث می فرماید: در این فرمایش امام(ع) امرت رسیدن از تمام گناهان است زیرا هر گناهی محتمل است از این قسم باشد.

ترس از گذشته ها: باید اهل ایمان برگزیده های خود ترسناک و گریان باشند زیرا چه اطمینان دارند که این قسم گناه از آنها سر نزده باشد. امام(ع) که تعیین نفرموده چه قسم گناهی است، که صاحبش از نظر لطف پروردگار عالم میافتد و از بخشش و مغفرت الهی محروم میگردد. نشانه این قسم گناه پیدا نشدن حالت توبه و انابه است، پس باید در تضرع و زاری بدرگاه الهی کوشید و از باب توبه وارد شده از گناهانیکه بیاد دارد بخصوص و از گناهانیکه از یاد برده بطور کلی توبه کرده آنها را تلافی نماید. و طریق توبه کردن از گناهان بعد از این ذکر خواهد گردید انشاء الله.

شفاعت موجب امید است نه غرور: از آنچه گذشت معلوم گردید که موضوع شفاعت نه تنها موجب غرور و جرأت بر معصیت نمی گردد بلکه سبب قوت رجاء و تشویق شخص بتوبه و انابه است که سعی کند از راه توبه و انابه و اعمال صالحه با امید بشفاعت اهل بیت عصمت و طهارت (ع) بدرجات رفیعہ نائل گردد و به مقامات قرب رب العالمین برسد.

از آن طرف، این مطالب موجب بی باکی هم نمی شود و منافاتی با خوف ندارد، به عبارت واضحتر، چنین کسی که به شفاعت و لطف پروردگار عالم امیدوار است در عین حال، ترسناک هم میباشد که مبدا از شفاعت آقایان پس از مدت زمانی، بس طولانی استغناء نماید یعنی مدتی در برزخ معذب بوده آنوقت به شفاعت برسد. و در عین حال همین خوف و ترس هم موجب زیاد شدن و شدت توسل به اهل بیت می باشد.

شیعیان اهلیت: نسبت به روایاتی که در مقام شیعه و نجات دوستان اهلیت(ع) رسیده که از آن جمله نسوختن ایشان باتش است، پس آنها هم موجب قوت رجاء و اطمینان به محبت آقایان است و نباید موجب غرور و جرأت بر معصیت گردد.

زیرا موضوع این اخبار، دو عنوان است، یکی شیعه و دیگری دوست و محب

است، بلکه با انبیاء(ع) و ائمه اطهار خواهد بود، چنانچه حضرت رضاع(ع) می فرماید: «برخداست دوست ما را در قیامت برگزیدند، در حالی که صورتش نور افشانی میکند و دلش روشن و حجتش نزد خدا آشکار می باشد. حق است بر خدا صاحب ولایت ما را با پیغمبران و صدیقان و شهداء و نیکان محشور گرداند و ایشان دوستان خوبی هستند»^۱.

لیکن باید دانست که معنی ولایت چیست؟

در کتاب مجمع البحرین در لغت ولایت می گوید: «ولایت دوستی اهل بیت(ع) و پیروی کردن ایشان در اوامر و اقتداء نمودن بایشان در اعمال و اخلاق است»^۲. پس ولایت عبارتست از محبت و اطاعت.

و شاهد این معنی حدیث زراره از حضرت باقر(ع) است که در آن از ولایت به اطاعت از امام(ع) تعبیر می فرماید^۳.

ولایت علی(ع) قلعه محکم خداست: همین معنی هم از حدیث شریف سلسلة الذهب که صدوق از حضرت رضاع(ع) نقل نموده است، استفاده می شود، به این بیان:

«ولایت علی بن ابیطالب قلعه من است و هر که در قلعه من داخل گردید از عذاب من در امان است»^۴. شکی نیست که دخول در حصن ولایت اهل بیت عصمت و طهارت عبارتست از فرار از شیطان و پیروی نفس و هوی و دوری از تبعیت دشمنانش و پناهنده شدن به آن بزرگوار، خلاصه در جمیع افعالش پیرو او باشد و بدیهی است که تحصن امر لفظی نیست بلکه عملی و فعلی است و هر کس پیروی از هر که کرد یقیناً متحصن در حصن او است پس کسی که معصیت میکند در حال معصیت از حصن علی(ع) خارج است و داخل در دام شیطان و نفس است.

۱- حق علی الله ان یبعث ولینا مشرقاً وجهه نیراً برهانه ظاهرة عند الله حجة حق علی الله تعالی ان یجعل ولینا مع الیقین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئک رفیقاً. (بحار الانوار).

۲- الولاية بالفتح محبة اهل البيت (ع) واتباعهم فی الدین وامتثال اوامرهم ونواهیهم والتأسی بهم فی الاعمال والایلاق واما معرفة حقهم واعتقاد امامتهم فذلك من اصول الدین لامن فروع العملية. (مجمع البحرین).

۳- ذروة الامر وسنامه وفتاحه وباب الاشیاء ورضا الرحمن الطاعة للامام بدمعرفته.

۴- ولاية علی بن ابیطالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی (عیون اخبار الرضا).

برای مزید اطلاع به سه روایت اکتفا می شود.

ادعای شیعه گری کافی نیست: ۱- جابر از حضرت باقر(ع) نقل می کند که فرمود: آیا کفایت می کند کسی که خود را به تشیع نسبت می دهد به اینکه بگوید دوست اهل بیت هستم، به خدا قسم شیعه ما نیست مگر کسی که از خدا بترسد و امرش را اطاعت نماید^۱.

شیعه از همه پرهیز گارتر و خدا ترس تر است: ۲- حضرت صادق(ع) به مفضل بن عمر فرمود: اگر می خواهی اصحاب مرا بشناسی به کسی بنگر که از گناهان زیاد پرهیز می کند و از آفریدگار خود زیاد می ترسد و ثوابش را امیدوار است پس ایشان اصحاب منند^۲.

۳- حضرت صادق(ع) می فرماید: از ما نیست و کرامتی نزد ما ندارد کسی که در شهر یکصد هزار نفری باشد و در آن شهر (از غیر شیعه) از او باورع تر باشد^۳ یعنی شیعه اهل بیت باید از همه در ایمان و عمل و تقوی و ورع بهتر باشد. چنانچه خدایتعالی از ایشان تعبیر به خیر البریه می فرماید، در آنجا که می فرماید: کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح نمودند پس ایشان بهترین خلقند^۴. و از رسول خدا(ص) مرویست که خیر البریه شیعیان علی(ع) هستند، بدین مضمون که: «یا علی خیر البریه تو و شیعیانت هستید، تو و شیعیانت در روز قیامت می آید در حالی که به آنچه خدای تعالی به شما داده است راضی هستید و پسندیده شده خدایتید»^۵.

ولایت: شکی نیست که هر کس دارای ولایت اهل بیت(ع) باشد اهل نجات

۱- عن جابر عن ایجعفر قال: قال لی یا جابر یکتفی من انتحل التشیع ان یتقول یحینا اهل البیت فوالله ما شیعتنا الا من اتقی الله واطاعه (کتاب کافی ج ۲ ص ۶۰).

۲- عن مفضل بن عمر قال- قال ابوعبدالله ع اذا اردت ان تعرف اصحابی فانظر الی من اشتد ورعه و خاف خالفه ورجا ثوابه و اذا رأیت هؤلاء هؤلاء اصحابی. (کتاب کافی).

۳- ثم قال یا عیسی بن عبد الله لیس منا- ولا کرامة- من کان فی مصروفه مائة الف او یزیدون و کان فی ذلک المصر احد اربع منه. (کافی ج ۲ ح ۱۰ باب النوع).

۴- ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه. (سوره ۹۸ آیه ۸).

۵- قال (ص) هم انت و شیعتک تأتی انت و شیعتک یوم القیمة راضین مرضیین. (تفسیر طبرنی- مناقب خوارزمی- الصواعق تألیف ابن حجر).

فرمایش مجلسی در اقسام تقوی: علامه مجلسی می فرماید: ورع بر چهار قسم

است:

- ۱- ورع تابعین و آن پرهیز از محرمات است.
- ۲- ورع صالحین و آن پرهیز از مشبهات است که در حرام واقع نشود.
- ۳- ورع متقین و آن ترک مباحات است که در حرام واقع نشود مانند ترک سؤال از حال مردم از ترس اینکه مبدا در غیبت بیفتد.
- ۴- ورع سالکین و آن اعراض از غیر خدا است از ترس ضایع شدن عمر عزیز در کارهای بیهوده، هر چند منجر به حرام هم نشود.

محبت: بشارات زیادی از طریق اهل بیت و همچنین از طرق عامه راجع به دوستان علی (ع) رسیده و سبب رجاء و قوت امید هر صاحب ایمانی است که به برکت این محبت از هوارپستی و متابعت شیطان دوری کند زیرا اگر کسی بزرگی را دوست داشت لازمه دوستیش این است که دوستان او را دوست و دشمنانش را دشمن بدارد دوستی شیطان و متابعت هوای نفس مانع خدا پرستی و دوستی اهل بیت است دوستان علی به برکت محبتشان از شیطان دورند.

بنابراین معلوم گردید که محبت مانند ولایت سبب جرأت بر مصیبت نمی باشد بلکه بر عکس است اگر محب راستی و درستی شد دیگر گرد هوارپستی نمی رود.

برای توضیح این مطلب به چند حدیث مختصر اشاره می شود.

محبت ثبات قدم می دهد: حضرت باقر (ع) فرمود: خداوند دوستی علی (ع) را در قلب کسی که جاداد پایش به مصیبت نمی لغزد؛ مگر اینکه خدا نگه می دارد قدمش را و برای او حفظ می فرماید قدم دیگر را^۱.

ذلک فعلا فلوقال انی احب رسول الله ص فرسول الله ص خیر من علی ثم لا ینبع سیره ولا یعمل بسنته مانفعه حبه ایاه شیئاً فأتقوا الله واعملوا لما عند الله لیس بین الله و بین احد قرابة احب العباد الی الله عزوجل واکرمهم علیه اتقهم واعملهم بطاعته یا جابر و الله ما یتقرب الی الله تبارک و تعالی الا بالطاعة و ما معنا برائتکم التار و لا علی الله لاحد من حجة من کان لله مطیعاً فهو لنا ولی و من کان لله عاصياً فهو لنا عدو ما تنال ولا یتنا الا بالعمل والورع. (کتاب کافی، ج ۲ ص ۶۰ حدیث ۳).

۱- ما ثبت الله حب علی فی قلب احد فزلت له قدم الا ینبها الله و ثبت له قدم اخری (بحار الانوار).

شیر درنده و پناه به قلعه: لذا بعضی از بزرگان فرموده اند: مثل کسی که به زبان می گوید به خدا پناه می برم «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» و به عمل پیروی شیطان را می کند مثل کسی است که شیری درنده در کمین او است و نزدیک این شخص قلعه ای باشد آنوقت بگوید: ای شیر اگر بیائی به این قلعه پناهنده می شوم در حالی که از جای خود اصلاً حرکت نمی کند و در قلعه نمی رود، یقیناً اثری ندارد و شیر کار خودش را می کند مگر اینکه سعی کند خودش را به قلعه برساند.

پس کسی که می خواهد از جمیع خطرات محفوظ باشد باید در قلعه محکم الهی که متابعت از امیرالمؤمنین است گردد، پس اگر به حسب عمل در دام شیطان است هر چه می خواهد به زبان بگوید: من دارای ولایت علی هستم، نتیجه ای ندارد.

آیا گفتار تنها کافی است؟: پس از اینکه حضرت باقر (ع) صفات شیعیان را ذکر فرمود چنین گفت: آیا همیقنقد که شخص به زبانش بگوید علی را دوست می دارم و دارای ولایت او هستم کافی است در حالی که به آنچه که مقتضای اعتقاد او است از متابعت اهل بیت در او نباشد، پس اگر مخالف شیعه بگوید من دوست محمد (ص) هستم و محمد (ص) از علی (ع) افضل است پس من از شیعه افضل هستم شیعه را چه حاجتی بر او است؟ زیرا اگر بگوید دوستی محمد (ص) که به زبان تنها نیست بلکه به پیروی او است و او هم امر به پیروی اهل بیت (ع) فرموده در جواب می گوید: دوستی علی (ع) هم به زبان نیست و در پیروی او امر او است پس چنانچه دوستی محمد (ص) مخالف را بواسطه متابعت نکردنش نتیجه ای نمیدهد، دوستی علی (ع) با مخالفت طریقه او نتیجه ای ندارد. بعد می فرماید بین خدا و کسی خوشاوندی نیست محبوب ترین بند گان و گرامی ترین ایشان کسی است که از همه با تقوی تر باشد و بیشتر او را اطاعت کند.

و در صورتی که شیعیان ما عملی نداشته باشند با ما برات و حکمی به آزادی آنها نیست و اینکه بگوید شیعه هستم حاجتی بر خدا نمی شود اگر بخواهد او را عذاب فرماید زیرا که خدا وعده نداده است که مدعی تشیع را بیامرزد هر کس خدای را اطاعت کننده باشد پس ولی ما است یعنی دارای ولایت ما است و هر کس مصیبت کننده باشد پس او دشمن ما است و ولایت ما به کسی نمی رسد مگر به ورع و عمل^۱.

۱- فقال (ع) یا جابر لا تدعین بک المذاهب حسب الرجل ان یقول احب علیاً و اتوله ثم لا یکون مع

بازباد ماندن در عذاب تابع شدت و ضعف محبت اهل بیت است. اگر محبت زیاد باشد زودتر به شفاعت خواهد رسید بلکه در حال احتضار به فریاد او خواهند رسید چنانچه در حالات جناب سید حمیری است.^۱

گاه هم می شود که بواسطه زیادتی حب مال و شهوات و کمی یا نبودن محبت، موقع مرگ آل محمد را فراموش می کند و فقط آنچه را که مورد علاقه شدید او است در

۱- سید اسماعیل حمیری علیه الرحمه، مداح اهل بیت (ع) در سال ۱۷۳ هجری وفات نموده و در هر یک از فضائل علی (ع) قصیده ای انشاء فرموده است و در مجلسی قرار نمی گرفت مگر اینکه قضیبتی از فضائل آل محمد (ص) باید ذکر شود. در حال وفاتش کرامت عظیمه ای برای آن بزرگوار پیش آمد که در کتب شیعه و سنی ذکر شده چنانچه در جلد ۳ الغدير، کتاب الاغانی و مناقب سروی و کشف الغمه و امالی شیخ و بشارة المصطفی و رجال کشی نقل فرموده و خلاصه آن اینست که در حال وفات سید، جماعتی از همسایگاناش که مخالف مذهب شیعه بودند نزدش حاضر شدند، سید خوش منظر بود در آن حال اظهار حسرت زیادی می کرد ناگاه در صورتش نقطه سیاهی ماند مرکب نمودار گردید، پس زیاد شد بقسمی که تمام صورت مثل قیر سیاه گردید و تمام دشمنانش شاد شدند و شهادت می نمودند، سید، حرف نمی زد تا اینکه بهوش آمد و چشمان خود را باز نمود و رو بجنب اشرف کرده گفت یا امیر المؤمنین آیا با دوست تو اینطور معامله می شود؟ و سه مرتبه این جمله را تکرار نمود. پس بخدا قسم نوری سفید در پیشانی او ظاهر شد و زیاد گردید تا تمام صورتش را گرفت مانند ماه شب چهارده گردید، سید شاد و خندان شده این اشعار را انشاء فرمود:

کلذبا الزاعمون ان علیاً
قد ورنی دخلت جنة عدن
فابشروا الیوم اولیاء علی
ثم من بعده تولوا بنیة
و تعفا لی الاله عن سبائات
وتولوا علی حتی الممات
واحداً بعد واحد بالصفتات

یعنی «دروغ گفت کسی که گمان کرد علی (ع) دوستش را از سنجشها نجات نمی دهد، بخدا قسم که بهشت داخل شدم و خدا مرا از گناهانم بخشید، پس بشارت باد شما را ای دوستان علی (ع)، و دوست بدارید علی را تا هنگام مرگ، از بعد او اولادش را یکی پس از دیگری دوست بدارید که دارای صفات امامتند». پس از آن اقرار به وحدانیت خدا و رسالت خاتم الانبیاء و ولایت امیر المؤمنین (ع) کرد و چشم برهم گذاشت و از دنیا رفت.

و نیز در الغدير نقل نموده که جناب کمیت، مداح اهل بیت در حال مرگ گفت: اللهم آل محمد اللهم آل محمد (ص) و از دنیا رفت، و در بحار الانوار نقل نموده که جناب عبدالله بن عباس در حال احتضارش گفت: پرورد گار من بدوستی علی بن ابیطالب بنو تقرب پیدا می کنم.

و در وصیت جابر بطیة کوفی است که می فرماید: اگر دوستان اهل بیت پایشان بلغزد بواسطه زیادتی گناهانشان، بسبب محبتشان، برایشان قدم دیگری ثابت خواهد ماند.^۱

استغفار ملائکه برای دوستان علی (ع): و در روایات کثیره است که ملائکه برای دوستان اهل بیت (ع) استغفار می نمایند، چنانچه در بحار از طریق عامه نقل کرده که: خدا از نور صورت علی (ع) هفتاد هزار ملک خلق فرموده که برای او و دوستانش تا روز قیامت استغفار می نمایند.^۲

بلکه صریح روایت است که دوستی علی (ع) بخودی خود پاک کننده گناهان است، چنانچه پیغمبر (ص) فرموده که دوستی علی (ع) گناهان را می سوزاند چنانچه آتش هیزم را.^۳

ز دل سواد معاصی برون برد مهرش
چنانکه ماه برد ظلمت شب دیچور
ز حب اوست بروز جزانه از اطاعت
امید مغفرت از حی لایزال غفور
بلاء گناهکاران را پاک می کند: و در روایات است که خداوند دوستان اهل بیت را که گناهکارانند در دنیا به انواع بلاها مبتلا می فرماید، تا قبل از مرگ پاک شده باشند و اگر زیاد باشد بسختی جان دادن و اگر زیاده تر باشد به سختی ها و شکنجه های بربخ تا وقتی که وارد محشر می شود پاک بوده و اگر بر فرض آنقدر گناهکار باشد که تا آنوقت هم هنوز پاک نشده باشد بواسطه کثرت گناه، به آتش دوزخ می رود و پس از پاکی بیرون خواهد آمد و نمی ماند در جهنم کسی که در قلب او ذره ای ایمان و محبت اهل بیت باشد و مانند همیشگی در دوزخ مخصوص کفار و دشمنان اهل بیت سلام الله علیهم است.

بهر برداری به اندازه دوستی است: ضمناً این نکته هم یادآوری شود که کم

۱- ان تزل لهم قدم بکثرة ذنوبهم ثبت لهم اخري بمعجبهم (سفينة البحار جلد ۱).

۲- عن انس عن رسول الله (ص) قال (ص) خلق الله من نور وجه علی بن ابیطالب سبعین الف ملك يستغفرون له ولمحبيه الی يوم القيمة. (بحار الانوار).

۳- فی البحار عن ابن عباس عن النبی ص حب علی بن ابیطالب یا کل الذنوب کما تا کل النار الحطب - وفی الاخری - حب علی یحرق الذنوب کما یحرق النار الحطب. (بحار الانوار).

تاریکی گناه و نور توبه: در تفسیر آیه «خداوند سرپرست کسانیت است که ایمان آوردند، ایشانرا از تاریکی بیرون کشانده بروشنائی می برد»، از حضرت صادق (ع) چنین رسیده که فرمود: «یعنی ایشان را از تاریکیهای گناهان به نور توبه و بخشایش می کشاند چون دوستاند (پیرو) هر پیشوای عادل و به حقی (ائمه هدی ع) که از طرف خداوند منصوبند هستند». و در معنی آیه بعد «و کسانیکه کافر شدند سرپرست ایشان طاغوت است، آنها را از نور بیرون آورده به تاریکیها می کشاند» می فرماید: جز این نیست که به این آیه اراده فرموده کسانی را که بر نور اسلام بودند (تا خارج کردن از نور به تاریکی ها صدق کند) پس چون پیروی کردند هر پیشوای غیر حقی را که از جانب خدا نبودند، از نور اسلام به سوی تاریکی های کفر بیرون رفتند، پس خداوند برای ایشان واجب فرمود آتش را با کفار.

معنی کبیره و صغیره

از مطالب گذشته واضح گردید که گناه بر دو قسم است: کبیره و صغیره، و خواص و آثار ترک کبیره یا ارتکاب آن دانسته گردید.

ایک به بیان مراد از گناه کبیره و عدد آن میپردازیم:

در این موضوع، علما دارای اقوال مختلفی هستند که ذکر آن و نقض و ایرادهائی که شده است از وضع این رساله بیرون است، چون غرض اختصار و نفع عمومی است طالبین به کتاب «شرح کافی» و «اربعین شیخ بهائی» مراجعه کنند و چون قول جامع در این مسئله که موافق با تحقیق و تصویب نوع علماء اعلام و مراجع تقلید است، فرمایش مرحوم سید در «عروة الوثقی» در باب شرائط امام جماعت است به همین جمله اکتفا می شود، خلاصه فرمایش سید این است که برای تعیین گناه کبیره چهار راه است.

گناه کبیره چیست؟ ۱- هر گناهی که در قرآن و حدیث به کبیره بودن آن

انما لك نیتك و عليه كذب. (بحار الانوار).

۱- عن الصادق (ع) فی تفسیر قوله تعالى: «الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور»، قال (ع) یعنی من ظلمات الذنوب الی نور التوبه و المغفرة لولایتهم کل امام عادل من الله عزوجل و قال «والذین کفروا اولیائهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات» انما عنی بهذا انهم کاتوا علی نور الاسلام فلما ان تولوا اکل امام جائر لیس من الله خرجوا بولایتهم من نور الاسلام الی ظلمات الکفر فواجب الله لهم النار مع الکفار. (تفسیر صافی ج ۱ ص ۲۱۶ نقل از اصول کافی).

نظر دارد.

شواهد این مطلب بسیار است و چون ذکر آن موجب طول کلام و خروج از وضع

این کتاب است به همین مقدار اکتفا می شود.

سودا چنان خوش است که یک جا کند کسی: نتیجه ای که از این مطلب به دست می آید این است که اهل ایمان باید در ازدیاد محبت اهلیت (ع) سعی کنند و دوستی چیزهای دیگر را از قلب خود بیرون نمایند و از هر گناهی مخصوصاً گناهان کبیره بپرهیزند تا انشاء الله از سوء خاتمه محفوظ بمانند.

حضرت صادق (ع) برای بعضی از دوستان خود نوشتند: اگر می خواهی پایان عمرت بخیر باشد و بر بهترین اعمال و حالات بمیری، پس بزرگ بدان خدا را، مبادا نعمت های او را صرف در معصیت هایش کنی و از حلم خدا بخودت مغرور گردی، یعنی نعمت خدا را وسیله معصیت قرار ده، و گرمی بدار هر کس را که یاد ما اهلیت می کند یا اظهار دوستی ما را می نماید. خواه راست بگوید یا دروغ چون تو بنیت خود پاداش می بینی و وزیر دروغش برای خود او است.^۲

۱- شیخ بهائی نقل می فرماید شخصی در حال احتضار هر چه باومی گفتند بگولاله الا الله، در جواب این شعر را می خواند:

یا رب قائله یوماً وقد تعبت این الطریق الی حمام منجاب که جریانش این بود روزی زن زیبایی بقصد رفتن بحمامی بنام منجاب از خانه بیرون می آید و راه حمام را گم می کند تا اینکه خسته می شود، این مرد درب خانه خود ایستاده بود، زن از او می پرسد حمام منجاب کجاست؟ آن مرد هم خانه خود را نشان می دهد، که این درب حمام است، زن بیچاره هم باور می کند، تا داخل می شود مرد از عقب در را می بندد، زن می فهمد که در دام این شیاد گرفتار شده است درصدد حیل برآمده اظهار خوشحالی و موافقت نموده می گوید، ای مرد قدری از بار باروی خوش و خوراکی بگیری و زود بیا تا امروز خوش باشیم. مرد باور کرده و بیرون می رود، زن هم فرار کرده و به سلامت خارج می شود. ببینید یک گناه چگونه مانع اقرار بشهادتین می شود که در هنگام مرگ می گوید افسوس از آن روزی که آن زن بزحمت افتاده بود و راه حمام منجاب را می پرسید. با اینکه زنا از او سرزد و فقط زن اجنبیه را داخل خانه کرده که او این فعل حرام را مرتکب گردد.

۲- ان اردت ان یختم مملک بخیر حتی قبض وانت فی افضل الاعمال فظلم الله حقه ان یتدل نعماته فی معاصیه وان تفر بحلمه منك و اکرم کل من وجدته یدکرنا او یتحمل مودتنا ثم لیس علیک صادقاً کان او کاذباً

کبیره بودنش شده ذکر نموده و بعد گناهانی که به یکی از سه راه دیگر کبیره بودنش ثابت است تذکر داده می شود.

عبارت سید در عروة الوقتی چنین است:

«المعصية الكبيرة هي كل معصية ورد النص بكونه كبيرة كجملة من المعاصي المذكورة في محلها او ورد التوعيد بالنار عليها في كتاب او السنة صريحاً او ضمناً او ورد في الكتاب او السنة كونه اعظم من احدى الكبائر المنصوصة او الموعود عليها بالنار او كان عظيمة في انفس اهل الشرع».

اینک برای تبرک و همچنین بیان مدرک گناهانی که می خواهیم ذکر کنیم روایات چند تذکر داده شده و شرح و ترجمه آن در ضمن کتاب می آید.

قال الصدوق في عيون الاخبار:

۱- عن عبدالمعظم بن عبدالله الحسني (ع) قال: «حدثني ابو جعفر الثاني قال: سمعت ابي يقول: سمعت ابي موسى بن جعفر (ع) يقول: دخل عمرو بن عبيد على ابي عبد الله (ع) فلما سلم و جلس تلا هذه الآية: الذين يجتنبون كبائر الاثم والفواحش. ثم امسك، فقال: له ابو عبد الله (ع) ما أسكنك؟ قال: احب ان اعرف الكبائر من كتاب الله عزوجل فقال: نعم يا عمرو اكبر الكبائر: (۱) الاشرار بالله يقول الله. ومن يشرك بالله فقد حرم الله عليه الجنة. (۲) و بعده اليأس من روح الله لان الله عزوجل يقول: لا يأس من روح الله الا القوم الكافرون. (۳) ثم الامن من مكر الله لان الله عزوجل يقول: فلا يأمن مكر الله الا القوم الخاسرون. (۴) ومنها عقوق الوالدين لان الله سبحانه جعل الماك جباراً شقيماً. (۵) وقتل النفس التي حرم الله الا بالحق لان الله عزوجل يقول: فجزاء جهنم خالداً فيها الى آخر الآية. (۶) وقذف المحصنة لان الله عزوجل يقول: لعنوا في الدنيا والاخرة ولهم عذاب عظيم. (۷) واكل مال اليتيم لان الله عزوجل يقول: انما يأكلون في بطونهم ناراً وسيصلون سعيراً. (۸) والفرار من الزحف لان الله عزوجل يقول: ومن يولهم يومئذ دبره لامتحناراً لقتال امحيزاً الى فئة فقد باء بغضب من الله و ماويه جهنم و بس المصير. (۹) و اكل الربا لان الله عزوجل يقول: الذين يأكلون الربوا لا يقومون الا كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من المس. (۱۰) والسحر لان الله عزوجل يقول: ولقد علموا لمن اشتره ما له في الآخرة من خلاق. (۱۱) والزنا لان الله عزوجل يقول: ومن يفعل ذلك يلق اثاماً يضاعف له العذاب يوم القيمة ويخلد فيه مهاناً. (۱۲) واليمين الغموس الفاجرة لان الله عزوجل يقول: ان الذين يشترون بعهد الله و ايمانهم ثمناً قليلاً اولئك لا خلاق لهم في

تصریح شده باشد (این قسم متجاوز از چهل گناه است که در اخبار اهل بیت (ع) تصریح شده و ما هم مطابق روایات بشرح آن می پردازیم).

۲- هر معصیتی که در قرآن مجید یا سنت معتبره وعده آتش بر ارتکاب آن رسیده باشد.^۱

یا اینکه ضمناً وعده عذاب باشد، مثل فرمایش پیغمبر (ص): «من ترك الصلوة معصداً فقد برئت منه ملة الاسلام»^۲ که وعده عذاب در این روایت به کنایه است نه به صراحت و دلیل این مطلب روایات کثیری است که حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام فرموده اند: ^۳ گناه کبیره هر گناهی است که خدایتعالی وعده آتش بر آن داده باشد. و از صحیح حضرت عبدالمعظم که بعداً ذکر می شود معلوم می گردد که وعده عذاب چه در قرآن باشد یا در سنت و اخبار فرقی نمی کند.

۳- هر گناهی که در قرآن یا سنت معتبره از گناهی که کبیره بودنش مسلم است بزرگتر شمره شود آن هم کبیره است. مثلاً قتل نفس از جمله گناهانی است که کبیره بودنش بهر دو راه گذشته ثابت گردیده است. در حدیث صحیح ابن محبوب به کبیره بودنش تصریح شده و در قرآن مجید، در آیه ای که به آن اشاره گردید و وعده عذاب بر آن داده شده است پس اگر در قرآن مجید یا سنتی که معتبر است تصریح شود که فلان گناه از قتل نفس بزرگتر است آن گناه هم کبیره می شود مانند فتنه کردن که در قرآن مجید می فرماید از قتل نفس بزرگتر است: «والفتنة اكبر من القتل»، پس یقیناً فتنه هم از گناهان کبیره است.^۴

۴- هر گناهی که نزد متدینین و متشرعین، بزرگ شمرده شود بطوری که یقین حاصل شود که بزرگی آن منتهی به زمان معصوم می گردد، مانند نجس نمودن مسجد از روی علم و عمد و بقصد هتک احترام خانه خدا، یا پرتاب کردن و انداختن قرآن مجید، بقصد هتک آن، و غیره. بنابراین اول گناهان کبیره منصوصه یعنی آنهاست که تصریح به

۱- وعده صریح، مانند: ومن يقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالداً فيها. (سوره ۴ آیه ۹۳).

۲- جامع احادیث ج ۴ ص ۷۴.

۳- الکبائر کل ما اوعده الله علیه النار. (وسائل کتاب جهاد ج ۱۱ ص ۲۵۰).

۴- سوره بقره آیه ۲۱۷.

الآخره (۱۳) والعلول لان الله عزوجل يقول: ومن يغفل بآت بماغل يوم القيمة (۱۴) ومنع الزكوة المفروضة لان الله عزوجل يقول: فتكوى بها جباهم وجنوبهم وظهورهم. (۱۵) وشهادة الزور. وكتمان الشهادة لان الله عزوجل يقول: ومن يكتمها فانه آثم قلبه. (۱۶) وشرب الخمر لان الله عزوجل نهى عنها كما نهى عن عبادة الاوثان (۱۷) وترك الصلوة متعمداً. او شيئاً مما فرض الله عزوجل لان رسول الله (ص) قال من ترك الصلوة متعمداً فقد براء من ذمة الله وذمة رسوله. (۱۸) ونقض العهد وقطيعة الرحم لان الله عزوجل يقول: لهم اللعنة ولهم سوء الدار. (۱۹) قال: فخرج عمرو له صراخ من بكائه وهو يقول: هلك من قال برأيه ونازعكم فى الفضل والعلم، انتهى». كتاب وسائل جهاد ص ۲۵۲ - اصول كافى ج ۲ ص ۲۸۵ باب الكبائر.

۲- فى صحيح ابن محبوب قال: «كتب معنى بعض اصحابنا الى ابى الحسن (ع) يسأله عن الكبائر كم هي؟ وما هي؟ فكتب: (ع) الكبائر، من اجتنب ما وعد الله عليه النار كفر عنه سيئاته اذا كان مؤمناً والسبع الموجبات: قتل النفس الحرام، وعقوق الوالدين، واكل الربا والتعرب بعد الهجرة، وقذف المحصنة، واكل مال اليتيم، والفرار من الزحف، انتهى» (وسائل الشيعة كتاب جهاد) باب تعيين الكبائر ص ۲۵۲ حديث ۱ اصول كافى ج ۲ ص ۲۷۶.

۳- وفى رواية ابى الصامت عن ابي عبد الله (ع) قال: «اكبر الكبائر سبع الشرك بالله العظيم وقتل النفس التى حرم الله الا بالحق واكل اموال اليتامى وعقوق الوالدين وقذف المحصنات والفرار من الزحف وانكار ما انزل الله عزوجل: وفى رواية عبد الرحمن بن كثير عنه: (ع) وانكار حقنا وفى رواية ابى خديجة عنه (ع) قال (ع): الكذب على الله وعلى رسوله وعلى الاوصياء عليهم السلام من الكبائر وفى مرسلة الصدوق عدمه الحيف فى الوصية وفى مرسلة كثر القوائد عدمها استحلال بيت الله الحرام. (وسائل كتاب جهاد ص ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹).

۴- وفى عيون الاخبار باسناده عن الفضل بن شاذان عن الرضا (ع) فيما كتب الى المأمون واجتناب الكبائر وهى: «قتل النفس التى حرم الله تعالى (۱) والزنا (۲) والسرقة (۳) وشرب الخمر (۴) وعقوق الوالدين (۵) والفرار من الزحف (۶) واكل مال اليتيم ظلماً (۷) واكل الميتة والدم ولحم الخنزير وما اهل لغير الله به من غير ضرورة (۸) واكل الربا بعد البيعة (۹) والسحت (۱۰) والميسر وهوالقمار (۱۱) والبخس فى المكيال والميزان (۱۲) وقذف المحصنات (۱۳) واللواط (۱۴) والباس من روح الله (۱۵) والامن من مكر الله (۱۶) والقنوت من رحمة الله (۱۷) و معونة الظالمين (۱۸) والركون اليهم (۱۹) واليمين الفموس (۲۰) وحس

الحقوق من غير عسر (۲۱) والكذب (۲۲) والكبر (۲۳) والاسراف (۲۴) والتبذير (۲۵) والخيانة (۲۶) والاستخفاف بالحج (۲۷) والسحابة لاولياء الله (۲۸) والاستغال بالملاهى (۲۹) والاصرار على الذنوب (۳۰) ووسائل، ج ۱۱، ص ۲۶۰، حديث ۳۳.

ترجمه و شرح اين اخبار و همچنين ساير روايات در ضمن كباير ذكر خواهد شد، انشاء الله تعالى.

حل اشكال

موضوعى كه در بعضى اذهان ميآيد اين است اولاً چرا مطلب به اين مهمى در قرآن مجيد بيان نشده و تعداد گناهان كبيره را تعيين نفرموده، وثانياً آنكه چرا در اخبار اين مسئله اختلاف است؟.

در بعضى تعداد آنرا پنج و در برخى هفت و در پاره اى نه و در بعضى بيست و يك و در پاره اى سى و يك تا اينكه در روايتى از ابن عباس است كه، كباير به هفتصد نزديكتر است تا بهفت.

براى پاسخ سؤال اول دو جواب ذكر ميگردد:

حكمايت هاى بسيار: ۱- در ابهام گناهان كبيره و تعيين نكردن آن در قرآن مجيد عظيم و لطيفى بزرگ از طرف پروردگار عالم بندگان مىباشد زيرا كه هر گاه تعيين ميگرديد مردم سعى ميكرند فقط از آنها اجتناب كنند و از روى جهالت و هواى نفس بر اقدام به ساير گناهان جرأت مينمودند به خيال اينكه ساير گناهان به ايشان صدمه اى نمى زند آنگاه در مفاسد كثيره اى كه از آن جمله جرأت نمودن بر مخالفت نواهى الهى است مى افتادند.

چه بسيار بد بنده اى است كسى كه بر مولاي خود جبرى شود و امورى را كه امر به ترك آن فرموده، مخالفت كند بلكه اين جرأت و بيجائى سبب مى شود كه جرأت بر كباير هم بنمايد زيرا كسى كه نسبت به نواهى پروردگارش بصفايى پروا شد كم كم نسبت به گناهان كبيره هم بى باك مى گردد. عيون الرضا ج ۱ ص ۱۷۸ باب ۴۴ فى ذكر اخلاق الرضا (ع).

اصرار بر صغيره هم كبيره است: از آن جمله است ابتلاء به تكرار گناه صغيره كه موجب كبيره شدن آن مى شود چون مسلم است كه در اثر تكرار، گناه صغيره در حكم كبيره مى شود و انشاء الله در بحث اصرار بر صفات مفصلاً ذكر مى شود پس حكمت و

اهل الذکر اهل بیت می باشند از آن جمله در مجلس مأمون پس از آنکه حضرت رضاع (ع) فرمود ما اهل الذکر هستیم، علمای عامه که در مجلس حاضر بودند گفتند منظور از اهل الذکر، یهود و نصارا هستند و مراد از ذکر تورا و انجیل است، حضرت در جواب ایشان فرمود: «چطور می شود و چگونه جایز است که خداوند به مسلمین امر بفرماید که به علماء یهود و نصارا مراجعه کنید و حال آنکه اگر کسی به آنها رجوع کند خواهند گفت دین ما حق است و افضل از دین اسلام است و ما را بدین خود می خوانند، پس مأمون به حضرت عرض کرد برای اثبات فرمایش خود آیا دلیلی از قرآن مجید دارید؟ فرمود آری ذکر رسول خدا است و ما اهل او هستیم در قرآن این موضوع آمده در آنجا که می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید خدا بسوی شما ذکر فرستاد که آن رسولی است که آیات ما را در حالی که آشکار و بیان کننده است بر شما می خواند.^۲

از جمله علمای عامه شهرستانی است که از حضرت صادق (ع) و از حضرت امیرالمؤمنین (ع) نقل می کند که فرمودند ما اهل ذکرم، و در بعضی روایات رسیده که خداوند مطالب مهمه را در قرآن مجید مجملا بیان فرمود و خلق را باهلیت در شرح آن ارجاع داد که خود را از ایشان بی نیاز ندانند بلکه خود را بعلوم ایشان محتاج بینند و به ایشان متمسک گردیده به سعادت حقیقی که ولایت اهل بیت است ناظر گردند.

جواب اشکال دوم

پس از مراجعه به اخباریکه ذکر گردید و سایر روایاتیکه در این مورد رسیده است معلوم می گردد که ائمه ما علیهم السلام در مقام شماره گناهان کبیره نبوده اند یعنی بنا نداشتند در جواب پرسش کنندگان تمام کبائر را بیان بفرمایند، به سبب حکمت و سری که بیان گردید و لذا گاهی بطور اجمال مانند صحیحه حلی (حضرت صادق (ع) می فرماید، گناهان کبیره آنهایی است که خدای تعالی بر آن وعده آتش داده است)

۱- سبحان الله و هل یجوز ذلک اذا یدعونا الی دینهم و یقولون انه افضل من دین الاسلام.

(عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۸۷ باب ۲۳).

۲- فقال (ع) نعم الذکر رسول الله (ص) ونحن اهله وذلک بین فی کتاب الله عزوجل حیث یقول فی سورة الطلاق فاتقوا الله یا اولی الابیاب الذین آمنوا قد انزل الله الیکم ذکراً رسولاً یتلو علیکم آیات الله مبینات فانذک رسول الله (ص) ونحن اهله. (عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۸۷ باب ۲۳)

۳- (وسائل ج ۱۱ ص ۲۴۹ حدیث ۲).

رحمت الهی، در ابهام کبائر است تا بلکه به سبب ابهام و اجمال کبائر بندگان از سایر گناهان نیز پرهیز کنند که مبادا در گناه کبیره واقع شوند.

و از آن جمله است مبتلا شدن به تحقیر گناه صغیره که موجب کبیره شدن آن می شود چنانچه پیاری خداوند متعال ذکر می شود.

وقوع در مفسده و محرومیت از ثواب: و از آن جمله است وقوع در مفسد کثیره ای که در گناهان صغیره است و محرومیت از خیرات زیادی که بر ترک کردن صغائر مترتب است زیرا هر عملی را که خداوند، از آن نهی فرموده، بسبب مفسده ای است که در ارتکاب آن می باشد و هر گاه بنده ای مرتکب گناه صغیره گردد هر چند به برکت دوری کردن از کبائر گناهش بخشیده میگردد لیکن دچار مفسده آن گناه شده و قلبش به همان اندازه تیره گردیده است مگر اینکه بعداً تلافی و تدارک کند و نیز هر گاه شخص گناه صغیره ای را از جهت اینکه مورد نهی پروردگار است ترک نماید البته مستحق ثواب می گردد.

پس معلوم شد که مرتکب گناه صغیره هم دچار مفسده آن گناه است و هم محروم از ثواب ترک آن و شاید همین مطلب مراد آن بزرگی است که فرمود، گیرم خدا گناهان گناهکاران را بیامزد، ثواب نیکوکاران از آنها فوت شده است.^۱

باهلیت باید مراجعه کرد: ۲- این مطلب مانند بسیاری از مطالب دیگر در قرآن مجید به نحو اجمال ذکر شده و بیان شرح آنرا به پیغمبر اکرم و ائمه اطهار که قلوبشان خزینه علم و مهبط وحی او است واکذار فرموده و خلق را به ایشان ارجاع داده است چنانچه خودش در قرآن می فرماید: «فرستادیم بتو قرآنی که ذکر است تا اینکه برای مردم آنچه را به ایشان نازل شده بیان نمائی».

و همچنین نسبت به اهل بیت و لزوم رجوع خلق به ایشان در بیان قرآن شریف، می فرماید: «از اهل ذکر پرسید اگر شما نمی دانید».

چرا اهل الذکر اهل بیتند؟ و اخبار کثیره ای در این مورد داریم که منظور از

۱- هب غفر الله ذنوب المسیین فقد فاتهم ثواب المحسنین.

۲- وانزلنا الیک الذکر لتبین للناس ما نزل الیهم ولعلهم یفکرون (سوره ۱۶ آیه ۴۴).

۳- فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون. (سوره ۱۶ آیه ۴۳).

(ع) برایش بیان می فرمود. ناگفته نماند، غرض ما در این کتاب بیان و شرح گناهانیست که کبیره بودنش ثابت و مسلم است نه انحصار کبائر است بآنها، و به عبارت دیگر سایر گناهانی که در این کتاب کبیره بودنشان ثابت نشده به حالت ابهام و اجمال باقیست یعنی صغیره بودنشان هم مسلم نیست و بر اهل تقوا لازم است پرهیز از تمام آنها، شاید واقعاً کبیره باشد و بر ما ثابت نگردیده پس از دانستن این مقدمه، اینک شروع به بحث در باره گناهان کبیره ای که به کبیره بودنش تصریح شده است می کنیم.



کبائری که بزرگتر است: و گاهی در جواب سائل، چند گناه کبیره را که از سایر گناهان بزرگتر بوده است بیان می فرموده اند مانند روایت ابی الصامت و روایت عبدالله بن سنان از حضرت صادق (ع) که می فرماید: بزرگترین گناهان کبیره شرک به خدا است تا آخر^۱ و گاهی گناهانی که در نظر سؤال کننده کبیره نبوده، یعنی آنرا از جمله کبائر نمدانسته بیان فرموده و از ذکر آنچه را خود شنونده مسلم می دانسته خودداری می فرموده اند.

گناه کبیره ای در عنوان دیگر: و گاهی هم از ذکر بعضی از گناهان کبیره خودداری می کردند چون در ضمن گناه کبیره دیگری افتاده که آنرا ذکر کرده یا کبیره بودنش مسلم است مانند روایت عید بن زراره که از حضرت صادق (ع) نقل نموده است پس از اینکه حضرت فرمود، کبائر در کتاب علی (ع) هفت است و آنها را شماره فرمود، پرسید یک درهم مال یتیم را از روی ظلم خوردن بزرگتر است یا ترک نماز؟ فرمود: ترک نماز گفت پس چرا آنرا از کبائر نشمرید؟ فرمود اولین کبیره را که برایت گفتم چه بود عرض کرد کفر، فرمود ترک کننده نماز کافر است^۲.

که چون تارک الصلوة در عنوان کافر داخل میشده آنرا به خصوصه ذکر نفرموده. بنابراین معلوم گردید که اخبار وارده در مقام بیان مشروح و کامل کبائر نیست و هیچیک مفید حصر نمی باشد، یعنی در مقام نفی غیر آن نیست که فقط و فقط کبائر همین است. و از تأمل در صحیحۀ عبدالعظیم که نقل گردید دانسته می شود که پس از شمردن امام صادق (ع) نوزده گناه کبیره از قرآن مجید عمرو بن عبید طاقت شنیدن پیش از آن را نداشت و ناله کینان از نزد امام بیرون شد و شاید اگر طاقت میآورد و صبر می کرد، باز امام

۱- وسائل الشیعه، کتاب الجهاد ج ۱۱ ص ۲۵۴ و ۲۵۸.

۲- فقال هن فی کتاب علی (ع) سبع: الکفر بالله و قتل النفس و عقوق الوالدین و اکل الربا بعد الیئنه و اکل مال الیتیم ظلماً و الفرار من الزحف و التعویب بعد الهجرة، قال: فقلت: هذا اکبر المعاصی فقال: نعم قلت: فاکل الدرهم من مال الیتیم ظلماً اکبرام ترک الصلوة؟ قال: (ع) ترک الصلوة قلت: فما عددت ترک الصلوة فی الکبائر قال: ای شیء اول ما قلت: لك قلت: الکفر قال: (ع) فان تارک الصلوة کافر یعنی من غیر علة. (کتاب کافی ج ۲ ص ۲۷۸ باب الکبائر - وسائل الشیعه کتاب جهاد ج ۱۱ ص ۲۵۴ حدیث ۴).

و نیز می فرماید: «به خداوند شرک نیاور بدرستی که شرک هر آینه ستم بزرگی

است»^۱.

و نیز می فرماید: «کسی که به خدا شرک بیاورد هر آینه دروغ بسته و گناه

بزرگی را مرتکب شده است»^۲.

و چون کبیره بودن گناه شرک نزد هر مسلمانی بدیهی است ذکر سایر آیات

شریفه و روایات وارده در بزرگی این گناه لزومی ندارد، چیزی که مهم است دانستن معنی شرک و مراتب آن است تا اینکه از جمیع مراتب آن پرهیز کرده شود چنانچه پروردگار عالم در قرآن مجید می فرماید: هیچ بخدا شرک نیاور.^۳

مشرک در مقابل موحد و ضد آنست چنانچه توحید که اولین اصل و رکن دین است دارای مراتبی است همچنین شرک هم دارای مراتب و اقسامی است:

- ۱- توحید و شرک در مقام ذات.
- ۲- توحید و شرک در مقام صفات.
- ۳- توحید و شرک در مقام افعال.
- ۴- توحید و شرک در مقام اطاعت.
- ۵- توحید و شرک در مقام عبادت.

اینک به توفیق الهی به شرح هر یک می پردازیم:

۱- **توحید در مقام ذات** — عبارت است از یکی دانستن ذات مقدس رب الارباب که قدیم و ازلی است و مبدأ و علت ایجاد جمیع عوالم امکانیه از محسوس و غیر محسوس است و شرک در این مقام متعدد دانستن است، چنانچه طائفة ثنویه می گویند که عالم دارای دو مبدأ متساوی است که هر دو قدیم و ازلی هستند یکی مبدأ خیرات و آن یزدان است و دیگری مبدأ شرور و آن اهریمن است و بطلان عقیده سخفیه ایشان از آیات قرآن واضح می گردد.^۴

- ۱- لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظيم. (سوره ۳۱ آیه ۱۳).
- ۲- ومن يشرك بالله فقد افترى اثماً عظيماً. (سوره ۴ آیه ۴۸).
- ۳- واعبدوا الله ولا تشركوا به شيئاً. (سوره ۴ آیه ۳۶).
- ۴- قل كل من عند الله (سوره ۴ آیه ۷۸).

باب اول

کبائرمنصوصه (گناهانیکه کبیره شمرده شده)

۱- شرک به خدا

اولین گناه کبیره شرک به خدای تعالی است و به کبیره بودن آن، حضرت رسول و حضرت امیرالمؤمنین و صادق و کاظم و رضا و جواد علیهم السلام تصریح فرموده اند بلکه از حضرت صادق (ع) مرویست که از هر گناه کبیره بزرگتر شرک به خدا است.^۱

و دلیل بر اینکه بزرگترین گناهان کبیره است، فرمایش پروردگار است، می فرماید: «خدا نمی آمرزد شرک آورده شده به او را و غیر شرک را از هر که بخواهد می آمرزد»^۲ یعنی اگر کسی مشرک از دنیا برود آمرزیده شدنی نیست، و غیر از شرک قابل آمرزش می باشد.

و نیز می فرماید: «کسی که به خدا شرک آورد خدا بهشت را بر او حرام فرموده و جایگاهش دوزخ است و برای ستم کنندگان یاری کنندگانی نیست»^۳.

۱- اکبر الکبائر الشریک بالله (وسائل الشیعه کتاب جهاد) ج ۱۱ ص ۲۵۴ — اصول کافی ج ۲ ص ۲۷۸.

۲- ان الله لا یغفر لمن یشاء... (سوره ۴ آیه ۴۸).

۳- انه من یشرك بالله فقد حرم الله علیه الجنة و ما یه النار و ما للظالمین من انصار. (سوره ۵ آیه ۷۲).

چنانچه عقیده ما نسبت به مراتب دانائی و توانائی و سایر صفات کمالیه ائمه هدی و سایر انبیاء همین است یعنی تمام را از خدا و افاضه های حضرتش میدانیم هیچ یک به حسب ذات از خود هیچ نداشتند بالجمله جمیع موجودات چنانچه در اصل وجود ممکن و حادث و محتاج به پروردگار عالم هستند که آنها را بیافریند همچنین در اتصاف بصفات حسنه که کمالات ثانویه است نیز محتاج برب الارباب می باشند که آنها را به این صفات متصف فرماید البته هر کس را به حسب اراده و مصلحت^۱.

تزکیه نفس از غفلت است: و این مطلب که جمیع صفات کمالیه منحصر بذات پروردگار است برای هر عاقل موحد و منصفی بدیهی و روشن است هر چند بعضی از موحدین البته در مواقع غفلت از این معنی حرفهای مشرکانه از دهانشان خارج می شود چنانکه در هنگام ستایش خود می گوید علم من، قدرت من، اراده من، غنای من، فهم من، و غیر اینها بلی اگر بگویم علمی که خدا به من داده، و قدرتی که خدا به من داده و هکذا صحیح است و عین توحید می باشد البته در صورتیکه صادق باشد یعنی حالش هم مانند زبانش باشد و نشانه آن شدت تواضع برای حق تعالی است و ترس از زوال نعمت در اثر کفران و نشانه دیگرش این است که به مدح کسی خوشوقت نمی گردد.

پرهیزگاران از ستوده شدن می ترسند: چنانچه امیرالمؤمنین (ع) در صفات متقین در خطبه همام می فرماید: «چون یکی از ایشان ستایش کرده شوند از آنچه در باره او می گویند می ترسد می گوید من به خودم از دیگران داناتر و خدای من از من به خودم داناتر است. سپس روی بدرگاه خدای آورده و می گوید خداوند مرا بآنچه می گویند بگیر و مرا از آنچه می نگرند بالاتر قرار ده و بیامرز گناهانیکه نمی دانند»^۲.

خداوند در صفات هم شریک ندارد: چگونه شخص موحد خود یا دیگری را برای خدا در استحقاق حمد و ثناء شریک قرار میدهد و حال آنکه شباهه روزی چندین بار می گوید: سبحان الله، یعنی منزّه و پاک می دانم خدا را از شریک و انباز داشتن. و نیز

۱- انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبثله فجعلناه سمياً بصيراً (سوره ۷۶ آیه ۲).

۲- اذا زکی احد منهم خاف مما يقال له فيقول: انا اعلم بنفسی من غیري و ربی اعلم بی منی بنفسی اللهم لا تؤاخذنی بما یقولون و اجعلنی افضل مما یقولون و اغفر لی ما لا یعلمون.

نهج البلاغه صبحی صالح خطبه ۱۹۳ ص ۳۰۴.

و برای جواب بذکر یک جمله اکفا می شود و آن این است که شر محض در عالم نیست هر چه که بوده و هست و خواهد بود یا خیر محض است یا اینکه خیر آن غالب و جهت شر مغلوب و مقهور است و شرح این مطلب از وضع این رساله خارج است.

نصارا هم مشرکند: و نیز مانند نصارا که قائل به اصل قدیم هستند و به قائمین ثلاثه (اب، ابن، روح القدس) قائلند و برای هر کدام خواص و آثاری معتقدند.

در سوره مائده می فرماید: «بدرستی که کافر شدند آنهایکه گفتند «الله» یکی از این سه است (و الوهیت مشترک بین خدا و عیسی و روح القدس است) و حال آنکه نیست خدائی مگر خدای یگانه که مبدأ جمیع موجودات است»^۱. و این عقیده تثلیث مذهب براهمه و بودائیان نیز می باشد^۲.

بت پرستی شرک به خدا است: و نیز از این قسم شرک است آنچه از بعضی فرقه های بت پرستان نقل گردیده که برای هر نوعی از مخلوقات رب النوعی قرار داده اند و می گویند آب را خدائی است جدا و هوا را خدائی است جدا و هکذا که می فرماید: آیا خدایان متفرق بی حقیقت بهترند یا خدای یکتای قاهر^۳.

۲- توحید در مقام صفات - توحید در مقام صفات آنست که صفات حقیقیه ذاتیه الهیه مانند حیات و علم و قدرت و اراده و امثال آن را عین ذات حضرت احدیت و در غیر او زائد و عارض بدانند و به این معنی که هر یک از این صفات را در غیر او «جل و علی» از موهیات و افاضات حضرتش بدانند.

شرک در این مقام این است که صفات را زائد بر ذات حق بدانند که لازمه آن تعدد قدا است و این مذهب منسوب با شاعره است و بطلان این قول در محل خودش ثابت گردیده و بیان آن از محل بحث خارج است.

صفات نیک خلق همه از خدا است: اگر هر مرتبه از مراتب صفات حسنه را در مخلوقی معتقد شود لیکن اتصاف او را به این صفت از خدا ببیند عین توحید است

۱- لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالثه و ما من الا اله واحد (سوره ۵ آیه ۷۳).

۲- تفصیل این عقیده و بیان ابطالش در کتاب شریف انیس الاعلام موجود است طالبین بآنجا رجوع نمایند.

۳- عارباب متفرقون خیرام الله الواحد القهار (سوره ۱۲ آیه ۳۹).

۳- **توحید و شرک در افعال:** حقیقت توحید در افعال آن است که بداند در جمیع عوالم ملک و ملکوت مالک و مدبر و متصرف تنها خدا است و یقین بداند برای خدا در جمیع شؤون ربوبیت و الوهیت شریک و انبازی نیست و جهت ربوبیت او را در آسمان و زمین و اهل آن و سایر عوالم یکسان بداند^۱ و او را خالق آسمانها بشناسد و بداند خالق ستارگانی است که شماره آنها تاکنون برای بشر کشف نگردیده است و تاکنون توسط آلات و ادوات جدیده یکصد هزار میلیون ستاره کشف کرده‌اند که هر یک عالمی جداگانه‌اند و دارای نور مخصوص به خود می‌باشند و هر یک از آنها در مدار معینی در گردشند بدون اینکه بیکدیگر برخورد نمایند^۲. یکی از آنها آفتاب است که حجم آن یک میلیون و سیصد هزار برابر زمین ما است و نور او از سی و هفت میلیون فرسخ راه در مدت هشت دقیقه به زمین ما میرسد و آنرا سبب روشنائی زمین و تربیت موجودات آن قرار داد.

زآب بزرگ صد هزاران رنگ؛ او است خدائی که زمین را می‌شکافد و از آن انواع گلها و ریاحین که دارای بوهای گوناگونند بیرون می‌آورد، چنانچه هم او است که قوه شامه را در انسان آفرید که این بوها را استشمام نماید، و نیز انواع و اقسام رنگها را در آنها قرار داد چنانچه قوه بصره را در انسان خلق فرمود تا آنها را ببیند و خدایا به بزرگی و یکتائی بشناسد

«فالق الحب و النوى» (سوره انعام آیه ۹۵): و او است خدائی که می‌شکافد هسته را و نصف آنرا ریشه کرده به زمین فرو می‌برد و نصف دیگر را از زمین بیرون آورده و

هفتگانه سنگین تر است و کسی که بگوید «الحمد لله كما هو اهله» ثبت کنندگان اعمال می‌گویند پروردگار ما ثواب و اجر او را نمی‌دانیم، (از زیادتى) می‌فرماید همان کلمه مبارکه را ثبت نمائید، اجرش با خودم و نیز فرمود کسی که بگوید «سبحان الله و بحمده» خدا برای او هزار هزار حسنه می‌نویسد و هزار هزار گناه از نامه عملش محو می‌فرماید، و هزار هزار درجه برای او بالا می‌برد و شکی نیست که اختلاف روایاتی که در مقدار ثوابها است باعتبار اختلاف حالات گویندگان این کلمات شریف است و نسبت بمراتب ایمان و یقین و توحید، و همچنین متحقق شدن و متصف شدن بآثار آن می‌باشد.

۱- الله الذی خلق سبع سموات و من الارض مظهر تنزل الامر بینهن لتعلموا ان الله على کل شی قدیر و ان الله قد احاط بکل شی علماً (سوره ۶۵ آیه ۱۲).

۲- و النجوم مسخرات بامره (سوره ۱۶ آیه ۱۲).

مکرر می‌گوید: الحمد لله یعنی جنس و تمام مصداق حمد و ستایش مختص و منحصر پروردگار عالم است و غیر او کسی استحقاق ستایش ندارد و بالجمله چون موحدین یقین دانسته‌اند که غیر او خداوند هیچکس از خود هیچ ندارد و هر که هر چه دارد از او است و همه ذاتاً و صفاتاً محتاج او بند، لذا از ستایش خود و غیره در حذرند.

چنانچه حضرت امیرالمؤمنین (ع) در صفات ایشان بیان فرموده. بلکه از الفاظ و کلماتیکه موهم استقلال و بی نیازی و خودیت است پرهیز می‌نمایند مثل اینکه من دارای فلان صفت کمالیه هستم، من دارای فلان کمال هستم.

۸- **فرمایش پیغمبر اکرم (ص):** مردی خدمت حضرت رسول (ص) آمد درب خانه ایشان را کوبید، آن حضرت از داخل خانه فرمود کیستی؟ گفت من، پس رسول خدا (ص) از این سخن خشنود از منزل بیرون آمد در حالیکه می‌فرمود: کی بود گوینده من و حال آنکه اطلاق نمی‌شود و سزاوار نیست گفتن من، مگر برای خداوند عالم که می‌فرماید: منم جبار، منم قهار^۱.

قارون هم مشرک شد: و لذا فرموده‌اند که قارون مشرک شد وقتی که گفت: «این مالی که من دارم به سبب علم و دانشی است که در نزد من است» و در جوابش پروردگار عالم می‌فرماید: «آیا ندانست که خدا هلاک فرمود پیش از او کسانی را که قوه آنها بیشتر و مالشان هم زیادتر بود» پس اگر از خود چیزی داشتند چرا از هلاکت خود جلوگیری نمودند؟! بدیهی است که هر چه دانائی و توانائی است و همچنین سایر کمالات همه از خدا است^۲.

۱- یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله و الله هو الغنى الحميد (سوره ۳۵ آیه ۱۵).

۲- فقال انا ففضب (ص) من قوله انا فخرج (ص) و هو يقول من القائل انا هو لا يطلق الا بالله الذی يقول انا الجبار و انا القهار (انوار نعمانیه ج ۳ ص ۴۳ باب کبر- تألیف سید جزائری).

۳- قال انما اوتيته على علم عندی اولم يعلم ان الله قد اهلك من قبله من القرون من هو اشد منه قوه و اکثر جمعا (سوره ۲۸ آیه ۷۸).

۴- و از آنچه گفته شد بزرگی کلمه مبارکه الحمد لله واضح می‌گردد و همچنین سزائهای عظیمی که بر این کلمه مقدس مترتب است از قبیل آنکه حضرت رسول (ص) فرمود کسی که بگوید الحمد لله درختی در بهشت برای او غرس می‌شود و کسی که صد مرتبه بگوید از کسی که صد بنده در راه خدا آزاد کند افضل است و نیز فرمود الحمد لله در میزان اعمال از آسمانها هفتگانه و زمینهای

هر گرفتاری و غیر اینها از صفات حمیده، بلکه هر چه خوبی و نیکی است از او است. «هو الله الخالق الباری المصور الرزاق المحیی الممیت النافع الضار المجیب المعطى المنعم»^۱ و غیر ذلک از اسماء و افعال شریف او «جل وعلی» که همه شئون ربوبیت او است و مرجع تمام آنها به کلمه مبارکه «رب العالمین» است اگر دریاها مرکب شود و بخواهند شئون ربوبیت را ثبت نمایند دریاها تمام خواهد شد پیش از آنکه مراتب تربیت‌های او در تمام عالم تمام شده باشد.^۲

توانائی انسان: اصل وجود انسان از خدا است قدرتی هم که در افعال خود دارد از خدا است یعنی خدا او را توانا قرار داده که از روی دانش و توانائی و اراده بتواند کار خیر یا شری را انجام دهد.

این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود
آفرینش همه تنبیه خداوند دل است
که تواند که دهد موه شیرین از چوب
پاک و بی عیب خدائی که به تقدیر وجود
پادشاهی نه به دستور کند یا گنجور
چشمه از سنگ برون آرد و باران از میغ
تا قیامت سخن اندر کرم و رحمت او

هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار
دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار
یا که داند که بر آرد گل صد رنگ از خار
ماه و خورشید منور کند و لیل و نهار
نقشبندی نه به شگرف کند یا زنگار
انگبین از مگس نحل و دراز دیا بار
همه گویند و یکی گفته نیايد ز هزار
(سعدی)

قدرت انسان مقید به مشیت خدا است: لیکن این قدرت هم محدود به مشیت خدا است چه بسیار اموری را که انسان بر انجام آن قادر و اراده کردنش را می کند اما بواسطه فسخ شدن اراده اش یا از بین رفتن قدرتش آن امر واقع نمی شود چنانچه حضرت امیرالمؤمنین (ع) در حکم نهج البلاغه می فرماید: خداوند را به از بین بردن تصمیم ها و شکستن همت ها شناختم.^۳

۱- اصول کافی ج ۱ ص ۸۷ باب حدوث الاسماء.

۲- قل لو کان البحر مدا الکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جشا بمطه

مدداً (سورة کهف آیه ۱۰۹).

۳- عرفت الله سبحانه بفسخ العزائم و حل العقود و نقض الهمم (نهج البلاغه صبحی حکم

ص ۲۵۰).

آنرا تربیت می فرماید و از آن انواع میوه ها که دارای مزه های مختلفند بیرون می آورد با اینکه آب و زمین یکی است، چنانچه به انسان قوه ذائقه مرحمت فرمود تا این طعمهای گوناگون را بچشد و خدای خود و همه موجودات را به حکمت و عظمت بشناسد.

«فی ظلمات ثلاث» (سوره زمر آیه ۶): او است خدائی که حیوانات گوناگون را آفریده از لطفه گدیده، انسان را در ظلمت شکم و رحم و مشیمه خلق کرد بعداً به قدرت خود چه ترکیب بندی عجیبی که فرمود، چنانچه چشم عقل به انسان داد تا آثار صنع او را ببیند و دست تربیت او را با خود و سایر موجودات بنگرد.

شیر لطیف از خون کثیف: او است خدائی که شیر پاک گوارا از میان چرک و خون کثیف بیرون آورده و از راه پستان به حلقوم شیر خوارگان از حیوان و انسان می رساند. در هنگامی که از خوردن سایر غذاها ناتوانند، او است که زندگی می دهد و می میراند، هر خیر و نفعی که بهر کس می رسد از او است و هر شر و ضرری از هر کس صادر شود و به هر کس برسد به اذن و مشیت او است «قل کل من عند الله» سوره نساء آیه ۷۸.

روزی می دهد - اجابت می کند: او است خدائی که تمام مخلوقات را روزی می دهد و تقسیم آن و کمی و زیادتی آن تماماً به دست او است.

او است که دعای هر خواننده ای را اجابت می فرماید و مطلب هر خواننده ای را می دهد و هر بدی را از هر که بخواهد بر طرف می کند. در حقیقت معنی توحید در افعال فهمیدن و یقین دانستن «لا حول ولا قوة الا بالله» است که شعبه ورشته ای از معنی کلمه «لا اله الا الله» می باشد.

مؤثر خدا است: چنانچه حیات هر موجودی از خدا است آثار حیات او هم از خدا است و ظهور آن آثار هم از خدا است کما و کیفاً و علاوه بر جهت حدوث و امکان اشیا به تجربه و وجدان ثابت گردیده است که بسیاری از مؤثرات آثار مترتبه از آنها صادر نگردیده است بلکه اثر ضد از آنها دیده شده.

از قضا سرکنگبین صفرا فرود
روغن بادام خشکی می فرود

و این مطالب در اقسام شرک در افعال بعد از این روشن خواهد شد.

شورون ربوبیت بی انتها است: او است فریاد رس هر بیچاره ای و نجات دهنده

۱- نستیکم مافی بطونه من بین فرث و دم لینا خالصا سائفا للشاربین (سوره یه آیه ۶۶).

که جلویش را بگیرد، و در جای دیگری می فرماید: آنچه نعمت به شما می رسد همه از خداست^۲، پس از اینکه دانسته شد که هر چه در عالم ملک و ملکوت است، همه مخلوق خدا و عاجزند^۳، اگر کسی در کارهای خود به غیر خدا امیدوار بود، از روی لطف و کرم، امیدش را ناامید می فرماید تا دیگر به خدای خود امیدوار باشد چنانچه در حدیث است^۴.

سیاس منعم: از آن جمله مقام مدح و ثناء و شکر منعم است.

پس از آنکه موحد یقین کرد جمیع موجودات ذاتاً و صفئاً، همه مخلوق حضرت احدیتند هر خبری از هر که باشد از خدا می داند، و فقط او است که به دیگران خبر می رساند، پس خدا را سزاوار و مدح و ستایش میدانند و بس، و از روی علم به این موضوع می گویند: الحمد لله.

ثنای وسائط هم لازمست: و اگر مدح و شکر وسائط را می کند البته نه از روی استقلال است که آنها را مصدر خیر بداند، بلکه از جهت این است که مجرای خیر الهی هستند خصوصاً از این جهت که مورد امر خود پروردگار عالم است و شکی نیست که اگر کسی موجودی را مستقل در رسانیدن خبر بداند به مرتبه ای از مراتب شرک مبتلا گردیده است.

شرک پنهان در مقام مدح خلق: حضرت صادق (ع) در تفسیر آیه شریفه «ایمان نیاورده اند پیش از ایشان مگر اینکه شرک آورده اند»^۵ فرموده از اقسام شرک کسانی که بخدا ایمان آورده اند این است که شخص بگوید اگر فلان کس نبود من هلاک شده بودم، اگر فلان شخص نبود به من فلان چیز می رسید، اگر فلان نبود عیال من ضایع

۱- و ان یمسک الله بضر فلا کاشف له الا هو و ان یردک بخیر فلا راد لفضله. (سوره ۱۰ آیه ۱۰۷).

۲- و ما یکم من نعمه فمن الله (سوره ۱۶ آیه ۵۳).

۳- ان کل من فی السموات و الارض الا آتی الرحمن عبداً (سوره ۱۹ آیه ۹۳).

۴- لا تقطن اهل کل امل امل غیری. (عدة الداعی ص ۱۲۳).

۵- من لم یشکر المنعم من المخلوقین لم یشکر الله عزوجل. (بحار جلد ۷۱ ص ۴۴ باب ۲ ص ۸۱ باب الشکر).

۶- و ما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون. (سوره ۱۲ آیه ۱۰۶).

و به راستی رسیدن به این مرتبه از توحید که فقط خدای را منشأ اثر بدانند و بس و جمیع آثار را تنها از او بداند، مقامی بس عزیز است و برای کمتر کسی این مرتبه از توحید پیدا می شود.

لازمه یقین کردن به اینکه در عالم امکان، محسوس و غیر محسوس را مؤثری جز خدا نیست اموری چند است که به بعضی از آنها اشاره می شود. از آن جمله مقام خوف است.

ترس از خدا: مؤمن از هیچ چیزی نباید ترسد غیر از عظمت پرورگارش و گناهانی که مرتکب شده است، چون به یقین دانسته است که جمیع خلائق از پرده و چرخه و خزنده و بنی آدم با اختلاف مراتب آنها، همه، لشکر خداوند و بدون اذن او جل و علی هیچ نفع و ضرری از آنها به کسی نمی رسد دیگر از چه بترسد؟

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای از خدا دان خلاف دشمن و دوست که دل هر دو در تصرف اوست

و در حدیث است که حد یقین آن است که با خدا از چیزی نترسی^۱. و در دعای سجده حضرت رسول (ص) است که پروردگارا اگر خشم تو بر من نباشد من از هیچ چیزی باک ندارم^۲.

امید هم به خدا: از آن جمله مقام رجاء است، شخص مؤمن موحد به غیر از خدای خود نباید به کسی یا چیزی امیدوار باشد.

حضرت امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: نباید هیچیک از شما جز به پروردگارش امید داشته باشد^۳، همانطوری که اشاره شد، چنانچه اصل هستی هر فردی از خدا است و تحقق و پیدایش هر خبری نیز از خدا است، همچنین رسانیدن هر خبری از هر فردی به دیگری نیز از خدا است و بس چنانکه در قرآن مجید می فرماید: «بیده الخیر»، فقط به دست پروردگار نیکی است و بس، (چون جار و مجرور در اینجا مقدم شده مفید حصر است).

در آخر سوره یونس هم می فرماید: اگر خدا بخواهد به تو ضرری برسد کسی نیست

۱- وحد یقین ان لا تخاف مع الله شیئاً (اصول کافی ج ۲ ص ۴۷ باب فضل یقین حدیث ۱).

۲- الهی ان لم یکن غضبک علی فلا ابالی (جلد ۱۵ بحار الانوار).

۳- لا یزجون احدکم الاربه (نهج البلاغه صبحی حکم ۸۲ ص ۴۸۲).

شرک به خدا
به او خواهد رسید و اگر جمیع اسباب ضرر موجود باشد ولی خدا نخواهد هیچ شری به او نخواهد رسید.

متوکل کیست و توکل چیست؟: توکل یعنی به یقین دانستن اینکه مخلوق

نمی تواند پیش خود به کسی ضرری برساند یا نفعی بدهد و نمی تواند عطائی نماید و نه جلوگیری از عطائی کند و اینکه از خلق مأیوس باشد، هر بنده ای که چنین شد برای غیر خدا عملی انجام نمی دهد و از غیر خدا نه امیدی دارد نه ترسی و نه طمع این است توکل^۱.

و خلاصه اگر شخص در رسیدن به نفعی یا نجات از ضرری امید به آفریده شده ای داشته باشد و آنرا مستقل در تأثیر پندارد و به آن اعتماد نماید آن سبب را شریک خدا در ربوبیت قرار داده و اگر سبب را مسخر خدا داند و به امید به خدا به دنبال سبب رود و انتظار گشایش کار خود را از خدا داشته باشد این توکل و عین توحید است.

توحید و تسلیم: شخص موحد باید در برابر جمیع مقدرات الهیه تسلیم محض باشد و در هیچ امری در امور تکوینییه (مانند: عزت و ذلت، صحت و مرض، غنا و فقر، موت و حیات) و امور تکیلییه^۲ (مانند: واجبات و محرمات) اعتراض و انکاری نداشته باشد، نه به زبان و نه به قلب، زیرا اگر در کار خدا اعتراض نماید و اظهار نظر کرده تعیین اصلح کند و بگوید چرا چنین شد یا باید چنان شود، خود را در شؤون ربوبیت و الوهیت شریک پروردگار عالم بلکه داناتر قرار داده است، مثل اینکه بگوید چرا باران نیامد؟ چرا هوا گرم شده؟ چرا خدا به من مال یا فرزند نداده؟ چرا فلائی در سن جوانی بمیرد و فلائی در سن پیری بماند؟ و هکذا. یا اینکه بگوید چرا خدا فلان چیز را واجب کرد یا فلان چیز را نباید حرام کند. حضرت صادق (ع) فرمود اگر چنانچه مردمی خدای یگانه و بی شریک را پرستند و نماز را برپا دارند و زکات را بپردازند و خانه خدا را حج کنند و ماه رمضان را روزه دارند و سپس بدان چیزی که خدا ساخته یا پیغمبر (ص) ساخته اعتراض کنند و

۱- ان النبی (ص) قال لجبرئیل و ما التوکل علی الله عزوجل فقال العلم بان المخلوق لا یضرو لا ینفع ولا یعطى ولا ینزع و استعمال الیأس من الخلق فاذا کان المبد كذلك لم یعمل لاحد سوى الله ولم یرج ولم یخف سوى الله ولم یطمع فی احد سوى الله فهذا هو التوکل. (عدة الداعی صفحه ۸۴ و سفینه البحارج ۲ ص ۶۸۳).

۲- مانند اعتراض ابلیس در امر خداوند بسجده بآدم.

می شد، تمام این عبارتها شاهد بر این است که اگر عقیده اش هم همین باشد مشرک است آنوقت حضرت می فرماید: ولی در صورتیکه بگوید اگر خدا به وجود فلان شخص بر من منت نگذاشته بود هر آینه هلاک شده بودم این عین توحید است و هیچ مانعی ندارد.

حضرت صادق (ع) و سائل شکور: از مسمع بن عبدالملک مرویست که

حضرت صادق (ع) در منی بودند سائلی نزد آن جناب آمد، حضرت امر فرمود خوشه انگوری به او بدهند، سائل گفت مرا به این حاجتی نیست اگر پولی باشد بدهید، پس حضرت فرمود خدا به تو وسعت دهد و چیزی به او نداد، پس سائل دیگری آمد، حضرت سه دانه از انگور گرفت و به او مرحمت فرمود، سائل گرفت و گفت: «الحمد لله رب العالمین الذی رزقنی»، فرمود باش و دو کف مبارک خود را از انگور پر فرمود و به او داد سائل باز شکر خدا را کرد حضرت باز فرمود: بجای خود باش و به غلام خود فرمود چقدر پول همراه داری؟ قریب بیست درهم به او داد، سائل گرفت و گفت شکر خدای را که اینها همه از او است «الحمد لله رب العالمین هذا منك و حلك لا شريك لك». پس حضرت فرمود بجای خود باش، پیراهن خود را در آورد و به او داد فرمود پیوش، سائل آنرا پیوشید و شکر خدای را کرد که او را پوشانیده و شاد فرموده، آنگاه رو را بحضرت کرد و گفت ای بنده خدا، خداوند بتو پاداش نیک دهد آنگاه رفت.

مسمع گفت گمان می کردیم که اگر متوجه آنحضرت نشده بود و فقط حمد الهی را بجای می آورد حضرت هم پیوسته به او عطا می فرمود^۲.

توحید و توکل

اسباب به دست مسبب الاسباب: شخص موحد باید در جمیع امور از جلب منفعت یا دفع مضرت تکیه و امیدش فقط به پروردگارش باشد، جمیع اسباب را مسخر اراده او بدانند که اگر جمیع اسباب خیر برایش فراهم شود و خدا نخواهد محال است خیری به او برسد چنانچه اگر جمیع اسباب از او بریده گردد و خدا بخواهد هر گونه خیری

۱- من ذلك قول الرجل لولفلان لهلكت و لو لافلان لاصبت كذا و كذا و لو لا فلان لضاع عیالی و لا یأس بان یقول لولان الله من علی بفلان لهلكت تفسیر برهان ج ۲ ص ۲۷۴ حدیث ۱۰ و سفینه البحارج ۱ ص ۶۹۷.

۲- کتاب سفینه البحارج ۱ ص ۵۸۵.

و روایات آنست که دوستی غیر خدا اگر بیشتر و شدیدتر باشد از دوستی خدا به طوری که هنگام تراحم غیر خدا را ترجیح میدهد این حد از دوستی شرک حرام است و مستحق عقوبت می باشد مانند کسی که مال را بیش از خداوند دوست دارد بطوری که حاضر نیست آنرا در مواردی که واجب فرموده صرف کند.

و این مطلب در بحث حب دنیا از کتاب قلب به تفصیل نوشته شده خواننده عزیز به آنجا مراجعه فرماید. چیزی که در این مقام تذکرش لازم است آنکه طالب سعادت باید سعی کند که در دل او دوستی استقلالی هیچ آفریده ای نباشد و شواهد این مطلب بسیار است و به نقل سه روایت قناعت می شود:

۱- از حضرت صادق علیه السلام از معنی آیه «روز قیامت مال و فرزندان سودی نمی دهد مگر کسی که خدای را با دل سالم بیاید» پرسیده شد امام فرمود دل سالم آن دلی است که نزد خدا آید و جز خدا در آن نباشد فرمود هر دلی که در آن شرک یا شک باشد پس آن شاقط و هلاک است.^۱

۲- حضرت صادق (ع) فرمود: ایمان شخص به خدا خالص نمی شود تا اینکه خدا را دوست تر دارد از خودش و از پدر و مادر و فرزند و زن و مالش و از تمام مردمان.^۲

۳- در زمان حضرت سلیمان (ع) روزی گنجشک نری با ماده خود گفت چرا نمی گذاری با تو جفت شوم اگر خواهم قبه سلیمان را به متقار خود می توانم بکنم و به دریا افکنم چون باد سخن گنجشک را به گوش سلیمان رسانید تبسم نمود و هر دو را حاضر کرد پس به گنجشک نر فرمود آیا این دعوی که کردی میتوانی به عمل آورد گفت نه ای رسول خدا ولیکن شخص خود را نزد زنت زینت می دهد و بزرگ جلوه می دهد و عاشق را بر آنچه بگوید نباید ملامت کرد سلیمان با ماده فرمود چرا از او روگردانی و با او بی اعتنائی می کنی در حالی که دعوی محبت با تومی کند گنجشک ماده گفت ای رسول

۱- سائنه عن قول الله عزوجل «الامن اتی الله بقلب سليم» قال: (ع) القلب السليم الذی

یلقی ربه ویس فی احد سواه قال: (ع) و کل قلب فیہ شرک او شک فهو ساقط... (اصول کافی باب

الاخلاص حدیث ۵ ص ۱۴).

۲- قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول: لا یحضر رجل الايمان بالله حتی یکون الله احب الیه من نفسه وایه و ولده و اهله و ماله و من الناس کلهم. (سفینه البحار جلد ۱ صفحه ۲۰۱).

بگویند چرا بر خلاف آن نساخته یا در دل خود چنین تصویری بکنند (گرچه به زبان نیاورند) به همین اعتراض خود مشرک گردند. سپس این آیه را خواند (النساء آیه ۶۴): «سوگند به پروردگار تو مؤمن نباشند تا ترا در اختلاف و نزاعی که میان آنها است حکم و قاضی سازند و سپس در دل خود از آنچه قضاوت کنی و حکم بدهی حرجی و ضیعی و اعتراضی در نیابند و به خوبی تسلیم باشند و پذیرند» سپس امام صادق (ع) فرمود بر شما لازم است که تسلیم باشید. مجلسی (ره) در شرح کافی گوید این حدیث دلالت دارد که نارضایتی بدانچه خدا کرده است و تسلیم نشدن بدانچه از طرف ائمه (ع) برسد شرک است.^۱

بنابراین بر اهل توحید هنگام رسیدن بلا یا مصیبت به آنها نگاه داری زبان و دل خود از اعتراض بقضاء الهی واجب است بلی گریه و زاله در مرگ بستگان و دوستان بر مفارقت آنها جایز بلکه ممدوح می باشد لیکن اعتراض به کار خدا که چرا چنین شد نباید چنین شود حرام است.

توحید و محبت: شخص موحد که به یقین دانست منعم او و تمام آفریده شدگان، خداوند است و بس و هر چیزی از هر آفریده ای به او رسد همه از خدا است و اسباب مسخر او هستند پس باید علاقه قلبی و دوستی او تنها خداوند باشد و هیچ آفریده ای را بالا استقلال دوست ندارد و دوستی او به غیر خدا باید از جهت اینکه آن آفریده محبوب خدا است (حب محبوب خدا حب خدا است) و دوستی او مورد امر خداوند است مانند ملائکه و پیغمبران و امامان و مؤمنان و سرای آخرت و بهشت، بوده باشد یا از جهت اینکه آن آفریده نعمت و عطای پروردگار است و بوسیله شکر آن می تواند رضای پروردگار و قرب به او را به دست آورد مانند زن و فرزند و مال بلکه اصل حیات دنیوی را که می تواند در آن معرفت و عبودیت را تحصیل کند دوست دارد و هر گاه آفریده ای را بالا استقلال یعنی نه به جهت خدائی دوست دار شود به مرتبه ای از شرک مبتلا گردیده لیکن مستفاد از آیات

۱- قال ابوعبدالله علیه السلام لو ان قوما عبدوا الله وحده لاشرك له و اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و حجوا البيت و صاموا شهر رمضان ثم قالوا انشی صنعه الله او صنعه النبی (ص) الا صنع خلاف الذی صنع او وجدوا ذلک فی قلوبهم لکانوا بذلک مشرکین ثم تلا هذه الایة «فلا ربک الا یؤمنون حتی یحکموا فیما شجر بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما» ثم قال ابوعبدالله علیه السلام فلیکم بالتسلیم (اصول کافی ج ۲ ص ۲۹۸ کتاب الايمان و الکفر باب الشرک حدیث ۶).

خدا او دروغ می گوید و دوست من نیست و دعوی باطل می کند زیرا که با من دیگری را دوست می دارد پس سخن آن گنجشک در دل سلیمان(ع) اثر کرد و بسیار گریست و چهل روز از عبادتخانه خود بیرون نشد و دعا می کرد که خداوند دل او را از محبت غیر او پاک گرداند و مخصوص محبت خود گرداند.^۱

۴- **توحید و شرک در اطاعت:** شخص مؤمن پس از آنکه به یقین دانست که خالق و رازق و مدبر و مربی او و سائر مخلوقات یکی است و در هیچ مرتبه ای از مراتب الوهیت و شئون ربوبیتش شریک ندارد به حکم عقل و ایمان در مقام اطاعت و فرمانبرداری، غیر او کسی را فرمانده خود قرار نخواهد داد و فقط او را لازم الاطاعه می داند و بس و سایر مخلوقات را با خود در این جهت یکسان می داند که همه مخلوق و عاجز و ضعیفند و از خود هیچ ندارند.^۲

و چون منعم او و سایر مخلوقات، حضرت احدیت است و بس، پس ولی و آقای بر او و سایر خلق هم خدا است و بس، غیر او حاکم نمی بیند، ولایت برای خدا است و لاغیر.

بلی هر کس را که خداوند تعیین فرموده و ولایت به او داده، و امر خلق را به او ارجاع کرده قهراً واجب الاطاعه خواهد بود چون خدا تعیین فرموده است.

فرماندهان الهی: صاحبان ولایت الهیه منحصر به سلسله جلیله انبیاء و ائمه هدی و نواب خاصه در مرتبه اولی و نواب عامه در مثل زمان غیبت امام(ع) است، که در قرآن مجید می فرماید: «کسی که اطاعت پیغمبر(ص) می کند خدا را اطاعت کرده است».^۳

و نیز می فرماید: آنچه را که رسول(ص) به شما امر می کند آنرا بپذیرید و از آنچه شما را نهی می کند باز داشته شوید؟ و باز می فرماید: ای کسانی که ایمان آوردید اطاعت نمائید خدای را و رسول(ص) را و صاحبان امر را.^۴

۱- سفینه البحار جلد ۲ صفحه ۲۰۰.

۲- ولا یملکون لانفسهم ضرراً ولا نفعا ولا یملکون موتاً ولا حیوة ولا نشوراً - سوره فرقان آیه ۳.

۳- من یطع الرسول فقد اطاع الله. (سوره ۴ آیه ۸۰).

۴- وما آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا. (سوره ۵۹ آیه ۷).

۵- یا ایها الذین آمنوا، اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم. (سوره ۴ آیه ۵۹).

اولی الامر کیست؟: در بیان مراد از «صاحبان امر»، عامه دارای اقوالی هستند، از آن جمله می گویند: مراد، حکامند و این قول بدون علم و ادعائی بدون حجت و دلیل است، چون علاوه بر مفاسد کثیره ای که بر آن مترتب است و از محل بحث خارج می باشد، اجتماع ضدین یا نقیضین لازم می آید.

منته به حکم پیغمبر حلال و به حکم عمر حرام شد: مثلاً عمر بن الخطاب می گفت: دوستمه (منته حج و منته نساء) ای که در زمان رسول خدا(ص) حلال بود من حرام کردم، پس کسی که عمر را اولوا الامر بداند باید منته را هم حلال بداند به حکم رسول خدا و اعتراف خود این شخص و هم حرام بداند به حکم عمر.

دوستی علی(ع) به امر پیغمبر یا به نظر معاویه: یا مثلاً، معاویه علیه الهاویه جنگ با امیرالمؤمنین(ع) را واجب می دانست در حالی که رسول خدا(ص) حرام فرموده و فرموده بود جنگ با علی جنگ با من است، و نیز آن ملعون امر به بغض علی(ع) می کرد در حالیکه پیغمبر اکرم(ص) دوستی او را واجب بلکه خدایتعالی مودت او و سایر اهلیت را اجر رسالت قرار داده است.^۱

پس لازمه اطاعت خدا و رسول، محبت آنحضرت و سلم به او است و لازمه اولوا الامر دانستن معاویه، بغض آن حضرت و جنگ با او است.

تخصیص در اولوا الامر: تخصیص دادن «اولوا الامر» به بعضی از امراء و حکام، خلاف آیه شریفه است زیرا که خدای تعالی اطاعت آنها را در این آیه در ردیف اطاعت خود و رسول قرار داده است بلکه عین اطاعت رسول است چنانچه این معنی از تکرار نکردن «اطیعوا» استفاده می شود و با واو عطف ذکر فرموده یعنی هر دو یکی است پس چنانچه اطاعت رسول قابل تخصیص نیست و نسبت به جمیع اوامر اوعام است، کذلک اطاعت اولوا الامر هم در جمیع اوامر آنها واجب است و این امر عقلاً درست نخواهد شد مگر اینکه اولی الامر مانند خود رسول الله(ص) از هر خطائی منزّه و معصوم باشند تا در اطاعت آنها محظوری پیش نیاید.

آیا مراد از اولوا الامر علمایند؟: و از این مطالبی که گفته شد بطلان قول بعضی

۱- متنتان محللتان فی عهد رسول الله وانا احرمهما. (جلد ۸ بحار الانوار).

۲- قل لا استلکم علیه اجر الا المودة فی القربی. (سوره ۴۲ آیه ۲۲).

بنابر این معلوم شد که اطاعت اهل بیت (ع) هم اطاعت خدا است.

اطاعت از مجتهد عادل: اینک گوئیم، در زمان غیبت امام (ع) فقیه جامع الشرائط هم لازم الاطاعة می باشد و اطاعت او اطاعت امام (ع) است زیرا که از طرف امام منصوب است چنانچه در توقیع حضرت حجت (ع) است که ایشان حجت امام (ع) بر خلقند از حضرت صادق (ع) مرویست^۱ نظر نمایند به کسی که از شما است یعنی شیعه دوازده امامی است و تابع اهلیت (ع) است، و احادیث ما را روایت می نماید و در حلال و حرام ما می نگرد و احکام ما را می شناسد، پس به حکم اوراقی شوید به درستی که من او را بر شما حاکم کردم، هر گاه به حکم ما حکم کند و از او پذیرفته نشود پس حکم خداوند سبک شده و بر ما رد گردیده، و رد کننده بر ما رد کننده بر خدا و رد بر خدا در حد شرک به او است.^۲

و سایر دلایل و وجوب اطاعت از فقیه عادل که در کتب فقهیه است.

فقیه و ارسته سزاوار پیروی است: از جمله شرائط فقیه آنست که حریص به دنیا نباشد، طالب جاه و شهرت نباشد و تعصب باطل نداشته باشد که هر کس تابع او شد او را بر دیگران هر چند قوی و ورعشان بیشتر باشد ترجیح دهد چنانچه این مطلب در ضمن خبری است که شیخ انصاری در باب حجیت خبر واحد از کتاب احتجاج، از حضرت امام حسن عسکری (ع) نقل می نماید و بالجمله هر گاه فقیه، علاوه بر فقاہت، هوای نفس نداشته باشد و به تمام معنی مطیع مولای خود باشد اطاعت او اطاعت از امام (ع) و واجب است.^۳

باب ۱۴۰ در اثبات امامت دوازدهم مهدی (ع) و سایر امامان از طریق عامه ۱۶۰ حدیث و از طریق خاصه ۲۷ حدیث نقل کرده.

۱- واما الحوادث الواقعة فارجعوا الی روايات احاديثنا فانهم حجتي عليكم. (جلد ۱۳ بحار

الانوار).

۲- انظروا الی من كان منكم قدروی حدیثنا و نظرفی حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا فارضوا به حکماً فانی قد جعلته علیکم حاکماً فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما بحکم الله استخف و علینا رد و الراد علینا الراد علی الله و هو علی حد الشرک بالله. (فروع کافی ج ۷ ص ۴۱۳).

۳- من كان من الفقهاء صائلاً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً علی هواه مطيعاً لامر مولاه فللموم ان

دیگر از عامه واضح می شود که می گویند مراد از اولوالامر علمایند، در حالی که علماء هیچکدام معصوم نبوده بلکه همه جایز الخطاء می باشند روی همین اصل است که اقوال ایشان مختلف است، علاوه بر محظورات دیگر بالجمله چون عصمت امری باطنی است و از خلق پوشیده و پنهان است باید تعیین آنها، خصوصاً از جانب خدا و پیغمبر (ص) شود که به باطنهای اشخاص بهتر از خود آنها آگاهند.

اولوالامر دوازده امام شیعه اند: و در احادیث کثیره از طریق عامه و خاصه اولوالامر تعیین شده و آنها را در دوازده نفر ائمه اثنی عشر منحصر فرموده اند.

فقط برای تبرک بیک روایت مشهوره که نزد عامه و خاصه متواتر است اکتفاء می شود.

پیغمبر اولوالامر رابیان می فرماید: «از جابر بن عبدالله انصاری منقول است که گفت از رسول خدا پرسیدم که من خدای و رسولش را می شناسم و می دانم و اولوالامر را نمی دانم فرمود ای جابر ایشان خلیفه های منند و امامان مسلمانانند بعد از من نخستینشان علی بن ابیطالب (ع) است و بعد از او حسن و بعد از او حسین و از عقب او علی بن الحسین و از عقب او محمد بن علی است که در تورات به باقر ملقب است و تو او را در رک می نمائی چون او را دیدی سلام مرا به او برسان، بعد از او جعفر و بعد از او موسی و بعد از او علی و بعد از او محمود و بعد از او علی و بعد از او حسن و چون به اسم حجت بن الحسن رسید فرمود او مردی است که نام او نام من است و کنیه او کنیه من، در میان بندگان، حجة خدا است و بقیة الله است در میان خلق و حقتعالی مشارق و مغارب زمین را بر دست او بگشاید و از شیعة خود غائب می شود؛ بطوری که از زیادی پنهان شدنش کسی بودن او را تصدیق نمی کند مگر مؤمنی که حقتعالی دلش را به ایمان امتحان کرده باشد.

جابر گوید گفتیم یا رسول الله شیعه را در غیابش از او بهره ای هست؟ فرمود آری مانند بهره بردن خلق از آفتاب در روزی که ابری است و ابرین مردم و آفتاب، حایل شده باشد»^۱.

۱- تفسیر منهج الصادقین.

برای مزید اطلاع می توانید بکتاب غایة المرام مراجعه فرمائید. از آنجمله در باب ۵۹ از طریق عامه ۴ حدیث و از طریق خاصه ۱۴ حدیث نقل کرده در اینکه اولوالامر دوازده امام است و در

است چون مورد امر ایشان می باشد اطاعت زن از شوهر است، چنانچه در قرآن مجید می فرماید: «مردان قیام کنندگان و کارگزاران بر امور زنانه و این به سبب زیادتی است که خدا به مردان نسبت به زنان داده است: (که آن عبارت است از زیادتی عقل و حسن تدبیر و زیادتی قوه و فهم و غیر اینها)، و بواسطه آن چیزی که نفقه می نمایند بر زنهار، (از مهر و خوراک و مسکن و لباس)، پس زنهای صالحه اطاعت کنندگان خداوند در قیام نمودن به حقوق شوهران خود، در غیاب شوهر نگاه دارنده اند، (عفت و عصمت و حفظ خود از مرد اجنبی و در ضبط و حفظ مال شوهر)»^۱.

و از پیغمبر اکرم (ص) مرویست که جایز نیست برای بشری که بشر دیگری را سجده نماید و اگر جایز بود هر آینه زن را امر می کردم که شوهر خود را سجده نماید.^۲

تمکین در امر زناشویی واجب است: اخبار وارده در لزوم اطاعت زن از شوهر بسیار است ولی باید دانست هر چند تحصیل خشنودی شوهر در جمیع امور مستحب و مرغوب و برای زن بهترین عبادات است لیکن قدر مسلم از وجوب اطاعت شوهر در آنچه راجع به بهره برداری های زنا شویی و با اجازه او از خانه بیرون رفتن است هر چند برای دیدن یا عیادت والدین باشد و اگر بدون رضایت شوهر از خانه بیرون رود تاوقتیکه بر می گردد ملائکه آسمان و زمین و ملائکه رحمت و غضب، او را لعنت می نمایند.^۳

باید اتفاق مستحبی به اذن شوهر باشد: و نیز تحصیل اذن شوهر در اتفاقاتی مستحبی که از مال خودش می کند لازم است و در نذر زن بطور کلی، شرط صحتش اذن شوهر است. بلی در اتفاقاتی واجب از قبیل حج و زکات و خمس و نیکی بوالدین و ارحام، اذن شوهر لازم نیست بلکه اگر نهی هم بکند؛ به نهی لازم نیست ترتیب اثر بدهد.

۱- الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما انفقوا من اموالهم فالصالحات قانتات حافظات للغب بما حفظ الله. (سوره ۴ آیه ۳۴).

۲- فقال رسول الله (ص) لوامرت احداً ان یسجد لاحد لامرت المرأة ان تسجد لزوجها. (وسائل الشیعه کتاب نکاح باب ۸۱ ص ۱۱۵).

۳- عن ابی جعفر (ع) عن النبی (ص) قال ولا تخرج من بیتها الا باذنه وان خرجت بغیر اذنه لعنتها ملائکه السماء و ملائکه الارض و ملائکه الغضب و ملائکه الرحمة حتی ترجع الی بیتها. (وسائل الشیعه کتاب نکاح باب ۷۹).

اطاعت والدین هم اطاعت خدا است: از جمله کسانی که اطاعت آنها، اطاعت خدا است والدین اند که در قرآن مجید اذیت به آنها را تحریم فرموده است و پس از امر به اطاعت خود، امر به احسان به آنها می فرماید «حکم کرد پروردگارت که پرستش نکنید مگر او را و پیدر و مادر خود نیکی کنید؛ اگر یکی از ایشان را پیری برسد یا هر دو پیر شوند، و محتاج خدمت تو گردند پس به ایشان کلمه اف مگو (که به معنی اظهار انزجار و تنفر است) و زجر مکن ایشان را و به ایشان از روی ادب و نیکوئی سخن گوی و فرو گیر برایشان بال تذل و تواضع را یعنی برایشان از روی شفقت فروتنی کن»^۱.

امر به حرام و نهی از واجب مؤثر نیست: ضمناً باید دانست که جمیع اوامر و نواهی ایشان واجب الاطاعة نیست بلکه مشروط است که امر به حرامی و نهی از واجبی نباشد که در این صورت اطاعت خدا و رسول مقدم است چنانچه صریح قرآن مجید است.^۲ و نیز قدر مسلم از وجوب اطاعت آنها در مواردی است که مخالفشان موجب اذیت و ناراحتیشان گردد زیرا اذیت آنها بنص قرآن مجید حرام است پس اگر امر به چیزی نمودند یا نهی از چیزی کردند که در مخالفت آنها اذیت الهیه در این صورت اطاعتشان واجب می باشد.

اذیت در مخالفت: اما در صورتیکه امر به چیزی می کنند یا از چیزی نهی می نمایند به قسمی که اگر اولاد عمل نکند اذیت نمی شوند مثل جاهائیکه در نظرشان مهم نیست در این صورت مخالفت آنها حرام نیست. مانند اینکه والدین، فرزند خود را از مسافرت منع می کنند لیکن حال آنها جوری است که اگر مسافرت کند ایشان ناراحت نمی شوند در اینصورت سفر مصیبت و نماز در چنین سفری تمام و روزه هم ساقط نیست. ایشان می گردد البته سفر مصیبت و نماز در چنین سفری تمام و روزه هم ساقط نیست.

اطاعت زن از شوهر: از جمله کسانی که اطاعت امرشان، اطاعت خدا و رسول

یقلدوه. (تفسیر امام حسن عسکری - احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۲۶۳ حالات عسکری (ع) - مستند).

۱- و قضی ربك ان لا تمیدوا الا اياه و بالوالدین احساناً اما یبلغ عندك الکبر احدهما او کلاهما فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما و قل لهما قولا کریماً و اخفض لهما جناح الذل من الرحمة. (سوره ۱۷ آیات ۲۴ و ۲۵).

۲- و ان جاهداک لتشرك بى مالیس لك به علم فلا تطعهما (سوره ۲۹ آیه ۷).

است که شیرینی مناجات خود را از دل‌های‌شان می‌گیریم.^۱

فقط برای خدا باید فقیه شد: و نیز از حضرت باقر(ع) روایت شده، کسی که برای مباهات کردن با علماء یا مجادله کردن با سفهاء یا جلب توجه خلق (برای ریاست!)، طلب علم نماید، نشتگاه او از آتش پر خواهد شد بدرستی که ریاست برای اهانش سزاوار است.^۲

عوام هم مقصودند: در حقیقت جمیع کسانی که از اهلیت(ع) و علما ربانی که از طرف ایشان منصوبند، کناره گرفته و از روی هوای نفس به دیگران مراجعه می‌نمایند مصداق قطعی این آیه شریفه‌اند که می‌فرماید: «آیا دیدی آن کسیکه هوای نفس خود را خدای خود گرفته؟»^۳

۵- توحید و شرک در مقام عبادت: پروردگار عالم برای اظهار فضل عظیمش، بندگانش را دعوت فرموده که بر بساط قربش وارد شده و از برکات و آثار عظیمه جوار آنحضرت بهره‌مند گردند و به درجاتی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به خاطر کسی خطورت کرده نائل گردند.^۴

بشر خاکی کجا و قرب رب العالمین: و چون، به مضمون «مالئزب و رب الارباب» بندگان بدون واسطه و آماده شدن و استعداد، نمی‌توانند بر بساط قربش قدم بگذارند پس به حکمت باله‌اش خاتم الانبیاء و ائمه هدی را واسطه، و بوسیله ایشان عباداتی را تشریع فرموده است.

چنانچه کیمیا را در تغییر دادن مس به طلا موثر فرموده، همچنین این عبادات را در تزکیه نفوس کدر و منور کردن دل‌های تاریک موثر کرد تا اینکه پس از تزکیه و تحصیل

۱- اذا رأیت العالم محبا لدنياه فاتهموه علی دینکم فان کل محب لشیء یحوط ما احب و اوحی الله الی داود لا تجعل بینی و بینک عالماً مفتقراً بالذین فیصدک عن طریق محبتی فان اولئک قطاع طریق عبادی المریدین ان ادنی ما انا اصنع بهم ان انزع حلاوة مناجاتی عن قلوبهم. (اصول کافی ج ۱ ص ۳۷ حدیث ۴).

۲- عن ابیجعفر(ع) من طلب العلم لیباهی به العلماء او یساری به السفهاء او یصرف به وجوه الناس الیه فلیتوه مقعده من النار ان الیاسة لا تصلح الا لاهلها. (کتاب کافی ج ۱ ص ۳۷ حدیث ۶).

۳- أفرأیت من اتخذ الهه هواه (سوره جائیه آیه ۲۳).

۴- فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرءة لعین. (سوره ۳۲ آیه ۱۷).

و بالجملة هر گاه زن؛ برای اطاعت امر پروردگارش؛ از شوهرش اطاعت نماید، در اموری که گذشت، واجب یا مستحب قطعاً از خدا و رسول پیروی کرده و بهترین عباداتش می‌باشد.

به حاکم جور نباید مراجعه کرد: پس از اینکه دانسته شد باید فقط از خدا اطاعت کرد و هر که او معین بفرماید و عرض شد بدلیل نقلی و عقلی فقط پیروی پیغمبر(ص) و امام(ع) و نواب امام با شرائطش، و بعضی افرادی که اطاعتشان در شرع مقدس لازم شمرده شده است؛ بنابراین کسانی که در دعاوی و قضایات خود رجوع به حکام جور کرده و از آنها پیروی می‌کنند مثل این است که رجوع به طاغوت (بت و بت پرستی) نموده و آنچه را می‌گیرند (سحت) و حرام است هر چند صاحب حق باشند چنانچه صریح فرمایش حضرت صادق(ع) است^۱ و در قرآن مجید هم در این موارد امر به رجوع به خدا و رسول فرموده نه به حاکم ظلم.^۲

عالم بی عمل سزاوار پیروی نیست: همچنین اند کسانی که دریاد گرفتن احکام دینی و تعیین وظائف شرعی خود به عالمی که مبتلا به حب جاه و مال و ریاست است؛ رجوع می‌نمایند چون نسبت به عالمی که شرائط ذکر شده را دارا نباشد نهی صریح رسیده؛ که کسی حق رجوع با او ندارد برای نمونه بدو روایت اشاره می‌شود.

علمای دنیا پرست راهزنان راه خدایند: از حضرت صادق(ع) مرویست «هر گاه عالمی را دیدید که دنیا دوست است؛ او را از دین خود ندانید بدرستی که هر کس دوست هر چه هست مواظب همانست؛ کسی که محب دنیا است بآخرت کاری ندارد؛ و خدایتعالی بداد و وحی فرمود که بین خودت و من عالمی را که محب دنیا است واسطه قرار مده که ترا از دوستی من باز میدارد (یعنی تراهم مانند خودش دوستدار دنیا می‌کند).

بدرستی که ایشان دزدان راه بندگان منند، کمتر معامله‌ای که با ایشان می‌کنم این

۱- قال ابو عبدالله(ع) من تحاکم الیهم فی حق او باطل فانما تحاکم الی الطاغوت و ما یحکم له فانما یأخذ سحتاً و ان کان حقاً ثابثاً له لانه اخذه بحکم الطاغوت و ما امر الله ان یکفر به قال الله تعالی بریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به. (وسائل الشیعه کتاب قضاء باب ۱۱ ص ۹۹).

۲- فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الرسول (سوره ۴ آیه ۵۹).

می کنند تا مردم مدحشان نمایند»^۱.

ریاء شرک اصغر است: پیغمبر اکرم (ص) فرمود: بیشتر چیزی که بر شما می ترسم، شرک کوچکتر است، پرسیده شد ای پیغمبر گرامی شرک کوچکتر چیست؟ فرمود ریاء، روز قیامت وقتی که خدای تعالی جزای بندگانش را داد به اهل ریاء می فرماید به آن کسانی که برایشان عمل می کردید مراجعه کنید و پاداش خود را از ایشان بگیرید.^۲

ریاکار به خودش نیزنگ می زند: از رسول خدا در باره نجات روز قیامت پرسیدند، فرمود: نجات در این است که با خدا نیزنگ ننمائید به درستی که کسی که با خدا خدعه و نیزنگ نماید خدا هم به او خدعه می کند یعنی جزای خدعه اش را به او می رساند و ایمان را از او می گیرد و اگر بفهمد خود را فریب داده است نه خدا را پس از ریاء پرهیزد به درستی که ریاء شرک به خدا است روز قیامت به چهار اسم ریاکار خوانده می شود: یا کافریا فاجر یا غادر (مکار) یا خاسر (زیانکار)، عمل تو باطل و اجر تو ضایع است پاداش خود را از کسی که برایش این عمل را کرده ای بخواه»^۳.

جهنم از آتش ریاکاران می نالد: از حضرت باقر (ع) و حضرت صادق (ع) مرویست اگر بنده ای عملی به جای آورد و قصدش رضای خدای و ثواب آخرت باشد پس در آن کار نیت رضایت مخلوقی را وارد نماید شرک خواهد بود.^۴

و از پیغمبر اکرم (ص) مرویست که فرمود آتش جهنم و اهل آن از ریاکاران

۱- قول للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون و الذین هم یزؤون. (سوره ۱۰۷ آیات ۴ تا ۷).

۲- قال (ص) ان اخوف ما اخاف علیکم الشرک الاصغر قالوا وما الشرک الاصغر قال: (ص) الریاء یقول الله تعالی یوم القیمة اذا جازى العباد اعمالهم اذهبوا الی الذین کنتم تراؤن فی الدنیا فانظروا هل تجدون عندهم الجزاء محجة البیضاء ج ۶ ص ۱۴۰ باب الریاء.

۳- سئل رسول الله فیما النجاة غذا فقال (ص) انما النجاة فی ان لاتخذ عوا الله فانه من یخادع الله ینخدع و یخلع من الایمان و ینزع نفسه لویشر فقلیل له و کیف یخادع الله، قال فیعمل بما امر الله به ثم یرید به غیره فانظر الله و اجتنبوا الریاء فانه شرک بالله، ان المرانی یدعی یوم القیمة باریعة اسماء یا کافریا فاجر یا غادر یا خاسر! حیط عملک و بطل اجرک ولا خلایک لک الیوم فالتمس اجرک ممن کنت تعمل له. (محجة البیضاء ج ۶ ص ۱۴۱).

۴- و ان عبدا عمل عملا یطلب به وجه الله و الدار الاخرة ثم ادخل فیہ رضا احد من الناس

کان مشرکا. (بحار الانوار).

جميع مراتب طهارت و نورانیت به برکت عبادات بر بساط قرب او وارد و بهره مند گردد.

خلوص در نیت: برای عبادات شرائطی را مقرر فرموده که اهم و اعظم آن، اخلاص در نیت است بلکه اخلاص را مقوم عبادات قرار داد به قسمی که عمل بی اخلاص نه تنها مقرب نیست یعنی شخص را به خدا نزدیک نمی نماید بلکه مبعداست و موجب دور شدن از بساط قرب ربوبی جل و علی است. و آیات شریف قرآنی در این موضوع بسیار است از آن جمله می فرماید: «و امر کرده نشدند مگر اینکه خدای را از روی اخلاص پرستش نمایند» و همچنین آیات دیگر^۲.

ریاکار مشرک است: و مستفاد از روایات آن است که شخص ریاکار مشرک و منافق و مغضوب پروردگار عالم و اهل عذاب است، خواه ریایش در واجبات یا مستحبات، و خواه بطور استقلال یا تشریک باشد یعنی عبادتی که می خواهد بکند فقط منظورش تحصیل قرب و منزلت و آبرو نزد خلق است و بس یا اینکه منظورش هم امتثال امر الهی است و تحصیل رضایت و قرب او، و همچنین تحصیل آبرو و منزلت نزد خلق، برای مزید اطلاع به بعضی از آیاتی که در این مورد است اشاره می شود از آن جمله در سوره نساء می فرماید «به درستی که منافقین با خداوند مکر و نیرنگ می کنند و خداوند جزاء دهنده است مکر و فریب ایشان را، و چون برای نماز بر می خیزند، از روی کسالت و کراهت هستند خود را به مردم می نمایانند و ریاء می کنند و یاد نمی کنند خدا را مگر کمی، مرد بین کفر و ایمانند، نه با گروه مؤمنین اند، چون باطل ایشان کفر است و نه با گروه کفارند چون ظاهراً آنها اسلام است و به مؤمنین شبیهند»^۳.

و در سوره الماعون می فرماید: «عذاب سخت برای نمازگزاران ریائی است

آنانکه از نماز خود غافل و بی خبرانند و آن را وقتی نمی نهند، آنانکه در کارهای خود ریاء

۱- و ما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الذین حنفاء (سوره ۹۸ آیه ۴).

۲- قل انی امرت ان اعبد الله مخلصا له الذین (سوره ۳۹ آیه ۱۱).

و ادعوه مخلصین له الذین. (سوره ۷ آیه ۲۸).

قل الله اعبد مخلصاً له دینی. (سوره ۳۹ آیه ۱۴).

فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملاً صالحاً ولا يشرك بعبادة ربه احداً (سوره ۱۸ آیه ۱۱۰).

۳- ان المنافقين يخادعون الله و هو خادعهم و اذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی یزؤون الناس

ولا یدکرون الله الا قلیلاً، مذنبین بین ذلک لا الی هؤلاء. ولا الی هؤلاء. (سوره ۴ آیات ۱۴۱ و ۱۴۲).

می فرمایید شخص کار نیکی می کند که در آن رضای خدا را نخواست، بلکه منظورش مدح و ثنای خلق است و میل دارد که مردم عملش را بشنوند این کسی است که در عبادت پروردگارش شریک قرار داده سپس فرمود نیست بنده ای که عمل خیر خود را پنهان بدارد (یعنی عمل خود را فقط برای خدا انجام دهد) تا اینکه بالآخره خدا آتر آشکار می فرماید و نیست بنده ای که شر خود را پنهان نماید به اینکه در باطن قصدش مدح خلق باشد، مگر عاقبت، خدای تعالی شرش را ظاهر می فرماید.^۱

عمل خالص جلوه گر می شود: حضرت صادق (ع) می فرماید هر کس نیش فقط رضای پروردگارش در عمل کمی که بجا می آورد باشد خداوند ظاهر می سازد و جلوه می دهد برای بندگانش بیش از آنچه را که انجام داده است و هر که قصدش از عمل زیادی که کرده از مشقت بندش و بیداری شبش، مدح خلق باشد خدایتعالی کوچک می فرماید عملش را در نظر هر که بشنود.^۲

ریاء از نظر فقهی: اگر کسی مبتلا به این گناه کبیره یعنی شرک در عبادت گردیده و بخواهد توبه نماید، پس از پشیمانی حقیقی و تصمیم بر ترک آن و سعی در اخلاص نیت در آیه، واجب است اولاً استغفار کرده از خدای خود نسبت به گذشته ها پوزش بخواهد و ثانیاً تمام عباداتی که در آن ریاء نموده تکرار نماید خواه ریاء تمام داعی او بوده یا جزء آن، یعنی در این عمل فقط غیر خدا را در نظر داشته یا اینکه، قصد پروردگار

۱- قال (ع) الرجل يعمل شيئاً من الثواب لا يطلب به وجه الله انما يطلب تركية الناس يشتهي ان يسمع به الناس فهذا الذي اشرك بعبادة ربه ثم قال ما من عبد اسر خيراً فذهبت الايام ابداً حتى يظهر الله له خيراً و ما من عبد يسر شراً فذهبت الايام ابداً حتى يظهر الله له شراً. (کتاب کافی ص ۲۲۲ باب الرياء حديث ۴).

۲- من اراد الله عزوجل بالتقليل من عمله اظهر الله له اكثر مما اراد و من اراد الناس بالكثير من عمله في تعب من بدنه و سهر من ليله ابى الله عزوجل الا ان يقلله في عين من سمعه. (کتاب کافی ج ۲- حديث ۱۳) مروی است که مرد ریاکاری در بنی اسرائیل بوده، که اول همه بمسجد می آمده و آخر همه بیرون می رفته، همیشه مشغول ذکر و دعا یا نماز و روزها روزه بود، در این مدت هر کس باومی رسید، می گفت ای ریاکار، تا آنکه متوجه زیانکاری خود گردید، که از آخرت محروم شده بمقصد دنیوی به اش هم نرسیده، از گذشته ها پشیمان شد و سعی در اخلاص نمود و همان اعمال را برای خدای بجا آورد، از آن بعد هر کس او را ملاقات می کرد زبان مدح و ستایش می گشود و از او طلب دعا می کرد. (عدة الداعي ص ۲۱۶).

می نالند پرسیده شد چگونه آتش ناله می کند فرمود از شدت و گرمی آتشی که ریا کاران بدان معذبند.^۱

امیرالمؤمنین (ع) فرمود: که خدای تعالی محمد (ص) را برگزید تا بندگانش را از پرستش مردمان باز داشته به پرستش خدا راهنمایی فرماید.^۲

عباداتی که صاحبش را به آتش می کشد: و ابوبصیر از حضرت صادق (ع) روایت نموده که روز قیامت بنده ای را می آورند که اهل نماز بوده، به او می گویند در دنیا که نماز می خواندی قصدت این بوده که مدحت کنند و بگویند چه خوب نماز می خواند پس او را به آتش می برند، بنده دیگری را می آورند که اهل قرآن بوده و به او می گویند قصدت این بوده که بگویند فلانی نیکو قرآن می خواند، پس او را هم به آتش می برند؛ دیگری را می آورند که جهاد کرده و کشته شده می گویند قصدت این بوده که بگویند فلانی شجاع بوده، پس او را به آتش می برند، دیگری را می آورند که اهل انفاق بوده و می گویند قصدت این بوده که مردم بگویند فلانی با سخاوت است، پس او را به آتش می برند.^۳

و در اخبار کثیره بلکه متواتره است که مرائی مشرک می باشد، و همین مقدار کافی است.

فضیلت اخلاص و پستی ریاء: از روایات کثیره اینطور استفاده می شود، ریاء کار علاوه بر زیان اخروی و محرومیت از اجر و ثواب الهی و سوختن به آتش، در دنیا هم به مقصود نخواهد رسید یعنی منزلت و آبرویی در نزد مخلوقی که مورد نظرش بوده پیدا نخواهد کرد بلکه بیشتر اوقات رسوا و مفتضح خواهد گردید.^۴

و بالعکس شخص مخلص علاوه بر اجرهای آخرتی در دنیا هم نزد خلق محترم خواهد بود چنانچه حضرت صادق (ع) در ضمن تفسیر آیه «فمن كان يرجو لقاء ربه»

۱- عن النبي (ص) ان النار و اهلها يمجون من اهل الرياء فقليل يا رسول الله (ص) كيف يعج النار قال (ص) من حر النار التي يمدون بها. (سفينة البحار جلد اول ص ۵۰۰).

۲- ان الله بعث محمداً (ص) ليخرج عباده من عبادة عبادة الى عبادة. (جلد ۱ سفينة البحار ۵۰۰).

۳- لثألي الاخبار باب ۸.

۴- خسر الدنيا والآخرة ذلك هو الخسران المبین. (سوره حج آیه ۱۱).

راه برود و آثار سجده در پیشانی ظاهر نماید و لباس خشن بپوشد و به حال پارگی و ترک تنظیف آنرا بپوشد.

اما ریای به زی بوجهه دنیویه، به این است که برای نمایش به اهل دنیا، لباسهای نفیس و پر قیمت که جلب توجه خلق را کند بپوشد.

۳- ریای به قول به وجهه اخرویه، مثل اینکه در حضور خلق لبها را حرکت دهد و مشغول ذکر گردد، موعظه و نصیحت نماید و برای اظهار تفصیلت، تحقیق علمی کند و ذکر قرآن و حدیث نماید و در حضور خلق امر به معروف و نهی از منکر نماید و اظهار حزن و غصه کند که مردم در گناه جری و بی باک شده اند.

و اما ریای به قول بوجهه دنیویه، به اظهار کمالات نزد خلق است که خلق برایش ارزشی قائل شوند، در هر موضوعی که در مجلسی عنوان شود اظهار عقیده و نظری کند تا مردم بدانند از همه چیز با اطلاع است، به زبانش اظهار دوستی به خلق کرده، چاپلوسی می کند تا مردم شیفته او گردند.

۴- ریای به عمل به وجهه اخرویه، مثل اینکه در حضور خلق، در نماز سوره های طوبه بخواند، رکوع و سجود را طول دهد و اظهار خشوع و خضوع نماید و به روزه های واجب یا مستحبی و حج و زیارت و اطعام و سایر صدقات خود را متدین و متعبد جلوه دهد. ریای به عمل به وجهه دنیویه، مثل اینکه برای اظهار صفت سخاوت، مبلغی از مال خود را در موردی که رغبت خلق در آن است در حضور ایشان مصرف نماید، یا برای اظهار ثروت و دارائی و اینکه در مال از دیگران بالاتر است میهمانیهای فوق العاده کند.

۵- اما ریای به اتباع و سایر امور خارجه، بوجهه اخرویه، مثل اینکه به مجلس علماء و اهل دین حاضر می شود و به دیدن عباد و زهاد می رود و آنها را به منزل خود دعوت می نماید به قصد اینکه به خلق بفهماند با بزرگان سر و کار دارد و من کسی هستم که علماء و زهاد به خانه من می آیند و لذا در آن مجلس عده دیگری را جمع می کند تا شهرت پیدا کند و مثل کسی که می کوشد شاگردان خود را زیاد کند تا در نظر خلق ارزش بیشتری داشته باشد.

و به وجهه دنیویه، مثل اینکه با حکام و ملوک زیاد آمد و رفت می نماید تا به خلق نفوذ خود را برساند و بدین وسیله مقاصد خود را اعمال کند.

ریاء مربوط به قصد است: پنهان نیست که ریا از عناوین قصديه است یعنی

هم در بین بوده است. مثل اینکه زکات واجب را به مستحق آن داده هم برای امتثال امر الهی و هم برای جلب منفعت از گیرنده یا دفع مضرتی از او، یا اینکه مورد تعظیم و تکریم گیرنده قرار گیرد بنابراین پس از توبه واجب است، زکات را دوباره فقط برای خدا اداء نماید.

و نیز فرقی نیست در وجوب اعاده بین اینکه در تمام عمل ریاء نموده یا در جزئی از اجزاء آن، حتی بنابر احتیاط نسبت به اجزاء مستحبی هم همین است مثل اینکه قنوت را به ریاء انجام دهد، حتی اگر در خود ریاء نمی کند اما در کیفیت آن مانند با جماعت بودن یا در مسجد یا در صف مقدم یا در اول وقت، و نظائر اینها ریا باشد، بطور کلی نماز باطل است.

ریای در غیر عبادت: امور دنیویه که جنبه عبادتی نداشته باشد ریاء در آن، تصریحی به حرمتش نشده است و لهذا فقهاء هم فتوایی به حرمت آن نمی دهند اما طریقه احتیاط آن است که اهل ایمان از جمیع مراتب ریاء پرهیز نمایند حتی ریای در امور دنیوی و مباح زیرا که منشأ ریاء حب جاه و دنیا است و به پیروی کردن آن در امور دنیویه، این ملکه رذیله قوی و شدید می گردد و کم کم مبتلا به ریای در عبادت هم می گردد.

مرحوم فیض در محجة البیضاء در بیان ریای در عبادات و غیر آن چنین می فرماید: اموری که ریاکاران به آن ریاء می کنند، پنج چیز است: بدن، زی، قول، عمل، اتباع و سایر اشیاء خارجه و هر یک از اینها یا به وجهه اخرویه و معنوی و یا دنیویه و مادی است.

۱- ریای در بدن بوجهه اخرویه و عبادت به این است که بدن خود را ضعیف و نحیف نشان دهد که برساند از خوف خدا و کم خوردن و بیداری شب اینطور شده، یا به خشکی لب تا بفهماند که روزه است و به تشنگی و ژولیدگی موهای بدن که برساند مستغرق در امر آخرت است به قسمی که به این امور توجهی نداشته مجالی پیدا نمی کند که به اینها بپردازد.

و اما ریای در بدن بوجهه دنیویه، به جلوه دادن فرهی و زیبایی و نظافت و قوه اعضای بدن است نزد اهل دنیا.

۲- ریای به زی و هیأت بوجهه اخرویه، به این است که مثلاً شارب را بتراشد تا شدت اهتمام خود را به آداب و سنن برساند یا در موقع راه رفتن سر را به زیر بپندارد آهسته

هر عملی که به قصد نمایش به مردم و تحصیل منزلت نزد آنها به جا آورده شود ریاء است خواه آن عمل به صورت دنیوی باشد یا اخروی و مثالهایی که در امور پنجگانه ذکر گردیده نفس این اعمال ریاء نیست بلکه به نیت و قصد عامل، ریاء می شود مثلاً تنظیف بدن به قصد امتثال امر شرع عبادت است و به قصد نمایش به خلق ریاء است و همچنین لباس خوب و مسکن خوب، به قصد پیروی امر شارع و اظهار نعمت الهیه عبادت و به قصد جلوه دادن به خلق ریاء است و هکذا^۱.

۲ - یأس

بازگشت به فهرست

دوم از گناهان کبیره ناامیدی از رحمت الهی است. «الْیَاسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ» روح در لغت نسیمی را می گویند که انسان از آن لذت و راحت می برد.

چون سبب قسری از پروردگار عالم اعتقاد نداشتن به قدرت و کرم و رحمت بی پایان او است در قرآن مجید آن را از صفات کفار قرار داده و می فرماید «ثُمَّ آمِدْ مِنْ رَحْمَتِ اللَّهِ نَمِیْ شَوْءٌ مَكْرٌ کَسِیْ کَہْ کَافِرًا سَآءٌ»^۱.

حضرت صادق (ع) و حضرت کاظم و حضرت رضا و حضرت جواد علیهم السلام آن را جزء گناهان کبیره شمرده اند چنانچه ضمن احادیث وارده در اول همین کتاب ذکر گردید.

از هر گناهی بزرگتر: پس از شرک هیچ گناهی بزرگتر از یأس نیست زیرا هر گناهی که از شخص سر می زند تا وقتی که مأیوس نباشد ممکن است در صدد توبه بر آمده و با استغفار آمرزیده شود ولی شخص مأیوس شخص شرنی نیست زیرا امیدی به آمرزش و مغفرت خدا ندارد تا توبه نماید.

از این گذشته یأس سبب جرأت بر جمیع گناهان می گردد چون می گوید من که معذب خواهم بود چرا خودم را از شهوت دنیا محروم نمایم؟.

چون یأس از اکبر کائنات است سزاوار است که اقسام و بزرگی گناه آن و چاره

۱- انه لا یأس من روح الله الا القوم الکافرین (سوره ۱۲ آیه ۸۷).

برضرف شدنش مشروحاً بیان شود.

اسباب و مسبب الاسباب: خدایتعالی به قدرت کامله و حکمت بالغه اش دنیا و آخرت، امور صوری و معنوی را بر علل و اسبابی مترتب فرموده مانند اینکه سیر شدن را بر خوردن ماکولات مترتب کرده علاج مرض را به مراجعه به طبیب و استعمال دارو معین فرموده دفع فقر و جلب غناء را به کسب و سعی قرار داده و هکذا. و همچنین امور معنوی را مانند مغفرت و نجات از عذاب شخص گناهکار را بر توبه و ایمان، و رسیدن به مقام یقین را بر تبعیت از معصوم، و تفکر و سعی در مراتب تقوی و همچنین قرب به خود و ارتفاع درجات اخروی را بر سعی در اخلاص عمل و ازدیاد آن قرار داد و هکذا. و بدین ترتیب مسبب الاسبابی خود را ظاهر ساخت. چون غرض از ایجاد خلایق، معرفت حضرت آفریدگار است و ممکن است که اسباب بشر را فریب داده خیال کند که اسباب مستقل در تأثیرند و مسبب را فراموش نماید، آنگاه با بودن اسباب دلشاد و بانبودن آن اندوهناک گردد غافل از اینکه اگر خدا نخواهد هیچ سببی مؤثر و مفید واقع نمی گردد و اگر خدا بخواهد بدون هیچ سببی شیء معدوم را موجود می فرماید.

سبب کار نمی کند: پروردگار عالم برای جلوگیری از این اشتباه و اینکه بندگان در موقع بودن اسباب، به فضل او شاد و به قدرتش تکیه داشتند نه به بودن اسباب، و در هنگام نبودن آنها به کرم و رحمت او امیدوار باشند و در هیچ حال دلستگی به خود راه ندهند، دو کار فرمود: یکی اینکه گاهی اسباب موجوده را بی تأثیر قرار داد تا مؤمنین اسباب را مستقل در تأثیر ندانند، و دیگر آنکه گاهی با نبودن اسباب شیء معدوم را موجود فرمود تا اینکه هیچوقت اهل ایمان دلستگ نشوند، و این دو معامله را در امور مادی و دنیوی فرمود و هم در امور اخروی و معنوی، برای زیادتی بصیرت و توضیح مطلب برای هریک از این چهار قسم مثالی ذکر می شود:

۱- آتش نمی سوزاند — کار نمی برد: از جمله مواردی که اسباب موجوده را در امور مادی بی تأثیر قرار داد، آتش نمودن بود، که برای سوزاندن حضرت ابراهیم (ع) بر آفرخته بودند؛ چنان بر آفرخته شده بود که تا حدود یک فرسنگ راه پرنده نمی توانست عبور و پرواز نماید که خود آن حضرت را هم به توسط منجیق به میان آتش پرتاب کردند. با اینکه اثر آتش سوزاندن است مع الوصف خدای تعالی آنرا لغو فرمود بلکه اثر ضد آن یعنی سردی و خنکی را بآن داد بطوریکه اگر امر «وسلاما» نفروده بود بیم آن

می رفت که از شدت سرما؛ حضرت ابراهیم هلاک گردد.

و مثل اینکه کار تیز که شأش بریدن است هنگامیکه آنحضرت اراده ذبح فرزندش اسماعیل را داشت پروردگار عالم اثر آن را لغو فرمود که آن حضرت کار را پرتاب کرد و صدائی از آن بلند شد که خدا می فرماید نیر! اما تو می گوئی بزم! ۱۴.

موسی و فرعون: و از آن جمله است موارد کثیری که سلاطین و حکام صاحبان نفوذ با جمع بودن اسباب در صدد کشتن و از بین بردن انبیاء و مؤمنین و آثار آنها برآمدند ولی پروردگار عالم آن اسباب را ملغی فرمود؛ چنانچه از قضایای فرعون و حضرت موسی (ع) از اول تا آخر مشاهده می شود.

از همان ابتدا فرعون می خواست که نطفه موسی (ع) منعقد نشود و بعد کوشید که پس از ولادتش او را بکشد. خوب معلوم می شود که چطور خدای تعالی سعی او را به نتیجه نرسانید و اسبابی را که فراهم می ساخت ملغی فرموده؛ بلکه موسی را در خانه خود فرعون و در دامن خودش پرورش داده او را متکفل موسی قرار داد.

ابرهه و خراب نشدن کعبه: چنانچه در سال ولادت حضرت خاتم الانبیاء (ص)، ابرهه از طرف نجاشی با فیل سواران و لشکر انبوهی همه مجهز، برای خراب کردن خانه کعبه به سمت مکه معظمه حرکت کردند. در اثر مهیا بودن جمیع اسباب همه اطمینان داشتند که این امر واقع خواهد گردید؛ ولی خداوند اسبابشانرا ملغی فرموده هر چه کردند که فیلهها وارد مسجد الحرام شوند، نشدند، از آن طرف مرغان کوچکی که جثه آنها به اندازه پرستو بود و با هریک سه دانه ریک به اندازه عدسی بود آنها را به منقار و پاهای خود گرفته بودند، بالای سر لشکر سایه انداختند و بر سر هریک از آنها یک دانه از همان ریگهای می انداختند سرشانرا سوراخ می کرد و مستقیماً داخل بدنشان می شد تا اینکه از دیرشان خارج می گردید و به زمین فرو می رفت؛ تمام لشکر هلاک شدند به جز یک نفر که برگشت و به سلطان خبر داد، پس از گزارش جریان لشکر یکی از همان مرغان بالای سرش پیدا شد و از همان ریگهای کذائی به او انداخت و هلاکش نمود. در اثر اهمیت این قضیه مبدأ تاریخ عرب گردید چنانکه می گویند: ولادت خاتم

۱- الخلیل یامرنی والجلیل ینهانی.

۲- سوره فیل.

چیزی را بدون اسباب معمولی آن ایجاد می‌فرماید.

حاجتها روا می‌کند: از همین قبیل است اجابت دعوات و کشف کربات الهیه

نسبت به بندگانش، چه بسیار اشخاصی که مضطر و از اسباب بریده بودند و پروردگار عالم امر آنها را اصلاح فرموده حاجت آنها را اعطاء فرموده. چه بسیار مرخصانی که از اسباب عادیه منقطع بوده و از شفا یافتن مأیوس، در اثر صدقه و دعا شفا یافتند. چه بسیار فقیرهاییکه بدون سبب‌های معمولی ثروتمند گردیدند. چه مبتلاهاییکه به بلاهای عجیهه مبتلا بوده و پروردگار عالم آنها را از راهی که گمان نمی‌کردند نجات داد، و کتب روایات و سیر و تواریخ از این داستانها پر است.^۱

عاقبت بشری: امور معنویة اخرویة که با جمع بودن اسباب آنها پروردگار عالم آنها را لغو می‌نماید. اثر فرموده مانند اشخاصی که به سبب مجاهدات نفسانی، اسباب سعادتشان فراهم گردید بلکه به درجات عالیة نیز رسیدند و بعد در اثر خارج شدن از تبعیت انبیاء یا ارتکاب بعضی از گناهان کبیره، سعیشان باطل و آنچه را که از اسباب سعادت تحصیل کرده بودند برعکس سبب شقاوت و انحطاط آنها بدرکات گردید.

۱- و کم الله من لطف خفی

یصدق خفاه عن فهم الزکی

و فرج کربة القلب الشجی

و تأتیک المصرة بالعشی

فشیق بالواحد الفرد العلی

این چهار شعر بحضرت امیرالمؤمنین (ع) منسوب است و ترجمه آن چنین است: چه بسیار لطفهای پنهانی، خدایمانی را است و پنهانی آن از فهم شخص زیرک و تند فهم دقیق است. و چه بسیار آسانی که پس از دشواری و سختی بیاید و خداوند اندوه‌اندوهناک را برطرف فرماید.

و چه بسیار کاری که بآن در بامداد محزون شوی ولی در شامگاه شادی و سرور ترا دریابد. چون بر تو کارهای دنیا و حالات تنگ گردد پس بخدائیکه تنها و بزرگ است تکیه نما و باو مطمئن باش. خواندن این اشعار مخصوصاً در هنگام فشار و گرفتاری مؤثر است و بتجربه ثابت شده است.

در شرح دیوان میدانی نقل از امداد یاقعی در (روضه‌الریاحین) پادشاهی گوه‌ری بملازمه خود سپرد و طفل او آن گوهر را بشکست و ملازمه اضطراب عظمه داشت. مؤمنی باو گفت: این چهار بیت را بصدق و اخلاص بخوان! چون بخواند شخصی آمد و گفت: جاریه پادشاه مرخص شده و طبیبان گفته‌اند که آن گوهر را صلابه کنند و باو دهند و پادشاه می‌فرماید که گوهر را زود بشکن و صلابه کرده زود بیاور.

الانبياء (ص) در سنه عام الفیل و بعثت آن بزرگوار در سال چهنم عام الفیل بوده است و هكذا سایر امور ...

نگهداری حضرت خاتم الانبیاء (ص): از آیات عظیمه الهیه، حفظ وجود مبارک خاتم الانبیاء در مکه معظمه و در غزوات است؛ با اینکه جمیع مشرکین از همان اول در صدد قتل آن حضرت بودند و از لحاظ اسباب صوری هم هیچ کمی نداشتند از حیث اسلحه و جمعیت قبیله‌ای همه قسم موجبات پیشرفت فراهم بود. چون شرح بیش از این، خروج از محل بحث است به همین اندازه اکتفاء می‌شود.^۱

۲- بی سبب پیدا می‌شود: قسم دوم از امور مادیة دنیویة که با نبودن اسباب صوریة آنها پروردگار عالم به قدرت قاهره خود آنها را موجود فرموده است، بسیار و خارج از حد شمار است مانند اینکه آدم ابوالبشر را بدون پدر و مادر آفرید، و مریم بدون اینکه مردی او را لمس کند به حضرت مسیح آبتن شد، به حضرت زکریا در سن پیری و ناتوانی، یحیی را داد، و به حضرت ابراهیم خلیل در هنگام کوهوت از زوجه اش ساره که عقیم و پیر هم بود، اسحاق را عنایت فرمود.

دانش محمدی (ص) و مکتب زرفتن: حضرت خاتم الانبیاء را با اینکه مکتب زرفته و معلمی ندیده بود او را معلم بشر قرار داد و قرآنش را حاوی علوم کرد. بلکه تمام معجزات انبیاء و کرامات اولیاء از همین قبیل است، یعنی خرق عادت طبیعت است که

۱- جالینوس را در آخر عمر، مرض اسهال عارض شد و مدتی مدید هر چند در علاج خود جد و جهد می‌نمود آن مرض بیشتر میشد، مردم طعن بسیار می‌کردند که با وجود کما در معالجه امراض خصوصاً در آن مرض عجب درمانده است! آخر الامر از طعن مردم بتنگ آمد و ایشانرا بخواند و بفرمود خمی بیاورند و بر آب کنند و اندک داروئی بر آب زدند و بعد از این فرمود آرا شکستند: آن آب بسته شده بود. فرمود که از این دارو بسیار خورده‌ام نفعی نیخشیده است بدانید که در حین قضای الهی هیچ امری نفعی نمی‌بخشد، و عاقبت بهمان مرض از دنیا رفت.

ارسطو مدام مدفوقاً ضعیلاً و افلاطون مفسوجاً ضعیفاً

مضی بقراط مسئولاً ذلیلاً و جالینوس مبطناً نحیفاً

یعنی ارسطو، بمرض تب لازم مبتلا شد و از دنیا رفت. افلاطون بمرض فلیج گرفتار شد و مرد. بقراط سل گرفت و هلاک شد، و جالینوس بمرض اسهال در گذشت. با اینکه هریک از این چهار نفر از بزرگان حکما و اطباء بودند و از عجب اینکه در همان مرض مورد ابتلائی خودشان هم متخصص بودند تا اینکه خلق بدانند «و هو الظاهر فوق عباد». (بحر الجواهر).

اصحاب کهف: و همچنین اصحاب کهف که هفت نفر شمرده شده اند و شش نفر از آنها علی المشهور، از وزراء و بزرگان دولت دقیانوس بودند و در دعوی خدائی کردند با او موافق بودند که ناگاه چشم دلشان روشن و رسوائی دقیانوس و فساد عقیده خود را فهمیدند؛ از تمام تجملات صرفنظر و از همه شهوات گذشتند و از آن شهر فرار نموده و در غاری مسکن گزیدند، و شرح حال آنان در سوره مبارکه کهف مذکور و برای همیشه نامشان را زنده نگهداشت.

بیداری پیش از مرگ: و نیز چه بسیار گناهکارانی که اسباب شقاوت و سوء خاتمه آنها بواسطه گناهان کبیره فراهم بود، بطوری که کسی امید نجات و سعادت به آنها نداشت؛ ناگاه فضل الهی شامل حالشان شده از گناه خود پشیمان شدند و با حسن خاتمه از دنیا رفته جزء سعادا محشور می گردند.

مسلمان می شود و می میرد: از آن جمله مخربق یهودی است، روز جنگ احد به قبیله خود گفت: آیا نمی دانید که محمد (ص) همان پیغمبر موعود و به حق است؟ گفتند چرا، گفت: پس چرا یاریش نمی کنید؟ گفتند: امروز شبیه است! گفت: شبیه در دین موسی (ع) بوده و آن منسوخ شده است. از او قبول نکردند؛ خودش تنها خدمت پیغمبر آمده ایمان آورد و اموال بسیاری داشت همه را تسلیم آن حضرت نمود و به میدان جنگ رفت، تا آخر جزء شهدا گردید، و بیشتر صدقات آن حضرت از مال همین شخص است.

بر حضرت سیدالشهداء (ع) بست و آن حضرت را مجبور نمود که نتواند به مکه و مدینه باز گردد و ناچار وارد زمین کربلا شود، و با این گناه بزرگ ظاهراً امید نجاتی برای او باقی نبود ولی روز عاشورا در آن لحظه ای که خطبه و استغاثه آن حضرت را شنید فضل الهی شامل حالش شده نائب و از گذشته ها پشیمان گردید؛ و در آخر هم که جزء شهداء کربلا شده به سعادت ابدی نائل شد.

آیا عاقل نومید می شود؟: پس از ملاحظه حالات اشخاص مزبور و هزاران افراد نظیر آنها آیا عاقلی می تواند از پروردگار کریم خود مأیوس و از رستگاری خود یا دیگری نا امید گردد؟.

روی همین اساس است که علمای اعلام فرموده اند: شخص مسلمان نباید بطور قطع، خود را از کفار و فساق بهتر بداند و خود را سعید و آنها را شقی ببیند، بلکه باید

بلعم باعور و بدبختی جاودانی: مانند بلعم باعور، با اینکه دارای کمالات و مقامات عالیه بود، در اثر پذیرفتن خواهش سلطان زمانش، بر پیغمبر وقت خود مخالفت نمود و پیروی هوای نفسش کرد و به اسفل السافلین ملحق گردید، و در قرآن مجید او را به سگ تشبیه می فرماید: و لذا اهل معرفت و ایمان با داشتن مقامات عالیه معنویه هیچوقت بر عمل و حال خود اعتماد ندارند و همیشه از سوء خاتمه ترسناک و تمام تکیه آنها خدا است، و آنچه را از اسباب سعادت دارا هستند مستقل در تأثیر نمی دانند.

حسن خاتمت: امور معنویه اخرویه که با نبودن اسباب، آنها را پروردگار عالم تفضلاً عنایت فرموده مواردش بسیار است، چه بسیار اشخاصی که اسباب شقاوت آنها فراهم و در قعر چاه طبیعت گرفتار، و از خدای خود دور بودند ولی در بدترین حالات آنها بارقه لطف الهی جهید و نسیم فضل و رحمتش وزید و آنها را نجات و به سوی خود کشانید؛ که سبب حیرت هر عاقلی می گردد!

سحرة فرعون: مانند سحرة فرعون که با اشتغال به کثیفترین کارها که سحر باشد و برای شقاوت و بدبختی صاحبش کافی است در بدترین حالات آنها که سحر در مقابل پیغمبر خدا حضرت موسی (ع) باشد، ناگاه لطف پروردگار عالم شامل حالشان گردیده و حقیقت بر آنها آشکار شد و یکدفعه به قسمی منقلب شدند که با اینکه فرعون به ایشان وعده مال فراوان و ملک و ریاست، در صورت غلبه داده بود اعتناء نکردند بلکه تهدیدش را هم به هیچ گرفتند. به ایشان گفت: شما را به دار خواهم آویخت! اما آنها ترسیدند و گفتند: ما به پروردگارمان باز گشتیم.^۲

آسیه از بهترین زنان بود: همچنین قضیه عجیبه مخدیره آسیه، زوجه فرعون؛ که در کمال عیش و تنعم بود ناگاه نور ایمان در قلبش روشن و به فضل الهی چنان قوی دل گردید که از کشته شدن و به انواع عقوبتهای فرعون مبتلا گردیدن باکی نداشت، و با کمال جرأت اظهار ایمان به خدا و موسی (ع) کرد، و در موقع کشته شدنش گفت: پروردگار! برای من خانه ای در بهشت قرار ده و مرا از فرعون و تابعینش نجات ده.^۳

۱- فمئله کمل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث. (سوره ۷ آیه ۱۷۶).

۲- قالوا لاخیرنا الی ربنا منقلبون. (سوره ۲۶ آیه ۵۰).

۳- رب ابن لی عندک بیتافی الجنة ونجی من فرعون وعمله. (سوره ۲۶ آیه ۱۱).

موحّد پس از اینکه به خدای عالم ایمان آورد، اگر در امری از امور بواسطه غفلت، از فرج و رحمت پروردگارش مأیوس باشد در آن حال به صفت ذمیمه ای از صفات کافران متصف گردیده و در قرآن مجید هم می فرماید که: به درستی که از رحمت الهی نا امید نمی گردد مگر کسانی که به خدا کافزند!

فطرت هر کسی بر امید استوار است: و تا شخص یا بر فطرت اوید نگذارد و چشم مکدر نگردد از خدای خود مأیوس نخواهد گردید، و تا نور ایمان در دلش روشن باشد بطور کلی از مبدأ خود قطع امید نمی کند! و به او امیدوار خواهد بود و اگر در اثر

۱- اندکی یاس من روح الله الانتم الکافرون، (سوره ۱۲ آیه ۸۷).

۲- در کتاب عیون النیر الزّیّ (ع) مرویست که عبدالله بنّاز نیشابوری گفت: بین من و حمید بن قحطیه (معمول) معاد، بی بود وقتی از مسافرت مراجعت نموده بوده مرا احضار کرد با یاس مسافرتم! قافله رفتی: وقت ظهر ده مبارک رمضان بود بر او وارد شدم: طشت و ابرق آوردند و دو دست خود را شست و غسل هم فرمود که دست خود را بشوی و من هم شستم و فراموش کردم که ماه رمضان است و روزه هستم چون شعاع حاضر کردند متذکر شده و عقب نشستم.

حمید گفت: چرا نهار نمی خوری؟ گفتم ای امیر ماه مبارک است و من در رخصتیم و عذر دیگران برای افطار ندارم و شاید امیر عذری دارد. پس گریه کرد و گفت: من هم عذری ندارم و مریض نیستم: انگاه اشکش جاری شد.

پس از فراغت از طعام سبب گریه اش را از او پرسیدم؟ گفت: در زندیکه هزارون الرشید در طویس بود شکی در میان من فرستاد و قتی که بر او وارد شده دیدم در نزد او شمع می روشن و شمشیری سبز رنگ و برهنه جلو اوست، چون مرا دید پرسید: اطاعت تو از امیر المؤمنین چگونه است؟

گفتم با جان و مال: پس مرا مریض نمود. طویس نکشید مرا احضار نمود و همدان سؤال را تکرار نمود، گفتم با جان و مال و اهل و اولاد: پس مرا مریض نمود. برای سومین مرتبه احضارم کرد و همدان سؤال را تکرار کرد، گفتم با جان و مال و اهل و اولاد و دین، پس خندید و گفت: این شمشیر را بردار و هر کس را که این بخاره بنویسد از او بگریز! شمشیر را برداشتم، همراه خادم بیرون شدم، مرا بخانه ای که درب آن قفل بود آورد پس از باز کردن قفل وارد شدیم دیدم وسط آن چاهی است، و در آن خانه سه حجره است و هر سه مقفل است پس یکی را باز نمود دیدم، بیست نفر پیرو جوان همه از اولاد علی و زهراء در زنجیرند! خادم گفت: باید اینها را گردن بزنی او یکی یکی جلو میآورد و من گردن می زدم و بدن و سر آنها را در چاه می انداختم تا بیست نفر کشته شدند. آنگاه در حجره دوم را باز نمود و در آن هم بیست نفر علوی در زنجیر بودند همه را با اشاره خادم رشید کشتم و در چاه انداختم، سپس در حجره سوم را باز نمود و در آن هم بیست نفر علوی بود مانند آن دو دست همه

حالش اینطور باشد که اگر لطف و توفیق الهی درباره من مستمر باشد و به همین حالی که هستم و بهتر از آن از دنیا بروم و فلان کافر یا فاسق هم اگر همینطور خذلان خدا شامل حالش بوده و با این حال فعلی از دنیا برود آنوقت من از او بهتر خواهم بود.

پیری و ترقی در روحانیت: نا امیدی از ترقی و تعالی و سیر در معارج انسانیت هر چند از مصادیق یاس محرم نیست ولی مؤمن نباید گمان کند که برای ترقی انسان در مقامات روحانیت اسبابی مؤثر است، مانند قوه جوانی و ذکاوت و مجاهده و غیر اینها و من فاقد اینهایم چه اشخاصی که هیچیک از اینها را نداشتند و به فضل الهی به درجات عالی رسیدند مانند فضیل بن عیاض و عمران صابی و برهم نصرانی و صاحب ریاض که همه هنگام تنبّهشان پیرمرد و از کار افتاده بودند مع الوصف لطف الهی شاملشان شد.

بزرگی گناه یاس: یاس از لوازم و آثار خبیثه کفر و انکار شؤن رب العزّة است زیرا کسی که خدا را به قدرت و کرم و علم شناخت و دانست که او آفریننده جمیع عوالم و تربیت کننده شراشر عوالم وجود است، قدرتش نامحدود و حکمتش نامتناهی است و هر فردی از ممکنات هر چه لازم داشته به او داده است.

نظری به نوزاد انسان: چنانچه در رحم مادر از بچه غفلت نفرموده، مواد غذایی به او رسانید و پس از بیرون آمدن از رحم چون معده اش لطیف و طاقت هضم غذاهای مرکبه این عالم را نداشت، لطیف ترین غذاهای این عالم که متناسب حال او است از راه پستان مادر به او رسانید و بعد که قوه هضم غذاهای مرکبه را پیدا نمود دندانهایش را رویانید و هکذا، چون در ابتدا سخت ناتوان و محتاج به تربیت کننده ای بود تا مراقب و مواظبش باشد چنان مهرش را در دل مادر قرار داد که با کمال شوق یک آن از او غفلت ننماید، و هکذا و هکذا.

پس باید امیدوار بود: پس از التفات به این امور و هزاران امر دیگر آیا سزاوار است که از پروردگار عالم و خدای مهربان خود قطع امید کند و امید اصلاح فلاں امر جزئی یا آسان شدن فلاں کاری که برایش مشکل شده است، از حلال مشکلات نداشته باشد؟ زهی بی حیائی و شرمساری!

یاس از کفر یا بی خبری است: باجمله یاس ناشی از کفر پنهانی است که باید شخص در مقام اصلاح خود بر آید یا در اثر غفلت و بی التفاتی به شؤن ربوبیت او جل جلاله است و یاسی که از گناهان کبیره شمرده شده هر دو قسم است.

غفلت یاسی عارضش گردد. پس از تذکر و توبه و التفات پشیمان گردیده و از حال خود طلب پوزش می کند و دل خود را به پروردگار خویش قوی و مطمئن می نماید؛ خدای کریم و رحیم هم او را خواهد آمرزید و کارش را اصلاح خواهد فرمود:

چاره یاس

اول - چاره یاس در امور مادیه دنیویه

۱- قدرت خدا: فکر کند که حاجت او و جمیع خلق در جنب قدرت غیر متناهی حضرت آفریدگار هیچ و ناچیز است، خدای قادی که کره زمین با این وسعت و سایر کرات با آن عظمت را به گردش در آورده - با آن نظم معین، و در هر یک از آنها آنقدر آثار عظمت و قدرت خود را ظاهر فرموده که عقول حیران می گردد! آیا عاجز است که حاجت جزئی بنده اش را بر آورد؟.

۲- تجربه های شخصی: تفکر نماید در معامله هایی که خدای عالم با او فرموده، خدای قادی که شخص را در ظلمات ثلاث یعنی: مشیمه، رحم، شکم مادر حفظ فرمود و به این عالم آورد، یک لحظه از حال او غفلت نفرمود، هر وقت هر چه لازم

را کشتم، نفر آخری پیرومی بود. بمن فرمود: وای بر تو؛ فردای قیامت چه عذری داری وقتی که ترا حضور جد ما رسول خدا (ص) حاضر کنند و حال آنکه تو شصت نفر از اولاد او را بدون گناهی کشته ای؟ پس بدم لرزید؛ خادم از روی غضب نظری بمن نمود و مرا ترسانید! آن پیروم را هم کشتم و در آن چاه افکندم. پس کسیکه شصت نفر از اولاد رسول خدا (ص) را کشته باشد روزه و نماز او را چه نفعی است؟ و من یقین دارم که مخلد در آتش هستم و لذا ماه رمضان را روزه نمی گیرم.

مروست که پس از ورود حضرت علی بن موسی الرضا (ع) بخراسان، عبدالله نیشابوری، داستان آن ملعون و یاس او را از پروردگار عالم برای حضرت نقل نمود، فرمود: وای بر او؛ آن یاسی که حید از رحمت الهی داشت گناهش از قتل آن شصت نفر علوی بیشتر است.

بلی اگر آن ملعون، پس از قتل این سادات بی گناه و پس از اینکاب این گناه بزرگ بکلی از خدای خود بریده نشده بود و راستی از کرده خود پشیمان و از روی اخلاص توبه نموده از در عجز و زاری برحمت الهی ملتجی شده بود؛ خدای کریم توبه او را قبول می فرمود. چنانچه توبه وحشی قاتل حضرت حمزه سیدالشهداء، عمومی پیغمبر (ص) را پذیرفت با اینکه دل رسول خدا را فوق العاده بدر آورده بود با آن حرکت وحشیانه مثله که با چاره آن بزرگوار مرتکب شده بود مع الوصف پیغمبر خدا (ص) توبه اش را پذیرفت.

و انشاء الله قریباً شواهدی برای سعه باب توبه ذکر خواهد گردید.

داشتیم عنایت فرمود بدون اینکه از او سؤال نماییم، چه خطراتی که ما را نجات داد، چه مرضهائی که ما را شفا داد، چه مشکلاتی که بر ما آسان فرمود آیا پس از این عاجز است یا بخیل شده یا از ما بی خبر شده؟ استغفر الله العظیم.

۳- نمونه های خارجی: ملاحظه نماید حالات کسانی که به مثل گرفتاری او گرفتار و به نظیر درد او مبتلا بودند و از پروردگار کریم خود مأیوس نشدند و خداوند هم مشکل آنها را حل و در دشواری دوا و حاجشان را روا فرمود. بلکه چه بسیار مبتلایانیکه بدون مسئلت، آنها را فریاد رسی کرد مثلاً اگر حاجتش، اولاد است و در اثر عقیم بودن یا کبر سن مأیوس گردیده، سرگذشت اشخاصیکه در سن پیری و اواخر عمر خدای قادی به آنها اولاد عنایت فرموده است یادآور شود.

ابراهیم پیر، و فرزندان: حضرت ابراهیم علیه السلام که به سن ۱۱۲ یا ۱۲۰ رسیده و زوجه اش ساره ۹۰ یا ۹۹ ساله بود، و تا این سن از او اولادی نشد؛ خدایتعالی ملائکه را فرستاد و آن حضرت را بشارت داد که: خداوند از ساره پسری به تو عنایت می فرماید؛ زوجه اش چون این سخن را شنید تعجب کرد و از روی شگفتی لطمه به صورت زد و گفت: ای عجیب آیا من بزریم در صورتیکه پیرنی عقیم هستم و شوهرم هم پیرومی است؟ به درستی که این چیزی که می گوئید عجیب است! (سوره ۱۱ آیات ۷۲ تا ۷۷ و سوره ۵۱ آیات ۲۸ تا ۳۰).

ملائکه در جوابش گفتند: آیا از کار خدا تعجب می کنی؟ یعنی هر چند به حسب جریان عادت این امر عجیب است ولی نسبت به قدرت و مشیت الهیه سهل است و بالجمله خدا اسحاق را به آنها داد.

زکریا و فرزندان یحیی: یا مانند حضرت زکریا (ع) که سن شریفش بنا بر اشتهار نود و نه سال بود و سن زوجه اش نود و هشت سال و تا آن زمان اولادی از ایشان بوجود نیامده بود، لیکن از قدرت و رحمت پروردگار عالم مأیوس نبود با خدای خود راز و نیاز کرد و گفت: ای پروردگار من، استخوانم سست شده (جائیکه استخوان که ستون بدن است سست شده باشد حال سایر اعضا معلوم است) و در اثر پیری تمام موهائی سرم سفید گردیده و با این حال نا امید نیستم و به درستی که من از وراثت منی ترسم (پسر عموها نیکه از بنی اسرائیل بوده و ترکه مرا در جاهائیکه خلاف رضای تو است مصرف می نمایند)، و زتم نازا و در کبر سن فرو رفته، پس مرا فرزندی مرحمت فرما که اولی بترکه ام باشد و ولیعهد و

ایوب پیغمبر و بلاهای بسیار: برای زیادتی بصیرت کافی است که انسان حالات حضرت ایوب را مطالعه کند، پس از هفت یا هیجده سال ابتلاء به فقر و مرض، عرض کرد: پروردگارا «انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین» خدایتعالی هم دعایش را مستجاب فرمود، بدنش را شفا داد و اموالش را باورده فرمود چنانچه در قرآن مجید ذکر فرموده.

فقر هم حکمتها دارد: اگر مبتلای به فقر باشد و در اثر طول مدت و بسته شدن ابواب فرج، مایوس گردیده، باید بداند اولاً فقرش دارای حکمتها و مصلحتهایی است که اگر می دانست خودش آنرا اختیار نمی نمود و به همین بلاراضی می گردید، ثانیاً در حالات کسانی که صبح کردند در حالی که در نهایت فقر و مسکنت بودند ولی وقتی که شام کردند غنی و در کمال رفاه و آسایش بودند دقت کند و شواهد اینموضوع بسیار است.

ثروت پس از تهیدستی: برای نمونه داستان عجیبی از کتاب «فرج بعدالشدّة» ذکر می شود:

از مردی از اکابر تجار نقل نموده که گفت: در سفر حج بودم و همیان محتوی سه هزار دینار زر و جواهر همراه بود آن را به کمر بسته بودم، در یکی از منازل راه برای قضای حاجت نشستم، ناگهان همیان از کمرم باز شد و افتاد، و پس از آنکه چند فرسخ از آن منزل رفته بودیم به یادم آمد و برگشتن ممکن نبود، و چون مال فراوان داشتم گم شدن این مال هنگام گذر من اثری نمود، چون به وطن باز گشتم ابواب بلا بر من گشوده شد و متدرجاً جمیع اموالم از کفم خارج شد و روزگار عزت به ذلت مبدل گردید و از خجالت نزد دوستان و شماتت دشمنان و زوال مال و ظهور اختلال از وطن آواره شدم. در اثناى مسافرت شش به دهی رسیدم و از مال دنیا یک دانگ و نیم نقره داشتم، شبی تاریک و بارانی بود با عیالم به کاروانسرای خرابی که در آن ده بود رفتیم، و در همان جا وضع حمل عیالم شده به من گفت: قوتی به من برسان و گرنه همین لحظه هلاک خواهیم شد! با نهایت سختی و هم بسیار به دکان بقالی رفتم و تضرع نمودم تا در را باز نمود آن یک

تخت بزرگ آمدیم در صحن خانه چشمم به آسمان افتاد پس از یکسال ستاره های آسمان را مشاهده می کردم نزدیک بود که از شادی هلاک گردم و بی اختیار زبانه یابین کلمه گو یا گشت که (یا قدیم الاحسان، لك الحمد).

متولی در امور دین من باشد و میراث از آل یعقوب برد، و او را شایسته و پسندیده گردان (آیات اول سوره مریم) خدای تعالی هم دعای او را مستجاب فرموده و حضرت یحیی را به او مرحمت فرمود، به تفصیلی که در کتب تواریخ و تفاسیر موجود است.

و اگر حاجتش نجات ابتلاء به مرض است که در اثر طول کشیدن و علاج نشدن مایوس گردیده باید بداند که اولاً، مرض کفاره گناهان و سبب پاکی و موجب ارتفاع درجه او است و ثانیاً حالات کسانی را که پس از مدت زیاد، از شفا یافتن مایوس گردیده و بی در اثر دعاء یا صدقه و التّجاء به پروردگار شفا یافتند متذکر شود.

۱- این قبیل اشخاص بسیارند برای نمونه و تنوع در مطالب کتاب چند داستان جالب تذکر داده می شود و پنهان نیست که معمولاً نقل سرگذشت اثر بیشتری در بردارد.

داستان لیب عابد: در کتاب فرج بعد الشدة از لیب عابد نقل می نماید، که در اوقات جوانی روزی در خانه ام ماری را دیدم که بسورانی فرو رفته، دنبال او را گرفتم و قوت کشیدم تا او را بیرون آورده بکشم؛ مار سر خود را ناگهان بیرون آورد و دست مرا گزید و بالاخره یک دستم شل شد و از کار بازماند، چون مدتی گذشت دست دیگرم نیز شل گردید پس از چندی پاهایم خشک شد و از کار افتادم طولی نکشید که هر دو چشمم نابینا شد و زبانم هم گنگ گردید مدتی بدین حال بودم و مرا بر تختی افکندند بودند؛ جمله حواس و اعضاء و جوارحم از کار افتاده کاملاً از پا در آمده بودم فقط شنوائی من باقی بود که آن هم بلائی بود تا هر حرف زشت و ناگواری را می شنیدم و بر پاسخ دانش توانائی نداشتم. چه بسیار اوقاتی که تشنه بودم و کسی بمن آبی نمی رسانید، چه اوقاتی که سیراب بودم و بزور در گلویم آب می ریختند و نمی توانستم حتی اشاره کنم. و همچنین بسا بود که گرسنگی بمن سخت فشار می آورد و کسی طعامی بمن نمی رسانید و بسا بود که سیر بودم و بزور در گلویم غذا می ریختند چون سالی بدین منوال از این زندگی که مرگ به مراتب از آن بهتر بود گذشت زنی بنزد زوجه من آمد و پرسید: لیب چگونه است؟ گفت نه خوب می شود که راحت گردد و نه می میرد که ما از دست او راحت گردیم و حرفهای دیگری زد که دانستم از من بتنگ آمده اند و راحتی خود را در مرگ من می بینند؛ پس بی نهایت داشکسته گردیدم و به اخلاص تمام از سر بیچارگی و درماندگی، با خضوع و خشوع تمام در اندرون دل با خدای خود مناجات کردم و نجات خود را از موت یا حیات از او خواستم پس در آن حال فوراً ضرباتی در تمام اعضاء من پدید آمد و درد شدیدی عارض من گردید تا شب داخل شد و درد ساکن گردید خواهم برد، چون بیدار شدم دستم را روی سینه ام دیدم با اینکه یکسال بود که بر زمین افتاده بود و اصلاً حرکتی نداشتم مگر اینکه کسی آنرا ببیند و حرکت دهد تعجب کردم که چه شده؟! در دلم افتاد که دستم را بجنبانم. دستم را حرکت دادم بنده کردم بر سینه گذاشتم، دست دیگرم را هم حرکت دادم پاهایم را امتحان نمودم و بالاخره از جای خود بلند شدم و از

راه مکه افتاده بود گفت: چند سالست که به زحمت نگهداری این همیان مبتلا هستم، در همان شبی که تو وصف آنرا گفתי خواستم به تو رد نمایم ترسیم که از شادی به مرگ ناگهانی بيفتي لهاد به تدریج مال به تو رساندیم اینک همیان خود را بگیر و مراحل کن پس همیان را گرفته آنچه قرض نموده بودم برداشته اداء کردم و از خدای خود سپاسگزاری کرده، پس از تشکر از آن مرد به وطن خود بازگشتم و از آن روز درهای فرج و فراخی دوباره بر من گشوده شد.

بلی، «ان مع العسر يسرا = با هر سختی آسایش است».

چهارم پاس در مشکلات: اگر مبتلا به حادثه سختی از حوادث روزگار گردیده: ۱- باید بداند که زندگانی دنیا با حوادث و ابتلائات فراوان همراه است و هیچکس از آن بر کنار نیست ۲- حالات کسانی را که ابتلا و گرفتاری ایشان از او شدیدتر است در نظر آورد تا تسکین بیشتری برایش فراهم گردد.

۳- بهر اندازه ای که ابتلا و گرفتاریش شدید باشد از رحمت الهیه نباید مأیوس گردد، چه اشخاصی به حوادث عجیبه روزگار مبتلا بوده و اسباب نجاتی برای ایشان تصور نمی شده و خداوند عالم آنها را نجات داده است. در کتاب فرج بعد الشدة تألیف حسین بن سعید دهستانی بیش از پانصد حکایت از موارد فرجهای الهیه را نقل نموده است. و نیز کتب روایات مملو از مواردی است که در اثر دعاء و صدقه و توسل به بزرگان دین؛ از شدت، خلاصی یافته اند.

۱- برای نمونه چند مورد از کتاب خزائن مرحوم نقل می گردد:

(۱)

شخصی پنجهزار تومان بخانه شاه سلیمان صفوی بدهکار شد و از او سند گرفتند که در موعده معین بپردازد بهر زحمتی بود در رأس مدتی که قرار داده بودند پول را تهیه کرد و قبض رسید گرفت، ولی سندی که داده بود موجود نبود که باو بدهند. پس از چندی مأمور وصول از دنیا رفت و دیگری بجای او منصوب شد، آن شخص سند بدهکاری و مدتی که باید پول را بپردازد بیرون آورد، بعضی سلطان رسانید؛ مرا طلبیدند گفتیم: وجه را پرداخته ام و قبض رسید گرفته ام. گفتند: قبض را بیاور یا حتماً باید وجه را بپردازی! بخانه رفتم تمام اسباب خانه را زیر و رو کردم قبض را نیافتم تا یک هفته تفحص می نمودم و اثری از قبض نبود؛ پس محصل شدیدی بر من گماشتند. بازیکهفته دیگر مهلت طلبیدم و خانه همسایه ها و هر جائیکه احتمال می رفت گشتم و اثری ظاهر نشد، هفته سوم محصلین

دانگ و نیم تفره را دادم و مقداری روغن زیت و حلبه جوشانیده و در کاسه گلی کرده به من داد. چون نزدیک کاروانسرا رسیدم پام لغزید و افتادم، ظرف گلی شکست و آنچه در آن بود ریخت؛ پس از شدت رنج و غصه، از زندگانی سیر شدم و همانجا ایستاده طپانچه به صورت می زدم و بی اختیار به صدای بلند گریه و زاری می کردم، در آن نزدیکی خانه ای بود با دیوارهای بلند و منظره عالی، مردی از درپچه، سر بیرون کرد و بانگ بر من زد، که این چه غوغا است که در این نیمه شب برپا نموده ای و خواب را از چشم من گرفته ای؟ من شرح قصه خود را برایش گفتم، گفت: این همه گریه و فریاد برای یک دانگ و نیم تفره است؟ تو بیخ او بیشتر مرا سوزانید گفتیم: خدا می داند اینقدر مال نزد من ارزشی ندارد اما بر خود و زن و فرزندانم که از گرسنگی هلاک خواهند شد رحم می آید و به خدا قسم است که در فلان سال به حج رفته بودم و روزگار بر من فراخ بود، در فلان منزل همیانی داشتم که سه هزار دینار زرو جواهر در آن بود از من گم شد و در من اثری نمود، از خدا بترس و مرا سرزنش مکن! چون این سخن شنید پرسید: نشانه همیان چیست؟ گریه را از سر گرفتم گفتم: این چه پرسش بی جا است که در این موقع از من می نمائی؟! از خانه خود بیرون آمد و گفت: دست از تو بردارم تا اینکه نشانه همیان خود را بازگویی. پس ناچار برای او شرح دادم، دست مرا گرفت و به خانه خود برد و پرسید: عیال تو کجا است؟ نشانه دادم، به غلامان خود امر نمود رفتند و عیال و اولاد مرا آوردند و به حرمسرای او بردند و سفارش کرد که هر چه لازم دارند برایشان تهیه نمایند، پس پیراهن و لباس برای من آوردند و مرا پوشانید و به حمام فرستاد و به بهترین وجهی آن شب گذاشت. چون بامداد برخاستم خود را در آسایشی هر چه کاملتر یافته ام، گفتم: چند روز همینجا باش تا عیالت روزه به صحت رود. مدت ده روز از ما پذیرائی کرد و هر روزه دینار و بیست دینار می داد و من از بسیاری لطف او پس از آن سرزنش و استهزائی که اول کرد متحیر ماندم! بعد از آن به من گفتم: چه پیشه داری؟ گفتم مردی بازرگانم و در داد و ستد واردم. گفتم: سرمایه به تومی دهم تا با شراکت من خرید و فروش کنی، دو بیست دینار زر آورد و به من داد و گفتم: در همین جا بیع و شراء کن خوشوقت شدم و مشغول تجارت گردیدم و بعد از چند روزی که سودی حاصل می شد نزدش می آوردم، روزی به داخل خانه رفت و همیانی آورد و نزد من گذاشت دیدم، همیانی است که در سفر حج از من گم شده بود. از نهایت شادی غش کردم چون به هوش آمدم گفتم الله الله این همان همیان است که در

۱- یأس از جمیع گناهان گذشته اش بدر است^۱ زیرا که یأس کلی شاهد بر اجتناب و انقطاع از پروردگار و دلیل بر مستور شدن فطرت اولیه است زیرا وقتی که نور ایمان در دل شخص باشد محال است انقطاع و یأس مستمر داشته باشد بلی ممکن است در اثر غفلت، مختصر یأس عارضه گردد، پس از تذکره سعه رحمت الهیه امیدوار و بتوبه و انابه مشغول گردد.

همه گناهان قابل آمرزش است. ۲- ادله عامه قبول توبه که در قرآن مجید و سنت متواتره رسیده هیچ قابل تخصیص و استثناء نیست تا اینکه گفته شود گناهی هست که به سبب توبه آمرزیده شدنی نیست.

در قرآن، خودش را به قبول کننده توبه توصیف می فرماید.^۲

کہ او وفا کنندہ تو راست بیٹیکے ہے۔

فلا تجزع وان اعسرت يوما
فان العسر يتبعه اليسار
فلا تيأس فان اليأس كفر
فلا تظنن بربك ظن سوء
فلو ان العقول يسوق رزقا
لوقع صنع ربك سوف ياتي
ولا تياس اذا مازاب خطب
چون اين اشعار را از آن بزرگوار شنيدم خداي تعالی چنان تسلي و خرسندی بمن داد که وقتی از
آنجا بيرون آمدم گمان بدم توانگزين مردم هستم و طولی نکشيد که خداي تعالی مرا از آن محنت

اذا اشدت بك المعسرى ففكر في الم نشرح فعمر بسین ادا ففكرته فافرح
قابل توجه: در همین کتاب از حضرت رسول(ص) روایت نموده که برای دفع هر هم و غم و
شدتی این آیه مبارکه را بخوانید «لا اله الا انت سبحانك انی كنت من الظالمین» و نیز این جمله را از
همان حضرت روایت کرده «الله ربی لا شريك به شیئاً» و دعاهای دیگری هم در آنجا و کتابهای
ادعیه موجود است سزاوار است از آن استفاده شده تا در شدا نند انسان خود را گم نکند.

۱- پیاورقی صفحه ۷۷ در باره روایت حمید بن قحطبه مراجعه شود.

٢- وهو الذي يقبل التوبة عن السيئات. (سورة ٤٢ آية ٢٤).

دوم: چارهٔ یأس نسبت به امور اخرویّه معنویه: اگر در اثر گناهان بسیار آمرزش خود را بعید دانسته و مأیوس گشته توبه کردن خود را بی نفع شمرده است، باید بداند:

علاظ و شدادی معین نمودند که یا وجه را بگیرند یا مرا بقتل برسانند و بهیچوجه مرا امکان پرداخت آن وجه نبود، بالاخره مأمورین مرا از خانه بیرون کشیدند که در چهار سوق تعذیب نمایند تا وجه وصول شود یا من هلاک شوم، در انشای راه بخمسۀ طیه (ع) متوسل شدم همبسطوری که می رفتم، چون معنای بافیون بودم و در آن روز میسر نشده بود بیحال شده بودم بدکان عطاری رسیده قدری معجون افیون خواستم مقداری در کاغذی پیچیده بمن داد، در عرض راه معجون را خوردم و کاغذ را افکندم، پس کاغذ بدمااتم چسبید دو سه دفعه جامه را حرکت دادم نیتفاد، عاقبت کاغذ را از جامه جدا کردم خواستم بپفکنم دیدم مهر بر آن زده اند با دقت تأمل کردم دیدم همان قبض رسیدنی است که از من مطالبه می کنند؛ از شادی از پای در آمده و همانجا سجده شکر بجای آوردم، قبض را داده و خلاص گردیدم...

(2)

در سنه ۱۳۲۹ در کاشان، محصلی از تحصیلداران دیوان از سید فقیری مطالبه وجه دیوانی می نمود و تشدد می کرد هر چه آن سید عزیز و الزاح می نمود که فعلا ندارم و مرا مهلت بده، چاره اش نشد آخر گفت: ای مرد از جد من شرم کن! آن ملعون گفت: اگر جدت می تواند کاری کند یا شرما از سر تو کوتاه نماید یا برایت کار سازی نماید، و از آن سید ضامن معتبر گرفت که اگر تا فردا اول طلوع آفتاب وجه، اندک نجاست بخلقت خواهی ریخت، بحدت بگو هر کاری می تواند بکند!

چون شب شد آن مردک در پشت بام خوابیده بود، نیمه شب برای بول کردن بلند شد لب بام آمد، چون هوا تاریک بود پا را برناودان گذاشت و باناودان بریز افتاد از حسن اتفاق در زیر ناودان هم چاه مستراحی بود که مستقیماً با سر در آن چاه سرگون گردید و در آن نیمه شب نهמידند، صبح که آمدند دیدند که سرش تا ناف بنجاست فرو رفته و آفتاندر بحلقش فرو رفته که شکمش ورم نموده و مرده است.

(2)

در همان کتاب یکی از بزرگان مدینه منوره نقل نموده که وقتی روزگار با من ناسازگاری کرد پس از آنکه مشمول نعمت و ثروت بودم بفقر مبتلا شدم؛ نزد امام جعفر صادق (ع) مشرف شدم بر من وقت فرمود و این ابیات بر خواند: «جوع مکن اگر روزی در فشار واقع شندی بدرستی که روزهای بسیاری هم در آسایش بوده‌ای، پس از هر شدت آسایش خواهد بود و فرمایش پروردگار در قرآن که «ان مع العسر يسراً» با هر سختی آسانی است» از هر سخن دیگر تراست تر است نا امید مباش که آن کفر است، امید است خدا تعالی در این نزدیکی ترا غنی فرماید، پس گمان بد پیروردگار خود مبر بدرستی

لاذنب له).

یأس از استجاب دعا هم غلط است: و اگر در اثر حاجتی از حوائج شرعیه و مطلبی از مطالب الخویه که در نظر داشته و از خدایتعالی خواسته ولی حاصل نشده است؛ مأیوس شده و از رسیدن به مقصود نا امید شده است پس باید بداند که اولاً وعده الهیه حق است و تخلف ندارد، بطور عموم امر بدعاء فرموده و وعده اجابت هم داده است در قرآن مجید می فرماید: هنگامی که بندگانم ازمن، از تو می پرسند، پس بدرستی که من نزدیک هستم، دعای خواننده را اجابت می نمایم وقتی که مرا بخواند.^۱

و در جای دیگری می فرماید «مرا بخوانید، شما را اجابت می کنم».^۲ ثانیاً تأخیر در اجابت، در اثر حکمت‌هایی است که به بعضی از آنها اشاره می شود. **گناه مانع استجاب دعاء:** گاهی در اثر گناهانی که نموده است دعایش محجوب شده و نشانه اینکه تأخیر در اجابت دعاء لطف در باره اوست توفیق استمرار در دعاء است و نفس همین نعمت، بزرگترین شاهدهی است که اولاً مورد عنایت است و ثانیاً حاجتش روا خواهد گردید و گرنه توفیق در استمرار دعا پیدا نمی کرد.

تأخیر استجاب موجب قربست: گاهی هم به سبب تأخیر در اجابت، رسیدن خیرات زیادی به بنده است زیرا که دعاء از بزرگترین عبادات است و استمرار آن موجب زیادتی قرب بنده به پروردگارش می باشد. و لذا آنهایی که مورد عنایت و لطف پروردگارند اجابت دعواتشان بیشتر به تأخیر می افتد.

علامه مجلسی در حیوة القلوب گوید: به سند صحیح از حضرت امام محمد باقر (ع) مرویست که ابراهیم خلیل (ع) در بیابانها و شهرها می گشت که از مخلوقات خدا عبرت بگیرد، روزی در بیابان شخصی را دید که مشغول نماز است و صدایش به آسمانها بلند شده و جامه هایش از مواست، ابراهیم (ع) از نمازش متعجب شد نزدش نشست تا از نماز فارغ شد؛ ابراهیم (ع) به او گفت: روش تو مرا خوش آمد و دوست دارم با تو دوستی

۱- و اذا سألك عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی (سوره ۲ آیه ۱۸۶).

۲- وقال ربکم ادعونی استجب لکم (سوره ۴۰ آیه ۶۲).

۳- اللهم اغفر لی الذنوب التی تجبس الدعاء دعای کمیل.

برای علاج یأس در این مورد رجوع کردن و تأمل نمودن در مفاد آیه ۵۴ از سوره زمر کافی است که ترجمه آن چنین است: «بگو ای محمد (ص) خدایتعالی می فرماید: ای بندگان من که اسراف کرده‌اند به ارتکاب گناهان کیروه و خطاهای کثیره، بر نفس های خود (یعنی افراط نموده‌اند و از حد گذرانیده‌اند معاصی را) از رحمت خدا نومید مشوید بدرستی که خدا همه گناهان را می آمرزد بدرستی که خدای تعالی آمرزنده گناهان و به بندگان مهربان است».^۱

لطف در خطاب: در این آیه شریفه چند لطیفه است: اول اینکه فرمود: «یا عبادی» که متضمن لطف خطاب است و نفرمود «یا ایها العصاة» ای گناهکاران. دوم آنکه فرمود: «اسرفوا» که باز مشتمل بر رفق در خطاب است و نفرمود «اخطئوا».

نومیدی حرام است: سوم آنکه فرمود: «لا تقنطوا» که صریحاً دلالت بر نهی از نومیدی و حرام بودن یأس از آمرزش دارد. چهارم آنکه مؤکد فرمود آنرا به جمله: «ان الله یغفر الذنوب» و عمومیت داد آمرزش خود را به تمام گناهان و پنجم اینکه فرمود: «جمیعاً» و آنرا مخصوص به بعضی نکرد. ششم آنکه ثانیاً آنرا مؤکد فرمود به جمله: «ان الله هو الغفور الرحیم».^۲

توبه کشنده پیغمبر هم پذیرفته می شود: و مرویست از جابر که زنی خدمت رسول خدا (ص) آمد، عرض کرد زنی بچه خود را به دست خود کشته، آیا برای او توبه است؟ فرمود قسم به خدائی که جان محمد در قبضه قدرت او است اگر آن زن هفتاد پیغمبر را کشته باشد و پشیمان شود و توبه نماید، و خدای تعالی صدق او را بداند که دیگر به هیچ گناهی رجوع ننماید توبه اش را قبول می فرماید و از گناهانش عفو می کند بدرستی که توبه کننده از گناه مثل کسی است که گناه نکرده^۳ (الثائب من الذنب کمن

۱- قل یا عبادى الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم. (سوره ۳۹ آیه ۵۴).

۲- تفسیر منهج الصادقین.

۳- عن جابر انه قال جائت امرأة النبی (ص) فقالت یا نبی الله ان امرأة قتلت ولدها یدها هل لها من توبة؟ فقال لها: و الذی نفس محمد یدها لو انها قتلت سبعین نبیاً ثم تابت و ندمت و یعرف الله من قبلها انها لا ترجع الی المعصية ابداً لقل الله تربتها و عفی عنها فان باب التوبة مفتوح ما بین المشرق و المغرب و ان الثائب من الذنب کمن لا ذنب له (ثالثی الاخبار ج ۱ باب ۳ ص ۳۶۴).

کنیم، بگو منزلت کجا است تا هر وقت بخواهم بیایم، گفت تو نمی توانی به خانه من بیاینی زیرا که در میان دریائی است که نمی توانی از آن بگذری، فرمود تو چگونه عبور می کنی؟ عرض کرد من به روی آب می روم، فرمود آن خدائی که ترا از آب می گذراند توانا است که آب را برای من نیز مسخر فرماید برخیز تا برویم و امشب نزد تو باشم! چون نزدیک آب رسیدند آن مرد بسم الله گفت و از آب گذشت، ابراهیم(ع) هم بسم الله گفت و از آب عبور فرمود آن مرد تعجب کرد تا هر دو وارد منزل شدند.

ابراهیم(ع) از او پرسید کدام روزها از تمام روزها سخت تر است؟ عابد گفت: روزی که خدا بندگانش را جزا می دهد بر کردارهایشان، ابراهیم(ع) فرمود: بیا تا دعا کنیم تا خدا ما را از شر چنین روزی در امان نگهدارد، و در روایت دیگر دارد که فرمود: بیا دعا کنیم برای گنهکاران مؤمنین.

عابد گفت: من دعا نمی کنم زیرا سه سال است که حاجتی از خدا خواسته ام و برآورده نشده است و تا آن روا نشود حاجتی از او نمی طلبم ابراهیم(ع) فرمود: ای عابد هر گاه خدا بنده ای را دوست بدارد دعایش را حبس می کند تا او مناجات کند و از او بخواهد و چون بنده ای را دشمن بدارد دعایش را زود مستجاب می فرماید یا در دلش ناامیدی می افکند تا دعاء نکند.

آنگاه از عابد پرسید: که حاجت چه بود؟ گفت روزی در آن محلی که نماز میخواندم طفلی در نهایت حسن و جمال که نور از جبینش طالع بود، گاوی چند را می چرانید و گوسفندانی چند همراه داشت، از او پرسیدم این گوسفندها از کیست گفت از من است گفتم: تو کیستی؟ گفت: اسماعیل پسر ابراهیم(ع) خلیل خدا، پس دعا کردم و از خدا خواستم که ابراهیم دوست خود را به من نشان دهد.

ابراهیم(ع) فرمود: اینک دعایت مستجاب شده، منم ابراهیم.
پس عابد شاد گردید و دست در گردن ابراهیم(ع) انداخته آن حضرت را می بوسید و شکر خدا را می کرد پس با یکدیگر درباره مؤمنین و مؤمنات دعا کردند.

۳- القنوط من رحمة الله

بازگشت به فهرست

در حدیثی که از حضرت رضا(ع) در تعداد گناهان کبیره ذکر شد پس از یأس، قنوط را ذکر می فرماید.

قنوط نومیدی از رحمت الهی است که در قلب رسوخ نموده و قیاحت آن کم شده است؛ و در بیان فرق یأس و قنوط چنین فرموده اند که قنوط اخص است زیرا یأس تنها نومیدی قلب است هر گاه این نومیدی شدید شود بطوریکه به ظاهر هم سرایت نماید و از کلماتش نومیدی تراوش کند که اگر شخص باهوش او را ملاقات نماید آثار ناامیدی را از ظاهرش درک می کند این حال، قنوط نامیده می شود، پس قانط کسی است که آثار نومیدی از کلماتش هویدا باشد.

یأس نومیدی از دعا است: بعضی هم گفته اند یأس عبارت از نومیدی از دعاء است؛ امیدی ندارد که اگر دعاء کند به مقصد می رسد و قنوط عبارت است از بدگمانی به پروردگار عالم به اینکه خدا به او رحم نمی کند و توبه او را قبول نمی فرماید؛ او را عذاب می کند؛ و آنچه بر او از شر و مصیبت وارد می گردد عقوبت است.

مؤید این معنی فقرات دعای ۳۹ از صحیفه سجاده است در آنجا که می فرماید: «لَا اَنْ يَكُونَ بِقَنُوطًا» یعنی ناامیدی من از نجات نه از روی سوء ظن به تو است بلکه کمی حسنات و زیادتی سیئات است و گر نه تو سزاواری که هیچ گنهکاری از تو مأیوس نگردد. شکی نیست که سوء ظن به پروردگار عالم از گناهان کبیره و از صفات مشرکین

و یأس نویدی از رحمت اخرویه است مانند فرمایش پروردگار «قد یسوا من الاخرة»، لیکن وجه اولی که قبلاً ذکر شد به نظر نزدیکتر است.

قنوط از یأس بدتر است: قنوط از رحمت الهیه علامت زائل شدن استمداد سعادت بنده و ساقط شدن از فطرت اولیه است به سبب بریده شدن از خدا زیرا اگر از نور فطرت چیزی در بنده باقی باشد اثرش که امید به پروردگار است هر چند اسراف و تقریط کرده باشد اما یأس، پس دلیل بر محجوب بودن از پروردگار است نه سقوط و بریدگی؛ و حجاب قابل برطرف شدن است بنابراین یأس قابل مغفرت ولی قنوط قابل آمرزش نیست و در عنوان شرک داخل است، پس قنوط اعظم مصائب می باشد.^۱

و منافقین است چنانچه در سورة فتح تذکر می فرماید^۱.

بدگمانی سبب عقوبت است: رسول خدا(ص) روی منبر فرمود: قسم به خدائی که شریک ندارد؛ به مؤمنی هرگز خیر دنیا و آخرت داده نشده مگر به سبب حسن ظن او به پروردگارش و امیدش به او و حسن خلقش و نگهداری خود از غیبت کردن مؤمنین و قسم به خدائیکه شریک ندارد خدا مؤمنی را عذاب نمی فرماید بعد از توبه و استغفار مگر به سبب سوء ظنش به خداوند و تقصیرش در امید به پروردگارش و به سبب بد خلقی و غیبت نمودنش از مؤمنین و قسم به خدائیکه جز او خدائی نیست نیکو نمی شود گمان بنده مؤمنی به خدا مگر اینکه خدا نزد گمان او است: بدرستی که خدا کریم است حیاء می فرماید که بنده مؤمن ظن خود را به او نیکو نماید و خدا بر خلاف گمان و امیدش رفتار نماید پس گمان خود را به خدا نیکو نمائید و به سوی او راغب شوید.^۲

امید به آمرزش و اجابت دعا: معنی حسن ظن به پروردگار آن است که امید داشته باشد که اگر از گناه توبه کند او را می آمرزد و اگر او را بخواند اجابت می فرماید اگر عمل خیری برای او بجا آورد امید داشته باشد که قبول فرموده ثواب عنایت خواهد فرمود، اما ظن به مغفرت در هر حال نافع بلکه لازم است و امید به ثواب های الهی بدون اقدام به اعمال خیر، جهل و غرور است.

نوییدی در امر دنیوی و اخروی: بعضی در بیان فرق بین یأس و قنوط فرموده اند قنوط نویدی از رحمت دنیو به است چنانچه در آیه شریفه «و است خدائی که باران را می فرستد پس از اینکه خلق نا امید شده بودند»^۳ می باشد.

۱- و یعذب المنافقین و المنافقات و المشرکین و المشرکات الظانین بالله ظن السوء (سورة

۴۸ آیه ۶).

۲- و ان رسول الله(ص) قال: و هو علی منبره الذی لا اله الا هو ما اعطی مؤمن قط خیر الدنیا والاخرة الا بحسن ظنه بالله و رجائه له و حسن خلقه و الکف عن اغتیاب المؤمنین و الذی لا اله الا هو لا یعذب الله مؤمناً بعد التوبة والاستغفار الا بسوء ظنه بالله و تقصيره من رجائه و سوء خلقه و اغتیابه للمؤمنین و الذی لا اله الا هو لا یحسن ظن عبد مؤمن بالله الا کان الله عند ظن عبده المؤمن لان الله کریم بیده الخیرات یستحبی ان یکون عبده المؤمن قد احسن به الظن ثم یخلف ظنه و رجائه فاحسنوا بالله الظن و ارغبوا الیه (اصول کافی ج ۲ ص ۵۸).

۳- و هو الذی ینزل الغیث من بعد ما قنطوا (سورة ۴۲ آیه ۲۷).

در این سه آیه شریفه از ایمن بودن و نترسیدن از عذاب الهی نهی فرموده و در آخر آیه ایمنان از عذاب را زیان کاران خوانده است و لازمه آن وعده عذاب در آخرتست زیرا اهل نجات و بهشت را زیان کار نمی گویند و در قرآن مجید جز به کفار و فجار که اهل عذاب زیان کار گفته نشده و خلاصه پس از تصریح ائمه علیهم السلام به کبیره بودن گناه امن از مکر الهی و وعده عذاب بر آن در قرآن مجید، کبیره بودن آن مسلم است و نیز ایمن بودن از مکر الهی و آرامش خاطر از عقوبت و مجازات خداوندی و بی باکی از گناهکاری جرات و جسارت بر پروردگار عالم است و وعده های عذاب بر گناهانرا مکر شدن و جلالت و عزت و عظمت خدا را سبک شمردن و بی اعتنائی کردن است و هر یک از جرأت بر خدا و انکار و عیدهای او و استخفاف به شأن او و کوچکی و خوار گرفتن امر و نهی او گناه کبیره قطعی است. (توضیح مطلب آنکه در عرف چنین است که هر گاه یک نفر لشکری یا کشوری از روی قلدری و نترسی و بی باکی فرمان ما فوق را مخالفت کند پس در آن حال انتقام او را مکر گردیده و او را کوچکی و خوار دانسته و فرمان او را لازم الاطاعة نشناخته است و گناه او بهر کوچکی که باشد همان قلدری او گناه بزرگیست که قابل بخشش نیست) بنابراین اگر انسانی از روی قلدری و نترسی فرمان خدای جهان آفرین را که سلطان حقیقی و مالک و صاحب و مولای واقعی او است مخالفت کند همان حالت نترسی او گناه کبیره و غیر قابل عفو است مگر اینکه به توبه از آن موفق گردد.

و از اینجا دانسته می شود که نشانه قابل آمرزش بودن گناه و غیر قابل بودنش حالت امن و خوف گناه کار است یعنی هر اندازه ترس بیشتر باشد به مغفرت نزدیکتر است و هر چه از نترسی بیشتر است از مغفرت و رحمت دورتر خواهد بود.

از آنچه گفته شد دانسته گردید که مکر الهی عقوبت ناگهان الهی به بنده گناه کار است در حالت غفلت او مانند حالت خواب یا سرگرمی او بنابر نعمت دنیا و شهوات و لذات و مقدمات آنها که در اینحالات عقوبت الهی به خاطره اش اصلاً نمی گذرد و غافلگیر می شود.

اولمن اهل التقری ان یأتیهم بأسنا ضحی وهم یلمعون ۹۸.
اقاموا مکر الله فلا یأمن مکر الله الا التوهم الخاصرون (۹۹).

۴- الامن من مکر الله

چهارم از گناهان کبیره امن از مکر الهی است به اینکه انسان از انتقام پنهانی و ناگهانی و قهر خفی خدا ایمن و راحت نشیند و از سرعت در انتقام ناگهانی او نیندیشد و در دل از اینکه بواسطه صدور گناه، دچار عذاب گردد، ترسی نداشته باشد.

در حدیثهایی که از حضرت صادق و حضرت کاظم و حضرت رضا و حضرت جواد (علیهم السلام) در بیان گناهان کبیره رسیده، امن از مکرائهی را از جمله کبائر شمرده اند و به کبیره بودنش تصریح فرموده اند.

و نیز در قرآن مجید سوره ۷ آیه ۹۷ و ۹۸ می فرماید: آیا مردم قریه ها و آبادیها ایمنند از اینکه عذاب ما شبانه هنگامی که در خوابند به ایشان برسد یعنی از شبیخون قهر و انتقام الهی به جزای گناهانشان هنگامیکه در خوابند که یک نوع از مکر است باید بترسند.

آیا مردم قریه ها ایمنند که عذاب ما نیم روز هنگامی که سرگرم کارهای دنیوی هستند ایشانرا دریابد؛ یعنی گناه کاران باید از رسیدن عذاب الهی به آنها هنگامی که در غفلت و سرگرم شهوات نفسانی و کارهای دنیوی هستند بیمناک باشند.

مگر از مکرو تدبیر خدا ایمن شده اند پس (بدانند) که از عذاب ناگهانی و غافلگیری خداوند ایمن نمی شوند جز زیانکاران^۱.

۱- اولمن اهل التقری ان یأتیهم بأسنا یا تأوهم نائمون سوره ۷ آیه (۹۷).

حضرت سجاد(ع) می فرماید «مرا عمر ده مادامیکه عمر من صرف بندگی و اطاعت تو می شود و هر گاه عمر من چرا گاه شیطان باشد مرا از دنیا ببر پیش از آنکه مورد سخط و غضب تو واقع شوم».^۱

استدراج هم مکر است: از اقسام مکر الهی استدراج است یعنی بعضی از بندگان که در اثر طغیان و عصیان مستحق قهر و غضب الهی شده اند هر وقت گناه تازه ای می کنند خدا نعمت تازه ای به آنها می دهد پس به جای اینکه خجل شوند و از گناه خود پشیمان و توبه کرده در مقام شکر نعمت بر آیند؛ گناه را فراموش کرده بلکه بر عصیان خود می افزایند. در قرآن مجید می فرماید «زود باشد که آنها را درجه به درجه بگیریم از آنچه که ندانند».^۲

چنانچه از حضرت صادق(ع) مرویست که فرمود: هر گاه پروردگار به بنده ای اراده خیر بفرماید، پس آن بنده گناهی کند خداوند او را به بلا و معصیتی مبتلا می فرماید تا بفهمد که در اثر گناه مبتلا شده؛ متذکر استغفار می شود و توبه می نماید و هر گاه به بنده ای اراده شر بفرماید بواسطه زشتی عملش هر گاه آن بنده گناهی می کند نعمت تازه ای به او می دهد که لازمه آن فراموشی استغفار و مشغول شدن به نعمت است و این است معنی فرمایش پروردگار که می فرماید «زود باشد که بگیریم ایشان را درجه درجه و مرتبه مرتبه» یعنی اندک و آهسته آهسته ایشان را می گیریم از آنجا که هر گاه گناه کنند ما نعمت را برایشان می افزایم گمان می کنند این نعمت لطفی است که به

۱- وعمرنی ما کان عمری بذلة فی طاعتک فاذا کان عمری مرتعاً للشیطان فاقبضنی الیک دعای مکام اخلاق).

۲- سنن ترمذی من حیث لا یملکون (سوره ۷ آیه ۱۸۲):
استدراج در لغت بمعنای این است که کسی در صدد برآید پله پله و بتدریج از مکانی یا امری بالا رود و یا پائین آید و یا نسبت بآن نزدیک شود ولیکن در این آیه قرینه مقام دلالت دارد بر اینکه مراد نزدیک شدن بهلاکت است یا در دنیا یا در آخرت و اینکه استدراج را مقید کرد برای آنکه خود آنان تفهمند برای این بود که بفهماند این نزدیک کردن آشکارا نیست بلکه در همان سرگرمی به تمتع از مظاهر زندگی مادی مخفی است و در نتیجه ایشان با زیاده روی در مصیبت پیوسته بسوی هلاکت نزدیک می شوند پس می توان گفت استدراج تجدید نعمتی بعد از نعمت دیگرست تا بدین وسیله اتناذ بآن نعمت ها ایشانرا از توبه بوبال کارهایشان غافل سازد. (ترجمه المیزان).

از انواع مکر الهی املاء است.

سنت الهی در برابر طغیان و عصیان بشر بر مهلت دادن و تعجیل در عقوبت نکردن است زیرا اگر تعجیل در عقوبت فرماید همه هلاک می شوند و کسی باقی نمی ماند! چون جز معصوم کسی نیست که گناه از او سر نزنند. دیگر آنکه مهلت می دهد تا بندگان بوسیله توبه و انابه گذشته خود را اصلاح کنند و این مهلت الهی به سود اهل ایمان و تقوی است چنانکه برای اهل کفر و طغیان که بر گناهان خود افزوده می کنند به زیانشان تمام می شود و این مهلت مکر و کید الهی می شود برای آنها و در قرآن مجید می فرماید «و ایشانرا مهلت می دهیم جز این نیست که کید (عقوبت نهانی) من سخت محکم است»^۲ و به عبارت دیگر مهلت دادن کفار و فجار در دنیا که در نتیجه بسوء اختیار خودشان طغیان و عصیانشان زیاد می گردد و استحقاق عقوبت بیشتری پیدا می کنند مکر و کید الهی است زیرا طول عمر کافر و فاجر و رسیدن به مراد و مقصود خود از انواع فسق و فجور؛ هر چند به حسب ظاهر خوب و موجب خوشی او است و خود را کامیاب می بیند ولی در حقیقت یک نوع قهر و انتقام الهی است که تعبیر از آن به مکر می شود زیرا که این طول عمر و موفقیت و رسیدن به آرزو در حقیقت شر و به ضرر او تمام خواهد شد چون موجب زیادتی عذابش می شود.

مهلت دادن بدکاران به ضررشان است: در قرآن مجید هم می فرماید:

«بپندارند کسانی که کافزند؛ آنچه را به ایشان مهلت می دهیم برایشان بهتر است بدرستی که ما به ایشان مهلت می دهیم در زندگی دنیا و تعجیل در عقوبتشان نمی کنیم که در نتیجه گناهشان زیاد شود و مرایشانرا عذابی خورد و خوارکننده و رسوا سازنده است»^۳.

از حضرت رضا(ع) مرویست «قسم به خداوند که عذاب تفرمود ایشان را به چیزی که از املاء سخت تر باشد»^۴ (املاء همان مهلت دادن در دنیا است).

۱- ولویواخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علیها من دابة (سوره ۱۶ آیه ۶۱).

۲- واملی لهم ان کیدی متین (سوره ۷ آیه ۱۸۳).

۳- ولا یحسبن الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانیفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثماً و لهم عذاب مهین (سوره ۳ آیه ۱۷۲).

۴- والله ما عذبهم الله بشیء اشد من الاملاء (سفینه البحار ج ۲ ص ۵۵۱).

آنها شده؛ بر عصیان خود می افزایند.^۱

ترک استغفار استدراج است: و نیز از حضرت صادق (ع) پرسش شد از معنی استدراج فرمود: هر گاه بنده ای گناهی کند و او را مهلت دهد و نعمت تازه ای به او داده شود. پس او را از استغفار باز دارد این استدراج است (مکر الهی است).^۲

و نیز از حضرت امیرالمؤمنین (ع) مرویست که فرمود: بدرستی که کسی که توسعه داده شود در دارائی او؛ پس احتمال ندهد که این توسعه استدراج است (از مکر الهی اینم شده است) از امر ترسناکی اینم شده است.^۳

امن از مکر به چه می شود: همانطوری که خدای تعالی دارای صفات جمالیه و لطیفه است؛ غفوره، حلیم، شکور، کریم؛ همچنان دارای صفات جلالیه و قهریه است مانند منتقم و متکبر؛ شدید العقاب.

چنانچه می فرماید: آگاه نمابند گانم را که من بسیار آمرزنده و صاحب رحمت

هستم و عذاب من عذابی سخت و دردناک است.^۴

بخشنده گناه، و پذیرنده توبه، سخت گیرنده در عقوبت.^۵ و خلاصه چنانچه ارحم

الراحمین است «فی موضع العفو والرحمة» همچنین اشد المعاقبین است «فی موضع النکال والنقمة».

بیم و امید لازمه معرفت است: کسی که او را به این صفات کمالیه شناخت لازمه آن قوت رجاء و امید به پروردگارش می باشد که اگر توبه کند او را خواهد آمرزید و اگر طاعتی نماید او قبول می فرماید و جزای نیکو عنایت می کند و اگر دعائی کرد اجابت

۱- اذا اراد الله بعد خيراً فاذنب ذنباً تبعه بنقمة و يذكره الاستغفار و اذا اراد الله بعد شراً فاذنب ذنباً اتبعه بنعمة لينسيه الاستغفار و يتبادى به و هو قوله تعالى سنستدرجهم من حيث لا يعلمون. (کافی و سفینه البحار ج ۱ ص ۴۴۲).

۲- سأل ابو عبدالله (ع) عن الاستدراج فقال هو العبد يذنب الذنب فيملئ له و يجدد له عندها النعم فيلهيه عن الاستغفار فهو مستدرج من حيث لا يعلم (وسائل الشيعة كتاب جهاد - باب ۸۸).

۳- انه من وسع له في ذات يده فلم يردك ادراجاً فقد امن مخوفاً. (جلد ۱۵ بحار الانوار ص ۱۶۲).

۴- نبي عبادي اني انا الغفور الرحيم و ان عذابي هو العذاب الاليم (سوره حجر آیه ۴۹).

۵- غافر الذنب وقابل التوب شديد العقاب (سوره ۴۰ آیه ۲).

می فرماید چون غفوره، شکور و مجیب الدعوات است.

چنانچه لازمه شناختن صفات قهریه اش شدت خوف است؛ بترسد از اینکه اگر گناهی کند دچار عذاب یا تعجل در انتقام شود پیش از اینکه موفق به توبه گردد.

از ارتکاب گناه باید بترسید: و هر گاه قصد گناه کند بترسد که آن گناه را انجام دهد شاید از آنهایی باشد که پس از آن هیچوقت مورد رحمت خدا واقع نمی شود چنانچه از حضرت صادق (ع) مرویست که فرمود: کسی که قصد گناه کرد نباید آنرا به جای آورد، به درستی که گاهی بنده گناهی می کند، پس پروردگار عالم می فرماید «به عزت و جلالم سوگند ترا بعد از این هرگز نخواهم آمرزید».^۱

و چون هر گناهی ممکن است از این قسم باشد پس باید از اقدام به هر گناهی ترسناک بود.

در بعضی روایات است که آن گناهی که صاحبش آمرزیده نخواهد شد گناهی است که آثار کوچک، شمارد و بگوید خوش به حال من اگر گناهم همین باشد یا^۲ اینکه پس از گناه، بگوید من که کاری نکردم دیگران را بین چه کارها می کنند^۳.

همیشه باید بین خوف و رجاء بود: پس از گناه اگر موفق به توبه شود باز باید ترسناک باشد شاید توبه اش دارای شرائط قبول نبوده و یا اینکه تا آخر عمر نتواند به عهد خود وفا نموده، بلکه توبه را بشکند و باید تا آخر کار بین خوف و رجاء باشد همچنانکه هر وقت طاعتی از او سر زد باید هم امید به فضل خدا در قبول شدنش داشته باشد و هم بترسد که خداوند بعد از او با او معامله فرماید، بترسد از اینکه حقیقت عبودیت را، از او مطالبه نمایند.

ترس در روا شدن حاجت: اگر دعائی کرد و مستجاب نشد بترسد از اینکه شاید گناهانش مانع استجاب شده، و اگر مستجاب شد بترسد از اینکه شاید صدایش مبعوض

۱- قال ابو عبدالله (ع) من هم بسية فلا يعملها فانه ربما عمل العبد السية فتراه الرب فيقول و

عزتي و جلالتي لا اغفر لك بعد ذلك ابدا. (اصول کافی).

۲- قال ابو عبدالله (ع) اتقوا المحقرات من الذنوب فانها لا تنقر قلت و ما المحقرات قال (ع) الرجل يذنب الذنب فيقول طوبى لى لو لم يكن لى غير ذلك (وسائل الشيعة كتاب جهاد باب - ۴۲ - کافی ج ۲ باب استغفار الذنب).

۳- انشاء الله در آخر کتاب درباره محقرات ذنوب اشاره می شود.

گفته خود وفا کرد».^۱

پس بنده مؤمن باید در هیچ حالی از آزمایش و امتحان خداوند غافل نشیند و مواخذه و عذاب الهی را فراموش ننماید، همچنانکه ملائکه و انبیاء امین نبودند. و نیز از پیش آمدن فتنه ها و شدتها و امور مشبه در اوقات غفلت از یاد حق بترسد که میادا از آنچه رضای خدای تعالی است بیرون رود و در خطر عظیم واقع شود چنانچه حضرت سجاد(ع) در اول دعای ابوحمزه می فرماید: «ولا تمکری فی حیلک».

کمی ایمان و زیادی غفلت: از آنچه گذشت دانسته گردید که هر کس در هر مقامی است، باید از مکر و قهر و عذاب الهی ترسناک باشد زیرا نترسیدن از مکر و عذاب الهی یا در اثر نداشتن ایمان به خدا و روز جزا است مانند کفار و یا در اثر ضعف ایمان و کثرت غفلت و مغرور شدن به آیات رحمت است مانند امین بودن فجار و معصیت کاران از اهل ایمان.

جهل به عظمت و عجب در عمل: یا در اثر جهل به عظمت و غنای خدا و عجب به عمل خود و تکیه به آن است مانند امین بودن بعضی از اهل طاعت و عبادت که چون خدای را به عظمت و بی نیازی و خود را به عجز و حقارت و نیازمندی نشناختند به عمل خود دلخوش گردیده ترس را از دل بیرون کردند غافل از اینکه چه عملهای بزرگی که در نزد صاحبش بزرگ است ولی بواسطه نداشتن شرائط قبول نزد خدای تعالی به اندازه ذره ای وزن ندارد. و بر فرض قبول باز هم باید بترسد که میادا به حکم عدل مطابق عملش پاداشش بدهد نه آنچه مقتضای فضل بی پایان او است.

نیکی به توفیق خدا است: و نیز غافل از اینکه عمل خیرش جز به توفیق و عنایت حق از سر نزده و شاید در آیه بواسطه ترک شکر گذاری دیگر او موفق نفرماید بلکه شاید مورد خذلان واقع شود و گناهی از او سرزند که سبب ضایع نمودن اعمال گذشته اش شود. **دانیان از خدا می ترسند:** خلاصه هر کس که داناتر است به عزت و عظمت و بی نیازی حق، و به حقارت و ذلت و نیازمندی خود آگاه تر است، بیشتر می ترسد.

چنانچه در قرآن مجید هم می فرماید: «فقط دانیان از خدا می ترسند».^۲ و از

۱- و ابراهیم الذی و فی (سوره ۵۳ آیه ۳۹).

۲- انما یخشى الله من عباده العلماء (سوره ۳۵ آیه ۲۶).

پوده زود حاجتش را داده اند و از درگاه خود او را رانده اند و در حقیقت این استعجاب، مکاری در باره او بوده است.

درد فراق سخت تر است: اگر بابی از ابواب معرفت و مقامات معنوی بر او گشوده شد از غرور و تکیه به فهم و کسب خود و بترسد از اینکه لطف الهی را فراموش کرده در ادای شکر او جل جلاله کوتاهی و سستی نماید آنگاه از فضل خدا محروم و بخذلان مبتلا گشته و به بلای حجاب و فراق که نزد اهل معرفت اشد عذاب است دچار گردد. چنانچه حضرت امیرالمؤمنین(ع) می فرماید^۱ گیرم که بر عذابت شکبائی کنم، چگونه می توانم بر دوری و فراق تو صبر نمایم؟.

تا آخر عمر چه باشد: و نیز باید از خاتمه عمر سخت ترسناک باشد زیرا که میزان سعادت و شقاوت آخر کار است چه اشخاصی که تمام عمر، ظاهراً رو به خیر و سعادت بودند و آخر کار با شقاوت مردند.

همه آزمایش می شوند: و نیز باید از پیش آمدن امتحانات شدیدة الهیه ترسناک باشد چون همه اهل ایمان در هر مرتبه ای که هستند در معرض این خطرند چنانچه می فرماید: «آیا گمان کردند مردمان که باز داشته می شود به اینکه بگویند ایمان آوردیم و حال آنکه امتحان کرده نشوند».^۲

حضرت ابراهیم و آتش: چون ابراهیم خلیل را در منجیق گذارند تا به آتش افکند گفت: «حسی الله»، یعنی خدا مرا بس است در هر حال و به هیچ چیز دیگر اعتناء ندارم. چون این ادعای بزرگی بود پروردگار عالم او را آزمایش فرموده جبرئیل را فرستاد گفت ای ابراهیم اگر حاجتی داری بگو تا بر آورم! فرمود: اما بگو، نه گفت: از آنکه داری بخواه و طلب کن! فرمود: با دانش او به حال من، احتیاج به گفتن نیست.^۳

آزمایش نیکوئی داده: زهی بزرگوار شخصی که در نهایت احتیاج حتی به جبرئیل هم اعتناء نکرد و از بونه امتحان بیرون آمد از این جهت، نزد می فرماید: «و ابراهیمی که به

۱- فیهنی یا الهی و سیدی و مولای و ربی صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک (در من کسبل).

۲- احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون. (سوره ۲۹ آیه ۲).

۳- معراج السعاده نراقی.

حضرت رسول (ص) مرویست که فرمود: حقیقت حکمت ودانائی ترسیدن از خدا است.^۱

سخنان پیغمبر با ام السلمه: ام السلمه گفت: در نصف شبی رسول خدا (ص) را دیدم که در گوشه خانه ایستاده و دستها را به دعاء بلند نموده تالان و گریان، این جملات را می خواند: خدایا نعمتی را که به من عطا فرمودی باز مگیر، خدایا مرا دچار شماینت دشمن و حسود مفرما، خدایا مرا به بدبختی که از آنها بیرونم آوردی باز مگردان، خدایا مرا یک لحظه به خودم وامگذار.^۲ ام السلمه می گوید: من از دیدن حال آنحضرت و شنیدن این کلمات گریان شدم. آنحضرت فرمود چرا گریانی؟ عرض کردم چگونه گریان نشوم و حال آنکه شما با آن مقامی که دارید اینگونه سخن می گوئید؟ فرمود: چگونه ترسم و حال آنکه یونس (ع) را خدا یک آن به خودش واگذار فرمود پس شد آنچه شد (مورد تنبیه خدا گردید و مدتی مدید در شکم ماهی زندانی بود).^۳

انبیاء و ائمه از همه ترسناکترند: و در قرآن مجید در وصف انبیاء می فرماید: «ما

را از روی شوق و ترس می خواندند و برای ما خاشع بودند».^۴

و در شأن اهل بیت عصمت و طهارت می فرماید: «و می ترسند روز قیامتی را که

شرآن همه گیر است».^۵

و تفصیل خوف هر یک از انبیاء و ائمه هدی علیهم السلام، خصوصاً غشوه های

حضرت امیرالمؤمنین (ع) از ادراک عظمت حقتعالی و ناله های حضرت سجاد (ع) در

صحیفه سجاده، چون موجب تطویل کلام و خارج از وضع این رساله است به همین مقدار

قناعت می شود.

مؤمن بین بیم و امید است: از روایات متعدده اینطور استفاده می شود که مؤمن

باید همیشه بین خوف و رجاء باشد یعنی از عذاب خدا بترسد و به رحمت و فضل او

۱- رأس الحکمة مخافة الله (وسائل کتاب جهاد باب ۱۴).

۲- اللهم لا تنزع منی صالح ما اعطیتی اللهم لا تشمت بی عدواً ولا حاسداً ابداً اللهم

لا تزلنی فی سوء استنقذتنی منه ابداً اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین ابداً. (جلد ۶ بحار الانوار

باب مکارم اخلاقه ص).

۳- بحار الانوار.

۴- بدعوتنا رغبا و رهبا و کانوا لنا خاشعین. (سوره ۲۱ آیه ۹۰).

۵- و يخافون يوماً کان شره مستطيراً (سوره ۷۶ آیه ۷).

امیدوار باشد در قرآن مجید می فرماید: «از من بترسید اگر ایمان آورنده اید»^۱ و این خوف

بر هر مسلمانی لازم است تا اینکه از عذاب الهی بترسد ترسیدنی که او را از گناه باز دارد

و در قرآن مجید خطاب به پیغمبر (ص) می فرماید: «بگو من می ترسم که اگر گناه کنم

عذاب روز قیامت مرا درگیرد».^۲

امید سبب غرور نمی شود: و نیز باید امید به لطف و کرم خدا داشته باشد که

او را به طاعت و عبادت وا دارد نه اینکه موجب غرور و ترسیدن از عذاب شود در سوره

فاطر می فرماید: «شیطان شما را به خدا نفریبد»^۳ و در سوره حدید ضمن خطاب به

مشرکین می فرماید: «شیطان شما را به خدا فریب داد». در تفسیر منهج می نویسد:

یعنی به اینکه خدای کریم و حلیم است و شما را عذاب نمی کند شما را فریفت.

از حضرت باقر (ع) مرویست که نیست بنده مؤمنی مگر اینکه در قلب او دود نور

است نور خوف و نور رجاء و هیچ یک بر دیگری زیادتى ندارد بلکه هر دو مساوی هستند.

بیم و امید در عمل ظاهر می شود: در حدیث دیگر از حضرت صادق (ع)

مرویست که مؤمن اهل ایمان نخواهد بود مگر وقتی که دارای خوف و رجاء هر دو باشد، و

دارای خوف و رجاء هر دو نیست مگر وقتی که به آنچه امید دارد و از آنچه می ترسد، عمل

نماید.^۴

بلکه سزاوار است که هر یک از خوف و رجاء در مؤمن به حد کمال و قوت باشد

چنانچه از حضرت صادق (ع) مرویست که لقمان حکیم در ضمن وصیت به فرزندش

فرمود از خدا بترس ترسیدنی که اگر با عبادت جن و انس بر او وارد شوی، گوئی که مرا

عذاب می کند و به خدا امیدوار باشی امیدی که اگر با گناهان جن و انس بر او وارد شوی

۱- و خافون ان کنتم مؤمنین. (سوره ۳ آیه ۱۷۵).

۲- قل انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم. (سوره ۶ آیه ۱۶).

۳- ولا یغرنکم بالله الغرور. (سوره ۳۱ آیه ۳۳ و سوره ۳۵ آیه ۵).

۴- و غرنکم بالله الغرور (سوره ۵۷ آیه ۱۳).

۵- انه لیس من عبد مؤمن الا و فی قلبه نوران نور خیفه و نور رجاء لو وزن هذا لم یزد علی هذا

ولو وزن هذا لم یزد علی هذا. (اصول کافی ج ۲ ص ۵۵).

۶- لایکون المؤمن مؤمناً حتی یکون خائفاً راجياً و لایکون خائفاً راجياً حتی یکون عاملاً لما

یخاف و یرجو (اصول کافی ج ۲ ص ۵۷).

اینکه می گوئیم در امر آخرت خدا کریم است، آیا در امر دنیوی خدا کریم نیست؟! برای آخرت باید کوشید: با اینکه به صریح قرآن مجید رزق حیات دنیوی را خدای تعالی ضامن شده^۱، اما امر آخرت را مربوط به سعی و عمل بندگان قرار داده، چنانچه می فرماید: «و نیست از برای انسان در سرای آخرت مگر آنچه را که سعی نموده و به درستی که نتیجه سعی خود را زود است که ببیند»^۲.

مدعا در کردار باید ظاهر باشد: حضرت امیرالمؤمنین در خطبه نهج البلاغه می فرماید: ادعا می کند و به زبان می گوید من به رحمت خدا امیدوارم، دروغ می گوید قسم به خدای بزرگ، اگر راست می گوید چرا اثر امیدش در عملش هویدا نمی شود؟^۳ آری اثر ایم و امید در عمل ظاهر می شود که فرموده اند نشانه ترس فرار کردن و نشانه امید طلبست^۴.

پس کسیکه از گناه فرار نمی کند معلوم می شود که ترسی ندارد و کسی که سعی و جدیت در تحصیل اسباب مغفرت نمی کند معلوم می شود به رحمت الهی امیدوار نیست و این جمله ای را هم که می گوید: «خدا کریم است» شیطان بر زبانش جاری ساخته و او را مغرور ساخته است.

از خدا ترس مثل اینکه او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند، اگر گمان کنی ترس مثل اینکه او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند، اگر گمان کنی که او ترا نمی بیند پس کافر شده ای و اگر می دانی که ترا می بیند پس در حضور او معصیت کنی، او را پست ترین نگاه کنندگان قرار داده ای^۵ چون در موقع معصیت اگر کسی ترا ببیند و از معصیت تو با خبر شود حیا می کنی و ترک گناه می نمائی اما از خدا

۱- و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها (سوره ۱۱ آیه ۶).

۲- وان لیس للانسان الا ما سعی وان سعیه سوف یری. (سوره ۵۳ آیه ۴۱ و ۴۲).

۳- یدعی بزعمه انه یرجو الله کذب والمعظم ما باله لایتین رجائه فی عمله... (نهج البلاغه

خطبه ۱۵۸).

۴- قال الصادق (ع) دلیل الخوف الهرب و دلیل الرجاء الطلب. (بحار الانوار).

۵- خوف الله حتی كأنک تراه و ان کنت لاتراه فانه یراک و ان کنت تری انه لایرک فقد کفرت و ان کنت تعلم انه یراک ثم برزت له بالمعصية فقد جعلته من اهون الناظرین علیک (اصول کافی ج ۲ ص ۵۵).

گوئی که مرا به رحمت خود می آموزد^۱.

اندروزی اینک نویسنده و خواننده اندکی به خود آئیم و در خود تأملی نمائیم: آیا از خوف صادق و رجای حقیقی اثری در ما هست؟ یا اینکه جز ادعا چیزی در بین نیست؟ اگر راستی از عذاب الهی ترسناکیم پس فرار ما از گناهان کجا است؟ آه و ناله و بی قراری ما چه شده؟ و اگر به درستی به رحمت الهی امیدواریم سعی ما در تحصیل اسباب مغفرت کور؟ میل و رغبت ما به انواع طاعات و عبادات کجا است؟.

بلی خوف صادق و رجای حقیقی داریم اما در امور دنیوی به چنانچه اگر پیش آمده ما به حسب قرائن، مکروه دنیوی و ناملازمات طبیعی باشد چگونه در قلق و اضطراب قرار می گیریم و دائماً در صدد دفاع از آن هستیم مانند خوف فقر و مرض و غلبه دشمن و غیر اینها، و فارغ و آرام نمی نشینیم تا وقتی که به امنیت برسیم چنانچه اگر انتظار مطلوب دنیوی و محبوب طبیعی داشته باشیم چگونه سعی های خستگی ناپذیری می کنیم تا اینکه به مقصود برسیم، آیا یک صدم این حال را در امور آخرت داریم که اگر گناهی از ما سر زد پیش آمد خود را عذاب الهی ببینیم و آسایش و قرار را از ما بگیرد همیشه گریان و نالان باشیم تا آن ساعتی که ندای رحمت پروردگار را بشنویم که نترسید و اندوهناک نباشید^۲ البته این ندا ساعت احتضار به گوش می رسد پس این حالت خوف باید تا آخر عمر باشد.

همیشه بین دو ترس: از حضرت صادق (ع) مرویست که مؤمن همیشه بین دو ترس می باشد یکی ترس از گناهی که کرده و نمی داند خدا با او چه معامله ای می فرماید و دیگری تتمه عمرش را که نمی داند چه کار هائی از او صادر می شود که موجب هلاکتش خواهد شد پس مؤمن صبح نمی کند مگر اینکه ترسناک است و اصلاح امرش هم به همین خوف خواهد شد^۳.

آیا یک صدم سعی و جدیتی که برای امر دنیا داریم در کار آخرت خود داریم یا

۱- خوف الله عزوجل خيفة لوجهه بیرالثقلین لمذیک و ارج الله رجاء لوجهه بذنوب الثقلین لرحمک (کتاب کافی ج ۲ ص ۵۵).

۲- الا تخافوا ولا تحزنوا (سوره ۴۱ آیه ۳۰).

۳- قال: المؤمن بین مخالفتین ذنب قد مضی لایدری ما صنع الله فیه و عمر قد بقی لا یدری ما یکسب فیه من المھالك فهو لا یصلح الا خافاً ولا یصلحه الا الخوف. (کافی ج ۲ ص ۵۷).

شعبان از او فوت نشده؛ هیچ وقت نهجدر در شب را ترک نفرمود، حتی در ليلة الهربير در جنگ صفين.

سه شب متوالی با آب افطار نموده و نان خود را به فقير و يتيم و مسكين داد. نخلستانی که به دست خود غرس کرده بود فروخت و در راه خدا اتفاق فرمود. در بحار الانوار در باب صدقات و اوقاف آن حضرت صورت وصيت نامه آقا را ذکر کرده و جملائی از آن برای تأييد مطلب نسبت به خوف و رجای آن بزرگوار اينجا نقل می شود.

قسمتی از وصيت نامه اميرالمؤمنين (ع): می فرمايد: اين چیزی است که به آن

وصيت نمود بنده خدا علی بن ابیطالب (ع)، در مالش برای خدا، به امیدی که خداوند به اين عمل او را داخل بهشت فرمايد و آتش جهنم را از او دور نمايد در روزی که بعضی از رویا شنيد و بعضی سياه است به درستی که آنچه مال من است در بينع و اطراف آن تماماً صدقه (وقف) قرار دادم...^۱

با وجود اين همه اعمال نيك وقتی که از جنگ باز می گشت گريان بود و می فرمود: می ترسم آخر به فيض شهادت در راه خدا که سعادتى از آن بالا تر نيست نرسم. تا اينکه رسول خدا (ص) او را بشارت داد که تو عاقبت شهيد می شوی.

از علی پيروي کنيم: ممكن است بعضی بگويند معرفت و مقام يقين اميرالمؤمنين کجا و ما کجا، ما که دوريم چگونه مانند آنحضرت از عظمت و عذاب الهی ترسناک و به رحمت او اميدوار باشيم؟ بلی چنين است ليکن طفل کوچکی که هنر افقی را نشناخته و اگر تنها باشد ممکن است فريب رنگ و نرمی پوستش را بخورد و دست در دهانش کرده خود را هلاک سازد اگر همراه پدرش باشد و ببيند پدرش از ديدن افقی مضطرب و لرزان گرديده و فرار را بر قرار اختيار نموده قطعاً بچه هم می فهمد که خطر بزرگی است او هم قهرماً لرزان و گريان رو به فرار می گذارد.

ای کسی که خبر از سختی عذاب الهی و شدت حاجت خود به رحمت او نداری مگر نه علی (ع) را پدر روحانی و مقتدای حقیقی خود می دانی و خود را مربوط و متصل به ولایت او می خوانی چرا از قلق و اضطراب آقا از ياد قیامت و سختی عذاب آخرت

۱- هذا ما اوصى به و قضی به فی ماله عبدالله علی ابناء وجهه الله لیولجینی. به الجنة و

بصرفنی به عن النار و یصرف النار عنی يوم تبیض وجوه و تسود وجوه ان ما کان منی... (بحار الانوار)

نجائات نمی کشی.^۱

نمونه کامل خوف و رجا: برای اینکه میزان خرابی حالمان بر خودمان روشن شود قدری در حالات اميرالمؤمنين (ع) که میزان اعمال است دقت کنيم «السلام علی میزان الاعمال» برای نمونه اشاره ای به خوف و رجای آنحضرت نموده و مطلب را به همین جا خاتمه می دهيم.

با اینکه عبادات آن حضرت مطابق عمل جن و انس بوده بلکه یک عمل آن حضرت به نص خاتم الانبياء (ص) افضل از عبادات ثقلین است^۲ ليکن در اوقاتیکه متوجه عظمت الهیه می گرديد و خود و جميع شؤونش را بنده خدا ملاحظه می فرمود و تمام مقامات و کمالات و اعمال خیریه اش را از مبده فیاض جل و علی مشاهده می فرمود و از خود غیر از نقص و عجز چیزی نمی دید چه ناله ها و غشوه هائی که داشت؟! چنانچه ابودرداء نقل نموده که در مناجات آنحضرت پس از آنکه کلمات جانگدازی از آقا شنيدم^۳ صدایش خاموش شد به بالینش رفتم، حرکتش دادم دیدم مانند چوب خشک شده، گمان کردم از دنیا رفته است!

و نیز ضرار بن ضمره گوید: قسم به خدا دیدم علی (ع) را در شب تاریکی، هنگام سحر، ریش خود را به دست گرفته و مثل مار گزیده به خود می پیچد و ناله می کند و از بزرگی مصیبت سرای دیگر و کمی زاد و توشه و بدی حال می نالد.^۴

اميرالمؤمنين سر مشق است: نسبت به رجا آنحضرت هم همه می دانيد که از اول عمر تا آخر یک لحظه فارغ نبود همیشه مشغول عبادتی از عبادات و طاعتی از طاعات بوده و در بعضی از اوقات شبانه روزی هزار رکعت نماز می خواند تا آخر عمرش روزه ماه

۱- آن زمانی که کنی قصد گناه

شرم داری ز گناه درگذری

شرم بادت ز خداوند جهان

۲- ضربه علی يوم الخندق افضل من عبادة الثقلين. (جلد ۹ بحار الانوار ص ۳۴۷).

۳- الهی لان طالع فی عصيانك عمری فما أنا مؤمل غیر غفرانك ولا أنا براج غیر رضوانك الهی

افكر فی غفوك فتفهم علی خطيئتي ثم اذكر العظيم من اخذك فيعظم علی بليتي.

۴- آه من قلة الزاد للسفر و وحشة الطريق و عظيم المورد. (ج ۹ بحار الانوار ص ۵۱۰) اللهم

عظم بلائي و افقر بي سوء حالی و قسرت بي اعمالی (دعای كمیل).

بخواهد عیبی بر او بگذارد و آبروی او را بین خلایق بریزد خداوند او را از آزاری نمودن خود خارج و واگذار به شیطان می فرماید و شیطان هم از او بیزاری می جوید^۲ چنانچه در قرآن مجید هم می فرماید.^۲

۱- من روی علی مؤمن رواية يريد بهائينه وهدم مروقه ليقسط من اعين الناس اخرجه الله من ولايته الى ولاية الشيطان، فلا يقبله الشيطان (اصول کافی ج ۲ ص ۲۶۷).

۲- فلما كفر قال اني بري منك (سوره ۵۹ آیه ۱۶).

محقق خواستاری در شرح جمله ای از فرمایشات امیرالمؤمنین که می فرماید: (من امن مکر الله بطل امانه) در صفحه ۱۷۵ جلد ۵ غرر و در چاپ دانشگاه تهران چنین ذکر می فرماید: «هر که امین شود از مکر خدا باطل می شود امان او، مراد به مکر خدا کاری است که حقتعالی با کسی مکر کند با او بصورت مکر او و شبیه با آن بکند یا اینکه با گنه کاری بصورت مکر یا شبیه آن بکند هر چند مکر نباشد مثل اینکه هر چند کسی گناه کند حقتعالی او را واگذارد و سلب نعمت خود از او نکند بلکه نعمتهای او را زیاد کند تا اینکه از حد که بگذرد او را بیلائی عظیم گرفتار کند یا اینکه او را تا آخر عمر واگذارد و مؤاخذه او را تأخیر اندازد. و مراد از حدیث آنست که هر گناهکاری، هر گاه نعمتهای خدا را بر خود کامل ببند و بسبب گناهان او زائل نگردد باید که ترس این داشته باشد که این مبدا از راه مکر با او باشد و گذاشتن او تا اینکه یکبار مؤاخذه عظیم در دنیا و آخرت بشود که اگر این ترس نداشته باشد و امین گردد از این بگمان اینکه حقتعالی قادر بر این نیست یا اینکه نسبت با او هر چند گناه کند، لطف دارد و چنین نکند یا اینکه گناهان او منشأ این نمی شود پس باطل شود امان او، یعنی دیگر حقتعالی او را امان ندهد و بیلائی عظیم گرفتار سازد تا ظاهر شود بر او بطلان گمان او.

و در بعضی نسخه ها ایمانه بجای امانه است و بنابراین ترجمه اینست که باطل شود ایمان و از ایمان بدر رود نمودن الله منه.

مضطرب نمی شوی؟ چرا از سعی آنحضرت در تحصیل توشه سفر آخرت به فکر خود نمی افتی و جدیت نینمائی که فردا گدا وارد محشر نشوی سعی در اعمال نیک نمی کنی؟

اعلان خطر: اگر در قافله، رئیس اعلان خطر کند منزلی که در پیش است بسیار طولانی و خالی از آب و آبادی و مشغول به درندگان است و بر همه لازم است هر چه بتوانند آب و آذوقه همراه خود برداشته و مراقب خود باشند و خود آن قافله سالار هم با کمال وحشت و اضطراب از این منزلی که در پیش است با عجله مشغول جمع آب و آذوقه برای خود است آیا حال تو در این قافله چگونه است؟ آیا از پریشانی رئیس قافله که می دانی کاملاً برآه وارد است پریشان نمی شوی؟ آیا از سعی او در تحصیل توشه، تو هم مشغول تدارک نمی شوی؟

سالار قافله می ترسد: ای قافله اهل ایمان و تقوی، امیر و قافله سالار شما علی بن ابی طالب (ع) از سفر آخرت سخت مضطرب بوده و به همه اعلان خطر فرمود. شبها در مسجد کوفه به صدای بلند می فرمود: ای مسافران، بار سفر خود را ببندید و مهیا باشید به درستی که گردنه های سخت و منزلهای وحشتناک بسیاری در پیش است که ناچار باید از آنها گذشت، آنگاه می فرمود: آه از کسی توشه و دوری راه و بزرگی فرودگاه^۲.

بلی کثرت مشاغل دنیوی و فرو رفتن در شهوات فانی نفسانیه بین ما و الله ما جدائی انداخته و ربط ما را با ایشان ضعیف نموده است. از حالات شریفه ایشان کم متأثر می شویم و از ملکات فاضله و اخلاق شریفه حضرات کم بهره ایم. خدا نخواهد که از ولایت ایشان خارج و داخل در ولایت شیطان شویم مبدا صفت خبیثه غرور که از صفات شیطان است در ما ظاهر گردد و ثابت بماند چون اثر بعضی از گناهان آنست که صاحبش را از ولایت خدا و اهل بیت خارج و بولایت شیطان داخل می کند و پس از آن حاکم در وجود او شیطان خواهد بود.

از حضرت صادق (ع) مرویست کسی که بر علیه مؤمنی مطلبی رانقل نماید که

۱- نهجوا رجحکم الله... فان امامکم عقبة کؤودا و منازل مخوفة مهولة لابد من الورد علیها و الوفوف عندھا (نهج البلاغه صبحی خطبه ۲۰۴).

۲- لا من فاقة الزاد و طول الطريق و بعد السفر و عظیم المود. (نهج البلاغه صبحی حکم ۷۷).

باشد و شکی نیست که قاتل در این حال کافر و اهل خلود است.

یا اینکه مؤمن را کشته در حالیکه خونش را حلال دانسته و چون حرمت خون مؤمن از ضروریات دین است، پس در این حال منکر ضروری دین شده و کافر است.

خون و مال مسلمان محترم است: در حجة الوداع رسول خدا (ص) فرمود: ای مردم ریختن خون مسلمان حلال نیست و همچنین بردن مالش جایز نیست مگر به رضایت خاطرش، پس بر خودتان ظلم نکنید و بعد از من به کفر برگردید!^۱

وجه دیگر آنکه این پنج تهدید که خلود یکی از آنها است عذاب استحقاقی این گناه بزرگ است هر چند اگر با ایمان از دنیا برود تفضلاً او را مخلد در آتش نفرماید.

وجه دیگر اینکه خلود در این آیه شریفه مدت دراز و طولانی است نه ابدی و همیشه.

انتحار هم قتل است: در آیه دیگر می فرماید: خودتان را بنا حق نکشید (چون همه مؤمنین آبروی حقیقت در حکم نفس واحدند؛ این است که می فرماید: نفسهای خودتان را نکشید) یا اینکه نفس خود را نکشید و خود را برای بنای قربانی نکنید. یا اینکه در هنگام غضب خود را انتحار نکنید، به درستی که خداوند به شما اهل ایمان مهربان است، و کسی که از روی تعدی و تجاوز به غیر و ستم بر خود قتل نفس نماید، زود باشد که او را در آتشی سخت درآوریم و این بر خدا سهل و آسانست.^۲

کشتن همه مردمان: در جای دیگر می فرماید: هر کس دیگری را بکشد بی آنکه کسی را کشته باشد یا در زمین فسادی کرده باشد (مانند قاطع طریق یا زانی محصنه و نظیر آن از مواردی که کشتنش مانعی ندارد) پس مانند این است که همه مردمان را کشته باشد زیرا هتک حرمت خونها را کرده است و طریقه سیئه وضع کرده و مردم را بر قتل نفس جری نموده است و لذا عذابش با کشتن جمیع خلق برابر است و اگر دو نفر را بکشد

۱- ایها الناس: لایجل دم امرء مسلم ولا ماله الاطیبة نفسه ولا تظلموا انفسکم ولا ترجعوا بعدی کفاراً. (وسائل الشیعه کتاب قصاص باب ۱ حدیث ۳ ص ۳).

۲- ولا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیماً و من یفعل ذلک عدواناً وظلماً فسوف نصلیه ناراً و کان ذلک علی الله یسیراً. (سوره ۴ آیه ۳۳).

۳- انه من قتل نفساً بغير نفس اوفساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعاً و من احیاهما فکانما احیا الناس جمیعاً. (سوره ۵ آیه ۳۵).

۵- آدمکشی

پنجم از گناهان کبیره کشتن کسی است که خدا و پیغمبر (ص) اذن در کشتن او نداده اند.

دلیل بر کبیره بودن آن، در روایاتی که از حضرت رسول و حضرت امیر و حضرات صادق و کاظم و رضا و جواد علیهم السلام وارد شده به کبیره بودن آن تصریح فرموده اند.

بعلاوه از گناهانی است که خدای تعالی در قرآن مجید صریحاً بر آن وعده عذاب داده از آن جمله می فرماید: «هر کس مؤمنی را از روی عمد و قصد بکشد پاداشش دوزخ است، در حالی که در آن جاودان می باشد و خشم خدا بر او است و او را از رحمت خود دور ساخته و عذاب بزرگی را برایش آماده ساخته است»^۱.

در این آیه شریفه پنج تهدید بر قتل نفس فرموده و جزای آن قرار داده است، جهنم، خلود و همیشگی بودن در آن، غضب، لعنت، عذاب بزرگ.

عذاب جاودانی و بزه کفار است: چون از مسلمیات مذهب؛ اختصاص خلود به کفار است یعنی اگر کسی با ایمان از دنیا برود همیشه در عذاب نخواهد بود هر چند قتل نفس و سایر کبائر از او سر زده باشد، لذا در معنی آیه شریفه وجوهی ذکر شده است. یکی اینکه خلود در عذاب برای وقتی است که مؤمنی را به جهت ایمانش کشته

۱- و من یقتل مؤمناً فجزائه جهنم خالداً فیها و غضب الله علیه و لعنه و اعدله عذاباً عظیماً. (س ۴ آیه ۹۳).

شرکت در قتل هر چند کم باشد: از این حدیث شریف استفاده می شود که فرقی در حرمت قتل نفس بین قاتل و سایر شرکت کنندگان نیست به هر نوع شرکته که باشد. چنانچه از حضرت باقر(ع) است؛ که در قیامت شخصی می آید که با او مقدار خون حجامتی است، می گوید: به خدا قسم من کسی را نکشتم و شرکت در قتل کسی هم نکردم، می گویند: بلی یاد نمودی بنده مؤمن ما را و آن یاد سبب کشته شدن او گردید پس خون او به عهده تو هم هست!^۱

و نیز از آنحضرت مرویست: کسی که بر ضرر مؤمن کمک کند هر چند به پاره کلمه ای باشد روز قیامت وارد می شود در حالی که روی پیشانیاش نوشته شده است این شخص از رحمت الهی محروم است.^۲

و از حضرت رضاع(ع) مرویست: اگر کسی در مشرق زمین کشته شده پس به کشته شدن او دیگری که در مغرب زمین است راضی شود هر آینه شریک کشته شده است نزد خداوند عالم.^۳

کشتن محرم، عامر را: در سال هشتم هجری، رسول خدا(ص) ابو قتاده انصاری را با هشتصد نفر از لشکر اسلام بجانب اضم فرستاد در راه عامر بن ابیطب به ایشان رسید و به طریق مسلمانان سلام کرد یعنی اظهار اسلام نمود و مسلمین به همین مقدار حکم به اسلام او نموده متعرض نشدند ولی محرم بن جثامه بواسطه عداوتی که در جاهلیت با او داشت این معنی را بر ترشش حمل کرده به او حمله کرد و او را کشت، و شتر و مالش را تصرف نمود پس از اینکه خدمت حضرت آمد آیه شریفه در باره اش نازل شد که «به آن کسی که به شما سلام کرده اظهار مسلمانی می کند نگویید مسلمان نیستی»^۴ پس محرم

۱- ان الرجل لیاتی یوم القیمة و معه قدر محجمة من دم فیقول: والله ما قتلته ولا شرکت فی دم فیقول: بلی ذکررت عبدی فلا تأ فترقی ذلک حتی قتل فاصابک من دمه. (وسائل کتاب قصاص باب ۲ ص ۸).

۲- من اعان علی مؤمن بشطر کلمة جاء یوم القیمة مکتوب بین عینه آیس من رحمة الله. (کافی - وسائل الشیعة کتاب قصاص باب ۲ ص ۹).

۳- و لو ان رجلاً قتل بالمشرق فرضی بقتله رجل بالمغرب لکان الراضی عند الله شریک القاتل. (وسائل الشیعة کتاب امر بمعروف باب ۵ ص ۴۱۰).

۴- ولا تقولوا لمن اتقی الیکم السلام لست مؤمناً (سوره ۴ آیه ۹۶).

آن مرتبه از عذابی که ذکر شد مضاعف است.

زنده کردن همه مردمان: چنانچه هر گاه کسی سبب بقای نفسی گردد (به عفو یا ترک قصاص یا جلوگیری از قتلش یا رهایندش از مهالک) مانند این است که سبب زندگی همه مردمان شده باشد یعنی همه را از مهالک نجات داده و ثواب چنین کاری برای او است و مستفاد از این آیه شریفه آن است که قتل نفس از اکبر کبائر و نزد پروردگار عالم خیلی بزرگ و سخت است چنانکه حمایت از نفوس از بزرگترین عبادات است.

قاتل، مسلمان نمی میرد: اخباری هم که دلالت بر کبیره بودن قتل نفس دارد بسیار و برای نمونه به بعضی از آنها اشاره می شود.

۱- از حضرت ابی عبدالله(ع) مرویست که فرمود: کسی که مؤمنی را بکشد، هنگام مرگ به او گفته می شود: به هر قسم که می خواهی بمیر، یهودی یا نصرانی یا مجوسی، (یعنی از اسلام بهره ای نداری).^۱

۲- و نیز فرمود: همیشه مؤمن از دین خود در وسعت است مادامی که خون حرامی را نریخته باشد. و فرمود: کشته شده مؤمن از روی عمد موفق به توبه نخواهد شد.^۲

تمام شرکاء، قاتلند: ۳- و نیز از حضرت صادق(ع) روایت نموده که فرمود: به رسول خدا(ص) عرض شد که یک نفر مسلمان کشته شده و جسدش در جهنمه افتاده است، حضرت حرکت فرمود و مردم هم خبر شدند و به اتفاق آنحضرت آمدند تا به آن کشته رسیدند، حضرت فرمود: قاتل او کیست؟ عرض کردند یا رسول الله(ص) ما نمی دانیم، پس از روی تعجب فرمود: کشته ای در بین مسلمانان افتاده باشد و قاتلش معلوم نباشد؟ قسم به آن خدائی که مرا به پیغمبری برگزید اگر اهل آسمانها و زمین در خون یک نفر مسلمان شرکت نمایند و به آن راضی باشند هر آینه خداوند همه آنها را عذاب خواهد فرمود و به آتش جهنم خواهد انداخت.

۱- عن ابی عبد الله فی رجل قتل رجلاً مؤمناً قال (ع) یقال له مت ای میته شئت ان شئت یهودیاً و ان شئت نصرانیاً و ان شئت مجوسیا (کافی).

۲- لا ینزال المؤمن فی فسحة من دینه مالم یصب دماً حراماً قال: (ع) و لا یوفق قاتل المؤمن متصلاً للتوبه. و مسائل الشیعة کتاب قصاص صفحه ۵ ح ۸.

خدمت رسول خدا (ص) آمد و در برابر آنحضرت زانو زد و التماس کرد که آنحضرت برایش طلب آمرزش کند، رسول خدا (ص) چون از شنیدن معامله اش با عامر و کشتنش بدون جرم، سخت غمناک بود فرمود: خدا ترا نیامرزد. محلم گریان از خدمت پیغمبر (ص) بیرون آمد و اشک چشم خویش را به عبا پاک می کرد و تأسف می خورد و بعد از هفت روز از دنیا رفت.

زمین قاتل را نپذیرفت: چون او را دفن کردند زمین او را بیرون انداخت، خدمت رسول خدا (ص) عرض کردند که زمین محلم را نمی پذیرد، فرمود به درستی که زمین آنهایی را که از محلم بدتر بودند پذیرفت و لیکن خداوند می خواهد شما را موعظه فرموده به احترام بنده مؤمن آشنا سازد و به روایت دیگر، فرمود: به شما بزرگی گناه کشتن بنده مؤمن را بفهماند!

خودکشی هم حرام است: در قتل نفس که از گناهان کبیره بلکه از اشد کبائر است فرقی بین کشتن خود یا دیگری نیست؛ پس کسی که انتحار و به سببی از اسباب خودش را هلاک می سازد تمام عقوبتهائی که بر قتل نفس مترتب می شود برای او هم هست چنانچه در آیه: «وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ» درضمن یکی از وجوه آن ذکر گردید و نیز عرض شد که کلمه «عدوانا» اشاره به کشتن غیر است و «ظلماً» به خود کشی است.

خود کشی به هر وسیله حرام است: و نیز فرقی در اقسام خودکشی نیست به اینکه با حر به ای خود را مقتول سازد و یا سم بخورد یا خود را از بلندی پرتاب کند یا ترک خوردن و آشامیدن کند تا بمیرد یا اگر مریض شد مداوا نکند تا بمیرد یا مثلاً دیگری قصد کشتن او را دارد با اینکه می داند می تواند در صدد دفاع بر نیاید تا کشته شود.

مؤمن خود کشی نمی کند: از حضرت امیرالمؤمنین (ع) مرویست که فرمود: مؤمن ممکن است به هر نوع مرگی بمیرد اما خودکشی نمی کند پس کسی که بتواند خون خود را حفظ کند و از قاتل خود جلوگیری نماید تا کشته شود قاتل خود خواهد بود.^۲

حضرت باقر (ع) فرمود: به درستی که مؤمن به هر بلائی مبتلا می شود و به هر قسم

۱- بحار الانوار.

۲- ان المؤمن يموت بكل مئة غير انه لا يقتل نفسه فمن قدر على حقن دمه ثم خلى عن قتله فهو قاتل نفسه. (وسائل الشیعه کتاب قصاص باب ۵).

مردنی می میرد مگر اینکه خود را نخواهد کشت!

و درصیحه ای ولاداست که حضرت صادق (ع) فرمود: کسی که عمداً خود را بکشد همیشه در آتش جهنم خواهد بود.^۲

آدمکشی کوچک و بزرگ ندارد: فرقی در حرمت قتل نفس بین کشتن کوچک و بزرگ نیست و در این حکم بزرگسالان و خردسالان یکسانند چنانچه در قرآن مجید می فرماید: و فرزندان خود را از ترس فقر و تنگدستی نکشید ما به آنها و شما روزی می دهیم به درستی که کشتن آنها خطای بزرگی است.^۳

و در حای دیگر می فرماید: «بچه ای که زنده بگور و در خاک کشته شده (چنانچه عادت بعضی از قبائل عرب پیش از اسلام بوده که دخترانشان را زنده بگور می کردند) در روز قیامت پرسیده خواهد شد که به چه گناهی این طفل کشته شده؟»

سقط جنین نیز حرامست: حتی بچه ای که در رحم مادر باشد و کشته شود در این حکم با دیگران مساوی است و دیه قتل او مانند بزرگسالان است هر چند کشته پدر یا مادر باشد مثل اینکه مادر دوائی بخورد یا کاری بکند که بچه بپزد و در این صورت تمام عتوبتهای مرتکب برای او خواهد بود و دیه قتل نفس یعنی هزار متقال طلا باید بپردازد البته خودش به سبب جنایتی که مرتکب شده از این پول سهمی نمی برد و به سایر ورثه طفل می رسد.

از بین بردن نطفه هم حرامست: از آنچه ذکر شد دانسته می شود که در شرع مقدس اسلام چقدر در باره زندگی و حیات انسانی ارزش و اهمیت قائل شده که در باره هیچ موضوعی اینقدر سفارش نفرووده و تأکید نکرده حتی از بین بردن ماده تکوین انسانی را — یعنی نطفه — پس از استقرار در رحم حرام فرموده و برای آن دیه معین کرده به این

۱- ان المؤمن یبطلی بكل بلیة و یموت بكل مئة الا انه لا یقتل نفسه (وسائل کتاب قصاص باب ۵ حدیث ۳).

۲- سمعت ابا عبد الله (ع) یقول من قتل نفسه متعمداً فهو فی نار جهنم خالداً فیها. (وسائل کتاب قصاص باب ۵).

۳- ولا تقتلوا اولادکم خشية املاق نحن نرزقهم و ایاکم ان قتلهم کان خطأ کبیراً. (سوره

۱۷ آیه ۳۳).

۴- واذا الموءدة سلت بای ذنب قتل. (سوره ۸۱ آیه ۹ و ۱۰).

تفصیل کہ اگر نطفہ باشد ۶۰ مثقال طلا و اگر استخوان بندی شده باشد ۸۰ مثقال و اگر جنین شدہ یعنی گوشت آورده ولی روح هنوز در او دمیدہ نشدہ ۱۰۰ مثقال و اگر روح در او دمیدہ شدہ باشد و پسر بودہ هزار و اگر دختر بودہ پانصد مثقال طلا بر کسی کہ سبب سقط گردیدہ ہر چند پدر یا مادر باشد واجب می شود.

بچه از شکم مادر مردہ باید بیرون آورده شود: و در صورتی کہ زن آہستن بمیرد و بچہ اش زندہ باشد واجبست فوراً پهلوی او را شکافته، بچہ را بیرون آورند و مسامحہ کردن حرام است و اگر بواسطہ تاخیر در بیرون آوردن بچہ تلف شود بر کسی کہ سبب تأخیر شدہ دیہ واجب است^۱.

توبہ آدمکش: اگر کسی عمداً قتل نفس نمودہ و بخواہد توبہ کند باید خود را تسلیم اولیای مقتول نماید و آنها اختیار دارند کہ قصاص کنند یا اینکہ دیہ بگیرند و عفو نمایند، و ہر گاہ از قصاص صرفنظر نمودند یعنی او را نکشتند بر قاتل سہ چیز واجب می شود، آزاد کردن بندہ، سیر کردن شصت نفر فقیر و روزہ گرفتن شصت روزہی در پی، و اگر بندہ یافت نگردد دوتای دیگر ساقط نمی شود.

قتل غیر عمد: اگر قتل نفس خطائی باشد پرداختن دیہ بہ اولیای مقتول بر او واجب می گردد مگر اینکہ عفویش کنند بعلاوہ یکی از سہ امر مزبور یعنی، آزاد کردن بندہ و اطعام و روزہ بطور ترتیب بہ وجوب خود باقی است و تفصیل ہر یک در کتب

۱- با اینکہ در شرع مقدس اسلام سقط جنین و خودکشی حرام و در حکم کشتن دیگران و بزرگسالان است در اثر سرایت توحش جدید از اروپا و آمریکا، رو بازباد و افزایش است خصوصاً در طبقہ جوان بواسطہ ضعف ایمان و نداشتن تکیہ معنوی و فقد جنبہ روحانی، در اثر برخورد بمعرومیت یا ناملایمی، خود کشی می کنند.

برای جلوگیری از این عمل فجیع یگانہ راہ علاج تقویت جہات معنوی و روحانی و دینی جوانان است کہ آن ہم باید توسط فرهنگ در دبستانها و دبیرستانها و دانشگاهها انجام گیرد.

متأسفانہ از اموریکہ منشأ و سرچشمہ این مفاسد است جلوگیری نمی شود مانند نشان دادن فیلمهای جنائی و غیر اخلاقی در سینماها و تلو ویژنیوها و انتشار نغمہهای شیطانی و مہیج از رادیوها و نشر مقالات و داستانها و حوادث جنائی در مطبوعات و اگر باین رو بہ ادامہ دادہ شود شکی نیست کہ اجتماع ما رو بزوال می رود و عواقب و خیمہ ای در پیش خواہد داشت. برای توضیح این مطلب و مطالب مہمہ دیگر بکتاب «بلاهای اجتماعی» کہ بقلم چند نفر از فضلا نوشته شدہ مراجعہ شود.

قہقی موجود است.

باید دانست چنانکہ قتل نفس محترمہ از بزرگترین گناهان کیوہ است چنانکہ دانستہ شد ہمچنین جنایت نیست بہ اطراف بدن یعنی قطع یکی از اعضاء رئیسہ بدن مسلمان همان گناہ را دارد و ہر یک از قتل نفس یا جنایت بہ اطراف از سہ حال بیرون نیست یا عمدی است یا شبہ عمد یا خطای محض. قتل عمدی آنستکہ بہ قصد کشتن دیگری کاری انجام دہد و آن شخص بہ سبب آن کار کشتہ شود یا اینکہ قصد کشتہ شدن او را نداشت لیکن کاریکہ غالباً موجب قتل است انجام دہد، مانند اینکہ او را آنقدر بزند و دست بر ندارد تا بمیرد یا خوراک بہ او ندہد تا جان دہد یا اینکہ بہ قصد اذیت کردن راہ نفس او را بگیرد تا خفہ شود.

شبہ عمد آن است کہ قصد کشتن نداشته و کاریکہ غالباً کشتندہ است انجام ندادہ لیکن اتفاقاً تصادفاً بہ سبب کاریکہ از روی عمد انجام دادہ آن شخص کشتہ شود مانند اینکہ با چیزی کہ غالباً موجب قتل نیست کسی را بہ قصد تأذیب و تربیت بزند و مضروب بمیرد یا دوائی بہ کسی بخوراند و قصدش کشتن او نباشد ولی کشتہ شود.

خطا محض آنستکہ نہ قصد قتل را داشته و نہ قصد فعل آن را نمودہ بلکہ کاری را بہ قصد دیگری انجام دادہ تصادفاً آن کار بہ دیگری رسیدہ و کشتہ شدہ مانند اینکہ تیری بہ طرف پرندہ ای پروتاب کند و بہ انسانی بخورد و کشتہ شود و مانند شخصی کہ در حال خواب کاری انجام دہد و دیگری از آن کار کشتہ شود.

حکم قتل نفس: ہر گاہ قتل عمدی بودہ بر قاتل واجب است پس از توبہ خود را در اختیار ولی دم (صاحب خون) قرار دہد تا اینکہ اگر خواست قصاص کند او را بکشد، و اگر از قصاص صرفنظر کرد بہ شرط دادن دیہ و قاتل قبول کرد دیہ دادن بر او واجب می شود؛ و دیہ کاملہ یکی از شش چیز است صد شتر یا دو پست گاؤ یا ہزار گوسفند یا دو پست حلہ یا ہزار مثقال طلای سکہ دار (ہر مثقالی ۱۸ نخود) یا دہ ہزار درہم نقرہ سکہ دار (ہر درہمی ۱۲/۶ نخود) و تعیین یکی از آنها با قاتل است ولی دم می تواند بہ کمتر از آنچه ذکر شد دیہ بگیرد چنانکہ می تواند ہیچ نگیرد و قاتل را عفو کند و در ہر صورت با عفو ولی دم کفارہ قتل عمد بر قاتل واجب است یعنی باید یک بندہ آزاد کند و شصت روز متوالی روزہ بگیرد و شصت فقیر را اطعام کند.

و اگر قتل خطائی یا شبہ عمد بودہ ولی دم حق قصاص ندارد و تنها حق گرفتن

دیه را دارد و کفاره آن یکی از سه چیز است: بنده آزاد کردن و اگر نشود شصت روز روزه متوالی بگیرد و اگر نتواند شصت مسکین را اطعام کند.

و اما جنایت به اعضای بدن آن هم سه قسم عمدو شبه عمد و خطای محض. اگر جنایت عمدی بوده آنکه بر او جنایت شده مخیر است بین قصاص یا گرفتن دیه یا عفو کند و اگر شبه عمد یا خطا بوده قصاص نمی تواند کرد تنها حق گرفتن دیه دارد و تعیین مقدار دیه هر عضوی به تفصیل در کتاب دیات از فقه ذکر شده است.

ناگفته نماند در بزرگی گناه قتل نفس فرقی نیست بین قاتل یک نفر باشد یا چند نفر شرکت داشته باشند که برای هر یک گناه قتل نفس است چنانکه فرقی بین سبب و مباشر نیست یعنی اگر کسی دیگری را وادارد به کشتن مسلمانی گناه قتل نفس برای هر دو است و اگر دیگری را مجبور کند یا بگوید او را نکشتی خودت را می کشم باز حلال نمی شود کشتن آن مسلمان و نمی تواند اقدام به قتل او نماید و ولی دم حق قصاص یا گرفتن دیه از مباشر قتل دارد و سبب و آمر را باید حبس ابدی نمایند.

۶- عقوق والدین

ششم از گناهان کبیره عقوق والدین است چنانچه حضرت رسول (ص) و حضرت امیر (ع) و حضرت صادق و حضرت رضا و حضرت جواد علیهم السلام در روایاتی که در شماره کبائر از ایشان رسیده به کبیره بودنش تصریح فرموده اند بلکه از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین رسیده است که از هر گناه کبیره بزرگتر شرک به خدا و عقوق والدین است و نیز از گناهانی است که در قرآن مجید و احادیث صحیحه بر آن وعده عذاب داده شده است.

در قرآن مجید از قول عیسی بن مریم حکایت می فرماید « که خداوند مرا نیکو کار به مادرم قرار داد و مرا ستمکار و بد عاقبت قرار نداد به سبب ترک نیکی به مادرم »^۱ و سبب اینکه ذکر پدر نکرده این است که آنحضرت پدر نداشت و لذا قبل از این آیه در حکایت حضرت یحیی (ع) ذکر پدر و مادر هر دو شده است.^۲

و در این دو آیه شریفه عاق والدین را به سه صفت یاد فرموده:
جبار (گردنکش و ستمگر) شقی (تیره بخت)، عصى (نافرمانی کننده و گنه کار) و به هر یک از آنها وعده عذاب سخت داده شده، چنانچه درباره جبار می فرماید « و نوید شد هر گردنکش کینه ورزی پشت سر او است دوزخ و نوشانیده شود از آب چرک خون

۱- وبرا بوالدتی ولم یجعلنی جباراً شقیّاً. (سوره ۱۹ آیه ۳۴)

۲- وبرا بوالدیه ولم یکن جباراً عصیا. (سوره ۱۹ آیه ۱۵).

و نیز پیغمبر اکرم (ص) فرمود: سه طایفه اند که در روز قیامت خداوند با ایشان سخن نمی فرماید و نظر رحمت به آنها نمی کند و ایشان را پاک نکرده و از برای آنها عذاب دردناکی است ایشان شرابخواران و تکذیب کنندگان به قدر الهی و عاق والدین اند.^۱

عاق والدین آمرزیده شدنی نیست: و کافی است در شقاوت عاق والدین که جبرئیل (ع) بر او نفرین فرمود: هر که پدر و مادر یا یکی از آنها را درک کند و او را از خود خشنود نسازد آمرزیده مباد و رسول خدا (ص) بر نفرین جبرئیل آمین گفت.^۲

و از حضرت صادق (ع) مرویست که فرمود: ملعون است ملعون است کسی که والدینش را بزند و کسیکه آزار به آنها رساند.^۳

نماز عاق پذیرفته نیست: از حضرت صادق (ع) است کسی که به پدر و مادرش از روی غیظ بنگردد در حالیکه والدین بر او قسم کرده باشند خداوند نماز او را نمی پذیرد.^۴ (پس چگونه است در صورتی که به او نیکو کار باشند؟).

جوان محتضر و شفاعت پیامبر: رسول خدا (ص) بر باین جوانی که در حال احتضار بود حاضر گردید، آنحضرت کلمه شهادت را به او تلقین فرمود لیکن جوان نتوانست بگوید پرسید: آیا مادر دارد؟ زنی که نزد او بود عرض کرد بلی من مادر او هستم. فرمود: آیا بر او غضبناکی؟ گفت آری شش سالست به او حرف نزده ام، پس آنحضرت خواهش فرمود از او راضی شود مادر به خاطر آنحضرت از جوان در گذشت زبان آن جوان به کلمه توحید باز شد حضرت به او فرمود: چه می بینی؟ گفت مردی سیاه و زشت روی بد بوی، مرا رها نمی کند حضرت جمله ای یادش دادند^۵ خواند و عرض کرد: می بینم مردی سفید رنگ خوشروی، خوشبوی و خوش منظر و بویه من آورد و هیولای مهیب

- ۱- ثلثة لا یکلمهم الله يوم القیمة ولا یرزقهم ولا ینظر الیهم ولهم عذاب الیم و هم المکذوب بالقدرة و المدمن للخنر و العاق لوالدیه. (مستدرک کتاب نکاح باب ۷۵).
- ۲- من ادرك والدیه ولم یؤد حقهما فلا غفر الله له فقلت آمین (بحار الانوار).
- ۳- ملعون ملعون من ضرب والدیه ملعون ملعون من عاق والدیه. (مستدرک ص ۶۳۱).
- ۴- من نظر الی ابویه نظر ما قت و هما ظالمان له لم یقبل الله له صلوٰة (کافی).
- ۵- یا من یقبل البسیر و یعفو عن الکثیر اقبل منی البسیر و اعف عنی الکثیر. (بحار الانوار- مستدرک).

آلود، جرحه ای از آن به دهان می برد ولی نتواند فرو برد (او را گوارا نباشد) و مرگ از هر سوی به او رو آورد لیکن مردنی نیست و از پس او است عذابی سخت و نابه.^۱

و درباره شقی می فرماید: «اما آنها که بدبختند در آتشند و ایشان را در آتش ناله ای زار و خروشی سخت باشد، در آن آتش همیشه تا آسمانها و زمین بر پا است جاویدانند مگر آنچه که پروردگارت خواهد»^۲ و درباره عصی می فرماید: «و آن کس که نافرمانی خدا و پیغمبرش کند و بگذرد از مرزهای خدا (و از حدود خویش تجاوز کند) فرو بردش در آتش که جاودان در آن باشد و عذابی خوار کننده برایش باشد»^۳.

عقوق والدین و اخبار پیغمبر اکرم (ص) فرمود: از آزدن والدین بهره ریزید به درستی که بوی بهشت از هزار سال راه استشمام می شود ولی عاق والدین و قاطع رحم آنرا نمی یابند.^۴

از همان حضرت مرویست که فرمود: کسیکه پدر و مادر خود را به خشم در آورد خدای را به غضب در آورده است.^۵

و همچنین فرمود: کسیکه والدین خود را بیازارد مرا اذیت کرده و کسی که مرا بیازارد خدای را آزرده و آزار کننده خدا ملعون است.^۶

و همچنین فرمود: عاق والدین هر عملی که می خواهد بجا آورد، هرگز داخل بهشت نخواهد شد.^۷

- ۱- و خاب کل جبار عنید من ورانه جهنم و یسقی من ماء صدید یتجرعه ولا یکاد یسغه و یأتی الموت من کل مکان و ما هو بیت و من ورانه عذاب غلیظ (سوره ۱۴ آیه ۱۶ و ۱۷).
- ۲- فاما الذین شقوا فقی التارلهم فیها زفیرو شهیق خالذین فیها ما دامت السموات و الارض الاما شاء ربک ان ربک فعال لما یرید (سوره ۱۱ آیه ۱۰۶ و ۱۰۷).
- ۳- و من یعص الله و رسوله و یتعد حدوده یدخله ناراً خالداً فیها وله عذاب مهین (سوره ۴ آیه ۱۴).
- ۴- یا کم و عقوق الوالدین فان ریح الجنة یوجد من مسیرة الف عام و لا یجدها عاق و لا قاطع رحم. (وسائل الشیعه).
- ۵- من اسخط والدیه فقط اسخط الله و من اغضبهما فقط اغضب الله. (مستدرک).
- ۶- من آذی والدیه فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله و من آذی الله فهو ملعون (مستدرک کتاب نکاح باب ۷۵).
- ۷- ولیمعل العاق ماشاء ان یعمل فلن یدخل الجنة (مستدرک کتاب نکاح باب ۷۵).

اولی از من دور شده، فرمود: همان جمله را تکرار کن پس از آن گفت آن هیکل موحشه به کلی محو گردید.

پس آنحضرت شاد شد و فرمود: خدا او را آمرزید آنگاه جوان از دنیا رفت.^۱ از این حدیث شریف استفاده می شود که یکی از آثار عقوق والدین سوء خاتمه عاقبت به شری است که شخص بی ایمان از دنیا می رود و در نتیجه همیشه در عذاب خواهد بود. با اینکه تلقین کننده جوان رسول خدا(ص) بود تا مادرش از او راضی نگردد نتوانست شهادت را بگوید و پس از رضایت مادر و خواندن آن کلمات به برکت رسول خدا(ص) پروردگار هم از او راضی شده او را آمرزید.

عقوق چیست: مجلسی در شرح کافی گوید: عقوق والدین به این است که فرزند حرمت آنها را رعایت نکند و بی ادبی نماید و آنها را به سبب گفتاری یا رفتاری برنجاند و آزار و اذیت کند و در چیزهاییکه عقلاً و شرعاً مانعی ندارد نافرمانی از آنها نماید و این عقوق گناه کبیره است و دلیل بر حرمت آن کتاب و سنت و اجماع خاصه و عامه است. از حضرت صادق(ع) مرویست کمترین عقوق (ناسپاسی والدین) گفتن اف است (بروی پدر یا مادر) و اگر خدا چیزی را از آن آسانتر می دانست از آن نهی می کرد. و نیز از عقوق است به پدر یا مادر نگاه خیره و تند کردن.^۲ و از امیرالمؤمنین مرویست از عقوق است محزون ساختن پدر یا مادر^۳ و از موارد قطعی عقوق که گناه کبیره است ترک بر واجب مانند نفقه (مخارج روزانه و لباس و مسکن) در صورت احتیاج پدر یا مادری باشد و بطور کلی آزردن خاطر والدین و رنجاندن و ناراحت ساختن آنها عقوق و حرام مسلم است. روایات در این مقام بسیار و به آنچه ذکر شد اکتفا می شود.

وجوب نیکی به پدر و مادر: از آیات قرآن مجید و اخبار اهل بیت علیهم السلام استفاده می شود که نه تنها عقوق والدین یعنی آزردن و رنجاندن آنها حرام و از گناهان

۱- بخار الانوار.

۲- کافی باب العقوق

۳- مرآت العقول مجلسی

۴- قال المجلسی: المراد بعقوق الوالدین ترک الادب لهما والالتیان بما یؤذیهما قولاً و فعلاً و مخالفتهما فی اغراضهما البایزہ عقلاً و نقلاً.

عقوق والدین ————— عقوق والدین
کبیره است بلکه احسان و نیکی کردن و اداء حق آنها واجب است و ترک آن حرام می باشد.

اینک به بعضی از آیات اشاره می شود:

۱- در سورة البقره می فرماید: «وَالْوَالِدَیْنِ احْسَانًا».

۲- «سفارش نمودیم انسان را که به والدین خود نیکی نماید».^۱

۳- «به انسان امر نمودیم که مرا و والدینش را سپاسگزاری نماید».^۲

شکر از والدین را همراه شکر خود ذکر میفرماید و شکی در وجود شکر پروردگار عالم عقلا نیست، پس شکر والدین هم واجب است.

۴- «حکم کرد پروردگارت که جز او را نپرستید و به پدر و مادر خود نیکی نمائید»^۳ در اینجا نیکی به پدر و مادر را ردیف عبادات خود قرار داده است و چنانچه عبادت خدا واجب است احسان بوالدین هم واجب می باشد.

بعد می فرماید: «اگر پیری به پدر یا مادریا هر دو برسد؛ و محتاج خدمت تو گردند به ایشان اف مگو (در حال انزجار و به تنگ آمدن از کسی این کلمه استعمال می شود و حضرت صادق(ع) می فرماید: اگر لفظی کمتر از کلمه اف در ترک عقوق والدین بود آن را ذکر می فرمود و از آن نهی می کرد) و زجر مکن و بانگ برایشان مزن و سخن ایشان را پاسخ درشت مده و به آنها سخن نیکو از روی حرمت و ادب بگو (یعنی آنها را بنام مخوان بلکه بگو یا اباه یا امه یا سیدی یا سیدی) و بال تذلل و فروتنی را برایشان فرو آورو به ایشان تکبر منما بلکه از روی رحمت و بخشش برایشان لطف کند (چون تا دیروز تو محتاج ایشان بودی و امروز آنها به تو نیازمندند که خدمت ایشان را بنمائی و دعا کن در باره ایشان و بگو پروردگارا رحم کن و ببخشای پدر و مادرم را همچنانکه مرا در خردی پرورانیدند.

۱- ووصینا الانسان بوالدیه حسنا (سوره ۲۹ آیه ۷).

۲- ان الشکرلی والوالدینک. (سوره ۳۱ آیه ۱۳).

۳- و قضی ربک ان لا تعبدوا الا اياه و بالوالدین احساناً اما یبلغن عندک الکبر احدهما او کلاهما فلا تنقل لهما اف ولا تنهرهما و قل لهما قولاً کریماً و اخفض لهما جناح الذل من الرحمة و قل رب ارحمهما کما ربیانی صغیراً (سوره ۱۷ آیه ۲۴ و ۲۵).

تفسیر آیه از حضرت صادق (ع): ابی ولاد از حضرت صادق (ع) از معنی «و بالوالدین احسانا» پرسید فرمود: به اینکه در مصاحبت ایشان نیکو کار باشی و اگر چیزی لازم داشتند پیش از آنکه از تو بخواهند به آنها بدهی و ناگفته رفع احتیاجشان را بنمائی هر چند بی نیاز باشند.

و در معنی «قل لهما قولا کریماً» فرمود: اگر ترا بزنند بگو خدا شما را بیامرزد و در معنی «واخفض لهما» فرمود: نگاه تند به آنها مکن و صدای خود را بلندتر از صدای ایشان ننما و در راه رفتن بر ایشان پیشی مگیر و در مجالس بر آنها مقدم مشو و دست خود را بالای دستشان قرار مده.^۱

علامه مجلسی می فرماید: یعنی در موقع عطا به آنها دست خود را بگیر تا آنها از دست بردارند.

بزرگواران جهاد: و هم از حضرت صادق (ع) است که: مردی در خدمت حضرت رسول آمده عرض کرد: من مشتاق جهاد در راه خدایم. آن حضرت فرمود: پس جهاد کن در راه خدا به درستی که اگر کشته شوی نزد خداوند زنده ای و رزق داده می شوی و اگر بمیری اجر تو با خدا است و اگر به سلامت برگردی از گناهان پاک می گردی مثل روزی که از مادر متولد شدی! عرض کرد: یا رسول الله پدر و مادری دارم که هر دو پیر شده اند و با من انس دارند و دوست ندارند که از نزد آنها بیرون روم. آن حضرت فرمود: پس نزد ایشان بمان قسم به خدائی که جان من به دست او است هر آینه انس پدر و مادری به تو در یک شبانه روز، از جهاد یک سال بهتر است.^۲

و نیز از رسول خدا (ص) است که فرمود: نیکی کننده بوالدین باش، جایب در بهشت است و اگر عاق شوی جایب در آتش خواهد بود.^۳

نیکی به والدین کفاره گناهان است: و از این حدیث شریف معلوم می شود که نیکی به والدین کفاره بسیاری از گناهان است چنانچه مریست که مردی خدمت حضرت رسول (ص) آمد عرض کرد: کار زشتی نبوده مگر اینکه من انجام داده ام آیا برای من توبه ای هست؟ حضرت فرمود: برو به پدرت نیکی کن تا کفاره گناهانت گردد. چون

۲- کافی، باب البر بالوالدین

۳- کن باراً و اقصر علی الجنة و ان كنت عاقاً فاقصر علی النار. (کافی)

آن شخص رفت فرمود: اگر مادرش زنده بود نیکی به او بهتر بود.^۱

نگاه شفقت به پدر و مادر: پیغمبر اکرم (ص) فرمود: نیست فرزند نیکو کار به پدر و مادرش مگر اینکه هر گاه از روی رحمت و محبت به والدین خود بنگرد بهر نظری ثواب یک حج مقبوله برایش می باشد. گفتند: یا رسول الله هر گاه در روز صد مرتبه چنین کند؟ فرمود: بلی به هر نظری ثواب حجی دارد.^۲

خشنودی والدین خشنودی خدا است: و نیز فرمود: خشنودی خداوند با خشنودی والدین است و خشم او با خشم ایشان است.^۳

یعنی کسی که والدین از او راضی باشند خدا هم از او راضی است و کسی که والدین از او ناراضی باشند خدا هم بر او غضبناک است.

و فرمود: نیکی کننده به والدین به یک درجه در بهشت از انبیا پائین تر است و عاق والدین در جهنم با فرعونیان یک درجه فاصله دارد.^۴

دعای ملائکه به نیکی کننده به پدر و مادر: و از حضرت امیرالمؤمنین (ع) است که نیکی به والدین بزرگترین واجب از واجبات الهیه است.^۵

رسول خدا (ص) فرمود: خدای را دو ملک است یکی از آنها می گوید خدایا از هر شری و آفتی نیکی کننده به والدین رانگهدار، و دیگری می گوید: خدایا هلاک کن عاق والدین ها را به سبب غضب فرمودنت به آنها؛^۶ و البته دعای ملک هم مستجاب است.

اثر دنیوی عاق شدن: عقوبت عقوق والدین منحصر به آنچه از عقوبتهای اخروی به که ذکر شد نیست بلکه از گناهانی است که آثار و وضعیه دنیوی به دارد چنانچه حضرت رسول (ص) فرمود: سه گناه است که خداوند عقوبت آنها را در دنیا تعجیل می فرماید: عقوق والدین،

۱- قال (ص) فاذهب فیره فلما ذهب قال (ص) لو كانت امه. (بحار الانوار).

۲- ما من ولد یار نظر الی ابویه برحمة الاکان له بكل نظرة حجة مبرورة. (بحار الانوار).

۳- رضی الله مع رضی والدین وسخط الله مع سخط الوالدین. (جلد ۱۶ بحار الانوار صفحه ۲۴).

۴- بین الانبیاء والبار درجه و بین العاق والفراعه درکه. (مستدرک)

۵- عن علی (ع) بالوالدین اکبر فریضة (مستدرک)

۶- اللهم احفظ البارین بعصمتک، اللهم اهلاک العاقین بعصبتک (مستدرک الوسائل کتاب نکاح

ظلم بہ بندگان خدا، بدی کردن در مقابل احسان ۱. شاید حکمت در تعجیل این عقوبتها برای عبرت دیگران است؟!

نیکی بہ والدین و طول عمر: حضرت باقر(ع) فرمود: صدقہ نہانی آتش قہر خدا را خاموش می کند و نیکی کردن بہ والدین و صلۃ رحم عمر را زیاد می کند^۲.

و در حدیث دیگر فرمود: بخشش پنهانی و نیکی بہ پدر و مادر، تہدستی را برطرف می کند و عمر را دراز می نماید و ہفتاد قسم مردن بد را دور می کند^۳.

زیادتی مال و آبرو: پیغمبر اکرم(ص) فرمود: کسی کہ برای من ضمانت کند، صلۃ رحم و نیکی بہ والدین را من ہم ضامن می شوم کہ مال و عمرش زیاد شود و در قبیلہ اش محبوبیت پیدا کند^۴.

از حضرت ہادی(ع) است کہ فرمود: عقوق والدین کمی مال و آبرو و عمر را در پی دارد و بہ نکبت ذلت در دنیا می کشد^۵.

عقوق، گدائی و بدبختی می آورد: جوانی از ثروتمندان مدینہ پدربیری داشت، احسان بہ او را ترک نمود و از مال خود او را محروم کرد؛ پس خدای تعالی اموالش را از او گرفت و فقر و تنگدستی و مرض در بدن بہ او روی نمود و بیچارہ شد.

پس پیغمبر(ص) فرمود: ای کسانیکہ پدرها و مادرها را آزار می رسانید از حال این جوان عبرت بگیرید و بدانید چنانچہ دارائیش در دنیا از کفش رفت غنا و ثروت و صحتش بہ فقر و مرض مبدل گشت، همچنین در آخرت ہر درجہ ای کہ در بہشت داشت بواسطہ این گناہ از دست دادہ و در مقابلش از درکات آتش برایش آمادہ شدہ

۱- صدقۃ السرطانی غضب الرب و برالوالدین و صلۃ الرحم یزیدان فی الاجل (جلد ۱۶ ص ۲۵).

بحار الانوار ص ۲۵).

۲- ثلثۃ من الذنوب تعجل عقوبتها ولا تؤخر الی الآخرۃ عقوق الوالدین و البغی علی الناس و کفر الاحسان (جلد ۱۶ بحار الانوار).

۳- البر و صدقۃ السرطانیان الفقر و یزیدان فی العمر و یدفعان عن سبعین میتہ سوء (جلد ۱۶ بحار الانوار ص ۲۴).

۴- من یضمن لی برالوالدین و صلۃ الرحم اضمن لہ کثرۃ المال و زیادۃ العمر و المحبۃ فی العشرۃ (مستدرک)

۵- العقوق یعقب الثلۃ و یؤدی الی الذلۃ (مستدرک).

است! ۱.

از حضرت صادق(ع) مرویست: کہ چون یعقوب برای ملاقات فرزندش یوسف وارد مصر گردید، یوسف هنگام ملاقات، رعایت مقام سلطنت ظاہری را کرد و برای احترام پدر از مرکب پیادہ نشد: جبرئیل نازل شد بہ یوسف فرمود دست خود را باز کن، نور روشنی از دستش بیرون شد بہ آسمان رفت، یوسف پرسید: این نور چہ بود کہ از کف من خارج شد؟ جبرئیل فرمود: نور نبوت از صلب تو بیرون رفت بہ سبب آنکہ رعایت احترام پدر پیرت را نکردی پس از فرزندان کسی پیغمبر نخواہد شد^۲.

شکی نیست کہ پیادہ نشدن یوسف از روی تکبر و بی اعتنائی بہ پدر نبودہ و انبیا از ہر گناہی منہزند، بلکہ برای رعایت شوکت مقام سلطنتی بودہ کہ برای ادارہ کردن امور خلق و بسط عدل و ترویج دین قبول فرمودہ بود، لیکن چون رعایت احترام پدر اولی بود برای ہمین ترک اولی مورد عقوبت واقع شد.

عاقبت بہ شری عاق: دیگر از آثار وضعیہ عقوق والدین سوء خاتمہ است، چنانچہ نیکی بہ آنها موجب حسن خاتمہ و عاقبت بہ خیری است. حضرت صادق(ع) فرمود: کسی کہ بخواہد خداوند سختیہای جان دادن را بر او آسان فرماید پس صلہ رحم کند و بہ والدین نیکی نماید، چون چنین کرد؛ خداوند سختیہای مرگ را بر او آسان می فرماید و ہیچوقت مبتلا بہ تہدستی نخواہد شد^۳.

دعای والدین مستجاب است: نیکی بہ والدین سبب دعای آنها در بارۃ اولاد است چنانچہ بدی کردن بہ ایشان سبب نفرین آنها است و از دعاہای مستجاب بلکہ سریع الاجابہ، دعا و نفرین والدین نسبت بہ اولاد است.

چنانچہ اخبار کثیرہ ای در این مورد رسیدہ است.

۱- فقال (ص) یا ایہا العاقون للآباء و الامہات اعتبرا و اعلموا انہ کما طمس فی الدنیا علی اموانہ فکذلک جعل بدل ما کان عدلہ فی الجنۃ من الدرجات معدالہ فی النار من الدرکات (سفینۃ البحار ج ۲ ص ۲۱۳).

۲- فقال جبرئیل نزعت النبۃ من عقبک عقوبۃ لکمال تنزل الی الشیخ یعقوب فلا یکون من عقبک نبی. (کافی)

۳- من احب ان یخفف اللہ عنہ سکرات الموت فلیکن لقرابۃ و وصولا و بوالدیہ باراً فاذا کان کذلک ہون اللہ علیہ سکرات الموت و لم یصبہ فی حیوۃ فقر ابدیاً. (سفینۃ البحار جلد ۲ صفحہ ۶۸۷).

اجابت مادر در نماز مستحبی: و نیز از آنحضرت مرویست که فرمود: اگر در نماز مستحبی باشی و پدر ترا بخواند نماز را قطع مکن، ولی اگر مادر ترا بخواند نماز را رها کن! آری فرمایش پیغمبر است که بهشت زیر پای مادران است!

نیکی به والدین، مسلمان و کافر ندارد: فرقی در حرام بودن عقوق و واجب بودن نیکی به والدین نیست بین اینکه مؤمن باشند و اهل عبادت و طاعت یا اینکه کافر باشند و مصیبتکار. چنانچه در سورة لقمان می فرماید: «اگر کوشش کنند پدر و مادر که برای خدا آنچه که نمی دانی، شریک قرار دهی یعنی از روی تقلید کورکورانه ترا امر به شرک کنند، پس ایشان را فرمان میر در این دستور ولی با ایشان در دنیا به نیکی و خوبی مصاحبت کن که پسندیده شرع و مقتضای کرم باشد»^۲.

دعا برای پدر و مادر سنی: معمر بن خلاد از حضرت رضا (ع) پرسید: آیا جایز است در باره پدر و مادرم که شیعه و تابع حق نبوده اند دعا بنمایم؟ حضرت فرمود: بلی در باره آنها دعا کن و برای آنها صدقه بده و اگر زنده باشند با ایشان مدارا کن بدرستی که رسول الله فرمود: خداوند مرا به رحمت فرستاد نه به عقوق.^۳

جابر گفت شنیدم شخصی از حضرت صادق (ع) پرسید: که پدر و مادرم مخالف حنند، یعنی شیعه اهل بیت نیستند. آنحضرت فرمود: در باره ایشان نیکی کن چنانکه نیکی میکنی درباره کسانی که شیعه مایند، یعنی با آنها مثل وقتی که اهل ولایت هستند معامله کن!^۴

استثنا پدر نیست: حضرت باقر (ع) فرمود: سه چیز است که خداوند استثنائی در آن قرار نداده است رد امانت به صاحبش، مؤمن باشد یا کافر، وفای به عهدی که با کسی نموده مؤمن باشد یا کافر، نیکی به والدین مؤمن یا کافر.

- ۱- الجنة تحت اقدام الامهات. (منهج الصادقین).
- ۲- وان جاهدك علی ان تترك بی ماليس لك به علم فلا تطهما و صاحبهما فی الدنيا معروفًا. (سوره آیه ۳۱، ۱۵).
- ۳- ان الله بعثني بالرحمة لبالعقوق. (اصول کافی ج ۲ باب بر الوالدین ص ۱۲۷).
- ۴- عن جابر قال سمعت رجلاً يقول لا یبعد الله ان لی ابوین مخالفین فقال (ع) برهما كما تبرأ المسلمین من یؤلانا. (اصول کافی ج ۲ ص ۱۲۹).
- ۵- عن ابی جعفر (ع) ثلاث لم یجعل الله عزوجل لاحد فیهن رخصة: اداء الامانة الی البرو

جوان عاق و دعای مشلول: در باب فضیلت دعای مشلول رسیده که این دعا را حضرت امیر المؤمنین (ع) به جوانی که عاق پدر شده تعلم فرمود، این جوان، در اثر فقرین پدر دست راستش شل شد و سه سال مبتلا بود پس از فوت پدرش در مسجد الحرام شبها به خداوند استغاثه می کرد، پس آنحضرت بر او ترجم فرمود و این دعا را به او یاد داد و از برکات آنحضرت خداوند او را شفا داد.

مادر به نیکی سزاوارتر است: مستحب است در نیکی کردن، جانب مادر را بیشتر رعایت نماید و رسول خدا (ص) سه مرتبه امر به نیکی به مادر فرموده در مرتبه چهارم امر بپدر به پدر کرده، و از آنحضرت سؤال شد: که حق کدامیک از والدین بزرگتر است؟ فرمود: آنکه نه ماه ترا در شکم گرفت و بعد به سختی ترا زائید و بعد از پستان خود ترا غذا داد.^۱

ادای حق پدر و مادر: و نیز از آنحضرت پرسیده شد که حق پدر چیست؟ فرمود اینکه او را اطاعت نمائی تا زنده است سؤال کردند: حق مادر چیست؟ فرمود هیئات هیئات اگر بعد ریگهای بیابان و قطره های باران در خدمت مادر بایستد معادل با یک روزی که در شکم او بوده نخواهد بود.^۲

جوان و مادر زمینگیر: و نیز مروی است که مردی خدمت آنحضرت آمده عرض کرد: مادر پیری دارم که از حرکت افتاده او را به دوش می کشم و لقمه در دهانش می گذارم و کفایت او را پاک می کنم و در آنوقت برای احترامش رویم را برمی گردانم، آیا حش را ادا کرده ام؟ آنحضرت فرمودند: نه زیرا شکمش مدتی جای تو بود و از پستانش غذا و شراب تو آمده می شد و دست و پایش نگهدار و نگهدار تو بود و در تمام این حالات آرزوی دوام حیات ترا داشت و تو در این حالات خدمت به او آرزوی مرگش را داری که زودتر راحت شوی.^۳

- ۱- کافی
- ۲- مستدرک کتاب نکاح باب ۷۰ صفحه ۶۲۸.
- ۳- جوانی سرازرائی مادر بناقت دل دردمندش بآذر بتافت چوبیچاره شد پیشش آورد مهد که ای سست مهر فراموش عهد مگس راندن از خود مجالت نبود که امروز سالار و سر پنجه ای سمدی

تلقین کرد و سایر عقاید حقه و نماز را تعلیمش داد، پس از اینکه نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را خواند در همان شب حالت احتضار به او دست داد، گفت ای فرزند آنچه را که امروز یاد من دادی دوباره تکرار کن آنگاه عقائد حقه را مجدداً تکرار کرد و از دنیا رفت.

نیکی به والدین در زندگی و مرگ: فرقی در حرمت عقوق و وجوب نیکی به والدین بین حال حیات و ممات آنها نیست یعنی به مرگ حق آنها ساقط نمی شود و هر گاه پس از مرگ فراموش گردند و نیکی به ایشان ترک شود عاق والدین محسوب می شود هر چند در حال حیات اداء حق ایشان شده و نیکی به آنها ترک نگردیده باشد.

حقوق والدین پس از مرگ: حق والدین پس از مرگ آن است که: اولاً— واجباتی که از آنها در حال حیات فوت شده از قبیل حج، نماز، روزه و همچنین اگر بدهی داشته اند ادا نماید.

ثانیاً— به آنچه وصیت نموده اند عمل کند. ثالثاً— آنها را تا آخر عمرش نباید فراموش نماید باید برایشان طلب آمرزش و رحمت کند و به نیابت آنها صدقه دهد و اعمال مستحبه را به قصد ایشان انجام دهد و بالجمله آنچه می تواند از هدایا و تحف معنوی به برای آنها بفرستد.

عقوق والدین پس از مرگ: از حضرت باقر (ع) مرویست که بنده ای در حال حیات پدر و مادرش به آنها نیکو کار است، چون مردند آنها را فراموش کرد و بدهی آنها را نپرداخت و طلب رحمت برای آنها نکرد پس خدای تعالی او را عاق والدین ثبت خواهد فرمود، و بنده دیگری عاق والدین است در حال حیات آنها، چون مردند قرض آنها را ادا می نماید و به دعا و استغفار آنها را یاد می کند پس خدای تعالی او را بار (نیکی کننده) به والدین ثبت خواهد فرمود.

یک عمل و ثوابهای متعدد: حضرت صادق (ع) فرمود: چه مانع است مردی از ششایا شیمیان را که در حال حیات و مرگ والدین به آنها احسان کند؟ آنوقت کیفیت نیکی به والدین پس از مرگ آنها را بیان می فرماید به اینکه از طرف آنها نماز بخواند

۱— ان العبد لیکون باراً بوالديه فی حیوتهما ثم یموتان فلا یقفی عنهما دیونهما ولا یستغفر لهما فیکتبه الله عاقاً و انه لیکون عاقاً لهما فی حیوتهما غیر بار بهما فاذا ماتا تقضى دیهما و استغفر لهما فیکتبه الله عزوجل باراً... (اصول کافی ج ۲ ص ۱۳۰).

در ضمن مکتوب حضرت رضا (ع) برای مأمون که در آن شریع اسلام را نوشتند چنین است: و نیکی به والدین واجب است هر چند مشرک باشند و اطاعت از آنها در معصیت نباید کرد.^۱

دستور حضرت صادق (ع) به زکریا بن ابراهیم: زکریا بن ابراهیم که نصرانی بود مسلمان شد و مشرف خدمت حضرت صادق (ع) گردید. به حضرت عرض نمود: ما در پیر و کور نصرانیه ای دارم. حضرت فرمود: مادرت را ملاظه کن و به او احسان نما و چون مرد جنازه او را به دیگری واگذار مکن و خودت مباشر کارهای او باش!^۲. در این دو جمله حضرت به دو امری که بعداً واقع شد خبر داد یکی مردن مادرش و دیگر، مسلمان شدن او.

رفتار زکریا به مادرش: پس از برگشت به کوفه، به مادرش خیلی مهربانی نمود و لقمه دردهانش می گذاشت و لباس در بدنش می کرد او را تنظیف و خدمتگزاری می نمود، مادر گفت ای فرزند قیلاً که بر دین نصرانیت بودی اینطور با من سلوک نمی کردی چه شده اینطور به من رفتار می نمائی؟

زکریا گفت: آقائی از اولاد پیغمبر (ص) به من این چنین امر فرموده که خدمتگزار تو باشم، مادر پرسید: آیا این مرد پیغمبر است؟ گفت: نه، لیکن پسر پیغمبر است.

مادر گفت: ای فرزند این شخص باید پیغمبر باشد زیرا امری که به تو نموده وصیت و سفارش پیغمبران است در باره مادر. زکریا گفت: پس از پیغمبر اسلام، محمد بن عبدالله (ص) نبوت به او ختم شد و دیگر پیغمبری نخواهد بود، بلکه او پسر پیغمبر است.

مسلمان می شود و می میرد: مادر گفت: ای فرزند دین اسلام بهترین ادیان است که تو اختیار نمودی بر من عرضه بدار تا من هم مسلمان شوم! پس شهادتین را به او

الفاجر و الوفاء بالمهد للبر و البروالدین برین کانا اوفاجرین. (اصول کافی ج ۲ ص ۱۲۹).

۱— و برالوالدین واجب وان کانا مشرکین و لا طاعة لهما فی معصية الخائق. (عیون اخبار الرضا).

۲— فقال (ع) لا بأس فانظر امك فیرها فاذا ماتت فلا تكلها الی غیرك كن انت الذی تقوم بشأنها. (کافی ج ۲ ص ۱۲۸).

(نماز قضاء یا نافله اگر قضاء بر عهده نداشته باشند، خودش بخواند یا استیجار نماید) و صدقه دهد از طرف آنها و روزه بگیرد و حج کند از طرف آنها پس آنچه را بجا آورده به والدینش خواهد رسید و مثل همان ثوابی که به آنها می دهند برای او هم خواهد بود و علاوه خداوند اجرش را به سبب نیکی و صله ای که نموده دو چندان عنایت می فرماید، یکی برای اصل عملی که کرده و دیگری برای نیکی به آنها^۱.

استغفار و دعا برای والدین: از رسول خدا (ص) مرویست که در جواب مردی که از آنحضرت پرسید آیا پس از مرگ والدین؛ چیزی از حقوق آنها باقی است یا نه؟ فرمود: بلی نماز و استغفار و دعا برای ایشان و گرمی داشتن دوستان آنها وصله نمودن رحم آنها^۲.

و نیز فرمود: کسی که به پدرش در حال حیاتش نیکی کند و پس از مردنش فراموش کند و برایش دعا ننماید خداوند او را عاق می نامد^۳.

موارد وجوب اطاعت والدین: امر و نهی والدین در واجبات عینیه و محرمات الهیه هیچ تأثیری ندارد و لغو است مثل اینکه اولاد را امر به شرب خمر کنند، یا او را از نماز یا روزه واجب نهی کنند؛ فایده ندارد چنانچه در آیه شریفه گذشته تصریح می فرماید^۴ و در حدیث شریفی که می فرماید: طاعتی برای مخلوق در معصیت خالق نیست^۵. به این مطلب تصریح می شود.

در غیر این دو صورت یعنی در مستحبات و مکروهات و مباحات بلکه واجبات کفائیه، قدر مسلم از وجوب اطاعت امر و نهی ایشان مواردی است که مخالفت نمودن آنها موجب اذیت و ناراحتی ایشان گردد و خاطر آنان آزرده و قلبشان شکسته شود در این

۱- ما یمنع الرجل منکم ان یر والدیه حنین و میتین یصلی عنهما و یصدق عنهما و یحج عنهما و یصوم فیكون الذی صنع لهما و له مثل ذلک فیزیده الله عزوجل ببره و صلته خیراً کثیراً. (اصول کافی ج ۲ باب بر الوالدین ص ۱۲۷).

۲- ووالدیک فاطمهما و برهما حنین کانا اومتین — قال (ص) نعم الصلوة علیهما والاستغفار لهما و اکرام صدیقهما وصله رحمهما. (کافی)

۳- من برایاه فی حال حیوئه ولم یدع له بعد وفاته سماء الله تعالی عاقاً (کافی)

۴- و ان جاهدک علی ان تشرک بى ما لیس لك به علم فلا تطعهما (سوره ۳۱ آیه ۱۵).

۵- لاطاعة لمخلوق فی معصیه الخالق. (جلد ۱۶ بحار الانوار ص ۲۵ نقل از نهج البلاغه).

صورت است که مخالفت کردن ایشان حرام و گناه کبیره است چون مصداق حقیقی عقوق است، مثلاً هر گاه فرزند بخواد سفر غیر واجبى برود و والدین در اثر ترس از رسیدن ضرری به او، یا در اثر شدت علاقه و نداشتن طاقت دوری فرزند؛ او را از این مسافرت نهی کنند بطوری که اگر مخالفت کند و به این سفر برود سخت ناراحت و آزرده خاطر می شوند در این صورت سفر، حرام و معصیت خواهد بود و نماز در چنین سفری تمام بخواند و اگر ماه رمضان باشد روزه اش را هم باید بگیرد و بالجمله هر موردی که مخالفت والدین سبب اذیت و خشنوائی و آزرده گری ایشان گردد حرام است، مگر اینکه اطاعت ایشان موجب عسر و حرج بر فرزند شود یا متضمن ضرر فوق العاده دینی یا دنیوی گردد مانند اینکه پسر را از گرفتن عیال منع کنند در حالی که زن نگرفتن برایش مشکل و حرج است یا دختر را از شوهر کردن نهی نمایند در صورتیکه ترک شوهر برایش حرج یا ضرر است، یا مانند اینکه پسر را امر کنند زنش را طلاق دهد که مستلزم زیان فاحشی برای او است و نظائر آن؛ که در جمیع این موارد اطاعت ایشان واجب نیست اما سایر امراهائیکه میکنند و از مخالفت اولاد هیچگونه اذیت و ناراحتی برای آنها نیست حرمت مخالفت و وجوب اطاعت معلوم نیست بلی بهتر بلکه احتیاط آن است که تا بشود اوامر ایشان را پیروی و از مخالفت کردن آنها پرهیزد خصوصاً در مواردی که والدین به مصلحت اولاد امر و نهی کرده اند نه به ملاحظه مصلحت شخصی خودشان!

تعارض امر و نهی والدین: هر گاه بین امر والدین تعارض واقع شود مثلاً پدر می گوید فلان کار را بکن و مادر می گوید نکن در صورتی که بشود جلب رضایت هر دو را کرد بایستی این کار را بکند ولی اگر رعایت هر دو میسر نمی شود، جانب مادر را ترجیح دهد زیرا اولاً مادر بیش از پدر استحقاق برو نیکی دارد چون زنج و ناراحتی برای اولاد بیشتر دیده خصوصاً موقع حمل و زاییدن و ایام شیر دادن، چنانچه در روایات گذشته بیان گردید.

ثانیاً، چون مادر احساساتی و عاطفه ای است در اثر لطافت و کثرت عاطفه، اندک خلاف توقع و میلی که از اولاد ببیند افسرده خاطر و دلشکسته می گردد ولی پدر در اثر قوت عقلی که بالنسبه به مادر دارد ممکن است هیچ متأثر نشود خصوصاً به ملاحظه اینکه می بیند فرزند برای رعایت خاطر مادر مخالفتش کرده نه از روی عناد و سرپیچی از امر پدر.

لزوم تحصیل اذن والدین: در شرع مقدس اسلام امر شده که فرزند باید از پدر و مادر یا هر دو در بعضی از امور اذن بگیرد برای ادای بعضی از واجبات کفایه مانند جهاد و بعضی از مستحبات مانند روزه مستحی و بعضی از عقود مانند عهده و یمین باید تحصیل اذن نمایند!

شهید اول علیه الرحمه در کتاب قواعد در بیان حقوق والدین ده فرع عنوان نموده برای تنمیه این بحث خلاصه و ترجمه آن ذکر می گردد.

فرمایش شهید در سفر مباح و مستحب فرزند: ۱- سفر مباح و سفر مستحب بدون اذن والدین حرام است اما سفر تجارت و علم، پس اگر به دست آوردن سود و تحصیل علم در شهری که والدین هستند ممکن نباشد بعضی از فقها قائل به جواز این سفر شده اند^۱.

۲- بعضی از فقها فرموده اند: بر فرزند واجبست اطاعت والدین کند در همه جا، هر چند شبهه ناک باشد پس اگر فرزند را امر کنند که همراه آنها غذا بخورد و فرزند شبهه ناک آن طعام را میداند واجبست اطاعت کند و با آنها هم خوراک گردد چون اطاعت والدین واجب و ترک شبهات مستحب است.

۳- اگر فرزند را برای انجام کاری بخوانند و وقت نماز واجب داخل شود باید امر آنها را مقدم بدارد که نماز در اول وقت مستحب و اطاعت والدین واجب است.

منع از نماز جماعت: ۴- اقرب آن است که والدین نمی توانند فرزند را از نماز جماعت منع نمایند مگر در صورتیکه حاضر شدن فرزند به جماعت برای ایشان اسباب زحمت و ناراحتی گردد مانند اینکه در تاریکی شب بخواهد به نماز عشا یا صبح برود در حالیکه والدین بر او ترسانند.

۵- در صورتی که سفر جهاد بر فرزند واجب عینی نباشد والدین می توانند او را از آن سفر نهی کنند.

۶- در صورتی که انجام گرفتن واجبات کفایه توسط دیگران معلوم یا مظنون باشد والدین می توانند فرزند خود را از جمیع واجبات کفایه منع نمایند.

۱- برای دانستن فتوای آقایان مراجع فعلی برساله عروة الوثقی در صلاة مسافر مسأله «ان لا یكون السفر حراماً» مراجعه شود.

۷- بعضی از فقها فرموده اند که اگر فرزند در نماز مستحی باشد و والدین او را بخوانند باید نماز را قطع نماید.

۸- همانظوری که بر فرزند واجب است که به والدین اذیت نرساند همچنین واجب است که مانع از اذیت رسانیدن دیگران به ایشان گردد و به مقدار قوه اش باید آنها را از آزار دیگران حفظ نماید.

۹- روزه مستحی را بدون اذن پدر ترک نماید^۱.

۱۰- قسم و عهده را بدون اذن پدر ترک نماید^۲.

رعایت احترام والدین: چون از نیکی به والدین و ادای حقوق ایشان رعایت ادب و احترام در مصاحبت است اموری در روایت اهل بیت رسیده که باید در معاشرت با ایشان رعایت شود که به بعضی اشاره می شود:

۱- هرگاه صدای والدین می زند آنها را به نام نخواند بلکه لقب یا کنیه ایشان را ذکر کند، یا بگوید قبا، آقا، خانم و مانند اینها.

۲- جلوس آنها راه نرود و پیش از ایشان ننشیند.

۳- قبل از آنها شروع به خوردن طعام ننماید.

حضرت سجاد با مادر خود هم خوراک نمی شد و می فرمود می ترسم برای لقمه ای دست دراز کنم که مادرم قصد آن را داشته پس به این عمل رعایت حرمت و ادب او را ترک کرده باشم.

۴- در مجلس روی خود را از ایشان برنگرداند.

۵- در سخن گفتن صدای خود را بلندتر از ایشان نکند.

۶- دست خود را بالای دست آنها قرار ندهد.

۷- کاری نکند که مردم پدر یا مادرش را بد بگویند و سب و لعن نمایند مثل اینکه پدر کسی را سب کند که او هم برگردد پدرش را دشنام گوید.

۱- مشهور بین فقهاء کراهت است نه حرمت و در لزوم تحصیل اذن مادر در روزه مستحی نصی یافت نشد.

۲- برای توضیح این مسأله و دانستن فتوای مراجع فعلی برساله وسیله النجاة (کتاب نذر و عهده و یمین مراجعه شود).

۸- مرویست که حضرت سجاد پسری را دیدند که در راه رفتن تکیه به دست پدر نموده پس آنحضرت بر آن پسر غضبناک شده تا آخر عمرش با او سخن نفرمود.^۱

ناگفته نماند آنچه گفته شد از وجوب بر والدین قدر مسلم آن بری است که در ترکش والدین رنجیده خاطر می شوند، مانند اینکه نفقه آنها را ابتدا ندهد تا ناچار شوند مطالبه کنند، آنگاه بدهد، چون این مسامحه موجب رنجش آنها می شود؛ واجب است پیش از مطالبه کردن به آنها برساند. و مانند اینکه در مجلس ضیافت خود به آنها اعتنا نکند و دعوت ننماید چون رنجیده می شوند ترک این بر حرام است و همچنین در موارد تحفه و هدیه دادن. و اما ترک کردن بری که آنها را نرنجانند حرمت آن معلوم نیست. و نیز آنچه گفته شد از لزوم اکرام و احترام آنها قدر مسلم آن اکرامی است که ترک آن موجب آزار و رنجش آنها شود مانند اینکه برای اهانت و خوار کردن والدین پشت به آنها کند، صدای خود را بلندتر از صدای آنها نماید، جلو آنها راه رود البته تمام آنها حرام است لیکن ترک بعضی الزام دارد اکرام بدون قصد اهانت بطوری که موجب رنجش آنها نشود حرمت آن معلوم نیست، بلکه پاره ای از موارد اکرام والدین از مستحبات شمرده شده است.

رعایت اولاد هم بر والدین واجب است: همانطوری که نیکی و احسان و رعایت ادب و احترام به والدین بر اولاد واجب است، همچنین حقوقی که برای اولاد بر عهده پدر و مادر واجب است اگر رعایت نکنند قطع رحم کرده اند، زیرا پس از والدین نزدیکترین ارحام به شخص اولاد او است و قطع رحم از بزرگترین گناهان کبیره است که پس از این می آید.

چنانچه اولاد در اثر ترک اداء حقوق والدین به آثار وخیمه عقوق مبتلا می شود همچنین والدین هم در اثر ترک حقوق اولاد به آثار وخیمه آن مبتلا خواهند گردید چنانچه از پیغمبر (ص) روایتی بدین مضمون رسیده است.^۲

از جمله امور مهمه که رعایت آن بر والدین فوق العاده لازم است آن است که سعی کنند کاری نکنند که اولادشان مبتلا به عقوق آنها گردد! مثل اینکه کارهای سخت.

۱- کافی.

۲- قال رسول الله (ص) يلزم الوالدین من العقوق ما يلزم الولد لهما من عقوقهما. (وسائل

به او رجوع نمایند که اولاد در اثر سختی آن از زیر بار اطاعتشان شانه خالی کرده و در نتیجه عاق والدین شود یا مثلاً ایراد زیاد گرفتن در گفتار و کردار فرزند که غالباً به ترک ادب نسبت به والدین منتهی می گردد و همچنین ترک محبت به او که در نتیجه فرزند هم عکس العمل نشان می دهد باید ترک گردد.

بلکه وظیفه والدین است که فرزندشان را به انجام این واجب مهم الهیه یعنی نیکی و ادب نسبت به والدین کمک و همراهی نمایند و از روی مهر و شفقت او را از عاق شدن باز دارند؛ مثل اینکه نعرشهایش را ندیده بگیرند و احسان و اطاعتش را هر چند ناچیز باشد پذیرفته و سپاسگزاری نمایند و در باره اش حضوراً و غیباً دعا نمایند.

تفصیل حقوق فرزند بر والدین در کتب فقهی موجود و خلاصه آن به قسمی که منافی با وضع این کتاب نباشد از این قرار است.

نفقه فرزند بر پدر واجب است: پسر از هنگام ولادت تا وقتی که به حد رشد رسیده از عهده کسب و کار بر آید و بتواند معیشت خود را فراهم نماید نفقه اش، یعنی خوراک و لباس و مسکن او بر پدرش واجب است دختر هم همین است تا وقتی که به خانه شوهر رود یا بواسطه دارائی بی نیاز گردد.

سعی در ازدواج فرزند: از حقوق پسر سعی در ازدواج نمودن پس از رشد و بلوغ است چنانچه از حقوق دختر رساندنش به خانه شوهر است و والدین نمی توانند مانع شوهر کردنش گردند چنانچه در قرآن مجید صریحاً بیان می فرماید.^۱

آموزش و پرورش دینی: از حقوق اولاد سعی در تعلیم و تربیت آنها است که به اصول و فروع دین آشنا گردند خصوصاً خواندن قرآن مجید را یاد بگیرند و در تأدیب آنها مسامحه ننمایند با رعایت شرائط آن هر چند منجر به زدن گردد به شرحی که انشاء الله در شرائط امر به معروف و نهی از منکر ذکر می شود. روایات کثیره ای در امر به مهربانی و محبت و اکرام به فرزند رسیده برای نمونه به بعضی از آن اشاره می شود:

باید به فرزند مهربانی کرد: پیغمبر اکرم (ص) فرمود: فرزندان خود را دوست بدارید و به آنها کنید هر گاه و عده ای به ایشان دادید وفا کنید چون امید فرزند تنها به پدر و مادر است به درستیکه خدایتعالی غضب نمی فرماید به چیزی مانند غضب

۱- فلا تعضلوهن ان ینکحنن ازواجهن. (سوره ۲ آیه ۲۳۲).

ذکر گردید هزاران درجه راجع به نیکی به والدین روحانی است شاید بعضی از مراتب شدیدۀ عقوبت عقوق مانند اینکه بهشت بر او حرام خواهد گردید و هیچ عمل از او پذیرفته نخواهد شد (به تأیید روایاتی که نسبت به تارکین ولایت رسیده که هر چند «**قائم اللیل وصائم النهار**» باشند از ایشان پذیرفته نیست). ناظر به عقوق والد روحانی باشد چنانکه بعضی از مراتب عظیمۀ ثواب، بر بوالد روحانی است.

آیات عام است: در اخبار وارده در مقام از اینکه آیات شریفه را جمع به نیکی به والدین و به والدین جسمانی، تخصیص دهند نهی شده است بلکه آیات شریفه عام است و مراد هر دو است هم والد جسمانی و هم والد روحانی.

و فریه ای که در این مورد است همراه ساختن اطاعت والدین و شکر از ایشان است به اطاعت و شکر پروردگار عالم.

سپاسگزاری از محمد (ص) و علی (ع): در آیه شریفه «ان اشکری ولوالدیک» روایات کثیری رسیده که مراد از والدیک در این آیه شریفه محمد (ص) و علی (ع) می باشند، نه اینکه والدین جسمانی مراد نیست بلکه این روایات بیان اشرف و افضل و اکمل افراد والدین را می نمایند چنانچه در اصول کافی در باب صلۀ رحم دو حدیث از حضرت صادق (ع) روایت نموده، در حدیث اول عمرو بن یزید از آنحضرت از معنی آیه شریفه «کسانی که می پیوندند آنچه را که خداوند امر به پیوند آن فرموده»^۱ سؤال نمود حضرت فرمودند منظور نزدیکان و بستگان می باشد.

هم والدین جسمانی و هم روحانی: در حدیث دیگر فرمودند آیه شریفه در باره صلۀ رحم محمد (ص) و آل محمد نازل شده و به تحقیق در رحم و اقرباء توهم شامل است^۲ پس فرمود: از کسانی مباش که آیه شریفه را منحصر در یک معنی بدانند بلکه باید هر گاه می شنود فلان آیه در باره فلان چیز نازل شده آن را در نظر اثرش تعمیم دهد.

عقوق والدین روحانی: عقوق والد روحانی عبارت است از ترک اطاعت اوامرش و بیرون رفتن از تبعیت و تسلیم شدن نسبت به او و پاره کردن رشته ربط و اتصال

۱- والدین یصلون ما امرالله به ان یوصل (سوره ۱۳ آیه ۲۱)

۲- قال علی نزلت فی رحم محمد (ص) وقد تکتون فی قرابتک فلا تکتون ممن یقول للشیء انه فی شیء واحد. (اصول کافی).

فرمودنش در باره زنهار و بچه ها.

نگاه شفت و بوسیدن فرزند: و نیز فرمود: کسی که فرزند خود را ببوسد حسنه ای برایش ثبت می شود، و در حدیث دیگر فرمود: به هر بوسه ای در بهشت برایش خواهد بود.

و نیز مرویست هر گاه پدر از روی مهر و شفتت به فرزند خود بنگرد و او را مسرور نماید ثواب بنده آزاد کردن در نامه عملش نوشته می گردد.

نیکی به فرزند پس از والدین: و نیز در روایت رسیده که ما در فرزند خود را اکرام نمائید و به او بدی نکنید زیرا فرزند شما در اثر علاقه ای که به مادرش دارد دلگیر و افسرده می شود. و باز در روایت است که مردی از انصار از حضرت صادق (ع) پرسید: نیکی چه اشخاصی بر من لازم است؟ فرمود: والدینت. گفت: هر دو از دنیا رفته اند، فرمود: به فرزندانیت نیکی کن!

دختر به نیکی سزاوارتر است: در باره نیکی به فرزند، نسبت به دختر سفارش بیشتری شده است و مستحب است هدیه ای را که پدر به خانه می آورد دختر را بر پسر مقدم بدارد، خصوصاً دختری که اسمش را فاطمه گذاشته است و نیز لمن و فقیرین در باره اولاد نهی شده هر چند بد رفتاری و مخالفت والدین کنند بلکه از موجبات فقر شمرده شده است.

پدر روحانی به نیکی سزاوارتر است: آنچه از حرمت عقوق و وجوب نیکی در باره پدر و مادر ذکر شد راجع به والدین جسمانی است که واسطه پیدایش فرزند در این عالمند و سبب تربیت و رشد و نمو جسمانی او بند اما والد روحانی یعنی کسی که سبب اصل خلقت انسان و رسیدنش به سعادت حقیقه و تأمین کننده حیات باقیه او است حضرت رسول (ص) و ائمه اطهار علیهم السلام می باشند که هر کس تابع و پیرو و وابسته به آنها شد، و به روحانیت آنها اتصال یافت از جمیع آفات محفوظ و به جمیع خیرات باقیه نائل خواهد گردید چنانچه رسول خدا (ص) فرمود: من و علی (ع) دو پدر این امت هستیم. مزیت و شرافت و اهمیت پدر روحانی بر پدر جسمانی مثل مزیت و شرافت روح به بدن و همچنین مزیت آخرت نسبت به دنیا است و آنچه از عقوبت عقوق والدین جسمانی و آثار و خیمه آن ذکر گردید هزاران مرتبه بالاتر نسبت به عقوق والدین روحانی می باشد.

ثواب زیادتر - عقوبت شدیدتر: همچنین ثوابهایی که برای بر بوالدین جسمانی

معنوی با او. حضرت رضا (ع) می فرماید: آيا شما را بد نيست كه والدین جسمانی در اثر حقوق شما را از خود نفی كنند يعنی بگویند اين فرزند ما نيست؟ گفتند چرا، فرمود: پس سعی كنيد والدین روحانی شما كه افضل از والدین جسمانی هستند شما را از خود نفی نكنند و شما را به فرزندى پذيرند!

محمد و علی دو پدر امت: رسول خدا (ص) فرمود: يا على من و تو دو پدر اين امتيم هر كس ما را ترك كند و بيازارد و از اطاعت ما خارج شود پس لعنت خدا بر او باد، و هر آينه من و تو دو مولای اين امتيم هر كس از ما بگريزد لعنت خدا بر او باد، و هر آينه من و تو اجير اين امتيم هر كس پاداش ما را ندهد لعنت خدا بر او باد! پس فرمود: خدايا اين نفرين را مستجاب فرما!^۱

نيكى به والدین روحانی: نيكي به والد روحانی عبارت است از كمال تسليم و انقياد و اطاعت جميع اوامر ایشان و نهايت تعظيم و تجليل از مقام شايخ ایشان، و اينكه هميشه خود را در اداء حق آنها مقصر بداند.

در حال حيات از حضور در محضر شريف آنان و در حال مصامت از تشريف به قبور متبركه ایشان دريغ ندارد و از يادداشتان غافل نگردد و بداند كه هر چه به والد روحانی بيشتر متمسك شده و به ياد آفایان بيشتر باشد خودش بهره برده است زيرا كه در حقيقت ضرر حقوق و نفع نيكي به پدر روحانی عايد خودش خواهد شد چنانكه در قرآن مجيد می فرمايد: «بگو ای پيغمبر، آنچه را از مزد رسالت كه دوستی اهليت (ع) است از شما طلب نمودم برای خود شما است»^۲ يعنی نفع آن عايد خودتان می گردد!

از نيكي به پدر روحانی، گرمای داشتن ذريه طيبه او است بلكه جميع وابسته های به او را اعم از روحانی و جسمانی چنانچه در بحث صله رحم ذكر می شود و نيز فرستادن هدايا و تحف در حال حيات و دادن صدقه و انجام اعمال خير به نيابت آنها در حال مصامت و نيز از موارد بر بوالد روحانی آن است كه هر گاه نامش را ببرد يا بشود صلوات بر او فرستد و ارتفاع درجه اش را بخواهد.

۱- يا على الا وائى و انت ابوا هذه الامة فمن عقنا فلعة الله عليه الا وائى و انت موليا هذه الامة فعلى من ابى عنا فلعة الله عليه الا وائى و انت اجيرا هذه الامة فمن ظلمنا اجرتنا فلعة الله عليه ثم قال (ص) آمين. (بحار الانوار).

۲- قل ما سئلكم من اجر فھولكم (سوره ۳۴ آيه ۴۶)

۷- قطع رحم

بازگشت به فهرست

هفتم از گناهان کبیره قطع رحم است چنانچه حضرت صادق و كاظم و رضا و جواد عليهم السلام به گناه کبیره بودنش تصريح فرموده اند و نيز هم در قرآن مجيد وعده آتش بر آن وارد شده و مورد لعن پروردگار عالم است و او را خاسر ناميده است. از حضرت سجاده (ع) مرویست كه فرمود: از مصاحبت قاطع رحم به پرهيز كه او را در سه جای قرآن ملعون يافتم.

۱- در سوره بقره می فرمايد: «آنهايکه عهد الهی را پس از بستن پيمان می شكند واهی برند آن چیزی را كه خداوند امر به پيوستن آن فرموده (قطع رحم می كنند) و در روی زمین فساد می كنند، ایشان زيانكارانند»^۱.

خاسر در قرآن مجيد بر كسی كه در آخرت معذب است اطلاق می شود و به قرينه دو آيه بعد معلوم می شود خاسر در قاطع رحم ملعون می باشد.

۲- در سوره رعد می فرمايد: «آنانكه پيمان خدای را پس از محكم شدن می شكند و می برند آنچه را كه خدا به پيوند آن امر فرموده و در زمین فساد می كنند برايشان لعنت و محروميت از رحمت خدا است و برای ایشان جایگاه بدی است»^۲ يعنی

۱- الذين يتقصون عهد الله من بعد ميثاقه و يقطعون ما امر الله به ان يوصل و يفسدون فی الارض اولئك هم الخاسرون (سوره ۲ آيه ۲۵).

۲- والذين يتقصون عهد الله من بعد ميثاقه و يقطعون ما امر الله به ان يوصل و يفسدون فی الارض اولئك هم اللعنة و لهم سوء الدار (سوره ۱۳ آيه ۲۶).

رحم نمائی؟ اگر چنین کنی، خدای تعالی در دنیا و آخرت نظر لطفش را از تمام شما خواهد برداشت.^۱ مجلسی گوید ممکن است اگر توقیع نمائی وصله کنی آنها هم پشیمان شده وصله نمایند، پس رحمت الهی همه شما را خواهد گرفت و اگر پشیمان نشوند فقط رحمت الهیه شامل حال تو خواهد بود.

پس باید در مقابل قطع رحم اقارب، انسان صله نماید و لذا رسول خدا(ص)

فرمود: قطع رحم نباید کنی هر چند رحم هم از تو ببرد!^۲
حضرت باقر(ع) فرمود: سه خصلت است که صاحب آن نمی میرد تا اینکه آثار

وخیمه آن را بصدند ظلم، قطع رحم، قسم دروغ.^۳

مرگ را نزدیک می کند: و حضرت امیر(ع) در خطبه اش فرمود: به خداوند پناه می برم از گناهانی که نیستی را نزدیک می کند؟ یک نفر گفت آیا گناهانی هست که فناء را نزدیک کند؟ فرمود بلی قطع رحم، به درستی که خانواده ای که با هم جمع شوند و موامعات نمایند با یکدیگر، خداوند رزق آنها را زیاد می فرماید و خانواده ای که از هم جدا شوند و از یکدیگر بیزاری خداوند ایشان را از توسعه در رزق و طول عمر محروم می فرماید هر چند اهل تقوی باشند.

همه دست جمعی میبزنند: یکی از اصحاب حضرت صادق(ع) شکایت پس عموهایش را به آنحضرت کرد و گفت: برادران و پسر عموهایم مرا سخت در فشار گذاشته اند و سهمی که از خانه داشتیم از من گرفته اند فقط یک اطاق برای من باقی گذارده اند اگر بخوایم شکایت آنها را نزد حکومت وقت بنمایم هر چه در دست آنها است می توانم بگیرم.

حضرت فرمودند: صبر کن خداوند به زودی برای تو فرج خواهد فرمود، این شخص پذیرفت و برگشت، در سال صد و سی و یک و بانی آمد و تمام آنها مردند و یک

۱- جاء رجل فشكى الى ابي عبد الله(ع) اقاربہ فقال له (ع) اكظم غيظك و اقبل؛ فقال: انهم

يفعلون و يفعلون فقال اتريد ان تكون مثلهم فلا ينظر الله اليكم (کافی ج ۲ ص ۲۵۹).

۲- لا تقطع رحماك و ان قطعتك (کافی ج ۲ ص ۲۵۹).

۳- ثلاث خصال لا يموت صاحبهن ابداً حتى يرى وبالهن البغي و قطيعة الرحم و اليمين

الکاذبة (کافی ج ۲ ص ۲۵۹).

۴- اعوذ بالله من الذنوب التي تعجل الفناء (کافی ج ۲ ص ۲۶۰).

جایشان در دوزخ است».

۲- در سورة محمد(ص) می فرماید «آیا از شما توقع است و غریب و بعید نیست که اگر متولی امور مردم شوید در زمین فساد کنید و از خوششان خودببرید، آن گروه مفسد و قاطع رحم، کسانی اند که خدای تعالی آنها را از رحمت خود دور فرموده و کر کرده و چشمانشانرا کور فرموده»^۱.

قطع رحم در روایات: اخبار زیادی هم در این موضوع وارد است که به بعضی اشاره می شود پیغمبر اکرم(ص) فرمود: به درستی که در دشمنی با خلق (خصوصاً ارحام) زائل کننده است نه زائل کننده مو، بلکه زائل کننده دین.^۲

و حضرت صادق(ع) فرمود: از زائل کننده به پرهیزید به درستی که آن هلاک کننده است مردان را - پرسیدند: منظور از (حالقه) برطرف کننده چیست؟ فرمود: قطع رحم.^۳

بدرترین اعمال نزد خدا: مردی به پیغمبر(ص) عرض کرد: کدام عمل نزد خداوند بدتر و مبغضتر است؟ فرمود: شریک قرار دادن برای او، گفت: پس از آن چیست؟ فرمود: قطع رحم، گفت: پس از آن چیست؟ فرمود: قطع رحم، گفت: پس از آن چیست؟ فرمود: امر به منکر و نهی از معروف.^۴

نیکی به رحم در مقابل بدی او: مردی خدمت حضرت صادق(ع) آمده از بستگان خود شکایت نمود. حضرت به او فرمودند: خشم خود را فرو برو و کظم غیظ کن، (و به آنها نیکی کن!) عرض کرد: به من چنین و چنان می کنند؛ از انواع بدیها و ستمها فروگذار نمی کنند. حضرت فرمود: آیا تو هم می خواهی مثل آنها قطع رحم کنی و ترک احسان به

۱- فهل عسيت ان توليت ان تفسدوا في الارض و تقطعوا ارحامكم. اولئك الذين لعنهم الله فاصمهم و اعمى ابصارهم. (سوره ۴۷ آیه ۲۴ و ۲۵).

۲- الا ان في التباغض الحالقة لاعمى لحالقة الشعر و لكن حالقة الدين (کافی ج ۲ باب قطيعة الرحم ص ۲۵۸).

۳- اتقوا الحالقة فانها تميت الرجال قلت و ما الحالقة؟ قال: قطيعة الرحم (کافی باب قطيعة الرحم ص ۲۵۹).

۴- جاء رجل الى النبي (ص) فقال لي الاعمال ابغض الى الله فقال الشريك بالله قال ثم ما ذا فقال (ص) قطيعة الرحم قال ثم ماذا فقال (ص) الامر بالمنكر و النهي عن المعروف. (کافی)

نفر هم از ایشان باقی نماند، پس خدمت حضرت صادق (ع) آمده حضرت فرمود: حال خانواده تو چگونه است؟ عرض کرد بخدا قسم که همه مردند. حضرت فرمود: هلاک شدن آنها برای این است که با تو بد کردند و حق ترا نشناخته و قطع رحم خود نمودند همه نابود شدند^۱.

رحمت خدا را می برد: و از حضرت صادق (ع) است که رسول خدا (ص) فرمود:

هر گاه در مردم دانش باشد ولی عمل به آن نباشد و الفت و محبت فقط به زبان باشد نه به دل و رحمها قطع شود، در این هنگام خداوند رحمت دنیوی و اخروی خود را از آنها بریده، پس گوش دل ایشان کر و چشم دل آنها را کور خواهد فرمود!^۲.

رسول خدا (ص) فرمود: ظلم و قطع رحم از هر گناهی سزاوارتر است که خدا زودتر صاحبش را در دنیا عقوبت کند، با آنچه، در آخرت برایش از انواع عذابها ذخیره کرده است.^۳.

و نیز فرمود: قاطع رحم داخل بهشت نمی شود.^۴

بوی بهشت از هزار سال راه به مشام میرسد ولی عاق والدین و قاطع رحم بوی آن را هم نخواهند شنید.^۵ و نیز فرمود: قطع رحم مانع استجاب دعا است.

در باب فضیلت شب قدر از آنحضرت مرویست: که خداوند در آن شب همه را می آرزد مگر چهار طایفه را، شربخوار، عاق والدین، قاطع رحم، دشمنی کننده به مؤمنین.

صله رحم واجب است: خداوند در سورة نساء می فرماید «بترسید از مخالفت امر

۱- کافی.

۲- اذآظهر العلم واحترز العمل و انتقلت الالسن واختلفت القلوب وتقاطعت الارحام هنالك لنهم الله فاصمهم واعمى ابصارهم (بخار الانوار جلد ۱۶ ص ۲۸).

۳- ما من ذنب اجدر ان يجعل الله لصاحبه العقوبة في الدنيا مع ما اخره في الاخرة من البغي وقطيعة الرحم (مستدرک).

۴- لايدخل الجنة قاطع رحم (مستدرک)

۵- عن جابر عن ابيجعفر (ع) قال (ع) قال رسول الله (ص) اخبرني جبرئيل ان ربح الجنة توجد من مسيرة الف عام ما يجدها عاق ولا قاطع رحم ولا شيخ زان - و ان ربحها ليجود من مسيرة الفى عالم ولا يجد ربحها عاق ولا قاطع رحم. (جلد ۱۶ بخار الانوار ص ۲۸).

Leader-Khamenei.com

قطع رحم

خداوندی که از یکدیگر به نام او حاجت می طلبید (یعنی چنانچه خدا را بزرگ می دارید که یکدیگر را به او قسم می دهید که چنین و چنان کن یا نکن، پس مخالفت امر او را نکنید) و بترسید از بریدن خویشان^۱ و سعی کنید در پیوند با ایشان^۲ در این آیه والا رحام عطف به اسم جلالة پروردگار است و در مجمع البیان این معنی را از حضرت باقر (ع) روایت نموده، و در کافی از حضرت صادق (ع) در معنی این آیه شریفه اینطور نقل نموده که ارحام در اینجا تمام خویشاوندانند نه طایفه خاصه به درستی که خداوند امر به وصل نمودن تمام خویشان فرموده و صله رحم را بزرگ فرموده که همراه با خود آن را ذکر کرده «الله والا رحام»^۳.

نماز و زکات - تقوی و صله رحم: از حضرت رضا (ع) مرویست که خداوند در قرآن مجید سه امر فرموده و مورد هر امری را هم دو چیز قرار داده که اطاعت کردن آن امر به اطاعت نمودن هر دو است.

۱- امر فرموده به نماز و زکات با هم، پس کسی که نماز بخواند و زکات ندهد نمازش هم پذیرفته نیست.

۲- امر فرموده به سپاسگزاری از خودش و والدین، پس کسی که شکر خدا را بکند ولی از والدین سپاسگزاری نکند شکر خدا را هم نکرده.

۳- امر فرموده به تقوی از خودش و صله رحم پس کسی که صله رحم نکند امر به تقوی را هم اطاعت نموده است.^۴

عطای به رحم - آسانی حساب: در سورة نحل می فرماید «خداوند امر می فرماید به میانه روی در جمیع امور و انصاف و تفضل کردن و عطای به خویشان، هر چه را که به آن نیازمندند»^۵.

۱- واتقوا الله الذی تسألون به والا رحام... (سوره ۴ آیه ۱).

۲- هی ارحام الناس ان الله عزوجل امر بصلتها واعظمها الاترى انه جملها منه. (کافی باب

صلة الرحم ص ۱۲۰ ج ۲)

۳- ان الله تعالى امر بثلثة مقرون بها ثلثة اخرى امر بالصلاة و الزکوة فمن صلى ولم یزک لم تقبل منه صلوة و امر بالشکر له ولوالديه فمن لم یشکر والدیه لم یشکر الله و امر بالبقاء الله و صله الارحام فمن لم یصل رحمه لم یبق الله عزوجل. (عیون الاخیار).

۴- ان الله يأمر بالعدل والاحسان واینها ذی القربى (سوره ۱۶ آیه ۹۳).

و در سورة رعد می فرماید «انهائیکه به رحم خود پیوند می کنند و از عذاب پروردگار خود می ترسند و از سختی و بدی حساب خود بیمناکند، تا در آخر آیه شریفه می فرماید: برای ایشان سر انجام نیک و دخول در بهشت جاودانی است».

از جمله «بخافون سوء الحساب» در این آیه شریفه فهمیده می شود که صله رحم موجب آسان شدن حساب است چنانچه از پیغمبر اکرم (ص) و حضرت صادق (ع) مرویست که صله ارحام حساب را آسان می کند.^۲

بخشش حضرت صادق (ع) به حسن افطس: حضرت صادق (ع) هنگامی که نزدیک وفات شان شد وصیت فرمود: که هفتاد دینار به حسن افطس که پسر عموی ایشان بود بپردازند! به آنحضرت گفته شد آیا به کسی عطا می فرمائید که با شمشیر به شما حمله کرد؟.

حضرت فرمود: نمی خواهی از کسانی باشم که خدای تعالی در باره آنها می فرماید «و کسانی که می پیوندند آنچه را که خداوند امر به پیوند آن فرموده» به درستی که خداوند بهشت را آفرید و پاکیزه و خوشبو کرد، بوی آن از دوازده هزار سال راه درک می گردد، ولی عاق والدین و قطع کننده رحم آن را نمی یابد.^۳

صله رحم در روایات: اخبار زیادی درباره وجوب صله رحم رسیده از آن جمله حضرت باقر (ع) می فرماید: رسول خدا (ص) وصیت و سفارش می کنم حاضرین و غائبین از اتمم را و کسانی که هنوز به دنیا نیامده اند تا روز قیامت که صله رحم نمایند هر چند فاصله میان ایشان و رحم یک سال باشد به درستی که صله رحم از اموری است که خدای تعالی آن را جزء دین قرار داده است.^۴

از صراط نخواهد گذشت: و از حضرت باقر مرویست که ابوزر گفت: از پیغمبر (ص) شنیدیم: که فرمود: صراط (پلی که روی جهنم است و روز قیامت همه باید از روی

- ۱- والذین یصلون ما امر الله به ان یوصل ویخافون سوء الحساب (سوره ۱۳ آیه ۲۲).
- ۲- قال الصادق (ع) صله الرحم تهون الحساب یوم القیمة و هی منسأة فی العزوفتی مصابیح السوء (بحار الانوار جلد ۱۶ ص ۲۸).
- ۳- بحار الانوار جلد ۱۱ صفحه ۱۰۶.
- ۴- عن ابیجعفر (ع) قال رسول الله (ص) اوصی الشاهد من امتی و الغائب منهم و من فی اصلاب الرجال و ارحام النساء الی یوم القیمة ان یصل الرحم و ان کانت منه علی مسیرة سنة فان ذلك من الدین (کافی باب صله الرحم ج ۲ ص ۱۲۱).

آن عبور نمایند) دو طرفش، رحم و امانت خواهد بود، هر گاه کسی که صله رحم می کرده و امانت را هم رد می کرده از آن بگذرد به سلامت گذشته به بهشت خواهد رفت و هر گاه خیانت کننده به امانت و قطع کننده رحم از روی آن بگذرد او را با این دو گناه هیچ عملی سودی نمی رساند و صراط او را میان آتش خواهد انداخت.^۱

اثار دنیوی صله رحم: روایات کثیری رسیده است که از آثار صله رحم طول عمر و تأخیر در اجل و دفع بلاء و زیادتی رزق و برطرف شدن فقر و زیاد شدن نسل می باشد.

حضرت صادق (ع) در مجلس منصور دوانقی سه حدیث درباره صله رحم از قول رسول خدا (ص) نقل فرمود:

۱- شخصی صله رحم می کند و از عمرش سه سال بیشتر نمانده، پس خدای تعالی به سبب این عمل عمرش را سی سال قرار می دهد و شخصی قطع رحم می کند و از عمرش سی سال مانده، پس خدای تعالی آن را سه سال قرار می دهد آنگاه این آیه شریفه را تلاوت فرمود «خدا هر چه رایخواهد معویا ثبت می فرماید».^۲

۲- پیوند برحم خانه ها را آباد می کند و عمرها را دراز می نماید هر چند پیوند کننده از نیکان نباشد.^۳

۳- صله رحم سبب آسان شدن حساب روز جزا است و از مردن بد یعنی عاقبت بشری نگه می دارد.^۴

و نیز مرویست که حضرت صادق (ع) به میسر فرمود چندین مرتبه مرگت رسید و خدای تعالی به سبب صله رحمی که کردی و احسانی که به خویشاوندانت نمودی آن را

- ۱- عن ابیجعفر (ع) قال ابوزر سمعت رسول الله (ص) یقول: حافنا الصراط یوم القیمة الرحم و الامانة فاذا مر الوصول للرحم المؤدی للامانة نفذ الی الجنة و اذا مر الخائن للامانة القطع للرحم لم یتغمه مهمما عمل و تکفاه به الصراط فی النار (کافی ج ۲ باب صله الرحم ص ۱۲۲).
- ۲- قال رسول الله (ص) ان الرجل یصل رحمه و قد بقی من عمره ثلث سنین فیصیره الله ثلثین سنة و یقطعها و قد بقی من عمره ثلثون سنة فیصیره الله ثلث سنین ثم قال (ص) یحواله ما یشاء و یشیت. (بحار الانوار).
- ۳- صله الرحم تعمر الدیار و ترتید فی الاعمار و ان کان اهلها غیر اخبار. (بحار الانوار).
- ۴- صله الرحم تهون الحساب و تقی مینه السوء (بحار الانوار).

به تأخیر انداخت!.

سبب طول عمر: و نیز مرویست که آنحضرت فرمود: ای میسر، چه کرده‌ای که عمرت زیاد شده است؟! گفت در جوانی، کارگر بودم و مزدم پنج درهم بود، اجرت خود را به دایم می‌دادم.^۲

یعقوب مغربی بر حضرت موسی بن جعفر(ع) وارد شد، حضرت به او فرمود: در فلان منزل بین تو و برادرت نزاعی (شری) در گرفت و از یکدیگر بریدید تا اینکه به یکدیگر دشنام دادید، این از دین من نیست و نه از دین آباء من، پس از عذاب خدا بترس؛ بدرستی که این عمل شما به مرگ جدائی، بین شما خواهد افتاد و برادرت در این سفر خواهد مرد و زود است که از کرده خود پشیمان شوی!.

یعقوب عرض کرد: مرگ من چه وقت خواهد رسید؟ فرمود: مرگ تو هم رسیده بود لیکن در منزل دیگر به عمه ات صله و احسان نمودی؛ پس مرگ تو تا بیست (سال یا ماه) تأخیر افتاد «فزید فی اجلك عشرون»، پس آن برادر قبل از رسیدن به وطن و اهتش مرد و در راه او را دفن کردند...^۳

آثار معنوی و اخروی صله رحم: حضرت صادق(ع) فرمود: صله رحم سبب دارا شدن صفت جمیله حسن خلق و سخا و کرم می‌شود (زیرا برای انجام این تکلیف مهم الهی ناچار است که در معاشرت ارحام رعایت حسن سلوک را بنماید و پس از تمرین و

۱- قد حضر اجلك غیر مرة کل ذلك یؤخر الله بصلتك لرحمک و برك قرابتك (جلد ۱۶ بحار الانوار ص ۲۹).

۲- قال ابوعبدالله (ع) یا میسر لقد زید فی عمرک فای شیء تعمل قلت کنت اجیراً و انا غلام بخمسة دراهم فکنت اجریها علی خالی. (جلد ۱۶ بحار الانوار ص ۲۸).

۳- قدمت امس و وقع بینک و بین اخیک شرفی موضع کذا و کذا حتی شتم بعضکم بعضاً و لیس هذا دینی و لادین آبائی و لا تأمر بهذا احداً من الناس فاتق الله وحده لا شریک له فانکما ستفترقان بموت اما ان اخاک سیموت فی سفره قبل ان یصل الی اهلہ و ستندم انت علی ما کان منک و ذلك انکما تتناطعما فبتر الله اعداکما فقال له الرجل فانا جعلت فداک متی اجلی فقال (ع) اما ان اجلك قد حضر حتی وصلت عمک بما وصلتها به فی منزل کذا و کذا فزید فی اجلك عشرون - قال شعیب فانخبرنی الرجل ولقیته حاجاً ان اخاه لم یصل الی اهلہ حتی دفنه فی الطريق. (سفینة البحار جلد اول صفحه ۵۱۶).

ممارست دارای ملکه حسن خلق می‌شود حتی نسبت به دیگران و همچنین به برکت صله رحم و تکرار آن دارای ملکه سخا وجود می‌شود و از مرض مهلک بخل نجات پیدا می‌کند) و نیز نفسش از مرض کینه و حسد پاک می‌شود و از بلای دشمنی با خلق راحت می‌شود (چون به سبب صله رحم محبوب نزدیکان بلکه سایر خلق شده و از شر آنها در امان خواهد بود).^۱

قبول سایر اعمال: از حضرت باقر(ع) است: که صله رحم اعمال نیک صاحبش را پاکیزه می‌کند یعنی نقائص آن را برطرف می‌کند و به درجه قبول می‌رساند مال را زیاد کرده و شادان و مصیبت‌ها را دفع می‌کند و حساب روز قیامت را آسان می‌کند و اجل را تأخیر می‌اندازد.^۲

بهترین گام برداشتها: حضرت سجاد(ع) می‌فرماید محبوبترین گام برداشتها نزد خدای تعالی دو گام برداشتن است، یکی گامی که برمی‌دارد و به آن به صف مسلمین ملحق می‌شود مانند صف جهاد و وصف نماز جماعت، دوم گامی که بر میدارد و حرکت می‌کند برای صله رحمی که از او بریده است.^۳ رسول خدا (ص) فرمود: به درستی که در هشت مقامی است که به آن نمی‌رسند مگر سه طایفه: امام عادل، صله کننده رحم و فقیر عیال و اوصابر.^۴

ثواب صله رحم: و نیز فرمود: کسی که برای صله به جان و مال به طرف رحم خود حرکت کند خداوند اجر یکصد شهید در نامه اعمالش می‌نویسد و به هر قدمی که بر می‌دارد چهل هزار حسنه برای او است و چهل هزار گناه از او محو شده و چهل هزار درجه برایش بلند می‌شود و مثل این است که یکصد سال بندگی خدا کرده.^۵

۱- صله الارحام تحسن الخلق و تسمع الکف و تطیب النفس... (کافی باب صله الرحم ص ۱۲۱).

۲- صله الارحام تزکی الاعمال و تنمی الاموال و تنفع البلوی و تیسر الحساب و تنسی الاجل. (کافی ج ۲ ص ۱۲۱).

۳- ما من خطوة احب الی الله من خطوتین خطوة یسدها بها المؤمن صفا فی الله و خطوة الی ذی رحم قاطع. (بحار الانوار).

۴- ان فی الجنة درجه لایلها الا امام عادل او ذو رحم و وصول او ذو عیال صبور (بحار الانوار).

۵- من مشی الی ذی قرابة بنفسه و ماله لیصل رحمه اعطاه الله تعالی اجر مائة شهید و له بكل خطوة اربعون الف حسنة و یمحی عنه اربعون الف سئیة و ترفع له من الدرجات مثل ذلك و کأنما عبد الله تعالی مائة سنة. (بحار الانوار)

کنید و به برادران خود نیکی نمائید هر چند به نیکی سلام کردن و پاسخ دادن باشد.^۱
در حدیث دیگر فرمود: صله رحم کنید هر چند به جوته آبی برحم دادن باشد^۲ و

این مرتبه نازله صله است.

مراتب صله رحم: شهید ثانی علیه الرحمه در بیان مراتب صله رحم فرمود: اعظم مراتب آن صله به نفس (به جان) است که در آن اخبار زیادی رسیده است پس از آن به دفع ضرر است یعنی اگر ضرری متوجه رحم گردد آنرا دفع نمائید، پس از آن رساندن نفع به او است پس از آن صله نمودن به کسی که واجب النفقه رحم است مانند زن پدر و زن برادر و کمترین مراتب صله، سلام کردن به رحم است و کمتر از آن پیغام سلام برایش فرستادن می باشد و همچنین در نبودنش برایش دعاء کردن و در حضورش نیایش گفتن است.

قطع رحم عرفی است: چنانچه صله امر عرفی شد قطع رحم هم عبارت از هر امری است که در عرف بریدگی از آن فهمیده شود مانند سلام نکردن یا روقش کردن یا رو برگرداندن یا ترک احترام و ادب نمودن یا در سفر جواب نامه ندادن یا در حضر، ترک دیدار یا مثلاً عیادت نکردن اگر مریض شود یا از سفر باز گردد و نظائر آنها.

قطع نسبت بارحام مختلف است: شکی نیست که صدق عرفی قطع و صله رحم به حسب زمان و مکان و مراتب ارحام و خصوصیات آنها فرق می کند ممکن است عملی نسبت به رحم نزدیک قطع باشد ولی نسبت به رحم دور قطع نباشد یا ممکن است نسبت به رحم شریفی که دارای مقامی است قطع و نسبت به دیگری نباشد البته در موارد شک باید جانب احتیاط را مراعات نمود که مبدا در گناه کبیره قطع رحم واقع شد.

تکبر به رحم فقیر قطع است: از زشت ترین اقسام قطع رحم آن است که شخص بواسطه داشتن مال و ثروت و اعتبار دنیوی، اعتنائی به رحم فقیر یا بی اعتبار خود نکند و او را رحم خود نداند و بر او تکبر نماید و اگر رحم غنی و معتبر خود را ببیند احترام کند، این در حقیقت نسبت به رحم غنی صله رحم نکرده بلکه به مال و جیفه دنیا اعتناء نموده

۱- ان صله الرحم والبریهو نان الحساب و یعصمان من الذنوب فسلوا ارحامکم و بروا

اخوانکم ولو بحسن السلام ورد الجواب. (کافی ج ۲ ص ۱۲۵)

۲- صل رحمک ولو بشر به من ماء (وسائل کتاب نکاح باب ۱۹ صفحه ۱۴۱).

و باز از همان حضرت است: که صدقه دادن در راه خدا ده درجه ثواب دارد و قرض دادن هیجده درجه (زیرا به قرض دادن آبروی قرض گیرنده محفوظ می ماند) و صله برادران دینی و پیروان اهل بیت بیست درجه و صله رحم بیست و چهار درجه^۱.

معنی صله و قطع رحم: چون در شرع مقدس معنی خاصی برای رحم ذکر نگردیده پس مراد همان معنی عرفی آن است که عبارت از مطلق اقارب است به معنی خویشاوندان پدری و مادری هر چند به چند واسطه باشد و همچنین خویشاوندی از طریق اولاد.

عروة بن یزید از حضرت صادق (ع) از معنی آیه: و کسانیکه می پیوندند آنها را که خدا امر به پیوندشان فرموده^۲ پرسید؟ حضرت فرمودند: «هی قرابتک» یعنی صله رحم پیوند به تمام خویشاوندان است، محرم باشد یا نامحرم، دور باشد یا نزدیک یعنی واسطه بخورد یا نه.

رحم فقیر و غنی ندارد: هر چند عادت اهل دنیا بر این است که در بین بستگان، آنکه صاحب مال و اعتبار باشد او را وابسته نزدیک خود می دانند و اگر فقیر و بی اعتبار باشد او را از خود جدا می دانند هر چند نزدیک هم باشد ولی در شرع مقدس هیچ فرقی در حکم صله و قطع رحم بین اقارب نیست، بلی هر چه نزدیک تر باشد و واسطه کمتر بخورد این حکم شدیدتر می باشد.

شهید ثانی علیه الرحمه این معنی عرفی را که برای ذکر گردید با کثر فقها نسبت داده است.

صله کدام است؟: هر کاری که در عرف پیوند را برساند صله است هر چند در کوچکی مانند اول سلام کردن یا نیکو جواب دادن سلام باشد.

حضرت صادق (ع) می فرماید: صله رحم و نیکی به برادران روحانی و ایمانی حساب را در روز قیامت آسان می کند و از گناه نگه می دارد پس به نزدیکان خود صله

۱- الصدقة بعشرة و القرض بشانی عشرة و صله الاخوان بمئزرین و صله الرحم با ربیع و عشرین. (بحار الانوار)

۲- والذین یصلون ما امر الله به ان یوصل. (سوره ۱۳ آیه ۲۲)

۳- کافی.

است نه به شخص رحم به عنوان رحم زیرا که از رحم فقیر و برمی گرداند.

حد و جوب صله رحم: قدر مسلم از وجوب صله، مقداری است که در ترک آن قطع رحم عرفاً صدق نماید، پس هر عملی که صله رحم بر آن صادق باشد بطوری که اگر بجا نیامورد می گویند قطع رحم کرده آن عمل شرعاً واجب است، مثلاً هر گاه شخص ثروتمندی رحم فقیری داشته باشد که محتاج مخارج ضروریه مانند نفقه روزانه یا معالجه مرض یا ادائیج شده و از رحم ثروتمند و متمکن خود مطالبه وجهی برای رفع ضرورت کند، اگر از او مضایقه کرد قطع رحم نموده، پس دادن این مال به مقداریکه رفع حاجتش گردد صله رحم و شرعاً هم شکی در واجب بودنش نیست.

همچنین هر نوع حاجت ضروری که داشته و به رحم خود عرضه بدارد او هم از عهده برمی آید و طوری است که اگر اعتنائی نکند در عرف قاطع رحم شمرده می شود، این قسم کاره صله واجب است.

مگر اینکه انجام حاجتش موجب عسر و حرج باشد یا اینکه حاجتش غیر مشروع باشد یا اینکه در راه انجام حاجتش در معصیت واقع می شود که در این مورد هم واجب نخواهد بود، مثل اینکه شخص از سفر آمده و اگر از او دیدن نکند در عرف قطع رحم است لیکن اگر صله کند و به خانه اش رود گرفتار معصیت می گردد، شکی نیست که این قسم صله واجب نیست.

میزان وصل و قطع عرف است: در هر موردی که شک دارد آیا این مقدار از صله واجب است یا نه به عرف رجوع نماید اگر ترک آن را قطع رحم دانستند واجب خواهد بود و گاه می شود که ترک سلام یا ترک احسان کمی، یا بر نیاموردن حاجت مختصری یا ترک دیداری در عرف قطع رحم شمرده می شود.

اگر واجب نشد مستحب است: گاهی بعضی از این امور در برخی از ارحام و پاره ای مواقع عرفاً قطع رحم نیست پس اگر قطع رحم نبودن مسلم شد انجام دادن آن صله که عدم وجوبش معلوم است، مستحب خواهد بود و اگر واجب نبودن مسلم نیست باید رعایت احتیاط را کرد و حتی الامکان کاری کرد که یقین داشته باشد که این گناه بزرگ از او سر نزده است.

قطع قاطع هم حرام است: در صورتیکه بعضی از ارحام نسبت به شخص قطع رحم نموده، نمی شود با او معامله به مثل کرد یعنی او هم کاری کند که در عرف قطع

رحم باشد و به عبارت دیگر قطع رحم نسبت به جمیع ارحام حرام است حتی آنهاییکه به او قطع رحم نموده اند چنانچه در اخبار گذشته به آن اشاره شد.

رسول خدا (ص): فرمود: نباید قطع رحم کنی هر چند رحم از تو ببرد.^۱

فرمایش حضرت صادق (ع): عبدالله بن سنان گفت: به حضرت صادق (ع) عرض کردم پسر عمویی دارم که من به او صله می نمایم و او از من می برد، پس من صله می کنم او می برد تا اینکه می خواهم من هم بدین سبب از او بیرم حضرت فرمودند: هرگاه صله خود را از او نبری (ممکن است حیاء کند و دیگر از تو قطع ننماید) پس خداوند رحمت خود را به تو و پسر عمویت متصل خواهد فرمود و اگر قطع خود را ادامه داد و تو هم قطع نمودی، خداوند رحمت خود را از هر دوی شما قطع می فرماید.^۲

نیکویی به پاداش بدی: رسول خدا (ص) فرمود: با کسی که به تو خیانت نموده خیانت نکن که اگر کنی مثل او خیانتکار خواهی بود و نیز از رحمی که از تو بریده نبر که اگر تربیدی مثل او قطع کننده رحم خواهی بود.^۳

و نیز فرمود: بهترین اخلاق پسندیده که آثار دنیوی و اخروی بر آنها مترتب است سه خصلت است، صله نمودن با کسی که از او قطع نموده، عطا کردن به کسی که از او دریغ داشته، عفو کردن از کسی که به او ستم کرده.^۴

قطع رحم مسلمان و کافر فرقی ندارد: ظاهر اطلاقات وارده در مقام آن است که فرقی در حرمت قطع رحم نیست بین این که رحم مسلمان باشد یا کافر، شیعه دوازده امامی باشد یا از سایر فرقه های مسلمان، عادل و پرهیزگار باشد یا فاسق و فاجر، اجمالاً کفر و فسق سبب سقوط حق رحمت نمی شود. ابن حمید به حضرت صادق (ع) عرض کرد: بستگان من بر غیر دین من هستند آیا باز برای ایشان حتی بر عهده من است یا نه؟

۱- لا تقطع رحمك و ان قطعتك (کافی ج ۲ باب صله الرحم).

۲- عن عبدالله بن سنان قال قلت لایمعه الله (ع) ان لی ابن عم اصله فیطعننی واصله فیطعننی حتی لقد هممت لقطيعه ایای ان اقطعه اتاذن لی قطعه، قال (ع) انك اذا وصلته و قطعتك وصلكما الله عزوجل جميعاً و ان قطعه و قطعتك قطعتكما الله. (کافی باب صله الرحم ص ۱۲۴).

۳- لا تخن من خانك فتكون مثله ولا تقطع رحمك و ان قطعتك. (بحار الانوار)

۴- الاداکم علی خیر الدنیا و الاخرة قالوا بلی یا رسول الله قال (ص) من وصل من قطعه واعطی من حرمة و غفاعمن ظلمه (بحار الانوار جلد ۱۶ صفحه ۲۹).

کرده دیروز خود پشیمان شود و توبه نماید فرمود دیشب آیه شریفه «والذین یصلون ما امرالله به ان یوصل» را خواندم و سخت ترسناک شدم، عبدالله متنبه شده و گریان گردید و گفت مثل اینکه این آیه را فراموش کرده بودم و هر دو دست در گردن یکدیگر انداختند!

تأثر - حضرت - بر سادات حسنی: زمانی که منصور دوانقی علیه الله، عبدالله محض وعده دیگر از سادات حسنی را که بر او خروج کرده بودند اسیر و در زندان کوفه جای داد با اینکه ایشان مخالفت حضرت صادق(ع) را نموده بودند آنحضرت از مصیبت آنها سخت ناراحت و بیست روز بستری شدند و نامه مفصلی مشتمل بر تعزیت و تسلیت ایشان به زندان کوفه فرستادند و مکرر جوایز حالات آنها بودند و مکرر بر حالشان می گریستند.

صله رحم با بغض کافر منافاتی ندارد: آنچه از وجوب صله رحم و حرمت قطع آن ذکر شد که فرقی بین کافر و مسلمان، فاسق و پرهیزگار ندارد، این موضوع با حرمت دوستی با کفار و فجار و وجوب بغض و دشمنی ایشان (چنانچه در بحث حرمت اعانت به ظالم ذکر خواهد شد) منافاتی ندارد زیرا صله، حسن سلوک و معاشرت با رحم است به مقداری که در عرف بگویند قطع رحم نکرد و این حسن سلوک با بغض او منافاتی ندارد زیرا که آن امر قلبی و باطنی است.

اگر تأیید کفر نشود: بلی اگر صله باو سبب جرائش در کفر یا فسق شود، به طوریکه اگر آنرا او ببرد ممکن است ترک کفر یا فسق نماید، در این صورت از باب نهی از منکر مانعی ندارد و با اطمینان به اینکه قطع از او موجب ترک آن می شود آنوقت بریدن از او واجب می گردد چنانچه در بحث خودش ذکر می شود و در غیر مورد یقین و احتمال به ترک کفر یا فسق، قطع رحم به حرمت خود باقی است.

دشمن دین باید طرد شود: در صورت دیگر هم بریدن از رحم کافر یا فاسق واجب است و آن در وقتی است که در مقام صِدیت و دشمنی و جنگ با دین باشد، چنانچه خداوند در سوره مجادله می فرماید، کسانی را که ایمان به خدا و روز جزا آورده اند نمیایی که با کسانی که با خدا و رسول دشمنی می کنند، دوستی نمایند هر

حضرت فرمودند: بلی حق رحم به هیچ چیز ساقط نمی شود. اگر بستگانیت بر دین تو بودند دو حق بر تو داشتند حق رحم و حق همکشی و برادری دینی^۱.

صله داود رقی و مرگ رحم: داود رقی گفت: خدمت حضرت صادق(ع) نبسته بودم که ناگاه ابتداء فرمود: ای داود! روز پنجشنبه اعمال شما شیعیان بر من عرضه داشته شد، در بین کارهای تو صله کردن به پسر عمویت مرا شاد کرد، به درستی که می دانم این پیوند تو در برابر بریدن او سبب نزدیک شدن مرگ او است^۲.

داود گوید: مرا پسر عموی معاند و خبیثی بود گرفتاری و پریشانیاش را متوجه شدم پیش از حرکت کردنم به مکه معظمه، مبلغی برایش فرستادم تا معیشتش تأمین شود. چون به مدینه آمدم حضرت مرا از این موضوع خبر داد.

رفقار حضرت صادق(ع) با حسن و عبدالله: از اموری که مؤید مطلب است نبریدن ائمه ما علیهم السلام است از بعضی از اقارب خود که از حق منحرف بودند بلکه در مقام دشمنی و ضدیت با آنان بودند با اینکه دشمنی با امام در مرتبه شرک و کفر است، چنانچه حضرت صادق(ع) وصیت فرمود: که هفتاد دینار به حسن افطس به جهت حق رحم بدهند با اینکه به روی آقا شمشیر کشیده بود.

و نیز عبدالله بن الحسن از کسانی بود که با آنحضرت مخاصمه و مجادله می کرد و از آنحضرت مطالبه بیعت با پسرش محمد می کرد مع الوصف در کتب روایات و تواریخ دیده نشده که حضرت صادق(ع) کوچکترین جسارتی یا کاری که از آن بوی بریدگی بیاید انجام داده باشند.

گفتگوی حضرت صادق(ع) با عبدالله حسنی: عبدالله روزی در کوچه مدینه با آنحضرت مجادله زیادی کرد و مردم بسیاری اطراف ایشان جمع شدند، در مقابل این قطعی که از او سر زد آنحضرت فردا صبح بخانه اش تشریف آوردند و برای اینکه عبدالله از

۱- عن الجهم بن حمید قال قلت لایعبدالله(ع) تكون لی القرابة علی غیر امری اللهم علی حق؛ قال: (ع) نعم حق الرحم لا یقطعه شیء و اذا کانوا علی امرک کان لهم حقان حق الرحم و حق الاسلام. (کافی باب صله الرحم ص ۱۲۵).

۲- کنت جالساً عند ایعبدالله(ع) اذ قال لی مبتدء من قبل نفسه یا داود لقد عرضت علی عبدالکرم یوم الخمیس فرأیت فیما عرض علی من عملک صلتک لابن عمک فلان فسررتی ذلک انی علمت ان صلتک له اسرع فی فناء عمره و قطع اجله (بحار الانوار).

چند پدران یا پسران یا خویشانشان باشند^۱ یعنی مؤمن با کافر معاند دوستی نمی کند هر چند از بستگان نزدیکش باشد.

اگر دشمنی نکند صله واجب است: و باز می فرماید: «خداوند شما را باز

نمی دارد از کسانی که با شما جنگ ننمودند و شما را از خانه هایتان بیرون نکردند، که با ایشان نیکی کنید و به عدل با آنها حکم کنید و با ایشان ستم ننمائید به درستی که خداوند عدالت کندگان را دوست می دارد، تنها شما را از دوستی کسانی باز می دارد که با شما جنگ نمودند و از خانه هایتان بیرونتان کردند و هم پشت با دشمنانان در بیرون کردن شما شدند، و کسی که با ایشان دوستی کند، پس ایشان گروه ستمکارانند.^۲

سفر کردن برای صله رحم: در شرع مقدس اسلام سفر کردن برای صله رحم و

دیدار از اقارب مستحب است چنانچه از رسول خدا (ص) مرویست که به امیرالمؤمنین (ع) فرمود: یا علی (ع) راه دو ساله را برای نیکی به والدین پیمای! یعنی اگر فاصله تو با پدر و مادرت دو سال راه باشد این مسافت را طی کن و آنها را ملاقات نما، و فرمود یک سال راه را برای دیدار و پیوند با اقارب طی کن و یک میل راه برای دیدار مریض و دو میل راه برای تشییع جنازه و چهار میل راه برای زیارت و ملاقات برادر دینی.^۳

و در اخبار گذشته نقل گردید که هر کس برای دیدار ارحام حرکت کند به هر

قدمی چهل هزار حسنه برایش ثبت و چهل هزار گناه از او محو و چهل هزار درجه به درجانش افزوده می گردد.

دوری و دوستی: در مکاتبه منسوب به امیرالمؤمنین (ع) به عمال خود چنین

است: «مروا الاقارب ان يتزاووا ولا يتجاووا». مرحوم نراقی در معراج السعاده در شرح این جمله چنین می نویسد: امر کنید خویشاوندان را که به دیدن یک دیگر روند اما با هم

۱- لا تتحدقوا یونون باللّه و الیوم الاخر یوادون من حاد الله و رسوله ولو كانوا آباءهم و ابناءهم او اخوانهم او عیثرتهم (سوره آیه ۲۲).

۲- لا ینهیکم الله عن الذین لم یقاتلواکم فی الدین و لم یخرجواکم من ديارکم ان تبرهوا و تقسطوا الیهما ان الله یحب المقسطین انما ینهیکم الله عن الذین قاتلواکم فی الدین و اخرجواکم من ديارکم و ظاهره و علی اخراجکم ان تولوهم و من یتولهم فاولئک هم الظالمون. (سوره ۹۰ و ۹۱).

۳- یا علی سرسنتین برونالدیک؛ سر سنه صل رحمک سر میلاعد مریضاً، سر میلین شیخ جنازه، سر اربعه امیال زراخاً فی الله. (بحار الانوار جلد ۱۶ ص ۳۰).

همسایگی نکنند، چه همسایگی باعث بغض و حسد و قطع رحم گردد، و این امری است مشاهد، همچنانکه در اکثر اهل روزگار می بینیم که چون خویشان از یکدیگر دور می باشند دوستی ایشان با یکدیگر بیشتر و شوق آنان به یکدیگر افزون تر است آری مثلی است مشهور، دوری و دوستی.

صله ارحام روحانیه: بر اهل بصیرت پوشیده نیست که انسان به حسب استعداد

دارای دو جهت و جنبه است روحانی و جسمانی، برای پیدایش و تکمیل جهت مادی، سببش پدر و مادر است و سبب تحقق و پیدایش جهت روحانیت و تأمین سعادت باقیه و زندگانی حقیقیه پدر روحانی یعنی محمد (ص) و علی (ع) می باشند که به برکت محبت و تبعیت و اطاعت از ایشان و کمال تسلیم و انقیاد نسبت به آنها، خداوند ربط و اتصال به مقام شامخ روحانیتشان را عنایت می فرماید و در حصن محکم روحانیت آقایان داخل گردیده، جنبه روحانیت او که بالقوه بود فعلیت پیدا می کند و ابواب علوم و معارف برویش باز و چشمه های حکمت و حقایق در قلبش جاری و حیات طیبه انسانیه را درک خواهد نمود، اگر این بزرگواران نبودند هیچگاه انسان از جهت حیوانی و آثار حیاتی دنیوی به قدمی بالاتر نمی توانست گذاشت و از حیات انسانی برخوردار نمی شد.

نعمت نعمت بالا ترین نعمتها: تا شخص فرزند روحانی ایشان نگردد و از نعمت محبت و ولایت بهره مند نشود، بزرگی این نعمت را نخواهد دانست لذا در قرآن مجید در ذکر هر یک از نعمتهای عظیمه الهیه تعبیر به منت گذاشتن خدا نشده مگر در نعمت بشت این پدر روحانی، که می فرماید «هر آینه خداوند به مؤمنین منت گذارد که در بین ایشان پیغمبری را برگزید که آیات خدا را برایشان می خواند و ایشان را پاکیزه می کند و کتاب و حکمت را یادشان می دهد هر چند پیش از این در گمراهی آشکاری بودند»^۱.

ولایت قابل قیاس نیست: مرویست که یونس بن عبدالرحمن به حضرت

صادق (ع) عرض کرد: ولایت شما اهل بیت و آنچه را که خداوند از حق شما به من شناسانید نزد من از دنیا و آنچه در آن است بهتر است پس آنحضرت خشمناک شد فرمود ما را درست قیاس نکردی، آیا دنیا غیر از اینکه چیزی بخوری و چیزی بپوشی، چیز دیگری

۱- لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث رسولاً من انفسهم یتلو علیهم آیاته و یزکیهم و ینزلهم الیکتاب و النحمة و ان كانوا من قبل لغی ضلال مبین (سوره ۳ آیه ۱۵۸).

است؟ دنیا چیست که بگوئی ولایت اہلیت از آن بہتر است، اما بہ سبب محبت ما زندگانی جاودان برای تو است^۱.

در بحث عقوق والدین مختصری از حق پدر روحانی ذکر شد ہر چند کسی از عہدہ حق والد روحانی برنخواہد آمد و چارہ ای جز اقرار بہ عجز و اعتراف بہ قصور و تقصیر در مقابل آن حضرات نیست.

ارحام روحانی کیانند؟ نکته ای کہ در این مبحث تذکرش لازم است صلۃ رحم روحانی است، چنانچہ کسانی کہ از راہ والدین جسمانی بہ شخص نسبت پیدا می کنند مانند برادر، رحم است وصلہ اش واجب، و قطعش حرام است، ہمچنین ہر کس از طرف والد روحانی بہ شخص نسبت پیدا کرد رحم روحانی، و وصلہ اش واجب و قطعش حرام است، کسانی کہ از طریق پدر روحانی منسوبند دو طایفہ اند: اول اولادہای جسمانی آنحضرت یعنی سلسلۃ جلیلۃ سادات، دوم مؤمنین و شیعیان یعنی کسانی کہ فرزند روحانی آنحضرت شدہ باشند کہ ہمہ با ہم برادرزند و در قرآن مجید می فرماید «بہ درستیکہ مؤمنین برادر یکدیگرند»^۲ زیرا کہ ہمہ بہ یک پدر روحانی می رسند.

حقوق سادات: در این قسمت بہ ذکر آنچه علامہ حلی در آخر کتاب قواعد الاحکام کہ برای فرزندش فخرالمحققین تألیف فرمودہ نوشتہ است اکتفاء می شود.

می فرماید بر تو باد بہ صلۃ ذریۃ طاہرہ علویہ، بہ درستیکہ خداوند تأکید فرمودہ سفارش در بارۃ آنها را و دوستی ایشان را اجر رسالت و ارشاد رسول اللہ (ص) قرار داد، و در قرآن مجید فرمود: بگو ای پیغمبر (ص) بر ارشاد و رسالتم مزدی از شما نمی خواہم، مگر دوستی بستگانم را، و فرمود پیغمبر اکرم (ص) بہ درستیکہ من شفاعت می کنم چہار طایفہ را ہر چند با گناہ اہل دنیا باشند:

- ۱- مردی کہ ذریۃ مرایاری کردہ باشد.
- ۲- کسیکہ در موقع شدت بہ آنها مالی دادہ باشد.
- ۳- کسیکہ ذریۃ مرا بہ زبان و دل دوست داشتہ باشد.

۱- فستنا بغير قياس ما الدنيا و ما فيها هل هي الاسد فورة اوستر عورة و انت لك بمحبتنا الحیوة الدائمة (سفینۃ البحار جلد ۲ ص ۶۹۲).

۲- انما المؤمنون اخوة (سورہ ۴۹ آیہ ۱۰).

۴- کسیکہ در انجام حوائج ایشان در وقتی کہ گرفتار دشمن و راندہ و آوارہ شدہ اند، سعی کردہ باشد.

آنانکہ بہ پیغمبر حق دارند: و حضرت صادق (ع) فرمود: چون روز قیامت شود منادی ندا کند: مردم ساکت شوید! بہ درستیکہ محمد (ص) می خواہد با شما سخن گوید. پس ہمہ ساکت می شوند آنحضرت می ایستد و می فرماید: ای مردم ہر کس خدمتی برای من انجام دادہ یا منتی بر من دارد یا خیری بہ من رسانیدہ بر خیزد تا تلاقی کنم پس می گویند پدران و مادران ما بہ فدای توباد کدام خدمت، کدام منت؟ کدام خیر نزد ما است؟ بلکہ منت و نعمت و خیر، برای خدا و رسولش بر جمیع خلق است.

خدمت بہ سادات تلاقی می شود: می فرماید: بلی ہر کس جای دادہ و در برگزینہ یکی از ذریۃ مرا، یا بہ ایشان نیکی نمودہ یا پوشانیدہ یا ایشان را سیر نمودہ، برخیزد تا تلاقی کنم؛ جمعی کہ این اعمال از آنها سر زدہ بر می خیزند؛ پس ندا می رسد ای حبیب ما محمد (ص) تلاقی اعمال آنها را بہ دست توفیق دادیم ہر جای از بہشت می خواہی آنها را جای دہ؛ پس آنحضرت ایشان را در وسیلہ کہ مقامی است در بہشت در ہمسایگی محمد (ص) بطوریکہ بین ایشان و حضرت حجابی نیست، جای می دہد^۱.

حقوق برادران ایمانی: اخباری کہ در بارۃ حقوق برادران ایمانی رسیدہ بسیار و

۱- و عليك بصلة الذرية العلوية فان الله تعالى قد اكد الوصية فيهم وجعل مودتهم اجر الرسالة والارشاد فقال تعالى قل لاسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى، وقال رسول الله (ص) اني شافع يوم القيمة لاربعة اصناف ولو جاؤا بذنوب اهل الدنيا، رجل نصر ذریتي، و رجل بذل ماله لذریتي عند المضيق و رجل احب ذریتي باللسان و القلب و رجل سعی فی حوائج ذریتي اذا طردوا او شردوا. و قال الصادق (ع) اذا كان يوم القيمة نادى مناد ايها الخلاق انصتوا فان محمداً يكلمكم فينصت الخلاق فيقيم النبي (ص) فيقول: يا معشر الخلاق من كانت له عدى يداومة او معروف فليقم حتى اكافيه فيقولون بآياتنا و امهاتنا ای یدوای منہ وای معروف لنا بل الید و المنة والمعروف لله و رسوله علی جمیع الخلاق فيقول: بل من آوى احداً من اهل بيتي او برهم او كساهم من عرى او اشبع جائعهم فليقم حتى اكافيه فيقوم اناس قد فعلوا ذلك فيأتى النداء من عند الله يا محمد يا حبيبي قد جعلت مكافأتهم اليك فاسكهم من الجنة حيث شئت، فيسكهم في الوسيلة حيث لا يحجبون عن محمد (ص) و اهل بيته.

به ذکر بعضی از آنها اکتفاء می شود:

معلى بن خنيس از حضرت صادق (ع) پرسید: حقوق برادران ایمانی چیست؟ حضرت فرمودند: برای مؤمن هفت حق واجب است که اگر کسی یکی از آنها را اداء نکند و ضایع سازد از ولایت و اطاعت خداوند خارج شده و از پروردگاری بهره خواهد بود.

معلى عرض کرد: آن هفت حق چیست؟ فرمود: می ترسم که یاد بگیری و به آن عمل نکنی! عرض کرد «لا قوة الا بالله!» آنگاه فرمود: اول آنها که از همه آسان تر است این است که آنچه را برای خود دوست می داری برای او هم دوست بداری و آنچه را برای خود بد می داری برای او هم بد بداری.^۱

دوم اینکه پرهیزی از اینکه او را به سخط و غضب در آوری و طلب کن رضایتش را و اطاعت کن امرش را. سوم اینکه او را به جان و مال و زبان و دست و پایت یاری کنی.

چهارم اینکه راهنما و خبر دهنده او به آنچه صلاح او است باش.

پنجم آنکه سیر نباش در حالی که او گرسنه است و باتشنگی او سیراب مباش و با برهنگی او پوشیده مباش. ششم آنکه اگر خادمی داری برای انجام حوائج او بفرستی.

هفتم آنکه قسم او را پذیری و دعوتش را اجابت نمائی اگر مریض شود او را عیادت نمائی و اگر بمیرد تشییع جنازه اش کنی و هر گاه بفهمی حاجتی دارد پیش از آنکه اظهار نماید بر انجام دادن آن پیشی بگیری.

زیارت مؤمن صالح زیارت امام است: حضرت رضاع (ع) فرمود: کسی که نمی تواند به زیارت ما اهل بیت (ع) بیاید پس زیارت کند نیکان از دوستان ما را، که ثواب زیارت ما برایش ثبت می شود و کسی که بخواهد به ما صله نماید و نتواند، پس به یکی از نیکان از دوستان ما صله نماید، که برایش ثواب صله ما ثبت می شود.^۲

و چون اکرام یا اهانت به برادران ایمانی اکرام و اهانت به پدر روحانی است، آثار عظیمه ای بر اکرام یا اهانت به مؤمن ذکر شده که برای جلوگیری از اطلاق کلام از تفصیل آن خود داری می شود، خداوند ما را به ادای حقوق موفق بدارد.

۱- ایسر حق منها ان تعجب له ما تعجب لنفسك و تکره له ما تکره لنفسك. (کافی)

۲- من لم یقدر ان یزورنا فلنیز صاحبی موالینا یکتب له ثواب زیارتنا و من لم یقدر علی صلتنا

فلیصل صالحی موالینا یکتب له ثواب صلتنا. (بحار الانوار)

۸- خوردن مال یتیم

پدرش مرده اش می باشد. هشتم از گناهان کبیره، خوردن مال یتیم یعنی طفلی که به حد بلوغ نرسیده و

حضرت رسول (ص) و حضرت امیرالمؤمنین (ع) و حضرات کاظم و رضا و جواد علیهم السلام خوردن مال یتیم را از گناهان کبیره شمرده اند و از گناهایی است که خداوند وعده آتش بر آن داده بلکه تصریح به کبیره بودن آن فرموده و می فرماید «به درستی که آنان که با جرأت می خورند و تلف می نمایند اموال یتیمان را از روی بیدادگری و ستم، جز این نیست که در شکم های خویش آتشی را می خورند (یعنی پر می سازند شکم های خود را به چیزی که ایشان را به آتش جهنم می کشاند) و زود باشد که در آتش افروخته شده انداخته شوند»^۱ در تفسیر کبیر مذکور است که روز قیامت خورنده مال یتیم که به محشر وارد می شود آتشی از درون او زبانه می کشد و دود از دهان و بینی و گوش و چشمش بیرون می آید، به این نشانه همه کس او را می شناسد که خورنده مال یتیم است. و جمله «سیصلون سعیرا» نهایت تهدید است تا معلوم شود که خوردن مال یتیم سبب تام برای شدن داخل شدن در آتش جهنم است نه سبب ناقص ضعیفه، بلکه کبیره ای است از کبائر عظیمه.

و نیز می فرماید: «و مالهای یتیمان را ای اوصیاء و اوصیای آنها که به حکم ولایت

۱- ان الذین یاکلون اموال الیتیمی فلنما انما یاکلون فی بطونهم ناراً و سیصلون سعیرا. (سوره

یا وصایت بر آنان تسلط دارید، به ایشان بدهید، یعنی در حال کوچکی برایشان اتفاق کنید و تنگ نگیرید، وبعد از بلوغ همه را به آنها تسلیم نمائید، و بدل نگیرید پاك را به پاك یعنی مال حرام را که ملك یتیمان است به مال حلال که متعلق به خود شما است بدل نگیرید، مراد آن است که نیک از مال یتیم را که در حق شما خبیث است فرا مگیرید، و رها مکنید مال پستی را که نسبت به شما طیب و پاکیزه است.

خلاصه دست درازی به مال یتیم نکنید به اینکه مال پر قیمت او را بردارید و به جایش مال کم قیمت و پست خود را بگذارید.

و مخورید و منتفع نشوید به مال یتیمان در حالی که با مال خود، آنرا داخل کنید به درستی که خوردن مال یتیم یا تبدل یا خیانت در آن نزد پروردگار گناهی بزرگ است.^۱

و نیز می فرماید^۲ «و باید بترسند از خشم و انتقام الهی آنانکه اگر ذریه ناتوانی

۱- و اتوا الیتامی اموالهم ولا تتبدلوا الخیث بالطیب ولا تأکلوا اموالهم الی اموالکم انه کان حوباً کبیراً (سوره آیه ۲).

۲- ولیخش الذین لوتوکوا من خلفهم ذریه ضعیفاً خافوا علیهم فلیتقوا الله و لیقرؤوا قولاً سدیداً (سوره آیه ۹) در تفسیر المیزان فرماید: آنکس که به یتیمی با خیانت درمان وی باو ظلم کند بزودی همان ستم فرزنداناش خواهد رسید. این یکی از حقائق شگرفی است که قرآن از آن پرده برداشته و یک رشته از آیات است که وجود ارتباط مسلمی را بین اعمال نیک و بد انسان و بین رویدادهای خارجی بیان می کند و اینکه ثمره عمل خود را می بیند و خلاصه عمل نیک و بدیکون عکس العمل و برگشتی به عامل آن خواهد داشت و این آیه دلالت دارد که دائره مکافات و بازگشت اعمال از این وسیع تر است یعنی کاربرد و نیک انسان ممکن است حتی در بازماندگان و تبار او اثر بگذارد.

تا اینکه فرماید آنچه را از نیک و بد بر دیگران روا می دارد - و دیگران انسانی مانند خود او هستند - بر خود روا دانسته و برای خودش پسندیده و خواسته، انسانیت است که آماج کاردار او واقع شده است نه یک فرد و از اینجا است که انسان اگر بدیگری نیکی کرد از خداوند همان نیکی را برای خود خواسته است یک خواست، رد نشدنی و دعائی مستجاب، و اگر بکسی بدی رساند یا ستمی کرد همان را خواسته و برای خود پسندیده است و از برای فرزندان خود خواستار است. هسخون بودن و اشتراک در نیک و بدی را در خواست می کند که برای فرزندان خود خواستار است. هسخون بودن و اشتراک در رحم باعث می شود نسب که همان دودمان (سلانه) است بصورت واحدی در نیاید که بهر طرف آن خالی عارض شود و هر گوشه ای از آن چیزی روی دهد بنصام آن عارض گردیده و روی داده است با

حورون مال یتیم پس از مرگ خود باقی گذارند بر ضایع شدن و بدون سرپرست دل سوز مانند آنها بترسند» پس باید در باره ظلم به یتیمان مردم از خدا بترسند و بر حذر باشند و به درستی در گفتار و کردار با آنها رفتار کنند، و خلاصه کسیکه بر فرزندانش بترسد که پس از مردنش ضایع و مورد ستم و پامال شدن حقوقشان گرفتار شوند پس باید در باره یتیمان مردمان از خدا بترسد و تقوی را رعایت کند و از ستم و تجاوز به حقوق آنها خودداری کند زیرا از آثار ظلم به یتیمان مردم رسیدن ظلم به فرزندان او است به اینکه هر بلایی بر سر یتیمان مردم در بیاورد و حقوق آنان را ضایع نماید همانگونه بر سر ایام و بازماندگان خودش خواهد آمد.

در این آیه به کبیره بودن این گناه بزرگ تصریح شده است.

تلافی به مثل خواهد شد: از حضرت صادق (ع) مرویست که فرمود: خدای تعالی در خوردن مال یتیم وعده دو عقوبت داده است: اخروی و دنیوی. اما عقوبت اخروی به آتش جهنم است، اما عقوبت دنیوی: هر کس به یتیمان مردم ستم نمود و مال آنها را تلف کرد به یتیمان او هم ظلم خواهد شد؛ چنانچه به این مطلب در قرآن مجید اشاره می فرماید که «باید بترسند از خدا در باره یتیمان آنانکه اگر بعد از خود فرزندان ضعیف و عاجز بگذارند از بینوئی و ضایع شدن ایشان بترسند»^۱.

و این امری است به اوصیاء یتیمان که در کارشان بترسند و در حقوق آنان کاری کنند که بعد از آنان بخواهند به فرزندانشان انجام گیرد.

بعد می فرماید «بپرهیزید از مخالفت خداوند» و باید سخن راست و درست بگویند؛ یعنی با ایتم مانند اولاد خود به شفقت و مهربانی حرف بزنند و به نیکی رفتار کنند.

این بیان روشن شد که هر معامله ای انسان با کسی یا اولاد و تبار او کند زچار عکس العمل آن بخود او یا تبار او و اخلاف او بازگشت خواهد کرد. مگر آنکه خدا نخواست باشد. این استثناء برای این بود که در گیتی عوامل و اسبابی وجود دارند که م از آنها خبردار نیستیم و در جریان کار ما دخیل هستند چنانچه در آیه: و ما اصحابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم و یعفون کثیر (سوره شوری آیه ۳۰) اشاره ای بدان نموده است.

۱ - قال: ابو عبد الله (ع) اوعده الله عزوجل فی اکل مال الیتیم یعفونین احداها عقوبه الاخره النار و اتما عقوبه الدنیا قوله عزوجل ولیخش الذین لوتوکون خلفهم ذریه ضعیفاً خافوا علیهم (الآیه) و سائل کتاب تجارة باب ۷۰ ص ۱۸۱ ج ۱۲

مرگ طلبکار و بچه‌های کوچک: اگر طلبکار کسی بمیرد و دارای اولاد کوچک باشد، اگر آن بدهی را در وجه آنها کارسازی نکند البته به مقدار سهام صغار، از خوردگان مال یتیم به شمار خواهد رفت زیرا به مرگ پدر اموالش به فرزندانش منتقل می‌شود.

چشم درد امیرالمؤمنین (ع): حضرت امیرالمؤمنین (ع) به چشم درد سختی مبتلا شدند، بطوری که صدای ناله آنحضرت بلند شد، رسول خدا (ص) به عیادت ایشان آمده، فرمود: این ناله در اثر کم صبری است یا شدت درد است؟ عرض کرد: هیچ وقت به این شدت دردی عارض من نشده بود. حضرت خیر وحشتناکی ذکر فرمود که امیرالمؤمنین (ع) چشم درد را فراموش کرد: آن خبر این است:

خبر وحشتناک: به درستی که عزرائیل وقتی که برای گرفتن جان کافری می‌آید؛ سیخهائی از آتش همراه او است؛ پس با آنها جان او را می‌گیرد؛ پس جهنم صیحه می‌زند؛ امیرالمؤمنین (ع) راست نشست و گفت: یا رسول الله حدیثی را که فرمودید تکرار فرمائید که درد چشم را فراموش کردم از ترس این خبر! آیا از امت شما هم کسی هست که به این کیفیت معذب شده و بمیرد؟ فرمود: آری؛ سه طایفه از مسلمانانند که این قسم جان می‌دهند؛ حاکم ظلم کننده؛ خورنده مال یتیم بنا حق؛ شهادت دهنده به دروغ.^۱

احسان به یتیم: چنانچه ظلم به یتیم عقوبتهای دنیوی و اخروی به دارد همچنین احسان به یتیم هم دارای اجرهای دنیوی و اخروی است مخصوصاً نسبت به نگهداری و تکفل یتیم هم روایات زیادی رسیده که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

از حضرت صادق (ع) مرویست که فرمود: کسی که کفالت و محافظت یتیم

من ادبایهم فقلت من هؤلاء یا جبرئیل فقال هؤلاء الذین یأکلون اموال الیتامی ظلماً (وسائل الشیعه کتاب التجارة باب ۷۰ ص ۲۸۳).

۱- یا عنی ان ملک الموت اذا نزل یقبض روح الکافر نزل معه سفوف من نار فترفع روحه به فتصبح جهنم. فاستوی علی (ع) جائساً فقال (ع) یا رسول الله (ص) اعد علی حدیثک فقد اتسائی وجمعی ما قلت، ثم قال: (ع) هل یصیب ذلک احدا من اهلنا قال: (ص) نعم -یاکم جائز و آکل مال الیتیم ظلماً و شاهد زور. (سفینه البحار جلد ۲ ص ۱۳۱).

خوردن مال یتیم
نماید خداوند بهشت را بر او واجب می‌فرماید: چنانچه جهنم را برای خورنده مال یتیم واجب فرموده.^۱

و رسول خدا (ص) فرمود: من و کفالت کننده یتیم با هم در بهشت خواهیم بود مانند این دو انگشت و اشاره به انگشت شهادت و انگشت وسط خود فرمود: یعنی بین من و او جدائی و حجابی نیست.^۲

و نیز فرمود کسی که ولی یتیمی شود و ولایت خود را درباره او خوب انجام دهد به او احسان کند و دست بر سرش بگذارد بعدد هر موئی که بر سر آن بچه است برایش حسنه‌ای نوشته می‌شود و گناهی از او محو می‌شود و درجه‌ای به درجاتش افزوده می‌گردد.^۳

و نیز فرمود: هر گاه یتیم بگیرد برای گریه‌اش عرش خدا بلرز می‌آید، پس خداوند می‌فرماید «ای ملائکه شاهد باشید هر کس او را ساکت نمود و راضی و دلخوش کرد بر من است که او را در قیامت خشنود نمایم».^۴

و از آثار دینت کشیدن بر سر یتیم از روی ترحم، بر طرف شدن مرض قساوت قلب است چنانچه در چندین روایت ذکر شده است و احادیث وارده در این باب بسیار و در آنچه گذشت کفایت است.

اولیای صغیره: پسری که پانزده سالش تمام نشده و دختری که نه سالش تمام نشده نسبت به مالش محجور علیه است یعنی هیچ نوع تصرفی در مال و ذمه‌اش نمی‌تواند انجام دهد و حق تصرف در اموالش و همچنین صلاح‌دید کارش منحصر به ولی او است ولی

۱- من کفل یتیمّاً او جب الله له الجنة کما او جب جهنم علی آکل ماله. (جلد ۱۶ بحار الانوار صفحه ۱۲۰).

۲- انا و کافل الیتیم کھاتین فی الجنة اذا تقی الله تعالی و اشار بالسبابة والوسطی (جلد ۱۶ بحار الانوار صفحه ۱۹۹).

۳- لایلی احدک یتیمّاً فیحسن ولایتہ و وضع یدہ علی راسہ الا کتب الله له بكل شعرة حسنة و محی عنه بكل شعرة سیئة و رفع له بكل شعرة درجة.

۴- اذا بکی الیتیم اهتز لیکناته العرش فیقول الله تعالی یا ملائکتی، هذا الیتیم الذی غیب ابوه فی التراب فیقول الملائکه انت اعلم اهلہ فیقول الله تعالی یا ملائکتی انی اشهدکم ان لمن اسکته و ارضاه ان ارضیه یوه لنفسه.

شرعی صغیر در مرتبه اولی فقط و فقط پدر یا جد پدری او است و مادری یا جد مادری و برادر و عموها و دیگران شرعاً ولایتی ندارند.

در مرتبه دوم، یعنی در صورتیکه پدر یا جد پدری مرده باشند، ولی شرعی کسی است که پدر یا جد پدری او را بر صغار قیم قرار داده باشند.

در مرتبه سوم، یعنی با نبودن پدر و جد پدری و تعیین نکردن قیم، ولی او حاکم شرع است یا کسی که حاکم او را قیم بر صغار قرار دهد.

در مرتبه چهارم، یعنی در صورتیکه حاکم شرع هم نباشد پس امر صغیر به عدول مؤمنین است که در محل خودش ذکر شده.

باید در کار یتیم دقت کرد: قیم بر صغیر هر نوع معامله و تصرفی که صلاح و صوفیه صغیر در آن باشد می تواند انجام دهد.

نسبت به خوراک و لباس نباید سخت گیری نماید البته زیاده روی هم حق ندارد بکند بلکه میانه روی را از دست نداده با ملاحظه عادت و شأن طفل برایش تهیه کند.

لیاسی را که برای صغیر تدارک می کند واجب است حساب آن را علی حده از مال صغیر محسوب داشته و حق ندارد آنرا با لباس عائله اش مخلوط نماید.

ولی نسبت به خوراک یتیم واجب نیست که از مال خودش علی حده طعام تهیه نماید بلکه جایز است او را جزء عائله خود و از جمله ایشان محسوب داشته به همان نسبت

از مال یتیم بردارد مثلاً اگر طعامی که تدارک نموده ده تومان شده و عائله اش نه نفرند و با صغیر ده نفر می شوند یک تومان سهم صغیر را از مالش می تواند بردارد. و اگر سهم صغیر را کمتر حساب کند بهتر و به احتیاط نزدیک تر است.

و غالباً اختلاط صغیر در خوراک به نحوی که ذکر گردید به صوفیه اش نزدیک تر است تا از مالش مستقلاً خوراک تهیه کند.

بلی در صورتیکه از جهت خوراک تفاوت زیادی بین یتیم و عائله اش کمأ و کیفأ باشد مانند اینکه خوراک صغیر نصف خوراک عائله اش هست یا اینکه مثلاً صغیر گوشت

و برنج نمی خورد البته در این صورت اختلاط مشکل است و باید رعایت صوفیه و صلاح صغیر را در هر حال بنماید.

چنانچه در قرآن مجید در آیه ۲۲۰ ازسوره بقره تذکر می فرماید، در شان نزول آن

گفته شده که پس از نزول آیه تحریم خوردن مال یتیم و شدت عقوبت آن مسلمانان سخت

بر خود ترسیدند و از بیم عذاب الهی نزدیک یتیمان و اموال ایشان نمی شدند و اگر کسی سرپرست یتیمی بود او را از عائله اش جدا می کرد و خوراکش را جداگانه تهیه می نمود و

اگر از خوراکش چیزی زیاد می آمد به آن دست نمی زد تا فاسد می شد، پس در حرج و زحمت واقع شدند و از رسول خدا (ص) تکلیف خود را درباره ایتمام سؤال نمودند، خدای

تعالی این آیه را فرستاد که از کیفیت معیشت یتیمان از تو می پرسند بگو به صلاح آوردن حال ایشان و محافظتشان از پریهیز و دوری کردن از آنها بهتر است و اگر با آنها مخالطه

کنید و طعام خود را با ایشان خلط کرده در خوردن با آنها شریک شوید، پس ایشان برادران دینی شما هستند (و از حق برادران دینی مخالطت است) و خدای تعالی تباه

کننده مال یتیمان را از اصلاح کننده آن می داند!

اگر قیم ثروتمند است مجاناً کار کند: قیم صغیر اگر غنی و در معیشت خود بی نیاز است، احتیاط آن است که تبرعاً و مجاناً کارهای صغیر را انجام دهد و به همان

اجرو پاداش اخروی که خدای تعالی وعده داده قناعت نماید چنانچه در قرآن مجید دستور می فرماید^۱.

اقل الامرین احوط و اولی است: اگر قیم فقیر باشد در مقابل زحمتی که برای یتیم می کند اجری دارد، و در تعیین حق اوسه قول است: بعضی از فقها فرموده اند اجرة

المثل را حق دارد بردارد یعنی رجوع به عرف می شود هر قدر که عرف اجرت برای او قرار داد می تواند برداشت نماید.

بعضی دیگر فرموده اند به مقدار کفایت و رفع حاجتش می تواند بردارد نه زیاده تر.

بعضی دیگر فرموده اند اقل الامرین را حق دارد، یعنی اگر اجرة المثل از رفع حاجتش کمتر است اجرة المثل و اگر رفع حاجتش کمتر از آن باشد به همان اکفاء

نماید و این قول سوم احوط و اولی است.

تا به حد رشد نرسد نمی شود مالش را به او داد
صغیر تا به سن بلوغ نرسد و دارای رشد نشود جایز نیست مالش را به تصرفش دهند

۱- و یسلونک عن الیتامی قل اصلاح لهم خیر و ان تغالطوهم فاعوانکم واللہ یعلم المفسد من

المصلح... (سوره ۲ آیه ۲۲۰).

۲- و من کان غنیاً فلیستغنیف. (سوره ۴ آیه ۶).

و اگر قییم مخالفت این حکم را نمود یعنی مال صغیر را به تصرفش داد و احیاناً مال تلف شد ولی طفل ضامن است، و پس از بلوغ و رشدش^۱ واجب است عوض آن را به یتیم بدهد و همچنین سایر اموالش را.

نشانه‌های بلوغ از نظر شرع: بلوغ به یکی از این سه چیز شناخته می‌شود:

۱- تمام شدن پانزده سال قمری در پسر و نه سال در دختر.

۲- روئیده شدن موی زبر بر عانه.

۳- خارج شدن منی به احتلام یا غیر آن.

رشد چیست؟: رشد عبارت از عقل معاشی است که یتیم خودش از عهده امور زندگی خود بر آید و در معاملات فریب نخورد و در نگهداری مال خود و صرف کردنش در محل خود کاملاً مانند سایر عقلا باشد؛ با این دو شرط یعنی بلوغ و رشد؛ واجب است ولی، مالش را به او مسترد دارد.

۹- ربا خواری

نهم آن گناهان کبیره‌ای که به کبیره بودنش تصریح شده ربا است، در احادیثی که از حضرت رسول (ص) و حضرت امیرالمؤمنین (ع) و حضرت صادق (ع) و حضرت کاظم و حضرت خواد علیهم السلام رسیده تصریح به کبیره بودنش می‌فرمایند و نیز از جمله گناهانی است که در قرآن مجید بر آن وعده عذاب داده شده بلکه تشدید عذاب آنرا بیش از بسیاری از کبائر می‌فرماید.

در سوره آل عمران می‌فرماید «ای کسانی که ایمان آورده‌اید ربا مخورید، چیزی که داده‌اید چند برابر باز مستانید و افزونی و زیادتی طلبید و از مخالفت خداوند پرهیزید تا رستگارشوید و بترسید از آتشی که برای کافران آماده شده است»^۱.

یعنی آتشی که در اصل برای کافران است شما خودتان را بواسطه خوردن ربا، سزاوار آن نکنید.

در سوره بقره می‌فرماید «کسانی که ربا می‌خورند در قیامت از گورهای خود بر نمی‌خیزند مگر مانند کسیکه شیطان به سبب مس کردنش او را بیفکند»^۲.

۱- یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا الربوا اضعافاً مضاعفة و اتقوا الله فاعلمکم تقلحون و اتقوا النار

التي اعدت للكافرين. (سوره ۳ آیه ۱۳۰).

۲- الذین یأکلون الربوا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخططه الشیطان من المس، ذلک بانهم قالوا انما البیع مثل الربوا و اصل الله البیع و حرم الربوا فمن جانه موعظة من ربه فانتهی فله ما سلف و

است ظالمانه و غیر عادلانه و بر خلاف وجدان و فطرت انسانی و برهم زنده نظام اجتماعی است؛ چون از طرف طلبکار هر روز ثروت، بدون هیچ عملی متراکم می شود و از طرف بدهکار فقر و تنگدستی زیاد می گردد، از لوازم این فاصله، فقر و بنفص شدید فقرا به اغنیاء است و ضررش برای نظام اجتماعی بشر و انقلابهای خونینی که ناشی از اختلافات طبقاتی است پر ظاهر است چنانچه بعضی از دانشمندان و محققین همین موضوع را یکی از اسباب پیدایش جنگ جهانی دانسته اند!

قرض الحسنه بدون سود: بالجمله مال و ثروت باید بدون ربح و سود برای نیازمندان پرداخت شود تا حقیقت دوستی و رأفت و مهربانی، و روح صمیمیت و همکاری اجتماعی در بین مردم تقویت یابد.

پس رباخواری بر خلاف نظام اجتماعی و موجب بغض و عداوت و حسد و نفرت و منتهی به هلاکت خواهد شد.

رباخواری از خیرات محروم است: مفاسد عظیمه معنوی رباخواری هم زیاد

این کتاب اسلام و صلح جهانی می نویسد: اسلام می گوید پاداش و مزد فقط در برابر کار و کوشش است و چون سرمایه خود بخود کار و کوشش نیست بخودی خود نباید سود بدهد و راه اصلی سود و ربح آن فقط کار و کوشش است و بنابراین فقط وجود مال و ثروت در نزد صاحب خود نمی تواند با اضافه سود در موقع قرض دادن وسیله زیاد شدن مال شود.

این قانون اساسی اسلام مانع بزرگی در راه ازدیاد ثروت است چنانچه در سیستم سرمایه داری بهترین راه اضافه ثروت و سرمایه است، و بخاطر نیاز افراد بمال، شرائط و قوانین زیادی در راه عدم تراکم ثروت می گذارد چنانچه با تحریم ربا اساسی ترین عوامل استعماری و جنگهای جهانی را نیز از بین می برد و در میدان تولید و بهره برداری، قسمت کار و کوشش را می دهد و عدالت بین کوشش حقیقی و مزد و جزاء را برقرار می سازد و از اینکه مشتی بیکار و عاطل و باطل، صاحب آلف و الوف شوند جلوگیری می کند در صورتیکه این گروه در جهان سرمایه داری بمجرد شرکت دادن اموال خود در بانکها و غیر بانکها سود حرام را بر ثروت خود میافزایند و در حالی که خود مشغول عیش و نوش و شهرت زنی و میگساری هستند ثروتهای آنها روز بروز بیشتر می شود و بتوازن اقتصادی و اجتماعی صدمه می زند چنانکه در جهان گندیده سرمایه داری، شواهد زیاد آن بطور روز افزون دیده می شود.

(در باره ربا و مفاسد فراوان رباخواری که در اسلام بشدت تحریم شده کتاب جامع و جالبی بنام التریاء، از استاد سید علی مودودی پاکستانی چاپ شده که دارای، آمار و اطلاعات فراوانی در این زمینه است).

انحراف از عقل و شرع: یعنی خورندگان و گیرندگان ربا در روز قیامت به شکل دیوانه ها از گور برمی خیزند و اهل محشر به این نشانه آنها را می شناسند و حشر رباخواران به این صورت برای این است که در دنیا از طریق عقل و شرع منحرف شده و از مقتضای حیات انسانی که مهربانی و عدالت و کمک به یکدیگر است دور گردیدند و در حقیقت رباخواران در همین دنیا مجنون و مسوس شیطان و متحرک به حرکت اویند.

آیا ربا مانند داد و ستد است؟ هر گاه به ایشان گفته شود چرا ربا می خورید؟ می گویند: ربا هم یک نوع داد و ستد است و فرقی بین ربا و معامله نیست، پس چون بیع حلال است، ربا هم حلال است در حالی که این شخص مجنون ندانسته است که بین ربا و بیع خیلی فرق است زیرا بیع عبارت از عوض کردن مالی است که از آن بی نیاز است به مالی که به آن نیازمند است و این امری است عاقلانه و عادلانه و لازمه حیات اجتماعی انسان است، اما ربا عبارت است از دادن مالی که از آن بی نیاز است به دیگری که نیازمند است به شرطی که در موقع پس دادن با زیادتی عوض دهد یا اینکه اگر سر موعد نداد با شرط زیادتی مهلت دهد.

ربا اختلافات طبقاتی و انقلاب می سازد: شکی نیست که این معامله ای

امره الی الله و من عاد فانك اصحاب النار هم فيها خالدون. (سوره آیه ۲۷۶).

در تفسیر المیزان می فرماید: خداوند متعال در این آیات، نسبت به ربا سخت گیریهای فرموده که مانند آنرا در هیچیک از فروع دین خود جز دوستی با دشمنان دین، نفرموده و تعبیراتی که در مورد سایر کبائر مانند زنا، شرب خمر، قمار و حتی قتل نفس شده گرچه خیلی شدید اللحن است ولی پایه تشدید هائیکه در مورد این گناه بزرگ شده نمی رسد و این نیست مگر آنکه آثار شوم سایر گناهان از یک یا چند فرد تجاوز نمی کند آن هم در بعضی جهات و تنها در مرحله اعمال و افعال، ولی آثار شوم این دو گناه بنیاد دین را ویران و اثر آنرا محو و نظام زندگی را فاسد کرده و روی فطرت انسانی پرده افکنده جلو چشمش را می گیرد. جریان تاریخ، کتاب الهی را در این دو موضوع تصدیق کرده دوستی و مداخله با دشمنان دین، مسلمانان را پیرنگ خطرناکی کشانید دین و آئین و عموم فضائل از میانان رخت بریست و کارشان بجائی رسید که دیگر مالک مال و آبرو و جان خودشان نباشند.

رباخواری و ثروت اندوزی و تراکم اموال هم مردم را بدودسته ثروتمند و مستمند تقسیم کرد بالاخره کار بجنگ جهانی کشیده شد و فتنه ای بر پا شد که کوهها را در فرو ریخت و زمین را بلرز در آورد و انسانیت را تهدید بنابودی کرد و سرانجام شد آنچه شد و بزودی روشن خواهد گردید که بیانات قرآن در باره این دو گناه بزرگ از پیشگوئیهای این کتاب شریف بشمار می رود...

است، محرومیت از آثار خیر و برکات معنوی که در کسب و کار و در جنبش و سعی در تحصیل معاش است چنانچه رسول خدا(ص) فرمود: عبادت هفتاد قسم است، افضل اقسام آن طلب مال حلال است.^۱

و نیز فرمود: تاجر راست گفتار و درست کردار با انبیاء محشور می گردد و صورتش

مانند ماه شب چهارده می درخشد.^۲

محرومیت از توکل به خدا: از آن جمله محرومیت از صفت توکل بر خداوند و تضرع والتجاء به درگاه او و طلب برکت از او است زیرا که تمام امید رباخوار همان سودی است که می خواهد از بدهکار بیچاره بگیرد و این شرک آشکاری است چنانچه در بحث شرک مفصلاً ذکر شد.^۳

تواهای زیاد برای قرض الحسنه: از آن جمله محرومیت از پاداش بزرگی است که برای قرض الحسنه قرار داده شده است، چنانچه صدقه (یعنی دادن مال به مستحق بدون عوض) ده حسنه دارد ولی قرض دادن (یعنی دادن مال یا پس گرفتن آن پس از مدتی بدون زیادتی) هیجده حسنه دارد و کسی که بدهکار را مهلت دهد بدون اینکه سودی مطالبه نماید به هر روزی ثواب صدقه دادن آن مال را در راه خدا برایش می نویسد و در حقیقت شخص رباخوار و عده های الهیه را در باره صدقه و قرض الحسنه تصدیق ننموده و به مرض بخل و حرص گرفتار و شکی نیست که عاقبت بخل آتش و دوزخ است.

عذاب دردناک و جاودانی: و چون مفاسد عظیمه دنیوی و اخروی به رباخواری، نسبت به خودش و اجتماع، بیش از سایر گناهان است در قرآن مجید و اخبار اهل بیت علیهم السلام تشدید بیشتری در باره آن شده و آن را از هر گناهی بزرگتر دانسته و عذابش را عظیم خوانده به طوری که اگر رباخوار از کرده خود پشیمان نشود و به این عمل شنیع مصر

۱- العبادة سبعون جزء افضلها طلب الحلال. (وسائل النبیة کتاب تجارت باب ۴ ص ۱۱،

ج ۶، ۲- التاجر الصدوق یحشر يوم القيمة مع الصديقین والشهداء (محجة البیضاء جلد ۳ صفحه ۱۴۰).

۳- و از جمله وجوه اختلاف بین ربا و معامله آنست که در کسب تجارت احتمال سود و زیان هر دو هست و لذا بمقدار قوه سعی می کند و از خدا می خواهد که برکت دهد و امیدش به ربی است که خداوند نصیبش می فرماید ولی در رباه نظر به ربح و سود مسلمی است که از مال مدیون بیچاره خواهد برداشت.

و حکم تحریم الهی را نپذیرد، از کسانی خواهد بود که همیشه در آتش جهنم معذب است، و هرگز نجاتی برایش متصور نیست چنانچه می فرماید:

«و کسی که به اویند پرورد گارش برسد (نهی از رباخواری) پس بپذیرد و آن را ترک

نماید، پس برای او است عمل گذشته اش، یعنی بازخواست ندارد به سبب توبه عذابش ساقط می شود و امرش (در لزوم تدارک از گناه گذشته و عدم لزوم) با خداوند است.^۱

چنانچه در بعضی گناهان تدارکی معین نفرومده مانند شرک، هر گاه مشرک توبه نماید آمرزیده است و گذشته هایش بخشوده شده تدارکی هم نمی خواهد و در بعضی هم تدارک را لازم فرموده مانند لزوم قضای نماز و روزه، پس از توبه از ترک آن و مانند لزوم برگرداندن مالی که به عنوان سود در ربا گرفته است که باید پس از توبه به صاحبش برگرداند. بعد می فرماید: «و کسی که ترک نکند آنچه را که خداوند نهی فرموده و بر آن گناه باز گردد، پس ایشان ملازمان دوزخ و در آن همیشگی خواهند بود».^۲

مال ربوی بی برکت است: سپس می فرماید «خدا مال ربارا کم و بی برکت می کند و صدقات و برکت می دهد و خدا دوست نمی دارد هر ناسپاسی را که محرمات الهیه را حلال دانسته مرکب گردد».^۳

آری مال ربائی هر چند بسیار و فراوان باشد عاقبتش به کمی و بدبختی می کشد چنانچه تجربه ثابت کرده که مال ربائی دوم ندارد یا از دست خودش بیرون می رود یا از دست فرزندان و ورثه اش.^۴

۱- فمن جاته موعظة من ربه فانتهى فله ما سلف و امره الى الله. (سوره آل عمران ۲۷۶).

۲- و من عاد فانك اصحاب النار هم فيها خالدون. (سوره آل عمران ۲۷۶).

۳- يمحى الله الربوا ويربى الصدقات والله لا يحب كل كفار أثيم. (سوره آل عمران ۲۷۷).

۴- در این آیه نمودادن صدقات در برابر از بین بردن ربا قرار داده شده و این مطلب گذشت که نمود صدقات مختص با آخرت نیست بلکه این یک خاصیت عمومی آنست که هم در دنیا و هم در آخرت ظاهراً می شود بنابراین از بین بردن ربا هم در برابر آن همین است یعنی چنانچه خاصیت صدقات اینست که مال را نمومی دهد و این خاصیت اثر قهری و انفاکاک ناپذیر آنست، چون موجب نشر امنیت و رحمت و محبت می گردد و سبب حسن تقاهم و الفت گرفتن دنها شده و مردم را از غصب و دزدی و افساد منصرف می سازد و باتحاد و کمک و همکاری می خواند و بدینوسیله بیشتر راههای فساد و آفاتى که موجب فناء مال می شود بسته می گردد و همذ اینها بنمو و افزایش مال کمک

جنگ با خدا و پیغمبر: در جای دیگر می فرماید «ای کسانی که ایمان آورده‌اید از مخالفت با خداوند پرهیزید و آنچه از مال ربانی نزد شما باقی مانده واگذارید اگر ایمان آورده‌اید».

«پس اگر فرمان نبردید و ربا را ترک نکردید پس به جنگ بزرگی با خدا و پیغمبرش آماده شده‌اید و اگر از گرفتن ربا توبه کنید پس برای شما سرمایه‌های شما است نه شما بر بدهکار ظلم کرده بیش از رأس المال بطلبید و نه آنها بر شما ستم کرده از رأس المال چیزی کمتر بدهند»^۱.

در تفسیر منهج می فرماید «فأذنوا بحرب من الله ورسوله» جنگ با خدا همان جنگ با پیغمبر است که منظور دشمنی با خدا و پیغمبر (ص) می باشد و خبر دادن به بزرگی گناه ربا است، و یا مراد به حرب خدا آتش و به حرب رسول شمشیر او است و این مقتضی آن است که با رباخوار باید جنگ کرد تا به حکم خدا برگردد، چنانچه مرویست که پس از نزول این آیات رسول خدا (ص) به عامل مکه امر فرمود: اگر بنی مغیره از رباخواری توبه نکنند با ایشان جنگ نمایند.

و نیز در خطبه‌ای که در مکه معظمه انشاء فرمود این جمله را بیان فرمود، بدانید هر

می کند، همچنین خاصیت ربا هم اینست که رفته رفته مال را از بین می برد یعنی باعث خسارت و قساوت و دشمنی و بدبینی و ناامنی شده نفوس را بانقلابجویی تهییج می کند و باختلاف و پراکندگی می خواند و بدینوسیله بیشتر راههای فساد و آفاتی که موجب از بین رفتن مال می شود باز شده و کمتر مالی از آفت و بلیه عمومی سالم می ماند، سر همه اینها اینست که اتفاق و ربا با زندگی طبعی مستمند و رنجبر سرو کار دارد و احساسات باطنی این طبقه بواسطه نیاز ضروری پیوسته در هیجان بوده و نفوس ایشان که قرین نکبت شده برای دفاع از حقوق حیاتی آماده و برای برابری و نشان دادن عکس العمل تا هر جا رسد حاضر است در صورتیکه باوجود چنین شرایطی بایشان احسان و کمک بلاعوض شود احساساتشان بر نیکی و حسن نیت انگیزش می یابد ولی اگر در چنین حالی با افعال خشونت آمیز و قساوت افزای طبقه ثروتمند و سود پرست رو برو شوند و مال و آبرو و جان خود را در خطر ببینند حس انتقامجویی آنان تحریک شده بهر وسیله باشد انتقام خود را خواهند گرفت و کمتر اتفاق می افتد یکی از ربا خواران از نتایج آن در امان بماند چنانکه هر کس سر انجام رباخواران و نابود شدن اموال و ویران شدن خانمان و بی اثر ماندن کوشش شان را دیده و دریافته است. (تفسیر المیزان).

۱- یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و درو اما بقی من الربوا ان كنتم مؤمنین و ان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله و ان تبیت فلكن رؤس اموالكم لا تظلمون ولا تظلمون. (سوره ۲/۲۷۸ و ۲۷۹).

ربانی که در جاهلیت بود از بین برده شد و اول ربانی که آن را از بین بردم ربای عمومی عباس است^۱.

ربا و اخبار: از حضرت صادق (ع) مرویست: یک درهم ربا گرفتن از هفتاد مرتبه زنا کردن به محرم خود نزد خداوند بدتر است^۲.

و حضرت رسول لعنت فرمود، ربا خورنده و خورنده و خریدار و فروشنده و نویسنده و دو شهودش را بر معامله^۳.

خدمت حضرت صادق (ع) عرض شد: مردی رباخوار است و می گوید مثل اولین شیر مادر است (یعنی حلال و گوارا است مانند شیر مادر) پس آن حضرت فرمود اگر خداوند مرا قدرت می داد و مانعی نبود هر آینه گردش را می زدم^۴.

زیرا انکار کننده حرمت ربا، منکر ضروری دین اسلام شده و چنین شخصی مرد و واجب القتل است.

تأکید در باره ربا در قرآن: سماعه از حضرت صادق (ع) پرسید: علت اینکه خداوند در قرآن مجید زیاد حرمت ربا را تکرار فرموده؛ چیست؟ حضرت فرمود: برای اینکه مردم کارهای نیک را (که از آن جمله صدقه دادن و قرض الحسنه باشد) ترک نمایند.

و حضرت باقر (ع) فرمود: بدترین کسبها؛ معامله ربانی است^۵.

دین را از بین می برد: زراره گفت به حضرت صادق (ع) عرض کردم اینکه

۱- الا ان كان في الجاهلية موضوع تحت قدمي هاتين و اول ربا اضعه ربا العباس بن عبدالمطلب.

۲- درهم ربا اشد عند الله من سبعين زنية كلها بذات محرم. (کافی - التهذيب).

۳- عن علي (ع) قال (ع) لعن رسول الله (ص) الربوا و آكله و بايعه و مشتریه و كاتبه و شاهدیه. (وسائل كتاب التجارة ابواب الربوا باب ۴ ص ۴۳۰).

۴- عن ابن بكير قال بلغ ابا عبد الله (ع) عن رجل انه كان يأكل الربوا و يسيه البلاء فقال (ع) لنن امكنني الله تعالى منه لاضررين عنقه. (کافی)

۵- عن سماعه قال قلت لابي عبد الله (ع) اني رأيت الله عزوجل قد ذكر الربوا في غير آية و كرهه قال (ع) لو تدری قلت لا، قال (ع) لتلا يمتنع الناس من اصطناع المعروف. (وسائل الشیعه).

۶- عن ابي جعفر (ع) قال اخبث المكاسب كسب الربوا (وسائل الشیعه ج ۱۲ ص ۴۲۳).

خداوند در قرآن مجید می فرماید: خداوند کم می گرداند و برکت را می برد از مال ربائی و صدقات را زیاد می کند؛ در حالی که کسی را می بینم که ربا می خورد و مالش هم زیاد می شود؛ آن حضرت فرمود کدام کم شدن و بی برکتی بدتر از این است که یک درهم ربا؛ دین خورنده اش را از بین می برد و اگر هم از گناه خود توبه نماید؛ مالش رفته و گدا می شود.^۱

ربا خوار آتش می خورد: پیغمبر اکرم (ص) فرمود: کسی که ربا بخورد خداوند شکمش را به مقدار آنچه خورده از آتش پر می کند؛ پس اگر از ربا مالی را به دست آورد عملش را نمی پذیرد و همیشه مورد لعن خدا و ملائکه است مادامی که قیراطی از مال ربائی نزدش باشد.^۲

نمونه عذاب برزخی رباخوار: باز فرمود: در شب معراج جماعتی را دیدم که هر گاه یکی از ایشان می خواست برخیزد از بزرگی شکمش نمی توانست. از جبرئیل پرسیدم اینها چه کسانی اند؟ گفت رباخوارانند که روز قیامت بر نمی خیزند مگر مانند جن زده ها، ناگاه ایشان را بر راه آل فرعون دیدم که با مداد و شامگاه آتش بر ایشان عرضه داشته می شود و می گویند خداوند! چه وقت قیامت بر پا می شود (بدیهی است که مراد از آتش در اینجا عذاب برزخی است).^۳

زیر دست و پای آل فرعون: و در حدیث دیگر چنین است: چون آل فرعون را می دیدند می خواستند برخیزند و از ایشان فرار نمایند ولی به واسطه بزرگی شکمشان نمی توانستند و می افتادند پس آل فرعون در آمد و رفت خود از رویشان می گذشتند.

۱- عن زراره عن ابی عبدالله (ع) قال: قلت له انی سمعت الله تعالی يقول: یحقق الله الربا و یربى الصدقات و قداری من یاکل الربا یربوا له فقال (ع) ای محقق امحق من درهم ربا یحقق اللین و ان تاب منه ذهب ماله و افقر. (وسائل الشیعه کتاب تجارت باب ۸ ج ۱۲ ص ۲۴۴).

۲- عن النبی من اکل الربوا ملأ الله بطنه ناراً بقدر ما اکل منه فان کسب منه مالا لم یقبل الله من عمله ولم یزل فی لعنة الله و الملائكة مادام عنده منه قیراط (مستدرک).

۳- قال (ص) لما اسرى بی الی السماء رأیت قوماً یرید احدهم ان یقوم ولا یقدر علیه عظم بطنه فقلت من هؤلاء یا جبرئیل؟ قال هؤلاء الذین یأکلون الربا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخططه الشیطان من اللبس و اذا هم بسبیل آل فرعون یعرضون علی النار غدواً و عشیاً یقولون ربنا متی تقوم الساعة. (مستدرک الوسائل کتاب تجارت باب ۱ ص ۴۷۸).

و نیز از پیغمبر اکرم مرویست: که هر گاه زنا و ربا خواری در قریه ای رواج یابد در هلاکت اهلیش اذن داده می شود.^۱

و همچنین فرمود: هر گاه امت من ربا خوار شوند به نزله و فرو رفتن در زمین مبتلا می شوند.^۲

ربا به مراتب بدتر از زنا است: و نیز فرمود: گناه ربا هفتاد بخش است کمترین آن مثل گناهی است که با مادر خود در خانه خدا زنا کند.^۳ و در روایات متعددی که از حضرت صادق (ع) مرویست می فرماید: یک درهم ربانزد خدا از بیست مرتبه و در روایت دیگر سی مرتبه و در روایت دیگر هفتاد مرتبه، زنا با محرم خود بدتر و سخت تر است.^۴ و شاید اختلاف اخبار مزبوره در شدت عقوبت ربا به سبب اختلاف مراتب گرفتن ربا است از جهت زمان و مکان و به حسب حالات و اشخاص.^۵

۱- اذا ظهر الزنا و الربا فی قریه اذن فی هلاکها. (مستدرک الوسائل).

۲- اذا کذب امتی الربا کانت الزلزاله و الخسف (مستدرک الوسائل).

۳- الربا سیمون جزء فایرها مثل ان ینکح الرجل امه فی بیت الله الحرام. (وسائل کتاب تجارت باب ۸ صفحه ۴۲۶ حدیث ۱۲).

۴- عن الصادق (ع)، درهم الربا شد عند الله من سبعین زنیه کلها بذات محرم... عنه ایضاً: درهم الربا شد عند الله من ثلاثین زنیه کلها بذات محرم مثل عمه و خاله، عنه ایضاً، درهم الربا اعظم من عشرون زنیه بذات محرم. (وسائل الشیعه کتاب التجاره باب ۸ ص ۴۲۶).

۵- در دنیای کنونی باز هم شما بتحریم ربا اصرار دارید در صورتیکه امروز ربا یک ضرورت شکست ناپذیر اقتصادی است که هرگز جهان مترقی نمی تواند از آن بی نیاز بماند.

اما گفتار این گروه روشنفکر را دارای دو عنوان می توان فرض کرد: از طرفی صحیح و درست و از طرفی غلط و نادرست است باین ترتیب صحیح است که اسلام ربا را حرام کرده و لیکن غلط است که ربا یک ضرورت شکست ناپذیر اقتصاد دنی است. بر همگان واضح است که امروز در عالم دو نظریه بزرگ اقتصادی موجود است که سازمن خود را از اول بر پایه ربا پی ریزی نکرده اند و آنها عبارت از نظریه اسلام و نظریه کمونیستی است با آنهمه اختلافاتی فایض که در اصول و فروع با هم دارند با یک فرق بزرگ که نظام کمونیستی امروز همه نیرو و قدرتی که بتواند نظام اقتصادیات خود را اجرا کند در دست گرفته و برای پیشرفت مقاصد خود آنها را بکار انداخته و اسلام همه نیروی خود را بسج نکرده است و با وجود این هر روز ربه تکامل می رود.

بدیهی است هنگامیکه اسلام حکومت رسمی خود را آغاز نماید در اولین فرصت اقتصادیات

ربای قرضی: ربای قرضی آن است که شخص مالش را به دیگری قرض دهد

به شرطی که پس از مدتی، زیاده‌تر از آنچه داده بگیرد خواه زیاده‌ای از جنس باشد مثل اینکه ده تومان داده شرط کند که یازده تومان بگیرد یا ده من برنج قرض داده شرط می‌کند که یازده من پس بگیرد یا ده عدد تخم مرغ قرض بدهد که یازده عدد پس بگیرد.^۱

یا اینکه زیادتی به حسب کار باشد مثل اینکه ده تومان قرض می‌دهد و شرط می‌کند که همان ده تومان را پس بگیرد و لباسش را هم بشوید.

و همچنین است زیادتی نسبت به بهره و منفعت، مثل اینکه هزار تومان قرض دهد که همان را بگیرد به شرطی که یک سال مجاناً در خانه قرض گیرنده بنشیند.^۲

یا اینکه زیادتی از قبیل وصف باشد مانند اینکه طلای نساخته را بوزن ده مثقال بدهد و شرط کند که ده مثقال طلای ساخته شده بگیرد.

حدود را بر اساس غیر از ربا استوار خواهد کرد زیرا که ضروریتهای اقتصادی هرگز نمی‌تواند آنرا عاجز کند تا بتصویب قوانین ربا ناچار گردد، چنانکه امروز کمیونستها نظام خود را با ربا توأم نساخته‌اند و این ضروریتهای ضرورت نما آنها را از پیشرفت مقاصد خود عاجز نموده است بنابراین ربا را از اول یک امر ضروری نبوده که دنیای امروز نتواند از زیر بار آن شانه خالی کند بلکه فقط ضرورتی است در نظام سرمایه‌داری، زیرا که این رژیم بحیال خود نمی‌تواند بدون ربا پایدار بماند و با وجود این دانشمندان بزرگ اقتصادی در دنیای سرمایه‌داری مانند دکتر شاخست، امروز بر علیه نظام ربا سخن می‌گویند و رسماً اعلام می‌دارد که نتیجه حتمی ربا در جهان این است که سرانجام و با مرور زمان ثروت در دست عده کمی از مردم انباشته و رفته رفته، مجموع اجتماع بشر از آن محروم گردد و در اثر تورم ثروت میلیونها نفر بشر ببدگی و بردگی طَبَقَة ممتاز تر و تسند و سرمایه‌دار در آید و ما بدون خواندن علم اقتصاد، مصداق این بردگی شوم را در دنیای سرمایه‌دار امروز بخوبی درک می‌کنیم.

آری یکی از بزرگترین معجزات اسلام اینست که اصل ربا و احتکار را که محکمترین پایه‌های سرمایه‌داری است هزار سال پیش از پیدایش نظام سرمایه‌داری قدغن کرده است... (نقل از کتاب اسلام و نا بسامانیهای روشنفکران بقلم سید قطب).

۱- در معدود، نسبت به ربای قرضی، ربا جاری است هر چند در معامله ربوی ربا در معدود نمی‌آید.

۲- فرقی که بارهن (گرو) دارد اینست که در رهن فقط خانه به عنوان گروی نزد طلبکار است ولی منافعه مال صاحبش می‌باشد بلی می‌تواند منافعه را بدیگری از آن جمله طلبکار و اگدار نماید و در حقیقت دو کار کرده یکی قرض و وثیقه و دیگر، بخشیدن منافع، و این غیر از ربای قرضی است که یک کار هم قرض می‌دهد و هم شرط زیادتی می‌کند.

شکی نیست که تمام اقسام مذکور ربا و حرام است و در حرمت شرط زیادتی در قرض فرقی نیست که هنگام قرض دادن شرط کند یا قبلاً شرط کرده باشد و بنابر آن قرض دهد.

چند نکته: ۱- چنانکه ربا گرفتن حرام است ربا دادن هم حرام می‌باشد و چون اصل ربا حرام است فاسد هم می‌باشد پس قرض گیرنده مالک آن مال نمی‌شود و اگر تصرفی کرد و منفعتی در آن پیدا شد مال قرض دهنده و مالک اصلیش می‌باشد مثلاً اگر گندم را به طور ربائی قرض کند و آن را بذر نماید حاصلی که به دست می‌آید مال صاحب گندم است بلی در صورتی که قرض گیرنده یقین دارد که اگر شرط زیادتی هم نشده بود قرض دهنده راضی بود که در آن مال تصرف نماید تا رفع حاجتش شود، تصرفش عیبی ندارد.

۲- اگر انسان مقدار پولی به تاجر بدهد که در شهر دیگری از طرفش کمتر بگیرد مثلاً در شیراز هزار تومان می‌دهد که در تهران نهصد و نود تومان از طرفش پس بگیرد، مانعی ندارد و این را تصرف برات می‌گویند و برعکس ربای حرام است زیرا که در این صورت پول دهنده بیشتر می‌دهد و کمتر می‌گیرد بلی اگر نهصد و نود تومان اینجا بدهد که در تهران هزار تومان پس بگیرد ربا و حرام است.

۳- آنچه که گذشت در صورتی ربا و حرام است که شرط زیادتی شده باشد، ولی اگر شرط زیادتی نشده و به عنوان قرض الحسنه داده شده، اگر بدهکار به میل خود چیزی بر آن افزود مانعی ندارد بلکه مستحب است که بدهکار سر موعد پیش از آنکه طلبکار مطالبه نماید بدهیش را بپردازد و ثانیاً چیزی به عنوان هدیه به قرض دهنده بدهد.^۱ از آن طرف هم بر طلبکار مستحب است چیزی را که به عنوان هدیه گرفته از اصل طلبش حساب کند.

ربای در معامله: هر داد و ستدی که در آن دو چیز زیر باشد ربا و فاسد و حرام است.

۱- ثمن و مثن یعنی جنس و عوض، از یک جنس و یک طرف زیادتر از

۱- در صورتیکه مسلمانان باین احکام رفتار می‌کردند ربا شایع نمی‌شد و حس اعتماد عمومی هم از بین نمی‌رفت...

دیگری باشد مثل اینکه برنج را به برنج، روغن را به روغن معامله نمایند با زیادتی.

پس اگر به جنس دیگری معاوضه شود ربا در آن نیست مثل اینکه روغن را به برنج مبادله نمایند.

۲- آن جنس هم کشیدنی و پیمان کردنی باشد پس چیزهایی که با شماره معامله می شود مانند تخم مرغ و گردو (در بعضی جاها، که البته این حکم هم در باره همان مکانها است) یا به متر و زرع مانند پارچه و زمین معامله می شود در آنها ربا نمی آید مانند اینکه ده عدد تخم مرغ را به یازده عدد بفروشد مانعی ندارد و معامله اش صحیح است.

پس معامله ربوی آن است که جنسی که کشیدنی یا پیمان کردنی است به مثل خودش با زیادتی مبادله شود مانند اینکه یک من گندم را به یک من و یک وقیه مبادله کند و فرقی در حرمت این معامله نیست بین اینکه جنس و عوض که یکی است هر دو از جمیع جهات برابر یا یکی سالم و دیگری معیوب یا یکی اعلا و دیگری وسط یا تنها اختلاف قیمت داشته باشند مثل اینکه یک من گندمی که قیمتش دو تومان است به یک من و نیم گندمی بفروشد که قیمتش پانزده ریال است و مثل اینکه مس درست شده را به هم وزن آن بفروشد با زیادتی.

و همچنین فرقی در حرمت این قسم معامله نیست بین اینکه زیادتی از همان جنس باشد مثل یک من گندم به یک من و نیم، یا اینکه از غیر آن جنس باشد مثل اینکه یک من گندم را بفروشد به یک من گندم و یک سیر برنج.

و همچنین فرقی نیست بین زیادتی عینیه مانند همین مثال که از خود جنس زیاد شده؛ و زیادتی حکمیه، مثل اینکه یک من گندم نقد را به یک من گندمی که دو ماه دیگر می گیرد بفروشد و این در عرف زیادتی حساب می شود چون برای مدت قسطی از ثمن است.

سه نکته: ۱- جو و گندم در موضوع معامله ربوی یک جنس حساب می شود، پس اگر یک من گندم را به یک من و نیم جو معامله کند ربا و حرام است.

و نیز اصل هر جنسی با فروش یکی حساب می شود مانند شیر و روغن و پنیر و ماست و کشک و دوغ، پس معامله هر یک از اینها با دیگری اگر با زیادتی شد، باطل و حرام می باشد و همچنین مانند انگور و شیره و سرکه آن، و مانند شکر و قند و نبات، که

معامله هر یک با دیگری و زیادتی ربا و حرام است.^۱

۲- برای رهایی از ربا، اگر کسی که کمتر می دهد چیزی به آن جنس همراه کند معامله درست است. مثلاً یک من گندم و یک دستمال را به یک من و نیم گندم معامله می کند، یا اینکه از هر دو طرف چیزی ضمیمه شود مانند اینکه هر کدام یک دستمال به گندم علاوه کنند.

و نیز ممکن است دو معامله جداگانه اش کنند یعنی یک من گندم خود را به دو تومان می فروشند و بعد یک من و نیم گندم دیگری را به دو تومان می خرد و در حقیقت فرار از حرام است به حلال و از باطل به حق.

و نیز ممکن است زید یک من گندم خود را به عمرو بفروشد و عمرو نیم من گندم خود را به زید صلح کند یا ببخشد.

اشخاصی که ربا ندارند: چهار طائفه اند که ربا چه قرضی و چه معامله ای برای آنها صحیح است:

۱- پدر و فرزند، هر یک می تواند از دیگری زیادتی بگیرد ولی بین مادر و فرزند ربا ثابت است.

۲- زن و شوهر هر یک می تواند از دیگری زیادتی بگیرد.

۳- مسلمان می تواند معامله ربوی و قرض ربوی با کافر حربی بکند به شرط اینکه آنکه زیادتی می گیرد مسلمان باشد و زیادتی دهنده کافر حربی، و عکس آن یعنی مسلمان زیادتی بدهد و کافر زیادتی بگیرد جایز نیست اما کافر ذمی یعنی کافری که در پناه اسلام است ربا با او مطلقاً حرام است چه بدهد یا بگیرد.

۴- بین عبد و مولا ربائی نیست.

۱- برای اطلاع از فتوای آقایان مراجع فقهی بر سائله های عملیه مراجعه شود.

درستی که آن خصالتی زشت و کاری فجیع و بد راهی است.^۱

زیرا که زنا سبب قطع نسبا و هیجان فتنه‌ها و باطل کردن موارث و صلۀ رحم و حقوق پدران بر فرزندان و حقوق فرزندان بر پدران است.

بدترین راه دفع شهوت: در کتاب بلاهای اجتماعی در شرح این آیه شریفه

چنین می نگارد:

یعنی که گرد زنا نروید زیرا این کاریک کردار پلید و راه گمراه کننده‌ای است، شاید دقیقترین تعبیری که در قرآن مجید از زنا شده همین جمله «وساء سیلاً» باشد زیرا این جمله‌ای است که اساسی‌ترین منطق اسلام را دربارهٔ مخالفت و مبارزه با فحشاء روشن می کند این جمله می گوید: عمل شنیع زنا یک راه طبیعی و خالی از خطر برای اطفاء شهوت نیست. جامعه‌ای که شهوت خود را از طریق زنا اشباع می کند در یک جادهٔ ناهموار و خطرناکی افتاده که عاقبت آن دوری از مقصد و افتادن در پرتگاههای هولناک است. نیروی خدادادی شهوت برای ابقاء نسل انسانی و ایجاد یک سلسله هیجانات روحی و عاطفی در مرد و زن است که این هیجانات ضامن تشکیل کانون خانواده و اطفاء شهوت از یک طریق محدود و قانونی است اما ارتکاب زنا نه تنها اجتماع را به مقصد ابقاء نسل نزدیک نمی کند بلکه اجتماع را در هزاران درهٔ مخوف پرت می کند که دهها میلیون بیمارآن مقدار بتی و میلیاردها دلار بودجهٔ معالجهٔ آنها و میلیونها کودک کان بی سر پرست تنها گوشه‌ای از این پرتگاه را نشان می دهد. (بلاهای اجتماعی ص ۱۴۳) و در صفحه ۱۳۱ چنین می نگارد:

هزاران مفاسد مختلفی که از توسعهٔ فحشاء و روابط نامشروع به وجود آمده، راستی آن چنان حیرت انگیز و ناراحت کننده است که نسبت دادن آن به بشر قرن بیستم بی شباهت به تناقض نیست.

آدم فکر می کند بشری که دل ذره‌ها را با هزاران زحمت می شکافد تا از نیروی درون آن بهره‌مند شود چرا نیروهای خدادادی خود را در کشیف‌ترین وضعی به انواع فحشاء تباه می کند و در حالی که از یک طرف قوای طبیعت را به کمک خود می طلبد از طرفی عوامل نیستی و اضمحلال خود را فراهم می سازد.

۱- ولا تقرؤا الزنا انه کان فاحشة و ساء سیلاً. (سوره ۱۷ آیه ۳۴)

۱۰- زنا

دهم از گناهانی که به کبیره بودنش تصریح شده زنا است چنانچه حضرت صادق(ع) و حضرت کاظم(ع) و حضرت رضا(ع) و حضرت جواد(ع) فرموده‌اند و برای کبیره بودنش به آیه ۶۸ از سورهٔ فرقان متمسک شده که می فرماید: «از جمله صفات بندگان خدا آن است که نپرستند و نخوانند با خدای به حق، خدای دیگری را (یعنی مشرک نباشند) و آن نفسی که خدا کشتنش را حرام فرموده نکشند و زنا نکنند، و کسی که اینها را به جا آورد (شرک، قتل، زنا، برسد و ببیند جزای خود را که شکسته‌اش در روز قیامت دو چندان است و همیشه به خواری در آتش است).»^۱

معانی اثم و غی: و در منهج است که: «اثماً» در این آیه شریفه، نام یک وادی در دوزخ است که زناکاران را در آن عقوبت می کنند و گفته‌اند چیزی است که سیلان کند از اجسام دوزخیان مانند چرک و خون.

و در روایات آمده که: اثم در این آیه و غی در آیهٔ دیگر^۲ دو چاه در دوزخ است که اگر سنگی را از کنارش رها کنند در مدت هفتاد سال به قعر آن می رسد.
و در سورهٔ بنی اسرائیل می فرماید: و نزدیک زنا مشوید و گرد آن نگردید به

۱- والذین لا یدعون مع الله الها آخر ولا یقتلون النفس التي حرم الله الا بالحق ولا یزنون و من یفعل ذلک یلق اثماً یضاعف له العذاب یوم القيمة ویخلد فیہ مهناً (سوره ۲۵ آیه ۶۸).

۲- فسوف یلقون غیاً (سوره ۱۹ آیه ۶۰).

مثلاً امروز برای استفاده از یک سلسله اشعهٔ سودمند و یا نیروی اتم در عالم پزشکی میلیاردها دلار صرف می‌شود و صدها هزار مغز متفکر به فکر و فعالیت می‌پردازد و این تلاشهای دسته جمعی نتیجه بخش شده در عالم بهداشت و پزشکی واقعاً تحولات و پیشرفت‌های شگفت انگیزی به وجود می‌آورد ولی به موازات این پیشرفت‌ها هر سال آمار بیماران مقاربتی و فداثیان این بیماریها میلیونها نفر بالا می‌رود و در نتیجه صدها هزار نفر در هر کشور به گوشه‌های بیمارستانها پناه برده به صورت اعضای معطل و فلجی بار دوش اجتماع می‌گردند یا مثلاً با هزاران کوششهای دامنه‌داری که برای بهبود بخشیدن به اوضاع اقتصادی هر کشوری بعمل می‌آید در نقطه مقابل میلیونها کودک بی سرپرست که همگی در نتیجهٔ یک خوشگذرانی کوتاه و یک ملاقات موقتند در سراسر جهان چرخ اقتصادی کشورها را مواجه با مشکلات عظیم می‌کند و تازه پس از آنکه دولتها وسائل تربیت و نگهداری این کودکان را فراهم نمودند یک عده افراد شرور و خطرناکی می‌شوند که اجتماع را به انواع جرائم و جنایات مختلف تهدید می‌کنند و بالاخره دستگاه قضائی کشور از وجود این افراد دائماً هراسان است.^۱

۱- این تضاد گریح کننده چنانکه گفتیم بیشتر از ناحیه توسعهٔ فحشاء و العرفات جنسی بوجود آمده و ما چند نمونه از این مفاسد را که مانند لکه‌های سیاهی بر پیشانی تمدن کنونی قرار گرفته نقل می‌کنیم:

در دائرة المعارف بریتانیا جلد ۲۳ صفحه ۴۵ می‌نویسد: طبق تحقیقاتی که در ایالات متحده بعمل آمده، روی همرفته نود درصد مردم این کشور به بیماریهای مقاربتی مبتلا می‌شوند از این رقم عده‌ای که در بیمارستانهای رسمی آمریکا معالجه می‌شوند بالغ بر (۳۶۰۰۰) نفر می‌باشند، از تمام بیمارستانهای ایالات متحده ششصد و پنجاه بیمارستان تنها بامراض مقاربتی اختصاص داده شده، در حالی که معادل یک و نیم برابر افرادی که در این بیمارستانها معالجه می‌شوند به پزشکهای خانوادگی و خصوصی مراجعه می‌نمایند.

و در کتاب قوانین جنسی صفحه ۳۰۴ می‌نویسد: هر سال در امریکا تعداد سی‌الی چهل هزار کودک، در اثر بیماریهای مقاربتی موروثی می‌میرند و میزان تلفاتی که از این بیماریها در ایالات متحده واقع می‌شود از مجموع تلفاتی که از کلیه امراض مختلف غیر از سل حاصل می‌شود بیشتر است.

و در کیهان شماره ۵۳۵۶ می‌نویسد: دکتر مولنر که در ناحیه جنوبی لندن مشغول طبابت است در مقاله‌ای می‌نویسد: هر سال در لندن پنجاه هزار سقط جنین جنائی انجام می‌گیرد و از هر

آثار دنیوی و اخروی زنا: امام باقر(ع) فرمود: زنا شش اثر دارد: سه اثر در دنیا سه اثر در آخرت، اما آثار دنیوی زنا، آبرو را می‌برد، رزق را کم می‌کند و مرگ و نیستی را نزدیک می‌نماید اما آثار اخروی آن پس غضب پروردگار و سختی حساب و دخول در آتش و جاودان ماندن آن را ایجاب می‌نماید.^۱

عذاب برزخی زناکاران: و نیز فرمود: کسی که به زن مسلمانی یا یهودی یا نصرانی یا مجوسی، آزاد یا کنیز زنا کند پس توبه نکند و با اصرار به این گناه از دنیا برود، خداوند در قبرش سیصد در عذاب را باز می‌فرماید که از هر در مارها و عقربها واقعی هائی از آتش بیرون می‌آیند، پس می‌فرماید تا روز قیامت می‌سوزد.

بوی گند زناکار در صحرای محشر: و چون از قبرش بیرون شود از بوی گندش مردم افیت می‌شوند پس به این بوی زننده شناخته می‌شود و دانسته می‌گردد که زناکار است تا اینکه اگر کرده می‌شود او را به آتش برند زینهار، به درستی که خداوند محرمات را حرام فرموده و حدودی را تعیین فرموده، پس هیچ کس از خداوند غیر تمسخر نیست و از غیرت الهیه است که فواحش را حرام فرموده.^۲

همه زناکاران را در محشر لعنت می‌کنند: حضرت امیرالمؤمنین(ع) فرمود: در:

بیست کودکی که متولد می‌شود یکی از آنها نامشروع است. و در اطلاعات شماره ۱۰۴۱۴ می‌نویسد: در سال ۱۹۵۷ تعداد ۲۰۱۷۰۰ طفل نامشروع در امریکا بوده و در عرض بیست سال گذشته پنج درصد افزایش یافته، در همین سال مادرهایی که بدون تشریفات ازدواج آستن شده بودند تعدادشان به ۴۴۰۰۰ نفر می‌رسد که سن اکثر آنها از ۱۸ سال کمتر بوده. در پاریس میان ۳۵۱۵ کودک ۴۱۴۵ کودک غیر قانونی هستند و در سوئد ۱۷۰۰۰ کودک نامشروع هر سال متولد می‌شود.

برای مزید اطلاع می‌توانید بکتاب مزبور مراجعه فرمائید.

۱- عن ابی‌عبدالله (ع) قال للزانی ست خصال ثلاث فی الدنیا و ثلاث فی الاخرة اما التي فی الدنیا فیدهب بنور الوجه و یورث الفقر و یجمل الفناء و اما التي فی الاخرة ففسخ الرب و سوء الحساب و الخلود فی النار (فروع کافی باب الزنا ج ۵ ص ۵۴۱).

۲- الاومن زنی بأمرأة مسلمة او یهودیة او نصرانیة او مجوسیة، حره اوامة، ثم لم یتب منه و مات مصرأ علیه فتح الله تعالی له فی قبره ثلاث مائة باب یمخرج منها حیات و عقارب و ثعبان من النار فهو یحترق الی یوم القیمة فاذا بعت من قبره تأذی الناس من نتن ریحہ فیعرف بذلك و بما کان یعمل فی دار الدنیا حتی یؤثر به الی النار الا و ان الله حرم الحرام و حد الحدود فما احد اغیر من الله، و من غیرته حرم الفواحش. (وسائل الشیعه، کتاب نکاح باب ۹ ص ۲۴۳).

و از حضرت رسول (ص) مرویست که فرموده، کسی که با زن شوهر دار زنا کند پس در جهنم از عورت هر دو چرخ خارج می شود به مقدار پانصد سال راه و اهل جهنم از بوی گند آن دو در اذیت خواهند بود و عذابشان از همه شدیدتر است.^۱

پیش بینی همه جانبه اسلام: در کتاب برهان قرآن در این بحث چنین می نگارد:

در موضوع حد زنا اسلام نیروی جنسی و سرکشی این غریزه را در نظر گرفته و برای اقناع و اشباع آن طرق مشروع و سهلی تعیین کرده و پیروان خود را به ازدواج در آغاز جوانی مأمور ساخته و پیغمبر اکرم (ص) در این باره فرموده است: نکاح سنت من است پس هر که از سنت من اعراض کند از من نیست.

به همین جهت مقررات شرع برای امر زناشویی انواع تسهیلات را مقرر داشته و حکومت را موظف ساخته که در صورت عدم تمکن شخص، به وسیله اتفاق از بیت المال برای انجام این منظور به تهیدستان مساعدت کند و بعلاوه دستور اکید داده تا محیط اجتماع از موجبات افزاء و علل انگیزش شهوت پاک و پیراسته شود آنگاه برای مصرف نیروی سرشار و قوای جبار جوانی هدف هائی عالی از قبیل مبارزه با فساد و تعلیم مردم بیسواد و کمک به فقرا و یتیمان و کوشش در بالا بردن سطح زندگی و در راه عمران و آبادی جهان برقرار ساخته و از طرفی روزه های واجب و مستحب و نمازهای واجب و نافله، اعتکاف و امثال عبادات را برای فرو کاستن از طغیان غریزه و منصرف ساختن ذهن و خیال از اندیشه های شهوانی و وسوسه های شیطانی و توجه دادن فکر به اندیشه های عالی الهی مقرر دانسته تا با همگی این وسائل از پدید آمدن موجبات و علل گناه جلوگیری شود و با وجود این همه تدبیر که در این راه برای حفظ نفس و صیانت غریزه بکار برده باز در اجرای حد و کفر گناهکار شتاب روا نداشته و اجرای حد را برای موقعی گذاشته که کارکنان گسیختگی و بی اعتنائی به نظامات اجتماع و سقوط در منجلاب فساد و شهوترانی به جائی منتهی شود که شخص گناهکار بدون هیچگونه ملاحظه و آزر می در حضور جمعی که چهار نفر عادل در میانشان باشد به عمل منافی عفت مبادرت

۱- من فجر بامرأة ولها بعل انفجر من فرجهما من صديد جهنم وادمره خمسة عام يتأذى

اهل النار من لبن ريحها و كانا من الشد الناس عذابا. (وسائل الشیعه)

روز قیامت به امر خدا، بوی گندی وزیده می شود که تمام اهل محشر ناراحت می شوند، تا اینکه نفس کشیدن بر آنها مشکل می گردد، پس منادی ندا می کند آیا می دانید این بوی گند چیست؟ گویند نمی دانیم و سخت ناراحتان کرده، پس گفته می شود: این بوی عورت زناکاران است که بدون توبه از دنیا رفته اند پس آنها را لعنت کنید که خدا آنها را لعنت کرده پس نمی ماند در محشر کسی مگر اینکه آنها را نفرین می کند و می گوید خدایا زناکاران را لعنت فرما.^۱

زنا مرگ ناگهانی و فقر می آورد: حضرت رسول (ص) فرمود: هر گاه پس از من زنا زیاد شود مرگ ناگهانی زیاد خواهد شد.^۲

و فرمود: که زنا مورث فقر است و آبادیها را ویران خواهد نمود.^۳

فساد نسب و تربیت طفل: در مکتوب حضرت صادق (ع) است: که خداوند زنا را حرام فرموده برای اینکه سبب فسادهای مانند قتل نفس و از بین رفتن نسبها و ترک تربیت اطفال و بهم خوردن ارث می شود.^۴

زناى محصنه: اگر با زن شوهر دار زنا شود حرمت و عقوبت آن شدیدتر خواهد بود چنانچه حد زنا صد تازیانه ولی حد زناى محصنه قتل و سنگسار کردن است.

حضرت صادق (ع) فرمود: روز قیامت سه طایفه اند که خداوند با ایشان سخن نمی گوید و ایشان را پاکیزه نمی فرماید و برایشان عذاب دردناکی است از این سه طایفه زنی است که بر فراش شوهرش زنا دهد.^۵

۱- عن علی (ع) اذا كان يوم القيمة اهب الله ريحاً منتنة يتأذى بها اهل الجمع حتى اذا همت ان تمسك بانفاس الناس فاذا هم مناد هل تدرون ما هذه الريح التي قد آذتكم فيقولون لا وقد آذتنا وبلغت منا كل مبلغ قال (ع) ثم يقال هذه ريح الزناة الذين لقوا الله بالزنا ثم لم يتوبوا فالنجوم لعنهم الله فلا يبقى في الموقف احدا الا قال اللهم العن الزناة (وسائل الشیعه کتاب نکاح باب ۱۰ ص ۲۴۳).

۲- اذا كفر الزنا من بعدی کثرت موت الفجأة (وسائل الشیعه کتاب نکاح ص ۲۳۱).

۳- الزنا یورث الفقر و یدفع الدیار بلاء. (وسائل کتاب نکاح باب ۱ ص ۲۳۳).

۴- حرم الله الزنا لما فيه من الفساد من قتل النفس و ذهاب الانساب و ترك التربية للاطفال و فساد الموارث. (وسائل کتاب نکاح باب ۱ ص ۳۹).

۵- ثلاثة لا يكلمهم الله يوم القيمة ولا ينظر اليهم ولا يزكهم ولهم عذاب الیم الشيخ الزانی و الدیوس المرأة توطئ فراش زوجها (وسائل الشیعه کتاب نکاح باب ۱۶ ص ۲۴۷).

نماید و مانند چهارپایان به کار و قاع و زنا بپردازد و آن چهار نفر شاهد عادل از روی یقین و قطع و با صراحت تمام گواهی دهند که صدور آن عمل را آشکارا از او دیده‌اند در این صورت اسلام مقرر داشته است که هر گاه کسی مرتکب زنا شود و عفت عمومی را لکه دار کند حد شرعی در باره اش اجراء شود و حتی در این مرحله نیز جانب رأفت را رعایت کرده و اوضاع و احوال شخص گناهکار را منظور نموده و مقرر داشته که هر گاه مرتکب زنا، مجرد و عذب باشد تنها به صد ضربه تازیانه در باره او اکتفاء شود و حد رجم (سنگسار کردن) در باره زناکاری اجراء گردد که متأهل باشد و در عین تأهل و بدون هیچگونه ضرورت و حاجتی بلکه به صرف هوسبازی و شهوترانی چنین عمل زشت و ناروایی را مرتکب شده باشد.

در اینجا نخستین نکته‌ای که جلب توجه می‌کند این است که اوضاع اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی موجود در عصر حاضر جوانان را از ازدواج گریزان و به ارتکاب فحشاء راغب بلکه مجبور می‌نماید.

البته این مطلب صحیح است ولی علت پدید آمدن این وضع ناهنجار این است که قوانین و مقررات اسلامی بطور کامل رعایت و اجراء نمی‌شود و الا هر گاه این قوانین و مقررات به طور شایسته اجراء می‌شد مسلماً از انتشار این همه عوامل فساد و موجبات انگیزش شهوت جلوگیری می‌کرد و وسائل ازدواج و شرائط رفاه و آسایش زندگی را فراهم می‌ساخت و جوانان را که قبله آمل آینده مملکتند از سقوط در این دره وحشتناک مصون می‌داشت.

هر گاه نظامات اسلامی بر خلق حکومت داشت این فیلم‌های شهوت انگیز و نشریه‌های بی عفت و آهنگهای غیرت کش و شهوت پرور و میخانه‌ها و عرق فروشیها و کاباره‌ها و رقصخانه‌ها و سایر موجبات و مظاهر فسق و فجور وجود نداشت و از طرفی فقر و تهیدستی جوانان رابه تحمل عزوبت مجبور نمی‌کرد و محیطی به وجود می‌آورد که من جمیع الجهات مردم را به پاکدامنی و تقوی بارمی‌آورد و به همین جهت حد زنا در قانون کیفری اسلام نظر به ظروف ارتکاب گناه و اوضاع و احوال مرتکبین به هشت درجه طبقه بندی شده است:

سنگسار کردن، جمع میان تازیانه زدن و سنگسار کردن، صد ضربه تازیانه و تراشیدن موی سر و اخراج از شهر، پنجاه ضربه تازیانه، هفتاد و پنج ضربه تازیانه، ضغ

زنا ۱۸۹

یعنی به دست گرفتن چند تازیانه و زدن به یکبار، جمع بین حد و تعزیر.

۱- ضمناً در اینجا برای مزید اطلاع خواننده عزیز، اصول شرایطی را که در کتب فقه و حدیث در باره حد زنا ذکر شده استخراج و نقل می‌کنیم:

۱- برای اثبات وقوع زنا و لزوم اجرای حد باید چهار نفر شاهد عادل یا سه مرد و دو زن یا دو مرد و چهار زن عادل بر مشاهده آن گواهی دهند و هر گاه شاهد دو مرد و چهار زن باشند، هر چند زانی و زانیه متأهل باشند سنگسار نمی‌شوند و بزدن تازیانه اکتفاء می‌شود.

۲- باید مکان وقوع زنا در شهادت شهود یکی باشد.

۳- باید زمان وقوع زنا در شهادت شهود یکسان باشد.

۴- باید شهادت شهود در یک مجلس باشد.

۵- هر گاه چهار نفر عادل از چهار نفر دیگر حکایت کنند، کافی نیست.

۶- هر گاه چهار نفر شاهد عادل بوقوع زنا با زنی شهادت دهد و آن زن را نشناسد، گواهی ایشان پذیرفته نیست زیرا ممکن است که آن زن همسر آن مرد باشد و ایشان او را نشناخته باشند.

۷- هر گاه شهود از چهار نفر متحداً گواهی دهند و چهارمی از ادای شهادت خودداری نماید یا بیان او با آن سه نفر مخالفتی داشته باشد باید حد قذف در باره آن سه نفر اجراء شود.

۸- هر گاه شخص زناکار تا سه بار بعمل خود اعتراف کند حد اجراء نمی‌شود و حتماً باید در چهار نوبت اعتراف کند.

۹- هر گاه چهار نوبت در یک مجلس اعتراف کند و بر او اجراء نمی‌شود و حتماً باید این چهار نوبت در چهار مجلس واقع شود.

۱۰- قاضی حق ندارد متهم را تشجیع باعتراف کند و در ادای جمله‌ها یا کمک دهد و باید کاری کند که برای حفظ حیا و عفت و طهارت عمومی و جلوگیری از تجری، حتی الامکان گناه بیثوت نرسد و مکلف است که شبهات را برفع متهم تعبیر و تفسیر کند و انکار گناه را بمتهم تلقین نماید.

۱۱- مرد متأهل هر گاه پس از چهار مرتبه اعتراف انکار کند حد اجرا نمی‌شود و کیفرش تخفیف می‌یابد.

۱۲- تازه مسلمان بی اطلاع از حدود و کیفرهای اسلامی مورد حد واقع نمی‌شود.

۱۳- در باره زناکار غیر متأهلی که مریض باشد حاکم شرع حق دارد که دسته‌ای از چوبهای جاروب یا خوشه‌ای از خرما را بجای تازیانه بکاربرد و هر شاخه از چوبهای جاروب یا خوشه

خرما را بجای یک تازیانه بحساب آورد.

۱۴- در اجرای حد نباید تازیانه بگوشه بدن صدمه وارد سازد و شرط اجرای حد بدع و عقل و عدم اکراه و اجبار متهم بر ارتکاب گناه است.

هوشیاری: چون زنا موجب فساد و اختلال نظام اجتماعی بشری وهلاکت اخروی است خداوند به حکمت بالغه‌اش چند امر را واجب فرموده که اگر مسلمانان این امور را رعایت نمایند هیچگاه به چنین گناه بزرگی مبتلا نخواهند شد.

۱- حجاب از ضروریات قرآن است: در چند جای قرآن مجید زنها را امر به حجاب فرموده از آن جمله در سوره نور آیه ۳۰ می فرماید «و باید بزنند یعنی فرواندازند زنها مقننه‌های خود را بر گریبان‌هایشان (گردن خود را به مقننه سر پوشانند تا مو و بناگوش و سینه‌شان پوشیده بماند) و زینت و جمال و آرایش خود را جز برای شوهران و محارمان یعنی پدر، پدرشهر و پسر، و پسر شوهر، و برادر و پسر برادر و پسر خواهر و سایر زنها مسلمان و کنیز ملکی و خدمتگزاری که میل به زنا ندارد که آنهایی هستند که پیرند یا ابلهانی که از شهوت مباشرت خبر ندارند و طفلی که هنوز به حد تمیز نرسیده و از حال مباشرت با زنان بی خبرند و نمی دانند عورت زنان چیست. و زنان آنطور پای به زمین نزنند که خلخال و زیورپنهان پاهایشان معلوم شود»^۱.

۱۵- هر گاه کسی از روی اشتباه زن دیگری را بجای زن خود گرفته باشد حدی بر او نیست. این خلاصه شروط و قیود و آدابی است که از طرف قانونگذار رؤوف و رحیم و مصلح و حکیم اسلام در باره گناه بزرگ زنا مقرر شده و ضمناً ترجمه چند روایت نیز که از پیشوایان بزرگ دین در این باره رسیده نقل می شود تا ثابت و مدلل گردد که اولیای اسلام تا چه اندازه از پرده دری اجتناب داشته و در اجرای حد تا چه درجه رعایت احتیاط را می کردند.

در روزگار خلافت عمر بنی زید آمده و قرار زنا کرد و خواهان اجرای حد در باره خویش شد. عمر چون اعتراف او را شنید فرمان داد تا حد بر او بزنند علی (ع) که در آن مجلس حضور داشت رو بعمر کرد و فرمود از این زن پرس که چرا و به چه کیفیت مرتکب زنا شده است؟

زن گفت من در بیابانی سخت تشنه شده بودم و بامید تهیه آب بسیه چادری که از دور نمایان بود بشافتم، در آن چادر عربی را دیدم و از او آب خواستم ولی او حاضر نشد که بدون کام گرفتن از من، آبی بکامم بریزد - من خواهش او را نپذیرفتم و از سر پرده او بگریختم، ولی کار تشنگی بالا گرفت تا آنجا که دید گانم بکاسه سر فرو نشست و چون کارد باستخوانم رسید نزد او بازگشتم و در برابر جرعه آبی تن خود را در اختیار او نهادم تا کام از من بگرفت.

علی (ع) فرمود این همان مورد و معنی اضطراب است که خدا در قرآن بیان فرموده و این زن هیچ گناهی مرتکب نشده سپس فرمود تا او را رها کردند. (برهان قرآن).

۱- ولیضربن بجمهرهن علی جوبهن ولاییدن زینتهن الا لیمولتهن اوآبائهن... سوره ۲۴ آیه ۳۰.

و در سوره مبارکه احزاب می فرماید: ای پیغمبر گرامی، به زنان و دختران خود و زنان مؤمنین بگو تا فرو گذارند بر خود چادرهای خویش را و رویشان و کتفهای خود را با آن پوشانند که اینکار نزدیکتر است به اینکه به عفت و حریت شناخته شوند تا از تعریض و جسارت هوسرانان آسوده باشند^۱.

و در آیه ۳۲ از سوره احزاب می فرماید: ای همسران پیغمبر (ص) شما مانند سایر زنها نیستید، اگر می خواهید تقوی نمایند پس با بیگانه با صدای نازک و مهیج سخن نگویند تا آنکه دلشان بیمار است در شما طمع نکنند و بگویند گفتاری نیکو و پسنیدیده و دور از ریب و تهمت و در خانه هایتان جایگزین شوید و خود نمائنها و حرکات دوران جاهلیت را کنار گذارید^۲.

و در آیه ۴۳ از همین سوره می فرماید: هنگامی که برای کاری با زنها پیغمبر (ص) سخن می گویند در میان شما و ایشان حجابی باشد، این کار برای پاکی دلهای شما و آنها نیکوتر است^۳.

طبق این دستور زنها مسلمان موظفند خود را از مردان بیگانه که با آنها محرمیت ندارند پوشانند و در قیافه و لباسی در ملأ عمومی ظاهر شوند که اندام و تن آنها در معرض نگاههای مسموم و شهوت آمیز هوسرانان و تجاوز کاران نباشد، این وظیفه زن است که از این راه هم شخصیت و ارزش خود را حفظ کند و هم از پدید شدن منظره مهیجی که قهراً مردها را دچار تحریک و در نتیجه آلوده شدن به افکار خطرناک نا مشروع می کند مانع شوند بنابراین نباید زن در همه جا در اختیار عابریں و چشم چرزان قرار بگیرد، چرا اینقدر ارزش اوناچیز باشد و چرا اینگونه علناً مبتلا به انحراف فساد شود پس از آنکه اندام لخت و نیمه لخت زنان در کوچه و بازار و خیابان در برابر دیدگان مردان قرار گرفت کار به یک نظر تمام می شود، دیگر هیچ فسادى پیش نمی آید و اصلاً کار به صدها جای باریکتر و

۱- یا ایها النبی قل لا زواجك و بناتك و نساء المؤمنین بدنین علیهن من جلابیهن ذلك ادنی

ان یعرفن ... (سوره ۳۳ آیه ۵۹).

۲- یا نساء النبی لستن كأحد من النساء ان اتقین فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض و قلن قولا معروفاً. (سوره ۳۳ آیه ۳۲).

۳- و اذا سألنوهن متاعاً فاسألوهن من وراء حجاب ذلکم اطهر لقلوبکم و قلوبهن (سوره ۳۳ آیه ۵۴).

۲- نگاه به بیگانه: دیگر امر فرمود که زنان مسلمان چشمان خود را از نگاه به مرد بیگانه نگهدارند و مردان مسلمان را امر فرمود که از نگاه به زنان اجنبیه خودداری کنند. در سوره نور می فرماید: ای پیغمبر، مردان مؤمن را بگو که چشمان خود را از نگاه به اجنبیه پوشانند و زنان مؤمنه را هم بگو تا چشمتان خود را از مردان بیگانه پوشانند و فروج و اندامشان را (از عمل زشت و تماس نامشروع) نگهدارند و زینت و آرایش خود را جز آنچه قهراً ظاهر می شود بر بیگانه آشکار نمانند.^۱

تبرهای زهر آلود شیطان: از حضرت صادق (ع) است: که نگاه ناروا تبری است

ولاین باشد و این حدین بسیار بزرگ خود را که در برابر جامعه بعهده گرفته بهترین وجهی اداء نمایند. خانه داری و شوهر داری و تربیت فرزند را میدان جهاد خود بدانند چنانچه پیغمبر اکرم (ص) فرمود:

«جهاد المرأة حسن التبمل».

و در بیان تحریم نگاه شهوت آمیز به بیگانه می نویسد: این اولین مرحله ممنوع ساختن کلیه روابط جنسی میان یک فرد و زن بیگانه است، اسلام معتقد است که باید روابط نامشروع از همین مرحله نخست کنترل شود و هیچ مرد و زن بیگانه ای دیگری را هدف نگاه شهوت آمیز خود قرار ندهند، زیرا چشم در پیچه حساسی است که لذت جنسی حاصل از نگاه در آن متوقف نشده، و از این راه درون دل پیشروی می کند. وقتی نگاه تکرار شود این پیشروی سریعتر و عمیقتر می گردد و چیزی نمی گذرد که در برابر مناظر جنسی حالت تحریک شدن و حساسیت فوق العاده ای پیدا می کند. بالجملة اولین چهار سد عظیم حیا و عفت با همین نگاههای ساده دریده می شود چه بسیار می شود که یک نگاه، یک طوفان بر پا می کند، عشقهای سوزان ولی نامشروع و پر از بدبختی باری می آورد که هزاران مفاسد را بدنبال خود دارد.

اسلام نگاه شهوت آمیز بیگانه را که منشأ انحراف و مفاسد است تحریم می کند ولی البته منظور از این قانون این نیست که انسان دائماً چشمها را بر زمین دوخته و با وضع ناراحت کننده ای در کوچه و بازار و خیابان یک حالت غیر عادی بخودش بگیرد. ما احادیث زیادی در دست داریم که بیان می کند مردم در ملا عمومی حالت و وضع طبیعی و عادی خود را حفظ کنند ولی آنچه باید شدیداً مراعات کنند اینست که نگاههای سریع و لغزنده چشم، از منعطف شدن بیک رشته مناظر نامشروع و بالآخره آورده شدن بنگاه شهوت آمیز بیگانگان مصون بماند و عفت این عضو گران قیمت دچار زوال نگردد. (بلاهای اجتماعی)

۱- قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم و یحفظوا فروجهم ذلك اذکی لهم ان الله خیر بما یصنعون و قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن ولایبدین زینتهن الا ما ظهر منها و لیضربن بخمرهن... (سوره ۲۴ آیه ۳۰ و ۳۱).

ناگفتنی نمی کشد؟ اگر چنین است پس این همه روابط نا مشروع زنان شوهر دار و دختران که در سراسر جهان بی حجابی را گرفته از کجا است، عشقهای نا مقدسی که متصلاً کانونهای خانوادگی را از هم می پاشد چگونه تولید می شود؟ چرا مردم دنبال زنان دیگر می افتند و گاهی چندین نفر بر سر یک زن کارشان به کشت و کشتار می کشد؟ مگر در همین کشور ما از روزی که کشف حجاب شده کم فحشاء و فساد به وجود آمده مگر در این مدت کوتاه سیل روابط نامشروع و اغفال دختران و زنان شوهردار سراسر تهران را فرا نگرفته و هر روز ده ها پرونده روابط نامشروع در دادگستری این مملکت مطرح نمی شود؟ هرماه دهها زن شوهردار و بچه دار از محیط خانواده فراری و بیزار شده و عاقبت سر از خانه های کثیف شهر نو در می آورند و بر تعداد ۵۰۰ نفر ساکنین این جهنم هول انگیز اضافه می کنند. از سند این وضع ننگین هزاران بچه های بی صاحب است که شهردار تهران در باره آنها می گوید: «روزانه بطور متوسط هفت کودک بی صاحب در تهران سر راه می گذارند». همه می دانند این کودکان بی صاحب نتیجه شوم خوشگذرانیهای موقت است که زنان اغفال شده به آن تن داده اند و غیر از این نیست که نخستین جرقه این همه آتش خانمانسوز از یک نگاه ساده تولید می شود و در چنان نقطه خطرناکی که هزاران زن را فاحشه نموده و هزاران طفل بی سرپرست را انگل اجتماع ساخته است پایان می پذیرد، برای جلوگیری از چنین وضع شرم آوری است که اسلام دستور می دهد زنهای تن و اندام خود را از نگاههای مسموم هوسرزان و تجاوز کاران پویانند و در قیافه ای که تمایلات مردان را تحریک می کند ظاهر نشوند.^۲

۱- خواننده محترم توجه دارد که این کلام مربوط به دوران ستشاهی است که نگاه رایج بود

۲- و خلاصه آنچه در معنی آیه شریفه «و قرن فی بیوتکن» بیان کرده آنست که ملاحظه مدارک اسلامی و تفسیر صحیح آیات نشان می دهد که این دستور یک دستور عمومی است برای تمام بانوان مسلمان، از نظر قرآن، پایگاه مبارزات زن محیط خانه و محفل خانوادگی است و باید در تمام شرایط مختلف بانوان این سنگرمهم را از دست ندهند. از نظر اسلام آراستن خانه و تربیت کودک اساسی ترین وظیفه زن است و اشتغال زن بقسمتی از سایر مشاغل تا حدی است که وظیفه بزرگ او را تعطیل نکند، اسلام معتقد است بهترین موردی که نیروها و عواطف گرانمایه زن باید در آنجا صرف شود محیط خانه و آراستن این کانون پر ارزش است.

زن باید پیش از آنکه بفعالیتهای اجتماعی و سیاسی بپردازد، در فکر تربیت فرزندان شایسته

زهر آلود از تیرهای شیطان که به قلب صاحبش می خورد و چه بسیار نظرهای ناروا که حسرت طولانی در پی دارد.^۱

زنای اعضای بدن: و نیز از حضرت باقر(ع) و حضرت صادق(ع) است که نیست کسی مگر اینکه بهر ای از زنا دارد، پس زنای چشم نگاه نارواست و زنای دهان بوسه حرام است و زنای دست، مس بیگانه نمودن است.^۲

و نیز مرویست: کسی که چشمان خود را از حرام پر کند خداوند روز قیامت چشمانش را از آتش پر می فرماید.^۳

ابلیس قرین آتشین: کسی که زن بیگانه ای را در برگیرد در قیامت با شیطان هم زنجیر است به زنجیر آتشین و با هم در دوزخ خواهند بود و کسی که چشمش به زن بیگانه ای بیفتد و برای تکرار نظر نکند و چشم برهم گزارد یا به آسمان بگردد خدا در دلش امن و ایمانی قرار می دهد که لذتش را می چشد و او را با حورالعین ترویج می فرماید.^۴

و هر زنی که شوهر داشته باشد و چشمش را از نگاه به غیر شوهر و محرمش پر کند خشم خدا بر او شدید است.^۵

و در چند روایت از نگاه کردن به پشت سر زنها، هر چند با حجاب باشند، نهی شده است که البته حمل بر کراهت می شود.

اخباری که در این زمینه است بسیار و همین مقدار کافی است.

۱- النظر سهم من سهام ابلیس مسموم و کم من نظرة اورثت حسرة طويلة (وسائل الشیعة کتاب نکاح ج ۱۴ باب ۱۰۴ ص ۱۳۸).

۲- عن ابیجعفر و ابی عبد الله علیهما السلام قالما من احذالا و هو یصیب حظاً من الزنا فزناه العین النظر و زناه القیم القیلة و زناه الیدین اللمس (وسائل الشیعة ج ۱۴ کتاب نکاح باب ۱۴ ص ۲۴۶).

۳- من ملأ عینیه من امرأة حراماً حشاها الله یوم القیمة بمسامیر من نار و حشاها ناراً حتی یقضى بین الناس ثم یؤمر به الی النار. (وسائل کتاب النکاح باب ۱۰۴ صفحه ۱۴۱).

۴- من نظر الی امرأة فرغ بصره الی النساء او غمض بصره لم یرتد الیه بصره حتی یزوجها الله من الحورالعین و یعقبه ایماناً یجد طعمه (وسائل کتاب النکاح باب ۱۰۴ ص ۱۳۹).

۵- عن النبی (ص) اشتد غضب الله علی امرأة ذات بعل ملأت عینها من غیر زوجها و غیر محرم منها فانها ان فعلت ذلک احبذ الله عروج کل عمل عملت. (بحار الانوار).

۳- **تحریم خلوت با بیگانه:** خلوت با بیگانه را با احتمال و ترس وقوع در حرام، تحریم فرموده هر چند مشغول عبادت شوند.

از پیغمبر اکرم(ص) مرویست: کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد در جائی نمی ماند که نفس زن بیگانه را می شنود.

وقتی که پیغمبر(ص) از زنهای مسلمان بیعت و عهد می گرفت شرط می فرمود که با مردان بیگانه در جای خلوت ننشینند.^۲

و مراد از خلوت آن است که مکان جوری باشد که دیگری نتواند داخل شود مانند اطاقی که درش بسته باشد یا خانه ای که کسی به آن آمد و شد کند.

۴- **حدود شدید:** حدودی که در اسلام برای این عمل شنیع تعیین شده یکی از موجبات جلوگیری از شیوع آن است که مجملات در ضمن پنج فرع بیان می شود:

۱- اگر کسی با یکی از محارم نسبی خود مانند: «خواهر، دختر، عمه، خاله، دختر برادر، دختر خواهر» زنا کند باید او را کشت.

۲- اگر کسی شخصی را ببیند که با زنش زنا می کند و از ضرر ایمن باشد می تواند هر دورا بکشد (اگر ایمن نباشد یا باشد و نکشد آن زن بر او حرام نمی شود).

۳- هر گاه کافری با زن مسلمانی زنا کند یا مسلمانی که سه دفعه حد زنا خورده، در مرتبه چهارم باید کشته شود.

۴- مردی که زن عقدی دائمی حاضر دارد و او را در حال بلوغ و عقل و طی کرده و هر وقت هم بخواهد می تواند به او نزدیکی نماید با این وصف اگر با زن عاقله بالغه ای زنا کند باید او را سنگسار نمود، و بعضی بر آنند که اول باید صد تازیانه به او زد و سپس او را سنگسار کرد.

۵- هر گاه زنا کننده محصن نبوده (یعنی مرد زن دار با شرطی که در فرع گذشته گفته شد) و بغیر محرم خود زنا نموده حدش یکصد تازیانه است و همچنین زن

۱- من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یمیت فی موضع یسمع نفس امرأة لیست له بمحرم (وسائل الشیعة ج ۱۴ باب ۹۹ ص ۱۳۴).

۲- عن ابی عبد الله (ع) قال: فیما اخذ الرسول (ص) البیعة علی النساء ان لا یحبتین ولا یقعدن مع الرجال فی الخلاء (وسائل الشیعة کتاب نکاح باب ۹۹ ج ۱۴ ص ۱۳۳).

زانیه ای که شوهر نداشته باشد یکصد تازیانه است.

در مجموعه انتشارات انجمن تبلیغات اسلامی چنین می نویسد:

در اینجا دو مطلب بزرگ علمی درباره زنا و دستور اسلامی آن یادداشت می شود: در سوره نوره آیه دو می فرماید: زن و مرد زناکار را هر کدام یکصد شلاق بزنید و در اجرای این دستور الهی به آنها محبت روا ندارید اگر شما به خدا و روز جزا ایمان آورده اید. و باید در موقع شکنجه آنها گروهی از مؤمنین حاضر باشند.

اولین فلسفه که در این باره به نظر می رسد این است که شلاق زدن زانی و زانیه، یکی برای عبرت گرفتن سایرین است، که گرد این عمل نگردند که اگر چنان کنند گذشته از مجازات اخروی، مجازات دنیوی هم دارند و آخر آیه که تأکید می کند باید عده ای از مؤمنین در شکنجه آنها حاضر باشند این موضوع را تأیید می کند.

موضوع دیگری که به نظر ما رسیده ولی هنوز صحت علمی آن صددرصد واضح نشده این است که با شلاق زدن زانی و زانیه یک معالجه طبّی در آنها انجام می گیرد، میکروبهای سفلیس و سوزاک خیلی دیر معالجه می شوند و مهمترین طریق معالجه آنها معالجه با حرارت است مخصوصاً وقتی که این میکروب تازه به بدن وارد شده و نمو نکرده باشد، حرارت در کشتن آنها خیلی تأثیر دارد و شلاق زدن یکی از بهترین وسائل تولید حرارت در موضعی است که میکروبها بدانجا وارد شده، و در اثر حرارت فوق العاده ای که پس از یکصد ضربه شلاق پدید می آید میکروبها به کلی کشته می شوند.

نکته دوم راجع به سرایت است از آنجا که بیشتر اعمال زنا تولید ناخوشهای مسری مانند سفلیس و سوزاک می کند دین اسلام برای تحدید ضررهای امراض مزبور دستور بزرگی می دهد که امروزه علمای فن نیز همین دستور را می دهند که هر کس می خواهد ازدواج کند باید از طرف طبیب معاینه شود و تصدیق گردد که عاری از امراض مقاربتی مسری است و کسیکه امراض مقاربتی مسری دارد نباید ازدواج کند مگر اینکه همسر آتی او هم دارای این مرض باشد و تازه باید نسل نداشته باشد.

علت این کار این است که از عمومی شدن امراض خانمانسوز جلوگیری شود و نسلهای ناقص و خراب به وجود نیاید، دین اسلام در این باره بزرگترین دستور را می دهد. دستور عملی که رعایت آن سلامت جامعه و مصون ماندن افراد و نسلها را تأمین می سازد.

در آیه سوم از سوره نوره می فرماید:

الزانی لاینکح الا زانیة او مشرکة والزانیة لاینکحها الا زان او مشرکة و حرم ذلك علی المؤمنین.^۱

یعنی مرد زناکار به زنی نگردد مگر زن زناکار یا مشرکه و زن زناکار شوهر نکند مگر با مردی که زناکار یا مشرک است و این بر مؤمنین حرام است.

شروعاً باید ثابت شود: ضمناً باید متوجه بود که اجرای این حدود هنگامی است که شروعاً زنا ثابت شده باشد که آن هم دارای شرایط خاصی است که از آن جمله گواهی چهار نفر شاهد عادل مرد است به اینکه در یک وقت و یک جا مرد زنا کننده را با زن خاصی که او را می شناسند و در همان حال ارتکاب، مشاهده کرده اند.

دو نکته قابل توجه: ۱- اگر کسی با زنی که شوهر نداشته و در عده رجعیه (یعنی عده ای که شوهر می تواند بدون عقد برگردد) نبوده زنا کرد بعد می تواند با او ازدواج نماید ولی اگر شوهر داشته یا در عده رجعیه بوده بر او حرام همیشگی است، یعنی اگر شوهرش بمیرد یا او را طلاق دهد باز هم نمی تواند او را بگیرد.

۲- اگر کسی با زنی زنا کرد مادر و دختر آن زن بر او (بنابر اشهر) حرام می شود، یعنی نمی تواند با آنها ازدواج نماید و محرم هم نیستند، و همچنین زن مزبور بر پدر زنا کننده حرام می شود.^۲

اینک نظر خوانندگان گرامی را به مطالب جالبی که در کتاب برهان قرآن تذکر داده است جلب و به همینجا خاتمه می دهیم:

موضوعی که در خور مناقشه است، اختلاط و آمیزش زن و مرد است، زیرا مخالفین اسلام در این باره جنجال و غوغای بسیاری پیا پی می کنند، گاهی از اجتماع آزاد فرانسه سخن به میان می آورند و از آزادی کامرانی و عیاشی زن و مرد و حتی از آزادی بوس و کنار در معابر و شوارع آنجا یاد می کنند و زمانی از تمدن آمریکا گفتگو می کنند و می گویند در آن سرزمین مردم با فکر و غریزه خود دورویی و نفاق روا نمی دارند زیرا به

۱- سوره نوره، آیه ۳.

۲- چون بعضی از این فروعات مورد اختلاف فقهاء عظام است در صورتیکه برای کسی مورد حاجت شد بمرجع خود رجوع کند.

خوبی دریافته اند که کامرانهای جنسی از ضرورتها و احتیاجات حیاتی «بیولوژی» است و به همین جهت راه را برای اشباع این غریزه باز گذاشته اند و هر جوانی دوست و رفیقی از دختران اختیار کرده و هر دوشیزه‌ای رفیقی از جوانان برگزیده است که در بیشتر ساعات روز و شب با هم به خوشی و شادی وقت می گذرانند و در تفرجگاهها و گوشه‌های خلوت از یکدیگر کام می گیرند و یکدیگر کام می دهند و از فشار غریزه جنسی آسوده و فارغ می شوند و هر بامداد به یاد عیش و نوش شب دوش با دلی شاد و روحی خرم از پی کارهای خود روان می شوند و در کارهای روزانه خود توفیق و پیروزی می یابند و به این وسیله ملت با گامهای بلند و سریع راه ترقی و تعالی طی می کند.

این خلاصه مقال وزیده گفتار سفسطه آمیز این گروه است ولی گویا این جماعت خاطرات تلخ و حزن انگیز جنگ گذشته را خیلی زود از یاد برده اند و فراموش کرده اند که چگونه همین کشور فرانسه که از بردن نامش آب در کام ایشان می گردد زیر اولین ضربت و نخستین هجوم سپاه آلمان به زانوی عجز و ذلت در آمده و اینکه از نظر ساز و برگ جنگ مجهز بود بر اثر شهوترانیها و به علت از کف دادن روح عزت و خشونت مقدس مردانگی، از خراب شدن عمداتهای فاجر و رقاصخانه های پاریس ترسید و شرف و تاریخ و مجد خود را وقایه آن قرار داد.

اکنون ما از این جماعت می پرسیم که آیا منظور ایشان این است که جوانان ما را به عنوان مبارزه با ارتجاع و طرفداری از تجدید و ترقی به چنین ورطه هولناکی در افکنند؟ آیا این گروه، خطبه حکیمانه مارشال پتن را از یاد برده اند که گفت بزرگترین

علت شکست ما فرو رفتن در گردابه های شهوت و ابتلاء تن پروری و عیاشی بود.

آیا در کتاب «چرا فرانسه شکست خورد» نخوانده اند که «آندره مورا» نویسنده بزرگ فرانسه می نویسد: در آن موقع که هوپسماهای بسبب افکن دشمن شهرهای ما را زیر بمبهای آتش زا و مخرب خود به صورت جهنمی در آورده بود نخست وزیر وقت «پل رینو» می خواست به وسیله تلفن از مرکز ستاد مشترک نیروی هوایی متفقین برای مبارزه با دشمن تقاضای چند فروند هوپسما کند ولی با هر یک از سه تلفن روی میز خود می خواست صحبت کند، صدای مادام «دوبی» محبوبه اش بلند بود که با استفاده از عشوه خود و دلباختگی نخست وزیر در شؤون سیاسی و لشکری دخالت و توصیه می کرد. آیا این اعتراضات از طرف رجال شمشیر و قلعه فرانسه برای پایان دادن بهره

دریهای این جماعت کافی نیست؟

و اما در خصوص آمریکا و تبلیغاتیکه این گروه در باره اوضاع آن کشور و آزادی زن و مرد در آن سرزمین می کنند شاید تذکر این نکته کافی باشد که اخیراً در نتیجه اجرای عمليه احصاء و تهیه آمار در یکی از شهرهای این مملکت معلوم شد که ۰/۳۸ از دختران مدارس متوسطه آستن هستند و این نسبت در میان دختران دوره های عالی کمتر بود زیرا ایشان در نتیجه تجربه و ممارست طرق جلوگیری از حمل را دریافته بودند.

شک نیست که خلاصی و راحتی از فشار نیروی غریزه جنسی بر اعصاب هدفی صحیح و مطابق با حکم فطرت و مقتضای طبیعت است و به همین جهت اسلام این موضوع را مورد توجه و عنایت دقیق قرارداده، زیرا اسلام پیش از آنکه آمریکا به این موضوع توجه کند دانسته و متوجه بوده است که محرومیت از مسائل جنسی به علت تأثر و افسردگی از کار و انتاج صحیح بازمی ماند ولی البته برای میل به هدف صحیح و عقلانی اتخاذ وسیله و تدبیر صحیح و عقلانی لازم است نه آنکه به این بهانه اجتماع را به لوذ بی عفتی بیالانند و دختران و پسران را آزاد و عنان گسیخته بگذارند که مانند چهار پایان با هم معاشرت و شهوترانی کنند.

اما موضوع شادی و نشاطی که از تماشای زنان زیبا و معاشرت با گلچهرگان آراسته و طنا دوست می دهد مسلماً جای انکار نیست، همانطور که استفاده از خوان و سفره ای که بالوان و انواع طعامها آراسته است بدون شک از سفره ای که بجز یک رنگ مکرر از غذا در آن نیست مطلوبتر و دلپذیرتر است ولی ما باید قبل از هر چیز هدفهای اساسی خود را تعیین کنیم و ببینیم آیا وظیفه ما در جهان زندگی این است که از حداکثر شادی و کامرانی و بهجت و مسرت استفاده کنیم و فکر سود و زیان و تبعات و عواقب آن را از مغز برانیم؟

آیا هیچکس در روزگار قدیم و عصر جدید منکر این معنی شده است که کامرانی و عیاشی لذت بخش و مسرت انگیز است؟ مسلماً موضوع گوارائی لذات و کامرانیهای چیزی نیست که در قرن بیستم کشف شده باشد، بلکه قرنهای پیش از این یونانیها و ایرانیان قدیم و رومیان آن را شناخته و تا گلگاه در آن فرو رفته بودند. و در اثر همین کامرانیها قدرت و صلابت خود را از دست داده و سرانجام از کارهای سودمند و افکار روشن و همتای عالی و روح سربازی و فداکاری محروم ماندند و حکومت و استقلال خود را از

آن سرزمین به رسوائی کشیده است و جای تردید نیست که هرگاه زن همسری شایسته می بود و می توانست در آشیانه مقدس خانواده استقرار یابد و آن را از نور و حرارت قلب خود برخوردار سازد این رسوائیها هرگز به وجود نمی آمد.

اما در موضوع وظیفه مادری، اساساً اشتغال زن به کارهای خارج از منزل چه از نظر وقت و چه از نظر جهات روحی فرصت و مجال اشتغال به وظیفه مادری را از او سلب می کند، زیرا زنی که در اثر چند ساعت کار متوالی، خسته و فرسوده شده و در اثر معاشرت و برخورد با مردهای مختلف فکر و حواس او مشتت و پریشان گشته، نه در اعصاب خود طاقت و نیروی قیام به وظیفه مادری دارد و نه در فضای روح و دل خود محیط مساعد و مناسبی برای پذیرفتن طفل و پرورش عواطف و احساساتی متناسب با این وظیفه می یابد و اما می بینیم اجتماع بشری با صرف نظر از لذت مستری که بر اثر آمیزش با زنان آراسته و طناز برده چه نتیجه عقلایی و فایده در خور ذکری از این وضع برداشت کرده است؟ و آیا وجود این عده از زنان در پارلمانهای جهان و وزارتخانه ها و ادارات کشورها و با وجود چند میلیون زن در کارخانه ها و تجارتخانه ها و مراکز فسق و فجور، کدام مشکل از مشکلات بشریت را حل کرده است.

آیا قیام زن به این امور او را عنصری مفید و موثر در اجتماع می سازد؟ ولی قیام به تربیت فرزندان و پرورش مردان و زنان صالح و مفید و ایجاد افرادی خداشناس و متقی و ایمان او را به وجودی بی فایده و عنصری بی خاصیت تبدیل می کند؟.

ممکن است زن در برابر کف زندهای شونندگان در پارلمان یا در مقابل شنیدن تملق و تحسین در سالنها و در معاشرت شاد و مسرور شود، ولی این مسرت و شادی موقت که نتیجه آن پدید آمدن نسلی بدون مادر و محروم از عواطف و تربیتهای عالی مادری باشد چه ارزشی دارد و آیا جز مادر کدام کس می تواند عنصر محبت را که جلوگیری از خوی سببیت و خودخواهی بشریت است در روح و قلب فرزندان تزریق کند؟.

البته منظور ما از این بحث این نیست که زن را تحت فشار و مورد قسوت و آزار قرار دهیم و او را از لذتهای زندگی و پابر جا ساختن شخصیت و حیثیتش محروم سازیم، ولی کی و کجا عرصه زندگی به بشر چه زن باشد و چه مرد، مجال و اجازه می دهد که بروق دلخواه خود از لذات حیات کامیاب شود و چنانکه پسند خاطر او است شخصیت و حیثیتش را پابرجا سازد؟.

دست دادند.

جای تردید نیست که ملل اروپائی از نظر نیروی مادی و علمی و از جهت کار و کوشش و سعی در تولید و انتاج بسیار قوی و مجهز بوده و هستند ولی اندک اندک، کرمهای شهرتانی و عیاشی در پیکره درخت حیات اجتماعی ایشان رخنه کرده و بعضی را از پای در آورده و بعضی دیگر را ضعیف ساخته و همچنان در راه زوال و فنا پیش می برد ولی ما مردم مشرق که در اثر ناسازگاری اوضاع اجتماعی و ظروف سیاسی خاصه درد و قرن اخیر آن نیروها را فاقدیم، چگونه روا است که در گردابهای وحشتناک شهرت در افتیم و اینگونه هرزگی ها را تمدن و ترقی بنامیم و اجتناب از اینگونه منکرات را جمود و ارتجاع بخوانیم .

با توجه به این حقایق پیدا و هویدا است که هر نویسنده یا مصلح آزادی خواهی که ما را بفرو گذاشتن آداب و اخلاق باستانی خود دعوت کند تحت هر عنوان که باشد او مبعوثی از دستگاه استعمار و فرومایه ای جیره خوار از خوان بیگانگان و دشمنی جانکاه و بدخواه ما است، معاشرت و آمیزش زن با مرد بیگانه بر دلبستگی و قدرت نفوذ و تصرف در احساسات او افزوده است ولی اکنون جای این سؤال به میان می آید که آیا این دلبستگی و طنازی شخصیت و حیثیت زن را از نظر وظایفی که در نظام طبیعت بر عهده دارد افزوده است یا به همین نسبت که بر این جهات افزوده از آن جنبه اش فرو کاسته است؟.

و آیا این افزایش کفه حیثیت و آبرو و سعادت اجتماع را سنگین ساخته یا از سنگینی و وزن آن کم کرده است؟.

شک نیست که زن در دنیای غرب برای مرد «رفیقی» شایسته و برای مغازه و معاشرت و اشباع کام جنسی او مجهز و آماده گشته و در حل بعضی از مشکلات مرد با او به کمک و معاونت برخاسته ولی در عین حال از انجام وظیفه یک همسر صالح و مادر شایسته، فرومانده است و جنبه الهام و مغالطه های مجامع زنان و طرفداران ایشان قادر نیست که این حقیقت را انکار کند، زیرا آمارها و احصائیه های مضبوط و دقیق آن را تأیید می کند و بهترین دلیل بر صدق این مدعا بالا رفتن نسبت طلاق در آمریکا به ۴۰/۱۰ است و این بالا رفتن نسبت طلاق از خطری عظیم و از انحلال وحشتناکی در روابط زناشویی و خانوادگی حکایت می کند.

اما در اروپا هر چند سطح طلاق به این درجه بالا نرفته ولی کار معشوقه بازی در

آیا در صورتیکه مادر اثر غلبه خودخواهی، هوای نفس و خواهش دل را عنان گشاده رها کنیم و در پی شهوات و لذات خود روان شویم، وضع اجتماعی و سرنوشت زندگی ما چگونه خواهد بود؟

آیا نه چنین است که در اثر این افراط نسلهائی بدبخت و ضعیف و ناقص از ما باقی خواهد ماند که مسؤولیت بدبختی و ضعف و نقص آن برعهده وجدان ما خواهد بود.

آیا در میان آن نسل وظیفه شورش و تبه روزگار عده بیشماری از زنان نخواهند بود؟ و آیا برای زن از نظر جنس و نوع ثابت و دائمی که در جهان دارد شایسته و رواست که بعضی از افرادش در قسمتی از زمان در کامرانی افراط کنند و در نتیجه بقیه افراد را در نسلهای بعد و قرنهای آینده بدبخت و بینوا سازند و آیا برای اسلام عیب و نقصی است که نوع بشر را مانند یک زنجیر و حلقات متصل، قرنهای و نسلها را پیوسته به یکدیگر می داند و روا نمی دارد که یک نسل سعادت و مصلحت نسل دیگر را فدای هوی و هوس خود سازد؟

بلی در صورتی جای ایراد و انتقاد بود که اسلام کلیه انواع تمتع و لذت را مسدود ساخته و فطرت و غریزه را عاقل و باطل گذاشته، و غرایز و فطریات بشری را تحت فشار قرار داده باشد، ولی آیا اسلام چنین کاری را کرده است؟ (برهان قرآن).

۱۱- لواط

پانزدهم از گناهانی که به کبیره بودنش تصریح شده لواط است چنانچه از حضرت صادق و حضرت رضا علیهما السلام رسیده بلکه حرمت و عقوبت آن از زنا شدیدتر است. از حضرت صادق (ع) مرویست که:

«حرمت لواط از زنا بیشتر است، به درستی که خداوند قومی را برای عمل لواط هلاک فرمود (قوم لوط) ولی کسی را برای زنا هلاک نفرمود».

از رسول اکرم (ص) مرویست که فرمود: کسی که با پسری جمع شود روز قیامت جناب و اراد محشر می شود و آب دنیا او را پاک نمی کند و خشم خدا بر او است و او را لعنت فرموده، دوزخ را برایش آماده می فرماید و بد جایگاهی است.

سپس فرمود هر گاه کسی لواط کند، عرش خدا بلرزه درآید و خداوند او را لعنت و غضب فرموده و جهنم را برایش آماده می فرماید و ملوط (مفعول) را در کنار جهنم نگه می دارند تا خلائق از حساب فارغ شوند، پس او را در جهنم می اندازند و در طبقات دوزخ همیشه معذب خواهد بود.^۲

۱- عن ابی عبد الله (ع) قال: سمعته يقول حرمة الدبر اعظم من حرمة الفرج وان الله اهلك امة لحرمة الدبر ولم يهلك احداً لحرمة الفرج (وسائل کتاب نکاح باب ۱۷ ص ۲۴۹).

۲- قال رسول الله (ص) من جامع غلاماً جاء يوم القيمة جنباً لا ينقيه ماء الدنيا و غضب الله عليه و لعنه و اعدله جهنم و ساءت مصيراً ثم قال ان الذكر يركب الذكر فيهنز المرش لذلك و ان

و این تهدید سختی است بکسانی که عمل آنها را مرتکب شوند.

غلامی که مولایش را کشت: در زمان عمر، غلامی که مولای خودش را کشته بود پس از اقرار، عمر امر به کشتنش نمود، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از غلام پرسید چرا مولای خود را کشتی؟ عرض کرد به زور با من لواط کرد پس او را کشتن آن حضرت از اولیای مقتول پرسید آیا او را دفن کرده اید؟ گفتند: آری هم اکنون از دفنش می آئیم پس به عمر فرمود غلام را تا سه روز نگهدار و پس از سه روز اولیای مقتول حاضر شوند.

لاطی به قوم لوط ملحق می شود: پس از گذشتن سه روز آن حضرت به اتفاق عمر و اولیای مقتول بر سر قبرش آمدند از اولیایش پرسیدند این قبر صاحب شماس است؟ گفتند آری، سپس فرمود قبر را بشکافید تا بلبلد برسید، چون بلبلد رسیدند و آنرا برداشتند جنازه را ندیدند، پس آن حضرت تکبیر گفت و فرمود: به خدا قسم دروغ نگفتم شنیدم از رسول خدا (ص) فرمود: هر کس از امت من، عمل قوم لوط را مرتکب شود و بدون توبه از دنیا برود پس در قبرش بیش از سه روز نمی ماند تا اینکه زمین او را فرومی برد و به جایی که قوم لوط هستند و هلاک گردیده اند ملحق می نماید پس در زمره ایشان محشور می شود.^۱

لواط هم فاحشه و زشت است: حضرت رضا (ع) فرمود: بترس و ترک کن زنا و لواط را و لواط بدتر از زنا است و این دو گناه موجب هفتاد و دو گونه درد در دنیا و آخرت برای صاحبش می شود.^۲

در قرآن مجید چنانچه از زنا به فاحشه تعبیر فرموده این عمل شنیع را هم فاحشه خوانده چنانچه در سوره اعراف می فرماید:^۳

«لوط به قوم خود گفت آیا کاری را می کنید که در نهایت زشتی است، پیش از

۱- معالم الزلفی

۲- واتق الزنا و اللواط و هو اشد من الزنا و هما یورثان صاحبهما اثین و سبعین داء فی الدنیا

و الآخرة (فتحه الرضا، «ع»).

۳- ولوطاً اذ قال لقومه اتأتون الفاحشة ما سبقکم بها من احد من العالمین انکم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء... (سوره ۷ آیه ۷۸ تا ۷۹).

لواط کفر است: امیرالمؤمنین (ع) فرمود لواط (که از گناهان کبیره است و این عقوبتها را دارد) مادامی است که دخول در مخرج نشود، اما حکم دخول در دبر اگر آنرا حلال بدانند کفر است زیرا منکر ضروری دین گردیده و اگر آنرا حلال ندانند، در شدت و طول عذاب مانند کفر است.^۱

حذیفه بن منصور گفت که از حضرت صادق (ع) از لواط که از گناهان کبیره است پرسیدم، حضرت فرمود ما بین دوران است، پرسیدم از کسی که در دبر دخول می نماید فرمود که این عمل کفر و انکار آنچه خدا بر پیغمبرش فرستاده، می باشد یعنی انکار قرآن است.^۲

سنگ عذاب هنگام مرگ: از حضرت صادق (ع) مرویست که: نیست بنده ای که عمل قوم لوط را حلال بداند (و در روایت دیگر کسی که بر لواط کردن اصرار داشته باشد) نمی میرد مگر اینکه در آن ساعت خداوند بر او سنگی از همان سنگهای عذابی که بر قوم لوط بارید، می اندازد و وی در خوردن همان سنگ است و برای اینکه رسوا نشود، خداوند آن سنگ را از نظر خلق پوشیده است.^۳

عذابهای قوم لوط بر ظالمین: در قرآن مجید سه نوع عذاب برای قوم لوط بیان فرموده: صیحه باریدن سنگ عذاب بر آنها، زیر و رو شدن شهرهای آنها بعد می فرماید: عذابی که بر قوم لوط نازل شد از ظلم کنندگان دور نیست.^۴

الرجل لیؤتی فی حقبة فیحسبه الله علی جسر جهنم حتی یفرغ الله من حساب الخلاق ثم یؤمر به الی جهنم فیمذب بطبقاتها طبقة طبقة حتی یرد اسفلها ولا یخرج منها (فروع کافی — وسائل کتاب نکاح باب ۱۷ و ۱۸ ص ۲۴۹ — ۲۵۳).

۱- اللواط مادون الدبر و الدبر هو الکفر (فروع کافی کتاب النکاح).

۲- عن حذیفه بن منصور قال: سئلت ابا عبد الله (ع) عن اللواط فقال: ما بین الفخنین، و سئلته عن الذی یوقب فقال (ع) ذاک الکفر بما «لما» انزل الله علی نبيه (ص) (وسائل الشیعه کتاب نکاح باب ۲۰ ص ۲۵۷).

۳- عن ابی بصیر عن ابي عبد الله (ع) فی قوله تعالى و امطرنا علیها حجارة من سجيل قال ما من عبد یخرج من الدنیا یتصل عمل قوم لوط — و فی رواية الوسائل من مات معصراً علی اللواط لم یمت الا زماه الله تعالى یحجر من ذلک الحجارة تکون فیه منیته و لکن الخلق لا یرونه. (تفسیر قمی).

۴- و ماهی من الظالمین یعید (سوره ۱۱ آیه ۸۵).

شما کسی از افراد بشر گرد چنین کار زشتی نگشته، آیا شما با مردان جمع می شوید در هنگام شهوت و زنان را رها می کنید بلکه شما اسراف کنندگانید».

چه اسرافى بدتر از اینکه نطفه‌ای که به منزله بذراست برای بقاء نوع و نسل انسان و باید در رحم زن قرار گیرد در غیر محلی که خدا قرار داده بریزد.

برای تهدید دیگران از نزدیک شدن به این عمل خلاف انسانی در سوره‌های اعراف و هود و عنکبوت و قمر و نجم، قوم لوط را یادآوری و کیفیت عذاب ایشان را متذکر می شود باشد که دیگران اندرزی بگیرند.

برای جلوگیری از پیش آمدن چنین عمل شنیعی چند چیز را که مقدمات قریبه و بعیده آن است تحریم فرموده:

نگاه شهوتی به پسر حرام است: ۱- نگاه کردن از روی شهوت به جوان امر (پسری که هنوز موبه صورتش در نیامده) حرام است و سوء اثر و شدت عقوبت نظر حرام در بحث زنا مفصلاً ذکر گردید بلکه از رسول خدا (ص) مرویست که: **فتنة جوان زیبای امر** از فتنه دختر باکره بیشتر است.^۲

پس بر هر مسلمانی واجب است از چشمان خود نهایت مواظبت را بکند که به چنین گناه بزرگی مبتلا نشود.

لجام آتشین برای بوسه شهوت: ۲- بوسیدن جوانی از روی شهوت حرام است چنانچه از حضرت صادق (ع) است که پیغمبر (ص) فرمود: کسی که جوانی را از روی شهوت ببوسد خداوند او را در قیامت به لجامی از آتش لجام می فرماید.^۳

و از حضرت رضا (ع) مرویست که: هر گاه مردی جوانی را از روی شهوت ببوسد ملائکه های آسمان و ملائکه های زمین و ملائکه رحمت و ملائکه غضب او را لعنت کنند و جهنم برایش آماده شود و مکان بدی جایگاهش می باشد.^۴

۱- در ضمن تفسیر سوره قمر از بیانات مؤلف تحت عنوان: «حقائقی از قرآن» مفصلاً ذکر شده است.

۲- ابایکم و اولاد الاغنیاء و الملوك المرد فان فتنتهم اشد من فتنة العذاری فی خدورهن (نکاح وسائل باب ۲۱ ص ۲۵۸).

۳- من قبل غلاماً بشهوة الجمه الله تعالی بلجام من نار (اصول کافی).

۴- و اذا قبل الرجل غلاماً بشهوة لعنة ملائكة السماء و ملائكة الارض و ملائكة الرحمة و

و نیز از پیغمبر (ص) مرویست: کسی که جوانی را از روی شهوت ببوسد خداوند او را در آتش جهنم، هزار سال معذب می فرماید.^۱

و اگر مسلم شد که کسی جوانی را از روی شهوت بوسیده باید حد بخورد و حدش از سی تانود تازیانه است هر قدر که حاکم شرع صلاح بداند او را می زند.

خوابیدن دودرد یا دوزن: ۳- خوابیدن دودرد در یک بستر و زیر یک لحاف در صورتیکه هر دو عریان باشند، حرام است و همچنین است حکم دوزن، و فرقی بین محرم و بیگانه نیست.

و در چند روایت است که باید آنها را حد زد و برایش هم حد زنا معین شده یعنی آنها را یکصد تازیانه بزنند.^۲

و بعضی از علماء فرموده اند چون برای خوابیدن دودرد عریان زیر یک لحاف حد معین شده، پس از گناهان کبیره است.

و از رسول خدا (ص) مرویست که: بستر فرزندان خود را از سن ده سالگی جدا سازید، یعنی دو برادر یا دو خواهر یا برادر و خواهر زیر یک لحاف از همان کوچکی نخوابند.^۳

حد لواط: چون حرمت و فساد لواط بیشتر از زنا است حدش شدیدتر است و آن کشتن می باشد، هر گاه لواط کننده و دهنده هر دو عاقل و بالغ باشند هر دو را باید کشت و فاعل را بوسله شمشیر یا سنگسار کردن یازنده به آتش سوزانیدن یا از بالای بلندی مانند کوه پرتاب کردن با دست و پای بسته شده، بایستی کشت و انتخاب نوع قتل به نظر حاکم جامع الشرائط است.

و از حضرت امیرالمؤمنین (ع) مرویست که: پس از کشتن بدنش را به آتش ملائکه غضب واعدله جهنم و سالت مصیرا (قته الرضاء «ع»).

۱- من قبل غلاماً بشهوة عذبه الله تعالی الف عام فی النار. (مستدرک کتاب نکاح باب ۱۷ صفحه ۵۷).

۲- در باب دوم این رساله ضمن گناه مساحقه ذکر می شود که بنابر مشهور پس از اثبات در نزد حاکم شرع باید تعزیر شود بکمتر از حد (صد تازیانه).

۳- قال رسول الله (ص) الصبی والصبیة والصبیة والصبیة یفرق بینهم فی المضامع لعشر سنین (وسائل کتاب نکاح باب ۱۲۷ ص ۳۰).

بسوزانید و این گناه بزرگ مانند زنا به یکی از دو چیز ثابت می شود: یکی اقرار است به اینکه فاعل یا مفعول یا هر دو به این گناه خود مرتبه اقرار کند و اگر کمتر از چهار مرتبه اقرار کند حد بر او جاری نمی شود و تنها تعزیر (تأدیب) می شود و بعضی از فقهاء فرموده اند چهار مرتبه اقرار باید در چهار مجلس واقع شود و شرط است در اقرار کننده بلوغ (پس اگر نابالغ باشد تأدیب باید شود) و کمال عقل و حریت و اختیار (پس اگر به اجبار و اکراه بوده حد ندارد).

دوم شهادت چهار مرد عادل بالمعاینه است یعنی بگویند به چشم خود دیدیم که فلان یا فلان لواط نموده و اگر گواهی دهنده گان کمتر از چهار نفر باشند گواهی آنها رد می شود و حد جاری نمی گردد بلکه حد قذف که بعداً ذکر می شود بر آنها باید جاری شود و اگر شخص لاطی پیش از گواهی شهود توبه کند حد بر او جاری نمی شود و هر یک از اقرار و گواهی اگر بر دخول در دبر باشد حد آن کشتن است و اگر بر قذف یعنی دخول در الیه و رانها باشد حد آن یکصد تازیانه است.

چرا حد لواط قتل است؟ ۱- دو نفری که شرم و حیاء را از دست داده و از

عالم انسانیت سقوط کرده و در نتیجه انحراف جنسی در جلو چشم چهار مرد با تقوی با هم جمع شوند جز جرمه فساد چیز دیگر نیستند و اگر زنده بمانند جامعه ای را آلوده و منحرف — به مانند خود خواهند ساخت چنانچه در قوم لوط در ابتداء شیطان یک نفر را به این گناه آلوده ساخت سپس آن بدبخت دیگران را به این گناه وادار کرد تا جائیکه در برابر چشم یکدیگر مردان به مردان و زنان با زنان جمع می شدند و نیز کسیکه پس از چنین گناه بزرگی از کار خود پشیمان نشود و توبه نکند دانسته می شود کفر و انکارش به خدا و سرای آخرت و بالجمله چنین شخص جز کشتن و سوختن او چاره دیگری نیست و نیز گوئیم:

۲- برای اینکه این گناه بزرگ در میان مسلمانان شایع نگردد که در اثر اشاعه اهمیت و قبح آن از نظرها محو گردد در دین اسلام، با اینکه برای اثبات هر موضوعی گواهی دو مرد عادل کافی است لیکن در موضوع اثبات زنا و لواط به گواهی دونفر یا سه نفر ثابت نمی شود بلکه بر آنها جایز نیست گواهی دادن و اگر گواهی دادند بر آنها حد قذف (نسبت زنا یا لواط به مسلمان دادن) جاری می شود بلی اگر چهار مرد عادل به چشم خود ببینند دخول یا تنقیذ راسی توانند گواهی دهند و به گواهی آنها ثابت می شود و حد فاعل و مفعول جاری می گردد به شرط اینکه پیش از کردار خود پشیمان و تائب نشوند والا حد

ساقط می گردد.

و اما اقرار به اینکه در شرع اسلام هر انسان بالغ عاقل از روی اختیار و عمد به موضوعی که به زیان او است اگر یک مرتبه اقرار و اعتراف صریح کند ثابت می شود لیکن در موضوع زنا و لواط تا سه مرتبه هم ثابت نمی شود مگر اینکه چهار مرتبه تکرار کند و احتمال مزاح یا بیماری روانی یا چیز دیگر داده نشود و این سخت گیری برای آنستکه از اقرار دست بردارد و حد بر او جاری نشود و دانسته شود که این گناه آنقدر بزرگ و مبنغوض است که هیچ مسلمانی به آن آلوده نمی گردد و اهمیت آن باقی بماند و از این بیان دانسته می شود سرکراهت اقرار توضیح مطلب آنکه اگر مسلمانی به گناه زنا یا لواط آلوده شد فاش کردن کردار یا روای خود و اقرار به آن مکروه است هر چند اگر نزد حاکم شرع چهار مرتبه اقرار کند و حد بر او جاری شود عذاب آخرتی قطعاً ندارد و خداوند عادل جمع نخواهد فرمود بین عقوبت دنیوی و عذاب اخروی و گنه کار پس از اجرای حد بر او قطعاً از آن گناه پاک شده است لیکن بهتر آن است که سر خود را فاش نکند و تنها با پروردگار خود این راز را در میان گذارد و اورد توبه و قرضع به سوی او در آید و برآستی از کردار خود پشیمان و از شر مساری نزد پروردگار سوخته و گداخته و نالان باشد امید است که خداوند به ناله های او ترحم فرموده و از آن آلوده گی پاکش فرماید و البته باید تا آخر عمر بین خوف و رجاء باشد یعنی هم از عقوبت آخرت بترسد و هم امید به فضل و کرم الهی داشته باشد و به عبارت دیگر نه مغرور و پیدرد و بی باک باشد به مانند اینکه کاری نکرده و گناه خود را کوچک شمرده و خود را پاک پنداشته باشد و نه یأس و ناامیدی او را بگیرد و خیال کند گناه او بزرگتر از آن است که آمرزیده شود و از این روی خدا را بخواند و از او طلب آمرزش نکند و بزرگی گناه یأس در اوائل این کتاب گفته شده است.

در خاتمه این بحث چند روایت ذکر می شود:

۱- امیرالمؤمنین فرمود: اگر سزاوار بود که کسی دوبار سنگسار شود هر آینه لواط کننده این چنین سنگسار می شد!

شریعت های آسمانی متفقاً با این خوی نکوهیده به مبارزه پرداخته اند زیرا اساس

۱- عن ابی عبدالله عن آبائه (ع) قال قال امیرالمؤمنین لوکان یبغی لاحد ان یرجم مرتین لیرجم الوطی (فروع کافی کتاب الحدود ص ۱۱۹).

جهنم نسوزانی پس گریان برخاست و در گودالی پر از آتش که برایش آماده شده بود نشست آتش از اطرافش شعله می کشید.

حضرت امیرالمؤمنین (ع) بر حالش رقت فرمود و گریان شد و اصحاب همه به گریه در آمدند، پس از آن، حضرت فرمود: برخیز ای مرد که ملائکه آسمان و زمین را به گریه در آوردی به درستی که خداوند توبه ات را پذیرفت، برخیز و به آن گناهی که کردی نباید برگردی.

نکته: مشهور بین فقهاء آن است که اگر گناه کار پس از اقرار و حاضر شدن برای اجرای حد، توبه نماید امام مخیر است که حد را اجرا کند یا نکند. چنانچه در حدیث مزبور امام (ع) از اجرای حد صرف نظر فرمود و این اختیار اجرای حد مخصوص موردی است که گناه با اقرار گناه کار ثابت شود نه به شهادت شهود که در اینصورت توبه گناه کار در اجرا نمودن حد تأثیری نداشته و حتماً باید حد اجرا شود.

حکم وضعی: باید دانست که مادر و خواهر و دختر پسری که لواط داده بر لواط کننده، حرام همیشگی است، یعنی پس از این عمل زشت دیگر هیچوقت نمی تواند مادر و دختر و خواهر لواط دهنده را بگیرد.

بقای اجتماع تناسل است و لواط مانع از آن است و در نتیجه این عمل منکر اجتماع را در معرض فساد و زوال قرار می دهد بعلاوه ارتکاب این عمل موجب آن می شود که روح مردانگی کودک از میان برود و سرانجام از قیام به وظائف حیاتی و اجتماع که مستلزم داشتن روح رجولیت حقیقی است عاجز ماند و صدمه ای عظیم از این راه متوجه اجتماع شود زیرا برای آنکه تناسل بر اساس صحیح انجام شود لازم است که مرد و زن در جهت رجولیت و انوئیت کامل و صحیح باشند و لواط یانسل را از میان می برد و یا آنرا ضعیف می سازد.

توبه می کند و نمی سوزد: در فروع کافی کتاب الحدود از حضرت صادق (ع) روایت می کند که: روزی حضرت امیرالمؤمنین (ع) در میان جماعت اصحاب بودند مردی آمد و گفت یا امیرالمؤمنین یا پسری لواط نموده ام پاکم کن، (یعنی بر من اجرای حد فرما) حضرت فرمود: برو به خانه ات شاید سودائی در طبیعت حرکت کرده باشد (چون به سبب احتمال شبهه، حد ساقط می شود لذا فرمود شاید حواست حاضر نیست و اقرار از روی کمال عقل و شعور نیست) روز دیگر آمد و همان اقرار را کرد و خواهرش اجرای حد را تکرار نمود.

حضرت ثانیاً فرمود: به منزلت رو، شاید سودائی در طبیعت حرکت کرده و چنین اقراری می کنی تا آنکه سه مرتبه باز گشته و همان طور اقرار و سپس خواهرش را تکرار کرد.

در مرتبه چهارم حضرت فرمود: که پیغمبر (ص) در این واقعه سه حکم فرموده هر یک را می خواهی اختیار کن یکی اینکه دست و پایت را ببندند و از کوه پرتابت کنند یا اینکه با شمشیر ترا بکشند یا با آتش ترا بسوزانند؟

عرض کرد یا علی کدامیک از اینها دشوارتر است، فرمود سوزاندن با آتش، گفت آن را اختیار کردم.

حضرت فرمود: تهیه کار خودت را بکن، گفت چنین خواهم کرد، پس برخاست و دو رکعت نماز خواند سپس گفت خدایا گناهی از من سر زده که تو بآن دانائی و من از گناه خود ترسیدم و به نزد وصی رسول تو آمدم و از او خواهرش کردم مرا از گناه پاک کند، او مرا بین سه نوع عقوبت مختار خداوند از آنرا که سختتر بود انتخاب کردم از تو می خواهم که این عقوبت را کفاره گناهان من گردانی و مرا در آخرت به آتش خود در

قذف — سزاوار سوختن به آتش است از این جهت اعضایش به نص قرآن مجید برضدش شهادت می دهند.

حد — رد شهادت — فسق: و نیز در سورة نور می فرماید: آنانکه به زنان پاکدامن نسبت زنا می دهند سپس چهار نفر گواه بر آن نمی آورند پس آنها را هشتاد تازیانه بزنید و بعد از این در هیچ موردی گواهی آنها را قبول نکنید و ایشان فاسقاند.^۱

در این آیه شریفه برای قذف کننده سه حکم فرموده: یکی وجوب حد، دیگر پذیرفته نشدن گواهی برای همیشه و سوم حکم به فاسق بودنش.^۲

و باید دانست که قذف مطلقاً حرام و گناه کبیره است خواه راستگو باشد یا دروغگو، پس اگر به چشم خود ببیند زنا یا لواط دیگر را و قذف کند او را شرعاً دروغگو و فاسق و مستحق حد قذف است بلی اگر چهار مرد عادل به چشم خود زنا یا لواط را دیده

۱- والذین یرمون المحصنات ثم لم یأتوا برأیة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة ولا تقبلوا لهم شهادة ابداً و اولئك هم الفالقون (سوره آیه ۲۴).

۲- منظور از تشریع این حکم حفظ عفت و عزت جامعه اسلامی و پرورش روح غیرت و بزرگواری افراد مسلمان است زیرا در اجتماعی که چنین دشنامهای زننده و تهمت های گزنده شایع و رایج و بدون کیفر باشد روح عزت و غیرت خواهد مرد و پرده عرض و آبرو دریده خواهد شد و محتاج بتوضیح نیست که چون قومی در چنین ورطه انحطاط سقوط کرد هیچگاه قادر بر حفظ کیان ملی و استقلال قومی و دفاع از وطن خود نخواهد بود. (برهان قرآن)

و در کتاب اسلام و صلح جهان گوید: برای جلوگیری از تهمت های ناروا و شیوع افتراء اسلام کسی را که زنان پاکدامن را متهم سازد و نتواند چهار شاهد بیاورد با خوردن هشتاد تازیانه و محروم شدن از اطمینان مردم مسلمان با و قبول شهادت او کیفر می دهد چنانچه در سورة نور آیه ۴ و ۵ بیان فرموده است و این برای اینست که بازار تهمت و شایعه و دروغ گرم نشود و اضطراب و ناراحتی در میان مردم و خانه ها شایع نگردد و بجای اطمینان و اعتماد شک و ترس در اجتماع رونق یابد و اگر مرد همسر خود را متهم سازد و شهودی هم نداشته باشد اسلام با در نظر گرفتن موقعیت خانه ها و عدم امکان حضور شهود مرد را از کیفر معاف می دارد ولی بشرط آنکه چهار بار خداوند را شاهد بر راستگویی خود آورد و شهادت پنجم برای آن باشد که اگر دروغگو باشد لعنت خدا بر او باد وزن را نیز از کیفر حفظ می کند اگر چهار شهادت از خدا بیاورد که مرد دروغ می گوید و شهادت پنجم برای آن باشد که خشم و غضب خدا بر او باشد اگر مرد راستگو باشد چنانچه در سورة نور آیه ۷ و ۸ بیان فرموده است.

۱۲- قذف

دوازدهم از گناهان کبیره، قذف است و آن نسبت زنا یا لواط به زن یا مرد مسلمان پاکدامن دادن است. در احادیث وارده از حضرت رسول (ص) و حضرت صادق (ع) و حضرت کاظم (ع) و حضرت رضا (ع) و حضرت جواد (ع) به کبیره بودنش تصریح شده و نیز در قرآن مجید بر آن وعده عذاب داده شده است، در سورة نور می فرماید: آنانکه بزنان پاکدامن نسبت زنا می دهند که از آنچه بایشان نسبت می دهند بیخبران و اهل ایماند، دور کرده شده اند در دنیا (از نام نیک) و در آخرت (از رحمت) و برای ایشان شکنجه بزرگی است در روزی که زبانشان و دست و پایشان بر آنچه کرده اند گواهی دهند.

در دنیا مطرودند: یعنی کسانی که بزنان و مردان پاکدامن نسبت زنا می دهند در دنیا مطرود و ملعون و مردود بند گان و در آخرت ملعون و مورد غضب پرورد گارند یا اینکه در دنیا به عقوبت حد و رد شهادت و در آخرت بانواع و اقسام عذابها مبتلا خواهند بود.

شهادت بر علیه دوزخی است: از حضرت باقر (ع) مرویست که: روز قیامت اعضای مؤمنین بر علیه او شهادت نمی دهند و گواهی جوارح بر ضرر صاحبش و یثه کسی است که سزاوار داخل شدن در آتش باشد^۲ و حال قذف کننده چنین است، یعنی چون

۱- ان الذین یرمون المحصنات الفالقات المؤمنات لهن فی الدنیا والآخرة و لهن عذاب عظیم یوم تشهد علیهم السننهم و ایدیهن و ارجلهم بما کانوا یعملون. (سوره ۲۴ آیه ۲۲).

۲- و لیست تشهد الجوارح علی مؤمن انما تشهد علی من حقت علیه کلمة العذاب. (کافی).

باشند می توانند با هم بر آن گواهی دهند و اگر از چهار نفر کمتر باشد نمی توانند آنچه را که دیده اند گواهی دهند و اگر گواهی دادند فاسق می شوند و هر یک را هشتاد تازیانه باید بزنند.

از مؤمنین بیرونست: از حضرت باقر (ع) مرویست که خداوند قذف کننده را از مؤمنین خارج فرموده، چون از او تعبیر به فاسق می فرماید و فاسق هم در مقابل مؤمن است چنانچه در جای دیگری فرماید آیا کسی که مؤمن باشد مانند فاسق است^۱ برابر نیستند.

و حضرت رسول (ص) فرمود کسی که نسبت زنا به مرد یا زن پاکدامنی بدهد خداوند کردار نیکش را از بین می برد و روز قیامت هفتاد هزار ملک او را از پیش و پس تازیانه می زنند، پس او را به آتش می اندازند^۲.

حد قذف: آنچه از آیه شریفه و اخبار کثیره و اتفاق فقهاء استفاده می شود آنستکه اجرای حد قذف که هشتاد تازیانه است مشروط به چند امر است:

۱- قذف کننده بالغ و عاقل باشد پس اگر طفل نا بالغ یا دیوانه قذف کرد نباید او را حد زد. و نیز با اختیار و قصد باشد پس اگر از روی سهو یا غفلت یا شوخی قذف کرده حد بر او جاری نمی شود.

۲- قذف شده (دشنام داده شده) پنج شرط در او باشد، بلوغ، عقل، حریت، اسلام، پاکدامنی، یعنی متجاهر و متظاهر به عمل شنیع نباشد و از نسبت دادن زنا و لواط به او اباء و استکفاف داشته باشد، که اگر یکی از پنج شرط در او نباشد دشنام دهنده را حد نمی زنند.

۳- دشنام به زنا یا لواط باشد و نسبت هم صریح باشد نه کنایه مثل اینکه به مرد مسلمان بگوید ای لواط کننده یا دهنده یا ای زنا کننده یا به زن مسلمانی بگوید: ای زنا دهنده و هر لفظی که این معنی را صریحاً بفهماند از هر زبانی که باشد، در این صورت دشنام داده شده حق دارد اجرای حد را برای دشنام دهنده بخواهد.

۱- اقمین کان مؤمناً کمین کان فاسقاً لایستون (سوره آیه ۳۲ آیه ۱۸ - اصول کافی کتاب الایمان والکفر باب ۱۷).

۲- من رمی محصناً او محصنة احبط الله عمله و جلده يوم القيمة سبعون الف ملك من بین یدیه و من خلفه ثم یؤمر به الی النار (وسائل الشیعه کتاب الحدود).

در بعضی موارد حق مطالبه اجرای حد برای غیر مخاطب است یعنی مقذوف غیر از دشنام داده شده مثل اینکه به کسی بگوید پدرت لواط می داده یا زنا می کرده در این صورت مقذوف، پدر مخاطب است و حق اجرای حد برای او است بلی مخاطب، چون هتک آبرویش شده حق تعزیر دارد و تعیین مقدار تنبیه آن به نظر حاکم شرع است البته از هشتاد تازیانه کمتر است.

همچنین است اگر به کسی بگوید ای زنا زاده یا نطفه زنا یا خواهر فلان یا مادر فلان، در تمام این موارد حق اجرای قذف برای غیر مخاطب و حق تعزیر برای او است.

۴- دشنام دهنده نتواند نسبتی را که داده اثبات کند و اثبات زنا یا لواط با آوردن چهار شاهد عادل مرد است که هر یک وقوع این عمل شنیع را به مشاهده خود در یک مجلس و یک وقت، گواهی دهند در این صورت حد زنا یا لواط بدشنام داده شده زده می شود و اگر نتوانست چهار شاهد بطریق مزبور بیاورد او را حد قذف می زنند که هشتاد تازیانه است، و همچنین هر یک از دو یا سه نفر شاهدهی که نسبت داده اند (وقتی که از چهار نفر کمترند).

هتک حرمت الهی نباید بشود: سبب اینکه در شرع اسلام اثبات زنا یا لواط را مشروط به چهار شاهد بکیفیت مزبور فرموده که اگر کمتر از چهار نفر باشند هر یک را هم حد قذف بزنند در حالی که در سایر موارد بدو نفر شاهد اکتفاء فرموده برای این است که کسی جرأت نکند مسلمانی را رسوا نماید باشد که در آینده توبه کرده کردار زشت خود را تلافی نماید.

بعلاوه حتی الامکان این عمل شنیع فاش نشود تا رعب و اهمیت و بزرگی گناهش در نظرها از بین نرود و به تعبیر دیگر هتک حرمت الهیه کمتر شود و مردم در این کار زشت جری نشوند.

دیگر آنکه چون در بعضی از موارد زنا و لواط و همچنین لواط حدش کشتن و متضمن حکم شدیدی است لذا برای اثباتش چهار نفر باید باشد و نیز چون در بعض موارد زنا و لواط حد بر دو نفر فاعل و مفعول جاری می شود باید شاهد آن چهار نفر باشند دو گواه برای فاعل و دو شاهد برای مفعول.

۵- دشنام داده شده نسبت را انکار نموده و حد قذف را بردشنام دهنده بخواهد پس اگر تصدیق کرد و اقرار به نسبت نمود یا اینکه دشنام دهنده را بخشید حد قذف ساقط

کند. امام فرمود اگر مادر قذف شده زنده باشد نمی تواند او را عفو کند زیرا حق عفو کردن با مادر او است (چون نسبت زنا بمادر او داده شده) هر وقت بخواد می تواند حق خود را از قذف کننده مطالبه کند بلی اگر مادرش بمیرد چون ولی امرش فرزند او است می تواند قاذف را عفو کند^۱.

و نیز پس از اجرای حد بر او یا عفو کردن مقذوف او را باید نزد حاکم و نزد مسلمانان خود را تکذیب کند یعنی اقرار به کذب خود نموده و بگوید نسبت زنا یا لواط که بفلان دادم دروغ گفته ام بطوری که باخبر شوند. «فی الصحيح عن ابن سنان قال سئلت ابا عبد الله (ع) عن المحدود اذا تاب اتقبل شهادته فقال (ع) اذا تاب وتوبه ان يرجع فيما قال و یکذب نفسه عند الامام و عند المسلمين فاذا فعل فان علی الامام ان یقبل شهادته بعد ذلك»^۲. ابن سنان گوید از امام صادق پرسیدم از کسی که حد بر او جاری شده اگر توبه کند پس از آن آیا شهادت او پذیرفته می شود یعنی دیگر فاسق نیست امام فرمود زمانی که توبه کند و توبه اش به این است که از آنچه گفته برگردد و خود را تکذیب کند نزد امام و نزد مسلمانان و چون چنین کند بر امام است که پس از این گواهی او را بپذیرد یعنی او را عادل بداند.

و چند روایت دیگر باین مضمون در تهذیب و کافی نقل شده است و بنابراین اگر به دروغ قذف کرده پس صحت تکذیب کردن آشکار است و اگر واقعاً دیده بوده زنا یا لواط را پس حال که باید خود را تکذیب کند تردید نماید یعنی معنای صحیحی در نظر گیرد مانند اینکه قصد کند حکم ظاهری شرع اسلام را زیرآ کسی که قذف کند و چهار گواه عادل با او نباشد شرعاً دروغگو است هر چند واقعاً راست گفته باشد «فاذلم تأثرو بالشهداء فاولئك عند الله هم الکاذبون» سوره آیه ۲۴ (۱۲) و شیخ در نهایة فرموده توبه قاذف باین است که در اجتماع مسلمانان در مکانی که قذف کرده حاضر شود و خود را تکذیب کند یعنی

۱- عن سماعة قال سئلت ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل یقذف الرجل بالزنا فیعفوه و

یجعله من ذلك فی حل ثم انه بعد ذلك یدوله فی ان یتقدمه حتی یجلده فقال: لیس له حد بعد العفو قلت اری ان هو قال یابن الزانیة ففعا عنه وترك ذلك لله؟ فقال: ان كانت امة حیهة فلیس له ان یعفوا لی امة متی شاءت اخذت بحقها قال: فان كانت امة قد ماتت فانه ولی امرها یجوز عفوه (وسائل الشیعه ج ۱۸ کتاب الحدود ابواب التقاف باب ۲۰ روایت ۳ ص ۴۵۵).

۲- تهذیب

می شود.

روز قیامت تلافی می شود: (وسائل الشیعه کتاب الحدود) زنی نزد رسول خدا (ص) آمد و گفت یا رسول الله من به کینیزم گفتم ای زنا دهنده رسول خدا (ص) فرمود آیا دیده بودی زنا دادن او را گفت نه رسول خدا (ص) فرمود آگاه باش روز قیامت از تو تلافی خواهد شد پس زن آمد نزد کینیزش و تازیانه را به او داد و گفت مرا حد (هشتاد تازیانه) بزنی، کینیز نپذیرفت پس کینیز را آزاد کرد سپس نزد رسول خدا (ص) رفت و کار خود را به آنحضرت خبر داد رسول خدا (ص) فرمود امید است به این کارت تلافی شده باشد یعنی در آخرت عذابی نداشته باشی^۱.

توبه از قذف: کسی که نسبت زنا یا لواط به مسلمانی دهد باید بداند که قذف او از گناهانیست که دو جنبه دارد: حق الناس و حق الله اما جهت اول چون آبروی مسلمان قذف شده را ریخته است مقذوف حق دارد که او را نزد حاکم شرع حاضر کند و پس از ثبوت قذف باقرار قذف کننده یا به گواهی دو نفر عادل حاکم او را هشتاد تازیانه بزند بنابراین باید قذف کننده خود را تسلیم مقذوف کند تا حد بر او جاری شود یا اینکه از مقذوف تقاضای عفو کند و رضایت او را بدست آورد تا او را ببخشد و از اجرای حد صرفنظر کند و اگر مقذوف او را عفو نکرد و حد هم جاری نشد تا اینکه مقذوف مرد این حق بورثه مقذوف منتقل می شود و باید تسلیم آنها شود برای اجرای حد یا اینکه آنها او را ببخشند و عفو کنند.

سماعة گوید از امام صادق (ع) پرسیدم مردی نسبت دهد مردی را بزنا پس مرد قذف شده قذف کننده را عفو کند و او را حلال نماید سپس از عفو خود پشیمان شود و بخواد قذف کننده را حاضر سازد تا حد بر او جاری کند: امام (ع) فرمود پس از عفو حق او ساقط می شود دیگر برای او حد نیست گفتم اگر آن مرد بگوید «یابن الزانیة»: ای پسر زنا دهنده پس آن شخص قذف شده او را عفو کند و برای خدا از اجرای حد بر او صرفنظر

۱- جائت امرأة انی رسول الله فقاتت با رسول الله انی قلت لامتی یا زانیة فقال هل رأیت علیها زنا فقاتت لا فقال اما انتھا ستقاد منك یوم القیمة فرجعت الی امتھا فاعطتها سوطاً ثم قالت اجدینی فابنت الامة فاعتقها ثم اتت انی النبی فاخبرته فقال عسی ان یکون به (وسائل الشیعه کتاب الحدود).

کسانی که قذف را از او شنیده‌اند تکذیب کردن او را نیز بشنوند و بدینوسیله سوء ظن مسلمان قذف شده از بین برود و اما جهت حق الله آن چون خداوند در قرآن مجید قذف را تحریم فرموده و از آن شدت نهی نموده پس قذف کننده مخالفت نهی خدا کرده و از این‌روی مستحق عقوبت و عذاب الهی است مگر اینکه برآستی از گناه خود بجهت مخالفت نهی خداوند سخت پشیمان شود و از پروردگار خود پوزش طلبد و استغفار کند چنانچه فرموده: «الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (سوره ۲۴ آیه ۵) مگر کسانی که بعد از گناه قذف بسوی پروردگار خود بازگشته و شایستگی گزینند خداوند آمرزنده مهربانست. و در تعیین مراد از جمله «وَأَصْلَحُوا» که در آیه شریفه است بعضی از فقهاء گفته‌اند مراد استمرار بر توبه است بطوریکه دیگر جز خیر و نیکی در گفتار و کردارش دیده نشود. و شیخ در مبسوط فرموده پس از توبه باید عمل صالح از او دیده شود و محتمل است که مراد اصلاح بین خود و شخص قذف شده باشد یعنی پس از توبه و اصلاح بین خود و پروردگار باید با مقذوف هم اصلاح کند باینکه طلب عفو از او کند یا تسلیم اجرای حد شود و نیز تکذیب کند خود را در آنچه گفته بغضی که دانسته شد و پس از توبه و اصلاح فاسق و کاذب نیست و شرعاً عادل است و گواهی او در موارد شهادت پذیرفته می‌شود.

وظیفه مسلمانان در برابر قذف: بر شنونده قذف چند چیز واجب و چند چیز

حرامست: مسلمانیکه بشنود از دیگری که نسبت زنا یا لواط بمسلمانی میدهد حرام است بر او گوش دادن و پذیرفتن و باورداشتن این نسبت ناروا را در باره مسلمانی و نیز حرام است بدین شدن با مسلمان قذف شده و نیز حرام است نقل قذفی را که شنیده برای دیگری هر چند بطور مسلم نگوید بلکه بطور نقل و نسبت گوید مانند اینکه بگوید شنیدم از فلان که نسبت زنا یا لواط بفلان داد اینطور نقل هم حرامست زیرا اگر هر کس آنچه را که شنیده بدیگری بگوید بتدریج شهرت پیدا میکند و آن نسبت ناروا را مسلم میگیرند و بدینوسیله آبروی مسلمانی در بین اجتماع ریخته میشود و دیگر کسی تحقیق نمیکند تا دانسته شود که این شهرت مستند بیک نفر بعضی که نقل کرده است.

و اما واجبات: بر شنونده قذف واجبت قذف کننده را نهی کند و زجر نماید و چون بر نسبتی که بمسلمانی داده چهار گواه عادل ندارد او را فاسق و دروغگو بداند و دیگر گواهی او را در هیچ موردی نپذیرد مگر اینکه توبه و اصلاح او را بتفصیلی که گفته

شد بداند و باید باو بگوید آنچه را گفتی بهتان و افترا بمسلمان است و ما نمی‌توانیم از تو پذیریم و برای دانستن دلیل بر آنچه گفته شد در این چند آیه در سوره نور دقت نمائید:

«لَوْلَا إِدْهَمَ سَمْعُكَ أَتَى عَلَى الْكَافِرِينَ» (سوره ۲۴ آیه ۱۲) لولا جأوا علیه بآرمه شهء فاذا لم يأتوا بالشهداء فأولئك عند الله هم الكافرون (۱۳) ولولا فضل الله عليكم و رحمته فى الدنيا و الآخرة لمحكم فيما افترم فيه عذاب عظيم (۱۴) اذ تلقونه بالسنتكم و تقولون بافواهكم ما ليس لكم به علم و تحسبونه هيناً و هو عند الله عظيم (۱۵) ولو لا إذ مسعمتموه قلتم ما يكون لنا ان نتكلم بهذا سبحانك هذا بهتان عظيم (۱۶) يعظمك الله ان تعودوا لمثله ابداً ان كنتم مؤمنين (۱۷) و بين الله لكم الايات و الله عليم حكيم (۱۸) ان الذين يحبون ان تشيع الفاحشة فى الذين آمنوا لهم عذاب اليم فى الدنيا و الآخرة والله يعلم و انتم لاتعلمون (۱۹)».

چرا آنگاه که این سخن (قذف) را شنیدید مردان و زنان با ایمان بهم دیگر گمان نیک نبردند و نگفتند این تهمتی آشکار است؟ چرا بر آنچه گفتند چهار گواه نیاوردند اکنون که گواهان را نیاوردند نزد خداوند دروغگویانند اگر فضل و رحمت خداوند در هر دو جهان بر شما نبود میرسید بشما در آنچه فرو رفتید در آن عذابى بزرگ آنگاه که از زبان یکدیگر آن خبر را می‌گرفتند و دهان بدهان می‌گفتند چیزی را که بآن علم نداشتید و گمان میکردند که این سخن چیزی سبک و اندک است در حالیکه نزد خداوند بزرگ است چرا وقتی آن تهمت را شنیدید نگفتید ما را نمیرسد که این سخنان گوئیم خداوند این بهتان بزرگست خداوند بشما پندوانداز میدهد که هرگز پیرامون چنین سخنانى نگزیدید اگر ایمان دارید و خداوند آیات را برای شما بیان می‌کند که او است دانا و با حکمت کسانی که دوست دارند زشت کاری و زشت نامی در میان گروندگان آشکار و پدیدار شود آنان را عذابست دردناک در دنیا و آخرت و خدا دانا است و شما نادانید.

«عن ابي عبد الله (ع) قال: من قال فى مؤمن ما رأته عيناه و سمعته اذناه فهو من الذين قال الله تعالى ان الذين يحبون الى اخوالا» (اصول کافی باب الغيبة و البهت) امام صادق فرمود هر که آنچه را از مؤمن با دو چشم خود دیده یا بگوش خود از او شنیده بگوید و بدیگران برساند پس از او کسانیست که خداوند در این آیه وعده عذاب به آنها داده است و خلاصه روایت آنکه این آیه اختصاص به بهتان ندارد بلکه کسیکه بچشم خود اگر زنا یا لواط مسلمان را ببیند یا از او اقرار آنرا بشنود سپس آنرا برای دیگران نقل و گزارش کند

مورد این آیه خواهد بود.

ضمناً باید دانست که اگر دشنام دهنده شوهر باشد و بزنش نسبت زنا بدهد حد قذف او هم بلعان ساقط می شود و تفصیل آن که از آیه شریفه و اخبار استفاده می شود در کتب فقهی موجود است و برای رعایت اختصار از ذکر آن خودداری می شود و پس از اجتماع پنج شرط مذکور اگر قذف شده مطالبه اجرای حد کند و قذف هم بوسیله اقرار قاذف یا گواهی دو مرد عادل ثابت شود هشتاد تازیانه باو باید بزنند لیکن خفیف تر از حد زنا و شرب خمر و او را نباید برهنه کرد بلکه با لباسی که برتن او است حد جاری می شود.

با فقد شرایط باز هم حرام است: هر چند بانمودن یکی از این پنج شرط که گفته شد حد قذف اینست ولی شکی هم در حرمت آن نمیباشد و در بعضی موارد حق تعزیر شرعاً ثابت است مثلاً اگر کسی بگوید حرامزاده چون معنی صریح آن زنا زاده بودن نیست بلکه در عرف بولد حیض هم حرامزاده میگویند و گاهی هم حرامزاده می گویند و از آن، خبیث النفس یا بدکردار، اراده میکنند حد قذف لازم نمی شود ولی حق تعزیر (تنبیه) بواسطه هتک آبروی مخاطب ثابت است.

و همچنین است اگر غیر مسلمانی را قذف کند، در این صورت حد قذف نیست لیکن یقیناً حرام است و جایز نیست که بکفار نسبت زنا یا لواط بدهند صریحاً یا کنایه مادامی که شرعاً ثابت نشده که مطابق مذهب خود زنا کرده است.

قذف کفار هم جایز نیست: عمرو بن نعمان جعفی گفت که حضرت صادق (ع) را دوستی بود که هر جا حضرت میرفت از آقا جدا نمیشد و غلامی از اهل سند داشت روزی در بازار کفشدوزان همراه حضرت در حرکت بود و غلام پشت سرشان میآمد پس آن مرد سه مرتبه به پشت سرش نگاه کرد و غلام را که دنبال کاری می خواست بفروستد، ندید در مرتبه چهارم که او را دید گفت «یابن الفاعله»، ای پسر زن زانیه کجا بودی آن حضرت دست به پیشانی مبارکش زد و فرمود سبحان الله مادرش را قذف میکنی من گمان می کردم تو صاحب ورع هستی و پیدا شد که هیچ ورعی با تو نیست.

عرض کرد: فدایت شوم مادرش از اهل سند و از کفار است. حضرت فرمود: آیا نمیدانی که هر طایفه ای را عقد و نکاحی است (یعنی هر قومی باصطلاح خودشان نکاح صحیحی و زنائی دارند مادامی که شرعاً ثابت نشود که مطابق مذهب خودشان زنا

نموده اند نمی شود آنها را قذف کرد) پس فرمود از من دور شو، راوی حدیث می گوید دیگر تا حضرت زنده بود ندیدم که با او رفیق شود.

ابی الحسن حذاء گفت: نزد حضرت امام جعفر صادق (ع) بوم مردی از من پرسید که یا ابالحسن، بدهکار تو چه شد؟ گفتم: «ابن فاعله» را میگوئی یعنی آن کس که مادرش زنا میداده؟. پس حضرت از روی تندى بمن نگرست.

گفتم فدایت شوم آن مرد مجوسی است مادر او خواهر او است حضرت فرمود: مگر نه نکاح خواهر در دین ایشان مانعی ندارد؟.

دشنام هم حرام است: غیر از قذف هر نوع فحش و دشنام که بمسلمان غیر مظاهر بفسق داده شود و موجب اذیتش شود، حرام است و تعزیرش با شرائطی واجب میشود، مثل اینکه بگوید: ای فاسق، ای شرا بخواره، ای خوک، ای سگ، و مثل اینکه او را بیعضی از اعضاء سرزنش کند مثلاً بگوید ای کور، کچل، شل و نظائر اینها.

و در مستدرک الوسائل است که حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمود: اگر مردی به مرد دیگر بگوید فاسق یا خبیث یا کافریا منافق یا حمار باید او را سی و نه تازیانه بزنند. در حرمت دشنام فرقی بین رحم و اجنبی نیست و همچنین دشنام به خدمتگزار و شاگرد با دیگران فرقی ندارد.

دشنام و روایات: اخبار وارده در این باب بسیار است از آنجمله امام صادق علیه السلام می فرماید: «هرزه گوئی جفاکاریست و جفاکاری در آتش است»^۳.

۱- ... قال: كان لايعبد الله (ع) صديق لا يكاد يفارقه اذا ذهب مكانا فيسما هو يمشي معه في الحذائين و معه غلام له سندی يمشي خلفهما اذا التفت الرجل يريده غلامه ثلاث مرات فلم يره فلما نظر في الرابعة قال: يابن الفاعلة اين كنت؟ قال: فرجع ابو عبد الله (ع) يده ففصك بها جهة نفسه ثم قال: سبحان الله تقذف امه؟ قد كنت اري ان لك ورعاً فاذا ليس لك ورع فقال: جعلت فداك ان امه سندية مشرکه فقال: اما علمت ان لكل امه نكاحاً تتبع عنى قال: فمارأيت يمشي معى حتى فرق الموت بينهما و في رواية اخرى ان لكل امه نكاحاً تحجزون به عن الزنا. (اصول کافی باب البذاء ص ۲۴۴ ج ۲).

۲- عن ابى الحسن الحذاء قال: كنت عند ابى عبد الله (ع) فسالني رجل ما فعل قريمتك؟ قلت ذاك ابن الفاعلة فنظر الى ابو عبد الله (ع) نظراً شديداً قال: فقلت: جعلت فداك انه مجوسى امه اخته فقال اوليس ذاك في دينهم نكاحاً؟ ... (وسائل الشيعه كتاب الحدود صفحه ۴۳۰).

۳- قال ابو عبد الله (ع) البذاء من الجفاء والجفاء في النار (امول کافی باب البذاء ص ۴۵ ج ۲).

«چهار نفرند که دوزخیان از آنها در آزارند یکی از آنها کسی است که پیوسته از دهانش چرک و خون جاری است و آن کسی است که در دنیا دشنام دهنده بوده»^۱. و روایات دیگر در باب دوم این کتاب نقل شده است.

پاسخ دشنام: ضمناً باید دانست همانطوریکه ابتداء فحش دادن حرام است پاسخ دادن بفحش هم حرام میباشد بلی در صورتیکه قذف نکند و فقط بآنچه دشنام داده شده پاسخ گوید مانعی ندارد مثلاً اگر کسی باو بگوید ای جاهل احق ظالم در جوابش اگر بگوید جاهل تویی، احق تویی، ظالم تویی مانعی ندارد^۲ چنانچه در قرآن مجید تصریح می فرماید: «کسی که بشما ستم کرد بآنچه کرده تلافی کنید»^۳.

و همچنین فرموده «اگر مظلوم در مقام تلافی برآید، مانعی ندارد»^۴.

«و اگر می خواهید تلافی کنید بمثل آنچه بشما شده تلافی کنید»^۵.

بشرطی که از حد نگذرد: حضرت موسی بن جعفر (ع) درباره دو نفری که بیکدیگر دشنام دهنده فرموده آنکه اول دشنام داده ستمکارتر است و تا وقتی که ستم دیده از حد نگذراند و زرش بعهده اولی است ولی اگر از حد گذرانید و زرو گناهش بعهده خودش می باشد. یعنی مانند اولی گناه کار است.

و گذرانیدن از حد در پاسخ مثل اینست که دشنام دهنده بگوید ای الاغ و در پاسخ گفته شود ای سگ یا مثلاً در جواب یکمرتبه دشنام دو مرتبه یا بیشتر همان لفظ را تکرار کند. و باید دانست که جواز جواب دادن بمثل در صورتیست که دشنام دهنده عذرخواهی نکند پس اگر بلافاصله معذرت طلبید و پوزش خواهی کرد باید عذرش را بپذیرد و جواب بدشنام ندهد. از حضرت موسی بن جعفر (ع) در باره دو مردی که بهم دشنام دهند فرمود

۱- عن النبی (ص) اربعة یزید عذابهم علی عذاب اهل النار الی ان قال ورجل یستلذ الرفق والفتش فیسل من فیه قیح ودم.

۲- مستدرک الوسائل ابواب جهاد النفس باب ۷۱

۳- فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم. (سوره ۲، آیه ۱۹۴)

۴- ولئن انتصر بعد ظلمه فاؤنسک ما علیهم من سبیل. (سوره ۴۲، آیه ۳۹)

۵- وان عاقبتهم فماتوا بمثل ما عوقبتهم به. (سوره ۱۶، آیه ۱۲۷)

۶- عن ابی الحسن موسی (ع) فی رجلین یتسابان قتال الیادی منهما اظلم ووزره ووزر صاحبه علیه ما یمتد المظلوم (اصول کافی باب السفء).

آنکه آغاز بدشنام کرده ستمکارتر است و گناه او و گناه طرفش به عهده او است تا وقتی که از ستم دیده عذر نخواسته است.^۱

خاموشی بهتر است: ناگفته نماند، جواب بمثل با رعایت امور مزبوره هر چند جایز است لیکن سکوت اولی و افضل خواهد بود چنانچه در قرآن مجید می فرماید: و سزای بدی، بدی مثل آنست پس کسی که ببخشد و تلافی ننماید و کارش را اصلاح کند، پاداشش با خداست.^۲

در جای دیگر می فرماید: بخشیدن شما پرهیزکاری نزدیکتر است.^۳

دشنام دهنده را شکنجه میدهید: و مرویست که حضرت امیرالمؤمنین شنید مردی قبر را بدشنام میدهد قبر خواست پاسخ گوید حضرت او را صدا زد که آرام باش بگذار تا این فحش دهنده خوار شود.

همانان خاموشی خود خداوند بخشنده را خشنود میکنی و شیطان را به خشم میآوری و دشمن خود (دشنام دهنده) را شکنجه میدهی به خدائی که دانه را شکافت و مردم را آفرید سوگند، که مؤمن خدا را بچیزی مانند بردباری خشنود و شیطان را بچیزی مانند خاموشی چشمتانگ نمیزارد و احق را بچیزی مانند سکوت در پاسخش شکنجه نمیدهد.^۴

اگر بتواند در پاسخ دشنام و سخن ناروا، صحبت شیرین کرده و او را نصیحت کند یعنی در برابر بدی نیکی کند مقام ارجمندی را دارا گردیده چنانکه در قرآن مجید میفرماید: «کردار نیک و بد با هم برابر نیست، بدی را به نیکی بران، (با کسی که بتو بدی کرد نیکی کن) در این هنگام دشمنت چنان با تو دوست می گردد که می پنداری

۱- الیادی منهما اظلم ووزره ووزر صاحبه علیه ما یمتد الی المظلوم (اصول کافی باب السباب حدیث ۴ ص ۲۶۸)

۲- وجزاءسیئة سیئة مثلهما فمن عفا واصلح فاجره علی الله (سوره ۴۲، آیه ۳۷)

۳- وان تغفوا اقرب للنقوى ... (سوره ۲، آیه ۲۳۸)

۴- عن جابر قال سمع امیرالمؤمنین رجلاً یشتّم قبراً و قدّرام قبران یرد علیه فناداه امیرالمؤمنین (ع) مهلاً یا قنبر (ع) شاتمتک مهلاً ترضی الرحمن و تسخط الشیطان و تعاقب عدوک فوالذی فلق الحبة و برع النسمة ما ارضی المؤمن ربّه بمثل الحلم ولا اسخط الشیطان بمثله الصمت ولا عوقب الا حق بمثل السکوت عنه. (سفینة البحار جلد اول ص ۳۰۰).

دوستی خویشاوند است. اما این خصلت پسندیده را ندهند مگر بکسانی که صبر کننده و صاحب بهره بزرگ از خیر و ثواب باشند در کتاب کشف الغمة نقل کرده مردی از اهل شام وارد مدینه شد دید مردی بر استر نیکوئی سوار است گفت نیکوتر از آنمرد ندیدم دلم باو مایل شد خواستم او را بشناسم پرسیدم این شخص کیست گفتند حسن بن علی (ع) است پس خشناک شدم و حسد ورزیدم که چرا علی (ع) چنین فرزندی داشته باشد پس بسوی او رفتم و گفتم تو پسر علی بن ابیطالب هستی فرمود بلی من پسر علی هستم گفتم تویی پسر کسی که مشرک بود و چنین و چنان بود تا توانستم ناسزا و دشنام بخودش و پیدارش گفتم و او ساکت بود تا اینکه خودم شرمنده شدم و چون سخن من تمام شد خندید و فرمود گمانم غریبی و شامی هستی گفتم بلی فرمود اگر نیاز بمنزل داری ما ترا جای میدهم و اگر بمال نیازمندی ما بتو میدهم و اگر گرفتاری داری ما ترا یاری می کنیم پس از آنحضرت شرمنده شدم و از خلق کریم او بشگفت آمدم و از نزد او برگشتم در حالیکه نزد من از همه محبوب تر بود^۱.

۱- لا تسوی الحسنة ولا السيئة ادفع بالتي هي احسن فاذا الذي بينك وبينه عداوة كانه ولی حمیم وما یلقیها الا الذین صبروا و ما یلقیها الا ذوحظ عظیم. (سوره ۴۱ آیه ۳۳).

نمونه ای از عمل باین آیه شریفه رفتار حضرت اباعبدالله الحسین (ع) باعصام بن مصطلق شامی است که چون در جزوة سیدالشهداء صفحه ۵۵ و ۵۶ از بیانات مؤلف محترم چاپ شده تکرار نمی شود.

۱۳- شراب خواری

سیزدهم از گناهان کبیره شرب خمر است و حضرات کاظم و رضا و جواد علیهم السلام آنرا جزء کبایر ذکر فرموده اند و در قرآن مجید از آن به گناه بزرگ تعبیر فرموده در آنجا که می فرماید:

مردمان دارد ولی گناه آنها از آن بزرگتر است^۱.

در تفسیر المیزان می فرماید: اثم باذنّب و امثال آن قریب المعنی است و آن حائشی لثمت در عقل یا در موجودی از موجودات خارجی که موجب عقب افتادگی انسان از رسیدن بخیرات میشود بنابراین اثم گناهی است که عواقب سوئی مربوط به جهات زندگی داشته و موجب محرومیت از سعادتها و خوشبختیها میشود و زیانهای بهداشتی میگزاساری و آثار سوء آن در معده، روده ها، جگر، شش، سلسله اعصاب، شریانها، قلب و حواس انسان مانند قوه باصره و ذائقه مسلم است^۲ و طبای حاذق از قدیم و جدید

۱- یستلونک عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما (سوره ۲ آیه ۲۱۹).

۲- زیانهای جسمی الک:

(۱) اثر اکل در مغز:

الکل در اثر تأثیر در سلولهای مغز آنرا از کار می اندازد و چه بسا در اثر پاره شدن رگهای نازک

و همچنين مضرات اخلاقي آن مانند بد خلقی، بد زبانی، انواع و اقسام جنایات و خوریزریها، افشاء اسرار، هتك حرمتها، پشت پازدن بهمة قوانین و نواپسی كه پایه سعادت و مایه خوشبختی زندگی است و بخصوص بی عفتی نسبت باعراض و نفوس و اموال و روشن است كه شخص مست فاقد نیروی خرد و قوه تمیز است و از این رو مانع و زاجری از هیچ كار زشت و ناهنجاری ندارد و از این جنایاتی كه جهان را پر كرده و زندگی را در كام بشر تلخ نموده است كمتر جنایتی است كه این مایه پلید بطور مستقیم یا

(۸) اثر الكل در قلب:

الكل چون در خون اثر می بخشد كم كم آنرا فاسد كرده، عمل تغذیه اعضا مختل می گردد و مقدار زیادی پید و چربی اطراف قلب را گرفته آنرا سنگین می نماید و حجتش را زیاد می گردانند در نتیجه، حرركات قلب ضعیف می شود و لذا نبض معادین بالكل غالباً آهسته یا غیر منظم است.

(۹) اثر الكل در قوه عاقله:

مشروبات الكلی اولین عامل جنون است، آمار دقیق تیمارستانها نشان می دهد كه اغلب دیوانگان کسانی هستند كه سالهای دراز عمر خود را با میخواری بسر برده اند.

در كتاب بلاهای اجتماعی نقل از مجله تندرست می نویسد: در فرانسه بموجب تحقیقات اطباء دو بیست هزار نفر دیوانه مشروبات الكلی وجود دارد و نیز می نویسند هشتاد درصد دیوانگان و چهل درصد از بیماران آمیزشی در نتیجه استعمال الكل بوده است. و در انگلستان در اثر تحقیقات دانشمندان بشیونت رسیده كه تقریباً نود درصد دیوانگان، دیوانه مشروبات الكلی می باشند.

(۱۰) اثر الكل در نسل:

در كتاب مزبور می نویسد: الكل در سلوهای نطفه اثر نامطلوبی نیز می گزارد چنانچه یکی از اطباء آلمان ثابت نموده كه تأثیر سوء الكل تا سه نسل بطور حتم باقی است بشرطی كه این سه نسل الكلی نباشند.

نسل الكلی همواره رو بنقص بوده و بالآخره بكلی منقطع می گردد دكتر نالین آمریکائی می گوید از يك مرد سالم ممكن است پازوه طفل بوجود بیاید در حالی كه از مرد معتاد بالكل از يك تا سه طفل (سالم) بوجود نمی آید تازه این فرزندان هم در معرض بیماریهای مختلفی از قبیل سكته، صرع، عصبانیت، جنون، عدم رشد قوای عاقله و كم خونی و غیره بوده دالماً دچار تشنجات سایر امراض روحی و ناراحت کننده می شوند.

برای اطلاع بیشتر بزبانهای جسمی و روحی و اخلاقی و اجتماعی الكل بمجموعه انتشارات النجفی بلیغات اسلامی، شیطان بقرن، مراجعه شود.

كتاب هائی در باره آن تصنیف و آمارهای شگفت انگیزی از مبتلایان بامراضی كه از این

خونی و یا نخته شدن خونها در مغز و جلوگیری نمودن از جریان عادی خون سكته (ناقص یا كامل) ایجاد می گردد و گاهی هم موجب تشنج و صرع و ورم مغز و فشار خون در سر گردیده تولید فلج در اعضای بدن می نماید.

(۲) اثر الكل در اعصاب:

الكل موجب تولید امراض مختلفی از قبیل بیماری رعشه در دستها و پاها و توانائی نداشتن بر كنترل اعضا و مورمور شدن بدن و ضعف حواس ظاهره و باطنه و دچار شدن به بیخوابی مفرط و دیدن خوابهای پریشان می گردد.

(۳) اثر الكل در معده:

الكل مخاط زبان و حس ذائقه را ضایع و بزاق دهان را كم و ترشح آنرا از نظم میاندازد و نیز مخاط معده را تحريك و ترشی آنرا كم می كند و با انعقاد عامل هضم كه پپسین نام دارد چه بسا موجبات استفراغ را كه توأم با مایعی بنام بلغم كه اغلب با نخته های خون همراه است، فراهم می سازد و امراض مختلف معده و روده و گشادگی زیاده از حد معده، تورم و خراشیدگی روده ها و التهاب جهاز هاضمه، اسهالهای سخت و بیوست شدید در اثر لطمه دیدن روده بزرگ، شنج الكلی را تهدید می كند.

(۴) اثر الكل در كبد:

الكل جگر را ناتوان و متورم میسازد و در اثر ضعف و خرابی كبد و صلاحیت آن با احساس درد و ناراحتی در طرف شكم آغاز می گردد و چه بسا ممكن است مرض مخصوصی بنام زردی در کلیه اعضای الكلی حتی در چشمش هویدا می شود.

(۵) اثر الكل در گردش خون:

الكل چون قابل مصرف برای كارگاه تن نیست بمحض ورود بمعده وارد خون گردیده گلبولهای سفید خون را از بین برده و در اثر فشارهای كم تولید سكته می نماید.

(۶) اثر الكل در دستگاه تنفس:

از مهمترین عوارض الكل در دستگاه تنفس بیماری خانمانسوز سل و تنگی نفس است زیرا كه الكل همراه خون وارد ریه ها شده، مخاط ریه را تحريك كرده آنرا متورم می سازد و این تحريك، كلسیم بدن را از بین برده و عمل ریه را مختل و منجر بمرض سل خواهد گردید.

(۷) اثر الكل در کلیه ها:

طبق آمار موجود، صدی نود امراض کلیه در اثر این ماده شوم است زیرا مشروبات الكلی در هنگام دفع، مجاری ادرار را تحريك و تولید عوارض بسیار ناراحت كننده ای از قبیل بیماری سلسله انبوت و غیره می نماید.

غیر مستقیم در آن تأثیر نداشته باشد.

زبان‌های که نسبت به قوه عاقله و نیروی دراکه دارد و تصرفاتی که در افکار و اندیشه‌های انسان میکند و مجرای ادراک را چه در حال مستی و چه بعد از آن منحرف مینماید برای احدی قابل انکار نیست و همه مفاسد دیگر از همین جا سرچشمه می‌گیرد. آئین اسلام پایه خود را بر نگهداری و تقویت عقل سلیم قرار داده و هر چیزیکه عمل را باطل سازد مانند می، قمار، تقلب، دروغ و غیره اکیداً ممنوع نموده است و از چیزهایی که بیش از هر چیز با حکومت عقل سلیم مخالف است در بین افعال می‌گساری و در بین اقوال دروغ‌گوئی است.

پاکش هر روز بری تلختر و میوه‌ای زهرآینتر نصیب جامعه می‌شود.

از اینجا است که هر چه بار مسئولیت‌ها سنگین‌تر شود روش مسئولین ناتوانتر میگردد و هر چه امید موفقیت ایشانرا بکار و کوشش وادار کند نتیجه‌ای جز نومیدی و زبونی عایدشان نمی‌شود و اگر روش روشن و آئین تابناک اسلام جز همین طرفداری از عقل و نیروی از قانون خرد نداشت برای افتخارش، بس بود.

بنام این در دلالت این آیه بر کبیره بودن گناه میگساری حای تردید نیست.

اثم شده ولی در هیچ جا اثم کبیر گفته نشده مگر در باره خمر و قمار «قل فيها اثم کبیر» و

و باید دانست که در قرآن مجید برای قتل و کتمان شهادت و افتراء و غیره اثبات

اما جمله «و منافع للناس» یعنی در می و قمار نفع‌هایی برای مردمانست مراد استفاده‌ها نیست که از خرید و فروش و ساختن و سرگرمی با آنها حاصل می‌شود یعنی هر چند سود جویان و مال پرستان و عیاشان از آن استفاده‌های شیطانی و لذتهای خیالی و حیوانی می‌برند لیکن این مقدار از استفاده در برابر گناه بزرگ می‌گساری و قمار بازی و عذابهای آخرتی آن و زیانهای افزون از شمار جسمی و روحی و عقلی آن ناچیز است بطوریکه هیچگاه عقل سالم و شرع الهی که ضامن سعادت دنیا و آخرت بشر است اذن نخواهند داد که انسان عاقل، آنها نزدیک شود.

در سورة مائده مى فرمايد: اى كسانيكه ايمان آورده ايد، خزاين ناست كه، شراب و قمار و تنهايا سنگيناييكه برائى ترقيت نصيب شده و ... همگى ببلد و ازار

و نماز باز دارد، پس آیا از آنها دست بردار هستی؟

این دو آیه که آخرین آیات تحریم شرابخواری است از چند جهت مشتمل بر تأکید و تشدید است:

- ۱- کلمه انما که برای تأکید و حصر است در اول آیه آمده.
- ۲- شراب را با بت پرستی همراه ساخته و آنرا پلید خوانده.
- ۳- میخواری و قمار بازی را از کارهای شیطان شمرده.
- ۴- امر صریح بدوری کردن از آنها فرموده.
- ۵- در دوری کردن از آنها، امید رستگاری قرار داده.
- ۶- مفسده آنرا بیان فرموده یعنی عداوت و بغض و انصراف از نماز و ذکر خدا.
- ۷- آنگاه می فرماید آیا این مقدار از بیان، مرتکبین این کار زشت را از عمل زشتشان باز می دارد یا نه؟
- ۸- پس از این همه تأکید در آیه بعد امر باطاعت خدا و رسول می کند و از مخالفتش بر حذر میدارد و تهدید می کند باینکه اگر از فرمان خدا سرپیچی کنند بداند که سرپیچی آنها بعد از اتمام حجت و بلاغ مبین است.

در تفسیر المیزان می نویسد: خمر آنطوری که از لغت استفاده می شود هر مایع است کننده ای است و سابقاً عربها خمر را از انگور و جو و خرما می ساختند ولی متدرجاً اقسام دیگری بر آن افزوده شد که امروز انواع و اقسام مختلفی از نوشابه های مسکر ساخته می شود که از لحاظ تأثیر در ایجاد مستی و شدت و ضعف آن تفاوت دارد ولی همه آنها خمر است و رجز مانند نجس هر چیز پلیدی را گویند و آن حالت و وصفی است که طبایع از هر چیزی که دارای آن حالت و وصف باشد از روی نفرت دوری میکنند و پلید

١- يا ايها الذين آمنوا انما الخمر والميسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه فكلكم تاكلون انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم العداوة والبغضاء في الخمر والميسر ويصدكم عن ذكر الله وعن الصلوة فهل انتم منتهون. واطيعوا الله واطيعوا الرسول واحذروا فان توليتم فاعلموا انما على رؤسنا الاثام (سورة ٥ آية ٩٠ - ٩١) (٩٢)

بودن خمر و سایر مذکورات در آیه از همین جهت است که مشتمل بر وصفی است که فطرت انسانی نزدیک شدن بآنها برای خاطر آن وصفش جایز نمیداند چونکه در او بهیچ خاصیت و اثری که در سعادتش دخیل باشد و احتمال دهد که روزی آن خاصیت از آن پلیدی جدا شود نمی بیند و شاید از همین جهت پلیدی های نامبرده را بعمل شیطان نسبت داده زیرا از شیطان جز شر چیزی صادر نمیشود و اگر در اینها جهت خیری یافت میشد آنها را بطور اطلاق نسبت به شیطان نمیداد تا اینکه گوید رجس و شیطانی بودن شراب و سایر مذکورات در آیه از این جهت است که اینها کار آدمی را به ارتکاب عملیات زشتی که بخصوص شیطانست می کشانند و شیطان هم جز این کاری ندارد که وسوسه های خود را در دلها راه داده و دلها را گمراه کند چنانچه در آیه بعد می فرماید شیطان هیچ غرضی از این عملیات خود یعنی خمر و قمار ندارد مگر ایجاد عداوت و بغضاء بین شما و اینکه باین وسیله شما را بتجاوز از حدود خدا و دشمنی با یکدیگر وادار کند و در نتیجه بوسیله همین شراب و قمار و انصاف و از لایم شما را از ذکر خدا و نماز باز بدارد و اینکه در این آیه دشمنی و خشم را تنها از آثار شراب و قمار دانسته از این جهت است که این اثر در آن دو ظاهرتر است، چه معلوم است که نوشیدن شراب باعث تحریک سلسله اعصاب شده و عقل را تخدیر و عواطف عصبی را بهیجان میآورد و این هیجان اعصاب اگر در راه خشم و غضب بکار رود معلوم است چه ثمرات تلخی بیار می آورد.

بزرگترین جنایت راه، حتی جنایتی که درندگان هم از ارتکاب آن شرم دارند برای شخص مست تجویز میکند و اگر در مسیر شهوت و بهیبت قرار گیرد معلوم است که سر به رسوائی در آورده هر فسق و فجوری را چه در باره مال و عرض خود و چه در باره دیگران در نظرش زینت داده او را بهتک جمیع مقدسات دینی و اجتماعی و امیدارد.

دزدی و خیانت و دریدن پرده محارم خود و فاش کردن اسرار و ورود به خطرناک ترین ورطه های هلاکت و امثال آن را در نظرش ناچیز جلوه میدهد چنانکه آمار ممالک مترقی که نوشیدن مشروبات الکلی در بینشان رواج دارد نشان داده است که بزرگترین ارقام جنایت و حوادث ناگوار فسق و فجورهای شرم آور و ننگین در اثر نوشیدن این آب آتشین است.

در سورة اعراف آیه ۳۳ می فرماید: (بگو جز این نیست که پروردگار من حرام کرده است کردارهای بسیار زشت را آشکار و نهان آنها را و گناه را و تجاوز بنا حق را و

اینکه چیزی را که خدایش نیرو و سلطه ای نداده برای وی شریک آرید و اینکه بر خدا بگوئید و باو نسبت دهید چیزی را که نمی دانید) و خلاصه شریک قرار دادن برای خدا و نسبت دادن بخدا چیزی را که علم بآن ندارید تحریم فرموده است. فواحش جمع فاحشه بمعنی کار بسیار زشت و شنیع است و در قرآن مجید زنا و لواط و قذف را فاحشه نامیده است و بنابراین فاحشه ظاهری گناه آشکار و مقصود از فاحشه باطنی گناه نهانی و روابط نامشروع در پنهانیت و اما اثم پس از جمله گناهانی که در قرآن مجید آنرا اثم یاد کرده خمر و قمار است «قل فهما اثم کبیر» (سوره ۲ آیه ۲۱۹) و چون در این آیه خمر را اثم دانسته و در آیه «قل انما حرم تا آخر» اثم را تحریم فرموده پس نتیجه این میشود که خداوند خمر را حرام فرموده است و خلاصه خمر اثم است و اثم هم حرامست پس خمر حرامست. در این روایت دقت کنید: در کافی از علی بن یقظین روایت کرده که گفت مهدی عجبی از امام کاظم (ع) پرسید آیا شراب در قرآن کریم تحریم شده مردم تنها نهی که از آن شده می دانند ولی تحریم آنرا نمی دانند حضرت فرمود بلکه تحریم شده است گفت در کجای قرآن تحریم شده امام فرمود در این آیه «قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الاثم و البغی بغیر الحق» و مراد از ما ظهر تنها زنا و آشکار است و بیرقهای که زنا فاحشه در جاهلیت بر خانه هاشان نصب می کردند و ما بطن نکاح زنهای پدر است چون مردم پیش از بعثت رسول خدا (ص) چنین بودند که هر گاه مردی می مرد و زوجه ای داشت پسش که از زن دیگری بوده زن پدر خود را تزویج می کرد و اما اثم پس همان شراب است چنانچه در جای دیگر فرمود «یسلولنک عن الخمر و المیسر قل فهما اثم کبیر...» پس اثم در کتاب خدا همان خمر و قمار است.^۱

۱- قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الاثم و البغی بغیر الحق و ان تشرکوا بالله مالم یبزل به سلطاناً و ان تقولوا علی الله مالا تعلمون (سوره ۷ آیه ۳۳).

۲- عن علی بن یقظین قال: سئل المهدی ابا الحسن (ع) عن الخمر هل هی محرمه فی کتاب الله عزوجل فان الناس انما یعرفون النهی عنها ولا یعرفون التحریم لها فقال له ابوالحسن (ع) بل هی محرمه فی کتاب الله عزوجل یا امیرالمؤمنین فقال: له فی ای موضع هی محرمه فی کتاب الله جل اسمه یا ابا الحسن؟ فقال: قول الله عزوجل: (قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الاثم و البغی بغیر الحق) فاما قوله: (ما ظهر منها) یعنی الزنا المعلن و نصب الزانیات التي کانت ترفعها الفواحش فی الجاهلیة و اما قوله: تعالی: (وما بطن) یعنی ما نکح من الایاء لان الناس

شراب مادر گناهانست: از حضرت باقر(ع) پرسیده شد که بزرگترین گناه کبیره کدام است فرمود شراب خواری، خداوند به چیزی مانند میخواری گناه نشده ممکن است شخص نماز واجب خود را ترک کند و با مادر و خواهر و دختر خود زنا کند در حالیکه مست و لایعقل باشد^۱.

و نیز حضرت صادق(ع) فرمود: کسی که یک جرعه شراب بیاشامد خدا و پیغمبران و مؤمنین او را لعنت میکنند اگر بمقداری بخورد که مست شود روح ایمان از او دور می شود و بجایش روح کثیف شیطانی جایگزین می گردد پس نماز را ترک می کند و ملائکه او را سرزنش می کنند و خدای تعالی باو خطاب می فرماید ای بنده من کافر شدی بدا بحال تو پس امام(ع) فرمود بدا بحالش بدا بحالش بخدا سوگند یک سرزنش الهی از هزار سال عذاب سخت تر است. لعنت کرده شده خدا هستند هر جا بروند از پناه خدا بیروند و هلاک خواهند شد. پس فرمود ملعون است کسی که امر الهی را ترک میکند اگر بصحرارود صحرا هلاکش می کند، اگر بدریا رود غرقش می کند پس او مغضوب بخشم خداوند بزرگ است^۲ و اینکه بعضی از گناهکاران مهلت می یابند، ترجمی است که خداوند بآنها فرموده تا بلکه توفیق یابد و توبه کنند یا از باب استدارج و غضب است، اگر اهل توبه نباشند که قهراً گناه بیشتری کرده سزاوار عذاب دردناکی شوند و حجت الهی در آن مهلت یافتن برایشان تمامتر باشد.

و نیز حضرت صادق(ع) فرمود شرابخوار تشنه می میرد تشنه سر از گور درمی آورد و

۱- عن الباقر علیه السلام قال ما عصى الله بشيء اشد من شرب المسكران احدثهم بدع الصلوة الفريضة و يشب على امه وابنته و هو لاي عقل (وسائل ابواب الاشرية المحرمة باب ۱۲ ص ۲۵۰ حدیث ۱ ج ۱۷).

۲- قال ابو عبد الله عليه السلام انه من شرب جرعة من خمر لعنه الله عز وجل و ملائكة و رسله و المؤمنون فان شربها حتى يسكر منها نزع روح الايمان من جسده و ركبته فيه روح سخيقة خبيثة ملعونة فيترك الصلوة فاذا ترك الصلوة عبرته الملائكة و قال الله عز وجل له عبيد كفرت و عيرتك الملائكة سورة لك عبيد ثم قال ابو عبد الله عليه السلام سورة سوة تكون السوة و الله لتوبيع الجليل جل اسمه ساعة واحدة اشد من عذاب الف عام قال: ثم قال ابو عبد الله (ع) ملعونين اينما اقتلوا و قتلوا تقتلوا ثم قال: يا يونس ملعون ملعون من ترك امر الله عز وجل ان اخذ برأ دمرته و ان اخذ بحرأ غرقته يغضب لغضب الجليل عز اسمه (فروع كتاب الاشرية حديث ۱۶ باب شارب الخمر ج ۶ ص ۳۹۹).

میخواری و اخبار اهلیت(ع): روایات و اخباری که در این باره رسیده زیاد است از آنجمله رسول خدا(ص) فرمود شرابخوار فردای قیامت وارد محشر می شود در حالی که رویش سیاه و دهانش کج و زبانش بیرون افتاده و فریاد تشنگیش بلند است و به او از چاهی که در آن چرک زنا کاران ریخته شده میآشامانند^۱.

و نیز فرمود: بخدا سوگند، بشفاعت من نمی رسد کسی که نمازش را سبک گیرد و کسی که مست کننده ای بخورد^۲.

و نیز فرمود: خداوند ده کس را درباره شراب لعنت فرموده: آنکس که درختش را کاشته و آنکه نگهداشتش را کرده و آنکسی که انگورش را فشرده و آنکه آنرا نوشیده و آنکسی که در جام ریخته و آنکه آنرا حمل کرده و آنکه از بار بر تحویل گرفته و آنکه خریده و آنکه فروخته و آنکه پولش را دریافت داشته است^۳.

حضرت صادق(ع) فرمود: شرابخواری بابت پرستی مساوی است و در قیامت کافر محشور خواهد شد. شراب اساس هر گناهی است^۴.

كانوا قبل ان يبعث النبي (ص) اذا كان للرجل زوجة و مات عنها تزوجها ابنه من بعده اذا لم تكن امه فحرم الله عز وجل ذلك و اما الاثم فانها الخمر بعينها و قد قال الله عز وجل في موضع اخر (يستلوك عن الخمر و المسير قل فيهما اثم كبير و منافع للناس و اثمهما اكبر من نفعهما) التي اخر الحديث (فروع كافي كتاب الاشرية باب تحريم الخمر في الكتاب ص ۴۰۶ و ج ۶).

۱- قال ابو جعفر عليه السلام يأتي شارب الخمر يوم القيمة مسوداً وجهه مدلاً لسانه يسيل لعابه على صدره و في رواية اخرى ينادى العطش العطش و حق على الله ان يسقيه من طينة بئر خيال قال: قلت: و ما بئر خيال؟ قال بئر سيل فيها صديد الزنابة (وسائل ابواب الاشرية المحرمة باب ۹ ص ۲۳۷ ج ۱۷).

۲- قال رسول الله (ص) لا ينال شفاعتي من استخف بصلوته فلا يرد على الحوض الا والله ولا ينال شفاعتي من شرب المسكر لا يرد على الحوض الا والله. (وسائل الشيعه كتاب الاشرية ابواب الاشرية المحرمة باب ۱۵ ص ۲۶۱ ج ۱۷).

۳- لعن رسول الله في الخمر عشرة: غارسها و حارسها و عاصرها و شارها و ساقها و حاملها و المحمومة اية و بايعها و مشربها و آكل ثمنها (وسائل كتاب التجارة باب ۵۵ حدیث ۴ ص ۱۶۵ ج ۶).

۴- قال الصادق عليه السلام: مدمن الخمر يلقى الله يوم يلقاه كما بدوثن و في رواية اخرى يلقى الله يوم يلقاه كافراً و في رواية اخرى ان الخمر رأس كل اثم. (وسائل كتاب الاشرية ابواب المحرمة باب ۱۲ صفحه ۲۵۴ ج ۱۷).

نشسته بدو زخم می رود.^۱

از خدا باکی ندارد: از حضرت امیرالمؤمنین پرسیده شد آیا شما فرموده اید که شراب از دزدی و زنا بدتر است؟

فرمود: بلی، زنا کننده شاید گناه دیگری نکند لیکن شرابخوار چون شراب خورد، زنا می کند آدم می کشد نماز را ترک می کند.^۲

و نیز از حضرت صادق (ع) مرویست که فرمود: شراب مادر گناهان است و سبب رسیدن خورنده اش به هوشی است. عقل او را می گیرد، پس خدای خود را در آن حال نمی شناسد و هر گاهی که پیش آید انجام میدهد و باکی از اعمال خلاف عفت ندارد.

از آنچه ذکر شد دانسته گردید که حرمت میگساری در قرآن و سنت قطعی بلکه جزء ضروریات اسلام است، که اگر کسی آنرا از لحاظ دیانت حلال بشمارد کافر است چنانچه از حضرت صادق (ع) مرویست که فرموده هر کس نبیذ پیاشامد در حالیکه آنرا حلال بداند همیشه در دوزخ خواهد بود و کسیکه آنرا پیاشامد با اعتقاد به حرام بودن آن در دوزخ عذاب می شود یعنی همیشگی نیست^۳ و نیز حضرت رضا (ع) فرموده شرابخوار کافر است.^۴ بلکه در جمیع ادیان حرمتش مسلم است چنانچه از حضرت رضا (ع) مرویست که خداوند پیغمبری را نفرستاد مگر اینکه در علم خداوند بود که چون دین او را تکمیل کند در آن تحریم خمر باشد و همیشه خمر حرام بوده است.^۵

۱- و فيه أيضاً عن ابي عبد الله عليه السلام قال: ان اهل الری فی الدنيا من المسکر بموتون عطاشاً وبحشرون عطاشاً ويدخلون النار عطاشاً. (حدیث ۱۷ ص ۴۰۰ ج ۶).

۲- قبل لامير المؤمنين عليه السلام انك تزعم ان شرب الخمر اشد من الزنا و السرقة فقال (ع):

نعم ان صاحب الزنا لعله لا يعدوه الى غيره و ان شارب الخمر اذا شرب الخمر زنى و سرق و قتل النفس التي حرم الله عزوجل و ترك الصلوة (فروع کافی باب ان الخمر رأس كل اثم و شر حدیث ۸ ج ۶ ص ۴۰۳).

۳- عن ابي عبد الله عليه السلام قال من شرب النبيذ على انه حلال خلد فی النار و من شر به على انه حرام عذب فی النار (وسائل کتاب الاشر به باب ۱۳ ج ۱۷ حدیث ۰۱ ص ۲۵۳).

۴- شارب المسکر کافر

۵- عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال ما بعث الله عزوجل نبياً قط الا و فی علم الله تبارک و تعالی انه اذا اكمل له دینه كان فيه تحریم الخمر و لم تزل الخمر حراماً (فروع کافی باب ان الخمر لم تزل محرمة ج ۶ ص ۳۹۵ حدیث ۲).

و نیز دانسته شد که در قرآن و سنت تصریح شده که از گناهان کبیره است در

اینجا لازم است بچند حکم و نکته اشاره شود:

کم و زیاد و خالص و ممزوج ندارد: ۱- در حرمت شرابخواری فرقی بین کم و زیاد، خالص و ممزوج با چیز دیگر نیست، پس اگر قطره شرابی در ظرف پر از مایعی ریخته شود تمام آن مایع آشامیدنش حرام است.

چنانچه در صحیحه بجلی از حضرت صادق (ع) است که فرمود: هر چیزی که مستی آورنده است پس کم آنهم حرام است، آن مرد گفت آنقدر آب برویش میریزم تا مستیش برود. فرمود نه چنین است، چگونه آب، حرام خدا را حلال میکند از خدا بترس و آنرا نپاشام.^۱

شراب با داشتن آنهمه مفاسدی که به بعضی از آن اشاره گردید بطور قطع از نظر تمام ادیان و کتب تحریف شده آسمانی حرام می باشد زیرا خداوندی که می خواهد بشر را از گرداب مهالک نجات بخشد و بجهت کمال مطلوب برساند مواد مسموم و خطرناکی که جز انهدام و نیستی و رونق بازار فحشاء و جنایت، گسترش مفاسد و ضررهای فردی و اجتماعی نتیجه دیگری ندارد چگونه جایز شمرده، مردم را از ارتکاب آن جلوگیری نفرماید؟

تورات و انجیل فعلی با آنهمه تحریفاتی که در آنها شده مسأله تحریم مسکرات در آن دیده شده چنانچه در اصحاح ۲۳ از امثال سلیمان (ع) آیه ۲۰ می نویسد: «بین شرابخواران میاش» و در آیه ۳۹ «برای کیست بدبختی، برای کیست جنگ و نزاع، برای کیست اندوه و بدروزگاری، برای کیست جراحت بدن بی سبب و بی جهت، برای کیست سرخی چشم، یعنی در حال مستی خود یا دیگری را زخمی سازد یا بکشد یا کار زشت دیگر از او سرزند، تمام این حالات و بدبختیها و مفاسد برای کسانیست که آشامیدن شراب عادت کرده اند» و در همین اصحاح آیه ۳۱ و ۳۲ می نویسد: «هنگامیکه شراب سرخ قام است و رنگ حیات خود را در جام ظاهر ساخته و صاف و رقیق است باو مسگر چه آنکه عاقبت مثل مار می گردد و مانند افعی نیش می زند».

و در اصحاح ۲۱ راجع بحد می گسار می نویسد: «و بیزرگان شهر بگوئید این پسر ما باغی و باغی شده و بقول ما گوش نمی دهد، پرخور و می خوار است پس تمامی مردمان شهرش او را بسنگ سنگسار نمایند تا بمیرد».

و در کتاب پولس باهل افس باب پنجم آیه ۱۸ چنین نوشته است «مست شراب نشوید که در آن فساد است».

۱- ان ما اسکر کثیره قتلته حرام فقال له الرجل فاکسره بالماء فقال ابي عبد الله (ع) لا و ما للماء بجل الحرام اتق الله ولا تشربه. (مستند الشیعه کتاب المطاعم و المشارب).

حشیش و بنگ، نجس نیست ولی استعمالش نیز حرام است.

خوراندنش هم حرام است: ۳- خوراندن شراب هم بدیگری هر چند بچه کوچک باشد حرام است چنانچه در کتاب مستند الشیعه، سه حدیث نقل نموده که مضمون آنها اینست هر کس به بچه‌ای شراب بخوردند خداوند در قیامت بهمان اندازه از حیم جهنم باو می خوراند.

شرکت در سفره میگساری: ۴- طعام خوردن از سفره‌ای که در آن مسکر است و دیگری میآشامد حرام است، هر چند این شخص از خوردن مسکر پرهیز نماید بطور کلی غذا خوردن از چنین سفره‌ای حرام می باشد چنانچه از حضرت صادق (ع) مرویست که پیغمبر اکرم (ص) فرمود: لعنت کرده شده کسی که بر سفره‌ای که از آن شراب خورده می شود بنشیند.

و این فرمود: کسی که بخدا و روز جزا ایمان آورده، پس نباید بر سر سفره‌ای که شراب از آن خورده می شود بنشیند^۱ و نیز از حضرت صادق (ع) است که فرمود با شرابخواران همشین مشوید بدرستی که لعنت الهی چون نازل شود، بتمام مجلسیان میرسد.^۲

شراب برای مداوا: ۵- چون از اهل بیت علیهم السلام روایات زیادی در منع از استفاده شراب رسیده و بطور کلی خوردن هر مست کننده‌ای را حتی در صورت مداوا منع فرموده اند لذا باید از هر مسکری حتی در صورت مرض و برای رفع دردهم پرهیز کرد زیرا خداوند شفا را از هر مست کننده‌ای برده است.

و این قول مشهور بین فقهاست.

۱- قال (ص) ملعون ملعون من جلس علی مائدة یشرب علیها الخمر (وسائل الشیعه).

۲- من كان یوفن باله و الیوم الاخر فلا یأكل علی مائدة یشرب علیها الخمر (مسالك شهید ثانی کتاب اطعمه و اشربه).

۳- لا تجلسوا لشراب الخمر فان العنة اذا نزلت عمت من فی المجلس (وسائل الشیعه کتاب الاشر به باب ۳۳ ج ۱۷ ص ۲۹۹ حدیث ۲).

و بعضی از علماء فرموده اند سفره‌ای که نزد آن حرانی بجا آورده شود نشستن و خوردن از آن حرام است مثلاً اینکه بر سر سفره غیبت مسلمانان را نمایند یا بمسلمانی اذیت کنند و شکی نیست اگر برخاستن شخص سبب ترک گناه شود و ترس رسیدن زبانی از آنها را نداشته باشد نشستن حرام و برخاستن واجب چون نهی از منکر با اجتناء شرائط واجب است و فعلاً باین نحوی شود.

و نیز مرویست که عمر بن حنظله از آنحضرت پرسید از قدح شرابی که آب برویش بریزند بقسمی که دیگر مست کننده نباشد فرمود نه بخدا سوگند حلال نمی شود و قطره شرابی در خمره بر از آبی ریخته نمی شود مگر اینکه باید تمام آب آن دور ریخته گردد^۱.

و در صحیحه ابن وهب از آنحضرت مرویست که هر مست کننده‌ای حرام است پس چیزی که زیادش مست کننده باشد کمش نیز حرام خواهد بود، گفتم آیا بسبب خلط با آب زیاد بآن شراب کم حلال می شود؟ پس دومرتبه با دست مبارک رد کرد و فرمود نه، نه^۲.

مسکر مایع نجس هم هست: ۲- هر مست کننده‌ای که در اصل روان باشد علاوه بر اینکه آشامیدنش (مانند خوردن مست کننده غیر روان) حرام است علاوه نجس هم می باشد که با آن نمی شود نماز خواند ولی اگر مست کننده بالاصل جامد باشد مانند

۱- فقال لا والله ولاقطره یقطر منه فی حب الا اهریق ذاك الخب. (فروع کافی).

۲- كل مسكر حرام فما اسكر کثیره قلیلته حرام قال قلت: فقلیل الحرام یحله کثیر الخاء فرد علیه بکفه مرتین لالا (فروع کافی ج ۶ ص ۴۰۸ حدیث ۴).

بده، بداست چه کم باشد و چه زیاد - سه الکلی که وارد بدن شد تأثیر می کند هر چند کم باشد، شما در یک حوض آب اگر چند سطل جوهر قویتر بریزید آب حوض قویتر می شود ولی اگر یک لیوان بریزید رنگش برنمی گردد ولی آیا می توانید بگویند در آن تأثیری نکرده؟ خیر، زیرا وقتی آب حوض را تبخیر کنید آثار جوهر خود را در آن خواهید دید، الکلی هم هبططور است، وقتی وارد بدن گردید بدون شک زیان می رساند، خواه اثر آن فوری دیده شود یاخیر نکند. نکته دیگر آنکه الکلی کم بدون شک و تردید بالاخره بالکل زیاد می کشاند فرض کنیم کسی مقدار خیلی کمی الکلی استعمال کند و کشش حتمی او را وادار بریزاد کردن مقدار آن نماید اما این کم که تکرار شود آیا بالاخره اثر بزرگ نخواهد داد؟ مگر نشنیده اید که قفزه هالینکه از چشمه بروی سنگ ریخته می شود، سنگ خارا را سوراخ می کند فرض کنید هر جام الکلی هر مرتبه نقطه سبزه کوچکی روی کلبه ها یا کبد الکلی بگذارد، پس از صدمین جام حالت کلیه و کبد این بدبخت را در نظر بگیرید.

بنابراین الکلی کم و زیاد ندارد و بد است کسی می پرسد که چون هر چیزی یک حد خوب دارد مثل اینکه سم ها که مضرنند گاهی مقدار خیلی جزئی از آنها در طب مورد استعمال است، حد خوب الکلی انگور است تا وقتی که صورت انگور یا مویز یا خربزا باشد خوب است ولی بمحض تخمیر زیان بر آن مترتب است. (مجموعه انتشارات انجمن تبلیغات اسلامی).

استشفاء به سه شرط عیبی ندارد: بعضی هم فرموده‌اند با بودن سه شرط در هنگام ضرورت مانعی ندارد اول اینکه بداند آن مرض قابل مداوا است، دوم ترک معالجه آن مرض منتهی بهلاکت و مرگ یا مثل آن از لحاظ زحمت می‌شود، سوم مسلم باشد که چاره منحصر بشراب است، پس اگر احتمال دهد که بغیر از می معالجه ممکن است این شرط موجود نیست و در این صورت که این سه شرط باشد چون ضرورت اقتضاء می‌کند فرموده‌اند به مقدار رفع ضرورت مانعی ندارد^۱ لیکن گذشت که شفا در حرام نیست و چنین موردی مجرد فرض است.

در شراب شفا نیست: این ابی یغفور بحضرت صادق(ع) عرض نمود مبتلا به مرضی هستم که هر وقت شدت می‌کند قدری نیبذ (شراب انگور) می‌آشامم درد ساکن می‌شود. پس حضرت فرمود «نیشام، بدرستی که حرام است و جز این نیست که از شیطان است، و می‌خواهد ترا بحرام بیاندازد، اگر از شراب خوردنت نا امید شود درد برطرف می‌شود»^۲.

پس به کوفه برگشت و دردش بیشتر شدت کرد، بستگانش برایش نیبذ آوردند و اصرار بخوردنش کردند بخدا سوگند قطره‌ای از آن را نخواهم آشامید.

چند روزی بسختی ناراحت بود تا اینکه درد برطرف شد و تا آخر عمر بآن درد مبتلاء نگردید.

هنگام مرگ اثرش هویدا می‌شود: و نیز ابوبصیر روایت نموده که گفت: ام‌خالد عبدالله خدمت حضرت صادق(ع) آمد و من در خدمت آنحضرت بودم عرض کرد، من دین خود را بگردن شما انداخته‌ام هنگامیکه در قیامت خدایتعالی را ملاقات کنم می‌گویم جعفر بن محمد(ع) مرا امر و نهی فرمود، فدایت شوم، دل درد سختی دارم و طیبیان گفته‌اند نیبذ را با آرد بوداده بخورم خواستم از شما پیرسم پس آنحضرت فرمود:

یک قطره از آنرا نچش زیرا وقتی پشیمان میشوی که جانت باینجا برسد و با

۱- نظر مراجع تقلید فعلی هم نوعاً بر اینست که در حال ضرورتیکه منجر بمرگ شده و علاج هم منحصر باشد بمقدار رفع حاجت مانعی ندارد.

۲- لا تشربه فانه حرام انما هذا شیطان موکل بك فلو قد یشس منك ذهاب (وسائل الشیعه - کتاب الشربه).

دست مبارک بگلوش اشاره فرمود و این کلام را سه مرتبه تکرار فرمود^۱ از این حدیث شریف معلوم می‌شود اثر سوء شراب ساعت مرگ ظاهر خواهد گردید.

شاگرد فضیل بن عیاض هنگام مردنش فضیل بر او وارد شد و نزد سرش نشست و سوره یس خواند شاگرد گفت ای استاد قرآن نخوان فضیل ساکت شد سپس او را تلقین کرد و گفت بگو «لا اله الا الله» شاگرد گفت این کلمه رانمی گویم چون از آن بیزارم و بر همین حال مرد فضیل سخت غمگین شده بخانه خود رفت و بیرون نشد سپس در خواب شاگرد را دید که در عذاب است از او پرسید بچه سبب بی ایمان مردی و معرفت از تو گرفته شد با اینکه داناترین شاگردان من بودی گفت بسه چیز اول آنها غنیمه زیرا باصحاب خود می‌گفتم خلاف آنچه را که تو گفته بودی دوم حسد چون با اصحابم حسادت داشتم سوم بیماری داشتم بطیب مراجعه کردم. او دستور داد که در هر سال قدحی از شراب بخور و اگر نخوری آن مرض میماند و من هر ساله قدحی از شراب می‌نوشیدم. (مسئله البخار جلد ۱ صفحه ۴۲۸).

و احادیث کثیره‌ای وارد است که شفا در حرام نیست بنابراین باید از معجونیکه مسکر جزء آنست هر چند بمقدار قطره‌ای باشد، پرهیز نمود و همچنین پاره‌ای شربتهای تقویت یا معالجه‌ای که الککل جزء آنست نباید آشامید.

در مجموعه انتشارات انجمن تبلیغات اسلامی صفحه ۳۸۰ می‌نویسد:

امروز در جهان طبعی پیدا نمی‌شود که بهیچ عنوان شراب را مقید بداند و آنرا حتی بمقدار کم تجویز کند اگر دیده شده شخصی که خود را بعنوان طیب مینامد گاهی شراب را بعنوان دوا تجویز کرده تحتماً باید دانست که معلومات طبی او بسیار ناقص

۱- عن ابی بصیر قال: دخلت ام خالد العبدیه علی ابی عبد الله(ع) و انا عنده فقال: جعلت فداک انه یترینی قراقرفی بطنی (فسألت عن اعلان النساء و قالت) و قد وصف لی اطباء العراق النیبذ بالسویق و قد و قفت و عرفت کراهتک له فاحییت ان اسئلك عن ذلک، فقال: لها و ما یمنعک عن شربه؟ قالت: قد قلدتک دینی فالتقی الله عزوجل حین القاه فاخبره ان جعفر بن محمد(ع) امرنی و نهانی فقال یا ابا محمد الاتسع الی هذه المرته و هذه المسائل لا والله لا اذن لك فی قطرة منه و لا تدنونی منه قطرة فانما تندمین اذا بلغت نفسك هیها و او ماییده الی حنجرتہ یقولها ثلاثاً: انهت قالت نعم ثم قال ابوعبد الله(ع) ما ییل المیل ینجم حبا من ماء یقولها ثلاثاً (فروع کافی کتاب الاشره باب من اضطر الی الخمر ج ۶ ص ۴۱۳ روایت ۱).

سلب می کند.

یکی از زیانهای دیگری که در اثر تجویز الکل بعنوان دوا پیدا می شود آنست که مریض را معتاد می کند و چه بسا کسانی که در اثر تجویز طبیبی نادان بعنوان دوا خورده اند و بعد گرفتار آن شده بآن معتاد گردیده اند.

ممکن است برخی اشخاص ایراد کنند که این همه شرحی که از زیانهای جسمانی الکل داده شده در برخی اشخاص که سالها مشروب خوار بوده اند صدق نمی کند و اینها کاملاً صحیح هستند.

برای جواب به این حرف چند نکته را باید متذکر شویم اولاً اینکه سلامتی چیزی نیست که در پیشانی کسی نوشته شده باشد شریابخواری که بنظر سالم می رسد بدون تردید در باطن دچار امراض و اختلالاتی هستند که همیشه آنها را بعقل دیگر نسبت می دهند مثلاً اگر در دل به دردهای مزمن دچار شوند آنرا به سوء هاضمه نسبت می دهند یا اگر یا درد بگیرند به رماتیسم و جای مرطوب منسوبش می کنند.

بعلاوه اغلب اشخاص در زیر ظاهر سالم و خوب ناخوشی پنهان کرده اند چنانکه فریبی و سرخی گونه ها که در برخی از آنها دیده می شود جز علامت چاقی و اختلال جریان خون چیز دیگری نیست.

نکته دیگر اینکه بالآخره شخص الکلی هر چند بدنش قوی باشد و مقاومت کند روزی گرفتار بلاهای الکل خواهد شد و هر الکلی دیر یا زود باید منتظر بدبختی خود باشد.

نکته دیگر اینکه ممکن است برخی اشخاص در اثر داشتن مزاج خیلی قوی دیرتر دچار عاقبتهای سخت الکل شوند چنین اشخاص سالمی که نعمت بزرگ صحت را بر اینگان در معرض خطر می گذارند اگر الکل ننوشند بمراتب سالمتر و مزاجشان قوی تر خواهد بود.

نکته دیگر اینست که بیشتر اشخاصی که الکل در آنها دیر تأثیر میکند کسانی هستند که نعمت سلامتی را از پدر و مادر خود وارث برده اند و شکرانه این نعمت آنست که آنرا حفظ کرده و بنسل خود منتقل سازند، در صورتیکه این اشخاص اگر الکل استعمال کنند ممکن است تأثیر زیان آور شراب در آنها دیرتر پیدا شود ولی بالآخره در نسل آنها اثر خواهد کرد نسلشان ضعیف و مریض و بیچاره و بی بنیه خواهد بود.

و خراب است و ذیلاً علت علمی اینموضوع را گوشزد می کنیم.

تا صد سال قبل بعضی از اطباء تصور می کردند شراب برای برخی از امراض مفید است ولی اخیراً علماء فهمیده اند که نه تنها شراب استفاده ای به بدن مریض نمی رساند بلکه زیانهای بسیاری بر آن وارد می نماید بدین معنی که کوچکترین ذرات الکل عمل گلبولهای سفید خون را فلج می سازد.

میدانید که گلبولهای سفید سلولهایی است که در خون انسان وجود دارد و به محض ورود میکروب ناخوشی به بدن، بدفاع پرداخته و بامیکروب جنگ می کند و آنرا مغلوب می سازد، خلاصه گلبول سفید حکم سرباز بدن را دارد و وقتی انسان مریض معالجه می شود که گلبولهای سفید او مقاومت کرده دشمن (میکروب) را مضمحل سازد، کسی که بدنش فاقد گلبول سفید یا دارای گلبولهای ضعیف باشد مغلوب بیماری شده و اگر دوباره تولید گلبول نکند خواهد مرد.

الکل اثر عجیبی دارد که تاکنون علماء علنش رانفهمیده اند و آن اینست که به محض داخل شدن در خون عمل گلبولهای سفید را متوقف می کند آنها را تنبل و بیکار می سازد بطوری که اگر میلیونها میکروب بدن وارد شود جزئی فعالیت از خود بروز نمیدهند بنابراین تصدیق کنید که وقتی بعنوان دوا بمریض بدبخت الکل بدهیم چه گناه بزرگی نسبت باو انجام داده و چطور او را از دفاع طبیعی و وسایل خدادادی معالجه محروم ساخته و برا بسوی مرگ کشیده ایم ضمناً متوجه باشید چگونه مسئله بزرگی را که اخیراً علماء کشف کرده اند پیشوایان ما میدانسته و کوچکترین ذره الکل را بعنوان معالجه تجویز نموده اند.

شایعه غلط دیگری که بین مردم خام مشهور است که کمی الکل عمل هضم را سریع می کند این شایعه کاملاً بر عکس واقع است در فصل زیانهای جسمانی الکل گفتیم که الکل چه تأثیرهای بدی روی دستگاه گوارش می کند از همه اینها گذشته الکل مواد غذائی را سفت و سخت می سازد چنانچه اگر تکه گوشتی را در مقداری الکل بیندازیم چون جرم می شود معلوم است که معده با چنین صلابتی چگونه باید فدکاری انجام و چه عمل سختی بجا آورد بعلاوه الکل شیره های معده را کم و نامرتب و فاسد می سازد و اجازه نمی دهد روی غذا تأثیر کند و غذا همچنان هضم نشده سربار معده می شود و موجب اختلالاتی بسیاری در این عضو می گردد، الکل اشتها را نیز از آدمی

حد شرب خمر: ۶- هر گاه شخص عاقل بالغ از روی علم و عمد و اختیار شراب بخورد هر چند یک قطره باشد (اگر بوسیله دو مرتبه اقرار خودش یا گواهی دو فرد عادل ثابت شود) باید بر او اجرای حد نمایند پس بر نابالغ و دیوانه و کسیکه حرام بودن شراب را نمی دانسته و کسیکه از روی اشتباه بمایع حلال شراب خورده و کسیکه از روی اکراه یا اضطراب شراب آشامیده حد جاری نمی شود و حد آن هشتاد تازیانه است و اگر این عمل تکرار شود حد هم تکرار می شود تا سه مرتبه در مرتبه چهارم حدش کشتن است و بعضی از فقها در مرتبه سوم حدش را کشتن دانسته اند. و اگر پیش از قیام بینه (شهادت دو مرد عادل بشرابخواری این شخص) از گناه خود توبه نماید حد از او ساقط میشود. و در حالت مستی حد بر او جاری نمی شود و باید پس از بهوش آمدنش حد جاری گردد و شرابخوار اگر مرد است باید برهنه شود و در حالیکه ایستاده باشد هشتاد تازیانه بر پشت و کتف و سایر بدنش زده می شود و بر سر و صورت و عورت او نباید زد و اگر زن باشد در همان لباس پیچیده می شود و در حالیکه نشسته باشد حد بر او جاری گردد و اگر شرابخواری در مکان مقدسی مانند مکه معظمه یا زمان محترمی مانند ماه رمضان باشد علاوه بر هشتاد تازیانه چون هتک حرمت الهیه کرده باید تعزیر هم بشود. در کافی روایت کرده که نجاشی شاعر در روز ماه رمضان شراب خورده بود و چون او را نزد امیرالمؤمنین (ع) آوردند و بوسیله بینه شراب خوردنش ثابت شد آنحضرت هشتاد تازیانه بر او زد سپس یک شب او را زندان کرد و فردایش او را طلبید و بیست تازیانه بر او زد نجاشی گفت یا امیرالمؤمنین دیروز مرا حد زدی این بیست تازیانه برای چه فرمود برای اینکه جرأت کردی در ماه رمضان خمر خوردی.^۱

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه داستان حد خوردن نجاشی را بتفصیل نقل کرده و خلاصه اش آنکه نجاشی شاعر نامی عراق و از اهل یمن و از مردان سرشناس کوفه بوده و در جنگ صفین از یاران امیرالمؤمنین (ع) بود در روز اول ماه رمضان باغواء رفیقش

۱- اتی امیرالمؤمنین (ع) بالنجاشی الشاعر قد شرب الخمر فی شهر رمضان ففصر به ثمانین ثم حبسه لیلۃ ثم دعی به من الغد ففصر به عشرين سوفاً فقال له: یا امیرالمؤمنین: فقد ضربت فی شرب الخمر و هذه العشرین ماهی؟ فقال: هذا لتجریک علی شرب الخمر فی شهر رمضان (فروع کافی کتاب الحدود باب ما یجب فیہ الحد فی الشراب ص ۲۱۶ ج ۷ حدیث ۱۵).

ابوسماک بخوردن کیاب و نوشیدن شراب سرگرم شدند بطوریکه مستی و عریده کشیدن و سر و صدای آنها همسایگان را سخت ناراحت کرد تا اینکه بامیرالمؤمنین شکایت کردند و بامر آنحضرت آنها را احضار کردند ابوسماک گریخت ولی نجاشی دستگیر شد و به امر آنحضرت شب زندانی گردید و فردا صبح در برابر جمعیت مسلمانان پس از اثبات جرم برهنه اش کردند و هشتاد تازیانه بر بدنش نواختند سپس بیست تازیانه دیگر بر آن افزودند نجاشی گفت هشتاد تازیانه برای میگساری بوده بیست ضربه دیگر برای چه فرمود بخاطر اینکه این عمل زشت را در ماه مبارک رمضان مرتکب شده و احترام ماه خدا را نگاه نداشتی فامیل و قبیله نجاشی که همه یعنی و از دوستان و طرفداران همیشگی امیرالمؤمنین (ع) بودند از این پیش آمد سخت ناراحت شدند و از آنحضرت نگران گردیدند یکی از آنها طارق بن عبدالله آنحضرت عرض کرد ما مردم یمن از دوستان و مخلصان با سابقه شما هستیم و انتظار نداشتیم ما را با آنها که با شما دشمنی بکنند به یک چشم بنگری و امروز سابقه دوستی ما را نادیده گرفتی و نجاشی مردنامی ما را تازیانه زدی و نزد دوست و دشمن خواری کردی اکنون بیم آن داریم که راهی پیش گیریم که سرانجام آن جهنم باشد. امیرالمؤمنین (ع) فرمود اجرای عدالت و دستور الهی برای گناهکاران سنگین است مگر من چه کردم نجاشی جرأت کرد و معصیت خدا را نموده منهم مطابق دستور شرع حد الهی که کفاره او است بر او جاری کردم و خداوند می فرماید: «ولا یجرمکم شأن قوم علی ان لا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للتقوی»^۱ کدورت و بغض طایفه ای شما را از اجرای عدالت باز ندارد عدالت پیشه سازید که بتقوی نزدیکتر است تا اینکه گوید عاقبت نجاشی باتفاق طارق بخاطر اجرای حق و عدالت امیرالمؤمنین از کوفه فرار نموده و در شام به معاویه بن ابوسفیان حکمران سوریه که پناهگاه مجرمین و خائنین بود پیوستند سپس تفصیل ملاقات آنها با معاویه و جزایات معاویه بامیرالمؤمنین و جواب آنها را نقل کرده و برای رعایت اختصار نقل نگردید (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد اول جزء ۴ صفحه ۳۶۶ طبع بیروت).

از اجتماع باید رانده شود: ۷- شارع مقدس بمقداری در مقام جلوگیری از این گناه بزرگ بر آمده که شرابخوار را مطرود اجتماع ساخته تا کسی گردمیخواری و عیاشی

که اساس خانواده فردی و اجتماعی را ویران می سازد نرود.
برای نمونه بترجمه چند روایت اکثفاء می شود:

بشرابخوار دختر نباید داد: از حضرت صادق (ع) مرویست که رسول خدا (ص) فرمود کسی که شراب را پس از آنکه خداوند بزبان من حرام فرمود بنوشد شایسته نیست هنگامیکه به خواستگاری بیاید با او ازدواج شود و شفاعتش پذیرفته نیست و گفتارش نباید مورد تصدیق واقع شود و نباید او را امین دانست و کسی که او را مورد اطمینان دانسته و چیزی بدستش بپردازد از خداوند برای اوضمانی یا عوض و پاداشی نیست.^۱

و فرمود کسیکه دخترش را بشرابخواری بدهد پس با دخترش قطع رحم کرده^۲.
و نیز فرمود کسیکه دخترش را بشرابخواری تزویج کند مثل این است که دخترش را برای زنداندن از خانه بیرون کرده است^۳ و نیز فرمود اگر شرابخوار مریض شد بدینش نروید و اگر بمیرد بجنازه اش حاضر نشوید.

نهی از منکر عملی: اگر باین دستورات عمل می شد نهی از منکر عملی بخوبی انجام می گرفت چون اگر شرابخوار میدانست که از اجتماع مسلمانان بدور افتاده، مسلمانان با او ازدواج نمی کنند، حرفش را نمی پذیرند، او را امین نمی دانند، پس با او معامله نمی کنند، کجا دیگر گرد شرابخواری می رفت؟

باید مبارزه همه جانبه ویی گیر کرد: در کتاب برهان قرآن چنین می نگارد:
برای اشاره برسوائی مسکرات کافی است تذکر دهیم چندی پیش در کشور فرانسه که مهد فسق و فجور و مسکرات و منکرات است زنی از نمایندگان پیاخاست و با اصرار و تأکید فراوان خواهان تحریم مسکرات شد، شاید تذکر همین خبر مختصر برای جواب هرزه دریهای مردان و زنان آزادی خواه کافی باشد ولی یاد آوری این نکته نیز در اینجا بیفایده نیست که عادت زبان آور و خانمانسوز شرب خمر بوسیله وضع قانون و دخالت حکومت از میان نخواهد رفت زیرا این عادت از عوارض بیماریهای اساسی

۱- قال (ص) من شرب الخمر بعد ان حرمها الله علی لسانی فلیس باهل ان یزوج اذا خطب

ولاشفع اذا شفع ولا یصدق اذا حدث ولا یؤمن علی امانة فمن اثمته بعد علمه فلیس للذی اثمته علی الله ضمان و لیس له اجر ولا خلف. (کافی)

۲- قال (ع) من زوج کریمه من شارب الخمر فقد قطع رحمها (کافی).

۳- من زوجه کریمه من شارب الخمر فکانما ساقها الی الزنا (مستدرک الوسائل).

اجتماع است و جای تردید نیست که تاریشه مرض قلع و قمع نشود مبارزه با عوارض و آثار مرض بیهوده و برخلاف عقل و منطق است و روی همین قاعده مبارزه با شرب خمر در اجتماع و محیطی که زندگی تجملی و کامرانی و عیاشی خو گرفته و بار آمده بی حاصل است زیرا شرب خمر نتیجه اجتناب ناپذیر شیفتگی و دلپاختگی نسبت بلدتها و کامها است که کام و لذت را حتی در انواع سموم جستجو میکند و مال و جان خود را برای رسیدن بآن قربان می سازد، و بدیهی است که وقتی کار لذت طلبی و کام جویی باین مرحله رسید بوسیله تبلیغات و نشر کتب و القاء خطبه ها و بیان زیانهای طبی و مفساد اخلاقی و همچنین باتوسل بشریح قوانین سخت و تعیین مجازاتهای شدید نمی توان با آن مبارزه کرد زیرا تزویر این عادت در درجه اول محتاج بایجاد یک تحول عمیق روحی است و در غیر اینصورت هر گاه از این عادت بزور جلوگیری شود سموم خطرناکتری جای آنرا خواهد گرفت.^۱

اجتماعی که اختلاف طبقاتی شدید بر آن حکومت بکند و یک طبقه آن در عیش و کامرانی مفرط و طغنه دیگری در محرومیت و ناکامی شدید بسر بزند ناچار گرفتار مسکرات خواهند بود زیرا طبقه اول در اثر کامرانی بی حد و حساب احساساتشان خاموش

۱- شاید بهترین گواه و متل تأیید این مطلب تاریخ مبارزه حکومت امریکا با مسکرات باشد.

حکومت آمریکا برای مبارزه با این عادت زشت و زیان آور کلیه وسائل و اسلحه از قبیل مجلات و جرائد و سخنرانیها و فیلمهای سینما متوسل شده و برای تبلیغات بر ضد مسکرات مبلغی افزون از هشت میلیون دلار صرف کرد و بالغ بر ده میلیون صفحه کتاب و مجله و نشریه باین منظور منتشر ساخت و در ظرف چهارده سال مبارزه مبلغی در حدود دو بیست و پنجاه میلیون لیره برای تنفیذ و اجرای قانون تحریم مسکرات خرج کرد و سیصد نفر را در این جریان اعدام کرد و پانصد و سی و دو هزار و سیصد و سی و پنج نفر را زندان افکند و در حدود شانزده میلیون لیره بابت جریمه مسکرات گرفت و برابر با چهار صد و پنجاه میلیون لیره املاک را مصادره کرد ولی کلیه این مبارزه جز عشق و شیفتگی نسبت بمسکرات نبود و حاصلی نداد تا آنجا که سر انجام در سال ۱۹۳۳ میلادی بناچار آن قانون را نقض کرد و مسکرات را بکلی آزاد ساخت (نقل از کتاب تحقیقات تألیف سیدابوالاعلی مودودی).

و پس از این همه تجربه تلخ، دریافت که علاج این بیماری با توسل بقانون و اعمال زور میسر نیست.

و محتاج تحریک می شود و طبقه دوم برای تسکین آلام و ناکامیها محتاج به بیخودی و فرار از واقع زندگی هستند و هیچکدام از مسکرات بی نیاز نخواهند بود.

ولی با وجود این استعمال مسکرات را باین بهانه نمی توان روا و مباح دانست بلکه باید متوجه بود که وجود مسکرات دلیل بر وجود بیماری اجتماع و مستلزم کوشش در مبارزه با علل و موجبات شیوع و وجود آنست. چنانکه اسلام وقتی عادت نکوهیده شرب خمر را تحریم کرد این موضوع را از حساب خود دور نداشت و نخستین بار در قلع ماده این موجبات و علل منتهای کوشش را بکار برد و آنگاه بتحریم آن اقدام کرد و بهمین جهت مدنیت جدید می باید بجای انتقاد بی مورد از اسلام در این راه و روش، از اسلام پیروی کند و در نظر داشته باشد که اولین شرط معالجه بیماریهای خطرناک روحی، تنظیم امور اقتصادی و اجتماعی و فکری و روحی و جسمی است.

۱۴- قمار

چهاردهم از گناهان کبیره ای که بکبیره بودنش تصریح شده قمار است چنانچه خدایتعالی در سوره بقره می فرماید: «حکم می و قمار را از تومی پرسند بگو در هر دو گناه بزرگی است»^۱ و تعبیر بگناه بزرگ در قرآن مجید تنها درباره شراب و قمار است.

در روایت فضل بن شاذان از حضرت رضاع (ع) در باب شماره کائنات قمار را ذکر فرموده و همچنین در روایت اعمش از حضرت صادق (ع) بکبیره بودنش تصریح شده است.

از حضرت صادق (ع) است که فروش شطرنج حرام و خوردن پول آن حرام و نگهداشتنش کفر و بازی کردن با آن شرک و سلام کردن بر بازی کننده آن گناه و یاد دادنش کبیره هلاک کننده است و کسی که (برای بازی) دست در شطرنج می کند مانند آنست که دست در گوشت خوک فرو برده و باید برای نماز دستش را بشوید و کسی که بشطرنج می نگرد مثل کسی است که بفرج مادرش نگاه می کند و آنکه بازی می کند و آنکه باو سلام کند و آنکه در وقت بازی باو نگاه کند همه در گناه مساوی هستند و کسی که ببازی شطرنج بنشیند جای خود را در دویخ مهیا می سازد و آن زندگی در روز واپسین حسرت او خواهد بود، و از همنشینی قمار باز پرهیز زیرا از جمله مجالسی است

۱- یسئلونک عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر... (سوره ۲ آیه ۲۱۹).

همگی پلید و کار شیطان است که جز شر و زیان چیزی بر آن مترتب نیست، پس از آنها دوری کنید باشد که رستگار شوید.

یعنی در نزدیک شدن بهر یک از این چهار چیز امید رستگاری نیست و برای تأکید حرمت خصوص می و قمار در آیه بعد، یکی از مفساد عظیمه این دو را بیان می فرماید که ای مردم گرد این دو گناه اصلاً نروید زیرا:

دشمنی درمی و قمار: جزاین نیست که شیطان می خواهد بسبب می و قمار بین شما دشمنی و کینه ایجاد کند و بدینوسیله شما را بتجاوز از حدود خدا و دشمنی با یکدیگر وادارد.^۱

و این امر محسوس و مشاهد است، نسبت شراب که خوب هویدا است که شخص میخوار پس از نوشیدن این آب آتشین و برطرف شدن عقل او، از هیچ جنایت و خیانتی باکی ندارد و مانند بدترین درندگان بدون جهت بدیگران حمله نموده از اذیت و آزار مودعان خودداری نمی تواند کرد، و گاه شده که در آن حال نزدیکترین بستگانش را کشته است. اما قمار بازی می برد یا می باز، اگر برود پس شکی نیست که کینه و بغض او در دل حریفی که باخته است قرار می گیرد، زیرا می بیند مالی را که بزحمت اندوخته و سخت مورد علاقه اش بوده بدون هیچگونه عوضی از دستش می گیرد و اگر در آن مجلس نتواند تلافی کند تا آخر عمر کینه اش را بدل میگیرد و همیشه در مقام تلافی کردن است. اگر هم پیازد که معلوم است کینه حریفش را بدل گرفته و کمتر اتفاق میافتد که مجلس قمار بدون دشمنی و نزاع پایان برسد.

قمار عیاشی و هرزگی میآورد: موضوع دیگر اینست که اگر قمار باز برود چون مالی بدون زحمت و فعالیت بدست آورده بفکر عیاشی میافتد و سر از میخانه و مراکز فحشاء و منکرات و فساد و هرزگی در میآورد و بنا بمثل مشهور باد آورده را باد میرد باندک زمانی آن مال هدر خواهد رفت.

ثانیاً در اثر بردن، علاقه شدیدی باین عامل فساد یعنی قمار پیدا کرده روح فعالیت و کار و کوشش در طلب روزی حلال در او کشته می شود و در نتیجه آدمی مفت خوار، بیکار، تبیل، تن پرور و عیاش بار می آید و دائماً سعی او این است که خود را به مجلس

۱- انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء فی الخمر و المیسر (سوره ۵ آیه ۹۳).

که اهلش محل غضب الهی شده اند و هر ساعت منتظر غضبند و چون نازل شود ترا و ایشان را فرا خواهد گرفت.^۱

از حضرت صادق (ع) است که خداوند در ماه مبارک رمضان میآمرزد مگر سه طایفه را: شرابخوار، قمار باز و کسیکه با مسلمانی کینه ورزی نماید و دشمنی کند.^۲

از شواهد کبیره بودن قمار اینست که خداوند در قرآن آنرا همراه بابت سازی و شراب ذکر فرموده است.^۳

میسر چیست و از لام کدامست؟: میسر هر قسم قمار را شامل می شود و از کلمه «یسر» به معنی آسانی گرفته شده، چون قمار باز آسانی و بدون رنج کسب و کار، مال مردم را به چنگ می آورد.

از لام، چوبهائی بوده که با آن بطرز مخصوصی قمار می کردند و اقلام هم نامیده می شده و ترتیب آن چنین بود که شتری را می خریدند و نحر می کردند و به ۲۸ قسمت تقسیم کرده بعد ده چوب تیر که هر یک نام مخصوصی داشت به اسم ده نفر می زدند، هفت تائی آن که فذ، توم، رقیب، حلس، نافس، مسبل، معلی نام داشت دارای سهم بود و بنام هر کس بیرون میآمد یک یا چند سهم از شتر باو داده می شد باین ترتیب که هر کس، فذ، بنامش می افتاد یک سهم و همچنین بترتیب تا هر کس معلی بنامش می افتاد هفت سهم از شتر می برد و سه تیر دیگر که منبج، سفیح، رغد نامیده می شد شانزده نفر را داشت و کسانی که اینها بنامشان می افتاد باید پول شتر را بپردازند.

بنابراین در آیه شریفه، ذکر از لام، پس از میسر ذکر خاص پس از عام است، چون از لام قسمی از قمار و میسر است البته وجوه دیگری هم برای برای ذکر شده است. پس معنی آیه شریفه چنین می شود: جز این نیست که می و قمار و بتها و از لام

۱- عن ابی بصیر عن ابی عبد الله (ع) قال (ع) بیع الشتر یخرج حرام و اکل ثمنه سحت و اتخاذه

کفر و نعب بها شرك و السلام علی الالهی بها معصیه و کبیره موبقة و الخائض فیها یده کالخائض یده فی لحم الخنزیر... و در من لایحضر پس از کلمه معصیت چنین است. و تعلیمها کبیره موبقة (وسائل الشیعه کتاب تجارت ج ۱۲ ص ۲۴۱ حدیث ۴).

۲- فی الکافی عن ابی عبد الله (ع) یفتراله فی شهر رمضان الاثلاثة صاحب مسکر او صاحب شاهین او مشاحن قلت وائی شیء صاحب شاهین فقال (ع) الشطرینج.

۳- انما الخمر و المیسر و الانصاب و الزلام رجس من عمل الشیطان... (سوره ۵ آیه ۹۲).

قماری برساند، شاید باز از همان مال مفت نصیبش شود.

و اگر بیازد، هیجان عصبی بر او مستولی شده و حس انتقامجویی و درنده خوئی او بحرکت آمده، برای بدست آوردن مال رفته، بازخود را به مجلس قمار می‌رساند، گاه شده که در چند مجلس تمام هستی خود را از دست داده و چون از تلاقی کردن عاجز شده، یا حریف را کشته یا خود را از بین برده است.^۱

دوری از یاد خدا و نماز: دیگر از مفاسد عظیمه می و قمار و بت پرستی، غفلت از یاد خدا و بیرون شدن از فرمانبرداری اوست چنانکه در همین آیه شریفه مورد بحث

۱- در کتاب بلاهای اجتماعی صفحه ۲۳۱ می‌نویسد، در یکی از شهرستانها مرد قمار بازی که پهلوی حریف خود را با سه ضربه چاقو، چاک نموده و وی را بقتل رسانده بود، ضمن باز پرسى گفته بود، مقتول در قمار خیلی پول از من برد و حاضر بازی مجدد نشد و هر چه باو گفتم، بازی را ادامه نداد و فرار کرد، من هم او را تعقیب کردم و...

و در صفحه ۳۲۵ می‌نویسد: نقل از مجله روشنفکر ۱۴ دیماه ۱۳۴۰ در شهر مونت کارلو یک نفر آرژانتینی در مدت ۱۶ ساعت قمار بازی چهارمیلیون تومان ثروت خود را از دست داد و وقتی که درهای قمار خانه بسته شد یکراست بختگ رفت و با یک گلوله منر خود را متلاشی نمود و بزندگی خود خاتمه داد.

یکی از مجلات در باره عاقبت این پاک باخته‌ها چنین نوشته بود: جنگلهای اطراف مونت کارنو، بارها شاهد خودکشی این پاک باخته‌ها بوده است از آنجا که عده‌ای از این پاک باخته‌ها در موقع مراجعت حتی هزینه برگشت بکشورشان را ندارند اغلب در این جنگل خودکشی می‌کنند و لذا شرکت قمار خانه تصمیم گرفت که هزینه مسافرت اینده را بمنوان قرض بآنها بپردازد. از اطلاعات هنگی شماره ۱۰۶۰ چنین نقل نموده است:

امروز آمار خودکشیها ناشی از قمار رو بتزاید است چنانکه این موضوع از آماری که مؤسسه گالوپ منتشر نموده، بخوبی معلوم می‌شود، زیرا آمار مؤسسه مزبور نشان داد که در سال ۱۳۶۱ بیش از سالهای قبل قمار بازان دست بخودکشی زده‌اند بهمین جهت قمار بازان مونت کارلو این سال را سال (بد بیاری) نامیده‌اند در سال گذشته تنها در شهر پاریس ۱۲ نفر قمار باز خودکشی کرده‌اند.

در صفحه ۳۲۹ چنین می‌نگارد، نقل از اطلاعات هنگی همین شماره؛ بطوریکه یکی از آمارگران امریکائی نتیجه گرفته است عامل قمار تقریباً در صد از جنایات دخالت دارد، محالمانی که در باره علل وقوع پاره‌ای جرائم بعمل آمده، نشان می‌دهد که اغلب دزدها و جیب‌برهای حرفه‌ای و چاقو کشان و دزدخیمان فاسد تربیت شده و مولود همین مراکز و لانه‌های فساد (قمار) می‌باشند.

می‌فرماید:

«شیطان می‌خواهد شما را بوسیله این گناهان از یاد خدا و نماز باز دارد»^۱

چنانچه شخص می‌خوار تمام وقت مستی از خدا غافل و هیچ تکلیفی از تکالیف الهیه را نمی‌تواند انجام دهد خصوصاً نماز که اهم و اعظم آنها است و همچنین است حال قمار باز در مجلس قمار که وقت نماز می‌گذرد و می‌خوار، در مستی گرفتار و قمار باز سرگرم بازی است.

سپس برای تأکید می‌فرماید: «ای اهل ایمان، آیا متنبه شدید که دیگر گرد این

گناهان نروید»^۲

یعنی ای مؤمنین، پس از دانستن این مفاسد عظیمه و نهی صریح الهی آیا قبول کننده‌اید که دیگر به این دو گناه نزدیک نشوید؟

باز برای تأیید تأکید در آیه بعد می‌فرماید:

«خدا و پیغمبر (ص) را پیروی کنید و از مخالفت ایشان پرهیزید، پس از آنچه به شما تذکر داده شد اگر مرتکب (می‌خواری، قمار بازی و بت پرستی) شدید پس بدانید وظیفه پیغمبر ما رسانیدن آنچه باو وحی شده بطور آشکار است»^۳.

یعنی پس از این، سر پیچی و مخالفت شما بعد از اتمام حجت بوده و هیچ عذری برایتان نیست.

از آنچه گذشت کبیره بودن قمار بازی دانسته شد اینک اقسام قمار در ضمن چهار فرع ذکر می‌گردد.

۱- بازی با آلات قمار و شرط بندی: اگر با وسائل و آلات مخصوصه قمار، بازی کنند و شرط بندی و قرار داد نمایند که هر کدام بیازد بدیگری که برنده شده مبلغ معینی پول یا جنس پرداخت نماید، شکی در حرمت آن نیست و قدر مسلم از عنوان قمار و میسر که در قرآن شریف و اخبار رسیده این مورد است و بعضی از فقهاء حرمت آن را از

۱- و یصد کم عن ذکر الله وعن الصلوة (سوره آیه ۹۳).

۲- فقل انتم منتهون (سوره آیه ۹۳).

۳- و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و ااحذروا فان تولیتهم فاعلموا انما علی رسولنا الالبلاغ الثمین. (سوره ۵ آیه ۹۴).

ضروریات دین اسلام دانسته اند.

و نیز شکی نیست که پولی را که برنده می گیرد حرام و مالک آن نمی شود و نمی تواند در آن تصرف نماید و واجب است آنرا به صاحبش برگرداند چنانکه در قرآن مجید می فرماید: مال یکدیگر را به باطل نخورید^۱ و تصرف در مالی که از راه قمار بدست آمده یقیناً خوردن مال به باطل است.

و فرقی در حرمت قمار بین اقسام و انواع مختلفه آن خواه با وسائل مخصوصه قمار که از سابق مرسوم بوده مانند نرد و شطرنج و آس و گنجینه و غیر آن یا آنچه که در این دوره از ورق و غیره بآن افزوده شده است نیست^۲.

حتی بازی کردن با تخم مرغ و گردو بشرط برد و باخت با سایر انواع قمار یکی است، چنانچه در صحیحه معمر بن خلاد، از حضرت موسی بن جعفر (ع) است فرمود:

نرد و شطرنج و چهارده، همه در حرمت یکی است؛ و هر چیزی که بر آن بازی قمار شود میسر و حرام است^۳.

حضرت باقر (ع) فرمود: میسری که در قرآن مجید تحریم شده، عبارت از نرد و شطرنج است و هر نوع قماری میسر است^۴.

و نیز در مکتوب حضرت هادی (ع) در معنی آیه شریفه مذکور است که فرمود هر چه بآن قمار بازی شود آن میسر و حرام است و هر مستی آورنده ای حرام است^۵.

۱- ولاتاكلوا اموالکم بینکم بالباطل (سوره ۴: ۲۹).

۲- در کتاب بلاهای اجتماعی صفحه ۳۰۸ چنین می نگارد: بطوریکه مطلقاً اظهار می دارند فعلاً در حدود پنجاه شصت نوع قمار رایج و معمول است، اینک چند نوع قمارهای عجیب و غریب بعنوان نمونه از مجله خواندنیها شماره ۱۰۵۹ نقل می کنیم:

مثلاً در تهران بازیهای پوکر، اس، بانک، شمن دوفر، ریم، رامی، گنجفه، ورنوش، بیست و یک، پاسور، خروس قرمز، ایاز، طاس تخته نرد، یقوت، بلوط، هشت و نه، هفت بالا، هفت پائین، سه قاب، چهار قاب، سنگ تلگراف و تلفن، گل بهار، ساجمه، بیلیارد... رواج دارد، نا گفته پیداست که اینهمه قمار و وسائل آن خود نموداری از توسعه روز افزون این بلای خانمانسوز است.

۳- النرد و الشطرنج والاربعة عشر بمنزلة واحدة و کلمتا قومر علیہ فهو میسر (وسائل کتاب تجارت باب ۱۰۴ ج ۱۲ ص ۲۴۲ حدیث ۱).

۴- اما المیسر فالنرد و الشطرنج و کل قمار میسر (وسائل الشیعه ج ۱۲ ص ۲۳۹).

۵- کلمتا قومر به فهو المیسر و کن میسر حرام (وسائل کتاب تجارت باب ۱۰۴ ج ۱۲ ص ۲۴۳).

و فرمود: چون آیه تحریم شراب و قمار نازل شد، گفتند یا رسول الله (ص) میسر چیست؟ فرمود هر آلتی که بآن قمار بازی نمایند میسر و حرام است، حتی کعب و گردو که قمار بآنها هم میسر و حرام است^۱.

اسحق بن عمار از حضرت صادق (ع) پرسید که بچه ها با تخم مرغ و گردو بازی کرده بآن قمار می بازند، فرمود از آن مخور که حرام است.

اخبار وارده در حرمت بازی با آلات قمار بشرط برد و باخت متواتر است و در آنچه گذشت کفایت است.

۲- سرگرمی به آلات قمار بدون شرط بندی: بازی کردن با آلات و وسائل مخصوص قمار بدون شرط و برد و باخت و فقط به منظور سرگرمی و تفریح هم حرام است و حرمت آنهم مورد اتفاق فقهاء می باشد و در اول این بحث حدیث شریفی از حضرت صادق (ع) نقل شد که: بازی کردن با شطرنج شرک بخداست و دست کردن در آن مانند دست کردن در گوشت خنزیر است و پیش از نماز باید دستها را بشوید، و نگرستن بآن مانند نگاه کردن بعورت مادر است^۲.

از حضرت صادق (ع) حکم شطرنج پرسیده شد، فرمود کار مجوس را برای آنها واگذارید^۳.

یعنی مسلمان نباید نزدیک بازی شطرنج شود.

و ضمن روایت دیگر است که حضرت صریحاً از نزدیک شدن بآن نهی می فرمایند^۴.

و از فرع اول که قبلاً ذکر شد دانسته گردید که فرقی بین نرد و شطرنج و سایر آلات قمار نیست بنابراین بکار بردن آلات قمار در قمار بازی، خواه بشرط برد و باخت، یا

۱- قال (ص) کلمتا قومر به حتی الکعب والجوز (مسند ص ۳۳۷).

۲- واللعب بها شرك والسلام علی اللاهی بها معصية و کبيرة موبقة، والخاص فیها یدہ کالخاص یدہ فی لحم الخنزیر لاصولة له حتی یفسل یدہ کما یفسلها من مس لحم الخنزیر و الناظر الیهما کالناظر فی فرج امه. (وسائل کتاب تجارت باب ۱۰۳ حدیث ۴ ج ۱۲ ص ۲۴۱).

۳- انه (ع) سئل عن الشطرنج فقال (ع) دعوا المجوسیة لاهلها لعنہا الله (وسائل الشیعه ج ۱۲ ص ۲۳۷ باب ۱۰۲ حدیث ۷).

۴- انه (ع) سئل عن الشطرنج والنرد فقال (ع) لا تقر بوهما (وسائل النعمه همان آدرس حدیث ۱۰).

بدون شرط حرام است.

چنانچه در ضمن روایت تحف العقول، صریحاً هر گونه استعمالی را برای آلات مخصوصه قمار تحریم فرموده.^۱

از حضرت باقر(ع) در تفسیر آیه تحریم خمر و قمار چنین رسیده: اما میسر، پس نزد و شرطنج و هر نوع قماری است و تمام آنها حرام است و خرید و فروش و بهره برداری از آنها (که از آنجمله بازی کردن با آنهاست هر چند بدون شرط و فقط بمنظور سرگرمی باشد) حرامست.^۲

بالجمله جمیع آلات و وسائل مخصوصه قمار ساختن و گرفتن اجرت و فروختن و خریدن و پول آن تمام حرام است بلکه نگهداری آلات قمار نیز حرام و از بین بردنش واجب است.

۱- و جمیع التقلب فیه من جمیع وجوه الحركات كلها (تحف العقول).

۲- و اما المیسر فالنزد و الشرطنج و کل قمار میسر «الی ان قال (ع)» و کل هذا بیعه و شرأه و الانضاع بشیء من هذا حرام محرم و هو رجس من عمل الشیطان. (تفسیر قمی):

اسلام در مورد مبارزه با بلای بنیان کن قمارتها بتحریم آن اکتفا ننموده بلکه بمنظور ریشه کن ساختن و از میان بردن این عامل فساد، وسائل و آلات قمار را نیز بطور کلی تحریم فرموده و نگهداری و خرید و فروش آنها را ممنوع و گناه دانسته.

عده ای می پرسند بازی با شرطنج و امثال آن که بدون برد و باخت باشد، چرا حرام است مخصوصاً امروز که بصورت یک نوع ورزش فکری در آمده، در دستگاه فرهنگ شیوع دارد. باید در پاسخ این گفت از آنجا که اسلام بمنظور مبارزه اساسی با قمار و جلوگیری از رواج آن، تمام وسائل قمار را تحریم نموده تا بدینوسیله ریشه قمار از میان جامعه کنده شود و مردم از آن متنفر باشند، اگر وسائل قمار در میان مردم بطور آزاد خرید و فروش شده در خانه ها نگهداری شود و برای تفریح و سرگرمی و نوبدون شرط بندی از آن استفاده شود قابل تردید نیست که این وضع زمینه را برای شیوع قمار آماده می سازد و در این صورت جلوگیری از قمار نیز خالی از اشکال نیست.

اینستکه اسلام مبارزه را اساسی تر و از ریشه گرفته و زمینه شیوع قمار را با تحریم قطعی و مطلق وسائل قمار از بین برده است. چنانکه اسلام در زمینه مبارزه بابت پرستی و شرک نیز همین راه را پیموده و روی این اصل اساسی هر نوع مجسمه سازی را و نوبینکه روی مقاصد هنری باشد نه برای پرستش تحریم فرموده تا از این راه ریشه بت پرستی از بین مردم رخت برنهد.

(نقل از کتب بلاهات اجتماعی صفحه ۲۴۴)

نشستن در مجلس قمار و نظر کردن بآن نیز حرام است و بیرون رفتن از آن مجلس

از باب نهی از منکر نیز واجب است.

و نیز اگر تصادفاً چشم او به آلات قمار افتد مستحب است یاد کند حضرت سید الشهداء علیه السلام را و لعنت کند یزید پلید را چنانچه در کتاب عیون اخبار الرضا از فضل بن شاذان روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت رضا علیه السلام که فرمود چون سر مقدس حضرت سید الشهداء(ع) را بشام بردند یزید امر کرد تا سر را گذاشتند و بر آن سفره طعام قرار دادند و با یارانش بخوردن طعام و آشامیدن ققاع مشغول شدند و چون فارغ شدند امر کرد تا سر آنحضرت را در طشت در زیر تخت او گذارند و بساط شرطنج را بر آن پهن نمودند و یزید بازی شرطنج مشغول شد و آنحضرت و پدر و جدش را یاد می کرد و استهزاء و مسخره می نمود و هر وقت از هم بازی خود می برد سه جام ققاع می خورد و آنمقدار از ققاع که در جام مانده بود نزدیک آن طشت بر زمین می ریخت پس هر کس از شیعیان ما باشد از خوردن ققاع باید پرهیز کند و از بازی شرطنج دوری کند و هر که چشم او به ققاع یا به شرطنج افتد باید یاد حسین(ع) کند و یزید و آل زیاد را لعنت کند و اگر چنین کند خداوند گناهان او را پاک کند هر چند بشماره ستارگان باشد.

۳- بازی با شرط بندی بغیر آلات قمار: بازی با غیر وسائلی که مخصوص قمار است با شرط بندی در غیر اسب دوانی و تیراندازی نیز حرام است مانند انواع بازهائی که بصورت مسابقات ورزشی از قبیل کشتی گیری، وزنه برداری و چوگان بازی و نظائرش اگر با شرط بندی باشد حرام است و آن کسی که برده پولی را که می گیرد، حرام و باید بصاحبش برگرداند.

۱- عن الفضل بن شاذان قال سمعت الرضا(ع) يقول لما حمل رأس الحسين بن علي عليه السلام الي الشام امر يزيد لعنه الله فوضع ونصبت عليه مائدة فاقبل هو لعنه الله واصحابه ياكلون ويشربون الفقاع فلما فرغوا امر بالرأس فوضع في طست تحت سريريه وبسط عليه رقعة الشرطنج وجلس يزيد عليه اللعنة يلعب بالشرطنج ويذكر الحسين(ع) واباه وجده صلوات الله عليهم ويستهزئ به يذكرهم فتمتى قمر صاحبه تناول الفقاع فشربه ثلث مرات ثم صب فضله على ما يلي الطست فمس كان من شيعتنا فليبورع عن شرب الفقاع واللعب بالشرطنج و من نظر الى الفقاع او الى الشرطنج فليذكر الحسين(ع) وليلعن يزيد و آل يزيد بمعوالله عزوجل بذلك فذوبه ولو كانت بعد النجوم (عیون اخبار الرضا باب ۳۰ حدیث ۵۰ ص ۲۱).

اسب دوانی و تیراندازی: اما نسبت بشرط بندی در اسب دوانی و تیراندازی شکمی در حلال بودن آن نیست و پولی را که می برند گرفتن آن جایز و مالک هم می شوند و اسلام بمنظور تقویت نیرو و استعداد جنگی مسلمانان و تولید روح سلحشوری و مقاومت در ایشان این دو مورد را تجویز فرموده و برای آن احکامی قرار داده که در کتاب سبق و رمایه فقه موجود است.

پس غیر از این دو مورد، جمیع مسابقات اگر در ضمن قرار داد مالی بعنوان برد و باخت انجام گیرد حرام و پولی که از این راه برنده می گیرد حرام و خوردن مال بباطل است. و شهید ثانی در مسالک بر این حکم دعوی اجماع فرموده است در کتاب وافیه سه حدیث از حضرت صادق (ع) نقل نموده و مضمون آنها اینست که ملائکه در موقع گرویندی منجز می شوند و بر کسی که چنین کاری کند لعنت می فرستند مگر در اسب دوانی و تیراندازی.

و از رسول خدا (ص) روایت می کند که ملائکه در موقع گرویندی نسبت باسب و شتر و تیر، حاضر می شوند و غیر از اینها قمار حرام است.^۱

و نیز روایت دیگر بطور کلی غیر از این دو مورد را تحریم فرموده است.^۲

در صحیح محمد بن قیس از حضرت باقر (ع) است که فرمود حضرت امیرالمؤمنین (ع) درباره مردی که با رفقایش گوسفندی را می خواستند بخورند و گفت اگر تمامش را خوردید چیزی بر شما نیست و گرنه فلان مبلغ را باید بدهید حضرت چنین حکم فرمود که این کاری باطل است، مسابقه در کم و زیاد خوردن لغو است و هیچ چیزی برعهده ایشان نیست.^۳

یعنی چون مسابقه اصلاً در خوردن باطل است حالا که مثلاً نتوانستند تمام گوسفند را بخورند چیزی بدهکار نیستند.

۱- ان الملائكة تحضر الزهان في الخف والحافر والريش وما عدا ذلك قمار محرم (وافیه).

۲- لاسبق الا فیه خف او حافر او نصل (وافیه).

۳- قال (ع) قضی امیرالمؤمنین (ع) فی رجل آکل هو و اصحابه شاة فقال ان اکلتموها فیهی نکم و ان لم تاكلوها فمیلکم کذا فقضی (ع) فیه ان ذلک باطل لاشیء می المؤاکة من الطعام قل منه او کثر و منع غرامة فیه (مکاسب محرمه نقل از کافی و تهذیب).

و نیز در روایت جابر از حضرت باقر (ع) است که پیغمبر (ص) فرمود «آنچه که بآن قمار شود حتی گردو و کعب میسر است» پس مثل تخم مرغ یا گردو هر چند آلت قمار هم نباشد بازی کردن بآن به شرط بر دو باخت یقیناً حرام است. و بعضی از بزرگان احتمال داده اند که اینها از آلات قمار بشمار روند چنانچه بازی کردن با آنها در بین قماربازان شایع و مرسوم است بنابراین داخل در فرع اول می شود که بازی کردن با آنها هر چند برد و باختی هم در کار نباشد حرام است اما از جمله آلات قمار بودن این دو و مانند اینها معلوم نیست.

۴- بازی بغیر آلات و غیر شرط جایز است: بازیها که بغیر از وسائل قمار و بدون شرط بندی بصورت مسابقه انجام می گیرد نظر فقهاء شیعه در آن مختلف است بیشتر فقهاء حکم بحرمت فرموده اند و از علامه در تذکره نقل شده که جایز نیست مسابقه در کشتی گرفتن هر چند بدون برد و باخت باشد و این مسئله اجماعی علماء است و نیز فرموده جایز نیست مسابقه بر سنگ پرانی بدست یا پیچز دیگر و نیز جایز نیست مسابقه بر مرکبها و کشتیها و طیاره ها هر چند بدون عوض باشد و نیز جایز نیست در پیچنگ انداختن خروس یا شایخ رزن گوسفند و نیز جایز نیست مسابقه آنچه را که نتیجه سلحشوری نداشته باشد مانند مسابقه در ایستادن روی یک پا و خبر دادن آنچه در دست بسته است از طاق و جفت و مانند مسابقه در توقف زیر آب و سایر بازیها و بطور کلی جواز مسابقه را مطلقاً خواه با عوض یا بدون عوض منحصر دانسته در تیراندازی و اسب دوانی و آنچه را که مانند این باشد یعنی در تقویت نیرو و استعداد جنگی نافع باشد.

و جمعی دیگر از فقهاء مانند شهید ثانی حرمت مسابقه بغیر آلات قمار و بدون عوض را مسلم نمی دانند بلکه مایل بجواز آن شده اند و این قول خالی از قوت نیست خصوصاً در کارهایی که غرض عقلانی و مصلحتی در آن باشد مانند خط نوشتن و خواندن و دوزندگی و بنائی و درخت کاری و کشتی رانی و دودیدن لیکن چون بیشتر فقهاء مطلق مسابقه را در غیر تیراندازی و اسب دوانی منع فرموده اند چنانچه نقل شد، رعایت احتیاط ترک شود.

ناگفته نماند: آنچه گفته شد از جواز مسابقه بدون عوض در صورتی است که خوف ضرری نباشد و اگر خوف ضرر باشد حرام قطعی است. برای توضیح چند مثال گفته می شود: ۱- مسابقه اتومبیل یا اتوبوس در جاده های باریک که خوف اصطکاک به

یکدیگر و تلف نفوس در آتست حرام است. ۲- مسابقه در خوردن چیزی که بحسب کیفیت یا کمیت (مقدار) خوف ضرر بیماری یا تلف شدن برای خورنده باشد حرام است. ۳- مسابقه در بازی بکس و مقدار تلفات جانی و نقص های عضوی که از این مسابقه های شیطانی واقع شود و پاره ای از آنها در روزنامه ها و مجله ها بچشم می خورد برآستی وحشت آور است.

تذکره: برد و باختی که بنام بلیط اعانه علی^۱ نامیده می شود قمار مسلم و حرام قطعی است و بدبختانه در اثر تبلیغاتی که در این باره می شود رواج کامل پیدا کرده و آشکارا مردم مرتکب این گناه بزرگ می شوند و شکی نیست مالی که از این راه بدست می آید برنده اش مالک نمی شود و نمی تواند در آن تصرف کند و چنانچه تصرف کند خوردن مال باطل است که مورد نهی پروردگار عالم در قرآن مجید است^۲ و شکی در حرام بودنش نیست.

۱- بلیط اعانه ملی مربوط به رژیم فاسد گذشته بود که از طرف طاغوت تبلیغ می شد.
۲- لا تأکلوا أموالکم بیکم بالباطل الا ان تکن تجارة عن تراض. (سوره ۴ آیه ۲۹).

۱۵- اشتغال بملاهی

سرگرمی بالآت موسیقی: پانزدهم از گناهانی که به کبیره بودنش تصریح شده، سرگرمی بالآت موسیقی و نواختن انواع سازها مانند تار و کمانچه و پیانو و طنپور و نظائر آن یا گوش دادن بآنهاست چنانچه در روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا (ع) در ضمن شماره کبائر می فرماید: «والاشتغال بالملاهی».

و باتفاق جمیع فقهاء ساختن و خرید و فروش آلات لهو و معامله اش باطل است و مانند آلات قمار، نگهداریش نیز حرام و از بین بردنش واجب است چنانچه در ضمن حدیث مفصلی که در کتاب تحف العقول از حضرت صادق (ع) نقل می کند و همچنین شیخ حر عاملی در فصول المهمه روایت می کند که حضرت فرمود: صنعتی را که هیچ جهت حلالی در آن نباشد و جز شر و فساد چیزی بر آن مترتب نیست مانند بربط (آلت موسیقی است شبیه عود که با آن می نوازند) و مانند مزمارها (نی) و شطرنج و هر آلت و وسیله لهوی و صلیب نصارا و بتها و هر چه شبیه اینها باشد پس یاد دادن و یاد گرفتن و عمل کردن بآن و اجرت گرفتن بر آن و جمیع تصرفات در آن حرام است^۱.

موسیقی و اخبار اهلیت (ع): و اخبار وارده در حرمت استعمال آلات لهو بسیار

۱- انما حرم الله الصناعات التي هي حرام كلها التي يبيح منها الفساد محضاً نظير البرابط والزامير والشطرنج وكل ملهويه والصبيان والاصنام وما اشبه ذلك التي ان قال (ع) فحرام تعليمه وتعلمه والعمل به وأخذ الاجرة عليه وجميع الانقلاب فندم جميع وجوده لخرق كذا، (تحف العقول).

است از آنجمله از حضرت صادق (ع) است که پیغمبر اکرم (ص) فرمود: شما را از رقص کردن و نواختن درنی و بر بطها و طبلها نهی می کنم.^۱

و نیز فرمود خدایتعالی مرا برای رحمت بر عالمیان فرستاد و برای اینکه بر طرف سازم و باطل کنم سازها و نایها و آنچه عادت اهل جاهلیت بود و بتها و ازلام ایشانرا.^۲

و نیز از حضرت صادق (ع) مرویست که فرمود: کسی که خدایتعالی باو نعمتی دهد و در وقت آن نعمت (مزمناً) آلت موسیقی حاضر کند کفران آن نعمت کرده.^۳

موسیقی نفاق می آورد و غیرت را می برد: و نیز فرمود: استعمال عود یا گوش دادن بآن نفاق را در دل می ریزد. چنانچه آب سبزه را می ریزد یا ناند.^۴

و نیز فرمود: کسی که چهل روز در خانه اش بر بط نوازند و مردمان بر او وارد شوند شیطان اعضای خود را بتمام اعضای بدنش مس می نماید، پس غیرت از آن مرد بر طرف می شود تا به حدی که با زنانش اگر فعل قبیحی کنند بدش نمی آید و در حدیث دیگر فرمود، صفت حیاء از او گرفته می شود و هر چه باو بگویند پروائی ندارد.

چنانچه مشاهد و محسوس است کسانی که شبانه روز در خانه هایشان توسط رادیو، موسیقی نواخته می شود نوعاً بی حیاء و بی غیرتند.

از آنچه شنیده شده پرسیده می شود: مسعدة بن زیاد گفت در مجلس حضرت

۱- قال رسول الله (ص) انما هم عن الزحف والمزمار وعن النكوبات والكبريات. (کافی)

۲- ان الله تعالى يعثني هدي ورحمة للعالمين وامرني ان امحو المزمار والمعارف والاقطار والاثان وامور الجاهلية. (تجارت مستدرک باب ۷۹).

۳- من انعم الله عليه بنعمة فجاء عند تلك النعمة بمزمار فقد كفرها (وسائل کتاب تجارت باب ۱۰۰ ج ۱۲ روایت ۷ ص ۲۳۳).

۴- ضرب العبدان نیت النفاق فی القلب کما نیت الخاء الخضرة. (وسائل کتاب تجارت باب ۱۰۰ ج ۱۲ حدیث ۳ ص ۲۳۳).

۵- من ضرب فی بینه بریط اربعین يوماً ملط الله عليه شیطاناً یقال له التقننر فلا یقی عضو من اعضائه الا تعد عليه فاذا كان كذلك نزع منه الحياء ولم یبال ما قال ولا ما قبل فيه (وسائل کتاب تجارت باب ۱۰۰ ج ۱۲ ص ۲۳۲).

ان شیطاناً یقال له التقننر اذا ضرب فی منزل الرجل اربعین صباحاً بالبریط ودخل الرجل وضع ذلك الشیطان کل عضوده علی مثله من صاحب البيت ثم نفع فيه نفخة فلا یقدر بعدا حتی تقال نساؤه فلا یغار (کتاب تجارت و ساقی باب ۱۰۰ ج ۱۲ حدیث ۱ ص ۲۳۲).

صادق (ع) بودم که مردی بآنحضرت گفت: وقتی که در منزل بمستراح می روم کنیزان همسایه ام مشغول خوانندگی و نوازندگی هستند و گاهی من بیشتر توقف می کنم که آواز آنها را بیشتر بشنوم.

حضرت فرمود: استماع لهو را ترک کن.

آمرد گفت: ای مولای من، من که به مجلس آنها نرفتم فقط صدای آوازی را می شنوم، حضرت فرمود: آیا نخوانده ای آیه قرآن را، بدرستی که گوش و چشم و دل، در قیامت از آنچه شنیده و دیده و اعتقاد پیدا کرده، پرسیده می شود؟^۱ آمرد گفت: این آیه را در نظر نداشتیم و از عمل خود پشیمانم و دیگر چنین عملی نخواهم کرد و از گذشته خود توبه می کنم و از خدای خود آمرزش می طلبم.

حضرت فرمود: برخیز و غسل توبه کن و هر چه بخواهی نماز بخوان زیرا مداومت بر گناه بزرگی می کردی، چه بسیار حالت بد بود اگر با این حال می مردی خدای را سپاسگزار باشی که پیش از مرگ آگاه شدی و از او بخوای که هر چه بآن بخشود نیست توفیق توبه دهد زیرا هر چه خدا بآن راضی نیست جز بد نمی باشد و کار زشت را به اهلش واگذار، زیرا هر چیزی اهلی دارد.^۲

موسیقی برکت را می برد: حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «ملائکه بخانه ای که در آن شراب، یا آلات قمار یا ساز باشد داخل نمی شوند و دعای اهل آن خانه مستجاب نمی شود و برکت از آنها برداشته می شود».^۳

حضرت رضا (ع) فرمود: «گوش دادن بآلات موسیقی از گناهان کبیره است».^۴

با روی سیاه محشور می شود: پیغمبر اکرم (ص) فرمود: روز قیامت صاحب طنبور با روی سیاه محشور می شود و بدستش طنبوری از آتش است و بالای سرش هفتاد هزار

۱- ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسؤولاً (سوره ۱۷ آیه ۳۸).

۲- فقال (ع) قم فاغتسل وصل ما بذک فانک کنت مقبلاً علی امر عظیم ما کان اسوء حالک لومت علی ذلک احمد الله و اسئله التوبه من کل ما یکره فانه لایکره الا کل قبیح والتقیح دعه لانه فان یکن اهلاً. (کافی کتاب الاشریه باب الغناء ج ۶ ص ۴۳۲).

۳- لا تدخل الملائکه بشارقه خمر لوفد او تنبیر او لرد ولا تستجاب دعائهم و ترفع عنهم البرکة. (وسائل الشیعه ج ۱۲ باب ۱۰۱ روایت ۱۳ ص ۳۳۵).

۴- استماع الاوزار من الکبیر (تحفوت مستدرک ج ۱ ص ۱۷۹).

ملائکه عذاب است که بدست هر کدام عمودی از آتش بوده و بر سرو صورتش میزنند و صاحب غناء محشور می شود در حالی که کور و کرو گنگ است و حشر زناکار و دارنده آلات موسیقی هم همین است (یعنی آنها هم کور و کرو گنگ وارد محشر می شوند).^۱ چهل روز با آلات موسیقی: حضرت رضاع) فرمود: کسی که چهل روز در خانه اش آلات لهو یا آلات قمار باشد گرفتار خشم الهی است و اگر در این مدت بمیرد فاجر و فاسق از دنیا رفته و جایش دوزخ است و بدجایگاهی است.^۲

موسیقی علنی در آخرالزمان: ضمن روایتی که در باره نشانه های آخرالزمان است می فرماید: آلات لهو نواخته می گردد و یک نفر نیست که نهی از منکر کند و کسی جرأت بر نهی آن نمی کند (چنانچه در این زمان مشاهده می شود در خیابانها و بازارها و مغازه ها و خانه ها بصدای بلند موسیقی نواخته می شود و کسی هم جرأت نهی ندارد)^۳ و نیز در شریفترین مکانها یعنی مکه معظمه و مدینه منوره، علناً آلات لهو نواخته می شود.^۴ از آنچه ذکر شد کیبیه بودن این گناه و سختی عذاب آن دانسته گردید. مفاسد دنیوی به اش هم زیاد و زیانهای بسیاری بر آن مرتب است که دانشمندان در تألیفات خود متذکر شده اند برای مزید اطلاع بآنها مراجعه شود.^۵

کار اعصاب و تأثیر موسیقی در آن: علمای علم فیزیولوژی دستگاه عصبی انسان را بدو قسمت تقسیم کرده اند: سلسله اعصاب ارتباطی و سلسله اعصاب نباتی — سلسله اعصاب ارتباطی شامل ستون مرکزی عصبی از نخاع گرفته، نیمکره های مغز و نیز

۱- یحشر صاحب التطبیر يوم القيمة و هو اسود الوجه و یبده طبیر من نار و فوق رأسه سبعون الف بیدکل ملك مقمعه یضربون رأسه و وجهه و یحشر صاحب الفناء من قبره اعمی و الخرس و ابکم و یحشر الزانی مثل ذلک و صاحب الزمار مثل ذلک و صاحب الدف مثل ذلک (مستدرک).
۲- من بقی فی بیته طبیر او عود او شیء من الملاهی من المعرفة والشرطیج واشباهه اربعین یوماً فقد باء بقصب من الله فان مات فی الاربعین مات فاجراً فاسقاً ماو به جهنم و یس المصیر (مستند نراقی).
۳- لازم بذکر است این مطلب مربوط به زمان طغوت است که موسیقی های حرام نواخته می شد.

۴- و رأیت الملاهی قد ظهرت لا یمنعها احد اولا یحترق احد علی منعها و رأیت المعازف ظاهرة فی الحریمین (مستند نراقی).
۵- کتابهای: مناظره دکترو پیر، بلاهای اجتماعی قرن ما، موسیقی و اسلام، و غیره.

اعصاب محیطی می باشد و سلسله اعصاب نباتی شامل سیستم سمپاتیک و پاراسمپاتیک می باشد.

سیستم اعصاب سمپاتیک فقط از ابتدای ستون فقرات آغاز گردیده و دنباله آن به سایر اعضا پخش می گردد اما سلسله اعصاب پاراسمپاتیک از مغز و دماغ شروع شده و بعد از ستون فقرات گذشته بموازی سمپاتیک بتمام بدن منقسم می گردد، عمل سمپاتیک عبارتست از تنگ کردن رگها، اتساع عضلات صاف، جلوگیری از ترشح، فشار خون؛ و کار پاراسمپاتیک؛ گشاد کردن رگها، انقباض عضلات صاف، ایجاد ترشح، تقلیل فشار

خون می باشد.

پاراسمپاتیک پس از اینکه از دماغ و مغ جدا شد همینکه با سمپاتیک یعنی همان اعصابی که از ستون فقرات شروع می شود مصادف شد از همانجا این دو عصب به موازات یکدیگر در تمام اعضای بدن دوش بدوش و همراه یکدیگر حرکت می کنند و چون اعمال این دو عصب مخالف یکدیگر است تا هنگامی که تحریراتی از خارج بر آنها وارد نیاید و هر دو بموازات یکدیگر کار کنند تعادل بدن را حفظ نموده و این تعادل در صحت و سلامتی روحی و جسمی انسان مدخلیت تام دارد ولی هر گاه یکی از این دو تعادل و توازن خود را از دست داد آنگاه به نسبت عدم تعادل هر یک اختلال روانی و کالبدی (روحی و جسمی) برای شخص ایجاد می نماید.

کار حساسه اعصاب سمپاتیک ایجاد امور فعاله بدن است از قبیل بیداری و جدیت و فعالیت در کارها (که در اصطلاح طب قدیم؛ صاحب آنرا حرارتی مزاج و خونگرم می نامند) ولی کار حساسه اعصاب پاراسمپاتیک درست مخالف سمپاتیک است یعنی عمل آن ایجاد سستی؛ بیحالی؛ خواب؛ غفلت؛ سهواً؛ نسیان؛ اندوه؛ حزن؛ بیهوشی؛ نزغ و بالآخره مرگ است.

وقتی که از خارج تحریراتی در روی اعصاب شروع می شود اعصاب سمپاتیک یا پاراسمپاتیک بمیزان تحریرات خارجی تعادل خود را از دست داده پائین یا بالا می روند، بدیهی است بهر اندازه که فاصله بین این دو سیستم اعصاب ایجاد شود، بهمان اندازه نگرانیهای روانی، اغتشاشات فکری و خلاصه عدم تعادل روحی آغاز می شود.

از جمله علل تحریرات خارجی که عدم تعادل بین اعصاب سمپاتیک و پاراسمپاتیک ایجاد می کند ارتعاشات موسیقی است، موسیقی وقتی که با هنگامهای نشاط

انگیز یا بانوهای حزن آمیز و مخصوصاً اگر با ارتعاشات عجیب و غریب موسیقی (سفنونیک) همراه گردد، بطور مسلم تعادل لازمی را که بایستی بین دو دسته عصب «سپاتییک و پاراسپاتییک» وجود داشته باشد برهم زده و در نتیجه اصول حساس زندگی را اعم از هضم و جذب و دفع و ترشحات و ضربان قلب و وضع فشارمایعات بدن از جمله خون و غیره را مختل ساخته و رفته رفته شخص را به گرفتاریها و امراضی نزدیک می سازد که طب جدید با تمام پیشرفتهای حیرت انگیز خود در اغلب موارد از معالجه آن عاجز می ماند.^۱

۱- نقل از رساله تأثیر موسیقی بر اعصاب صفحه ۳

و در صفحه ۶ چنین می نگارد:

امراض مختلف روانی، اغتشاشات فکری، عدم تعادل روحی، انواع و اقسام دیوانگیها، و فور سکنه های قلبی و مغزی که در تمام دنیا روز بروز رو بفزونی است و فکر پزشکان بزرگ را بخود جلب نموده است، صدی نود و پنج آنها نتیجه آثار همین تمدن شوم جدید است که قسمت حساس آن تعمیم موسیقی بوسیله رادیوها و ازیاد مجالس ساز و آواز و کنسرت می باشد، در اثر ایجاد سر و صداها، کنسرت ها، موسیقی های گوناگون و فیلم ها و کاباره ها و دانسینگها است که آمار دیوانگان و بیماران روانی در تمام کشورها رو به ازیاد رفته و هر روز بر شمارة تیمارستانهای کشورهای بزرگ جهان مخصوصاً اروپا و آمریکا افزوده می شود. (سپس مقداری آمار تیمارستانهای امریکا را ذکر می کند).

در صفحه ۱۰ می نویسد:

ای کاش بشر می فهمید که استعمارگران بمنظور تسلط بر اعصاب و نیروی فکری ملتها چگونه از راه موسیقی و الکل در تدبیر و ضعف اعصاب و ایجاد اغتشاشات فکری و بیماریهایی روانی فعالیت می کنند وای کاش انسان عصر اتم بخود می آمد که برای ساعتی کیف و عیش و نوش چگونه نیروهای فعاله خویش را با دست خود در اختیار دشمنان خود گذاشته است.

پروفسور دانشگاه کلمبیا دکتر ولف آدلر ثابت کرده که بهترین و دلکش ترین نواهای موسیقی شومترین آثار را روی سلسله اعصاب انسان می بخشد مخصوصاً اگر هوا گرم باشد این تأثیر مخرب خیلی بیشتر می شود و در مناطق حاره چون عربستان و بعض نقاط ایران منتهای سوء اثر را دارد.

دکتر آدلر رساله مفصلی در بیان زیانهای موسیقی منتشر نموده و در امریکا هزاران تن از مردم پیرو او شده و موسیقی را بر خود حرام نموده و لایحه مفصلی تهیه کرده بمجلس سنای امریکا تقدیم داشتند که برای نجات جامعه و جلوگیری از ضعف اعصاب که یکی از بدبختیهای دنیای متمدن امروزی است لازم است هر گونه کنسرت عمومی قلعن گردد.

۱۶- غناء

آوازه خوانی: شانزدهم از گناهانیکه بکبیره بودنش تصریح شده غناء است چنانچه در روایت اعظمش از حضرت صادق بآن تصریح گردیده و نیز در موقته محمد بن مسلم از حضرت باقر (ع) از گناهانی است که خداوند بر آن وعده عذاب داده است.^۱ و در احادیث کثیره وارد است هر گناهی که خداوند بر آن وعده عذاب داده باشد کبیره است و شواهد دیگر بکبیره بودن آن بعداً نقل می گردد.

غناء چیست؟: مرحوم سید در رساله وسیله اینطور می فرماید:

غناء حرام است و گوش دادن بآن و کسب کردن بآن حرام است و تنها صدای خوب غناء نیست بلکه عبارت است از کشیدن صدا و گردانیدن آواز در حلق بکفایت مخصوصه ای که طرب آور و مناسب مجالس لهو و لعب و محفل اهل مصیبت و طرب باشد و نیز با آلات موسیقی ملایم و موافق باشد.^۲

و چون اهل لغت و اکثر فقهای امامیه در معنی غناء ترجیع صوت (کشیدن آواز) و

۱- قال (ع) الغناء مما وعد الله عز وجل عليه النار (فروع کافی کتاب الاشریه باب الغناء ج ۴۳۱).

۲- الغناء حرام فعله و سماعه و التکسب به و یس هو مجرد تحسین الصوت بل هو مد الصوت و ترجمه بکفیه مطربه تناسب مجالس اللهو و محافل الاستیناس و الطرب و یؤالم مع آلات الملاهی و اللعب.

الحديث می باشد در چند روایت بآن تصریح شده چنانچه از حضرت باقر(ع) نقل گردید و نیز لهو بمعنای گفتار یا کردار ناروائست که آدمی را از امر مهم با نفعی باز دارد.

ولهو الحديث هر سخن نادرستی است که انسان را از شنیدن و پذیرفتن سخن حق که کلام خدا و قرآن مجید است باز دارد و گمراه سازد مانند داستانهای خرافی و قصه هائی که شنونده را بفساد و فسق و فجور می کشاند و نیز مانند آواز خوانی و سرگرمی بآلات موسیقی. و آشکار است که سرگرمی بهر یک از این امور باطله آدمی را از شنیدن و پذیرفتن معارف اعتقادی قرآن مجید و دستورات عملیه آن و داستانهای عبرت بخش آن و گزارشات عجیبه عالم آخرت و بهشت و دوزخ که بیان فرموده باز می دارد و اگر این سخنان حق را بشنود مسخره کند و چنین آدمی هر گاه آیات قرآن مجید بر او خوانده شود کبر ورزد و از پذیرفتن آنها رو بر گرداند مانند اینکه این آیات را اصلاً نشنیده است چنانچه در آیه بعد می فرماید: (و چون سخنان ما بر او خوانده شود با حالت گردنکشی برگردد گویی که آن سخنان را نشنیده و گویا در دو گوش او سنگینی است یعنی کراست پس چنین کس را به عذاب دردناک بشارت ده) و خلاصه کسیکه بساز و آواز و سایر باطل را سرگرم شد و مشتری آنها گردید دیگر کجا بخدا و آخرت و حقائق قرآن مجید آشنا و مشتری می گردد و آنها را خواهان می شود و نتیجه گرویدن به باطل بی ایمانی و موهوم پنداشتن حقایق است و چنین شخص نادانی گمراه و گمراه کننده است و مورد وعده عذاب الهی در این دو آیه است. از آنچه گفته شد دانسته گردید که غناء لهو الحديث است و بر آن وعده عذاب در قرآن مجید داده شده پس گناه کبیره است.

از حضرت صادق(ع) و حضرت رضا(ع) از معنی غناء پرسیدند. فرمودند: فرمایش پروردگار در قرآن مجید است آنجا که می فرماید:

از مردمان کسانی هستند که می خزند کلام باطل یا غافل کننده را^۲. و نیز یکی بن عباده از امام صادق(ع) از این آیه پرسش کرد امام(ع) فرمود از لهو الحديث است

۱- واذا تلى عليه آياتنا ولى مستكبراً كان لم يسمها كان فى اذنيه و قرأ فشره بمذاب اليم (سوره ۳۱ آیه ۷).

۲- كافى باب الغناء عن ابى الحسن الرضا (ع) قال سئل ابو عبدالله (ع) عن الغناء فقال هو قول الله عزوجل: ومن الناس من يشتري لهو الحديث الى آخر الآية (ج ۶ ص ۴۳۱).

طرب آور بودن را در آن ذکر کرده اند لذا توضیح معنی این دو جمله اینست بطوری که صاحب قاموس و صحاح گفته اند ترجیع، گردانیدن آواز در حلق است^۱ و صاحب نهایه ترجیع را تصویر نموده باینکه بگوید آ آ و سایر اهل لغت هم قریب بهمین مضمون گفته اند و خلاصه ترجیع همانست که در اصطلاح خواننده ها تحریرش گویند.

طرب را در صحاح اینطور معنی کرده^۲: طرب یک سبکی است که بسبب اندوه زیاد یا خوشحالی فوق العاده بانسان دست می دهد.

و قریب بهمین معنی را سایر اهل لغت ذکر کرده اند.

پس طرب حرکتی است که در طبع، از سرور یا اندوهی که ناشی از شنیدن سازها و آوازهای خوش است حاصل می شود.

و در رساله ذخیره العباد می فرماید:

غناء عبارت است از صوت لهو یعنی آوازی که از روی لهو و التذاذ از قوه شهویه بیرون آید اعم از اینکه در عرف عجم آنرا سرود و خوانندگی بگویند مانند غنای در اشعار یا نگویند بواسطه آنکه کلمات آن قرآن یا مرثیه باشد اگر چه مشتمل بر طرب نباشد، پس در تحقق غناء فرقی نیست بین اشعار و قرائت قرآن یا مرثیه و غیر اینها چون اذان بلکه حرمت غناء در مرثی و قرآن شدیدتر است و معصیت آن بیشتر و عقاب آن مضاعف است.

نکاتی چند در باره غناء

۱- غناء از کبائر است: حضرت باقر(ع) فرمود: غناء از چیزهائی است که خداوند بر آن وعده عذاب فرموده و این آیه شریفه را تلاوت فرمود «از جمله مردمان کسی است که می خرد کلام باطل یا غافل کننده از ذکر الهی را تا مردمرا از راه خدا گمراه سازد از روی نادانی، و راه خدا را مورد استهزاء قرار دهد ایشان گروهی هستند که برایشان عذاب خوارکننده مقرر است»^۳.

۲- لهو الحديث در قرآن غناء است: آنچه گفته شد که غناء از انواع لهو

۱- الترجیع تردید الصوت فى الحلق.

۲- الطرب خفة يصيب الانسان لشدة حزن او سرور (صحاح - قاموس).

۳- ومن الناس من يشتري لهو الحديث ليضل عن سبيل الله بغير علم ويتخذها هرواً اولئك لهم عذاب مهين. (سوره ۳۱ آیه ۶).

۳- قول الزور بغناء تفسیر شده: نکته دیگر تعبیر از غناء بقول زور است که در قرآن امر بدوری کردن از آن شده است ابو بصیر گفت از حضرت صادق (ع) از معنی آیه «از قول زور بهره‌زید»^۲ پرسیدم حضرت فرمود قول زور غناء است یعنی نزدیک قول باطل که غناء است نشود^۳.

حضرت هادی (ع) در معنی آیه «و کسانی که باطل را حاضر نمی شوند» فرمود: غناء است که مؤمنین برای آن حاضر نمی شوند»^۴.

حضرت هادی (ع) در پاسخ کسی که از قول زور پرسیده بود فرمود از آن جمله است کسی که بخوانده غناء بگوید: آقرین خوب خواندی^۵.

۴- غناء لغو است: از حضرت صادق (ع) و حضرت رضا (ع) در معنی این دو آیه شریفه‌ای که درباره صفات مؤمنین است «و قبیحه بلغومی گذرند خود را از آلوده شدن بآن بر کنار می دارند و از روی بزرگواری می گذرند»^۶ «و کسانی که ایشان از لغو روی گردانند»^۷ فرمودند لغو غناء است که بندگان خدا از آلوده شدن بآن مترهند.^۸

۵- غناء نفاق می‌آورد: حضرت صادق (ع) فرمود: گوش دادن بغناء نفاق را در قلب می‌رویانند چنانکه آب سبز را^۹.

۱- عن یحیی بن عباد عن ابی‌عبدالله (ع) قلت قوله عزوجل: و من الناس من یشتري بهو الحدیث قال (ع) منه الغناء (معانی الاخبار).

۲- واجتنبوا قول الزور (سوره ۲۲ آیه ۳۱).

۳- کافی عن ابی بصیر قال سئلت اباعبدالله (ع) عن قول الله: واجتنبوا قول الزور قال الغناء.

۴- والذین لا یشهدون الزور (سوره ۲۵ آیه ۷۲).

۵- امالی شیخ طوسی و فی کافی عن ابی‌عبدالله (ع) قال فی قوله تعالی والذین لا یشهدون الزور قال الغناء.

۶- معانی الاخبار عن حماد بن عثمان عن ابی‌عبدالله (ع) قال سئل عن قول الزور قال منه قول الرجل للذی یغنی احسنت.

۷- واذا مروا باللغو مروا کراماً (سوره ۲۵ آیه ۷۲).

۸- والذین هم عن اللغو معرضون. (سوره ۲۳ آیه ۳).

۹- کافی - عیون اخبار الرضا.

۱۰- کافی: عن ابی‌عبدالله (ع) قال استمع الغناء و اللهو ینبت النفاق فی القلب کما ینبت

و نیز فرمود: غناء آشیانه مرغ نفاق است.

۶- مجلس غناء: مجلس غناء محل غضب خداست. حضرت صادق (ع) فرمود داخل خانه‌هاییکه خداوند نظر رحمتش را از اهل آن برداشته (بواسطه نواختن موسیقی و خواندن غناء) نشود^۱.

در صحیحه شحام از همان حضرت است که خانه‌ای که در آن غناء خوانده می شود از مصیبت و بلائی ناگهانی ایمن نیست و دعاء در آن مستجاب نمی شود و فرشته داخل آن نمی گردد^۲.

و چنانکه گذشت و قبیحه خشم خدا نازل شود همه را فرامی گیرد.

۷- غناء مورت فقر است: از حضرت امیرالمؤمنین (ع) مرویست که زیاد گوش دادن بغناء نفاق و فقر می‌آورد^۳.

۸- عذاب غناء: از پیغمبر اکرم (ص) مرویست که خوانده غناء از قبر خارج می شود در حالی که کور و گنگ و کرمی باشد و باین نشانه شناخته می شود^۴.

و نیز فرمود: هیچکس آواز خود را بغناء بلند نمی کند مگر اینکه خداوند دو شیطان را می‌فرستد که بردوشهای اوسوار می‌شوند و پاشنه‌های پای خود را بر سینه او می‌زنند تا وقتی که خوانندگیش تمام شود (کنایه از اینکه در تمام مدت خوانندگی ملعنه شیطان است).

نظر رحمت باو نمی‌فرماید: قطب راوندی از آنحضرت روایت نموده که فرمود صاحب غناء از کسانی است که در قیامت خداوند باو نظر رحمت نمی‌فرماید. و نیز فرمود کسی که بلهو گوش دهد در قیامت در گوشش سرب آب کرده ریخته می شود^۵.

استماع غناء پرستش شیطانست: حضرت باقر (ع) فرمود کسیکه بسخن

الغناء التزوع و قال (ع) الغناء عش النفاق.

۱- لا تدخلوا بیوتاً الله معرض عن اهلها. (کافی)

۲- بیت الغناء لا تؤمن فیه الفجیعة ولا تجاب فیه الدعوة ولا یدخله الملك (کافی و مستدرک

باب ۷۸ فروع کافی ج ۶ ص ۴۳۳ حدیث ۱۱۵).

۳- والغناء یورث النفاق و یعقب الفقر (مستدرک باب ۷۸)

۴- یحشر صاحب الغناء من قبره اعمی و اخرس و اککم. (جامع الاخبار).

۵- قال (ص) من استمع الی اللهو یداب فی اذنه الا لک (تجارت مستدرک باب ۸۰).

گوینده ای گوش دهد و باو میل کند پس او را پرستیده است پس اگر ناطق از خدا اداء کند (رحمانی باشد) شنونده خدا را پرستش کرده و اگر ناطق از شیطان برساند (شیطانی باشد) پس شنونده شیطانرا پرستش کرده است.^۱

درخت بهشتی و خوانندگی: حضرت رضا (ع) فرمود کسی که خود را از غناء نگاهدارد در بهشت درختی است که خدایتعالی بادهای را می فرماید آنرا حرکت دهند پس آن شخص آوازی از آن درخت می شنود که هرگز مثل آنرا نشنیده و کسی که خود را از غناء نگاه ندارد آنرا نمی شنود.^۲

خوانندگان بهشت: حضرت رسول (ص) فرمود کسی که گوش خود را از غناء پر کند در قیامت آواز روحانیون را نخواهد شنید، گفته شد یا رسول الله (ص) روحانیون چه کسانی هستند؟ فرمود خوانندگان بهشت.^۳ و امیرالمؤمنین (ع) فرمود: آقا و بزرگتر خواننده های بهشت است.^۴ بنابراین نغمه های داودی را در بهشت کسی می شنود که در دنیا گوش خود را از شنیدن غناء نگاه داشته باشد.

تهیدیدات سخت: و پیغمبر اکرم (ص) فرمود در امت من فرو رفتن در زمین و سنگباران ظاهر می شود گفته شد یا رسول الله (ص) چه وقت اینطور می شود؟ فرمود هر گاه آشکار شود آلات موسیقی و زنان خواننده و شرابخواری بخدا قسم هر آینه مردمانی از امت من در شب، خوش و با کیف و ناز و سرگرم بازی هستند پس در صبح آن شب میمون و خوک شده اند بسبب اینکه حرام خدا را حلال نموده و زنان خواننده را با خود جمع کرده و کار آنها شرابخواری و رباخواری و پوشیدن حریر است.^۵

۱- عن ابیجعفر علیه السلام قال من اصفی الی ناطق فقد عبده فان كان الناطق یؤدی عن الله عزوجل فقد عبدالله وان كان الناطق یؤدی عن الشیطان فقد عبد الشیطان (فروع کافی کتاب الاثر به باب الغناء ج ۶ ص ۴۳۴ روایت ۲۴).

۲- کافی: عن ابی الحسن (ع) قال من نزه نفسه عن الغناء فان فی الجنة شجرة بأمر الله عزوجل الیراح ان تحرکها فیسمع لها صوتاً لم یسمع بمثله و من لم ینتزه عنه لم یسمعه (فروع کافی باب الاثر به، ج ۶ ص ۴۳۴).

۳- مجمع

۴- وداود سید قراء اهل الجنة (نهج البلاغه).

۵- یظهر فی امتی الخسف والتقفد قالو امتی ذلك قال (ص) اذا ظهرت المعازف و التیبات و شربت الخمر و الله لیبتن اناس من امتی علی اشر و بطرو لمب فیصبحون قردة و خنازیر لاستحلالهم

۹- رابطه غناء و زنا: غناء مقدمه و سبب واقع شدن در زناست چنانچه پیغمبر اکرم (ص) فرمود: چون غناء آواز لهوی است که از جهت شهوت و لذت حیوانی پیرون می آید، از آثار شوم آن تحریک شهوت خواننده و شنونده است و بطوری از خدا غافل می شود که مهبای ارتکاب فحشاء می گردد چنانچه حضرت صادق (ع) می فرماید از جمله گناهان کبیره لهوهای است که انسانرا از یاد خدا باز می دارد و بی پروا می نماید در ارتکاب محرمات مانند غناء و نواختن آلات موسیقی.^۲

الحرام و اتخاذهم القینات و شربهم الخمر و اکلهم الربا و لبسهم الحریر. (وسائل الشیعه - کتاب التجارة باب تعزیم الغناء ج ۱۲ ص ۲۳۱ حدیث ۳۰).

۱- فی کتاب التجارة من المستدرک عن النبی الغناء رقیة الزنا.

۲- و باللهای التي تصد عن ذکر الله کالغناء و ضرب الاوتار.

یکی از بزرگترین اثر سونی که شنیدن موسیقی دارد، سوق دادن افراد مخصوصاً دختران و پسران جوان بطرف شهوت و تحریک قوای حیوانی است، خلاصه دختر و پسر که ممکن بود قبل از شنیدن موسیقی تحت تأثیر شرم و حیا و عفت قرار داشته و راضی بیک رشته کارهای ننگین شهوی و حیوانی نشوند چنان با شنیدن موسیقی آماده ننگین ترین عمل می گردند که ابداً گویا درسی از عار و ننگ و عفت و حیا و درزندگی نتوانند اند و تأثیر سوء موسیقی از این جهت بدرجه ای است که می توان گفت یک قلمست مهم از اشاعة فحشاء و تجاوزات بنوامیس در دنیای امروز مربوط ببخش نواهای شوم و آهنگهای مهیج موسیقی است و نیز از آثار شوم نواهای موسیقی درهم شکستن عواطف انسانیت در شنونده است گمانیکه حس محبت و عواطف انسانیت آنها بدرجه ای بود که با دیدن کوچکترین منظره تأثر انگیزی متأثر می شدند، پس از شنیدن موسیقی چنان عواطف خود را از دست داده اند که بزرگترین مناظر رقت بار و جگر خراش، کوچکترین تأثیری در آنها نکرده.

دکتر کارل فرانسوی می نویسد: اگر زندگی منحصر برقصیدن و بدور شهر با تومبیل چرخیدن و سینما رفتن و رادیو شنیدن باشد چه سودی دارد؟.

بسیاری از کارگران جوان هفته ای سه یا چهار شب را در سینماها و موزیکالها و دانسیکها می گذرانند. مطالعه رمانهای کم مایه و پر گوئیهای روزانه بقیه وقت آنانرا بر می کند، گوش کردن به دروغ پردازیهای رادیو وسیله دیگری برای تلف کردن عمر است رادیو نیز مانند سینما و موزیکال کاهلی کامل بکسانی می بخشد که با آن سرگرمند تفریح بازندگی مابین است زیرا زندگی عمل است، ورق بازی، ورققصیدن با سینما و رادیو وقت گذراندن هوش را بقتل می برد.

دانشمندان اروپا لغت و فرهنگ و یالن، کمانچه، ساز زدن، و موسیقی را با لغت بازی کردن، تقلید نمودن، وقت تلف کردن، بچیز پوچ سرگرم شدن، بیهوده وقت گذراندن، زر زدن کردن،

حرمت غناء از ضرورت است: بین فقهای شیعه در حرام بودن غناء اختلافی نیست و اجماع و اتفاق ایشان در حرمت غناء مسلم است و صاحب مستند حرمت غناء را از جمله ضروریات دین دانسته و صاحب ایضاح اخبار آورده در حرمت غناء را بعد از شمرده است.

بلبی در معنی غناء و حقیقت آن مختصر اختلافی است و آنچه را که شیخ انصاری علیه الرحمه در معنی غناء بیان فرموده مورد تأیید و فتوای اکثر مراجع و علمای اعلام است چنانچه قبلاً هم اشاره شد غناء عبارتست از آوازی که طرب آور بوده (یعنی بالقوه، هر چند بالفعل هم بسبب موانعی طرب آور نباشد) و مطابق بالحن فساق و فجار باشد و نیز مناسب با آلات موسیقی و رقص (مانند اقسام تصنیفها) باشد چنانچه در عرف آنرا آواز پای تار، یا تنبک می گویند و از شنیدن آن جهت شهوت تحریک شده و شخص بالتناذات شهوانیه مایل می شود.

گناه غناء در قرآن شدیدتر است: فرقی در حرمت خواندن باین کیفیت بین شعر و نثر نیست خواه مدح اهل بیت و مرثیه و دعاء و قرآن باشد یا چیز دیگر بلکه خواندن دعاء و قرآن و مرثیه و اذان باین کیفیت گناهش بیشتر است. زیرا علاوه بر حرمت غناء موجب استخفاف و اهانت بقرآن مجید و خداوند متعال و اهل بیت خواهد بود.

صدای خوب مانعی ندارد: ولی اگر تنها صدای خوب و کشایدین و گردانیدن در حلق بدون کیفیت مزبور باشد (طرب آور نباشد) مانعی ندارد چنانچه رسول خدا (ص) فرمود قرآن را بالحن و لهجه عرب بخوانید و از خواندن و لهجه اهل فسق و گناهان کبیره پرهیزید، بدرستی که مردمانی می آیند که در خواندن قرآن ترجیع می کنند مانند ترجیع غنائی (یعنی بکیفیت غناء قرآن را می خوانند) و مثل خواندن نوحه گر و رهبانیه (چنانچه بین نصارا متداول است) و قرآن از گلوئی آنها نمی گذرد (یعنی مقصودشان تدبر در معانی قرآن نیست بلکه آواز خوانی است) دلهای ایشان و کسانی که کارشان را می پسندند و ارونه و از حق کج است.^۱

نادانی، احمقی، لودگی کردن، چرند، سخن بی معنی، گول زدن، مسخره کردن، عمل یاده، حرف پوچ، فعل بی معنی، مترادف و برابر می دانند. (مناظره دکترو پیر صفحه ۳۲۶).

۱- عن ابی عبد الله (ع) قال: قال رسول الله (ص) اقروا القرآن بالحن العرب و اصواتها و ایاکم و لحن اهل الفسق و اهل الکبائر فانه سیجی قوم یرجمون القرآن ترجیع الفناء والنوح و

خوب خواندن و غناء دواست: در حدیث نشانه های نزدیکی قیامت می فرماید: مردمانی می آیند که قرآن را برای منظور دنیوی یاد می گیرند و قرآن را مانند خواندن و نواختن در آلات موسیقی و بطرز غناء می خوانند.^۱

احادیث وارده در استحباب نیکو خواندن قرآن^۲ منافاتی با حرمت غناء در قرآن ندارد زیرا مجرد تحسین صوت و کشیدن و یا ترجیع و گردانیدن صدا که آواز رانیکو گرداند، غناء نیست چنانچه بیان گردید.

غناء در مجلس عروسی زنانه: عده ای از فقهاء غناء را در مجلس عروسی بیه شرط از موضوع حرمت غناء خارج کرده اند.

اول مرده، هر چند محرم باشد در آن مجلس نباشد.

دوم در خواندن نشان باطلی نگویند (مانند دروغ و فحش).

سوم آلات لهو و وسائل موسیقی استعمال نکنند.

جمعی از فقهاء استعمال دف (دایره) را در مجلس عروسی جایز دانسته اند و شهید و محقق ثانی فرموده اند بشرط آنکه حلقه نداشته باشد.

لیکن احتیاط در ترک هر دو است یعنی استعمال آلات لهو حتی در مجلس عروسی و آواز خواندن زنان در مجلس مزبور حتی با اجتماع شرایط سه گانه مزبور باید ترک شود. چنانچه شیخ انصاری علیه الرحمه در مکاسب و شهید در کتاب دروس و سید در رساله وسیله فرموده اند و راه رستگاری در احتیاط است.

الرهانیة لا یجوز تراقیهم قلوبهم مقلوبه و قلوب من یعجه شأنهم. (وسائل الشیعه کتاب صلوة): حدیثی را عامه نسبت پیشبر (ص) داده و در کتابهای خود نوشته اند که فرمود:

«من لم یغن بالقرآن فلیس منا» باین صحت روایت گوئیم این اثر که از جمله علمای عامه است در کتاب نهایی گفته است «تفتیت و تنانیت و استغنی» هر سه به یک معنی استعمال می شوند و معنی حدیث آنست که «من لم یستغن بالقرآن فلیس منا» کسی که بسبب قرآن از غیر آن بی نیاز نشود از ما نیست پس بر فرض صحت حدیث ربطی بمعنی غناء ندارد.

۱- قال (ص) ... فمنداها یکون اقوام یعلمون القرآن لعل الله یتخذونه مزامیر و یتغنون بالقرآن. (وسائل کتاب تجارت باب ۲۷).

۲- مانند روایت ابی بصیر از حضرت صادق (ع) «رجع بالقرآن صوتک فان الله یحب الصوت الحسن» و مانند مرسله ابن ابی عمیر «ان القرآن نزل بالحن فاقربوا بالحن» (مستند کتاب شهادت صفحه ۴۶۵).

دروغ —————
 بعرض می رسد و خداوند بسبب این دروغ گناه هفتاد زنا که کمترین آن زنای با مادر است برای اومی نوید^۱.

و شکی نیست گناهی که عقوبتش باین حد باشد از کبائر است^۲.

قرآن مجید و دروغ: در سوره نحل می فرماید: جز این نیست که میبایند دروغ را کسانی که ایمان نیاورده اند و تصدیق نکرده اند نشانه های خداوند را^۳ یعنی دروغگو ایمان بآیات خداوند ندارد.

و در سوره زمر می فرماید: بدرستی که خداوند راهنمایی و لطف نمی فرماید در باره کسی که دروغگو و بسیار ناسپاس (نسبت بمنعم حقیقی) است^۴.

و از چند آیه قرآن استفاده می شود که دروغگو مستحق لعنت و سزاوار خشم پروردگار عالم است^۵.

آیات و اخبار وارده در بزرگی گناه دروغ و شدت عقوبت و مفساد و زیانهای مترتبه بر آن زیاد و مرحوم حاجی نوری علیه الرحمه برای اختصار و آسانی حفظ آن چهل مورد را شماره کرده بدینقرار:

۱- دروغ فسق است: چنانچه در سوره بقره می فرماید: جماع و فسوق (دروغ گفتن) و جدال کردن در موقع انجام وظیفه حج باید ترک شود^۶ که در این آیه شریفه از دروغ تعبیر به فسوق می فرماید.

۱- ان المؤمن اذا كذب بغير عذر لعمه سبعون الف ملك و خرج من قلبه نتن حتى يبلغ العرش و كتب الله عليه تلك الكذبة سبعين زنية اهونها كمن زنى بامه. (مستدرک).

۲- محتمل است که این عقوبت برای دروغی باشد که ضرر و مفسده اش بیش از ضرر و مفسده زنا است چنانچه بعضی از دروغها است که سبب برافروخته شدن آتش فتنه و از بین رفتن اموال و اعراض بلکه ریختن خونها می گردد و یا اینکه مراد دروغ بر خدا و رسول (ص) و ائمه باشد که اشد مراتب کذب است و یا مراد قسم دروغ یا شهادت دروغ است چنانچه محتمل است حدیث «الکذب شر من الشراب» و نظائر آن اشاره باین مراتب از دروغ باشد.

۳- انما يفترى الكذب الذين لا يؤمنون بآيات الله (سوره آیه ۱۶ — آیه ۱۰۵).

۴- ان الله لا يهدي من هو كاذب كفار (سوره آیه ۵).

۵- فنجعل لعنة الله على الكاذبين (سوره آیه ۳ — ۶۱) ان لعنة الله عليه ان كان من الكاذبين

(سوره آیه ۷).

۶- فلا رفث ولا فسوق ولا جدال فى الحج (سوره آیه ۲ — ۱۹۷).

۱۷- دروغ

هفدهم از گناهانی که بکبیره بودنش تصریح شده دروغ گفتن است، شیخ انصاری علیه الرحمه در مکاسب محرمه می فرماید، دروغ گفتن حرام است به حکم قطعی عقول بشری و جمیع ادیان آسمانی و در شرع مقدس اسلام حرمت آن به ادله اربعه: کتاب، اجماع، سنت و عقل ثابت است و کبیره بودنش از قرآن و احادیث استفاده می گردد.

در روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا (ع) صریحاً کذب را از گناهان کبیره می شمارد و همچنین در روایت اعمش از حضرت صادق (ع) بکبیره بودنش تصریح شده است.

دروغ از بزرگترین کبائر: رسول خدا (ص) فرمود: بزرگترین گناهان کبیره، شرک و عقوق والدین و قول باطل یعنی دروغ میباشد^۱.

از حضرت عسکری (ع) مرویست که تمام بدیها در حجره ایست مقفل و کلید گشودن آن دروغ است^۲.

لعن ملک و بوی گند: رسول خدا (ص) فرمود: مؤمن هر گاه بدون عذر دروغی بگوید هفتاد هزار ملک او را لعنت میکنند و بوی گندی از قلبش بیرون می آید که تا

۱- الاخيركم باكر الكبائر الاشراك بالله وعقوق الوالدین وقول الزور. (وسائل الشیعه).

۲- جعلت الخبائث كلها في بيت واحد وجعل مفتاحها الكذب. (مستدرک کتاب حج باب ۱۲۰).

- ۷- **دروغ از شراب بدتر است:** حضرت باقر(ع) فرمود خداوند برای شر قفلهائی قرار داده و کلید آن شراب است و دروغ بدتر از شراب است.^۱
- ۸- **بوی گند دروغ:** دروغگو، بواسطه دروغ بوی دهانش در قیامت گندیده است.
- ۹- **فرار ملک:** ملائکه از بوی گندش فرار می کنند چنانچه مضمون حدیث نبوی(ص) است.^۲
- ۱۰- **خداوند دروغگو را لعنت می فرماید (چنانکه از آیات مباهله و لعان که گذشت استفاده می شود).**
- ۱۱- **بوی گند دروغگو تا بعش می رسد.**
- ۱۲- **حمله عرش (ملائکه مقربین) دروغگو را لعنت می کنند.**
- ۱۳- **دروغ خراب کننده ایمان است چنانچه حدیثی بهمین مضمون از حضرت باقر(ع) است.^۳**
- ۱۴- **دروغ مانع چشیدن طعم ایمان است از حضرت امیرالمؤمنین(ع) است**
-
- آوردید چون گشودند معلوم شد که کلیات جامی نیست بلکه فتوحات مکی است و دروغ امیر حسین که گفت در راه مطاعه می کردم ظاهر گردید.
- سلطان گفت آیا خجالت نکشیدی از گفتن چنین دروغی؟^۱
- ایبوردی: خجالت زده نتوانست جواب بگوید و با شرمندگی از بارگاه خارج و بدون توقف بسمت خراسان حرکت کرد و برای گرفتن جواب نامه سلطان نتوانست صبر نماید.
- می گفت در این وقت که دروغم فاش شد میل داشتیم مرده بودم و آن پیش آمد را نمی دیدم.
- ۱- ان الله عزوجل جعل للنثر افعالا وجعل مفاتيح تلك الاقوال الشراب، والكذب شر من الشراب. (اصول کافی کتاب الایمان والكفر باب الکذب ص ۲۳۹ ج ۲).
- هر چند شراب عقل و هوش شرابخوار را که برد مسکن است هر نوع شری از او صادر شود لیکن شروزی که در بسیاری از موارد از دروغ پیدا می شود، بهراتب بیشتر خواهد بود و شاید مراد باقتفال در حدیث شریفی که گذشت صفت کمالیه عاقله و حیاء و عففت و شرف و عزت نفس، طلب کمال و خوف از خدا باشد و ظاهر است که بنوشیدن شراب تمام این صفات محو و صفات رذیله شهوت و غضب و شیطنت ظاهر شده و در آن حال هیچ شری از او مأمون نخواهد بود.
- ۲- ان العبد اذا كذب تباعد عنه الملك من تنن ما جاء منه (مستدرک)
- ۳- عن ابيجعفر(ع) ان الکذب هو خراب الایمان (کافی باب الایمان والكفر ص ۲۵۴).

- و نیز در سوره حجرات از دروغگو تعبیر بفاسق می فرماید که اگر بشما فاسقی خبری داد پیش از تحقیق و بررسی نپذیرید^۱ که در این مورد آیه از ولید دروغگو تعبیر بفاسق شده است، پس از این دو آیه معلوم می شود که دروغ فسق و دروغگو فاسق است.
- ۲- **دروغ قول زور است:** دروغ قول زور است و بابت پرستی یک جا ذکر شده چنانچه فرموده از پلیدیها دوری کنید (که بت پرستی است) و از قول زور (دروغ) نیز پرهیزید.^۲
- ۳- **دروغگو ایمان ندارد:** چنانچه در آیه شریفه ای که گذشت فرمود دروغگو بآیات خدا ایمان ندارد.
- ۴- **دروغ اثم و گناه است:** در لسان اخبار دروغ اثم و گناه نامیده شده چنانچه از حضرت باقر(ع) است که دروغ تماش اثم و گناه است.
- ۵- **دروغگو ملعون است:** دروغگو مورد خشم و غضب خداست چنانکه در آیه لعان است.^۳
- ۶- **دروغگو رو سیاه است:** چنانچه پیغمبر اکرم(ص) فرمود از دروغ پرهیز زیرا که روی دروغگو را سیاه می کند.^۴

۱- ان جانکم فاسق بنیافینینو (سوره ۴۹ آیه ۶).

۲- فاجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور (سوره ۲۲ آیه ۳۱).

۳- ان لعنة الله عليه ان كان من الكاذبين (سوره ۲۴ آیه ۷).

۴- قال (ص) اياك والكذب فانه يسود الوجه (مستدرک):

در کتاب حبیب السیر مسطور است که سلطان حسین میرزای باقرا که پادشاه خراسان و زابلستان بود امیر حسین ایبوردی را به ایلچی گری نزد سلطان یعقوب میرزا پادشاه آذربایجان و عراق فرستاد و هدایای بسیار با او همراه نمود و چند جلد کتاب که از آنجمله کتاب کلیات جامی را که در آنوقت تازه و مرغوب بود امر کرد باو داده همراه ببرد کتابدار سهواً عوض کلیات جامی کتاب فتوحات مکی را باو داد و امیر حسین بدون بررسی بآنها کتابها را برداشته با سایر هدایا بحضور سلطان یعقوب وارد شد.

سلطان تقفد بسیار از او نمود و گفت: «در این مسافت بعید زحمت بسیار دیده ای و ملول گشته ای» امیر حسین گفت در راه مصاحبی داشتم و آن کتاب کلیات جامی است که برای شما هدیه آورده ام و در هر منزل بواسطه مطاعه او رفیع ملال از من میشد و آن مانوس می شدم.

سلطان از وفور اشتیاق بکتاب مزبور گفت بگو بروند و کتاب را بیاورند. امیر حسین فرستاد و

دروغ هورث کفر است: ۲۵- مردی از رسول خدا (ص) پرسید: چه عملی سبب

دخول در آتش است؟ فرمود: دروغ زیرا دروغ سبب فجور و فجور سبب کفر و کفر سبب دخول در آتش است.^۱

دروغ فراموشی می آورد: ۲۷- از حضرت صادق (ع) است که از مجازات دروغگو آنست که خداوند فراموشی را بر او مسلط می گرداند^۲ پس دروغی می گوید و آنرا فراموش می نماید و بعد خبری می دهد که منافق با دروغ اولی است و خود را نزد مردم رسوا می سازد.

۲۸- دروغ دری از درهای نفاق است.
عذاب و پژه دروغگویان: ۲۹- دروغگو بعذاب مخصوصی مغنّب می باشد چنانچه در کتاب دعوات راوندی، حدیثی طولانی از رسول خدا (ص) روایت نموده که آنحضرت مشاهدات خود را در معراج بیان نموده از آنجمله فرمود:

دیدم مردی را که بر پشت خوابانیده شده و دیگری بر سرش ایستاده و در دستش مانند عصائی از آهن که سرش کج باشد، بود پس بر یکطرفش می آمد و با آنچه در دستش بود بر ویش میزد، از طرف دهان تا قفایش را قطعه قطعه می کرد و همچنین به بینی و چشمش می زد تا قفای آن آنگاه بطرف دیگر می آمد و همین کار را تکرار می کرد و هنوز از این طرف فارغ نشده، طرف دیگر صحیح و بحال اول بر می گشت و با او همان کار اول را می کرد.

پرسیدم علت عذاب این شخص چیست؟ بمن گفتند این مردی است که صبح که از خانه اش بیرون می رود دروغی می گوید که زیانش به آفاق می رسد و تا روز قیامت با او چنین عذابی می کنند.

۳۰- دروغگو، از نماز شب محروم است و در نتیجه از برکاتی که این عبادت بزرگ دارد محروم می ماند که از آن جمله از سعه رزق بی بهره است چنانچه روایت

۱- جاء رجل الى النبي (ص) فقال ما عمل اهل النار فقال (ص) الكذب اذا كذب العبد

فجر و اذا فجر كفر و اذا كفر دخل النار (مستدرک)

۲- ان مما اعان الله به على الكذابين النسيان (وسائل الشیعه کتاب حج ص ۵۷۳ باب ۱۳۸

حدیث (۷).

نمیچشد بنده ای طعم ایمان را مگر اینکه انواع دروغ را ترک نماید جدی یا مزاح.^۱

۱۵- دروغگو تخم دشمنی و کینه را در دلهای میکارد.

۱۶- دروغگو مروتش از همه خلق کمتر است چنانچه از حدیث نبوی (ص) استفاده می شود.^۲

۱۷- دروغ کلید خانه ای است که همه خیانت در آنست.

۱۸- دروغ فجور و دروغگو فاجر است چنانچه از پیغمبر (ص) مرویست که پرهیزد از دروغ که آن از فجور است و هر دو در آتش است.^۳

۱۹- بواسطه یک دروغ، هفتاد هزار ملک، دروغگو را لعنت می کنند.

۲۰- دروغ نشانه نفاق است چنانچه رسول خدا (ص) فرمود منافق را سه علامت است: دروغ گفتن، خیانت کردن، و خلف وعده نمودن.^۴

۲۱- دروغگو رایش در مقام مشورت پسندیده نیست چنانچه از پیغمبر (ص) است.^۵

۲۲- دروغ زشت ترین مرضهای نفسانی است چنانچه از امیرالمؤمنین (ع) است.^۶

۲۳- دروغ انگشت پیچ شیطانست همانطور که از پیغمبر اکرم (ص) روایتی در این زمینه رسیده است.^۷

۲۴- دروغ بدترین رباهاست (از حیث عذاب شدیدتر است).^۸

۱- عن علی (ع) لا یجد عبد طعم الايمان حتى يترك الكذب هزله وجهه (کافی باب الايمان و الکفر ص ۳۴۰).

۲- اقل الناس مروة من كان كاذبا. (مستدرک)

۳- اياکم و الکذب فانه من الفجور و هما فی النار (مستدرک)

۴- مستدرک

۵- فی المستدرک عنه (ص) لا رأى لکذوب (مستدرک)

۶- عن علی (ع) وعلة الکذب اقبح علة. (مستدرک)

۷- ان لابیس کحلا ولموعاً و سوطاً فکحله التماس و لموعه الکذب و سوطه الکبر (وسائل الشیعه)

۸- عنه (ص) اربی الربا الکذب (وسائل الشیعه ج ۵ کتاب حج باب ۱۳۸ ص ۵۷۴ حدیث (۱۲).

۴۰- دروغ سبب گرفتن صورت انسانی از دروغگو است یعنی صورت برزخیه‌اش انسان نیست چنانچه رسول خدا(ص) بحضرت زهراء سلام الله علیها فرمود در شب معراج زنی را دیدم که سرش مانند سر خوک و بدنش مانند بدن الاغ بود و سبیش فتنه - انگیزی و دروغگویش بوده.^۱

مراتب دروغ: هر چند جمعی از فقهاء عظام مانند شهید ثانی علیه الرحمه دروغ را بطور کلی و اطلاق از گناهان کبیره دانسته اند لیکن پس از مراجعه باخبار و روایات وارده در مقام دانسته می شود که دروغ دارای مراتبی است که بعضی از آنها قطعاً کبیره و برخی اکبر کبائر ولی پاره‌ای کبیره بودنش مشکوک است و برای مزید اطلاع مراتب دروغ ذکر می شود.

۱- **دروغ بر خدا و پیغمبر و امام:** بدترین مراتب دروغ، دروغ بخدا و پیغمبر و امام است. در سوره نحل می فرماید: «و نگوئید چیزی را که بر زبانهای خود وصف می کنید دروغ را و میگوئید این حلال است و این حرام، تا افتراء کنید بر خدا دروغ را جز این نیست آنانکه بخدا دروغ می بندند از عذاب خدا در دنیا و آخرت رستگاری نیابند، در دنیا بهره‌قلبی دارند و برای ایشان در آخرت عذاب دردناکی است»^۲.

حضرت صادق(ع) فرمود دروغ بر خدا و رسول از گناهان کبیره است.^۳
و نیز حضرت باقر(ع) به ابو نعمان فرمود: یک دروغ هم از قول ما مگو، زیرا که آن دروغ ترا از دین حنیف اسلام خارج میکند.^۴

یعنی بواسطه این دروغی که بما بستی نور ایمان از دلت می رود و اگر این قسم دروغ در حال روزه باشد در صورت عمد موجب بطلان روزه هم می شود.

دروغ بهرچه باشد: فرقی در حرمت دروغ نیست بین اینکه دروغ را بزبان بگوید یا بقلم بنویسد یا باشاره بفهماند و نیز فرقی نیست بین اینکه دروغی را که

۱- عیون اخبار الرضا(ع).

۲- ولا تقولوا لما تصف الستمکم الکذب هذا حلال و هذا حرام لتفتروا علی الله الکذب ان الذین یفترون علی الله الکذب لایفلحون متاع قلیل و لهم عذاب الیم. (سوره ۱۶ آیه ۱۱۷).

۳- قال (ع) الکذب علی الله و علی رسوله من الکبائر. (کافی ج ۲ ص ۲۵۴).

۴- لا تکذب علینا کذبہ فتنسلب الحنفیة (کافی ج ۲ ص ۲۵۳).

شرقی از حضرت صادق(ع) باین مضمون مرویست.^۱

۳۱- دروغ سبب خذلان الهی است و خداوند دروغگو را هدایت نمیزماید چنانچه در قرآن مجید تذکر می فرماید.^۲

۳۲- بهاء و طروات انسانی از دروغگو گرفته می شود.

عیسی بن مریم(ع) فرمود «کسی که دروغگویش زیاد شود حسن و جمال و وقارش نزد خدا و خلق از بین می رود بطوریکه مردم از او متنفر و منزجر می شوند.

۳۳- دروغ بزرگترین خیانت است.

۳۴- دروغ از گناهان کبیره است چنانچه در اول بحث ذکر گردید.

۳۵- دروغ از ایمان دور بلکه ضد آنست چنانکه از پیغمبر اکرم است.^۳

۳۶- دروغگو از بزرگترین گناهکارانست چنانکه پیغمبر فرمود.^۴

۳۷- دروغ صاحبش را هلاک می کند چنانکه پیغمبر اکرم(ص) فرمود، از دروغ پرهیزید، اگر شما در آن رستگاری می بینید (اینهاست بدستیکه در آن هلاکت است»^۵.

۳۸- دروغگو قابل رفاقت و برادری نیست حضرت امیرالمؤمنین(ع) فرمود مسلمان باید از دوستی و برادری دروغگو پرهیزد زیرا بسبب دروغ گفتن اگر راست هم بگوید باور کرده نمی شود.^۶

۳۹- خداوند او را هدایت نمیکند و راه حق را نشان نمی دهد.^۷

۱- ان الرجل یکذب الکذب فیحرم بها صلوة اللیل فاذا حرم صلوة اللیل حرم بها الرزق (بحار الانوار).

۲- ان الله لا یهدی من هو کاذب کفار. (سوره ۳۹ آیه ۵).

۳- من کثر کذبہ ذهب بهائه (کافی ج ۲ ص ۲۵۵).

۴- عنه (ص) الکذب میجانب الایمان. (مستدرک)

۵- عنه (ص) ایضاً - من اعظم الخطایا اللسان الکذوب (مستدرک)

۶- واجتنبوا الکذب وان رأیتم فیہ النجاة فان فیہ الهلکة. (مستدرک)

۷- ینبغی للرجل المسلم ان یجتنب مواخاة الکذاب انه یکذب حتی یجیء بالصدق فلا یصدق. (وسائل الشیعه کتاب حج باب ۱۳۸ ص ۵۷۳ حدیث ۶).

۸- ان الله لا یهدی من هو مسرف کذاب.

می گوید در کتابی دیده باشد و خودش نسبت دهد یا اختراع خودش باشد.

ترجمه بخلاف هم دروغ است: معنی دروغ بر خدا و پیغمبر اینست که مطلبی را به دروغ بایشان نسبت دهد خواه در امر دین باشد یا دنیا مثلاً بگوید: خداوند بفلان پیغمبر چنین وحی فرستاده و مثل اینکه جمله ای که از قرآن نباشد بقرآن نسبت دهد یا اینکه آیه قرآن را ترجمه بخلاف نماید.

کار همه کس نیست: لذا کسانی که می خواهند روی منبر یا میز خطابه یا جای دیگر قرآن را ترجمه نمایند بدانند که در معرض خطر بزرگی هستند زیرا در ترجمه آیات اولاً لازم است قوانین عربی را کاملاً خوانده و فهمیده باشد و ثانیاً قوه فهم ظاهر آیات را داشته باشد و ثالثاً فقط آیاتی که دلالتش واضح است ترجمه کند (از معنی کردن مشابهات پرهیزد).

از موارد دروغ بر خدا: از جمله موارد دروغ بر خدا آنستکه شخص دروغی بگوید و برای اثبات آن بگوید خدا شاهد است یا میدانند که راست می گویم.

حضرت صادق (ع) فرمود در آن حال عرش الهی برای تمظیم جلال حق تعالی بلرزه در می آید و در حدیث دیگر فرمود که خداوند می فرماید آیا جز من کسی را پیدا نکردی که بر او دروغ ببندی؟^۲

در بعضی روایات رسیده که چون بنده ای خدا را گواه گیرد بر امر خلاف واقعی، خداوند عالم می فرماید از من ضعیفتری نیافتی که مرا بر این دروغ شاهد آوردی؟^۳

دروغ بر پیغمبر و امام: اما دروغ بر پیغمبر و امام آنست که حدیثی را پیش خود اختراع کند و بآنها نسبت دهد یا حدیثی از کسی بشنود یا در کتابی ببیند و با اینکه میدانند دروغ است مع الوصف بامام یا پیغمبر (ص) نسبت دهد.

بلی اگر حدیثی را از روی قرائن موجوده یقین بصحتش کند که از امام رسیده، جایز است نقل کند و آنرا بمعصوم نسبت دهد.

- ۱- من قال علم الله ما لا يعلم اهتز له العرش اعظماً لله عز وجل. (کافی)
- ۲- اذا قال العبد: علم الله و كان كاذباً قال الله تعالى: اما وجدت احداً تكذب عليه غیری.
- ۳- معراج السعاده.

نقل اخبار بشرط استناد: اما احادیثی که در کتابها موجود است و علمی بصدق

و کذب آنها نیست یعنی واقعاً نمیدانند آیا قول امام است یا نه، در صورتی که آن حدیث مخالف ضرورت دین و مذهب نباشد و نیز موجب هتک مقام امام (ع) هم نباشد و غرابتی که موجب هتک اخبار می شود بقسمی که بواسطه سبکی آن، عقل سلیم از پذیرفتن آباء دارد نباشد نقل کردن چنین اخباری با استناد بکتابی که در آن دیده جایز است، یعنی بگوید در فلان کتاب از امام (ع) چنین رسیده یا فلان شخص چنین از امام (ع) روایت میکرد و علاوه بر آنچه ذکر شد، بنابر احتیاط از هر کتابی که می بیند نقل نکند بلکه از کتابهایی نقل کند که به نوشته اش اعتماد و مؤلفش را بتقوی و ورع شناخته و کمال وثوق را باو داشته باشد.

حضرت باقر (ع) فرمود نقل حدیث مکن مگر از شخص ثقه و گرنه دروغگو خواهی بود و دروغ سبب ذلت و خواری نزد خدا و خلق است.^۱

و ضعیف مکتوب حضرت امیرالمؤمنین بحارث همدانی است که: نقل مکن برای مردم هر چه را که شنیدی که همین (بی مبالاتی در نقل) کافی است در دروغگویی.^۲

علاوه بر آنچه ذکر شد باید کاملاً حدیث را مطابق آنچه ثبت شده نقل کند بدون اینکه کلمه ای بر آن بیفزاید یا کلمه ای که موجب نقص یا عوض شدن معنی شود از آن بیاندازد و گرنه محمول این حدیث شریف که از رسول خدا (ص) مرویست می شود که فرمود:^۳

کسی که دروغ گوید و از من چیزی را نقل کند که من نگفته ام پس نشیمنگاهش از آتش جهنم پر خواهد شد.^۴

- ۱- ولا تحدث الا عن ثقة فتكون كاذباً والكذب ذل. (كشف المحجة).
- ۲- ولا تحدث الناس بكل ما سمعت فكفى بذلك كذباً. (نهج البلاغه رساله ۶۸).
- ۳- من قال علی مالم اقل فلیتوبو مقمده من النار. (وسائل الشیعه كتاب حج باب ۱۳۹ ص ۵۷۶).
- ۴- در کتاب دارالسلام نوری است که در کرمانشاه شخصی خدمت عالم کامل آقا محمد علی صاحب مقام رسید و عرض کرد در خواب دیدم بدنم از خود گوشت بدن مبارک حضرت سیدالشهداء را می کنم، تعبیرش چیست؟ آقا او را نمی شناخت سر بر زیر انداخت و متفکر شد پس باو فرمود شاید روضه خونی می کنی عرض کرد بلی، فرمود: ترک کن یا از کتب معتبره نقل کن در

نقل بمضمون هم بشرطی جایز است: و اما نقل بمضمون حدیث نه الفاظ آن، در صورتی جایز است که نقل کننده دارای قوه فهم قواعد عربی بوده و مزایای کلام را بفهمد، پس مضمون و خلاصه مراد حدیث را که دلالتش آشکار است نقل نماید با تصریح باینکه مضمون حدیث اینست.

اما زبان حال بصورت شعریا نثر، اگر منافعی با مقام امام (ع) نبوده و واقعاً زبان حال باشد یعنی حال امام (ع) در آن وقت طوری بود که ترجمان آن این کلمات یا این اشعار باشد، مانعی ندارد. ولی باید معلوم باشد که زبان حال است نه نقل قول امام (ع).

۲- سوگند و شهادت و کتمان: از مراتب دروغ که شبهه ای در کبیره بودنش نیست، قسم دروغ و شهادت دروغ و کتمان شهادت است که قریباً تفصیل هر یک در ضمن کبائر منصوصه بیان می شود انشاء الله تعالی.

۳- دروغ مفسده داز: از اقسام دروغ که مسلماً گناه کبیره است، هر دروغی است که در آن مفسده و زیان باشد و البته هر چه مفسده و زیان آن بیشتر باشد بزرگی گناهش و شدت عقوبتش شدیدتر است و گاه می شود دروغی سبب تلف شدن اموال و ریخته شدن آبروها و خونها می گردد.

۴- دروغ از روی مزاح و شوخی: از اقسام دروغ، دروغهایی است که از روی هزل و مزاح و شوخی برای تفریح و خنده و غیره گفته می شود مثل اینکه بشخص ساده لوح و خوش باوری بگویند فلان زن مایل بازواج با تو است یا فلان شخص امشب ترا بهممانی دعوت کرده است یا فلان مال را بتو حواله نموده و نظائر اینها.

مقتضای اخبار عامه ای که دلالت حرمت مطلق کذب دارد حرمت آنست و جمعی از فقهاء صریحاً فتوی بحرمت آن داده اند و بعضی از فقهاء تفصیل داده اند و فرق گذارده اند بین جایی که قریبه ای بر نبودن قصد جدی در کلام است و جایی که قریبه ای نیست، با بودن نشانه بر مزاح و شوخی، جایز و گرنه حرام خواهد بود.

کتاب شفاء الصدور و غیر آن نقل شده که وقتی یکی از فضلاء با دیانت اهل منبر در محضر فقیه زاهد حاج محمد ابراهیم کلایسی علیه الرحمه در ذیل قصه ای که حضرت سید الشهدا (ع) فرمود «یا زینب» دو مرتبه گفت «یا زینب یا زینب» آن فقیه بزرگ به آواز بلند فرمود، خدا دهنش را بشکند امام (ع) دو دفعه «یا زینب» فرمود بلکه یک دفعه فرمود.

هر چند این قول بسیار متین است لیکن طریق احتیاط آنست که حتی با بودن قریبه بر هزل هم از این قسم شوخیهاییکه متضمن کذب است خودداری شود مخصوصاً که از اخبار مستفیضه در مقام حرمت مطلقاً فهمیده می شود.

باید از هر گونه دروغ پرهیز کرد: حضرت سجاد (ع) می فرماید: از هر دروغ پرهیزید کوچک یا بزرگ هزل یا جد.

و از حضرت امیرالمؤمنین (ع) است که «مؤمن با آثار عظیمه ایمان نمی رسد تا اینکه دروغ را ترک کند چه از روی هزل باشد و چه از روی جد»^۱.

و نیز از امیرالمؤمنین (ع) است که فرمود صلاح نیست و باید ترک شود دروغ چه جد و چه هزل و نباید یکی از شما بفزندش چیزی وعده دهد پس وفا نکند، جز این نیست که دروغ بفرجور می کشد و فرجور هم صاحبش را بآتش می رساند^۲.

از ابی ذر در ضمن وصیتهای پیغمبر (ص) منقولست که فرمود: کسی که عورتش را از حرام و زنا بش آتش را از حرام نگهدارد داخل بهشت خواهد شد ابوذر گفت آیا ما به آنچه بزبان می گوئیم پرسیده می شویم؟

فرمود آری مردم را داخل آتش می کند جز نتیجه آنچه زبانهای آنها بآن گویا شده؟ ای ابیذر تا حرفی نزدی سالم خواهی بود و چون کلمه ای گفتی، اگر خیر باشد نفع تو نوشته می شود و گرنه بضررت ثبت خواهد گردید.

ای ابیذر بدرستی که شخص در مجلس کلمه ای می گوید که اهل آن مجلس را بخنداند پس بسبب آن در طبقات جهنم فرو می رود، وای بر کسیکه سخن دروغ بگوید تا اجتماعی بخندند وای بر او وای بر او، ای ابیذر هر که خاموش شد نجات یافت، بر تو باد بر استگونی و هیچوقت از دهان خود دروغی را بیرون مینکن^۳.

۱- اتقا الکذب الصغیر منه و الکبیر فی کل جد و هزل (کافی ج ۲ ص ۲۵۳ حدیث ۲).

۲- لا یجوز عبد طعم الايمان حتى یترك الکذب جد و هزل (کافی ج ۲ ص ۲۵۵ حدیث ۱۱).

۳- لا یصلح من الکذب جد و لا هزل ولا ان یعد احدکم صبیبه ثم لا یفی له ان الکذب یهدی الی الخجور و الخجور یهدی الی النار (وسائل الشیعه کتاب حج باب ۱۴ ص ۵۷۷).

۴- عن ابی ذر فی وصیه النبی (ص) نه قال (ص) یا ابیذر من ملک ما بین فخذیه و ما بین لحيه و فی الجنة ان الرجل یتکلم بالکلمه فی المجلس یضحکهم بها فیقول فی جهنم ما بین السماء و الارض یا ابیذر و یا لذلک یحدث و یکذب یضحک به القوم و یل له و یا له یا ابیذر من

ابوذر گفت یا رسول الله (ص) توبه کسیکه عمداً دروغی بگوید چیست؟ فرمود: استغفار، و نمازهای پنجگانه لوث این گناه را پاک می کند.

در بیان نشانه های نزدیکی قیامت ضمن حدیث مفصلی می فرماید «پیش از قیامت دروغ گفتن نزد مردم ظرافت و خوش طبعی است و لعنت خدا بر هر دروغگوئی هر چند از روی مزاح باشد»^۱

و نیز فرمود «من خانه ای در بلندترین درجات بهشت ضامنم برای کسیکه جدال را ترک کند، هر چند حق با او باشد و ضامنم خانه ای در وسط بهشت برای کسیکه دروغ را ترک کند هر چند از روی هزل و مزاح باشد و خانه ای در بوستان بهشت ضامنم برای کسیکه اخلاق خود را نیکو ننماید»^۲.

و آنچه از حرمت دروغ هر چند از روی هزل و مزاح باشد ذکر شد، در صورتی است که سبب شکسته شدن دل مؤمن یا آبروریزی و اذیت و آزارش نباشد و گرنه شکی نیست که آن دروغ از گناهان کبیره خواهد بود.

مبالغه گوئی دروغ نیست: آنچه در محاورات متعارف است که مبالغه گوئیهای می شود مانند اینکه می گوید، صد مرتبه فلان حرف را بتو گفتم، یا هزار مرتبه فلان کار را از تو دیدم و حال آنکه این عدد واقع نشده است، این مبالغه دروغ نیست زیرا معلوم است که عدد مخصوص مورد نظر نیست بلکه مقصود بیان زیاد شدن است و از باب مبالغه و تأکید این عدد را ذکر می کنند.

همچنین انواع مجازات و استعارات و کنایات که استعمال می شود خصوصاً در اشعار مانعی ندارد.

دروغ کوچک و بزرگ ندارد: آنچه در بین خلق متعارف است در وقتی که

صمت نجی فطریک بالفصمت ولا تخرجن من فیک کذبة ابدأ قلت: یا رسول الله فما توبة الرجل الذی یکذب متعمداً قال: (ص) الاستغفار و صلوات الخمس تغسل ذلک (وسائل کتاب الحج باب ۱۴۰ ص ۵۷۷).
۱- عن النبی (ص) فی بیان اشراط الساعة و یکون الکذب عندهم ظرفة فلعنة الله علی الکاذب ولو کان مازحاً (کتاب جهاد).

۲- عن رسول الله (ص) انما زعمه بیت فی اعلى الجنة و بیت فی وسط الجنة و بیت فی ریاض الجنة لمن ترک المراء و ان کان محظاً و لمن ترک الکذب و ان کان هازلاً و لمن حسن خلقه. (خصال)

طعامی نزد شخص می آورند با اینکه واقعاً میل دارد می گوید میل ندارم، دروغی است آشکار هر چند اکثر خلق از روی جهالت آنرا سهل دانسته اند و بالجمله شکی در دروغ بودن آن نیست و اخبار مذمت و حرمت دروغ شامل آن می شود.

اسماء بنت عمیس گفت در شب زفاف عایشه، رسول خدا (ص) ظریف شیر را بمن داد و فرمود بزنها بده تا بخورند، پس زنها گفتند میل به شیر نداریم رسول خدا (ص) فرمود بین گرسنگی و دروغ جمع نکنید اسماء گفت یا رسول الله (ص) اگر چیزی را که باو میل داریم بگوئیم نداریم آیا دروغ شمرده می شود؟.

فرمود: بدرستی که دروغ در نامه عمل ثبت می شود هر چند کوچک باشد^۱ و اما دروغهایی که ذو مقام تعارف بیکدیگر گفته می شود مثل اینکه طعامی دارد و بدیگری میگوید بخور در حالیکه قصد جدی ندارد بلکه شاید میل نداشته باشد که آنشخص از طعام او بخورد یا اینکه می گوید بفرومائید منزل ما در حالیکه نمیخواهد او در خانه اش بیاید و مانند آنها چون تجربه نیست تا دروغ بر آنها گفته شود و حرام باشد بلکه از قبیل انشاء است لیکن احتیاط در ترک این تعارفات است زیرا در حقیقت ظاهر و باطن شخص در این حالات مخالفت دارد و این خود مرتبه ای از نفاق است.

روزی امام صادق (ع) با فرزندش اسماعیل در مجلسی بودند یکی از دوستان امام وارد شد سلام کرد و نشست و چون حضرت برخاستند او هم با اتفاق امام (ع) حرکت کرد و در راه با امام بود تا در خانه امام (ع) از امام جدا شد چون امام وارد خانه شدند اسماعیل گفت ای پدر چرا آن شخص تعارف نکردید و نفرمودید بیاید منزل حضرت فرمود آمدنش در خانه مورد نداشت اسماعیل گفت شما اگر تعارف می کردید او خودش نمی آمد حضرت فرمود فرزندم دوست ندارم که خداوند مرا از کسانی که عرضه می دارد چیزی را که بدان قصد ندارد ثبت فرماید^۲.

رؤیای جعلی هم دروغ است: و نیز از اقسام دروغ رؤیای جعلی است اینکه بگوید در عالم خواب چنین و چنان دیدم در حالیکه ندیده باشد یا اینکه خوابی را بدیگری

۱- ان الکاذب لیکتب حتی تکتب الکاذبیه کاذبیه. (سفینه البحار جلد ۲ ص ۴۷۳ و محبة

البیضاء).

۲- بحار الانوار- جلد ۱۶- باب العرض علی اخیک- صفحه ۲۴۱.

این امور بررسی کنی؛ مثل تو داستان آن پشه ایست که بر نخل (درخت خرما) نشست و نخل را گفت محکم باش که می خواهیم از تو زیر آیم — نخل گفت: من ندانستم که تو کی بر من نشستی که برخاستت بر من گران باشد.

گوش دادن بدروغ هم حرام است: باید دانست همانطور که دروغ بر دروغگو حرام است، نقل دیگری هم حرام و همچنین ثبت کردن و نوشتن یا خواندن و گوش دادنش هم حرام می باشد و در چند جای از قرآن در مذمت یهود و منافقان می گوید:

«سماعون للكذب» و صدوق از حضرت صادق (ع) روایت کرده که از آن

حضرت پرسیدند آیا گوش دادن بقبضه گو حلالست؟ فرمود، نه، هر کس گوش بسخن گوینده ای بدهد او را پرستیده، پس اگر از خدا سخن گوید یعنی راست و حق گوید گوش کننده خدا را پرستیده و اگر از ابلیس سخن گوید، یعنی دروغ و باطل بگوید، ابلیس را پرستیده است.^۱

و حدیثی بهین مضمون از حضرت باقر (ع) مرویست.^۲

از شواهد حرمت استماع دروغ آیه شریفه «واجتنبوا قول الزور» و آیه «والذين لا يشهدون الزور» می باشد و در اول بحث ذکر شد که قول زور بدروغ تفسیر شده است و نیز دلیلهای حرمت نشستن در مجلس مصیبت و ادله وجوب اعراض از منکر و نهی از آن شاملش می باشد و پراظهار است که دروغ مصیبت و منکر است، پس استماع کننده دروغ از قول زور پرهیز نکرده و در مجلس مصیبت حاضر بوده و از منکر هم روی برگردانیده است.

توریه چیست؟: توریه، گفتن سخنی است که دارای دو معنی است یک معنی آن راست و مطابق واقع و معنی دیگرش دروغ است و گویند معنی درست آنرا قصد می کند و مخاطب معنی دروغ آنرا می فهمد، مثل اینکه ظالمی بطلب شما در خانه می آید شما را طلب می کند، برای فرار از او و اینکه خود را باو نشان ندهید بکسیکه در خانه است

۱- سئل عن الصادق (ع) ایحل الاستماع لهم فقال (ع) لا قال (ع) من اصغى الى ناطق فقد عبده فان كان الناطق عن الله فقد عبده الله و ان كان الناطق عن ابليس فقد عبده ابليس. (کتاب اعتقادات)

۲- کتاب کافی

نسبت دهد در صورتیکه اساسی نداشته باشد.

حضرت رسول (ص) فرمود بزرگترین دروغها سه دروغ است:

۱- دروغ بستن بمن باینکه چیزی را که من نگفته ام بمن نسبت دهد.

۲- دروغ در رؤ یا — باینکه خوابی را که ندیده بدروغ نقل کند.

۳- مردی را بغیر پدرش نسبت دهد.^۱

و نیز از اقسام دروغ، حکایتهای ساختگی و رمانهاست که صرف جعل و اصلاً

اساسی ندارد.

از حضرت رسول (ص) مرویست که فرمود بدترین روایتها، روایت دروغ است.^۲

آیا امثال هم دروغ است؟: مثلهائیکه برای فهماندن مطالب عقلیه در ضمن امور محسوسه گفته می شود و حکایتهائی که از زبان حیوانات یا نباتات و جمادات ساخته می شود برای اینکه قدرت و حکمت الهی فهمانده بشود یا برای تعلیم اخلاق فاضله و آشکار ساختن آثار نیک صفات حسنه و کردارهای نیک یا آثار شوم اخلاق رذیله و کردارهای زشت مانند مقاله حیوانات کتاب اخوان الصفا و مانند کلبه و دمنه که برای تهذیب اخلاق تألیف شده، شکی در صحت و جواز آن نیست بلکه بهترین کلمات حکمت و موثرترین سخنان وعظ و نصیحت در قالب حکایت است چنانچه یک امر وجدانی است که موعظه و نصیحت در ضمن داستان بهتر و قویتر اثر می کند.

و از اهل بیت علیهم السلام زیاد نقل شده که برای اثبات مطلبی مثل یا حکایتی

بیان می فرمودند.

طعن و مثل زدن حضرت مجتبی (ع): حضرت مجتبی (ع) در آن مجلس میفرمود معاویه علیه الهاویه که برای مفاخره خود و طعن بر آن حضرت و پدر بزرگوارش آراسته بود و هر یک از حاضرین جساتهائی نمودند آن حضرت جواب هر یک را بیان فرمود از آن جمله در پاسخ کلمات قبیحه پسر عثمان فرمود:

اما تو ای عمرو بن عثمان، با آن حمقی که در جبهت تو است که نتوانی در کشف

۱- قال رسول الله (ص) ان من اعظم الذنوب ان يدعی الرجل "نی غیر ایه او یری عینه فی المذم ما لم یریا او یقول علی ما لم اقل. (جلد ۱۵ بحار الانوار صفحه ۴۲).

۲- قال رسول الله (ص) شر الروایة رواية الکذب (جلد ۱۵ بحار ص ۴۲).

می گویند اشاره بجای مخصوصی بکن و بگو اینجا نیست، یعنی در این محلی که من اشاره کرده‌ام و این معنی صحیح و صدق است هر چند آن ظالم از این سخن می فهمد که شما در خانه نیستید.

یا اینکه جواب را جمله انشائی می دهید مثل اینکه ظالمی بسراغ مظلومی است و نشانی او را از شما می پرسد یا اینکه محل او را می دانید برای فرار از جواب می گویند بسراغ او در مسجد برو یا بفلان شخص مراجعه کن:

و مثل اینکه گناهی از شما سر زده و کسی از تان می پرسد آیا چنین گناهی مرتکب شده‌اید در جواب می گویند استغفرالله یا بخدا پناه می برم اگر چنین گناهی کنم.

یا مثل اینکه سخن ناروایی در حق کسی گفته‌اید و می خواهید بانکار آن رفع ملال و کدورت و مفسده بنمائید می گویند احترام و شخصیت شما بیشتر از آنست که چنین سخنی در حق شما گفته شود.

حکم توبه: توبه بر سه قسم است: قسم اول آنست که در آن مصلحتی یا دفع مفسده‌ای باشد مانند مثالهایی که ذکر شد، شکی در صحت و جواز آن نیست چنانچه قریباً ذکر خواهد شد.

قسم دوم آنست که در آن مفسده‌ای باشد مانند اینکه بسبب آن توبه مال یا آبروی مسلمانی ضایع گردد یا سبب اذیت و آزار مسلمانی شود، پس شکی در حرمت آن نیست.

قسم سوم آنست که مصلحتی در آن نیست و سبب مفسده‌ای هم نمی گردد. بعضی از فقهاء فرموده‌اند حرام است زیرا توبه در حقیقت از اقسام کذب است و ادله حرمت دروغ شامل آن هم می شود و مجوزی هم ندارد. و بعضی دیگر فرموده‌اند حرام نیست زیرا توبه از اقسام دروغ موضوعاً و حکماً خارج است. و چون ذکر ادله طرفین و تحقیق در مسأله خارج از وضع این رساله است از بیان آن صرفنظر نموده و راه احتیاط آنست که توبه را تنها در همان مواردی که شارع مقدس اذن فرموده بکار برند.

جاهانیکه دروغ جایز است: ۱- هر گاه ضرر مالی یا جانی یا عرضی متوجه خودش یا دیگری از افراد مسلمین بشود و بسبب دروغ گفتن دفع آن ضرر بشود، جایز است و اگر لازم شود قسم خوردن هم مانعی ندارد بلکه در بعضی از موارد که ضرر فاحش مانند ضرر جانی در کار باشد واجب هم می شود.

مثل اینکه اگر ظالمی می خواهد مسلمانی را بگیرد و بکشد یا بزند و آبروی او را بریزد. مالش را ببرد یا زندانش کند و از شما محلتش را می پرسد اگر شما بروز دهید مرتکب حرام شده‌اید و واجبست انکار نمائید و اگر لازم شد قسم یاد کنید که محلتش را نمی دانید.

و مثل اینکه مال مسلمانی نزد شما امانت است و ظالمی آن مال را مطالبه می کند واجبست انکار نمائید و چنانچه دفع شرش بقسم میشود واجبست قسم یاد کنید.

قسم دروغ برای رهایی مسلمان: روایات وارده در این مقام بسیار از آن جمله، شیخ انصاری علیه الرحمة در مکاسب نقل نموده از حضرت صادق (ع) از امیرالمؤمنین (ع) که رسول خدا (ص) فرمود قسم دروغ بخداوند یاد کن و برادر مسلمانت را نجات ده^۱.

و در صحیحه اسماعیل بن سعد از حضرت رضاع (ع) است که می گوید از حضرت (ع) پرسیدم راجع بکسی که برای نجات از شر شیطان قسم دروغ بخورد که فلان مال را ندارم، حضرت فرمود، ضرری ندارد و پرسیدم آیا قسم دروغ برای حفظ مال دیگری از مسلمانان حطور است؟ فرمود ضرری ندارد^۲.

و حضرت صادق (ع) فرمود قسم دروغی که کفاره ندارد بلکه برای صاحبش اجر و ثواب ثبت می شود، قسمی است که برای خلاصی جان یا مال مسلمانی از شر ظالمی مانند دزد و غیره یاد شود^۳.

برای مال کم ارزش ندارد: در این مقام دو نکته را باید متذکر بود یکی آنکه هر چند برای دفع ضرر مطلقاً دروغ جایز است لیکن اگر ضرر مالی و قابل تحمل باشد مستحب است آن ضرر را قبول کند و دروغ نگوید چنانچه از امیرالمؤمنین (ع) است که از نشانه ایمان راست گفتن در موردی است که راستی ضرر داشته باشد و ترک کردن دروغ است

۱- عن السکونی عن جعفر (ع) عن ابیه (ع) عن آبائه (ع) عن علی (ع) قال قال رسول الله (ص) احلف بالله کاذباً وینع احکامه من القتل. (وسائل الشیعه کتاب الایمان جلد ۳ باب ۱۲ ص ۱۳۴).

۲- قال سألته عن رجل یخاف علی ماله من السلطان فیحلف له لیجوبه منه قال (ع) لا بأس و سألته هل یحلف الرجل علی مال اخیه کما یحلف علی ماله قال (ع) نعم. (وسائل الشیعه کتاب الایمان جلد ۳ باب ۱۲ ص ۱۳۴).

۳- فاما الیمین الذی یوجز علیها الرجل اذا حلف کاذباً لم تلزمه الکفاره فهو ان یحلف الرجل فی خلاص امره مسلم او غلام من متعت یتعدی علیه من نفس او غیره. (نقیه)

چند برای اصلاح بسیار دروغ هم بگوید، دروغ نیست.

و در وصیت پیغمبر با امیرالمؤمنین (ع) است که فرمود «بدرستی که خداوند دوست می دارد دروغی که برای صلاح و اصلاح گفته شود و دشمن می دارد سخن راستی که موجب فساد باشد»^۱.

اصلاح عبادتی بزرگ است: از رسول خدا (ص) مرویست بجا نیاورده شخص عملی را بعد از بجا آوردن واجبات که بهتر باشد از اصلاح دادن بین مردم بگوید گفتار خوبی و افزوده کند کردار نیکو را^۲. و در ضمن وصیت امیرالمؤمنین (ع) بحسن و حسین علیهما السلام فرمود: بر شما باد اصلاح دادن زیرا خود شنیدم از جد شما رسول خدا (ص) که می فرمود: بصلاح اندیشیدن و اصلاح دادن در میان مردم و قطع منازعات ایشان نمودن از نماز و روزه افضل است^۳. مرویست از ابوحنیفه سائق الحاج که گفت بین من و شوهر دخترم بر سر میراثی نزاع بود و در گفتگو بودیم که مفضل وکیل امام صادق (ع) بر ما گذشت و ساعتی توقف نمود سپس ما را بخانه اش برد و بین ما بمیگ چهار صد درهم اصلاح داد و از خودش این مبلغ را بمن داد و پس از اصلاح و تمام شدن نزاع گفت بدانید این مبلغ را که بشما دادم از خودم نبود بلکه مال مولایم امام صادق (ع) است و آنحضرت بمن امر فرموده که هر گاه بین دو نفر از اصحاب من نزاعی بود اصلاح دهید بین آنها بمال من. و آنرا آنچه ذکر شد که در مورد اصلاح دروغ جایز است اهمیت این عبادت بزرگ تا اندازه ای آشکار می شود زیرا دروغی که حرمت و شدت و عقوبت آن ذکر گردید در این

۱- فی وصیة النبى (ص) یا علی ان الله احب الکذب فی اصلاح و ابغض الکذب فی غیر اصلاح (وسائل الشیعة کتاب الحج باب ۱۴۱ ج ۸ ص ۵۷۸).

۲- عن النبى (ص) ما عمل امرؤ عملاً بعد اقامة الفرائض خيراً من اصلاح بین الناس یقول خیراً و ینمی خیراً. (بحار الانوار جلد ۱۵).

۳- فانی سمعت جدکما (ص) یقول: صلاح ذات البین افضل من عامة الصلوة و الصیام (نهج البلاغه رساله ۴۷).

ظاهراً مراد از صلاوة و صیام در این حدیث بقرینه حدیث نبوی که ذکر شد نماز و روزه مستحبی است. نه واجب و شاید معنی حدیث چنین باشد اشتغال باصلاح بین مردم افضل است از اشتغال به هر نماز و روزه مستحبی یعنی آن مقدار زمانی را که مشغول باصلاح است برای او بهتر است از اینکه آن مقدار زمان را تماماً در نماز و روزه باشد.

در جانی که منفعت داشته باشد^۱.

حتی الامکان توبه کند: نکته دیگر اینست که چون مشهور فقهاء در این مقام توبه را لازم دانسته اند احتیاط آنست که اگر بتواند و حرجی نباشد ضرر را بتوبه دفع نماید نه به دروغ صریح.

اصلاح ذات البین: ۲- از مواردی که دروغ گفتن جایز است مورد اصلاح است یعنی هر گاه بین دو نفر مسلمان مخاصمه و نزاع و جدال باشد و راه اصلاح بین ایشان منحصر بدروغ باشد دروغ گفتن جایز می شود، یا اینکه بسبب دروغ از پیدا شدن کینه و دشمنی بین دو نفر مسلمان جلوگیری می شود مثل اینکه بین زن و شوهری بی مهری پیدا شده و ممکن است بینشان جدائی افتاده بطلاق منجر شود جایز است بگوید مثلاً زن تو در فراقت سخت ناراحت است و شدت علاقه اش بتو طوری است که شاید مریض شود، بزین هم سخنانی بدین مضمون بگوید و بسبب این دروغ بین ایشان را التیام داده از جدائی جلوگیری کند.

پیغام تند را ملایم کند: حضرت صادق (ع) فرمود «کلام بر سه قسم است: راست، دروغ و اصلاح بین مردم» کسی پرسید، فدایت شوم - اصلاح بین مردم چیست؟ فرمود از مردی کلامی میشنوی اگر آنرا بدیگری برسانی فاسد و کدر میکنی نفس او را پس باو می گوئی از فلانی شنیدم که درباره تو از خیر چنین و چنان گفت، خلاف آنچه را که از او شنیده ای^۲.

و حاصل کلام اینست که اگر کسی بشما پیغام تندی میدهد که بکسی برسانی و او را آزرده خاطر سازی و شما برای اصلاح بین ایشان خلاف آنچه شنیده اید بآن شخص می گوئید که فلانی، تعریف را کرد و چنین و چنان در خوبی تو گفت.

در صحیحه معاویه بن عمار از حضرت صادق (ع) است که می فرماید اصلاح کننده کذاب نیست^۳ و لفظ کذاب که صیغه مبالغه است ظاهراً اشاره باین است که هر

۱- علامة الايمان ان تؤثر الصدق حيث يضرك على الكذب حيث ينعفك. (نهج البلاغه حکم ۴۵۸).

۲- عن الصادق (ع) الکلام ثلثة صدق و کذب و اصلاح بین الناس قبل له: جعلت فداک و ما الاصلاح بین الناس؟ قال (ع): تسع من الرجل کلاماً یبلغه فتختبث نفسه فتقول: سمعت من فلان قال فیک من الخیر کذا و کذا خلاف ما سمعت منه. (وسائل الشیعة - کتاب حج باب ۱۴۱ ج ۸ ص ۵۷۹).

۳- فی صحیحه معاویه بن عمار عن الصادق (ع) ان الصلیح ییس بکذاب.

مورد جایز بلکه مستحب و در برخی موارد واجب می شود و سر مطلب آنست که سعادت دنیوی و اخروی و برخورداری از حیات مادی و روحانی موقوف با اجتماع و اتحاد قلوب است، هر گاه عده ای از بشر با یکدیگر یک دل و یک جان شدند و هر یک نفع دیگری را نفع خود و ضرر دیگری را ضرر خود دانست و هر چه برای خود خواست برای دیگری هم خواست شکی نیست که هم حیات دنیوی ایشان به بهترین وجهی تأمین می شود و هم بسعادت باقیه اخروی و کمالات معنوی و روحانی خواهند رسید زیرا اتحاد و اتصال قلوب برای خدا سبب تقویت آنها در برابر حملات و وسوسه های شیطانی است و گاه می شود که راه شیاطین بر قلوبشان بکلی بسته می گردد.

آب قلیل و کر - تأثیر و تأثر: مثل اجتماع و اتحاد قلوب در عالم معنی، نظیر اجتماع آبهای قلیل در یک جا است آب کمتر از کر بملاقات نجس متأثر و نجس می شود اما اگر چند آب کم را در یک ظرف بزرگ بریزند که باندازه کر شود نه تنها بمجرد ملاقات با نجاست نجس نمی شود بلکه از مظهرات است.

و نیز اگر یکی از قلوب متعده مورد عنایت و رحمت الهیه واقع گردید قطعاً بجهت اتحاد بهمه خواهد رسید علاوه بر اثرهای وضعی که برای قوت و شوکت اسلام و مسلمین است.

دروغ در جنگ: در پاره ای از روایات دروغ را در مورد جنگ با کفار که بسبب دروغ گفتن غلبه بر دشمن حاصل می شود تجویز نموده است.

وعده باهل: دیگر دروغ در مقام وعده باهل مثل آنست که زوجه شخص، از او چیزی مطالبه می کند، باو وعده می دهد در حالی که قصد وفا کردن با آنرا ندارد.

تجویز مشکل است: لیکن چون سند این قسم روایات ضعیف است حکم بجواز آن مشکل است مگر اینکه اکراه و اضطرار باشد.

مثل اینکه اگر وعده دروغی باو ندهد مزاحمش می شود و سخت ناراحتش

۱- از این مطلب سبب کثرت فضیلت و ثواب نماز جماعت و ثوابهای عظیمه ای که برای مؤمنان و ایشان با برادران ایمانی و زیارت و مصافحه و تقبیل و همچنین ثواباتی که برای اصلاح دادن بین دو نفر و دوستی در راه خدا با آنها است روشن می شود زیرا این امور و نظائر آن سبب معرفت قلوب و اتحاد دلهاست.

دروغ می کند تا اینکه خدای نکرده منجر بطلاق می شود.

دروغگوئی در مقام خوف و رجاء: حضرت امیرالمؤمنین (ع) فرمود: بترسید و پرهیزید از دروغ گفتن در مقام رجاء بثواب الهی و ترس از عذابش زیرا هر کس امید بجیزی دارد در تحصیل اسباب رسیدن به آن چیز کوشش می کند، پس لازمه رجاء به ثواب الهی، سعی در اعمال صالحه است و چنانچه در شما نباشد دروغگو خواهید بود و همچنین کسی که از چیزی ترسان باشد البته باید از آن فرار کند اگر شما راستی از عذاب الهی ترسانید باید از معصیت که سبب گرفتاری در عذاب است فرار نمایید و گرنه دروغگو

خواهید بود. و نیز در خطبه ای که از آن حضرت در نهج البلاغه موجود است چنین می فرماید:

ادعا دارد بگفته خود که بخدا امیدوار است، بخدای بزرگ قسم دروغ می گوید چه می شود او را که امیدش در مقام عملش ظهوری ندارد در حالی که هر کس امیدوار باشد البته امیدواریش در عملش شناخته خواهد شد مگر امیدنی که بخدا دارد که هیچ اثری ندارد و در حقیقت رجاء نیست (بلکه غروری است که اسمش را رجاء گذارده است) و هر ترسی از هر کس و هر چه دارد محقق است یعنی براستی می ترسد و از آن فرار می نماید مگر در ترس از خداوند که براستی نمی ترسد و از معصیتش دوری نمی کند.^۲

و نظیر ادعای دروغی نسبت بخوف و رجاء، سایر مقامات دینی و روحانی است مانند مقام صبر و شکر، رضا و تسلیم و تواضع و حلم و نظائر اینها.

پس کسیکه خود را اهل این مقامات می داند در صورتیکه اثری از این صفات در او نباشد دروغگو است.

گفت و حال باید یکی باشد: حضرت صادق (ع) فرمود هنگام گفتن الله اکبر باید جمیع مخلوقات را از عرش تا فرش در جنب بزرگی خداوند کوچک بدانی و اگر خداوند در آن وقت بداند که حال تو چنین نیست می فرماید: ای دروغگو آیا با من نیرنگ

۱- ایاکم و الکذب فان کل راج طالب وکل خائف هارب. (کافی ج ۲ ص ۲۵۶ حدیث ۲۱).
۲- یدعی بوعمه انه یرجو الله کذب و اعظم ما باه لا یتین رجانه فی عمله؟ فکل من رجا عرف رجانه فی عمله وکل رجاء الا رجاء الله تعالی فانه مدخول و کل خوف محقق الا خوف الله فانه معلول... (نهج البلاغه خطبه ۱۵۸).

پس کسیکه بقضاء و قدر او واقعاً تسلیم نیست و در مواردیکه بر خلاف میل او امری واقع می شود دلش پر از غیظ و زبانش بشکایت دراز است، دروغگویش در این کلمه ظاهر است.

دروغگوئی در اقرار با امامان: و همچنین در کلمه «و محمد نبیاً و بالقرآن کتاباً و

بعلی اماماً» یعنی راضیم و پسندیده‌ام که محمد (ص) پیغمبرم و علی (ع) امام من و قرآن کتاب و دستورالعمل من باشد در حالیکه نفس و هوی و شیطان را امام و پیشوای خود قرار داده و در مقام عمل از آنها پیروی می کند و بدستورات قرآن اعتنائی نکرده بآن عمل

نمینماید.

آیا راست می گوید؟ یا کسیکه می گوید «هر گاه گناهان را می بینم جنم و فرغ می نمایم و هر گاه کرم ترا می بینم بطمع میافتم»^۱ در حالیکه اصلاً بفکر گناه خود نمیافتم یا اگر احیاناً بنظرش بیاید باکی ندارد و حالش تغییر نمی کند و نسبت بکرم الهی هیچ حال طلبی در او نیست دروغش آشکار است.

با وقتی که می گوید «ایکی لخرج نفسی...» یعنی گریه می کنم برای هنگام مرگ، دخول قبرم و قیامت، در حالیکه حالت بکاء در او نیست، دروغیست ظاهر و شاید اشاره باین قسم دروغها با خداوند است در نماز و دعاء و مناجات آنچه را که حضرت سجاده (ع) در دعای ابو حمزه عرض می نماید: «پروردگارا، شاید مرا در مقام وجایگاه دروغگو یان یافتی پس مرا ترک کردی و بخودم واگذاشتی»^۲ یعنی زمام نفس را بدست خودش دادی که ندانم مرا بکدام وادی هلاکت خواهد انداخت.

دروغ با امام (ع): و اما دروغ در حضور امام (ع) مثل آنچه که در ضمن زیارت

خوانده می شود «آخذ بقولکم عامل بامرکم مطیع لکم»، یعنی قول شما را گرفته‌ام و امر شما را عمل کننده‌ام و از شما فرمانبردارم، پس کسیکه فرا نگرفته است فرمایشات ایشان را یا آنچه را که فرا گرفته و دانسته است عمل نکرده و مطیع نفس و شیطانست دروغش ظاهر است.

یا در جمله «سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم» یعنی با هر که با شما سلم

۱- اذا رأيت مولای ذنوبی فرغت و اذا رأيت کرمک طمعت.

۲- اول ملک و جدتی فی مقام الکاذبین و فوضتی. کتاب مفاتیح الجنان دعای ابو حمزه

ثمالی.

می زنی بعزت و جلالم قسم البته ترا از حلاوت ذکر و سرور مناجاتم محروم خواهم نمود.^۱ و گاه می شود که شخص زبانش الله اکبر می گوید اما زبان حال و عمل و دلش

الله اصغر است (پناه بر خدا) مثل اینکه اگر باو بگوئی برای خدا فلان عمل خیر را انجام ده، یا برای خدا فلان شر را ترک کن اعتنائی نمی کند ولی اگر صد تومان باو بدهید فوراً اطاعت می نماید یا اگر بترسد که آن خیر را ترک کند یا آن شر را بجا آورد، ضرری باو می رسد یا مبتلا باذیت فلان شخص می شود فوراً انجام یا ترک می کند اما اگر فقط و فقط برای خدا بود نمی کرد.^۲

دروغگوئی در مقام اظهار بندگی: و از آنجمله است دروغ گفتن در جمله

«ایاک نعبد و ایاک نستعین» یعنی تنها ترا می پرستیم و فقط از تو یاری می جوئیم، و ظاهر است کسیکه شبانه روز در مقام پرستش درهم و دینار و شکم و فرج و سایر شهوات است و نیز هر یک از اسباب ظاهریه را مستقل در تأثیر می داند و بآن کمک می جوید و آنرا تکیه خود قرار می دهد در گفتن این جمله دروغگو خواهد بود.^۳

دروغگوئی در دعا و مناجات: و کذب در دعا و مناجات بسیار است و برای

نمونه به یکی دو مورد اشاره می شود کسیکه در دعا می گوید «رضیت بالله رباً» یعنی راضی و بخوش هستم بر یوریت و پروردگاری خدا، که آنچه در تربیت و پرورش من و سایر مخلوقات کرده و می کند مورد رضای من است.

۱- اذا کبرت فاستصغر ما بین السموات العلوی و الثری دون کبریا نه فان الله تعالی اذا اطلع

علی قلب العبد و هو یکبر و فی قلبه عارض عن حقیقه تکیه قال: یا کاذب اتخذ عنی و عزتی و جلالی لا حرمک حلاوة ذکری... (مصباح الشریعه ص ۹۲).

۲- یکی از شعرا در بیان کذب در مقام استعاذه خوب سروده:

تا زهر بد زبانت کوتاه نیست
یک اعوذت اعوذ بالله نیست
بلکه آن نزد صاحب عرفان
نیست الا اعوذ بالشیطان
گاه گوئی اعوذ و گاه لاحول
لیک فعلت بود مکذب قول
سوی خویشست دو اسبه میراند
پر زبانتست اعوذ می راند
طرفه حالی که دزد بیگانه
شده همراه صاحب خانه
همچو اومی کند فغان و تغیر
در بدر کو بکو که دزد بگیر

۳- برای مزید اطلاع بکتاب اسرار الصلوة شهید ثانی یا صلوة الخاشعین مؤلف مراجعه شود.

است من هم با او سلم و هر که باشمارد جنگ است من هم با او در جنگم، در حالیکه با دشمنان دین دوستی و خلطه و آمیزش دارد و با مؤمنین و دوستان ائمه بعکس دشمنی و مغرض است یا در جمله «التارك للخلاف عليكم» یعنی ترک کننده ام مخالفت با شما را در حالیکه در مقام عمل چنین نیست.

پس در دعاها چه باید کرد؟ اگر سؤال شود نسبت بذکر و دعا و کلماتیکه شخص مبتلا بدروغ با خدا و پیغمبر یا امام (ع) می شود چه کند؟

جواب از این سؤال شرح مفصلی لازم دارد که از وضع این رساله بیرون است لیکن مجبلاً باید دانست غرض از این تذکرات جلوگیری از مرض عجب و غرور و از خود راضی بودن است که شخص مبدا بعمل خود دل خوش کند بلکه باید بسبب این تذکرات در اصلاح عمل و تزکیه نفس بکوشد تا بدرجات و مقامات صادقین نائل شود نه اینکه نعوذ بالله مأیوس شده دست از عمل بدارد بهانه اینکه من اهل صدق نیستم شکی نیست که این حال از شیطان است و می خواهد او را از ثواب و درجات قرب الهی محروم سازد زیرا هیچکس ابتدا در صدق، کامل نیست بلکه در اثر سعی و طلب، در تحصیل صدق می کوشد و فیاض مطلق باو افاضه می فرماید و او را بمنزل مقصود می رساند.

برای جلوگیری از یأس در دعا جملاقی تذکر داده می شود:

کسانیکه معنی این کلمات را نمی دانند را حتمت زیرا الفاظی را بعنوان قرآن مجید یا ذکر و دعائی که از امام رسیده تلاوت می کنند چون از امام رسیده که بخوانند شکی نیست که نورانیت این کلمات مبارکه اثر خودش را در آنها می گذارد و ببعضی از مراتب ثواب خواهند رسید و بالجمله شبهه کذب در باره کسانیکه از معانی این قسم کلمات بی اطلاعات نخواهد بود.

مراتب نسبت بهر کس: اما کسانیکه معنی این کلمات را می دانند، باید دانست که این معانی را مراتب کثیره و درجات متفاوته است که مرتبه کامل و اعلائی آن در معصومین است و اکثر مؤمنین از بعض مراتب آن محروم نیستند و لذا امید است کذبی در بین نباشد، مثلاً همه مؤمنین دارای مرتبه ای از مراتب خوف و رجاء هستند، زیرا لازمه ایمان بخداست^۱.

۱- و خافون ان کنتم مؤمنین (سوره آیه ۳۶۹).

لیکن در اثر عدم تزکیه نفس و قوت هوی و شهوات مبتلا بمعصیت و مسامحه در اطاعت اوامر الهیه می شوند چنانچه در دعای ابوحزمه ثمالی است که پروردگار گناهی که کرده ام از روی انکار خدائی تو نبوده و نه اینکه ترا کوچک و خوار شمرده یا اینکه خواسته باشم خود را در معرض عقوبت تو قرار دهم و نه اینکه وعده های عذاب ترا هیچ دانسته و از روی تنرسی و بی باکی از عذابت گناه کرده باشم، بلکه سبب منحصر آن تسویل نفس و غلبه هوی و مساعدت شقاوت و مغرور شدن بستارتیت بوده است^۱.

یقین صادق و کاذب: و بالجمله ایمان بخدا و ترس از عذاب او منافاتی با ابتلاء بمعصیت در اثر غلبه هوای نفس ندارد چنانچه بیشتر مردم یقین دارند جسد مرده با جساد فرفری ندارد، حرکتی نمی تواند بکند و کاری از او ساخته نیست ولی در اثر غلبه قوه واهمه بر قوه عقلیه، شب تاریک در اطاق بی چراغ تنها نمی تواند با مرده بسر ببرد و می ترسد و لذا در دعا می خوانیم یقیناً صادقاً خدایا یقینی و ایمانی بده که بلوایم آن ملتزم و یاران آن متاثر شوم و شکی نیست در اینکه کسی که مرتبه ای از مراتب خوف را دارد و از پروردگارش دائماً خوف صادق را بخواهد یعنی ترسی که او را از معصیت و از هر گناهی باز دارد و از روی جد بخواهد که «اخافک مخافة الموقنین» البته باو افاضه خواهد شد و همچنین نسبت بسایر درجات دینی و مقامات عبودیت و اطاعت.

چنانچه وارد شده، هر کس بخواهد و درخواست کوشا و جدی باشد خواهد یافت^۲.

بلی صدق مطلق در جمیع مقامات منحصر بمقام معصوم (ع) است و لذا مراد بصادقین در آیه شریفه «با راستگویان باشید»^۳ اهل بیت عصمت و طهارتند.

۱- اللهم لم اعصك حين عصيتك و انابر بوبيك جاحد ولا بامرك مستغف ولا لعقوبتك متعرض ولا لوعيدك متهاون لكن عطفة عرضت و سولت لی نفسی و غلبتی هوای ... (دعای ابوحزمه ثمالی).

۲- من طلب شیئاً وجد وجد.

۳- و کونوا مع الصادقین. (سوره آیه ۱۲۰).

سوگند دروغ ————— ۳۰۱

پس از مرگ نیست» (زیرا باختیار خود بهره دنیوی را بر نصیب آخرت برگزیدند) و روز قیامت خدا با ایشان سخن نمی گوید و بنظر رحمت بایشان نمی نگرد و ایشانرا پاک نمی گرداند (تا بتوانند بمحل پاکان که بهشت است وارد گردند) و برای ایشانست عذاب دردناکی^۱.

فرمایش رسول خدا (ص): امرؤ القیس و مردی از حضرموت نزد رسول خدا (ص) درباره زمینی با یکدیگر منازعه و مخاصمه نمودند حضرت به امرؤ القیس فرمود آیا بینه (دو نفر شاهد عادل) داری؟ عرضکرد ندارم حضرت فرمود پس طرف تو باید قسم بخورد — عرض کرد او با سوگند دروغش زمین مرا خواهد برد حضرت فرمود: اگر او بدروغ سوگند یاد کند از آنهایی خواهد بود که فردای قیامت خدا باو بنظر لطف نمی نگرد و او را پاک نکرده برایش عذابی دردناک خواهد بود — چون حضرت چنین فرمود آن مرد سخت ترسید و زمین را به امرؤ القیس رد کرد^۲.

حضرت صادق (ع) می فرماید کسیکه قسم بخورد در حالیکه میداند دروغ می گوید پس آشکارا با خداوند جنگیده است^۳.

و حضرت باقر (ع) می فرماید از قسم دروغ بترسید جز این نیست که آبادیها را خراب و صاحبش را بیسامان می سازد^۴.

و در روایات دیگر چنین است که سوگند دروغ و قطع رحم آبادیها را ویران و از اهالش خالی می سازد و سبب قطع نسل می گردد^۵.

آثار سوء قسم دروغ: روایات چندی از حضرت صادق (ع) رسیده که می فرماید

۱- ان الذین یشترک بمعهد الله و ایمانهم ثمناً قليلاً اولئك لاخلق لهم فی الآخرة و لا یكلمهم الله ولا ينظر اليهم يوم القيمة ولا یزکیهم ولهم عذاب الیم. (سوره آیه ۷۶).

۲- تفسیر المیزان نقل از امالی شیخ.

۳- من حلف علی یمین و هو یعلم انه کاذب فقد بارز الله تعالی (کافی کتاب ایمان ج ۷ ص ۴۳۵).

۴- عن ایجعفر قال (ع) قال رسول الله (ص) ایاکم و الیمین الفاجرة فانها تلغ الدیار من اهلها بلایع (فروع کافی کتاب الایمان ج ۷ ص ۴۳۶).

۵- ان فی کتاب علی (ع) ان الیمین الکاذبة و قطعة الرحم تذران الدیار بلایع من اهلها و تنفل الرحم یعنی انقطاع النسل (فروع کافی کتاب الایمان ج ۷ ص ۴۳۶ حدیث ۹).

۱۸- سوگند دروغ

هیچکدام از گناهان کبیره ای که در روایات گذشته بکبیره بودنش تصریح شده «الیمین الغموس» قسم دروغ است که شخص از گذشته یا حال بدروغ خبری می دهد و برای تأکید یا اثبات آن بخداوند سوگند یاد می کند مثلاً می گوید والله روز گذشته چنین کاری را کردم در حالیکه نکرده است یا اینکه می گوید بخدا سوگند فلان چیز مال منست در حالیکه میداند مال او نیست و این قسم سوگند در روایات یمین غموس خوانده شده یعنی صاحبش را در معصیت یا در آتش فرو می برد و همچنین یمین کاذبه و یمین حائقه هم نامیده شده است یعنی چنانکه تیغ موی را از بدن می کند این نوع سوگند هم دین صاحبش را از بین می برد.

در صحیحه عبدالعظیم گذشته قسم دروغ را از گناهان کبیره شمرده و در روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا (ع) بکبیره بودنش تصریح فرموده و همچنین در روایت تحف العقول از حضرت صادق (ع) در شمار کبائر آورده شده و صریحاً می فرماید که سوگند دروغ فاسد کننده ایمانست^۱.

وعده عذاب در قرآن: حضرت صادق (ع) برای کبیره بودن قسم دروغ از قرآن مجید آیه ۷۶ از سوره آل عمران را دلیل آورده می فرماید «جز این نیست کسانیکه عهد خدائی و سوگندهای خود را در مقابل قیمت ناچیزی از دست بدهند برای ایشان بهره ای

قسم دروغ صاحبش را فقیر میسازد و اثر سوء و نکبت آن تا چهل روز باقی می رسد.^۱

و نیز فرمود سوگند دروغی که سبب دخول در آتش می شود آنست که مردی بدروغ قسم یاد کند تا حق مسلمانرا ضایع و مالش را حبس نماید.^۲

و نیز فرمود هر گاه بنده خدایرا بر دروغ خود شاهد و گواه قرار دهد و بگوید خدا می داند که راست می گویم و مطلب اینطور است که گفتیم در حالیکه دروغ می گوید خداوند می فرماید آیا جز من نیافتی کسی را که بر او دروغ بندی.^۳

و فرمود هر گاه کسی خدایرا بر دروغ خود گواه گیرد و بگوید خدا می داند که راست می گویم عرش الهی برای عظمت حق بلرز می آید.^۴

اقسام سوگند

سوگند یا برای اثبات و تأکید است یا التزام امری در آینده: سوگند برای اثبات یا تأکید مطلبی یا خبری که داده می شود بر چهار قسم است واجب، مستحب، مکروه و حرام.

سوگند واجب: اگر حفظ جان یا آبروی خود یا مسلمانی و همچنین حفظ مالی که نگهدارنش واجب است متوقف بر قسم خوردن باشد، اینجا سوگند واجب می شود هر چند بدروغ سوگند بخورد البته تا بشود توبه کرد بنابر احتیاط نباید ترک کند (یعنی از نلفظی که می گوید معنی صحیح قصد کند) چنانچه در بحث کذب گذشت.

سوگند مستحب: جائیکه نگهداری مال خود یا مسلمان دیگری از شر مستمگر موقوف بر سوگند شود در صورتیکه مال واجب الحفظ نباشد و بسیار کم (از سی درهم کمتر) هم نباشد سوگند خوردن مستحب است.

زراره بحضرت باقر(ع) گفت ما با اموال خود بخراج گیران و مأمورین مالیاتی

۱- عن ابی عبد الله(ع) قال الیمن القموس ينظر بها اربعین ليلة (فروع کافی کتاب الایمان ج ۷ ص ۴۳۶ حدیث ۷).

۲- الیمن القموس التي توجب النار الرجل يحلف على حق امره مسلم على حبس ماله (فروع کافی کتاب الایمان ج ۷ ص ۴۳۶).

۳- اذا قال العبد علم الله و كان كاذبا قال الله عزوجل اما وجدت احداً تكذب عليه غیري (کافی کتاب الایمان ج ۷ ص ۴۳۷ حدیث ۲).

۴- من قال الله يعلم ما لم يعلم اهتز لذلك عرشه اعظاماً له (فروع کافی ج ۷ ص ۴۳۷ حدیث ۱).

سوگند دروغ

می رسمیم از ما می خواهند که سوگند بخوریم که چیزی نداریم تا خراجش را بدهیم و تا سوگند هم نخوریم ما را رها نمی کنند امام(ع) فرمود سوگند بخور که این سوگند از خرما و کره شیرین تر است (چون سبب نجات از ظالم است).^۱

در صورتیکه مال کمی باشد خصوصاً کمتر از سی درهم، سوگند نخوردن مستحب است چنانچه حضرت صادق(ع) می فرماید: کسیکه برای بزرگداشت خداوند بنام او سوگند نخورد و نام او را بزرگتر از این بداند که برای مال دنیا برده شود خداوند باو بهتر از آنچه از دستش رفته عطا می فرماید.^۲

و نیز می فرماید هر گاه بنا حق بر تو ادعائی کرده شود و مدعی بخواهد ترا سوگند دهد اگر آن مال کمتر از سی درهم باشد سوگند مخور و آنرا باو واگذار و اگر بیشتر باشد پس سوگند بخور و آنرا باو مده.^۳

پیغمبر اکرم(ص) می فرماید کسیکه بدهکار خود را پیش حاکم برد تا سوگند بخورد و می داند که سوگند خواهد خورد پس اگر برای احترام نام پروردگار او را رها کند و راضی بسوگندش نشود خداوند هم روز قیامت مقامی را برای او راضی نشود مگر مقام حضرت ابراهیم(ع) را.^۴

حضرت سجاد(ع) سوگند نخورد: در کافی روایت می کند که حضرت سجاد(ع) از قبیله بنی حنیفه زنی داشتند یکی از دوستانشان بآن حضرت خبر داد که این زن دشمن جدت حضرت امیرالمؤمنین(ع) است حضرت او را طلاق داد. آن زن با اینکه مهریه اش را دریافت کرده بود از روی ادعای مهریه کرد و بحاکم مدینه شکایت نمود و مطالبه چهار صد دینار مهریه اش را از حضرت سجاد(ع) کرد حاکم مدینه

۱- نمر بالمال علی العشار فیطلبون منا ان تحلف لهم و یطون سبیلنا ولا یرضون منا الا بذلك فقال(ع): فاحلف لهم فهو احلی من التمر و الزبد. (وسائل کتاب الایمان باب ۱۳ حدیث ۶ ج ۱۶).

۲- قال رسول الله (ص) من اجل الله ان يحلف به اعطاء الله خیراً مما ذهب منه. (فروع کافی کتاب الایمان ج ۷ ص ۴۳۴ حدیث ۲).

۳- اذا ادعی عليك مال و لم یکن له عليك فاراد ان يحلف فان بلغ مقدار ثلاثین درهماً فاعطه و لا تحلف و ان كان اکثر من ذلك فاحلف و لا تعطه (فروع کافی ج ۷ ص ۴۳۵ حدیث ۶).

۴- من قدم غریماً الی السلطان يستحلفه و هو یعلم انه یحلف ثم ترک تعظیماً لله تعالی لم یرض الله تعالی له بمنزلة يوم القيمة الامنزة ابراهیم خلیل الرحمن. (وسائل الشیعه).

بآنحضرت عرض کرد یا سوگند بخورید که این مبلغ را باو داده‌اید یا حقتش را بپردازید — حضرت سوگند نخورد و بفزندش حضرت باقر(ع) فرمود چهار صد دینار به آن زن بپردازد — حضرت باقر(ع) عرض کرد فدایت شوم مگر حق با شما نیست؟ فرمود چرا لیکن خدا را بزرگتر از این میدانم که بنام مبارکش در مقام دعوی مال دنیا سوگند بخورم.

تأکید مطالب حق: ونیز جایز بلکه مستحب است سوگند خوردن برای اثبات و تأکید مطلب حق و مهمی یا برای بیان تعظیم و بزرگی آن مانند فرمایش پیغمبر اکرم (ص) «بخدا سوگند که تا شما از توبه دست برداشته‌اید خداوند هم مغفرت خود را از شما دریغ نمی‌فرماید»^۱.

یا مانند فرمایش امیرالمؤمنین(ع) «بخدا سوگند اگر آنچه را که من میدانم شما می‌دانستید هر آینه کم می‌خندیدید و زیاد گریه می‌کردید»^۲.

و سوگندهائی که در قرآن مجید و کلمات ائمه (ع) دیده می‌شود راجع به همین قسم است.

شخصی بحضرت باقر(ع) نامه‌ای نوشت و از مطلبی که بآن حضرت نسبت داده شده بود پرسید حضرت در پاسخ نوشتند بخدا سوگند که مطلب اینطور نبوده است و جز این نیست که من دوست ندارم در هیچ حالتی بخدا سوگند بخورم و اینجا که قسم خوردم چون چیزی که نبود گفته شده، مرا دلنگ ساخت^۳.

سوگند مکروه: سوگندهای راست در غیر موارد وجوب و استحباب آن بتفصیلی که گذشت بطور کلی مکروه است خواه برگزیده باشد یا حال یا آینده بگوید بخدا سوگند که دیروز چنان شد یا امروز چنین می‌شود یا فردا چنین خواهد شد اگر راست بگوید مکروه و اگر دروغ باشد حرام قطعی است چنانکه گذشت.

حضرت صادق(ع) می‌فرماید: بخدا سوگند نخورید نه برای خبر راست و نه دروغ بدرستی که خداوند می‌فرماید «خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید»^۴.

۱- فوالله لا یمل الله حتی تملاوا. (مسائل کتاب الایمان).

۲- والله لو تعلمون ما اعلم لضحکم قلیلاً و لیکبتم کثیراً. (مسائل کتاب الایمان).

۳- فکتب (ع) الیه و الله ما کان ذلک و انی لا کره ان اقول والله علی حال من الاحوال و لکنه غمغمی ان یقال ما لم یکن. (مستدرک الوسائل).

۴- لا تحلفوا بالله صادقین ولا کاذبین فانه عزوجل یقول ولا تجعلوا الله عرضة لایمانکم.

و نیز می‌فرماید کسیکه از روی دروغ، بخدا سوگند بخورد کافر شده است (یعنی مرتکب کبیره‌ای شده که بسبب آن از آن مرتبه ایمانی که شرطش ترک کبائر است خارج شده است) و کسیکه سوگند راست بخورد گناه کرده است (چون مشهور فقهاء قسم راست را مکروه می‌دانند نه حرام لذا «اثم» یعنی گناه کرد در این حدیث بکراهت شدید حمل می‌شود).^۱

راهنمایی حضرت مسیح(ع): حضرت صادق(ع) می‌فرماید: حواریین بحضرت عیسی(ع) عرض کردند ای راهنمای خیر ما را راهنمایی فرما، فرمود موسی(ع) پیغمبر خدا شما را امر کرد سوگند دروغ نخورید و من شما را امر می‌کنم که اصلاً سوگند بخدا نخورید نه راست و نه دروغ^۲.

سوگند بسایر محترقات: در مواردیکه بنام خداوند سوگند خوردن مانعی ندارد بسایر مقدمات و محترقات دینی هم قسم خوردن جایز است مانند سوگند بحرمت قرآن مجید یا پیغمبر و ائمه علیهم السلام یا کعبه معظه و همچنین آنچه بین مردم متداول است که بچیزیکه نزدشان گرامی است قسم می‌خورند مثلاً بچای یکدیگر یا بچای پدر و فرزند و مانند اینها جایز است.

اخباری که از قسم خوردن بغیر اسم خدا منع می‌کند در مورد اثبات حق است که البته منحصراً باید بنام خداوند سوگند یاد شود و بغیر آن صحیح نیست و قطع خصوصیت و مراقبه نمی‌شود و همچنین در مورد قسم خوردن بر کاریکه در آینده می‌خواهد انجام دهد یا ترک کند باید منحصراً بنام خدا باشد و بغیر آن لغو و بی اثر است.

سوگندی که همیشه حرام است: قسمی که در جمیع موارد همیشه لغو و حرامست سوگند به بی‌زاری و برائت از خدا و دین اسلام است مثل اینکه بگوید از خدا بی‌زارم یا از دین اسلام بی‌روم اگر چنین کرده باشم یا چنین بکنم و در حکم همین است اگر بگوید

(فروع کافی کتاب الایمان ج ۷ ص ۴۳۴- حدیث ۱).

۱- من حلف بالله کاذباً کفرو من حلف بالله صادقاً اثم ان الله عزوجل یقول ولا تجعلوا الله عرضة لایمانکم. (فروع کافی کتاب الایمان ج ۷ ص ۴۳۵- حدیث ۴).

۲- اجتمع الحواریون الی عیسی(ع) فقالوا له یا معلم الخیر ارشدنا، فقال (ع) لهم ان موسی(ع) نبی الله امرکم ان لا تحلفوا بالله کاذبین و انما امرکم ان لا تحلفوا بالله کاذبین ولا صادقین (فروع کافی کتاب الایمان ج ۷ ص ۴۳۴- حدیث ۳).

آنحضرت در پاسخ نوشتند باید ده مسکین را طعام بدهد بهر نفری یک مد^۱ و از گناه خود استغفار نماید.

و چون سند این روایت مکتوب صحیح است باید احتیاط ترک نشود.

حضرت صادق (ع) و منصور دوانیقی: شخصی نزد منصور دوانیقی از حضرت سعایت کرد و گفت می خواهد بر تو بشورد واز اطراف برایش پولها فرستاده می شود و او محمد و ابراهیم فرزندان عبدالله بن حسن را که بر تو شوریدند کمک می کرد.

منصور حضرت را از مدینه طلبید و پس از حضور در مجلس آنچه را که از آن شخص شنیده بود گفت و شدیداً تعرض کرد حضرت فرمود بخدا پناه می برم که چنین باشد تمام دروغ و نهجت است منصور سعایت کننده را طلبید آن ملعون هم تمام آنچه را که گفته بود تکرار کرد.

حضرت به او فرمود آیا بر گفته خود سوگند می خوری پس آن ملعون شروع بقسم خوردن کرد که «والله الذی لا اله الا هو الطالب الغالب الحی القیوم» حضرت فرمود در قسم شناب میکنی آنطوری که من می گویم باید سوگند بخوری منصور گفت مگر قسمی که خورد نقصی داشت؟ فرمود خدای عالم حیا و کرم است و قتیکه بنده ای او را ستود از تعجیل در عقوبتش حیا می فرماید باید اینطور قسم بخورد: «ابراء من حول الله وقوته و الجأ الی حولی و قوتی انی لصادق فیما اقول» یعنی از حول و قوه خداوند بیزار و بحول و قوه خودم متکی باشم اگر دروغ بگویم و جز این نیست آنچه را که نسبت داده ام راست گفته ام.

منصور هم او را امر کرد باید همین طور قسم بخوری هنوز سوگندش تمام نشده بود که زیانش مانند زبان سگ ازدهانش آوزان و در همانوقت هلاک شد و بدو زنج شافقت^۲.

آیا منافاتی با حرمت ندارد: مسکن است در نظرها بیاید پس از این روایت معلوم

- ۱- مد ۱۵۴ مثقالست که تقریباً ده سیر می شود و طعام در کفارات گندم و جو و برنج و مانند اینها از خوراک متداول مردم است.
- ۲- امالی شیخ - منهج الدعوات.

پیغمبری محمد (ص) کافر باشم یا از ولایت علی (ع) بیرون باشم اگر چنین نکنم یا نکرده باشم یا یهودی و نصرانی باشم یا مشرک و کافر بپریم اگر چنین و چنان باشد.

این نوع قسم خواه در مقام دعوی و اثبات حق باشد یا در مقام التزام و تعهد بر امور آتیه یا در صدد اخبار از گذشته، راست یا دروغ بطور کلی لغو و باطل و حرام قطعی است.

رسول اکرم (ص) شنید مردی چنین سوگند خورد «از دین محمد (ص) بیزار باشم» پس رسول خدا (ص) فرمود وای بر تو هر گاه از دین محمد (ص) بیزار باشی بر چه دینی هستی؟ پس آن حضرت تا وقتی که مرد با او سخن نفرمود^۱.

و حضرت صادق (ع) یونس بن ظلیان فرمود هیچگاه بپراشت و بیزاری از ما اهل بیت (ع) سوگند مخور جز این نیست که هر کس چنین سوگند بخورد خواه راست باشد یا دروغ از ما جدا و بیزار خواهد بود^۲.

کفاره سوگند حرام: جمعی از فقهاء کفاره سوگند بپراشت را کفاره ظهار و بعضی کفاره نذر (که همان کفاره روزه ماه مبارک رمضان می باشد) فرموده اند^۳.

ولی شیخ مفید می فرماید اگر مخالفت سوگند بپراشت شد یعنی قسم به پراشت خورد و مطابق قسمش رفتار نکرد سیر کردن ده نفر فقیر بر او واجب می شود و باید از گناه خود هم توبه کند.

محمد بن حسن صفار بحضرت امام حسن عسکری (ع) نوشت اگر کسی بپراشت از خدا و رسول (ص) سوگند یاد کند و مخالفت قسمش کند یعنی به آنچه بر آن سوگند خورده عمل نکند توبه اش چگونه و کفاره اش چیست^۴.

۱- عن النبی (ص) انه سمع رجلاً یقول انابریء من دین محمد (ص) فقال رسول الله (ص) ویلک اذا برئت من دین محمد (ص) فقلی دین من تکلون قال فما کلمه رسول الله (ص) حتی مات.

(فروع کافی کتاب الایمان ج ۷ ص ۴۳۸ حدیث ۱)

۲- عن یونس بن ظلیان عن الصادق (ع) انه قال یا یونس لا تحلف بالبرائة منافاته من حلف بالبرائة منافاً او کاذباً فقد براء منا (فروع کافی کتاب الایمان ج ۷ ص ۴۳۸ حدیث ۲).

۳- شرایع کتاب کفارات.

۴- روی محمد بن یحیی فی الصحیح قال کتب محمد بن حسن الصفار الی ابی محمد العسکری (ع) رجل حلف بالبرائة من الله و رسوله فحدث فماتوبته و کفارته فوقع (ع) یطعم عشرة مساکین لکل مسکین مدو یتستغفر الله. (مسائلک)

می شود که قسم برائت صحیح و مانعی ندارد در حالیکه چنین نیست. محقق قمی علیه الرحمه در جواب از این اشکال می فرماید اولاً سند این روایت ضعیف است و ثانیاً شاید در این موارد بخصوص برای امام جایز بوده که او را چنین قسم بدهند چون می دانستند که قسم خورنده از اهل ایمان نیست و ضرورت اقتضاء می کرده که برائت او را سوگند دهند.^۱

و ممکن است منظور محقق از ضرورت این باشد که امام علیه السلام آن خیث را مستحق هلاکت می دانستند و اثر فوری قسم و هلاکت او منحصر در سوگند برائت بوده تا اهانت بمقام امامت نشود.

چنانچه اگر قسم دروغش آشکار نمی شد منصور دروغش را می پذیرفت و امام را میکشت بلکه سبب کشتن عده زیادی از سادات و مؤمنین می گردید و از همه مهمتر هتک مقام امامت می شد.

توبه از قسم دروغ: در صورتیکه بر امر گذشته یا حال بدروغ سوگند خورده شود (ببین غموس) توبه اش باینست که اولاً از گفته خود باید سخت پشیمان باشد و بداند گناه کبیره ای کرده که خدای عالم را کوچک گرفته و نام مبارکش را ملعنه کرده است و هر چه پشیمانی بیشتر و گناهش را بزرگتر ببیند و زیاده تر استغفار کند برحمت الهی و آمرزش پروردگار نزدیکتر خواهد بود. ثانیاً اگر بواسطه سوگند دروغش حق مسلمانی از جهت مال یا آبرو از بین رفته جبران کند یعنی حق را بصاحبش برگرداند و آنچه ضایع شده تدارک و تلاقی کند.

قسم بر التزام در آینده: اگر برای انجام یا ترک کاری در آینده سوگند خورده شود با این شرائط صحیح و مخالفش حرام و موجب کفاره می شود.

۱- متعلق قسم انجام واجبی باشد مانند اینکه قسم می خورد نماز صبح از اوفوت نشود یا مستحبی از مستحبات مانند سوگند بر نماز جماعت یا نافله شب یا ترک حرام مثل اینکه قسم بخورد که دروغ نگوید یا ترک مکروه مانند اینکه سوگند بخورد هرگز آب دهان در مسجد نیاندازد یا مباحی که غرض عقلائی و دنیوی داشته باشد مانند سوگند بر ترک سیگار.

۲- در هر یک از این موارد پنجگانه وقتی قسم درست می شود که بنام خدا باشد. در این صورت اگر مخالفت کرد پس از پشیمانی و استغفار باید کفاره هم بدهد چنانچه پروردگار عالم می فرماید «خداوند از سوگندهای بیهوده مؤاخذه نمی فرماید (که غرض از آنها عقد و پیمان و معاهده نیست و از روی عادت یا سبب دیگری بر زبان جاری می شود مانند گفتن آری والله و یا نه والله که مخصوصاً در داد و ستدها رواج دارد مورد مؤاخذه نیست و گرنه سوگندهائیکه بمنظور عقد و التزام بعمل یا ترک کاری یاد کرده شود مثلاً گفته می شود والله فلان کار نیک را انجام می دهم یا بخدا سوگند فلان کار بد را ترک می کنم اگر مخالفت شد مؤاخذه می شود) ولیکن مؤاخذه می فرماید سوگندهائیکه بدان پیمان بستید و کفاره چنین گناهی یعنی عملی که زشتی این معصیت بزرگ را پوشاند و عقابش را ساقط کند یکی از این سه کار است:

۱- ده نفر فقیر را از طعماهای معمولی سیر کردن یا ده فقیر را پوشانیدن یا یک بنده در راه خدا آزاد کردن و برای کسیکه استطاعت مالی نداشته نمی تواند یکی از این سه کار را بکند سه روز و نوزده گرفتن است اینست کفاره سوگندهایان هنگامیکه سوگند می خورید و مخالفت می کنید و حفظ کنید قسمهایتانرا و مخالفت نکنید خداوند اینچنین احکام خود را بپایان می فرماید تا شاید شما پیاد گرفتن و عمل کردن بآن خدای راسپاس گوئید.

قسم در امر مرجوح باطل است: از آنچه گذشت معلوم شد که مخالفت قسم و وجود کفاره در صورتی است که مورد قسم، رجحان شرعی یا عقلی داشته باشد یعنی از نظر شرع یا عرف انجام دانش بهتر یا ترک کردنش اگر مورد قسم است خوبتر باشد و گرنه لغو است و در مخالفتش کفاره نیست مثلاً چیزی که از نظر شرع واجب یا مستحب است یا از نظر عقلائی در آن منفعت دنیوی است اگر قسم بخورد که ترک کند یا چیزی که حرام یا مکروه یا ترک آن مورد غرض عقلاء است سوگند بخورد که انجام دهد لغو است و اصلاً لازم نیست بسوگندش ترتیب اثر بدهد بلکه نباید بواسطه سوگند بیهوده ای که خورده،

۱- لایؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم ولكن يؤاخذکم بما عقدتم الايمان فکفارة اطعام عشرة مساکین من اوسط ما تطعمون اهلیکم او کسوتهم او تحریر رقیه فسن لم یجد فقیهیم ثلاثة ایام ذلک کفارة ایمانکم اذا خلفتم و احفظوا ایمانکم کذلک بین الله لکم آیات لعلکم تتکفرون. (سوره آیه ۸۹)

- ۱- سوگندی که به سبب آن آتش واجب می شود.
 - ۲- سوگندی که کفاره می آورد.
 - ۳- سوگندی که لغو است یعنی نه سبب آتش و نه کفاره می شود.
- سوگندی که تنها موجب آتش می شود سوگند دروغ است برای بردن مال دیگری یا بزحمت انداختن مسلمانی (ببین غموس).
- سوگندی که کفاره واجب می شود سوگند بر بجا آوردن کاریکه خیر است یا ترک کاریکه شر است اگر مخالفت کرد پس از پیشمائی کفاره واجب می شود.
- اما سوگندی که موجب کفاره نمی شود قسم بر قطع رحم یا سوگندی که با جبار حاکم یا اکراه از طرف والدین یا همسر یاد شود یا سوگندی که بر بجا آوردن حرام یا ترک واجبی باشد.
- و چون بیان تمام احکام قسم و فروعات راجع بکفاره طلانی و از وضع این کتاب خارج است کسانی که مورد لزومشان است بکتاب فقهی مراجعه نمایند.

واجب و مستحبی را ترک یا حرام و مکروهی را مرتکب گردد.

بنابراین اگر قسم بخورد که امسال با وجود استطاعت بجهج نرود یا بیال خود نفقه ندهد یا با مادر خود حرف نزند یا بخانه رحم خود نرود یا از این بعد در مورد اصلاح بین دو نفر سخن نگوید یا طعام فلاں مسلمان را نخورد و با او معامله نکند و نظائر آن تمام لغو بلکه باید از این قبیل سوگندها استغفار کرد.

حضرت صادق (ع) می فرماید قسم خوردن برای انجام حرام یا ترک حلال (بر خود حلال را حرام کردن) جایز نیست.^۱

پس انسان نمی تواند واجبات و مستحبات را بلکه میاحتاتی که در آنها خیر دنیوی باشد بر خود حرام کند اما میاحتاتی که منفعت دنیوی هم ندارد و اصلاً مورد غرض عقلاء نیست هر چند مقتضای این حدیث و چند حدیث دیگر لغو بودن قسم بر ترک آنها است لیکن چون مشهور فقهاء فرموده اند سوگند در این قسم از میاحتات منعقد می شود و در صورت مخالفت کفاره واجب است لذا حتی الامکان رعایت احتیاط بشود بهتر است.

و نیز می فرماید اگر مردی بر ترک چیزی که کردنش بهتر است (شرعاً یا عقلاً) سوگند بخورد پس آنرا مرتکب شود کفاره بر او نیست و جز این نیست که این قسم سوگند از کارهای شیطانست که می خواهد انسانرا از خیر محروم کند و به شر وادارد.^۲

سعید اعرج می گوید از حضرت صادق (ع) پرسیدم از کسی که بر کردن چیزی که می داند نکردنش بهتر است سوگند می خورد و از مخالفت قسم هم می ترسد فرمود آیا فرمایش رسول خدا (ص) را نشنیدی که فرمود «هر گاه بهتر از سوگندی که خوردی دیدی پس رها کن و سوگندت را ترک نما».^۳

اقسام سوگند: در کافی است که حضرت صادق (ع) می فرماید سوگند بر سه قسم است:

- ۱- لایجوزیین فی تحلیل حرام ولا تحریم حلال ولا قطیعة رحم. (فروع کافی ج ۷ ص ۴۳۹ حدیث ۲).
- ۲- اذا حلف الرجل علی شیء والذی حلف علیه اتیانہ خیر من ترکہ فلیأت الذی هو خیر ولا کفارة علیه و انما ذلک من خطوات الشیطان (فروع کافی کتاب الایمان ج ۷ ص ۴۴۳ حدیث ۱).
- ۳- اما سمیعت قول رسول الله (ص) اذا رأیت خیراً من بینک فدمعها. (کافی ج ۷ ص ۴۴۴ حدیث ۳).

در مستدرک است که حضرت باقر(ع) می فرماید خداوند در قرآن مجید گواهی دروغ را با شرک مساوی قرار داده است.

روایات منافاتی ندارد: و این روایاتیکه قول زور را گواهی دروغ دانسته با روایاتیکه در باب غناء و کذب ذکر شد که قول زور را بغناء و کذب تفسیر نموده منافاتی ندارد زیرا ظاهراً برای بیان تطبیق و ذکر مصداق است باین بیان که ظاهر از معنی قول زور، قول باطل و گفتار نادرست است و دارای اقسامی است که بعضی گناه کیبیره و برخی صغیره و پاره‌ای مکروه است و تعیین و تفصیل آنها باید بنص امام(ع) معلوم شود و باین روایات واضح می شود که غناء و دروغ و گواهی ناحق از قسم اول قول زور و گناه کیبیره است.

و بالجمله پس از تصریح بکیبیره بودن گناه گواهی دروغ در روایات مزبوره شکی در کیبیره بودنش نیست و برای توضیح بیشتر و بیان آثار وخیم و عقاب آن چند روایت ذکر می شود.

وعدۀ آتش بر گواهی دروغ: ۱- حضرت باقر(ع) می فرماید: هیچ مردی نیست که بدروغ بر مردم مسلمانی گواهی دهد برای مالیکه از او گرفته شود مگر اینکه خدا تعالی همانجا در عوض این گواهی آتش جهنم را برای او می نویسد.^۱

۲- حضرت صادق(ع) می فرماید گواهی دهنده بدروغ از جای خود حرکت نمیکند مگر اینکه برایش آتش دوزخ واجب می شود.^۲

۳- رسول خدا(ص) فرمود سخن گواهی دهنده بدروغ نزد حاکم تمام نمی شود مگر اینکه جایش در جهنم مهیا و ساخته می شود و همچنین کسیکه کتمان شهادت کند یعنی گواهی خود را پنهان کند.^۳

۴- و نیز فرمود کسیکه بر ضرریکی از مردمان گواهی دروغ بدهد در پائین ترین درجات آتش جهنم بزبانش آویزان و با منافقین محشور است و کسیکه حق مسلمانی را

۱- ما من رجل يشهد بشهادة زور على مال رجل مسلم ليقطعه الا كتب الله له مكانه صكاً

الى النار (فروع کافی ج ۷ ص ۳۸۳ حدیث ۱).

۲- شاهد الزور لا تزول قدمه حتى تجب له النار (کافی همان آدرس، حدیث ۲).

۳- قال رسول الله (ص) لا يقتصى كلام شاهد الزور من بين يدي الحاكم حتى يتبوء مقلعه من النار... (فروع کافی ج ۷ ص ۳۸۳ روایت ۳).

۱۹- گواهی دروغ

نورده‌هم از گناهانیکه بکیبیره بودنش تصریح شده شهادت دادن بچیزی است که دروغ و خلاف واقع است چنانچه در صحیحه حضرت عبدالعظیم از حضرت جواد(ع) و روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا(ع) و روایت اعش از حضرت صادق(ع) بکیبیره بودنش تصریح شده و در بحث دروغ ذکر شده که دروغ فی الجمله گناه کیبیره است و از موارد قطعی کیبیره بودن دروغ، شهادت کذب است.

در صحیحه حضرت عبدالعظیم امام(ع) برای کیبیره بودن شهادت دروغ بآیه ۷۲ ازسوره فرقان استشهاد میکند که می فرماید:

«والذين لا يشهدون الزور» و بندگان برگزیده خدا شهادت دروغ نمی دهند و زور

بمعنی تمویه و باطل را بصورت حق جلوه دادن است چنانچه تزویر بمعنی وانمود کردن باطل بشکل حق است. در جای دیگر می فرماید «از پلیدی که پرستش تنها است دوری کنید و از گفتار دروغ (زور) پرهیزید»^۱.

رسول خدا(ص) می فرماید گواهی به دروغ همپایه شرک است یعنی مساوی با بت پرستی است و اینجمله را سه مرتبه روی منبر تکرار فرمود آنگاه آیه شریفه ای که ترجمه اش گذشت تذکر فرمود.^۲

۱- فاجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور (سوره حج آیه ۳۱).

۲- عدلت شهادة الزور الشرك بالله قالها ثلاثاً ثم قرء هذه الآية (تفسير ابوالفتح رازی).

نگهداشته و باو پندارند خداوند برکت را از روزیش بر میدارد مگر آنکه توبه کند^۱.

۵- کسیکه گواهی خود را پنهان کند یا برای اینکه خون مسلمانی ریخته شود یا مالش شود گواهی دهد روز قیامت تاریکیش بینهایت است و در صورتش خراشی است و مردم او را بنام و نسبش میشناسند^۲.

۶- رسول خدا (ص) می فرماید آیا شما را از بزرگترین گناهان کبیره بیاگاهانم؟ گفتیم آری - فرمود شریک قرار دادن برای خدا و پیدر و مادر جفا کردن، و آنحضرت تکیه کرده بود پس نشست و فرمود آگاه باشید گواهی دروغ از بزرگترین کبائر است و اینجمله را تکرار می فرمود - یعنی برای فهماندن بزرگی این گناه مکرر می فرمود «و قول الزور» یعنی گفتار نادرست بمقداریکه گفتیم، کاش آنحضرت اکتفاء می فرمود و دیگر تکرار نمی کرد^۳.

و سر اینکه در این روایت رسوخدا (ص) گواهی نا حق را اکبر کبائر دانسته است که گواهی دهنده بنا حق چند گناه کبیره مرتکب شده یکی کذب دیگر بهتان دیگر ظلم در باره مظلومی که بضرر او گواهی داده و بدینوسیله مال یا عرض یا جان او را در خطر انداخته و نیز ظلم کرده در باره ظالمی که بنفع او گواهی داده زیرا آن بدبخت را آلوده بنجاوز در مال یا عرض یا جان مظلوم نموده است و نیز حرام خدا را حلال کرده زیرا تصرف و تجاوز بمال یا عرض یا جان دیگری بناحق حرام کرده خدا است و این گواهی دهنده آنرا حلال نموده است.

۱- فی حدیث المناهی قال (ص) من شهد شهادة زور علی احد من الناس علق بلسانه مع المنافقین فی الدرك الاصل من النار و من حبس من اخیه المسلم شیئاً من حقه حرم الله علیه برکة الرزق الا ان یتوب (وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۲۳۷ حدیث ۶).

۲- عن ابیجعفر (ع) قال قال رسول الله من کتم شهادة او شهد بهالیهدر بهادم امره مسلم اولیبروی بها مال امرء مسلم اتی یوم القیمة ولوجهه ظلمة مدالبصر و فی وجهه کدوح تعرفه الخلائق باسمه ونسبه... (وسائل الشیعه کتاب الشهادات باب ۲ ص ۲۲۷ ج ۱۸ حدیث ۲).

۳- قال (ص) الا انهنکم باکبر الکبائر قلنا بلی یا رسول الله (ص) قال (ص) الاشرک بالله تعالی و عقوق الوالدین و کان حکماً فجلست ثم قال الاوقول الزور فمالزال یکررها حتی قلنا لیته سکت. (مستدرک الوسائل).

بروایت و یاووفی صفحه ۱۷۹ مراجعه شود.

گواهی باید از روی علم باشد: در شهادت دروغ و کبیره بودنش فرقی نیست که گواهی دهنده بداند که بدروغ شهادت می دهد یا نداند یعنی چیزی را که درستی و نادرستیش را نمی داند بر آن گواهی دهد و انشاءالله در بحث کتمان شهادت مفصلاً ذکر می گردد که شخص تا چیز را یقین نکند نمی تواند بر آن گواهی بدهد.

حضرت صادق (ع) می فرماید به چیزی گواهی مده مگر اینکه یقین کنی و آنرا مانند کف دست بشناسی^۱.

و رسول اکرم (ص) هم در پاسخ کسی که از چگونگی گواهی دادن پرسید فرمود آیا آفتاب را می بینی؟ عرض کرد بلی فرمود هر چیزیکه مانند آفتاب بر تورویش و مسلم باشد بر آن گواهی بده و اگر چنین نباشد گواهی را ترک کن^۲.

و حضرت باقر (ع) می فرماید کسیکه بر چیزی گواهی گرفته شد باید آنچه را دانسته گواهی دهد و از خدا بترسد که برخلاف دانشش گواهی دهد که از شهادت زور گواهی دادن شخص است آنچه را نمی داند یا انکار آنچه را که می داند و بدورستیکه خداوند می فرماید: از قول زور پرهیزید در حالیکه خالص باشید برای خدا و شریکی برایش قرار ندهید پس خداوند شهادت زور را همدروش شرک قرار داده است^۳.

شاهد دروغ باید رسوا شود: اگر از غیر راه اقرار و بیند^۴ (شهادت دود مرد عادل) ثابت شود که گواهی دهنده شاهد زور بوده یعنی حاکم شرع یقین کند که گواهی دهنده تزویر کرده است حکمی را که بر طبق شهادتش کرده باطل است و آنچه زیان بر کسیکه

۱- لا تشهد شهادة حتی تعرفها کما تعرف کفک (وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۲۳۵ حدیث ۳).

۲- عن النبی (ص) و قد سئل عن الشهادة قال (ص) هل ترى الشمس؟ علی مثلها فاشهد او دع. (وسائل کتاب الشهادات باب ۲۰ ص ۲۵۰ حدیث ۳۰).

۳- لیؤد الشاهد ما یشهد علیه ولیق الله ربه فمن الزور ان یشهد الرجل بما لا یعلم او ینکر ما یعلم و قد قال الله عزوجل و اجتنبوا قول الزور حنفاء لله غیر مشرکین به فعدل تبارک اسمہ شهادة الزور بالشراک (مستدرک الوسائل).

۴- اگر گواهی دهنده اقرار به دروغ خود نمود پس اگر ثابت شود که بعدد دروغ گفته حکم بفسق او می شود و اگر احتمال خطا و اشتباه داده شود حکم بفسق او نمی شود و در هر دو صورت اگر بسبب گواهی او ضرورت بر مشهود علیه رسیده باید از غرامت آن برآید و اگر بینه بر کذب او باشد پس آن با بینه بر عدالت او معارض می شود و تفصیل مسئله در کتاب شهادت گفته شده است.

۴- تقوی سبب یاری و تأیید خداوند در تمام امور است، میفرماید: بدرستی که خداوند با کسانی است که پرهیزگارزند.^۱

۵- تقوی سبب رستگاری و رزق حلال است از راهی که خود شخص گمان ندارد می فرماید: «کسی که از خدا بترسد و مرکب گناه نشود، خداوند راه بیرون شدنی برایش قرار میدهد یعنی از اندوه دنیا و آخرت او را رهائی میدهد و او را از جانی که گمان ندارد روزی میرساند».^۲

۶- به سبب تقوی خداوند عمل بنده را از نقص و عیب پاک میفرماید، چنانچه میفرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید در ارتکاب گناه از خدا بترسید و سخن درست و استوار بگوئید تا خدا کارهای شما را اصلاح فرماید به اینکه گناهان را با بیامرز و اعمال نیکتان رami پذیرد.^۳

۷- تقوی سبب آموزش گناهان است، میفرماید: و گناهان شما را بیامرزد.^۴

۸- تقوی سبب محبت خداوند است، چنانچه می فرماید: خداوند پرهیزگاران را دوست میدارد.^۵

۹- تقوی سبب پذیرفته شدن اعمال است، می فرماید: تنها از پرهیزگاران پذیرفته می شود.^۶

۱۰- تقوی سبب زیادتی اکرام و اعزاز، نزد پروردگار عالمست. میفرماید: گرمی ترین شما نزد خداوند، پرهیزگارترین شما است.^۷

۱۱- تقوی سبب افاضه نور معرفت و علم است. میفرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید اگر پرهیزگاری را شمار خودسازید خداوند برای شما نوری قرار میدهد تا بین حق و باطل را تمیز دهید، به اینکه خداوند باریتان می کند که بدان یاری کسیکه بر حق است

- ۱- ان الله مع الذين اتقوا. (سوره ۱۶ آیه ۱۲۸).
- ۲- ومن يتق الله يجعل له مخرجاً ويرزقه من حيث لا يحتسب. (سوره ۲۵ آیه ۲).
- ۳- يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وقلوا قولا سديدا يصلح لكم اعمالكم. (سوره ۳۳ آیه ۷۱).
- ۴- ويغفر لكم ذنوبكم. (سوره ۳۳ آیه ۷۱).
- ۵- فان الله يحب المتقين. (سوره ۳ آیه ۷۶).
- ۶- انما يتقبل الله من المتقين. (سوره ۵ آیه ۲۷).
- ۷- ان اكرمكم عند الله اتقيكم. (سوره ۴۹ آیه ۱۳).

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

راه رستگاری تقوی است: تنها راه رسیدن بدرجات خوشبختی و تنها راه رستگاری از درکات هلاکت و بدبختی، تقوی و پرهیزگاری است.

هر چند این مطلب نزد اهل ایمان روشن است لیکن برای تذکر و یادآوری، بعضی از خواص و آثار عظیمه آن که در قرآن مجید و اخبار اهل بیت (ع) رسیده بطور اختصار اشاره میشود.

قرآن مجید و تقوی: ۱- تقوی وصیت خداوند به بنی آدم در تمام کتابهای آسمانی است، چنانچه میفرماید: هر آینه کسانی را که پیش از شما کتاب آسمانی داده شده اند و شما را، وصیت میکنم که از مخالفت پروردگار پرهیزید.^۱

۲- تقوی مورد مدح و ثنای خداوند است، چنانچه میفرماید: اگر صبر کنید و پرهیزگار باشید از استواری کارهای دین و درستی نشانه های ثبات بر آن و یا از حقایق ایمان است.^۲

۳- تقوی سبب حفظ و نگهداری از کیدهای شیاطین است چنانچه میفرماید: «اگر صبر داشته باشید و پرهیزگار باشید کید ایشان به شما ضرر نمی زند».^۳

- ۱- ولقد وصينا الذين اوتوا الكتاب من قبلکم وایاکم ان اتقوا الله. (سوره ۴ آیه ۱۳۰).
- ۲- وان تصبروا وتتقوا فان ذلکم من عزم الامور. (سوره ۳ آیه ۱۸۶).
- ۳- وان تصبروا وتتقوا لا یضرکم کیدهم شیئاً. (سوره ۳ آیه ۱۲۰).

او را از آنچه خوش ندارد بآنچه دوست دارد بگرداند و روزی دهد او را از جائیکه گمان ندارد به درستی که خداوند در باره بهشتش فریب نمی خورد، یعنی کسی نمی تواند به فریب و نیرنگ داخل بهشت گردد، و ثوابهایی که نزد او است به کسی نمی رسد مگر بسبب بندگی و اطاعت او^۱. و چون در مقدمه کتاب بنابر اختصار است به همین مقدار اکتفا میشود. چیزی که مهم است دانستن معنی تقوی و حقیقت آن است.

حقیقت تقوی

تقوی از وقایه به معنای نگه داشتن و پرهیز است و شرعاً به معنای باز داشتن خود است از هر چه زیان آخرتی دارد به اینکه پرهیز کند، از مخالفت پروردگار در اوامر و نواهی او چنانچه از حضرت صادق (ع) پرسش شد از معنی تقوی؟ فرمود: هر جا امر خدا است حاضر باشی و جائیکه نهی خدا است حاضر نباشی^۲ یعنی امرهای خدا را بجا آورنده و نهی های او را ترک کننده باشی بنابراین تقوی را دو جهت است: اول اکتساب طاعات و امتثال اوامر الهی و باینکه سعی کند واجبی از او ترک نشود (و واجب عبارت است از امری که در انجام ندادنش سخط و خشم پروردگار عالم است) و در مرتبه دوم سعی کند مستحبات را تا آنجا که بتواند ترک نکند (و مستحب عملی است که در بجا آوردنش ثواب است ولی در ترکش عقاب نیست).

جهت دوم تقوی اجتناب از محرمات و ترک نواهی پروردگار است باینکه در محرمات و نواهی او به اینکه از چیزهایی که بجا آوردنش موجب خشم و سخط او است خودداری نماید. (حرام عملی است که در انجام دادنش عقوبت است) و در مرتبه دوم سعی کند مکروهات را نیز ترک نماید. (مکروه کاری است که انجام ندادنش بهتر و ترک آن مطلوب شارع مقدس است ولی در فعل آن عقاب نیست).

۱- اوصیکم بتقوی الله فان الله قد ضمن لمن اتقاه ان يحوله عما يكره الي ما يحب و يرزقه من

حيث لا يحسب فايك ان تكون ممن يخاف على العباد من ذنوبهم ويأمن العقوبة من ذنبه فان الله تبارك و تعالی لا يخلع عن جنته ولا ينال ما عده الا بطاعته. (سفينة البحار جلد دوم ۲۷۸ و روضه کافی).

۲- سئل الصادق (ع) عن تفسير التقوى فقال ان لا تفقدك حيث امرك ولا يراك حيث نهاك (سفينة البحار جلد ۲ صفحه ۲۷۸).

از کسی که بر باطل است جدا شود.

۱۲- تقوی سبب بشارت دادن ملائکه است هنگام مرگ، چنانچه میفرماید: کسانیکه ایمان آوردند و با تقوی بودند برایشان در زندگانی دنیا، یعنی هنگام مرگ و در آخرت بشارت است^۲.

۱۳- تقوی سبب خلاصی از عذاب است. میفرماید: نجات میدهم کسانی را که پرهیزگار بودند^۳.

و بالجمله قرآن مجید از ذکر تقوی و امر به آن و بیان آثار آن پر است و به همین مقدار اکتفاء می شود.

تقوی در روایات اهلیت: اخبار و احادیثی که از رسول خدا (ص) و اهل بیت علیهم السلام رسیده نیز در این باره زیاد است و کمتر خطبه ای از حضرت امیرالمؤمنین (ع) است که در آن ذکر تقوی و متقین نشده باشد و تبرکاً یک جمله از آن حضرت ترجمه می گردد: «تقوی کلید راستی در دین و استقامت بنده است بر طریق مبین و ذخیره قیامت و آزادی از هر ملکه بدو کردار زشت و رستگاری از هر تباهی و گمراهی است — به سبب تقوی حاجت طلب کننده روا می شود و گریزنده از عقاب، نجات می یابد و بعطای بسیار می رسد»^۴.

دوستان من پرهیزگار اند: از حضرت رسول (ص) مرویست که بخویشاوندان خود فرمود: مگوئید که محمد (ص) از ما است به خدا سوگند که اولیای من از شما و جز شما نیست مگر پرهیزگاران^۵.

چاره ای جز پرهیزگاری نیست: و از حضرت سیدالشهداء (ع) مرویست که فرمود: شما را به تقوی وصیت می نمایم به درستی که خداوند برای پرهیزگار ضامن شده که

۱- یا ایها الذین آمنوا ان تقوا الله يجعل لكم فرقانا. (سوره آیه ۲۹).

۲- الذین آمنوا و کانوا یقتنون لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة. (سوره ۱۰ آیه ۶۴ و ۶۵).

۳- ثم ننجي الذین اتقوا. (سوره ۱۹ آیه ۷۱).

۴- فان تقوی الله مفتاح سداد و ذخیره معاد و عقیق من کل ملکه و نجات من کل هلکه بها ینجی الطالب و ینجو الهارب و تنال الرغائب (نهج البلاغه صبحی خطبه ۲۳۰ ص ۳۵۱).

۵- لا تقولوا ان محمداً منافوا لله ما اولیائی منکم ولا من غیرکم الا المتقون. (بحار الانوار).

الله بگوید خداوند درختی در بهشت برایش غرس می فرماید. مردی از قریش برخاست و عرض کرد: پس ما در بهشت درختان زیادی داریم؟ حضرت فرمود: «آری ولی بت رسید از اینکه آتشی بسوی آنها بفرستید و همه را بسوزانید»^۱.

۵- حسد ایمان را می خورد و نیست میکند چنانچه هیزم آتش را^۲.

۶- روز قیامت اقوامی هستند که با داشتن حسنانی مانند کوههای مکه، امر میشود، ایشان را به آتش ببرند گفته شد: یا رسول الله (ص) آیا نمازگزار بوده اند؟ فرمود آری نماز میخواندند و روزه می گرفتند و پاره ای از شب را به عبادت مشغول بودند، لیکن هر گاه بر اینان چیزی از دنیا پیدا می شد خود را بر آن می افکندند، یعنی رعایت جهت حلال و حرام را نمی کردند^۳.

حق الناس مانع قبولی است: ۷- رسول خدا(ص) فرمود: به من امر شد که قوم خود را بترسانم و بگو: داخل مشوید در خانه های از خانه های من (یعنی مساجد) و حال آنکه برای بنده ای از بنده گان من حقی نزد شما باشد که باو ظلم نموده اید، بدرستی که تا در محضر من به نماز ایستاده او را لعنت می کنم تا آن حق را به صاحبش برگرداند^۴.

۸- و نیز پیغمبر(ص) فرمود: خدای را ملکی است که هر شب بر بیت المقدس ندا در می دهد: هر کس حرامی بخورد خدا هیچ عملی را از او نمی پذیرد نه واجب و نه مستحب^۵.

۱- قال رسول الله (ص) من قال سبحان الله غرس الله له بها شجرة في الجنة... فقال له رجل من قریش اذا شجرة نافي الجنة لكثير قال (ص) نعم ولكن اياكم ان ترسلوا اليها نيراناً فتحرقوها. (عدة الداعي ص ۲۹۸).

۲- وان الحسد يأكل الايمان كما تأكل النار الحطب (اصول کافی ص ۲۳۱ و عدة الداعي ص ۲۹۴ بامختصر اختلاف).

۳- لیجیش اقوام یوم القيمة لهم من الحسنات کجبال تهامة فیأمر بهم الی النار فتقیل یا نبی الله اصولون قال : كانوا یصلون ویصومون ویأخذون وهدأ من اللیل لکنهم كانوا اذا لاح لهم شیء من الدنیا وتبوا علیه عدة الداعي ص ۲۹۵.

۴- اوحی الله الی ان انذر قومک لا یدخلوا بیتاً من بیوتی ولا حدم من عبادی عند احد منهم مظلمة فاتی العنه مادام قائماً یصلی بین یدی حتی یرد تلك المظلمة. (عدة الداعي ص ۱۲۹).

۵- ان الله ملكاً ینادی علی بیت المقدس کل لیلة من اكل حراماً لم یقبل الله منه صرفاً ولا عدلاً.

کسی که طالب سعادت و مقام شامخ تقوی است باید که جهت دوم تقوی را که پرهیز از محرمات و گناهان است بیشتر اهمیت دهد زیرا اگر از محرمات پرهیز کرد عمل خوبش بهتر کمی و کوچکی که باشد پذیرفته و او را به خداوند نزدیک میگرداند. (جز این نیست که خداوند از پرهیزگاران می پذیرد)^۱.

و امام صادق علیه السلام فرمود: کفایت می کند باینکوکاری از دعا، آنچه طعام را از نمک کفایت می کند^۲.
یعنی چنانچه برای گوارا شدن طعام مقدار مختصری نمک بس است برای مستجاب شدن دعا هم اگر شخص متقی باشد مختصر دعائی کافی است.

گناه، اعمال نیک را هدر می کند: و نیز پاره ای از گناهان کبیره باطل کننده اعمال صالحه است و در این کتاب در محل خودش ذکر خواهد شد و خلاصه پرهیز از گناه مهتر از اعمال صالحه است و برای اثبات این مطلب (اهمیت بیشتر ترک گناه) پاره ای از روایات نقل می شود.

۱- رسول خدا(ص) فرمود: نخوردن لقمه حرامی نزد خداوند از دو هزار رکعت نماز مستحبی خواندن بهتر است^۳.

۲- امام صادق(ع) فرمود : رد کردن یک درهم بصاحبش نزد خداوند با هفتاد حج قبول شده برابر است^۴.

۳- و نیز فرمود: سعی و کوشش کنید در بجا آوردن اعمال صالحه و اگر عمل صالح انجام نمی دهید پس معصیت نکنید، بدرستی که کسیکه بنا می کند و خراب نمی کند بنایش بالا می رود هر چند کم باشد و کسیکه بنا می کند و خراب می کند بنایش ندارد^۵.

درخت بهشتی و آتش سوزنده: ۴- رسول خدا(ص) فرمود: کسیکه سبحان

۱- انما یقبل الله من المتقین. (سوره آیه ۲۷).

۲- عن ابی عبد الله (ع) یکفی من الدعاء مع البر ما یکفی الطعام من الملح (عدة الداعي ص ۲۹۳).

۳- ترك لقمه الحرام احب الی الله من صلاة الفی رکعة تطوعاً. (عدة الداعي ص ۱۲۸).

۴- قال الصادق علیه السلام رد دافع حرام یعدل عند الله سبعین حجة مبرورة (عدة الداعي).

۵- جدوا واجتهدوا وان لم تعملوا فلا تصوفان من بینی ولا یهدم یرتفع بنائه وان کان سیراً وان من بینی ویهدم یوشک ان لا یرتفع له بناء (عدة الداعي ص ۲۹۴).

کارهای نیک مانند غبار پراکنده میشود: از حضرت صادق (ع) از معنی آیه

«قصید نمودیم از عملی که در صورت زیبا است، پس آن کردار را مانند ذره‌های پراکنده گردانیدیم، یا مانند خاکستر بر باد داده شده یعنی آنرا قبول نکرده ثوابی بر آن مترتب نسازیم» پرسیدند حضرت فرمود: آگاه باش بخدا قسم هر چند اعمال اینان مفیدتر و با جلاتر از پارچه‌های سفید مصری بود لیکن هرگاه برایشان گناهی پیش می‌آمد آنرا ترک نمی‌کردند^۱.

یعنی اعمال پاکیزه ایشان بواسطه نداشتن ورع، و ارتکاب حرام مانند غبار در هوا پراکنده و قدر و ارزشی ندارد. علامه مجلسی در شرح این حدیث می‌فرماید، این حدیث دلالت میکند بر اینکه طاعات و عبادات بواسطه گناه حبط شده و از بین می‌رود.

خداوند بپوشی (ع) وحی فرمود: بدرستی که بندگان، به من نزدیک نشدند به چیزی که پسندیده‌تر باشد از سه چیز — موسی (ع) عرض کرد پروردگار آن سه چیز کدام است؟ فرمود زهد در دنیا و پرهیز از گناهان و گریه کردن از ترس من.

موسی (ع) گفت: پروردگار را برای کسی که اینها را به جای آورد، چیست؟ فرمود: اما ناهمین در دنیا پس جای ایشان در بهشت است اما اگر به کنندگان از خوف من پس جایشان در محل بلندی است که با ایشان کسی در آن مقام نیست و اما صاحبان ورع و پرهیز از معصیت من، بدرستی که اعمال خلائق را بازاری می‌کنم ولی اعمال ایشان را تقیّش نمی‌کنم یعنی بی حساب وارد بهشت می‌شوند.

اقسام گناه: اگر کسی از گناهان کبیره پرهیز نماید گناهان صغیره‌اش مورد مواخذه نخواهد بود و خداوند تعالی بفضلش آنها را می‌آمرزد چنانچه در سورة نساء می‌فرماید:

۱- عن سلیمان بن خالد قال سئلت ابا عبد الله ع عن قول الله عز وجل «وقمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا»، قال ع اما والله وان كان اعمالهم اشدّ بیاضاً من القیاطی ولكن كانوا اذا عرض لهم حرام لم يدعوه. (عدة الداعی ص ۱۴۰).

۲- قال ابو عبد الله ع اوحی الله تعالی الی موسی ع ان عبادی لم یقتربوا الی بشیء احب الی من ثلاث خصال قال موسی ع یا رب وما هن قال تعالی یا موسی الزهد فی الدنیا والورع عن معاصی والبکاء من خشیتی قال موسی ع یا رب فما لمن صنع ذافاوحی الله الیه یا موسی اما الزاهدون فی الدنیا ففی الجنة واما البکاءون من خشیتی الرفع الاعلی لا یشارکهم فیه احد غیرهم واما الورعون عن معاصی فانی افش الناس ولا افشهم (عدة الداعی ص ۱۵۸).

۹- اگر آنقدر نماز بخوانید و بر پا بایستید که مثل میخهای کوبیده در زمین بشوید و آنقدر روزه بگیرید که در ضعف مانند چوبهای تراشیده شوید یا اینکه مانند کمانهای تیر خمیده گردید خدا این کارها را از شما نمی‌پذیرد مگر باورع و تقوائیکه شما را از گناه باز دارد^۱.

گناه مانع استجاب دعا است: ۱۰- گذر موسی (ع) به مردی از اصحابش افتاد که در سجده بود هنگامیکه بازگشت باز همان شخص را در سجده دید فرمود اگر حاجت به دست من بود هر آینه بر آورده کرده بودم خداوند به او چنین وحی فرمود که اگر آن قدر برای من سجده کند که گردش خورشید شود از او نمی‌پذیریم تا اینکه از آنچه که ناخوشایند من است روی گرداند و به آنچه مطلوب من است روی آورد^۲. یعنی از گناه پرهیز کند و عبادات را به جای آورد، وگرنه گناه جلواستجاب دعا را می‌گیرد.

عبادت حقیقی ترک گناه است: ۱۱- اصل دین پرهیز از گناه است، از گناه پرهیز، عابدترین مردم میشود. با تقوی باش و اهتمام به عمل به تقوی داشته باش و جز آن پرهیز، بدرستی که عملی که پذیرفته شود کم نیست^۳.

یعنی اگر از گناه دوری کردی عملت هر چند کم باشد قبول است و عملی هم که قبول شد از این نظر که پذیرفته شده رب العالمین است کم و کوچک نیست. بنابراین اهل ایمان باید خیلی بترسند و زیاد مواظب خود باشند تا کار خیری که از آنها سر می‌زنند و باید آنها را به درجات عالی و مقام قرب و جوار آل محمد (ص) برساند مبدا بواسطه بجا آوردن گناهی، باطل و ضایع شود. زهی خسران و زیانکاری که انسان بدست خودش سرمایه‌اش را هدر دهد.

(عدة الداعی ص ۱۴۰).

۱- اوصیتم حتی تکتونوا کاتواد و صتمت حتی تکتونوا کالحنایالم یقبل الله منکم الا بورع حاجز (عدة الداعی ص ۱۴۰).

۲- وعن ع مرموس ع برجل من اصحابه و هو ساجد و انصرف من حاجته و هو ساجد فقال لو کانت حاجتک یدعی لقصیتها لک فاوحی الله الیه یا موسی لو سجد حتی انقطع عنقه ما قبلته و یتحول عما اکره الی ما احب (عدة الداعی صفحه ۱۲۵).

۳- اصل الدین الورع کن و رعاً کن اعبد الناس کن بالعمل بالتقوی اشد اهتماماً منك بالعمل بغيره فانه لا یقل عمل یتقبل تقول الله انما یتقبل الله من المتقین. (عدة الداعی).

ضامن است مثل یا قیمتش را پردازد^۱.

برای مزید اطلاع بکتاب فقهی مراجعه شود.

توبه از گناه: از آنچه گذشت چگونگی توبه از این گناه کبیره دانسته می گردد که باید اولاً سخت از کرده خود پشیمان باشد و هر چه پشیمانی و خجالت باشد ببخشایش و رحمت الهی نزدیکتر است.

پس از ندانست از مخالفت امر پروردگار، استغفار و طلب آموزش کند و پس از آن هرزبانی که بواسطه گواهی دروغش بمسلمانان رسیده تلافی نماید.

آنگاه مطمئن باشد که خداوند توبه اش را خواهد پذیرفت چنانچه خودش وعده داده که کسی که پیش از آن گناه، توبه کرده و گذشته ها را تلافی کند خداوند زیاد آمرزنده و مهربان است^۲.

۱- عن صحیحة جمیل عن ابی عبد الله (ع) فی شاهد الزور قال (ع) ان کان الشیء قائماً بعینه

رد علی صاحبہ و ان لم یکن قائماً ضمن بقدر ما ائلف من مال الرجل (مسالك).

۲- الا الذین تابوا من بعد ذلک واصلحوا فان الله غفور رحیم (سوره نور آیه ۵)

بر ضررش گواهی داده شده وارد آمده باید شاهد زور غرامت بدهد و حاکم شرع او را تغزیر و تادیب می کند یعنی هر مقداری که صلاح بداند تازیانه اش می زند و در شهر و اطراف آگهی می کند که این شخص شاهد زور است تا کسی بگواهیش مغرور نشود و فریب نخورده بشهادتش در هیچ موردی اعتناء نکند.

این تادیب و اشتها سبب می شود که کسی از ترس رسوائی گواهی بدروغ ندهد تا نظام اجتماع گسیخته نشود.

و فرقی در لزوم تغزیر و اشتها نیست بین اینکه پیش از حکم کردن، دروغ شاهد آشکار شود یا پس از آن.

هرگز گواهیش پذیرفته نیست: حضرت صادق (ع) می فرماید باید گواهی دهندگان به دروغ را تازیانه بزنند به مقداریکه امام صلاح بداند و باید او را در اطراف شهر گردانده بمردم نشان دهد تا او را بشناسند و دیگر بشهادت او اعتناء نکنند آنگاه این آیه شریفه را تلاوت فرمود که می فرماید «هیچوقت گواهی ایشانرا نپذیرید و ایشان فاسقانند مگر آنهاییکه توبه کنند» که پس از توبه گواهیشان قابل پذیرفتن است.

سماعه از آنحضرت پرسید بچه چیز توبه شاهد زور شناخته می شود؟ فرمود باینکه در حضور مردم در همان مکانیکه تازیانه خورده اقرار کند که بدروغ شهادت دادم اینک از کرده خود پشیمانم و از پروردگارش بپوش بطلبد آنگاه معلوم می شود که راستی توبه کرده است^۱.

غرامت را باید پردازد: اگر بواسطه گواهی دروغ ضررتی بمال یا آبرو یا جان مسلمانی که بر ضررش گواهی داده شده رسیده باید از شاهد زور مطالبه غرامت و قصاص شود.

حضرت صادق (ع) می فرماید اگر مالیکه بسبب گواهی دروغ از دست صاحبش بیرون رفته باشد باید بصاحبش برگردانده شود و اگر از بین رفته گواهی دهنده

۱- ان شهدت الزور یجلدون جلداً لیس له وقت ذلک الی الامام و یطاف بهم حتی تعرفهم

الناس و تلاحله تعالی «ولا تقلوا لهم شهادة ابدأ و اؤثک هم الفاسقون الا الذین تابوا» قلت: بم یعرف توبته قال: بکذب نفسه علی رؤس الاشهاد حیث یضرب و یتستفر ربه عزوجل فاذا هو فعل ذلک فثم ظهرت توبته. (وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۲۴۴ حدیث ۲).

گواهی شما را می‌داند و بر آن مؤاخذه می‌فرماید.

و نیز می‌فرماید: «نباید گواهان وقیقه برای گواهی خوانده می‌شوند دریغ

دارند».^۱

در جای دیگر می‌فرماید: «و کیست ستمگرتر از آنکس که گواهی خود را بپوشد

و شهادتی را که نزد اوست از جانب خداوند اداء نکند».^۲

مانند اهل کتاب که اوصاف پیغمبر اسلام را که در تورات و انجیل بوده پنهان

می‌کردند.

شهادت بحق هر چند بضرر شاهد باشد: در سورة نساء می‌فرماید: «ای گروه مؤمنین! قیام کنیدگان بدادگری باشید (یعنی در بر پا داشتن مراسم عدالت کوشا و مواظب باشید) و آثر برای خدا گواهی دهنده باشید هر چند آن گواهی بر ضرر شخص شما یا پدر و مادر و خویشان نزدیکتان تمام شود (یعنی در گواهی دادن جز ملاحظه حق و احیای آن هیچ منظوری نداشته باشید و اجر خود را از خدا بخواهد و ملاحظه منفعت شخصی یا خویشاوندی را نکنید و از حق گوئی در هیچ حالی دست برندارید) اگر آنچه بر علیه او شهادت داده می‌شود ثروتمند یا تهیدست باشد پس خداوند سزاوارتر است به آنها (یعنی مبدا ثروتمند را برای دارائش احترام کنید و بملاحظه ثروتش بر ضررش گواهی بحق ندهید و بر فقیر بسبب تهیدستیش بر او ترحم کنید و بر علیه او هر چند حق باشد گواهی ندهید) پس ملاحظه خدا را بکنید سزاوارتر است و برایشان رحیم تر از شماست (چنین مصلحت میدانند که نباید حق ضایع شود بلکه باید بر اظهار آن کوشید هر چند رعایت ثروت ثروتمند و فقر تهیدست در ادای شهادت نشود) پس هوای نفس خود را پیروی نکنید برای اینکه از حق روی برگردانید و اگر زبانه‌های خود را از گواهی بحق بپچانید، (یعنی به دروغ شهادت دهید) یا از شهادت رو برگردانید (یعنی کتمان شهادت کنید و آنچه را از حق می‌دانید نگویید) پس جز این نیست که خداوند آنچه می‌کنید داناست (و شما را بگردازان مجازات می‌فرماید).^۳

۱- ولایاب الشهداء اذا ما دعا (سوره ۲ آیه ۲۸۲).

۲- و من اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله (سوره ۲ آیه ۱۴۰).

۳- یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهداء لله و لوعلى انفسکم او الوالدین و الاقربین

۲۰- گواهی ندادن

بیشتر از گناهان کبیره‌ایکه در صحیحه عبدالعظیم از حضرت جواد(ع) بآن تصریح شده کتمان شهادت است یعنی پوشیده داشتن و گواهی ندادن آنچه را دانسته است در موردیکه گواهی برای اثبات حقی یا ابطال باطلی لازم باشد با شرائطی که ذکر می‌گردد.

در صحیحه مزبور حضرت برای کبیره بودن این گناه بآیه ۲۸۴ از سوره بقره استشهاد می‌فرماید «و پوشید گواهی خود را و هر کس گواهی را بپوشد و ادای شهادت نکند جز این نیست که دانش گنهکار است و خداوند آنچه می‌کنید دانا است».^۱

در نسبت دادن گناه بدل دو نکته است یکی اینکه کتمان شهادت از گناهان قلبی است زیرا آنچه را که میدانند در دل پنهان می‌کند و بزبان نمی‌آورد تا حق ظاهر شود نکته دیگر اهمیت این گناه است زیرا بهمان اندازه که قلب از جسد اشرف و افضل است و طاعتی هم که راجع بقلب است مانند ایمان از تمام طاعتها برتر است همچنین گناهی که مربوط بقلب است مانند شرک اشد و اکبر از جمیع گناهان می‌باشد و در بزرگی گناه کتمان شهادت همین بس که خداوند در این آیه شریفه آنرا از گناهان قلبی دانسته و از روی تهدید و تأکید می‌فرماید: «خداوند آنچه می‌کنید داناست» یعنی هر چند مردم این گناه بزرگ قلبی را ندانند لیکن خداوند بظاهر و باطن شما دانا است و از آنجمله پوشانیدن

۱- ولا تکسوا الشهادة و من یکنسها فانه آثم قلبه والله بما تعملون علیم (سوره ۲ آیه ۲۸۴).

در این جمله تاکید و تهدید کسانی است که از گواهی دادن بحق خودداری می کنند و منفعت شخصی یا خویشاوندی و دوستی یا ثروت و تهیستی را رعایت می کنند.

دشمنی در گواهی نباید تأثیر کند: چنانچه دشمنی با کسی یا کسانی نباید مانع حق گوئی شود. در سوره نساء می فرماید: ای گروه گروندگان برای خداوند قیام کنندگان بحق و گواهی دهندگان بر راستی باشید و نباید دشمنی با گروهی شما را بر ترک عدالت و ادا عدالت کنید که پرهیزگاری نزدیکتر است و از خداوند (در ترک عدل) بترسید بدرستی که خداوند آنچه می کنید (از عدل و ستم) دانا است (و بر طبق آن بشما پاداش خواهد داد).^۱

بالجمله مسلمان باید در مقام ادای شهادت فقط خدا را ملاحظه کند چنانچه در سوره طلاق نیز می فرماید که: «فقط گواهی را برای خدا برپا دارید».^۲

ظلمت بی پایان برای پوشندگان گواهی: پیغمبر اکرم (ص) می فرماید: کسیکه گواهی خود را بپوشد یا اینکه گواهی (ناحقی) بدهد تا خون مسلمانی ریخته شود یا مال مسلمانی کم شود روز قیامت تا چشم کار می کند صورتش تاریک و خراشی در آن است مردم او را باسم و نسبش می شناسند و کسیکه برای اظهار حق مسلمانی گواهی دهد روز قیامت تا چشم کار می کند صورتش نور افشانی می کند و مردم او را باسم و نسبش می شناسند. آنگاه فرمود: آیا نمی بینی که خداوند در قرآن مجید فرموده: و بر پا دارید گواهی دادن را برای خداوند.^۳

ان یکن غیا او فقیراً فالله اولى بهما فلا تتبعوا النهی ان تعدلوا و ان تلوا او تعرضوا فان الله کان بما تعملون خبیراً (سوره ۴ آیه ۱۳۴).

۱- یا ایها الذین آمنوا آمنوا قوامین لله شهداء بالنقسط ولا یجرمکم شتان قوم علی الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب للنقوی و اتقوا الله ان الله خبیر بما تعملون. (سوره ۵ آیه ۱۱).

۲- و اقیمو الشهادة لله (سوره ۶۵ آیه ۲).

۳- عن جابر عن ابی جعفر (ع) قال (ع) قال رسول الله (ص) من کتم شهادة او شهد بها لیهدر لها بهادم امره مسلم اولینوی بها مال امره مسلم اتی یوم القیمة ولو جهه ظلمه مد البصر و فی وجهه کدوح تعرفه الخلائق باسمه و نسه ثم قال (ع) الا تری ان الله تعالی یقول: و اقیمو الشهادة لله. (فروع کافی ج ۷ ص ۳۸۰ حدیث ۱).

و نیز فرموده: کسیکه شهادتش را بپوشاند در قیامت: خداوند از گوشت خود او بخورش می خوراند (یعنی گوشش را از بدنش جدا می کند و بخورش می دهند) و خداوند می فرماید: پنهان نکنید گواهی خود را و کسیکه گواهیش را پنهان سازد پس جز این نیست که دیش گنهکار است و حضرت باقر (ع) در معنی «آثم قلبه» می فرماید: یعنی دلش کافر است.^۱

و نیز می فرماید: کسیکه گواهی حقی داده و از آن برگردد یا گواهی خود را پنهان سازد خداوند در حضور خلائق گوشش را بخورش می خوراند و بجهنم می رود در حالی که زبانش را می گرد.^۲

و حضرت موسی بن جعفر (ع) می فرماید: اگر از تو، به آنچه میدانی گواهی بخواهند پس گواهی بده بدرستی که خداوند می فرماید: «خداوند امر فرموده که امانتها را باهانش برگردانید» و گواهی هم امانتی است که در موقع لزوم باید اداء شود. و نیز فرموده: «و کیست ستمکارتر از کسیکه شهادت را که از طرف خداوند نزد او است پنهان دارد».^۳

حضرت امیرالمؤمنین می فرماید: کسیکه نزد او شهادتی بر امری باشد باید ظاهر سازد و وقتیکه از او بخواهند باید بگوید و از ملامت کسی نباید بترسد که از گواهی خودداری کند و باید امر بمعروف و نهی از منکر نماید.^۴

تحمل شهادت: در صورتیکه مسلمانی از برادر دینیش خواهش کند تا حضور بهم رسانیده بر امری شاهد باشد و ببیند یا بشنود معامله یا کاری را تا در موقع لزوم گواهی

۱- من کتمها اطعمه الله لحمه علی رؤوس الخلائق یوم القیمة و هو قول الله عزوجل «ولا تکتموا الشهادة و من یکتتمها فانه آثم قلبه» و عن الباقر (ع) ای کافر قلبه. (وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۲۲۸ حدیث ۴).

۲- من رجع عن شهادة او کتمها اطعمه الله لحمه علی رؤوس الخلائق یدخل النار و هو یلوك لسانه (وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۲۲۸ حدیث ۶).

۳- و ان سلت عن الشهادة فادها فان الله عزوجل یقول «ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها» و قال تعالی «و من اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله» (وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۲۲۸ حدیث ۵).

۴- تفسیر علی بن ابراهیم قمی.

چهارم: شخصی که مالی بدیگری قرض بدهد و بر آن گواه نگیرد و آن کس بدهی خود را منکر شود، در پاسخ دعایش گفته می شود: آیا ترا بگواه گرفتن امر نکردیم؟^۱

بنابراین در صورت خواهش، واجب است انسان تحمل شهادت کند و نمی تواند از زیر بار گواه شدن شانه خالی کند و سزاوار است پس از حضور، تمام خصوصیات مورد گواهی را مشاهده کند و آنچه را دیده و شنیده در ذهن خود ثبت بلکه در جای محفوظی یادداشت کند تا در موقع لزوم و ادای گواهی بفراموشی و اشتباه مبتلا نشده، از روی علم و یقین گواهی بحق بدهد.

وجوب ادای شهادت و حرمت کتمان آن: هر گاه پس از استدعای حضور و مشاهده مطلبی، از او مطالبه گواهی شود باید آنچه را دیده یا شنیده شهادت دهد و پوشیده داشتن آن گناه کبیره است چنانچه ذکر گردید.

و هر گاه بدون خواهش طرف، قهراً بر امری گواه شد. مثل اینکه در مجلسی بود و دید که بین دو نفر معامله ای صورت گرفت، بدون اینکه طرفین معامله او را گواه بگیرند، یا در حال عبور، چیز را از کسی دید، یا حرفی را شنید و بعد از او مطالبه گواهی دادن بشود، اینجا حکمش مختلف است و دو صورت پیدا می کند:

۱- اگر بواسطه گواهی دادش، از مسلمانی ضرری دفع می شود، یا بحقش می رسد و اگر گواهی ندهد بمسلمانی ضرری می رسد، یا حقش ضایع می شود، گواهی دادن آنچه را می داند واجب است، بلکه در صورتیکه صاحب حق هم نمی داند که این شخص شاهد قضیه بوده، یا فراموش کرده، واجب است، خود را معرفی کند و آنچه را دیده و شنیده گواهی بدهد و چنانچه سکوت کند و حق مسلمانی ضایع یا ضرری باو برسد از کسایتست که کتمان شهادت کرده و کمک بظلم را ترک نموده و نهی از منکر عملی هم نکرده است.

۲- در صورتیکه سکوت شخص شاهد، بدون اینکه او را گواه گرفته باشند سبب ضایع شدن حقی یا رسیدن ضرری بمسلمانی نباشد شهادت دادن بر او واجب نیست و اگر از او مطالبه شهادت هم کنند باز می تواند گواهی ندهد چون او را گواه نگرفته بودند و

۱- عدة الداعی.

دهد، آیا پذیرفتن خواهشش شرعاً واجب است یا نه؟ مشهور بین فقهاء وجوبست چنانچه پروردگار عالم می فرماید: هنگام داد و ستد (به بدهی) دوفتر مرد را بر آن گواه گیرید و اگر دو مرد یافت نشود یک مرد و دو زن. و پس از آن می فرماید: «و نباید خودداری کنند و حاضر نشوند گواهان وقتیکه برای گواه شدن خوانده شدند»^۱.

در صحیحه هشام از حضرت صادق (ع) مرویست که مراد از «ولایاب الشهادة»، تحمل شهادت است چنانچه مراد از آیه «ولا تکتُموا الشهادة»، لزوم ادای شهادت می باشد^۲ و روایات زیادی در لزوم و وجوب تحمل شهادت رسیده از آنجمله صحیحه محمد بن فضیل از حضرت موسی بن جعفر (ع) است، که می فرماید: «هر گاه کسی ترا بخواند تا بر بدهی یا حقی گواه شوی نمی توانی مسامحه کنی و حاضر نشوی»^۳.

و نیز لازمه امر پروردگار عالم با شهاد (گواه گرفتن دو نفر) در آیه شریفه، لزوم تحمل شهادت یعنی گواه شدن است چون معقول نیست واجب باشد دو نفر را گواه بگیرند اما بر آن دوفتر گواه شدن واجب نباشد.

دعایشان مستجاب نیست: حضرت صادق (ع) می فرماید: دعای چهار کس

مستجاب نمی شود.

اول: مردیکه در خانه خود نشسته و دنبال کسب نمی رود، دعا می کند خدایا مرا روزی ده، در جوابش گفته می شود: آیا ترا بطلب رزق امر نکردیم؟

دوم: مردیکه بزنش دعای بد و نفرین می کند، باو گفته می شود: آیا اختیار او را بتو ندادیم؟ (یعنی اگر او را نمی خواهی رهایش کن).

سوم: شخصی که او را مالی بوده و اسراف کرده، همه را بیهوده صرف نموده است بعد از آن بگوید: خدایا مرا روزی ده، باو گفته می شود: آیا ترا باقتصاد و میانه روی امر نکردیم؟

۱- واستشهدوا شهادتین من ربنا لکم فان لم یكونا رجلین فرجل و امرأتان ممن ترضون من الشهادة و لا یأب الشهادة اذا ما دعوا (سوره ۲ آیه ۲۸۲).

۲- ولا یأب الشهادة اذا ما دعوا قال (ع): قبل الشهادة (وسائل کتاب الشهادات باب ۱ ج ۱ ص ۲۲۵ حدیث ۱).

۳- فی قول الله عزوجل و لا یأب الشهادة اذا ما دعوا فقال (ع) اذا دعاك الرجل لتشهد له علی دین او حق لم ینبغ لك ان تقاعس عنه (وسائل کتاب الشهادات باب ۱ ج ۱ ص ۲۲۶ حدیث ۷).

ظلمی به برادر دینیت برسد نباید آنچه را می دانی گواهی دهی^۱.

حضرت صادق (ع) می فرماید: «پا دارید گواهی بحق را هر چند بر ضرر پدر و مادر و فرزند باشد لیکن گواهی خود را که ضبر باشد کتمان کنید یعنی در مورد ضبر بر ضرر برادر دینی ادای شهادت نکنید» راوی پرسید ضبر کدامست؟ فرمود: «هر گاه صاحب حق بخواهد بمشهود علیه ظلم کند و بر خلاف دستور خدا و رسول (ص) با او رفتار نماید مثل اینکه از کسی طلبی دارد که فعلاً نمی تواند بپردازد و خداوند در این مورد فرموده باید مهلت بدهد چنانچه می فرماید: «فَظْفَرَةُ إِلَى مِيسِرَةٍ» و از تومی خواهد که بر طلبش از آنشخص گواهی بدهی تا پس از اثبات از او مطالبه کند و تومی دانی که نمی تواند بپردازد بر تو گواهی دادن بر بدهی آن شخص با ناتوانیش از پرداخت حلال نیست^۲.

روایتی از امام کاظم (ع): محمد بن قاسم از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام پرسید: مردی از دوستان شما دینی دارد بمردی از مخالفین و آن طلبکار می خواهد او را در فشار اندازد و زندانش کند و خدا می داند که آن بیچاره مالی ندارد و توانایی پرداخت دین ندارد و طلبکار هم گواهی بر طلب خود ندارد آیا آن بدهکار می تواند سوگند یاد کند بر نداشتن دین تا از شر طلبکار خلاص شود تا وقتی که خداوند برایش گشایش دهد و دین خود را بپردازد و اگر آن طلبکار گواهانی از دوستان شما که می دانند ناتوانی مدیون را داشته باشد آیا آن گواهان می توانند بر دین او گواهی دهند؟ امام فرمود: نمی توانند گواهی دهند و بدهکار هم نباید قصد ستم بر طلبکار داشته باشد یعنی باید قصد داشته باشد که هر وقت توانایی پیدا کرد طلب او را بپردازد^۳.

۱- فاقم الشهادة لله و لو على نفسك او الوالدین والاقربین فیما بینک و بینهم فان خفت علی

اخیك ضیماً فلا. (وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۲۲۹ حدیث ۱ باب ۳).

۲- عن داود بن الحصین قال: سمعت ابا عبد الله (ع) يقول: اقيموا الشهادة علی الوالدین والولدین لا تقيموها علی الاخر فی الدین الضیر قلت: و ما الضیر قال (ع): اذا تعدی فیہ صاحب الحق الذی یدعیه قبله خلاف ما امر الله به و رسوله و مثل ذلك ان یکون لآخر علی آخرین و هو معسر و قد امر الله بانظاره حتی ییسر فقال تعالی فظفرة الی ميسرة و یسلك ان یتیم الشهادة و انت تعرفه بالعسر فلا یحل لك ان یتیم الشهادة فی حال العسر (وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۲۵۰ حدیث ۳).

۳- عن محمد بن القاسم بن الفضیل عن ابی الحسن علیه السلام قال سئلته قلت له من موالیک

گواهی ندادنش هم موجب تضییع حق یا مال کسی نمی گردد تا واجب شود.

حضرت باقر (ع) می فرماید: اگر مردی چیزی را بشنود در حالی که او را بر آن گواه نگرفته بودند اختیار با او است اگر بخواهد گواهی بدهد و اگر نخواهد می تواند ساکت باشد.

و بالجملة اگر شاهدهی که او را گواه نگرفته اند سکوت کند و از سکوتش ظلمی بمسلمانی نرسد، یا حتی ضایع نگردد، کتمان شهادت نیست.

از روی علم باید شهادت داد: گواه باید کاملاً دقت کند که بجز آنچه را یقین دارد و پیشم خود دیده و بگوش خود شنیده، سخنی نگوید و آنچه می گوید: باید مثل آفتاب برایش روشن باشد. اخباری که در این باره رسیده بسیار و بعضی از آنها در بحث شهادت زور اشاره گردید و تکرارش لزومی ندارد.

گواهی نباید سبب ضرر گردد: ضمناً باید دانست که جواز و وجوب گواهی دادن در صورتی است که ذکر شد مشروط بر اینست که بواسطه گواهی دادن ضرری بمال یا جان یا آبروی خودش یا مسلمانی نرسد زیرا حکمت حرمت کتمان شهادت و وجوب ادای گواهی بسط عدل و پیچیده شدن دستگاه ظلم و تعدی و جلوگیری از ضرر است پس اگر در موردی امر بعکس باشد یعنی گواهی دادن سبب رسیدن ظلمی یا ضرری شود البته جایز نیست بلکه در چنین موردی کتمان شهادت لازم است مثلاً میدانند و قتیکه گواهی بر علیه کسی دهد مالش را می برند یا شکنجه اش می دهند و مثل اینکه گواهی شخص سبب مسلط شدن ظالم بر مسلمانی می شود و گرفتار زندان و شکنجه می گردد یا شاهد یقین دارد که بدهکار نمی تواند بدهی خود را بپردازد و نمی تواند مفلس بودنش را ثابت کند و طلبکار هم بهیچوجه او را مهلت نمی دهد در اینصورت نمی تواند برای اثبات بدهی او گواهی دهد.

حضرت موسی بن جعفر (ع) می فرماید: «بر پادار گواهی بحق را هر چند بر ضرر خودت باشد (یعنی واقعاً طرف بر تو حق دارد خودت بحق او گواهی ده) یا بر ضرر پدر و مادر و خویشانت در آنچه بین تو و ایشانست باشد پس اگر بررسی که از گواهی دادنت

۱- فی صحیحة محمد بن مسلم عن ابی جعفر (ع) اذا سمع الرجل الشهادة ولم یشهد علیها فهو

بالخیار ان شاء شهد و ان شاء سکت. (وسائل کتاب الشهادت باب ۵ ج ۱۸ ص ۲۳۱).

ضرر بجا موجب کتمان نمی شود: اینکه می گوئیم اگر بسبب گواهی دادن

ضرری متوجه شاهد یا مسلمانی بشود نباید شهادت داد در صورتی که ضرر بیجا و بدون استحقاق باشد ولی اگر ضرر بمورد و مستحق باشد سبب ساقط شدن شهادت نمی گردد مثلاً کسی که بر ضررش شهادت داده می شود از شاهد طلبی دارد و باو ارفاق نموده طلبش را مطالبه نمی کند و چنانچه گواهی دهنده بر ضررش گواهی بدهد طلبش را می خواهد در اینصورت شاهد نمی تواند از گواهی دادن خودداری کند بمذرای که اگر گواهی بدهد ضرری متوجهش می شود و آن پرداخت دین خودش بشهود علیه است زیرا مطالبه حق او ضرر بموردی است که بشاهد می رسد بلی اگر چنین شاهدی از پرداخت بدهی خود راستی ناتوان باشد و نادارانی خودش را هم نمی تواند ثابت کند و بواسطه گواهی دادن در حرج و زحمت فوق العاده ای می افتد این ضرر عذر موجهی برای ترک شهادتست.

ضرر با عدم نفع فرق دارد: نا گفته نماند که ضرر غیر از نفع نبردن است، اگر گواهی دهنده منفعت مستمری از طرف مشهود علیه (کسی که بر علیه او شهادت داده می شود) دارد که اگر بر ضررش شهادت بدهد مستمری را می برد و دیگر باو نفع نمی رساند در اینصورت شاهد نمی تواند از ادای گواهی خودداری کند زیرا بمنفعت نرسیدن ضرر نیست.

بلی در صورتی که معیشت روزانه اش منحصر بهمین مستمری باشد و در صورت قطع آن در حرج و مشقت شدیدی که قابل تحمل نیست واقع می شود در اینحال بریده شدن چنین نفعی برای این شخص ضرر است بنابراین مانعی ندارد که از ادای گواهی خودداری کند. پس خلاصه مطلب اینست که قسم دروغ و گواهی دروغ و کتمان شهادت هر یک از این سه گناه کبیره در صورتی که ضرری شد یعنی سبب توجه ضرر غیر مستحق بشاهد یا مسلمانی گردید حرام نیست بلکه جایز و در پاره ای از موارد واجب می شود و هر گاه موجب ضرر مستحق یا نرسیدن بمنفعت باشد حرام و گناه کبیره است.

بینه هل يجوز له ان يحلف له ليدفعه عن نفسه حتى يبرأ الله له وان كان عليه الشهود من مواليك قد عرفوا انه لا يقدر هل يجوز ان يشهدوا عليه ؟ قال (ع) لا يجوز ان يشهدوا عليه ولا يذنبوا ظلمه (كافي) تآييب - كتاب الشهادات فروع كافي ج ۷ ص ۳۸۸).

۲۱- پیمان شکنی

بازگشت به فهرست

بست و یکم از گناهانی که به کبیره بودنش تصریح شده شکستن پیمان و وفا نکردن به عهد است: چنانچه در صحیح حضرت عبدالعظیم ذکر شد و حضرت صادق (ع) برای کبیره بودنش بآیه ۲۵ از سوره رعد استشهد می فرماید «کسانیکه پیمان خدا را پس از بسته شدنش می گسلند و می برند آنچه خداوند امر به پیوند آن فرموده و در زمین فساد می کنند برای ایشان دوری از رحمت خداست و برایشان سرای بدی است که دوزخ است»^۱.

در سوره آل عمران می فرماید: «کسی که بعهدهش وفا کند و خود را از شکستن پیمان و خیانت نگهداشته در دین تقوا داشته باشد جز این نیست که خداوند صاحبان تقوا را دوست می دارد (پس محبت و کرامت خداوند بسته بوفای بعهد و تقوا در دین است) بدرستی که کسانیکه عهد خدائی و سوگندهای خود را در برابر قیمت ناچیزی از دست می دهند کرامتی ندارند و در قیامت نصیب و بهره ای برایشان نیست و در آرزو خدا با ایشان سخن نمی گوید و نظر رحمت نمیا فکند و پاکشان نفرموده برایشان عذاب دردناکی است»^۲.

۱- والذین ينقضون عهد الله من بعد ميثاقه و يقطعون ما امر الله به ان يوصل و يسفدون في الارض اولئك لهم اللعنة و لهم سوء الدار (سوره رعد آیه ۲۵).

۲- بلی من اوفى بعهده و اتقى فان الله يحب المتقين - ان الذین بشترؤن بعهده الله و ایمانهم

در سورة صف در مقام توبیخ می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید چرا چیزی را که انجام نمی دهید می گوئید، بزرگست از روی شدت غضب و خشم نزد خدا آنچه را انجام نمیدهید بگوئید»^۱.

در تفسیر این آیه شریفه از حضرت صادق (ع) مرویست که فرمود: «مؤمن برادر دینی خود که وعده میدهد مانند نذر است یعنی باید حتماً وفاء کرده شود لیکن در مخالفت آن کفاره نیست پس کسیکه با مؤمنی خلف وعده کند اول مخالفت خدا را کرده و خود را در معرض خشم او قرار داده است چنانچه در آیه گذشته فرمود»^۲.

و امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: «پیمان شکنی موجب خشم خدا و مردم است و خداوند می فرماید خشم خدا بزرگست در اینکه می گوئید آنچه را بجا نمی آورید»^۳.

پیغمبر اکرم می فرماید: کسیکه پیمان شکن باشد دیندار نیست^۴.

و حضرت باقر (ع) می فرماید: چهار چیز است که عقوبتش زودتر از هر چیزی می رسد.

- ۱- کسیکه باو احسان کنی و در عوض نیکی باتوبدی کند.
- ۲- کسیکه تو باو ستم نکنی و او بتو ستم کند.
- ۳- کسیکه در امری با او عهد کنی تو وفا کنی و او بتو مکر و خیانت کرده بآنچه عهد کرده وفاء نکند.
- ۴- کسیکه برحم خود صله کند و آن رحم از او ببرد.

۱- یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتاً عندالله ان تقولوا ما لا تفعلون (سوره صف آیه ۲ و ۳).

۲- عبدة المؤمن اخاه نذر لا کفارة له فمن اخلف فبخلف الله بدء و لمقته تعرض و ذلک قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتاً عندالله. (وسائل کتاب الحج باب ۱۰۹ صفحه

ج ۵۱۵ ح ۸).

۳- الخلف یوجب المقت عندالله و عندالناس قال الله تعالی کبر مقتاً عندالله ان تقولوا ما لا تفعلون. (نهج البلاغه فی عهده (ع) الی مالک الاشت).

۴- قال (ص) لادین لمن لاعهد له (بحار الانوار).

۵- عن ایجعفر (ع) قال (ع) اربعة اسرع شیء عقوبة رجل احسنت الیه و یکافئك بالاحسان الیه اسائه و رجل لا یتبى علیه و هو یبئى علیه و رجل عاهدته علی امر فمن اترك الوفاء به و من امره الغدر بک و رجل یصل قرابته و یقطعونه (خصال).

در جای دیگر می فرماید: «بدرترین جنبنده های روی زمین نزد خداوند کسانی هستند که کافر شدند و در کفر مصر و راسخ گردیدند، پس ایشان ایمان نمی آورند؛ کسانی که از ایشان پیمان گرفتی پس عهد خود را شکستند در هر باری که پیمان بستند و ایشان از شکستن پیمان نمی پرهیزند یا از عقوبت آن نمی ترسند»^۱.

این آیه در باره یهودیهای بنی قریظه نازل شده که با رسول خدا (ص) عهد کرده بودند بدشمنان اسلام کمک ندهند ولی نقض عهد کرده در جنگ بدر مشرکین را به سلاح یاری کردند و بعد از آن بر رسول خدا (ص) گفتند ما عهد را فراموش کرده بودیم برای باردوم عهد بستند و باز در جنگ خندق پیمان را شکسته با یوسفیان برای جنگ با پیغمبر متحد شدند.

بالجمله بدترین موجودات روی زمین کسانی هستند که از باز خواست خدا نمی ترسند و در پیمان شکنی بی باکند مانند یهود بنی قریظه که با رسول خدا (ص) عهد کردند که خیانت نکنند و ضروری ترسانند و دشمنان آنحضرت را یاری نکنند و در عوض بردن خود ثابت و در امان مسلمانان باشند و چون چند مرتبه نقض عهد کردند پس خداوند در این آیات امر فرموده با آنها قتال کند.

در چند جای قرآن مجید وفای عهد را واجب و روی آن تأکید فرموده می فرماید: «پیمان (پیمانی که خدا با شما بسته است از تکالیف شرعی و عهدی که با یکدیگر می بنیدید و عهدی که با خدا می بنیدید) وفا کنید بدرستی که پیمان مورد باز خواست خواهد بود»^۲.

در جای دیگر می فرماید: «ای کسانی که گرویده اید بتمام عهدهای خود وفاء کنید^۳ که از آنجمله پیمان با خدا یا بندگان خداست و در باره اهل صدق و تقوا می فرماید: «آنانکه پیمان شان چون پیمان بستند وفا کنند گانند»^۴.

ثمناً قليلاً اولئك لا اخلاق لهم فی الآخرة ولا یکسبهم الله ولا ینظر الیهم يوم القيمة ولا یرکبهم و لهم عذاب الیم (سوره آیه ۷۶ و ۷۷).

۱- ان شر الدواب عندالله الذین کفروا فهم لا یؤمنون الذین عاهدت منهم ثم ینقضون عهدهم فی کل مرة وهم لا یتقون (سوره انفال آیه ۵۷).

۲- و اوفوا بالعهد ان العهد کان مسؤولاً (سوره ۱۷ آیه ۳۶).

۳- یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود (سوره ۵ آیه ۱).

۴- و الموفون بعهدهم اذا عاهدوا (سوره ۲ آیه ۱۷۷).

ابو مالک بحضرت سجاد(ع) عرض کرد مرا از تمام آداب دین با خبر گردان. حضرت فرمود: گفتار درست و حکم کردن بعدل و وفای بعهده!

آیات و روایات وارده در اهمیت وفای بعهده بسیار است و همین، مقداری که ذکر شد کافی است.

اقسام نقض عهد و حکم آنها: عهد بر سه قسم است: عهدیکه خدا با بندگانش فرموده، عهدیکه مردم با خدا می کنند، پیمانیکه مردم با یکدیگر می بندند.

۱- عهد خدا همانست که در عالم ذر بین پروردگار عالم و بنی آدم واقع شده چنانچه در قرآن مجید و اخبار کثیره رسیده و خلاصه اش اینستکه در عالم ذر که مقدم بر دنیا است خداوند ارواح بشر را آفرید بطوریکه دارای ادراک و شعور و قابل مخاطبه و مکالمه بودند و از آنها پیروردگاری خویش اقرار گرفت و از ایشان پیمان گرفت که بر این اقرار ثابت قدم بوده برای او شریکی قرار ندهند و از دستورهایی پیامبران سرپیچی نکرده شیطانش را پیروی نکنند و خداوند هم عهد فرمود که در مقابل پیمان ایشان، پایشان بفرماید و رحمتش را شامل حالشان فرموده در بهشت جایشان دهد و اگر بعهده خود که در عالم ذر متعهد شده اند اینجا وفاء نکنند از آنچه خداوند وعده فرموده بی بهره باشند چنانچه می فرماید: «بأن عهدیکه با من کردید وفا کنید تا من هم بآنچه بشما عهد کرده ام، وفا کنم»^۱ و نیز می فرماید: «آیا با شما ای فرزندان آدم پیمان نیستم که ابلیس را نپرسید»^۲.

از جمله پیمانهای پروردگار عالم در عالم ذر موضوع ولایت امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین است که از بشر پیمان گرفت چنانچه در روایات بسیاری بآن اشاره شده است و در تمام کتابهای آسمانی تذکر فرموده و جمیع انبیاء آنرا تبلیغ فرموده اند.

بعضی از علماء، عالم ذر را منکر شده اند و آیات و اخبار این موضوع را بعالم فطرت و آنچه خدا در عقول بشر بودیمه گذاشته و الهام فرموده تاویل می کنند و می گویند خداوند توسط انبیاء و کتب آسمانی بآن پیمانهای فطری اشاره می فرماید و تحقیق این

۱- عن ابی مالک قال قلت لعلی بن الحسین(ع) اخبرنی بجمیع شریع الدین قال(ع) قول الحق و المحکم بالعدل و الوفاء بالعهده (خصال).

۲- اوفوا بعهده اوف بعهده کم (سوره ۲ آیه ۳۸).

۳- الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان (سوره ۳۶ آیه ۶۰).

مطلب از بحث کتاب خارج است.

بهر حال شکستن پیمان خدا چه ظرف وقوع آن عالم ذر باشد یا عالم فطرت، گناه کبیره بلکه اکبر کبائر است و بیشتر آیات و اخباریکه در تأکید وجوب وفای بعهده و حرام بودن شکستن آن رسیده و عقوبتهای سخت بر آن مترتب شده باین قسم عهد است چنانچه پس از مراجعه باخبار روشن می گردد^۱.

بنابراین هر کس می خواهد بوعده های خداوند برسد باید بتمام عهدهاییکه با او شده وفاء کند.

استجاب دعا و عهده خداست: از جمله وعده های خدا اجابت دعوات است بنابراین شرط وفای باین وعده وفا کردن بندگان بعهده های اوست.

حضرت صادق(ع) می فرماید: هر گاه بنده، خدا را بنیت درستی بخواند و داش برای خدا خالص شده باشد پس از آنکه پیمانهای خدا وفا کرده دعایش مستجاب می شود و هر گاه بنده ای خدا را بدون نیت و اخلاص بخواند دعایش مستجاب نمی شود آیا خدا نفرموده بعهده من وفا کنید تا منهم بعهده ای که با شما کرده ام وفا کنم. پس کسیکه عهد خدا را وفا کند بوعده هاییکه باو داده شده وفا می شود^۲.

۲- قسم دوم عهدهاییستکه شخص ابتداء با خداوند میکند و دارای احکامی است از آنچه:

گفتن در نذر و عهد لازمست: عهد با خدا مانند نذر بمجرد قصد و نیت بسته نمی شود مگر اینکه بآن تلفظ بشود و صیغه عهد یا نذر خوانده گردد و صیغه عهد اینستکه بگوید «عاهدت الله» یا «علی عهد الله» یا بفارسی بگوید با خدا عهد کردم یا بر عهده

۱- الذین یتقضون عهد الله قال (ع) ای عهد الله المأخوذ علیهم لله بالربوبیة و لمحمد (ص) بالنبوة و لعلی (ع) بالامامة و لشیعتهم بالمحبة و الکرامة من بعد میثاقه قال (ع) ای احکامه و تقلیطه. (تفسیر علی بن ابراهیم قمی).

و عن الباقی(ع) فی قوله تعالی و اوفوا بعهده اوف بعهده کم قال(ع) اوفوا بولاية علی بن ابیطالب علیه السلام اوف لکم بالجنة (تفسیر عیاشی).

۲- فی صحیحة القتی عن جمیل عن ابی عبد الله (ع) ان العبد اذا دعا الله تعالی بنیة صادقة و قلب مخلص استجیب له بعد وفائه بعهده الله عزوجل و اذا دعا الله بغیر نیة و اخلاص لم یتستجب له الیس الله یقول اوفوا بعهده اوف بعهده کم فمن وفی وفی له (سفینة البحار جلد ۱ صفحه ۴۹۹).

منست عهد خدا که فلان کار را انجام دهم یا ترک کنم یا اگر مریضم خوب شد یا مسافرم سلامت آمد فلان مبلغ را بفقیر بدهم بنابراین بدون انشاء صیغه نذر و عهد واجب نمی شود.

عهد و نذر مرجوح نمی شود: چیزی را که با خدا عهد یا نذر می کند که بجا آورد

باید مرجوح شرعی نباشد بتعبیر دیگر مکروه و حرام نباشد و همچنین ترک آن از نظر امور دنیائی شخص بهتر نباشد پس اگر عهد حرام یا مکروهی را انجام بدهد یا واجب و مستحبی را ترک کند باطلست مثل اینکه عهد کند بخانه پدر یا مادر خود نرود و صله رحم نکند یا فلان معامله را نکند در حالیکه بعد معلوم می شود کاملاً بضررش تمام می شود تمام لغو و بی اثر خواهد بود بلکه اگر هنگام انشاء صیغه عهد مرجوح نبود و بعد مرجوح شد عهد منحل و از بین می رود و وفای بآن هم لازم نیست.

باید متعلق نذر راجع باشد: در این مسئله عهد با قسم یکی است یعنی چنانچه

مورد قسم نباید مرجوح باشد مورد عهد هم همین شرط را باید داشته باشد و بی در نذر علاوه بر این شرط دیگری هم دارد و آن رجحان مورد نذر است که اگر مثلاً فعل مباحی را نذر می کند که انجام دهد باید از جهتی کردنش بهتر باشد و بهمان جهت هر نذر کند یا فعل مباحی را ترک کند که از جهتی نکردنش بهتر باشد و بهمان جهت هم نذر کند صحیح است مثلاً نذر می کند سیگار را بجهت ضرر داشتش ترک کند یا فلان طعام را بقصد قوت گرفتن برای عبادت بخورد.

بالجمله مورد نذر باید علاوه بر مرجوح نبودن معنوی یا دنیوی، رجحان شرعی یا عرفی هم داشته باشد تا بتواند بوسیله آن بخداوند تقرب پیدا کند.

عهد مطلق یا مقید: عهد هم مانند نذر و قسم یا مطلق است یعنی ابتداء

می گوید با خدا عهد کردم فلان کار خیر را انجام دهم در اینصورت پس از انشاء صیغه عبری یا فارسی انجام آن کار بر او واجب می شود و ترک آن گناه کبیره و موجب کفاره است.

یا مقید بشرط است مثل اینکه با خدا عهد می کند اگر فرزندی باو بدهد یا بفلان کار خیر موفق شود فلان مبلغ را بفقیر بدهد یا سه روز روزه بگیرد یا اگر فلان واجب و مستحب را ترک کرد یا فلان حرام و مکروه را مرتکب شد فلان مبلغ را صدقه دهد و نظائر اینها پس از انشای صیغه اگر آنچه را می خواسته واقع شود وفای بندر یا عهدش واجب

می شود و نقض آن گناه کبیره و موجب کفاره است.

کفاره عهد و نذر: اگر بعد وفا نشود کفاره واجبست و کفاره عهد سیر کردن

شست نفر فقیر یا شست روز روزه گرفتن یا یک بنده آزاد کردن است (مانند کفاره افطار عمدی یک روز ماه رمضان) و اگر مخالفت نذر شود کفاره آن مانند کفاره یمین (قسم) است یعنی ده نفر فقیر را سیر کردن یا ده نفر برهنه را پوشانیدن یا یک بنده آزاد کردن. و در صورتیکه از عهده هیچیک نیاید سه روز روزه بگیرد^۱.

عهد خدا هم سه قسم است: عهد الله که در آیات و اخبار تأکید شده و وفای

بآن واجب و شکستنش حرام است عام است و شامل هر سه قسم می شود و در حقیقت نذر و یمن هم عهد کردن با خداوند است بنابراین مؤمنین باید از مخالفت هر سه قسم بترسند و اگر احياناً خدای نکرده مخالفتی شد مبدا از دادن کفاره شانه خائی کنند چون در حقیقت تعیین کفاره لطفی از طرف خدا است تا تلافی این گناه بزرگ شود و عقابش ساقط گردد^۲.

پیمان شکنی نفاق می آورد: در بزرگی این گناه همین بس که نفاق را در قلب

میرو یاند و ساعت مرگ با کفر مرده و در زمره منافقین محشور می گردد چنانچه در قرآن مجید تذکر می فرماید «از منافقین کسانی هستند که با خدا عهد کردند اگر بآنها از فضلش مالی دهد هر آینه صدقه می دهیم و زکاتش را می پردازیم و از جمله نیکوکاران و شایستگان در اطاعت اوامر خدا می گردیم. پس چون خداوند از فضلش مال بسیاری بآنها داد بخل کردند و روی گردانیدند از عهدی که با خدا کرده بودند در حالیکه از اطاعت خدا اعراض کنند گانند پس از پی در آورد (این بخل و پیمان شکنی) نفاقی را که در دلشان متمکن و راسخ است و از بین نمی رود تا روزی که جزای عمل خود را ببینند (ساعت مرگ یا روز قیامت) بسبب آنچه با خدا خلاف عهد کردند از تصدیق و نیکو کاری و بسبب آنکه دروغ می گفتند»^۲.

۱- نظر باینکه در کفاره نذر اختلافی بین فقهاء است آنهایکه مورد احتیاجشان است

می توانند بر سهاله های عملیه مراجع مراجعه نمایند.

۲- و منهم من عاهد الله لئن اتینا من فضله لصديق و لکنون من الصالحین فلما آتیهم من فضله بخلوا به و توتوا و هم معرضون فاعقبتهم نفاق فی قلوبهم الی یوم یلقونه بما اخلفوا الله ما و عدوه و

شخص می میرد.

پیمان با مردم: قسم سوم پیمان‌هایی است که مردم با یکدیگر می بندند. ظاهر از عموم آیات و اخبار بسیار و وجوب وفاء باینقسم از عهد و حرمت شکستن آنست مانند آیه شریفه «پیمان وفا کنید جز این نیست که پیمان پرسیده شده است»^۱.

و همچنین آیه «و اهل صدق و تقوی آنها هستند که پیمان‌های خود زمانیکه می بندند وفا کنند»^۲ و از صفات رستگاران از دوزخ و داخل شوندگان به بهشت آنست که «امانت‌ها و پیمان‌های خود را رعایت می کنند و بآن وفا می نمایند»^۳.

و در روایتی که از حضرت صادق (ع) گذشت فرمود: وعده دادن مؤمن برادر دینی خود نذر لازم است و اگر خلف وعده کرد کفاره ندارد (در بعضی موارد بواسطه بزرگی گناه کفاره ندارد مانند قسم دروغ چنانچه ذکرش گذشت) تا آخر روایت که معلوم می شود وفای پیمان مردم هم واجب است.

پیغمبر اکرم می فرماید کسیکه بخدا و روز جزا ایمان آورده و قتیکه وعده‌ای می دهد باید وفا کند و پس وفای به عهد از لوازم ایمان بخدا و روز جزا است.

دلالت این دو حدیث بر وجوب وفای به عهد خوب واضح است خصوصاً حدیث اول که مشتمل تهدید شدید بر مخالفت عهد است و بیان اینکه مراد از آیات اول سوره صف خلف وعده است و مشتمل بودن آیات مزبور بر تأکید و مبالغه در تهدید پوشیده نیست بنابراین تفسیر آیه خود دلیلی مستقل بر حرمت خلف وعده بطور کلی است.

خلف وعده از صفات منافقین است: از جمله دلیلهای حرمت خلف وعده با خلق احادیثی است که در باب صفات مؤمن و منافق رسیده از آنها حرمت مطلق مخالفت عهد دانسته می شود مانند حدیثی که از پیغمبر اکرم مرویست می فرماید «سه خصلت است در هر کس باشد منافق است هر چند نماز بخواند و روزه بگیرد و خود را مسلمان بدانند هر گاه او را امین بدانند و چیزی باو بسپارند در امانت خیانت می کند و هر گاه

۱- و افوا بالعهد ان العهد كان مسؤولاً. (سوره ۱۷ آیه ۳۶).

۲- و المؤمنون بهدهم اذا عاهدوا. (سوره ۲ آیه ۱۷۷)

۳- و الذين هم لامانائهم و عهدهم راعون. (سوره ۲۳ آیه ۸)

۴- من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فليوف اذوا وعد (اصول کافی ج ۲ ص ۲۷۰ حدیث ۲).

بنابر این پیمان شکنی و دروغ‌گویی سبب نفاق است که در دل می ماند و با آن

بما كانوا يكذبون (سوره توبه آیات ۷۶ تا ۷۸).

در شان نزول آیات مذکور در تفسیر منهج الصادقین می نویسد ثعلبه بن خطاب انصاری که بزه و عبادت مشهور بود روزی خدمت پیغمبر اکرم (ص) آمده از تهی‌دستی خود شکایت کرد و بآنحضرت التماس کرد که از خدا توانگری او را بخواهد حضرت او را نصیحت فرمود که از این حاجت منصرف شود و بر فقر صبر کند که توانگری در معرض خطر است و اگر بآنچه دارد قناعت کند و بر اندک، شکر گزاری کند بهتر است از بسیاری که شکرش را بجا نیاورد و فرمود بخدا قسم اگر بخواهم کوهها طلا و نقره شود و با من حرکت کند حقتعالی چنین می فرماید اما می دانم عاقبت فقر خیر است و غنا عاقبت در مظنه شر پس برسول خدا (ص) اقتداء کن ثعلبه نصیحت آنحضرت را نپذیرفت روز دیگر باز همان خواهش را از آنحضرت تکرار کرد و گفت یا رسول الله (ص) من عهد می کنم با خداوند که اگر مال فراوانی بمن دهد حقوق مستحقین را اداء کنم و بآن رعایت صله رحم نمایم چون زیاد اصرار کرد حضرت برایش دعا نمود و توانگریش را از خداوند خواست، خدا هم بگوشه‌نش برکت داد بطوریکه برای محافظت آنها نتوانست، که پنج نماز را با پیغمبر (ص) بخواند و بنماز صبح و شام اکفاه کرد تا کارش رسید بجائی که بواسطه زیاد شدن گوشه‌نش در حوالی مدینه جا کم بود رو ببادیه آورد و بواسطه کثرت مشاغل و بعد مسافت از خواندن نماز پنج وقت با رسول خدا (ص) محروم گردید و جز روز جمعه نمی توانست بمدینه بیاید و فقط نماز جمعه را با پیغمبر می خواند بالاخره از آن وادی بالا تر رفت و از نماز جمعه هم محروم گردید روزی پیغمبر اکرم (ص) اسوالش را پرسید که چه شده ثعلبه بنماز ما حاضر نمی شود گفتند قدری گوشه‌نش دارد که در هیچ وادی نمی گنجد و در فلان وادی رفته و همانجا مانده است حضرت سه بار فرمود وای بر ثعلبه چون آیه زکات نازل شد حضرت آنرا بمردی جهنی داد و یک نفر از بنی سلیم را همراهش کرد و بجهنی امر فرمود چون از ثعلبه زکات گرفتند نزد فلان مرد سلیمی بروید و زکات او را هم بگیرد — هر دو آمدند و آیه زکات را با نامه پیغمبر (ص) که در آن شرائط زکات نوشته بود بر ثعلبه خواندند و مطالبه زکات کردند دوستی مال او را واداشت که از فرمان خدا و رسول سرکشی کند گفت اینکه محمد (ص) از ما میطلبد چیزی (مالیات) است زکات نداد و گفت بجای دیگر روید تا من در این باب فکر کنم ایشان نزد آن مرد سلیمی رفتند و آیه قرآن و نامه پیغمبر (ص) را بر او خواندند گفت «سمعاً و طاعة لا امر لله ورسوله»، آنگاه بمیان شتران رفت آنچه پیغمبر نوشته بود خویش و بهترش را جدا کرد و گفت اینها را بنزد پیغمبر (ص) ببرید گفتند رسول خدا (ص) ما را امر نفرموده که بهترین مال را بستانیم گفت حاشا که من جز بهترین مال را بخدا و رسول دهم ایشان گرفتند و باز نزد ثعلبه برگشتند آن بدبخت همان حرف اول را زدو زکات نداد آن دو نفر برگشتند و صورتحال ثعلبه را بعرض رسانیدند فرمود «وای بر ثعلبه» و سلیمی را دعای خیر فرمود اصحاب متعجب شدند و حقتعالی این سه آیه که گذشت در باره ثعلبه نازل فرمود.

حرف می زند دروغ می گوید و هر گاه وعده ای می دهد بوعده اش وفا نمی کند»^۱.

حضرت صادق (ع) می فرماید: کسیکه در معاملاتش با مردم ستم نکند و در سخن گفتن دروغ نگوید و در وعده هائیکه بآنها می دهد خلف وعده نکند غیبت کردن از چنین شخصی حرام است و مروتش تمام وعده اش هویداست باید او را برادر دینی دانست و حقوق برادری او را رعایت کرد^۲.

پس کسیکه ظالم یا دروغگو یا پیمان شکن باشد جایز الغیبه و فاسق است.

استثناء پذیر نیست: و نیز می فرماید: سه حکم از واجبات خداست که بکسی اجازه نداده آترا ترک کند نیکی پدید و مادر نیکو کار باشند یا بدکردار و وفای به عهد یا نیکوکار و بدکردار و امانت داری که باید بصاحبش رد نمود خواه خوب باشد یا بد^۳ و نظیر همین حدیث هم در کافی از حضرت سجاد (ع) روایت شده است.

حضرت امیرالمؤمنین می فرماید: هر کس با همسر خود شرط و عهده کرده باید بآن وفا کند زیرا مسلمانان با هر عهده که می کنند استوارند و بآن وفادار مگر شرطی که حلال خدا را حرام یا حرامی را حلال کرده باشد^۴.

پیمان شکنان از چهار پایان بدترند: اخباریکه در وجوب وفای به عهد و حرمت پیمان شکنی است بسیار و برای اهمیت مقام همین بس که خداوند پیمان شکنانرا از مقام عالی انسانیت طرد و در زمره حیوانات قرار داده است، می فرماید: «بدترین جانوران در نزد خدا آنهایی هستند که بکفر خو کرده ایمان آور نیستند کسانی که از آنها پیمان گرفته ای و هر دفعه پیمان خود را می شکنند و از خدا نمی ترسند»^۵.

۱- ثلث من کن فیہ کان منافقاً و ان صام و صلی و زعم انه مسلم من اذا اثنین خان و اذا

حدث کذب و اذا وعد اخلف. (اصول کافی)

۲- من عامل الناس و لم یظلمهم و حدثهم فلم یكذبهم و وعدهم فلم یخلفهم فهو من کملت مروت و حرمت غیبه و ظهر عدله و وجبت اخوته. (اصول کافی)

۳- ثلثة لم یجعل الله تعالی لاحد فیها رخصة برالوالدین برین کانا او فاجرین و الوفاء بالعهد للبر و الفاجر و اداء الامانة للبر و الفاجر. (تحصیل شیخ صدوق).

۴- من شرط الامر ثلثة شرطاً فلیف به فان المسلمین عند شروطهم الا شرطاً حرم حلالاً او احل حراماً. (تهذیب)

۵- ان شر الدواب عند الله الذین کفروا فهم لا یؤمنون الذین عاهدت منهم ثم ینقضون عهدهم

باید دانست که خداوند پیمان شکنی را بهیچ وجه حتی در باره مشرکین و کفار اذن نفرموده و وفای به پیمان آنها را هم واجب فرموده است.

پیمان با مشرکین محترمت: پس از قدرت و شوکت اسلام در سوره براءت بجهاد با مشرکین امر فرمود که مکه معظمه را از لوث شرک و بت پرستی پاک کنند ولی از این حکم آن عده از مشرکینی که سابقه پیمان عدم تعرض با مسلمین دارند استثناء فرمود که باید به پیمان خود وفا کنند و متعرضشان نشوند تا مدت پیمانشان پایان پذیرد آنگاه با آنها جهاد کنند چنانچه می فرماید «مگر کسانی از مشرکین که با ایشان پیمان بسته اید و چیزی از پیمانانرا نقض نکرده و با کسی بر علیه شما هم پستی نکرده اند برای آنها پیمانانرا تا مدتشان کامل کنید بدرستی که خدا پرهیزگارانرا دوست می دارد»^۱.

وفای به عهد پیغمبر با مشرکین: شواهد بسیاری در دست است که چقدر پیغمبر اکرم ما (ص) بوفای به عهد اهتمام داشت از آنجمله در صلح حدیبیه بین آنحضرت و مشرکین مکه پیمانی بسته شد که اگر کسی از پیروان رسول خدا (ص) بسوی قریش آید قریش او را بپذیرند و هر کس از قریش بسوی پیغمبر (ص) آمد او را نپذیرد رسول خدا (ص) همچنان بر پیمان خود استوار بود و کسی از افراد قریش را در آن هنگام نمی پذیرفت.

ابورافع می گوید: قریش مرا بنزد پیغمبر (ص) فرستادند هنگامیکه آنحضرت را دیدم در دلم نور اسلام تابید بآنحضرت عرض کردم یا رسول الله (ص) من دیگر بسوی قریش بر نمی گردم فرمود من برخلاف عهد عمل نمی کنم و پیام آوران را نگه نمی دارم تو بسوی آنها باز گرد و اگر دیدی باز اسلام را می خواهی از نبوسوی ما باز آئی^۲.

پیمان با قریش محترم است: حذیفه الیمان می گوید: چیزی که مانع آن گردید که من در «بدر» حاضر شوم جز این، چیز دیگر نبود که من و ابوالحسین خارج شدیم و بکفار قریش برخوردیم آنها بما گفتند: شما محمد (ص) را می خواهید گفتیم نه ما مدینه را می خواهیم، از ما عهد و پیمان خدائی گرفتند که بشهر وارد شویم و با او همکاری در

فی کل مرة و هم لا یتقون. (سوره آیه ۵۷ و ۵۸).

۱- الا الذین عاهدتم من المشرکین ثم لم ینقضوکم شیئاً و لم یظاهروا علیکم احداً فاتموا

الیهیم عهدهم الی مدتهم ان الله یحب المتقین. (سوره آیه ۹)

۲- کتاب اسلام و صلح جهانی تألیف سید قطب صفحه ۲۶۴.

جنگ نکنیم. بسوی پیامبر آمده و جریان را گفتیم فرمود «منصرف شوید با پیمان شما مسئله منتهی شد ما از خدا یاری و کمک می طلبیم»^۱.

پسر را پیدر باز گردانید: هنگامیکه سهیل بن عمر در باره صلح حدیبیه با رسول خدا (ص) مذاکره می کرد هنگام نوشتن عهد نامه و پیش از امضاء شدن آن جنبل فرزند سهیل که از کفار قریش فرار کرده بود در حالیکه پاهایش در زنجیر بود اظهار اسلام کرده خود را میان مسلمانان انداخت پدرش چون اینرا دید نزد پسرش آمده بر او طپانچه زد و گفت یا محمد (ص) این اولین چیزی است که با یکدیگر معاهده و مصالحه نموده ایم باید فرزندم را رد کنی پیغمبر (ص) بواسطه عهدی که شده بود پذیرفت و جنبل را بشرطیکه او را امان دهد و اذیت نکند حاضر شد که تحویل دهد پس از اصرار آنحضرت او را امان داد جنبل گفت ای مسلمانان من که مسلمان شده ام چگونه میان مشرکین روم رسول خدا فرمود برو صبر کن تا خدا برای تو فرج کند چه ما بر خلاف آنچه پیمان بسته ایم نمی توانیم کاری کنیم سهیل دست فرزندش را گرفت و برد ولی بهدش وفا نکرده او را اذیت و آزار فراوان کرد^۲.

همینجا می ماندم تا بهیروم: پیغمبر اکرم (ص) بیک نفر وعده فرمود که در مکان معینی نزد سنگی بماند تا او بیاید آنحضرت همانجا توقف فرمود آنشخص نیامد تا وقتی که آفتاب سوزان بر بدن آنحضرت افتاد بعضی از اصحاب که آن حضرت را در آنحال دیدند عرض کردند از اینجا حرکت بفرمائید فرمود نمی توانم بجای دیگر روم تا وقتی که آنشخص آمد حضرت فرمود اگر نیامده بود از اینجا حرکت نمی کردم تا مرگم برسد^۳.

اسماعیل صادق الوعد: در سورة مریم راجع با اسماعیل صادق الوعد می فرماید: «و یاد کن در قرآن قصه اسماعیل را بدیستیکه راست وعده و فرستاده خداوند بخلق و خیر دهنده بود»^۴.

این پیغمبر بکسی وعده داد که من در این مکانم تا تویائی سه شبانه روز و بقول

- ۱- کتاب اسلام و صلح جهانی تألیف سید قطب صفحه ۲۶۴.
- ۲- تفسیر منهج الصادقین سورة الفتح.
- ۳- بحار الانوار.
- ۴- واذکر فی الکتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد و کان رسولاً نبیاً. (سورة مریم آیه ۵۴)

اکثر و شهر یکسال در آنجا ماند تا او آمد و خداوند در آیه ای که ترجمه اش گذشت او را بصدق وعده میستاید.

بیوفائی از کفر سرچشمه می گیرد: حضرت امیرالمؤمنین نقض عهد و خلف وعده را از شعبه های کفر می داند می فرماید «بخدا سوگند که معاویه از من زیرک تر نیست لیکن او پیمان می شکند و از حق منحرف می شود و از عقوبت خدا نمی ترسد و اگر بدی پیمان شکنی نبود من از همه زیرک تر و بروش نیزنگ بازی دانای بودم ولی هر نیزنگ و بیوفائی بیرون رفتن از فرمان خداست و هر نافرومانی خدا کافر شدن بمعبود مطلق است و هر نیزنگیاز و بیوفائی را پرچمی است که بآن در روز قیامت شناخته می شود»^۱.

علامه مجلسی می فرماید: در روایات از صاحب کبائر بکافر تعبیر شده و محتمل است که چون غدر از گناهان کبیره است در این خطبه شریف از آن بکافر تعبیر شده است.

مسلمان نیزنگ نمی زند: و نیز می فرماید: «بدیستیکه وفای بهد همزاد راستی و درستی است و هیچ سهری را نگاهدارنده تر از وفای بهد برای نجات از عذاب نمی دانم و کسی که بازگشتش را می شناسد (ایمان بروز جزا دارد) غدر نمی کند و پیمان نمی شکند در زمانی هستیم که مردمان بیوفائی و نیزنگ را کیاست و زیرکی می گیرند و جاهلان آنها را بیکی فراموش نسبت می دهند چه می شود این گروه حيله گر و جاهل را خدا ایشانرا بکشد بدیستیکه راههای حيله را می بیند کسیکه در استبطا آرای نیک بد طولانی دارد (اشاره بخود آنحضرت) یعنی راههای حيله را که از آنجمله پیمان شکنی است من خوب می دانم لیکن مرا امر و نهی خدا مانع است ولی کسیکه درد دین ندارد و از هیچ گناهی پرهیز نمی کند (مانند معاویه و عمر و عاص) امر خدا را ندیده انگاشته و در مواقع حيله فرصت را غنیمت می شمارند، نیزنگ می زند و خلف وعده می کنند»^۲.

- ۱- والله مامعویة بادهی منی و لکنه یغدر و یفجر و لولا کراهیة الغدر لکننت من ادهی الناس و لکن کل غدره فجرة و کل فجرة کفرة و لکل غادر لواء یعرف به یوم القیة. (نهج البلاغه صبحی صالح خطبه ۲۰۰ ص ۳۷۵).
- ۲- ان الوفاء توأم الصدق ولا تعلم جنة اوفی منه — ولا یقدر من علم کیف المرجع ولقد اصبحنا فی زمان قد اتخذ اکثر اهله الغدر کبیراً و نسهم اهل الجهل فیه الی حسن الحيلة مالهم قاتلهم

مورد عهد و وعده امر شری نباشد پس اگر وعده بدی بکسی بدهد که از آن بوعید تعبیر می شود خلف چنین وعده ای قبیح نیست و ضروری ندارد بلکه از آیات شریف و اخبار وارده در نیکی عفو چنین استفاده می شود که بچنین وعده هائی عمل نکردن بسیار خوبست مثلاً از همسر یا فرزند خود یا دیگری خلاقی دیده و عهد کرد که با او چنین و چنان می کنم یا احسان خود را از او می برم البته عمل نکردن بچنین عهد و وعده ای بسیار خوب و مطلوب و مورد امر خداوند است چنانچه می فرماید «باید که در گذرند و ببخشند آیا نمی خواهید که خدا شما را بیامرزد»^۱.

اگر آن عهد و وعید را بقسم مؤکد کرده سزاوار است برای اینکه مخالفت قسم نشده باشد بطوریکه بطرف شری نرسد بآن عمل کند تا مخالفت قسم نشده باشد مانند آنچه را که خداوند بایوب یاد داد.

ایوب و دسته چوب: هنگامیکه از همسر خود خلاقی دید قسم خورد یکصد تازیانه باو بزند چون از بیماری برخاست و خواست بسوگندش وفا کند باو دستور داده شد دسته چوبی که عید آن یکصد دانه باشد (مانند جاروب) بدست بگیرد و یکدفعه باو بزند تا صلیق کند یکصد چوب باو زده و خلاف قسم هم رفتار نکرده باشد بعلاوه بزن هم صدمه ای نرسد چنانچه این قصه را در سوره ص بیان می فرماید که «بدست یکدسته از چوب اذخر را از شاخهای باریک) بگیر و به زن خود بزن و سوگندت را مخالفت مکن»^۲.

۱- ولیفنوا لیصفحوا الاتحیون ان یغفر الله لکم (سوره ۲۴ آیه ۲۲).

۲- وخذی بیدک ضغناً فاضرب به ولا تحثث (سوره ۳۸ آیه ۴۳).

نقض عهد و دروغ: بعضی از فقهاء نقض عهد و خلف وعده را از اقسام دروغ دانسته اند خصوصاً اگر در هنگام تهدد و وعده دادن تصمیم داشته باشد که بوعده اش وفانکند و عهدش را بکشد بنابراین تمام آیات و روایات وارده در مذمت و حرمت و عقوبت دروغ که سابقاً ذکر گردید شامل نقض عهد هم می شود.

شرط ضمن عقد لازم: ظاهر کلمات اکثر فقهاء آنستکه عهد و وعده و هر شرطی اگر در ضمن عقد لازمی مانند خرید و فروش و صلح و اجاره واقع شود وفای بآن واجب است و اگر ابتداء واقع شود وفای بآن مستحب است.

و بعضی دیگر فرموده اند که عهدها و شرطها نیکی که در ضمن عقد می شود علاوه بر اینکه وفای بآن واجبست بر عهده شخص متعهد حتی برای طرف ثابت می شود بطوریکه می تواند مطالبه کند و اگر نداد بزور و قهر حق خود را بگیرد ولی اگر وعده ضمن عقد لازمی نباشد بلکه عهد و شرط ابتدائی باشد این حق ثابت نمی شود و فقط همان حکم تکلیفی بوفای عهد متوجه اوست.

باید همه جا و همیشه وفای به عهد کرد: لیکن پس از دانستن آیات و روایات گذشته واضح می شود که احتیاط شدید در وفا کردن بهر وعده ایست و سزاوار است برای اینکه شخص به پیمان شکنی مبتلا نشود در هنگام عهد کردن و وعده دادن بطور جزم متعهد نگردد بلکه بطور تعلیق «شاید و اگر» متعهد شود و لااقل معلق برخواست خدا کند و بگوید انشاء الله یعنی اگر خدا بخواهد چنین و چنان خواهیم کرد.

تعلیق بر مشیت متفاوتست: هر نذر و پیمان و وعده ای که بمشیت و خواست خداوند معلق شود واجب الوفاء نیست چنانچه علامه حلی فرموده و مشهور فقهاء هم با ایشان موافقت مگر در فعل واجب یا ترک حرام که تعلیق بر مشیت مؤثر نیست.

باید دانست که اینحکم در صورتی است که گفتن انشاء الله از روی تعلیق باشد ولی اگر از روی جزم متعهد شود و وعده بدهد و برای تبرک مثلاً بگوید انشاء الله (نه بطور تعلیق) آن نذر و عهد واجب الوفاء است.

وعده شر وفا ندارد: پوشیده نماند آنچه از لزوم وفای به عهد ذکر شد در صورتی است که

الله قدیری الحول القلب وجه الحيلة و دونها مانع من امر الله و نهیه فید عنها رأی عین بعد القدرة علیها و یتنهنز فرصتها من لاجریحة له فی الدین (نهج البلاغه خطبه ۴۳).

خشم خدا است و جایگاهش دوزخ است و بدجایگاهی است»^۱.

در سورة تحریم می فرماید: «زن نوح و زن لوط بآن دو خیانت کردند پس ایشان از آن دو زن چیزی را از عذاب خداوند دفع نکردند و بآنها گفته شد بآتش در آئید همراه داخل شوند گان»^۲.

و نیز می فرماید: «بدرستی که خداوند خیانت کندگان را دوست نمی دارد»^۳ و «ای کسانی که گرویده اید با خدا و رسولش خیانت نکنید و نیز با امانتهای خود خیانت نوزیدید در حالیکه می دانید»^۴.

و آیات شریفی که در آن امر باداء و رد امانت که ضد خیانت است بسیار از آنجمله می فرماید «اگر کسی از شما دیگری را امین دانست و چیزی نزدش بامانت گذاشت باید اداى امانت کند و از عذاب پروردگارش بترسد» (که مبدا در امانت خیانت کرده مستوجب عذاب خدا گردد) و تهدیداتی که در این آیه در اهمیت امانت داری و عذاب خیانت شده پوشیده نیست.

و نیز می فرماید: «بدرستی که خدا بشما امر می کند امانتها را بصاحبانش برگردانید»^۵.

خیانت و اخبار اهل بیت علیهم السلام: پیغمبر اکرم (ص) می فرماید کسی که در دنیا در امانت خیانت کند و آنرا بصاحبش ندهد تا بمبرد بر غیر دین اسلام مرده و خدا را ملاقات می کند در حالیکه براو خشنماک است^۶ و در حدیث دیگر است که امر کرده

۱- و من یغلل یات بما غل یوم القیمه ثم توفی کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون اقمین اتبع رضوان الله کمن بآء یسخط من الله و ماویه جهنم و یس المصیر. (سوره ۳ آیات ۱۶۰ و ۱۶۱).

۲- فخاننا هما فلم یغنیا عنهما من الله شیئاً و قبل ادخلنا النار مع الداخلین (سوره تحرین آیه ۱۰).

۳- ان الله لایحب الخائنین (سوره انفال آیه ۶۰).

۴- یا ایها الذین آمنوا لا تغفروا لله و الرسول و تغفروا لماناتکم و انتم تملسون (سوره انفال آیه ۲۷).

۵- فان امن بعضکم بعضاً فلیؤد الذی اؤتمن امانته (سوره ۲ آیه ۲۸۳).

۶- ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها (سوره ۴ آیه ۶۱).

۷- من اخان امانه فی الدینا و لم یردھا الی اهلها ثم ادرکه الموت مات علی غیر ملتی و یلقى الله و هو علیه غضبان و من اشتری خیانه و هو یعلم فهو کالذی خانها. (وسائل الشیعه کتاب

الودیعه باب ۳ صفحه ۲۲۵ ج ۱۳).

۲۲- خیانت بامانت

بیست و دوم از گناهانی که در نص معتبر بکبیره بودنش تصریح شده غلول یعنی خیانت است چنانچه در صحیح حضرت عبدالعظیم (ع) از حضرت جواد و همچنین از حضرت رضا و حضرت کاظم و حضرت صادق علیهم السلام است.

بعضی از اهل لغت گفته اند غلول خیانت در مالی است که از کفار گرفته اند و بتصرف مسلمانان آمده ولی هنوز قسمت نکرده اند بعضی دیگر گفته اند غلول مطلق خیانت است و از آنجمله است خیانت در غنیمت پیش از تقسیم.

دلیل اینکه خیانت بطور کلی حرام است روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا (ع) است و در آن بجای کلمه غلول فرموده «والخیانه» یعنی از جمله گناهان کبیره خیانت است^۱ و همچنین در روایت اعمش از حضرت صادق (ع) فرموده است «والخیانه».

وعده عذاب در قرآن: و نیز از گناهانی است که در قرآن مجید و روایات معتبره بر آن وعده عذاب داده شده می فرماید «هر کس خیانت کند روز قیامت با خیانت خود همراه است و همه در آتروز بجزای عملشان می رسند و به هیچکس ستم نمی شود آیا کسیکه در طریق رضایت و خوشنودی خدا گام برمی دارد مانند کسی است که مشمول

۱- این روایت را صدوق در عیون اخبار الرضا به طریق نقل فرموده و شیخ انصاری در مکاسب می فرماید از حیث سند کمتر از صحیح نیست.

حضرت صادق (ع) می فرماید: «بطول رکوع و سجود شخص منگريد چون ممکن است در اثر عادتش باشد که ترک عادت بر او سخت دشوار است لیکن براستگویی و امانتداریش بنگیرد»^۱ یعنی این دو خصلت است که دلیل بر قوت ایمان و سعادت‌مندی شخص است.

امانت باید رد شود بهر که باشد: روایات زیادی داریم که باید امانت بصاحبش برگردانده شود هر کس که باشد و وجوب رد امانت و حرمت خیانت تنها نسبت بمسلمان نیست بلکه با جمیع افراد بشر است مسلمان یا کافر حتی نسبت بناصبی ها که بدترین کفارند.

حضرت صادق (ع) می فرماید: «از عذاب خدا بترسید و امانت را بصاحبش برگردانید اگر کشنده علی علیه السلام مرا بر چیزی امین قرار داد هر آینه امانتش را باو بر می گردانم»^۲

«از خدا بترسید و امانت را بصاحبش برگردانید سفید پوست باشد یا سیاه پوست هر چند از خوارج (دشمنان علی (ع) یا اهل شام باشد»^۳

شخصی از حضرت صادق (ع) پرسید آیا حلال است از روی مکر و خیانت مال ناصبی (یعنی دشمن اهل بیت (ع)) را تصرف کنیم؟ حضرت فرمود کسیکه ترا امین دانست و از تو امید خیرخواهی داشت امانتش را باو برگردان هر چند کشنده حسین (ع) باشد»^۴

الودیعه باب ۱ حدیث ۵ ص ۲۱۹ ج ۱۳).

بصفحه ۱۵۴ و پاوونقی آن مراجعه شود.

۱- وسائل الشیعه کتاب الودیعه باب ۱ ص ۲۲۰ حدیث ۸ ج ۱۳

۲- اتقوا الله وادوا الامانة التي من ائمتكم فلو ان قاتل علی ائمتنی علی امانة لاديتها اليه (وسائل کتاب الودیعه باب ۲ ص ۲۲۱ ج ۱۳).

۳- فاتقوا الله وادوا الامانة التي الاسود والابيض وان كان حرورياً وان كان شامياً (وسائل الشیعه کتاب الودیعه باب ۲ ص ۲۲۲ ج ۱۳ حدیث ۳).

۴- ان رجلاً قال لایعبد الله (ع) الناصب یحل لی اغتياله قال (ع) ادا الامانة التي من ائمتكم و اراد منك النصیحة. و لو الى قاتل الحسن (ع). (وسائل الشیعه کتاب الودیعه باب ۲ ص ۲۲۲ ج ۱۳ حدیث ۴).

می شود او را در آتش بیندازند پس برای همیشه در گودال جهنم فرو می رود و کسیکه دانسته مال خیانت شده (مثل مال دزدی یا مقصوب) را می خورد در روز و عذاب مانند خائن است.

و نیز می فرماید: مسلمان مکر و نیرنگ نمی زند چون شنیدم از جبرئیل که مکر و خدعه در آتش است سپس فرمود از ما نیست کسیکه در معامله اش مردم را فریب دهد و از ما نیست کسی که بمؤمنی خیانت کند»^۱.

و نیز می فرماید: «سه خصلت است که در هر کس باشد دلیل بر نفاق اوست هر چند نماز بخواند و روزه بگیرد و خود را مسلمان بداند دروغگوئی، خلف وعده و خیانت در امانت»^۲.

امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: چهار خصلت است که هر گاه یکی از آنها در اهل خانه ای پیدا شود فقر و نکبت آنها را می گیرد و بیخانمانشان می سازد: خیانت، دزدی، شرابخواری و زنا»^۳.

خیانت فقر می آورد: پیغمبر اکرم (ص) می فرماید: «امانت داری موجب ثروت و خیانت موجب تهیدستی است»^۴.

حضرت صادق (ع) عرض کردند زنی در مدینه است که مردم دختران خود را برای تربیت نزد او می گذارند با این کسب ضعیف هیچکس را در بی نیازی مانند او ندیدیم حضرت فرمود او راستگو است و ادای امانت می کند و اینها روزی را وسیع می کند»^۵.

۱- فیلمر به التي النار فیهون به فی شفر جهنم (وسائل کتاب الودیعه باب ۳ ج ۱۳ ص ۲۲۶).

۲- من كان مسلماً فلا یمنکرو ولا یخدع فانی سمعت جبرئیل یقول ان المکر والخدعة فی النار ثم قال لیس من غش مسلماً و لیس من امن خان مؤمناً. (وسائل کتاب الودیعه باب ۳ ج ۱۳ ص ۲۲۶).

۳- اصول کافی (روایت در صفحه ۳۷۲ در بحث پیمان شکنی چاپ شده است).

۴- اربعة لا تدخل وحدة منهن بیما الاخر ب و لم یعمر بالنیرکة: النخیانة والسرقة و شرب الخمر و التزنا (وسائل الشیعه کتاب الودیعه باب ۳ ج ۱۳ ص ۲۲۶).

۵- الامانة تجلب الغنى والخیانة تجلب الفقر (وسائل الشیعه کتاب الودیعه باب ۳ ج ۱۳ ص ۲۲۷).

۶- قلت لایعبد الله (ع) امرأة بالمدینة كان الناس یضعون عندها الجواز فیصلحن و قلنا ما صب علیها من الرزق فقال (ع) انها صدقت الحدیث و ادت الامانة و ذلك یجلب الرزق. (وسائل کتاب

فربش بشر هستند حضرت صادق (ع) می فرماید: «کسیکه امانتی نزدش سپرده شد و بصاحبش برگردانید هزار گره از گروه های آتش را از گردن خود باز نموده است پس در ادای امانت شتاب کنید جز این نیست کسی که امانتی نزدش سپرده شد ابلیس بر او یکصد شیطان از دستیارانش می گمارد تا او را وسوسه و گمراه سازند که در امانت خیانت کند و هلاکش کنند مگر کسیکه خدا او را از شرشان نگاهدارد».

محمد (ص) امین: در حالات رسول خدا (ص) همه نقل کرده اند که قریش پیش از اسلام آنحضرت را امین می خواندند و اموال و متاعهای خود را پیش آنحضرت بامانت می گذاشتند و همچنین سایر طوایف عرب که در موسم حج بمکه معظمه می آمدند امانتشانرا بآن حضرت می سپردند و پس از اسلام هم حال آنها با آن حضرت چنین بود و چون آنحضرت عازم هجرت بمدینه شد امیرالمؤمنین (ع) را بر جای خود قرار داد و فرمود همه روز صبح وعصر در ابطح ندانکن هر کس نزد محمد (ص) امانتی گذاشته بیاید تا باو رد کنیم.

اقسام خیانت: خیانت بر سه قسم است: خیانت بامانت خدا، خیانت بامانت رسول (ص) و خیانت بامانت مردم.

۱- امانت خدا: در سورة احزاب می فرماید: «بدرستی که ما امانت را بر آسمانها وزمینها و کوهها عرضه داشتیم، از برداشتن آن شانه خالی کردند و از آن ترسیدند و انسان آن را برداشت بدرستی که او بسیار مستمگر و نادانست»^۲.

در بیان مراد از امانت خدا در این آیه وجوهی ذکر شده از آنجمله گفته اند یعنی نعمت عقل و همچنین تکالیف پروردگار عالم یعنی واجبات و محرماتی که توسط پیغمبر خود بیان فرموده، و بند گانرا بآن مکلف ساخته و اموری که اعتقاد بآنها را واجب فرموده است بنابراین ترجمه آیه چنین می شود «بدرستی که ما عرضه داشتیم پذیرفتن عقل و تکلیف را بر آسمانها و زمین و کوهها پس آنرا نپذیرفتند (چون بحسب خلقت استعداد آنرا نداشتند)

۱- من ائتمن علی امانة فادها فقد حل الف عقلة من عنقه من عقد النار فبادروا بالامانة فان عصم الله عزوجل.

۲- انا عرضنا الامانة علی السموات والارض و الجبال فابین ان يحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه كان ظلوما جهولا. (سوره ۳۳ آیه ۷۲).

نظراین روایت دیگری است که از همان حضرت می پرسد، مردی از دوستان شماست که بدن مال بنی امیه را حلال می داند و ریختن خونشانرا جایز می شمارد و بعضی از بنی امیه نزدش امانتی گذاشته آیا می تواند آن امانت را تصرف کند و باو رد نکند؟ حضرت فرمود «امانت را بصاحبش رد کنید هر چند مجوسی باشد»^۱.

و نیز می فرماید: «جز این نیست خدا پیغمبری را نفرستاد مگر اینکه مردم را وادارد براستگونی و ادای امانت بنمام مردم، نیکوکار باشد یا بدکردار»^۲.

از محمد بن قاسم مرویست که گفت بحضرت موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کردم شخصی مال قیمتی را نزد دیگری بامانت سپرد که مردی است از عرب و می تواند مانعش را تصرف کرده باو هیچ رد نکند و صاحب مال را توانائی پس گرفتن امانتش نیست و مردی است خیث و دشمن اهلیت (ع) حضرت فرمود: بآن مرد عرب بگو امانتش را رد کند و باو خیانت نکند جز این نیست که صاحب مال او را بامانت خدائی بر آنمال امین قرار داده است (یعنی امانتی که خدا امر بادای آن فرموده است)^۳.

حضرت سجاد (ع) بشعیان خود می فرمود: بر شما باد بادای امانت، بخدائیکه محمد (ص) را برامتی پیغمبری برگزید اگر کشنده پدرم حسین بن علی (ع) مرا بر شمشیریکه با آن پدرم را کشته امین قرار دهد شمشیرش را باو رد می کنم^۴.

وسوسه شیاطین زیاد می شود: هر عملی که مهتر باشد شیاطین بیشتر در مقام

۱- عن الحسن الشبانی قال قلت لایعبدالله (ع) رجل من موالیک يستحل مال بنی امیه و دماهم و انه وقع لهم عنده ودیعة فقال (ع) ادوا الامانة الی اهلها و ان كانوا مجوسیا. (وسائل الشیعه کتاب الودیعة ج ۱۳ ص ۲۲۳ حدیث ۵).

۲- ان الله عزوجل لم یبعث نبیا الا بصدق الحدیث و اداء الامانة الی البرو الفاجر (وسائل الشیعه کتاب الودیعة ج ۱۳ ص ۲۲۳ حدیث ۷).

۳- عن محمد بن القاسم قال سالت ابا الحسن عن رجل استودع رجلا مالا له قيمة و الرجل الذی علیه المال رجل من العرب یقدر علی ان لا یعطیه شیئا و الرجل الذی استودعه خیث خارجی فقال (ع) لی قل له یرد علیه فانه ائتمنه علیه بامانة الله (وسائل الشیعة کتاب الودیعة ج ۱۳ ص ۲۲۴ حدیث ۹).

۴- عن علی بن الحسن (ع) یقول لشیعه علیکم باداء الامانة فولدی بعث محمدا (ص) بالحق نبیا نو ان قاتل ابی الحسن بن علی (ع) ائتمنی علی السیف الذی قتله به لادینه الیه (وسائل الشیعه کتاب الودیعة ج ۱۳ ص ۲۲۵ حدیث ۱۳).

و از پذیرفتن ترسیدند (بواسطه سخت بودن امانت داری و شدت عذاب خیانت بآن) و انسان پذیرفت (چون استعدادش را داشت) جز این نیست که بسیار ستم کننده است باین امانت (قوه غضبیه را بر عقل ترجیح داده بامانت خدا خیانت می کند) و بسیار نادان است (چون از قوه شهویه پیروی می کند و از شدت عقوبت خیانت بامانت خدا بیخبر است).

امانتداری نسبت بمقل و تکلیف: امانتداری نسبت بمقل آنست که در جمیع حالات حاکم در وجودش را عقل قرار دهد هر کاری که می کند، هر حرفی که می زند باید بامر و اذن او باشد چنانچه اگر عقل را مغلوب کرد و از شهوت و غضب پیروی نمود بامانت خدا خیانت کرده است.^۱

امانتداری نسبت بتکالیف خدا باینستکه اولاً باید سعی کند آنها را یاد بگیرد و بفهمد بطوریکه یک تکلیف ندانسته نداشته باشد و همه را از جان و دل بپذیرد و با کمال اهمیت و جدیت در صدد عمل کردن بآنها باشد بطوریکه تکلیفی از او فوت نشود.

حضرت باقر(ع) می فرماید: خیانت با خدا و رسول (ص) مخالفت کردن اوامر آنها است و اما خیانت بامانت پس هر انسانی امین قرار داده شده بر آنچه خداوند بر او واجب فرموده یعنی واجبات خدا امانت است که باید از عهده اش بیرون آمد.

هر گاه وقت نماز می شد امیرالمؤمنین(ع) برخود می پیچید و می لرزید و رنگش دگرگون می شد بایشان می گفتند شما را چه می شود؟ می فرمود هنگام نماز است و وقت ادا کردن امانت خداست همان امانتی که بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه شد و نتوانستند قبول کنند و از ادای آن ترسیدند^۲ البته این معنی نسبت بسایر تکالیف نیز هست و اختصاصی به نماز ندارد.

احکام دین را برسانید: متأسفانه در دوره ما بیشتر مردم بامانت های خدا خیانت می کنند و بقدری سرگرم دنیا و مادیات و شهوات شده اند که کسی در صدد یاد گرفتن

۱- برای اطلاع بیشتر بکتاب اخلاقی مانند معراج السعاده نراقی مراجعه شود.

۲- عن الباقر(ع) فخیانة الله والرسول معصيتهما و اما خیانة الامانة فكل انسان مأمون علی ما افترض الله تعالی علیه. (تفسیر صافی).

۳- ان علیاً (ع) اذا حضر وقت الصلوة يتسلم و يتزلزل و يتلون. فيقال له مالك يا امیرالمؤمنین(ع) فيقول جاء وقت الصلوة و امانة عرضها الله علی السموات و الارض و الیحياء فانین ان يحملها و اشفق منها (تفسیر صافی ج ۲ ذیل آیه ۷۲ سوره احزاب ص ۳۷۰).

تکالیف دین نیست تا چه رسد بعمل کردن بآن و نزدیکست آثار دین معو و تکالیف خدا کهنه شود با اینکه بر اهل هر دوره ای چنانچه دانستن و عمل کردن بآنها واجبست همچنین باید بدیگران و دوره های بعد برسانند باید احکام دین منتشر گردد هر چند فعلاً هم مورد لزوم و ابتلاء نباشد برای اینکه کهنه نشود و ازین نرود اما بدبختانه بیشتر مردم نه خود دانسته اند و نه بدیگران رسانده اند کسانی که در دهات رفت و آمد دارند خوب می دانند چه قدر در انجام تکلیف تبلیغ دین مسامحه می شود.

۲- امانت پیغمبر: در حدیث مسلم بین شیعه و سنی است که رسول اکرم(ص) پیش از وفات فرمود: «بدرستی که من وامیگذارم بین شما دو چیز سنگین و نفیس و پرازش را یکی قرآن مجید و دیگری عترتم و در قیامت از شما سؤال می کنم با این دو چیز بزرگ چه کرده اید؟»^۱

در مجمع می نویسد: تعبیر از قرآن و عترت به «تقلین» بواسطه سنگینی پیروی از آنهاست و امانتداری نسبت بقرآن مجید اینست که در خواندن آن بمقداری که می شود مداومت کند و معارف و حقایقی که در آن است یاد بگیرد و در اندر زها و پندهای آن متنبه و متأثر بشود و بدستورات آن عمل کند و خیانت بآن، ترک خواندن و تدبر در آیات و عمل نکردن بدستورات آنست و خیانت کننده بقرآن در روز قیامت مورد بازخواست پیغمبر اکرم(ص) واقع می شود چنانچه در قرآن مجید می فرماید «روز قیامت رسول خدا(ص) می گوید پروردگارا بدرستی که قوم من این قرآن را رها نمودند»^۲.

ذریه پیغمبر امانتند: نسبت بعترت باید کمال محبت و مودت را داشت و راستی آنها را از جان و دل دوست بدارد دوازده نفر از ایشانرا که معصومند امام و واجب اطاعه و آنها را حجت و واسطه بین خود و خدا بشناسد و در جمیع اقوال و افعال پیرو و تابع دستورات آقایان باشد و نسبت ببقیه سادات کمال خضوع و احترام را رعایت و از صمیم قلب بایشان مهر ورزیده در انجام کارها و احتیاجاتشان کوشا باشد تا امانت جانشان را رعایت کرده باشد.

از جمله امانتداری آل محمد علیهم السلام بر پا داشتن نام آنها و ذکر فضائل و

۱- انی تارک فیکه «تقلین» کتاب الله و عترتی (بخار الانوار جلد ۶)

۲- و قال الرسول یا رب ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجوراً (سوره سوره ۲۵ آیه ۳۲).

مناقب ایشانست، در اوقاتی که ایشان شاداند شاد و در ایام اندوهشان اندوهناک باشد هنگام زندگیشان بمحض شرفشان مشرف و در هنگام رحلتشان بزیارت قبول متبرکشان برود.

۳- امانت مردم: باید دانست که امانت بر دو قسم است: امانت مالکی و امانت شرعی؛ امانت مالکی آنست که شخص مال خود را بقصد امانت بدیگری بسپارد خواه منظور اصلی همان امانتگذاری و نائب کردن دیگری در حفظ آن مال باشد که آنرا ودیعه می گویند یا اینکه مقصود اصلی چیز دیگری مثل بهره برداری است و بالتبع مال در دست دیگری امانت می شود مانند اجاره، چون کسیکه مالی را اجاره می کند منظور بهره برداری از منافع آنست و اصل مال در اینحال امانتی از طرف صاحبش در دست مستأجر است و مانند عاریه که مقصود انتفاع و بهره برداری مجانی است و اصل مال در دست عاریه کننده امانت است و مانند رهن (گرو) که منظور وثیقه بودن مال است نزد طلبکار در مقابل طلبی که از طرف دارد در اینصورت آنمال از طرف صاحبش نزد مرتهن امانت است یا مانند مال المضاربه در نزد عامل.

بالجمله مالی که نزد اشخاص مزبور از طرف صاحبانش قرار می گیرد امانت است و دارای احکامی است که ذکر می شود.

اهانت شرعی: امانت شرعی آنست که مال از طرف صاحبش بعنوان امانت نزد دیگری قرار نگرفته بلکه بحکم شرع امانت است مثلاً مال شخص قهراً در دست دیگری قرار می گیرد مانند اینکه باد می وزد و لباس دیگری را بخانه همسایه میاندازد یا سیل می آید و متاع دیگری را بخانه غیر می ریزد یا حیوان گمشده ای بمنزل کسی وارد می شود یا مشتری جنس سر بسته ای می خرد و در آن مالی از فروشنده می باید یا فروشنده پول بیشتری را اشتباهاً از مشتری دریافت می کند زیادتی امانت است نزد فروشنده و همچنین نسبت بخردار اگر جنس را اشتباهاً زیادتر گرفته و مانند مالی که انسان پیدا می کند امانتی است از طرف صاحبش که باید در نگهداری آن کوشید و بصاحبش برگرداند بشرحی که در رساله های عملیه مذکور شده اند یا گمشده کسی را که می یابند یا مال درزیده شده را که بدست می آورند نمی توانند بدزدیا غاصب برگردانند یا مالی را که از دست بچه یا دیوانه می گیرند برای اینکه از بین نرود امانت است و باید به ولی طفل یا دیوانه برگردانده شود یا مانند نامه شخصی که اشتباهاً بدیگری داده می شود باید بصاحبش برساند و باز کردن و خواندنش حرامست.

خیانت با امانت مردم: اگر مال دیگری با امانت مالکی یا شرعی بدست کسی رسید خیانت کردن بآن حرامست و چنانچه گذشت از گناهان کبیره است و خیانت به یکی از این سه امر: تعدی، تفریط و مسامحه در رد حاصل می شود.

۱- تعدی با امانت: دست درازی و تصرف کردن در آن است بآنچه صاحبش اجازه نداده مانند برداشتن پول امانتی هر چند بعنوان قرض باشد و تصمیم دارد که مثلش را برگرداند بمجرد تصرف خائن در امانت است یا مثل پوشیدن لباس یا فرش کردن فرش امانتی یا سوار شدن بر مرکب امانتی بدون اذن صاحبش بلکه تغییر دادن جای امانت در امانتی یا خواندن کتاب امانتی بدون اذن صاحبش یا تغییر دادن جای امانت در صورتیکه صاحبش مکان معینی را برایش بدو داده قرار عذر شرعی صحیح نیست و در تمام این موارد هر گاه امانت تلف شود ضامن است و باید عوضش را بصاحبش بدهد چون پس از تعدی با امانت خیانتکار است نه امانت دار که ضامن نداشته باشد.

۲- تفریط با امانت: آنست که در نگهداری آن کوتاهی کند و آن طوریکه عرفاً سزاوار است مسامحه نماید مثلاً اگر مال نقد باشد باید در جای محفوظی آنرا بگذارد که در دسترس نباشد تا بآن دستبرد زنند یا اگر فرش و لباس و کتاب باشد در جای مرطوب قرار ندهد یا مواظب فرش و لباس پشمی یا کرکی باشد که جانور خرابش نکند اگر حیوان است در آب و علوفه اش مسامحه نکند و جایش را مراعات کند و نیز نمی تواند آنمال را نزد دیگری بسپارد هر چند آن شخص را امین و درستکار بداند مگر صاحب مال اجازه بدهد و اگر بخواهد سفر کند نمی تواند امانت را همراه خود ببرد و نه بدیگری بسپارد (مگر با رضایت مالک).

بنابراین اگر آن مال در جایی است که معمولاً محفوظ است تا از مسافرت برگردد و بودنش برای حفظ مال لزومی ندارد آن سفر جایز و مباح است و اگر در نبودنش مال امانتی در معرض خطر است باید آنرا بصاحبش یا وکیلش برگرداند یا اگر میسر نیست بحاکم شرع بسپارد یا ترک سفر کند و چنانچه سفر ضروری است باید آنرا بیک نفر امین موثق بسپارد یا همراه خود ببرد.

باید دانست کسیکه از عهده امانتداری بر نمی آید حق ندارد امانت را پذیرد و در

صورتیکه بصاحب مال بفهماند که برای امانتداری حاضر نیست و او هم اعتنائی به ردش نکند و مال را بگذارد و برود و تلف شود آن شخص ضامن نیست ولی البته اخلاقاً سزاوار است حتی الامکان آنرا نگهداری کند هر چند چون نپذیرفته نگهداری بر او واجب نیست و ضمانی هم ندارد.

پوشیده نیست که ودیعه از عقود جایزه است و هر وقت طرفین بخواهند می توانند فسخ کنند بنابراین هر وقت مالک بخواهد می تواند امانتش را پس بگیرد و برامین واجبست برگرداند و همچنین هر وقت امین خواست می تواند امانت را بصاحبش برگرداند و مالک نمی تواند نپذیرد.

۳- مسامحه در رد کردن امانت: اگر مالی بعنوان امانت مالکی در دست کسی قرار گرفت اگر خود نگهداری مال منظور بوده هر گاه صاحب مال آنرا خواست باید فوراً آنرا برگرداند بطوریکه در عرف بگویند مسامحه نکرد هر چند صاحب آن مال، کافر، حر بی و مالش مباح باشد بلی در صورتیکه امانت گذار دزد یا غاصب باشد در اینصورت نباید بآن شخص برگرداند بلکه واجبست بصاحبش برساند.

همچنین باید امانت را بصاحبش برگردانید وقتی که از تلف شدنش بترسد و چنانچه بصاحب مال میسر نیست بترتیب بویک یا حاکم شرع یا امین برساند و نیز اگر نشانه‌های مرگ را در خودش ببیند باید همین کار را بکند و در صورتیکه هیچیک میسر نباشد اگر وارثش را امین میداند باو بسپارد و گر نه واجبست وصیت کند و شاهد بگیرد و بوسی و شاهد اسم صاحب مال و جنس و خصوصیاتش را بیان کند. و نیز هر گاه صاحب مال بمیرد بر امانتدار واجبست آنمال را بوارثش برساند مگر اینکه وارث را نشناسد و منتظر تعیین او باشد و اگر وارث متعدد است باید همه را جمع کرده بهمه برساند یا بویک ایشان بدهد و اگر یکی بدهد ضامن سهم دیگران است.

اجاره، عاریه، رهن، و مضاربه: در صورتیکه مال بعنوان دیگری غیر از ودیعه در دست کسی امانت مالکی باشد مثلاً بعنوان اجاره، عاریه، رهن و مضاربه باشد وقتی که این عناوین برطرف شد (مثلاً مدت اجاره تمام شد و...) و صاحب مال مطالبه کند باید فوراً باو تسلیم کرد زیرا اجاره و رهن و مضاربه از عقود لازمه است و تا مدت اجاره تمام نشود مالک نمی تواند مال خود را مطالبه کند و تا بدهکار بدهی خود را نپردازد نمی تواند وثیقه‌ای که نزد طلبکار گذاشته بخواهد و تا مدت عقد مضاربه نگذرد حق استرداد مال را

ندارد و بعضی فرموده‌اند پس از گذشتن مدت اجاره و مضاربه و فک رهن بر مستأجر و عامل و مرتهن واجبست فوراً مال را بصاحبش برگرداند هر چند مطالبه نکرده باشد مگر اینکه خودش مهلت بدهد. اما عاریه (دادن مال بدیگری که مجاباً از آن بهره ببرد) چون از عقود جایزه است هر وقت صاحبش مطالبه کرد باید فوراً باو رد کرد مانند ودیعه.

در جستجوی مالک و صدقه از طرف او: در امانت شرعی در صورتیکه صاحبش را می شناسد باید باو رد کند هر چند آن شخص بی اطلاع باشد یا مطالبه نکند و اگر نمی شناسد واجبست تا یکسال درصدد جستجوی صاحبش باشد بتفصیلی که در رساله‌های عملیه است و پس از یکسال آنرا از طرف صاحبش صدقه دهد.

بلوغ و عقل در طرفین ودیعه: شرط صحت ودیعه اینست که هر یک از امانت گذارنده و امانت گیرنده عاقل و بالغ باشند بنابراین جایز نیست هیچ وقت بمالی که در دست بچه یا دیوانه است دست زد مگر باذن ولی و اگر مالی را از دست بچه یا دیوانه گرفت اگر تلف شد ضامن می شود و باید آنرا به ولی ایشان برگرداند و نمی تواند مجدداً بخود طفل یا دیوانه بدهد بلی اگر مالی را در دست بچه یا دیوانه ببیند و از تلف شدنش بترسد برای حفظ آن می تواند از آنها بگیرد و به ولیشان برساند و اگر بر فرض تلف شد ضمانتی ندارد.

آنچه ذکر شد احکام مهم امانتداری و اقسام خیانت بود و برای دانستن سایر احکام و فروع و بکتاب ودیعه و عاریه و رهن و وکالت و غیره از کتب فقهی مراجعه شود. چیزیکه مهم است دانستن اهمیت امانتداری و بزرگی گناه خیانت است که

ذکر شد و برای مزید اطلاع و تذکر ترجمه یک آیه و چند روایت دیگر اکتفاء می شود:

خداوند امانتداران را می ستاید: در سوره آل عمران می فرماید: «بعضی از اهل کتاب (نصارا) هستند که اگر مال بسیاری بآنها امانت بسپاری بتو رد می کنند و بعضی دیگر (یهود) اگر چیز ناقابل هم نزدشان بگذاری بتو بر نمی گردانند مگر آنکه در مطالبه سخت گیری و اصرار داشته باشی سببش آنست که می گویند خوردن مال غیر اهل کتاب (یعنی غیر یهود) بر ما حرام نیست با اینکه میدانند چنین حکمی در کتابشان نیست بخدا دروغ می بندند»^۱.

۱- و من اهل الکتاب من ان تأمنه بقطار یوده الیک و منهم من ان تأمنه بدینار لا یوده الیک الا

در این آیه خداوند نصارا را ستوده که خیانت بامانت غیر همکیش خود را جایز نمی دانند و مال امانتی را هر چه باشد بصاحبش بر می گردانند لیکن یهود را ملامت می فرماید که مال امانتی را هر چند کم باشد اگر مال غیر همکیش آنها باشد بآن خیانت کرده بصاحبش بر نمی گردانند و خیانت را رومی دارند و بخداوند تهمت می زنند و این عمل زشت را حکم خدای می دانند.

رسول خدا (ص) وقتی که این آیه را خواند فرمود «دشمنان خدا دروغ گفتند هر چیزیکه در جاهلیت بوده (پیش از اسلام) محو نمودم مگر امانت را که باید بصاحبش برگردانده شود مسلمان باشد یا کافر».

از اینجا معلوم می شود که خیانتکار باطایفه یهود در این جهت مساوی است و اگر آنرا حلال بداند از جمله دشمنان خدا بشمار می رود.

مقاصه از مال امانتی: چون روایات و آیاتی که رسیده عمومیت تمام دارد شیخ در نهاییه و جماعتی از قدامای فقهاء فرموده اند مقاصه از مال امانتی جایز نیست چنانچه شیخ روایت نموده در حدیث صحیح از سلیمان خالد که گفت از حضرت صادق (ع) پرسیدم از شخصی طلبی داشتم و بمن نداد و منکر شد و سوگند هم خورد که بدهی ندارم پس از آن منافی از او بعنوان امانت نزد من آمد آیا می توانم امانتش را باورده نکرده بابت طلب خودم تصرف کنم؟ فرمود اگر آن شخص بنو خیانت کرد تو نباید با او تلافی بعتل و خیانت بامانتش کنی و خود را بآنچه باو عیب گرفتی (خیانت) آلوده مساز.^۱

در این زمینه روایات دیگری هم رسیده لیکن مرحوم سید در کتاب قضاء از ملحقات عروة الوثقی می فرماید مشهور بین فقهاء اینست که تقاضی از مال ودیعه مانعی ندارد و خود ایشان هم فتوا به جواز داده ولی احتیاط اینست که این کار را نکنند.

از حضرت صادق (ع) پرسیدند که یک نفر را وکیل می کنند و پولش می دهند که

مادمت علیه قائما ذلک بانهم قالوا لیس علینا فی الامین سبیل و یقولون علی الله الکذب و هم یملون (سوره آید ۷۵).

۱- کذب اعداء الله ما من شیء فی الجاهلیة الا هو تحت قدمی الا الامانة فانها مؤداة انی البر و الفاجر (تفسیر مجمع البیان).

۲- قال (ع) ان خالک فلا تخد ولا تدخل فیما عیبته علیه (نهایه).

نیاسی برای موکل بخرد و قبیحه بازار می رود می بیند آنچه در بازار است خودش مثلش را دارد پس پارچه خودش را باو می دهد حضرت فرمودند بچنین کاری نباید البته نزدیک شود و خود را آلوده بچنین خیانتی نکند پس آیه امانت را تلاوت نموده و فرمود: هر چند پارچه ای که مال وکیل است بهتر از آنچه در بازار است باشد اگر در بازار از آن قماش یافت می شود نباید از مال خودش بدهد.^۱

و سبب خیانت بودن این معامله ظاهراً و کالت این شخص اذن در خرید پارچه ایست که در بازار است و نظیر این است وقتی که شخص بدیگری پولی می دهد و می گوید بسادات یا بفقرای برسان و خود گیرنده سید یا فقیر باشد نمی تواند از آن پول بعنوان سیادت یا فقر برای خود تصرف کند مگر اینکه صاحب مال اذن عامی داده باشد که شامل آن شخص هم بشود.

خیانت در امانت باری است در قیامت: پیغمبر اکرم (ص) می فرماید: زنهاری که یکی از شما مسلمانان شتر دیگری را خیانت نکند که در روز قیامت آن شتر بر پشت اوست و فریادهای زندانهای کسی از شما اسب دیگری را خیانت نکند و اگر چنین کرد روز قیامت آن اسب بر پشت اوست و صبحه می زند پس آن شخص خائن بمن متوسل می شود و فریاد می می کند من می گویم هر آینه شما رساندم و از خطر خیانت در روز قیامت شما را آگاهانیدم و امروز نمی توانم عذاب را از تو بردارم^۲ و ذکر شتر و اسب در این حدیث از باب مثل و نمونه است و آنچه که خیانت شده هر چه باشد از شخص خائن در قیامت جدا نمی شود و باری است بدوش او.

علامه مجلسی پس از نقل حدیث مذکور در معنی غلول می فرماید: در روایت دیگر پیغمبر اکرم (ص) دستور فرموده یک نفر از طرف آنحضرت در بین خلق ندا کند ریسمان یا سوزنیکه بخانت برده اید بر گردانید جز این نیست که خیانت در قیامت سبب رسوائی و سر

۱- عن الصادق (ع) انه سئل عن الرجل یقول له ابع لی ثوباً فیطلب له فی السوق فیکون عنده مثل ما یجدله فی السوق فیعطیه من عنده قال (ع) لا یقرین هذا ولا یدنس نفسه ان الله عزوجل یقول انا عرضنا الامانة الی آخر الایه قال (ع) و ان کان عنده خیر مما یجدله فی السوق فلا یعطیه من عنده (تفسیر صافی نقل از تهذیب).

۲- قال (ص) الا لایطلن احد بعبراً فیأتی به علی ظهوره یوم القیمة له رغاء الا لایطلن احد فوراً فیأتی به یوم القیمة علی ظهوره له حمحمة فیکول یا محمد (ص) یا محمد (ص) فاقول قد بلغت لا املك لك من الله شیئاً (کافی).

طرف شخصی نزد دیگری است یا بطور اختیار مثل اینکه مطلبی را بکس بگوید و نزدش بامانت بسیار که بدیگری نگوید و آنرا فاش ننماید یا اینکه قهراً و بدون اختیار طرف باشد مثلاً بدون اختیار مطلب سری را که دیگری می گوید می شود یا از کسی چیزی می بیند که راضی نیست فاش شود در اینصورت هر گاه چیزی را که دیده یا شنیده نقل کرده فاش سازد بامانت خیانت کرده است چنانچه در کلمات قصار حضرت امیرالمؤمنین (ع) است «فاش کردن رازی که بتو سپرده شده خیانت و غدر است»^۱ و فوقی در حرمت فاش کردن رازین سر دشمن و دوست نیست خواه طرف خوب باشد یا بد.

مجالس امانت است: پیغمبر اکرم (ص) می فرماید کسیکه با دیگری همنشین می شود آنچه در آن مجلس می گذرد امانتی نزد اهل آن مجلس است و برای مؤمن حلال نیست امر زشتی را از برادر دینی خود نقل کند.^۲

و این بابو ذری فرماید: «مجالس امانت و فاش کردن تورات برادرت را خیانت است پس از آن بپرهیز»^۳

و آنچه در مجلس می گذرد نزد اهل آن مجلس امانت است و نباید فاش شود مگر سه چیز ریخته شدن خون مسلمانی که بناحق کشته شود و زنا و بردن مالی که بردنش حلال نباشد^۴ و در هر یک از این سه چیز حاضرین می توانند در موقع احتیاق حق نزد قاضی شهادت دهند و در بعضی مواردی که گذشت پوشیدن و فاش نکردنش حرام است.

در سوره تحریم پروردگار عالم بعضی از زوجات پیغمبر (عایشه و حفصه) را توبیخ و سرزنش می کند که به آنحضرت خیانت نموده و سرش را فاش کردند و ایشانرا راهنمایی می فرماید از این گناه بزرگی که دانشانرا تیره کرده توبه کنند.^۵

در همین سوره خیانت زن لوط و زن نوح را تذکر می فرماید چون سر داخل خانه

۱- اذاعة سر او دعه غدر (غرر الحکم تألیف آمدی).

۲- المجالس بالامانة ولا یحل لمؤمن ان یقول عن اخیه المؤمن قبیحاً. (جلد ۱۶ بحار الانوار).

۳- عن النبی (ص) یا ایذا المجالس بالامانة و افشاء ذک سرائیک خیانة فاجتنب ذاک (وسائل النبی).

۴- المجالس بالامانة الا ثلثة مجالس مجلس سفک فیه دم حرام و مجلس استحل فیه فرج حرام و مجلس استحل فیه مال حرام بغیر حقته. (جلد ۱۶ بحار نقل از امامی مفید).

۵- ان توبت الی الله فقد صغت قلوبکم (سوره ۶۶ آیه ۴).

بریزی است^۱ شخصی آمد و دسته موئی را که برده بود آورد و گفت این دسته مورا بر منم تا پلان شترم را بآن بدوزم حضرت فرمود سهم خود را از این دسته مورتو بخشیدم و نسبت بهم سایر مسلمانان باید قسمت آن معین شود تا جزء سایر اموال بین ایشان تقسیم گردد. مرد عرب گفت نمی دانستم کار باین سختی است حال که چنین است من این دسته مورا نمی خواهم آنرا داد و رفت.

«عرف المجرمون بسیماهم» مجلسی می فرماید: مال خیانت شده را که بدوش خائن می گذارند علامت و نشانه ایست که بآن گیاهش شناخته می شود و این امری است کلی که فردای قیامت هر کس وارد محشر می شود با گیاهی که از آن توبه نکرده و خدا بخواهد بعدل با او معامله کند نشانه ای از سنج گناه همراهش می کند تا اهل محشر سبب استحقاق عقوبتش را بدانند مثلاً شارب الخمر با ظرف شرابی که بوی گندش مردم را می آزارد و صاحب طنبور با آلات طرب و قمار باز با آلات قمارش و هکذا وارد محشر می شوند.

پیغمبر (ص) از ماندن امانت می ترسد: روزی فقیری در مسجد برسوا خدا (ص) اظهار فقر نمود فرمود بنشین خدا قادر است فقیر دیگری هم آمد باو هم همین را فرمود سومی هم همچنین تا مردی وارد شد و چهار صاع گندم بابت زکات بآن حضرت تسلیم کرد حضرت بهر یک از آن سه نفر یک صاع گندم مرحمت فرمود یک صاع دیگر را پس از نماز مغرب و عشاء اعلام فرمود که هر کس مستحق است بیاید بگیرد کسی نیامد ناچار آنرا منزل بردند. از عایشه منقولست که در آنشب حضرت ناراحت بود سببش را پرسیدم فرمود می ترسم امشب بمیره و این امانت بمعده من بماند و باهلش نرسد.

و نیز مرویست که در عرض موت شش یا هفت دینار مال فقراء نزد آنحضرت امانت بود آنرا طلبید و شمرد آنگاه فرمود چه گمانست محمد را که خدایرا دیدار کند و این دینارها با او باشد پس آنها را بدست حضرت امیرالمؤمنین سپرد تا بفقره برساند آنگاه فرمود اینک راحت شدم.^۲

راز دیگران امانت است: گاهی امانتداری نسبت بکلام یا مطلب سری از

۱- ردو الخط والمخیط فان الغلول عار وشاربوم القيمة (شرح کافی).

۲- ناسخ التواریخ جلد ۳ حالات رسوا خدا (ص) صفحه ۵۴۴.

امانتدار در سایه عرش خدا: از آنجائیکه جز برای صاحبان نفوس زکیه که دارای علو همت و فتوت و غیرت باشند راز داری مشکل است برای آن آثار بزرگی است که کمتر عمل خیری ممکن است این آثار را داشته باشد و آن در امان بودن از ترس بزرگ روز قیامتست که در آن روز امانتدار در ایمن ترین و شریفترین جاها زیر سایه رحمت عرش خداست. حضرت موسی بن جعفر (ع) می فرماید: سه طایفه اند که در زیر عرش خدا در روزیکه پناه و سایه رحمتی جز رحمت حق نیست جای می گیرند: کسیکه برادر مسلمان خود را تزویج کند یا خدمتگزاریش کند یا رازش را پوشیده دارد.^۱

راز خود را بکسی نگوئید: در روایات بما دستور داده اند که راز خود را بدیگری نگوئید هر چند نزدیکترین و دوستترین افراد یا شما باشد چون ممکن است آن دوستی دوام نکند و روزی بدشمنی بگراید و ایمانیکه شخص را از افشای راز دشمنش باز دارد کمیابست. حضرت صادق بیکی از اصحاب خود می فرماید: دوست را از رازت آگاه مکن مگر آنچه را که اگر دشمنت از آن خبردار شود ضرری برای تونداشته باشد زیرا ممکن است دوست روزی دشمنت شود^۲ و چه خوب سروده:

زهار مکن تکیه کلی بریار راز دل خود ز دوست پنهان میدار
روزی باشد که دوست دشمن گرد برگردد و دشمنی کند آخر کار

۱- ثلثه مستظنون بظل عرش الله یوم لا ẖل الا ظله رجل زوج اخاه المسلم او اخذه او کتم سره (خصال شیخ صدوق ص ۱۴۱ حدیث ۱۶۲).

۲- لا تطلع صديقك من شرك الاعلى مالو اطلع عدوك لم یضرك فان الصديق قد یکون عدوك یوماً (بحار الانوار نقل از امالی).

از بعضی از صالحین نقل شده وقتی که خواست زرش را طلاق بدهد از او پرسیدند چه عیبی از او دیده ای که می خواهی طلاقش دهی؟ فرمود عاقل هیچگاه برده زن خود را نمی درد و رازش را فاش نمی کند چون عده اش گذشت و زن دیگری شد از او پرسیدند حالا دیگر زن تو نیست چه عیبی داشت که طلاقش گفتی؟ فرمود مرا با زن مردم چکار؟ و لذا از جمله حقوق زن بر شوهر فاش نکردن راز اوست حتی بعد از طلاق و جدائی این حق باقیست.

و این قسم از خیانت نزد جمیع طبقات بشر مذموم و زشت است حتی نسبت بر جس پلیدی مانند این زیاد لعنة الله علیه که در کتاب عقدا القرید می نویسد عمر بن سعد را برای افشای وصیت حضرت مسلم بن عقیل سرزنش کرد که چرا رازش را فاش کردی و همچنین خودت خبر آمدن حسین را دادی باید خودت نیز بجنگ او بروی.

آنها را فاش می کردند عاقبت جزء هلاک شوندگان شدند!

افشای سر خیانت بامانتست: عبدالله بن سنان می گوید از حضرت صادق (ع) پرسیدم آیا عورت مؤمن بر مؤمن حرام است؟ فرمود: بلی، گفتم آیا از عورت، قبل و دبر را قصد فرمودید؟ فرمود نه چنین است که گمان کردی (هر چند نگاه کردن به عورت دیگری هم حرام است) بلکه منظورم فاش کردن راز اوست.^۲

و نیز می فرماید کسیکه مرده مؤمنی را غسل بدهد و در غسل دادنش امانتداری کند آمرزیده شده است گفته شد امانتداری در غسل چیست؟ فرمود اگر نقص یا عیبی را در بدنش دید خبر ندهد.^۳

از آنچه گذشت دانسته می گردد که فاش نمودن سر بطور کلی خیانت است خواه آن راز را صاحبش نزد آن شخص بامانت سپرده باشد یا همینطور از آن با خبر شود و این قسم هم دارای مراتب و اقسامی است که گاهی منطبق بر نمیه و گاهی بر عنوان غیبت می شود که انشاء الله در محل خودش ذکر می گردد.

اسرار مسلمانان برای کفار: یکی از مراتب خیانت با خدا و پیغمبر و تمام مسلمانان حتی خود خیانت کننده، فاش کردن اسرار سیاسی و امور نظامی مسلمانان است برای کفاری که با مسلمین در جنگند تا سبب تقویت دشمن و شکست مسلمانان شود و شاید اشاره به همین مرتبه از خیانت است آیه شریفه ای که می فرماید: «ای مؤمنین خیانت نکنید با خدا و رسول و با مؤمنین در اظهار اسرار»^۴ و در شأن نزول آیه از جابر بن عبدالله منقولست که جبرئیل به پیغمبر (ص) خبر داد که ابوسفیان در فلان محل با جمعی از مشرکین فرود آمده و شما مهابی جنگ با او شوید و این خبر را پوشیده بدارید تا ناگهان بر سرشان بتازید یکی از منافقین این خبر را نوشت و ابوسفیان را از آمدن مسلمانان خبر دار کرد این آیه نازل شد و نیز موضوع خیانت کردن ابولبابه و توبه اش در ذیل همین آیه مذکور است.

۱- فخاننا هما فلم یغنیاهما من الله شیئاً و قیل ادخلا النار مع الداخلین. (سورة تحریم آیه ۱۰).

۲- عن عبدالله بن سنان قال قلت له (ع) عورة المؤمن علی المؤمن حرام قال (ع) نعم قلت تمنی سفیه قال (ع) لیس حیث نذهب انما هو اذاعة سره (کافی ج ۲ ص ۲۶۷ حدیث ۲).

۳- من غسل میتاً مؤمناً فادی فیه الامانة غفر له قیل و کیف یؤدی فیه الامانة قال لا یخبر بمایرت. (امالی).

۴- یا ایها الذین آمنوا لا تخونوا الله و الرسول و تخونوا اماناتکم. (سورة ۸ آیه ۲۷).

خیانت دانم گفت اگر مرا خبر نمی دهی پس بمنبر شو و دروغگو را (منظورش حسین بن علی (ع) بوده استغفرالله) دشنام ده — قیس بمنبر رفت و فرمود ای مردم حسین بن علی (ع) بهترین خلق خدا و پسر فاطمه دختر رسول خدا (ص) است و من فرستاده اویم او را در حاجز گذاشته و آمده ام که دعوت او را اجابت کنید و بسویش بشتابید پس پسر زیاد و پدرش را لعنت کرد و بر امیرالمؤمنین درود فراوان فرستاد پسر زیاد فرمان داد که او را بیام قصر ببرند و از آنجا بزریر بپندازند چون او را پرتاب کردند استخوانهایش شکست هنر رومقی داشت که عبدالملک بن عمیر سرش را برید — چون گزارشات قیس و کشته شدنش بامام (ع) رسید چشمانش اشک آلود گشت و این آیه را خواند: «از ایشان کسانی هستند که قتلشان رسیده و از ایشان کسانی هستند که قتلشان می رسد»^۱ و دست بدعاء برداشت و گفت «پروردگار بهشت را فرودگاه ما و آنان قرار ده و ما و ایشان را در جایگاه رحمت و ثوابهای مطلوبی که ذخیره فرموده ای گرد آور»^۲.

۱- فقههم من قضی نحبه و منهم من ینظر (سوره آیه ۲۳).

۲- در موضوع امانتداری و ترک خیانت حکایت لطیفی در کتاب ریاض الحکایات نقل نموده که ذکرش در اینجا خالی از مناسبت نیست.

وقتی شخصی هزار تومان همراه داشت و در کیسه ای بود در سحرگاهی عزم حمام کرد در انشای راه بیکپی از دوستان خود رسید او را تکلیف بحمام نمود آن دوست به همراه او آمد تا بر سر دو راهی رسیدند رفیق بی آنکه آن شخص را خبر کند از وی مفارقت کرد اتفاقاً دزدی همراه می آمد و در خیال کیسه زر بود چون بدر حمام رسیدند خواجه را گمان بود که همان رفیق اوست کیسه زر را باو داد و گفت این امانت نزد تو باشد تا من از حمام بیرون آیم.

دزد کیسه زر را گرفت همانجا ایستاد تا خواجه از حمام بیرون آمد رفیقش را ندید گفت شاید بمنزل رفته باشد یا شغلی برایش پیدا شده خواست بمنزل رود دزد پیش آمد و کیسه زر را بوی داد خواجه گفت تو کیستی؟ گفت من دزدی طارم لیکن بجهت نگهداشتن امانت تو امشب از شغل خود بازماندم.

گفت چرا کیسه را نبردی؟ گفت بجهت آنکه تو آنرا نزد من امانت گذاشتی در امانت خیانت کردن خلاف جوانمردی است پس خواجه قدری از آن زربدزد داد و بمنزل مراجعت نمود.

چنانچه ملاحظه می فرمائید فتوت و امانتداری اینمرد دزد در این واقعه او را از نکبت دزدی بازداشت و برزق حلال که هدیه خواجه باشد رسانید و یقیناً خداوند شکور چنین صاحب فتوتی را موفق بتوبه خواهد داشت و پاک از مظالم از دنیا خواهد رفت.

سرمشق را ز داری: سزاوار است در خاتمه این بحث از نمونه کامل امانتداری یاد شود و قتی که حضرت سیدالشهداء به حاجز ابن بطین روم رسید نامه ای بمسلم بن عقیل و شیعیان کوفه نوشت به این مضمون:

از حسین بن علی بپدران مؤمن و مسلمان خود — سلام بر شما باد — من خدا را ستایش می کنم که جز او معبودی نیست و بعد؛ نامه مسلم بمن رسید و مرا از اندیشه نیک و اجتماع تمامی شما برای یاری ما و مطالبه حق ما خبر داد از خدا خواهانم که کار ما را نیکو فرماید و شما را بر این اقدام جزای نیک دهد من هم در روز سه شنبه هشتم ذی الحجه روز تروی به از مکه بسوی شما حرکت کردم چون فرستاده من نزد شما بیاید در کار خود سریع و جدی باشید من هم در این روزها انشاءالله بطرف شما خواهم آمد والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

نامه را بقیس بن مسهر صیداوی داد و او ربوکوفه آورد — حصین بن تمیم سردار لشکر پسر زیاد آنجناب را دستگیر کرد قیس فوراً نامه حضرت را پاره کرد — چون او را نزد پسر زیاد آوردند نامه آقا را از او خواست فرمود آنرا پاره کردم چرا؟ فرمود برای اینکه تو ندانی چه نوشته بود. گفت نامه برای کی بود فرمود برای مردمانی که اسم آنها را

در کتاب نفس المهموم و غیر آن از کتب مقاتل نقل شده که پس از گرفتاری حضرت مسلم بن عقیل بدست ابن زیاد، فرمود آیا مرا خواهی کشت؟ گفت آری فرمود پس بمن مجال بده تا بیکپی ز خویشاتم وصیتی کنم آن ملعون، اذن داد پس نظری باهل مجلس انداخت عمر بن سعد را دید فرمود ای عمر بین من و تو و یاشاوندیست و بتو حاجتی دارم و بر تو واجبست که حاجت مرا برآوری و این حاجت مراست و نتوانم آشکارا گفت.

عمر از پذیرفتن دریغ نمود ابن زیاد باو گفت دریغ مدار بین پسر عمت چه حاجتی دارد پس در گوشه ای از مجلس با آن حضرت نشست و مسلم فرمود مرا در کوفه وامی است که چون وارد کوفه شدم هفتصد درهم بوام گرفته ام زره مرا بفروش و آنرا بپرداز و چون مرا بکشند جنازه مرا از پسر زیاد بگیر و آنرا بخاک بپار و کس بسوی حضرت حسین (ع) فرست که او را از آمدن بکوفه بازدارد چه من باو نوشته ام که مردم با او همراهند و البته حرکت فرموده و بسوی این دیار رهسپار شده و او را از گرفتاری و کشته شدن باخبر ساز تا بکوفه نیاید و مراجعت فرماید. عمر سعد بدبخت همان ساعت هر سه مطلب سری مسلم را برای پسر زیاد نقل کرد پسر زیلا باو گفت «ما خانك الامین و لكن اتمنت الخائن» یعنی امین بتو خیانت نمی کند مگر اینکه خائن را امین خود قرار دهی کنایه از اینکه مسلم خائن را امین خود قرار داد.

عقوبتی که برای دزد معین فرموده معذب می فرماید) لیکن دستش بریده نمی شود مگر در وقتی که دزدی او معادل ربع دینار یا بیشتر باشد و اگر دست دزد در کمتر از این مبلغ بریده شود همه را دست بریده می بینی.^۱

حد دزدی: در سورة مائده می فرماید: «دستهای مرد و زن دزد را ببرید که جزای کارشان عقوبتی از جانب خداست (تا این عمل زشت ترک شود و برای دیگران عبرتی گردد و کسی جرأت دزدی نکند) و خداوند (در اراده اش) غالب و (در افعالش) داناست پس کسی که بعد از گناهش پشیمان شود و نزدیک چنین گناهی نشود خداوند برحمت و مغفرتش باورجوع می فرماید زیرا خدا بسیار آمرزنده و مهربان است».^۲

در کتاب برهان قرآن صفحه ۱۷۰ چنین می نگارد:

یکی از مواردی که معاندین اسلام در باره آن جارو و جنجال و غوغا برافراشته اند موضوع قوانین کیفری اسلام است. این گروه قوانین کیفری اسلام را وحشیانه می خوانند و در قتل بیست و عصر ترقی و تمدن شایسته اجراء و قابل انطباق نمی دانند و مخصوصاً در باره قطع دست و سرقت و رجم در حد زنا شور و غوغائی سخت پیا کرده اند و می گویند علم و فلسفه در حال حاضر ثابت کرده است که شخص مجرم را بعد از تنهایی اجتماع و نظامات ظالمانه اقتصادی و ادار بارتکاب گناه می کند و در حقیقت وقوع جرم یک نوع بیماری روحی و انحراف اخلاقی است و بنابراین وظیفه ما در باره شخص گناهکار اینست که در مقام علاج و اصلاح حال او برآئیم نه آنکه او را در چنگال عقاب و کیفر قرار دهیم.^۳

۱- عن محمد بن مسلم قال قلت لایعبدالله (ع) فی کم یقطع یدالسارق فقال (ع) فی ربع دینار قال قلت له فی در همین فقال (ع) فی ربع دینار بلغ الدینار ما بلغ قال فقلت له ارایت من سرق اقل من ربع الدینار هل یقع علیه اسم السارق فقال (ع) کل من سرق من مسلم شیئاً قد حواه و احزه فهو یقع علیه اسم السارق و هو عندالله سارق و لکن لا تقطع الا فی ربع دینار او اکثر ولو قطعت یدالسارق فیما هو اقل من ربع دینار لافیت عامة الناس مقطعين (تهذیب).

۲- والسارق و السارقة فاقطعوا یدیهما جزاء بما کسبا نکالا من الله و الله عزیز حکیم فمن تاب من بعد ظلمه واصلح فان الله یغفر رجیم. (سوره ۵ آیه ۴۲ و ۴۳).

۳- این خلاصه شبهه و اعتراض معاندین اسلام است که ترقی و تمدن قرن بیستم را برخ ما می کشند ولی از این نکته غفلت دارند که در همین قرن بیستم و بدست همان طرفداران ترقی و تمدن

۲۳- دزدی

بیست و سوم از گناهانیکه به کبیره بودنش تصریح شده دزدی است چنانچه در روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا (ع) ضمن شماره کبائر است و در روایت اعمش از حضرت صادق (ع) نیز رسیده و پیغمبر (ص) می فرماید: «زنا نمی کند زنا کننده در حالیکه بخدا و روز جزا ایمان داشته باشد و همچنین دزدی نمی کند شخص دزد در حالیکه ایمان داشته باشد» یعنی زانی و دزد در حال زنا و دزدی ایمان با آنها نیست بطوریکه اگر در آنحال بمیرند بی ایمان خواهند بود و بعضی از آیات و روایاتی که در باره خیانت است شامل دزدی نیز می شود و از لحاظ کمی یا زیادی مقدار فرقی در حرمت دزدی نیست هر چند بمقدار سوزن یا ریسمانی باشد بلی اگر مالیکه دزدیده شده معادل ربع مثقال طلا یا بیشتر باشد با اجتماع شرائط دیگری که ذکر می شود دست دزد را باید برید.

محمد بن مسلم می گوید از حضرت صادق (ع) پرسیدم در چه مقدار دزدی دست دزد بریده می شود؟ فرمود: ربع دینار. گفتیم در دو درهم چطور؟ فرمود نه، فقط در معادل ربع دینار دست دزد بریده می شود قیمت آن ربع دینار هر چه باشد گفتیم اگر کسی کمتر از ربع دینار دزدی کرده آیا باو دزد گفته می شود؟ فرمود هر کس از مال مسلمان چیزی را که نگاهداشته بدزد دزد نامیده می شود و نزد خداوند سارق است (یعنی او را با عذاب و

۱- لایزنی الزانی و هو مومن و لایسرق السارق و هو مومن (وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۲۳۶)

حدیث (۲۴).

ما منکر نیستیم که محیط تربیت و اوضاع اجتماع در تأسیس و تکوین شخصیت اخلاقی افراد اثر عمیقی دارد و همچنین انکار نمی کنیم که در بسیاری از موارد مظلّم اجتماعی و حق شکنیها عقده های روحی بوجود می آورد و روح را بیمار و اخلاق را منحرف می سازد و شخص را با ارتکاب گناه و امیدارد و بهمین مناسبت اسلام نیز کلیه اینجهات را در تشریع کیفرها رعایت کرده است ولی با وجود این نمی توانیم اراده افراد را نادیده فرض کنیم و انسان را موجودی فاقد قدرت و شعور و مسلوب الاراده بشماریم و بتقلید مکتب روان شناسی تحلیلی تنها جنبه محرکه انسان یا باصطلاح (دینامو) را بحساب بیاوریم ولی نیروی ضبط و قوه کنترل (فرامل) را از نظر دور داریم آن نیرو و قدرتی که کودک را پس از رسیدن بسن معینی از ادارار کردن در بستر خود بازمی دارد همان نیرو یا نظیر آنست که دستگاه اعمال و تصرفات انسانرا نیز تحت کنترل و مراقبت قرار میدهد و او را از پیروی شهوات و تسلیم شدن در برابر طغیان و طوفان هوی و هوس باز می دارد و بهمین مناسبت است که در کشورهای غربی یعنی در همان سرزمینهایی که «فلسفه روان شناسی تحلیلی» پدید آمده و نشو و نما کرده هیچگاه مجرمی را بدون کیفر رها نمی کنند و جاسوس و خائنی را بعنوان اینکه عقده های روحی و سوء نظامات اجتماعی باعث خیانت و جنایت او شده مورد لطف و نوازش قرار نمی دهند بلکه او را بزدان و دار و شکنجه و مسلسل می سپارند همچنین ما منکر نیستیم که عوامل و شرائط اقتصادی در تکوین و تأسیس مشاعر و عواطف و مهندسی افکار و اعمال و آثاری غیر

فجایع و جنایاتی صورت می گیرد که شدت و سختی کیفرهای اسلامی در برابر آن قابل بحث و در خور مناقشه نیست.

گو یا معترضین بقوانین کیفری اسلام و طرفداران ترقی و تمدن توجه ندارند که در همین عصر ملت فرانسه که خود را علمدار آزادی و سبیل بشر دوستی معرفی می کند چهل هزار نفر از مردم شمال افریقا را بدون هیچگونه جرم و گناهی بلکه بعلت مطالبه حقوق حقه خود بمسلسل می بندد و بخاک و خون می کشد (در کیهان ۳۹/۱/۲۵ می نویسد: در مبارزات دلیرانه که ملت مجاهد و آزادیخواه الجزایر برای استخلاص از جنگال اهریمنانه دولت جبار و ستمگر فرانسه در این مدت شش سال از خود نشان داده اند یک میلیون ازده میلیون جمعیت رشید خود را بجرم دفاع از حدود و حقوق طبیعی خود از دست داده است) و هر گاه باین وحشیگری فاحش و این جنایات فجیع توجه داشتند اسلام را از جهت کیفر دادن بعضی از افراد متجری و جنایتکار مورد اعتراض و در خور انتقاد نمی دانستند.

قابل انکار دارد و محرومیت مستمر و فقر و گرسنگی؛ کینه و بغض شدید از اجتماع در اعماق روح پدید می آورد و شخص را برای ارتکاب بیشتر جنایات آماده می سازد ولی باوجود این نمی توانیم قبول کنیم که عامل اقتصادی تنها عاملی باشد که سلوک و اعمال انسانرا تحت تاثیر قرار دهد زیرا ما بسیاری از مردم فقیر و محروم را می شناسیم که در عین تحمل شدت فقر و مرارت محرومیت پرده تقوی و عصمت خود را نمیدارند و با کمال عفاف و پرهیزگاری و در منتهای راستی و درستی وظائف خود را انجام می دهند بعلاوه هر گاه عامل اقتصادی بتنهائی متصرف در اعمال و سلوک افراد باشد می باید در کشورهای اتحاد جماهیر شوروی که بنا ببا دعای مبلغین و هواداران نظام کمونیزم فقر و گرسنگی و بی عدالتیها و محرومیتهای اقتصادی از آنها رخت بر بسته هیچگونه اثری از جرائم و جنایات وجود نداشته باشد در صورتیکه واقع امر بر خلاف اینست و در آنجا نیز انواع جرمها و جنایتها بوقوع می پیوندد.

با توجه باین حقایق وقتی سیاست اسلام را درباره کلیه حدود کیفرها مورد مطالعه قرار دهیم باین حقیقت می رسیم که اولاً این شریعت کوشش خود را مصروف در آن می دارد که اجتماع را از اسباب و موجبات ارتکاب گناه محفوظ دارد و ثانیاً پس از کوشش فراوانی که در این راه مبذول می دارد حدود و کیفرها را برای جلوگیری از شیوع گناه مقرر می سازد و روی این اصل اطمینان کامل دارد که آن حد و کیفر بر آئین عدالت جریان خواهد یافت زیرا چنین حد و کیفری در باره کسی اجراء می شود که هیچگونه داعی و مجبوری برای ارتکاب گناه نداشته است اما در صورتیکه اجتماع به جهتی از جهات قادر نباشد که از موجبات ارتکاب گناه جلوگیری کند کیفر گناه نیز ساقط می شود و شخص گناهکار یا آزاد خواهد شد و یا بصرف تغزیر و گوشمالی در باره او اکتفا خواهد شد.

مثلاً وقتی درباره دزدی و حد آن دقت کنیم می بینیم که اسلام برای جلوگیری از دزدی پیش از هر چیز ثروت را از روی عدالت توزیع کرده و دولت را مسؤول تأمین معاش همگی افراد با صرف نظر از نژاد و زبان و رنگ و مقام اجتماعی قرار داده و همچنین مقرر داشته که دولت برای هر یک از افراد شغلی متناسب تهیه کند و در صورت نبودن کار معاش ایشانرا از بیت المال تأمین کند و با این ترتیب موجبات و علل موجه و معقول دزدی را بکلی از میان برده است و با وجود این دستور داده است که در صورت وقوع سرقه

تحقیق کامل بعمل آید تا ثابت شد که مرتکب این گناه اجبار و اضطراری به ارتکاب آن داشته یا نه و پس از آنکه ثابت شد هیچگونه اجباری و اضطراری در کار نبوده اجرای حد را مقرر داشته است بنابراین مسلم است که اجرای حدود اسلامی در اجتماعی روا و مشروع است که سایر قوانین و مقررات این شریعت نیز مجری و مطاع باشد و گرچه محتاج بیان نیست که حدود اسلامی را در یک اجتماع غیر اسلامی نمی توان اجراء کرد.

۱- مؤید این ادعا روایتی است که علامه مجلسی در جلد دوازدهم بحارالانوار نقل کرده و اکنون ترجمه آنرا در معرض مطالعه خوانندگان گرامی این کتاب قرار می دهیم:

محمد بن سنان گفت من در خراسان نزد مولایم حضرت رضاع) بودم و مأمن آنحضرت را در سمت راست خود می نشانید اتفاقاً روزی بمأمن خبر دادند که مردی از صوفیان دست بزدی گشوده مأمن باحضار او فرمان داد پس چون در او بنگریست او را مردی در کسوت زهد یافت که آثار سجده در پیشانی داشت مأمن گفت اف بر این آثار دنیا و بر این کار زشت آیا با چنین آثاری زیبا که از تو می بینم ترا بزدی نسبت می دهند مرد صوفی گفت من اینکار را از سر اضطرار کرده ام نه از روی اختیار و بهنگامی دست باینکار بدم که تو حق مرا از خمس و غنائم بازداشتی مأمن گفت تو در خمس و غنائم چه حق داری؟ مرد صوفی گفت خدای عزوجل خمس را بخش قسمت تقسم کرده و فرموده «و بدانید که هر غنیمت که بدست آورید خمس آن برای خدا و پیغمبر او و ذوی القربی و یتیمان و یتیمیان و درماندگان در سفر است» و همچنین غنیمت را بخش قسمت تقسیم کرده و فرمود «غنیمتی که خدا از اهل قریه ها به پیغمبر خود بخشید برای خدا و پیغمبر او و ذوی القربی و یتیمان و یتیمیان و درماندگان در سفر است آنکه غنیمت تنها در دست و حوزه توانگران شما بگرددش نباشد» آنگاه گفت پس تو مرا که براه سفر درمانده ام و بیوا و تهیدستم و از جمله حمله قرآنم از حقم محروم ساخته ای.

مأمن گفت آیا من حدی از خدا و خدا و حکمی از احکام خدا را باین افسانه های تو ترک کنم؟!.

مرد صوفی گفت: اول بکار خویش پرداز و خود را تطهیر کن و آنگاه بظهور دیگران پرداز و نخست حد خدا را بر نفس خود بران و آنگاه دیگران را حد زن. مأمن از حجت فروماند و روبرو حضرت رضاع) کرد و گفت تو در این باره چه می گویی آنسرور فرمود مقصود این مرد آنست که چون تودزدی کرده ای او نیز دزدی کرده مأمن از این سخن سخت برآشفست و آنگاه بمرد صوفی گفت بخدا قسم دست ترا خواهم برید. صوفی گفت آیا تو دست مرا خواهی برید در صورتیکه تو خود بنده من هستی، مأمن گفت وای بر تو از کجا من بنده تو شده ام صوفی گفت از آنجا که مادر تو از مال مسلمانان خریده شده و از اینجهت تو بنده کلیه مسلمین مشرق و مغرب تا آنگاه که ترا آزاد کنند و من ترا آزاد

علت اینکه بعضی از معترضین قانون کیفری اسلام و از آنجمله بریدن دست دزد را وحشتناک و قسوتبار می شمارند اینستکه از قوانین شرع و مقررات فقه اسلامی بی اطلاعند و در اثر همین بی اطلاعی وقتی این حکم را می شنوند پیش خود تصوری می کنند که اسلام با تشریع این قانون سلاح خانه ای بوجود آورده که همه روزه دست عده ای در آن سلاح خانه بریده می شده غافل از اینکه این قانون اقتدر شروط و قیود دارد که بندرت ممکن است بمرحله عمل در آید و بهمین جهت در آن روزگار که حدود و قوانین کیفری اسلام مجری بود در ظرف چهارصد سال فقط شش بار این حکم اجراء شده است.

و در آخر این بحث می گوید: بی مناسبت نیست که یک خبر کوچک و در عین حال پر معنی را با شیفتگان تمدن عصر اتم و نازک دلان قرن بیستم در میان گذاریم و فصلی در باره آن گفتگو کنیم.

در اواخر جنگ جهانی دوم ضمن اخبار روز خبری باینمضمون در جرائد منتشر شد: دولت شوروی از کارخانه های امریکا خواسته است که چهار میلیون پا برای سربازانیکه پای خود را در جنگ از دست داده اند بسازد.

با اندکی تأمل در این خبر مختصر میزان اعضائیکه در اثر جنگ وحشتناک اخیر از میان رفته بخوبی معلوم می شود زیرا می توان فهمید که: ۱- این سفارش پس از آن داده شده که همکاری کارخانه های شوروی باندازه توانائی خود پاهای مصنوعی ساخته اند و دیگر فرصت برای ساختن پاهای بیشتری نداشته اند و از اینجهت دولت شوروی خواسته

نکرده ام و دیگر آنکه تو خمس را فروبلیده ای پس نه حق آل رسول(ص) را اداء کرده ای و نه حق من و امتال مرا داده ای و دیگر آنکه شخص پلید نمی تواند پلیدی چون خود را پاک کند و کسیکه خود سزاوار حد باشد بر دیگری نمی تواند حد بزند مگر آنکه اول از خود شروع کند مگر نشیده ای که خدای عزوجل می فرماید «آیا مردم را بنبیکی فرمان می دهی و خویش را فراموش می کنی و حال آنکه کتاب خدا را تلاوت می کنی» در این هنگام مأمن روبرو حضرت رضا کرد و گفت رأی شما در باره این مرد چیست؟ حضرت رضاع) فرمود خدایتعالی بمحمد(ص) فرمود خدای را حجت بالغه است و حجت بالغه حجتی است که چون بشخص نادان برسد همچون شخص دانا آنرا بفهمد و دنیا و آخرت قائم بر همین حجت است و اکنون اینسرور بر تو حجت آورد چون سخن باینجا پیوست مأمن فرمان داد تا مرد صوفی را رها کنند و خود روی از مردم پیوشید و دل در کار حضرت رضاع) مشغول داشت تا آنسرور را مسموم کرد و شهید ساخت.

حقیقت گناه را زعماء ولیدرهای سیاسی مرتکب شده و اعضاء را جوانان برومند و بی گناه از دست داده اند. (پایان)

چنانچه ظاهر است آیه شریفه از حیث کیفیت سرقت و چگونگی بردن دست دزد مجمل است و در بیان آن باید باهلیت (ع) مراجعه نمود و برای شرح و تفصیل هر یک روایات زیادی رسیده و خلاصه آنها این است:

شرائط اجرای حد دزدی: چند چیز است که باید جمع باشد تا دست دزد بریده شود که اگر یکی نبود حد اجراء نمی شود:

۱- بلوغ — دزدی که در باره او می خواهد حد جاری شود باید هنگام دزدی بحد بلوغ شرعی رسیده باشد و آن در پسر به یکی از این سه چیز حاصل می شود روئیدن موی زیر برعانه، محلم شدن، گذشتن پانزده سال قمری از سنش و در دختر بتمام شدن نه سال قمری است بنابراین اگر طفل نابالغ دزدی کند حد بر او جاری نمی شود و حاکم شرع او را تأدیب و تعزیری کند یا آنچه صلاح بداند.

در صحیحہ عبدالله بن سنان از حضرت صادق (ع) مرویست که هر گاه طفل نابالغ دزدی کند در مرتبه اول و دوم باید او را بخیشد و در مرتبه سوم باید تأدیب بشود و اگر باز دزدی کرد اطراف انگشتانش باید بریده شود و در صورت تکرار پائین تر انگشتانش بریده می شود.

۲- عقل — پس اگر دیوانه دزدی کرد حد بر او جاری نمی شود و در صورتیکه نافع و مؤثر باشد بهره چه صلاح بداند حاکم شرع تأدیبش می کند.

۳- اختیار — بنابراین اگر از روی اکراه و اجبار دزدی کرده حد نمی خورد.

۴- آنچه را دزدیده شرعاً مال و قابل تملک باشد پس اگر چیزی که مال نیست مثلاً طفل آزادی را بدزد حد نمی خورد.

۵- چیزیکه دزدیده قیمت آن کمتر از ربع مثقال شرعی طلای خالص نباشد و مثقال شرعی هیجده نخود است و ربع آن چهار نخود و نیم می شود.

۶- آنمال، مال فرزند یا بنده سارق نباشد پس اگر پدری مال فرزند یا مولائی مال بنده خود را هر چند مکاتب باشد بدزد دست او را نباید برید ولی در عکس آن یعنی اگر فرزند مال پدرش یا مادرش را دزدید حد جاری می شود و اگر بنده مال مولایش را بدزد در اجرای حد اختلافست.

است بقیه احتیاج خود را بوسیله کارخانه های امریکا تأمین کند. ۲- سنجش سایر اعضاء با این عضو میزان تلفات سایر اعضاء را نشان می دهد (و بنابر نقل از روزنامه اطلاعات ۳۹/۹/۱۹ تعداد کسانی که در پایان این جنگ فقط در انگلستان از چشم های مصنوعی شیشه ای استفاده کرده اند بالغ بر یک میلیون نفر می باشد و از کتاب تاریخ جنگ جهانی دوم نقل شده که در این جنگ ۳۵ میلیون نفر کشته و بیست میلیون نفر از داشتن دست و پا محروم گردیدند و ۱۷ میلیون لیتر خون خالص بزین ریخت و ۱۲ میلیون نفر از ضایعه سقط جنین بخانواده بشر آسیب وارد گشت.

۳- این تلفات اختصاصی بسر بازان شوروی نداشته بلکه سر بازان سایر ممالک نیز بهمین نسبت اعضاء خود را از دست داده اند.

ما از آقایان اروپائی و مقلدین و اذئاب ایشان سؤال می کنیم چرا و به چه مناسبت شما از حد سرقت و قطع دست که آنها از نظر فقه شیعه محدود بچهار انگشت است و انگشت ابهام و کف دست از آن مستثنی است و چنانچه گفته شد در ظرف مدت چهار صد سال شش بار اجراء شده انتقاد می کنید و تفر و وحشت دارید ولی از اعمال وحشیانه ای که در ظرف مدتی کوتاه اینهمه اعضاء و نفوس بشری را بباد فنا داده متفر و منزجر و وحشت زده نیستید؟ چرا قطع دست بعنوان حد سرقت چون از طرف اسلام است بعنوان یک عمل وحشیانه و نامناسب با تمدن و احوال قرن بیستم تلقی می شود ولی اینهمه فجایع و جنایات که از طرف ملل غرب سر میزند بعنوان یک عمل متمدنانه و متناسب با تمدن قرن بیستم بحساب می آید.

ممکن است بعضی پیش خود تصور کنند که این تلفات در راه بالا بردن سطح زندگی و مبارزه با فساد بوده ولی ما برای رفع این شبهه اولاً متذکر می شویم که این عناوین فریبده تنها برای اغفال و گمراه ساختن اذهان مردم ساده و بصورت ماسکی برای پوشانیدن قیافه نازیبای مطامع و آزمندیهای دول بزرگ وضع شده و در کلیه این فجایع و مظالم جز اغراض مادی و مقاصد استعماری بر معادن و مخازن ملل ضعیف علت دیگری در کار نبوده و ثانیاً اضافه می کنیم که بر فرض آنکه این تصور هم صحیح باشد مگر اسلام حدود و کفرهای خود را جز برای بالا بردن سطح فضیلت و جلوگیری از فساد و تباهی وضع کرده است؟ با این تفاوت که اسلام تنها دست دزد را می برد ولی در این جنگها اعضاء بهترین و گزیده ترین جوانان آنها بدون هیچگونه تقصیر و گناهی قطع شده و در

شکستن حرز هم شرکت داشته فقط حد بر او جاری می شود و اگر دو نفر یا بیشتر با هم در شکستن حرز و بردن مال شرکت کردند و هر یک باندازه ریع متقاتل طلا برده باشد حد می خورد.

هر گاه حرز را شکست و مال را بر چهار پائی بار کرد و برد یا طفل غیر ممیز یا دیوانه ای را همراه برد که آنرا بردارد حد از او ساقط نمی شود زیرا چهار پا و بچه و دیوانه بمنزله آلت و وسیله حمل اند.

۱۶- دزد مال را بطور پنهانی ببرد بطوریکه پس از بردنش بفهمند پس اگر آشکارا

و بتهر و غلبه یا غیر آن ببرد حد سرقت بر او جاری نمی شود بلکه اگر با اسلحه باشد حد محارب و گزنه مجزبر می شود.

۱۷- اگر دزد قبل از ثابت شدن سرقتش نزد حاکم شرع، توبه کند حدش ساقط می شود.

۱۸- برای اثبات دزدی باید دو نفر عادل شهادت بدهند یا یک نفر عادل شهادت دهد و صاحب مال نیز قسم بخورد و یا اینکه خود سارق دو مرتبه اقرار بسرقت خود کند و اگر یک مرتبه اقرار کرد و دیگر حاضر باقرار نشد مالی را که دزدیده و اقرار کرده از او می گیرند ولی حدش نمی زنند.

۱۹- در اجرای حد سرقت شرط است که صاحب مال قضیه را تعقیب کند و مطالبه اجرای حد کند پس اگر صاحب مال پیش از مرافعه و اثبات سرقت آن مال را بسارق بیخشد یا اینکه مالش را بگیرد و از اجرای حد بر او صرف نظر کند حد ساقط می شود.

۲۰- بعضی از فقهاء فرموده اند هر گاه سرقت باقرار سارق دو مرتبه ثابت شود نه از روی بینه (شهادت دو عادل) حاکم شرع می تواند دزد را بنا بمصلحتی که می داند از اجرای حد معاف دارد چنانچه شیخ در تهذیب روایت می کند که سارقی نزد حضرت امیرالمؤمنین (ع) اقرار بزدی خود کرد حضرت فرمود آیا از قرآن چیزی می توانی خواند گفت بلی سورة بقره را - حضرت فرمود دستت را بسورة بقره بخشیم اشعث گفت یا علی (ع) آیا حدود خدا را معطل می سازی؟ فرمود چه میدانی تو، لزوم اجرای حد در صورتی است که به بینه ثابت شده باشد و اگر باقرار ثابت شود امام می تواند او را عفو کند.

پس از اجتماع شرائط مزبور حاکم شرع منحصر باید حد سرقت را جاری کند و غیر از حاکم کسی حق اجرای حد را ندارد و علاوه بر اجرای حد باید اصل مال را از

بعضی از فقهاء فرموده اند اگر کارگری مال کارفرما را بدزدد حد بر او جاری نمی شود لیکن مشهور فقهاء اینست که بین کارگر و دیگران فرقی نیست و در دزدی کردن مهمان از مال مهماندار دو قول است و اجرای حد صحیح تر است و بالجمله در اجرای حد فرقی بین کارگر و مهمان و غیر ایشان نیست.

۷- آنچه دزدیده طعام و خوراکی در سال قحط نباشد چنانچه از حضرت صادق (ع) مرویست که فرمود در سال قحط و مجاعه دست سارق بسبب دزدی خوراکی از قبیل نان و گوشت و امثال آن بریده نمی شود.

۸- هر گاه سر بازی از غنائم جنگ که خود در تحصیل آن شرکت داشته بدزد از حد سرقت معافست.

۹- هر گاه شریکی از مال شریک دیگر بدزدد و ادعاء کند که آنمال را حق و قسمت خود می پنداشته حد نمی خورد.

۱۰- هر گاه متهم بسرقت پیش از آنکه بر حاکم شرع سرقتش ثابت شود چیزی را که دزدیده از صاحبش بخرد یا از طریق ارث و مانند آن مالک شود از حد سرقت معافست.

۱۱- هر گاه متهم ادعا کند که مال را بقصد دزدی نبرده و این احتمال را در باره او بتوان داد حد بر او جاری نمی شود.

۱۲- اگر آن چیزی را که دزدیده از محرمات باشد حد نمی خورد پس دزدیدن شراب و گوشت خوک و امثال آن موجب حد نمی شود.

۱۳- دزدی در جایی شده باشد که داخل شدن بآن بسته با اجازه صاحبش باشد پس دزدی در مسجد و اماکن عمومی موجب حد نیست.

۱۴- مال را از حرز آن بدزدد و مراد بحرز جایی است که مال را برای محافظت در آن بگذارند چنانکه حرز جواهر و سیم و زر مثلاً صندوق سر بسته است و حرز میوه باغ است نه درخت و حرز چهار پایان اصطلح است و حرز قماش و متاعها مغازه و انبار است و همچنین جیبی که در باطن لباس است نه ظاهر حرز پول نقد و مانند قبر که حرز کفن است.

۱۵- سارق شخصاً مال را از حرز بیرون آورد و نیز شخصاً آنرا با خود ببرد پس اگر حرز را بشکند و دیگری مال را بیرون آورد و ببرد بر هیچ یک حد نیست زیرا آنکه حرز را شکسته دزدی نکرده و آنکه مال را برده از حرز نبرده و اگر آنکه مال را برده در

و بر سینه و دهان دشمنان دین نواخته گردد بجای کسب این افتخارات اگر بدزدی دراز و بجایت آلوده شود و با اینهمه تسهیل و تسامح نتواند از کیفر برهد چنین دستی جز بریده شدن چاره‌ای ندارد و با قطع چنین دستی امنیت عمومی یک اجتماع تأمین خواهد شد.

دیه دست و حد سرق: دستی که اگر بدون جرم بریده شود باید پانصد مثقال طلا از جانی گرفته و بمجنی علیه بدهند چه شده که در برابر دزدیدن ربع مثقال طلا باید بریده شود؟.

عزت امانت آنرا گران کرد و ذلت خیانت آن را ارزان و بی بها ساخت پس

حکمت خدای را بفهم.^۱

ترجمه
Translation Movement
۱۳۸۵

ما بالها قطعتم فی ربع دینار
ذل الخیانة فافهم حکمة الباری

۱- ید بخمس مائین عسجد ودیت
عزالامانة اغلاها وارخصها

دزد بگیرد و بصاحب مال برگرداند و چنانچه تلف شده اگر مثل دارد مثلش و گرنه قیمتش را از دزد گرفته بصاحب مال می دهد.

اگر یکی از شرائط فوق نباشد فقط اصل مال را اگر باشد، وگرنه مثل یا قیمتش را از دزد گرفته و بصاحب مال می دهند و حد جاری نمی شود. بلی در بعضی از موارد تعزیر و تأدیب سارق واجب می شود و مقدار و کیفیت آن بسته بنظر حاکم شرع است مانند مختلس یعنی کسی که مال را پنهانی از غیر حرز بدزدد و مانند مستلب یعنی کسی که آشکارا مال کسی را بدزدد و فرار کند و مانند حیلہ گری که بتوسط جعل سند مثل چک و سفته تقلبی مال مردم را ببرد در اینمورد پس از استرداد اصل مال و رد کردن بصاحبش، حاکم شرع دزد را باید تعزیر و تأدیب کند و همچنین کسیکه قیری را برای دزدیدن آنچه همراه مرده است بشکافد باید تعزیر شود و چنانچه کفن مرده را بدزدد و قیمت آن برابر ربع مثقال طلا یا بیشتر باشد باید حد بخورد.

باید از مال و ناموس دفاع کرد: چون دزد در حکم محارب است صاحب مال

می تواند از مال خود دفاع کند و چنانچه بکشته شدن دزد منجر شود خونش هدر است و ضمانی ندارد و اگر دزد بخواهد بجان یا ناموس کسی تجاوز کند آنگاه دفاع واجب می شود با رعایت مراتب دفاع «الاسهل فالاسهل» و چنانچه بکشته شدن دزد بکشد ضمان ندارد.

پوشیده نباشد که احکام سرق بسیار و اقوال فقهاء هم در شرائط پیستگانه گذشته

مختلف است و چون نقل همه اقوال از وضع این کتاب بیرون و در عین حال بواسطه اجراء نشدن حدود کم نفع است بهمین مقدار اکتفاء می شود.

کیفیت اجرای حد: با اجتماع شرائط پیستگانه باید چهار انگشت دست راست

دزد را حاکم شرع ببرد و شست و کف دستش باقی بماند. و اگر چند مرتبه دزدی کرده و حد بر او جاری نشده است همین یکمرتبه اجرای حد کافیهست و چنانچه پس از اجرای حد بر او باز دزدی کرد با اجتماع شرائط مزبوره پای چپش را از انگشتان پا تا نصف قدم می برند و بقیه پا باید برای راه رفتن باقی بماند و اگر مجدداً دزدی کرد باید محکوم بحبس ابد شود و چنانچه در مرتبه چهارم در زندان هم دزدی کند باید کشته شود.

بلی دستی که باید برای دعاء و اظهار بندگی بسوی خدا برداشته شود و از مشکلات خلق گره گشائی کند و گرد فقر و ذلت از روی و موی یتیمان و یتیمان بیفشاند

کم فروشی —————
 (یعنی جایشان بواسطه کردار بدشان سچین است و آن چاهی است در جهنم یا آنکه اعمال ایشان در سچین نوشته می شود که آن دفتر اعمال کفار و فساق است) و تو نمی دانی که سچین چیست مکتوبی است رقم شده یا اینکه بودن اعمالشان در سچین، حکمی است مقرر و نوشته شده.^۱

و از قول شعیب چنین می فرماید «نکاهید و کم نکنید پیمانه را در پیمودن میکلات و ترازو را در سنجیدن موزونات، بدرستی که شما را در توانگری و فراوانی نعمت می بینم (یعنی محتاج نیستید که احتیاج شما را بخیاخت وادارد بلکه توانگری و رسم حق گذاری آنست که مردم را از مال خود بهره مند کنید نه آنکه از حقوقشان باز گیرید) و بدرستی که باین خبیثانی که در مال یکدیگر می کنید من بر شما می ترسم عذاب روزی را که احاطه کننده است (یعنی کسی از شما نمی تواند از آن فرار کند) وای قوم من مکمل را تمام پیمائید و موزونات را تمام وزن کنید بعدل و تساوی و چیزهای مردم را کم نکنید و در زمین فساد نکنید و تاهی مجوید در حالیکه تهکار باشید (زیرا کم فروشی نظم اجتماع و امنیت عمومی را بهم می زند).^۲

کم فروش ایمان ندارد: بنابراین از آیات قرآن استفاده می شود که کم فروش ایمان بروز جزو حساب روز قیامت ندارد زیرا اگر یقین بلکه گمان مسؤلیت داشت که در روز قیامت از او بازخواست می شود و هر چه بمردم کم داده از او مطالبه خواهد شد هرگز بچین خبیثی حاضر نمی شد و اگر ایمان داشت می دانست که هر چند صاحب حق غافل و بیخبر از خیانتش باشد اما پروردگار عالم حاضر و مراقب اعمال اوست.^۳

۱- ان کتاب الفجار نفی سچین و ما ادريک ما سچین کتاب مرقوم. (سوره ۸۳ آیات ۷ تا ۹).

۲- ولا تنقصوا المکیال والمیزان انی اریکم بغیروانی اخاف علیکم عذاب یوم محیط و یا قوم اوفوا المکیال و المیزان بالقسط ولا تخیسوا الناس اشياء هم ولا تتعوا فی الارض مفسدین (سوره ۱۱ آیات ۸۶ و ۸۷).

۳- می گویند قصاب بت پرستی هنگام کشیدن گوشت بیشتر می داده سببش را که پرسیدند بالای سرش اشاره کرد بتی را دیدند گفت برای خاطر این بیشتر می دهم یا دیگری را نقل می کنند که هر گاه می خواسته وزن کند به بتش می نگرسته تا کم نفروشد زهی شرمساری از مسلمانانی که خدای عالم را حاضر و ناظر می دانند و در حضورش کم فروشی یا سایر گناهان را مرتکب می شوند. در وقتی که حضرت یوسف و زلیخا در حجره تنها قرار گرفتند زلیخا مقنعه خود را بروی بتی که

۲۴- کم فروشی

بیست و چهارم از گناهانی که بکبیره بودنش تصریح شده کم فروشی است و اصل حرمتش از روی قرآن و سنت و اجماع و عقل ثابت است و در روایت اعمش از حضرت صادق (ع) و در روایت فضل بن شاذان از حضرت رضاع (ع) جزء کبائر شمرده شده و می فرمایند «البخس فی المکیال و المیزان» کم دادن در کیل و وزن یعنی هر گاه چیزی بکسی بفروشند یا ادای دینی نمایند چیزی از پیمانه و ترازو کم کنند.

در قرآن مجید صریحاً وعده عذاب بشدیدترین بیانی داده شده و یک سوره از قرآن مجید (سوره مطففین) باین موضوع اختصاص داده و می فرماید «و یل برای کم فروشانست (و یل نام چاهی است در دوزخ و نیز کلمه جامع جمیع بدیها است یعنی انواع عذاب و عتاب و شدت و محنت برای کم فروشانست) آنانکه چون از مردم می ستانند و پیمانه را برای خود تمام و بزیادتی می گیرند و هر گاه برای مردم ترازو و پیمانه می کنند کم می کنند (و بایشان ضرر می زند) آیا کم فروشان گمان ندارند که پس از مردن برای روز بزرگی برانگیخته می شوند روزیکه مردم بپا خواهند ایستاد برای امر پروردگار عالمیان»^۱.

نامه اعمالشان در سچین است: باید بترسند و متزجر شوند و از کم فروشی و نترسیدن از عذاب روز جزا دست بردارند. بدرستی که نامه عمل فاجران در سچین است

۱- و یل للمطففین الذین اذا اکثالوا علی الناس یستوفون و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون الا یظن اولئک انهم مبعوثون لیوم عظیم یوم یقوم الناس لرب العالمین. (سوره مطففین آیه ۱ تا ۵).

پنج صفت و پنج بلا: در تفسیر منهج الصادقین می نویسد: رسول خدا (ص) فرمود

پنج خصلت ذمیمه است که با پنج مصیبت و بلا همراه است هیچ گروهی نیستند که پیمان شکنی کنند مگر خدا دشمن را برایشان مسلط می فرماید و هیچ گروهی نیستند که بغیر حکم خدا حکم کنند مگر تهیدستی در میانشان آشکار شود و هیچ گروهی نباشند که در میانشان فاحشه (بابایست) پیدا شود مگر مرگ در آنها پیدا شود و هیچ فرقه ای نباشد که کم سنجیدن و کم پیمودن را پیشه کنند مگر از نباتات و قوتها محروم گردند و بقحط و غلا مؤاخذة شوند و هیچ گروهی نباشند که زکات را بمستحقان نرسانند مگر باران از ایشان باز گرفته می شود.^۱

نصیحت امیرالمؤمنین (ع): امیرالمؤمنین وقتی که از اداره حکومت فارغ می شد

ببازار کوفه می آمد و می فرمود: «ای مردم از خدا بترسید و کیل و وزن را تمام پیمایید و طریق داد را در آن ملاحظه کنید و چیزهای مکمل و موزون را بمردمان کم ندهید و در زمین فساد نکنید».^۲

روزی مردی را در بازار دید که زعفران می کشید و آن کفهای که در آن زعفران بود می چربانید حضرت دانست که ترازویش درست نیست زعفران را از ترازو برداشت و فرمود اول ترازو را بعدل راست کن بعد از آن اگر خواهی بیشتر ده.^۳

میان دو کوه از آتش: پیغمبر اکرم می فرماید: هر کس درکیل و وزن خیانت کند فردا او را بقعر دوزخ در می آورند و در میان دو کوه آتش جایز می دهند و باو می گویند این کوهها را وزن کن و او همیشه باین عمل مشغول است.

در آنجا بود انداخت و گفت از اوحیاء می کنم حضرت یوسف (ع) فرمود از بتی که شعور ندارد و ساخته شده دست بشر است حیاء می کنی پس چگونه من از خدای بیجا و شنوا که حاضر و ناظر است حیاء نکنم از آنجا فرار کرد و آمده بگناه نگذرد.

۱- ما نقض قوم العهد الاسلط الله علیهم عدوهم و ما حکموا بغیر ما انزل الله الا لشافیهم الفقر و ما ظهرت الفاحشة الا لشافیهم الموت ولا یطفوا النکیل الامتعوا النبات و اخذوا بالنسین ولا تمنوا الزکوة الاحبس عنهم القطر. (تفسیر منهج الصادقین).

۲- یا ایها الناس اتقوا الله: واولفوا المکیال و المیزان بالقسط ولا تیخسوا الناس اشیاءهم ولا تشعروا فی الارض مفسدین. (سوره ایت ۸۶ و ۸۷).

۳- اقم الوزن بالقسط ثم ارجع بعد ذلك ماشئت.

کم فروشی

مالک دینار می گوید: مرا همسایه ای بود بیمار شد بیعتش رفتن درکار جان دادن بود بانگ می زد که دو کوه آتش قصد من می کنند گفتم ای مرد این محض خیال است که بتو می نمایند گفت نه چنین است بلکه حق است زیرا که مراد و مکیال بود یکی ناقص و دیگری زائد بناقص میدادم و بزائد می گرفتم و این عقوبت آنست.^۱

کم دادن بشماره هم حرامست: در حکم کم دادن بکیل و وزن، کم دادن

بشماره است چیزهایی که مانند پارچه و زمین بذرع و متر داد و ستد می شود کم دادش هم بشماره است یک سانیتمتر هم که کم بدهد کم فروشی بر او صدق می کند و چیزهایی که بشماره معامله می شود مانند تخم مرغ، اگر کمتر بدهد و صاحبش نفهمد کم فروش است و آنچه در باره کم فروشان گفته شد شامل او هم می شود چنانچه شیخ انصاری در مکاسب محرمه بیان فرموده است.

بطرف، بدهکار می شود: کم فروش نسبت بآن مقداری که کم داده ذمه اش

مشتول و بطرف بدهکار است و واجبست آن را در وجه مشتری بپردازد و اگر مرده است باید بپورته اش بجهت ارث بدهد و در صورتی که اصلا او را نمی شناسد (بنابر احتیاط با اجازه حاکم شرع) از طرف صاحبش صدقه دهد.

در صورتی که مقداریرا که کم داده اصلا نمی داند باید با مشتری بمبلغی مصالحه کند و در صورت وفاتش باورته و اگر مجهول باشد، با حاکم شرع مصالحه را انجام دهد.

حقه بازی هم کم فروشی است: حقیقت کم فروشی چنانکه گذشت آنست که

صاحب مال آنمقدار جنسی که بر آن معامله واقعه شده بمشتری بدهد بلکه کمتر بدهد خواه بحسب کیل و وزن، درست و مطابق باشد لیکن چیزی بی قیمتی را جزء آنجنس کرده باشد مثلا صدمن گندم فروخته و همان صدمن را تسلیم مشتری می کند لیکن پنج من خاک جزئی کرده است که در اینصورت پنج من گندم کم داده است یا ده من شیر بمشتری فروخته و داده لیکن یک من آب داخش کرده و در حقیقت نه من شیر داده است یا حلب روغنی بوزن پنج من فروخته در حالیکه سنگی بوزن نیم من در آن انداخته است یا قصاب یک من گوشت بفروشد بدون اینکه از یک من کمتر بدهد ولی استخوانش را از مقدار معمول بیشتر بدهد یا جنس خشکباری که باید بهمان حالت خشکی وزن شود و فروش

۱- پایان نقل از منهج الصادقین با تغییر مختصر.

و از حضرت باقر(ع) روایت نموده که رسول خدا(ص) در بازار مدینه بگندم فروشی عبور کرد و فرمود خوب گندمی داری پس دست وسط آن نمود و مقداری بیرون آوردید و سطرش گندم خرابی است پس بصاحب آن فرمود «خیانت کردی و با مسلمانان غش نمودی»^۱.

و در روایت حلی است که از حضرت صادق(ع) پرسید از شخصی که دو نوع از یک جنس دارد یکی گران و خوب و دیگری پست و ارزان پس هر دو را مخلوط کند و بیک قیمت بفروشد فرمود «نباید با مسلمانان غش کند و اینطور معامله نکند مگر اینکه مخلوط بودن آنها بمشتری بگوید»^۲.

داود بن سرحان از آنحضرت پرسید که دو قسم مسک داشتیم یکی تر و دیگری خشک پس مسک تر را فروختیم و مسک خشک را بهمان قیمت نمی خردند آیا جایز است که آنها ترک کنیم تا بمصرف فروش برسد حضرت فرمود جایز نیست مگر آنکه مشتری را خبر دهی که آنها ترک کرده‌ای.

تطقیف با خدا و خلق: هر چند تطقیف که از گناهان کبیره و جای صاحبش در و بیل که چاهی است در جهنم می باشد اینست که شخص در مقام خرید جنسی زیادت از حق خود بردارد و هنگام فروختن کمتر از حق مشتری باو بدهد چنانکه گذشت لیکن سزاوار است که شخص مسلمان در جمیع کارهایش با خدا و خلق مواظبت کند که

تا آنکه عاقبت کار باینجا کشید که ناخوش شده و هر چیزی که از آن اندوخته بودم خرج کردم تا آنکه چیز دیگری باقی نماند مگر فلان چیز که امروز ملتفت شدم که آنها از فوائد آن می باشد گفتیم آنها برود شاید من خلاص شوم راوی گوید پس از آن طولی نکشید که دار دنیا را وداع کرد و بهنگام کساینکه آب لیمو آنها فروخته بود مبتلا گردید.

آب بسیار آن یکی در شیر کرد
چون بسامد سر بسوی آب برد
تا که دم زد گاوا را سیلاب برد
هر چه او صد بار گرد آورده بود
جمله در یکبار آتش برده بود
آب چون در شیریش از پیش کرد
جمع گشت و گاوا را در پیش کرد
هر چه جمع آری بظلم این جایگاه
جمله برخیزد بیکساعت ز راه

۱- ما اریک الاوقد جمعت خیانة و غشا (عقاب الاعمال).

۲- فقال (ع) لا یصلح له ان یغش المسلمین حتی ینبینه (عقاب الاعمال).

رود آنرا جای مرطوبی بگذارد یا مقداری آب بآن مخلوط کند تا سنگین تر شود تمام این موارد کم فروشی و گناه کبیره است.

غش در معامله هم حرام است: در صورتیکه مقداری از جنس دیگر را که ارزشش کمتر است جزء آن کند و بهمان وزن مورد نظر بمشتری تحویل دهد غش در معامله کرده مثلاً صد من گندم اعلا را می فروشد در حالیکه ده من گندم متوسط بآن ضمیمه کرده یا یک من روغن حیوانی اعلا می فروشد در حالیکه مقداری روغن نباتی یا پیه بآن مخلوط کرده و نظائرش تمام حرام و غش در معامله است.

شیخ در مکاسب محرمة می فرماید: اخباری که در حرمت غش رسیده متواتر است از آنجمله صدوق نقل نموده که رسول خدا(ص) فرمود «کسیکه با مسلمانی در خرید و فروش غش کند از مانیست و روز قیامت با طایفه یهود محشور می شود زیرا کسیکه با مردم غش میکند مسلمان نیست و سه مرتبه فرمود کسیکه با ما غش کند از ما نیست و کسیکه با برادر مسلمانش غش کند خداوند برکت را از روزیش بر می دارد و معیشت و زندگی را خراب فرموده و بخودش واگذارش می فرماید»^۱.

۱- من غش مسلماً فی بیع او شراء فلیس منا و یحشر مع الیهود یوم القیمة لانه من غش الناس فلیس بملسم الی ان قال (ص) و من غشنا فلیس مناقالها ثلاثاً و من غش اخاه المسلم فزع الله برکة رزقه و افسد معیشته و و کله الی نفسه. (عقاب الاعمال):

در کتاب دارالسلام عراقی صفحه ۳۰۹ می نویسد خیر داد مراقة عادل ملا عبدالحسین خوانساری که شخصی از معتبرین عطارهای کربلا مریض شد بمرضی که جمیع اطباء از معالجه آن عاجز شدند هر چه داشت در راه معالجه گذاشت و مفید نیفتاد تا آنکه روزی بیادش او رفت و حالت او را پریشان یافتیم و او را دیدیم که بعضی اولاد خود می گفت که فلان چیز را هم ببرید و بفرشید و خرج من کنید تا آنکه کار من از مردن یا خوب شدن یکسره شود چون این سخن از او شنیدیم باو گفتیم معنی این کلام را نفهمیدم چگونه بفروختن آن مال حال تو معلوم می شود چون این بشنید آه سردی کشید و گفت بدانکه من در ابتدا سرمایه درستی نداشتم و سبب دارائی من آن شد که در فلان سال در کربلا تب غش یا مرض دیگری بسیار شد و معالجه آنرا اطباء بآب لیموی شیرازی می کردند لهذا آبیمو در ولایت کربلا کم و گران شد و من دوغ را با آب لیمو داخل می کردم آنقدریکه عطر لیمو در آن ظاهر شود و بقیمت آبیمو می فروختم تا اینکه آب لیمو در کربلا منحصر گردید بدکان من و هر کس آب لیمو می خواست بدکان من حواله اش می دادند پس طولی نکشید که از آبیموی مصنوعی که در حقیقت آب دوغ بی قیمت بود دکان و سرمایه من معتبر گردید و در نزد همکاران ابوالاولاف گشتم

کم فروشی
دشوار مانند راه رفتن بروی شمشیر تیز بلکه سخت تر است و لذا همه در موقف حساب معطل و در عبور از صراط افغان و خیزان، گریان و لرزانند و از دوطرف مانند شب پره که بر اطراف چراغ می افند در دوزخ خواهند افتاد چنانچه در قرآن مجید می فرماید: «نیست هیچیک از شما مگر اینکه بآن وارد می شوند آنگاه اهل تقوا نجات پیدامی کنند»^۱.

۱- و ان منكم الا واردها كان على ربك حتما مقضيا ثم تنجي الذين اتقوا و نذر الظالمين

فيها جثيا (سورة ۱۹ آيات ۷۲ و ۷۳).

نمی خواهی برای دیگران هم مخواه و بردیگران ستم مکن چنانچه دوست نداری که بر تو ستم کنند و بدیگران نیکی کن چنانچه دوست داری که با تو نیکی نمایند و از رفتار خودت زشت بدان آنچه را از دیگران زشت می دانی (مثلاً دروغگوئی و عیبجوئی دیگران را زشت می دانی از خودت هم زشت بدان) و هر چه از خودت می پسندی از دیگران هم پسند»^۱ نه اینکه چون ابتکار از سر زده پسندیده است اما چون همین کار را دیگران انجام داده اند ناپسند باشد — پس کسیکه در گفتار و کردارش با مردم از میزانی که امیرالمؤمنین (ع) بیان فرموده بیرون رود مظفف است و از جاده عدل و صراط مستقیم بیرون رفته، جزء ستمکاران بشمار می رود.

هر چیز را پیمانه ایست: برای جمیع امور اعتقادی و ملکات نفسانی و هر نوع قول و فعلی میزانی است که باید آن اعتقاد و صفت و قول و فعل با میزانش مطابق شود تا عدل حقیقی درست آید چنانچه در سوره حدید می فرماید «فرستادیم پیغمبرانرا با معجزات و فرو فرستادیم با ایشان کتاب و میزانرا تا اینکه مردم عدل را برپا دارند»^۲.

علی (ع) میزان اعمالست: میزان اشیائیکه بوزن معامله می شود ترازو و قیان و میزان استقامت و انحراف بنا شاقول و میزان کیفیت معاشرت با مردم نفس خود انسان است و میزان شناختن عقائد حق از باطل و صفات فاضل از رذیله و خیر از شر قرآن مجید و عترت طاهرین علیهم السلام اند و بالاخص امیرالمؤمنین (ع) چنانچه در زیارتش می خوانیم «سلام بر توای میزان اعمال» پس باید هر حال و رفتار و کرداری بحالات و رفتار و گفتار آنحضرت سنجیده گردد تا درستی آن هویدا شود و کسیکه اینجا رفتار و گفتارش را میزان کند فردای قیامت در میزان حساب معطلی ندارد و از صراط مثل برق می گذرد ولی خیلی مشکل است کسی از عهده برآید و از طریق صراط مستقیم و میزان عدل الهی منحرف نشود و بسمت افراط و تفریط نرود زیرا تشخیص و تطبیق موارد جزئی بامیزان عدل بسیار دقیق و از مو بار یکتر است و پس از تشخیص عمل بر طبق آن

۱- یا بنی اجعل نفسك ميزاناً فيما بينك وبين غيرك فاحب لغيرك ما تحب لنفسك و اكره له ما تكره لها ولا تظلم كما لا تحب ان تظلم و احسن كما تحب ان يحسن اليك و استقيح من نفسك تستقيح من غيرك و ارض من الناس بما ترضاه لهم من نفسك (نهج البلاغه رساله ۳۱).

۲- لقد ارسلنا رسلنا بالبينات و انزلنا معهم الكتاب و الميزان ليقوم الناس بالقسط. (سوره ۵۷ آید ۲۵).

آشامیدن و بالجمله شبهه‌ای در حرمت جمیع تصرفات در مال حرام نیست و سبب اینکه تعبیر از مال حرام به (سحت) شده آنستکه سحت بمعنی بر طرف شدن و زائل شدن است و مال مسحوت بمعنی مال برده شده و از بیخ کنده شده است و چون مال حرام برکت ندارد و تصرف کننده در آن نفعی نخواهد برد لذا از حرام خواری به اکل سحت تعبیر فرموده‌اند و ظاهر لفظ سحت جمیع اقسام مال حرام را شامل می‌شود یعنی هر مالی را که شخص از راه نا مشروع و حرام تصرف کند اکل سحت است^۱ هر چند معصیت و عقوبت در بعضی از آنها زیاده‌تر از بعض دیگر است بلکه بعضی از آنها در حکم جنگ با خدا و پیغمبر (ص) است مانند ربا و بعضی در حکم کفر بخداست مانند رشوه چنانچه صدوق از حضرت صادق (ع) روایت نموده که فرمود «هر چیزی که خیانت از امام شود پس آن سحت است و سحت انواع بسیار دارد از آنجمله مالی است که از طرف حکم کنندگان بظلم و جور بشخص برسد و از آنجمله حقوقی است که قاضی‌ها می‌گیرند و اجرت‌های زنان بدکار و قیمت شراب و نبیدی که مستی آوراست و ربا یعنی سود خوردن پس از

۱- در کتاب اسلام و مشکلات اقتصادی تألیف سید ابوالاعلی مودودی می‌نویسد: (قانون تحریم) اسلام حق انسانرا در خواستن و بدست آوردن متاع زندگی قبول نموده و تثبیت می‌کند و او کاملاً آزاد است در روشهای کسب روزی و لوازم زندگی ولی اسلام هرگز اجازه نمی‌دهد که انسان در راه بدست آوردن وسائل زندگی راهی را پیش گیرد که اخلاق را فاسد گردانند و او را در معرض سقوط قرار دهد یا بدینیت و تمدن انسانی ضرر رساند و موجب فساد در رژیم مدینیت گردد قانون اسلامی نه فقط مشروبات الکلی و مواد مخدره و همه منکرات و فواحش را تحریم می‌کند بلکه همه راه‌های منجر بآنها می‌شود: تولید و بوجود آوردن، واسطه شدن، خرید و فروش، استعمال و اقدام بآنها بهر نحوی که باشد حرام می‌داند. اسلام بطور کلی زنا و فحشاء را شغل انسانی نمی‌داند رقص و رقاصی را حرفة مشروع نمی‌شمارد غناء و آواز و خوانندگی را راه کسب صحیح نمی‌شناسد. اسلام همه کارهائیرا که موجب سود و خوشبختی یکی و ضرر و بدبختی دیگری یا اجتماع بشری گردد جرم و گناه می‌شمارد و بر آنها کیفر سخت در دنیا و عذاب دردناکی را در آخرت وعده می‌دهد مانند رشوه خواری، دزدی (رسمی و غیر رسمی) قمار، ربا و همه معاملات داد و ستدهائیکه در یکطرف آن غش باشد همچنین احتکار مواد غذایی و کالاهاائیکه انسان بآن احتیاج دارد بامید بالا رفتن قیمت‌ها که موجب فشار زندگی و تنگی معیشت می‌گردد و همچنین همه راه‌هاییکه منجر بترغ و جنگ و جدال می‌شود یا سود و ضرر بسته بشناس و اقبال می‌گردد و سعی و کوشش در آن دخالتی نمی‌یابد (مانند بلیط بخت آزمائی).

۲۵- حرام‌خواری

بیست و پنجم از گناهانیکه بکبیره بودنش تصریح شده حرام‌خواری است چنانچه در حدیث شرایع از حضرت رضا (ع) در کتاب عیون الاخبار و همچنین در روایت اعمش از حضرت صادق (ع) بآن تصریح شده و در دو جای سوره مائده حرام‌خواری را از صفات یهود شمرده و می‌فرماید: «و می‌بینی تو بسیاری از یهود را که در تحصیل گناه و ظلم شتاب می‌کنند (و گفته شده که اثم هر گناهی است که ضرر آن فقط به بیجا آلوده برسد و عدوان گناهی است که ضررش بدیگران برسد) و در خوردن رشوه یا ربا، بدکاری است که می‌کنند، چرا علمای ربانی و زاهدانشان آنها را از دور غفلتی و رشوه خواری نمی‌کنند بدکاری می‌کنند که ایشانرا نهی نمی‌کنند»^۱.

اکل سحت که از گناهان کبیره شمرده شده بمعنی خوردن مال حرام است و مراد از خوردن مال حرام مطلق تصرف است خواه بمصرف خوردن و آشامیدن برسد یا بمصرف لباس و مسکن یا غیره یا اینکه آنرا مصرف نکند ولی متصرف شده بصاحبش نرساند در تمام اینموارد گفته می‌شود که مال حرام را خورده است چنانچه مراد از خوردن مال یتیم و مال ربوی حرام بودن تمام اقسام تصرفات در مال یتیم و ربوی است نه خصوص خوردن و

۱- و تری کثیراً منهم یسارعون فی الاثم والعدوان و اکلهم السحت لبس ما کانوا یعملون لولا ینهمم الربانیون والاخبار عن قولهم الاثم واکلهم السحت لبس ما کانوا یصنعون (سوره مائده آیات ۶۷ و ۶۸).

گرفتن رشوه و رساندن به رشوه گیرنده یا واسطه شدن در کم یا زیاد دادن تمام حرام است و در اخبار واسطه «رائش» نامیده شده است.

و نیز فرقی در رشوه نیست که مال باشد مانند وجه نقد و ملک یا منفعت خانه و مغازه و نظائرش یا اینکه عمل باشد مانند اینکه بعنوان رشوه برای قاضی خیاطی کند یا بنائی کند و گاهی رشوه از قبیل قول است مثل اینکه مدح و ثنای قاضی را می کند تا میلش را متوجه خودش کند و بنفخش حکم دهد و شبهه‌ای در حرمت تمام این اقسام نیست.

هدیه و خمس بعنوان رشوه: از موارد رشوه مالی است که بعنوان هبه یا هدیه یا صلح بقصد رشوه بدهد یا بعنوان واجب مانند خمس یا زکات بقصد رشوه بپردازد که البته حرام است و بین او نسبت بخمس و زکات اداء نشده و ذمه اش مشغول خواهد بود زیرا شرط صحت ادای خمس و زکات قصد قربت است و در حدیث نبوی در بیان نشانه‌های نزدیکی قیامت می فرماید: «زمانی می آید که رشوه را به هدیه حلال خواهند ساخت» یعنی رشوه می گیرند و هدیه اش می خوانند.

قسم دوم از رشوه آنستکه بحاکم عرف یا ظالم یا رئیسی چیزی بدهد که بتواند بقوه او بکسی ظلمی کند یا معصیتی انجام دهد و شکی نیست که این قسم از رشوه هم مانند قسم اول حرام و اکل مال باطل است چنانچه در قرآن مجید می فرماید: «امواتنا را میان خود بنا حق نخورید و آنها را برای فرمانداران نفرستید که بخشی از اموال مردم را بناروا بخورید در حالیکه شما می دانید»^۱.

در این آیه مسلمانان را از دو چیز نهی فرموده یکی از خوردن مال بغیر راه مشروع مانند سرقت و خیانت و دیگر از دادن مال خود بحکام و فرمانداران تا از آنان در خوردن مال مردم بناحق کمک بگیرند.

رشوه حلال: قسم سوم از رشوه آنستکه مال خود را بشخصی می دهد تا بحماییت او بتواند بحق خودش برسد یا ظلمی را دفع کند یا اینکه بامر مباحی برسد و این قسم از رشوه حلال است که در حدیث صحیح از امام (ع) می پرسند که شخصی بدیگری رشوه

۱- ولا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل و تدلوا بها الی الحکام لتأکلوا فریقاً من اموال الناس

بالاثم و انتم تلمون. (سوره ۲ آیه ۱۸۸).

آنکه حرمتش از شرع ظاهر شده اما رشوه در حکم پس آن کفر بخداوند بزرگ است»^۱.

قریب بهمین مضمون هم در کتاب کافی از حضرت باقر (ع) نقل کرده است.

و نیز از آنحضرت روایت نموده که فرمود «سحت قیمت مردار است و قیمت سگ (غیر از سگ شکاری و سگ گله و مثل آنها) و قیمت خمر و اجرت زانیه و رشوه در حکم و اجرت کاهن (کسیکه تسخیر جن کرده و بعضی اخباریکه می شنود بمردم می رساند)»^۲. از این احادیث و نظائرش دانسته می شود که تمام اقسام مال حرام سحت است و حرمت و عقوبت در بعضی بیشتر است و از همه بدتر رشوه خواری است که در حکم کفر و لعن پیغمبر (ص) است.

اقسام رشوه: رشوه بر سه قسم است: رشوه در مقام حکم، رشوه برای رسیدن بامر حرام، رشوه برای رسیدن بامر مباح.

رشوه در حکم آنستکه بقاضی می دهد تا برفع دهنده حکم کند یا راه پیروزی بر طرف را یادش دهد هر چند حق با رشوه دهنده باشد و قاضی هم بحق حکم کند و چنانچه رشوه گرفتن و تصرف کردن در آن حرام و از گناهان کبیره است همچنین رشوه دادن هم حرام است و دهنده و گیرنده لعنت کرده شده خداوند. رسول خدا (ص) فرمود: «خدا رشوه دهنده و رشوه گیرنده و آنکه واسطه بین آنها است لعنت کند»^۳ و فرمود: از رشوه پرهیزید جز این نیست که آن حقیقت کفر است و صاحبش بوی بهشت را نخواهد شنید»^۴.

بعلاوه رشوه داده کمک بر گناه است (اعانت برائث) بلی در صورتیکه ناچار و مجبور باشد مانعی ندارد و همچنین هر گاه برای رسیدن بحق خود چاره‌ای جز رشوه دادن نباشد آنهم جایز است هر چند برای گیرنده گرفتنش حرام است چنانچه واسطه شدن در

۱- قال (ع) انی شی غل من الامام فهو سحت والسحت انواع کثیرة منها ما اصاب من افعال الولاة الظلمة و منها اجور الفاجر و ثمن الخمر و النبیذ المسکر و الربوا بعد البینه و اما الرشا فی الاحکام فهو الکفر بالله العظیم. (خصال)

۲- عن ابي عبد الله عليه السلام قال السحت ثمن البینه و ثمن الکلب و ثمن الخمر و مهر البهی و الرشوة فی الحکم و اجر الکاهن (وسائل کتاب التجارة باب ۳۲).

۳- لعن الله الراشی و المرشی و الماشی بینهما. (سفینه البحار جلد ۱ ص ۵۲۳).

۴- ایاکم و الرشوة فانها محض الکفر و لا یشم صاحب الرشوة ریح البینه (سفینه البحار جلد ۱ صفحه ۵۲۳).

آنجهمله: از گرفتن هدیه از ارباب حاجت باید سخت‌پرهیز کرد تا روزی گرفتار رشوه‌خوارم نشد. آثار حرام‌خواری: حرام‌خواری برکت را از مال می برد چنانچه از حضرت صادق (ع) مرویست کسی که مالی را از راه غیر مشروع بدست آورد مسلط می شود بر او ساختمان و آب و گل^۱ (تا مال او را تلف کند) یعنی بخیالش می اندازد ساختمان کند پس مال و عمر خود را در آب و گلی صرف می کند که نه برای دنیای او نافع است نه آخرتش و مثل اینکه این قطعه از زمین مأمور بوده مالش را ببلعد.

حرام‌خواری مانع قبولی عبادات می شود چنانچه در مقدمه کتاب ذکر شد^۲ و رسول خدا (ص) می فرماید: هر گاه کسی لقمه حرامی بخورد و جزء بدنش بشود تمام ملائکه آسمان‌ها و زمین او را لعنت می کنند^۳ و نیز فرموده: که عبادت کردن با حرام‌خواری مانند بنا کردن روی رمل است^۴ یعنی چنانچه بنای بدون شالوده محکمی خراب می شود و بنا کننده از آن بی بهره است عبادت کسی هم که از حرام پرهیز نمی کند فایده‌ای نمی یخشد.

دعای خورنده حرام مستجاب نمی شود: رسول خدا (ص) می فرماید: «کسیکه لقمه حرامی بخورد تا چهل شب نمازش قبول نمی شود و تا چهل روز دعایش مستجاب نمی شود و هر گوستی که در بدن او از حرام روئیده شود پس آتش بان سزاوارتر است و جز این نیست که یک لقمه هم گوشت را در بدن می رویند»^۵. و نیز فرمود: کسیکه دوست می دارد دعایش مستجاب گردد پس باید پاکیزه کند خوراک و کسب خود را^۶.

۱- من کسب مالا من غیر حله سلط علیه البناء والطين والماء. (جلد ۲۳ بحار الانوار- سفینه البحار جلد ۱ صفحه ۲۹۸).

۲- بصفحات ۷ و ۹ همین کتاب مراجعه شود.

۳- اذا وقعت اللقمة من حرام فی جوف العبد لعنه کل ملک فی السموات والارض (سفینه البحار جلد ۱ صفحه ۲۴۴).

۴- العبادة مع اکل الحرام کالبناء علی الرمل (سفینه البحار جلد ۱ ص ۲۹۹).

۵- من اکل لقمه حرام لم یقبل له صلوة اربعین ليلة ولم تستجب له دعوة اربعین صباحاً و کل لحم ینتھ الحرام فالنار اولى به و ان اللقمة الواحدة تثبت اللحم. (سفینه البحار جلد ۱ ص ۲۴).

۶- من احب ان يستجاب دعائه فليطیب مطعمه و مکسبه (عدة الداعی ص ۱۲۸).

می دهد که از مکانی برخیزد تا آن شخص جایش قرار گیرد صریحاً می فرماید مانعی ندارد^۱ و مراد از مکان در این روایت ملک شخصی نیست بلکه منزل مشترک و اوقاف عامه مانند مسجد و مدرسه و کوچه و بازار و نظائر آن است بنابراین اگر کسی در گوشه‌ای از مسجد یا مشاهد مشرفه نشسته باشد یا طلبه در حجره مدرسه مقیم باشد دیگری مبلغی باو بدهد تا از آن محل صرف‌نظر کند ضرر ندارد.

حفظ الاعور از حضرت ابی الحسن (ع) پرسید که عمال سلطان از ما اجناسی می خردند و اشخاصی را تعیین می کنند برای تحویل گرفتن آیا برای ما جایز است آنها رشوه دهیم تا مورد ظلم عمال سلطان واقع نشویم؟ فرمود: «ضرری ندارد که آنچه برای مصلحت تو لازم است بدهی» سپس فرمود: «هر گاه بآن وکیل رشوه دهی از آنچه باید بدهی کمتر از تو می گیری؟» عرض کردم بلی فرمود: «رشوه خود را فاسد کردی»^۲ و خلاصه معنی حدیث اینست که رشوه دادن برای دفع ظلم و رسیدن بحق خود صحیح و جایز است اما رشوه برای ندادن حق دیگری که بر عهده اوست حرام است^۳.

گرفتن رشوه حلال، مکروهست: باید دانست که قسم سوم یعنی دادن مال بعنوان هدیه بقصد رسیدن بمطلب مشروع و مقصد حلال هر چند حلال است لیکن گرفتن آن خالی از کراهت نیست چون هدیه ایست شبیه برشوه و چه بسا گرفتن آن مسبب سهولت رشوه خواری در دو قسم دیگر که حرام قطعی است بشود ولی شخص پرهیزگار باید از قسم حلال پرهیز کند تا روزی گرفتار حرام آن نشود و محتمل است حدیثی که ذکر می شود ناظر باین مطلب باشد.

حضرت امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: «کسیکه حاجت برادر دینی خود را بر آورد و در مقابل از او هدیه ای بگیرد از موارد اکل سحت (حرام خواری) است»^۴.

شیخ انصاری در مکاسب فرموده: توجیه‌هایی برای این حدیث شریف است از

۱- عن محمد بن مسلم قال سئل ابا جعفر (ع) عن الرجل يرشوه الرجل علی ان يتحول من منزله فيسكنه قال (ع) لا بأس (وسائل کتاب التجارة باب ۱۱۴).

۲- فقال (ع) لا بأس ما تصلح به ماله ثم سکت ساعة ثم قال (ع) اذا انت رشوته يأخذ منك اقل من الشرط قلت نعم قال (ع) فسدت رشوتك (وسائل الشیعه کتاب التجارة باب ۳۷ ج ۱۲ ص ۴۱۰).

۳- فی تفسیر قوله تعالی اکانوا للسحت قال (ع) هو الرجل یقتضی لایخیه حاجته ثم یقبل هدیته (عیون اخبار الرضا «ع»).

شخصی بآنحضرت عرضکرد: دوست دارم دعایم مستجاب شود، فرمود: خوراک خودت را پاک کن و حرام را بشکم خودت داخل مکن^۱.

و خداوند بپسری بن مریم فرمود بظلم کنندگان از بنی اسرائیل بگو مرا نخوانید در حالیکه مال حرام در تصرف شماست که اگر در آتعال مرا بخوانید شما را لعنت می کنم^۲.

حرامخواری قساوت قلب می آورد: خوراکی که انسان می خورد بمنزله بذری

است که در زمین ریخته می شود پس اگر آن خوراک پاکیزه و حلال باشد اثرش در قلب که بمنزله سلطان بدن است از رقت و صفا ظاهر می شود و از اعضاء و جوارحش جز خیر و نیکی تراوش نمی کند و اگر آن خوراک پلید و حرام باشد قلب را کدر و تیره نموده، در اثر قساوت و ظلمت امید خیری باو نخواهد بود و پند و اندرز در او اثر نمی کند و سخت ترین مناظر رقت بار او را متأثر نمی کند چنانچه حضرت سیدالشهداء بلشکریان پسر سعد ضمن خطبه اش فرمود: «شکمهائیان از حرام پر شده و بر دلهائیان مهر خورده دیگر حق رانمی پذیرد وای بر شما آیا انصاف نمی دهید آیا گوش فرا نمی گیرید»^۳.

بالجمله خوراک حرام قلب را سخت و تاریک نموده آنگاه از پذیرفتن و تسلیم بهر حقی خودداری می کند و از هیچ اندرزی متأثر نمی شود بلکه دیگر از هیچ جنایتی روگردان نیست^۴.

۱- عنه (ص) لمن قال له احب ان يستجاب دعائي قال (ص) طهر مأكلك ولا تدخل بطنك الحرام (عدة الداعی ۱۲۸).

۲- قل لظلمة بنی اسرائیل لا تدعونی و السحت تحت اقدامکم... (سفینه البحار ص ۴۸ ج ۱).

۳- فقد ملئت بطونکم من الحرام و طبع علی قلوبکم و یلکم الاتصفون الاتسمعون (نفس المهموم).

۴- در حالات شریک بن عبدالله قاضی نوشته اند در ابتداء فقیه یاورعی بود تا وقتیکه مهدی عباسی او را احضار کرد و او را مجبور نمود که یکی از این سه کار را بکند یا منصب قضاوت را بپذیرد یا معلم و مربی اطفال خلیفه شود یا یکمرتبه از طعام خلیفه بخورد شریک خوردن طعام را اختیار کرد و آنرا نسبت بدو کار دیگر سهل شمرد خلیفه بآشپز مخصوص دستور داد انواع متعدد از خوراکهای لذیذ تدارک کند - چون شریک از آن طعامها خورد آشپز مزبور گفت شریک پس از خوردن این طعام رستگار نخواهد شد و همانطور هم شد زیرا آن لقمه های حرام چنان در او تاثیر کرد که دو کار دیگر را

حلال خوری منشأ هر خیری است: چنانچه حرامخواری منشأ هر شر و فسادى است لقمه حلال هم منشأ خیرات و پیدایش نیکیها است و در روایات فضیلت زیادی برای طلب حلال رسیده از آنجمله پیغمبر اکرم (ص) می فرماید: عبادت هفتاد قسم است بهترین اقسامش طلب حلال کردن است^۱ و نیز می فرماید: کسیکه طعام حلالی بخورد ملکی بالای سرش ایستاده و برایش استغفار می کند تا از خوردن طعام فارغ شود^۲ و نیز می فرماید: هر کس شب کند در حالیکه از طلب رزق حلال خسته شده باشد آمرزیده شده است^۳ و نیز فرمود: هر کس از دسترنج خود بخورد خداوند درهای بهشت را برویش می گشاید، تا از هر دری که می خواهد وارد شود و در شمار پیغمبران خواهد بود و اجر ایشانرا خواهد گرفت و هر که در تحصیل مال بی باک باشد (رعایت حلال و حرام را نکند) خدا هم باک ندارد که از هر دری او را وارد جهنم کند^۴ و نیز فرمود هر که مالی را از حرام کسب کند پس اگر آنرا صدقه بدهد از او پذیرفته نمی شود و اگر آنرا بگذارند توشه دوزخش می شود^۵.

هم پذیرفت هم قاضی شد و هم مربی اطفال خلیفه. گویند وقتی حواله ای داشت و در گرفتن آن از بیت المال سخت گیری می کرد خزینه دار گفت تو بما گندمی نفروخته ای که در گرفتن آن چنین می کنی گفت بلی بزرگتر از گندم را فروختم و آن دین خوم هست. چه شیرین گفته جناب بهلول و قتیقه از طرف هارون خوان طعامی برایش آوردند و آنرا رد کرد و نپذیرفت، گماشتگان خلیفه گفتند هدیه خلیفه را نمی توان برگردانید پس بسگهای که در آن نزدیکی بودند اشاره کرد فرمود جلو آنها بگذارید تا بخورند گماشتگان خلیفه سخت بر آفتستند و گفتند بهدیه خلیفه توهین کردی بهلول فرمود آهسته حرف بزنید که اگر سگها بفهمند این طعام خلیفه است آنها هم نخواهند خورد.

۱- العبادة سبعون جزءاً فصلها جزء طلب الحلال (سفینه البحار جلد ۱ ص ۲۹۸).

۲- من اكل الحلال قام علی رأسه ملك يستغفر له حتى يفرغ من اكله. (سفینه البحار جلد ۱ ص ۲۹۹) بروایات شماره ۱ و ۲ در ص ۶ همین کتاب مراجعه شود.

۳- من بات کالا من طلب الحلال بات مغفورا (سفینه البحار جلد ۱ ص ۲۹۸).

۴- و قال النبی (ص) قال الله تعالی من لم یبال من ای باب اکتسب الدینار والدرهم لم ابال يوم القيمة من ای ابواب النار اذخلته (بحار الانوار جلد ۲۳ ص ۶).

۵- عن النبی (ص) لا یکتسب العبد مالا حراماً فیصدق منه فیوجر علیه ولا ینفق منه فیبارک له فیه ولا ینتر که خلف ظهوره الاکان زاده الی النار. (بحار الانوار جلد ۲۳ ص ۷).

خدا روزی حرام برای کسی نخواسته: غالباً کسانی که از کسب مال حرام پرهیز نمی کنند خیال می کنند که اگر از این مال حرام صرفنظر کنند امر معاششان لنگ می شود و خود را سخت محتاج و گرفتار می بینند لذا باید این نکته یادآوری شود که این خیالی است نفسانی و وسوسه ایست شیطانی و بحکم قطعی عقل و صریح وعده های خدا در قرآن مجید و روایات کثیره ای که از اهل بیت (ع) رسیده، خداوند رزق هر مخلوقی را ضمانت فرموده است یعنی از طریق حلال اگر عجله نکند و صبر و قناعت را پیشه سازد رزق مقدرش قطعاً باو خواهد رسید بلی گاه می شود انسان بسوء اختیار خود از طریق حرام امرار معاش می کند و خودش را از رزق حلالی که خداوند مقدرش فرموده محروم می سازد روایات وارده در این زمینه بسیار است و فقط بذکر یکی اکتفاء می شود و به همین جا مطلب خاتمه می یابد.

تا تمام رزقش نرسد نمی میرد: رسول خدا (ص) در حجة الوداع در مسجد الحرام مسلمانانرا مخاطب ساخت و فرمود: «بدانید که جبرئیل بقلب من الهام کرد که هیچکس نمی میرد مگر وقتی که تمام رزق مقدرش باو رسیده باشد پس از خدا بترسید و در طلب روزی حریص نباشید و طول کشیدن رزق حلالتان، شما را واندارد که عجله کنید و رزق خود را از راه حرام بخواهید جز این نیست که خداوند رزق حلال را بین مخلوقاتش تقسیم فرموده و حرام قسمت نکرده است پس کسی که از خدا بترسد و صبر کند رزق حلالش که مقدر است باو خواهد رسید و کسی که پره عفت خود را پاره کند و شتاب کرده آنرا از طریق حرام کسب کند از رزق حلال مقدرش محروم گردیده و به آنچه کسب کرده در قیامت مؤاخذة خواهد شد چنانچه خداوند در قرآن مجید از کسب حرام نهی نموده و فرموده است «و بدل نکنید پلید را پیاکی» باینکه شتاب کنید بکسب رزق حرام پیش از آنکه رزق حلال مقدرتان بشما برسد»^۱.

۱- الا ان روح الامین نفث فی روعی انه لا تموت نفس حتی يستكمل رزقها فاتقوا الله واجملوا فی الطلب ولا یحملنکم استبطاء شیء من الرزق ان تطلبوه بمعصیة الله فان الله قسم الارزاق بین خلقه حلالاً ولم یقسمها حراماً فمن اتقى و صبراته الله برزقه من حله و من هتك حجاب السر و عجل واخذ من غیر حله قص به من رزقه الحلال و حوسب علیه يوم القيمة کما نهی الله عنه بقوله ولا تبدلوا الخبیث بالطیب بان تعجلوا الحرام قبل ان یأتیکم الرزق الحلال الذی قدر لکم. (عدة الداعی)

دزد محروم از رزق حلال: حضرت امیرالمؤمنین (ع) روزی در مسجد استر پیاده شدند و آن را بیک نفر سپرده وارد مسجد شدند آن شخص لجام استر را کشیده بیرون آورد و فرار نمود و استر را رها کرد پس امیرالمؤمنین (ع) از مسجد بیرون آمدند در حالیکه در دست خود دودرهم، گرفته تا بآن شخص در مقابل نگهداری استر بدهند، دیدند مرکب بدون لجام ایستاده است پس سوار شدند و رفتند و دودرهم را بغلام خود داده که برای آتمربک لجامی بخرد پس غلام بیازار رفت و همان لجام را در دست یک نفر دید و معلوم شد که سارق آنرا بدودرهم بآن شخص فروخته و دودرهم گرفته و رفته است چون غلام این مطلب را بآن حضرت گزارش داد فرمود: «جز این نیست که بنده بر خود رزق حلال را بواسطه صبر نکردن و شتاب کردن حرام می کند در حالیکه پیش از آنچه مقدرش بوده بدست نیاورده است»^۱.

۱- ان العبد لیحرم نفسه الرزق الحلال یترك الصبر ولا یزاد علی ما قدر له. (ثالثی الاخبار

فهرست مطالب

مقدمه

سرآغاز - مقدمه چاپ ششم - ۶ - راه رستگاری تقوا است ۱۰ - قرآن مجید و تقوا ۱۰ - تقوا در روایات اهل بیت ۱۲ - دوستان من پرهیزکارانند ۱۲ - چاره‌ای جز پرهیز کاری نیست ۱۲ - حقیقت تقوا ۱۳ - گناه اعمال نیک را هدر می‌کند ۱۴ - درخت بهشتی و آتش سوزنده ۱۴ - حق الناس مانع قبولی است ۱۵ - گناه مانع استجابت دعا است ۱۶ - عبادت حقیقی ترک گناهست ۱۶ - کارهای نیک مانند غبار پراکند می‌شود ۱۷ - اقسام گناه ۱۷ - درهای بهشت بروی پرهیزکاران باز است ۱۸ - شفاعت نباید موجب جرأت بر معصیت شود ۱۸ - خودکشی بامید نجات ۱۹ - مرگ با یکی از سه چیز ۱۹ - فردا بجای اشک خون می‌گریند ۲۰ - شفاعت به سبک شمارندگان نماز نمی‌رسد ۲۰ - گناه زیاد ایمان را می‌برد و دل را سیاه می‌کند ۲۱ - دیگر موعظه اثر نمی‌کند ۲۱ - ترس از گذشته‌ها ۲۲ - شفاعت موجب امید است نه غرور ۲۲ - شیعیان اهل بیت ۲۲ - شیعیان حقیقی پیروان امامند ۲۳ - ادعای شیعه‌گری کافی نیست ۲۴ - شیعه از همه پرهیزکارتر و خدا ترس‌تر است ۲۴ - ولایت علی (ع) قلعه محکم خدا است ۲۵ - شیر درنده و پناه به قلعه ۲۶ - آیا گفتار تنها کافی است ۲۶ - فرمایش مجلسی در اقسام تقوا ۲۷ - محبت ثبات قدم می‌دهد ۲۷ - استغفار ملائکه برای دوستان علی (ع) ۲۸ - بلاه گناهکاران را پاک می‌کند ۲۸ - بهره‌برداری به اندازه دوستی است ۲۸ - سودا چنان خوش است که یک جا کند کسی ۳۰ - تاریکی گناه و نور توبه ۳۱ - معنی کبیره و صغیره ۳۱ - گناه کبیره چیست ۳۱ - حل

اشکال ۳۵ - حکمت های بسیار ۳۵ - اصرار بر صغیره هم کبیره است ۳۵ - وقوع در مفسده و محرومیت از ثواب ۳۶ - به اهل بیت مراجعه کرد ۳۶ - چرا اهل الذکر اهل بیتند ۳۶ - جواب اشکال دوم ۳۷ - کثاری که بزرگتر است ۳۸ - گناه کبیره ای در عنوان دیگر ۳۸ - گناهانی که کبیره شمرده شده ۴۰

۱- شرک به خدا ۴۰

- ۱- توحید در مقام ذات ۴۱ - نصارا هم مشرکند ۴۲ - بت پرستی شرک به خدا است ۴۲ -
- ۲- توحید در مقام صفات ۴۲ - صفات نیک خلق همه از خدا است ۴۲ - ترکیه نفس از غفلت است ۴۳ - پرهیزکاران از ستوده شدن می ترسند ۴۳ - خداوند در صفات هم شرک ندارد ۴۳ - فرمایش پیغمبر اکرم (ص) ۴۴ - قارون هم مشرک شد ۴۴ - ۳- توحید و شرک در افعال ۴۵ - زاب بیرنگ صد هزاران رنگ ۴۵ - شیر لطیف از خون کشیف ۴۶ - روزی میدهد - اجابت میکند ۴۶ - مؤثر خدا است ۴۶ - شئون ربوبیت بی انتها است ۴۶ - توانایی انسان ۴۷ - قدرت انسان مقید به مشیت خدا است ۴۷ - ترس از خدا - امید هم به خدا ۴۸ - سیاس منعم ۴۹ - ثنای وسائط هم لازم است ۴۹ - شرک پنهان در مقام مدح خلق ۴۹ - حضرت صادق (ع) و سائل شکور ۵۰ - توحید و توکل ۵۰ - اسباب بدست مسبب الاسباب ۵۰ - متوکل کیست و توکل چیست ۵۱ - توحید و تسلیم ۵۱ - توحید و معجبت ۵۲ - ۴- توحید و شرک در اطاعت ۵۴ - فرماندهان الهی ۵۴ - اولی الامر کیست ۵۵ - متعه به حکم پیغمبر حلال و به حکم عمر حرام شد ۵۵ - دوستی علی (ع) به امر پیغمبر یا به نظر معاویه ۵۵ - تخصیص در اولی الامر ۵۵ - آیا مراد از اولی الامر علمایند ۵۵ - اولو الامر دوازده امام شیعه اند ۵۶ - پیغمبر اولو الامر بیان می فرماید ۵۶ - اطاعت از مجتهد عادل ۵۷ - فقیه وارسته سزاوار پیروی است ۵۷ - اطاعت والدین هم اطاعت خدا است ۵۸ - امر به حرام و نهی از واجب مؤثر نیست ۵۸ - اذیت در مخالفت ۵۸ - اطاعت زن از شوهر ۵۸ - تمکین در امر زناشویی واجب است ۵۹ - باید اتفاق مستحبی به اذن شوهر باشد ۵۹ - به حاکم جور نباید مراجعه کرد ۶۰ - عالم بی عمل سزاوار پیروی نیست ۶۰ - علمای دنیا پرست راهزنان راه خداوند ۶۰ - فقط برای خدا باید فقیه شد ۶۱ - عوام هم مقصرونند ۶۱ - ۵- توحید و شرک در مقام عبادت ۶۱ - بشر خاکی کجا و قرب رب العالمین ۶۱ - خلوص در نیت ۶۲ - ریا

فهرست مطالب

کار مشرک است ۶۲ - ریا شرک اصغر است ۶۳ - ریاکار به خودش نیزنگ می زند ۶۳ - جهنم از آتش ریاکاران می نالد ۶۳ - عباداتی که صاحبش را به آتش می کشد ۶۴ - فضیلت اخلاص و پستی ریا ۶۴ - عمل خالص جلوه گر می شود ۶۵ - ریا از نظر فقهی ۶۵ - ریا در غیر عبادت ۶۶ - ریا بر بوط به قصد است ۶۷

۲- یأس ۶۹

از هر گناهی بزرگتر ۶۹ - اسباب و مسبب الاسباب ۷۰ - سبب کار نمی کند ۷۰ - ۱- آتش نمی سوزاند - کار نمی برد ۷۰ - موسی و فرعون ۷۱ - ابرهه و خراب نشدن کعبه ۷۱ - نگهداری حضرت خاتم الانبیاء (ص) ۷۲ - ۲- بی سبب پیدا می شود ۷۲ - دانش محمدی (ص) و مکتب نرفتن ۷۲ - حاجتها روا می کند ۷۳ - ۳- عاقبت بشری ۷۳ - بلم باعور و بدبختی جاودانی ۷۴ - ۴- حسن خاتمت ۷۴ - سحره فرعون ۷۴ - آسیه از بهترین زنان بود ۷۴ - اصحاب کهف ۷۵ - بیداری پیش از مرگ ۷۵ - مسلمان می شود و می میرد ۷۵ - خوشبخت جاودانی ۷۵ - آیا عاقل نومید می شود؟ ۷۵ - پیری و ترقی در روحانیت ۷۶ - بزرگی گناه یأس ۷۶ - نظری به نوزاد انسان ۷۶ - پس باید امیدوار بود ۷۶ - یأس از کفر یا بی خبری است ۷۶ - فطرت هر کسی بر امید استوار است ۷۷ - اول چاره یأس در امور مادیه دنیوی ۷۸ - ۱- قدرت خدا ۷۸ - ۲- تجربه های شخصی ۷۸ - ۳- نمونه های خارجی ۷۹ - ابراهیم پیر و فرزندان ۷۹ - زکریا و فرزندش یحیی ۷۹ - داستان لیب عابد ۸۰ - ایوب پیغمبر و بلاهای بسیار ۸۱ - فقر هم حکمتها دارد ۸۱ - ثروت پس از تهی دستی ۸۱ - چاره یأس در مشکلات ۸۳ - دوم - چاره یأس نسبت به امور اخروی معنوی ۸۴ - همه گناهان قابل آمرزش است ۸۵ - لطف در خطاب ۸۶ - نومیدی حرام است ۸۶ - توبه کشنده پیغمبر هم پذیرفته می شود ۸۶ - یأس از استجاب دعا هم غلط است ۸۷ - گناه مانع استجاب دعا ۸۷ - تاخیر استجاب موجب قربت ۸۷

۳- القنوط من رحمة الله ۸۹

یأس نومیدی از دعا است ۸۹ - بدگمانی سبب عقوبت است ۹۰ - امید به آمرزش و اجابت دعا ۹۰ - نومیدی در امر دنیوی و اخروی ۹۰ - قنوط از یأس بدتر است ۹۱

۶- عقوق والدین ۱۱۷

عقوق والدین و اخبار ۱۱۸ عاق والدین آمرزیده شدنی نیست ۱۱۹ - نماز عاق پذیرفته نیست ۱۱۹ - جوان محض و شفاعت پیامبر ۱۱۹ - عقوق چیست ۱۲۰ - وجوب نیکی به پدر و مادر ۱۲۰ - تفسیر آیه از حضرت صادق (ع) ۱۲۲ - نیکی به والدین کفاره گناهان است ۱۲۲ - نگاه شفقت به پدر و مادر ۱۲۳ - خشنودی والدین خشنودی خدا است ۱۲۳ - دعای ملائکه به نیکی کننده به پدر و مادر ۱۲۳ - اثر دنیوی عاق شدن ۱۲۳ - نیکی به والدین و طول عمر ۱۲۴ - زیادتی مال و آبرو ۱۲۴ - عقوق، گدائی و بدبختی می آورد ۱۲۴ - عاقبت به شری عاق ۱۲۵ - دعای والدین مستجاب است ۱۲۵ - جوان عاق و دعای مشلول ۱۲۶ - مادر به نیکی سزاوارتر است ۱۲۶ - ادای حق پدر و مادر ۱۲۶ - جوان و مادر زمینگیر ۱۲۶ - اجابت مادر در نماز مستحبی ۱۲۷ - نیکی به والدین، مسلمان و کافر ندارد ۱۲۷ - دعا برای پدر و مادر سنی ۱۲۷ - دستور حضرت صادق (ع) به زکریا بن ابراهیم ۱۲۸ - رفتار زکریا به مادرش ۱۲۸ - مسلمان می شود و می میرد ۱۲۸ - نیکی به والدین در زندگی و مرگ ۱۲۹ - حقوق والدین پس از مرگ ۱۲۹ - عقوق والدین پس از مرگ ۱۲۹ - یک عمل و ثوابهای متعدد ۱۲۹ - استغفار و دعا برای والدین ۱۳۰ - موارد وجوب اطاعت والدین ۱۳۰ - تعارض امر و نهی والدین ۱۳۱ - لزوم تحصیل اذن والدین ۱۳۲ - فرمایش شهید در سفر مباح و مستحب فرزند ۱۳۲ - منع از نماز جماعت ۱۳۲ - رعایت احترام والدین ۱۳۳ - رعایت اولاد هم بر والدین واجب است ۱۳۴ - نفقه فرزند بر پدر واجب است ۱۳۵ - سعی در ازدواج فرزند ۱۳۵ - آموزش و پرورش دینی ۱۳۵ - باید به فرزند مهر بانی کرد ۱۳۵ - نگاه شفقت و بوسیدن فرزند ۱۳۶ - نیکی بفرزند پس از والدین ۱۳۶ - دختر به نیکی سزاوارتر است ۱۳۶ - پدر روحانی به نیکی سزاوارتر است ۱۳۶ - ثواب زیادتر عقوبت شدیدتر ۱۳۶ - آیات عام است ۱۳۷ - سپاسگزاری از محمد (ص) و علی (ع) ۱۳۷ - هم والدین جسمانی و هم روحانی ۱۳۷ - عقوق والدین روحانی ۱۳۷ - محمد و علی دو پدر امت ۱۳۸ - نیکی به والدین روحانی ۱۳۸

۴- الأمن من مکر الله ۹۲

مهلت دادن بدکاران به ضررشان است ۹۴ - استدراج هم مکر است ۹۵ - ترک استغفار استدراج است ۹۶ - امن از مکر به چه می شود؟ ۹۶ - بیم و امید لازمه معرفت است ۹۶ - از ارتکاب گناه باید بترسید ۹۷ - همیشه باید بین خوف و رجا بود ۹۷ - ترس در روا شدن حاجت ۹۷ - درد فراق سخت تر است ۹۸ - تا آخر عمر چه باشد ۹۸ - همه آزمایش می شوند ۹۸ - حضرت ابراهیم و آتش ۹۸ - آزمایش نیکوئی داد ۹۸ - کمی ایمان و زیادی غفلت ۹۹ - جهل به عظمت و عجب در عمل ۹۹ - نیکی به توفیق خدا است ۹۹ - دانایان از خدا می ترسند ۹۹ - سخنان پیغمبر با ام السلمه ۱۰۰ - انبیا و ائمه از همه ترسناکترند ۱۰۰ - مؤمن بین بیم و امید در عمل ظاهر می شود ۱۰۱ - اندرز ۱۰۲ - همیشه بین دو ترس ۱۰۲ - برای آخرت باید کوشید ۱۰۳ - مدعا در کردار باید ظاهر باشد ۱۰۳ - از خدا بترس مثل اینکه او را می بینی ۱۰۳ - نمونه کامل خوف و رجا ۱۰۴ - امیرالمؤمنین سر مشق است ۱۰۴ - قسمتی از وصیت نامه امیرالمؤمنین (ع) ۱۰۵ - از علی پیروی کنیم ۱۰۵ - اعلان خطر ۱۰۶ - سالار قافله می ترسد ۱۰۶

۵- آدم کشی ۱۰۸

عذاب جاودانی ویژه کفار است ۱۰۸ - خون و مال مسلمان محترم است ۱۰۹ - انتحار هم قتل است ۱۰۹ - کشتن همه مردمان ۱۰۹ - زنده کردن همه مردمان ۱۱۰ - قاتل، مسلمان نمی میرد ۱۱۰ - تمام شرکا، قاتلند ۱۱۰ - شرکت در قتل هر چند کم باشد ۱۱۱ - کشتن محمل، عامر را ۱۱۱ - زمین قاتل را نپذیرفت ۱۱۲ - خودکشی هم حرام است ۱۱۲ - خودکشی به هروسیله که باشد حرام ۱۱۲ - مؤمن خودکشی نمی کند ۱۱۲ - آدمکشی کوچک و بزرگ ندارد ۱۱۳ - سقط جنین نیز حرام است ۱۱۳ - از بین بردن نطفه حرام است ۱۱۳ - بچه از شکم مادر مرده باید بیرون آورده شود ۱۱۴ - توبه آدمکشی ۱۱۴ - قتل غیر عمد ۱۱۴ - حکم قتل نفس ۱۱۵

در کار یتیم دقت کرد ۱۶۶ - اگر قیم ثروتمند است مجاناً کار کند ۱۶۷ - اقل الامورین احوط و اولی است ۱۶۷ - تا بعد رشد نرسد نمی شود مالش را به او داد ۱۶۷ - نشانه های بلوغ از نظر شرع ۱۶۸ - رشد چیست ۱۶۸

۹- ربا خواری ۱۶۹

انحراف از عقل و شرع ۱۷۰ - آیا ربا مانند داد و ستد است؟ ۱۷۰ - ربا اختلافات طبقاتی و انقلاب می سازد ۱۷۰ - قرض الحسنه بدون سود ۱۷۱ - ربا خواری از خیرات محرومست ۱۷۱ - محرومیت از توکل بخدا ۱۷۲ - ثوابهای زیاد برای قرض الحسنه ۱۷۲ - عذاب دردناک و جاودانی ۱۷۲ - مال ربوی بی برکت است ۱۷۳ - جنگ با خدا و پیغمبر ۱۷۴ - ربا و اخبار ۱۷۵ - تأکید در باره ربا در قرآن ۱۷۵ - دین را از بین می برد ۱۷۵ - ربا خواری آتش می خورد ۱۷۶ - نمونه عذاب برخی رباخواران ۱۷۶ - زیر دست و پای آل فرعون ۱۷۶ - ربا بمراتب بدتر از زنا است ۱۷۷ - ربای قرضی ۱۷۸ - چند نکته ۱۷۹ - ربای در معامله ۱۷۹ - همه نکته ۱۸۰ - اشخاصی که ربا ندارند ۱۸۱

۱۰- زنا ۱۸۲

معانی اقام و نفی ۱۸۲ - بدترین راه دفع شهوت ۱۸۳ - آثار دنیوی و اخروی زنا ۱۸۵ - عذاب برخی زنا کاران ۱۸۵ - بوی گند زنا کار در صحرای محشر ۱۸۵ - همه زنا کاران را در محشر لعنت می کنند ۱۸۵ - زنا مرگ ناگهانی و فقر می آورد ۱۸۶ - فساد نسب و تربیت طفل ۱۸۶ - زنا محصنه ۱۸۶ - پیش بینی همه جانبه اسلام ۱۸۷ - هشاری ۱۹۰ - ۱- حجاب از ضروریات قرآن است ۱۹۰ - ۲- نگاه بیگانه ۱۹۳ - تیرهای زهر آلود شیطان ۱۹۳ - زنا اعضای بدن ۱۹۴ - ابلیس قرین آتشین ۱۹۴ - ۳- تحریم خلوت با بیگانه ۱۹۵ - ۴- حدود شدید ۱۹۵ - شرعاً باید ثابت شود ۱۹۷ - دو نکته قابل توجه ۱۹۷

۱۱- لواط ۲۰۳

لواط کفر است ۲۰۴ - سنگ عذاب بهنگام مرگ ۲۰۴ - عذابهای قوم لوط بر ظالمین ۲۰۴ - غلامی که مولایش را کشت ۲۰۵ - لاطی بقوم لوط ملحق می شود ۲۰۵ - لواط هم فاحشه و

۷- قطع رحم ۱۳۹

قطع رحم در روایات ۱۴۰ - بدترین اعمال نزد خدا ۱۴۰ - نیکی برحم در مقابل بدی او ۱۴۰ - مرگ را نزدیک می کند ۱۴۱ - همه دستجمعی می میرند ۱۴۲ - رحمت خدا رایی برد ۱۴۲ - صله واجب است ۱۴۲ - نماز و زکات - تقوا و صله رحم ۱۴۳ - عطای برحم - آسانی حساب ۱۴۳ - بخشش حضرت صادق (ع) بحسن افسس ۱۴۴ - صله رحم در روایات ۱۴۴ - از صراط نخواهد گذشت ۱۴۴ - آثار دنیوی صله رحم ۱۴۵ - سبب طول عمر ۱۴۶ آثار معنوی و اخروی صله رحم ۱۴۶ - قبول سایر اعمال ۱۴۷ - بهترین گام برداشتها ۱۴۷ - ثواب صله رحم ۱۴۷ - معنای صله رحم و قطع رحم ۱۴۸ - رحم فقیر و غنی ندارد ۱۴۸ - صله کدام است؟ ۱۴۸ - مراتب صله رحم ۱۴۹ - قطع رحم عرفی است ۱۴۹ - قطع نسبت بارحام مختلف است ۱۴۹ - تکبر برحم فقیر قطع است ۱۴۹ - حد وجوب صله رحم ۱۵۰ - میزان وصل و قطع عرف است ۱۵۰ - اگر واجب نشد مستحب است ۱۵۰ - قطع قاطع هم حرام است ۱۵۰ - فرمایش حضرت صادق (ع) ۱۵۱ - نیکی پاداش بدی ۱۵۱ - قطع رحم مسلمان و کافر فرقی ندارد ۱۵۱ - صله داود رقی و مرگ رحم ۱۵۲ - رفتار حضرت صادق (ع) با حسن و عبدالله ۱۵۲ - گفتگوی حضرت صادق (ع) با عبدالله حسنی ۱۵۲ - تأثر حضرت بر سادات حسنی (ع) ۱۵۳ - صله رحم با بغض کافر منافاتی ندارد ۱۵۳ - اگر تأیید کفر نشود ۱۵۳ - دشمن دین باید طرد شود ۱۵۳ - اگر دشمنی نکند صله واجب است ۱۵۴ - سفر کردن برای صله رحم ۱۵۴ - دوری و دوستی ۱۵۴ - صله ارحام روحانیه ۱۵۵ - نعمت بخت بالاترین نعمتها ۱۵۵ - ولایت قابل قیاس نیست ۱۵۵ - ارحام روحانی کیانند؟ ۱۵۶ - حقوق سادات ۱۵۶ - آنانکه به پیغمبر حق دارند ۱۵۷ - خدمت بسادات تلافی می شود ۱۵۷ - حقوق برادران ایمانی ۱۵۷ - زیارت مؤمن صالح زیارت امام است ۱۵۸

۸- خوردن مال یتیم ۱۵۹

تلافی بمثل خواهد شد ۱۶۱ - وبال ظالم بر اولادش باعدل منافاتی ندارد ۱۶۲ - اخبار در باره این گناه ۱۶۳ - مرگ طلبکار و بچه های کوچک ۱۶۴ - چشم درد امیرالمؤمنین (ع) ۱۶۴ - خبر وحشتناک ۱۶۴ - احسان به یتیم ۱۶۴ - اولیای صغیر ۱۶۵ - باید

۱۵- اشتغال بملاهی ۲۵۹

سرگرمی بالآلات موسیقی ۲۵۹ - موسیقی و اخبار اهلیت (ع) ۲۵۹ - موسیقی نفاق می آورد و غیرت را می برد ۲۶۰ - از آنچه شنیده شده پرسیده می شود ۲۶۰ - موسیقی برکت را می برد ۲۶۱ - باروی سیاه محشور می شود ۲۶۱ - چهل روز با آلات موسیقی ۲۶۲ - موسیقی علنی در آخر زمان ۲۶۲ - کار اعصاب و تأثیر موسیقی در آن ۲۶۲

۱۶- غنا ۲۶۵

آوازه خوانی ۲۶۵ - غنا چیست؟ ۲۶۵ - نکاتی چند در باره غنا ۲۶۶ - ۱- غنا از کبائر است ۲۶۶ - ۲- لعلو الحادیث در قرآن غنا است ۲۶۶ - ۳- قول الزور به غناء تفسیر شده ۲۶۸ - ۴- غنا لغو است ۲۶۸ - ۵- غنا نفاق می آورد ۲۶۸ - ۶- مجلس غنا ۲۶۹ - ۷- غنا مورت فقر است ۲۶۹ - ۸- عذاب غنا ۲۶۹ - نظر رحمت به او نمی فرماید ۲۶۹ - استماع غنا پرستی شیطان است ۲۶۹ - درخت بهشتی و خوانندگی ۲۷۰ - خوانندگان بهشت ۲۷۰ - تهدیدات سخت ۲۷۰ - ۹- رابطه غنا و زنا ۲۷۱ - حرمت غنا از ضروریات است ۲۷۲ - گناه غنا در قرآن شایسته تر است ۲۷۲ - صدای خوب مانعی ندارد ۲۷۲ - خوب خواندن و غنا دواست ۲۷۳ - غنا در مجلس عروسی زنانه ۲۷۳

۱۷- دروغ ۲۷۴

دروغ از بزرگترین کبائر ۲۷۴ - لعن ملک و بوی گند ۲۷۴ - قرآن مجید و دروغ ۲۷۵ - ۱- دروغ فسق است ۲۷۵ - ۲- دروغ قول زور است ۲۷۶ - ۳- دروغگو ایمان ندارد ۲۷۶ - ۴- دروغ اثم و گناه است ۲۷۶ - ۵- دروغگو ملعون است ۲۷۶ - ۶- دروغگو رو سیاه است ۲۷۶ - ۷- دروغ از شراب بدتر است ۲۷۷ - ۸- بوی گند دروغ ۲۷۷ - ۹- فرار ملک ۲۷۷ - دروغ مورت کفر است ۲۷۹ - دروغ فراموشی می آورد ۲۷۹ - عذاب و یژه دروغگو یان ۲۷۹ - مراتب دروغ ۲۸۱ - ۱- دروغ بر خدا و پیغمبر و امام ۲۸۱ - دروغ بهره چه باشد ۲۸۱ - ترجمه بخلاف هم دروغ است ۲۸۲ - کار همه کس نیست ۲۸۲ - از موارد دروغ بر خدا ۲۸۲ - دروغ بر پیغمبر و امام ۲۸۲ - نقل اخبار بشرط استناد ۲۸۳ - نقل بمضمون هم

زشت است ۲۰۵ - نگاه شهوتی به پسر حرامست ۲۰۶ - لجام آتشین برای بوسه شهوت ۲۰۶ - خوابیدن دو مرد یا دو زن ۲۰۷ - حد لواط ۲۰۷ - چرا حد لواط قتل است ۲۰۷ - توبه می کند و نمی سوزد ۲۱۰ - نکته ۲۱۱ - حکم وضعی ۲۱۱

۱۲- قذف ۲۱۲

در دنیا مطرودند ۲۱۲ - شهادت بر علیه دوزخی است ۲۱۲ - حد رد شهادت - فسق ۲۱۳ - از مؤمنین بیرونست ۲۱۴ - حد قذف ۲۱۴ - هنک حریمات الهی نباید بشود ۲۱۵ - روز قیامت تلاقی می شود ۲۱۶ - توبه از قذف ۲۱۶ - وظیفه مسلمانان در برابر قذف ۲۱۸ - با قذف شرایط باز هم حرام است ۲۲۰ - قذف کافر هم جایز نیست ۲۲۰ - دشنام هم حرام است ۲۲۱ - دشنام و روایات ۲۲۱ - پاسخ دشنام ۲۲۲ - بشرطی که از حد نگذرد ۲۲۲ - خاموشی بهتر است ۲۲۳ - دشنام دهنده را شکنجه می دهد ۲۲۳

۱۳- شرابخواری ۲۲۵

می خواری و اخبار اهلیت (ع) ۲۳۲ - شراب مادر گناهانست ۲۳۳ - از خدا باکی ندارد ۲۳۴ - کم و زیاد و خالص و مزوج ندارد ۲۳۵ - مسکر مایع نجس هم هست ۲۳۶ - خوراندنش هم حرام است ۲۳۷ - شرکت در سفره میگساری ۲۳۷ - شراب برای مداوا ۲۳۷ - استشفاء به سه شرط عیبی ندارد ۲۳۸ - در شراب شفا نیست ۲۳۸ - هنگام مرگ اثرش هویدا می شود ۲۳۸ - حد شرب خمر ۲۴۲ - از اجتماع باید رانده شود ۲۴۳ - به شرابخوار نباید دختر داد ۲۴۴ - نهی از منکر عملی ۲۴۴ - باید مبارزه همه جانبه و بی گیر کرد ۲۴۴

۱۴- قمار ۲۴۷

میسر کدام است و ازام کدام است؟ ۲۴۸ - دشمنی در می و قمار ۲۴۹ - قمار عیاشی و هرزگی می آورد ۲۴۹ - دوری از یاد خدا و نماز ۲۵۰ - ۱- بازی با آلات قمار و شرط بندی ۲۵۱ - ۲- سرگرمی به آلات قمار بدون شرط بندی ۲۵۳ - ۳- بازی با شرط بندی بغیر آلات قمار ۲۵۵ - اسب دوانی و تیراندازی ۲۵۶ - ۴- بازی بغیر آلات و غیر شرط جایز است ۲۵۷ - تذکر ۲۵۸

بشرطی جایز است ۲۸۴ - ۲ - سوگند و شهادت و کتمان ۲۸۴ - ۳ - دروغ مفسده دار ۲۸۴ - ۴ - دروغ از روی مزاح و شوخی ۲۸۴ - باید از هر گونه دروغ پرهیز کرد ۲۸۵ - مبالغه گوئی دروغ نیست ۲۸۶ - دروغ کوچک و بزرگ ندارد ۲۸۶ - رؤیای جعلی هم دروغ است ۲۸۷ - آیا امثال هم دروغ است ۲۸۸ - طعن و مثل زدن حضرت مجتبی (ع) ۲۸۸ - گوش دادن بدروغ هم حرام است ۲۸۹ - توبه چیست ۲۸۹ - حکم توبه ۲۹۰ - جاهلئیکه دروغ جایز است ۲۹۰ - قسم دروغ برای رهایی مسلمان ۲۹۱ - برای مال کم ارزش ندارد ۲۹۱ - حتی الامکان توبه کند ۲۹۲ - اصلاح ذات الین ۲۹۲ - پیغام تند را ملایم کند ۲۹۲ - اصلاح عبادتی بزرگ است ۲۹۳ - آب قلیل و کر - تأثیر و تأثر ۲۹۴ - دروغ در جنگ ۲۹۴ - وعده به اهل ۲۹۴ - تجویز مشکل است ۲۹۴ - دروغگوئی در مقام خوف و رجا ۲۹۵ - گفت و حال باید یکی باشد ۲۹۵ - دروغگوئی در مقام اظهار بندگی ۲۹۶ - دروغگوئی در دعا و مناجات ۲۹۶ - دروغگوئی در اقرار به امان ۲۹۷ - آیا راست می گوید ۲۹۷ - دروغ به امام (ع) ۲۹۷ - پس در دعاها چه باید کرد ۲۹۸ - مراتب نسبت بهر کس ۲۹۸ - یقین صادق و کاذب ۲۹۹

۱۸ - سوگند دروغ ۳۰۰

وعده عذاب در قرآن ۳۰۰ - فرمایش رسول خدا (ص) ۳۰۱ - آثار سوء قسم دروغ ۳۰۱ - اقسام سوگند ۳۰۲ - سوگند یا برای اثبات و تأکید است یا التزام امری در آینده ۳۰۲ - سوگند واجب ۳۰۲ - سوگند مستحب ۳۰۲ - حضرت سجاد (ع) سوگند نخورد ۳۰۳ - تأکید مطالب حق ۳۰۴ - سوگند مکروه ۳۰۴ - راهنمایی حضرت مسیح (ع) ۳۰۵ - سوگند بسایر محترمان ۳۰۵ - سوگندی که همیشه حرام است ۳۰۵ - کفاره سوگند حرام ۳۰۶ - حضرت صادق (ع) و منصور دوانیقی ۳۰۷ - آیا منافاتی با حرمت ندارد ۳۰۷ - توبه از قسم دروغ ۳۰۸ - قسم بر التزام در آینده ۳۰۸ - قسم در امر مرجوح باطلست ۳۰۹ - اقسام سوگند ۳۰۹

۱۹ - گواهی دروغ ۳۱۲

روایات منافاتی ندارد ۳۱۳ - وعده آتش بر گواهی دروغ ۳۱۳ - گواهی باید از روی علم باشد ۳۱۵ - شاهد دروغ باید رسوا شود ۳۱۵ - هرگز گواهیش پذیرفته نیست ۳۱۶ - غرامت را

باید پیر از ۳۱۶ - توبه از گناه ۳۱۷

۲۰ - گواهی ندادن ۳۱۸

شهادت بحق هر چند بضرر شاهد باشد ۳۱۹ - دشمنی در گواهی نباید تأثیر کند ۳۲۰ - ظلمت بی پایان برای پوشندگان گواهی ۳۲۰ - تحمل شهادت ۳۲۱ - دعایشان مستجاب نیست ۳۲۲ - وجوب ادای شهادت و حرمت کتمان آن ۳۲۳ - از روی علم باید شهادت داد ۳۲۴ - گواهی نباید سبب ضرر گردد ۳۲۴ - روایتی از امام کاظم (ع) ۳۲۵ - ضرر بجا موجب کتمان نمی شود ۳۲۶ - ضرر با عدم نفع فوق دارد ۳۲۶

۲۱ - پیمان شکنی ۳۲۷

اقسام نقض عهد و حکم آنها ۳۳۰ - استجاب دعا وعده خداست ۳۳۱ - گفتن در عهد و نذر لازمست ۳۳۱ - عهد و نذر مرجوح نمی شود ۳۳۲ - باید متعلق نذر رجح باشد ۳۳۲ - عهد مطلق یا مقید ۳۳۲ - کفاره عهد و نذر ۳۳۳ - عهد خدا هم سه قسم است ۳۳۳ - پیمان شکنی اتفاق می آید ۳۳۳ - پیمان با مردم ۳۳۵ - خلف وعده از صفات منافقین است ۳۳۵ - استنای پذیر نیست ۳۳۶ - پیمان شکنان از چهار پایان بدترند ۳۳۶ - پیمان با مشرکین محترمت ۳۳۷ - وفای به عهد پیغمبر با مشرکین ۳۳۷ - پیمان باقریش محترمت ۳۳۷ - پس را به پدر باز گردانید ۳۳۸ - همینجا میمانم تا بمیرم ۳۳۸ - اسماعیل صادق الوعد ۳۳۸ - بیوفائی از کفر سرچشمه می گیرد ۳۳۹ - مسلمان نیزنگ نمی زند ۳۳۹ - نقض عهد و دروغ ۳۴۰ - شرط ضمن عقد لازم ۳۴۰ - باید همیشه و همه جا وفای به عهد کرد ۳۴۰ - تنقیح بر مشیت متفاوتست ۳۴۰ - وعده شر وفا ندارد ۳۴۰ - ایوب و دسته چوب ۳۴۱

۲۲ - خیانت باهانت ۳۴۲

وعده عذاب در قرآن ۳۴۲ - خیانت و اخبار اهل بیت علیهم السلام ۳۴۳ - خیانت فقر می آورد ۳۴۴ - امانت باید رد شود بهر که باشد ۳۴۵ - وسوسه شیطان زیاد می شود ۳۴۶ - محمد (ص) امین ۳۴۷ - اقسام خیانت ۳۴۷ - ۱ - امانت خدا ۳۴۷ - نذرند روی نسبت بعتل و تکلیف ۳۴۸ - احکام دین را برسانید ۳۴۸ - ۲ - امانت پیغمبر ۳۴۹ - ذریه پیغمبر امانتند ۳۴۹

۳- امانت مردم ۳۵۰ - امانت شرعی ۳۵۰ - خیانت بامانت مردم ۳۵۱ - تعدی بامانت ۳۵۱ -
 ۲- تفریط بامانت ۳۵۱ - ۳- مسامحه در رد کردن امانت ۳۵۲ - اجاره عاریه، رهن و مضاربه ۳۵۲ - در جستجوی مالک و صدقه از طرف او ۳۵۳ - بلیغ و عقل در طرفین و دیعه ۳۵۳ - خداوند امانداران را میستاید ۳۵۳ - مقاصه از مال امانتی ۳۵۴ - خیانت در امانت باری است در قیامت ۳۵۵ - پیغمبر (ص) از ماندن امانت می ترسد ۳۵۶ - راز دیگران امانت است ۳۵۶ - مجالس امانت است ۳۵۷ - افشای سر خیانت بامانتست ۳۵۸ - اسرار مسلمانان برای کفار ۳۵۸ - امانتدار در سایه عرش خدا ۳۵۹ - راز خود را بکسی نگویید ۳۵۹ -
 - سرمشق راز داری ۳۶۰

۲۳- دزدی ۳۶۲

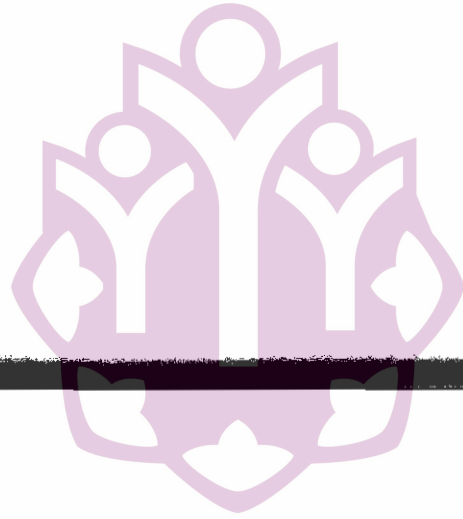
حد دزدی ۳۶۳ - شرایط اجرای حد دزد ۳۶۹ - باید از مال و ناموس دفاع کرد ۳۷۲ - کیفیت اجرای حد ۳۷۲ - دبه دست و حد سرقت ۳۷۳

۲۴- کم فروشی ۳۷۴

نامه اعمالشان در معین است ۳۷۴ - کم فروش ایمان ندارد ۳۷۵ - پنج صفت و پنج بلا ۳۷۶ - نصیحت امیرالمؤمنین (ع) ۳۷۶ - میان دو کوه از آتش ۳۷۶ - کم دادن بشماره هم حرام است ۳۷۷ - بطرف، بدهکار می شود ۳۷۷ - حقه بازی هم کم فروشی است ۳۷۷ - بخش در معامله هم حرام است ۳۷۸ - تقطیف با خدا و خلق ۳۷۹ - خودت را بجای دیگران قرار ده ۳۸۰ - انصاف بهترین کارها است ۳۸۱ - میزان عدل برای هر کس ۳۸۱ - هر چیزی را پیمانه است ۳۸۲ - علی (ع) میزان اعمال است ۳۸۲

۲۵- حرام خواری ۳۸۴

نساء رشوه ۳۸۶ - هدیه و خمس بعنوان رشوه ۳۸۷ - رشوه حلال ۳۸۷ - گرفتن رشوه حلال، مکروه است ۳۸۸ - دغای خورنده حرام مستجاب نمی شود ۳۸۹ - حرام خواری قساوت قلب می آورد ۳۹۰ - حلال خوری منشأ هر خیر است ۳۹۱ - خدا روزی حرام برای کسی نخواسته ۳۹۲ - تا تمام رزقش نرسد نمی میرد ۳۹۲ - دزد محروم از رزق حلال ۳۹۳



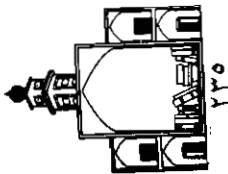
زہدیت ترجمہ
Translation Movement
.MS

گناہانِ کمیر

جلد دوم

ایستاد سید عبدالحسین دستغیب
بہمد خراب

دفتر اشاعت اسلام
والتمہ جامعہ مدرسین نجف زہدیت



و نیز فرمود: روز قیامت منادی ندا می کند؛ کجایند اذیت کنندگان به دوستان خدا؟ پس جمعی بر می خیزند که بر صورتشان گوشت نیست! گفته می شود که ایشان آناند که به مؤمنین اذیت می کردند و با آنها دشمنی کرده و در دیشان سخت گیری می کردند. پس امر می شود آنها را به جهنم در اندازند. سپس فرمود: به خدا سوگند ایشان با مؤمنین هم قول (یعنی هم عقیده) بودند لیکن حقوق ایشان را حبس و رازشرا فاش می کردند.^۱

و نیز می فرمود: «هر مؤمنی که مال مؤمنی را که بآن نیازمند است حبس کند، به خدا سوگند که او طعام بهشتی نخواهد چشید و از رحیق مختوم (نوعی از مشروبات بهشتی است) نخواهد آشامید».^۲

مطالعه حقوق در محشر: و حضرت سجاد علیه السلام می فرماید: «روز قیامت دست پنده را می گیرند و باهل محشر نشان می دهند و می گویند: هر کس نزد این شخص حقی دارد، حق خود را بگیرد و هیچ چیز بر اهل محشر از این دشوارتر نیست که آشنائی را ببینند، از ترس آنکه میاداد ادعای حقی کند».^۳

و شاید اشاره به این موقف باشد آیه شریفه ای که می فرماید «روزی که شخص از برادر و مادر و پدرو همسر و فرزندانش فرار می کند»^۴ یعنی از ترس مطالبه کردن هریک حق خود را.

کمال قریش به خداوند یا به سبب آنکه خدا امر به آن حق یا ادای آن حق فرموده است.

۱- عن ابي عبد الله عليه السلام اذا كان يوم القيمة نادى مناد اين الصدود لاوليائي فيقوم قوم ليس على وجوههم لحم فيقال هؤلاء الذين آذوا المؤمنين ونصبوا لهم وعاندوهم و عنفوه في دينهم ثم يؤمر بهم الى جهنم ثم قال عليه السلام كانوا والله الذين يقولون يقولهم ولكنهم حبسوا حقوقهم و اذا عوا عليهم سرهم (وسائل الشيعة كتاب الحج باب ۱۴۵ جلد ۸ ص ۵۸۷).

۲- ايامؤمن حبس مؤمناً عن ماله و هو يحتاج اليه لم يذق و الله من طعام الجنة ولا يشرب من الرحيق المختوم. (جلد ۱۵ بحار الانوار).

۳- يؤخذ بيد العبد يوم القيمة على رؤس الاشهاد الا من كان له قبل هذا حق فليأخذه ولا شيء اشد على اهل القيمة من ان يروا من يعمرهم مخالفة ان يدعى عليه شيئاً (تألی الاخبار ج ۵ صفحه ۸۵).

۴- يوم يفر المرء من اخيه و امه و ابيه و صاحبه و بنيه (سوره ۸۰ آیه ۳۴ تا ۳۶).

۲۶- حبس الحقوق

بیست و ششم از کباثر منصوصه، حبس کردن حقوق است بدون سختی. یعنی اگر کسی حتی بر ذمه دیگری داشته باشد و مطالبه حق خود کند و آن شخص هم بتواند، ولی ادای حق نکند، گناه کبیره مرتکب شده است. چنانچه در روایت، اعمش از حضرت صادق علیه السلام و در روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام در شمار کباثر می فرماید: «و حبس الحقوق من غیر عسر».

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسیکه حق مؤمنی را حبس کند و به او نرساند، خداوند روز قیامت او را روی دو پایش، پانصد سال نگه می دارد تا اینکه از او عرقش یا خونش جاری می شود و ندا کننده ای از طرف خداوند ندا می کند، این شخص ستمکاری است که حق خداوند را حبس نموده است. پس از آن، چهل روز سرزنش کرده می شود. پس امر می شود او را به آتش افکنند»^۱ (و سرزنش کننده، مؤمنین هستند یا

۱- من حبس حق المؤمن اقامه الله عزوجل يوم القيمة خمسة عام على رجليه حتى يسيل عرقه اودمه و ينادي مناد من عند الله هذا الظالم الذي حبس عن الله حقه قال عليه السلام فيوبخ اربعين يوماً ثم يؤمر به الى النار. (کافی ج ۲ ص ۳۶۷).

مجلسی در معنای این حدیث می فرماید: اگر ظلمش کم بود عرقش جاری می گردد و اگر زیاد بوده خونش جریان می یابد (مرآت العقول ص ۳۶۱)
و نیز مجلسی می فرماید: این جمله دلالت می کند که حق مؤمن حق خدا است به سبب

مفلس حقیقی: رسول خدا صلی الله به اصحاب خود فرمود: آیا می دانید مفلس کیست؟ گفتند: مفلس نزد ما کسی است که نه درهم دارد و نه مال و نه متاع. حضرت فرمود: «جز این نیست که مفلس از امت من، کسی است که با داشتن نماز و روزه و زکات و حج، می آید روز قیامت کسی که به او فحش داده و دیگری می آید که آن شخص مالش را خورده و دیگری می آید که خورش را ریخته و دیگری می آید که او را زده است. پس از حسنات آن شخص گرفته و بهر یک از صاحبان حق باندازه حششان داده می شود و اگر پیش از آنکه صاحبان حق به حق خود برسند، حسناتش تمام شود، از گناهان صاحبان حق برداشته می شود و بر او می اندازند، آنگاه او را به جهنم می افکنند».

موارد حبس حقوق

بدهی: دین مال کلی است که بر ذمه شخص برای دیگری، به سببی از اسباب ثابت شده، مانند قرض گرفتن که قرض گیرنده مبلغی را که گرفته بزمه اش ثابت است که در وجه طلبکار بپردازد. و مانند جنسی را که به معامله سلف (پیش فروش) فروخته که ذمه فروشنده به آن جنس مشغول است که سرموده به مشتری بپردازد. و مانند ثمن (پول) در معامله نسیه ای که جنس را گرفته باید پولش را به فروشنده بپردازد. یا مانند مال الاجاره که مستأجر به صاحب ملک مدیون است. و مهر زن که بر عهده شوهر می باشد، و مانند نفقه زوجه دائمه، و انواع ضمانتها که در کتب فقهی ذکر شده است. و فروعاتش بسیار است که به مناسبت بحث به بعضی از مسائل مهم آن اشاره می شود:

بدهی با مدت و بی مدت: بدهی دو قسم است: حالی یعنی دینی که مدت ندارد یا اگر داشته باشد تمام شده است. و مؤجل یعنی بدهی مدت دارد. در دین مدت دار، بستنکار حق مطالبه بدهی خود را پیش از تمام شدن مدت ندارد. بلی هر گاه شخص

۱- قال النبی صلی الله علیه و آله لاصحابه اندرون من المفلس قالوا المفلس فیکین لادرمهم و لامال ولا متاع له قال ص ان المفلس من امتی من اتی یوم التیمه بصلاة و صیام و زکوة و حج و یاتی قد شتم هذا و اکل مال هذا و هتک دم هذا و ضرب هذا فیوتی هذا من حسنة و هذا من حسنة فان فیت حسنة قبل ان یتقضى ما علیه اخذ من خطایاه فطرحت علیه ثم یطرح فی النار (جلد ۳ بحار الانوار).

مدیون بمیرد، دین مؤجلش، معجل و حالی می شود. مثلاً اگر شخصی به دیگری بدهی داشت که در رأس یکسال باید بپردازد و پیش از رسیدن موعد بمیرد، باید بدهیش را از مالش پیش از تقسیم ارث اداء کند و ورثه نمی توانند بگویند مدت دین هنوز تمام نشده است. ولی اگر طلبکار بمیرد و طلبش مدت داشته باشد، ورثه اش نمی توانند از مدیون، پیش از رسیدن مدت، مطالبه بدهی کنند.

بدهی را باید پرداخت: در صورتی که بدهی مدت نداشته باشد یا مدت آن تمام شده باشد و طلبکار مطالبه کند، فوراً واجب می شود که سعی کند بدهی خود را بپردازد، بهر وسیله ای که باشد، هر چند بفروختن بعضی چیزهایی که زائد بر مایحتاج زندگی اوست. و هر چند به کمتر از قیمت آن جنس بخواهند بخرند. بهر قیمت که بخرند باید بفروشند و بدهی خود را بپردازد. مگر آنکه آنقدر کم بخرند که در عرف این معامله را تضییع و اتلاف بگویند در اینصورت بعید نیست که بر بدهکار فروش آن چیز واجب نباشد و چنانچه از مایحتاج خود چیزی مانند فرش یا لباس و اثاثیه خانه و مغازه و غیره نداشته باشد تا بفروشد؛ باید از طریق کار، دین خودش را بدهد، یعنی برای طلبکار، در صورتی که بخواهد مثلاً شاگردی کند، یا مشغول کسب دیگری شده که لایقش باشد و بخرج نیندد و از آن راه بدهیش را بپردازد. بطور کلی بر مدیون، پرداخت دین واجب است و مسامحه کردنش بهر حال حرام و حبس حق از گناهان کبیره است.

ما یحتاج زندگی مانند خانه ای که در آن زندگی می کند، اگر از شأن و حال او زیاد نباشد و همچنین لباس و فرش و سایر چیزهایی که در زندگی کردن به آن نیازمند است، به طوری که اگر بخواهد آنها را بفروشد در مشقت و سختی می افتد و موجب منقضش می گردد، این قبیل اشیاء را لازم نیست بفروشد و طلبکار نمی تواند او را مجبور بفروش آنها نماید. بلی برای شخص مدیون جایز است، مشقت را تحمل کرده و لوازم زندگی خود را بفروشد و بدهی خود را بپردازد و طلبکار هم می تواند در این صورت که مدیون خودش اقدام بفروش آنها کرده طلبش را بگیرد، لیکن سزاوار است راضی نشود بدهکار در حرج و زحمت بيفند و لوازم زندگی خود را بفروشد سزاوار است که او را مهلت دهد تا خداوند فرج کند هر چند خود مدیون راضی باشد.

از عثمان بن زیاد مرویست که به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: طلبی شخصی دارم و می خواهد خانه اش را بفروشد و طلب مرا بدهد. حضرت سه مرتبه فرمود:

و حضرت باقر علیه السلام می فرماید: کسی که در راه خدا شهید شد از هر گناهی پاک می شود مگر بدهی که کفاره ندارد. یا باید دینش پرداخت شود یا طلبکار ببخشد و گرنه شهید هم گرفتار بدهش هست!

و نیز می فرماید: نخستین قطره خونی که از شهید ریخته می شود، تلافی تمام گناهانش می شود مگر بدهی که علاجش منحصر به پرداختش می باشد.^۲

و برای اهمیت مطلب همین بس که مردی از انصار مرد و دو دینار بدهکار بود، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او نماز نخواند تا اینکه بعضی از بستگانش ضامن شدند که بدهی او را بپردازند. آنگاه آنحضرت بر او نماز گزار داد.^۳

و مرویست که معاویه بن وهب، این حدیث را بر حضرت صادق علیه السلام عرضه داشت فرمود: درست است و جز این نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرمود، برای آنکه مسلمانان اندرز بگیرند و اهمیت دین را بدانند و آن را کوچک نشمرده و به صاحبش رد کنند و گرنه هر یک از رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام زمانی که از دنیا رفتند، مدیون بوده و به ادای دین خود وصیت فرمودند و پس از فوت هر یک وصی او دینش را اداء کرد. و خلاصه معنی حدیث آن است که، مدیون بودن مذموم نیست و جایز است. چیزی که حرام است مسامحه کردن در ادای دین می باشد.

ابو ثمامه به حضرت جواد علیه السلام عرض کرد: می خواهم مجاور مکه و مدینه اداء حقه فعلیه کل یوم خطیبه عشار. (کتاب التجارة وسائل الشیعه ابواب الدین باب ۸ ج ۱۳ ص ۸۹).

۱- کل ذنب یکفره القتل فی سبیل الله الا الدین لا کفارة له الا اداته او یقضى صاحبه او یعفو الذی له الحق (وسائل الشیعه باب ۴ ج ۱۳ ص ۸۳).

۲- اول قطرة من دم الشهيد کفارة لذنبه الا الدین فان کفارة قضائه (وسائل الشیعه باب ۴ ج ۱۳ ص ۸۵).

۳- ان رجلا من الانصار مات وعليه دیناران دیناً فلم یصل علیه النبی صلی الله علیه و آله و قال صلوا علی صاحبکم حتی ضمتما عنه بعض قرابته و قال الصادق علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله انما فعل ذلک لیتعظوا و لیرد بعضهم علی بعض ولئلا یستخفوا بالدین ... (تجارت وسائل ابواب دین باب ۲ ج ۱۳ ص ۷۹).

۴- کافی ج ۵ ص ۹۳ باب الدین

«اعینک بالله ان تخرجه من ظل رأسه» یعنی تورا در پناه خدا می سپارم از اینکه او از خانه ای که در آن زندگی می کند بیرون کنی. و چند حدیث دیگر به همین مضمون نقل شده است!

و نیز مرویست که جناب محمد بن ابی عمیر که از خواص اصحاب حضرات موسی بن جعفر و رضا و جواد علیهم السلام و شغل وی بزازی بود، مالش از دستش خارج و فقیر می شود. از شخصی ده هزار درهم طلب داشت پس شخص بدهکار، خانه خود را فروخت به مبلغ ده هزار درهم و آنرا در خانه ابن ابی عمیر آورد و گفت: این طلب تو است بگیر. فرمود: آیا این مبلغ از ارث به تو رسیده؟ گفت نه: گفت: آیا کسی به تو بخشیده؟ گفت نه. فرمود: آیا ملکی داشتی و فروختی؟ گفت نه، بلکه خانه ای که مسکن من بود فروختم تا دین خود را به تو بپردازم. آن جناب فرمود: از حضرت صادق علیه السلام روایت کرد مراربع المحارب که فرمود: «لا یخرج الرجل من مسقط رأسه بالدین» نباید مدیون را بواسطه بدهی که دارد از خانه اش بیرون کند. پس فرمود: این مبلغ را برگردان که من در آن تصرف نمی کنم؛ با اینکه به خدا سوگند در این وقت به یک درهم آن محتاجم لیکن یک درهم از این مال را تصرف نمی کنم. و سبب فقر آن جناب با اینکه سرمایه اش پانصد هزار درهم بود این است که، بواسطه بستگی به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام او را گرفتند و تازیانه بسیار زدند و مدت چهار سال زندانش کردند و هر چه داشت از او گرفتند رضوان و رحمت بی پایان خداوند به روانش باد.

چاره ای از پرداخت بدهی نیست: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: کسی که مسامحه کند و از رساندن حق به صاحبش درنگ نماید در حالی که توانائی دارد، هر روزی که می گذرد گناه عشاری بر او است (عشار کسی است که به امر ظالم از مردم ده یک می گیرد).^۳

۱- عن ابن زیاد قال قلت لایمجد الله علیه السلام ان لی علی رجل دیناً وقد اراد ان یتبع داره فیقضنی فقال ابو عبد الله علیه السلام اعینک بالله ان تخرجه من ظل رأسه (وسائل کتاب التجارة باب ۱۱ ج ۱۳ ص ۹۵).

۲- وسائل الشیعه (ج ۱۳ ص ۹۵ باب التجارة).

۳- عن جعفر بن محمد علیه السلام عن آباء علیهم السلام عن النبی صلی الله علیه و آله فی حدیث المناهی انه قال صلی الله علیه و آله و من مطل «یطل ج. ل.» علی ذی حق حقه و هو یقدر علی

منوره بگرم در حالی که بدهکارم. حضرت فرمود به محل خود برگرد تا بدهیت را پیردازی و مبادا از دنیا بروی و خدای را ملاقات کنی در حالی که بدهکار باشی زیرا مؤمن خیانت نمی کند.^۱

نپرداختن بدهی، خیانت و ظلم به همه است: از این حدیث شریف معلوم می شود که حبس حق و مسامحه در ادای دین، خیانت است. و بنابراین آنچه در باب خیانت گفته شد در اینجا هم می آید و در حدیث نبوی آنرا از مصادیق ظلم شمرده و می فرماید: «مسامحه کردن مسلمانی که بر پرداخت بدهیش توانائی دارد ظلمی است نسبت به مسلمین».^۲

ظلم بودنش نسبت به شخص طلبکار ظاهر است، ولی نسبت به سایر مسلمانان شاید از این جهت باشد که سبب می شود دیگران به مسلمانان قرض ندهند، از ترس اینکه مبادا مثل این شخص در پرداخت بدهی سهل انگاری کنند یا مالش تلف شود. و به تعبیر دیگر مسامحه کردن در پرداخت دین با توانائی، باب خیر و معروف را سد می کند که از این به بعد کسی جرأت نکند به دیگری قرض بدهد. در حالی که از بزرگترین خیرات است و سبب جلوگیری همین شخص شده است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «خدا لعنت کند بُرندگان راه خیر را. و آن کسی است که دیگری به او احسان بکند و خیری برساند، پس او کفرانش کند و این امر سبب شود که آن شخص دیگر به کسی احسان ننماید».^۳ و ظاهر است که قرض دادن احسان است و مسامحه کردن در پرداخت آن کفران. و سبب می شود که دیگر آن شخص چنین احسانی به کسی نکند.

حکم قرض دادن و گرفتن: در روایات معتبره برای وام دادن ثوابهای بسیاری

۱- عن ابی ثمامه قال قلت لابی جعفر علیه السلام انی ارید ان اذم مکه و المدینة و علی دین فما تقول فقال علیه السلام ارجع الی مؤدی دینک و انظر ان تلقی الله تعالی و لیس علیک دین ان المؤمن لا یخون (کافی ج ۵ ص ۹۴ باب الدین).

۲- عن علی علیه السلام قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول مطل المسلم المومر ظلم للمسلمین... (وسائل باب الدین ج ۱۳ ص ۹۷).

۳- لعن الله فاطمی سبیل المعروف و هو الرجل یصنع الیه المعروف فیکفنه فیمتنع صاحبه من ان یصنع ذلک الی غیره (بحار الانوار- وسائل ج ۱۱ کتاب امر بمعرف باب ۸ ص ۵۳۹).

وعده داده شده، چنانچه در ترك آن هم عذابهای شدید ذکر گردیده و در بعض موارد وام دادن واجب و ترك آن حرام و در پاره ای موارد قرض دادن مستحب و ترك آن مکروه است. ولی قرض گرفتن مکروه است در صورتی که احتیاج به گرفتن قرض نداشته باشد. و هر گاه محتاج به گرفتن قرض شود کراهت آن خفیف می شود و شدت و کمی کراهت تابع شدت و کمی احتیاج است. پس هر اندازه احتیاج کمتر باشد، کراهت قرض خواستن بیشتر می شود و هر اندازه احتیاج بقرض بیشتر شود، کراهت آن کمتر می گردد تا جائی که هیچ کراهت ندارد بلکه گاهی واجب می شود قرض بگیرد باینکه امر واجبی مثل حفظ جان یا عرض بسته به وام گرفتن باشد.

کسی که زمینه ادای دین ندارد، احتیاط آن است که قرض نگیرد و خود را مدیون نسازد مگر در صورت ضرورت.

ثواب وام دادن و عقاب ترك آن: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که به مؤمنی وام دهد و او را تا هنگام توانائیش مهلت دهد، برای مالی که به وام داده، ثواب زکات برایش خواهد بود و ملائکه برایش دعاء و طلب رحمت می نمایند تا هنگامی که طلب خود را دریافت نمایند».^۱

و نیز فرمود: «کسی که وام دهد به برادر مسلمان خود، از برای او است بهر دره‌می که به قرض داده، هم وزن کوه احد از کوه‌های مکه معظمه و طور سینا، حسنا. و اگر در مطالبه نمودن طلب خود از بدهکار، با او رفق و مدارا نماید، مانند برق جهنده روشن از صراط بگذرد بدون عذاب و معطلی حساب و کسی که برادر مسلمانش حال خودش را نزد او شکایت کند، پس به او وام ندهد، خداوند بهشت را بر او حرام می فرماید در روزی که به نیکوکاران پاداش می دهد».^۲

باید قصد پرداخت داشته باشد: بدهکاری که از پرداخت بدهی ناتوان است

۱- من اقترض مؤمناً یظرب به میسره کان ماله فی زکوة و کان هو فی صلوة من الملائكة حتی یؤدیه (وسائل الشیعه باب ۶ ج ۱۳ ص ۸۶).

۲- و من اقترض اخاه المسلم کان له بكل درهم اقترضه وزن جبل احد من جبال رضوی و طور سیناء حسنا و ان رفق به فی طلبه تعدی به علی الصراط کالبرق الخاطف اللامع بغیر حساب ولا عذاب و من شکى الیه اخوه المسلم فلم یقرضه حرم الله عزوجل علیه الجنة يوم یجزی المحسنین (وسائل الشیعه باب ۶ ج ۱۳ ص ۸۸).

باید در قصدش باشد که در نخستین زمانی که توانائی پرداخت پیدا کرد، مسامحه نکند بلکه چنین نیتی را باید از همان ابتدا داشته باشد که اگر هنگام قرض گرفتن بخواهد ادای دین نکند تصرف کردنش در آن مال، از همان اول حرام است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که قرض بگیرد و بخواهد که ندهد، «دزدی است ستمگر»^۱. و نیز می فرماید: «دزدها سه دسته اند؛ کسی که زکات مالش را ندهد و کسی که مهریه زنش را بدهی واجب الاداء نداند و کسی که قرض بگیرد و بخواهد که نپردازد»^۲.

و نیز می فرماید: «بدهکار هر گاه همش این باشد که بدهیش را بدهد، خداوند دو ملک را کمک و یار او می کند تا دینش پرداخت شود. و چنانچه قصدش سست شود، پس به همان مقدار از کمک و یاری خدا محروم است»^۳.

باید بدهکار عاجز را مهلت داد: در صورتی که بدهکار نمی تواند بدهی خود را حتی با فروش زائد بر مایحتاج، ادا کند بر طلبکار واجب است او را مهلت دهد تا وقتی که بتواند بپردازد و مطالبه کردن و بدهکار را در مشقت و سختی انداختن حرام است. چنانچه در قرآن مجید - می فرماید «اگر تنگدستی پیدا شود پس (وظیفه) مهلت دادنی است تا هنگام گشادگی و فراخی. (یعنی اگر بدهکاری نتوانست وام خود را که هنگام پرداختش رسیده بپردازد، او را مهلت دهید تا توانائی پیدا کند) و اگر از بدهکار تنگدست صرف نظر کنید و مبلغی را که از او طلبکارید ببخشید، برای شما بهتر است اگر بدانید^۴. زیرا اگر طلب خود را بگیرد مثل سایر اموال از بین می رود، ولی اگر به او ببخشید، صدقه ای است که نزد خداوند بامانت است و از آن برای همیشه بهره می برید».

۱- من استدان دیناً فلم ینو قضاؤه کان بمنزلة السارق (تجارت وسائل باب ۵ ج ۱۳ ص ۸۶).

۲- السراق ثلاثة مانع الزکوة و مستحل مهو النساء و كذلك من استدان دیناً ولم ینو قضاؤه (خصال ص ۱۵۳).

۳- من کان علیه دین ینوی قضاؤه کان معه من الله حافظان یعینانه علی الاداء عن امانته فان قصرت نیته عن الاداء قصر عنه عن المعونة بقدر ما قصر من نیته (تجارت وسائل ابواب الدین باب ۵ ج ۱۳ ص ۸۶).

۴- و ان کان ذو عسرة فنظرة الی ميسرة و ان تصدقوا خیر لکم ان کنتم تعلمون. (سوره ۲ آیه ۲۸۰).

از این آیه شریفه دو چیز استفاده می شود: یکی وجوب مهلت به بدهکاری که از پرداخت بدهی عاجز است و دیگری نیکوئی بخشش و صرف نظر کردن از طلب و در روایات کثیره بهر دو موضوع اشاره شده است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «برای بدهکاران حلال نیست که در حال توانائی، در پرداخت بدهی مسامحه کند، همچنین بر تو هم حلال نیست او را در تنگدستی به زحمت بیندازی، وقتی که بدانی از پرداخت وام ناتوان است»^۱.

و حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «پرهیزید از اینکه تنگ بگیرد بر یکی از برادران مسلمان خود، وقتی که از پرداخت بدهی خود ناتوان است، بسبب طلبی که از او دارید، زیرا پسر ما رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «جایز نیست که هیچ مسلمانی بر مسلمانی تنگ بگیرد و کسی که مسلمانی را مهلت بدهد، خدای تعالی او را در سایه خود جای می دهد، روزی که جز سایه خدا سایه ای نباشد»^۲ (یعنی در پناه رحمت و لطف خود روز قیامت او را جای می دهد).

و نیز فرمود: «کسی که بخواهد خدا زیر سایه عرش خود جایش دهد، در روزی که سایه ای جز سایه خدا نباشد، پس باید بدهکار تنگدست را مهلت بدهد و از او مطالبه نکند یا اینکه طلبش را به او ببخشد»^۳.

و حضرت باقر علیه السلام می فرماید: روز قیامت جماعتی زیر سایه عرش خدا جای می گیرند، در حالی که صورتهایشان از نور و لباسشان از نور و بر کرسیهایی از نور قرار دارند. پس منادی ندا می کند که اینها کسانی اند که در دنیا بر مؤمنین آسان می گرفتند و بدهکار تنگدست را مهلت می دادند، تا وقتی که بتواند بدهی خود را بپردازد»^۴.

۱- و کما لایحل لغریمک ان یعطک و هو موسر فکذلك لایحل لک ان تمسره اذا علمت انه معسر. (تجارت وسائل الشیعه ابواب الدین باب ۲۵ ج ۱۳ ص ۱۱۳).

۲- وسائل الشیعه ابواب الدین باب ۲۵ ج ۱۳ ص ۱۱۳.

۳- من اراد ان ینظر الله فی ظل عرشه یوم لاظله الاظله فلینظر معسراً اولیدع له من حقه (ابواب الدین وسائل الشیعه باب ۲۵ ج ۱۳ ص ۱۱۳).

۴- عن ابی جعفر (ع) قال یبعث یوم القیمة قوم تحت ظل العرش و جوههم من نور و ریاشهم من نور جلوس علی کراسی من نور الی ان قال فینادی مناد هؤلاء قوم کانوا ییسرون علی المؤمنین و ینظرون المعسر حتی ییسر. (تجارت وسائل ابواب الدین باب ۲۵ ج ۱۳ ص ۱۱۳).

ثواب صدقه برای مهلت هر روز: کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که «رسول خدا صلی الله علیه وآله روزی بر منبر رفته و پس از حمد و ثنای الهی و صلوات بر پیغمبران فرمود: ای مردم باید که حاضران بآنها نیکی نکنند برسانند؛ کسی که مهلت دهد مرد پریشانی را، بر خدا است که هر روز ثواب تصدق به آن مال را در نامه عملش بنویسد تا وقتی که مال خود را دریافت نماید»^۱.

یعنی هر روزی که به او مهلت می دهد مثل این است که آنمقدار طلب خود را گرفته و در راه خدا اتفاق کرده است. و در این زمینه اخبار وارده بسیار است و آنچه گذشت کفایت است.

ضمناً باید دانست که از جمله موارد حبس حقوق، ندادن خمس و زکات یا مسامحه کردن در پرداخت آن است و چون منع زکات از جمله گناهان کبیره‌ای است که بر آن نص خاص است، قریباً به طور استقلال ذکر می شود.

خداوند تلافی می فرماید: مستفاد از روایات این است که بدهکار اگر پیش از پرداخت بدهی بمیرد و پس از او از مالش بدهیش را نپردازند و صاحب حق او را نبخشد، در صورتی که هیچ تقصیری در پرداختن بدهی نداشته و قرض را برای امر حرامی هم نمی خواسته و در ادا هم مسامحه نکرده، بلکه در قصدش این بوده که آنرا بپردازد و مالی هم نداشته که به آن وصیت کند. پس خداوند روز قیامت از فضل خود طلبکارش را راضی می فرماید.

چنانچه محمد بن بشر و شاذان خدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و استدعا کرد که با شهاب که از جمله اصحاب آن حضرت بود درباره طلبی که از او داشت سخن بفرماید و دستور دهد با او سازش کند، تا وقتی که موسم حج بگذرد، و طلبش هزار دینار بود. آنحضرت شهاب را طلبیدند و فرمودند که تو حال محمد بن بشر را میدانی که از دوستان ما است و می گوید تو هزار دینار از او طلب داری و آن مبلغ خرج بطن و فرج نشده بلکه دینی چند از او نزد مردم مانده و نقصانی چند کرده و من می خواهم تو او را حلال کنی. بعد از آن فرمود: شاید تو گمان میکنی که در عوض طلبت، حسانتش را به تو

۱- قال رسول الله (ص) من انظر معسراً كان له على الله في كل يوم صدقة بشل ماله عليه حتى يستوفي حقه (تجارت وسائل ابواب الدین باب ۲۵ ج ۱۳ ص ۱۱۴ حدیث ۹).

خواهند داد. شهاب گفت: ما پیش خود چنین می دانیم. حضرت فرمود: خدای تعالی کریمتر و عادلتر است از اینکه بنده‌ای به او تقرب جوید و در شب سرما بخیزد و روز گرما روزه بگیرد یا طواف خانه خدا بجا آورد و بعد از آن خدای تعالی حسانتش را بگیرد و به تو دهد و لیکن فضل الهی بسیار است و از فضل خود به مؤمن عوض می دهد. شهاب گفت: من او را حلال کردم.

از حسنات به طلبکار می دهند: در صورتی که در پرداخت وام مقصر بوده به اینکه قرض را برای مصرف حرامی گرفته، یا در پرداخت آن کوتاهی کرده یا اینکه می توانسته و پس از مردنش از مالش ادا نشده و طلبکار هم نبخشیده است. در قیامت معادل دین آن حسانتش برمی دارند و به طلبکار می دهند و اگر حسنتی نداشته باشد یا کم بیاورد، از گناهان طلبکار بر او می افکنند و در چند حدیث به این موضوع تصریح شده است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «سخت ترین حالات انسان در روز قیامت، وقتی است که مستحقین خمس و زکات برخیزند و به او بچسبند و بگویند پرورد گارا، این شخص خمس ما یا زکات ما را خورده و به ما نداده، پس خداوند از حسنات این شخص به آنها عوض می دهد»^۱.

و نیز می فرماید: «روز قیامت صاحب قرض می آید و شکایت می کند. اگر بدهکار حسنات دارد برای طلبکار از او می گیرند و اگر ندارد گناهش را بر او می گذارند».

و در روایات زیادی تصریح شده، کسی که حق الناس بر عهده اش باشد نجات نمی یابد مگر پس از راضی شدن صاحبان حق که یا به برداشتن حسنات یا گذاشتن گناهان یا به شفاعت اهلیت علیه السلام خداوند به او پاداش دهد.

معاوضه به چقدر می شود؟: چگونگی معاوضه باینکه در مقابل حق چه مقدار حسنه می شود، خداوند و رسولش بهتر می دانند و راهی برای دانستن ما نیست و لزومی هم

۱- أشدّ الانسان يوم القيمة أن يقوم اهل الخمس فيتعلمون بذلك الرجل فيقولون ربنا ان هذا الرجل قد اكمل خمسا و تصرف فيه و لم يدفعه اليها فيدفع الله اليهم عوضه عن حسنات ذلك الرجل و كذلك اهل الزكوة. (الثانی الاخبار صفحه ۵۴۹).

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که طلبکاران خود را راضی کند، بهشت بر او واجب می شود بدون معطلی حساب و در بهشت هم نشین حضرت

گفتی، لیکن تا طلب مرا ندهی از صراط نتوانی عبور نمود پس گریه کردم و تضرع نموده گفتم در اینجا چیزی ندارم که بتوبه هم. پس یهودی گفت: بگذار یک انگشت خود را بر یک عضو تو گذارم. پس بآن راضی شدم تا از شرش خلاص شوم و چون انگشت خود را بر سینه ام گذارد از شدت سوزش آن، از خواب بیدار شدم و دیدم سینه ام مجروح است. پس سینه خود را گشوده و نشان داد و شنوندگان هم دیدند که جراحات سختی بر سینه اوست و فرمود تا کین مشغول معالجه ام و هنوز خوب نشده. پس شنوندگان صباها را بگریه و زاری بلند نمودند.

و نیز از جلد ۱۷ بحار الانوار نقل نموده از خط شهید اول از احمد بن ابی الجوزی که گفت: آرزو داشتم که در خواب ابو سلیمان دارانی که از عباد و زهاد بود بینم. پس یکسال بعد از فوئش دیدمش و گفتم خداوند با تو چه معامله فرمود؟ گفت: ای احمد، وقتی از باب صغیر می آمدم دیدم بار شتری از درونه راه پس یک چوب از آن گرفتم نمی دانم که با آن خلل کردم یا دور افکندم، بدون آنکه در دهان نمانم. الحال مدت یکسال است که مبتلا بحساب آن هستم.

و تصدیق می کند این حکایت را آیه شریفه «یابنی انها ان تك مقال حیه من خردل فتكن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یأت بها الله» یعنی لقمان فرزندش فرمود، ای پسرک من اگر خصلتی از خوبی یا بدی که در خردی هموزن دانه خردلی باشد، پس در جوف سنگ بزرگی یا در آسمانها یا در زمین باشد خدا آنرا بیاورد. و در موقف حساب بر آن حساب فرماید.

امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه ای که برای محمد بن ابی بکر فرستاد چنین نوشت: «و اعلموا عباد الله ان الله عزوجل سائلکم عن الصغیر من عملکم و الکبیر» یعنی ای بندگان خدا بدانید خداوند از کوچک و بزرگ کارهایتان سؤال کننده است. و کافست در این مقام آیه شریفه «فمن عمل مثقال ذرة خیرا یره و من عمل مثقال ذرة شرا یره» یعنی کسی که هموزن ذره کار نیک کرده آنرا خواهد دید و کسیکه هموزن ذره کار بد کرده آنرا خواهد دید.

و در صفحه ۲۳۵ از جناب سید حسن بن سید علی اصفهانی نقل کرده است که فرمود: هنگام فوت پدرم در نجف اشرف مشغول تحصیل بودم و کارهای پدرم بدست بعضی از برادرانم برگذار شده بود و مرا هیچ اطلاعی از گزارشات آنها نبود. چون هفت ماه از فوت پدرم گذشت مادرم در اصفهان در گذشت و جنازه اش را بنجف اشرف حمل نمودند. و در آن اوقات شبی پدرم را در خواب دیدم و گفتم شما در اصفهان فوت کردید و در نجف اشرف هستید. فرمود: بلی پس از فوت مرا اینجا جای دادند. پرسیدم مادرم نزد شما است؟ فرمود: در نجف است لیکن مکان دیگری است. دانستم که هم درجه پدرم نیست. پس گفتم حال شما چگونه است؟ فرمود در شدت و سختی بودم و الان بحمدالله راحت. تعجب کردم و گفتم آیا شما گرفتار بودید؟ فرمود: بلی، حاج رضا پسر آقا با با مشهور

ندارد.

بلی در بعضی روایات به پاره ای از مراتب آن اشاره شده چنانچه می فرماید: «در برابر هر دره می، ششصد نماز از مدیون گرفته شده، به طلبکار داده می شود»^۱ و نیز «در برابر هر یک ششم از درهم نقره (درهم ۱۸ نخود نقره است) هفتصد نماز قبول شده می گیرند و به صاحب حق می دهند»^۲.

بهر حال بدهکار از دنیا رفتن خیلی سخت است. باید هر کس بکوشد که پیش از مرگ بدهی نداشته باشد و چنانچه از هر راهی عاجز باشد، سخت به اهل بیت علیه السلام متوسل شود تا خصمای او را راضی فرمایند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «گناهی بزرگتر (بعد از کبائری که خداوند از آنها نهی فرموده) از این نیست که شخصی بمیرد و بر او وامهائی از مردم باشد و چیزی نداشته باشد که با آن بدهیش را بپردازند»^۳.

و روزی پس از نماز به اصحاب خود فرمود: «فلان شخص که شهید شده بیرون بهشت متوقف است و نمی تواند وارد شود، بواسطه سه دره می که به فلان شخص یهودی بدهکار است»^۴.

شتاب کردن در ادای دین مستحب است: چنانچه حبس حق و نپرداختن قرض حرام و از گناهان کبیره است، ادای دین و شتاب کردن در پرداخت آن در صورت مطالبه و توانائی، از بهترین واجبات خدا است و بر آن ثوابهای بسیاری وعده داده شده است.

۲۰۱- لئالی الاخبار ص ۵۴۹

۳- لیس ذنب اعظم عبدالله بعد الکبائر من رجل یموت و علیه دین لرجال و لیس له ما یقضی عنه (مستدرک ص ۴۸۹ باب الدین).

۴- مستدرک. در کتاب دار السلام نوری صفحه ۲۶۷ از کتاب نور العیون نقل کرده که جناب عالم زاهد سید هاشم حائری فرمود: مبلغ یکصد دینار (که در آن زمان معادل ده قران عجمی بوده) از یک نفر یهودی بعنوان قرض گرفتم که در مدت بیست روز باورد کنم، پس نصف آن را باورد کردم و دیگر او را ندیدم و گفتند به بندگان رفته است. پس شبی در خواب دیدم گو یا قیامت برپا شده و مرا و دیگرانرا در موقف حساب حاضر کردند، پس خداوند بفضلش مرا اذن دخول بهشت داد. پس چون خواستم از صراط عبور کنم، زقیر و شهبیق جهنم مرا یغیر انداخت و چون بر صراط قرار گرفتم، ناگاه طلبکار یهودی مثل شعله آتش از جهنم خارج شد و راه عبور را بر من بست و گفت پنجاه دینار مرا بده و رد شو. پس تضرع کرده گفتم: من همیشه در جستجوی تو بودم که طلبت را بدهم گفت: راست

یعنی می داند مقداری از دارائیش متعلق به فلان شخص است ولی نمی داند ثلث مال یا نصفش متعلق به او است در این صورت واجب است طرف اقل که یقینی است، یعنی ثلث دارائیش را به آن شخص بدهد و احتیاط آن است که نسبت به مقدار زائد، او را راضی و مصالحه نماید.

مقدار مال و مالک هر دو مجهول: ۴- مقدار حق و صاحب آن هر دو مجهول باشد. با اینکه اجمالاً یقین دارد مقداری از دارائیش که موجود است حرام و مال مردم است. ولی نه مقدار حرامش را می داند و نه صاحبان آنرا حتی در عدد محصوره در این صورت واجب است خمس (یک پنجم) تمام دارائی خود را به اهل خمس پردازد، آنگاه تمام مالش حلال می شود و مسائلش بکتاب خمس از رساله های عملیه مراجعه شود.

قسم دوم یعنی حق غیر در ذمه شخص است نه مال - آنهم دارای چهار صورت است:

حق غیر بر ذمه شخص: ۱- مقدار حق و صاحبش هر دو معلوم باشد. شکی نیست که واجبست آن مقدار را در وجه صاحب حق پردازد.

۲- مقدار ذمه اش معلوم است لیکن صاحب آن معین نیست. پس اگر بین چند نفر محصور، مردد باشد باید آنها را از خود راضی کند تفصیلی که در قسم اول گذشت و اگر بین افراد زیادی که غیر محصور است مردد باشد یا اینکه اصلاً طلبکار را نشناسد باید آن مبلغی که در ذمه اش هست به حاکم شرع بدهد یا باذن او بقصد صاحب واقعی آن صدقه دهد.

۳- مقدار ذمه مجهول لیکن طلبکار معین است. پس باید اقل آن را که یقینی است به آن شخص بدهد و نسبت زیادتر را او مصالحه نماید.

۴- مقدار ذمه و صاحب آن هر دو مجهول باشد. در این صورت با حاکم شرع به مبلغی که حد وسط بین کمتر و بیشتر باشد صلح کرده و آن مبلغ را از طرف صاحب واقعی آن صدقه دهد.

۲۷- فرار از جهاد

بازگشت به فهرست

بیست و هفتم از گناهان کبیره منصوبه، فرار از زحف است. یعنی گریختن از معرکه جهاد شرعی فر جائیکه دشمن زیادتر از دو برابر نباشد. و به کبیره بودنش در احادیثی که در شماره کبائر رسیده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین و صادق و کاظم و رضا و جواد علیهم السلام تصریح فرموده و برای کبیره بودنش به آیه ۱۶ از سوره انفال استدلال شده که می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید هر گاه به کفار برسید در حالی که برای جنگ با شما اجتماع نموده اند، پس به جانب ایشان پشت مگردانید (یعنی فرار نکنید) و هر کس در آنوقت به ایشان پشت کند، به غیر آنکه میل به طرفی کند برای مصلحت جنگ و درست کردن اسلحه یا پناه جوینده باشد به سوی گروهی از مسلمانان و کسی که به غیر این دو وجه هزیمت کند پس به تحقیق به خشمی بزرگ از خداوند باز می گردد و بازگشتش دوزخ است و بدجای بازگشتی است»^۱.

و امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «باید فرار کننده از میدان جهاد بداند، خدای خود را به خشم آورده و خود را هلاک نموده است. و اینکه در گریختن از جهاد خشم خدا است و خواری لازم و ثابت است و ننگ دائم است و اینکه به عمرش زیاد نمی شود و

۱- یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفاً فلا تولوهم الادبار و من یولوهم یومئذ دره الامتحناً لتنتال او متحیزاً الی فئة فقد باء بغضب من الله و ما ۆیه جهنم و بنس المصیر. (سوره انفال آیه ۱۶).

فرار بین او و روزمرگش حائل نمی شود، (یعنی اگر اجل او رسیده باشد فرار برایش نفعی ندارد و بسبب دیگری خواهد مرد و اگر اجلش نرسیده باشد در جهاد رشته عمرش گسسته نخواهد شد) و هر آینه مردن شخص در حالی که حق با او باشد پیش از آنکه به این امور زشت (خشم خدا، ذلت، عار مبتلا شود، البته بهتر است از راضی شدن به اینکه به این امور زشت مبتلا شده و بر آنها ثابت بماند).^۱

جهاد ابتدائی و دفاعی: جهاد شرعی بر دو قسم است ابتدائی و دفاعی - جهاد

ابتدائی آن است که برای دعوت به اسلام و بسط عدل مسلمانان شروع به جنگ با کفار کند. و این قسم از جهاد مشروط به اذن پیغمبر صلی الله علیه و آله یا امام علیه السلام یا نایب خاص او است. پس در این زمان که غیبت کبری است این قسم از جهاد مشروع نیست.

جهاد دفاعی آن است که کفار بخواهند به بلاد اسلامی حمله کنند و اساس و آثار اسلام را محو نمایند یا اینکه بخواهند بر جمعی از مسلمین حمله نموده اموال آنانرا به غارت بزنند و اعراض و نفوس ایشان را مورد تجاوز قرار دهند، در این صورت بر تمام مسلمانان الاقرب فالاقرب واجب می شود به وجوب کفائی، از حمله کفار دفاع و از تجاوزات آنها جلوگیری و با آنها بجنگند و در این قسم از جهاد اذن امام یا نایب او شرط نیست.

و فرار از میدان جهاد که مورد بحث ما است آیا مختص بقسم اول است یا در هر دو قسم می باشد؟ اینجا دو قول است: بعضی فرموده اند مختص به جهادی است که به اذن امام یا نایب خاص او باشد (مانند سقوط غسل و کفن از شهید که مختص به این قسم است) و بعضی هم فرموده اند شامل هر دو قسم است و کسانی که طالب تحقیق این مسأله و سایر مسائل جهادند به کتب فقهی مراجعه نمایند.^۲

۱- و لیعلم المنهزم بانه مستخط ربه و موبق نفسه و ان فی الفرار موجهة الله و الذل لازم و العار الباقی و ان الفار لغیر مزید فی عمره ولا محجور بینه و بین یومه ولا یرضی ربه و لموت الرجل محققاً قبل اتیان هذه الخصال خیر من الرضا بالنلبس بها والافرار علیها (وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۶۵ باب ۲۹ نقل از کافی).

۲- به مناسبت مسأله فرار از زحف سزاوار است ثبات قدم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در غزوات که یکی از فضائل و مناقب آن سرور است تذکر داده شود. در هیچ تاریخی از کتب شیعه و

سنی یافت نشده که آن حضرت، در غزوه ای از عمر که جنگ فرار کرده باشد. بالخصوص در غزوه احد کسی که فرار نکرد، منحصر آن حضرت بود. چنانچه در جلد ۹ بحار الانوار در باب شجاعت آن بزرگوار این مطلب را از ابن مسعود از طریق عامه روایت نموده و اینکه چهارده نفر از فراریان برگشته و به آنحضرت ملحق شدند که از آن جمله ابودجانه و مقداد و طلحه و مصعب بودند و بعد سایر انصار برگشتند. «و قد ترکوا المختار فی الحرب مفرداً و فرجیع الصبح عنه واجمعوا و کان علی عائضاً فی جمعهم لها ماتهم بالسيف فیری و یقطع» یعنی: «رسول خدا صلی الله علیه و آله را در میدان جنگ تنها گذارند و تمام اصحاب فرار کردند. جز علی بن ابیطالب علیه السلام که در جمعیتهای مشترکین فرو رفته بود و با شمشیر خود سرهایشان را جدا می کرد». رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوه احزاب آن حضرت را به کرار غیر فرار ستود، یعنی علی علیه السلام کسی است که همیشه رجوع کننده و حمله آورنده به دشمن است و هیچگاه از دشمن فرار نکرده. و بالجمله در متصف بودن آقا به این صفت کمالی، جای هیچگونه شبهه ای نیست. چنانچه بودن ابوبکر و عثمان جزء فراریان غزوه احد و همچنین غزوات خیبر و حنین و ذات السلاسل مورد اتفاق شیعه و سنی است و ابن ابی الحدید در قصیده مشهور خود به این موضوع اشاره می کند:

ولیس بنکر فی الحنین فراره و فی احد قد فرخوفاً و خیبراً

یعنی تعجبی نیست از گریختن ابوبکر در روز حنین که در روز احد و خیبر هم از ترس گریخت.

در صدر اسلام، هجرت به سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله برای یاد گرفتن آنچه از امور دینی لازم بوده واجب بود و در صورتی که از اقامه شعائر اسلامی مانع می شدند حرام بود که در بلاد کفار بمانند. مانند وقتی که نمی توانستند در بلاد کفر نماز بخوانند یا روزه ماه رمضان بگیرند و غیره، چنانچه خداوند در سوره نساء بیان می فرماید^۱.

چرا هجرت نکردید؟ : در تفسیر منهج الصادقین می نویسد: جمعی از مسلمانان که به حسب ظاهر لاله الا الله می گفتند مانند قیس بن فاکه و قیس بن ولید و مانند آنها، با وجود قدرت، از مکه به سوی مدینه هجرت نمودند و چون رؤسای قریش به جانب بدر می آمدند همراه کفار به حربگاه حاضر گشته و به شمشیر مسلمانان کشته شدند. خداوند در شأن ایشان این آیه را نازل فرمود: «آنانکه جان ایشان را ملائکه می ستانند در حالی که ستمکاران بودند بر نفس خود به ترك هجرت، گفتند ملائکه از روی سرزنش به ایشان در چه چیز بودید از کار دین خود و با کدام طایفه بودید از مشرکان و کافران؟ ایشان از روی عذرخواهی گفتند که بودیم ما ضعیفان و عاجزان در زمین مکه و کفار بر ما غالب بودند و نتوانستیم هجرت کنیم یا نتوانستیم اعلامی کلمه اسلام نماییم فرشتگان گفتند از روی تکذیب ایشان آیا نبود زمین خدا گشاده و بسیار که هجرت کنید در طرفی دیگر آنان - چنانچه جمعی از مسلمانان به حبشه هجرت کردند پس آن گروه تارک هجرت بدون عذر صحیح جایشان دوزخ است و بد بازگشتی است ایشانرا دوزخ» و در این آیه دلیل است بر وجوب هجرت از موضعی که ممکن نباشد در آن از اقامه دین باشعارشعائر اسلام. و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که^۲: «هر که فرار کند بسبب دین خود از زمینی به زمین دیگر اگر چه به مقدار یک شبر باشد بهشت او را واجب شود رفیق پدرش ابراهیم علیه السلام و پیغمبرش محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود».

الاستضعفین... یعنی لیکن کسانی که واقعاً ضعیف و عاجزند از مردان و زنان

۱- ان الذین توفهم الملائكة ظالمی انفسهم قالوا فیم كنتم قالوا كنا مستضعفین فی الارض قالوا لم تكن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها فاواذك ماؤهم جهنم و ساءت مصیرا - الاستضعفین من الرجال و النساء و الولدان لا یستطیعون حيلة ولا یتعدون سیلا - فاواذك عسی الله ان یغفر عنهم و كان الله غفراً غفوراً (سوره ۴ آیات ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱).

۲- من فریدینه من ارض الی ارض و ان كان شبرا من الارض استوجبت له الجنة و كان رفیق ابراهیم و نیه محمد صلی الله علیه و آله. (منهج الصادقین ج ۳ ص ۹۵).

۲۸- تعب بعد الهجرة

بیست و هشتم از گناهانی که به کبیره بودنش تصریح شده، تعب بعد از هجرت است. چنانچه در اصول کافی در باب کبائر، صحیحه این محبوب را نقل کرده که در نامه اش به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از شماره کبائر پرسید و آنحضرت ضمن جواب در شماره کبائر نوشتند «والتعب بعد الهجرة» و نیز محمد بن مسلم از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که آنحضرت تعب بعد از هجرت را جزء کبائر بیان فرمودند و ضمن کبائری که در کتاب علی علیه السلام است، تعب بعد الهجرة را یاد فرمودند و نیز می فرماید: «تعب بعد از هجرت و شرک یکی است»^۱.

تعب بعد الهجرة چیست؟ اعرابی شدن پس از مهاجرت. اعرابی به کسانی می گویند که بادیه نشین هستند و از دین و آداب و رسوم آن بیخبر و بی اعتنائند و هجرت، ترك كردن بادیه نشینی و آمدن به مركز اسلام و مشرف شدن خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یا وصی او، برای متدین شدن به دین خدا و یاد گرفتن احکام و مسائل دینی است. - و تعب بعد از هجرت آن است که پیش از یاد گرفتن آنچه باید بفهمد، به حالت نخستین از جهالت و نادانی و بی اعتنائی به دیانت برگردد.

۱- قال الصادق علیه السلام التعب بعد الهجرة و الشرک واحد. (اصول کافی باب الکبائر ج ۲ ص ۲۷۸).

و صبیان که توانائی ندارند بر چاره سازی و نمی شناسند راه مدینه و طریق بیرون آمدن را، پس آن گروه بیچارگان شاید خداوند عفو فرماید از ایشان. و خداوند عفو کننده و آمرزنده است.

و از عکرمه روایت شده که در مکه بسیاری اسلام آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند. چون آیه تهدید ترک هجرت نازل و به آنها رسید، جندع بن ضمره پسران خود را گفت: هر چند من پیرو بیمارم اما از جمله مستضعفان نیستم که حق تعالی استثنای ایشان نموده، چه چاره رفتن می توانم و راه مدینه می دانم می ترسم ناگاه بمیرم و بسبب ترک هجرت ایمان من خلل پذیرد. مرا بر همین سریر که خفته ام بیرون برید. فرزندانش اطاعت نموده او را حرکت دادند، چون به منزل تنعیم رسید آثار مرگ بر جندع ظاهر شد پس دست راست خود بر دست چپ گذاشت و گفت خدایا این دست تو است و این دست رسول، ترا بیعت می کنم با تو بر آنچه بیعت کرده با تو رسول تو. پس از دنیا رفت. چون خبر او به مدینه رسید بعضی از صحابه گفتند اگر جندع به مدینه رسیده بود برایش بهتر بود. چون به ثواب مهاجرت می رسید حق تعالی این آیه را نازل فرمود: «و هر که از خانه خود بیرون آید در حالی که هجرت کننده باشد به سوی خدا و رسولش پس در راه بمیرد پس ثابت باشد مزد او نزد خداوند و هست خداوند آمرزنده و مهربان».^۳

تعرب پس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله: به حکم آیات، هجرت به سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله برای یاد گرفتن احکام واجب بوده و همچنین برای کسانی که در بلاد کفر نمی توانستند شعائر دینی خود مانند نماز و روزه را انجام دهند واجب بود که از محل خود هجرت نمایند و ترک هجرت از اول یا پس از هجرت، برگشتن به حال نخستین حرام و از گناهان کبیره و بر آن وعده آتش جهنم داده شده چنانچه گذشت.

پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله هجرت به سوی ائمه علیهم السلام واجب بود، برای دانستن احکام و تدبیر بدین خدا که اهم آن معرفت امام علیه السلام است و

۱- اللهم هذه لك و هذه لرسولك بایتنك علی ما بايع عليه رسولك (منهجه الصادقین ج ۳ ص ۹۶).

۲- و من یرج من بیته مهاجراً الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله و كان الله غفوراً رحیماً. (سوره ۴ آیه ۱۰۱).

۳- پایان نقل از تفسیر منهج الصادقین.

تعرب، هجرت نکردن به سوی امام، برای تحصیل معرفت او و یاد گرفتن وظائف دینی از او و تعرب بعد الهجرة عبارت بود از اعراض از امام علیه السلام پس از شناختنش، چنانچه صدوق از حذیفه بن منصور روایت نموده که حضرت صادق علیه السلام می فرمود: «اعرابی شونده پس از هجرت، ترک کننده ولایت و تبعیت از امام است پس از شناسائی او».^۱

و در این زمان که امام عصر عجل الله تعالی فرجه در پرده غیبت است، حکم وجوب هجرت و تعرب بعد الهجرة بتفصیل گذشته باقی است.

بایده به سوی فقیه رفت: بر دو طایفه هجرت واجب است: یکی کسانی که از مسائل و احکام دینی بی خبرند و در جائی که هستند عالم دین نیست که باورجوع کنند، باید به جائی روند که عالم دینی در دسترس باشد و بتوانند مسائل لازمشان را یاد بگیرند.

دوم کسانی که در بلاد کفرند و بواسطه مزاحمت و جلوگیری آنها از انجام شعائر دینی ناتوان باشند، در این صورت واجب است به محلی هجرت کنند که آزادی دینی داشته باشند و فقهای شیعه به این مطلب تصریح فرموده اند.^۲

ضمناً همانطوری که در معنی آیه گذشته (الا المستضعفین) بیان گردید، وجوب هجرت در صورت توانائی و تمکن از هجرت است. بنابراین اگر به واسطه مرض یا تهیدستی یا پیری فوق العاده توانائی هجرت نداشته باشد واجب نیست.

وجوب هجرت همیشگی است: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «وجوب هجرت باقی است تا زمانی که باب توبه بسته شود و باب توبه بسته نمی شود مگر وقتی که آفتاب از مغرب طلوع کند» (یعنی حکم هجرت تا قیامت باقی است)^۳ و امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «حکم هجرت بر همان حدی که در زمان رسول خدا

۱- قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول المستعرب بعد الهجرة التارك لهذا الامر بعد معرفته (معانی الاخبار صفحه ۷۷).

۲- علامه در کتاب قواعد و منتهی، شهید اول در کتاب لمعه، شهید ثانی در شرح لمعه و مسالك و محقق در کتاب جهاد از شرایع می فرماید و یجب المهاجرة عن بلد الشرك علی من يضعف عن اظهار شرایع الاسلام مع المکنة والهجرة باقية مادام الکفر باقياً. (شرایع کتاب جهاد ص ۷۶).

۳- لا ینقطع الهجرة حتی تنقطع التوبة ولا تنقطع التوبة حتی تنقطع الشمس من مغربها. (مسالك ج ۲ ص ۳۵۳).

صلی الله علیه و آله بود باقی است. مادامی که خداوند از اهل زمین، اطاعت و بندگی کردن بخواهد» (یعنی مادامی که تکلیف باقی است حکم هجرت هم هست).^۱

هجرت از مکه دیگر نیست: شهید ثانی در مسالك می فرماید: مراد از حدیث شریفی که از پیغمبر اکرم روایت شده (لا هجرة بعد الفتح) پس از فتح مکه هجرت نیست، مراد هجرت از خصوص مکه معظمه است. یعنی پس از آنکه مکه از تصرف مشرکین خارج شد و مرکز اسلام گردید، دیگر از آن هجرت کردن وجهی ندارد. ولی سایر بلادی که در تصرف کفار است و مسلمانان نتوانند شعائر دینی خود را برپا دارند، حکم هجرت از آنها به وجوب خود باقی است و بعضی دیگر فرموده اند: معنی حدیث نفی فضیلت هجرت از مکه است پس از فتح آن بالنسبه به زمان قبل مانند فضیلت انفاق و جهاد پیش از فتح مکه^۲ که به نص قرآن مجید آنهائی که قبلاً انفاق و قتال می کردند فضیلت دارند. برای زیادتی توضیح و تتمیم فائده به پاره‌ای از مطالبی که بعضی از علماء در اطراف مسأله تعرب فرموده اند اشاره می شود.

هجرت واجب، مستحب، مباح: ۱- علامه حلی در کتاب منتهی می فرماید: هجرت بر سه قسم است: واجب، مستحب، مباح. هجرت واجب نسبت به کسی است که مسلمان باشد و در بلاد کفر مقیم باشد و به واسطه مزاحمت کفار نتواند دین خود را ظاهر کرده، به وظائف دینی رفتار کند و عذری هم مانند مرض و غیره از هجرت کردن نداشته باشد. چنانچه خداوند در قرآن مجید می فرماید (آیه ۹۹ و ۱۰۰ از سوره نساء چنانچه گذشت). و هجرت مستحب نسبت به مسلمانی است که در بلاد کفر است ولی می تواند اظهار دین خود کرده و به وظائف خویش عمل نماید و مانعی هم از هجرت ندارد و چنانچه از هجرت کردن عذر داشته باشد مستحب هم نیست، (مباح است).

هجرت از بلاد عامه نیست: ۲- در شرح لمعه و جامع المقاصد، به شهید اول نسبت داده شده که فرموده: چنانچه بر مسلمانی که در بلاد کفر گرفتار است و متمکن از هجرت است، واجب است هجرت کند. همچنین بر شیعه‌ای که در بلاد مخالفین (سنی‌ها) گرفتار باشد و نتواند شعائر مذهبی خود را برپا دارد چنانچه بتواند باید به بلاد

۱- والهجرة قائمة على حدها الاول ما كان لله في اهل الارض من حاجة.

۲- لایستوی منکم من اتفق من قبل الفتح وقاتل (سوره ۵۷ آیه ۱۰).

شیعه هجرت کند. لیکن فرمایش ایشان تمام نیست زیرا شیعه در بلاد مخالفین مانعی از اقامه شعائر اسلامی ندارد. اما نسبت به شعائر مختص به شیعه (مانند باز نماز خواندن و مسح سر و پا در وضو) غالباً بودن در بلاد مخالفین مستلزم ترك این شعائر نیست و هرگاه هنگام عمل احتمال خطری پیش آید، تقیه باید کرد و مانند عامه باید عمل کرد و عملش هم بنابر مذهب ماصحیح است و روایتی دیده نشده که مطابق فرمایش منسوب به شهید باشد بلکه روایات بسیاری از ائمه طاهرين عليهم السلام رسیده که باید تقیه کرد و با عامه حسن معاشرت داشت و در جماعت آنها وارد شد.

استدلال بر فرمایش شهید: یعنی از علماء برای اثبات فرمایش شهید استدلال می کنند به حدیثی که شیخ از محمد بن مسلم روایت می کند که از حضرت صادق علیه السلام پرسید از شخصی که در مسافرتش به محلی وارد شده که خاک و سنگ نیست و تمام سطح آن محل برف و یخ هست و جنب هم شده تکلیفش چیست؟ حضرت فرمود: «بهمان برف و یخ تیمم کند و نماز بخواند و برای اوصلاح نمی دانم که بار دیگر به چنین محلی که دینش را از بین می برد برگردد».^۱

چون امام در این حدیث از رفتن به محلی که نمی تواند وضو یا غسل بگیرد، نهی می فرماید پس لازمه اش نهی از توقف در محلی است که نتواند بر طبق مذهب شیعه وضو یا غسل بگیرد. لیکن این استدلال تمام نیست زیرا ظاهر حدیث نهی از رفتن به محلی است که یقین دارد ولجبی از واجبات الهیه از او فوت می شود. ولی در موضوع توقف در بلاد مخالفین ابتلائی به تقیه احتمالی است نه حتمی و در صورت ابتلا هم بدل دارد یعنی عمل کردن بر طبق مذهب عامه از روی تقیه و به مقتضای ادله، تقیه صحیح و کافی است. بلی اگر در هجرت از بلاد مخالفین مصلحت زیادتری باشد، استحباب آن بعید نیست. مثلاً در آن محل نمی تواند اظهار ولایت ائمه بکند و در غیر آن محل می تواند.

تبلیغ ولایت در بلاد کفر: صمد السمنندی خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: من به بلاد شرك سفر می کنم و آنجا توقف می کنم و بعضی از مؤمنین به من می گویند این کار خوب نیست. زیرا اگر مرگ تو در آن محل کفر برسد با کفار محشور

۱- فقال تیمم به ولاری ان يعود الی هذه الارض التي يوق دینه. (وسائل الشیعه کتاب

الطهارة فی التیمم ج ۲ باب ۹ صفحه ۹۷۳ حدیث ۹).

خدا و روز قیامت و آنچه صدقه می دهند اسباب تقرب به خدا و صله پیغمبر صلی الله علیه و آله می دانند زینهار که آن نفقات سبب قرب ایشان است زود باشد که خداوند آنها را داخل در رحمتش کند به درستی که خداوند آمرزنده و مهربان است»^۱.

نادانی احکام دین اعرابیت است: مستفاد از دو آیه ای که در مذمت اعراب

است این است که اعرابیت (بادیه نشینی) به خودی خود ناپسند نیست بلکه مذمت آن به سبب نداشتن ایمان و ندانستن احکام خدا است و بی بهره گی از عمل به آنها است چنانچه در آیه سوم که گذشت، افرادی از اعراب که موفق به ایمان و عمل به احکام شده اند، مورد مدح و وعده رحمت خدا قرار داده است.

بنابراین، هر مسلمانی که از تحصیل معارف دینی و یاد گرفتن مسائل شرعی خودداری کند و اجتماعات دینی که در آن حقائق و معارف و مسائل دینی یادآوری می شود، کناره گیری کند، در حقیقت متعرب شده و آنچه در مذمت اعرابی شدن رسیده، درباره او هم هست، هر چند شهر نشین باشد.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «در مسائل دینی دانا شو بد جز این نیست کسی که از شما در امور دینی دانا نباشد پس او اعرابی است. خداوند در قرآن مجید می فرماید: چرا کوچ نمی کنید از هر جمعیتی عده ای تا اینکه در مسائل دین دانا شوند و در هنگام برگشت، قوم خود را بترسانند شاید آنها هم بترسند. (از مخالفت احکام خدا)^۲ بنابراین اعرابی کسی است که در مقام تحصیل اصل ایمان و شناختن وظائف دینی نباشد.

و نیز به اصحاب خود می فرمود: بر شما باد به دانا شدن در دین خدا، و اعرابی نباشید زیرا جز این نیست کسی که در امر دین دانا نشد، خداوند در روز قیامت نظر رحمت به او نمی کند و عملش را پاکیزه نمی فرماید.^۳

علیم (سوره ۹ آیه ۹۹).

۱- و من الاعراب من یؤمن بالله والیوم الآخر یتخذ ما یفقی قربات عند الله و صلوات الرسل الا انها قریة لهم سید خلم الله فی رحمته ان الله غفور رحیم. (سوره ۹ آیه ۱۰۰).

۲- تفقهوا فی الدین فانه من لم یتفقه منکم فی الدین فهو اعرابی ان الله عزوجل یقول فی کتابه لیتفقوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون (بحار الانوار کتاب العقل).

۳- علیکم بالتفقه فی دین الله ولا تكونوا اعراباً فان من لم یتفقه فی الدین لم ینظر الله الیه یوم

می شوی حضرت فرمود: «ای صماد زمانی که به بلاد غیر اسلامی مبروی، ولایت ما اهل بیت را ذکر می کنی و مردم را به دین حق راهنمایی می نمائی؟» صماد گفت: بلی سرورم آنجا کاملاً آزادی است و مردمش مستعد شنیدن و پذیرفتن حق هستند. امام علیه السلام فرمود: «آیا اگر در بلاد اسلامی باشی این آزادی را داری و می توانی امر را ظاهر سازی و مردم را به آن دعوت کنی؟» گفت: نه یا مولای. یعنی تقیه شدید است و کسی را جرأت بردن نام شما اهل بیت نیست. امام علیه السلام فرمود: «اگر به کشورهای خارجه بروی و در آنجا بمیری، پس در قیامت، امت واحده محشور می شوی (یعنی یک نفر به منزله امت کثیره مانند حضرت ابراهیم که امت واحده است) و در آن روز نور ایمانت پیش رویت جلوه گری می کند»^۱.

۳- علامه مجلسی در شرح کافی می فرماید: محتمل است که تعرب بعد الهجرة اختیار اعرابیت و ترک هجرت کردن باشد، پس از وجوب هجرت و نازل شدن حکم آن. مانند حکم حرمت ربا. پس از ظاهر شدن حکم آن و بهره تقدیر ترک هجرت ابتداء یا بعد از آنکه هجرت کرده، به اعرابیت برگشتن از گناهای است که خداوند در قرآن مجید بر آن وعده آتش داده چنانکه گذشت.

اعرابیت و موارد تعرب بعد الهجرة: در اول بحث ذکر شد که عربهای بدوی و صحرائین را اعراب می گویند و چون در اثر دوری از مرکز اسلامی و نبودن در اجتماع مسلمین از دانستن معارف دینی و شنیدن و یاد گرفتن مسائل و احکام و عمل کردن به آنها محروم هستند، به اینجهت در قرآن آنها را مذمت و توبیخ فرموده می فرماید: «عربهای بادیه نشین سخت ترند از جهت کفر و نفاق و سزاوارترند به اینکه اندازه های آنچه خداوند بر پیغمبرش فرستاده است ندانند و خداوند دانا و حکیم است»^۲ و نیز می فرماید «از عربهای بادیه کسانی اند که صدقه که می دهند، آنرا ضرر و تاوان می گیرند و انتظار می برند به شما گردشهای روز را، برایشان باد گردشهای بدروزگار و خداوند شنوا و دانا است»^۳ و در جای دیگری می فرماید: «و از عربهای بادیه کسانی اند که ایمان آورده اند به

۱- وسائل الشیعه کتاب جهاد صفحه ۴۴۰.

۲- الاعراب اشد کفراً و نفاقاً و اجدر الایملوا حدود ما انزل الله علی رسولہ و الله علیم حکیم (سوره توبه آیه ۹۶).

۳- و من الاعراب من یتخذ ما ینفق مغرماً و یتربص بکم الدوائر علیهم دائرة السوء والله سمیع

عمل نکردن پس از یاد گرفتن هم تعرب است: محدث فیض در کتاب وافی می نویسد: بعید نیست که اعرابی بر کسی که آداب و سنن شرعی را یاد گرفته ولی آنرا ترک کرده و عمل نکند، صدق کند، و تأیید این مطلب را حدیثی که از حضرت صادق علیه السلام نقل شد (ص ۱۵۳ التارک لهذا الامر) می آورد. و مجلسی هم در شرح کافی می فرماید: بعضی از فقهای شیعه فرموده اند تعرب بعد الهجرة در زمان ما آن است که شخص مشغول تحصیل علوم دینی شود و آنرا ترک کند، به طوری که از علم دین بر کنار باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «شخص می گوید هجرت کردم در حالی که هجرتی نکرد. جز این نیست که هجرت کنندگان کسانی هستند که گناهان را ترک می کنند و نزدیک آنها نمی شوند و شخص می گوید جهاد در راه خدا کردم در حالی که جزء جهاد کنندگان نیست. به درستی که جهاد دوری کردن از محرمات خدا است و جنگ کردن با دشمن و گاهی اشخاص وارد معركة جهاد می شوند، در حالی که قصدشان اطاعت امر خدا و رضای او نیست و فقط نظرشان شهرت نزد خلق است به اینکه آنها را به شجاعت بسانند»^۱.

بیابان جهل و بیخبری: از آنچه از آیات و اخبار و کلمات فقها که گذشت، دانسته می گردد که حقیقت تعرب عبارت است از ماندن در بیابان جهل و بی خبری و دور بودن از معارف الهی و کمالات انسانی و محرومیت از سعادت همیشگی و قانع شدن به زندگی فانی دنیا و دلخوشی به شهوات حیوانی و در مقام تحصیل معرفت و رسیدن به سعادت نبودن، از هیچ گناه و عمل زشتی که سبب عقوبت اخروی است پرهیز نکردن و به هر عمل خیری که موجب ثواب جاودانی است اعتنا نکردن و... چنانچه حقیقت هجرت ضد این حالت است و تعرب بعد الهجرة برگشتن به حالت اعرابی است پس از پیدایش تذکر و انتباه. و می توان گفت که از اقسام تعرب بعد الهجرة اعراض کردن و ترک نمودن

القيمة و لم يترك له عملا (منية المرید تألیف شهید ثانی ص ۳۰).

۱- يقول الرجل هاجرت ولم يهاجر انما المهاجرون الذين يهجعرون السيئات ولم يأتوا بها ويقول الرجل جاهدت ولم يجاهد انما الجهاد المجتنب المحارم ومجاهدة العدو وقد يقاتل اقوام فيجبرون القتال لا يريدون الا الذکر... (بحار الانوار جلد ۱۵ صفحه ۱۷۷ و جلد ۷۱ جدید باب ترک العجب صفحه ۲۳۲)

هر عمل خیری است که مدتی به آن اشتغال داشته است. البته حرمت این قسم از تعرب در صورتی است که ترک آن کار خیر از روی اعراض و بی اعتنائی باشد نه از روی مسامحه و تنبلی یا ابتلای به موانع.

بلی سزاوار است که انسان هر کار خیری را که چندی به آن اشتغال داشته، حتی الامکان ترک نکند.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «دوست دارم ادامه دهم کار خیری را که تقسم بر آن عادت نموده است و اگر روز از من فوت شود پس در شب آن را قضا می کنم و اگر در شب از من فوت شود در روز قضایش را بجای می آورم و جز این نیست که محبوبترین اعمال نزد خداوند عملی است که دوام داشته باشد. جز این نیست که اعمال هفته در هر پنجشنبه و اعمال هر ماه در آخر آن و اعمال سال در نیمه شعبان به امام علیه السلام عرضه می شود پس هرگاه کار خیری مشغول شدی، آنرا تا یکسال ادامه بده (یعنی اقلاً یکسال استمرار داشته باشد)»^۱.

رها کردن علوم دینی: نسبت به ترك ادامه تحصیل علوم دینی پس از اشتغال به آن، بعضی از بزرگان چنانچه گذشت، آنرا از اقسام تعرب بعد الهجرة دانسته اند. حرمت آن در صورتی است که تحصیل علوم دینی، نسبت به آن شخص واجب عینی باشد. بتفصیلی که در محل خود ذکر شده و در غیر این صورت سزاوار است که انسان تا آخر عمر آنرا رها نکند. و با نیت خالص و قصد قربت به بهترین کارها مشغول باشد تا از سمادتهای عظیمی که بر آن مترتب است در دنیا و آخرت محروم نشود.

۱- عن جابر الجعفی قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام كان يقول اني احب ان ادم علي العمل اذا عودته نفسي و ان فاتني بالليل قضيت بالنهار و ان فاتني بالنهار قضيت بالليل و ان احب الاعمال الي الله مادام عليها فان الاعمال تعرض كل خميس و كل رأس شهر و شهر و اعمال السنة تعرض في النصف من شعبان فاذا عودت نفسك عملا قدم عليه سنة (بحار الانوار).

۲- اطلبوا العلم من المهد الي اللحد: زنگواره تا گور دانش بجوی.

کمک به ستمگران

می خواهی داخل آتش نشوی ستمکاران را کمک نکن و نیز از گناهانی است که خداوند در قرآن مجید به آن وعده عذاب داده است. می فرماید «و میل نکنید به سوی آنانکه ستم نمودند پس به شما آتش دوزخ برسد و شما را به جز خداوند دوستانی نیست که بتوانند عذاب را از شما دور سازند پس یاری کرده نشوید»^۱.

در تفسیر منهج می نویسد: رکون که در این آیه شریفه نهی شده، به معنای میل یسیر است یعنی و میل اندکی مکنید به سوی آنانکه ستم کردند بر خود و بر غیر چون تنظیم ذکر ایشان و اختلاط با ایشان و اظهار محبت با ایشان و طمع در هدایای ایشان و مدافعه کردن و فرمانبرداری از ایشان، که تمام اینها رکون به ظالم و مورد نهی است. چه جای میل بسیار به ایشان مانند یاری کردن ایشان در ظلم و بیدادگری ایشان و راضی شدن به آن و شریک شدن در ظلم ایشان، در خبر است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود «هر که ظالمی را دعایه بقای عمر کند، دوست داشته است نافرمانی خداوند را در زمین»^۲.

(پایان نقل از منهج).

و در کتاب روایات الجنات ضمن حالات جناب سید محمد صاحب کتاب مدارك الاحکام می فرماید: ایشان با اتفاق جناب شیخ صاحب معالم الاصول عازم شدند که از نجف اشرف با اتفاق حرکت کنند برای زیارت قبر شریف حضرت رضا علیه السلام و چون باخبر شدند که در آن وقت شاه عباس صفوی در مشهد متوقف است، از سفر زیارت منصرف شدند و نیز در حالات جناب سید بحر العلوم است که چون والی شوشتر برای ایشان خضیع نمود، فرمود: میبایستی از او در دل من پیدا شده و پیش از آنکه مصداق آیه شریفه واقع شوم باید فرار کنم. و لذا از دزفول حرکت نمود و در عراق ساکن شد تا آخر عمرش و از ملاحظه حالات بعضی از بزرگان دین معلوم می شود که چقدر سعی می کردند در مخاطبه و مکاتبه و معاشرت با ظلمه دچار خطر رکون به ظالم نشوند و مبتلا به مدح ایشان نگردند. در کتاب فوائد الرضویه صفحه ۲۳ از محدث جزائری نقل نموده که شخصی تقصیری بزرگ کرده بود در خدمت شاه عباس صفوی، از ترس سلطان، پناه به مشهد

لا تکن عوناً للظالمین (وسائل الشیعه).

۱- ولا ترکوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و ما لکم من دون الله من اولیاء ثم لا تنتصرون

(سوره هود آیه ۱۱۵).

۲- من دعا ظالماً بالبقاء فقد احب ان یعضی الله فی ارضه (منهج الصادقین ج ۴ ص ۴۵۹).

۲۹- کمک به ستمگران

بیست و نهم از گناهانی که به کیبوه بودندش تصریح شده، یاری کردن به ستمکاران است چنانچه در روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام ضمن شماره کبیائر می فرماید: «و معونة الظالمین و الرکون الیه» از گناهان کیبوه کمک کردن به ستمکاران و میل کردن به آنها است. و در روایت اعمش از حضرت صادی علیه السلام چنین است: «و ترک اعانة المظلومین» یعنی یاری نکردن ستمدیده در رفع ستم از او، از گناهان کیبوه است. پس یاری کردن ظالم در ظلم کردنش به طریق اولی از گناهان کیبوه خواهد بود.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: «داخل شدن در کارهای سلاطین جور و یاری کردن آنها و سعی کردن در انجام مقاصدشان همپایه کفر است و نگاه کردن به آنها از روی عمد از گناهان کیبوه ای است که سزاوار آتش می شود»^۱.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در لیلة المعراج بر درهای جهنم دیدم که اموری نوشته است از آن جمله «از یاری کنندگان ستمگران مباش»^۲ یعنی اگر

۱- عن تفسیر العیاشی عن سلیمان الجعفری قال قلت لابی الحسن علیه السلام ما تقول فی اعمال السطان فقال علیه السلام یا سلیمان الدخول فی اعمالهم و المون لهم و السعی فی حوائجهم عدیل الکفر و النظر الیه» علی الممد من الکبائر التي يستحق بها النار (وسائل الشیعه کتاب تجارت باب ۴۵ ج ۱۲ ص ۱۳۸).

۲- عنه صلی الله علیه و آله فی حدیث الاسراء و مارآه مکتوباً علی ابواب النار و من جعلته

امیرالمؤمنین علیه السلام برد و از مرحوم ملا احمد (مقدس اردبیلی) استدعا کرد که نامه‌ای برای شاه بنویسد تا از تقصیر او بگذرد و او را اذیت ننماید. آن مرحوم برای شاه عباس چنین نوشت: «بانی ملک عاریت عباس، بدانکه اگر چه این مرداول ظالم بوده ولی اکنون مظلوم می‌نماید، چنانچه از تقصیر او بگذری شاید حقتعالی از پاره‌ای از تقصیرات تو بگذرد کتبه بنده شاه ولایت احمد اردبیلی» جواب شاه بآن مرحوم: «به عرض می‌رساند عباس: خدماتی که فرموده بودید به جان منت داشته به تقدیم رسانید. امید که این محب راز دعای خیر فراموش نکند. کتبه کلب آستان علی علیه السلام عباس».

از تاریخ بحیره نقل گردیده که خواجه نظام الملک، وزیر ملک‌شاه سلجوقی زیاد اهتمام بامر آخرت و حساب روز قیامت داشت و از این جهت پیوسته بیمناک بود. با اینکه در تمام مدت وزارتش سعی او فریاد رسمی از ضعیفان و پشیمانان از دانشمندان و تعظیم شعائر دینی بوده بالجمله به این فکر افتاد که راجع به حسن سلوکش با مردم در مدت وزارتش گواهینامه‌ای تنظیم کند که بزرگان اهل اسلام گواهی دهند و امضا کنند و در کفن خود گذارد شاید به این وسیله رستگار شود. عده‌ای از بزرگان گواهی خود را بر حسن رفتار خواجه نوشتند. وقتی که ورقه گواهینامه را به دست شیخ ابواسحاق مدرّس مدرسه نظامیه بغداد دادند چنین نوشت: «خیر الظلمة حسن - کتبه ابو اسحق» یعنی گواهی می‌دهم که حسن (خواجه نظام الملک) از ظالمهای خوب است - چون نوشته ابواسحاق بنظر خواجه رسید بسیار گریست و گفت راست و صحیح همین است که ابواسحاق نوشته است. (بایان نقل از تاریخ بحیره).

شکی نیست که یاری کردن به ستمگران، فی الجمله حرام و از گناهان کبیره است. چیزی که لازم است دانستن آن و بیان اقسام ظالم و انواع اعانت ظالم و حکم هریک است.

اقسام ستمکاران: ستم عبارت است از تجاوز کردن از حدود خدا و مخالفت

کردن آنچه را که عقل و شرع تعیین نموده است و آن بر دو قسم است:

۱- تجاوز کردن از حدود الهی نسبت بخود، مانند مشرک شدن چنانچه در قرآن مجید می‌فرماید: «بدرستی که شرک ستم بزرگی است»^۱. یا تکذیب آیات خدا را کردن

۱- ان الشّرك لظلم عظیم (سوره ۳۱ آیه ۱۲).

چنانچه می‌فرماید: «کافران، ایشانند ستمگران»^۱. و بطور کلی قبول نکردن و باور نداشتن امری که عقلاً و شرعاً اعتقاد به آن واجب باشد، ظلم است و نیز مانند نپذیرفتن و عمل نکردن به حکمی از احکام الهی و تجاوز نمودن به حدی از حدود الهی به اینکه واجبی را ترک کند یا حرامی را مرتکب شود. چنانچه می‌فرماید: «کسانی که از حدود خداوند تجاوز کنند، پس ایشانند گروه ستمکاران»^۲. و بالجمله در تمام این موارد شخص به خودش ظلم نموده چنانچه می‌فرماید: «بعضی از اربابان ظلم کنندگان بخودند»^۳.

۲- تجاوز کردن از حدود الهی نسبت بدیگری. و آن اذیت کردن و آزار رساندن به دیگری از جهت نفس، مانند زدن و کشتن و حبس کردن، یا از جهت آبرو مانند دشنام دادن، غیبت کردن، تهمت زدن، هتک نمودن، یا از جهت مال مانند اینکه مالی را به غیر حق از صاحبش بگیرد یا حق ثابت او را ندهد، و سایر انواع غصب که اشد مراتب آن اشغال و تصرف مقام و منصب خلافت است که حق صریح اهلیت غصب که اشد مراتب آن خلفای جور و بنی امیه و بنی العباس آنرا غصب نمودند و نظیرش نشستن غیر مجتهد عادل بر کرسی قضاوت است. و این قسم از ظالم هم بر دو قسم است: یکی آن است که ستم و بیدادگری حریفه و پیشه او است، مانند حکام جور و قطاع الطريق و دیگر آن است که برسبیل تصادف و اتصادق در موردی یا موردی ظلمی از اوصاد در شود و به دیگری ستمی نماید برای دانستن احکام هریک از اقسام مزبور ضمن چهار بخش توضیحاتی داده می‌شود:

۱- کمک به ستمگر در ستم: یاری کردن به ستمگری که ستم کردن پیشه او است (در جهت ظلمش) بدون شک از گناهان کبیره است. مثلاً تازیانه به دستش بدهد که مظلومی را بزند یا قلمی باو بدهد تا حکم ظلمی را بنویسد یا اعضا کند یا مظلومی را بگیرد تا ظالم او را بزند یا بکشد یا حبس کند و نظایر اینها.

شیخ انصاری علیه الرحمه، در مکاسب محرمه می‌فرماید: یاری کردن ستمکاران در ستمی که می‌کنند، به دلیلهای چهارگانه (که مدار اثبات احکام است یعنی قرآن و عقل و اجماع و سنت) ثبات و از گناهان کبیره است.

۱- و الکافرون هم الظالمون (سوره ۲ آیه ۲۵۵).

۲- و من یتعد حدود الله فاولئك هم الظالمون (سوره ۲ آیه ۲۲۹).

۳- فمنهم ظالم لنفسه (سوره ۳۵ آیه ۲۹).

اما دلیلی عقلی: پس در صورتی که ظالم را اگر یاری کننده نباشد نتواند ظلم بکند، عقل حکم می کند که یاری کردن او حرام و او را با ظالم در زشتی کردار و مؤاخذ و مسئولیت یکی می بیند و خلاصه عقل، بدون هیچ تردیدی به حرام بودن یاری ستمگر در ظلمی که می کند، حکم می کند.

اما اجماع — پس از مراجعه به کتب فقهی، معلوم می شود که حرمت کمک ستمگر در ستمش مورد اتفاق جمیع فقها و مسئله اجماعی است.

از قرآن هم برای اثبات حرمت، آیه شریفه «ولا ترکوا الی الذین ظلموا» که گذشت کافی است و پر ظاهر است جایی که کوچکترین میل به ظالم حرام باشد، یقیناً یاری کردنش در ظلمش بطریق اولی حرام خواهد بود. زیرا یاری کردن ستمگر از بالاترین مراتب رکون است و نیز در سوره مائده می فرماید: «یاری نکنید بر گناه و بر ستمکاری و بت رسید از عذاب خداوند، بدرستی که خداوند سخت عقاب کند است»^۱.

کمک ستمگر و اخبار اهلیت علیه السلام: اخبار وارده در این مقام هم بسیار است. از آن جمله شیخ انصاری از کتاب ورام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نموده که فرمود: «کسی که نزد ستمکاری برود تا او را یاری کند در حالی که می داند ظالم است، به تحقیق از دین اسلام خارج شده است»^۲. و ظاهر است، چیزی که شخص را از ایمان و اسلام بیرون می برد از گناهان کبیره ای است که هلاک کننده است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «چون روز قیامت می شود منادی ندا می کند ستم کاران کجایند، یاری کنندگان به ستمکاران کجایند، شبیه های ستمکاران کجایند، حتی کسی که برای آنها قلمی تراشیده یاد داتی آماده کرده باشد تا حکم ظلمی بنویسد. پس تمام آنها در تابوتی از آهن جمع شده و در آتش جهنم انداخته می شوند»^۳. و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله است «کسی که تازیانه را در حضور سلطان ستمکاری آماده کند تا مظلومی را بزند، خداوند این تازیانه را ماری باندازه هفتاد هزار ذراع

۱- ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان و اتقوا الله ان الله شدید العقاب (سوره مائده آیه ۳).

۲- من مشی مع ظالم لبعینه و هو یعلم انه ظالم فقد خرج من الاسلام. (مجموعه ورام جزء اول ص ۴۵).

۳- اذا کان یم القیمه نادی منادین الظلمه و اعوان الظلمه و اشباه الظلمه حتی من بره لهم قلماً و لاق لهم دواتاً قال فیجتمعون فی تابوت من حدید ثم یرمی بهم فی جهنم (وسائل ج ۱۲ ص ۱۳۱).

می کند. پس آن مار را بر آتش جهنم برای همیشه مسلط می فرماید»^۱ و نیز فرمود: «کسی که مخاصمه ظالم را بپذیرد و یا آن ستمگر را در آن مخاصمه

یاری کند، ساعت مرگش، فرشته مرگ او را بلعت خدا و آتش دوزخ نوید می دهد و بد جایگاهی است دوزخ. و کسی که ستمکاری را بر جور و ظلمی راهنمایی کند باهامان (وزیر فرعون) محشور خواهد شد و این شخص (دلالت کننده به ستم) و ستمگر، عذابشان از سایر دوزخیان سخت تر است، و کسی که از برادر دینی خود نزد سلطانی سخن چینی کند (چیزهایی از آن مسلمان به سلطان بگوید که او را بر آن شخص خشناک سازد) لیکن از طرف آن سلطان چیزی بآن مؤمن نرسد و او را اذیتی ننماید، خداوند عمل خیر آن سعایت کننده را باطل خواهد فرمود، و اگر از آن سلطان بلائی یا چیز ناراحت کننده ای (اذیت و آزاری) بآن مؤمن برسد، خداوند آن سخن چین را در طبقه ای از جهنم که همامان در آن است قرار می دهد»^۲.

ستودن ستمگر نیز حرام است: از موارد این مسئله ستودن ظالم است بطوری که سبب تقویت و شوکتش شود تا بتواند بیشتر ستم کند. یا اینکه او را به این ستایش جری تر کند و شاهد بر کبیره بودن این قسم کمک، علاوه بر دلیلهای گذشته، نیز دلیل بر نهی از مکر آن است و خصوصاً شیخ انصاری نقل می فرماید از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «کسی که تعظیم کند و بزرگ کند صاحب دنیائی را و او را از روی طمع به دنیایش دوست بدارد، خداوند بر او سخط می فرماید و او در یک محلی که قارون است، در تابوتی از آتش، در پست ترین طبقات دوزخ خواهد بود»^۳.

۱- و من علق سوطاً بین یدی سلطان جائر جعلها الله حیه طولها سبعون الف ذراع فیسلط الله علیه فی نار جهنم خالداً فیها مخلداً (وسائل. کتاب تجارت ج ۱۲ ص ۱۳۱).

۲- من تولى خصومة ظالم او اعان عليها ثم نزل به ملک الموت قال له ابشر بلعة الله و نار جهنم و بنس المصیر (و من دل سلطاناً علی الجور قرن مع هامان و کان هو و السلطان من اشد اهل النار عذاباً) و من سعی باخیه الی سلطان و لم یبله منه سوء و مکروه احبط الله عمله و ان وصل منه الیه سوء او مکروه او اذی جمله الله فی طبقه هامان فی جهنم. (وسائل ج ۱۲ ص ۱۳۲).

۳- فیما رواه الصدوق عن النبی صلی الله علیه و آله من عظم صاحب الدنیا و احبه لطمع دنياه سخط الله علیه و کان فی درجه مع قارون فی التابوت الاسفل من النار. (کتاب التجاره وسائل ج ۱۲ ص ۱۳۱).

کک به ستمگران —————
 ستمکاران پذیرفته اند آن است که مددکاران ستمگران را روز قیامت در سر پرده ای از آتش نگاهمدار تا حساب تمام مردم تمام شود (آنگاه خداوند بین آنها حکم می فرماید).^۱

دروس الحق که و احیاء الباطل که و اظهار الظلم و البور و الفساد و ابطال الکتب و قتل الانبیاء و المؤمنین و هدم المساجد و تبدیل سنة الله و شرابه فلذلك حرم العمل معهم و معونتهم و الکسب معهم الابجته الضرورة نظیر الضرورة الی الدم و المیته. (ص ۲۴۶)

۱- فی روایه ابی زیاد بن ابی سلمة اهون ما یصنع الله عزوجل بمن تولى لهم عملاً ان یضرب علیه سداً من نار الی ان یفرغ الله من حساب الخلاق.

در آخر دار السلام عراقی جزء مکاشفات برزخی می نویسد: مکاشفه سید جلیل و عارف نبیل سید محمد علی عراقی است در عداد کسانی که حضرت حجت علیه السلام را دیده اند مذکور گردید و بیان آن این است که؛ او گفت: در ایام جوانی که در عراق در وطن اصلی خود که قریه (کرهرود) که از قرای معروف عراق (اراک) است بودم و شخصی که او را به نام و نسب می شناختم وفات کرد و او را آوردند در مقبره ای که در محاذی خانه ما بود دفن کردند و تا مدت چهل روز چون مغرب می شد آتشی از قبر او نمایان و آواز ناله جانسوزی از آن قبر مسموع می گردید. بلکه در اوایل یک شب چنان ناله و فرغ آن شخص، شدت کرد که من خائف و هراسان شده برخود ترسیدم و از غایت دهشت بر خود لرزیدم به طوری که نتوانستم خود را ضبط کنم و نزدیک بود غش عارض من شود. بعضی کسان من اطلاع یافته، مرا برداشته به خانه بردند. پس از زمانی به خود آمدم و از این حالت که از آن شخص دیده شد در تعجب بودم. زیرا که حالت زندگی او بر آن مساعدت نداشت تا آنکه معلوم شد که آن شخص در زمان حیاتش چندی مباشر عمل دیوانی محله خود بود و از شخص سیدی وجه تحمیلی دیوانی می خواسته و آن سید بر دادن آن قادر نبود. او را حبس کرده بود و از برای دریافت آن او را مدتی به سقف خانه خود آویخته بود.

به داستان تحصیلدار دیوان و سید فقیر در همین کتاب مراجعه شود.
 یکی از ثقات نقل کرد که چندی قبل از این، در کاشان مردی بود آقا محمد علی نام، مباشر صنف عطار و متوجه امور دیوانی ایشان و قدغن کرد که دیگر به هیچ وجه اجناس عطاری خرید و فروش نکند. شخص سید فقیری به قدریک من سیرشم تحصیل کرده بود و آنرا به شخصی فروخت آن مرد ظالم مطلع شد در بازار به او برخورد و دشنام بسیاری به او داد و چند سبلی به رویش زد آن بیچاره روانه شد و گفت جدم سزای ترا بدهد. آن ظالم که اینرا شنید اعتراضی شد ملازم خود را گفت: آن سید را برگردانید. و چند پشت گردنی به او زده و گفت حال برو و جدت را بگو کشف مرا بیرون آورد. روز دیگر آن ظالم تب کرد و در شب کتفهای او درد آمد و روز دوم ورم شدید کرد. ماده به کتفهای او ریخت. روز چهارم جراحان مجموع گوشتهای کتف او را تراشیده به نحوی که سرهای کتف او بیرون آمد و روز هفتم بمرد. «با آل علی هر که در افتاد و ر افتاد» (خزائن ترقی).

و پنهان نیست که این روایت اعم است از اینکه ستایش شده ظالم باشد یا صاحب دنیا. بنابراین اگر ممدوح ستمگر باشد، بطریق اولی مدح کننده سزاوار چنین عقوبتی است.

و نیز از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است که فرمود: «کسی که سلطان ظالمی را بستاند یا خود را برای او از روی طمع کوچک و بستاند یا او در آتش جهنم همنشین خواهد بود». و نیز می فرماید: «هرگاه فاسقی ستوده شود، عرش خدا می لرزد و خشمش ستاینده را می گیرد».^۲

از ستمگر نباید منصب پذیرفت: از بزرگترین موارد کمک به ستمگر، پذیرفتن منصب و مقامی از طرف او است هر چند در آن مقام و منصب جهت ظلمی نباشد. مانند حفظ نظم و آرامش و امنیت. چه رسد آنجا که لازمه آن مقام ستم کردن باشد. مانند اینکه مأمور شده از طرف ظالم برای گرفتن اموالی از مردم از روی ظلم و جور و شبهه ای نیست در اینکه قسم دوم گناهش شدیدتر و عقوبتش سخت تر است.

حضرت صادق علیه السلام در روایت معروف در تحف العقول می فرماید: «منصب حرام، منصب حاکم جور و منصب کسانی است که از طرف او بر سر کارند پس کار برای ایشان به جهت آن مقام و منصب حرام است و آن شخص بر این کارش معذب خواهد شد، زیاد باشد یا کم. زیرا هر کاری که در او کمک به ستمگر باشد، گناهی است بزرگ و از گناهان کبیره است. زیرا در پذیرفتن حکومت از طرف ستمگر، حق از بین می رود و باطل روی کار می آید و ستم و فساد آشکار شود و سبب از بین رفتن کتب آسمانی و کشتن پیغمبران و خرابی مساجد و تغییر یافتن احکام خدا است و از این جهت حرام است کار کردن با آنها و یاری کردن آنها مگر در صورت ناچاری مانند ضرورت بخوردن خون و مردار».^۳

و نیز می فرماید «کمترین معامله ای که خداوند با کسانی که کاری را برای

۱- من مدح سلطاناً جائراً و تحفف و تفضع له طمعاً فیه کان قرینه فی النار. (وسائل ج ۱۲)

ص ۱۳۳).

۲- اذا مدح الفاجر اهتز العرش و غضب الرب. (سفینه البحار جلد ۱ صفحه ۱۷۷).

۳- فی تحف العقول عن الصادق علیه السلام و اما وجه الحرام من الولاية فولاية الولی الجائر و ولاية ولاته و العمل لهم و الکسب منهم بجهة الولاية لهم حرام محرم معذب من فعل ذلك علی قلیل من فعله او کثران کل شیء من جهة المعونة معصية کبيرة من الکبائر و ذلك ان فی ولاية الولی الجائر

و پذیرفتن حکومت از طرف ظالم علاوه بر اینکه از بزرگترین موارد اعانت به ظلم است، لازمه اش ستم کردن خواهد بود به طوری که نمی تواند آن مقام را داشته باشد و هیچ ظلم و معصیتی نکند. چنانچه در صحیحه داود بن زریبی است که گفت: یکی از دوستان حضرت سجاد(ع) مرا خبر داد و گفت: به آنحضرت عرض کردم که نزد داود بن علی (حاکم مدینه) یا دیگری از اعیان حکومت واسطه شوید که حکومتی بمن بدهند. حضرت فرمود: چنین کاری نمی کنم. گوید پیش خود خیال کردم سبب اقدام نکردن امام علیه السلام در اینکار این است که می ترسند ظلم و ستمی از من سرزند. پس نزد آن حضرت رفتم و قسمهای شدید خوردم و متعهد شدم که ظلمی نکنم و غیر از دادگری کاری انجام ندهم. پس آنحضرت به سوی آسمان نگرست و فرمود «به آسمان بروی آسانتر از اینکار است» و ظاهر فرمایش امام علیه السلام این است که محال است بتوانی ظلمی نکنی و در تمام حالات رعایت عدالت نمائی.

موارد جواز قبول حکومت: در دو مورد جایز است ولایت و حکومت از طرف ستمگر را پذیرد. بلکه در پاره ای موارد واجب می شود چنانچه می آید. مورد اول تقیه یا اضطراب و اکراه است باینکه اگر نپذیرد، جان و مال یا آبرویش در خطر است و دلیلهای عام و خاصی که برای این قسم از ولایت (اضطراری) وارد شده بسیار است. مانند فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله: «چیزی که امت من بر آن اکراه کردند یا ناچار شوند حرجی و مؤاخذهای ندارند»^۱ و فرمایش حضرت صادق علیه السلام که می فرماید: «نیست چیزی مگر اینکه خداوند برای مضطر آنرا حلال فرموده»^۲.

و از حضرت رضا علیه السلام در وسائل الشیعه روایاتی نقل نموده که پذیرفتن ایشان ولایت عهدی مأمون را از روی اکراه و تقیه بوده است.

از حضرت صادق علیه السلام در باره کارکردن برای سلطان جور سؤال نمودند. حضرت فرمود: «جایز نیست، مگر در صورتی که شخص هیچ توانائی برای تحصیل قوتی که بخورد و یاشامد و نمیرد نداشته باشد، و هیچ چاره دیگری نداشته، راه تحصیل قوتش

۱- قوله صلی الله علیه و آله فی حدیث الرفع - و ما اکرها علیه و ما اضطروا الیه (تخصال صدوق ص ۴۱۶).

۲- قوله علیه السلام ما من شیء الا وقد احله الله لمن اضطرا الیه (وسائل الشیعه).

منحصر به پذیرفتن عمل سلطان باشد جایز است (خلاصه در صورت اضطراب مانعی ندارد) پس اگر چیزی از مال حاکم جور بدستش رسید، باید خمخش را به اهلیت برساند^۱.

قسم دوم از موارد جواز پذیرفتن بعضی از مقامات و منصبهایی است که هیچگونه تعدی و ستمی در آن نیفتاده. مانند بعضی مقامات لشکری و کشوری که وظیفه آنها حفظ نظم و آرامش و امنیت راهها و نگهداری مرزهای مسلمانان از حمله بیگانگان و نظیر آنها است که فقط به منظور قیام به مصالح مسلمین و دادرسی از مظلومین و یاری کردن مؤمنین و رسانیدن حق به صاحبش مانعی ندارد. خلاصه، پذیرفتن این قسم منصبها از طرف ظالم بقصد بسط عدل و احسان به مؤمنین جایز، بلکه رجحان و مستحب است.

زیادبن ابی سلمه گفت خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام رسیدم. بمن فرمود: تو در دستگاه حکومتی اشتغال داری؟ گفتم آری. فرمود چرا؟ عرض کردم من مردی صاحب مروت هستم (صاحب احسان و مستمندانرا دستگیری می کنم به طوری که نمی توانم ترک کنم) و نیز عیالمندم و وسیله ای که مخارجم را تأمین کند، ندارم، فرمود: زیاد، اگر مرا از قله کوهی بلند بباندازند که پاره پاره شوم مایل ترم تا اینکه متصدی کارهای چنین اشخاصی شوم یا بر فرش یکی از آنها پا گذارم، مگر در یک صورت. میدانی آن چه صورت است؟ گفتم نه فدایت شوم. فرمود: مگر برای برطرف کردن گرفتاری و اندوهی از مؤمنین یا آزاد کردن مؤمنی از اسیری یا پرداختن بدهی مؤمنی، تا اینکه فرمود: ای زیاد، اگر عهده دار عملی از امور ستمکاران شدی به برادران دینی خود نیکی کن تا گناهی که به واسطه اشتغال به کارهای آنها مرتکب شده ای، این نیکی جبران کند^۲. فضل بن عبدالرحمن گوید: نوشتیم به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که به من اذن دهد دخول در کارهای حکومتی را امام فرمود: ضرری ندارد مادامی که حکمی از احکام خدا را تغییر ندهی و حدی از حدود خدا را باطل نکنی و کفاره عملت، بر آوردن حاجتهای برادران دینی شما است^۳.

۱- عن ابی عبدالله علیه السلام سئل عن اعمال السلطان یخرج فیہ الرجل قال علیه السلام لا

الا ان لا یقدر علی شیء یا کل ولا یشر ب ولا یقدر علی حيلة فان فعل فصار فی یده شیء فلیمٹ بغضه الی اهل البیت (تجارت وسائل باب ۴۸ ج ۱۲ ص ۱۴۶).

۲- وسائل الشیعه کتاب التجارة باب ۴۶ ج ۱۲ ص ۱۳۹.

۳- عن الفضل بن عبدالرحمن الهاشمی قال کتبت الی ابی الحسن علیه السلام اتسأذنه فی

علی بن یقظین که رئیس الوزرای هارون بود، به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نوشت: «که اجازه بفرمائید از این مقام و منصب استعفاء دهم حضرت در جوابش فرمودند: برای تو جایز نمی دانم از دستگاه خلافت بیرون شوی زیرا برای خداوند در بار مستمگران کسانی هستند که بسبب ایشان خداوند از دوستانش شر را می گرداند. و ایشان آزاد شدگان خدایند از آتش دوزخ. پس از عذاب خداوند بپرهیز در مورد برادران دینیت»^۱.

محمد بن اسماعیل بزنج که از جمله وزرای هارون بود و حضرات کاظم و رضا و جواد علیهم السلام را درک کرد، پیراهن حضرت جواد علیه السلام را از آنحضرت گرفت که در آن کفن شود از حضرت رضا علیه السلام روایت می کند که فرمود: «خداوند را در دربارهای مستمکاران کسانی است که به سبب آنها، حجت خود را روشن می فرماید و آنها را در شهرها متمکن می سازد تا اینکه بسبب ایشان از دوستانش سختیها را بر طرف فرماید. و به وسیله ایشان کارهای مسلمانان را اصلاح فرماید. مؤمن از سختی، به ایشان پناهنده می شود و حاجتمندان از شیعیان ما به ایشان رو می آورد و خداوند به وسیله ایشان ترس و فرغ مؤمن را در خانه مستمکاران تأمین می فرماید. ایشانند مؤمنین به حق، ایشانند امین های خداوند در زمین او. تا اینکه فرمود: گوارا باد برایشان چنین مقامات و درجاتی، پس فرمود: چه می شود یکی از شما را اگر بخواهد به تمام این مقامات برسد؟ محمد گوید: عرض کردم فدایت شوم به چه چیزی به این درجات می رسد؟ فرمود: با مستمکاران باشد، پس ما را شاد کند به شاد کردن شیعیان ما، پس ای محمد از ایشان باش»^۲.

اعمال السلطان فقال لا بأس به مالم تغير حكماً ولم تبطل حداً و كذا رتبه قضاء حوائج اخوانكم (مستدرک الوسائل).

۱- کتب علی بن یقظین الی ابی الحسن علیه السلام فی الخروج من عمل السلطان فاجابه انی لا اری لك الخروج من عمل السلطان فان لله بابواب الجابره من يدفع بهم عن اولیائه و هم عتقائه من النار فاتق الله فی اخوانك (تجارت مستدرک الوسائل باب ۳۹).

۲- عن رجال الکشی فی ترجمه محمد بن اسمعیل بن بزنج قال قال ابوالحسن الرضا علیه السلام ان الله بابواب الظالمین من نور الله اخذله البرهان و مکن له فی البلاد لیذبح بهم عن اولیائه و یصلح الله به امور المسلمین الیهم یلیاً المؤمن من الضرو الیهم یفرغ ذو الحاجة من شیعتنا و بهم یؤمن الله روعة المؤمن فی دار الظلمة و اولئک هم المؤمنون حقاً و اولئک امناه الله فی ارضه الی ان قال علیه



در یک صورت واجب است: گاهی قبول حکومت و پذیرفتن بعضی مناصب، برای پاره ای از اشخاص واجب می شود و آن در صورتی است که شخص یقین دارد، اگر فلان منصب یا حکومت را بپذیرد می تواند مفاسد بزرگی از مفاسد دینی را بر طرف کند. یا منکری از منکرات شرعی را جلوگیری کند. لیکن پیدا شدن چنین موردی بسیار کم است زیرا شرط اساسی آن اطمینان به خودش هست که پس از پذیرفتن آن مقام، هیچگونه ستم و تعدی و جنایت از او سر نزند و بر خلاف دادگری و وظیفه خدائی هیچکاری نکند و آشکار است احراز چنین امری در نهایت اشکال است. زیرا در ریاست خطرهای بزرگی نهفته است که نگهداری خود از آنها دشوار می باشد.

حضرت صادق علیه السلام در جواب نامه عبدالله نجاشی، حاکم اهواز، چنین مرقوم فرمودند: «شنیدم که توبه حکومت اهواز مبتلا شدی از این خبر هم شاد شدم و هم غمگین شادیم برای این است که گفتم امید است خداوند به سبب تو، از گرفتار ترسناکی از دوستان آل محمد صلی الله علیه و آله دستگیری و فریاد رسی فرماید. و به سبب تو ذلیل آنها را عزیز و برهه ایشان را بیوشاند و ناتوان آنها را تقویت فرماید و بسبب تو آتش مخالفین را بر آنها خاموش کند. اما حزن من برای آن است که، کمتر چیزی که بر تو می ترسم، آن است که سبب زحمت و ناراحتی یکی از دوستان ما شوی که بوی بهشت بتو نخواهد رسید»^۱.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسیکه ریاست قومی را عهده دار شود، روز قیامت وارد می شود، در حالی که دودستش به گردنش غل شده، پس اگر در

السلام فیهنیاً لهم ما علی احدکم ان لوشاء نال هذا قال قلت بما ذا جعلنی الله فداک قال علیه السلام یکون معهم فیسروا بادخال السرور علی المؤمنین من شیعتنا فکن منهم یا محمد (جلد ۱۵ بحار صفحه ۲۱۳ و جلد ۱ سفینه البحار صفحه ۳۱۶).

۱- اما بعد فقد جائنی رسولک بکتائب فقراته و فهمت جمیع ما ذکرته و سألت عنه و ذکررت انک بلیت بولاية الاهواز و فسرنی ذلک و سألنی و ساخبرک بما سألنی من ذلک و ما سرنی انشاء الله و اما سروری بولایتک قلت عسی ان یغیث الله بک ملهواً خائفاً من اولیاء آل محمد صلی الله علیه و آله و یعذبک ذللیهم و یکسوبک عاریهم و یقوی بک ضعیفهم و یطفی بک نار المخالفین عنهم و اما الذی سألنی من ذلک فان ادنی ما اخاف علیک ان تشر بولی لنا فلا تشم رائحة حظيرة القدس ... تا آخر حدیث (تمام حدیث در مکاسب محرومة شیخ انصاری نقل شده است).

بین ایشان فرمانهای خداوند رفتار کرده، خداوند او را آزاد می فرماید. و اگر ستم نموده در آتش دوزخ انداخته می شود و بدجایگاهی است.

و کسی که ریاست قومی را عهده دار باشد و به آنها به عدل و نیکی رفتار نکند، کنار جهنم در مقابل هر روزی از ایام ریاستش هزار سال نگهداشته می شود، در حالی که دو دستش به گردنش غل شده پس اگر به امر الهی در بین آنها رفتار کرده آزاد می شود و اگر ظالم بوده هفتاد خریف در دوزخ فرو می رود.^۱

و حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که عهده دار امری از امور مردم

شود پس در بین آنها بعدل رفتار کرده درب خانه خود را باز گذارد و از مراجعه کردن دادخواهان جلوگیری نکند و در کارهای مردم نظر داشته باشد، بر خدا است که او را روز قیامت از فرغ و ترس در امان قرار دهد و او را به بهشت داخل فرماید»^۲.

ناگفته نماند که برای موارد استثناء، فروعیات زیادی است که به جهت اختصار ذکر نگردید، طالبین به کتب فقهی مراجعه نمایند.

۲- کمک ستمگر در غیر ستم: یاری کردن ستمگر در غیر جهت ظلمش مانند خدمتگزاری یا خیاطی یا عمارت سازی جهت ظالم یا خزینه داری و نگهداشتن اموالش و نظائر اینها بر سه قسم است:

۱- گاهی این امور به سبب جهت حرامی است، مانند اینکه بناء را امر می کند در زمینی که غضب کرده عمارت بسازد. یا پارچه ای را که به زور از مردم گرفته، خیاط برایش بدوزد. یا اموالی که به زور از مردم گرفته نگهبان آنرا نگهداری کند و نظائر اینها. و شبهه ای در حرمت این قسم کمک کردن نیست. زیرا تصرف در غضب برای هر کس که غضب بودنش را بداند حرام است چه غاصب و چه دیگری.

۲- در صورتی که این قبیل کارها هیچ جهت حرامتی ندارد ولی جوری است که

۱- من تولى عرافة قوم اتى به يوم القيمة و يده مغلولتان الى عنقه فان قام فيهم بامر الله عزوجل اطلقه الله و ان كان ظالماً هوى به فى نار جهنم و ينس المصير و من تولى عرافة قوم و لم يحسن فيهم حبس على شفير جهنم بكل يوم الف سنة و حشر و يده مغلولة الى عنقه فان كان قام فيهم بامر الله اطلقها الله و ان كان ظالماً هوى به فى نار جهنم سبعين خريفاً. (وسائل ج ۱۲ ص ۱۳۷).

۲- من تولى امراً من امور الناس فدخل فيهم وفتح بابه و رفع ستره و نظر فى امور الناس كان حقاً على الله ان يؤمن روعته يوم القيمة و يدخل الجنة (تجارت وسائل باب ۴۶ صفحه ۱۴۰).

اگر از طرف ظالم بپذیرد، در عرف جزء یاری کنندگان ستمگران شمرده می شود و سبب تقویت و شکوه ستمگر می شود و نامش در دفتر ظلمه ثبت و جزء حقوق گیران آنها به شمار می رود، از روایات زیادی استفاده می شود که این قسم هم حرام است.

از حضرت صادق علیه السلام مرویست: «کسی که نام خود را در دیوان بنی عباس ثبت کند، خداوند او را به صورت خوک محشور می فرماید»^۱.

و در روایت دیگر می فرماید: «با صورت سیاه وارد محشر می شود» و نیز می فرماید: «ستمکاران را یاری مکن در ساختمان مسجد»^۲.

ابن ابی یعفور می گوید: خدمت حضرت صادق علیه السلام بوم که یک نفر از شیعیان وارد شد و به امام علیه السلام عرض کرد فدایت شوم، گاهی به بعضی از ما تنگدستی و سختی میشت می رسد. پس او را می طلبید (از طرف بنی عباس) که بنایی برایشان کند یا نهی بکند یا کار زراعتی نماید در این باب چه می فرمائید؟ حضرت فرمود: «دوست نمی دارم که یک گره برایشان بزنم یا سر مشک یا سر کیسه برایشان بینم، هر چند در مقابل آن مدینه و آنچه در آن است به من بدهند و دوست ندارم که به یک مده قلم (پاره سیاهی که به نوک قلم چسبد) مددشان کنم. به درستی که ستمکاران روز قیامت در سزا پرده ای از آتش خواهند بود تا وقتی که خداوند میان بندگان خود حکم کند»^۳.

محمد بن عذافر روایت می کند که حضرت صادق علیه السلام به پدرم (عذافر) فرمود: «به من خبر رسیده که تو با ابویوب و ابوالربیع معامله می کنی، پس حال تو چگونه است، وقتی که در زمره یاری کنندگان ستمگران خوانده شوی؟ پس پدرم از شنیدن فرمایش امام علیه السلام محزون و اندوهناک شد. چون آن حضرت ناراحتی او را دید، فرمود: ای عذافر جز این نیست که نترسانیدم تو را مگر به آنچه خدای تعالی مرا ترسانده. پس

۱- من سود اسمه فى ديوان ولد سابع حشرة الله يوم القيمة خنزيراً. (تجارت وسائل باب ۴۲

صفحه ۱۳۰ ج ۱۲).

۲- عنه عليه السلام لا تنههم على بناء مسجد. (تجارت وسائل باب ۴۲ صفحه ۱۳۰ ج ۱۲).

۳- فقال عليه السلام ما احب انى عقدت لهم عقدة او وكيت لهم و كاء و ان لى ما بين لاتبها لا ولا مدة بقلم ان اعوان الظلمة يوم القيمة فى سرادق من نار حتى يحكم الله بين العباد (تجارت وسائل باب ۴۲ ج ۱۲ ص ۱۲۹).

آینه نمی توانستند حق ما را غصب کنند. و اگر مردم ایشان را با آنچه داشتند وا می گذاردند به غیر آنچه داشتند، چیزی دیگر به دستشان نمی آمد، پس آن مرد گفت: فدایت شوم آیا مرا از آنچه کرده ام راه خلاصی هست. حضرت فرمود: اگر برایت بگویم به آن عمل می کنی؟ گفت آری. فرمود: آنچه را از دیوان ایشان گرفته ای کنار بگذار. هر کس از صاحبان حق را که می شناسی حقش را بپرداز و هر کدام را که شناسی آنچه گرفته ای تصدق کن (در راه خدا به قصد صاحبش صدقه بده) تا من ضامن شوم که خدای تعالی تورا به بهشت برد — علی بن ابی حمزه گفت: که آن جوان مدتی سر بزیر انداخت و بعد از آن گفت فدایت شوم، آنچه فرمودی می کنم. پس به همراه ما به کوفه آمد و هر چه داشت به نوعی که آنحضرت فرموده بود به صاحبانش رد کرد و بقیه را صدقه داد. حتی لباسهایی که پوشیده بود همه را داد. پس من از اصحاب خود چیزی گرفتم و برایش لباس خریدم و برایش خرجی فرستادم، چند ماهی گذشت و بیمار شد، روزی به عیادتش رفتم دیدم که در حال جان دادن است. چشم باز کرد و گفت: ای علی بن ابی حمزه، به خدا سوگند که صاحبیت به آنچه شرط کرده بود وفا کرد — پس از آن در گذشت. پس او را تجهیز و تکفین و دفن کردیم. پس از اینکه به خدمت حضرت صادق علیه السلام در مدینه مشرف شدم، فرمود: ای علی والله که وفا کردیم به شرطی که با صاحب تو کرده بودیم. گفتم فدایت شوم راست می فرمائی. خودش هنگام مردن به من چنین گفت^۱.

۳- اعانت بدون حرمت و تقویت و صدق اسم: قسم سوم، کارهایی است که هیچ جهت حرمتی در آن نبوده و موجب تقویت ظالم نمی شود و بواسطه آن کار، جزء دستگاه ستمگر نیز عرفاً بشمار نمی رود. مثل اینکه اتوبیل خود را بآنها اجاره دهد یا از آنها کرایه بکند برای حمل اجناس مباح، مانند خوار بار از شهری به شهر دیگر و مانند آن و مثل عمله و کارگری که در ساختمان خانه ظالمی کار می کند و مزد می گیرد و حرمت این قسم سوم هر چند مسلم نیست چنانچه بعضی از بزرگان فرموده اند، لیکن احتیاط شدید نیز در ترک آن است. زیرا اولاً اطلاعات روایات سابقه و غیر آن شامل این قسم هم می شود و ثانیاً غالباً شخص در چنین موارد مبتلا به رکون (میل قلبی) بظالم می گردد و در معرض خطر بزرگی واقع می شود.

۱- از شیخ کلینی و طوسی در تجارت وسائل باب ۷۶ صفحه ۵۵۱.

پدرم همیشه اندوهناک بود تا مرد^۱.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «بر خدا لازم است که شما را با آن جماعتی مشورت کند که از دنیایشان بهره می برید» و نیز می فرماید: «جمعی از آنهائیکه به حضرت موسی علیه السلام ایمان آورده بودند، با خود گفتند که به لشکر فرعون می رویم و از دنیای او بهره می بریم و پس از اینکه حضرت موسی بر فرعون پیروز شد چنانچه ما امیدواریم، به طرف موسی علیه السلام می آئیم. چون حضرت موسی علیه السلام با جمعی که به او ایمان آورده بودند، از فرعون گریختند، آن جماعت سوار شده به شتاب روانه شدند که به آنها برسند پس خداوند فرشته ای فرستاد تا بر روی چهار پایان آنها زده و ایشان را به لشکر فرعون برگرداند و با ایشان غرق شدند»^۲.

و نیز می فرماید: «از خدا بترسید و دین خود را بقیه و بی نیازی به فضل خدا تقویت کنید. از آنکه طلب حاجت از صاحب حکومتی کنید و کسی که پیش صاحب حکومت یا مخالف مذهبی فروتنی کند، برای چیزی که در دست او است، خداوند او را پست و گم می سازد و او را دشمن داشته، به خودش واگذارش می کند. پس اگر چیز دنیوی از آن شخص به او برسد برکت را از آن می دارد و او را بر آنچه از حج و بنده آزاد کردن و سایر خیرات صرف کند ثواب نمی دهد»^۳.

علی بن ابی حمزه گفت: از نو پیستندگان بنی امیه مرا دوستی بود، از من خواست که از حضرت صادق علیه السلام برایش اذن ملاقات بگیرم. چون به خدمت آن حضرت رسید سلام کرد و گفت فدایت شوم، من در دیوان بنی امیه بودم و از دنیای ایشان مال بسیاری به دست من آمده و در راه تحصیل آن اموال، ملاحظه حلال و حرام را نکرده ام — حضرت فرمود: اگر بنی امیه جمعی را نداشتند که به جهت ایشان نو پیستگی کنند و غنیمت را جمع آوری نمایند و با دشمنانشان بجنگند و به جماعتشان حاضر گردند، هر

۱- عن محمد بن عذافر عن ابیه قال قال ابو عبدالله علیه السلام یا عذافر نیست انک تعامل با یوب و الریبع فما حالک اذا نودی بک فی اعوان الظلمه قال فوجم ابی فقال له ابو عبدالله علیه السلام لما رأی ما اصابه ای عذا فر انما خوفک بما خوفنی الله عزوجل به قال محمد فقدم ابی فما زال مغموماً مکروباً حتی مات (تجارت وسائل باب ۴۲ ج ۱۲ ص ۱۲۸).

۲- تجارت وسائل نقل از کافی باب ۴۴ ج ۱۲ ص ۱۳۴.

۳- کلینی و شیخ طوسی در کافی و تهذیب ج ۶ ص ۳۳.

فرمایش حضرت کاظم علیه السلام به صفوان جمال: صفوان بن مهران جمال کوفی، از جمله اصحاب حضرت صادق علیه السلام و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بود و مردی با تقوا و زندگی خود را از راه کرایه دادن شترهای تأمین می کرد و شترهای بسیاری داشت، گفت: روزی خدمت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مشرف شدم. فرمود: ای صفوان تمام کارهای تو خوب است مگر یکی، گفتم فدایت شوم آن چیست؟ فرمود: شترهای خود را به این مرد (هارون الرشید علیه اللعنة) کرایه می دهی. عرض کردم این کرایه را نه از باب حرص و زیاد کردن ثروت و نه برای سفر صید و شکار و لهو و لعب می دهم، بخدا سوگند چون برای سفر حج می خواست دادم و خودم نیز مباشر خدمت او نمی شوم، بلکه غلامان خود را همراهش روانه می کنم. حضرت فرمود: آیا وجه کرایه را از برگشتن پرداخت کنند. فرمود، آیا دوست می داری که هارون و بستگانش تا وقتی که کرایه ات را می پردازند زنده بمانند؟ گفتم آری. فرمود: کسی که بقای ایشان را دوست دارد از جمله ایشان است و کسی که از ایشان محسوب شود در دوزخ خواهد بود. صفوان گفت: پس از فرمایش امام علیه السلام همه شترهای خود را فروختم، این خبر به گوش هارون رسید مرا طلبید و گفت: به طوری که شنیده ام شترهای خود را فروخته ای گفتم بلی پیر و ضعیف و ناتوان شده ام، خودم نمی توانم متصدی شترها باشم و غلامان هم آنطوری که سزاوار است مواظبت نمی کنند، هارون گفت: نه چنین است، نه چنین است، من می دانم کی تورا به اینکار وادار کرده، این امر به اشاره موسی بن جعفر علیه السلام است. گفتیم مرا با موسی بن جعفر علیه السلام چکار؟ گفت دروغ می گوئی، اگر حق رفتار نیک تو در مصاحبت ما نبود تورامی کشتم.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که باقی بودن ستمکاران را دوست دارد، پس دوست داشته که در زمین معصیت خدا بشود»^۲.

۴

۱- من احب بقاھم فهو منهم و من كان منهم كان وردانار (تجارت وسائل الشیعه باب ۴۲ صفحه ۱۳۲ ج ۱۲).

۲- من احب بقاء الظالمین فقد احب ان يعصى الله. (تجارت وسائل الشیعه باب ۴۴ ص ۱۳۴ ج ۱۲).

و در معنی آیه شریفه «میل به ستمکاران نکنید که آتش به شما می رسد» فرمود: «آن است که شخصی نزد سلطانی می آید، پس دوست می دارد زنده ماندنش را به مقداری که دستش را به کیسه کرده مبلغی به او بدهد»^۱. خلاصه دوستی بقای ستمگر به همین مقدار کم هم رکون به ظالم است.

۴- کمک به ستمگر غیر حرفه ای: کمک کردن در ظلم ستم کننده ای که ستمگری حرفه و پیشه اش نباشد بلکه تصادفاً در موردی یا مواردی به کسی ظلمی بکند؛ دیگری را بنا حق بزند یا آبرویش را بریزد یا مالش را بناحق ببرد، حقش را ادا نکند، شبهه ای در حرمت کمک کردن چنین ظالمی در ظلمش نیست. یعنی کسیکه می داند این شخص در این مورد ظالم است و باوجود این او را یاری و مدد کند تا به مقصود ستمگریش برسد، البته حرام بلکه از گناهان کبیره است. زیرا خود ظلم کردن از کبائر و جزه گناهانی است که خداوند در قرآن مجید بآن وعده عذاب داده است و می فرماید «ما برای ستمگران آتشی آماده کرده ایم که اطرافش ایشانرا احاطه می کند و اگر اظهار تشنگی کنند و آب بخواهند، آبیکه در نهایت گرمی و جوش باشد بآنها می دهند که نزدیک دهان خود که می آورند گوشت صورتهایشان را بریان می کند. بد آبی است که بآنها می دهند و بد جائی است که آنها را جای می دهند»^۲ و یاری کننده ظالم در ظلمی که می کند، با شخص ستمگر از جهت گناه مساوی است. چنانچه حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «ستم کننده و یاری کننده اش و کسی که به ستمش راضی باشد هر سه شریک اند»^۳ یعنی در و زور و معصیت ستم، مساوی هستند و قریب به همین مضمون از حضرت باقر علیه السلام روایت شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که بیعت با امام علیه السلام را

۱- عند علیہ السلام فی قول الله تعالی ولا ترکوا الی الذین ظلمو اقتصکم التار فقال (ع) هو الرجل یأثمی السلطان فیحجب بقائه الی ان یدخل یدہ فی کیسه فیمطیہ. (تجارت وسائل الشیعه باب ۴۴ ص ۱۳۳).

۲- انا اعتدنا للظالمین ناراً احاط بهم سراقها وان یستقیثوا یقاتوا بماء کالمهل یشوری الوجوه بنس الشراب وسائل مرفقاً (سوره ۱۸ آیه ۲۸).

۳- العامل بالظلم و المعین له و الراضی به شرکاء ثلاثهم. (تجارت وسائل باب ۴۲ ص ۱۲۸).

یاری کردن ستمگر غیر حرفه‌ای در غیر ستم: یاری کردن چنین ستمگری در سایر جهات مباح، وقتی حرام می‌شود که سبب جرأت آن شخص بر تکرار یا شدت ظلم بشود یا باعث پشیمان نشدن و توبه نکردنش از ظلمی که کرده شود. خلاصه از باب وجوب نهی از منکر، کمک کردن به ظالم در سایر امور، حرام می‌شود. لیکن اگر کمک کردنش در غیر ظلم، کوچکترین اثری در ظلم کردنش ندارد (اثباتاً و نفیاً — ابتداءً و استمراراً) حرام نیست. بنابراین کمک به ظالم در غیر جهت ظلم اگر از موارد نهی از منکر نباشد حرام نیست.

۵- کمک در گناه هم نباید کرد: یاری کردن گناهکاری که گناهش غیر از ظلم (به دیگری) باشد مانند ترک نماز و روزه و شرابخواری و زناکاری و قمار بازی و غیره. و در اول بحث ذکر شد که در آیات و اخبار هر گناهکاری را ظالم خوانده و ستمگر به خویش نامیده‌است. بنابراین هر کس دیگری را در گناه و معصیتی که می‌کند یاری کند کمک ظالم کرده و یقیناً حرام و در وزرو عقوبت آن گناهکار شریک است. چنانچه در قرآن مجید می‌فرماید «یکدیگر را یاری کنید در نیکی (ایمان و احسان بیندگان خدا در عبادات و معاملات) و تقوا (حفظ دیگری از مضرر شدن یا ضرر رساندن بدیگری) و یاری نکنید یکدیگر را بر گناه کردن و ستم کردن (اثم معصیتی است که به غیر نرسد و عدوان گناهی است که بدیگری برسد) و از خداوند بترسید به درستی که خدا سخت عقاب کند»^۱.

و تمام دلیلهای وجوب نهی از منکر و تهدیدهایی که بر ترک آن رسیده و ذکر می‌شود نیز شامل اینمورد است.

یاری کردن در گناه دو قسم است: ۱- کسی که می‌خواهد گناهی کند، مقدمه‌ای از مقدمات آنرا برایش آماده کند مثلاً انگور خود را بسازنده شراب، برای شرابسازی بفروشد.

۲- شخص مقدمه حرام را فراهم می‌کند و قصدی هم ندارد که آن شخص حرام

۱- تعاونوا علی البر و التقوی ولا تعاونوا علی الاثم و المدوان و اتقوا الله ان الله شدید العقاب. (سوره مائده آیه ۲): به مناسبت سخت عقوبت بودن خداوند که ذکر شد در حدیث است که اگر اهل دوزخ را در میان آتش دنیا جا دهند از راحت خوابشان می‌برد و از آن آسایش پیدا می‌کنند.

نقض کند، یا اینکه پرچم گمراهی را بلند کند، یادانشی که آشکار کردنش واجب باشد پنهان کند یا مالی را بناحق حبس کند یا ستمکاری را در ستمش کمک نماید، در حالی که می‌داند که او ستمکار است، پس از دین اسلام خارج شده است»^۱.

در حدیث معراج ضمن بیان کلماتی که بر درهای جهنم نوشته شده می‌فرماید: «بر در چهارم جهنم، این سه جمله نوشته شده: خدا ذلیل کند کسی را که اسلام را خوار کند و کسی که اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله را خوار کند و کسی که ستمکاری را بر ستمی که بر مردمان می‌کند یاری کند»^۲.

و بالجمله از آیات و روایات اینطور استفاده می‌شود که ظلم گناه کبیره و یاری کننده ستمگر در ظلمش نیز در معصیت با او یکی است بعلاوه یاری کننده ستمگری یکی از بزرگترین واجبات خدا را که نهی از منکر باشد، ترک کرده بلکه در حقیقت منافق شده است. بواسطه اینکه عملاً امر به منکر نموده و این از صفات منافقین است. چنانچه در قرآن مجید می‌فرماید: «مردان و زنانی که منافقند بعضی از آنها بعضی را امر به منکر می‌کنند و از معروف باز می‌دارند»^۳.

باید از ستم جلوگیری کرد: اگر مسلمانی ببیند ستمگری به دیگری ظلم می‌کند، واجب است او را باز دارد در صورتی که شرائط نهی از منکر جمع باشد. چنانچه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «یاری کن برادر مسلمان را، ستمگر باشد یا ستمدیده گفته شد: یا رسول الله اگر ستمی بر او شود او را یاری می‌کنیم اما اگر ستم کند چگونه او را یاری کنیم؟ فرمود: دودستش را بگیرد و نگذارید ستم کند. اگر چنین کردید در حقیقت او را یاری کرده‌اید»^۴. یعنی مانع آلوده شدنش بوزو گناه ستم شده‌اید.

- ۱- من نکث یعة ارفع لواء ضلالة او کتم علماً او اعتقل ما لا ظلماً او اعان ظالماً علی ظلمه و هو یعلم انه ظالم فقتله من الاسلام (تجارت مستدرک الوسائل ابواب ما یکتسب باب ۳۵).
- ۲- و علی باب الرابع من ابواب النار مکتوب ثلث کلمات اذل الله من اهان الاسلام اذل الله من اهان اهل البيت اذل الله من اعان الظالمین علی ظلمهم للمخلوقین. (تجارت مستدرک باب ۳۵).
- ۳- المناقون و المناقات بعضهم من بعض یا مرون بالمنکر و یبهنون عن المعروف (سوره براءة آیه ۶۶).

- ۴- انصر اخاک ظالماً کان او مظلوماً فقیل یا رسول الله ننصره مظلوماً فما باننا ننصره ظالماً فقال صلی الله علیه و آله خذوا علی یدیه و امنموه عن الظلم فهذا نصرتکم لاخیکم (انوار نعمانیه جلد ۳ صفحه ۴۴).

را مرتکب شود. لیکن طوری است که اگر این مقدمه را فراهم نکند، آن حرام واقع نمی شود. مثلاً صاحب انگور به سازنده شراب انگورش را می فروشد و قصدی هم ندارد که آن را شراب کند لیکن چون فروشنده انگور مثلاً منحصر به این شخص است به طوری که اگر نفروشد سازنده شراب معطل می ماند (زیرا جای دیگری انگور نیست یا نمی فروشند یا در دسترس نیست) در این صورت هم قطعاً فروختن انگور حرام است. هر چند فروشنده قصد ندارد انگورش را برای شراب بدهد. زیرا فروش انگور در این صورت در عرف «اعانت به شرابسازی» است.

یاری کردن گناهکار در غیر گناه: کمک کردن گناهکار در غیر جهت گناهش، مثل اینکه به شرابخوار یا بی‌نمناز قرض بدهد. یا در مواقع ضرورت و لزوم فریاد رسی کند و زیاد هم برای مردم اتفاق می افتد و تشخیص تکلیف در این قبیل موارد بسیار مشکل است. زیرا از موارد تراحم حقوق است. چون از یک طرف امر شده که از اهل معصیت باید رو بر گرداند، چنانچه امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «پیغمبر صلی الله علیه و آله بما امر فرمود که باید در برخورد با گناهکاران ترشروئی کنیم»^۱ و حضرت صادق علیه السلام در توبیخ بعضی از اصحاب خود فرمود: «به شما می رسد که کسی از شما شیعیان گناهی مرتکب می شود پس او را باز نمی دارید و معاشرتان را از او نمی برید و اورا نمی آزارید تا آن گناه را رها کند»^۲.

و نسبت به خصوص بعضی از گناهان روایات شدیدی رسیده مثلاً «کسی که بی نماز را به لقمه نانی یا پوششی یاری کند مثل این است که هفتاد پیغمبر را کشته که اولشان آدم و آخرشان محمد صلی الله علیه و آله است»^۳ و در خبر دیگر از پیغمبر صلی الله علیه و آله است «کسی که نماز نخوان را به جرعه آبی یاری کند، مثل این است که با من و با تمام پیغمبران جنگیده است»^۴ و نیز فرمود: «کسی که به صورت نماز

- ۱- امرنا رسول الله ان نلتقى اهل المعاصي بسوجه مكفوه (وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۴۱۳).
- ۲- وانتم یلکم عن الرجل منکم القییح فلا تتركوه علیه ولا تهجرونه ولا تؤذونه حتی یترك (تهذیب ج ۶ ص ۱۸۲). بقیه روایاتی که در این زمینه رسیده در نهی از منکر ذکر می شود.
- ۳- من اعان تارك الصلوة بلقمة او كسوة فكأنما قتل سبعین نبیاً اولهم آدم و آخرهم محمد صلی الله علیه و آله (لثالی الاخبار باب ۸ ج ۴ ص ۵۱).
- ۴- من اعان تارك الصلوة بشربة ماء فكأنما حارب و جادل معی و مع جمیع الانبیاء (لثالی

نخوان بخندد، مثل این است که هفتاد مرتبه خانه کمبه را خراب کرده است»^۱. و روایات دیگری که به این مضمون است، و همچنین در باره معاشرت و مصاحبت با شرابخوار، قطع کننده رحم و دروغگو، تهدیدهای زیادی رسیده است.

از طرف دیگر روایات بسیاری در لزوم رعایت حق مؤمن و دوستان اهل بیت علیهم السلام و رحم و سادات و همسایه و غیر اینها و وجوب محبت آنها و مصاحبت کردن با آنها رسیده و ظاهر این روایات اختصاص به اهل تقوا ندارد یعنی رعایت حق رحم واجب و قطع رحم حرام است به طور کلی هر چند اهل تقوا نباشد، چنانچه در قطع رحم و عقوب والدین گذشت که هر چند کافر یا فاجر باشند عقوب والدین و قطع رحم حرام است. و نسبت به سادات هم رسیده که «نیکانشان را برای خدا احسان کنی و بدانشان را هم به خاطر من»^۲.

و در باره دوستان آل محمد صلی الله علیه و آله حضرت رضا علیه السلام می فرماید: «دوست بدار آل محمد را هر چند فاسق باشی و دوست بدار دوستان ایشان را هر چند فاسق باشند»^۳ و در باره همسایه رسیده «اگر مسلمان باشد و حق دارد و اگر رحم باشد که حق پس اگر همسایه کافری باشد حق همسایگی او باقی است»^۴.

بنابراین، باید دوستان اهل بیت علیهم السلام را دوست داشت و آنها را یاری کرد و حاجیشان را برآورد، هر چند صاحب تقوا نباشد، و سادات را باید گرمی داشت یا رعایت رحم را باید کرد، هر چند مصیبتکار باشند. بنابراین تکلیف چیست؟

جمع و گزیناهم: در صورت تراحم حقوق و توجه چند تکلیف مختلف، در مرتبه

الاخبار باب ۸ صفحه ۵۱ ج ۴).
۱- من تبسم فی وجه تارك الصلوة فكأنما هدم الکعبة سبعین مرة (لثالی الاخبار باب ۸ صفحه

۵۱ ج ۴).

۲- در کتاب کلمه طیبه مرحوم نوری صفحه ۳۳۰ از شهید اول در کتاب درة الباهره و غیر او نقل کرده و در کتاب فضائل السادات به این عبارت نقل شده:

اكرموا اولادی الصالحون لله و الطالحون لی.

۳- عن الرضا علیه السلام فی مکتوبه کن محباً لآل محمد صلی الله علیه و آله و ان كنت فاسقاً و محباً لمحبتهم و ان كانوا فاسقین (دار السلام جلد ۲ صفحه ۲۰۳).

۴- کتاب حج مستدرک باب ۷۲ صفحه ۷۹).

اول اگر میسر است جمع باید کرد و همه را اطاعت و امتثال نمود و در صورتی که جمع میسر نباشد و ناچار است که یکی را عمل کند و دیگری را ترک نماید، باید ملاحظه اهم و مهم را بکند. یعنی هر یک از آن دو تکلیف نزد شارع مقدس مهتر است، آنرا بر تکلیف دیگر مقدم بدارد. مثلاً اگر در روزه واجب معین باشد و بچه در آب غرق شود، به طوری که منحصراً باید این شخص سر زیر آب کند و او را نجات دهد، در این صورت دو تکلیف مختلف که قابل جمع نیست، باین شخص متوجه شده؛ یکی حرمت سر زیر آب کردن چون روزه است و دیگر وجوب نجات دادن نفس محترم که متوقف به سر زیر آب کردن است. پس یک عمل از جهتی واجب و از جهتی حرام است. شکی نیست که نجات یافتن نفسی از هلاکت، در نظر شارع مهتر و مقدم بر شکستن روزه که قابل تدارک (تضای گرفتن) است می باشد. بنابراین، باید سر زیر آب کند و بچه را نجات دهد و گناهی هم نکرده است بلکه به دستورش عمل کرده و اجر هم دارد.

نهی از منکر مهتر و مقدم است: وقتی که این مطلب دانسته شد، معلوم می شود که امر به معروف و نهی از منکر بنص آیات و روایات از واجبات مهم خدا است که در صورت تراحم با بعضی از حقوق واجب شکی در مقدم بودن آن نیست. مثلاً هرگاه پدر و مادر یا فرزند یا سایر اقارب، نماز نمی خواند یا گناهی می کند و حالشان جوری است که اگر نیکی بآنها نکند یا وقتی که نیازمندند کمکشان ننماید، از کردار زشت خود دست بر می دارند، یا نماز خوان می شوند در این صورت از جهت نهی از منکر واجب می شود که نیکی نکند و برحم کمک ننماید.

و مثل اینکه سیدی شراب می خورد، اگر احسان باو را ترک کند، او هم شرابخواری را رها می کند. همچنین است حال همسایه و دوستان اهل بیت علیهم السلام و بطور کلی در صورتی که ترک احسان نافع باشد واجب می شود ولی اگر به ترک نیکی و کمک هیچ متنبه نشود و حاضر به ترک آن گناه نگردد، حرمت احسان و کمک معلوم نیست. زیرا وقتی کمک به معصیتکار حرام بود که اگر کمک نمی کرد، او هم گناه را رها می کرد (یعنی از جهت نهی از منکر بود) ولی اگر کمک کردن و نکردن، احسان کردن و نکردن در ترک نشدن گناه یکسان است، حرمت آن از باب نهی از منکر ساقط می شود و از جهت دیگر هم معلوم نیست. مثلاً حرمت کمک نماز نخوان که ذکر شد در صورتی است که کمک نکردنش سبب نماز خواندنش بشود. پس اگر والدین یا اقارب شخص،

کمک به سنگران ۶۲

نماز نمی خوانند و به ترک احسان هم نماز خوان نمی شوند، در اینصورت حرمت قطع و عقوق آنها به حال خود باقیست.

رعایت مراتب باید بشود: ناگفته نماند آنچه از تقدم ترک کمک و احسان، از باب نهی از منکر بر سایر حقوق «مانند حق رحم و سیادت و همسایگی و غیره» گذشت، در صورتی است که اولاً شرائط وجوب نهی از منکر «که از آن جمله احتمال تأثیر است» موجود باشد و ثانیاً مرتبه پائین تر از ترک کمک بی فایده باشد. چون در نهی از منکر به تفصیلی که می آید باید رعایت مراتب بشود یعنی تا ممکن است مرتبه سهل تر را بگیرد و به مرتبه شدیدتر تجاوز نکند. بنابراین اگر در موردی، طوری باشد که به اعانت و احسان، زودتر از گناه پرهیز می کند شکی نیست که باید به اعانت و احسان، نهی از منکر کرد. مثلاً اگر پدر یا فرزند شخص نماز نمی خواند و از راه محبت و احسان «چنانچه بیشتر هم همینطور است چون الانسان عیب الاحسان» بیشتر احتمال داده می شود که نماز خوان بشود تا اینکه آنها را ترک کنند و کمکشان نکنند، واجب است در اینمورد کمک و احسان کند.

و خلاصه مطلب، در صورتی که احسان و کمک هیچ ربطی به گناه آن شخص نداشته باشد «وجوداً و عدماً و استمراراً» حرمت آن معلوم نیست. بلکه در بعضی از مواردی که از جهاتی حقوق مسلم شرعی باشد آن اعانت و احسان واجب و ترک آن حرام است.

می فرماید»^۱.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «نباید یکی از شما در محلی که سلطان ظالمی، مظلومی را می زند، یا بناحق می کشد، یا ستمی به او می کند، حاضر شود در حالی که او را (آنشخص حاضر) یاری نمی کند. زیرا یاری کردن مؤمن بر مؤمن حق واجب است از واجبات الهی در صورتی که حاضر باشد و هر گاه حاضر نباشد چنین تکلیفی متوجه او نیست»^۲.

عمرو بن قیس می گوید: با پسر عمویم در قصر بنی مقاتل، بر حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام وارد شدیم بر آن حضرت سلام کردیم، به ما فرمود (پس از گفتگوی مختصری) آمده اید که یاری من کنید؟ من گفتم: مردی عیالوارم و نزد من اموال مردم است و نمی دانم عاقبت کار چه می شود و دوست ندارم امانت کسی را ضایع کنم و پسر عمویم هم مثل همین را در پاسخ امام علیه السلام گفت: پس حضرت فرمود: «اینک که یاری من نمی کنی پسر، از این بیابان دور شوید که میادای ناله مرا بشنوید و مرا نبینید جز این نیست هر کس فاله بی کسی ما را بشنود یا ما را ببیند و یاریمان نکند حق است بر خدا که او را به روی در آتش اندازد»^۳.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «عالمی از یهود را در قهرش تازیانه عذاب زدند که قهرش را از آتش پر کرد. برای آنکه روزی بدون وضو نماز خوانده بود و بر ستمدیده ای گذاشته و او را یاری نکرده بود»^۴.

۱- قال الصادق علیه السلام ایما مؤمن یخل بجاهه علی اخیه المؤمن و هو اوجه جاهاً منه الامسه قتر ذلة فی الدنيا و الاخرة و اصابته وجهه یوم القيمة لنفحات النیران معذراً کان او مغفوراً له. (بحار الانوار جلد ۷۴ صفحه ۳۱۷ از امالی صدوق).

۲- عن الباقر علیه السلام لایحضرن احدکم رجلاً یضربه سلطان جائراً ظملاً وعدواناً ولا مقتولاً یلزمک الحجة الباهرة سفیة البحار ج ۲ ص ۵۹۰.

۳- فقال الحسین علیه السلام فانطلق فلا تسمعا لی واعیة ولا تری لی سواداً فانه من سمع واعیتا او رای سوادنا فلم یجینا ولم یغشنا کان حقاً علی الله ان یکبه الله علی منخریه فی النار... (سفیة البحار ج ۲ ص ۵۹۰).

۴- انه جلد بعض الاحبار فی قبرة جلدة من عذاب الله فامتلی قبرة ناراً لانه صلی یوماً بغیر وضوء و مرعلی ضعیف فلم ینصره (سفیة البحار جلد ۲ ص ۵۹۰).

۳۰- یاری نکردن ستمدیدگان

سی ام از گناهانی که به کبیره بودنش تصریح شده، یاری نکردن مظلومین و جلوگیری نکردن از ستم به ایشان است، چنانچه در روایت اعمش از حضرت صادق علیه السلام ضمن شماره کبائر می فرماید «و ترک معونة المظلومین» یعنی از جمله گناهان کبیره، یاری نکردن ستمدیدگان است.

در حقیقت یاری کردن مظلوم، نهی از منکر عملی است. پس کسی که ستمدیده را یاری نکند، یکی از بزرگترین واجب الهی را ترک کرده است. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: «کسی که یکی از برادران دینیش به او پناهنده شود، در پاره ای از حالاتش (مانند پناهنده شدن برای دفع ستمگری از او) پس او را پناه ندهد و با توانائی از او یاری نکند، پس یاری خدا را از خودش بریده است»^۱ یعنی خدای تعالی که ولی هر مؤمنی است به ترک کننده یاری مؤمن، خدا و لیش نیست و کارش را به خودش واگذار می فرماید.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «هیچ مؤمنی نیست که کمک به مؤمن را ترک کند، در حالی که می تواند، مگر آنکه خدای تعالی او را در دنیا و آخرت ذلیل

۱- من قصد الیه رجل من اخوانه مستجیراً به فی بعض احواله فلم یجره بعد ان یقدر علیه فقد قطع ولایة الله عزوجل (کافی ج ۲ ص ۳۶۶ حدیث ۴).

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «باید مؤمن را چه ظالم و چه مظلوم یاری کرد پس اگر ظالم باشد او را از ستم کردن باز دارد و اگر ستمدیده است او را در گرفتن حقش از ستمگر یاری کند و او را ترک نکند و انگذارد»^۱.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «نیست مؤمنی که یاری نکند برادر دینی خود را در حالی که بتواند. مگر اینکه خداوند او را واگذارد و در دنیا و آخرت یاریش نکند»^۲.

و از حضرت باقر علیه السلام است: «کسی که نزد او عیب برادر مؤمنش ذکر شود پس او را یاری نکند و از او عیب را دفع نکند، در حالی که می تواند، خداوند او را در دنیا و آخرت رسوا می فرماید»^۳.

از این حدیث و روایت های دیگر معلوم می شود که وجوب یاری کردن مظلوم اختصاص به مظلوم بودن از جهت مال و بدن ندارد. بلکه از جهت آبرو هم هست زیرا آبروی مؤمن، مانند خون و مال او محترم است. چنانچه ریختن خونش و بردن مالش جایز نیست، ریختن آبرویش هم حرام است. و در روایات، تهدیدهای سخت بر این امر شده است^۴. و چنانچه یاری کردن مؤمن در جلوگیری از کشته شدنش و همچنین برده شدن مالش واجب است، همچنین یاری کردنش در حفظ آبرویش واجب می باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که عیب برادر دینی خود را

۱- و ينصهر ظالماً ومظلوماً فاما نصرته ظالماً فبرده عن ظلمه واما نصرته مظلوماً فبعينه على اخذحقه (دارالسلام نووی جلد ۲ صفحه ۱۹۷).

۲- ما من مؤمن یخذل اخاه و هو یقدر على نصرته الاخذله الله فی الدنيا والاخرة (بحار الانوار جلد ۷۴ جدید ص ۳۱۲).

۳- من عیب عنده اخوه المؤمن فلم ينصهر ولم يدفع عنه و هو یقدر على نصرته و عونه فضحه الله فی الدنيا والاخرة.

۴- فی الکافی عن ابی عبدالله علیه السلام من روی علی مؤمن رواية یریدها شینه وهدم مروته لیسطقه من اعین الناس اخرجه الله من ولایته الی ولایة الشیطان فلا یقبله الشیطان. امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که نقل کند بر مؤمنی امری را که بخواهد به وسیله آن عیب دار نمودن آن مؤمن راه و از بین برد مروت او را، تا اینکه از چشم مردم بیفتد و نزد خلق بی اعتبار و بی آبرو شود، خداوند او را از ولایت و نصرت خود بیرونش می فرماید و او را به شیطان وامی گذارد و شیطان هم او را نمی پذیرد». اصول کافی ج ۲ ص ۳۵۸

یاری نکردن ستمدیدگان

یاری نکردن ستمدیدگان

بشود پس آن عیب را از او رد کند، خدا هزار باب شر را در دنیا و آخرت از او رد می فرماید. و اگر رد نکند با اینکه می تواند، پس گناه او هفتاد برابر غیبت کننده است»^۱.

شیخ انصاری می فرماید: جهت اینکه هفتاد برابر گناه غیبت کننده است، شاید این باشد که رد نکردن و ساکت شدن شونده، سبب جرأت غیبت کننده بر این گناه و گناهان دیگر می شود. و نیز می فرماید: مراد از رد غیبت نه تنها مجرد نهی از آن است بلکه باید او را یاری کند. یعنی آن عیبی که به مؤمن نسبت داده، جداً از او بردارد مثلاً اگر آن عیب از امور دنیوی باشد، بگوید: این که عیب نیست زیرا گناهی نکرده و آنچه را خدا حرام فرموده عیب است و اگر از امور دینی باشد، برای آن وجه صحیح پیدا کرده و حمل به صحت ننماید. مثلاً اگر بگوید فلانی نماز نخواند در جواب بگوید شاید فراموش کرده یا خوانده است و تو نفهمیده ای. یا می گوید فلان کس شراب خورد بگوید شاید شراب نبوده است و اگر نشود حمل به صحت کرد، بگوید مؤمن که معصوم نیست گاهی به گناه مبتلا می شود. باید برایش استغفار کرد و دلسوزی نمود، نه اینکه در غیابش او را سرزنش کرد. و تفصیل این مطلب در بحث غیبت ذکر می شود.

اعانت متحصص باستنصار کننده نیست: باید دانست که وجوب کمک مظلوم، منحصر به آن مظلومی نیست که از شخص طلب یاری می کند. بلکه هر کس خیردار شود و بتواند رفع ستم از مؤمن بکند، بر او واجب می شود. بلی اگر آن مظلوم استنصار کرد (طلب کمک نمود) وجوب کمک مؤکد و شدید می شود.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که بشنود ناله شخصی را که می گوید ای مسلمانان به فریاد من برسید پس او را اجابت نکند (و او را فریاد رسی ننماید) مسلمان نیست»^۲.

و حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که برادر دینیش حاجتی از او

۱- من تطول علی اخیه فی غیبة سمعها فیه فی المجلس فردها عنه رد الله عنه الف باب من الشر فی الدنيا والاخرة فان هو لم یردها و هو قادر علی ردها کان علیه کفر من اغتابه سبعین مرة (مکاسب معرمه شیخ انصاری، شرح مکاسب کلانتر جلد ۴ ص ۶۹).

۲- من سمع رجلاً ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم. (جهاد وسائل باب ۵۹ صفحه ۱۰۸).

سپس گفت: این گوهر متعلق به هشام بن عبدالملك مروان است که می‌باید به من برسد. پسری به نام محمد از او باقی مانده و این گوهر را حتماً او در معرض فروش قرار داده است. پس به ربیع حاجب خود گفت: فردا بعد از نماز صبح دستور بده درهای مسجدالحرام را ببندند بعد، یک در را باز کن و مردم را یک یک اجازه ده از در خارج شوند وقتی محمد بن هشام را شناختی او را گرفته نزد من بیاور.

صبح روز بعد، پس از نماز، وقتی درهای مسجد بسته شد و اعلام کردند مردم وحشت زده و متعجب به هر سونگران بود و نمی‌دانست چه بکند. در این موقع جناب محمد بن زید بن علی بن الحسین علیهم السلام (جد سادات مستغیب و سادات دشتکی است) به او رسید فرمود: تو کیستی و چرا چنین پریشان و نگران هستی؟ گفت اگر خود را معرفی کنم تأمین جانی دارم؟ فرمود: آری تهدد می‌کنم که تو را از خطر نجات دهم. گفت من محمد بن هشام بن عبدالملك مروان هستم، اکنون شما نیز خود را معرفی کنید تا بشناسم. فرمود: من محمد بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام هستم، هر چند پدر تو پدرم زید را شهید کرد ولی ای پسر عم تو از جان خود ایمن باش زیرا تو قاتل پدرم نیستی و کشتن تو خون بناحق ریخته پدرم را تلافی نمی‌کند. اکنون باید به هر تدبیر شده تو را از این خطر برهانم برای تأمین این منظور فکری به نظرم رسیده می‌خواهم آن را عملی کنم. بشرط آنکه موافقت کنی و توفیق به خود راه ندی پس دستوری باو داد و ردای خود را از تن در آورده و بر سر و روی محمد انداخت و کشان کشان او را با خود می‌برد و پی در پی سیلی به وی می‌زد و چون به در مسجد رسید و نزدیک ربیع حاجب شد با فریاد او را خطاب نموده و فرمود: این مرد خبیث شتربانی از اهل کوفه است، شتری به من کرایه داده که رفتن و آمدن در اختیار من باشد ولی بعد گریخته و شتر را به دیگری کرایه داده است. من دو شاهد عادل برای اثبات این مدعا دارم اکنون دوتن از ملازمان خود را همراه من کن تا او را نزد قاضی برم. ربیع دوفر مأمور را به محمد بن زید سپرد و به اتفاق از مسجد بیرون آمدند در وسط راه محمد رو کرد به محمد بن هشام و فرمود: ای خبیث اگر حق مرا ادا میکنی که دیگر زحمت نگهبان و قاضی ندهم.

محمد بن هشام که کاملاً متوجه کار بود گفت: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله اطاعت می‌کنم پس محمد بن زید به مأمورین فرمود: چون متعهد شده که حق مرا

بخواهد و با اینکه می‌تواند، آن را انجام ندهد، خداوند بر او در قیامت ماری بزرگ (از مارهای دوزخ) مسلط می‌فرماید که او را می‌گردد»^۱ «و در حدیث دیگر است که تا قیامت به این عذاب گرفتار خواهد بود هر چند آمرزیده شده باشد.

و نیز می‌فرماید: «ترک نمی‌کند کسی یاری کردن و مواسات با برادر مسلمان خود را، مگر اینکه مبتلا می‌شود به یاری کردن و مواسات نمودن با کسی که از او هیچ اجری نداشته باشد بلکه برایش زور و گناه است»^۲ و باین مضمون چندین روایت رسیده است.

حضرت سجاد علیه السلام می‌فرماید: «گناهانی که سبب بلا آمدن می‌شود فریاد رسی از بیچاره نکردن است»^۳.

و در دعای خود عرض می‌کند: «پرورد گارا از تو پوزش می‌خواهم از اینکه در نزد من بستمیده‌ای ستمی شده باشد پس من او را یاری نکرده باشم. خدایا بتوبانه می‌برم از یاری نکردن از شخص بیچاره و گرفتار»^۴.

و اخباری که در این باره رسیده بسیار است و به همین مقدار اکتفا می‌شود.

یاری ستم‌دیده اختصاص به مؤمن ندارد: وجوب یاری کردن ستم‌دیده
اختصاص به مؤمن ندارد. بلکه مقتضای اطلاق بعضی دلیلهائی که در مقام رسیده و عموم ادله وجوب نهی از منکر، وجوب یاری کردن از مظلوم در صورت توانائی است، هر چند آن ستم‌دیده شیعه نباشد و از سایر فرقه‌های مسلمین بلکه اگر به کافر (غیر حریبی) یا حیوانی ستم کند از باب نهی از منکر واجب است جلوگیری کند و آن ستم را برطرف نماید.

و در منتهی الآمال می‌نویسد: در سالی که منصور دوانیقی به مکه معظمه رفته بود روزی گوهر گرانبهای برای فروش، نزد وی آوردند. منصور مدتی گوهر را تماشا کرد

۱- ایما رجل سئله اخوه المؤمن حاجة فمنعه اياها و هو يقدر علی قضائها الا سئله الله علیه شجاعاً فی قیمة تنهشه (مستدرک).

۲- لم یلع رجل معونة اخیه المسلم حتی یسمی فیها و یواسیه الا ابتلی بمعونة من یأثم و لا یوجر (کافی ج ۲ ص ۱۶۶).

۳- والذنب الی تنزل البلاء ترک اعانة الملهوف (معانی الاخبار ص ۲۷۱).

۴- اللهم انی اعذر الیک من مظلوم ظلم به حضرتی فلم انصره اونخذل ملهوناً (دعای ۳۸

صحیفه سجاده).

اعتکاف دو ماه در مسجد الحرام را برایش می نویسد و اگر آن حاجت به دستش جاری نشد ثواب حج و عمره برایش می نویسد.^۱ و نیز فرمود: «خدای تعالی به داود وحی فرمود که بنده ای از بندگان من با یک حسنه نزد من می آید و من او را به بهشت می برم. گفت خداوند آن حسنه کدام است؟ فرمود: دفع کند از مؤمنی غمی و بلبه ای را اگر چه به یک خرما باشد. داود عرض کرد: خداوند اسرار است کسی که تو را شناخت از تو امیدش را نبرد».^۲

در کتاب فقیه از میمون بن مهران روایت کرده که گفت: نزد حضرت امام حسن علیه السلام نشسته بودم که مردی آمد و گفت: ای فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله فلان شخص از من طلبی دارد و می خواهد مرزاندانی کند. حضرت فرمود: مالی حاضر ندارم که بدهی تو را بدهم. گفت: با او سخنی بفرماید، شاید مرزاندانی نکند. حضرت کفشهای خود را به پا کرد. من گفتم: ای فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله مگر فراموش کرده اید که اعتکاف دارید؟ (و نباید از مسجد بیرون روید) فرمود: فراموش نکرده ام، لیکن از پدرم شنیده ام که جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «کسی که در بر آوردن حاجت برادر مسلمان خود بکوشد، چنان است که خدای را نه هزار سال عبادت کرده باشد که روز را به روزه و شب را به عبادت به سر برده باشد».

نامه حضرت صادق علیه السلام به حاکم اهواز: وقتی که نجاشی، حاکم

۱- من سَمِعُ فِي حَاجَةِ اخِيهِ الْمُسْلِمِ فَاجْتَهَدَ فِيهَا فَاجَرِيَ اللَّهُ عَلَيَّ يَدِيهَ قَضَاهَا كَتَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ حَجَّةَ وَعُمْرَةً وَاعْتِكَافَ شَهْرَيْنِ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَصِيَامَهُمَا وَانْ اجْتَهَدَ وَلَمْ يَجِرِ اللَّهُ قَضَاهَا عَلَيَّ يَدِيهَ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ حَجَّةَ وَعُمْرَةً (وسائل کتاب الامر بالمعروف باب ۲۸ ج ۱۱ ص ۵۸۵).

۲- یکی از بزرگان می فرماید: صورت برزخی محتضری را دیدم در نهایت ظلمت و کثافت و تعفن، وحشت کردم که این بدبخت اگر به این حالت ببرد چه بر او می گذرد؟ ناگاه صدائی بلند شد که ای ملک الموت تأمل کن که او را نزد ما حقی است که در این وقت باید ادا شود. ناگاه انواری بر او افافضه شد که ظلمتش به نور و درخشندگی، و تعفن و کثافتش به عطر و زشتی، صورتش به بهترین صورتهای مبدل شد و بدن برزخی او مانند قطعه بلوری متأللی. پس در آن حال خوب جانش گرفته شد از خداوند مسئلت نمودم که به من بپهمناند چه حقی نزد خدا داشت؟ شب در عالم خواب او را دیدم و از او پرسیدم. گفت: زشتی کردارم همان بود که دیدی. لیکن روزی مظلومی را دیدم که بدون تقصیر می خواهند او را اعدام کنند چون در دستگاه حکومتی نفوذی داشتیم سعی کردم تا او را نجات دادم. همان سبب شد که در سخت ترین حالاتم خداوند بفریادم رسید.

۷۰ — گناهان کیروج ۲

بدهد، دیگر زحمت نکشید چون مأمورین برگشتند، محمد بن هشام که به آسانی از خطر مرگ جسته بود سر و روی محمد بن زید را بوسید و گفت پدر و مادرم فدایت باد. خداوند بهتر می داند که رسالت را در خانواده شما قرار داد. سپس گوهری گران بها از جیب بیرون آورد و گفت با قبول این هدیه مرا مفتخر فرما. محمد بن زید فرمود: ما خانواده ای هستیم که در ازای کار نیک چیزی نمی گیریم. من در باره تو از خون پدرم گذشتم، گوهر را برای چه می خواهی.

عابد به زمین فرو می رود: شیخ طوسی از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که مردی پیر از عابدهای بنی اسرائیل مشغول نماز بود که دید دو طفل خروسی را گرفتند و پرش را می کنند و آن خروس ناله و فریاد می کند. پس آن عابد همانطور مشغول نماز بود و آن حیوان را نجات نداد و از بچه ها جلوگیری نکرد. پس خداوند به زمین وحی فرمود آن عابد را فرو بر، و تا آخر دنیا فرو می رود.

آثار بزرگ یاری مؤمن در دنیا و آخرت: اخباری که در بزرگی ثواب و اهمیت یاری کردن ستمدیدگان و به طور کلی سعی در انجام حاجتهای مؤمنین رسیده زیاد است. و برای زیادی اطلاع به پاره ای از آنها اشاره می شود.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که برادر مؤمن بیچاره اش را هنگام شدت گرفتاریش، فریاد رسی کند، غم او را برطرف سازد و در انجام حاجتش یاریش کند، خداوند برای او به سبب این عمل، هفتاد و دو رحمت واجب می فرماید که یکی از آنها را به او عنایت می فرماید که به سبب آن امر معیشت دنیایش را اصلاح می فرماید و هفتاد و یک رحمت دیگر را برای ترسها و سختیهای قیامتش ذخیره می فرماید».^۱

و نیز می فرماید: «کسی که در بر آوردن حاجت برادر مؤمن خود بکوشد تا اینکه خدای تعالی آن حاجت را به دست او جاری فرماید، خداوند ثواب حج و عمره و روزه و

۱- عن زید الشحام قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول من اغاث اخاه المؤمن اللهم ان الله عند جهده بنفسه كربتة واعانه على نجاح حاجته كتب الله عزوجل له بذلك ثنتين وسبعين رحمة من الله يجعل له منها واحدة يصلح بها امر معيشته ويدخر له احدى وسبعين رحمة لا تقرب يوم القيمة واهواله (وسائل کتاب الامر بالمعروف باب ۲۹ ج ۱۱ ص ۵۸۶).

باری نکردن ستمديدگان ————— گناهان کبیره ج ۲

فلان شخص والی شده که می گویند از دوستان شما است و ترسیدم او را ملاقات کنم شاید شیهه نباشد و در ملاقاتش، از بین رفتن تمام دارائیم باشد پس، از او به سوی خدای تعالی و به سوی شما فرار کردم.

حضرت فرمود: باکی بر تو نیست. و رقه کویچکی نوشت «به درستی که برای خدا در سایه عرش سائبانها است که مالک نمی شود آنها را جز کسی که برادر خود را از غمی برهاند و برادر خود را از آن آسایش دهد یا خیری به او برساند هر چند به پاره ای یا نصف خرماتی باشد و این شخص برادر تو است»^۱.

پس آن رقه را مهر فرموده و به من داد و فرمود: آنرا به او برسان. چون به شهرم برگشتم شب به منزلش رفتم و اذن خواستم گفتم: فرستاده حضرت صادق. پس ناگاه او را دیدم که با پای برهنه بیرون آمد و تا چشمش به من افتاد سلام کرد و میان دو چشمش را بوسید و گفت: ای آقای من، تو فرستاده مولای منی؟ گفتم آری، گفت: فدای چشمانت اگر راست گویی پس دستم را گرفت و گفت ای سید به چه حال آقای مرا ترک کردی؟ گفتم به خوبی گفتم والله؟ گفتم والله. تا آنکه سه مرتبه این سخن را بر من رد کرد. پس رقه امام علیه السلام را به او دادم خواند و آنرا بوسید و بر چشمانش گذاشت. پس گفت ای برادر امر خود را بفرما، گفتم: در دفتر بزمه من چند هزار درهم است و در اتمام شدن و هلاکت من است. پس دفتر را طلبید و آنچه بر عهده من بود از آن پاک کرد و به من رسید پرداخت وجه را داد. پس صندوقهای مال خود را طلبید و نصف آنرا به من داد. آنگاه اسبهای خود را طلبید یکی را خودش بر می داشت و دیگری را به من می داد آنگاه جامه های خود را طلبید یکی را خودش بر می داشت و یکی را به من می داد تا اینکه تمام دارائی خود را با من نصف کرد و پیوسته می گفت: ای برادر آیا خوشنود شدی؟ من می گفتم آری قسم به خدا.

چون موسم حج شد گفتم او را تلاقی نمی کنم به چیزی که بهتر باشد نزد خدا و رسولش از بیرون رفتن به سوی حج و دعا کردن برایش و رفتن خدمت سید و مولایم حضرت

۱- بسم الله الرحمن الرحيم ان لله في ظل عرشه ظلالا لا يملكا الا من نفس عن اخيه المؤمن كربة و اعانه بنفسه اليه معروفا و لو بشرق تمرو هذا اخوك و السلام (کلمة طيبة نقل از مجموع الرائق وغيره).

اهواز شد، یکی از کارمندانش به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: در دفتر نجاشی خراجی بر عهده من است و او مردی است مؤمن و فرمانبردار شما. اگر صلاح می دانید جهت من برایش نامه ای بنویسید. حضرت مرقوم فرمود: «برادرت را شاد کن تا خدا شادت کند»^۱.

گوید چون به دیدن نجاشی رفتم در مجلس کار خود بود و چون تنها شد نامه را به او داد و گفتم این نامه امام صادق علیه السلام است آنرا بوسید و بر دو چشم نهاد و گفتم چه حاجت داری؟ گفتم خراجی که در دفترت به عهده من است گفتم چه مقدار است؟ گفتم ده هزار درهم. نجاشی دفتردار خود را طلبید و به او دستور داد تا از طرف او بپردازد و آنرا از دفتر بیرون آورد و دستور داد برای سال آینده هم برابر همین مبلغ برای او (خود نجاشی) بنویسد. سپس به او گفتم: آیا تورا شاد کردم؟ پاسخ داد آری قربانت، سپس فرمان داد یک مرکب سواری و یک کینز و یک غلام با یک دست جامه به او دادند و در عطای هر یک می گفتم آیا تورا شاد کردم و او پاسخ می داد آری قربانت. و هر چه می گفتم آری، برایش می افزود تا از عطاء فراغت یافت. سپس به او گفتم همه فروش این اطاق را هم که من در آن نشسته ام با خود ببر، چون نامه آقای مرا در اینجا به من دادی و هر حاجتی داری به من بگو پس آن مرد بیرون آمد و چون خدمت حضرت صادق علیه السلام رسید همه را به آنحضرت خبر داد آنحضرت از کارهای نجاشی شاد شدند.

آن مرد گفت: ای فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله گویا کاری که با من، نهامشی کرد شما را شاد نمود؟ فرمود: آری به خدا قسم خدا و رسولش را هم شاد کرد. و از یقظین والدعلی، چنین نقل شده که والی شد بر ما در اهواز مردی که از منشیان یحیی بن خالد بود و بر من مقدار زیادی مالیات باقی مانده بود که در داداش ناتوان بودم به طوری که تمام دارائیم و ملکم از دستم می رفت. می گفتند که او قاتل به امامت و از شیعیان است و من ترسیدم او را ملاقات کنم مبادا شیعه نباشد. چاره ای ندیدم مگر اینکه از اهواز فرار کنم به سمت مکه. چون از حج خود فارغ شدم راه خود را از مدینه قرار دادم. پس بر حضرت صادق علیه السلام وارد شدم و عرض کردم ای آقای من، بر ما

۱- بسم الله الرحمن الرحيم سر اخاك يسرك الله (اصول کافی باب ادخال السرور علی المؤمن ص ۱۹۰).

باری نکردن ستمبندگان ————— باری نکردن ستمبندگان
بعد سوار مرکب شد و خود را در خانه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام دید درزد حضرت او را اجازه فرمود که داخل شود.

از این حدیث، بزرگی حق برادران ایمانی خوب معلوم می شود. با اینکه علی بن یقظین از خواص اصحاب امام علیه السلام و به امر آنحضرت وزارت را پذیرفت و به قدری مورد عنایت است که روز عید قربانی، آنحضرت فرمود: امروز در قلب من احدی نگذاشت جز علی بن یقظین که برایش دعا کردم. مع الوصف امام با او چنین معامله فرمود که تا ابراهیم شتر بان از تو راضی نشود سعی تو پذیرفته نیست. تا با عجز آنحضرت بطی الارض به کوفه رفت و ابراهیم را از خود راضی نمود. بنابراین باید در زندگی روزانه خیلی مواظب خودمان باشیم که مبدا حقوق برادران ایمانی را تضييع کنیم.

حاجت خود شخص هم بر آورده می شود: ناگفته نماند، کسی که در رفع ظلمی از ستمبیده یا بر آوردن حاجت مؤمنین سعی کند، علاوه بر ثوابهای آخرتی، موجب زیادتی آبروی شخص و سبب بر آورده شدن حاجتش نیز می گردد. و روایات و شواهد این مطلب زیاد است. فقط به ذکر داستانی که مشتمل بر حدیث نیز هست اکتفا می شود.

عالم جلیل القدر بن محمد بن خالد البرقی، صاحب کتاب محاسن که زمان حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را درک کرده و در غیبت صغری هم بوده گفت: در ری فرود آمدم و مهمان ابو الحسن مادرانی منشی کوتکین بودم و برای من نزد او وظیفه ای (مقرری) بود، هر سال ده هزار درهم. که آنرا از مالیات قریه ای که در کاشان داشتم محسوب می کردم. پس از من مطالبه مالیات کردند و او به جهت پاره ای کارها از من غفلت کرد. پس در روزیکه در سختی و اضطراب و اندوه بودم که ناگاه داخل شد بر من شیخی عقیف که سست شده بود از بس که خون از او رفته بود و او مرده ای بود در صورت زنده ها پس گفت: ای ابو عبدالله جمع کرد میان من و تو، عصمت دین و دوستی ائمه طاهرين عليهم السلام برخیز برای من در این ایام به جهت رضای خدا و دوستی سادات ما.

گفتم درد تو چیست؟ گفت: در حق من گفتند که من در نهانی نوشتم به سلطان در امر کوتکین پس حلال کردند به این سبب مال مرا. پس او را وعده دادم که حاجت تو را بر می آورم و او رفت. پس اندیشه کردم و گفتم اگر طلب کنم حاجت خود و حاجت او را هر دو که با هم نمی شود و اگر حاجت او را طلب کنم حاجت خود را نمی شود.

گناهان کبیره ج ۲
صادق علیه السلام و تشکر از او نزد مولایم که از آنحضرت بخواهم در باره اش دعا فرمایند.

پس از مکه وقتی که بر حضرت صادق علیه السلام داخل شدم خوشحالی را در رخسار مبارکش دیدم. فرمود: ای یقظین کار تو با آن مرد چه شد؟ پس شروع کردم به گزارش کارهایش با خودم و رخسار آنحضرت از خوشحالی می درخشید. پس گفتم: ای آقای من آیا معامله اش با من شما را خوشنود کرد (که خدا خشنودش کند)؟ فرمود: آری به خدا سوگند که پدرهای مرا خوشنود کرد. به خدا سوگند که امیرالمؤمنین علیه السلام را خوشنود کرد. به خدا سوگند که رسول خدا صلی الله علیه و آله را خوشنود کرد. به خدا سوگند که خدا را در عرشش خوشنود کرد.

حضرت کاظم علیه السلام و علی بن یقظین: ابراهیم جمال اذن گرفت که بر علی بن یقظین (وزیر هارون الرشید) وارد شود. پس او را اذن نداده و او رمانع شدند. در همان سال علی بن یقظین بحج مشرف شد و وارد مدینه گردید. و اذن خواست که بر حضرت موسی بن جعفر علیه السلام وارد شود. حضرت او را اذن نداد. فردای آنروز آن حضرت را ملاقات نمود و عرض کرد: ای آقای من گناه من چه بود که شما مرا راه ندادید؟ حضرت فرمود: «چون تو برادرت را راه ندادی و خداوند سعی تو را نمی پذیرد تا وقتی که ابراهیم از تو بگذرد»^۱ عرض کرد: ای آقای من در این هنگام ابراهیم جمال کیجا است تا او را از خود راضی و خوشنود کنم و من در مدینه و ابراهیم در کوفه است؟ حضرت فرمود: چون شب شد تنها به بقیع برو بدون آنکه کسی از رقابت بفهمد و آنجا مرکب نجیبی است، بر آن سوار شو. پس علی بن یقظین چنین کرد، قدری که گذشت خود را به در خانه ابراهیم دید در را کوبید و گفت منم علی بن یقظین.

ابراهیم از میان خانه گفت: علی بن یقظین در خانه من چه می کند؟ علی فریاد زد کار من بزرگ است و او را سوگند داد که اذن داخل شدنش بدهد. چون داخل شد گفت: ای ابراهیم مولای من مرا نپذیرفت تا تو از من بگذری. ابراهیم گفت خدا تو را بیامرزد. علی بن یقظین او را قسم داد که پایش را به صورت او بگذارد. ابراهیم نپذیرفت دو مرتبه او را قسم داد. ابراهیم چنین کرد و علی بن یقظین می گفت: خدایا گواه باش

پس به کتابخانه خود رفتم و حدیثی را یافتم که از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده بود: هر کس خالص کند قصد خود را در حاجت برادر مؤمن خود، خداوند انجام آنرا بر دست او مقدر می فرماید و هر حاجتی که خود دارد بر می آورد. پس همان ساعت برخاستم و بر در خانه ابوالحسن مادرانی رفتم و چون پس از اذن بر او وارد شدم، دیدم بر چهار بالش خود نشسته و بر مسند ملوکانه تکیه نموده و بر دستش چوبی بود. پس سلام کردم جواب داد و گفت: بشین. پس خداوند بر زبانت این آیه را جاری فرمود که باو از بلند خواندم «وایتبع فیما آتیک الله الدار الآخرة ولا تنس نصیبك من الدنيا واحسن کما احسن الله الیک ولا تبغ الفساد فی الارض ان الله لایحب المفسدین» یعنی طلب کن در آنچه خدا به تو داده از نعمت مال و جاه و جوارح سعادت آخرت را و فراموش نکن بهره ات را از دنیا (یعنی از حیات و صحت و فراغت و توانگری و جوانی به اینکه به راه خیر صرف کنی) و نیکی کن چنانچه خداوند به تو نیکی کرده و نطلب فساد در زمین را، جز این نیست که خداوند دوست ندارد فساد کندگانرا».

ابوالحسن گفت: خواندن این آیه دلیل است که تو را حاجتی است پس ذکر کن آنرا، با روی گشاده گفتم: فلا نکس در حقش چنین و چنان گفتمند. گفت: آیا او از شیعیان است که می شناسی او را؟ گفتم: آری. پس از کرسی به زیر آمد و به غلام گفت آن دفتر را بیاور. پس دفتری آورد که در آن مال آن مرد ثبت بود و آن مالی بی حساب بود پس امر کرد همه را به او رد کنند و امر کرد برای او خلمتی و استری و برگرداند او را به اهلهش معزز و مکرم. پس گفت: ای ابو عبدالله کوتاهی نکردی در نصیحت و تدارک کردی کار مرا پس برداشت رقعهای و در او نوشت به احمد بن محمد بن خالد البرقی داده شود و این حساب شود از مالیات مرزعه او به کاشان پس اندکی صبر کرد و گفت ای ابو عبدالله خدا جزای خیرت دهد به جهت آنکه اصلاح کردی خرابی کار مرا، نسبت به ظلمی که به آن بیچاره شده بود، پس رقعۀ دیگر نوشت، باید ده هزار درهم دیگر به او داده شود به سبب آنکه ما را دلالت به خیر کرد. احمد گفت: قصد کردم دستش را ببوسم. گفت: کار مرا مشوب مکن و الله اگر دستم را ببوسی من پای تو را می بوسم. این کم بود در حق او زیرا او متمسک به حبیل آل محمد صلی الله علیه و آله است^۱.

۱- کلمۀ طیبۀ حاجی نوری صفحه ۲۳۸ نقل از منهاج الصلاح علامه حلی.

۳۱- سحر

مسی و یکم از گناهانی که به کبیره بودنش تصریح شده سحر است. چنانچه در وسائل، روایتی از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که آنحضرت سحر را از کبائر شمرده اند. و در صحیحۀ عبدالعظیم از حضرت جواد علیه السلام و آنحضرت از حضرت رضا علیه السلام و آنحضرت از حضرت کاظم علیه السلام و آنحضرت از حضرت صادق علیه السلام ضمن شمایه کبائر می فرماید «سحر از گناهان کبیره است، زیرا خداوند در قرآن مجید می فرماید: «ولقد علموا لمن اشتره...» و این قسمتی از آیه ۹۷ سورۀ بقره است و تمام آیه شریفه چنین است «طایفه یهود پیروی کردند آنچه را که شیاطین بر مردم می خواندند (یعنی سحر) در زمان سلیمان در حالی که سلیمان کافر نشد (و سحر که موجب کفر است انجام نداد) و لیکن شیاطین کافر شدند. چه آنکه سحر را به مردم یاد دادند و آنها را گمراه نمودند و از آنچه بر دوش فرشته بابل، هاروت و ماروت از راه الهام نازل شده بود پیروی کردند، در حالی که آن دو فرشته، هر گاه می خواستند به کسی سحر یاد دهند قبلاً او را از عمل بآن زنها می دادند و می گفتند ما برای آزمایش آمده ایم و مواظب باش (و بآن عمل مکن که) کافر نشوی. پس از آن دو فرشته، قسمتهائی از سحر که به وسیله آن میان زن و شوهر جدائی می انداختند یاد گرفتند. گرچه مردم نمی توانستند بدون اذن خدا به کسی زیان برسانند و یاد می گرفتند آنچه به حالشان زیان داشت نه منفعت. و آنها (به وسیله عقل خود و فرمایش حضرت موسی) می دانستند که خریدار سحر در سرای

دیگر بهره‌ای نخواهد داشت و به بد چیزی خود را فروختند اگر بدانند».)

در تفسیر المیزان گوید: از این آیه دانسته می‌شود که مدتی سحر در میان یهود رواج داشته و منشأ آنرا از سلیمان علیه السلام می‌دانستند و به عقیده آنها سلطنت سلیمان و تسخیر جن و انس و حیوانات وحشی و پرندگان و سایر کارهای خارق‌العاده او همه بر اثر سحر بوده که قسمتی از آن به دست آنها رسیده بود. یک قسمت دیگر سحر را هم منتسب به دو فرشته بابل، یعنی هاروت و ماروت می‌دانستند. لذا قرآن گفتار آنها را در مورد سلیمان رد می‌کند. زیرا سحر عبارت است از تصرف در موجودات جهان برخلاف وضعی که خدا عادتاً برای آنها قرار داده و به افکار و حواس موجودات زنده نشان داده است و لذا یک نوع کفر به خدا می‌باشد. و سلیمان که یک پیغمبر معصوم می‌باشد ساحت مقدسش از کفر به خدا منزّه است لذا می‌فرماید: «وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ» سلیمان هرگز کافر نشد و ساحر نبوده است.

و این یک داستان خرافی است که شیاطین جعل کرده و به دوستان خود تلقین نموده‌اند، آنها بودند که با تعلیم سحر به دوستان خود و گمراه ساختن ایشان نسبت به خدا کافر شدند.

و در مورد هاروت و ماروت قرآن می‌گوید: اگر چه مطالبی راجع به سحر بر آنها نازل شد و مانعی هم ندارد که برای آزمایش و امتحان افراد چنین شود، ولی آنها بهر کس می‌خواستند تعلیم سحر کنند، قبلاً اعلام می‌کردند که ما وسیله امتحان شمایم مبادا در غیر مواردی مانند ابطال سحر یا کشف خرابکاریهای ساحران از آن استفاده کنید زیرا باعث کفر شما خواهد شد. اما آنها گوش به این سخن ندادند و دنیال مطالبی رفتند که با آن مصالحتی را که خداوند به حسب طبیعت و عادت قرار داده است، باطل کنند، مثلاً به وسیله سحر میان زن و شوهر جدائی می‌افکندند و اسباب فساد را فراهم می‌ساختند. خلاصه چیزهایی می‌آموختند که به زیان آنها بود نه به نفع آنها «وَيُعَلِّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ».

۱- و اتبعوا ما تنزلوا الشياطين على ملك سليمان و ما كفر سليمان ولكن الشياطين كفروا يعلمون الناس السحر و ما انزل على الملكين ببابل هاروت و ماروت و ما يعلمان من احد حتى يقولان انما نحن فتنه فلا تكفر فيتعلمون منهما ما يفرقون به بين المرء و زوجته و ما هم بضارين به من احد الا باذن الله و يتعلمون ما يضرهم ولا ينفعهم و لقد علموا لمن اشترى به ماله في الاخرة من خلاق و لبيس ما شروا به انفسهم لو كانوا يعلمون (سوره ۲ آیه ۱۰۲).

ناگفته نماند که در بعضی تفاسیر عامه، روایات مجموعه ذکر شده و خرافاتی که دروغ بودنش آشکار است از قبیل اینکه عفريت انگشتی حضرت سلیمان را ربود و مدت چهل روز بر تخت آنحضرت نشست و سلطنت کرد و در این مدت شیاطین، سحر را در بین مردم رواج دادند. و مانند اینکه هاروت و ماروت دو فرشته بودند که شهوت در آنها غالب شد و پس از شرب خمر و قتل نفس با زنی زنا کردند و آن زن به آسمان رفت و ستاره زهره همان زن است. و حق مطلب در باره هاروت و ماروت حدیثی است که در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام ضمن گفتگوی حضرت با مأمون چنین فرمود: «و اما هاروت و ماروت دو فرشته بودند که به مردم سحر یاد دادند تا به وسیله آن از سحر ساحران جلوگیری کنند و نقشه‌های آنها را باطل نمایند. آنها چیزی از سحر به کسی نیاموختند مگر اینکه قبلاً به او یاد آوری کردند که ما وسیله آزمایش تو هستیم کافر مشو. ولی عده‌ای به واسطه به کار بستن چیزی که باید از آن دوری می‌کردند کافر شدند و مشغول تفرقه انداختن میان مردم و همسرش به وسیله اعمال مخصوصی که انجام می‌دادند شدند».

ضمناً چون قضیه هاروت و ماروت از طریق شیعه هم نقل گردیده با جزئی اختلافی و نیز در تفسیر مجمع البیان هم مذکور است. عده‌ای از بزرگان فرموده‌اند: این قضیه از مرموزات است و برای آن تأویلی ذکر نموده‌اند از آن جمله در جلد ۱۴ بحار الانوار از بعضی از مفسرین چنین نقل شده که هاروت و ماروت اشاره به روح و قلب انسان است که از عالم روحانی به عالم جسمانی هیوط نمودند برای اقامه حق. پس امتحان شدند به زهره حیات دنیا و در دام شهوات افتادند. پس از شراب غفلت آشامیدند و به دنیای باغی جمع شدند و بت هوای نفس را پرستیدند و نفس خود را کشتند به اینکه خود را از نعمتهای باقی محروم کردند پس سزاوار عذاب دردناک گردیدند. و در این قبیل روایاتی که ظاهراً قابل قبول نیست، بنابر اینکه از معصوم رسیده باشد علم آنرا به خود اثمه باید برگزار نمود و شیخ صدوق می‌فرماید: زهره و سهیل که در روایات جزء مسوختات ذکر شده مراد دونه از حیوانات دریائی است که به این دو نام خوانده می‌شوند نه دو ستاره آسمانی (که بعضی از عامه آن دورا همان هاروت و ماروت می‌گیرند).

از آیه شریفه‌ای که گذشت به خوبی معلوم می‌شود که سحر در حد کفر است و ساحر در آخرت هیچ بهره‌ای ندارد. چنانچه در آیه بعد می‌فرماید: «اگر آنها به جای پیروی از شیاطین و کفر و ورزیدن به وسیله سحر، ایمان آورده بودند و تقوا پیشه می‌کردند،

برایشان بهتر بود زیرا مزدهائی که نزد خدا است از منافعی که به آنها از راه سحر و کفر می رسد بهتر است اگر بدانند»^۱.

سحر در روایات: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «سه طایفه اند که به بهشت داخل نمی شوند دائم الخمر و دائم السحر و قطع کننده رحم»^۲.

و امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «سحر کننده مانند کافر به خدا است و کافر جایش در آتش دوزخ است»^۳ و نیز می فرماید: «کسی که چیزی از سحر را یاد بگیرد، کم یا زیاد، پس کافر شده است و آخرین عهدش به خدا همان است (یعنی دیگر نصیبی از رحمت خدا ندارد) و حدش کشتن است مگر اینکه توبه کند»

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «زنی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت شوهرم به من بد اخلاقی و تندى می کند و من چیزی درست کرده ام تا او را با خود مهربان کنم یعنی او را سحر کرده ام یا به قول عوام چیز خورشی کرده ام تا مرا دوست بدارد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اف بر تو باد که دریاها و خاکها را تیره ساختی و ملائکه های آسمان و زمین تو را لعنت کردند آن زن رفت و روزها را روزی می گرفت و شبها را به عبادت به سر می برد و سرش را تراشید و پلاس پوشید حلالا تنش را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشتند فرمود: این اعمال از او پذیرفته نمی شود»^۵.

محدث فیض در بیان این حدیث می فرماید: یعنی در ظاهر، این اعمال از او پذیرفته

۱- ولولانهم امنوا و اتقوا لثموبة من عند الله خیرلو کانوا یعلمون (سوره ۲ آیه ۱۰۳).

۲- ثلاثة لا یدخلون الجنة مدمن خمر و مدمن سحر و قاطع رحم. الحدیث (وسائل باب ۲۵ ص ۱۰۷).

۳- السحر کالکافر فی النار (وسائل باب ۲۴ ج ۲ ص ۱۲۴ ص ۱۰۴).

۴- من تعلم شیئاً من السحر قلیلاً او کثیراً فقد کفر و کان آخر عهده بر به و حده ان یقتل الا ان یتوب (وسائل باب ۲۵ ج ۲ ص ۱۰۷).

۵- عن جعفر بن محمد علیه السلام عن آبائه علیهم السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لامرأة سألته ان لی زوجاً و به علی غلظة و انی صنعت شیئاً لاعطفه علی فقال لها رسول الله صلی الله علیه و آله اف لك کدورت البحار و کدورت الطین و لعنتک الملائكة الاخیار و ملائكة السموات و الارض قال علیه السلام فصامت المرأة نهارة و قامت لیلها و حلفت رأسها و لبست المسوح فبلغ ذلك النبی صلی الله علیه و آله فقال صلی الله علیه و آله ان ذلك لا یقبل منها. (فقیه ج ۳ ص ۲۸۲).

سحر ۸۱
نمی شود و مانع از اجرای حد ساحر که قتل است از او نمی شود و هر چند توبه اش در واقع پذیرفته شود.

و محتمل است که سبب پذیرفته نشدن توبه و اعمالش این باشد که چون شوهر خود را سحر نموده، باو ظلم کرده است و تا او را از خود راضی نسازد توبه اش پذیرفته نمی شود. و نیز محتمل است که این جمله اشاره به بزرگی گناه سحر باشد، به طوری که این همه اعمال آنرا تلافی نمی کند و به واسطه گناه سحر، اینقدر از رحمت خدا دور شده که این عبادات، او را نزدیک نمی کند.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که نزد ساحر یا کاهن یا دروغگوئی برود در حالی که آنچه را که می گویند، تصدیق کننده باشد به تمام کتابهای آسمانی که خدا فرستاده کافر شده است»^۱.

حد سحر کشتن است: هر مسلمانی که به سحر عمل کند باید کشته شود، مگر اینکه توبه کند، و اگر کافری به سحر عمل کند، او را نباید کشت بلکه به مقداری که حاکم شرع صلاح بداند تأدیش کند. حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «ساحر را یک ضربت شمشیر بر سرش می زنند (و او را می کشند)»^۲ و از رسول خدا صلی الله علیه و آله از حکم سحر پرسیده شده فرمود: «هر گاه دو گواه عادل بر سحرش گواهی دهند خونش حلال است»^۳.

و نیز می فرماید: «ساحر مسلمان باید کشته شود و ساحر کافر کشته نمی شود. کسی عرض کرد چرا ساحر کافر نباید کشته شود؟ فرمود: برای اینکه کفر از سحر عظیم تر است و سحر و شرک با همند»^۴ یعنی جائی که کافر غیر حربی به سبب کفرش کشته

۱- سفینه البحار جلد اول صفحه ۶۰۵: قال رسول الله صلی الله علیه و آله من مشی الی ساحر او کاهن او کذاب یصدق بما یقول فقد کفر بما انزل الله من کتاب.

۲- الساحر یضرب بالسیف ضربة واحدة علی - ام - رأسه (کافی ج ۷ ص ۲۶۰ باب حد السحر).

۳- اذا جاء رجلان عدلان فشهدا علیه فقد حل دمه (تهذیب ج ۳ ص ۱۴۷ در باب زیادات).

۴- عن ابی عبد الله علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله ساحر المسلمین یقتل و ساحر الکفار لا یقتل قبل یا رسول الله صلی الله علیه و آله ولم یقتل ساحر الکفار قال لان الکفر اعظم من السحر ولان السحر و الشرک مقرونان (کافی ج ۷ ص ۲۶۰ تهذیب).

ولی بعضی کارهای خارق العاده را نمی توان معلول اسباب عادی دانست مانند خبرهای غیبی، مخصوصاً پیشگوئی‌هایی که نسبت به آینده می شود یا ایجاد محبت و عداوت میان دو نفر، بستن و باز کردن، خواب نمودن، بیمار ساختن، احضار ارواح، حرکت دادن بعضی اشیا به نیروی اراده و امثال آنها که مراضیان انجام می دهند، پس از دقت معلوم می شود که تمام آنها از نیروی اراده و اعتقاد بتأثیر سرچشمه می گیرد. یعنی قبلاً علم و اعتقاد قطعی به مطلبی پیدا می شود و اراده هم به دنبال آن. در بعضی موارد اراده بدون شرط خاصی موجود می شود و در بعضی دیگر شرایط لازم دارد. مثل اینکه هنگام احضار ارواح آینه را جلوروی بچه‌ای که واجد شرائط خاصی است قرار می دهند و یا جمله‌های مخصوص می خوانند یا اینکه در موارد ایجاد محبت و عداوت عبارت معینی را با مرکب مخصوصی روی چیز خاصی می نویسند ولی همه اینها شرائط حصول اراده مؤثر است، خلاصه هنگامی که علم قطعی به چیز پیدا شد، در حواس انسان تأثیر کرده و به آنچه قطع پیدا کرده، در مقابلهش مجسم می شود. این موضوع را خودتان می توانید آزمایش کنید به این ترتیب که به خودتان تلقین کنید که شخص یا چیز معینی در برابر شما حاضر است و شما آنرا با چشم خود می بینید بعد آنرا کاملاً در خیال خود تصور کنید و چنان متوجه وجود آن شوید که توجه به عدم آن و هیچ چیز دیگر نداشته باشید در این صورت به خوبی خواهید دید که در مقابل شما حاضر است و لذا اطباء جدید و قدیم به واسطه همین تلقینات بیماریهای خطرناک را معالجه می کردند. به این معنی که شفا یافتن و صحت را چنان به مریض تلقین می کردند که در فکر او یک صورت قطعی به خود گرفته و سپس به وجود می آمده است.

و اگر اراده خیلی قوی گردد ممکن است آنچه که در خود به وسیله آن ایجاد می کند، در دیگری نیز ایجاد کند. از آنچه گفتیم چند موضوع روشن می شود:

۱- برای حصول چنین تأثیری لازم است که شخص، علم قطعی به وجود آنچه مورد نظر او است داشته باشد اما مطابق بودن این علم با واقع لزومی ندارد. مثلاً افرادی که تسخیر کواکب می کنند، معتقدند ارواح مخصوصی به کواکب آسمانی مربوطند که به وسیله آنها می توان کارهایی انجام داد. اگر چه ممکن است در چنین تشخیصی بخطا رفته باشد لیکن چون علم قطعی دارند مؤثر می گردد شاید فرشتگان و شیاطین مخصوصی که عده‌ای از ارباب اوراد، اسم‌های برای آنها ترتیب داده‌اند و از آن با وضع خاصی استفاده

نشود به طریق اولی برای سحر کشته نمی شود. چون کفر از سحر بزرگتر است و مسلمان ساحر کشته می شود چون به شرک نزدیک شده است.

حقیقت سحر و اقسام و ملحقات آن

کهانت - شعبده - تسخیرات - قیافه - تهجیم

۱- حقیقت سحر: مرحوم سید در وسیله النجاة میگوید: سحر عبارت است از نوشتن یا خواندن اوراد مخصوص یا سوزاندن با آتش و دود کردن چیزهای مخصوص، یا نقش کردن صورت یا دمیدن یا گره زدن یا چند چیز را به وضع خاصی در جاهائی دفن کردن به طوری که در بدن یا قلب یا عقل شخص سحر شده اثر کند. مثل اینکه اگر غائب باشد او را حاضر کند یا اینکه او را خواب و بیهوش کند. یا ایجاد محبت یا دشمنی بین او و دیگری کند مثل بستن مرد از زن و جدائی بین آنها انداختن.

و در تفسیر المیزان ضمن تفسیر آیه ۱۰۲ از سوره بقره مطالب جالبی می نویسد که خلاصه ترجمه آن نقل می شود:

بحث فلسفی — شکی نیست که اشخاصی یافت می شوند که کارهای خارق العاده‌ای انجام می دهند و پس از دقت معلوم می شود که غالب آنها اسباب طبیعی دارد به این ترتیب که یک قسمت از این نوع کارها به وسیله عادت و تمرین زیاد صورت می گیرد. مثل اینکه دیده می شود بعضی از افراد سموم کشنده‌ای را می خورند و در آنها اثر نمی کند یا اشیا ی فوق العاده سنگینی را از زمین بر می دارند یا روی طناب در هوا راه می روند و مانند آن قسمت دیگر معلول یک سلسله علل طبیعی مرموزات که مردم از آن بی خبرند مثل اینکه افرادی در وسط آتش می روند و نمی سوزند و علنش این است که ماده نسوز مخصوصی روی بدن خود قبلاً مالیده‌اند. و یا اینکه مثلاً نامه می نویسند که روی صفحه کاغذ اثری از خطوط آن دیده نمی شود و چون روی آتش گرفته شد، خطوط آن که با مایع بی رنگی که به آتش ظاهر می شود نوشته شده آشکار می شود قسمت دیگری از آنها در اثر تردستی و سرعت و مهارت زیاد در عمل است که از نظر پنهان میماند. یعنی عملی را چنان به سرعت انجام می دهند که انسان خیال می کند با یک علت غیر طبیعی ایجاد شده و اسباب و علل عادی آنرا نمی بینند. مانند شعبده‌بازها و چشم بندیهائی که بعضی انجام می دهند.

در افرادی که روح و اراده قوی دارند تأثیر نمی کند. چنانچه در عمل تنویم (خواب کردن — هیپنوتیزم) و احضار ارواح این موضوع دیده شده است.

بحث علمی — علومی که از تأثیرات غریبه و خارق العاده بحث می کند بسیار است. از آن جمله:

۱- سیمیا، که در چگونگی ضمیمه کردن قوای ارادی با قوای مخصوص مادی، برای انجام تصرفات عجیب و غریب در موجودات طبیعی بحث می کند. یکی از شعب این علم همان چشم بندی است که به وسیله تصرف در قوه خیال بیننده، آثار عجیبی به نظرش مجسم می سازد این علم واضح ترین اقسام سحر است.

۲- آئینیا یا علم تسخیرات، که از کیفیت تأثیر قوای ارادی به وسیله ارتباط با ارواح قوی عالم بالا، مانند ارواح متعلق به کواکب با ارتباط و استمداد از جن و تسخیر آنها بحث می کند.

۳- هیمنیا یا طلسمات که از کیفیت ترکیب و انضمام قوای عالم بالا با موجودات عالم پائین، برای انجام تأثیرات غریبه بحث می کند.

۴- رتینیا یا شعبده بازی که در باره چگونگی استفاده از قوای مادی و خواص موجودات برای وانمود کردن آثار خارق العاده ای به حس، صحبت می کند.

و این چهار قسم را به ضمیمه فن کیمیا، علوم پنج گانه مخفی می نامند. ملحق به این علوم می شود علم اعداد و اوقاف، که در باره ارتباط اعداد و حروف مطالب به یکدیگر و تشکیل جدولهای خاصی به صورت مثلث یا مربع و قرار دادن حروف یا اعداد مزبور را در خانه های آن به طرز مخصوصی برای رسیدن به مطالب مختلف بحث می کند.

از جمله آنهاست علم خافیه که در باره چگونگی تغییر و تکسیر کردن حروف، اسم چیزی که مورد نظر است و استخراج نامهای ملائکه و شیاطین موکل بر آنها از آن و دعا کردن باورادی که از این نامها تشکیل یافته، برای وصول به آن منظور صحبت می کند.

و از آن جمله است تنویم مغناطیسی (خواب مصنوعی — هیپنوتیزم) و علم احضار ارواح که امروز رایج است.

(پایان نقل از تفسیر المیزان)

۲- کِهانت: کِهانت، خبر دادن از امور آینده و پیشگویی کردن است، به گمان اینکه

می کنند از همین قبیل باشد همچنین احضار ارواح ممکن است از همین نمونه باشد. زیرا آنها بیش از این دلیلی ندارند که روح در عالم خیال یا در عالم حس آنها ظاهر شده. اما اینکه واقعاً وجودی در خارج در برابر آنها پیدا کرده است صحیح نیست زیرا اگر چنین بود باید دیگران هم ببینند. از این راه اشکالات مختلفی که در این زمینه وجود دارد حل می شود. از جمله اینکه، در بعضی اوقات روح شخصی را که زنده و مشغول به کار خود است حاضر می کنند و با او سخنهایی می گویند وقتی که از خودش سؤال می شود، کاملاً از چنین جریانی بی خبر است. یا اینکه ایراد می کنند که روح مجرد است و زمان و مکان ندارد و احضار او در مکان معینی چه معنا دارد. یا اینکه گاه می شود که روح یک شخص معین، نزد یک نفر به صورتی احضار می شود و نزد دیگری به صورت دیگر. یا اینکه گاه می شود بعضی ارواح که احضار می شوند دروغ می گویند یا یکی دیگری را تکذیب می کند. پاسخ تمام ایرادها یک چیز است و آن اینکه روح فقط در عالم حس و خیال شخص احضار کننده حضور پیدا می کند نه اینکه مانند اشیا ی طبیعی که در خارج با حواس خود ادراک می کنیم حاضر شود.

۲- کسی که دارای چنین اراده مؤثری است اگر متکی به قدرت روح و شخصیت خود باشد (چنانکه غالباً در مرغان دیده می شود)، طبعاً نیروی اراده و تأثیرش محدود و مقید است. اما اگر صاحب آن اراده به خدا متکی باشد (مانند انبیا و اولیا و صاحبان یقین که اراده ای جز برای خدا و به خدا نمی کنند)، چنین اراده مقدسی هیچگونه استقلالی از خود ندارد، طبعاً یک اراده نامحدود و ربانی است و تأثیرش حدود و قیودی ندارد. افرادی که دارای این نوع اراده (قسم دوم) هستند، اگر در مقام تحدی و دعوت مخالفین به معارضه و اثبات عزت آنها بر آیند و دست به چنین کارهایی بزنند، عمل آنها را معجزه می نامند و اگر در چنین موردی نباشند، کرامت یا اجابت دعا — اگر با دعا همراه باشد — می نامند، در قسم اول، یعنی اراده ای که متکی به خود است نه به خدا، اگر توأم با استمداد از روح یا جن و مانند آن باشد کِهانت نام دارد و اگر با دعا و اوارد و مانند آن همراه باشد سحر نامیده می شود.

۳- چون همانطور که دانستیم اینگونه کارها معلول تأثیر اراده است، بنابراین با تفاوت اراده از نظر قوت و ضعف، آثار آنها هم متفاوت است. لذا ممکن است یکی اثر دیگری را از کار بیندازد، چنانچه معجزه سحر را باطل می سازد. یا اینکه اراده بعضی افراد،

این اخبار از بعضی طوایف جن به او رسیده است یا به گمان اینکه از روی مقدمات و اسبابی که می شناسد از آنها امور آتیه را می دانند. مثل اینکه از کلمات و حالات و رفتار سؤال کننده پی به بعضی از امور آتیه یا خفیه او می برد. و صاحب نهایی می گوید: این قسم ان کهانت را عراف می خوانند لیکن مشهور فقها بر آنند که کاهن، کسی است که برای او صاحب رأی از طایفه جن باشد که به او امور مخفی را خبر می دهد. مثلاً فلان مال دزدیده شده کجا است یا دزد آن کیست یا گمشده کجا است یا قاتل فلان شخص کیست — یا از امور آتیه او را خبر دهد از انواع پیشگوئیاها — و به اتفاق جمیع فقها، کهانت حرام است. و چنانچه یاد گرفتن سحر و یاد دادن آن به دیگری و عمل کردن به آن و رفتن نزد ساحر برای عمل سحرش حرام است، همچنین تحصیل کهانت و عمل به آن و رفتن نزد کاهن برای کهانت نیز حرام است. بلکه بعضی از فقها فرموده اند کهانت از اقسام سحر است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که کهانت کند و کسی که نزد کاهن برود تا برایش کهانت کند از دین محمد صلی الله علیه و آله بیرون شده است»^۱. و هیشم از حضرت صادق علیه السلام می پرسد: نزد ما مردی است که هر گاه کسی نزد او می آید و از مال دزدیده شده یا چیز گمشده و مثل اینها می پرسد، او را خبر می دهد، آیا جایز است از او بپرسیم؟ حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که نزد ساحری یا کاهنی یا دروغگوئی برود، در حالی که او را تصدیق کننده باشد پس به تمام کتابهای آسمانی که خدا بر پیغمبرانش فرستاده است کافر شده»^۲.

شیخ می فرماید: ظاهر این صحیحیه این است که به طور کلی بر سبیل جزم، از امور پنهان خبر دادن حرام است. خواه به عنوان کهانت باشد یا به غیر آن. ولی اگر بر سبیل

۱- من تکهن او تکهن له فقد بره من دین محمد صلی الله علیه و آله (خصال باب الواحد

ص ۱۹).

۲- فی صحیحۃ الحسن بن محبوب عن الهیثم قال قلت لابی عبدالله علیه السلام ان عدنا بالجزیره رجلاً ربما اخبر من یأتیه یسأله عن الشیء یسرق ذلك افسأله فقال علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله من مثی الی ساحر او کاهن او کذاب یرصدقه فیما یقول فقد کفر بما انزل الله من کتاب (مکاسب محرمه شیخ انصاری سفینه البحار ج ۱ ص ۲۰۵).

احتمال از امور مخفی خبر دهد (شاید چنین باشد) جایز است.

حضرت صادق علیه السلام از جمله کسهای حرام، کهانت را ذکر می فرماید و اجرت بر آنرا حرام می داند^۱ و مثل همین از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هم روایت شده است.

صلاح مردم در ندانستن آتیه است: باید دانست که در تحریم کهانت و نظائر آن، حکمتها و مصلحتها است. از آن جمله خداوند حکیم نخواست است که بشر از غایبات و حوادث آینده با خبر شود. و صلاحش در ندانستن آنها است زیرا اگر خوب و موافق میل باشد بداندستن آن زودتر به او نمی رسد و نیز ممکن است که آن حادثه نیک مشروط به بجا آوردن کار خیری از قبیل دعا و صدقه باشد و شخص در اثر بجا نیامودن، محروم گردد و آن امر خیر واقع نشود. اگر آن حادثه، بد و خلاف میل باشد از دانستن آن سخت ناراحت می شود. با اینکه محتمل است که از حوادث حتمی نباشد و در آن بداء واقع شود و چه بسیار حوادث مترقیه ای که به برکت دعا و صدقه و امور خیر بر طرف گردیده. مانند برطرف شدن بلا از قوم یونس پس از نزدیک شدن آن به سبب توبه و دعا، چنانچه در قرآن مجید بیان فرموده است^۲.

در کتاب احتجاج حدیثی از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که خلاصه آن این است که «پس از آنکه شیاطین و اجنه از صعود به آسمانها منع شدند (یعنی بعد از ولادت رسول خدا صلی الله علیه و آله، دیگر از امور آسمانی نمی توانند کسب خبر کنند و فقط از امور جزئی زمینی (سفلیات)، آنها هم به طور ناقص ممکن است خبر دهند. و چنانچه در بین بشر راستگو و دروغگو است، در بین طایفه جن هم هست. بنابراین هیچ اعتمادی به قول کاهن نیست»^۳.

ساحر و کاهن کثیف است: کافی است در دانستن حرمت این شغل کثیف، آنچه اهل اطلاع ذکر کرده اند. از اعمالی که مقدمه تحصیل سحر و کهانت است. از انواع

۱- عن ابی عبدالله علیه السلام فی حدیث انه عدمن السحت اجر الکاهن (مستدرک).

۲- برای مزید اطلاع از مسأله بداء به چاپ سوم ۸۲ پرسش مراجعه شود.

۳- سورة ۳۷ آیه ۱۴۰ تا ۱۴۹ و سورة ۲۱ آیه ۸۷ و ۸۸.

۴- جلد ۴ بحار الانوار ضمن احتجاج امام صادق علیه السلام با زندقه صفحه ۲۴۴ مکاسب محرمه شیخ انصاری در بحث کهانت.

شروع و چنانچه و خیانتها که از آن جمله است ترک جمیع امور خیریه^۱ و ارتکاب افعال شنیع مانند زنا، محصنه (با زن شوهر دار) و قتل نفس و خوردن خون انسانی با آداب مخصوص و هتک و اهانت به محترمان الهی مانند آیات قرآن مجید — خلاصه باید اعمالی بجا آورد که به سبب آن به شیاطین نزدیک شود. بلکه از سنخ آنها و بدتر بشود تا بتواند از آنها استفاده سحر و کهنات کند.

زهی بدبختی برای بشری که می تواند، برکت اعمال خیر و پیروی از دستورات شرع مقدس، از سنخ ملائکه بلکه بالاتر شود، خود را از این درجات محروم ساخته و خود را به اسفل السافلین که از شیاطین پائین تر است برساند.

۳- شعبده: شعبده نشاندادن چیزی است که حقیقت و واقعیت ندارد به وسیله سرعت حرکت بطوری که بیننده آنرا در خارج می بیند، چنانچه آتشی که در آتش گردان است وقتی که بسرعت حرکت داده می شود چشم، یکدایره متصل آتشی می بیند با اینکه واقعاً اینطور نیست و مانند کسی که سوار اتوبوس یا کشتی است خود را ساکن و دریا را متحرک

۱- در حالات ابو حفص حداد، نقل گردیده که در ابتدای جوانی عاشق زن صاحب جمالی گردید و صبر و قرار از وی برفت و راهی به وصال او نداشت. به او گفتند که در شب باوریک نفر یهودی است جادوگر. او می تواند به سحر مقصود تو را انجام دهد. ابو حفص نزد او رفت و حال خود را به او گفت. یهودی گفت: باید چهل روز ترک عبادت و نیت نیکو و جمیع اعمال خیریه کنی تا من به جادو تو را به مقصود برسانم ابو حفص قبول کرد و رفت و چنان کرد.

پس از چهل روز پیش یهودی آمد. هر چه سعی کرد جادوی او هیچ مؤثر نشد گفت: در این چهل روزی شک از تو کار خیری بوجود آمده که جادو اثر نمی کند. نیک تأمل کن بین چه کار خیری کرده ای؟.

ابو حفص گفت: در این چهل روز هیچ کار خیری نکردم. بلی روزی در راه می رفتم سنگی از راه برداشتم و بر کناری انداختم تا کسی بر آن نیفتد.

یهودی گفت: ای جوان، میازار آن خدائی را که چهل روز فرمان او ضایع کنی و او از کرم این مقدار رنج تو را ضایع نکند. یعنی با اینکه چهل روز است بنا گذاشته ای بر مخالفت او چنین عمل قلبی از تو قبول فرمود، به طوری که مانع از تأثیر سحر گردید. سزاوار نیست دست از طاعت چنین خدای کریمی برداری.

گویند این حرف در او مؤثر واقع شد، رو به اطاعت آورد تا اینکه صاحب مقامات و کرامات گردید.

می بیند شعبده هم، امور غیر واقع را حقیقت نشاندادن است.

به اتفاق جمیع فقها، شعبده (چشم بندی) حرام است و از اقسام سحر است، چنانچه در حدیث احتیاج از حضرت صادق علیه السلام شعبده را از اقسام سحر دانسته اند. و نیز تعریفها و تقسیمهائی که اهل فن برای سحر کرده اند، شامل شعبده نیز می شود.

چنانچه از محمد بن ابراهیم السنجاری^۱ است که سحر بر دو قسم است: حقیقی و غیر حقیقی و آنرا چشم بندی می گویند. یعنی چیزی در خارج واقع نمی شود، فقط به چشم بیننده، امر غیر واقعی متصور می گردد و ساحران فرعون در مقابل حضرت موسی علیه السلام به هر دو قسم عمل نمودند. در مرتبه اول سحر غیر حقیقی (چشم بندی) را آوردند^۲. و بعد سحری که واقعیت داشت^۳. و بعد کیفیت تحصیل انواع سحر را ذکر می کند که نقل آن در اینجا کم فائده و موجب طول کلام است.

قدرت ساحر محدود است: حضرت صادق علیه السلام پس از اینکه برای سؤال کننده، انواع سحر را تشریح فرمود آنگاه از امام علیه السلام پرسید: آیا ساحر می تواند انسانی را سنگ کند یا به صورت خر در آورد یا غیر اینها؟! امام علیه السلام فرمود: ساحر عاجزتر و ناتوانتر است که بتواند خلقت خدای را در گروگون سازد، زیرا کسی که بتواند آنچه را خدا ترکیب و تصویر فرموده باطل کند و در گروگون سازد، باید چنین شخصی شریک خدا در خلقتش باشد. و بلند مرتبه است خداوند از اینکه برایش شریکی باشد. اگر ساحر بر چنین کاری توانائی دارد پس باید بتواند پیری و گرفتاری را از خودش دور کند و نگذارد موی سرش سفید شود و تهیدستی را از خود دور کند، جز این نیست که بزرگترین اقسام سحر نیمه است که به سبب آن میان دوستان جدائی می افکند و میان اهل صفا و محبت دشمنی می اندازد (یعنی نامی ملحق به سحر است حکماً نه موضوعاً، چنانچه ذکر خواهد شد)^۴.

۱- متوفی سنه ۷۹۴ (سفینه البحار جلد اول صفحه ۲۰۵).

۲- سحر و اعین الناس (سوره ۷ آیه ۱۱۳).

۳- و استر هوبوم و جاؤا بسحر عظیم (سوره ۷ آیه ۱۱۳).

۴- فقال علیه السلام هو عاجز من ذلك و اضعف من ان یغیر خلق الله ان من ابطال مارکبها الله و صوره و غیره فهو شریک لله تعالی فی خلقه تعالی عن ذلك علواً کبیراً لو قدر الساحر علی ما

۴- تسخیرات: تسخیرات، استخدام و تسخیر کردن ملک یا جن یا ارواح بشر یا

سایر حیوانات و غیره است که تمام اینها حرام و از اقسام سحر شمرده شده. و شیخ در مکاسب می فرماید: تعریف هائی که برای سحر شده، شامل تمام انواع تسخیرات می شود. حتی شهید اول و شهید ثانی علیهما الرحمه با اینکه شرط حرام بودن سحر را، ضرر رسانیدن به غیر می دانند مع الوصف تصریح می فرمایند که استخدام ملک یا جن از سحر حرام است. و شاید وجه آن (به نظر شهیدین) این باشد که آن ملائکه یا جن که مسخر می شود، در حقیقت متضرر و اذیت می شود.

۵- قیافه: قیافه، ملحق ساختن کسی را به دیگری در نسب است بر خلاف

آنچه شرع مقدس در اثبات نسب و الحاق یکی به دیگری میزان قرار داده است. مثل اینکه از روی علم قیافه شناسی حکم قطعی کند که فلانی پسر فلان یا برادر بهمان است، در حالی که از روی میزان شرعی پسر یا برادر او نیست. یا اینکه بگوید فلان کس پسر فلانی نیست، در حالی که از روی قانون شرع فرزند او است. و این قسم از قیافه شناسی در حکم ملحق به سحر است و به اتفاق جمیع فقها حرام است. اما آنچه که صاحب علم و قیافه و فرست از اعضای ظاهری و باطنی شخص استکشاف امور غریب و پنهان کرده و خبر می دهد، البته نه به طور قطع و جزم و نیز مستلزم حرام و خلاف شرعی هم نباشد جایز است. و در این باب امور عجیبی از این قبیل اشخاص نقل شده است.

از آن جمله در کتاب کافی و بحار الانوار جلد ۱۱، حالات امام صادق علیه السلام است که علی بن هبیره از جمله حکام و امرای بنی عباس بود. غلامی داشت رفید نام و بر او خشم گرفت و قصد کشتنش را کرد. رفید به حضرت صادق علیه السلام پناه برد، آنحضرت فرمود: نزد او برگرد و سلام مرا به او برسان و بگو که جعفر بن محمد صلی الله علیه و آله گفت که من غلام تو رفید را پناه دادم، او را آزار مکن. رفید عرض کرد: مولایم شامی بد اعتقادی است. حضرت فرمود: برو به همین قسم که گفتم بگو، رفید گوید: روانه شدم در بیابان، عربی مرا دید گفت کجا می روی؟ صورتت صورت

وصفت لدفع عن نفسه الهم و لآفة والأمراض و لنفی البیاض عن رأسه و الفقر عن ساحة و ان من اکبر السحر التمیمه یفرق بها بین المتحابین و یحلب العداوة علی المتصافین. (سفینة البحار جلد اول صفحه ۶۰۵).

کشته شده است. پس گفت: دست خود را به من بنما چون نگاه کرد گفت: دست انسان مقتولی است و همچنین پایم را دید، گفت پای انسان کشته شده ای است و تمام جسم را دید، گفت جسد مقتولی است. پس از آن گفت: زبان خود را در آور، چون در آوردم، گفت: بر تو ضرری نیست زیرا در این زبان رسالت و پیمانی است که اگر به کوههای بلند آن پیام را ببری، آنها نرم و متقاد تو می گردند.

رفید گوید: چون بر مولایم علی بن هبیره وارد شدم، امر به کشتن نمود. کتفهایم را بستند و جلاد با شمشیر برهنه بالای سرم ایستاد. گفتم: ای امیر مرا به زور نگرفتی بلکه من به پای خود آمدم، مطلبی است که با تو در خلوت دارم. خواهی بکش، خواهی ببخش، پس امر به خلوت نمود، گفتم: مولای من و تو، جعفر بن محمد علیهما السلام به تو سلام می رساند تا آخر. گفتم، الله جعفر بن محمد علیهما السلام این سخن را به تو گفت و به من سلام رساند؟ گفتم: بلی. قسم خوردم تا سه مرتبه. پس با دست خود بازوی مرا گرفتم و یاز نمود و گفت دلم آرام نمی گیرد تا دستهای مرا به همین نسبت ببندی، گفتم: دست من پیش نمی رود و هرگز چنین کاری نمی کنم، گفتم: قانع نمی شوم مگر به این کار — پس اصرار کرد تا دست او را بستم و زود گشودم. پس انگشتی خود را به من داد (مهر اسم) و گفت امور خود را به تو واگذارم و همگی در دست تو است هر چه خواهی بکن.

نزد برده فروشی که از مغرب آمده بود، آمدند و کنیزی را که امام علیه السلام پستیدید نفروخت. روز دوم هشام به امر امام علیه السلام تنها رفت و او را به قیمت بیشتری خرید. برده فروش پرسید: آقائی که دیروز با تو بود کیست؟ هشام قتیله کرد و گفت نمی شناسم ولی از بنی هاشم است. برده فروش گفت: چون این کنیز را از دورترین شهرهای مغرب خریدم، روزی زنی از اهل کتاب این کنیز را با من دید، پرسید: او را از کجا آورده ای؟ گفتم برای خودم خریدم او گفت: سزاوار نیست این کنیز نزد کسی مانند تو باشد. باید نزد بهترین اهل زمین باشد و چون به تصرف او در آید، پس از اندک زمانی پسری از او به وجود بیاید که اهل مشرق و مغرب او را اطاعت کنند. پس بعد از اندک زمانی، حضرت رضا علیه السلام از آن کنیز بوجود آمد.

۶- تنجیم: تنجیم خبر دادن از حوادث تکوینی، به طور قطع و جزم است. مانند

خبر دادن از گرگانی و ارازانی اجناس و قحطی و فراوانی و زیاد آمدن باران و کمی آن و غیر اینها. از انواع خبر و شر و نفع و ضرر در حالی که این امور را مستقلاً از حرکات افلاک و ربط ستارگان بداند و آنها را مستقل در تأثیرات این عالم بداند — اما خبر دادن از این امور به طور احتمال و مستقل در تأثیر ندانستن حرکات افلاکی و اتصالات کوکبی، که خدا را مؤثر حقیقی بداند، جایز است. چنانچه خبر دادن از خورشید گرفتگی و ماه گرفتگی و منزلهای ماه و اتصال و انفصال ستارگان از یکدیگر، مانعی ندارد زیرا این قبیل خبرها به وسیله حساب دقیقی است که به سبب دانستن حرکات افلاک و کوکب و مدارات و اوضاع آنها دانسته می شود و برای آن اصول و قواعد محکمی است که خطا پذیر نیست و خطائی اگر در خبر دادن منجم از این امور دیده شود، ناشی از اشتباه او در حساب است. و بالجمله آنچه حرام است، خبر دادن به طور قطع و جزم از حوادث تکوینی است در حالی که آنها را مستقلاً از آثار افلاک و حرکات ستارگان بداند و این قسم از علم نجوم، ملحق به سحر است.

برای تنصیم بحث آنچه را شیخ انصاری در مکاسب محرمه از اقسام و احکام تنجیم بیان فرموده، به طور خلاصه در چهار فرع بیان می شود:

۱- خبر دادن از اوضاع فلکی که مبتنی بر حرکات ستارگان است. مانند خبر دادن از کمسوف که از قرار گرفتن ماه بین زمین و خورشید حاصل می شود. یا خبر دادن از منازل ماه که در فلان روز در فلان برج است. یا از منازل آفتاب که در فلان روز از فلان برج به چه برجی می رود، به طور کلی حرام نیست.

۲- جایز است خبر دادن به پیدا شدن امری نزد اتصال و حرکت کوکب، در حالی که آن حادثه را هیچ مربوط به حرکات فلکی نداند و فقط از اراده خدا دانسته و حرکات فلکی را از قبیل نشانه و علامت ببیند که از روی تجربه مثلاً فهمیده که هنگام اقتران فلان ستاره با فلان ستاره، چنین حادثه ای به اراده خدا واقع می گردد. بدون اینکه آن اقتران را در این حادثه مؤثر بداند، و هر گاه از روی تجربه برایش علم پیدا شد، خبر دادن با جزم و قطع هم با این ترتیب (بدون تأثیر اوضاع فلکی) مانعی ندارد زیرا اگر کسی از روی تجربه فهمیده که هر ششی که باید باران بیاورد، سگ خانه اش از پشت بام پائین می آید و داخل خانه می شود. اگر ششی سگ پائین آمد می تواند خبر قطعی به نزول

باران دهد.

۳- خبر دادن از وقوع حوادث به طور حکم قطعی، در حالی که سبب آنها را همان حرکات افلاکی و اتصالات کوکب بدانند و تنجیم که فقها به حرمت آن فتوا داده اند و اخبار زیادی در نهی آن رسیده، همین قسم سوم است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که منجم یا کاهن را تصدیق کند پس به آنچه خدا بر محمد صلی الله علیه و آله فرستاده است کافر شده»^۲ و حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «منجم و کاهن و ساحر هر سه مورد لعنت خداوندند»^۳.

وقتی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می خواست برای جنگ نهروان بیرون رود، یکی از اصحاب آنحضرت که دارای علم نجوم بود گفت: اگر در این ساعت حرکت فرمائید می ترسم به مراد نرسید. حضرت فرمود: آیا گمان می کنی که ساعتی را می دانی که هر کس در آن ساعت حرکت کرد بدی از او دور می شود و می ترسانی از ساعتی که هر کس در آن حرکت کند متضرر می شود، کسی که تو را به این حرف تصدیق کند پس قرآن را نکذیب کرده (زیرا در قرآن مجید نفع و ضرر را فقط مستند به خدا دانسته است نه چیز دیگر) و در این حال بی نیاز می شود از کمک جستن از خدا، در رسیدن به آن مقصود و دور شدن از بلا. زیرا هر گاه منجم حکم قطعی به وقوع

۱- چنانچه نسبت به خواجه نصیر الدین طوسی و آسیابان، داستانی به این مضمون نقل شده است. خواجه علیه الرحمه، در سفری بر آسیابانی که در بیرون شهر آسیائی داشت وارد شد و خواست شب را آنجا بماند چون هوا گرم بود، پشت بام رفت که بخوابد آسیابان گفت: پائین آید و در داخل بخوابید زیرا امشب باران خواهد آمد. خواجه در اوضاع فلکیه نظر کرد چیزی که دلالت کند بر آمدن باران نیافت. آسیابان گفت: مرا سگی است که هر ششی که بارانی باشد پائین می آید و در داخل می خوابد و امشب آن سگ در داخل رفته است. خواجه نپذیرفت و در پشت بام خوابید. پس باران شدیدی آمد و این امر موجب حیرت و شگفتی خواجه شد.

۲- عن النبی صلی الله علیه و آله من صدق منجماً او کاهناً فهو کافر بما انزل علی محمد صلی الله علیه و آله (وسائل ج ۱۲ ص ۱۰۴).

۳- عن الصادق علیه السلام المنجم ملعون و الکاهن ملعون و الساحر ملعون. (وسائل ج ۱۲ ص ۱۰۳).

۴- فمن صدقک بهذا فقد کذب القرآن و استغنی عن الاستعانة بالله فی نيل المحبوب و دفع

المکروه (نهج البلاغه فیض خطبه ۷۸ ص ۱۷۷).

حادثه‌ای کرد و شخص او را تصدیق کرد، لازمه‌اش ترک دعا و طلب خیر و دفع شرّ است. و نظیر آن از صدقه و دیگر اموری که برای دفع آفات رسیده، بنابراین اگر به طور قطع، منجم حکم نکند بلکه در خبرهای خوب به خدا امیدوار باشد که به آن خوبی برسد و در خبرهای بد به خدا پناه‌دهنده شود و به دعا و صدقه در دفع آن ملتجی گردد، ضرری ندارد و جایز است.

اعتقاد ربط حوادث به اوضاع فلکی بر چهار قسم است: اول — اوضاع فلکی را مستقل در تأثیر و علت تام دانستن به طوری که قابل تخلف نباشد. کلمات فقها آن است که این قسم اعتقاد، موجب کفر است. خواه منکر صانع عالم باشد یا نباشد بلکه کواکب را مدبر عالم بدانند.

دوم — اعتقاد به تأثیر کواکب و اوضاع فلکی لیکن به اذن و خواست خداوند. یعنی خدا آنها را مؤثر قرار داده است و این قسم اعتقاد هر چند موجب کفر نمی‌شود، لیکن قولی است بدون علم و ادعائی است بدون دلیل — زیرا دلیلی نداریم که اجرام سماوی دارای حیات و شعور و اراده باشند، تا بتوانند مدبر این عالم باشند.

سوم — اعتقاد مزبور به اضافه سلب شعور از آنها، یعنی تأثیر علویات در سفلیات مانند تأثیر آتش است در سوزاندن. باین ترتیب که اراده خداوند بر این قرار گرفته که هر گاه فلان کواکب در فلان محل قرار گرفت، فلان امر واقع می‌شود. به تعبیر دیگر ربط عادی است نه عقلی. مانند تأثیر غذا و دوا در سیر شدن و خوب شدن و این اعتقاد مانند قسم دوم موجب کفر نمی‌شود و در عین حال چنین ربط عادی نیز ثابت نشده است.

چهارم — اوضاع فلکی را کاشف (نشانه و علامت) از حوادث بدانند. مثل اینکه قمر و زحل اگر مقارن یکدیگر بودند، نشانه آمدن بارانهای نافع است. این قسم اعتقاد را هیچکس از فقها موجب کفر ندانسته و این مطلب یعنی کاشف بودن اوضاع علویات فی الجمله از اخبار استفاده می‌شود. لیکن اطلاع تام در این موضوع برای بشری غیر از پیغمبر و امام علیه السلام میسر نیست و آنچه را که منجمین دانسته‌اند، حد ناقصی از این علم است. حضرت صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید: «علم نجوم به طور کامل در دسترس نیست و به طور ناقص نفعی ندارد»^۱.

۱- کثیره لادیرک و قلیله لاینتفع به (تجارت وسائل ابواب مایکتسب جلد ۱۲ باب ۲۴ ص ۱۰۲).

شیخ پس از نقل کلمات اصحاب و روایات، می‌فرماید: این اخبار دلالت دارد که آنچه را منجمین دانسته‌اند اقل قلیلی از نشانه‌های حوادث است، بدون اطلاع بر معارضات آنها - و کسی که در این اخبار دقت کند نسبت به احکامی که از علم نجوم استخراج می‌شود اطمینانی پیدا نمی‌کند. بلی ممکن است به واسطه تجربه مستمر اطمینان به مقارنه حادثه‌ای از حوادث با بعض اوضاع فلکی پیدا شود. پس بهتر پرهیز از احکام نجومی است و در صورت ارتکاب به طریق تقریب (شاید - محتمل است) حکم کند یعنی بگوید بعید نیست یا محتمل است که در فلان وقت فلان حادثه واقع شود.

آنچه می‌گوید نمی‌شود: بهترین دلیل برای ناقص بودن علم نجوم اشتباهها و خطاهای منجمین است که پاره‌ای از آن در کتب تواریخ ثبت شده است. از آن جمله در جلد دوم تنمیه المنتهی می‌نویسد: در سال ۵۸۲ هجری کواکب سبعة در میزان اجتماع کردند. ابوالفضل خوارزمی و دیگر منجمین، حکم به خراب شدن عالم نمودند به سبب طوفان باد. مردم شروع کردند به حفر مغاره در زیر زمین و آب و طعام آنها بردند، و تهیه‌وزیدن بادهای سخت نمودند و شب میعاد را منتظر بودند تا آتشب که ليله نهم جمادی الاخر بود برسد و ابدای بادی بلکه نسیمی نوزید. به طریقی که شمعها افروختند و هوا آنقدر ساکن بود که شعله چراغ حرکت نمی‌کرد و شعرا در این باب شعرها گفتند.

چند سال قبل نظیر همین خبر را منجمین زمان ما دادند و مردم ترسناک بودند بلکه شنیده شد که پیش از ساعت معینی که خبر داده بودند، زمین متلاشی می‌شود بعضی از ارو پائیان خود را در دریا غرق نمودند. اما آن ساعت رسید و خبری از برخورد زمین به کرات دیگر نشد.

سحر با معجزه دوتا است: هرگاه امر خارق العاده‌ای از کسی مشاهده شد اگر مدعی مقامی نباشد و دارای ایمان و ملکه تقوا و زهد است، آن امر خارق العاده، کرامت نامیده می‌شود. و نیز شاهد صدقی است که نزد خدا آبروند است و اگر مدعی مقامی از مقامات الهی مانند پیغمبری، امامت یا نیابت خاصه باشد، با بودن سه شرط، آن امر خارق العاده معجزه نامیده شده و دلیل راستگویی مدعی است:

۱- اصل ادعاء عقلاً قابل قبول باشد پس اگر ادعایش قابل پذیرفتن نیست آنچه آورده سحر است. خواه سبب آن دانسته شود یا نشود. مثلاً پس از آنکه بالضروره بر هر مسلمانی ثابت شده که مقام پیغمبری بوجود مبارک حضرت محمد بن عبدالله صلی‌الله

علیه و آله ختم شده و شریعتش تا قیام قیامت باقی است و پیغمبری پس از آنحضرت نخواهد آمد بنابراین اگر کسی پیدا شود و بگوید من پیغمبرم، یقیناً دروغگو است هر چند امور خارق العاده‌ای از او سر بزند که موجب حیرت گردد. از همان ادعایش معلوم می‌شود که جادوگر ماهر است.

یا مثلاً ادعای امامت کند با اینکه نزد شیعه دوازده امامی ثابت است که ائمه دوازده نفرند. اول ایشان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیهما السلام و آخر آنها حضرت حجة بن الحسن علیهما السلام که از انتظار پنهان است تا روزی که خداوند اذن در ظهورش دهد. بنابراین مدعی مقام امامت دروغگو است هر چند امور غریبه از او دیده شود. و همچنین مقام نیابت خاصه - پس از آنکه بر ما مسلم شد که نیابت خاصه با فوت جناب علی بن محمد سمری، چهارمین نایب خاص امام، تمام گردید بدون شک ادعا کننده نیابت خاص دروغگو است.

۲- باید شرائط عقلی مدعا را داشته باشد. مثلاً از جمله شرائط پیغمبر و امام، عصمت است. یعنی پیش از مقام پیغمبری و امامت و بعد از آن هیچوقت گناهی از او دیده نشده باشد نه کبیره و نه صغیره، و باید از جهت علم و عمل سرآمد اهل زمان خود باشد که یکی از آثارش طالب مال و جاه دنیا نبودن است. پس اگر شخصی که از او گناه دیده شده یا از معارف خدائی بی بهره است یا دنیا پرست است (یعنی طالب مال یا جاه می‌باشد) اگر از او امور غریبه‌ای دیده شود یقیناً جادوگر است.

۳- امر خارق العاده فقط به قدرت خداوند مستند باشد نه به تحصیل و کسب اسباب آن. پس اگر دانسته شد که آن امر مستند به کسب خود او است و از طریق سحر (چنانچه قبلاً اشاره شد) آنرا پیدا کرده، جادوگریش پر واضح است و اصلاً ربطی به معجزه ندارد. و بالجمله معجزه فقط از خدا است و سحر از کسب و عمل ساحر و در علم کلام در این باره بحث مفصلی است و در آنچه گذشت کفایت است.^۱

۱- در کتاب قصص العلماء گوید: در زمان شاه عباس شخصی را پادشاه فرنگ مرصاد و به سلطان صفوی نوشت که شما با علمای مذهب خود بگوئید با او مناظره کنند. اگر او را موجب ساختند، ما داخل دین اسلام می‌شویم و اگر او ایشان را مجاب نمود پس شما باید نصرت اختیار کنید و کار آن فرستاده این بود که چیزی که در دست پنهان می‌نمودند، خبر می‌داد که چیست (در اثر ریاضات باطله و تصفیه نفس این مقدار از اطلاع را داشته). پس سلطان، علما را جمع نمود از آن جمله مرحوم

چاره سحر: بسیاری از فقها فرموده‌اند جایز است به سحر، سحر دیگری را باطل کند مثلاً اگر جادوگری ادعای پیغمبری کند جایز است به سحر کردن او را رسوا نماید یا اگر ساحری کسی را جادو کند یا مردی را ببندد جایز است به سحر عمل او را باطل کرده و آن مرد را باز کند.

مروست که عیسی بن سقنی بر حضرت صادق علیه السلام وارد شد و گفت فدایت شوم من مردی جادوگرم و معیشت من از مزه جادوگریم تأمین می‌شود و از همان مال حج کرده‌ام و خداوند بر من منت گذاشت که به شرف زیارت شما رسیدم و از عمل خود پشیمان هستم آیا برای من راه چاره‌ئی هست؟ حضرت فرمود «حل ولا تقه» و ظاهر کلام امام علیه السلام این است که به سحر سحر دیگری را باز کن و هیچگاه کسی را ابتداء سحر مکن.

لیکن بعضی از فقها جواز ابطال سحر را به سحر، منحصر به صورت ضرورت دانسته‌اند یعنی اگر از راه دیگری بشود آن سحر را باطل کرد، همان واجب است و نباید گرد سحر رفت. مانند دعاها و تعویذاتی که در شرع برای ابطال سحر رسیده است. برای نمونه از کتاب دعای بحار الانوار دو مورد ذکر می‌شود:

شخصی خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و از سحر شکایت کرد

ملا محسن فیض یوده پس مرحوم فیض به آن فرنگی گفت: سلطان شما عالمی نداشت که مثل تو عوامی را برای مناظره با علما فرستاد. سفیر فرنگی گفت: شما از عهده من بر نمی‌آید اکنون چیزی در دست بگیرید تا من بگویم.

مرحوم فیض تسبیح تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام را در دست پنهان نمود فرنگی فکر بسیاری نمود و ساکت گردید. فیض فرمود: چرا عاجز ماندی؟ فرنگی گفت عاجز نماندم ولی به قاعده خود چنان می‌بینم که در دست تو قطعه‌ای از خاک بهشت است و حیرانم که خاک بهشت کجا بوده و چگونه به دست تو رسیده؟ فیض فرمود: راست گفتی تربت خاک قبر حسین علیه السلام فرزند زاده پیغمبر اسلام است، اکنون به تصدیق خودت ظاهر شد حق بودن حسین علیه السلام که امام مسلمانان است و باید مسلمان شوی - فرنگی انصاف داد و مسلمان شد.

و در این مورد هر چند مرحوم فیض از خوب راهی وارد شد و سبب نجات و هدایت او گردید ولی باید دانست که در این قبیل موارد هر چند اطلاعات او بیش از این شخص فرنگی باشد اعتنائی به او نیست و قطعاً جادوگر است زیرا شرایط سه گانه که ذکر کردید در او نیست.

۱- تجارت وسائل ابواب ما یکتسب. (باب ج ۲۵ ص ۱۲ ج ۱۰۵)

حضرت فرمود: بر کاغذی که از پوست آهوباشد این دعا را بنویس و همراه خود قرار ده که آن سحر بتوضیری نمی رساند و کیدش در تو اثر نمی کند و آن دعا این است:

«بسم الله وبالله بسم الله و ماشاء الله بسم الله لاحول ولا قوة الا بالله قال موسى ما جئتم به السحر ان الله سيصله ان الله لا يصلح عمل المفسدين فوقع الحق وبطل ما كانوا يعملون فغلبوا هنالك وانقلبوا صاغرين».

و نیز از آن حضرت روایت نموده که فرمود: برای جلوگیری از سحر و شر سلطان هفت مرتبه بخوان «بسم الله وبالله سئند عضد باخيك ونجعل لكما سلطانا فلا يصلون اليكما باياتنا انما ومن اتبعكما الغالبون» و نیز پس از فراغت از نماز شب و پیش از نماز صبح هفت مرتبه آنرا بخوان. جز این نیست که به تو ضرر نخواهد زد.

۳۲- اسراف

بازگشت به فهرست

سی و دوم از گناهانی که بر کبیره بودنش، نص رسیده، اسراف و تبذیر است. چنانچه در صحیحہ فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام و همچنین در روایت اغمش از حضرت صادق علیه السلام ضمن شماره کبائر، اسراف و تبذیر را ذکر فرموده اند و برای دانستن بزرگی این گناه مقداری از آیات و اخبار رسیده یاد آوری می شود و بعد معنا و اقسام آن ذکر می گردد.

در سوره اعراف می فرماید: «و بخورید و بیاشامید (از آنچه بر شما حلال شده) ولی از حد نگذرانید به درستی که خداوند دوست نمی دارد تجاوز کنندگان را»^۱ یعنی خدا مسرفین را دشمن می دارد.^۲ و بعضی از مفسرین فرموده اند: هر که را خدا دوست ندارد اهل عذاب است زیرا محبت خدا به معنی رساندن ثواب است.

و در سوره انعام می فرماید: «از میوه هر یک از این میوه ها وقتی که میوه کرد

۱- و کلاوا و اشربوا ولا تسرفوا انه لا یحب المرففین سوره ۷ آیه ۲۹.

۲- در تفسیر مجمع البیان می نویسد طبیب هارون الرشید مردی نصرانی بنام بختیشوع بود روزی به وادی گفت آیا در قرآن شما چیزی از علم طب هست و اقدی گفت: بلی حق تعالی تمام طب را در نیم آیه جمع فرموده و آن «و کلاوا و اشربوا ولا تسرفوا» است گفت از پیغمبر شما چیزی در این باب رسیده گفت بلی جمله طب را در چند کلمه جمع فرموده و آن «المعدة بیت الداء و الحمية راس کل دواء و اعط کل ما اورته» یعنی معده خانه دردها و زنجها است و پرهیز کردن سر همه دواها و هر نفس را آنقدر باید داد که عداوت کرده است طبیب نصرانی گفت کتاب شما و پیغمبر شما از طب فرو گذار ز کرده و برای جالینوس چیزی نگذاشته است.

و نیز می فرماید: از خدا بترس و زیاده روی مکن و سخت گیری هم ننما و همیشه در حد وسط باش. به درستی که اسراف از تبذیر است و خداوند فرموده است: تبذیر مکن جز این نیست که هیچگاه خداوند کسی را بر میانه روی عذاب نخواهد فرمود.^۱ یعنی عذاب خدا راجع به اسراف و تقتیر (زیاده روی و سخت گیری) است.

بشر بن عمر می گوید: بر حضرت صادق علیه السلام وارد شدیم، آن حضرت رطب طلبید آوردند و مشغول خوردن شدیم. بعضی هسته خرما را دور می ریختند. حضرت از خوردن رطب دست برداشت و فرمود: «چنین مکن، اینکار تبذیر است و خدا فساد را دوست نمی دارد».^۲

در تفسیر از رسول خدا صلی الله علیه و آله در ضمن حدیث مناهی روایت می کند: کسی که بنائی می کند برای ریاء و سمعه (دیدن و شنیدن مردم) خدای تعالی آن بناء را روز قیامت تا طبقه هفتم بر او بار کند و آن آتشی افروخته خواهد بود و بعد از آن بناء را طوقی بر گردش کرده او را به آتش می افکنند. کسی پرسید یا رسول الله بناء کردن برای ریاء سمعه چگونه است؟ فرمود: «آن بنائی است که زیاده بر قدر احتیاج بسازد برای به خرج دادن زیادتی به همسایگان خود و برای مباهات بر برادران مؤمن خود».

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «هر گاه خداوند اراده خیری ببنده ای بفرماید، او را ملهم می فرماید به میانه روی و حسن اداره زندگی و او را از اسراف و بدی تدبیر دور می فرماید».^۳

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «آیا گمان می کنی خدا به کسی که مال داده به سبب احترام او است، یا به کسی که نداده به واسطه پستی او است. نه چنین

تصلح لشیء و حتی صلب فصل شرابك (نکاح وسائل فی التفقات باب ۲۵ صفحه ۲۵۷ ج ۱۵).

۱- اتق الله ولا تسرف ولا تقتروا کمن بین ذلك قوماً ان الاسراف من التبذیر قال الله تعالی ولا تبذر ان الله لا یعذب علی القصد (نکاح مستدرک الوسائل باب ۲۰).

۲- عن بشر بن مروان قال دخلنا علی ابی عبدالله علیه السلام فمدنا فربط فاقبل بعضهم یرمی بالنوی قال وامسك ابو عبدالله علیه السلام یده فقال لا تفعل ان هذامن التبذیر والله لا یحب الفساد (نکاح مستدرک ابواب التفقات باب ۲۲).

۳- ان الله اذا اراد بعد خیراً اللهم الاتقصاد و حسن التدبیر و جنبه سوء التدبیر و الاسراف (در الکلم آمدی - نکاح مستدرک باب ۲۰).

بخورید و حق آنرا (که خدامین فرموده از زکات و غیره) بدهید روز بریدن و درویدن آن، واز حد نگذرانید. زیرا خداوند دوست نمی دارد (و نمی پسندد اعمال) اسراف کنندگانرا».^۱

و در سوره مؤمن می فرماید: «اینچنین هدایت نمی فرماید و عقوبت می کند هر اسراف کننده و شک آورنده ای را».^۲ و نیز در همین سوره می فرماید: «به درستی که اسراف کنندگان اصحاب آتشند».^۳

در سوره طه می فرماید: «همچنین جزا می دهیم کسی را که اسراف کند و به آیات پروردگارش ایمان نیاورد و عذاب آخرت سخت تر و باقی تر است».^۴

و در سوره بنی اسرائیل می فرماید: «اسراف مکن و مال خودت را پراکنده مساز، به درستی که اسراف کنندگان برادران شیاطینند (و در دوزخ با ایشان قرین اند) و شیطان به پروردگارش (و نعمتهای بی پایان او) سخت (منکرو) کفران کننده است».^۵

در تفسیر منتهج می نویسد: «کفار عرب معظم اموال خود را به ریاء و سمعه خرج می کردند و جهت یک میهمان شتران متعدد ذبح می نمودند تا مردم ایشان را به سخاوت ستایش کنند. حق تعالی ایشان را نکوهش فرموده که در تضييع اموال مانند دیوانند».

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «جز این نیست که خداوند اقتصاد (میانه روی) را دوست و اسراف را دشمن می دارد حتی دور انداختن توسته خرما را. زیرا آنها به کار می آید (چنانچه در عربستان بدر نخل و خوراک شتر است). و همچنین ریختن تسمه آبی که خورده ای (زیرا آن هم در پاره ای از مواقع به کار می آید)».

۱- کلا من شمره اذا شمر و اتوا حقه يوم حصاده ولا تسرفوا انه لا یحب المرفون (سوره ۶ آیه ۱۴۱).

۲- كذلك یضل الله من هو مسرف مرتاب (سوره غافر، آیه ۳۴).

۳- و ان المرفون هم اصحاب النار (سوره ۴۰ آیه ۴۳).

۴- و كذلك نجزي من اسرف ولم یؤمن بآیات ربه و لعذاب الاخرة اشد و ابقى (سوره طه آیه ۱۲۶).

۵- ولا تبذر تبذیراً ان المیزرین كانوا اخوان الشیاطین و كان الشیطان لربه کفوراً (سوره بنی اسرائیل آیه ۲۷).

۶- ان القصد امر یحبہ الله عزوجل و ان السرف یغضه الله عزوجل حتی طرحك النواة فانها ←

از حضرت صادق علیه السلام مرویست: «کسیکه مالش را به سبب اسراف تلف کرد و فقیر شد دعایش مستجاب نمی شود و چون بگوید خدایا به من مال ده حقتعالی می فرماید آیاتورا باقتصاد (میانه روی) امر نکردم».

معنی اسراف وانواع آن: اسراف، به معنای تجاوز از حد و زیاده روی کردن است و آن یا از جهت کمیت است که صرف کردن مال است در موردی که سزاوار نیست «شرعاً یا عقلاً» هر چند به مقدار درهمی باشد. و یا از جهت کیفیت است و آن صرف کردن مال است در موردی که سزاوار است لیکن بیشتر از آنچه شایسته است. مانند اینکه لباسی به قیمت پانصد تومان بخرد و آنرا بپوشد در حالی که لباسی که لایق به حال و شأن او است باید معادل صد تومان باشد.

و بعضی صرف مال را در موردی که سزاوار نیست تذبیر گفته اند و صرف مال را در زیادتیر از آنچه سزاوار است اسراف دانسته اند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «برای اسراف کننده سه نشانه است: یکی آنکه می خورد آنچه را که سزاوارش نیست بخورد. و می پوشد آنچه را که سزاوار و لایق به حال و شأن او نیست بپوشد. و می خرد آنچه را که سزاوارش نیست بخرد»^۱.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «لباسی را که برای حفظ آب و پوشیدن در انتظار خلق تهیه کرده ای، آنرا در موقع کار کردن یا جائیکه مناسب پوشیدن آن نیست به پوشی اسرافست»^۲.

اسراف به حسب اشخاص مختلف است: باید دانست که اسراف، به اعتبار اشخاص از جهت شأن و شرف و صحت و مرض و جوانی و پیری و از جهت غنا و فقر و زیادی در آمد و کمی آن فسق می کند. زیرا ممکن است صرف فلان مقدار از مال برای لباس مثلاً نسبت به شخصی که دارای فلان مقام و شخصیت در اجتماع است یا دارای فلان درآمد است، اسراف نباشد در حالی که نسبت به کسی که چنین نیست اسراف خواهد بود.

۱- للمصرف ثلاث علامات يأكل ما ليس له و يلبس ما ليس له و يشتري ما ليس له (بهار الانوار).

۲- انما السرف ان تجعل ثوب صوتك و ثوب بذلتك. (نکاح مستدرک ابواب النفقات باب ۲۲).

است بلکه مال، مال خدا است آنرا به عنوان امانت نزد شخص قرار می دهد و اذن داده که به طور میانه روی از آن بخورد و بیاشامد و لباس بپوشد و ازدواج کند و بر مرکب سوار شود و زیادتیر آن مال را به فقرا برساند و رفع احتیاجشان کند. پس هر کس به این دستور رفتار کند، آنچه را خورده و آشامیده و سوار شده و نکاح نموده تمام بر او حلال است و اگر چنین نکرده تمام بر او حرام است پس آیه شریفه را خواند که «اسراف نکنید زیرا خداوند اسراف کنندگان را دوست نمی دارد» سپس (برای زیادتیر توضیح) فرمود: آیا گمان میکنی خدا مالی به عنوان امانت به کسی داد پس او اسی بخرد برای سواری به مبلغ ده هزار درهم در حالی که می توانست اسی به مبلغ بیست درهم بخرد و کاملاً کفایتش را می کرد. و کنیزی را به هزار دینار بخرد در حالی که می توانست کنیزی بیست دینار بگیرد و او را کافی بود در حالی که خداوند فرموده اسراف نکنید (پس چنین شخصی به امانت خدا که مال است خیانت کرده است)^۱.

عباسی می گوید از حضرت رضا علیه السلام در مخارج عاظم طلب اذن نمودم. فرمود: حد وسط بین دو چیزی که ناپسند است. گفتم فدایت شوم به خدا سوگند که دو چیز مبنفوض را نمی شناسم. فرمود «خدا تورا رحمت کند آیا نمی دانی که خدا دشمن می دارد زیاده روی و سخت گیری را. سپس آیه شریفه را تلاوت فرمود که «بندگان رحمان آنهاست که هر گاه مال خود را خرج می کنند اسراف نمی کنند و تنگ هم نمی گیرند (بخل نمی ورزند) و انفاقشان همیشه بین اسراف و بخل است»^۲.

۱- عن ابيان بن تغلب قال قال ابو عبد الله عليه السلام اتري الله تعالى اعطى من اعطى من كرامة عليه ومنع من منع من هو ان به عليه ولكن المال مال الله يضعه عند الرجل وداع و جزولهم ان يأكلوا قصداً و يشربوا قصداً و ينكحوا قصداً و يركبوا قصداً و يعودوا بما سوى ذلك على فقراء المؤمنين و يلتموا به شغلهم فمن فعل ذلك كان ما يأكل حلالاً و يشرب حلالاً و يركب و ينكح حلالاً و من عدا ذلك كان عليه حراماً ثم قال لا تسرفوا ان الله لا يحب المسرفين اتري الله اثنى رجلاً على مال خول له ان يشتري فرساً بمشرة آلاف درهم و يجزیه بمشزين درهماً و يشتري جارية بالف دينار و يجزیه بمشزين ديناراً و قال لا تسرفوا ان الله لا يحب المسرفين (نکاح مستدرک الوسائل ابواب النفقات باب ۲۲).

۲- عن العياشي قال استأذنت الرضا عليه السلام في النفقة على العيال فقال عليه السلام بين المکروهين قلت لا اعرف المکروهين قال عليه السلام ان الله تعالى کره الاسراف و کره الاقتار فقال و الذين اذا انفقالم يسرفوا ولم يفتروا و كان بين ذلك قوماً (نکاح وسائل في النفقات باب ۲۷).

و نیز حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که قانع و راضی شود به آنچه از دنیا روزیش شده، از غصه و زحمت و رنج بردن راحت می شود».^۱

و در تفسیر آیه شریفه «فلنحیینه حیوة طیبه» یعنی عطا می کنم به او زندگانی خوش راه، امام علیه السلام می فرماید: «حیات طیبه (زندگی خوش) قناعت است».^۲

ابودر فریب نمی خورد: عثمان دو بست اشرقی، به دو نفر غلام خود داد و گفت: نزد ابودر بروید و بگوئید عثمان به شما سلام رساند و گفته این را برای معیشت خود بگیرید. ابودر فرمود: آیا عثمان به مسلمانان دیگر این مقدار داده؟ گفتند: نه. ابودر فرمود: من یک نفر از مسلمانانم و بر سایر مسلمین زیادتی ندارم که این مقدار مال به من بدهد گفتند: عثمان گفته که این از خالص مال خودم هست و به خدا سوگند حلال است. ابودر فرمود: مرا به این نیازی نیست زیرا من از همه بی نیازترم. گفتند: ای ابودر، ما که چیزی در خانه تو نمی بینیم که سبب بی نیازی تو باشد. فرمود: بلی، در این ظرف دو قرص نان جو هست که مرا بی نیازی می کند.^۳

و در روایت دیگر است که نظیر این عمل را معاویه با ایشان کرد و پس از اینکه ابودر پذیرفت، آن دو غلام گفتند: ای ابودر، معاویه به ما قول داده که اگر تو این مال را بپذیری، ما را آزاد کند پس به خاطر آزادی ما بپذیر. فرمود: اگر این مال را بپذیرم شما از بندگی معاویه آزاد می شوید ولی من بنده او خواهم شد. یعنی از این به بعد باید مطابق میلش رفتار کنم (دینم را به دنیایش بفروشم).

در کتاب اسلام و مشکلات اقتصادی تألیف سید ابوالاعلی مودودی، پس از اینکه مفاسد کنونی جهانی را تماماً از اسراف و تبذیر سرمایه داران می داند، می نویسد: این ثروتمندان زنا را یکی از لوازم زندگی خود قرار داده و گروهی از زنان را راقصه های زناکار و عده ای از مردان را دلالهای بی همه چیز نمودند. آواز و خوانندگی هم بکنوع سرگرمی اینان است و برای همین کار عده ای را بعنوان خواننده و رقص و هنرپیشه و

- الرضا والسخط (سفینه البحار جلد ۱ صفحه ۳۴).

۱- من قنع بالمقسم استراح من الهم والكدو التعب. (سفینه البحار جلد ۲ صفحه ۴۵۲).

۲- و سئل عن قوله صلى الله عليه وآله فلنحیینه حیوة طیبه فقال هی القناعة (سفینه البحار

جلد ۲ صفحه ۴۵۲).

۳- سفینه البحار جلد ۲ صفحه ۴۵۲.

کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «بسا تهیدستی که اسراف کننده تر از ثروتمند است. زیرا ثروتمند خرج می کند از آنچه خداوند به او داده و فقیر خرج می کند بی آنکه باو عطائی شده باشد».^۱

بنابراین بیشتر تکلفات وسائل زندگی و معیشت که اکثر مردم به آن مبتلا هستند و هیچ ملاحظه شأن و مداخل خود را نمی کنند و غالباً مبتلا به قرض و پریشانی هستند اسراف است و سببش این است که هر کس همیشه به بالاتر از خودش می نگرد و می خواهد از او کمتر و پائین تر نباشد و لذا گرفتار اسراف شده و همیشه در سختی و رنج و ناراحتی و نارضایتی و پریشانی بسر می برد. در صورتی که اگر مطابق دستور شرع به زیر دست نگاه می کردند که از آنها در امور دنیا پائین ترند، هیچگاه مبتلا به اسراف و ناراحتی های فراوان نمی شدند. پس بیشتر این ورشکستگیها، از اسراف سرچشمه می گیرد که اگر به دستور شرع و به حکم فطرت و عقل سلیم خود این گناه کبیره را ترک می کردند و در جمیع حالات رعایت اقتصاد و میانه روی نموده، قناعت را پیشه خود می کردند خوشبختی دنیا و آخرت را در می یافتند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «حقیقت ایمان را کسی نمی چشد مگر در اوسه خصلت باشد: دانستن احکام و مسائل دینی، شکبیائی در گرفتاریها، اندازه گیری نیکو در مخارج زندگی».^۲

و حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که در معیشت خود میانه روی کند، من ضمانت می کنم که هرگز تهیدست نشود».^۳

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «نجات دهنده ها سه چیز است: ترسیدن از خداوند در نهان و آشکار و میانه روی در هنگام دارائی و تهیدستی و حق گفتن در موقع خوشنودی و خشمناکی».^۴

۱- عن ابی عبدالله علیه السلام رب فقیر هو اسرف من العنی ان العنی ینفق مما اوتی والفقیر ینفق من غیر ما اوتی (فروع کافی ج ۴ ص ۵۵ باب زکاة).

۲- لا یدق المرء من حقیقة الایمان حتی یکون فیه ثلاث خصال الفقه فی الدین و الصبر علی المصائب و حسن التقادیر فی المعاش. (سفینه البحار جلد ۲ صفحه ۱۳۵).

۳- ضمانت لمن اقتصادان لا ینفقتر (نکاح وسائل فی النفقات باب ۲۵ ج ۱۵ ص ۲۵۹).

۴- و اما المنجیات فخوف الله فی السرو العلانیة و القصد فی النفی و الفقر و کلمة العدل فی

موسیقی دان و آهنگساز، برای خود خریده و به کار واداشتند. ایشان شوق شدید و دیوانه‌واری به بازیها و سرگرمیهای ضد انسانی پیدا کردند و برای همین جهت عده‌ای از دیوانه‌ها، رقاص‌ها، رقاصه‌ها، هنرمندان، هنرپیشگان و نقاشان را میدان دادند.

و از همین جا بود که فنون جدید هنرهای نوینی پیدا شد که هیچ لزومی برای زندگی شرافتمندانه انسانی نداشت بلکه پیدایش و توسعه آن بر ضرر انسانیت و اخلاق تمام شد. — صید و شکار هم یکی دیگر از سرگرمی‌های مهم و درعین حال منبع ثروت اندوزی سرمایه‌داران شده و روی همین اصل، عده زیادی از توده مردم را به عنوان اطراف و اسکوورت به خدمت آوردند که برای آنان و سرگرمیشان به شکار و صید پردازند و اگر این شهوت سرمایه‌داری گل نکرده بود، آنان نیز صاحب شغل جدی انسانی بودند. این ثروتمندان از خدا بی خبر، گروه قابل توجهی را در راه فراهم ساختن انواع مسکرات از مشروبات الکلی و افیون و حشیش مشغول نمودند. سرمایه‌داران در به کار بردن ثروت‌های مادی، حداکثر سوء استفاده را نموده و آنرا در ساختن قصرها و آپارتمانها و کاخهای چند طبقه‌ای و ایجاد باغها و تفریحگاهها و کاباره‌ها و تئاترها و عیاشخانه‌ها از بین بردند. آنان در این اسراف کاری ضد اسلامی و انسانی به جایی رسیدند که ساختمانهای بزرگ و مجللی درست کردند که پس از مرگ در آن دفن شوند و مقبره‌های وسیعی ساختند که بسیار لازم و ضروری بود که به جای آنکه مقبره خانه کسانی گردد که خانه و کاشانه‌ای برای استراحت و زندگی ندارند — اسراف آنها به جایی رسیده که برای سگهای خود اطاقهای عالی ساخته و بر آن قلاهدیهای طلا بسته و مریانی استخدام نموده‌اند و در این راه ثروت هنگفتی را بیهوده به هدر داده‌اند (در مجله نیواستیسمن در ۹ ثورن ۱۹۶۲ می نویسد: آمریکاها در هر سال در حدود سه میلیارد دلار ۲۴ میلیارد تومان است برای سگها و توله‌هایشان خرج می کنند). در حالی که لازم بود این مال را در راه بر طرف ساختن نیازمندیهای همنوعان بپجارت خود خرج کنند. و ثروتمندان میل شدیدی به زیورهای گرانبها و لباسهای فاخر و ظروف طلا و نقره دارند. دیوارهای منازل را با نقاشی های گرانبها و عکسهای پر قیمت و پرده‌های زرباف زینت داده‌اند... «پایان نقل از کتاب اسلام و مشکلات اقتصادی».

ضمناً این نکته هم یادآوری شود: اینکه می گوئیم صرف فلان مقدار مال نسبت به فقیر اسراف و نسبت به ثروتمند اسراف نیست، اشتباه نشود که ثروتمند هر نوع مخارجی

Leader-Khamenei.com

اسراف ۱۰۷
در هر راهی که خواست بکند مانعی ندارد و صرف مال در عیاشی و هوسرانی برای او جایز است و چون دارائی دارد برای او اسراف نیست بلکه حکم او شدیدتر و تکلیفش بیشتر است.

زیرا زیاده‌روی و صرف مال در مسکن و لباس و فرش و معیشت روزانه و لوازم زندگی، زیاده‌تر از آنچه لازم دارد و سزاوارشان و لایق به حال او است حرام است. و ثانیاً آنچه از مخارج ضروری و لایق به شأنش زیاد بیاید، حق ندارد آن را ذخیره کند بلکه باید خمس (یک پنجم) آنرا به موارد معین برساند و اگر مورد وجوب زکات بوده، زکاتش را خارج کند. اگر در ارحام و خویشانش فقیر و گرفتاری است واجب است به مقداری که ترک آن قطع رحم می شود، به آنها کمک مالی کند. مثلاً اگر رحم فقیرش سرمایه لازم دارد باید سرمایه اش بدهد. اگر بدهکار است باید بدهیش را پردازد. اگر مریض است دارو و وسائل سلامتی را فراهم کند بلکه واجب است هر مسلمان مضطر و بیچاره‌ای را که از حالش خبردار می شود فریاد رسی کند. و اگر به این تکالیف عمل نکرده از کسانی است که خداوند در باره ایشان می فرماید: «آنانکه زرو سیم را انداخته کرده و در راه خدا خرج نمی کنند به عذابی دردناک نودیشان ده — روزی که آنرا (سیم و زر را) در آتش دوزخ سرخ کرده و پیشانیها و پهلوها و پشت‌هایشانرا بآن داغ کنند. این همان است که برای خود ذخیره نموده‌اید اکنون رنج آن گنج را که خود ذخیره کرده‌اید بچشید».

از رسول خدا صلی الله علیه و آله در تفسیر این آیه چنین رسیده که فرمود: «هر کس درهم و دینار ذخیره کند و حق واجبش را نپردازد (در راه بدهکار و ضرر دیده و غیر آنها و در راه خدا اتفاق نکند) روز قیامت با آن داغ کرده می شود».^۲

آیات و اخبار وارده در لزوم انفاق در راه خدا و ثوابهای بیشمار آن و تهدید و وعده عذاب برای بخل کردن از انفاق و جمع کردن مال، بسیار است که ذکر آنها خارج از

۱- والذین یکتزون الذهب و الفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فیشرمهم بنذاب الیم یوم یحیی علیها فی نار جهنم فتکوی بهاجباهم و جنوبهم و ظهورهم هداما کیزتم لافنسکم فذوقوا ماکنتم تکتزون (سوره براتة آیه ۳۳).

۲- قال رسول الله صلی الله علیه و آله مامن ذی کنز لا یؤدی حقه الاچی به یوم القيمة تکوی به جینه و قبل له هذا کنزک الذی بخلت به (تفسیر المیزان جلد ۹ ص ۶۰).

بحث ماست.^۱

شنیده می شود که بعضی از ثروتمندانی که خود را مسلمان می دانند، میلیونها مال خود را در بانکهای خارج ذخیره می کنند که پس از مرگشان شایع و همه می فهمند اینها را نزد خدا چه عذری است؟ اگر بگویند نمی دانستیم، به آنها می گویند: چرا دستورات دینی خود را یاد نگرفتید؟ چرا در مجالس موعظه حاضر نشدید و اگر می دانستید چرا عمل نکردید؟ زهی حسرت ابدی و پشیمانی همیشگی که بهره چنین ثروتمندانی است.

دیدنی که چه کرد اشرف خیر او مظلومه برد و دیگری زر

چه بسیار ثروتمندانی که نمی دانند غرض و فایده مال، اتفاق در راه خدا است.

مال را کنز هر حق باشی حمول نعم مال صالح گفتش رسول

و گفته «برای نهادن چه سنگ و چه زر» از مال خدا داده که می توانستند در این عالم ذکر جمیل و در آن عالم ثوابها و بهره های همیشگی تحصیل کنند. در عوض لعنت در اینجا و حسرت و ندامت و محرومیت بلکه عذابی جاودانی در آنجا برای خود تحصیل می کنند.

باعتبار زمان هم مختلف است: چنانکه نسبت به اشخاص، اسراف فرق می کند همچنین به اعتبار زمان هم مختلف است. زیرا ممکن است صرف مقداری از مال برای معیشت نسبت به شخصی اسراف نباشد، در حالی که اگر سال قحطی و فقر عمومی پیش آید، صرف چنین مقدار برای همین شخص اسراف باشد و بر او واجب می شود که به کمتر از آن معیشت کند و مازاد را به دیگران که گرفتارند بدهد.

معتب خادم امام صادق علیه السلام گوید: وقتی که در مدینه گرانی شده بود امام علیه السلام از من پرسید چه مقدار خوراکی (گندم و جو) داریم؟ گفتم: به مقداری که چندین ماه مصرف کنیم موجود است. فرمود: همه را بیرون ببر و بفروش. گفتم: در مدینه گندم و جو نایاب است. فرمود: بفروش. چون فروختم امام علیه السلام فرمود: مانند سایر

۱- قال رسول الله صلى الله عليه وآله كل ما يؤدى زكوة فليس بكنز وان كان تحت سبع ارضين و كل ما لا يؤدى زكوة فهو كنز وان كان فوق الارض (تفسير برهان ج ۲ ص ۱۲۱).

و قال صلى الله عليه وآله ما من عبدة مال لا يؤدى زكوة الا جمع يوم القيمة صفائح يحمى عليها في نار جهنم فتكوى به جبهة وجنابه وظهوره حتى يقضى الله بين عباده في يوم كان مقداره خمسين الف سنة مما تعدون ثم يرى سبيله اما الى الجنة و اما الى النار (مجمع البيان ج ۵ ص ۲۶).

مردم برای مصرف منزل روزه روز خریداری کن و فرمود: برای خوراک اهل منزل نصف گندم و نصف جو قرار ده و خدا می داند که من توانائی دارم که خوراک همه را نان گندم خالص قرار دهم لیکن دوست دارم که خداوند ببیند مرا که در اداره کردن امور زندگی به نیکی رفتار کردم.^۱

چنانچه نسبت به لباس هم همین است. بعضی از بی خردان به حضرت سجاد علیه السلام و حضرت صادق علیه السلام و حضرت رضا علیه السلام ایراد می گرفتند که چرا شما لباس فاخر می پوشید در حالی که اجداد شما پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام چنین لباسهایی نمی پوشیدند امام علیه السلام در جواب می فرمود: زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله فقر عمومی بود و پوشش مناسب آن زمان همان بود که جد ما می پوشید. ولی زمان ما زمان توسعه و گشادگی است و اگر بخواهیم مانند جد خود پوشیم، به ما توهین می کنند.^۲

در روایت دیگر است که حضرت صادق علیه السلام به سائل فرمود: نزدیک بیا پس لباس خود را باز کرد دید امام علیه السلام لباس زبر و کهنه ای که متصل به بدن شریفش بود پوشیده است. حضرت فرمود: این را برای تواضع نزد خدا پوشیده ام و لباس فاخر را بر روی آن برای چشم تو و امثال تو.^۳

اسرافى که همیشه حرام است: باید دانست که سه قسم اسراف است که در همه و در جمیع حالات حرام و اختصاص به شخص یا زمان یا جایی ندارد.

اول، ضایع کردن مال و بی فایده کردن آن هر چند آن مال کم باشد مانند هسته خرما را دور انداختن، هنگامی که قابل استفاده باشد. یا بقیه ظرف آب را ریختن در جایی که آب نایاب باشد و به آن مقدار رفع نیازمندی می گردد. چنانچه در ضمن احادیث

۱- عن معتب قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام وقد تزید السمر بالمدينة کم عندنا من طعام قال قلت عندنا ما یکفينا شهر کثیرة قال اخرجه و بهه قال قلت له و لیس بالمدينة طعام قال بهه فلما بههه قال اشترع الناس یوماً و قال یا معتب اجعل قوت عیالی نصفاً شعیراً و نصفاً حنطة فان الله یعلم انی واجدان لطمهم الحنطة علی وجهها ولکنی احب ان یرائی الله قد احسنت تقدير المعیشه (فروع کافی کتاب المعیشه باب الحکرة ج ۵ ص ۱۶۶).

۲- صلوۃ وسائل ابواب ملایس باب ۲۲.

۳- صلوۃ وسائل باب ملایس بواب ۸ ج ۳ ص ۳۵۱.

گذشته ذکر گردید. یا لباسی که قابل استفاده خود یا دیگری است پاره کردن و یا دور انداختن. یا خوراکی را نگهداشتن و به دیگری ندادن تا اینکه ضایع شود مانند روشن کردن چراغ در روشنایی آفتاب و مانند دادن مال به دست سفیه یا صغیری که قدر آنرا نمی داند و آن را تلف می کند و نظائر اینها.

حضرت صادق علیه السلام میوه نیم خورده ای را دیدند که از منزل ایشان بیرون انداخته شده بود (مانند اناری که تمام دانه هایش را نخورند و دور اندازند یا خربزه و هندوانه را که مقداری از مغزش باقیست دور اندازند). پس آن حضرت خشمناک شد و فرمود: این چه کاری است که کردید اگر شما سیر شدید، بسیاری از مردم هستند که سیر نشدند پس به آنهایی که نیازمندند بدهید^۱

و نسبت به دور ریختن تخته طعام خصوصاً خورده نان (مگر در صحرا برای حیوانات)، روایات تهدید آمیزی رسیده که ذکر آنها موجب طول کلام است. و مرویست که در زمان دانیال پیغمبر به واسطه بی حرمتی به نان و انداختن آن در زیر دست و پاه نفرین آن حضرت به قطعی مبتلا شدند به قسمی که به خوردن یکدیگر ناچار شدند.

در وسائل مرویست که حضرت باقر علیه السلام خواستند به مستراح بروند، خورده نانی افتاده بود. حضرت آنرا برداشتند و به غلام خود دادند و فرمودند: آنرا نگهدار. پس از برگشتن آن خورده نان را مطالبه فرمود غلام گفت: آنرا پاک کردم و خوردم. حضرت فرمود: تو در راه خدا آزادی. گفتند: این غلام کاری نکرده که مستحق آزادی شود. فرمود: چون از نعمت نان احترام کرد و آنرا خورد، بهشت بر او واجب شد. پس دوست نداشتم غلام من باشد کسی که خدا او را بهشتی فرموده. و مثل همین روایت از حضرت سید الشهداء علیه السلام نقل شده است^۲.

۱- عن الصادق علیه السلام انه نظر الى فاكهة قدرت من داره لم يستطع اكلها فغضب فقال ما هذا ان كنتم شبعتم فان كثيراً من الناس لم يشبعوا فاطعموه من يحتاج اليه. (مستدرک كتاب الاطعمة والاشربة باب ۶۱ صفحه ۹۴).

۲- طهارت وسائل باب ۳۹: عن الحسين بن علي عليهما السلام انه دخل المستراح فوجد لقمعة ملقاة فنفقها الي غلام له وقال يا غلام اذكرني بهذه اللقمة اذا خرجت فاكلها فغلام فلما خرج - الحسين بن علي قال يا غلام اللقمة قال اكلتها يا مولاي قال انت حلووجه الله فقال رجل اعفقه قال نعم سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول من وجد لقمة ملقاة فمسح او غسل منها لم ياكلها لم

←

از همین قبیل است پوشیدن لباس فاخری که برای حفظ آبرو است در جایی که در معرض کثیف شدن و ضایع گردیدن است. چنانچه در حدیث گذشته از حضرت صادق علیه السلام ذکر گردید.

خوردن چیزهای مضر هم اسراف است: دوم، صرف کردن مال است در آنچه به بدن ضرر برساند، از خوردنی و آشامیدنی و غیر آنها. مانند خوردن چیزی پس از سیری هر گاه مضر باشد. چنانچه صرف مال در آنچه که برای بدن نافع و صلاح آن است اسراف نیست.

در کافی مرویست که شخصی از اصحاب امام صادق علیه السلام از آنحضرت پرسید: که در راه مکه گاه هست که می خواهیم احرام ببنیم و نوره بکشیم. و سپس آرد همراه نداریم که پس از نوره بر بدن بمالیم. به عوض سیوس بدن را با آرد پاکیزه می کنیم و از اینکار اینقدر متأثر می شوم که خدا بهتر می داند. حضرت فرمود: آیا از ترس اسراف ناراحت می شوی؟ گفت: آری. فرمود: در چیزی که سبب اصلاح بدن باشد اسراف نیست. بسیار شده که می گویم آرد بیخته را با روغن زیت منزوج می کنند و بر بدن می مالیم. جز این نیست که اسراف در چیزی است که باعث تلف مال شود و به بدن ضرر رساند. گفتیم: اقتار که ضد اسراف است کدام است؟ فرمود: آنکه نان و نمک بخوری در حالی که توانایی بر خوردن چیزی دیگری داشته باشی. گفتیم: میانه روی کدام است؟ فرمود: آنکه نان و گوشت و شیر و سرکه و روغن بخوری گاهی از این و گاهی از آن.

صرف کردن مال در محرمات اسراف است: سوم، صرف کردن مال در مصرفهائی که شرعاً حرام است مانند خریدن شراب و آلات قمار و اجرت فاحشه و خواننده و رشوه دادن به حکام و صرف نمودن مال در چیزی که ظلمی در بر دارد، یا ستمی به

تستغرق فی جوفه الا اعتقه الله من النار ولم اكن لاستعبد رجلا اعتقه الله من النار.

۱- عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال له بعض اصحابه انا نكثون فی طریق مكة ففريد الاحرام ففعلی فلا یكثون معنا تنالة تذلک بها من التورة فتندلك بالدقیق وقد دخلنی من ذلک ماله اعلم به قال علیه السلام امخافة الاسراف قلت نعم قال علیه السلام لیس فیما اصليح البدن اسراف انی ربما امرت بالنقی فیلت بالزیت فاندلك به انما الاسراف فیها افسد المال واضر بالبدن قلت فما الافتراق قال اكل الخبز و السبع و انت تقدر علی غیره قلت فما القصد قال الخبز و اللحم و اللبن و الخل و السمن مرة هذا و مرة هذا (نکاح وسائل فی النفقات باب ۲۶).

در سورۀ هل اتی می فرماید: «می خوراند طعام را در راه دوستی خداوند (یا با دوست داشتن آن طعام) مسکین و یتیم و اسیر را»^۱. و به اتفاق مفسرین آیه شریفه در شأن حضرات امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و فضة خادمه است که سه روز روزه گرفتند و به آب افطار نمودند و نانهای خود را در راه خدا اتفاق کردند.

شخصی از حضرت صادق علیه السلام پرسید کدام صدقه افضل است؟ فرمود: «مردی که تهی دست باشد و به مشقت تصدق کند. آیا نشنیده ای آیه شریفه «و ایثار می کنند بر خودشان هر چند به آن نیازمندند»؟^۲

و در کافی از سماعه روایت نموده که از امام صادق علیه السلام پرسید از کسی که زیاده از قوت یک روز نداشته باشد، آیا می باید به کسی که قوت آنروز را ندارد چیزی بدهد و کسی که قوت یک ماه خود را دارد، آیا به کسی که قوت یک ماه را ندارد باید چیزی بدهد و همچنین نسبت به یک سال — یا اینکه اینها همه از جمله کفاف است که اگر از آنها چیزی ندهد، نمی شود او را ملامت کرد؟ حضرت فرمود: اینجا دو چیز است: یکی آنکه افضل و بهترین شما کسی است که در رغبت و میل به احسان و مقدم داشتن دیگران بر خود حریص نباشد. زیرا خداوند می فرماید: «و یوترون علی انفسهم» و دیگری آن است که کسی را بر نگاه داشتن قدر کفاف نمی شود ملامت کرد. و دست دهنده بهتر است از دست گیرنده و ابتدا کن در اتفاق به کسانی که متکفل معیشت ایشان هستی. و از امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که «مقدم داشتن دیگران بر خود بلندترین درجات ایمان است»^۳.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «خیری در اسراف نیست و اسرافنی در خیر و راه خدا نیست»^۴.

باید همه جا میانه روی کرد: در مقابل این آیات و روایات، آیات و اخباری است که امر به اقتصاد و میانه روی در اتفاق می کند مانند این آیه شریفه «در عطا کردن

«و یوترون علی انفسهم»

۱- و یطمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیمّاً و اسیراً (سورۀ آیه ۷۶، آیه ۸).

۲- ای الصدقة افضل فقال علیه السلام جهد النقل (کافی ج ۴ ص ۱۸ باب الایثار).

۳- عن علی علیه السلام الایثار اعلی الایمان (در الکلم).

۴- لاخیر فی السرف ولاسرف فی الخیر (سفینة البحار جلد ۱ صفحه ۶۱۶).

مسلمانی می زند و نظیر اینها. و در چنین مواردی از دو جهت مخالفت امر خدا و معصیت است: یکی گناه بودن اصل عمل و دیگر اسراف بودن صرف مال در آنها.

در تفسیر عیاشی از عبدالرحمن بن حجاج روایت کرده که از حضرت صادق علیه السلام معنی آیه «لا تبذر تبذیراً» را پرسید. فرمود: کسی که در غیر طاعت خدا خرج می کند مبذر است و کسی که در راه خدا صرف می کند میانه روست.

آیا در خیر اسراف می آید: ظاهر بعضی از آیات شریفه و روایاتی که در مدح ایثار رسیده، آن است که اتفاق مال در راه خدا در هر حالی هر چند صاحب مال خودش سخت به آن نیازمند باشد و بهر مقداری که باشد هر چند تمام دارائیش را بدهد، اسراف نیست بلکه مطلوب و مستحب است. مانند آیه شریفه «ایثار می کنند انصار، مهاجران را بر نفسهای خویش (یعنی اموال و منازل را از خود باز می گیرند و به ایشان می دهند) هر چند خودشان فقیر و محتاج به آن اموالند. و هر کس نفس خود را از بخل نگاهدارد پس ایشان گروه رستگارانند»^۱.

ایثار آن است که شخص به چیزی نیازمند است در عین حال، نیازمندی دیگری را بآن چیز می بیند، از خود می گیرد و به او می دهد.^۲

۱- و یوترون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون (سورۀ آیه ۹).

۲- در تفسیر منهج الصادقین از عاصم بن کلب که از رویان اهل سنت است نقل نموده که فقری بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شد و از فقر و گرسنگی شکایت کرد. آن حضرت به حجره های خود فرستاد که طعامی حاضر کنند. خیر آوردند که هیچ نیست. پس آن حضرت به اصحاب فرمود: آیا کسی هست این مسکین را طعام دهد و راضیش نماید؟ امیرالمؤمنین عرض کرد: این مسکین امشب مهمان من است پس او را به خانه برد و حضرت فاطمه علیها السلام را از حال او آگاه ساخت. فاطمه فرمود: یا علی طعام به مقدار یک نفر موجود است و آنرا برای دخترم زینب گذاشته ام و اختیار با شما است. حضرت فرمود: مصلحت آن است بچه را بخوابانی و چراغ را خاموش نما، زیرا طعام اندک در نظر مهمان خالی از استخفاف نباشد. پس فاطمه علیها السلام چنان کرد و آن طعام رانزد مسکین گذاشت و از آن خورد تا سیر شد و هنوز از آن طعام مانده بود و گفت سیر شدم و خداوند به طعام شما برکت داد و خوشنود اززد آن حضرت بیرون رفت. و در روایت دیگر است که از تنه آن طعام آن حضرت و فاطمه و حسنین و زینب و فقه و همسایگان خوردند و سیر شدند. و فرمای آن شب رسول خدا صلی الله علیه و آله تمام مطالب گذشته را خبر داد و خداوند این آیه را نازل فرمود

پریشانی شوند، سزاوار حالشان اقتصاد کردن است. چنانچه حال عموم مؤمنین غیر از صدیقین چنین است و آیه «ولا تجعل یلک...» هر چند خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله است لیکن مراد تعلیم به مؤمنین است.^۱

و از شهید اول چنین نقل شده که، ادله حسن ایتار، راجع به ایتار برخود است یعنی چیزی که شخصاً به آن نیاز دارد به مستحق بدهد. و ادله اقتصاد راجع به کسی است که عیالمند است و نباید دیگری را بر عیالش ترجیح دهد. یعنی چیزی که مورد نیاز عیال است، به مستحق دیگری ندهد. خلاصه ایتار بر نفس مستحب است نه بر عیال و نیز فرموده: مکروه است شخص تمام دارائیش را صدقه دهد مگر اینکه اطمینان ببرد باری خودش داشته باشد و نیز عیالمند نباشد.^۲

مرحوم سید محمد کاظم یزدی هم می‌فرماید: «در حرمت اسراف به دلیل قرآن مجید و سنت و اجماع علما، اشکالی نیست و مراد از اسراف صرف کردن مال است در جهتی که نزد عقلا لغو و بیفایده باشد. هر چند از جهت زیاد بودن بر مقدار حاجت یا بر مقدار لایق به حال او باشد و آیا اسراف در وجوه خیریه جاری است یا نه؟ پس از جماعتی که از آن جمله علامه در کتاب تذکره است، نقل شده که صرف مال در راه خیر اگر از اندازه‌ای که لایق به حال او باشد، زیاده‌تر شد اسراف است. و از مشهور علما چنانکه در کتاب مسالک است، اسراف در خیر نیست. چنانچه در حدیث مشهور است «لا اسرف فی الخیر کما لا خیر فی السرف» و قول اول احوط است. چون از جمله‌ای از اخبار مستفاد می‌شود (سپس روایت ابن ابی عمیر و صحیح بزنطی، و چند روایت دیگر را نقل کرده و آنگاه می‌فرماید) این روایات و آیات که از اسراف منع می‌کند آیه ایتار را نسخ می‌کند به شهادت روایات مسنده تا اینکه می‌فرماید: پس بعضی از میهمانها و عطایا از بعضی اشخاص که لایق به حالشان نیست و نزد عقلا تجاوز از حد و لغو شمرده می‌شود و از جهت دهنده یا از جهت گیرنده، غرض عقلانی در آن نیست، محل اشکال است و همچنین مخارج دیگری که داخل در این عنوان باشد. اگر چه بالذات امر مطلوبی باشد. بلی در بعضی اخبار اسراف در نفقه حج و عمره استثنای شده است و از پیغمبر اکرم صلی-

۱- دار السلام نوری جلد ۲ صفحه ۱۴۹.

۲- دار السلام نوری جلد ۲ صفحه ۱۴۹.

امساک بسیار ممکن مانند کسی که دستش به گردنش بسته شده باشد. و هر چه داری به مردم مده مثل کسی که دست خود را می‌گشاید که هیچ در دستش نماند (تا به سبب امساک زیاد نزد عقلا سزاوار ملامت گردی و به سبب بخشش زیاد مغموم و متحیر بمانی) پس بنشین ملامت و حسرت زده»^۱.

و در سوره فرقان می‌فرماید: «بندگان خدا کسانی هستند که هر گاه اتفاق کنند زیاده روی نمی‌کنند و امساک و بخل هم نمی‌ورزند بلکه به میانه روی اتفاق می‌کنند»^۲.

در روایت ابن ابی عمیر است که شخصی از حضرت صادق علیه السلام معنای آیه «وآتوا حقه یوم حصاده ولا تسرفوا انه لایحب المسرفین» را پرسید. حضرت فرمودند: فلان شخص انصاری زراعتی داشت و چون محصولش به دست می‌آمد، تمامش را به فقرا می‌داد و خود و عیالش بی چیز می‌ماندند. خداوند کار او را اسراف خواند و فرمود: حق زراعت را که خدا قرار داده، بدهید ولیکن اسراف نکنید. چون خداوند اسراف کنندگان را دوست نمی‌دارد.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «جز این نیست که شخص مالش را در راه حق اتفاق می‌کند در حالی که اسراف کننده است»^۳.

جمع بین دودسته آیات و اخبار: برای جمع این دودسته از آیات و اخبار و رفع تعارض بین آنها، علما و جوهی ذکر کرده‌اند: از طبرسی در شرح کافی نقل شده که ممکن است گفته شود: ادله حسن ایتار، راجع به زمان فقر عمومی است مانند صدر اسلام. و ادله اقتصاد راجع به زمان توسعه است. یا اینکه به اعتبار اختلاف حالات گیرنده است. یعنی بعضی از افراد گیرنده به واسطه دارا بودن بعضی مقامات و حالات سزاوار ایتارند و بعضی دیگر سزاوار اقتصاد با آنها است و همچنین نسبت به اتفاق کنندگان. یعنی کسانی که دارای مقام یقین و درجه کامل ایمان و صاحب نفس مطمئن‌اند، سزاوار حال ایتار و ایتار است و کسانی که اینطور نیستند و پس از ایتار ممکن است دچار اضطراب و

۱- ولا تجعل یدک مقولة الی عنک ولا تبسطها کل البسط فتقتد ملوماً محسوراً (سوره ۱۷ آیه ۳۱).

۲- والذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا (سوره ۲۵ آیه ۶۷).

۳- ان الرجل لیفتق ماله فی حق و انه لمسرف (تقیه ج ۲ ص ۲۵).

الله علیه و آله رسیده: ^۱ «هیچ نفقه‌ای نزد خدا، دوست داشتنی تر از نفقه‌ای که از روی میانه روی باشد نیست و دشمن می دارد اسراف را مگر در حج» ^۲.

در خیر اسراف نیست: به نظر مؤلف قول مشهور اقوی است و در خیر اسراف نیست. یعنی اگر کسی برای خدا نه هوای نفس در موردی که دانسته شود رضای خداوند در اتفاق است هر چه بدهد اسراف نیست هر چند تمام دارائیش را بدهد و آیات و روایاتی که دلالت بر حرمت اسراف و لزوم اقتصاد دارد به آن معارضه ندارد.

چون بسط کلام در جواب از این ادله خارج از وضع این رساله است و بنا نیست که این کتاب به صورت استدلالی نوشته شود تا همه بتوانند از آن بهره ببرند. به طور اجمال اشاره می شود که آیه «ولا تجعل يدك» به قرینه کلمه «محسوراً» نهی اشتقاقی است نه تحریمی و نه کراهت به معنای اصطلاحی و آیه «والذین اذا انفقوا لم يسرفوا» محتمل است که مراد اتفاق در خصوص معیشت باشد نه اتفاق فی سبیل الله. و بر فرض عموم می توان گفت که شاید مراد این است که «کسانی که در اتفاق کردن بخل نمی کنند و زیاده از حد هم خرج نمی کنند عباد الرحمن اند» یعنی همین قدر در نیکی آنها و بنده مطیع بودنشان کافی است.

و آیه «وأتوا حقه يوم حصاده ولا تسرفوا» محتمل است جمله «ولا تسرفوا ان الله لا يحب المرفرفین» جمله مستقل باشد و بنابر اینکه مربوط به قبل باشد به قرینه روایت وارده در تفسیر آن، مراد آن است که در هنگام رسیدن زراعت تمام آنرا اتفاق کنند و عیال خود را محروم و معطل نمایند و شکی در اسراف بودن این عمل نیست. زیرا اتفاق. مستحب و تکفل عیال واجب است و کسی که واجب النفقه خود را معطل گذارد و هر چه دارد اتفاق کند البته معصیت کرده و خلاف رضای خدا را مرتکب شده است. بلی در صورتی که مطمئن باشد از طریق دیگر می تواند معیشت ایشان را تأمین نماید. یا اینکه عیال او حق خود را اسقاط نمایند. ایشار کردن و هر چه هست در راه خدا دادن صحیح است. چنانچه بر همین وجه عمل ائمه حمل می شود. مثلاً امیر المؤمنین علیه السلام که

۱- ما من نفقة احب الى الله من نفقة قصد و ينفق الاسراف الا في حج و عمرة (سفينة البحار جلد ۱ صفحه ۶۱۶).

۲- جلد ۲ غایة القصوى - ضمن مسائل متفرقه.

مکرر ایشار فرموده و هر چه داشت اتفاق می کرد و باغی را که به دوازده هزار درهم فروخت، همه را به فقرا داد و چیزی برای عیال خود بر نداشت. و بالجمله هیچگاه آنحضرت و سایر بزرگان عاقله خود را معطل نمی گذاشتند و اگر گاهی ایشار می فرمودند، مطمئن بودند که از راه دیگر، معیشت عیالشان تأمین می گردد. نظیر آنچه در باره آیات شریفه بیان گردید. در روایتی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده و منعت می فرماید «کسی که پیش از مرگش تمام دارائیش را اتفاق کرد و اولاد صغار خود را بیچاره گذارد» نه اینکه اتفاق تمام دارائی بد است بلکه در این مورد خطا است. زیرا کسی که صغاری دارد و می داند پس از او معطل و مضطر می شوند، باقی گذاردن مال برای ایشان خودش فی سبیل الله است.

و نظیر همین است آنچه از نهی از وصیت بیش از ثلث رسیده بلکه امر شده که کسانی که مال زیادی ندارند و ورثه شان ضعیفند کمتر از ثلث وصیت کنند.

خلاصه این روایات، ارشاد به مورد اهم است برای اتفاق نه نهی از اتفاق کلی و صحیحه بنظر من محتمل است که در آن موردی که امام علیه السلام نهی اتفاق بیشتر را می فرماید، در آن مورد استحقاق بیش از این اتفاق نبوده است. و در روایت فقیه ممکن است اشاره به اشخاصی باشد که اتفاق مستحب می کنند در حالی که ترک اتفاق واجب کرده اند. و جواب روایت مسنده ظاهرش این است که امام علیه السلام در جواب ادعا و ایراد صوفیه به آنحضرت نسبت به وجوب ایشار، بیاناتی برای عدم وجوب ایشار فرموده و اینکه اتفاق به عیال و ارحام از موارد اتفاق فی سبیل الله است و جمله «لو كان نهی الله منه رحمة منه للمؤمنین» که در روایت مذکوره است شاهد است آیاتی که امر به اقتصاد و نهی از زیاده روی در اتفاق فرموده تماماً نهی ترحمی و اشتقاقیست.

چگونه می توان گفت ایشار مذموم است در حالی که عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام چنین بود و آیاتی که در باره ایشار اهلیت علیهم السلام مانند سوره هل اتی و آیه ایشار و آیه نجوی و غیره ^۱ رسیده بزرگترین شاهد این مطلب است و روایات وارده در حالات ائمه بسیار است. مانند اینکه حضرت مجتبی علیه السلام سه

۱- الذین ینفقون اموالهم فی اللیل و النهار سراً و علانية. (سوره بقره آیه ۲۷۴).

سال قطعی و گرانی اجناس، ایشان هر چه داشت با فقر تقسیم می فرمود و خود را به منزله یکی از آنها قرار می داد و در بعضی از سالها پس از آنکه هر چه بود داد، زوجه اش بر او خشم کرد و گفت: در چنین سال سختی، اولاد را به گدائی انداختی. پس آن مرحوم خانه را ترک کرد و به مسجد کوفه برای اعتکاف رفت. روز دوم شخصی در خانه آن مرحوم آمد و چند بار گندم بسیار خوب و چند بار از بهترین آردها تسلیم اهل خانه کرد و گفت: اینها را آقای اردبیلی فرستادند و خودشان در مسجد کوفه معتکف هستند. و چون آن مرحوم پس از اعتکاف به منزل آمد زوجه اش گفت گندم و آردی که فرستادید بسیار خوب بود. محقق که از این واقعه بی خبر بود دانست لطف خاص الهی است. سجدۀ شکر کرده و حمد و خدای را بجای آورد و مکرر واقع می شد که بر سرش عمامه بزرگ قیمتی بود و در راه سائلی می رسید، قطعه ای از آن را جدا می کرد و به او می داد و گاهی با سر برهنه به خانه بر می گشت.

و بالجمله حسن اتفاق در راه خدا هر چه و بهر اندازه باشد بدیهی است و در آن اسراف نیست مگر در صورتی که مستلزم ترک انفاق واجب باشد یا مورد اهمی در بین باشد یا اینکه مورد اتفاق استحقاق آن مقدار را نداشته باشد. چنانچه مفصلاً در صفحات قبل ذکر شد.

اسراف در عقاید و اعمال: آنچه ذکر شد راجع به اسراف در مال بود و چون اسراف در لبت به معنی تجاوز از حد و زیاده روی است، بنابراین در امور اعتقادی و همچنین در تمام افعال و اعمال انسانی متصور است.

اسراف در عقیده آن است که در بارۀ خود یا دیگری چیزی را که دروغ و سزاوار نیست، معتقد شود. مانند اعتقاد فرعون به ربوبیت خودش که گفت: «برای شما غیر از خودم خدائی نمی شناسم»^۱. و پروردگار عالم او را از مسرفین خواند. چنانچه می فرماید: «فرعون در زمین علو کرد و به درستی که از اسراف کنندگان است»^۲.

یا اینکه آنچه را که سزاوار تصدیق و اعتقاد آن است باور نکنند مانند اعتقاد به خدا و نبوت پیغمبران و امامت ائمه و معاد و غیره. چنانچه در قرآن مجید می فرماید «و

۱- ما علمت لکم من اله غیری (سوره ۲۸ آیه ۳۸).

۲- و ان فرعون لعال فی الارض و انه لمن المسرفین (سوره ۱۰ آیه ۸۳).

مرتبه تمام دارائی خود را با فقرا بالمناصفه تقسیم فرمود و اتفاقاتی حضرت سید الشهداء علیه السلام و سایر ائمه مشهور است. از آنجمله حضرت رضا علیه السلام روز عرفه ای در خراسان تمام دارائی خود را انفاق فرمود. فضل بن سهل گفت: آقا این چه ضرر و غرامتی است که متحمل شده اید؟ فرمود: بلکه این غنیمت بود که بهرۀ من شد.

و در روز نوروزی که به خواهش مأمون، آن حضرت جلوس فرموده بود و اموال و هدایای بسیاری نزد آن حضرت جمع شده بود، همه را به یک نفر مداح که اشعاری در مدح اهل بیت علیهم السلام سروده بود مرحمت فرمود.

از حضرت صادق علیه السلام مرویست که اگر تمام دنیا ملک من باشد و بمنزله لقمه ای شود و در دهان مؤمنی گذارم، خود را مسرف نمی بینم.

از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام مرویست که فرمود: «اگر دنیا و آنچه در آن است لقمه شده و آن را به عالم با ایمانی دهم، ترسانکم از اینکه در ادای حق او کوتاهی کرده باشم و اگر نادان فاسقی را از تمام دنیا چیزی به او دهم جز جرعه آبی که در حال تشنگی به او دهم، می ترسم از اینکه اسراف کرده باشم»^۱.

و نیز فرمود: «اگر تمام دنیا لقمه ای شود و به کسی که خدای را از روی اخلاص عبادت می کند بدهم، خود را در ادای حق او مقصر می بینم و اگر به کافر هیچ ندهم از دنیا تا از گرسنگی بمیرد پس جرعه آبی به او دهم خود را مسرف می بینم»^۲.

و خلاصه دو حدیث شریف آن است که اگر تمام دنیا را به مؤمن دانای با اخلاصی دهند هیچ اسراف نیست چون با مورد است و اگر به کافری بس جرعه آبی داده شده خوف اسراف است چون احسان به او بی مورد است.

و از بسیاری از بزرگان علما ایثارها نقل گردیده و بعضی هم آثار عظیمه دنیوی آن نیز رسیده اند مانند محقق اردبیلی. چنانچه در کتاب روضات الجنات می نویسند: در

۱- لو جعلت الدنيا و ما فيها لقمه و اعطيتها عالمًا مؤمنًا لخفت ان اکون مقصرًا فی حقه ولو منمت الدنيا و ما فيها کلها من جاهل فاسق الاجرة ماء اعطيته فی حال عطشه لخفت الاسراف (تفسیر علی بن ابراهیم قمی).

۲- لو جعلت الدنيا لقمه واحدة و لقمتها من یعبد الله خالصاً لرأيت انی مقصر فی حقه ولو منمت الکافر منها حتی يموت جوعاً ثم اذقتها شربة من الماء لرأيت انی قد اسرفت (سفينة البحار جلد ۱ صفحه ۴۰۸).

اینچنین جزای دهم کسی که از حد بگذراند و به آیات پروردگارش ایمان نیاورد. و عذاب آخرت سخت تر و باقی تر است»^۱.

اسراف در افعال آن است که آنچه را که سزاوار نباشد بجای آورد. یا آنچه سزاوار است بکند ترک نماید. چنانچه قوم لوط را که مرتکب عمل زشت و شنیع لواط می شدند مسرف خوانده و می فرماید: «جز این نیست که شما از روی شهوت نزد مردان می روید و زنان را ترک می کنید بلکه شما گروه اسراف کننده گانید»^۲. زیرا بذرا در غیر محل زرع قرار می دهید.

بلکه هر گناه فعلی یا قولی که از انسان سرزند اسراف است و هر گناهکاری مسرف است. چنانچه در سوره زمر می فرماید «بگو ای بندگان من که اسراف کرده اند به انجام گناهان زیاد بر ضرر نفسهای خودشان (یعنی افراط نمودند و از حد مصیبت را گذرانده اند) از رحمت خدا نوبید نشوید»^۳ یعنی رو به خدا آورند تا خدا آنها را رحمت فرموده بیاورد.

سزاوار است که مؤمنین در امور مباح هم سعی کنند که اسراف از آنها سر نزنند مانند اسراف در خواب و بیداری و حرف زدن و خوردن چنانچه در حدیث است خدا دشمن می دارد هر پر خور پر خوابی را^۴.

و به طور کلی هر کاری که به آن اشتغال دارند، سعی کنند از حد تجاوز نکند و برای دانستن شرح و تفصیل این مطلب به کتاب معراج السعاده و حلیه المتقین و سراج الشیعه و غیره از کتابهایی که در باب آداب زندگی و معاشرت از نظر شرع مقدس رسیده مراجعه نمایند.

۱- و كذلك نجزي من اسرف ولم يؤمن بآيات ربه ولعذاب الاخرة اشد و باقی (سوره ۲۰ آیه ۱۲۷).

۲- انکم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء بل انتم قوم مسرفون. (سوره اعراف آیه ۸۱).

۳- قل يا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم. (سوره ۳۹ آیه ۵۳).

۴- ان الله یغض کل اکول نهم.

۳۳- کبر و زیدن

سی و سوم از کبائر منصوصه کبر است که در روایت فصل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام ذکر شده و شیخ انصاری هم در مکاسب اعتبار روایت مزبور را تضمین نموده و فرموده است: اعتبار آن کمتر از صحیح نیست. و نیز در روایت اعمش از حضرت صادق علیه السلام ضمن شماره کبائر می فرماید «واستعمال التکبر والتجبر» و نیز از گناهانی است که در قرآن مجید بر آن وعده عذاب داده شده است. در سوره زمر می فرماید «آیا نیست در دوزخ آرامگاه تکبر کنندگان»^۱ یعنی بلی، جای ایشان دوزخ است و نیز می فرماید «در آتید بدرهای دوزخ در حالی که در آن همیشگی باشید پس بد جایگاهی است دوزخ برای تکبر کنندگان»^۲ و در سوره مؤمن می فرماید «اینچنین مهر می کند خداوند بر هر دل تکبر کننده سرکش»^۳ که خود را از دیگری برتر داند تا بدان مهر و نشانه شناخته شود و آیات وارده در موضوع تکبر بسیار است و تذکر بآیاتی که در باره کبر و زردن شیطان رسیده کافی است، که به واسطه این عمل رجیم و ملعون و مبتلا به عذاب همیشگی گردید. چنانچه در سوره بقره می فرماید «شیطان بآدم سجده نکرد و تکبر نمود

۱- الیس فی جهنم مثوی للمتکبرین (سوره ۳۹ آیه ۶۱).

۲- قبل ادخلوا ابواب جهنم خالدين فیها فینس مثوی المتکبرین (سوره ۳۹ آیه ۷۲).

۳- كذلك یطیع الله علی کل قلب متکبر جبار (سوره ۴۰ آیه ۳۷).

و از کافرین گردید»^۱.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن خطبه ای می فرماید: «از آنچه از کار خدا در باره ابلیس شد عبرت بگیرید زمانی که باطل کرد عمل دراز و جد و جهد بی اندازه اش را، در حالی که خدا را در ظرف شش هزار سال عبادت کرده بود و معلوم نیست آیا از سالهای دنیوی بوده یا از سالهای اخروی (که هر روزش هزار سال است) به سبب کبر یکساعت که با آدم نمود. پس کیست پس از ابلیس که از عذاب خدا سلامت بماند که به مثل معصیت او اقدام کرده باشد؟ اینطور نیست که خداوند آدمی را داخل بهشت کند به امری که به سبب آن از بهشت ملکی را بیرون کرد و جز این نیست که حکم خداوند در حق اهل آسمان و زمین یکی است و میان خدا و کسی از خلقش رخصتی نیست در مباح ساختن چیزی که خاصه او است که حرام گردانیده است آنرا بر تمام عالمیان» (یعنی کبریائی و بزرگواری) و پس از کلماتی چند می فرماید: «مانند قایل که بر برادر خود هابیل بدون آنکه خداوند مزیتی بر او قرار داده باشد، تکبر کننده نباشید تنها بزرگ دانستن خود او را گرفت از عداوتی که از حسد ناشی می شد و از آتش غضب حمیت و عصبیت درقلش آتش زد و شیطان در دماغش از باد کبر و نخوت دمید چنان کبری که به پشیمانی همیشگی مبتلایش کرد و گناه تمام قاتلها تا روز قیامت او را گرفت»^۲ خلاصه قایل به واسطه تکبری که به برادرش نمود، به بدبختی همیشگی و سخت ترین عذابها مبتلا گردید.

پس از جملاتی چند می فرماید: «از آنچه به امتهائی که پیش از شما تکبر نمودند رسید عبرت بگیرید. از غضب و انتقام الهی و عقوبتها و عذابهای او پند بگیرید به جاهای صورتهایشان در قبرها و جاهای افتادن پهلوهایشان، و پناه به خدا ببرید از اسبابی که کبر

۱- ای و استکبر و کان من الکافرین (سوره ۲ آیه ۳۴).

۲- الحمد لله الذی لبس العز الکبریاء واختارهما لنفسه دون خلقه وجعلهما حمی و حرماً من فعل الله بابلیس اذا احبط عمله الطویل و جهده الجهد و کان قد عبد الله ستة آلاف سنة لا یدری امن سنی الدنیا ام من سنی الاخرة علی کبر ساعة واحدة فمن ذا بعد ابلیس یسلم علی الله بمثل معصيته کلا ما کان الله سبحانه لیدخل الجنة بشراً بامر اخراج منها ملکاً و ما بین الله و بین احد من خلقه هواده. فی اباحة حمی الله علی العالمین - النج (نهج البلاغه خطبه قاصمه ۱۹۱).

کبر و زدن می آورد چنانکه از حوادث روزگار به او پناه می برد».

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «سه طایفه اند که خداوند در قیامت با آنها سخن نمی فرماید (یعنی مورد غضب خداوند) و به نظر رحمت به ایشان نمی نگرد و برایشان عذاب دردناکی است: پیرمرد زناکار، حاکم ظلم کننده، فقیر متکبر»^۱ یعنی عذاب این سه دسته از جوان زناکار و جبار غیر حاکم و متکبر غیر فقیر بیشتر است و جهت آنهم ظاهر است. زیرا مقتضی گناه در سه طایفه مزبور موجود نیست. پیری که آتش شهوت که در سن جوانی است در او نیست، هرگاه زنا کند معلوم می شود خیلی بی حیا است و اعتنائی به احکام خدا ندارد و لذا عقوبت پیرها در بیشتر گناهان بیش از جوانان است. اما نسبت به حاکم، چون قوه وسلطه ای که خداوند به او داده است برای بسط عدل است اگر ستم را پیشه کند، علاوه بر گناه، کفران نعمت خدا را که کرده در حقیقت منکر بندگی خود شده است. و اما گدای متکبر، چون یکی از اسباب بزرگی فروختن، مال است و کسی که ندارد و تکبر هم می کند، معلوم می شود خبیث و معاند با آفریدگار است.

شخصی از حضرت صادق علیه السلام می پرسد: کمترین درجات الحاد یعنی انحراف از حق چیست؟ حضرت فرمود: کمترین درجاتش کبر است^۲. و حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «اظهار عزت و بزرگی و کبریائی به منزله دو لباس و یژه خدا است» (یعنی چنانچه در لباس مخصوص سلطان کسی حق شرکت ندارد، در این دو صفت هم هیچ مخلوقی حق شرکت با خدا را ندارد) پس هر کس به یکی از این دو صفت دست اندازد خداوند او را در دوزخ سرنگون می فرماید»^۳.

و نیز فرمود: کبر و بزرگی به منزله لباس مخصوص خداوند است و کسی که تکبر می کند در صفت و یژه خداوند، باو ستیزه نموده»^۴ زیرا شخص متکبر در حال تکبر کردن،

۱- ثلاثة لا یکلمهم الله ولا ینظر الیهم یوم القیمة ولا یرکبهم و لهم عذاب الیم شیخ زان و ملک جبار و مثل مختال (کافی ج ۳ ص ۳۱۱)

۲- عن حکیم قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن ادنی الاحاد فقال علیه السلام ان الکبر ادناه (کافی ج ۲ ص ۳۰۹).

۳- المزراء الله والکبر ازاره فمن تناول شیئاً منه اکبه الله فی جهنم (کافی ج ۲ ص ۳۰۹)

۴- الکبر رداء الله و المتکبر ینزع الله رداءه (کافی ج ۳ ص ۳۰۹)

بندگی خود و اینکه همه چیزش از خدا است فراموش کرده و خود را مستقل می داند و فرعون وار می گوید من بزرگتر و بالاتر از من چنینم و چنانم پس در آن حال در مقابل حضرت احدیت قرار گرفته، دعوی ربوبیت می کند. و خلاصه کلام آن است که انسان می تواند به هر یک از صفات خدا که بشود، بشر دارا شود، متصف گردد. مانند عفو، رحم، جود، احسان، کرم، حلم، علم، محبت، رأفت، بلکه درجات قرب به مقدار شدت وضعف ظهور این صفات است. لیکن صفت عزت و عظمت و کبریائی از صفات مختص خدائی است و هیچ بنده را نمی رسد که خود را به این دو صفت متصف سازد.

در قرآن مجید می فرماید: «بزرگی و بزرگواری و یژه خداوند است در آسمانها و زمین»^۱.

و حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «در دوزخ دره ایست و یژه متکبران که آنرا سفر می گویند: از سختی گرمای خود به خداوند شکایت کرد و اجازه خواست دمی برزند پس دمی برکشید و دوزخ را سوخت»^۲.

و نیز فرمود: «جز این نیست که متکبران به صورت مورچه های ریز محشور می شوند و مردم آنها را پایمال می کنند تا خداوند از حساب خلافت فارغ شود»^۳.

علامه مجلسی در شرح این حدیث می فرماید: این خبر دلالت دارد که ممکن است انسان در روز رستاخیز خودتر از پیکره دنیای خود باشد، با اینکه همه اجزای اصلی یا برخی از آن در او باشد و سپس اجزای دیگر بدان اضافه شوند و درشت تر شود زیرا دور است تا این حد هم اجزای درهم کوبیده شوند و ممکن است مقصود این باشد که با پیکری بدینصورت خوار محشور شوند گرچه تشنه بزرگتر باشد. یا مقصود از صورت مورچه، بیان پستی و خواری آنها باشد. یعنی پایمال مردم محشور شوند در هر صورتی که هستند.

کبر و تکبر و اقسام آن: کبر حالتی است که در انسان از خود بینی پدید می آید که خود را بالاتر و بزرگتر از دیگری (یا دیگران) می داند و ظاهر ساختن این حالت را در

۱- وله الکبرياء في السموات والارض (سوره ۴۵ آیه ۳۶).

۲- ان في جهنم لوادياً للمتکبرين يقال له سقرشكا الى الله عزوجل شده حره و سآله ان ياذن له ان يتنفس فتتنفس فاحرق جهنم (کافی ج ۲ ص ۳۱۰).

۳- ان المتکبرين يجعلون في صور الذر يوطأهم الناس حتى يفرغ الله من الحساب (کافی ج ۲ ص ۳۱۱).

کبر ورزیدن
گفتار و کردار تکبر می گویند و بر سه قسم است: کبر در برابر خدا و کبر در برابر پیغمبر و امام و کبر با مردم.

کبر در برابر خدا دارای انواعی است. گاهی انسان جاهل و مغرور را حالتی دست می دهد که در آن حال خود را مستقل دانسته، هستی و تمام شئون خود را از خودش می داند و حاضر نیست خود را مخلوق وزیر دست و تحت تدبیر و تربیت خدا بداند و به زبان حال و قال می گوید منم که چنین کردم و چنان خواهم کرد و در اثر توانائی محدود ظاهری و مستی مال و جاه، خدائی و پروردگاری آفریدگار را تصدیق ندارد و ظلمت کفر تمام دلش را گرفته است.

در قرآن مجید می فرماید: «نیست در سینه های ایشان مگر کبر و سرکشی که به آن نخواهند رسید»^۱ (و به مقتضای آن یعنی نه در دنیا و نه در آخرت به بزرگی و غالب شدن بر حق نخواهند رسید) و در جای دیگر می فرماید: «کسانی که سرای دیگر را باور نمی کنند، دلهاشان انکار کننده است و ایشان تکبر کنند گانند»^۲.

گاهی این غرور و نخوت و کبر شدیدتر شده و از خودش تجاوز می کند و در باره دیگران هم دعوی ربوبیت و الوهیت می کند و می گوید: من فلان جمعیت را اداره می کنم و آنها تحت تصرف و تربیت منند. چنانچه فرعون احمق می گفت: من پروردگار بزرگتر شمایم^۳. و برای مدعای خودش دلیل می آورد که «آیا برای من سلطنت و تصرف در ملک مصر نیست و جمیع شئون این مملکت که از آن جمله جریان نهرها از زیر قصرهای من است آیا مال من نیست»^۴ و گاهی می گفت غیر از خودم برای شما خدائی سراغ ندارم»^۵.

و مانند نمرود بدبخت که حتی زندگانی و مرگ را از خودش می دانست و می گفت: «من زنده می کنم و می میرانم»^۶.

۱- ان في صدورهم الاكبر ما هم ببالغيه (سوره ۴۰ آیه ۵۶).

۲- فالذين لا يؤمنون بالآخرة قلوبهم منكرة وهم مستكبرون. (سوره نحل آیه ۲۳).

۳- انا ربكم الاعلى (سوره ۷۹ آیه ۲۴).

۴- اليس لي ملك مصر وهذه الانهار تجري من تحتي (سوره ۴۳ آیه ۵۰).

۵- ما علمت لكم من اله غيري (سوره ۲۸ آیه ۳۸).

۶- قال انا احبي واميت (سوره ۲ آیه ۲۶۰).

و دلیلش این بود که دو نفر مقصر را از زندان آوردند یکی را کشت و دیگری را زنده نگهداشت.

گاهی نیز در اثر جهل و غرور، از بندگی و اطاعت اوامر و نواهی خداوند تکبر می کند هر چند منکر خدا نیست. چنانچه در سوره نساء می فرماید ابناء و امتناع ندارد مسیح علیه السلام و ملائکه مقربین که بنده خدا باشند و کسی که از بندگی خدا امتناع ورزیده و تکبر و سرکشی کند، پس به زودی همگی ایشان را بسوی خود جمع فرماید پس آنهایی که ایمان آوردند و کارهای شایسته بجای آوردند پس مردهایشان رابه ایشان تمام می دهد و از فضل خود به آنها زیاده می دهد. اما آنهایی که زیر بار اطاعت و بندگی اونرفته تکبر و سرکشی کردند پس آنها را عذاب می فرماید عذاب دردناکی.^۱

در حقیقت ترک عبادت و اطاعت از روی کبر و سرکشی کفر و انکار الوهیت و ربوبیت خداوند است که او را سزاوار ستایش و پرستش نمی داند. زیرا کسی که خود را به بندگی و خدا را به خدائی شناخت و خود و جمیع شؤنش را مخلوق و مروبب او دانست محال است در برابر او گردن کشی کند و اگر گناهی از چنین کسی سرزند و امر خدای را مخالفت کند در اثر غفلت و غلبه شهوت و هوای نفس است نه انکار ربوبیت و کبر در مقابل خدا — چنانچه حضرت سجاد علیه السلام در دعای ابو حمزه عرض می کند: «خداوند زمانی که تو را گناه کردم منکر خدائی تو نبودم و امر تو را خوار و کوچک نشمردم و وعده عذاب تو را سبک نگرفتم و خود را از روی سرکشی در معرض قهر تو قرار ندادم لیکن گناهی بود که از من سرزد و نفسم برایم جلوه داد و فریسم داد و هوای بر من غالب شد».^۲

هر گناهی که از روی کبر و سرکشی باشد قابل آمرزش نیست زیرا شاهد بر کفر صاحبش می باشد. و از اینجا کفر ابلیس ظاهر می گردد. چون امر خدای را که سجده به آدم بود از روی سرکشی ترک کرد و گفت: «هرگز برای بشری که او را از خاک آفریدی

۱- لن يستكف المسيح ان يكون عبداً لله ولا الملائكة المقربون ومن يستكف عن عبادة ويستكبر فسيفشهم اليه جميعاً فاما الذين آمنوا وعملوا الصالحات فيوفيههم اجرهم ويزيدهم من فضله واما الذين استكفوا استكبروا فمبد بهم عذاباً اليماً (سوره ۴ آیه ۱۷۲ و ۱۷۳).

۲- اللهم لم اعصك حين عصيتك وانا برؤيتك جاحد ولا بامرك مستخف ولا لوعيدك متهاون ولا لعقوبتك متعرض ولكن خطيئة عرضت وسولت لي نفسي وغلبنى هوای واعاننى عليها شقوتى ... (دعای ابو حمزه ثمالی).

سجده نمی کنم»^۱ و خداوند در پاسخش فرمود: «نمی رسد ترا که در عالم بالا تکبر کنی بیرون شو که تو از پستهای»^۲ و نیز می فرماید: «ابلیس اطاعت امر خدا را نکرد و تکبر نمود و از کافرها بود».^۳

ترک دعا از روی کبر نیز کفر است؛ چنانچه دعا نکردن و ترک عبادت خدا اگر از روی کبر باشد، یعنی خود را به او نیازمند نبیند نیز کفر و موجب خلود در آتش است. در قرآن مجید می فرماید: «و گفت پرودگارتان که مرا بخوانید تا شما را پاسخ گویم. جز این نیست آنانکه از پرستش من سرکشی کنند، زود باشد که در دوزخ درآیند در حالی که ذلیل و خوار شده گانند».^۴

در تفسیر کاشفی می نویسد: مراد از دعا سؤال است یعنی بخواهید که خزانه من مالا مال است و کرم من بخشیده آمال — کدام گدائی است که نیازپیش آورد و نقد مراد بر کف/امیدش نهادم و کدام محتاج زبان سؤال گشاد که رقعۀ حاجتش را به توقیع اجابت متوجه نساختم.

بسر استیسان ابرادت که سر نههاد شبسی که لطف دوست برویش درپچه ای نگشود و چون حقیقت دعا یعنی سؤال در حال احتیاج از روی عجز و انکسار از حضرت آفریدگار، همان عبودیت و پرستش خداوند است. پس کسی که از روی کبر ترک دعا کند، یعنی خود را نیازمند او نداند، خدا را سزاوار پرستش ندانسته و آن کفر محض و موجب خلود در آتش است.

حضرت سجاد علیه السلام عرض می کند: «پروردگارا سؤال کردن از حضرت را عبادت نامیدی (زیرا عبادت آشکار کردن نهایت ذلت به درگاه خداوند و بالاترین اقسام آن سؤال کردن از او است از روی احتیاج و خضوع و دلشکستگی) و عبادت نکردن را استکبار نامیدی (زیرا ترک سؤال از خداوند ظاهر ساختن بی نیازی خود از خداوند و اقرار

۱- قال لم اکن لاسجد ليشر خلقته من صلصال من حما مسنون (سوره ۱۵ آیه ۳۳).

۲- فما يكون لك آن تتكبر فيها فاخرج انك من الصاغرين (سوره ۷ آیه ۱۳).

۳- ابی واستكبر و كان من الكافرين (سوره ۲ آیه ۳۲).

۴- و قال ربكم ادعونی استجب لكم ان الذين يستكبرون عن عبادتی سید خلون جهنم دائرين (سوره ۴۰ آیه ۶۲).

نکردن به اینکه همه چیز ازاوست و حل هر مشکلی به دست توانای او است»^۱ و در جای دیگر می فرماید: «محبوب ترین بندگان نزد کسی است که تکبر را رها کند و از اصرار بر گناه دوری نماید و استغفار را ملازم باشد و من به سوی تو بیزاری می جویم از اینکه تکبر کنم و تورانخوانم»^۲.

تکبر نسبت بحرمات خدا: از انواع تکبر، با خدا تکبر کردن در برابر اموری است که به خدا نسبت دارد و از حریمات الهیه است. مانند اوامر و نواهی خدا و مانند ماههای حرام مخصوصاً ماه مبارک رمضان و مانند بیت الله الحرام و مشاهد مشرفه بلکه عموم مساجد. چون در قرآن مجید به طور کلی مساجد را به خودش منسوب فرموده است^۳. پس تکبر در برابر هر یک از این امور اگر متضمن هتک آنها باشد قطعاً حرام و گناه کبیره است و در حقیقت تکبر با خداوند است.

در سوره مائده می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید حلال ندانید ترکی حرمت و تعظیم شعائر خدای را»^۴ یعنی اموری که به خدا منسوب است و از نشانه های او است، احترامش را نگهدارید.

تکبر ذلت دنیا و آخرت می آورد: از آثار تکبر در برابر حریمات الهی بلکه جمیع اقسام تکبر، ذلت و خواری در دنیا و آخرت است. چنانچه از آثار تواضع زیاد شدن عزت و شرف در دنیا و آخرت است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «هر کس برای خدا فروتنی کند خداوند او را بلند می کند و هر کس تکبر کند خدا او را پست می فرماید»^۵.

تواضع سر رفعت افزازدت
تکبر به خاک اندر اندازد

۱- قسمت دعائک عبادۀ و ترکۀ استکباراً و تعددت علی ترکۀ دخول جهنم داخرین (دعای ۴۵ صحیفه سجاده).

۲- وان احب العباد الیک من ترک الاستکبار و جانب الاصرار و لم الاستغفار و انابر الیک ان استکبر (دعای ۱۲ صحیفه سجاده).

۳- وان المساجد لله (سوره ۷۲ آیه ۱۸).

۴- یا ایها الذین آمنوا لا تحلوا شعائر الله (سوره ۵ آیه ۲).

۵- فی الصحیح عنه صلی الله علیه و آله من تواضع لله رفعه الله و من تکبر خفضه الله. (بحار الانوار جلد ۱۶ باب التواضع صفحہ ۱۵۰).

در شرح صحیفه از عمر بن شیبہ نقل می کند که گفت: در مکه معظمه بین صفا و مروه بودم، مردی را دیدم سوار بر اشتیری است و غلامانش مردم را از اطرافش دور می کردند و مزاحمت می کردند. پس از چندی داخل بغداد شدم مرد پڑمرده ای را با پای برهنه و ژولیده با موهای دراز دیدم باو نگرستم. به من گفت: چرا اینطور به من می نگری؟ گفتم: توراشیبه می بینم بمرد متکبری که بین صفا و مروه متکبرانه سعی می کرد و چنین و چنان می نمود گفتم: من همان مُرَدَم گفتم: چه شد که به این روزگار سیاه افتاده ای؟ گفتم: در جائیکه همه مردم آنجا فروتنی می کنند، من تکبر کردم پس خداوند پست کرد مرا در جائی که همه مردم بلند پروازی می کنند (یعنی در بغداد).

کبر در مقابل پیغمبر و امام: کبر در مقابل پیغمبر و امام آن است که خود را برابر یا بالاتر از ایشان دانسته و حاضر برای تسلیم و انقیاد و فرمانبرداری از ایشان نباشد مانند فرعونیان که به حضرت موسی علیه السلام و هارون علیه السلام تکبر نموده و می گفتند: «آیا ایمان بیاوریم به دویشتی که مثل ما هستند و بر ما برتری ندارند»^۱ و مانند دیگران که به پیغمبران می گفتند: «بستید شما مگر بشری مثل ما و بر ما امتیازی ندارید»^۲ یا اینکه می گفتند: «چرا ملائکه بر ما نازل نشده» (یعنی چون ما از پیغمبر بالاتریم باید ملک بروما نازل شود) یا اینکه «ما پروردگارمان را ببینیم به تحقیق سرکشی نمودند در نفسهای خود و از حد گذرانیدند تجاوز بزرگی»^۳.

و از قول حضرت نوح می فرماید: «پروردگارا هر گاه ایشانرا می خوانم که روبه تو آورند تا آنها را بیامری، انگشتان خود را در گوشهایشان فرو می کنند تا صدای مرا نشنوند و لباس هایشان را به خود می پیچند و اصرار می ورزند و تکبر می کنند، تکبری زیاد از حد»^۴.

و مانند تکبر کردن قریش در برابر حضرت محمد صلی الله علیه و آله که

۱- فقالوا لئن لم یخرجنا من هنا لکننا لیموتن (سوره ۲۳ آیه ۴۹).

۲- ان انتم الا بشر مثلنا (سوره ۱۴ آیه ۹).

۳- لولا انزل علینا الملائکة او نری ربنا لقد استکبروا فی انفسهم و عتوا عتوا کبیرا (سوره فرقان آیه ۲۳).

۴- و انی کلما دعوتهم لتفرلهم جعلوا اصابعهم فی آذانهم و استغشوا ثیابهم و اصرروا و استکبروا (سوره ۷۱ آیه ۶).

می گفتند: جوانی یتیم است و چون مال و جاه ندارد سزاوار پیغمبری نیست. چرا قرآن بر کسی که جلال ظاهری دارد (مانند ولید بن مغیره و ابو مسعود ثقفی) نازل نگردید تا ما او را پیروی کنیم؟^{۹۱}

و در حقیقت کبر با پیغمبر و امام، کبر با خدا است. چنانچه تکبر با نمایندگان پیغمبر و امام و اطاعت نکردن از ایشان در جهت نمایندگی آنها، تکبر در برابر پیغمبر و امام بلکه خدا است، بنابراین علمای عاملین و فقهای راشدین که در این زمان نواب عامه و نمایندگان حضرت حجة عجل الله تعالی فرجه می باشند، اگر کسی با آنها تکبر کرد (در مقام اطاعت احکام) یا بایشان اهانت نمود و آنچه را از احکام الهیه بیان کردند اطاعت نکرد و به زبان حال و قال گفت شما کیستید که من از شما پیروی کنم، یقیناً با پیغمبر و امام تکبر نموده و بفرمایش حضرت صادق علیه السلام در حد شرک به خدا است.^{۹۲}

تکبر به عالم، تکبر به پیغمبر صلی الله علیه و آله است: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «زنهاار عالمی را تکذیب نکنید و بر او رد ننمائید و او را دشمن ندارید و دوستش بدارید. زیرا دوستی علما نشانه اخلاص و دشمنی ایشان نشانه نفاق است. آگاه باشید هر کس عالمی را خوار کند مرا خوار نموده و هر که مرا خوار کند خدای را خوار کرده و هر که خدا را خوار کند جایش در دوزخ است، آگاه باشید هر کس عالمی را گرامی بدارد مرا گرامی داشته و هر که مرا گرامی داشت خدای را گرامی داشته و هر که خدای را گرامی دارد رجوعش به بهشت است».^{۹۳}

متکبرینی که در آتشند: باید دانست که آیات و روایاتی که دلالت بر خلود متکبرین در جهنم دارد مراد این دو مرتبه از کبر است یعنی کبر با خدا و کبر با پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام زیرا چنانچه ذکر شد این دو مرتبه از کبر برگشتنش

۱- لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القرینین عظیم (سورة زخرف آیه ۳۲).

۲- به پاورقی ۱ و ۲ صفحه ۵۱ و ۵۲ مراجعه شود.

۳- ان لا تکذبوا عالماً ولا تردوا علیه ولا تبغضوه و احبوه فان جهنم اخلاص و بغضهم نفاق الاومن اهاناً تقد اهانته و من اهانته فقد اهان الله و من اهان الله فمضیره الی النار الا و من اکرم عالماً فقد اکرمی و من اکرمی فقد اکرم الله و من اکرم الله فمضیره الی الجنة. (ثالثی الاخبار ج ۲ ص ۲۶۸).

کبر و رزیدن ۱۳۱
بانکار و نداشتن ایمان به خداوندی آفریدگار است و شکی نیست که هر کس بدون ایمان بمبرد همیشه در آتش است.

شهید در کتاب قواعد می فرماید: کبر معصیت است. و اخباری که در باره آن رسیده بسیار است. از آن جمله پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «هرگز داخل بهشت نمی شود کسی که هموزن ذره ای از کبر در دلش باشد»^۱ سپس می فرماید: مراد کبری است که منتهی به کفر شود (یعنی کبر با خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله) و اگر مراد غیر از این باشد یعنی کبر با سایر مردم، پس معنی حدیث چنین است که هرگز متکبر همراه مؤمن متواضع به بهشت نمی رود بلکه پس از اینکه مدتی در آتش معذب شد. (پایان فرمایش شهید).

توجیه اولی بهتر است و شاهد آن حدیثی است که محمد بن مسلم از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرموده: هر کس هم وزن دانه خردلی کبر در دلش باشد بهشت نمی رود. گوید من گفتم: «انا لله و انا الیه راجعون» امام علیه السلام فرمود: چرا آیه استرجاع خوانیدی؟ گفتم برای آنچه از شما شنیدم. فرمود: آنطوری که تو پنداشتی نیست همانا مقصود من جحود و انکار است. ثانیاً فرمود: همانا آن عبارت از جحود و انکار است (یعنی کبری که مانع دخول بهشت میشود، کبری است که مشتمل بر جحود حق و انکار خدا و پیغمبر یا امام باشد اما کبر در برابر مردم با داشتن ایمان پس طوری نیست که هیچوقت نجاتی از آتش برایش نباشد).^۲

کبر با بندگان خدا: قسم سوم کبر با مردم است به اینکه خود را بزرگ و دیگران را کوچک شمرده بر آنها بزرگی بفروشد و خود را برتر از آنها قرار دهد و از مساوات با آنها بدش بیاید، در راه رفتن بر آنها مقدم شود، در مجالس بالا دست همه بخواهد بنشیند و توقع سلام و کوچکی کردن از همه دارد. اگر کسی او را نصیحت کند، متغیر می شود و نمی پذیرد. و اگر حرف باطلی بزند و بر او رد کنند خشمناک می شود و اگر چیزی یاد

۱- لا یدخل الجنة من کان فی قلبه مثقال ذرة من الکبر (قواعد شهید بحار جدید ج ۷۳ ص ۷۳).

۲- لا یدخل الجنة من کان فی قلبه مثال حبة من خردل قال فاسترجعت فقال علیه السلام مالک تسترجع قلت لما سمعت منك فقال ليس حيث تذهب انما اعني الجحود و انما هو الجحود (کافی ج ۳۱۰ ص ۳۱۰).

کسی بدهد رفق نمی کند و منت بر طرف می گذارد و توقع خدمتگزاری از او دارد. و بالجمله خود را فوق مردم بداند و قرار دهد چنانچه خود را از حیوانات بالاتر و برتر می بیند و اگر مال یا منصبی دارد حاضر نیست با فقرا و ضعفا در نماز جماعت و اجتماعات دینی و غیره شرکت نماید. در حقیقت چنین شخصی خود را در صفت و ثبوت خدا یعنی عظمت و کبریائی شریک او قرار داده است. چنانچه ذکر شد مانند غلام سلطانی که تاج سلطنتی را بر سر بگذارد و بر تخت سلطنتی بنشیند چنین بنده بی حیائی سزاوار قهر و غضب است و جمیع عقلا او را سرزنش می کنند و چون تمام افراد بشر بنده خداوند و در این جهت همه مساوی و برابرند پس اگر یکی از آنها دیگران را پائین تر از خود دانسته و بر آنها کبریائی کند با خداوند در چیزی که تنها سزاوار او است منازعه کرده است.

و بعضی از روایاتی که در مذمت کبر بر بندگان خدا و عقاب آن رسیده، در اول بحث ذکر شد.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کبر آن است که مردم را کوچک بدانی و خوار شماری و حق را سفاقت بدانی»^۱ مجلسی می فرماید: یعنی در برابر حق، نادانی و سفاقت کند و آنرا بپذیرد یا اینکه حق را سبک گیرد و قدر آنرا نداند.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «بزرگترین مراتب کبر، خوار شمردن خلق و سبک گرفتن حق است»^۲ یعنی حق را نادیده گرفته بر اهل آن طعنه زند.

عمر بن یزید به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: من خوراک خوب می خورم و بوی خوش به کار می برم و بر مرکب خوب سوار می شوم و غلام هم دنبال سرم هست آیا این رویه تجبر و تکبر است تا آنرا ترک کنیم؟ امام علیه السلام سر به زیر انداخت و سپس فرمود: همانا جبار ملعون کسیست که مردم را خوار شمارد و حق را نادیده انگارد عمر گفت: اما حق را می فهمم ولی معنی نادیده گرفتن را نمی فهمم. فرمود: «هر کس مردم را پست شمارد و بر آنها بزرگی کند او جبار است»^۳.

و چون بعضی از انواع کبر با خلق را در قرآن مجید و روایات خصوصاً یا داوری

۱- الکبر ان تمعن الناس وتسفه الحق (کافی ج ۲ ص ۳۱۰).

۲- ان اعظم الکبر غمض الخلق وسفه الحق (کافی ج ۲ ص ۳۱۰).

۳- من حقر الناس وتجبر عليهم فذلك الجبار (کافی ج ۲ ص ۳۱۱).

فرموده اند برای تذکر به پاره ای از آنها اشاره می شود.

کبر با مردم در قرآن مجید: در سوره بقره می فرماید: «و چون باو (بکافر و منافق) گفته می شود از خدا ترس و ترک فساد و گناه کن عزت و حمیت جاهلیت او را بر آن می دارد که چون نام خدا و ترس از او می شنود بدتر کند و گفتار ناهنجار از او سرزند جزای گناه و بدی او را دوزخ بس است که در عذاب آن جاودان باشد و بد جائی است دوزخ و بد بستر است آتش آن»^۱.

از عبدالله بن مسعود نقل شده که بزرگترین گناه آن است که به کسی بگویند از خدا ترس (اتق الله) و او در جواب بگوید (علیک نفسک) تو برو خود را باش. بنابراین اگر کسی از روی تحیر خواهی به دیگری بگوید از خدا ترس و فلان گناه را ترک کن و او به جای فروتنی دو برابر نام خداوند تکبر کند و سخنان زشتی بگوید، مثلاً بگوید مگر تو فضولی، تو را با این حرفها چکار، تو برو خودت را اصلاح کن، حساب تو از من جدا است - یا اینکه در عوض ترک گناه، به آن اصرار ورزد یا بدتر کند، مورد آیه شریفه است.

نظیر آن کسی است که در برابر هر حقی کبرش مانع پذیرفتن آن گردد و سعی در ابطال آن کند.

یا مانند کسی که در مقام مناظره کلمه حقی می شنود ولی کبرش مانع قبول کردنش می شود و دست از باطل خود بر نمی دارد و این از صفات و اخلاق منافقین است چنانچه می فرماید: «آنانکه کافر شدند گفتند این قرآن را نشنید و در آن سخن بیهوده بگویند تا شاید شما چیره شوید»^۲.

در سوره لقمان می فرماید: «و تکبر نکن بگردانیدن روی خود از مردم هنگامی که با تو سخن می گویند (یعنی با تواضع با مردم در گفتگو و سلام و بر خورد ملاقات کن و روی از ایشان بر مگردان چنانکه متکبران با مردم می کنند از روی حقیر و خوار دانستن خلق خصوصاً با فقرا و باید با غنی و فقیر حالت یکسان باشد) و بر زمین مخرام از روی ناز (مانند جاهلان و دنیا پرستان که از روی ناز و فرح شدید روی زمین می خرامند) جز این نیست که خداوند هر خرامنده (که متکبرانه و بناز حرکت می کنند) و بسیار فخر و ناز

۱- و اذا قيل له اتق الله اخذته العزة بالاثم فحسبه جهنم و لبس المهاد (سوره ۲ آیه ۲۰۵).

۲- وقال الذين كفروا لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فيه لعلكم تنلبون (سوره ۴۱ آیه ۲۵).

حکایت که به زمین فرو می رود»^۱.

در بحار مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله نهی فرمود: کسی از روی خیلا و تکبر راه برود، و فرمود: هر که جامه ای پوشد و در آن جامه تکبر کند خدا او را از کنار آتش جهنم فرو برد و قرین قارون در دوزخ است. زیرا او اول کسی است که خیلا و تکبر کرد و خدا به سبب آن خانه اش را به زمین فرو برد و هر که اختیال کند در جبروت خدا، با او منازعه کرده است. و فرمود: هر که بر فقیری بغی و تطاول کرده یا او را کوچک شمارد، حتمالاً او را به قدر مورچه های کوچک به صورت آدمی محسوس می فرماید تا داخل دوزخ شود.^۲

متکبران دیوانگان حقیقی اند: و نیز در بحار نقل می کند روزی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر جماعتی گذشتند که در یکجا جمع شده بودند. حضرت پرسیدند: برای چه اینجا جمع شده اید عرض کردند دیوانه ای در اینجا هست و حرکاتی می کند. فرمود: این مجنون نیست بلکه به مرض مبتلا شده است. مجنونی که سزاوار است او را مجنون بگویند، کسی است که در راه رفتن خود تبهتر کند و به سبب خود بینی به راست و چپ خود بنگرد و بر خود بیالد و دوش ها و پهلوی خود را متکبرانه حرکت دهد و از خدا درخواست بهشت کند در حالی که مشغول معصیت خداوند باشد و مردم از شرش ایمن نباشند و امید خیر از او نداشته باشند، این است دیوانه.^۳

۱- ان قارون کان من قوم موسی فبغی علیهم - فخرج علی قومه فی زیته (سوره ۲۸ آیه ۷۶ و ۷۹).

۲- و نهی رسول الله صلی الله علیه و آله ان یختال الرجل فی مشیه و قال من لبس ثوباً فاختال فیہ خسف الله به من شغیر جهنم و کان قرین قارون لانه اول من اختال فخسف الله به و بداره الارض و من اختال فقد نازع الله فی جبر و ته و قال صلی الله علیه و آله فی آخر خطبته صلی الله علیه و آله و من بغی علی فقیر او تطاول علیه او استحقره حشره الله یوم القیمه مثل الذرة فی صورة رجل حتی یدخل النار (بحار الانوار جلد ۱۶ باب جوامع مناهی النبی صلی الله علیه و آله ج ۷۶ جدید ص ۷۶).

۳- مر رسول الله صلی الله علیه و آله علی جماعه فقال ما اجتماعم فقالوا یا رسول الله هذا مجنون یصرع فاجتمعنا علیه فقال لبس هذا بمجنون و لکنه المبتلی ثم قال الاخیر کم بالمجنون حق المجنون قالوا بلی یا رسول الله قال المبتخر فی مشیه الناظر فی عططیه المحرک جنبیه بمنکیه یشغی علی الله جته و هو یعصیه الذی لا یؤمن شره ولا یرجی خیره فذلک المجنون و هذا المبتلی (بحار الانوار جلد ۱۵ باب الکبر صفحه ۱۲۵ ج ۷۳ جدید ص ۲۳۳).

کننده را (که به اسباب تنعم بر مردمان سرکشی می کنند) دوست نمی دارد»^۱.

و در سوره حجرات می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید سخریه نکنند (کوچک کردن و خوار نمودن دیگری را) گروهی از مردمان گروه دیگر را. شاید آن گروه استهزا کرده شده بهتر از ایشان (استهزا کنندگان) باشند نزد خداوند. و سخریه نکنند گروه زنان از زنان دیگر را شاید آن زنان (مسخره شده) بهتر از (مسخره کنندگان) باشند و باید طعنه نزنید و عیب نکنید نفسهای خود را (یعنی اهل ملت خود را، زیرا مؤمنین به منزله نفس واحدند پس هر کس دیگری را عیب کند گو یا خود را عیب کرده است) و باید به لشکهای زشت یکدیگر را نخوانید. بدنامی است لقبی که متضمن فسق باشد، پس از ایمان آوردن و هر کس از چیزهایی که نهی شده توبه نکند پس ایشان گروه ستمکارانند (که خود را در معرض خشم و عذاب خداوند قرار داده اند)^۲.

و در حقیقت کسی که به نظر حقارت و کوچکی به مسلمانی بنگرد و خود را از او برتر قرار دهد، مانند ابلیس خواهد بود که به حضرت آدم به حقارت نگرست و خود را از او برتر گرفت و گفت من از آدم بهترم چون مرا از آتش آفریدی و او را از گل^۳. و عاقبت هم که به هلاکت ابدی رسید^۴.

به خرج دادن دارائی نیز کبر است: از کبر بر خلق، ثروت و مکنت و جاه را به خرج مردم دادن و بر آنها جلوه کردن و فخر و مباهات نمودن است. چنانچه در سوره قصص می فرماید: «به درستی که قارون از قوم موسی بود پس ستم کرد (و افزونی جست و تکبر کرد) برایشان - پس بیرون آمد بر قوم خودش (روز شنبه) در آرایش (بر استر سفیدی که زین زرین داشت نشسته و جامه ارغوانی پوشیده و چهار هزار کس به همین کیفیت همراه خود آورد و ثروت و جلال خود را در معرض نمایش بر قوم خویش قرار داد) تا آخر

۱- ولا تصغر خدک للناس ولا تمش فی الارض مرحاً ان الله لایجب کل مختال فتخور (سوره ۳۱ آیه ۱۷).

۲- یا ایها الذین آمنوا لایسخر قوم من قوم عسی ان یکونوا خیراً منهم ولا نساء من نساء عسی ان ینکن خیراً منهم ولا تلغزوا انفسکم ولا تنازروا بالانقاب یس الاسم الفسوق بعد الایمان ومن لم یتب فاولئک هم الظالمون. (سوره ۴۹ آیه ۱۱).

۳- قال انا خیر منه خلقتی من نار و خلقتهم من طین (سوره ۳۸ آیه ۷۷).

۴- لا ملأ منک و ممن تبکم منهم اجمعین (سوره ۳۸ آیه ۸۵).

مؤمنین و نظایر آنها.

و چون کمتر کسی از این مرض مهلك پاك است بلکه بر بسیاری مشتبه گردیده و شاید خود را از این بیماری پاك می بینند، در حالی که به آن مبتلایند. علمای اخلاق نشانه‌هایی برای آن ذکر کرده‌اند که اگر کسی در خود دید بداند که از ریشه‌های این شجره خبیثه در قلب او است و باید در صدد اصلاح خود برآید.

نشانه‌های کبر: ۱- هنگامی که با امثال خود در مطلبی گفتگو می کند اگر حق بر زبان‌شان جاری شود در صورتی که پذیرفتن و اعتراف کردن به آن برایش گران باشد و اظهار بشاشت و خرمی نتواند کند، معلوم است تکبر دارد.

۲- اگر در محافل و مجامع، پائین تر از محلی که سزاوار نشستن او است برایش گران باشد یا هنگام راه رفتن عقب همه قرار گرفتن برایش گران باشد، متکبر است.

۳- در صورتی که اول سلام کردن به زیر دستش برایش سخت باشد متکبر است.

۴- اگر اجابت دعوت فقیر بینوائی با انجام حاجتش یا نشستن پهلویش برایش سخت باشد، نشانه کبر است.

۵- ضروریات زندگی خانه را از بازار خریدن و به روی دست گرفتن و به خانه بردن اگر برایش مشکل باشد متکبر است. مگر در صورتی که به مقتضای زمان و مکان و حال و شأنش این عمل برایش واقعاً عیب باشد و سبب غیبت کردن مردم بشود.

۶- پوشیدن جامه‌های کم بها و زبر و کهنه اگر برایش گران باشد و در بند پوشیدن لباس نفیس و فاخر بوده و آنرا شرف و بزرگی بداند متکبر است. مگر حقیقتاً این عمل سبب هتک آبرویش باشد چنانچه ذکر شد.

۷- نشستن با نوکر و کلفت و شاگرد بر سر یک سفره طعام اگر بر او گران باشد علامت کبر است.

پس از دانستن بزرگی گناه کبر و معنا و انواع آن اینک باید راه چاره آنرا هم بدانیم و علاج آن از راه علمی و عملی معلوم گردد.

چاره مرض کبر (علاج علمی): از جمله راههای علاج علمی کبر، تفکر در ابتدای خلقت خود است که متوجه باشد از نطفه گندیده‌ای که نزد جمیع افراد بشر پلید است، آفریده شده. چنانچه در قرآن مجید امر می فرماید که «باید انسان بیندیشد و ببیند از

تزکیه نفس هم کبر است: از موارد کبر، خود را پاك و صاحب مقام و درجه‌ای دانستن و به خرج دیگران دادن است. در سورة نجم صریحاً از تزکیه نفس نهی می فرماید: «و در سورة نساء می فرماید: «آیا نمی نگر ی به کسانی که تزکیه نفس خویش می کنند (مانند گروهی از یهود که سوگند می خوردند که ما از هر گناهی پاکیم) بلکه خداوند تزکیه و پاک می فرماید هر که را بخواهد و برایشان ظلم نکند و از حقشان نکاهد و زیاده‌تر از استحقاقشان عقوبتشان نفرماید باندازه فتیلی (قتیل رشته ضعیفی است که در میان هسته خرما است) بنگرای محمد که چگونه برخدا دروغ می بندند (چنانکه یهودی گفتند ما پاکیم و اهل بهشتیم و نصارا ادعای کردند ما دوستان خدائیم^۲ و اهل بهشت ما^۳) و بس است این دروغ به خدا بستن از حیث اینکه گناه ظاهراً آشکاری است»^۴.

گاهی تزکیه نفس، بعلم است، مثل اینکه به خرج مردم می دهد و می گوید: من صاحب علوم کثیره‌ام، فلان استاد و فلان بزرگ را دیده‌ام. چندین سال زحمت در فلان علم کشیده‌ام — گاهی تزکیه نفس به عبادت است. مثلاً می گوید: چندین سال شبها را احیا داشته‌ام، روزها روزه گرفته‌ام، فلانی چندین برابر من مال دارد هنوز حج نرفته ولی من چند سفر حج و زیارت رفته‌ام و نظائر این جملات.

گاهی نیز تزکیه نفس به طور ضمنی می شود نه صریحاً — مثلاً می گوید: فلان شخص به من ستم کرد مرد، یا به فلان مرض مبتلا شد یا گدا شد. و غرضش اظهار کرامتی برای خودش هست. یا اینکه می گوید: فلان حاجت را از خدا خواستم فوراً مرحمت کرد و غرضش آن است که بگوید من مستجاب الدعوه‌ام و بالجمله انواع کبر در افعال و اقوال زیاد است. و بعضی از علمای اخلاق فرموده‌اند: رذیله‌ای نیست مگر اینکه صاحب کبر ناچار باید دارا باشد تا عز خودش را نگهدارد مانند حسد، حق، غضب، عجب، ریا، کذب، غیبت و تهمت و غیره و نیست خلقتی از اخلاق پسندیده مگر اینکه صاحب کبر از آن محروم است از ترس کم شدن عرش مانند تواضع، کظم غیظ، عفو، صدق، دوستی

۱- فلا تزکوا انفسکم هو اعلم بمن اتقی (سورة ۵۳ آیه ۳۳).

۲- وقالت اليهود والنصارى نحن ابناؤ الله واجباؤه (سورة ۵ آیه ۱۷).

۳- الم تر الى الذين يزكون انفسهم بل الله يزكى من يشاء ولا يظلمون فتیلاً انظر كيف يفترون على الله الكذب و كفى به اثماً مبيناً (سورة ۴ آیه ۵۰).

اما ناتوانیش از نرسیدن به خواسته‌های خودش بیشمار است، چنانچه می‌خواهد بسیاری از چیزها را بداند ولی نمی‌تواند، می‌خواهد چیزی یادش فراموش می‌کند، می‌خواهد چیزی مثل معصیت را فراموش کند ولی نمی‌تواند - می‌خواهد حواس خود را جمع کرده، خیالات و وسوسه‌ها را از خود دور کند نمی‌تواند. به چیزی میل می‌کند که هلاکش در آن است ولی در اثر عادت یا علاقه فوق‌العاده نمی‌تواند ترک کند با اینکه یقین دارد برایش مضر است و بدش می‌آید از چیزی که حیانتش در آن است.^۱

بعلاوه در هر لحظه از شبانه روز، در خطر از بین رفتن قوه‌ای از قوای بدنی است و در معرض زائل شدن آنچه مورد علاقه او است مانند مال و اولاد - خلاصه بنده‌ای است که بر هیچ چیز توانایی ندارد، نه نفع و خیری به خودش برساند و نه ضرر و شری از خودش دور سازد یا به زندگی خودش ادامه دهد.^۲ این است مختصری از حالات انسان در این مدت حیات دنیوی و از واضحات است که در هر لحظه مورد تهدید رسیدن مرگ است به طوری که هیچ نمی‌تواند از آن جلوگیری نماید.

پس از هر گ چه می‌شود؟ اما حالات مردن و در قبر رفتن تا خاک شدن، پس کافی است آنچه از حالات محضرها دیده و شنیده و پس از آن حالات گذشتگان - اگر همینجا کار تمام می‌شد غصه‌ای نداشت. بدبختی اینجا است که او را به محکمه عدل الهی می‌برند و جمیع افعالش، کوچک و بزرگ بررسی می‌شود به تفصیلی که در قرآن مجید و روایات بیان گردیده است.^۳

چه بسیار عزیزان دنیوی که در آنجا خوار، و چه بزرگانی که در آنجا از مورچه

۱- در جلد ۲ کتاب آداب النفس صفحه ۱۱۵ نقل می‌نماید از شعی که دیدم عبدالملك بن مروان را در قصرش، مریض افتاده در بستر، اطبا باو گفته بودند مادامی که از خوردن آب خودداری نمائی زنده‌ای و اگر سیراب نمودی خود را مرگ تو در آن است. پس از آب خودداری نمود تا اینکه عاجز شد و به مرگ راضی گردید و گفت استقونی ربی و ان کان فیه نفسی یعنی مرا سیراب کنید هر چند مرگ من در آن است. پس جام آب آوردند و چون سیراب شد طولی نکشید که به جهنم واصل گردید.

۲- ولایمکلون لافسهم ضراً ولا نفعاً ولا یملکلون مؤثراً ولا حیوة ولا نشوراً (سوره ۲۵ آیه ۳).

۳- شرح مختصری در کتاب معاد از بیانات حضرت مؤلف به چاپ رسیده.

۴- خافضة رافعة (قیامت پست کننده و بالا برنده است) (سوره ۵۶ آیه ۳).

چه آفریده شده، از آب جهنم^۱ گندیده‌ای که هیچ نداشت^۲ یعنی نه چشم نه گوش نه دست و پا و نه زبان و اراده و غیره پس خداوند اینها را هم به طور عاریت به او داده است.^۳

و از مجرای بول برای دومین مرتبه خارج شد، در حالی که از هر جهت ناتوان بود متدبراً او را قوی فرمود. لیکن قوه و قدرت محدودی که به هزاران نوع ضعف و ناتوانی همراه است، چنانچه او را به گرسنگی و تشنگی و خواب مبتلا فرمود، به طوری که اگر نخواهد بخورد و بیاشامد و بخوابد، نمی‌تواند زنده باشد و همچنین به لباس و مسکن او را نیازمند ساخت و در معرض انواع مرضها و آفتها است که از شماره بیرون است و در طب قدیم عدد انواع مرضهای انسان را چهار هزار نوع شمرده‌اند.

همیشه در جوشش بول و غائط است که اگر ستر الهی نبود از بوی عفونت خود نمی‌توانست زندگی کند.

۱- فلینظر الانسان مم خلق - خلق من ماء دافق.

۲- در کتاب عدد السنه می‌نویسد: چون ایاد نزد سلطان محمود پیش از همه مقرب گردید حاسدین او در مقام از بین بردنش شدند تا روزی دو نفر از وزرا آمدند نزد سلطان به او گفتند ایاد جواهر و نفوذ بیشماری دزدیده و در حجره پنهان نموده و قتلها بر او اوزه هر روز صبح اول آنجا می‌رود و کسی را راه نمی‌دهد. سلطان به شک افتاد گفت: فردا که ایاد نزد من می‌آید شما بروید در بازار کنید آنچه نقد و جواهر جمع کرده بیاورید.

فردا جمعی با بیل و کلنگ و جوال و حمالها روانه شدند قتلها را شکستند وارد حجره شدند چیزی نیافتند جز چارق پاره و پوستین کهنه‌ای، گفتند باید دفته‌ای باشد والا برای چارق و پوستین کهنه این قتلها و هر روز تنها آمدن بر این حجره جهت ندارد. زمین را حفر کردند چیزی نیافتند آمدند به سلطان خبر دادند.

پس سلطان از ایاد پرسید: سبب اینکه در این حجره‌ای که جز چارق و پوستین چیزی نیست قتلها زدن و هر روز تنها رفتن در آن چیست؟

گفت این لباس پیش از غلام تو شدن من است و چون من غلام تو شدم صاحب همه چیز شدم و چون نفس سرکش و معجب است، هر روز می‌روم لباس اول خود را می‌بینم که نفس مغرور نشود و بداند هر چه دارم از لطف سلطان است و عاریه می‌باشد و بعد به حضور سلطان مشرف می‌شوم.

از منسی برودی منسی را واگذار
ای ایاد آن پوستین را بیا دار
کرمسکی و از قدر آگنده‌ای
طس طراقی در جهان افکنده‌ای

خوردند. چه بسیار صورتهای زیبایی که آنچه به زشت ترین هیئت ها وارد می شوند به طوری که صورت سگ و خوک پیش آنها زیبا است و کسی هم عاقبت امر خود را نمی داند و سر انجام خود را نمی شناسد که از اشقیاست یا سعدا، از عزیزان است یا ذلیلان، از رؤسیدان است یا سیاه رویان و در آنچه از حالات انسان ذکر شد جمیع افراد بشر هر کس و در هر مقامی باشد مساوی است. و هر عاقلی در آنچه از گزارشات حال و آینده اش دقت کند، یقین می کند که خود بینی و بزرگی و کبرپائی و سرکشی، لایق و سزاوار انسان نیست. کسی که عجز و ضعف سراسر شؤنش را گرفته چگونه دعوی انانیت و برتری می تواند کند؟ آیا دروغی از این آشکارتر است؟

نسبت بالا ترا باید دید: بعضی از بزرگان برای چاره علمی کبر، تحقیق لطیفی بیان نموده و برای مزید فایده نقل می شود. می فرماید: تکبر، هیأتی است که در نفس پیدای شود و از دوام ملاحظه نسبتی که با پست تر از خود دارد و غفلت از نسبتی که با بالا تر از خود دارد. و شرح این مطلب آن است که کسی را مثلاً بنده ای است اکنون آن شخص را با آن بنده نسبتی است و آن آن است که غالب است بر او و حاکم او است و آن بنده را بیرون شدن از اراده او میسر نیست و مسترا و است و این شخص را نسبتی با خداوند است که مغلوب و مقهور و مسخر و محکوم او است. اکنون اگر آن ملاحظه نسبت اولی بر او غالب شد و همیشه آن نصب العینش گردید، حالتی در او پیدا می شود که تکبر است ولی در صورتی که نسبت دوم بیشتر مورد ملاحظه اش باشد و از ناتوانی و مقهوری خود نسبت به حق با ملاحظه قدرت و عظمت پروردگار حالت خضوع و خشوع و نیازمندی در او پیدای شود که آن تواضع (و ضد تکبر) است.

گرچه ابتدا این حالت در شخص نسبت به خداوند است. اما چون در او رسوخ کرد به سایر حدود وجود هم می رسد (یعنی کسی که برای خدا متواضع شد با تمام مخلوقات او نیز متواضع خواهد بود) مانند تجاوز غضب از مجرم به دیگران - شخص در هنگام خشم با مجرم تنها در غضب نیست بلکه با در و دیوار به جنگ است.

از این بیان واضح می گردد که خدای تعالی متکبر به حق است زیرا نسبت مغلوبی و مقهوری با کسی ندارد و غیر از نسبت غالبی و قاهری نسبتی دیگر نیست و غیر از او هیچکس سزاوار تکبر نیست. چه هر کس، هر چند حمله عرش و اسرافیل و جبرئیل باشد نسبت مغلوبیش با خدای تعالی شدیدتر است (به غیر متناهی) از نسبت غالبیش بر دیگری. پس چگونه سزاوار است از این نسبت غفلت کرده تمام به نسبت دیگر متوجه شود

تا به کبر مبتلا گردد؟.

و نیز می فرماید: هر کس که پیش هست حقیقی، نیست حقیقی نشود بر او استعلا (برتری) بسته است در قرآن مجید می فرماید: (بر خدا برتری نجوید)^۱ باید چندان بزرگی خدا را بیابد که بزرگی آدمی (خودش) را فراموش کند.

حالات پیغمبر صلی الله علیه و آله مظهر تواضع: و این حالت را لوازم چندی است که در صفت عبدالله، سید الکونین صلی الله علیه و آله گفته اند: هرگز برای خودش غضب نمی فرمود.^۲ و بر روی خاک می نشست و بر زمین غذا می خورد.^۳ و گاه می شد کنیزی دست حضرتش را می گرفت و او را برای شفاعت به هر جایی خواست می برد.^۴ و نیز گفته اند هرگاه داخل خانه می شد با اهل خانه همکاری می کرد.^۵

منشأ کبر را باید زدود: از موارد علاج علمی کبر، تفکر و تدبر کردن در اشتباه انسان است، در چیزهایی که سبب کبر و غرور می گردد مانند علم، عمل، نسب، مال، جاه، منصب، اتباع، قوه، جمال و غیره - پس از دقت دانسته می شود که کبر و غرور به هر یک از آنها خلاف عقل است اما علم - اگر از دانشهای دنیوی باشد که به مرگ برطرف می شود بلکه پیش از مرگ در اثر ترک ممارست یا فراموشی زائل می شود و چون نفع آن فقط برای چند روز زندگی دنیا است، سزاوار مغرور شدن نیست. خصوصاً با ملاحظه نسبت آنچه می داند با آنچه که نمی داند که نسبت محدود با نامحدود است.

اگر از علوم اخروی و دینی باشد، آنچه که راجع به معارف الهی است، اثرش تواضع و خشوع است نه کبر و غرور چون می فرماید: «تنها دانایان از خدا می ترسند»^۶ و اگر حالش غیر از این باشد، معلوم می شود، از نور و حقیقت علم بی بهره است فقط اصطلاحاتی یاد گرفته آن هم چیزی نیست که موجب فخر باشد.

علم به احکام دینی یعنی فقه هم وقتی نافع است که بر طبق آن عمل شود و

۱- وان لا تتلوا علی الله (سوره ۴۴ آیه ۱۸).

۲- کان لا ینضب انفسه (جلد ۶ بحار الانوار از مناقب صفحه ۲۰۲).

۳- کان یجلس علی الارض و یا کل علی الارض (بحار جلد ۶ صفحه ۲۰۲).

۴- کانت الامة من اماء المدينة تأخذ بید رسول الله ص فذهب به حیث شئت.

۵- کان صلی الله علیه و آله اذا دخل بیه فی مهنة اهله (بحار جلد ۶ صفحه ۲۲).

۶- انما یخشى الله من عباده العلماء (سوره ۳۵ آیه ۲۵).

به واسطه نسبت به آنها تکبر می کند.

اگر شرافت حقیقی و معنوی باشد مانند سلسله جلیله سادات باید دانست که شرافت اجداد طاهرین او به واسطه قرب ایشان به خدا و دارا بودن جمیع فضائل نفسانی است که از آن جمله کمال تواضع با خدا و خلق است و کسی که خود را به ایشان منسوب می داند، سزاوارتر از دیگران است که به واسطه نسب بیشتر با خدا و مردم فروتنی کند و از کبر و سایر صفات رذیله که از صفات دشمنان آنها است پاک و منزّه باشد.

وابسته به علما هم باید بداند، اگر خود عالم متکبر باشد، از فضیلت علم محروم است. چنانچه ذکر شد. پس چگونه است حال کسی که بخواهد بداشتن نسبت به عالم خود را صاحب فضیلت ببیند و بر دیگری تکبر نماید؟

کبر به حال از حماقت است: اگر ثروتی به دست آورد و بر فقرا و مستمندان بزرگی فروخت و خود را از آنها بالاتر دانست، از حماقت است. مثل اینکه اگر فقیر مریضی شود از او عیادت نکند (چون فقیر است) هر چند رحم یا همسایه باشد. یا اگر فقیری بالو سخن گوید به حرفش توجهی نکند یا جواب سلامش را درست ندهد یا با او به تندی سخن بگوید و نظایر اینها.

باید بداند که مال بیرون از ذات انسان است و کم و زیاد آن ربطی به کمال انسانی ندارد چنانچه ممکن است پست ترین افراد بشر (از جهت کمالات معنوی) دارترین آنها باشند دیگر آنکه مال به مرگ شخص به دیگران منتقل می شود بلکه در هر لحظه ای ممکن است به واسطه حادثه ای از کفش بدر رود. چه بسیار ثروتمندان متکبر مغروری که به اندک زمانی فقیر و جزء مستمندان شدند.

اگر ثروتمند، ایمان و فهم داشته باشد، مال خود را فتنه و بلا و اسباب امتحان خود می بیند، و خود را مورد مسؤولیت سختی می بیند که از عهده بیرون آمدنش خیلی سخت است و لازمه این فهم و دانش، انکسار و تواضع با فقراست نه غرور و کبر.

و اگر ثروتمند بی خبری باشد و مال خود را خیر خدا داده ببیند و خود را سزاوار آن ببیند، باید این آیه شریفه را متذکر شود که می فرماید: «آیا گمان می کنند آنچه ما به ایشان از مال و فرزندان داده ایم، خیرهایی است که به ایشان رسانده ایم؟ نه چنین است

۱- و اعلموا انما اموالکم و اولادکم فتنه (سوره ۸ آیه ۲۸).

کسی که فقه بداند و عمل نکند، مانند کسی است که علم طب می داند ولی به آن عمل نمی کند و به فرمایش قرآن مجید مانند خری که کتابها را بار کند^۱. و بلمع باعور را که عالم بی عمل بود به سگ تشبیه می فرماید^۲. و اگر عالمی متوجه شود که حجت خدا بر او تمام شده و مسؤولیت سنگینی بر عهده او است به طوری که هفتاد گناه از جاهل بخشیده می شود و یکی هم از او عفو نمی گردد یقیناً بر تواضع و انکسارش افزوده می گردد نه اینکه کبر می ورزد.

عمل مقبول ارزش دارد: اما عمل، باید دانست کار خیر اگر با خضوع و خشوع و نیاز و انکسار باشد که جان بندگی است عبادت و با ارزش است. و اگر با کبر و ناز باشد به مانند صورت بی جانی است که ارزشی ندارد و نیز باید دانست، کار خیر زمانی نافع است که مورد قبول حق تعالی واقع گردد و آن هم امری پنهان است و هیچکس نمی داند آیا عمل خیرش پذیرفته شده است یا در اثر نبودن صفت و اخلاص و تقوا رد شده؟ بنابراین عمل خیر هم مانند علم است که موجب عجز و تواضع است نه غرور و کبر. چنانچه در صفات مؤمنین می فرماید: «و آنان که دهند آنچه دهند (از انواع طاعات و عبادات و خیرات) در حالی که دشمنان ترسناک است از اینکه بازگشتشان به سوی پروردگارشان است»^۳

یعنی از پذیرفته نشدن اعمالشان نزد پروردگارشان ترسانند زیرا خداوند دانا است به آنچه برایشان پوشیده است.

شرافت نسب موجب کبر نباید بشود: اگر شرافت ظاهری دنیوی است مثل اینکه پدرش از حکام و اشراف بوده، پس اصل دنیا چیست تا امور اعتباری آن چه باشد جز زرق و برقی که چند روزی جولانی دارد و نیست و نابود می گردد و افتخار و غرور و کبر به آن دلیل کمال حماقت و سفاهت است.

دیگر آنکه، چه بسا کسانی که به آنها افتخار می کنند، الآن در عالم برزخ در سخت ترین حالات و پست ترین جایگاهها صدای ناله و حسرتشان بلند است و این احمق

۱- کمثل الحمار يحمل اسفارا (سوره ۶۲ آیه ۵).

۲- به همین کتاب مراجعه شود.

۳- والذین یؤتون ما اتوا و قلوبهم وجله انهم الی ربهم راجعون (سوره ۲۳ آیه ۶۲).

بلکه نمی فهمند»^۱. زیرا عطای مال و فرزند هر گاه موجب کسب سعادت نباشد، از قبیل استدرج و غضب و از مصایق مکر است^۲ نه لطف و رحمت.

و برای دانستن اینکه این مال رحمت و خیر است یا بلا و غضب الهی است، دو علامت در روایات ذکر شده یکی تواضع و دیگری توفیق اتفاق. پس هر ثروتمندی که هر چند مالش زیادتر شود، تواضعش به فقرا و انفاقش به آنها بیشتر می گردد، آن مال خیر و رحمت الهی است و اگر بخل و کبرش بیشتر شود، و بال و سبب شقاوت و بدبختی او است.

جاه، منصب، اتباع، امور اعتباری است: آنچه درباره مال گفته شد از زوال و

بی اعتباری آن و اینکه گاه خیر و نعمت، و گاه شر و نقمت است، در جاه و منصب و اتباع هم جاری است بلکه شدیدتر و تکلیف سخت تر و خطر آن بزرگتر است. خصوصاً اگر با ثروتمندی و توانگری جمع شود در هر لحظه در خطر بزرگی است که آیا وظیفه مهم الهی که اکنون بر دوشش هست انجام می دهد یا نه بلکه وزر خود را بیشتر می سازد و گاه می شود در اثر فریاد رسی نکردن از مظلومی یا تکبر کردن و اهانت به مؤمنی (خصوصاً اگر سید و عالم یا پیری باشد) سزاوار انواع عقوبتها و غذایهای الهی می شود. بنابراین جاه و منصب و اتباع هم مانند مال در معرض زوال و بلاوه خارج از ذات انسانی و از امور اعتباری است که عاقل به هیچوجه فریض را نمی خورد. تا چه رسد که به آن کبر ورزد.

شواهد بی اعتباری و زوال مال و جاه و مقام در تاریخ گذشگان بسیار است از آن جمله از کتاب حبیب السیر نقل گردیده که چون عمرو بن لیث، با هفتاد هزار جوان با استعداد، مقابل امیر اسماعیل سامانی که باده هزار سوار بود قرار گرفت، چون آواز نفیر و صدای کوس جنگ بلند شد، اسب عمرو بن لیث توستی کرده و او را بی اختیار به صف دشمن رسانید. امیر اسماعیل بدون جنگ کردن غالب گشته و عمرو را در خیمه ای محبوس گردانید.

نقل است که در آئروز نظر عمرو به یکی از شاگرد پیشگانش افتاد، او را طلبید و

۱- ایحسین انامندهم به من مال و بینن نسایح لهم فی الخیرات بل لایشعرون (سوره ۲۳ آیه ۵۷ و ۵۸).

۲- به همین کتاب مراجعه شود.

از گرسنگی شکایت کرد. شاگرد پیشه در حال قطعه گوشتی به هم رسانید و چون دیگ نبود، آنرا در سطل اسب انداخت و آتش افروخت و بوی کار خود رفت. اتفاقاً سگی آمده سر در سطل کرد، دهانش از حرارت شور با بسوخت به تعجیل سر از سطل خواست که بدر آورد دسته سطل در گردنش افتاد بدوید. عمرو از دیدن این حال بخندید یکی از نگهبانان پرسید: چه جای خنده است؟ گفت: امروز خوانسالار من شکایت می کرد که سبب مرکب، اسباب مطبخ تورابه زحمت می برد و حال می بینم سگی به سهولت آنرا می برد.

و نظیر این حکایت قصه مروان حمار است که آخرین سلاطین بنی امیه است. در سال ۱۳۲ در کنار آب زاب بالشکر سفاح مقابل شد. در حین تصفیه صفوف از اسب پیاده شد و برای بول کردن نشست. اسب گریخت و در میان لشکر افتاد، مردم گمان کردند مروان کشته شده و اسبش فرار کرده. تمام لشکر ترسناک شده و پراکنده شدند تا آخر قصه اش که به هلاکت رسید و گفته شده (ذهبت الدولة ببولة) سلطنتش به ادرار کردنی از بین رفت.

و نیز حکایت گدائی کردن خلیفه عباسی، در صفوف جماعت مسجد جامع بغداد. مشهور است که در حال کوری می گشت و می گفت: ای مردم رحم کنید به کسی که تا دیروز بر شما سلطان بوده و امروز دست گدائیش به سوی شما است^۱.

نیروی بدن هم موقت است؛ اما کبر به قوه بدنی، باید بداند که در هر لحظه ای ممکن است به مرض یا بلائی دچار گردد که از هر ناتوانی، ناتوان تر شده و نیز حالات سكرات مرگ و قبر خود را متذکر شود.

در کبر به زیبایی ظاهری هم باید متوجه بود که جمال حقیقی اتصاف انسان به صفت کمالیه می باشد که از آن جمله تواضع است. و جمال ظاهری تنها، ارزشی ندارد زیرا عاریه است و ممکن است به حادثه مختصری به کلی زائل شود. و متذکر حالات بدن خود در قبر باشد که همین جمال چه بر سرش می آید و همچنین الآن نیز حامل کثافات در

۱- ممکن به مال تفاخر مناز بسیاری چند غرور ای دغل خاکدان پیشتر از تو دگران بوده اند حاصل آن جاه ببین تا چه بود این چه نشاط است کز آن خوشدلی به نعمتی که مصون نیست از فنا و زوال چند منی ای دو سه من استخوان کز طلب جاه نیاسوده اند سود بدامای بزیان شد چو سود غافل از خود که زخود غافل

جوف خود است وزیر پوست چرک و خون و کثافت می باشد. دیگر چه جایی برای کبر و بزرگی فروختن به دیگران باقی می ماند؟

چاره مرض کبر - (علاج عملی): هر صفتی که در نفس انسانی است، اگر در عمل از آن پیروی نکند بلکه به ضد مقتضای آن عمل نماید، متدرجاً آن صفت برطرف می شود و چون ضد صفت کبر، تواضع است، پس یگانه راه چاره قطعی مرض کبر، فروتنی در گفتار و کردار است. بنابراین لازم است اهمیت تواضع و حقیقت و اقسام آن به طور اجمال یادآوری شود.

فضیلت تواضع: آیات و روایات در موضوع تواضع بسیار و نقل آنها منافی با وضع این کتاب است و برای اهمیت آن کافی است که پروردگار عالم، حبیب خود را که اشرف مخلوقات و علت ایجاد کائنات است، امر به تواضع می فرماید که: «بال فروتنی خود را برای مؤمنینی که تو را پیروی می کنند پهن کن»^۱. و بندگان مقرب خود را به این صفت کمالی ستوده و می فرماید: «بندگان رحمان آنهایند که روی زمین از روی تواضع راه می روند»^۲.

و در روایات شیعه در نشانه های امامت رسیده که امام از هر کس برای خدا باید متواضع تر باشد^۳. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: «اگر خداوند اذن داده بود بر تکبر کردن کسی از بندگانش، البته به خواص بندگانش که پیغمبرانند اذن می داد. لیکن خداوند مکروه دانست برای ایشان کبر و گردن کشی را و برای ایشان فروتنی را پس چسبانیدند به زمین رخسارهای خود را به خاک مالیدند و رویهای خود را و خود را برای مؤمنین پست کردند»^۴.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «محبوبترین و نزدیکترین شما روز قیامت به من، کسی است که اخلاقیات نیکوتر و تواضعش بیشتر باشد و دورترین شما از

۱- و انخفض جناحك للمؤمنین (سوره ۱۵ آیه ۸۸).

۲- و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا (سوره ۲۵ آیه ۶۴).

۳- و ان یکون اشد الناس تواضعاً لله تعالی (بحار الانوار جلد ۷).

۴- فلو رخص الله فی الکبر لاحد من عباده لرخص فیہ لخاصة انبیائه و لکنه سبحانه کره الیهم التکابر و رضی لهم التواضع فالصقوا بالارض خدودهم و عرفوا فی التراب وجوههم و خفضوا اجنحتهم للمؤمنین الخ.

من در قیامت تکبر کنندگانند»^۱.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «در آسمان، دو ملک است که موکل بر مردمانند. هر کس تواضع کند او را عزیز و بلند مرتبه می نمایند و هر کس تکبر کند او را ذلیل و خوار می کنند»^۲.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: «از مرض کبر، خدای تعالی بندگان مؤمن خود را ننگ می دارد به وسیله نمازها و زکاتها و کوشش در روزه روزهائی که واجب گردیده، تا نفس های ایشان رام گردد و دلهایشان ساکن گردد و بیرون بردن کبر و تبختر از ایشان برای آنچه در اینها است از مالیدن رخسارهای کریمه به خاک مذلت از روی فروتنی و چسباندن اعضای شریف به زمین برای کوچکی و از فرا رسیدن شکمها به پشتها از داشتن روزه به جهت رام شدن نفس سرکش»^۳.

عبادت کبر را می برد: از اینجا دانسته می شود، سبب مهم برای واجب شدن این عبادات بطورف شدن مرض کبر و متصف شدن به فضیلت تواضع است. بنابراین مهمترین معالجات عملی برای برطرف شدن کبر، سعی در بجا آوردن عبادات با رعایت شرائط صحت و قبول آن است که هرگز با کبر، عبادت پذیرفته نیست، چون عبادت یعنی بندگی نه آقاقت.

معنی تواضع و اقسام آن: تواضع حالتی در نفس است که از آن به فروتنی و شکسته نفسی و پست شمردن و ذلیل داشتن خود تعبیر می شود. چنانچه به حسب تکوین

۱- ان احکم و اقربکم منی یوم القیمة مجلساً احسکم خلقاً و اشدکم تواضعاً و ان ابدکم

یوم القیمة منی الثرثرون و هم المتکبرون (بحار الانوار).

۲- ان فی السماء ملکین موکلین بالمیاد فمن تواضع رفاه ومن تکبر وضعا (کافی ج ۲ باب کبر).

بلندیات باید تواضع گزین در این بام رانیست سلم جز این تواضع سر رفعت افرازات تکبر به خاک اندر اندازات

۳- و عن ذلک ما حرس الله عباده المؤمنین بالصلوات و الزکوات و مجاهدة الصیام فی الایام المفروضات تسکیناً لاطرافهم و تخفیفاً لبصارهم و تذیلاً لنفوسهم و تخفیفاً لقلوبهم و اذهاباً للخیلاء عنهم و لما فی ذلک من تغیر عتائق الوجوه بالتراب تواضعاً و التصاق کرائم الجوارح بالارض تصاغراً و لحوق البطون بالمعنون من الصیام تذلاً... (نهج البلاغه - خطبه قاصعه ۱۹۲).

و واقع امر چنین است یعنی انسان از خودش هیچ ندارد.

ما چه ایم اندر جهان پیچ پیچ چون الف او خود ندارد هیچ هیچ تواضع به حسب مورد سه قسم است: تواضع در برابر خداوند و در برابر پیغمبر و امام علیه السلام و در برابر مردم.

تواضع با پروردگار - هر گاه انسان یقین کند و بفهمد که اصل وجود و تمام متعلقات آن همگی از خدا است و بدون استحقاق و طلب او را مورد نعمتهای بی اندازه و شماره قرار داده و هر چه هست و هر چه دارد همه از او است، حالتی در نفس پیدا می شود که از آن تعبیر به شکستگی و ذلت در برابر بزرگی حق می شود. و این حالت لوازم چندی دارد از آن جمله اطاعت و انقیاد در برابر او و سعی در فرمانبرداری او است از روی اخلاص و همیشه در مقام تحصیل رضای او است و خود را همیشه در انجام وظائف بندگی مقصر می بیند. چون او را آنطوری که سزاوار است نپرستیده است و خود را صاحب هیچ حقی نمی بیند.

از آن جمله تجدید شکر نزد نعمتهای تازه ای است که به او می رسد و مستحب است در آنحال بلکه هر گاه یاد نعمت گذشته ها را که می کند سجده شکر کند.

تواضع برای نعمتهای خدا: نعمت را بزرگ می بیند و گرامی می دارد و چون از طرف محبوب و منعم حقیقی او است خصوصاً انواع خوردنیها و آشامیدنیها - و مریست که اگر طعامی خوردید و به شما صدمه ای زد، نگویید فلان طعام بد است و مرا مریض کرد، بلکه بگویید مزاج من مساعد و مناسب با فلان طعام نبود و بی مورد صرف کردم.

در هنگام طعام خوردن، باید بنده وار بنشیند و بنده وار چیز بخورد. نشستن رسول خدا صلی الله علیه و آله بر سر سفره مانند نشستن او در تشهد نماز (متروکاً) بود.

از آداب تواضع در غذا این است که بر خوان مرتفع غذا نخورد بلکه کفشهای خود را در آورد و با کمال ادب بر زمین بنشیند. خصوصاً نان را در سفره گرامی بدارد که اخبار زیادی درباره آن رسیده است و هر که در خانه است از زن و فرزند و نوکر و کلفت، همه بر سر یک سفره جمع شوند. نه اینکه بعضی را راه ندهند و برایش علی حده معین کنند.

آداب غذا خوردن بسیار و اهم آنها حضور قلب و توجه به منعم حقیقی است و به نام او ابتدا کردن (بسم الله گفتن) و به شکر او ختم کردن (الحمد لله گفتن) است.

از تواضع با خداوند بزرگ داشتن شعائر و حرمت الهی است، چنانچه ذکر شد. و

همچنین گرامی داشتن قرآن مجید و اسماء شریفه خداوند است بدون طهارت آنها را مس نباید کرد و مخصوصاً در دست و پا نباید بیفتد. پاها را به سوی آنها دراز نکند و به طور کلی بزرگ داشتن هر چه نسبت به خدا دارد، مانند مساجد. چنانچه خودش می فرماید: «مساجد مال خدا است» بنابراین در مسجد نباید آب دهان بیاندازد و با بوی بد وارد شود یا صدای بلند بدهد یا حرف دنیا بزند که تمام خلاف تواضع است.

تواضع با پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام: از بالاترین آثار تواضع با خداوند، تواضع با پیغمبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام است زیرا ایشان آیات اعظم خداوند و نمایندگان و خلفای اویند و تواضع به آنها تواضع به خدا است. و آنچه بتواند از کوچکی نباید مضایقه کند. از تواضع با ایشان، مس نکردن اسمای آنها بدون طهارت است و مقدم نشدن بر قبورشان در نماز است. وقتی که نامشان برده می شود، باید با تجلیل و احترام اسمای مبارکشان را به زبان جاری ساخت و برایشان درود و سلام فرستاد.

بعضی از بزرگان اگر وضو نداشتند نام شریف معصومین را به زبان جاری نمی کردند.

مروست که حضرت صادق علیه السلام هنگام بردن نام حضرت محمد صلی الله علیه و آله چنان خم می شد که صورت مبارکش نزدیک زانوهایش می رسید.

و از تواضع با پیغمبر و امام است، تواضع در برابر علمای عاملین و سلسله جلیله سادات چنانچه قبلاً اشاره گردید.

تواضع با مردم: مردم همه در عنوان اولی، در عرض و مساوی یکدیگرند و همگی مخلوق و مقهور و تحت تربیت رب العالمین اند. و چنانچه هرکس در هر مقامی که باشد، حق تکبر کردن و بزرگی فروختن به دیگری عقلاً و شرعاً ندارد. همچنین استحقاق تواضع و خضوع از دیگری نیز ندارد مانند غلامان سلطان که هیچیک حق تکبر کردن بر دیگری ندارد و استحقاق تواضع از دیگری نیز برای او نیست، چون همه مانند یکدیگرند. و چنانچه اگر غلامی به دیگری تکبر کند، مورد مذمت و ملامت عقلا است. همچنین اگر توقع تواضع و فروتنی از دیگری داشته باشد، عقلا او را مذمت و ملامت می کنند. چون همه مانند یکدیگرند.

لیکن به عنوان دوم، بعضی از افراد بشر عنوان و یزهای می گیرند که عقل و شرع

آنرا تعظیم و امر به اکرام واحترام آن کرده است. در این صورت استحقاق فروتنی را پیدا می کنند و دیگران باید برایشان تواضع و خضوع نمایند، مانند عنوان پدر و مادری که عقلاً و شرعاً سزاوار است، فرزندان نشان برایشان فروتنی کنند. و در حقیقت تواضع برای والدین، تواضع برای خدا است، چون واسطه ربوبیت پروردگارند و مورد امر خود او است.^۱ و مانند عنوان ایمان و تقوا که باید برای هر صاحب ایمان و تقوایی فروتنی کرد، زیرامؤمن وابسته به خدا است و مورد نظر و اکرام او است.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «حرمّت مؤمن نزد خداوند از حرمّت کعبه بیشتر است».^۲

در حقیقت، خضوع برای مؤمن به جهت ایمانش، خضوع برای خدا است. مانند غلامی که از بین غلامان انتخاب شده و مورد نظر شخص سلطان است و به او بستگی پیدا کرده، اکرام او در این صورت اکرام سلطان و اهانت به او اهانت به سلطان است. و مانند عنوان عالم و معلم که بر همه لازم است، احترام عالم را به واسطه مرتبتی که دارد رعایت کنند.^۳ یا مانند عنوان پیری و بزرگ قوم و میهمان و غیره از عناوینی که به خصوص امر به اکرام آنها و تواضع در برابر آنها شده است.

تواضع به کافر و فاسق غلط است: در مقابل، عنوانهایی است که برای صاحبان آن نباید هیچگونه خضوع و فروتنی کرد بلکه باید برابری آنها ترفع جست، مانند کفر- در برابر کافر. نباید هیچگونه تواضع کرد زیرا مورد بغض خدا است و خود را از درجه انسانیّت انداخته و از هر پستی پستی تر کرده است. بلکه فردای قیامت آرزوی کند که کاش خاک بودم.^۴

چنانچه برابر مؤمن باید خاضع شد و تذلل کرد، در برابر کافر باید ترفع و تعزز کرد. و اگر مؤمنی برابر کافری فروتنی کند، در حقیقت ایمان به خدا را خوار و کفر به او را عزیز داشته، برخلاف آنچه واقع امر است. زیرا عزت برای خدا و پیغمبر صلی الله علیه و

۱- به صفحات ۴۸ تا ۵۰ و صفحه ۱۲۴ همین کتاب مراجعه شود.

۲- ان ابا جعفر الباقر علیه السلام اقبل الی الکعبة و قال و الله لحرمه المؤمن اعظم منك

(مستدرک کتاب حج باب ۱۰۵ حدیث ۱۶).

۳- قل هل يستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون (سوره ۳۹ آیه ۹).

۴- و یقول الکافر یا لیتنی کنت تراباً (سوره ۷۸ آیه ۴۱).

کبر و وزیدن
آله و مؤمنین است.^۱

و نیز در برابر کسی که ستم را پیشه خود قرار داده و یا متجاهر به فسق شده، یعنی بی باک و بی پروا، آشکارا خرمات خدا را هتک می کند، نباید فروتنی کرد، بلکه باید برای خدا بر آنها غضبناک بود و با روی ترش با ایشان مواجه شد. چنانچه امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: «پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به ما امر فرمود، با اهل معصیت، با چهره درهم کشیده مواجه شویم».^۲

تواضع برای متکبر نیز غلط است: در برابر آن احمقی که تکبر می کند و دیگران را کوچک و خوار می دارد، نباید تواضع بود. زیرا اولاً خضوع در برابر متکبر، یکنوع مذلت است که عقلاً و شرعاً ناپسند است. ثانیاً تواضع برای متکبر، سبب جرأتش بر ادامه این حرکت تا شایستگی می گردد. چنانچه اگر از او نخزد و برایش فروتنی نکنند، ممکن است متنبه شده تکبر را ترک نماید. پس از باب نهی از متکبر باید به او تواضع نکرد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «هر گاه به اهل تواضع از امت من رسیدید، با ایشان فروتنی کنید، هر گاه به تکبر کنندگان رسیدید، با ایشان تکبر نمایید. زیرا تکبرتان بر آنها سبب خواریشان می گردد».^۳

تواضع نکردن با کبر فرق می کند: آنچه گذشت که در برابر کافر و فاسق و متکبر نباید تواضع کرد، بلکه باید بر آنها فروزی جست و خشمناک بود چون مورد خشم خداید، معنیش این نیست که خود را بالذات از آنها بالا تر بداند و آنها را از خود پست تر شمارد و توقع کوچکی کردن از ایشان داشته باشد و خود را نسبت به آنها صاحب شأن و مقامی ببیند، بلکه باید خود و ایشان را بنده عاجزی بداند و هر کس اهل نجات شد، به توفیق خدا است و هر کس هلاک شد به خذلان او است. و ممکن است همان کافریا فاسق موفق به توبه و عاقبت بخیر گردد، بلی فعلاً چون به ما چنین دستور داده شده، با ایشان سرسنگینی می کنیم نه اینکه خدای نکرده کبر می فروشیم و بالجمله، شخصیت

۱- ولله العزة و لرسوله و للمؤمنین (سوره ۶۳ آیه ۸).

۲- امرنا رسول الله صلی الله علیه و آله ان تلقی اهل المعاصی بوجه مکفهره (وسائل الشیعه

کتاب الامر بالمعروف ج ۱۱ ص ۴۱۳ ح ۱).

۳- اذا رايت المتواضعین من امتی فتواضعالهم و اذا رايت المتکبرین فکبروا علیهم فان ذلک

لهم مثله و صغار (جامع السعاده).

اصلاً نباید ملاحظه شود و تنها برای فرمانبرداری و عمل کردن به وظائف ایمان، آنچه را که خدا دشمن می دارد او هم دشمن بدارد و برایش خضوع نکند.

برای واضح شدن مطلب که غضب کردن برای خدا با تکبر نکردن منافاتی ندارد، مثلی ذکر می شود: هر گاه سلطانی به نوکر خود امر کند، اگر از فرزندش بی ادبی سرزد بر او خشم کرده او را بزند، پس اگر نوکر از فرزند سلطانی خطائی دید باید بر او خشم کند و او را بزند. و گرنه امر سلطان را پیروی نکرده است. و در عین حال هرگز بر او تکبر نمی کند و خود را بالاتر از او نمی بیند (بلکه او را عزیزتر و بالاتر از خود نزد سلطان می بیند) و اگر حالت غضب کردن، با تکبر کردن جمع شد، بداند که آن غضب برای خدا نیست بلکه برای نفس است.

تکبر با بندگی سازگار نیست: چون تکبر عبارت از طغیان و سرکشی نفس و غفلت از بزرگی خدا و فراموشی حقارت و ذلت خود است، خودش را صاحب شأن مقامی می بیند و دیگران را نسبت به خود پست و حقیر می داند، این حالت خود پرستی، ضد خدا پرستی است. و لذا در جمیع حالات، مذموم و هیچگاه مورد امر و مصلح خدا قرار نمی گیرد. پس مراد به کبر در برابر کافر و فاسق و ثروتمند متکبر، همانا عزیز داشتن جهت خدائی و آشکار کردن بزرگی آن است که در برابر کافر اصلاً خضوع نکند و عزت ایمان به خدا را که بزرگترین نعمت او است در نظرش ظاهر کند و در برابر اهل معصیت نیز عزت تقوا را که ملاک گرامی بودن نزد خدا است، آشکار سازد و در برابر ثروتمند، کوچکی مکنش را که سبب ناز و کبرش شده و عزت و بزرگی خزان الهی را ظاهر کند و هیچگونه فروتنی برای دارائیش ننماید و در برابر متکبر عملاً او را تحمق و تجهیل کرده به او بفهماند که کبریائی مختص به حضرت آفریدگار است و غیر او هر کس تکبر کند احمق است.

چنانچه ملاحظه می فرمائید، اگر اینطور عمل شود هیچ خودیت و هوای نفس در کار نیست بلکه تمام عزیز داشتن و اظهار بزرگی، جهت الهی است نه قلدری و نخوت و غرور نفس - لیکن باید سخت مواظب بود که هنگام عمل اشتباه نشود. چنانچه گاه می شود انسان در برابر منکری واقع می شود و چون می خواهد نهی کند، هوای نفس در کار می آید و به معصیت مبتلا می شود و به منکری نهی از منکری کرده و بیشتر دفع فاسد به افسد می گردد.

چه بسیار فرق است بین کاری که برای خدا باشد یا از روی هوای نفس - هر چند

صورت عمل یکی است، لیکن اگر برای خدا باشد، عبادت و موجب قرب و غلبه بر شیطان است. و اگر هوای نفس باشد، معصیت و مبعود و مغلوب شیطان شدن است.

تواضع برای ثروت ثروتمند هلاک کننده است: تواضع برابر اغنیاء و ثروتمندان اگر به ملاحظه ثروت و طمع به مال دنیا از آنها باشد بسیار مورد نهی قرآن مجید و روایات است. در قرآن می فرماید: «و چشمان خود را مینداز به آنچه داده ایم به اصفاف ایشان از زینت زندگانی دنیا تا آزمایش کنیم ایشان را در آن»^۱ و در حقیقت تواضع به ثروتمندان به جهت ثروتمندان، خضوع به مال دنیا است که آنرا موثر دانسته و از خدا غافل شده است و این شرک به خدا است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «کسی که نزد ثروتمندی رود و به جهت مالش برای او فروتنی کند، خداوند دو سوم دینش را می برد»^۲ و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نظیر همین روایت شده است.^۳

و شاید علت اینکه دو سوم ایمانش می رود، این باشد که چون ایمان سه جهت دارد اعتقاد به قلب و اقوار به زبان (شهادتین) و عمل به ارکان (ادای واجبات و ترک محرمات) همچنین فروتنی در برابر ثروتمندان به طمع مال آنها گاهی به قلب تنها است. گاهی به زبان نیز می آورد و گاهی به قدری شدید است که به اعضا هم سرایت می کند، چون غالباً طمعکاران برابر ثروتمندان، به قلب خاشع می شوند و به زبان هم به تملق و چاپلوسی بر ایشان کوچکی می کنند دو قسمت ایمانشان زائل می شود. و اگر به سایر اعضای بدن هم خشوع کند مثلاً دست و پایشان را بیوسد یا حرکات خشوع آمیز دیگری با بدنش کند تمام دین خود را در آن حال از کف داده چون هر چه داشته و می توانسته در برابر مخلوق صرف کرده و دیگر چیزی برای خالقش باقی نگذاشته است.

تواضع ثروتمند و تکبر فقیر برای رضای خدا: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «چه بسیار نیکو است تواضع کردن ثروتمندان برای فقرا و مستمندان برای رضای خدا».

۱- ولاتمدن عینیک الی مامتعنا به از واجنا منهم زهرة الحیوة الدنیا لنتفتهم فیه (سوره آیه ۲۰ تا ۱۳۱).

۲- من اتی غنیاً فتواضع لغناه ذهب الله بقلی دینه (نهج البلاغه حکم ۲۲۸).

۳- من اتی دامیسة فتخضع له طلب مافی دینیه ثلاث دینیه.

(تواضع زگردن فرازان نکوست گداگر تواضع کند خوی اواست)

و بہتر از آن تکبر کردن تہیدستان است بر ثروتمندان از راہ تکیہ بہ خدا. بہ این کہ مستمند در برابر ثروتمند، تملقہای گدایانہ و افتادگی ہای خسیانہ را ترک و در برابر مالش خضوع نکند نہ اینکہ خود را بالاتر و برتر ببیند و کبر کند. چنانچہ قریباً گذشت. اگر ثروتمند بہ مال خود می نازد و می بالد، فقیر ہم باید بہ خداوندی کہ

خزینہ ہای آسمان ہا و زمین از اوست تکیہ داشتہ باشد و خود را بی نیاز بداند.^۲

ضمناً باید متوجہ بود کہ نہی از تواضع برای غنی، فقط بہ جہت مال است و گرنہ اگر بہ عنوان دیگر مانند ایمان و تقوا و غیرہ باشد، باید متواضع بود و هیچ مانعی ندارد بلکہ مورد امر است. منتہا باید متوجہ باشد کہ بہ تواضع بہ مال نکشد. و نشانہ اش آن است کہ تواضع او در برابر فقیر با ایمان و تقوا و ثروتمند با ایمان و تقوا یک نواخت باشد.

تواضع نسبت بہ اشخاص فرق می کند: تواضع را حدی است کہ اگر از آن گذشت، گاہ موجب ذلت و ہتک حرمت شخص می شود. و مؤمن نباید کاری کہ موجب ہتک او می شود مرتکب گردد. بنابراین باید در موارد تواضع و کیفیت آن کاملاً رعایت میانہ روی را نمود. مثلاً تواضع برای والدین یا رحم یابیدیشتر از بیگانہ باشد و تواضع برای علمای عاملین و سادات، باید بیش از دیگران باشد و تواضع برای بزرگ قوم، باید از تواضع برای آن قوم بیش باشد زیرا اگر تواضعی کہ مناسب والدین و علما و سادات باشد مثلاً بوسیدن دست آنها، گاہ می شود برای دیگران موجب ہتک و خواری شخص است.

۱- ما احسن تواضع الاغنیاء للفقراء طلباً لما عند الله و احسن منه تہیہ الفقراء علی الاغنیاء اتکالا علی اللہ (نہج البلاغہ حکم ۴۰۶).

۲- در کتاب ثانی الاخبار نقل کردہ کہ مرد ثروتمندی با لباس فاخر بر رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وارد شد و نشست. پس از آن مرد فقیری با لباس مندرس وارد شد و نزدش نشست. مرد ثروتمند لباس خود را جمع کرد و از او فاصلہ گرفت. رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ فرمود: آیا ترسیدی کہ از فقر او بہ تو چیزی برسد؟ گفت: نہ. فرمود: آیا ترسیدی از ثروت کم شود و بہ او برسد؟ گفت: نہ. فرمود: ترسیدی لباست چرکین شود؟ گفت: نہ. فرمود: پس چرا چنین کردی؟ گفت: نفس من ہر کار خوبی را برایم زشت و ہر کار بدی را خوب جلو می دہد و من بہ تلا فی کردار زشت خود نصف تمام ثروتم را بہ این فقیر بخشیدم. آن حضرت از فقیر پرسید: آیا مالش را می پذیری؟ گفت: نہ، نہ. فرمود چرا؟ عرض کرد می ترسم مثل او مبتلا بہ تکبر شوم.

بنابراین در تواضع با اشخاص باید رعایت مقامات و حالات ایشان را کرد.

در سفینۃ البحار از امام حسن عسکری علیہ السلام روایت کردہ کہ فرمود: بر حضرت امیرالمؤمنین علیہ السلام پدر و پرسی از اہل ایمان وارد شدند، پس آن حضرت برای آنها برخاست و ایشان را گرمی داشت و بالای مجلس نشانید و نزدشان نشست. پس امر فرمود؛ طعام آوردند و ہر دو خوردند. پس قنبر طشت و ابریق و دستمال آورد حضرت ابریق را از قنبر گرفتند و دست پدر را خواستند بشویند، آن مرد نمی پذیرفت. حضرت او را سوگند داد کہ با کمال اطمینان دستش را بشوید. مثل اینکہ قنبر بر دستش آب می ریزد آن مرد پذیرفت و چون حضرت از شستن دستش فارغ شدند، ابریق را بہ فرزند خود محمد بن الحنفیہ دادہ و فرمودند فرزندم، اگر این پسر تہا نزد من آمدہ بود خودم بر دستش آب می ریختم. لیکن خداوند نخواستہ در محلی کہ پدر و پسر با ہم باشند مثل یکدیگر با آنها رفتار شود. ایک من دست پدر را شستم تو ہم کہ فرزند منی آب بر دست پسر بریزی تا پدر دست پدر و پسر دست پسر را شستہ باشد.

نشانہ های تواضع: حضرت صادق علیہ السلام می فرماید: «از تواضع این است کہ شخص در شستن بہ پائین مجلس راضی باشد و ابتدا بہ سلام کند با ہر کس برابر شود و جدال را ترک کند. ہر چند حتی با او باشد و دوست نداشته باشد بہ تقوا ستودہ شود» یعنی ہر کس بہ این چہار چیز مداومت کند از فضیلت تواضع بہرہ مند می شود یا اینکہ از نشانہ های تواضع این چہار چیز است.

و امیرالمؤمنین علیہ السلام در ضمن وصیتش می فرماید: «بر توباد بہ فروتنی زیرا از بزرگترین عبادتہا است»^۲.

در سفینۃ البحار مرویست کہ موسی بن عمران پس از ہر نماز، طرف راست و چپ صورتش را برای تواضع نسبت بہ خداوند بہ خاک می مالید و بہ ہمین جہت خداوند او را کلیم خود قرار داد.

۱- عن الصادق علیہ السلام عن آبائہ علیہ السلام قال ان من التواضع ان یرضی الرجل بالمجلس دون المجلس و ان تسلیم علی من تلقی و ان تترك المراء و ان کان محققاً ولا تحب ان یحمد علی التقوی (کافی ج ۲ ص ۱۲۳).

۲- علیک بالتواضع فانه من اعظم العبادۃ (سفینۃ البحار).

کبر و ورزیدن
مخالفش را نخواهم کرد و از این محل اجتماع حرکت نمی کنم تا تمام خرمائی که در این ظرف است بفروشم. بستگانش گفتند: حال که می خواهی حتماً خرید و فروش کنی پس در محلی که گندم آرد می کنند برو. آن جناب قبول کرد و شتر و سنگ آسیائی خرید و مشغول آرد کردن گندم شد. (تا باین کار کبر نفس خود را از بین ببرد و خود را با یک فرد عادی برابر ببیند).^۱

حضرت رضا علیه السلام می فرماید: «تواضع این است که به مردم بدهی آنچه دوست داری به تو بدهند».^۱

حسن بن جهم از آن حضرت پرسید: اندازه تواضع چیست؟ در پاسخ فرمود: تواضع درجاتی دارد از آن جمله اینکه، مرد اندازه خود را بشناسد و آن را در جای شایسته آن فرود آورد و دلی سالم داشته باشد و نخواهد به کسی چیزی دهد، جز آنچه می خواهد که به خودش داده شود. و اگر از کسی بدی دید، به خوبی آنرا جلو گیرد. (در برابر بدی نیکی کند) و خشم خود را فرو خورد. از مردم گذشت کند و خداوند نیکی کند گانرا دوست می دارد.^۲

پیشوایان ما از همه بیشتر فروتنی می کردند: در سفینه البحار مریست که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به مردی سودانی که سیاه و زشت بود، عبور فرمود به او سلام کرد و نزدش رفت و مقدار زیادی با او سخن گفت. پس فرمود: هر کاری داری بگو تا انجام دهم. گفتند ای پسر پیغمبر آیه چنین شخصی نازل می شوی و از حوائجش می پرسی، در حالی که او به شما محتاجتر است. امام علیه السلام فرمود: بنده ای است از بندگان خدا و برادر دینی ما است و ما و او را بهترین پدرها که آدم ابوالبشر است و بهترین دینها که اسلام است، جمع می کند و شاید روزگار ما را به او محتاج کند. پس ما را که بر او تکبر می کردیم از جمله فروتنها مشاهده کند.

ریشه کبر را به هر چه بشود باید برید: محمد بن مسلم مردی ثروتمند از اشراف کوفه و از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام است. روزی حضرت باقر علیه السلام به او فرمود: ای محمد، باید تواضع کنی. چون محمد از مبدینه به کوفه برگشت ظرف خرمای ترازو برداشت و در مسجد جامع کوفه نشست و صدا می زد هر که خرمای می خواهد بیاید و از من بخرد. (این کار را برای از بین بردن کبر نفس می کرد) بستگانش آمدند و گفتند: ما را به این کار خود رسوا کردی گفت: مولایم مرا امر به چیزی فرمود که

۱- التواضع ان تعطی الناس ماتحب ان تعطاه (کافی ج ۲ ص ۱۲۳).

۲- عن الحسن بن جهم قال قلت للرضا علیه السلام ما حد التواضع الذی اذا فعله العبد کان متواضعاً فقال علیه السلام التواضع درجات منها ان یعرف المرء قدر نفسه فیزلها منزلتها بقلب سلیم لایحب ان یأتی الی احد الا مثل یوقی الیه ان رأى سبّة درتها بالحمسة کاظم الغیظ عاف عن الناس و الله یحب المحسنین (کافی ج ۲ ص ۱۲۴).

خدا صلی الله علیه و آله را اختیار کردند و چون هوای مدینه با مزاج ایشان چندان موافقتی نداشت، بیمار شدند و صورت حال ایشان را به عرض رساندند و رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را اذن داد که از مدینه بیرون روند و به میان شتران شیردار در آیند که نزدیک جبل العیر بود تا در آن موضع چند روزی به سر برند و از بول و شیر شتران بیاشامند تا مرض ایشان مبدل به صحت شود. و ایشان به آن موضع رفتند و چون مدتی آنجا بودند صحت یافتند و صبحی با هم اتفاق کرده، پانزده شتر از شتران خاصه رسول خدا صلی الله علیه و آله را دزدیدند و مرتد شدند و روی به قبیله خود نهادند و چون خبر به مدینه رسید، یسار که مولی حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود با چند نفر از عقب آنها رفتند و بدیشان رسید، مقابله و مقاتله کردند و به آخر یسار را گرفته دست و پای او را برینند و خار بر چشم و زبان او می زدند تا شهید شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله از این حال وقوف یافت، کربز بن جابر را از عقب ایشان فرستاد و او همه ایشان را گرفته و دست و گردن بسته نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و حقتعالی این آیه را فرستاد. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمود؛ دست و پای ایشانرا برینند و به دار آویختند. (پایان گفتار منهج) و قریب به همین قصصون با جزئی اختلاف، در روایات اهل بیت علیهم السلام وارد گردیده است.

محارب کیست؟ محارب نزد فقها کسی است که اسلحه، مانند شمشیر، نیزه، کارد، شنگ، چوب، سنگ با خود بردارد برای اینکه مسلمانان را بترساند تا بتواند مال یا ناموس آنها را ببرد یا خونشانرا بریزد، خواه تنها باشد یا چند نفر همدست شوند و خواه غرضش حاصل شود یا نه. یعنی مردم بترسند و مالی را ببرد یا کسی را بکشد یا نه بلکه به مجرّدی که با اسلحه به این قصد حرکت کند، محارب است و نیز فرقی نیست که در دریا باشد، یا در خشکی، در شهر و آبادی باشد یا در صحرا و بیابان، مانند راهزنان حتی اگر اسلحه با خود بردارد و در خانه مسلمانان در شب یا روز وارد شود و به اهل خانه حمله کند محارب است.

در کتاب کافی مرویست که سوره بن کلب از امام صادق علیه السلام پرسید از مردی که از منزل خود بیرون می رود، می خواهد به مسجد یا جای دیگر برود، مردی دنبال او را می گیرد و او را می زند و لباسش را می گیرد. حضرت فرمود: چنین شخصی محارب و مورد آیه «انما جزاء الذین یحاربون...» است.

۳۴- جنگ با مسلمان

سی و چهارم از کبائر که در نص معتبر، به کبیره بودنش تصریح شده، جنگ با دوستان خدا است. (یعنی مسلمانان) چنانچه در روایت اعمش از حضرت صادق علیه السلام و روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام به آن تصریح شده و در قرآن مجید نیز بر آن وعده عذاب داده شده و عقوبت دنیوی که حد است بر آن مقرر فرموده است؛ در سوره مائده می فرماید: «پاداش کسانی که با خدا و پیغمبرش می جنگند و در زمین فساد می کنند این است که کشته شوند. یا به دار آویخته گردند. یا دستها و پاهایشان بر عکس بریده شود (مقداری از دست راست و پای چپ یا برعکس) یا تبعید شوند این رسولانی ایشان در دنیا است و در آخرت برایشان عذاب بزرگی است. مگر کسانی که پیش از آنکه دستگیرشان کنید توبه کنند. پس بدانید که خداوند آمرزنده و مهربان است»^۱.

در منهج می نویسد: در سال ششم از هجرت، جماعتی از عوبیه و عکل به خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمدند و به شرف اسلام معزز گشته، ملازمت رسول

۱- انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله و یسیون فی الارض فساداً ان یقتلوا او یصلبوا او یقطع ایدیهم و ارجلهم من خلاف او ینفوا من الارض ذلک لهم خزی فی الدنیا و لهم فی الآخرة عذاب عظیم الا الذین تابوا من قبل ان یقتلوا و علیهم فاعلموا ان الله غفور رحیم (سوره ۵ آیه ۳۳ و ۳۴).

رسول می شمارد و در باره او می گوید: «انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله» (پس از ترجمه آیه می نویسد):

خواننده عزیز، این یکی از مواردی است که طبع حساس و دل نازک بعضی روشنفکران! را آزاده و متأثر کرده و کیفرهای اسلامی را در نظر ایشان وحشیانه و قسوتبار ساخته است. ولی ما نمی دانیم چرا این طبقه روشنفکر همیشه رقت قلب و مهر وعاطفه خود را به جانب جنایتکاران و راهزنان و خونخواران معطوف می دارند و درباره مردم بیگناه و زنان و کودکان معصومی که مال و ناموس و جانشان دستخوش مطامع و اغراض و هوی و هوس این گروه سرکش و متعدی می شود، اظهار رحم و شفقت نمی کنند؟ آیا مجازات و سرکوبی اینگونه افراد در راه تأمین امنیت و حفظ سلامت و مصلحت اجتماع، با کشتن میلیونهای گروهبان برای تأمین سلامت و نجات یک مریض از خطر بیماری و مرگ فرقی دارد؟ آیا هیچ عاقلی، پزشک حاذقی را به علت کشتن آن همه میکروب با تزریق یک آمپول مورد اعتراض قرار می دهد و عمل او را وحشیانه و قسوتبار می خواند؟ جای تردید نیست که هر شخص منصفی این حکم را حاکی از شفقت و رحم نسبت به اجتماع و دایره بر عدل و انصاف نسبت به راهزنان و بزهاکاران می داند. ولی تذکر این نکته لازم است که قانونگذار مهر بان اسلام حتی در اجرای این کیفر نیز رحم و رأفت را منظور داشته.

چنانکه در تفسیر مجمع البیان در ذیل همین آیه از حضرت باقر علیه السلام روایت می کند که: جزای محارب به اندازه استحقاق او است پس اگر قتلی مرتکب شده باشد جزایش قتل است و اگر علاوه بر قتل، مالی هم برده باشد جزایش قتل و برآوردن بر دار است. و اگر بدون قتل مالی برده باشد جزایش بریدن دست و پا است و اگر تنها گناهش نا امن ساختن راه باشد، کیفرش تبعید است و لا غیر. به طوری که در این روایت ملاحظه می شود، شارع اسلام حتی در کیفر دادن محارب تناسب کیفر را با گناه به وضع دقیقی رعایت کرده و این خود رأفتی است که درباره او معطوف داشته است. ولی اسلام به این حد از رأفت هم اکتفا نکرده بلکه تصریح کرده است که هر گاه شخص محارب قبل از دستگیر شدن توبه کند، از عقوبت مستثنی است و تنها حقوقی که از مردم تفریط کرده بر ذمه اش باقی است چنانچه در آیه ۳۴ از سوره مائده می فرماید...

و در صفحه ۱۸۵ می نویسد: هدف کلیه شرایع آسمانی در اجتماع بشر این است که پنج اصل مقدس و موضوع مهم، یعنی جان و عقل و مال و نسل و عرض مردم را از

و نیز فرقی نیست که محارب مسلمان باشد یا غیر مسلمان، مرد باشد یا زن، در بلاد اسلامی باشد یا در بلاد کفر و از جمله «یسعون فی الارض فساداً» که در آیه شریفه است معلوم می شود که منظور از محارب نه جنگ و محاربه با مسلمانان است، بلکه مراد هر فساد در زمین و اخلاص به امنیت عمومی است با ایجاد ترس و هراس که عادتاً جز با بکار بردن اسلحه و تهدید به قتل نمی شود. و بالجمله محارب کسی است که با پوشیدن اسلحه و حمله به مسلمانان سلب آسایش و امنیت از حیث جان و مال یا ناموس بنماید.

جنگ با خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله: جهت اینکه در آیه شریفه از محارب با مسلمانان، تعبیر به محارب با خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله شده، یا برای تعظیم و تشریف شأن مسلمین است به طوری که هر معامله ای با آنها شود مثل آن است که با خدا و رسول صلی الله علیه و آله شده، چون وابسته به خدا و پیغمبرند. یا به جهت این است که خدا و رسول صلی الله علیه و آله اذیت به مسلمانان و دست درازی به مال یا ناموس یا خون ایشان را حرام فرموده اند و کسی که مخالفت این حکم را بکند، محارب و جنگ کننده با خدا و رسول است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «خداوند فرمود: باید به من اعلام جنگ کند هر که بنده مؤمن مرا آزار رساند و باید از خشمم آسوده باشد هر که بنده مؤمنم را گرامی بدارد».^۱

و نیز «هر که دوست مرا اهانت کند، آشکارا با من به جنگ برخاسته است».^۲

حد محارب: چنانچه در آیه شریفه گذشت، باید به یکی از چهار امر با او رفتار شود، کشتن، به دار آویختن، دست و پا بریدن به طور عکس، تبعید.

در برهان قرآن صفحه ۱۸۸ چنین می نگارد: مقصود از محارب به در اصطلاح فقها این است که شخص مسلح برای ترساندن مردم در شهر یا بیابان یا دریا، به هنگام شب یا روز متعرض ایشان شود. خواه ضعیف باشد، خواه قوی و خواه مرد باشد یا زن چنین کسی در اصطلاح فقه محارب نامیده می شود و قرآن مجید عمل او را در حکم جنگ با خدا و

۱- عن الصادق علیه السلام قال الله عزوجل لیأذن بحرب منی من أدی عبدی المؤمن ولیأمن غصبی من اکرم عبدی المؤمن (کافی ج ۲ ص ۳۵۰).

۲- من اهان لی ولیأقتل باری باری بالمحاربة (کافی ج ۲ ص ۳۵۲).

حضرت رضا علیه السلام از آیه «انما جزاء الذین یحاربون...» پرسیدند و اینکه چه کاری است که موجب یکی از این چهار حد می شود؟ فرمود: وقتی که با خدا و پیغمبرش جنگ کرد و در زمین فساد نمود و کسی را کشت و مالی را برد، کشته می شود و به دار آویخته می گردد و اگر مال مردم را گرفت و کسی را نکشت، دست و پایش به طور خلاف بریده می شود و اگر شمشیر کشید و با خدا و پیغمبرش جنگ نمود و در زمین کوشش به فساد نمود، ولی کسی را نکشت و مالی نگرفت، تبعید می شود. پرسیدم: چگونه تبعید می شود و حد تبعیدش چیست؟ فرمود: از شهری که عامل جرم او بوده به شهری دیگر تبعید می شود و برای اهالی آن شهر نوشته می شود که این تبعیدی است، با او منبشید و معامله نکنید و وصلت ننمایید و نخورید و نیاشامید، تا یکسال با او چنین معامله می شود.

و چون در زمان ماجرای حدود الهی موقوف شده، از ذکر فروعات این موضوع و روایات و نقل اقوال و تحقیق در اطراف آن خودداری می گردد.

هر گاه شخص محارب، پیش از دست یافتن به او از کردار خود پشیمان شده و توبه کند، حد مذکور از او ساقط می شود. ولی اگر مالی برده از او گرفته و به صاحبش داده می شود و اگر جانی کرده، قصاص می شود مگر آنکه صاحب حق او را ببخشد.

دفاع هر برابر دزد: دزدی که با اسلحه برای بردن مال حمله می کند محارب است و صاحب مال اگر بتواند مقاومت کند جایز است دفاع کند. و اگر در این حال، دزد کشته شود خونی هدر است و ضمانتی ندارد و اگر مال واجب الحفظ باشد یا دزد بخواهد به ناموس او حمله کند، در صورت توانائی واجب است دفاع کند. مگر اینکه گمان به هلاکت داشته باشد و اگر دزد قصد کشتن صاحب مال را داشته باشد، واجب است برای حفظ جان خود دفاع و مقاومت کند و گرنه فرار نماید یا پنهان شود یا غیر از آن از اموری که سبب حفظ جانش شود. و هر گاه دزد بدون اسلحه باشد پس در حکم محارب است. یعنی آنچه در دفاع از دزد با اسلحه ذکر شد اینجا هم می آید. مگر اینکه حد محارب بر او جاری نمی شود پس در صورتی که شرائط سرقت در او جمع باشد، حد سرقت در باره اش اجرا و گرنه تعزیر و تأدیب می گردد و چنین دزدی یا مستلب است یا مختلس. مستلب کسی است که آشکارا مال مردم را می دزد و فرار می کند و مختلس کسی است که پنهانی می رباید و فرار می کند و در هر دو صورت حاکم شرع او را به عقوبتی که بداند سبب ترکش می شود مانند زدن به مقداری که صلاح بداند یا حبس کردن، عقوبت

تجاوز و تباهی محفوظ بدارند زیرا تفریط و تعدی در باره هر یک از این پنج موضوع مهم، موجب پدید آمدن تنازع و خونریزی و انتشار مفاسد و شرور است و حکمت تشریع کیفر در برابر جرائم جلوگیری افراد متجری و جسور از اینگونه افراط و تعدی است و جای تردید نیست که صرف امر و نهی نمی تواند این منظور را تأمین کند بلکه تنها بیم از کیفر است که می تواند ضامن اجرای اوامر و نواهی باشد.

فیلسوف عظیم اسلام ابوریحان بیرونی، در کتاب «تحقیق مالهند» ضمن شرح عقاید و افکار هندی، می نویسد: «مثال حال در میان ایشان به مانند حال نصرانیت است زیرا حال ایشان بر بنیاد خیر و خود داری از شر از قبیل ترک کلی قتل و افکندن پیراهن به دنبال غاصب پوستین و تمکین سیلی زننده بر گونه ای نسبت به گونه دیگر و دعای خیر و نماز و طلب آمرزش برای دشمن است و این رفتار به جان خود رفتار نیکو و پسندیده ای است، ولی اهل دنیا همگی از طبقه فلاسفه نیستند بلکه بیشتر ایشان نادان و گمراهند و جز شمشیر و تازیانه، ایشان را به استقامت نمی دارد و از آن زمان که قسطنطین فاتح نصرانی شده شمشیر و تازیانه از حرکت نیاموده اند زیرا سیاست جزیه آن دو تمام نمی شود».

بنابر همین اصل اساسی و نظر حکیمانه قرآن کریم در مقام بیان حکمت قصاص می فرماید: «ولکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب لعلکم تتقون» در این آیه، مردم خردمند را که در عواقب امور می اندیشند و ارزش حیات را می شناسند مخاطب می سازد و خاطر نشان می کند که حیات افراد و اجتماعات بشری وابستگی به قصاص دارد زیرا وقتی شخص بداند که در برابر کشتن، کشته می شود و قیافه سهمگین قصاص در کمین قاتل است از این فکر منصرف می شود و در نتیجه جان خود را از قصاص و جان آن دیگر را از هلاک محفوظ می دارد. باتوجه به این حقایق معلوم می شود که چرا شریعت اسلام کیفر چند گانه از قبیل قتل عمد و قذف و زنا و سرقت و محاربه و شرب خمر و ارتداد از دین را به نص صریح تعیین کرده و در سایر موارد کیفر خاصی مقرر نداشته و نوع و مقدار کیفر را به نظر حاکم شرع تفویض نموده، تا به اقتضای اوضاع زمان و مکان جرم و احوال مجرم، او را تعزیر کند. زیرا ارتکاب و انتشار اینگونه گناه موجب تزلزل پیوندهای اجتماع و علت بدبختی و پریشانی امتها است. (پایان نقل از برهان قرآن).

در کیفیت اجرای این حدود بیاناتی در روایات ذکر گردیده است:

از آن جمله در کافی به سند خود از عمرو بن عثمان مدائنی نقل می کند که از

می کند.

مردی که گوشواره‌ای را از گوش دخترکی بیرون آورده و ربوده بود، خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند، آنحضرت فرمود: کار او ربودن و دزدی آشکار است یعنی چون در سر و پنهانی نبود، حد سرقه که بریدن دست است بر او جاری نمی شود بلکه باید تغزیر شود. پس او را زدند و حبس کردند^۱.

امامختال یعنی کسی که کلاهبرداری کند و به حيله مال کسی را ببرد. مثل اینکه دروغی درست کند و بدین وسیله مال دیگران را ببرد باید تغزیر شود.

۳۵- خوردن مردار و خون و گوشت خوک

سی و پنجم از کبایث منصوصه، خوردن مردار و خون و گوشت خوک و هر چه که هنگام کشتش یاد خدا نکرده باشند. و در روایت اعمش از حضرت صادق علیه السلام و فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام به کبیره بودن آن تصریح شده و در قرآن مجید در سوره بقره آیه ۱۷۳ و سوره انعام آیه ۱۴۵ و سوره نحل آیه ۱۱۶ به حرمت آن تصریح شده و در سوره مائده آیه ۴ می فرماید: «حرام شده بر شما مردار و خون و گوشت خوک و هر چه که هنگام کشتش، یاد خدا نشده باشد و حیوانی که خفه شده یا با سنگ و چوب کشته شده باشد و یا از بلندی، یا در چاه افتاده باشد و یا به وسیله شاخ زدن حیوان دیگری کشته شده و یا درنده‌ای آنرا پاره کرده و از آن خورده باشد به استثنای آنچه تذکیر کنید و حیوانی که روی سنگهای مخصوص ذبح شده باشد و همچنین قسمت کردن باتیرهای قمار اینها همه برای شما حرام شده و فسق است»^۱.

و بالجمله شبهه‌ای در حرمت و کبیره بودن خوردن مذکورات نیست چیزی که لازم است، دانستن حقیقت و اقسام هریک و فروعات در مقام است.

۱- حرمت علیکم المیتة والدّم ولحم الخنزیر وما اهل لغير الله به و المنخنقة و الموقوفة و المتربوة و النطیقة و ما اكل السبع الا ما ذکبتم و ما ذبح علی النصب و ان تستقسموا بالالزام ذلکم فسق. (سوره ۵ آیه ۴).

۱- قدری عن امیرالمؤمنین علیه السلام انه اتی برجل قد اختلس درة من اذن جاریة فقال علیه السلام هذه الدغارة المعلنة فضر به و حبسه (مسالك).

خوردن مردار و خون و گوشت خوک — گناهان کبیره ج ۲
گوشت تمام حیوانات درنده، یعنی گوشتخوارانی که دارای نیش و چنگاندند خواه قوی باشند مانند شیر و پلنگ و گرگ، یا ضعیف مانند روباه و کفتار - و همچنین گوشت خرگوش هر چند جزء درندگان نیست حرام است.

تمام انواع حشرات، خوردنشان حرام است مانند مار و موش خانگی و صحرائی و سوسک و کرم و خارپشت و جعل و شپش و نظیر اینها.

حیوانات هوایی و آبی: از حیوانات هوایی یعنی پرندگان انواع کبوترها حلال است مانند قمری، کبک، تیهو، دراج، قطا و مرغابی و انواع مرغها و اقسام گنجشگ مانند بلبل و قنبره (کلکلاتی) و صرد (پرنده ای است که سر و منقارش درشت و نصفش سفید و نصفش سیاه است) و گنجشگ را صید می کنند (وصوم (مرغی است خاکستری رنگ، گردن دراز و غالباً در درخت خرما جامی گیرد) و شترق (مرغی است سبزرنگ ملیح به مقدار کبوتر و در بالش سیاهی و خطوط قرمز و سبز و سیاه است).

خفاش و طاووس و هر پرنده گوشتخواری که دارای چنگال باشد خواه قوی باشد که بتواند حیوانی را پاره کند، مانند باز شکاری و چرخ و عقاب و شاهین و باشق یا ضعیف باشد مانند کرکس و بنابر احتیاط باید از تمام اقسام کلاغ برهیز نمود حتی زاغ یعنی کلاغ زراعت و البقی که رنگش سیاه و سفید است و کلاغهای درشت و سیاه رنگ که لاشخورند، چون محتمل است که از پرندگان درنده باشند.

آنچه که ذکر شد، در روایات حکمش به خصوصه معلوم شده و نسبت به سایر پرندگان که حکم خاصی در باره آنها نرسیده به طور کلی برای تمیز حلال گوشت از حرام گوشت آنها دو علامت در شرع رسیده است:

۱- بال زدن در هنگام پرواز بیش از بال نزدنش باشد.

۲- دارای سه چیز باشد صیصیه و آن انگشت زانندی در ساق پای پرنده است و حوصله (چینه دان) و قانصه (سنگدان) و تخم هر حیوانی در حکم همان حیوان است یعنی تخم حیوان حلال گوشت حلال، و تخم حرام گوشت حرام است. و اگر تخم حیوانی باشد که ندانیم از حلال گوشت است یا حرام گوشت - اگر سرو ته تخم مساوی نیست مانند تخم مرغ و کبوتر، حلال است و اگر مساوی است حرام است.

ضمناً باید دانست که حیوان حلال گوشت، ممکن است به دو چیز حرام گوشت شود: به نجاست خواری و وطنی انسان و برای این دو چیز احکامی است که در رسائل

مردار: هر حیوانی که بدون تذکیر شرعی بمیرد، مردار است و خوردنش حرام است و اگر خون جهنده داشته باشد نجس نیز می باشد. ولی اگر تذکیر شده باشد طاهر است (به جز سگ و خوک که همیشه نجس و قابل تطهیر نیستند) و اگر حلال گوشت باشد پس از تذکیر خوردنش حلال است. بنابراین شناختن حیوانات حلال گوشت و کیفیت تذکیر شرعی لازم است.

در مجموعه انتشارات انجمن تبلیغات اسلامی می نویسد:

در فقه اسلامی با نهایت وضوح و دقت، حیوانات حلال گوشت معین شده و وقتی یک نفر دانشمند طبیعی دان، بدان توجه کند، دقائق علمی بزرگی که در این تقسیم بندی به کار رفته، خواهد دید.

دین اسلام به طور عموم حیوانات گوشتخوار را حرام کرده زیرا گوشتخواران معده هایشان عفن و گوشتشان کثیف و بدبو است و تولید ناخوشی می کنند، برعکس بیشتر علفخواران را حلال می داند. تمام حیواناتی که ناخن دارند حرام شده و حیوانات سم دار حلال گردیده و برخی از آنها مکروه قلمداد شده، مانند اسب و قاطر - در پرندگان وسیله تشخیص حرام و حلال آنها طرز بال زدن آنها - هر کدام موقع پرواز اغلب بال خود را صاف می گیرند حرامند و آنها که بیشتر بال می زنند حلالند ... و نیز می نویسد: دین اسلام شکار را آزاد نگاهداشته ولی فقط آنها را در موردی جایز کرده است که مراد از آن فنع رساندن به خانواده و تحصیل روزی باشد و شکاری که مراد از آن لهو و لعب و فقط اکتفای کشتن حیوانات باشد جایز نیست و در سفر آن نماز قصر نمی شود و روزه را باید گرفت. (پایان نقل از مجموعه تبلیغات اسلامی).

حیوانات از سه نوع بیرون نیستند: زمینی، آبی و هوایی.

حیوانات زمینی بر دو قسم است: اهلی، یعنی آنکه با انسان زندگی می کند و وحشی یعنی آنکه در بیابان ها بسر می برد.

حیوانات زمینی: از حیوانات اهلی فقط گوسفند و گاو و شتر حلال گوشت است و خوردن گوشت اسب و الاغ و قاطر مکروه است و جز این شش دسته سایر حیوانات اهلی مانند گربه حرام گوشت است.

از حیوانات وحشی حلال نیست مگر انواع آهو و غزال و بزکوهی و گاو وحشی و الاغ وحشی و گوزن.

عملیه ذکر شده است.

از حیواناتی که در آب زندگی می کنند تنها ماهی پولکدار، حلال گوشت است و مقصود پولک داشتن در اصل است هر چند پولکش ریخته شده باشد مانند کتک (ماهی قبا) که گویند خیلی شریر است و به همه چیز خود را می زند و می مالد و لذا پولکش می ریزد و غالباً در اصل دمش پولکهای باقی است.

تذکیر به وسیله شکار: تذکیر حیوانی که دارای خون جهنده باشد، شرعاً به دو چیز حاصل می شود: یکی به وسیله شکار و دیگر به وسیله ذبح. شکار به دو امر حلال می شود: یکی به وسیله سگ تربیت شده که چون به او بگویند برو، چو بگویند برگردد برگردد. و معتاد به خوردن گوشت شکار خود نباشد. فرستنده آن سگ هم مسلمان باشد و چون او را می فرستد بسم الله بگوید و سگ از نظر فرستنده پنهان نگردد.

دیگر از موجبات حلال شدن شکار، شمشیر و نیزه و هر پیکان آهنین حتی فشنگ در صورتی که بدن حیوان را ببرد، خواه از آهن باشد یا غیر آن موجب حلال شدن شکار است و باید تیر انداز مسلمان باشد و در هنگام تیر اندازی بسم الله بگوید و اگر با این شرائط سنگ یا تیر، شکار را بکشد و بمیرد خوردنش حلال است و اگر شکارچی رسید و هنوز شکار زنده بود، بایستی آنرا به تفصیلی که ذکر می شود ذبح کند.

با بقیه آلات شکار مانند یوز پلنگ و دام و کمند و غیره، شکار جایز نیست مگر آنکه وقتی شکارچی برسد، شکار زنده باشد و آنرا ذبح کند.

و نیز حیوان حلال گوشت وحشی، وقتی با شکار کردن پاک و حلال می شود که بتواند فرار کند یا پرواز نماید. بنابراین بچه آهو که نمی تواند فرار کند یا بچه کبک که نمی تواند پرواز نماید، با شکار کردن به وسیله سگ یا اسلحه پاک و حلال نمی شود.

گفتگویی در باره خوردن گوشت: در تفسیر المیزان ضمن آیه ۳ از سوره مائده، مطالب سودمندی ضمن سه فصل بیان نموده که به طور خلاصه نقل می گردد:

۱- عقائد گوناگون در باره خوردن گوشت - شکی نیست که انسان مانند سایر حیوانات، جهاز تغذی دارد و هر چه از اجزای مادی که بتواند در آن کار کند و آنرا به بدن خود ضمیمه نماید، به طرف خود جذب می کند. و بنابر این بر حسب طبع مانعی نیست که انسان هر چیزی که قابل جویدن و بلعیدن باشد بخورد. مگر آنکه در اثر ضرر داشتن یا تنفر طبع از آن پرهیز نماید. مثل آنکه بفهمد فلان چیز خوردنی به واسطه مسمومیت و

خوردن مردار و خون و گوشت خوک ————— ۱۶۹

امثال آن ضرر جسمانی به بدنش می زند یا اینکه دریابد که خوردن فلان چیز، ضرر معنوی برایش دارد. مانند خوردنیهایی که در ادیان و شرایع مختلف حرام شده است.

تنفر — همینکه طبع آدمی چیزی را پلید بداند، در نتیجه از نزدیک شدن به آن خودداری می کند. مثل اینکه انسان مدفوع خود را نمی خورد چون آنرا کثیف و قذر می داند و گاهی کراهت و تنفر مستند به عوامل اعتقادی است. مثل اینکه مسلمانان گوشت خوک را قدر و پلید می دانند ولی نصرانیان پاک و طیب — غریب ها از بسیاری حیوانات مانند خرچنگ و قورباغه و موش تغذی می کنند، در حالی که شرقیها بدشان می آید. پس واضح شد که آدمی در خصوص گوشتخواری طریقه های مختلف دارد، آئین بودا گوشت کلیه حیوانات را تحریم کرده و این تقریظ در برابر افراطی است که سابقاً بین ملل وحشی آفریقا و سایر وحشیان دایر بوده و انواع گوشتها حتی گوشت انسان را نیز می خوردند. عربها گوشت چهارپایان و سایر حیوانات، حتی امثال موش و چلباسه را می خوردند چه خودشان بمیرند یا خفه شوند یا با زدن یا به سبب دیگری آنها را می کشتند و می گفتند چطور شما حیوانی را که خودتان کشته اید می خوردید ولی حیوانی را که خدا کشته نمی خورید؟

بعضی از بت پرستان چین بنا بر آنچه نقل شده، اقسام حیوانات حتی سگ و گربه و حتی کرم و صدف و سایر حشرات را می خوردند و اسلام راه میانه روی اتخاذ کرده و آن گوشتهایی که طبعهای معتدل انسانی از آن خوشت بیاید مباح ساخت و این اجمال را به تفصیل ذیل تفسیر کرد:

در بین چهار پایان از قبیل بز و میش و گاو و شتر را حلال کرد و در پاره ای از آنها از قبیل اسب و الاغ، قاتل به کراهت شد. در بین پرندگان غیر شکاری، آلهائی را حلال کرد که دارای حوصله (چینه دان) باشد و به هنگام پرواز بال زند مثل کبوتر و چنگال نداشته باشد. و در بین حیوانات دریائی پاره ای از ماهیها را که در کتب فقه ذکر شده حلال شمرد و آنگاه خون و مردار حیوانات و هر حیوانی که با نام خدا تذکیر نشود تحریم فرمود — غرض اسلام در این زمینه آن بود که آئین فطرت یعنی استقبال آدمیان را از اصل گوشت خواری زنده کند و در ضمن فکر صحیح و طبع سلیم را نیز احترام گذارد و فکر صحیح و طبع مستقیم چیزی را که نوعاً زیان بخش است و یا بدش می آید و از آن متنفر است تجویز نمی کند.

۲- ممکن است کسی سؤال کند و بگوید: حیوان روح دارد و تلخی مرگ را

خوردن مردار و خون و گوشت خوک ————— گناهان کبیره ج ۲

به دست آمده باشد و امثال آنرا حرام ساخته و همچنین خیانت یعنی چیزهای پلیدی که طبعی های مردم از آن بدش می آید، حرام فرموده است.

اما داستان مهر و رحم که مانع کشتار حیوانات است. شکی نیست که رحم یک موهبت تکوینی است که در فطرت انسان و بسیاری از حیوانات است. ولی تکوین این محبت را قرار نداده که در همه کارها از او اطاعت شود زیرا تکوین خودش مهر و رحمت را به طور مطلق به کار نمی برد و اگر چنین بود در دار وجود، اثری از آلام و اسقام و مصائب و انواع عذابها و شکنجه ها نبود و بعلاوه رحم انسانی مثل عدل نیست که خود به خود از اخلاق فاضله باشد و اگر چنین بود خوب نبود که ما از مستکاران مؤاخذه کنیم و یا مجرمی را مجازات نهانیم و یا با دشمنی دشمنی کنیم و اگر چنین کنیم زمین و اهل آن هلاک می شوند. و معذک اسلام امر رحمت را از آن نظر که یکی از مواهب تکوینی است اهمال نکرده و لذا به طور عموم دستور داده که نشر مهر و رحمت شود و از زجر و شکنجه حیوان به هنگام کشتش و همچنین از بریدن اعضای حیوان مذبح و پوست کندن پیش از آنکه روحش جدا شود نهی فرموده است. تحریم منخفه و موقوفه و نهی از کشتن حیوان در حالی که حیوان دیگری بدانی می نگرد از همین باب است. اسلام دستور داده پیش از کشتن حیوان، آب را بر او عرضه بدارند و هر چه بیشتر باید به حیوان مذبح ارفاق شود و احکام دیگری که در کتب فقه مذکور است.

و اما قصه رحمت الهی و اینکه خدا ارحم الراحمین است. رحم الهی به معنای رقت قلب و تأثر شعوری نیست، بلکه به معنای افاضه خیر و رحمت است به مستحق آن به مقداری که سزاوار است و لذا بسا هست که چیزی را ما خیال می کنیم عذاب است در حالی که از طرف خدا رحمت و خیر است و همچنین بعکس. پس از نظر حکمت الهی جایز نیست که در قانونگذاری با پیروی از عاطفه و رحم دروغی ما یکی از مصالح تدبیر را ابطال کند و یا در جعل قانون بر طبق واقع مسامحه نماید. پس از مطالب گذشته واضح شد که اسلام در تجویز خوردن گوشت و همچنین در قیود و شرایطی که برای اباحت آن قرار داده از امر فطرت پیروی کرده است «فطرة الله التي فطر الناس عليها».

۳- سؤال دیگر آنکه ما قبول کردیم که خوردن گوشت را فطرت و خلقت مباح دانسته، پس چرا در این زمینه به خوردن حیوانی که خود مرده باشد اکثفا نکرده تا رعایت حکم رحم هم شده باشد؟

مثل انسان می فهمد. پس چگونه سزاوار است آنها را از نعمت حیات محروم سازیم و شیرینی حیات آنها را به تلخی مرگ تبدیل کنیم خدا ارحم الراحمین است چگونه در رحمت اومی گنجد که دستور دهد حیوانی کشته شود تا انسانی از آن لذت برد و بهره مند شود؟

جواب این سخن آن است که همه آنچه گفته شد از ناحیه حکومت دادن عواطف بر حقایق سرچشمه گرفته است تشریع و قانونگذاری تابع مصالح حقیقی است نه عواطف موهوم - توضیح مطلب آنکه عالم ماده، عالم تبدیل و تبدیل یا بگو عالم آکل و ماکول است مرکبات زمینی از زمین می خورند و زمین را به خود منضم می کنند و آنرا به صورت خود در می آورند و آنگاه بار دیگر زمین آنها را می خورد و فانی می سازد و پیوسته زمین به نبات و نبات به زمین بازگشت می کند. باز حیوانات از آب و نباتات تغذی می کنند و پاره ای از حیوانات از پاره ای دیگر تغذی می کنند. مثلاً حیوانات درنده، حیوانات دیگر را شکار و گوشت آنها را می خورند و جهاز تغذی آنها طوری است که نمی توانند چیز دیگری بخورند مثلاً مرغهای جنگال را پرندگان دیگر از قبیل کبوتر و گنجشگ را می گیرند و می خورند.

مرغهای کوچکتر هم از حیوانات و حشراتی از قبیل مگس و کبک و پشه تغذی می کنند. حشرات هم از خون انسان و سایر حیوانات و امثال آن تغذی می کنند و سر- انجام زمین همه اینها را می خورد. بنابراین، نظام تکوین و ناموس خلقت که حکومت مطلقه و متبع بر همه موجودات دارد حکم تغذی با گوشت و امثال آنرا وضع کرده و اجزای وجود را بدان رهبری کرده است و هم او انسان را طوری قرار داده که صلاحیت تغذی با گوشت و نبات را دارد نه مثل گوسفند است که نتواند بدنمان بدرد و ببرد و نه مثل درندگان است که نتواند نرم کند و بجود. از این گذشته قوه ذائقه آدمی که در دهان او آماده شده و از طعم گوشت لذت می برد و در درجه بعد شهوتی که در سایر اعضای هضم او قرار داده اند، همه اینها هدایت تکوینی و فرمان اباحه و اجازه است و اسلام یک دین فطری است که هر چه خلقت بدان راهنمایی و حکم می کند مباح فرموده است.

و نیز احکام دیگری وضع فرموده که قانونگذار تکوین آنها را قرار داده است یعنی حکم به اجتناب از گوشت هائی که ضرر جسمی یا معنوی دارند و همچنین از خوردن آنچه طبعی های مستقیم از آن متنفر است و بدشان می آید و خلاصه هر چه به نمو جسمانی یا روحانی و یا به مصالح جامعه انسانی ضرر برزند یا از راه قمار و قسمت باتیروهای مخصوص

جواب این سؤال از مطالب فصل ۲ معلوم شد. زیرا رحمت به این معنی پیروی کردنش لازم نیست زیرا لازمه آن ابطال احکام حقایق است. و این هم معلوم شد که اسلام به منظور حفظ این ملکه لطیفه رحم در بین نوع انسانی، دستور اعمال رحمت داده است و علاوه اگر تنها میده و امثال آنرا مباح کند، نتیجه‌ای ندارد، جز آنکه مزاج فاسد و ضررهای بدنی و روحانی به انسان برسد، و این خود خلاف رحمت است، و بعد از همه اینها باعث حرج و مشقت عمومی است. زیرا مردم باید صبر کنند تا حیوانی خودش بمیرد تا از آن بهره‌مند گردند. (پایان نقل از تفسیر المیزان).

ناگفته نماند که ذبح حیوان برای اینکه انسان او را بخورد، هیچ ظلمی نسبت به او نیست، بلکه لازمه سیر تکاملی او چنین است. زیرا حیوان پیش از ذبح صامت و بی شعور و لایمقل بود و پس از ذبح و جزء انسان شدنش ناطق و صاحب ادراک و شعور می‌شود. مثلاً از زبان در دهان گوسفند هیچ کمالی ظاهر نمی‌شود، ولی چون جزء انسان بشود حقایق را آشکار ساخته و حمد و ثنای خدا می‌کند. و همچنین سایر خیرات و کمالاتی که از سایر اعضا و جوارح انسانی ظاهر و آشکار می‌گردد.

تذکیر به وسیله ذبح شرعی: دوم از اسباب تذکیر، ذبح شرعی است و آن بریدن چهار رگ بزرگ گردن (مری، دو رگ گلو، حلقوم) از پائین بر آمدگی زیر گلو، بطور کامل است و برای آن پنج شرط است:

۱- کسی که ذبح می‌کند، باید مسلمان باشد، خواه مرد و خواه زن. و بچه معین مسلمان نیز می‌تواند ذبح کند.

۲- سر حیوان را با چیزی ببرند که از آهن باشد و اگر از آهن نباشد و طوری باشد که اگر سر حیوان را ببرند می‌میرد، با هر چیز تیزی که چهار رگ آنرا ببرد مانند شیشه و سنگ تیزی تواند سر او را برید.

۳- هنگام ذبح صورت و دست و پا و شکم حیوان رو به قبله باشد و اگر فراموش شود یا قبله را نشناسد یا نشود حیوان را رو به قبله کرد، اشکالی ندارد.

۴- هنگام ذبح نام خدا را ببرد و گفتن بسم الله کافی است و اگر فراموش شود اشکالی ندارد.

۵- پس از سر بریدن، آن حیوان حرکتی کند هر چند چشم یا دم خود را حرکت دهد یا پایش را به زمین بزند. و احتیاط آن است که خون به اندازه معمول از بدنش بیرون

خوردن مردار و خون و گوشت خوک ————— ۱۷۳

در کشتن شتر علاوه بر پنج شرط مذکور، باید کارد یا چیز دیگری که از آهن و برنده است، در گودی بین سینه و گردنش فرو کنند. و اگر حیوانی سرکش شود و نتوانند آنرا به دستوری که در شرع معین شده بکشند، مثلاً در چاه بیفتند و احتمال بدهند که آنجا بمیرد، هر جای بدنش را که زخم بزنند و در اثر زخم جان دهد، حلال می‌شود و رو به قبله بودن لازم نیست ولی سایر شرایط باید باشد.

تذکیر ماهی به این است که او را از آب زنده بگیرند. پس اگر ماهی فلس دارا زنده از آب بیرون آورند و در خارج از آب جان دهد، پاک و خوردنش حلال است. و اگر در آب بمیرد پاک است چون خون جهنده ندارد ولی خوردنش حرام است و صید کننده ماهی لازم نیست مسلمان باشد. بنابراین اگر کافری ماهی را صید کند، خوردنش حلال است به شرطی که بداند بیرون آب مرده است.

تذکیر ملخ، زنده گرفتن او است. پس اگر ملخ را با دست و به وسیله دیگری زنده بگیرند پس از جان دادنش، خوردنش حلالست و لازم نیست کسی که آنرا می‌گیرد مسلمان باشد و در موقع گرفتن نام خدا را ببرد.

خوردن ملخی که بال در نیاورده و نمی‌تواند پرواز کند حرام است. حیوانی که تذکیر شرعی شده، اگر بچه مرده‌ای از شکمش بیرون آورند، چنانچه خفتش کامل باشد و مو و پشم در بدنش روئیده باشد پاک است. و چنانچه مادرش حلال گوشت بوده خوردن آنهم حلال است.

حرام گوشت به تذکیر پاک می‌شود: از آنچه گذشت دانسته می‌شود که جز سگ و خوک، هر حیوان حرام گوشتی که تذکیر شرعی شود پاک است ولی خوردنش حرام است. و اگر تذکیر نشود مرده‌اش نجس نیز می‌باشد. بلی اگر خون جهنده نداشته باشد و بدون تذکیر مرده، خوردنش حرام ولی نجس نیست. مانند مار و کرم و هر حیوان حلال گوشتی که تذکیر شده پاک و خوردنش حلال است و اگر بدون تذکیر مرده نجس و حرام است مگر خون جهنده نداشته باشد که در این صورت خوردنش حرام ولی نجس نیست. مانند ماهی که در آب مرده باشد. بنابراین میده که خوردنش حرام است، مردار حیوانی است که بدون تذکیر شرعی مرده باشد خواه به وسیله مرض و رسیدن اجلش یا به سببی از اسباب خارجی، ناگهانی مرده باشد یا به تدریج و چون مردن حیوان به سبب

خوردن مردار و خون و گوشت حوک ————— ۱۷۴

برایشان حلال و مباح ساخته و باز می دانست که چه چیزهایی برای ایشان مضر است و لذا نهی کرد و آنها را احرام ساخت و آنگاه همین محرمات را برای کسی که بیچاره شود و به جز آنها وسیله ای برای قوام بدن خود نداشته باشد، حلال و مباح ساخت به قدری که او را نگهدارنده بیشتر.

آنگاه فرمود: «کسی نیست که به مردار نزدیک شود و از آن بخورد، مگر آنکه بدنش ضعیف و جسمش لاغر و نیرویش سست و نسلش قطع شود، آدم مردار خور ناگهانی می میرد»^۱.

شاید جهت این مفاسد آن باشد که اگر حیوان، خودش بمیرد یا خفه شود، یکمرتبه جریان خون در بدنش متوقف می شود، خونهای کثیف و فسادآور در رگهایش می ماند و گوشش را فاسد و مسموم می کند و اگر ذبح شود خونها خارج و گوشت حیوان را از فساد و مسمومیت دور می دارد. چنانچه به این مطلب در حدیث احتجاج از حضرت صادق علیه السلام اشاره شده در پاسخ آن زندیق که پرسید: چرا خداوند میته را حرام فرموده است؟ حضرت فرمود: میته حرام شد تا فرق باشد بین آن و بین آنچه نام خدا بر او خوانده می شود، و نیز چون خون از میته بیرون نرفته و در بدنش برگشته و منجمد شده، پس گوشش سنگین و ناگوار است. چون گوشش باخوش خورده می شود. آن زندیق گفت: پس ماهی هم باید مردار و حرام باشد چون از او هم خون بیرون نیامده؟ حضرت فرمود: تذکیه ماهی به این است که از آب بیرون آورده شود و او را رها کنند تا خودش بمیرد و ذبح لازم ندارد چونی ندارد و همچنین ملخ^۲.

علامه مجلسی در جلد ۴ بحار، در ضمن شرح این حدیث فرمود: چون میته شدن حیوان و حرام بودن خوردنش دو سبب دارد: یکی رعایت نشدن شرایط ذبح و نحر مانند نام

۱- ثم قال علیه السلام و اما الميتة فانه لا يذبحها احد (لم يبل احدها - نسخه امالی) الاضعف بدنه ونحل جسمه وذهب قوته وانقطع نسله ولا يموت اكل الميتة الاقباه (امالی) - کافی ج ۶ ص ۲۴۲.

۲- فقال علیه السلام فرقاً بينها وبين ما يذکر علیه اسم الله تعالى و الميتة قد جمعتها اللحم و تراجع الي بدنھا فلحمھا ثقیل غیر مری لانهما لحمھا بدمھا قال فالسک ميتة فقال علیه السلام ان السک ذکاته اخراجه حياً من الماء ثم يترك حتى يموت من ذات نفسه و ذلک انه ليس له دم و کذلک الجراد: (جلد ۴ بحار الانوار فی احتجاج الصادق علیه السلام ج ۱۰ جدید ص ۱۸۱).

ناگهانی خارجی کم است و ممکن است خیال شود این قسم مردن حیوان از افراد میته نباشد. در آیه شریفه خصوصاً این قسم را در تحت پنج عنوان یادآوری می فرماید و همه را از افراد مردار می داند:

۱- **منخنقة** - حیوانی است که به وسیله خفه شدن بمیرد، خواه تصادف شود یا کسی از روی اختیار او را خفه کرده باشد و خواه به وسیله آلتی خفه اش کنند. مثل اینکه ریسائی به گردنش بینند و با فشار دادن گلو، او را خفه کنند یا سرش را بین دو چوب داخل کنند و این طریقه و امثال آن در جاهلیت (پیش از اسلام) مرسوم بوده است.

۲- **موقوفة** - و آن حیوانی است که او را بزنند تا بمیرد.

۳- **متردية** - آن حیوانی است که از جای بلندی افتاده باشد. مثلاً از بالای کوه یا چاه بیفتد و بمیرد.

۴- **نطيقة** - حیوانی است که به وسیله شاخ زدن حیوان دیگری به او بمیرد.

۵- **ماکل السبع** - حیوانی که درنده او را پاره کرده و قسمتی از آنرا خورده باشد و باقیمانده اش میته است.

و مراد از «ماذبح علی النصب» که در آیه شریفه است، منع از رفتار زمان جاهلیت است. چون پیش از اسلام مشرکین در اطراف کعبه سنگهایی نصب می کردند و آنها را مقدس می شمردند و مورد پرستش خود قرار می دادند و روی آنها حیوانات را ذبح می کردند.

و مراد از «وان تستقسموا بالالزام» نهی است که گوسفند قربانی یا چهار پای دیگری را برای سهم کردن بگیرند و آنگاه برای تشخیص کسی که سهم دارد و کسی که سهم ندارد و یا برای تشخیص سهم مختلف هر کس تیرهای مخصوصی در آورند و این یک نوع قمار است. چنانچه در بحث قمار ذکر شد.

چرا مردار حرام شده؟ در کتاب کافی و امالی ازفضل بن عمر روایت نموده

که از حضرت صادق علیه السلام پرسید: خداوند چرا مردار و خون و گوشت حوک را حرام فرموده است؟ حضرت فرمود: از این نظر خدا اینها را بر بندگان خودش حرام و چیزهای دیگر را حلال کرده که نسبت به آنچه حرام کرده خودش رغبت داشته و نسبت به آنچه حلال کرده بی علائقی نشان داده (خلاصه این تحلیل و تحریم به منظور منفعت خودش نبوده) بلکه خداوند خلق را آفرید و می دانست که بدنهایشان به چه چیز قوام دارد و چه چیز به مصلحتشان است و لذا هر چه سبب قوام بدن و مصلحت آنان بوده، به حکم تفضل،

خدا نبردن (عدا) و روبرو قیله نکردن و دیگری ذبیح و نحر نکردن — پس امام علیه السلام جهت حرمت میت را در صورت اول امر روحانی دینی دانسته به اینکه اگر نام خدا برده شود، برکات دنیوی و اخروی، صوری و معنوی، راجع به بدن و روح نصیب انسان می گردد و اگر ترک شود از این برکات محروم خواهد شد.

در صورت دوم که حیوان بدون ذبیح و نحر بمیرد، خونهایی که در رگها است باقی مانده و همراه گوشت خورده می شود و به آن مفاسد بزرگی که در خوردن خون است مبتلا می گردد و چون سائل اعتراض کرد و گفت بنابراین ماهی هم باید حرام و میت باشد چون ذبیحی ندارد و خونی از او خارج نمی شود امام علیه السلام در جواب فرمود: چون ماهی خون زیادی ندارد که ذبیحش لازم شود تا بداند وسیله از او بیرون رود و خون کمی که در او است مانند باقیمانده خونی که در بدن ذبیحه می ماند، بی ضرر و حلال است.

خون: خون بر دو قسم است: نجس و طاهر — خون انسان و هر حیوانی که دارای خون جهنده باشد، یعنی اگر رگش را ببرند، خون از آن جستن می کند، نجس است کم باشد یا زیاد بنابراین خونی که در شیر، هنگام دوشیدن آن دیده می شود، نجس و شیر را هم نجس می کند و خوردنش حرام می باشد و بنابر احتیاط از ذره خونی که در تخم دیده می شود باید اجتناب کرد.

خون طاهر در دو مورد است: یکی خون هر حیوانی که خون جهنده نداشته باشد مانند ماهی و پشه، دوم باقیمانده خون حیوان حلال گوشتی که پس از ذبیح در بدنش می ماند — پس اگر حیوان را به دستوری که در شرع رسیده بکشند و خونش به مقدار معمول بیرون بیاید، بقیه خونی که در بدنش می ماند پاک است. ولی اگر به سبب نفس کشیدن یا بلند بودن جای سر حیوان، خون خارج شده به بدن حیوان برگردد، تنه خون طاهر نیست.

خوردن خون به طور کلی، پاک یا نجس حرام است و خون طاهری که جزء بدن ماهی یا گوشت حیوان ذبیح شده است، اگر جوری است که جزء گوشت شمرده می شود خوردنش مانعی ندارد و اگر هنوز به آن خون می گویند، خوردنش نیز حرام است.

سبب حرمت خوردن خون: در تفسیر عیاشی از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: «خوردن خون باعث مرض کلب (عطش شدید یا شبیه جنون) و قساوت قلب و کمی رافت و رحمت می شود کسی که خون می خورد از کشتن پدر یا مادر

خوردن مردار و خون و گوشت خوک ————— ۱۷۷

یا خوشاوندان و دوستان باکی ندارد».

و نیز از آن حضرت مرویست که خوردن خون در بدن تولید زرد آب می کند^۱ و بدن را بدبو و انسان را بد خلق کرده، موجب نوعی جنون در نسل می شود و قلب را بی رحم می سازد.

و نیز فرمود: «خوردن خون باعث قساوت و بیرون رفتن مهر و رحمت از دل است و بدن را بدبو می کند و رنگ را تغییر می دهد. و اغلب سبب بیماری خوره در انسان از خوردن خون است»^۲.

و از حضرت رضا علیه السلام مرویست که خوردن خون باعث پیدایش طاعون و زخم و دمل در اندرون انسان است که غالباً کشنده است.

خوک: خوک و سگ، دو حیوان نجس العین اند که تمام اجزای بدنشان حتی مو و ناخن که جان ندارد نجس است و ذبیحشان لغو است. یعنی به هیچوجه قابل تطهیر نیستند و خوردنش حرام و گناه کیبره است.

حضرت رضا علیه السلام در جهت تحریم خوردن گوشت خوک می فرماید: «خداوند خوردن خوک را حرام فرموده، چون حیوانی است مهیب و زشت صورت که خدا او را برای پند و عبرت گرفتن خلق، آفریده (یعنی از دیدنش بفهمند که خدا بر هر چیزی توانا است و خدای را بر زیبایی صورت بشری خود شکر کنند) و بترسند از شهوترانی و بی بند و باری که موجب این می شود که خدای تعالی صورت زیبای بشری را از ایشان گرفته و به صورت خوکشان کند و مسخ شوند (چنانچه با جماعتی از پیشینیان در دنیا چنین فرمود و سایرین در عالم برزخ و قیامت در اثر داشتن خوی خوک به صورت او محسوس می شوند) و نیز خوک را در بین بشر گذارد تا دلیلی برای گذشتگانی که به این صورت در آمده بودند باشد. و جهت دیگر حرمت گوشت خوک آن است که خوراکش پلیدترین پلیدیها و کثیف ترین کثافتها است با مفاسد و زیانهای بسیاری که در خون او است»^۳.

۱- وما الدم فانه يورث اكثر الماء الاصفر... (کافی ج ۶ ص ۲۴۲).

۲- سأل الزندیق ابا عبدالله عليه السلام لم حرم الدم المسفوح قال عليه السلام لانه يورث القساوة ويسلب الفؤاد رحمة ويعفن البدن ويغير اللون واكثر ما يصيب الانسان الجذام يكون من اكل الدم (احتجاج و جلد ۱۰ جدید بحار صفحه ۱۸۰).

۳- حرم الخنزير لانه مشوه جملة الله عزوجل غلظة للخلق وعبرة و تنويفا و دليلا على ما مسخ

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «خداوند عده‌ای را به صورت‌های گوناگون مسخ کرد شبیه خوک، بوزینه، خرس و هر چه از مسوخات دیگر است و آنگاه از خوردن این نمونه‌ها نهی فرمود تا از این جور حیوانات بهره‌مند نگردند و عقوبت آنرا خوار و سبک نشمرند»!

در کتاب اسلام و علم امروز، نشریه انجمن تبلیغات اسلامی می نویسد:

خوک یکی از حیواناتی است که طبیعی دانان آنرا جزء دسته ضخیم جلدان می دانند و گراز یا خوک وحشی و اسب آبی را از این فامیل می‌شمارند. خوردن گوشت خوک ضررهای بسیار دارد و با این حال به علت طعم ظاهری آن مورد استفاده قرار گرفته در صورتی که خداوند خوردن خوک را به قوم یهود نهی و بر مسلمانان حرام نموده عیسویان امروز گوشت خوک را می‌خورند و تعجب در اینجا است که امروزه با آنکه علت حرمت گوشت خوک را فهمیده‌اند باز از خوردن آن دست بر نمی‌دارند.

علمای طبیعی، امروز با نهایت روشنی فهمیده‌اند که گوشت خوک چه مضاری دارد و چه زیان‌هایی در صحت جامعه به وجود می‌آورد و تربیتی جز حرام کردن آن در جهان نیست که از بدی آن‌جلو گیری نماید.

در فرهنگ لاروس مدیکال در لغت تنیا یا کرم می‌نویسد (در کشورهای که خوک زیاد مصرف می‌شود مرض لادرری فراوان است و برعکس در کشورهای اسلامی که اصلاً خوک نمی‌خورند این مرض ابداً وجود ندارد).

تفصیل زیانهای گوشت خوک:

۱- زیانهای معنوی و اخلاقی - این موضوع در علوم طبیعی ثابت شده که انسان گوشت هر حیوانی را بیشتر بخورد متصف به اخلاق بر جسته آن حیوان می‌گردد، مثلاً اگر دائماً خوراکش گوشت گاو باشد، صفت گاوی و زورمندی بهیمی در او پیدا می‌شود و اگر شیر و گوشت گوسفند بخورد، خوی نرم و گوسفندی پیدا می‌کند. خوردن

علی خلقته ولان غذائه اقدر الاقدار مع علل کثیرة (وسائل ج ۱۶ ص ۳۷۸ باب اطعمه).

۱- و اما لحم الخنزیر فان الله تبارک و تعالی مسخ قوماً فی صورتی مثل شبه الخنزیر و القرد والدب و ماکان من المسوخ ثم نهی عن اكله لئلا یلتفع الناس به ولا یستغفوا بعقوبته (تفسیر عیاشی و کتاب الاطعمه و الاشر به وسائل باب ۱ صفحه ۳۷۷).

خوردن مردار و خوک و گوشت خوک - انسان شبیه اخلاق خوک تولید می‌کند. خوکها در بی‌غیرتی و بی‌گوشت خوک نیز در انسان شبیه اخلاق خوک تولید می‌کند. خوکها در بی‌غیرتی و بی‌ناموسی مشهورند و هیچگونه ادبی در زناشویی ندارند. هیچ حیائی از خود بروز نمی‌دهند و عصیت جنسی در وجودشان پیدا نمی‌شود. تعجب اینجا است که ارو پائیان خودمتوجه نقص این حیوان شده هر کس را می‌خواهند به بی‌غیرتی و نقص حمیت سب کنند، او را به نام خوک می‌خوانند و یکی از بزرگترین فحشهای آنهاست. یکی دیگر از زیانهای معنوی خوک این است که این حیوان هر گونه کثافتی را پیدا کند می‌خورد و از هیچ چیز پاک ندارد در نتیجه وجودش سراپا کثافت است.

این حیوان زشت که انسان از دیدن آن منزجر می‌شود و کثیف و مزبله و کثافت خوار، همان است که ارو پائیان نادان با وجود دانستن زیانهای آن گوشتش را به قیمت‌های گزاف خریده و می‌خورند روده‌اش را از خون و چربیهای خود آن پر کرده با کمال میل و لذت میل می‌کنند. و به جای اینکه به قیمت ارزانتر از گوشت سالم گوسفند استفاده کنند پول بسیاری می‌دهند و ناخوشی برای خود می‌خرند.

معروف است که خوک مظهر شیطان است و این فکر را بیشتر خود ارو پائیه‌ها که مرید حیوان مزبورند، دارند؛ چنانکه در قصه‌های مذهبی خود هر وقت شیطان را جسمیت داده‌اند به صورت خوکی جلوه‌گرش می‌سازند. در انجیل برنبا که به علت حقایقی که در آن نوشته، می‌توان بدان اطمینان کرد، خوک را مظهر شیطان معرفی کرده و می‌گوید که در بدن این حیوان روح شیطانی وجود دارد، در انجیل هائی که فعلاً در دست عیسویان است نیز این موضوع را تأیید کرده چنانچه در متی ۸-۲۳ و مرقس ۵-۱ تا ۲۰ و لوقا ۸-۲۶ تا ۳۹ داستان داخل کردن حضرت عیسی علیه السلام شیطان رامیان بدنهای گله خوک و فرستادن این گله را برود خانه شرح داده است. بنابراین از لحاظ روحی نیز عیسویان بدی خوردن خوک را می‌دانند و بازار خوردن آن دست بر نمی‌دارند.

۲- زیانهای جسمی - زیانهای جسمی خوک بسیار است که دو قسمت آنها مهمتر از همه می‌باشد: یکی تریکین یا تریشین و دیگری کرم کدو که ذیلاً به تفصیل شرح داده می‌شود:

۱- تریکین، حیوان کوچکی است که در میان گوشت خوک لانه می‌کند. تریکین کرم کوچکی است که نر آن تا یک میلیمتر و نیم و ماده آن تا سه میلیمتر قطر دارد. در عرض یک ماه می‌تواند از ده تا پانزده هزار تخم گذارد. به محض اینکه در اثر

خوردن گوشت خوک تریکین وارد بدن انسان شود، گلبولهای سرخ خون، ابتدا شروع به زیادی کرده و بعد از بین می روند و کار به جائی می رسد که گلبول خون، خیلی کم می شود و انسان دچار مرض کم خونی می گردد و ممکن است این حالت او را به مرگ بکشد.

هنگامی که تریکین ها وارد معده شدند، جدار آهکی خود را در اثر دخالت عصیرهای معدی از دست می دهند و به سرعت تولید مثل نموده، از راه معده و خون داخل بدن می شوند.

اولین اثر آن سرگیجه و تب های مخصوص، منجمله تب های مربوط به دستگاه

هضم می باشد. در مرحله بعد اسهال دست می دهد. تب حاصله از این حالت، ابتدا ضعیف است ولی رفته رفته سخت و مزمن می گردد.

دردهای دیگری از قبیل روماتیسم مختلف، کشش اعصاب، خارش داخل بدن، تراکم پی ها، کوفتگی و خستگی سخت در تمام کالبد، جمع شدن عضلات صورت و بالاخره دردهای ناشی از ضعف فوق العاده بدن به وجود آمده پس از چهار پنج روز مرگ فرا می رسد.

آثار دیگری هم در مریض به وجود می آید از قبیل سختی عمل مضغ و بلع و تنفس ممکن است مرگ در اثر عوامل دیگری نیز تولید گردد. زیرا کرملها در هفته سوم اقامتشان در معده، شروع به حمله به عضلات می کنند و در هفته هفتم به ریه هجوم نموده، تولید مرض ضعف قوا نموده، مریض رامی کشد.

مرضی که از کرم تریکین حاصل می گردد، به نام تریکیور مشهور است. این مرض در کشورهایی که گوشت خوک زیاد مصرف می شود، زیاد است و در کشورهای اسلامی که خوک حرام است، اصلاً دیده نمی شود.

تریکین که داخل معده می شود، هیچ دوی کرم کش یا ورمیفوری قادر به دفع آن نیست. هنگامی که نوزادهای تریکین در عضلات نفوذ کنند، چاره ای نیست و مریض باید تن به مرگ دهد.

برای نشان دادن اهمیت این مرض و سرایت آن، کافی است بگوئیم که در یک کیلوگشت خوک ممکن است ۴۰۰ میلیون نوزاد تریکین باشد.

۲- مرض لادری — یکی از خطرناکترین امراض که به وسیله خوردن گوشت

خوردن مردار و خون و گوشت خوک ————— ۱۸۱

خوک به انسان عارض می شود، مرض لادری است که عامل مولده آن تیا یا کرم کدو است. بدن این کرم مرکب از یک سر است که در ردیف قلاب و چهار پادکش دارد و به وسیله آن خود را به جدار معده انسان می چسباند. بعد از سر، زنجیر خیلی طولانی از حلقه است که بدن او را تشکیل می دهد و گاهی مجموع این حلقه ها چندین متر می شود. حلقه نزدیک سر، خیلی کوچک است و هر چه از آنجا دور شود، حلقه ها متدرجاً درشتتر می شود و دائماً حلقه های جدید بین سر و آخرین حلقه تشکیل شده، طول حیوان را بیشتر می کند ولی حلقه هایی از انتهای بدن که پر از تخم اند جدا شده با مدفع خارج می گردند. هر حلقه تیا دارای دو جنس نرو ماده، و جفت گیری در خود آن انجام می گیرد. خوکها، تخمهایی که بدین وسیله دفع و جزء زباله ها می شود می خورند. به محض اینکه تخمهای مزبور داخل معده خوک شد، تخم باز شده تولید نوزاد می کند. اگر گوشت این خوک را انسان بخورد (خیلی کم اتفاق می افتد که گوشت خوک فاقد نوزاد تیا باشد) نوزادها به محض داخل شدن در روده انسان، نمو کرده و تبدیل به تیا خواهند شد. بر خلاف مشهور که می گویند کرم کدو بیش از یکی نیست، ممکن است چندین کرم وارد بدن انسان گردد. وجود کرم کدو در بدن انسان موجب اختلالات بسیار خواهد شد و بهترین طرز مصون بودن از آن به عقیده علمای امروز نخوردن گوشت خوک است.

مرض لادری در کشورهایی که گوشت خوک زیاد مصرف می شود مانند آلمان فراوان است.

زیانهای گوشت خوک منحصر به این دو که گفتیم نیست. گوشت خوک اصولاً^۱ ثقیل الهضم است و معده را سخت در زحمت می اندازد.

در اثر خوردن گوشت خوک، اغلب سمی بوجود می آید که در اصطلاح علمی آنرا بوتولیسم می نامند.

حقیقتاً باید به حال کسانی که از روی تجربیات علمی، زیانهای خوک را فهمیده اند و باز در خوردن آن اصرار دارند، افسوس خورد و ضمناً نسبت به بزرگی دین اسلام که در هزار و سیصد سال پیش، در وقتی که دنیا از این گونه مسائل خیلی دور بوده زیانهای خوک را در نظر داشته آنرا حرام نموده، اقرار بایده نمود.

چنانچه درباره سگ که دین اسلام آنرا نجس العین دانسته و حکم به نجس العین بودنش فرموده و نهی از جا دادن او در داخل خانه نموده، اخیراً کشف شده که

ناخوشی های بسیار، ممکن است از سگ به انسان منتقل شود که از آن جمله این امراض است:

جرب، کچلی و امراض جلدی که در اثر قارچ ها به وجود می آید - هاری، و بالاتر از همه، مرض کدوی سگ، انتقال انواع شیشها از سگ به انسان، سرایت سل و غیره.

و تفصیل هریک از این امراض و ابتلا به آنها را در کتاب مزبور ذکر نموده و نیز می نویسد: دانسته شده میکروبی که از زبان سگ در هنگام لیسیدن ظروف به آن می رسد، چیزی جز خاک، آنرا برطرف نمی سازد. چنانچه در اسلام طاهر شدن آنرا موقوف به خاک مالی دانسته است.

۳۶- ترک نماز عمداً

سی و ششم از کبائر منصوصه، ترک نماز از روی عمد است. چنانچه در صحیحۀ عبدالمعظم علیه السلام از حضرت جواد و حضرت رضا و حضرت کاظم و حضرت صادق علیهم السلام به آن تصریح شده. و همچنین در روایت منقولۀ از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به کبیره بودنش تصریح گردیده است. و چون وجوب نماز، از احکام بدیهی و ضروری اسلام است پس کسی که از روی انکار نماز بخواند کافر و از دین اسلام بیرون است. زیرا انکار نماز، انکار رسالت و قبول نداشتن قرآن مجید است و البته چنین کسی کافر است. و اگر منکر وجوب نماز نباشد و حق بودن قرآن و رسالت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را قبول دارد و معتقد است که نماز از طرف خدا واجب شده لیکن از روی تنبلی و مسامحه کاری ترک کند، چنین شخصی فاسق است.

اخباری که در کافر بودن ترک کننده نماز رسیده، ناظر به صورت اول و این قسم اخباری که در کافر بودن ترک کننده نماز رسیده، ناظر به صورت اول و این قسم

اخبار زیاد و مضمون همه یکی است!

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «مردی در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود که نماز را ترک کرد و گفت: من ترک نماز را از روی تنبلی و مسامحه کردم. آن مرد را کافر خواندند و از دین اسلام بیرون بردند. (تاریخ طبرستان ج ۲ ص ۲۹).

علیه و آله عرض کرد، مرا وصیتی فرما. حضرت فرمود: نماز را از روی عمد ترک مکن. زیرا کسی که از روی عمد نماز را ترک کند از ملت اسلام بیرون است.^۱

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «چیزی که مسلمان را کافر می کند، ترک نماز واجبی است عمداً یا خوار و سبک گرفتن نماز است که آنرا نخواند.^۲ و نیست فاصله بین ایمان و کفر مگر ترک نماز».

مجلسی در شرح کافی می فرماید: بعضی از این اخبار دلالت دارد که ترک همه واجبات یا برخی از آنها از روی عمد کفر است و این خود یکی از معانی کفر است که در آیات و اخبار وارد شده چنانکه رسیده است که تارک نماز عمداً کافر است یا تارک زکات کافر است و هر که حج را ترک کند کافر است.

و همین است سر اینکه ترک واجبات بالخصوص جزء گناهان کبیره در روایات وارده ذکر نگردیده است. و شاید جهت آن این است که در بجا آوردن محرمات غالباً شهوت بر انسان غالب شده و او را به گناه و امی دارد. مانند زنا یا اینکه غضب بر او مستولی می شود و او را به گناهانی مانند ظلم و فحش و زدن و کشتن وامی دارد، در ترک واجباتی مثل نماز هیچ جهت شهوت و غضبی در کار نیست که او را به ترک نماز وامی دارد و سبب منحصر آن سبک و خوار گرفتن و سستی نمودن در امر دین است. و بنابراین ترک واجبات، داخل عنوان کفر به خدا است و چون استغفاف به دین، در ترک نماز ظاهر و روشن تر است در این حدیث خصوصاً ترک نماز را کفر دانسته است. زیرا در ترک زکات و حج گاهی حرص به مال باعث آن می شود و در ترک روزه شهوت شکم، ممکن است مانع روزه گرفتن بشود ولی در ترک نماز هیچ باعثی جز سبک گرفتن دین نیست. صدوق در علل الشرائع نقل می کند که از حضرت صادق علیه السلام پرسیده شد

۱- قال علیه السلام: جاء رجل الى النبي صلى الله عليه و آله فقال يا رسول الله صلى الله عليه و آله اوصني فقال صلى الله عليه و آله لا تدع الصلوة متعمداً فان من تركها متعمداً فقد برئت منه ذمة الاسلام. (صلوات وسائل الشيعه ج ۳ ص ۲۹).

۲- عن أبي جعفر عليه السلام قال صلى الله عليه و آله قال رسول الله صلى الله عليه و آله ما بين المسلم وبين ان يكفر ان يترك الصلوة الفريضة متعمداً او يدها، فهو فلا يصليها (وسائل الشيعه ج ۳ ص ۲۹).

۳- عن جابر قال رسول الله صلى الله عليه و آله ما بين الكفر والايمان الا ترك الصلوة (وسائل ج ۳ ص ۲۹) لطفاً به صفحه ۳۲ و پاروئی آن مراجعه شود.

که چرا زنا کار و شرابخوار کافر خوانده نمی شوند، ولی تارک نماز کافر نامیده می شود؟ امام علیه السلام فرمود: «برای اینکه زنا و مثل آن، بر اثر غلبه شهوت می شود، ولی نماز ترک نمی شود مگر به سبب استغفاف به آن، زیرا زنا کار از این عمل لذت می برد و به قصد بردن لذت زنا می کند و تارک نماز از ترک آن لذتی نمی برد».

از این حدیث آشکار می شود که ترک واجبات، اگر از روی سبک گرفتن دین باشد کفر است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «از ما نیست کسی که نماز را بخوار شمارد». و در حدیث دیگر است که «به شفاعت من نمی رسد و نیست از من کسی که مسکری بخورد، پر حوض کوثر وارد نخواهد شد کسی که شراب بخورد، نه به خدا قسم».^۱ و حضرت صادق علیه السلام هنگام وفاتش فرمود: «به شفاعت ما اهل بیت نمی رسد کسی که نماز را سبک شمارد».^۲

مغالطة بونی از بی خوردن: بعضی از تارک الصلوة ها هنگامی که به آنها اندرز داده می شود و می گویند چرا نماز نمی خوانید؟ در پاسخ می گویند: خدا را نیازی به نماز و روزه ما نیست. البته این پاسخ، مغالطه شیطانی است یعنی سبب ترک نماز آنها بی نیازی پروردگار عالم نیست بلکه تنها سبب آن، جهالت این افراد است از حقیقت امر. یعنی خود را بنده و نیازمند به پروردگار عالم نمی دانند و از این روی قطع رابطه بندگی با او را کرده اند و نیز خود را غرق احسان و انعام او نمی دانند. و لذا ترک شکرگزاری و ادای وظیفه بندگی را کرده اند و به عبارت دیگر سبب ترک نماز، سختی و سنگدلی و قلدری و گردن کلفتی است و مقتضای عدل الهی که جای دادن هر چیز است به محل مناسب او، آن است که نفوس غلیظه که از سنگ و آهن سخت ترند، در دوزخ جای دهند. چنانچه در آیات و روایات خبر داده شده و در برابر نفوس لینه که برای پروردگار خود خاشعند باید در دارالسلام جای دهند.

وعده عذاب، در قرآن مجید: ترک نماز از گناهانی است که در قرآن مجید بر

۱- فروع کافی ج ۳ ص ۲۶۹.

۲- قال ابو الحسن علیه السلام: لما حضرا بی الوفاة قال لی یا بنی انه لا تنال شفاعتنا من

استغف بالصلوة (فروع کافی ج ۳ ص ۲۷۱).

آن وعده عذاب داده شده. چنانچه در سورة مدثر می فرماید: «بهشتیان از دوزخیان می پرسند: چه چیز شما را به دوزخ کشانیده، جهنمیان در پاسخ گویند: ما از نماز گزرازان نبودیم و بیچارگانرا طعام نمی دادیم (صدقات واجب را ادا نمی کردیم) و با اهل باطل مصاحبت داشتیم و با آنها در باطل داخل می شدیم و روز جزا را انکار می کردیم»^۱

و در سورة قیامت می فرماید: «کافر گمان می کند هرگز مبعوث نمی شود، این است که نه تصدیق پیمبران می کند که زیر بار تکلیف رود (یا صدقه واجب را نمی دهد و نه در مقام بندگی و عبادت بر می آید) و نه نماز می گزارد. بلکه شفرای خدا را تکذیب و از اهل حق اعراض می کند و در حال نخوت و کبریه سوی اهلهش روان می گردد»^۲.

در این آیات چند صفت از صفات نکوهیده منکرین معاد و کافران را بیان می فرماید:

۱- تصدیق پیمبران را نمی کنند و به وجود خدای یگانه اعتراف نمی نمایند.

۲- نماز نمی خوانند - چون یکی از نشانه های مهم ایمان نماز، و ترک آن کفر است.

۳- نسبت دروغ به پیمبران می دهند.

۴- از کلام حق رومی گردانند.

پس از آن در مقام تهدید و خیردادن از هلاکتش فرموده می فرماید: «اولی لك» و بعضی از مفسرین فرموده اند: این کلمه به معنی «ویل لك» می باشد و تکرار آن چهار مرتبه یا برای تأکید است یا اشاره به چهار مرتبه از هلاکت است، هلاکت در دنیا، عذاب قبر، هولهای قیامت، خلود در دوزخ.

در سورة ماعون می فرماید: «سختی عذاب برای نمازگزاران ریائی است. آنانکه از نماز خود غافل و بی خبر اند و آنرا وقتی نمی نهند و حساسی بر نمی گیرند (چون به ثواب آن اعتقاد ندارند و از عقاب بر ترک آن نمی ترسند. و اینکه در ظاهر نماز می خوانند برای این است که از مسلمین صدمه ای به ایشان نرسد. لذا در پنهانی آنرا ترک می کنند) و زکات

۱- فی جنات یستأثلون عن المجرمین ما سلکم فی سقر قالوا لم نك من المصلین ولم نك نظم المسکین و کنا نخوض مع الخافضین و کنا نکذب بیوم الدین. (مدثر آیات ۴۰-۴۶).

۲- فلا صدق ولا صلی و لکن کذب وتولی (سوره ۷۵ آیه ۳۱ و ۳۲).

رامع می کنند از مستحقین آن، یعنی زکات را نمی دهند»^۱.

ویل، (شدت عذاب) برای غفلت کنندگان از نماز است که ستون دین و فارق

میان اسلام و کفر است.

ویل، نام در که ای از درکات دوزخ است، یا نام چاهی است در آن، یا کلمه عذاب است و تنوین آن برای تعظیم است یعنی عذاب بزرگ.

در سورة مریم می فرماید: «پس از انبیا و صالحین آنها، جماعتی در رسیدند که از فرط غفلت و جهالت، نماز را ضایع و آنرا ترک کردند و شهوات را پیروی کردند. پس زود است که این جماعت برسند به غی (آن نام وادی ای است در جهنم که عذابش شدیدتر از سایر طبقات دوزخ است و اهل جهنم از عذاب آن به خدا پناه می برند. و از این عباس منقول است که در آن ماری است طولش شصت سال و عرضش سی سال راه و از وقتی که آفریده شده دهان باز نموده و نمی کند مگر برای بلعیدن تارک الصلوة و شارب الخمر»^۲.

در سورة زمر می فرماید: «نماز را برپا دارید و از شرک آوندگان نباشید»^۳.

در این آیه اشاره است به اینکه، ترک کننده نماز با بت پرست و مشرک برابر است؛ آیات قرآن درباره اهمیت نماز بسیار و آنچه گذشت کافی است.

پانزده اثر دنیوی و اخروی بر ترک نماز: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که نماز خود را سبک گیرد و در بجا آوردنش سستی نماید، خداوند او را به پانزده بلا مبتلا می فرماید: شش بلا در دنیا و سه تا در موقع مردنش و سه در قیامت و هنگامی که از قبر بیرون می آید.

اما شش بلاي دنیوی: ۱- خداوند برکت را از عمرش کم میکند ۲- و برکت را از روزیش بر می داد ۳- از صورتش نشانه نیکوکاران را بر می دارد ۴- هر کار خیری کند پذیرفته نمی شود و برای آن اجری ندارد ۵- دعایش مستجاب نمی شود ۶- از دعای نیکوکاران

۱- فویل للمصلین الذین هم فی صلوتهم ساهون الذین هم یراؤن و یمعنون الماعون. (سور ۱۰۷ آیات ۵ تا ۷).

۲- فخلق من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا. (سورة ۱۹ آیه ۶۰).

۳- و اقیموا الصلوة ولا تکتون من المشرکین. (سورة ۳۰ آیه ۳۰).

بهره‌ای ندارد.

و سه بلائی که هنگام مردنش برای اوست: اول آنکه با ذلت و خواری می‌میرد. دوم با گرسنگی. سوم با تشنگی. و حالت عطش او طوری است که اگر از نهرهای دنیا بیاشامد سیراب نمی‌شود.

سه بلائی که در قبر به او می‌رسد: یکی آنکه، ملکی در قبر او گماشته می‌شود که او را فشار دهد و زجر نماید. دیگر، قبرش برایش تنگ می‌گردد. سوم آنکه قبرش تاریک و در ظلمت است.

و سه بلاى قیامتش: یکی آنکه ملکی او را بر صورتش می‌کشاند برای حساب در موقف حساب و مردمان به او می‌نگرند. دیگر آنکه در حسابش سخت‌گیری می‌شود. سوم آنکه خداوند نظر رحمت به او نمی‌فرماید و او را پاکیزه نمی‌کند و برایش عذاب دردناکی است.^۱

مهمترین واجب الهی: حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «نخستین عملی که در قیامت از آن بازخواست می‌شود از بنده، نماز است اگر پذیرفته شده، اعمال دیگر هم پذیرفته می‌شود و اگر قبول نشد، کارهای دیگرش هم رد می‌شود».^۲

و نیز از آن حضرت پرسیدند: برگترین عملی که بندگان به پروردگار خود به سبب آن نزدیک می‌شوند چیست؟

حضرت فرمود: «پس از شناسائی خدا و پیغمبر و امام علیه السلام با فضیلت تراز نماز نمی‌شناسم. آیا نمی‌بینی که بنده نیکوکار، حضرت مسیح علیه السلام گفت: خداوند به من وصیت و سفارش فرموده به نماز خواندن و زکات دادن تا زنده هستم». و افضل اعمال را از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: فرمود: «نمازی است که در اول وقت آن بجا آورده شود».^۳

۱- کتاب صلوات مستدرک نقل از فلاح السائل سید بن طاووس.

۲- اول مایحاسب به العبد الصلوة فان قبلت قبل سائر عمله وان ردت علیه رد علیه سائر عمله (جلد ۱۸ بحار الانوار صفحه ۵۲).

۳- سئل معاویه بن وهب ابا عبدالله علیه السلام عن افضل ما يتقرب به العباد الى الله فقال عليه السلام ما اعلم شيئاً بعد المعرفة افضل من هذه الصلوة الا ترى ان العبد الصالح عيسى بن مريم قال و اوصاني بالصلوة و الزکوة ادمت حياً و سئل النبي صلی الله علیه و آله عن افضل الاعمال فقال صلی

حضرت باقر علیه السلام می‌فرماید: «نماز ستون دین است، مثل نماز مانند چوب وسط خیمه است که تا آن برقرار است، طنابها و میخهای خیمه ثابت است. و هر وقت آن چوب کج و شکسته شود، میخ و طناب هم از جای خود کنده خواهد شد و خیمه می‌افتد».^۱

همچنین ایمان و تمام اعمال و عبادات وابسته به نماز است که اگر ترک شود سایر اعمال هم ضایع است.

حضرت صادق علیه السلام در شرح آیه «و هر کس به ایمان خود کافر شود عملش باطل است» فرموده: از مورد این آیه ترک کردن نماز بدون مرض و گرفتاری است.^۲ یعنی مرض و گرفتاری که موجب فراموشی گردد.

حضرت باقر علیه السلام فرمود: «دین اسلام بر پنج چیز بنا گذارده شده: نماز، زکات، حج، روزه، ولایت - زراره پرسید کدامیک افضل است؟ فرمود: ولایت، زیرا ولایت آل محمد علیهم السلام به منزله کلید ما باقی است و پس از ولایت، نماز از همه افضل است زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود نماز ستون دین شما است...».^۳

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «هنگامی که قیامت بر پا شود، موجودی از جنس عقیرب از دوزخ بیرون می‌آید که سرش در آسمان هفتم و دمش زیر زمین و دهانش از مشرق تا مغرب است و می‌گوید کجایند کسانی که با خدا و رسولش جنگ کننده بودند؟ پس جبرئیل نازل می‌شود و می‌گوید: چه کسانی را می‌خواهی؟ گوید: پنج طایفه را، ترک کننده نماز، منع کننده زکات، و خورنده ربا و شرابخوار و کسانی که در مسجد حدیث دنیا می‌کنند (یعنی تکلم کنندگان به حرام مانند غیبت و تهمت به مسلمان و مانند ترویج باطل و ثنای ظالم و مدح کسی که سزاوار ستایش نیست و مذمت

الله علیه و آله الصلوة لأول وقتها (فروع کافی ج ۳ ص ۲۶۴).

۱- عن ایجعفر علیه السلام قال علیه السلام الصلوة عمود الدین مثلها کمثل عمود الفسطاط اذا ثبت العمود ثبت الاوتاد و الاطناب اذا مال العمود و انکسر لم یثبت و تدو الاطناب (جلد ۱۸ بحار الانوار باب فضل الصلوة صفحه ۹ ج جدید ۸۲ ص ۲۱۸).

۲- عن الصادق علیه السلام فی قوله تعالى و من یکفر بالايمان فقد حبط عمله... قال علیه السلام من ذلک ان یتَرَک الصلوة من غیر سقم و لا شغل (جلد ۱۸ بحار الانوار جدید ج ۸۲).

۳- بنی الاسلام علی خمسة اشياء علی الصلوة و الزکوة و الحج و الصوم و الولاية... (جلد ۱۸ بحار الانوار آخر باب فضل الصلوة و عقاب تارکها صفحه ۱۴).

ترک نماز عمداً ————— کسی می شود و شکی نیست که در این صورت اعانتش بسیار خوب بلکه در پاره ای موارد واجب نیز می باشد.

ترک نماز چند قسم است: ۱- ترک نماز به طور کلی از روی انکار- یعنی نماز را واجب خدائی نمیدانند و به جا آوردنش را بر خود حتم نمی بیند و چنانکه گذشت، چون منکر ضروری دین است، کافر شده و در حقیقت انکار خدائی حضرت آفریدگار و رسالت خاتم الانبیاء و قرآن مجید کرده است. چنین شخصی است که به عذاب ابدی دچار و راه نجاتی برایش نیست.

۲- ترک نماز به طور کلی اما نه از روی انکار است، بلکه به واسطه مسامحه کاری و کم اعتنائی به امور اخروی و اشتغال به شهوات و امور دنیوی است. و این قسم از ترک نماز موجب فسق است و گناه کبیره ای مرتکب شده و بعضی از روایات و آیاتی که در شدت عقوبتش رسیده ذکر شد. چنین شخصی اگر با ایمان از دنیا برود پس از معذب شدنش به عذابهایی که بر ترک نماز رسیده نجات می یابد. لیکن با ایمان رفتن تارک الصلوة بسیار بعید و مشکل است زیرا ظرف ایمان، قلب است و آن به سبب گناهان تاریک و سخت میگرزد و تدریجاً نور ایمان را محو می کند. مگر آنکه فضل خدا او را یاری کرده، به برکت دوستی اهل بیت علیهم السلام ساعت مرگ به فریادش برسند و با ایمان بمیرد. چنانکه ممکن است به شفاعت ایشان، عذابش تخفیف پیدا کند یا بر طرف شود لیکن از خودشان چنین رسیده که به شفاعت ما اهل بیت نمی رسد کسی که نماز خود را سبک گیرد و آنرا ضایع سازد، چنانچه ذکر گردید.

۳- ترک نماز در بعض اوقات — در اثر ضعف ایمان و کم اعتنائی به امر آخرت گاهی نماز می خواند و گاهی ترک می کند. یا در اثر اهمیت ندادن به اوقات نماز آنرا در وقت فضیلت ترک می کند، به خیال آنکه در خارج وقت آنرا قضا نماید.

این قسم از ترک نماز هر چند مانند ذکر شده نیست، لیکن چنین شخصی از ضایع کنندگان نماز و سبک شمارندگان آن است و آنچه راجع به ضایع کنندگان نماز و خوار کنندگان آن رسیده، در باره او است و بالخصوص روایاتی در باره چنین شخصی رسیده است. از آن جمله حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که نماز واجب را پس از گذشتن وقتش بخواند، آن نماز بالا می رود در حالی که تاریک و وحشت آور است. و بخوانده خود می گوید: مرا ضایع

کسی که سزاوار مذمت نیست و غیر اینها).^۱

و نیز می فرماید: در جهنم یک وادی ای است که از شدت عذاب آن، جهنمیان هر روز هفتاد هزار مرتبه از آن می نالند و در آن خانه ای از آتش است و در آن خانه چاهی از آتش و در آن چاه تابوتی است که در آن ماری است که هزار سر دارد و در هر سری هزار دهان و در هر دهانی هزار زیش و طول هر زیش هزار ذرع است.

انس گفت: یا رسول الله این عذاب برای کیست؟ فرمود: «برای شراب خوار و ترک کننده نماز».^۲

و روایات زیادی، در شدت عقوبت ترک کننده نماز رسیده و همین مقدار بس

است.

کمک به تارک نماز: روایات بسیاری در شدت عقوبت کمک به ترک کننده نماز رسیده است از آن جمله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که ترک کننده نماز را به دادن طعامی یا لباسی باری کند، مثل این است که هفتاد پیغمبر را کشته که اول آنها آدم و آخر آنها محمد صلی الله علیه و آله است».^۳

و نیز فرمود: «کسی که جرعه آبی به تارک الصلوة بدهد، مثل این است که با من و جمیع پیغمبران طرف شده و جنگ کرده است».^۴ و نیز فرمود: «کسی که به روی تارک الصلوة بخندد، مثل این است که هفتاد مرتبه خانه کعبه را خراب کرده باشد».^۵

ظاهراً مراد از این قبیل اخبار، موردی است که اعانت و احسان سبب جرأت بر ترک نماز شود. و شکی نیست در اینکه احسان به معصیت کار، هر گاه موجب تجری و استمرارش بر گناه گردد حرام است و از باب نهی از منکر ترک آن واجب است.

بنابراین، اگر کمک به تارک الصلوة موجب جرأتش بر ترک نماز نشود به طوری که اعانت کردن و نکردن در ترک نمازش تأثیری نداشته باشد، معلوم نیست مصداق این روایات باشد. و گاه می شود که اعانت و احسان سبب ترک گناه و موجب نماز خواندنش

۱- لثالی الاخبار.

۲- لثالی الاخبار صفحه ۳۹۵.

۳- من اعان تارک الصلوة بقلعة او كسوة فكأنما قتل سبعين نبياً اولهم آدم و آخرهم محمد

صلی الله علیه و آله (لثالی الاخبار).

۴ و ۵- لثالی الاخبار صفحه ۳۹۵.

صفین، یک روز مشغول جنگ بودند و در آن حال بین دو صف به آفتاب می نگرستند ابن عباس پرسید: چرا به آفتاب می نگرید؟ فرمود: می خواهم زوال را (که اول وقت نماز ظهر است) بشناسم تا نماز بخوانم. ابن عباس گفت: آیا در این گیر و دار اشتغال به جنگ هنگام نماز خواندن است؟ آن حضرت فرمود: «ما برای چه با این قوم می جنگیم؟ جنگ ما با آنها برای این است که نماز برپا شود».^۱

ابن عباس می گوید آن حضرت هیچگاه نماز شب را ترک نفرمود، حتی در لیلة الهیر (سختترین شبهای جنگ صفین).

۴- ترک کردن واجبی از واجبات نماز- یعنی نماز می خواند نه آن طوری که از او خواسته اند و رعایت شرایط صحت را نمی کند و به آن اهمیت نمی دهد. مانند اینکه نماز را در لباس یا مکان غصبی یا در نجس بخواند، یا قرائت و اذکار واجب را بخواند یا غلط بخواند و در صدد تصحیح آن بر نیاید یا آرامش بدن را هنگام قرائت و ذکر واجب ترک کند. و ظاهر است که چنین شخصی جزء ضایع کنندگان نماز و خوار کنندگان آن

است. در جلد عاشر بکار و مقتل ابو مخنف و لهوف سید الرحمة مرویست که روز عاشورا هنگام زوال، ابو ثمامة صیداوی خدمت حضرت سید الشهداء علیه السلام عرض کرد یا مولای ائمتنا متقربین لامحالة و قد حضرت الصلوة فصل بنا فانی اظنها آخر صلوة تفصليها لعلنا نلقى الله تعالى على اداء فريضة من فرائضه في هذا الموضع العظيم: ای مولای من، ما همه کشته خواهیم شد و وقت نماز ظهر داخل شده، پس نماز را بخوان یعنی با جماعت و گمان می کنم این آخرین نماز ما باشد. امید است خدای رمالاقات کنیم با ادای فريضة ای از فرائض او در چنین موقف بزرگی.

امام علیه السلام سر به آسمان بلند کرد و فرمود: ذکررت الصلوة- جملک الله من المصلين نعم هذا

اول وقتها. یعنی یاد نماز کردی، خداوند تورا از نمازگزاران قرار دهد بلی ایک وقت نماز است. و فرمود: اذان بگو خدا تورا رحمت کند. و چون از اذان فارغ شد، امام علیه السلام فرمود:

یا عمر بن سعد انسيت شرايع الاسلام الا تقف عنا الحرب حتى نصلی و نعود الی الحرب؟ ای پسر سعد، آیا فراموش کردی شرايع اسلام را؟ آیا دست از جنگ بر نمی داری تا نماز گزاریم آنگاه مشغول جنگ شویم؟

پس آن حضرت با اصحاب، نماز خوف بجا آوردند در حالی که زهیر بن القین و سعید بن عبدالله حنفی، مقابل آن حضرت ایستادند و از هر طرف تیر با نیزه به آن حضرت می رسید خود را سپهر قرار داده تا اینکه سیزده زخم به بدن سعید سواي زخمهای نیزه و شمشیر رسید و به زمین افتاد و از دنیا رفت.

ساختی خدا تورا ضایع سازد چنانچه مرا ضایع کردی» و فرمود: «نخستین چیزی که در قیامت از بنده سؤال می شود، نماز است پس اگر نمازش پاکیزه باشد تمام اعمالش پاکیزه است و اگر نمازش خراب باشد سایر اعمالش هم قابل قبول نیست».^۱

و همچنین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «به شفاعت من نمی رسد کسی که نماز واجبی را پس از داخل شدن وقتش تأخیر بیاندازد تا وقت آن بگذرد».^۲

و نیز فرمود: «تا وقتی که شخص موابل باشد، نمازهای پنجگانه شبانه روزی را در وقت خود بجا آورد، شیطان از او ترسناک است و نزدیکش نمی شود. و هرگاه آنها را ضایع ساخت شیطان بر او جرأت می کند تا او را داخل در گناهان بزرگ کند».^۳

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «کسی که نماز واجب را در وقتش بخواند در حالیکه حق آنرا بشناسد و چیزی را بر آن مقدم ندارد، خداوند برایش خلاصی از عذاب را می نویسد (یعنی او را عذاب نمی فرماید) و کسی که در غیر وقت نماز آنرا بخواند و کار دنیا را بر نماز مقدم بدارد، پس امر او با خدا است اگر خواست او را می آمرد و اگر خواست او را عذاب می فرماید (یعنی نجات قطعی برایش نیست)».^۴

تأکید در باره نماز اول وقت: روایات وارده در باره لزوم مواظبت اوقات نماز و بجا آوردن در وقت، بسیار است. و زیاد سفارش شده که در اول وقت بجا آورده شود و بدون عذر از اول وقت تأخیر انداخته نشود و پیشوایان ما در سخت ترین حالات، نماز اول وقت را ترک نمی فرمودند.

چنانچه در ارشاد القلوب مرویست که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ

۱- عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من صلی الصلوة لغير وقتها رفعت له سواد مظلمة تقول ضیعتی ضیعتک الله کما ضیعتی و قال صلی الله علیه و آله اول ما یسئل العبد اذا وقف بین یدی الله عزوجل عن الصلوة فان زکت صلوة زکی سائر عمله و ان لم ترک صلوة لم یزک سائر عمله (وسائل الشیعة کتاب الصلوة- ابواب المواقیت باب ۱ ج ۳ ص ۸۰).

۲- لا ینال شفاعتی غداً من اخر الصلوة المفروضة بعد وقتها. (صلوة وسائل الشیعة ابواب مواقیت حدیث ۱۳ ج ۳ ص ۸۱).

۳- لا ینال الشیطان هاتیلان بن آدم ذمراً منه ما صلی الصلوات الخمس لوقتھن فاذا ضیعتھن اجتزء علیہ فادخله فی المظالم. (صلوات وسائل الشیعة ابواب المواقیت باب ۱ حدیث ۱۲ ج ۳ ص ۸۱).

۴- صلوات وسائل الشیعة ابواب مواقیت حدیث ۷۳ ج ۳ ص ۸۳.

است و آنچه درباره سبک شمارندگان نماز رسیده شامل اونیز می شود.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته بود که مردی وارد شد و مشغول نماز شد و رکوع و سجود نمازش را تمام نکرد (ذکر واجب را در آنها ترک یا درست نخواند، یا طمأنینه و آرامش بدن را ترک کرد) پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سر خود را بر زمین می گذارد مانند کلاغ که متقارش را به زمین می زند و بر می دارد اگر این شخص بمیرد در حالی که نمازش این باشد، بردن من نمرده است! و نیز پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «دزدترین درها کسی است که از نمازش بدزدد. گفته شد: یا رسول الله چگونه از نمازش می دزدد؟ فرمود: رکوع و سجود نماز را تمام انجام نمی دهد»^۲.

و می فرماید: «کسی که رکوع و سجود نمازش را درست انجام ندهد مثل این است که نماز نخوانده است»^۳.

و نیز می فرماید: «کسی که رکوع و سجود و سایر واجبات نمازش را صحیح انجام دهد، آن نماز بالا می رود در حالیکه نورانی است و درخشندگی دارد و درهای آسمان برایش باز می شود و می گوید محافظت بر من کردی خدا تو را حفظ کند. پس ملائکه می گویند: صلوات و رحمت خداوند بر صاحب این نماز باد — و اگر واجبات نماز را درست انجام ندهد، نماز بالا می رود در حالی که تاریک است و درهای آسمان بر او بسته می شود و می گوید: مرا ضایع ساختی خدا تو را ضایع کند و آن نماز بر صورتش زده می شود»^۴. و نیز فرمود: «هر چیز بر صورتی است که اعظم و اشرف اجزای او است و صورت دین شما نماز است. پس نباید یکی از شما نماز خود را زشت سازد که به منزله صورت بدن دیانت است»^۵.

۱- صلوات وسائل باب ۸ از کافی و تهذیب و محاسن - اربعین شهید ثانی.

۲- اسرق السراق من سرق من صلوته قبل یا رسول الله صلی الله علیه و آله کیف یسرق من صلوته قال صلی الله علیه و آله لا یتیم رکوعها و سجودها (صلوت مستدرک الوسائل باب ۸ حدیث ۱۸).

۳- لا صلوة لمن لم یتیم رکوعها و سجودها (صلوت مستدرک الوسائل باب ۸).

۴- صلوت مستدرک الوسائل باب ۸ حدیث ۱۵.

۵- لکل شیء وجه و وجه دین کم الصلوة فلا یشتین احدکم وجهه و یدیکم. (صلوة مستدرک الوسائل باب ۶ حدیث ۵).

روایات این باب هم زیاد است و برای اثبات مطلب، یعنی کسی که عمداً واجبی از واجبات نماز را که شرط صحت آن است ترک کند، با کسی که اصلاً نماز را ترک می کند مساوی است همین مقدار کافی است.

قبولی نماز شرایط دیگری هم دارد: کسی که نماز را به طور صحیح خواند، تارک نماز نیست و تکلیف از او ساقط شده و عقابی هم ندارد. لیکن برای پذیرفته شدن آن در درگاه حضرت ربوبی و رسیدن به آثار و ثوابهای بزرگی که برای آن است، شرایط دیگری است که از همه مهمتر حضور قلب است که اگر بتواند شخص نماز گزار، شرایط قبول را هم رعایت کند، به درجات و مقامات عالیه ای می رسد که از هیچ عمل دیگری به چنین مقامات و درجاتی نمی رسد^۱.

در اینجا به ذکر چند روایت اکتفا می شود و امید است که نافع واقع شود:

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که دو رکعت نماز بخواند در حالی که بداند چه می گوید: از نماز فارغ می شود در حالی که بین او و پروردگارش نیست گناهی مگر اینکه آموخته شده است»^۲.

و نیز می فرماید: «آنچه از نمازت با حضور قلب بجا آوردی، همانرا داری پس اگر در تمام نماز غافل باشی یا اینکه آداب آنرا ترک کنی، پیچیده می شود و بر صورت صاحبش زده می شود»^۳.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «نبايد یکی از شما از روی کسالت و خستگی و در حال چرت زدن مشغول نماز شود. و نباید در حال نماز حدیث نفس کند و به غیر نماز سرگرم گردد. زیرا در حال نماز در حضور پروردگارش قرار گرفته و برای بنده از نمازش به مقداری است که در آن حضور قلب داشته است»^۴.

۱- برای دانستن تفصیل شرایط قبولی نماز و کیفیت تحصیل آنها به کتاب اسرار الصلوة

شهید ثانی و مرحوم حاج میرزا جواد تبریزی مراجعه شود. در کتاب صلوة الخاشعین که به قلم مؤلف نوشته شده و در سال ۱۳۵۷ هجری قمری به طبع رسیده مختصراً ذکر شده است.

۲- من صلی رکعتین یعلم ما یقول فیهما انصرف و لیس بینہ و بین الله ذنب الاغفرله (کافی صلوات وسائل ابواب الصلوة باب ۲ ج ۴ ص ۶۸۷).

۳- صلوات وسائل الشیعة ابواب افعال الصلوة باب ۳ حدیث ۱.

۴- لا یقومون احدکم فی الصلوة متکاسلاً ولا ناعساً ولا یفکرون فی نفسہ فانه بین یدئ ربه

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «دور رکعت نماز که به طور اختصار بجا آورده شود در حالی که با حضور قلب باشد و در معانی نماز فکر کند، بهتر از این است که تمام شب را به عبادت بسربرد»^۱.

و نیز فرمود: «خداوند نماز کسی را که قلبش حاضر نباشد نمی پذیرد»^۲.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «وقتی که به نماز می ایستی دلت را برای آن آماده کن زیرا هر گاه برای نماز روی آوری، خدا هم نظر رحمتش را از تو می گیرد، پس گاه می شود که از نماز اگر رو برگردانی، خدا هم نظر رحمتش را از تو می گیرد، پس گاه می شود که از نماز پذیرفته نمی شود مگر ثلث یا ربع یا سدس آن به مقدار حضور قلب نماز گزار و کسی که در تمام نمازش غافل باشد خداوند چیزی به او مرحمت نمی فرماید»^۳.

مرحوم نراقی در معراج السعاده می فرماید: نماز معجزتی است الهی که مرکب است از اجزای بسیار که بعضی از آنها به منزله روح و بعضی به مثابه اعضای رئیسه بدن و بعضی به منزله سایر اعضا، و توضیح این مطلب آن است که مثلاً انسان که حقیقت آن مرکب است از اجزای معینه، انسان موجود کامل نمی باشد مگر به معنی باطنی که روح او است و اعضای محسوسه که در اندرون او و بعضی دیگر در ظاهرند و این اعضا مختلفند. بعضی از آنها چیزی است که به نبودن آنها انسان نیز معدوم و به زوال آنها زندگی نیز زائل می شود مثل دل و جگر و سر و امثال آنها. و بعضی دیگر از این قبیل است که آدمی به نبودن آنها نمی میرد و لیکن ناقص می گردد و تمامیت انسانیت از او زائل می گردد مثل دست و پا و چشم و زبان و نحو اینها. و بعض دیگر چیزی است که از برطرف شدن آنها حسن برطرف می شود و آدمی قبیح منظر می گردد چون ابرو و مژه و ریش و گوش و بعض

عزوجل و انما للعبد من صلوته ما قبل علیه قلبه (صلوت وسائل ابواب اعمال الصلوة باب ۳ حدیث ۳ ج ۴ ص ۶۸۷).

۱- رکعتان مقتصدتان فی تفکر خیر من قیام لیلة و القلب لاه (صلوت وسائل باب ۱۷ حدیث

۱۳ ج ۳ ص ۵۴).

۲- لا یقبل الله صلوة امرء لا یحضر قلبه فیها مع بدنه (صلات مستدرک باب ۱۶).

۳- اذا احرمت فی الصلوة فاقبل علیها فانك اذا اقبلت القبل الله علیك و اذا عرضت اعرض الله عنك فریما لم یرفع من الصلوة الا الثلث او الربع او السدس علی قدر اقبال المصلی علی صلوته لایعطی الله الثافل شیئاً. (صلات وسائل و مستدرک الوسائل باب ۱۷ حدیث ۴).

دیگر چیزی است که تمامیت حسن به نبودن آن بر طرف می گردد، مثل گشادی چشم و سیاهی مو و سرخی رو و نحو اینها. پس همچنان نماز حقیقی است مرکبه که شریعت مقدسه آنرا از امور مختلفه مصور کرده و ما را به فعل آن مأمور نموده و روح آن نیت قرب و اخلاص و حضور قلب است و ارکان آن که تکبیر الاحرام و رکوع و سجود و تشهد و قیام باشد به منزله اعضای رئیسه است که به ترک آنها نماز فوت می شود و سایر اعمال واجبه آن از قرائت و ذکر رکوع و سجود و تشهد و طمأنینه از واجبات که نماز به ترک آنها عمداً باطل می شود، به منزله دست و پا و چشم و زبان و امثال اینها است که گاهی انسان به تلف آنها تلف می شود و گاهی نمی شود و اعمال مستحبه آن مانند قنوت و تکبیرات و اذکار مستحبه، به منزله ابرو و مژه و سیاهی حدقه است که فوت بعضی از آنها حسن را برطرف می کند و قنوت بعضی کمال، حسن را (تا آخر آنچه ذکر فرموده است).

از این بیان دانسته شد که حضور قلب و شرائط قبول به منزله روح نماز است و نمازی که از آنها خالی باشد، مثل بدن بی جان است و چنانچه پیکر بی روان از تمام خواص و آثار حیوانی خالی است، نمازی که تمام آن از حضور قلب خالی باشد صاحبش از تمام آثار و خواص نماز محروم است مثلاً از جمله خواص نماز آن است که به نص قرآن مجید نماز گزار را از هر عمل زشت و منکری باز می دارد. پس اگر از نماز گزارزی منکری سرزد، معلوم می شود نمازش صورت خالی از روح بوده است.

حضور و اقبال قلب چیست؟ معنی اقبال قلب آن است که متوجه باشد و بفهمد که چه می گوید و چه می کند، و بزرگی خدا را یاد نماید و متذکر باشد که مانند سایر مخاطب ها از افراد بشر نیست. به طوری که در دلش هیبت و ترسی از بزرگی او از دیدن تقصیر خود در انجام حق بندگی پیدا شود و حالت حیا و شرمساری از خداوند به ملاحظه تقصیرات و خطاهای خود پیدا کند و از ملاحظه رحمت و سعة فضل و کرم بی پایش امیدوار گردد، خلاصه خوف و رجا داشته باشد.

حضور قلب مراتب و درجاتی دارد و بالاترین آن در امیرالمؤمنین علیه السلام است که پیکان از بدن مبارکش بیرون می آوزند و متوجه نمی شود.

در جنگ صفین تیری بران مقدس آن حضرت رسید که هر چه کردند، در موقع

عادی آنرا بیرون آورند، از شدت درد و ناراحتی آن حضرت نمی شد. خدمت امام حسن علیه السلام جریان را عرض کردند فرمود: صبر کنید تا پدرم به نماز بایستد، زیرا در آنحال چنان از خود بی خود می شود که متوجه نمی گردد. پس به دستور امام حسن علیه السلام در آنحال تیر را بیرون آوردند. پس از نماز حضرت متوجه شد که خون از پای مبارکش جاری است. پرسید: چه شده؟ گفتند: تیر را در حال نماز از پایتان بیرون آوردیم.

در جلد ۲ سفینه البحار صفحه ۱۴۵ نقل کرده در یکی از غزوات که رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه لشکر بودند، در شبی که پاسبانی لشکر اسلام بر عهده عبادین بشر و عمار یاسر بود، نصف اول شب نصیب عباد گردید و نصف دوم نصیب عمار، پس عمار خوابید و تنها بشر بیدار بود و مشغول نماز گردید. در آن حال یکی از کفار به قصد شیخون زدن به لشکر اسلام بر آمد به خیال اینکه پاسبانی نیست و همه خوابند از دور عباد را دید ایستاده و تشخیص نمی داد که انسان است، یا حیوان، یا درخت. برای اینکه از طرف او نیز مطمئن شود، تیری به سویش انداخت. تیر بر پیکر عباد نشست و او ابداً اعتنائی نکرد. تیر دیگری به اوزد و او را سخت مجروح و خونین نمود، باز حرکت نکرد. تیر سوم زد پس نماز را کوتاه نمود و تمام کرد و عمار را بیدار نمود، عمار دید سه تیر بر بدن عباد نشسته و او را غرق در خون کرده. گفت: چرا در تیر اول مرا بیدار نکردی؟ عباد گفت: مشغول خواندن سوره کهف در نماز بودم و میل نداشتم آنرا ناتمام بگذارم و اگر نمی ترسیدم که دشمن بر سرم برسد و صدمه ای به پیغمبر صلی الله علیه و آله برساند و کوتاهی در این نگهبانی که به من واگذار شده باشم، هرگز نماز را کوتاه نمی کردم. اگر چه جانم را از دست می دادم.

و نیز سزاوار است نماز گزار با خضوع و خشوع و وقار و سکینه باشد و هر گاه مشغول نماز می شود، مثل کسی که نماز آخر عمر او است، با نماز وداع کند و توبه و استغفار را تازه کند و در گفتارش راستگو باشد، مثل گفتن «ایاک نعبد و ایاک نستعین».

باید موانع بر طرف شود: سزاوار است از کیدهای شیطان دوری جست و از آنچه مانع قبولی عبادت است پرهیز کند که از آن جمله، عجب است یعنی عمل خود را بزرگ دیدن و خوب دانستن و خود راستحقی مقام دیدن و ناز کردن.

از جمله موانع قبولی نماز، ندادن زکات و حقوق واجب است. و همچنین حسد و رزیدن و تکبر کردن و غیبت نمودن و حرام خوردن و شراب آشامیدن است. مخصوصاً

ترک نماز عمداً ۱۹۹

برای زنها نشوز یعنی از اطاعت واجب شوهر بیرون رفتن، مانع بزرگی برای قبول نماز است. بلکه مقتضای فرمایش پروردگار که «خداوند تنها از پرهیزگاران می پذیرد»^۱. این است که از هر فاسق و معصیت کاری نماز پذیرفته نمی شود.

و نیز سزاوار است انسان از هر چیزی که اجر و ثواب نماز را کم می کند پرهیزد مثلاً در حال کسالت و سنگینی از جهت خواب یا غفلت نماز نخواند، شتاب نداشته باشد در حال دفاع از بول و غائط و باد نباشد چشم به آسمان یا جای دیگر ندوزد بلکه به چشم خاشع باشد مثل کسی که چشم روی هم می گذارد و از هر چه منافی خشوع است پرهیز کند. و سزاوار است آنچه که سبب زیاد شدن اجر و بلندی درجه است، انجام دهد. مانند به کار بردن بوی خوش و پوشیدن پاکیزه ترین لباس و در دست کردن انگشتر عقیق و درست کردن و نشانه نمودن موها و مسواک کردن دندانها و غیره.

نمازهای واجب: شش است:

۱- نمازهای پنجگانه شبانه روزی و آن هفده رکعت است: نماز صبح دو رکعت، نماز ظهر چهار رکعت، نماز عصر چهار رکعت، نماز مغرب سه رکعت، و نماز عشا چهار رکعت.

۲- نماز آیات — هر گاه زلزله بیاید، یا آفتاب یا ماه بگیرد، یا هر ترساننده آسمانی یا زمینی که موجب ترس بیشتر مردم واقع شود، خواندن دو رکعت نماز واجب می گردد که در هر رکعتی پنج رکوع بجا آورده می شود. به تفصیلی که در رساله های عملیه ذکر گردیده است.

۳- نماز طواف، یعنی کسی که طواف واجب کرد، باید دو رکعت نماز در مقام ابراهیم علیه السلام بجا آورد.

۴- نمازی که به نذر یا عهد یا قسم یا اجیر شدن، بر انسان واجب شده باشد.

۵- نمازهایی که از پدر (و مادر بنابر احوط) فوت شده و از دنیا رفته باشند بر عهده پسر بزرگتر آنها است که قضای آنها را از طرف والدین بجا آورد.

۶- نماز میت، یعنی هر مسلمانی که از دنیا برود پس از غسل دادن و کفن کردنش واجب است بر او نماز بخوانند. و همچنین بر جنازه اطفال مسلمین اگر شش ساله

۱- انما يتقبل الله من المتقين (سوره آیه ۳۰).

شده باشند هر گاه نمازی از نمازهای یومیه از مکلف ترک شود، واجب است قضای آنرا بجا آورد. خواه عمداً نخوانده یا فراموش کرده یا در تمام وقت نماز، خواب بوده باشد. و همچنین واجب است قضای نمازی که خوانده در حالی که واقفا باطل بوده. مثل اینکه طهارت نداشته یا رکعی را فراموش کرده یا جزء واجبی را عمداً ترک کرده.

البته نمازهایی که در حال دیوانگی یا بیهوشی ترک شده، واجب نیست قضا کند. و همچنین نمازهایی که در حال کفر اصلی ترک شده، پس از مسلمان شدن قضا ندارد چنانچه نمازهایی که از زن در حال حیض و نفاس که نمی خواند، لازم نیست قضا کند ولی نمازی که در حال مستی شراب ترک شده قضای آن واجب است.

غیر از نماز یومیه، سایر نمازهای واجب، هر گاه ترک شود، قضای آنها به تفصیلی که در رساله های عملیه ذکر شده واجب می باشد.

نماز فوت شده را باید قضا کرد: سسی کردن در قضای نمازهای واجبی که از انسان ترک شده، جایز نیست و چنانچه چیزی از نماز قضا بر ذمه اش باقی بماند، واجب است وصیت کند که پس از مردنش بجا آورند و هر گاه وصیت کرد، بر وصی او واجب می شود که از بابت ثلث مالش آنچه را گفته از نماز و روزه استیجار نماید و اگر وصیت نکرد یا مالی نداشت تا وصیت کند، بر پسر بزرگش واجب است نمازهای فوت شده اش را بخواند یا اجیر بگیرد و اگر پسر نداشته باشد، هر چند در صورت وصیت نکردن بر سایر ورثه واجب نیست لیکن احتیاط آن است که سایر ورثه یا بجا آورند یا هر یک به قدر سهم خود استیجار نمایند.

در موضوع بهمه بندی اموات از اعمال خیر که زنده ها به نیابت آنها بجا می آورند و همچنین برطرف شدن عذاب از ایشان به سبب اینکه زنده ها واجباتی که از ایشان فوت شده بجا می آورند، در روایات معتبره از اهل بیت علیهم السلام وارد گردیده و در حقیقت این امر بایی است از ابواب فضل الهی در باره کسی که با ایمان از دنیا رفته باشد. نا گفته نماند که اثر این نیابت فقط سقوط عذاب و رسیدن بعضی از مراتب ثواب است. لیکن آثار بزرگی که بر عباداتی مانند نماز و روزه و حج است و طی مراتب قرب به وسیله آنها موقوف به مباشرت و بجا آوردن خود شخص است بلکه این آثار نصیب شخص نائب می شود در صورتی که قصد قربت داشته باشد و بالجمله شخص عاقل نباید در ادای واجبات مسامحه کند به خیال اینکه پس از او برایش بجا آورند. زیرا اولاً معلوم نیست که

ترک نماز عمداً
پس از او وارث دلسوزی داشته باشد و عمل را صحیحاً آنطوری که تکلیف راساقت کند انجام دهد. ثانیاً از ثوابهایی که در بجا آوردن خود شخص است، محروم می باشد. و در روایت است که یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت کرد، پس از مرگش انبار خرمائی که داشت در راه خدا اتفاق کنند. چون مرد، آنحضرت همه را از طرف او صدقه داد، دانه ای از آن خرمایا به زمین افتاده بود، حضرت آنرا برداشت و فرمود اگر خودش این دانه خرما را اتفاق کرده بود، برای او بهتر بود از این انبار خرمایا که من از طرفش دادم. برای تأیید مطلب، یعنی بهره بردن اموات از عمل زنده ها مؤیدات بسیار و رؤیاهای صادق بیشمار است و در اینجا برای نمونه یکی از آنها که در دار السلام مرحوم نوری ذکر می شود:

نقل نموده از شیخ اجل و ائمه حاج ملا علی تهرانی از والد ماجدش مرحوم حاج میرزا خلیل که فرموده بود: در تهران، در یکی از حمامها، در سر حمام آن خادمی بود که او را پادومی گویند و او نماز و روزه بجا نمی آورد. روزی نزدیکی از معمارها آمد و گفت: می خواهم برانم حمامی بنا کنی. معمار گفت: تو از کجا پول می آوری؟ گفت: تو چکار داری، پول بگیر و حمام بساز. پس آن معمار حمامی برای او ساخت معروف به اسم او و اسمش علی طالب بود.

مرحوم حاج میرزا خلیل فرمود: که وقتی در نجف اشرف بودم در خواب دیدم که علی طالب به نجف اشرف در وادی السلام آمد. من تعجب کردم و گفتم: تو چگونه به این مکان شریف آمدی و حال آنکه تو نه نماز می کردی و نه روزه می گرفتی؟ گفت: فلانی، من مردم و مرا گرفتند با غل و زنجیرها به سوی عذاب ببرند که حاج ملا محمد کرمانشاهی (ایشان از علمای تهران بودند) جزاه الله خیراً فلانی را نایب گرفت برای من که حج بجا آورد و فلانی را اجیر کرد برای نماز و روزه من و از برای من زکات و مظالم داد به فلان و فلان چیزی بر ذمه من نگذاشت مگر اینکه ادا کرد و مرا از عذاب خلاص نمود. خداوند جزای خیرش دهد.

پس من ترسان از خواب بیدار شدم و از آن خواب تعجب داشتم، تا اینکه بعد از مدتی جماعتی از تهران آمدند، احوال علی طالب را از ایشان پرسیدم؛ پس مرا خبر دادند به همان نحو که در خواب دیده بودم. حتی اشخاصی که نایب شده بودند برای حج و نماز و روزه او مطابق بودند بآنچه در خواب به من خبر داده بود. پس از صدق رؤیای خود تعجب کردم.

و سایر حقوق واجب ان ادا نگردیده باشد.

در سورة آل عمران می فرماید: «گمان نکنند و نپندارند آنانکه از روی پستی همتی بخل می کنند به آنچه خداوند از مالهای دنیا به ایشان از فضل و کرم خود داده که بخل برایشان بهتر باشد. نه چنین است، بلکه آن بخل برایشان بدتر است (هم در دنیا، چون برکت را از مالشان بر میدارد و هم در آخرت، چون سزاوار عذابها و عقوبتهای بی پایان می شود) زود باشد که مالهایی که بآن بخل نمودند، بر گردنهایشان طوق کرده شود روز قیامت و برای خدا است میراث آسمانها و زمین و خداوند به آنچه می کنید (از انفاق و بخل) بسیار دانا است»^۱.

یعنی کسانی که چند روزی به طور عاریت، مالهایی در تصرف آنها است، خواهند مرد و خدا می ماند و بس. بنابراین پیش از اینکه این اموال از شما گرفته شود و دستتان از آنها کوتاه گردد، انفاق کنید و بهره‌مند گردید.

در تفسیر منهج الصادقین می گوید: در حدیث آمده که هر که را خداوند مالی عطا فرمود و آن کس انبروی بخل زکات آنرا ادا ننمود، روز قیامت مال او به صورت ماری بزرگ مثل شود که از بسیاری زهر وحدت او موی بر سرش ننانده باشد و دونه‌طه سیاه زیر چشمهایش آشکار شود و چنین ماری، موزی‌ترین اقسام مارها است. پس آن مار طوقی بر گردن او شده هر دو کناره روی وی و دهن او را بگیرد و به نطق آید و از روی سرزنش گوید که من مال توام که در دنیا به آن بردیگران فخر می کردی.

گنج را از دل برون کن مال را بفکن ز چشم

مال تو مارست در معنی و گنجت ازدهاست

و نیز از حضرت باقر علیه السلام مرویست که: «هیچ بنده‌ای نباشد که منع زکات از مال خود کند، مگر آن مال به صورت اژدهائی از آتش شود در گردن او روز قیامت و می جود گوشت او را تا حسابش تمام شود»^۲ بعد این آیه راتلاوت فرمود.

۱- ولایحسبن الذین یبخلون بما آتیهم الله من فضله هو خیراً لهم بل هو شر لهم سیطقون ما بخلوا به يوم القيمة والله میراث السموات والارض والله بما تعملون خبیر (سوره آل ۳ و ۱۸۰ و ۱۷۹).

۲- عن ابی جعفر علیه السلام قال ما من عبد منع من زکوة ماله شیئاً الا جعل الله ذلک يوم القيمة ثعباناً من نار مطلقاً فی عنقه ینفث من لحمه حتی یرفغ من الحساب و هو قول الله عزوجل سیطقون ما بخلوا به يوم القيمة. (زکات وسائل باب ۳ حدیث ۷ ج ۶ ص ۱۱).

۳۷- زکات ندادن

سی و هفتم از کبائر منصوصه، ندادن زکات واجبی است. چنانچه در صحیحه حضرت عبدالعظیم از حضرت جواد و حضرت رضا و حضرت کاظم و حضرت صادق علیهم السلام ذکر گردیده است. و از گناهانی است که در چند جای قرآن، وعده صریح آتش جهنم بر آن داده شده است. چنانچه در صحیحه مزبور، امام علیه السلام برای کبیره بودنش به آیه ۳۳ از سورة توبه استدلال می فرماید «و کسانی که گنج می نهند و طلا و نقره را ذخیره می کنند و آنرا در راه خدا انفاق نمی کنند، پس ایشانرا به عذاب دردناکی بشارت ده. روزی که حرارت داده می شود به آن مالها و در آتش جهنم سرخ کرده می شود پس پیشانیها (که در وقت دیدن فقره زده و روتش می کردند) و پهلوها (که از اهل فقر تهنی کردند) و پشت هایشان (که بر درویشان گردانیده اند) به آن داغ کرده می شود و به آنها گویند: این همان مالهایی است که برای خود ذخیره کرده اید. پس بجشید و بال گنجهایی را که انداخته اید»^۱.

و در روایات، ذکر شده که مراد به کنز در این آیه شریفه، هر مالی است که زکات

۱- والذین یکتزون الذهب و الفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعباب الیم يوم یحیی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکتزون (سوره توبه آیه ۳۳ و ۳۴).

و نیز از آنحضرت مرویست: «هیچ خویشی نباشد که یکی از اقربا نزد او آید و از او طلب کند از زیادی آن چیزی که خداوند به او عطا کرده و او بخیلی کند و چیزی به او ندهد، مگر حقتعالی از دوزخ بیرون آورد و آن ازدها زبان را گرد دهان خود گرداند تا اینکه بیاید و برگردد و از طوق زند»^۱ (پایان نقل از منهج الصادقین).

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «نیست صاحب طلا و نقره‌ای که زکات واجبش (یا خمس واجبش چنانکه در تفسیر قمی است) را ندهد مگر اینکه خداوند روز قیامت او را در بیابان مسطح و صافی حبس می فرماید و ازدهائی را بر او مسلط می فرماید که از زیادتی سم، موه‌های سرش ریخته و قصد او را می کند و او فرار می کند و چون عاجز می شود و می داند که نمی تواند فرار کند، دستش را نزدیکش می آورد، پس دستش را می جود مانند جودین فعل (شتر ن) پس در گردش طوقی می شود. چنانچه خداوند می فرماید، و نیست هیچ صاحب گوسفند و گاو و شتر که زکات مال خود را ندهد مگر اینکه خداوند روز قیامت او را در بیابان صافی حبس می کند و او را هر صاحب سبی پامال می کند و هر حیوان صاحب نشی او را پاره می کند و نیست هیچ صاحب درخت نخل یا انگور یا زراعت که زکات آنها را ندهد مگر اینکه آن قطعه زمین تا هفت طبقه طوقی به گردش می شود تا روز قیامت»^۲.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «خداوند زکات را همراه با نماز قرار داده و فرمود: نماز را برپا دارید و زکات را بدهید. پس کسی که نماز بخواند و زکات ندهد، مثل این است که نماز نخوانده است زیرا هر دو با هم هستند»^۳.

و نیز فرمود: «روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد بودند پس پنج نفر را به اسم خواند و فرمود: برخیزید و از مسجد ما بیرون روید و در آن نماز نخوانید زیرا شما زکات نمی دهید»^۴.

۱- ما من ذی رحم یأتی دارحمه یسأله من فضل اعطاه الله ایه فیبخل به عنده الاخرج الله له من جهنم شجاعاً یلتمز بلسانه حتی یطوقه (تفسیر منهج الصادقین).

۲- زکات وسائل الشیعه باب ۳ حدیث ۱ ج ۶ ص ۱۱ - کافی - معانی الاخبار.

۳- ان الله تبارک و تعالی قرن الزکوة بالصلوة فقال اقیموا الصلوة واتوا الزکوة فممن اقام الصلوة ولم یؤت الزکوة فکأنه لم یقم الصلوة (زکات وسائل باب ۳ حدیث ۵ و ۱۴ ج ۶ ص ۱۱).

۴- زکات وسائل الشیعه باب ۳ حدیث ۱۳.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که زکات مالش را ندهد، هنگام مرگش طلب می کند که او را بدنیا برگردانند تا زکات بدهد. و این است فرمایش خداوند در قرآن که «بروردگار مرا برگردان ...»^۱.

یعنی هنگام مرگ می گوید پروردگار مرا به دنیا بازگردان تا کار نیکی در مالی که گذاشتم انجام دهم. پس به او می گویند: نه چنین است، یعنی برگشتی نیست.

و نیز آن حضرت در تفسیر آیه «خداوند اعمال شما را چنین حسرتبار نشان می دهد و از آتش بیرون آینده نیستند»، می فرماید:

«کسی است که مال خود را نگه می دارد و از انفاق کردن در راه خدا بخل می ورزد و سپس می میرد و برای کسانی می گذارد که یاد راه خدا و اطاعت او صرف می کنند یا در راه معصیت، اگر در راه اطاعت خدا مصرف شود که آنرا در میزان عمل خیر دیگری می بیند و حسرت می برد چه اینکه مال او بود. و اگر در راه معصیت خدا صرف شود، معصیت کننده را به وسیله آن مال تقویت کرده است. اینهم مایه حسرت او است»^۲.

و مضمون این روایت را عیاشی و مفید و صدوق و طبرسی در کتابهای خود، از حضرت باقر و صادق علیهما السلام نیز نقل کرده اند.

آنگاه می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «چیزی مانند بخل اسلام را از بین نمی برد» سپس فرمود: «برای بخل راههائی است که در پنهانی، مانند راه رفتن مورچه است و دارای شعبه هائی است که در کثرت، مانند رشته های شرک است»^۳.

۱- من منع الزکوة سل الرحمة عند الموت و هو قول الله تعالی عزوجل رب ارجعون لعلی

اعمل صالحاً فیما ترکت (وسائل الشیعه باب ۳ حدیث ۲۴ ج ۶ ص ۱۴).

۲- قال الصادق علیه السلام فی قول الله تعالی: کذلک یریمهم الله اعمالهم حسرات علیهم قال علیه السلام: هو الرجل یدع ما له لا ینفقه فی طاعة الله بخلا ثم یموت فیدعه لمن یعمل فیه بطاعة الله او بمعصية الله فان عمل فیه بطاعة الله راه فی میزان غیره فراه حسرة و قد کان المال له و ان کان عمل به فی معصية الله فواکذلك المال حتی عمل به فی معصية الله عزوجل (زکات وسائل الشیعه باب ۵ حدیث ۵ ج ۶ ص ۲۱).

۳- و قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما محق الاسلام محق الشئ شیء ثم قال ان لهذا الشئ دبیبا کدیب النمل و شعباً کشعب الشربک (زکات وسائل الشیعه باب ۵ حدیث ۵ ج ۶ ص ۲۱).

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «جز این نیست که خداوند برای فقرا در مال ثروتمندان واجب فرمود و اجبی را که ستوده نمی شوند مالداران، مگر به پرداختن آن. و آن زکات است که به دادنش ریختن خوشان حرام می شود و مسلمان نامیده می شوند».^۱

یعنی اگر مالداران (از روی انکار) زکات واجب را ندهند، مسلمان نیستند و خوشان حرمی ندارد.

امام صادق علیه السلام فرمود: «کسی که به مقدار یک قیراط (یک بیستم دینار) از زکات واجب راندهد پس نه مؤمن است و نه مسلمان. و همان است که خداوند حالش را هنگام مردنش خبر داده که می گوید: پروردگارا مرا برگردان به دنیا، تا کار نیکی در ترک خود انجام دهم».^۲

و نیز فرموده: «کسی که به مقدار قیراطی از زکات را ندهد پس (بی ایمان می میرد) یا به دین یهود یا به دین نصارا باید بمیرد».^۳ و همچنین می فرماید: «دو خون در اسلام است که ریختنش از طرف خداوند حلال شده و کسی حکم خدا را در باره آن دو جاری نمی کند، تا اینکه خداوند قائم آل محمد صلی الله علیه و آله را ظاهر فرماید. پس چون ظاهرش فرمود حکم خدا را در باره آن دو اجرا می کند و آن دو یکی زنا کننده ای است که با داشتن همسر، زنا کرده باشد پس او را به رجم (سنگسار کردن) خواهد کشت و دیگری مانع الزکوة است که گردش را می زند».^۴

و نیز می فرماید: «تلف نمی شود هیچ مالی نه در صحرا و نه در دریا، مگر به سبب ندادن زکات. و چون قائم آل محمد صلی الله علیه و آله قیام نماید، مانع الزکوة را

۱- عن ابی عبدالله علیه السلام ان الله فرض للفقراء فی اموال الاغنیاء فریضة لا یجسدون الا

بادانها و هی الزکوة بها حقنوا دماءهم و بها سموا مسلمین (زکات وسائل باب ۴ حدیث ۲ ج ۶ ص ۱۸).

۲- من منع قیراطاً من الزکوة فلیس بمؤمن ولا مسلم و هو قول الله رب ارجعون لعلی اصل

صالحاً فیما ترک (وسائل الشیعه ج ۶ ص ۱۸).

۳- باب ۴ حدیث ۴ ج ۶ ص ۱۸.

۴- دمان فی الاسلام حلال من الله عزوجل لا یقتضی فیهما احد حتی یبعث الله قائماً اهل البیت فاذا بعث الله قائماً اهل البیت حکم فیهما بحکم الله تعالی ذکرة الزانی المحضن برجمه و مانع الزکوة یضرب عنقه (زکات وسائل ج ۶ ص ۱۹ و کافی).

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «زمانی که مردم زکات ندهند، برکت از زراعت ها و میوه ها و معدنها برداشته می شود».^۱

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «به وسیله صدقه دادن، بیماران خود را درمان کنید و درهای بلا را به وسیله دعا کردن ببندید، و مالهای خود را به وسیله زکات دادن نگهدارید».^۲

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «خدا را در زمین بقعه هائی است که انتقام کشنده نامیده می شود. پس هر گاه خدا به بنده ای مالی داد و آن بنده حتی را که خدا واجب فرموده از آن مال ندهد، بقعه ای از این بقعه ها را بر او مسلط می فرماید. (یعنی میل می کند آنرا آباد کند) پس آن مال را در آن صرف می کند پس می میرد و آنرا برای دیگران می گذارد».^۳

و در چند روایت ذکر شده: کسی که از خرج کردن مال در راه خیر، بخل ورزد، مبتلا می شود به چند برابر آن که در راه شر صرف کند. و روایاتی که در باب زکات رسیده بسیار است و ذکر همین مقدار کافی است.

مانع الزکوة کافر است: آنچه از عقوبتهای ترک زکات ذکر شده که از گناهان کبیره و موجب فسق است، در صورتی است که اعتقاد به وجوبش داشته باشد و به واسطه بخل داشتن زکات ندهد. ولی اگر ندادن زکات به سبب نداشتن اعتقاد به وجوب آن باشد، پس کافر و نجس است. زیرا وجوب زکات مانند نماز از ضروریات دین اسلام است و هر کس منکر یکی از ضروریات دین بشود، از اسلام خارج است. و اشاره به همین صورت استحال و انکار وجوب زکات است روایاتی که در آنها به کفر مانع الزکوة تصریح شده است. از آن جمله:

۱- وعن علی علیه السلام اذا منوا الزکوة منعت الارض برکتها من الزرع و الثمار و المعادن کلها (سفینة البحار جلد ۱ ص ۵۵۱).

۲- وعن النبی صلی الله علیه و آله داو امراضکم بالصدقة و ادفوا امواج البلاء بالدعاء و ایضاً و حصنوا اموالکم بالزکوة (زکات وسائل باب ۱ حدیث ۱۳).

۳- عن الصادق علیه السلام: ان الله بقاعاً تسمى المنتقمه فاذا اعطى الله عبداً مالاً یخرج حق الله منه سبط الله علیه بقعة من تلك البقاع فالتلف ذلک المال فیها ثم مات و ترکها (زکات وسائل باب ۵ حدیث ۱۰ ج ۶ ص ۲۳).

می گیرد و گردنش را می زند»^۱.

در سوره فصلت می فرماید: «و عذاب شدید برای مشرکین است، آنان که زکات نمی دهند و به آخرت کافزند»^۲.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «سوگند به خدائی که جانم در دست او است، خیانت نمی کند کسی با خداوند در ندادن چیزی از زکات مالش، مگر کسی که به خدا مشرک باشد»^۳.

و نیز می فرماید: «یا علی، ده طایفه از این امت به خدای بزرگ کافزند: سخن چین، ساحر، دیوث (کسی که بداند زنش زنا می دهد و غیرت نکند) و کسی که با زن بیگانه در دبر وطنی کند، و کسی که با حیوانی وطنی کند، و کسی که با محرم خود زنا کند، و کسی که در روشن کردن آتش فتنه بکوشد و کسی که به کفاری که با مسلمانان جنگ دارند اسلحه بفروشد، و کسی که زکات نهدد و کسی که مستطیع باشد و حج نکند تا بمیرد»^۴.

و از این قبیل روایات، دانسته می شود که مانع الزکوة و همچنین تارک الصلوة و تارک حج، هر گاه از روی انکار باشد کافزند، یعنی چنانکه در آخرت از برکات اسلام که نجات از آتش محرومند، در دنیا هم از احکام ظاهریه اسلام که طهارت و جواز نکاح و توارث و نظایر آنها است محرومند. و هر گاه از روی انکار نباشد بلکه به سبب بخل و مسامحه کاری باشد هر چند کافر نبوده و ظاهراً مسلمانند، لیکن در حقیقت و به حسب

۱- ما ضاع مال فی بر او بحر الابتنع الزکوة و اذا قام القائم اخذ مانع الزکوة فضررب عنقه (زکات وسائل الشیعة باب ۵ حدیث ۸ ج ۶ ص ۲۰).

۲- و و یل للمشرکین الذین لا یتوبون الزکوة و هم بالآخره هم کافرون. (سوره ۴۱ فصلت آیه ۶ و ۷).

۳- والذی نفس محمد صلی الله علیه و آله بیده ما خان الله احد شیئاً من زکوة ماله الامشرد بالله (مستدرک).

۴- قال صلی الله علیه و آله یا علی کفر بالله العظیم من هذه الامه عشرة القنات والساحر و الدیوث و ناکح المرأة حراماً فی دبرها و ناکح البهیمة و من نکح ذات محرم منه و الساعی فی الفتنة و بائع السلاح من اهل الحرب و مانع الزکوة و من وجد سعة فمات و لم یجع (خصال ص ۴۵۰ باب عشره).

باطن دارای مرتبه ای از مراتب شرک و کفرند، و اگر با ایمان از اینجا بروند، به عقوبتهای شدیدی که وعده داده شده اند معذب خواهند بود.

سبب وجوب زکات: برای وجوب زکات و همچنین سایر صدقات واجب، حکمتهائی است که به پاره ای از آنها در روایات اشاره شده است. از آن جمله، امتحان ثروتمندان است که آیا خدا نزد ایشان عزیزتر و محبوب تر است یا مال فانی دنیا؟ و آیا ایمان و تصدیق به ثواب و بهشت جزایهای الهی از روی صدق دارند یا نه؟ و آیا در ادعای بندگی پروردگار، راستگویند یا نه؟

از آن جمله، منظم شدن امر معیشت پریشان حالان و تهیدستان است. چنانچه حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «جز این نیست که زکات برای امتحان ثروتمندان و رفع حاجت تهیدسان واجب شد. و اگر مردم زکات مال خود را می دادند، مسلمان فقیر و محتاج پیدا نمی شد و به وسیله حق که خدا برایش قرار داده بی نیاز می شد و جز این نیست که مردم، فقیر و محتاج و گرسنه و برهنه نمی شوند مگر به سبب گناهکاری ثروتمندان و نرساندن حقوق واجب به ایشان. و سزاوار است که خداوند رحمت خودش را به کسی که حق خدا را از مالش نمی دهد نرساند. و به خدا سوگند می خورم هیچ مالی در صحرا و دریا تلف نمی شود مگر به واسطه ندادن زکات»^۱.

از آن جمله، پاک شدن نفس از رذیله بخل و شفا یافتن از این بیماری خانمان سوز است. چنانچه در قرآن مجید به پیغمبر می فرماید: «از مالهای ایشان بگیر صدقه را تا پاک گردانی و پاکیزه کنی ایشان را به وسیله آن صدقه»^۲.

و در سوره حدید می فرماید: «و کسی که بخلش نگاه داشته شود پس ایشان گروه

رستگارانند»^۳.

۱- انما وضعت الزکوة اختباراً للاغنیاء و معونة للفقراء و لوان الناس ادوا زکوة اموالهم ما یتقی مسلم فقیراً محتاجاً و لاستغنی بما فرض الله له و ان الناس ما افقر و اولوا احتاجوا و لاجاعوا و لاعروا الا بذنوب الاغنیاء و حقیق علی الله تبارک و تعالی ان ینزع رحمته ممن منع حق الله فی ماله و اقسام بالذی خلق الخلق و بسط الرزق انه ما ضاع مال فی برب و لا بحر الا بترك الزکوة... (واقفی - فقیه و زکات وسائل باب ۱ حدیث ۹).

۲- خذلن اموالهم صدقة تطهرهم و ترکهم بها (سوره ۹ آیه ۱۰۴).

۳- و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون (سوره ۵۹ آیه ۹).

و علاج بخل به بذل مال است، به طور تکرار تا عادت به سخاوت کند و به مقدار سعی در ادای صدقات با رعایت آداب آن، از این مرض مهلک نجات می یابد.^۱

زکات و صدقه مال را زیاد می کند: از آثار دنیوی زکات، زیاد شدن مال است که اگر اتفاق، در راه خدا و با شرایط آن واقع شود، وعده حتمی الهی است که برکت می یابد برخلاف خیال شیطانی بخیلها که گمان می کنند به اتفاق مالشان کم می شود و فقیر می شوند، و به وسوسه شیطان اتفاق را رها می کنند. با اینکه صریحاً در قرآن می فرماید: «صدقات را زیاد و افزون می فرماید»^۲، یعنی، در دنیا آنرا برکت می دهد و در آخرت اجر جزیل عنایت می فرماید. و در جای دیگر می گوید: «و چیزی را که شما در راه خدا اتفاق می کنید پس خدا آنرا عوض می دهد (در دنیا به زیادتی نعمت و در آخرت به زیادتی اجر)^۳ و در سوره روم می فرماید: «و آنچه از زکات می دهید (صدقات واجب و مستحب) که در دادن آن ثواب و رضای خدا را می خواهید (بدون غرض دیگر از ریا و سمعه و پاداش صوری و غیره) پس ایشانند صاحبان افزونی و زیادتی»^۴ و زیادتی در این آیات شریفه، شامل برکت در مال و زیادتی اجر و ثواب هر دو می باشد. مؤید این مطلب روایات کثیره است.

از آن جمله، در خطبه فدکیه حضرت زهرا علیها السلام است که: «خداوند واجب فرمود تحصیل ایمان را تا از نجاست شرک پاک شوید و نماز را واجب فرمود، تا از مرض کبر پاکیزه گردید. و زکات را واجب فرمود، تا از مرض بخل نجات یابید (و به فضیلت سخاوت متصف شوید و از آلودگی گناهان پاکیزه گردید) و نیز سبب زیاد شدن رزقان گردد»^۵.

و از امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست: «کسی که در راه خیر، وقتی که پیش

۱- برای دانستن مراتب تزکیه و تطهیر و اقسام آن که در آیه شریفه ذکر شده به کتاب کلمه طیبیه مرحوم حاجی نوری مراجعه شود.

۲- ویرینی الصدقات (سوره ۲ آیه ۲۷۷).

۳- وما انفقتم من شیء فهو یخلفه و هو خیر الزاقرین. (سوره ۳۴ آیه ۳۸).

۴- وما آتیت من زکوة تردیون وجه الله فاولئک هم المضعفون (سوره ۳۰ آیه ۳۸).

۵- فجعل الله الایمان تطهیراً لکم من الشرک و الصلوة تنزیهاً لکم عن الکبر و الزکوة تزکیة للنفس و نماء فی الرزق (جلد ۸ بحار الانوار صفحه ۱۰۹).

بیاید، اتفاق کند خداوند عوضش را در دنیا به او می دهد. پس در آخرت اجرش را زیاد می فرماید»^۱. و نیز فرمود: «روزی را به صدقه دادن طلب کنید»^۲. در عده الداعی است که حضرت صادق علیه السلام به فرزندش فرمود: چه مقدار وجه برای مخارج موجود است؟ گفت: چهل دینار فرمود: همه را صدقه بده. عرض کرد: غیر آن چیز دیگری نیست. فرمود: همه را صدقه بده، زیرا خداوند عوض آنرا می دهد. آیا ندانستی که هر چیزی را کلیدی است و کلید رزق صدقه است؟ پس محمد همه را صدقه داد و بیش از ده روز طول نکشید که از محلی، چهار هزار دینار به آنحضرت رسید. پس فرمود: ای فرزند، چهل دینار دادیم خداوند چهار هزار دینار به ما عوض داد.

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید: «هر گاه فقیر و بی چیز شدید پس با خداوند تجارت کنید در صدقه دادن».

حضرت رضا علیه السلام به غلام خود فرمود: «امروز چیزی در راه خدا داده ای؟ گفت: نه به خدا. فرمود: پس از کجا خداوند به ما عوض دهد؟»^۳.

حضرت صادق علیه السلام در ضمن حدیثی در باره آیه «فهو یخلفه» یعنی آنچه که در راه خدا اتفاق می کنید، خدا عوضش را می دهد، می فرماید: آیا خلف وعده می کنی؟ راوی گوید: نه فرمود: پس چرا عوض انفاق را نمی بینی؟ گوید: نمی دانم - فرمود: اگر یکی از شما از طریق حلال به دست آورد و در راه حلال صرف کند، اتفاق نمی کند در همی را مگر عوضش به او می رسد^۴. یعنی اگر عوضش نرسید، یا آن مال از حرام به دست آمده، یا بی مورد مصرف شده است.

آیات و اخبار در این باره نیز بسیار و به همین مقدار اکتفا می شود.

۱- من بسط یده بالمعروف اذا وجده یخلف الله له ما انفق فی دنياه فیضاعف له فی آخرته

(کافی).

۲- استنزلوا الرزق بالصدقة (وسائل ابواب الصدقة باب ۱ حدیث ۱۹ ج ۶ ص ۲۵۹).

۳- عن الرضا علیه السلام انه قال لمولی له هل انفقت الیوم شیئاً فقال لا والله فقال علیه السلام فمن این یخلف الله عینا.

۴- قال علیه السلام اقرئ الله اخلف وعده قلت لا قال نعم قلت لا ادري قال علیه السلام لوان احکم اکتب المال من حله وانفقه فی حله لم ینفق درهماً الا اخلف علیه (کتاب دعاء کافی ج ۲ ص ۵۹۵).

مرحوم نوری در کتاب کلمه طیبه، چهل حکایت در باره دیدن برکات صدقه و اتفاق در راه خدا نقل کرده است. از آن جمله، از عالم ربانی، آخوند ملا فتحعلی نقل نموده که ایشان از یکی از ثقات ارحام خود نقل نمودند که گفت: در یکی از سالهای گرانی مرا قطعه زمینی بود که در آن جوزج نموده بودم. اتفاقاً پیش از سایر مزارع خرم شد و دانه بست و به خوردن رسید. مردم از هر طبقه، در سختی و گرسنگی بودند، دلم سوخت دست از قطع آن برداشتم پس به مسجد آمدم و فریاد کردم که جو آن زمین را وا گذاشتم به شرط آنکه غیر فقیر از آن نبرد و فقیر هم زیاده از قوت خود و عیالش از آن نگیرد تا سایر زرعها به دست آید. پس فقرا رو به آنجا آوردند و از آن هر روزه بردند و خوردند و مرا از آن خبر نبود چون از آن چشم پوشیده بودم و دیگر امیدی به آن نداشتم تا آنگاه که همه زرع رسید و مردم در رفاهیت افتادند و از حصص سایر زرعهای خود فارغ شدم به مباشرین حصص گفتم که به سمت آن قطعه بروند و درو کنند شاید از کاه آن چیزی عاید شود و در میان خوشه‌ها چیزی مانده باشد، پس رفتند و درو کردند، پس از کوبیدن و پاک کردن، آنچه به دست آمد از جو، دو برابر سایر زمینها بود. و علاوه بر آنکه بردن فقرا تأثیری در آن نکرده بر آنچه متعارف بود افزود. و به حسب عادت محال بود یک خوشه در آن باقی مانده باشد. عجیب‌تر از آن اینکه، چون پائیز شد، حسب مرسوم، که هر زمین زرع شده باید یک سال از او دست کشید و زرع نکرد، آن قطعه مهوده رابه حال خود گذاشته نه شخمی زده و نه شخمی در آن ریخته گردید تا آنکه اول بهار شد و برفها از بین رفت، دیدیم که آن قطعه بی شخم و تخم سبز و خرم و از همه زرعها بیشتر و قویتر است.

چنان متعجب شدم که احتمال اشتباه در مکان آن دادم. چون زرعها رسید حاصل آن چند برابر سایر زرعها بود. «والله یضاعف لمن یشاء».

و نیز از آن مرحوم نقل نموده که او از بستان انگوری در کنار شارع عام بود. چون خوشه انگور در اول مرتبه خوردن رسید، به مستحفظ بستان امر نمود که از آن قسمتی که متصل به شارع است، دست بردارند و به عبور کنندگان واگذارند و از آن وقت تا موقع چیدن تمام انگور، هر عابری از آن خورد و برد کسی به او کاری نداشت. چون در آخر پائیز از چیدن انگور فارغ شدند، به احتمال آنکه در آن قسمت شارع چیزی از نظر عابریین پوشیده و در میان برگها مخفی شده، آنجا رفتند، چون چیده شده آنرا آوردند چندین برابر انگور سایر قسمتها بود و خوردن آن همه متردین، علاوه بر کم نشدن آن چیزی بر آن افزود.

و نیز نقل فرمود: که هر سال چون گندم را پاک و صاف نموده و به خانه می آورد، زکات آنرا می داد. در سالی پس از تصفیه و پیش از نقل به خانه به فکر افتاد که تأخیر زکات از محالش حسنی ندارد، گندم حاضر و فقرا موجود، پس فقرا را که می شناخت خبر کرد و گندم را به حساب آورده، حق فقرا را جدا نمود و در میانشان تقسیم کرد، و باقی را به خانه بردند و در میان کندوها که در خانه بود ریختند و مقدار وسعت هر یک معلوم بود. چون حساب کرد معلوم شد که آنچه از آن به فقرا داده، از آن گندم کم نشده و مقدار آن همان مقدار پیش از دادن زکات است.

در کتاب مزبور از مرحوم حاجی مهدی سلطان آبادی نقل نموده، که در سالی چون از خرمن فارغ شدیم، گندم را کیل کردیم و زکات آنرا از همانجا دادیم. بعد از آن به قدر یک ماه آن خرمن در محل خود بود و حیوانات و موشها از آن بردند و خوردند آنگاه آنرا کیل کردیم، با کیل روز اول موافق بود و از آنچه به زکات رفته بود و حیوانات تلف کردند کسری نکرده بود.

اقسام زکات و موارد و مقدار آن: زکات بر دو قسم است: واجب و مستحب. و زکات واجب هم بر دو قسم است: زکات مال و زکات بدن (زکات فطره).

زکات مال، به نه چیزی تعلق می گیرد: غلات چهار گانه، (گندم، جو، خرما، کشمش)، و انعام سه گانه (گوسفند، گاو، شتر)، و نقدین (طلا و نقره).

نصاب غلات چهار گانه، دو یست و هشتاد من تبریز و ۴۵ مثقال کم است که آن اگر از آب باران یا نهر مشروب شود، یا از رطوبت زمین (مانند بعضی از زمینهای مصر) استفاده کرده باشد، ده یک (یک دهم) و اگر با دلو و مانند آن آبیاری شود بیست یک (یک بیستم) است.

گوسفند پنج نصاب دارد: اول، چهل و زکاتش یک گوسفند است و تا به چهل نرسد زکات ندارد. دوم، صد و بیست و یک، و زکاتش دو گوسفند است. سوم، دو یست و یک گوسفند است و زکاتش سه گوسفند است. چهارم، سیصد و یک و زکات آن چهار گوسفند است. پنجم، چهارصد و بالاتر که باید آنها را صد صد حساب کند و برای هر صد عدد یک گوسفند بدهد.

گاو دو نصاب دارد: نصاب اولش، سی عدد است که باید یک گوساله که داخل

سال دوم شده بدهد، واز سی کمتر زکات ندارد. نصاب دوم آن، چهل است که یک گوساله ماده که داخل سال سوم شده باید بدهد و به شصت که رسید دو گوساله دوساله و به هفتاد اگر رسید یک گوساله دوساله و یک گوساله سه ساله و همچنین هر چه بالا رود سی سی یا چهل چهل باید حساب کند و زکات آنرا بدهد.

شتر دوازده نصاب دارد: اول، پنج شتر است و زکات آن یک گوسفند است و در کمتر از آن زکات نیست، دوم، ده شتر و زکاتش دو گوسفند است. سوم، پانزده شتر و زکات آن سه گوسفند است چهارم، بیست شتر و زکاتش چهار گوسفند است. پنجم، بیست و پنج شتر و زکات آن پنج گوسفند است. ششم، بیست و شش شتر و زکاتش یک شتر دو ساله است. هفتم، سی و شش و زکاتش یک شتر سه ساله است. هشتم، چهل و شش شتر و زکاتش یک شتر چهار ساله است. نهم، شصت و یک شتر و زکاتش یک شتر پنج ساله است. دهم، هفتاد و پنج شتر و زکات آن دو شتر سه ساله است. یازدهم، نود و یک شتر و زکاتش دو شتر چهار ساله است. دوازدهم، صد و بیست و یک و بالاتر از آن است که برای هر چهل شتری یک شتر سه ساله، یا برای هر پنجاه شتری یک شتر چهار ساله باید بدهد.

نصاب نقدین: نفقه مسکوک دو نصاب دارد: نصاب اول، یکصد و پنج مثقال است که اگر یکسال نگهداشته شود و هیچ معامله ای با آن نشود، واجب است چهل یک (یک چهل) آنرا که دو مثقال و پانزده نفخود است، بدهد. و نصاب دوم، بیست و یک است که اگر بر نصاب اول اضافه شد، چهل یک همه را باید بدهد. و اگر چند سال بماند هر سال واجب است، چهل یکش را به عنوان زکات پردازد مگر اینکه از نصاب اول نیز کمتر شود.

طلا هم دو نصاب دارد: اول، بیست مثقال شرعی است که هر مثقالی ۱۸ نفخود است و معادل با پانزده مثقال معمولی است. و هر گاه بیست مثقال شرعی طلای مسکوک یکسال بماند، واجب است چهل یک آنرا که نه نفخود می شود، بابت زکات بدهد.

نصاب دوم، چهار مثقال شرعی است. یعنی اگر به بیست مثقال، چهار مثقال دیگر اضافه شود، باید چهل یک تمام را پردازد. و اگر کمتر اضافه شود، همان نه نفخود نصاب اول کافی است. همچنین هر چه بالا رود، یعنی چهار چهار اضافه شود، زکات همه را باید

بدهد. و اگر کمتر از چهار اضافه شود زیادی زکات ندارد. به طور کلی هرگاه نفقه از ۱۰۵ مثقال و طلا از ۱۵ مثقال معمولی بالاتر باشد، اگر چهل یک تمام آنرا بدهد، ادای واجب شده، بلکه گاهی هم زیاده تر داده است.

آنچه ذکر شد، مجملی از احکام زکات بود و مسائل و فروعات مفصلی که دارد، در رساله های عملیه موجود و کسانی که مورد ابتلا نشان است، می توانند به آنها رجوع نمایند.

زکات فطره: کسی که هنگام غروب آفتاب شب عید فطر، (اول ماه شوال)، بالغ و عاقل و غنی (کسی که دارائی او کفاف مخارج سالیانه اش را می دهد بالفعل و بالقوه) باشد، واجب است برای خودش و کسانی که نان خور اویند حتی طفل شیر خوار و مهمان، هر نفر یک صاع که تقریباً سه کیلو است، گندم یا جو یا خرما یا کشمش یا برنج و مانند اینها به مستحق بدهد و اگر قیمتش را هم پردازد کافی است.

باید دانست از فوائد عاجل زکات فطره، سلامتی از مردن در آن سال است (یعنی از اجل معلق نه حتمی):

حضرت صادق علیه السلام به وکیل خرج خود فرمود: «زکات فطره تمام عائله مرا پردازد و یکی از آنها را هم از قلم نیندازد، زیرا اگر زکاتش را ندهی، بر او از مرگ می ترسم»^۱.

و از فوائدش قبول شدن روزه یک ماه رمضان است که حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «متنم روزه ماه رمضان زکات فطره است»^۲.

مصرف زکات: انسان می تواند زکات را در هشت مورد صرف کند: ^۳ اول فقیر و آن کسی است که مخارج سالیانه خود و عیالش را ندارد نه بالفعل و نه بالقوه، یا اینکه کسر خرج دارد. پس کسی که صنعت یا ملک یا سرمایه ای دارد که می تواند مخارج سال خود و عائله اش را بگذراند، فقیر نیست. دوم، مسکین، و آن کسی است که از فقیر، سخت تر می گذراند. سوم، کسی که از طرف امام یا نائب او مامور است زکات جمع آوری کند و آنرا

۱- انه قال عليه السلام لو كيلة اذهب فاعط من عيالي الفطرة اجمعهم ولا تدع منهم احداً

فانك ان تركت منهم احداً تخوفت عليه القوت قلت وما القوت قال عليه السلام الموت.

۲- ان من تمام الصوم اعطاء الزكوة.

۳- انما الصدقات للفقراء والمساكين والعاملين عليها والمؤلفة قلوبهم وفي الرقاب والغارمين وفي سبيل الله وابن السبيل فريضة من الله والله عليم حكيم. (سوره توبه آیه ۶۰).

به امام یا نائب او یا مستحق برساند (العاملین علیها). چهارم، به مسلمانانی که ایمانشان ضعیف است زکات داده می شود، تا سبب تقویت و ثباتشان گردد. پنجم، بنده هائی که مکاتب هستند و نمی توانند مال الکتابه خود را پردازند (به مصرف آزادی بنده ها). ششم، بدهکاری که نتواند بدهی خود را پردازد. هفتم، در راه خدا، یعنی کارهائی که منفعت عمومی دینی دارد، مانند: ساختن و تعمیر مساجد و مدرسه ای که در آن علوم دینی خوانده می شود و ساختن پلها و اصلاح ذات البین و کمک بر عبادات و غیره. هشتم، مسافری که در سفر، درمانده شده و نمی تواند به وسیله قرض کردن یا فروختن چیزی خود را به مقصد برساند هر چند در وطن خود فقیر نباشد.

زکات مستحب: در هفت چیز، زکات مستحب است:

- ۱- سرمایه؛ یعنی مالی که انسان می خواهد با آن داد و ستد کند.
- ۲- انواع حیوانات؛ مانند: برنج و نخود و عدس و ماش و مانند آن. ولی در سبزیجات و بقولات، مانند بادامجان و خیار و هندوانه و خربزه زکات نیست.
- ۳- اسب ماده.
- ۴- مال الاجاره مغازه، خانه، بستان، حمام و مانند اینها.
- ۵- حلی و زین و آلات و زکات آن عاریه دادن به اهل ایمان است.
- ۶- مال پنهان یا مدفونی که مالک نمی تواند در آن تصرف کند. پس از توانائی مستحب است زکات یک سالش را پردازد.
- ۷- هرگاه برای فرار از زکات، در نصاب تصرف کند (نصاب زکات را از حدش بپندازد، مثلاً پیش از یک سال شدن قسمتی از آن را بفروشد)، مستحب است پس از رسیدن سر سال زکات آن مال را بدهد.

سایر انفاقهای واجب: پس از زکات، مهمترین واجب الهی، خمس است که خدای تعالی آنرا برای پیغمبر و ذریه اش، در عوض زکات که بر آنها حرام فرموده، قرار داده است. و کسی که یک درهم یا کمتر از آن از خمس را ندهد ازستم کنندگان و غضب کنندگان حق آل محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود. بلکه اگر آنرا حلال بداند و منکر وجوبش گردد، از جمله کافرین است و وجوب آن فی الجمله مورد اجماع مسلمین و صریح قرآن مجید است بلکه در قرآن، آنرا شرط ایمان به خدا دانسته است. چنانچه می فرماید:

«و بدانید ای مؤمنین، آنچه به غنیمت یافتید از هر چیزی پس پنج یک آن از

برای خدا است و رسول او و خویشان رسول و برای یتیمان و بیچارگان و درماندگان در سفر (از آل رسول، صلی الله علیه و آله) اگر ایمان آورده اید به خدا و به آنچه بر محمد صلی الله علیه و آله فرستادیم از آیات قرآن یا نصرت ملک و فتح و غیره در روز بدر که جدا شدن حق از باطل بود، روزی که به هم رسیدند دو گروه (یعنی کافران و مسلمانان) و خداوند بر همه چیز توانا است»^۱.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید «چون خداوند بر ما اهل بیت زکات را حرام فرمود، خمس را برای ما فرستاد. پس صدقه بر ما حرام و خمس برای ما واجب و هدیه برای ما حلال است»^۲.

و حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «برای کسی حلال نیست از مالی که خمس آنرا نداده چیزی بخرد تا خمسش را به ما برساند»^۳.

و نیز می فرماید: «سخت ترین حالات مردم در روز قیامت وقتی است که

مستحقین خمس برخیزند و حق خود را مطالبه کنند از کسانی که به آنها نپرداخته اند»^۴.

توسعه زرق با کیزگی مال - ذخیره فردا: مردی از تجار فارس از دوستان حضرت رضا علیه السلام به آن حضرت نامه نوشت و اذن خواست، در مالی که خمسش را نداده، تصرف کند. حضرت در جواب نوشتند: «جز این نیست که خداوند واسع و کریم است و ثواب و جزای خیر را ضامن شده برای کسی که به آنچه فرموده عمل کند، و عذاب را برای کسی که مخالفت ورزد. حلال نیست مالی مگر از راهی که خدا فرموده است. جز این نیست که خمس مورد نیاز ما است برای امر دین ما و اداره معیشت نان خورهای ما و دوستان ما و برای صرف کردن جهت حفظ آبرویمان از کسانی که از آزارشان ترسانیم.

۱- و اعلما انما غنمتم من شيء فان لله خمسة و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل ان کتمتم آمنتکم بالله و ما نزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان والله علی کل شیء قدير (سوره انفال آیه ۴۲).

۲- ان الله لما حرم علينا الصدقة انزل لنا الخمس فالصدقة علينا حرام و الخمس لنا فريضة و الکرامة لنا حلال (فقیه ج ۲ ص ۴۱).

۳- لایحل لاحد ان یشتري من الخمس شیئاً حتی یصل الینا حقنا (کافی ج ۱ ص ۵۴۵).

۴- ان اشد ما فیه الناس یوم القيمة ان یقوم صاحب الخمس فیقول یا رب خمسی (کافی ج ۱

ص ۵۴۶ - تهذیب ج ۴ ص ۱۳۶ - فقیه).

پس خمس را از ما دریغ ندارید و خودتان راتا بتوانید از دعای مامحروم نسازید! جز این نیست که خمس دادن سبب توسعه رزق شما و پاک کردن گناهانتان و ذخیره روز بیچارگی و پریشانی شما است. (یعنی قیامت) و مسلمان کسی است که به آنچه با خدا از اطاعت و بندگی عهد نموده وفا کننده باشد و کسی که به زبان اجابت خدا کند و به قلب مخالفت نماید مسلمان نیست»^۲.

توسط نایب خاص حضرت حجت علیه السلام محمد بن عثمان نامه‌ای به ابوالحسن اسدی رسید که حضرت در آن نوشته بودند: «لعنت خدا و ملائکه و تمام مردمان بر آن کسی باد که درهمی از مال ما را حلال بداند» ابوالحسن گوید: پیش خودم خیال کردم این لعنت برای کسی است که خوردن مال امام را حلال بداند. نه کسی که آنرا بخورد بدون اینکه حلال بداند. و این امر در تمام محرمات الهی است. یعنی هر کس حرام خدا را حلال بداند مورد لعنت او است. بنابراین خصوصیت و مزیتی در خوردن مال امام از سایر محرمات نیست. پس، سوگند به خدائی که محمد صلی الله علیه و آله را به راستی برگزید دیدم فوراً آنچه در نامه بود محو شد و به جایش چنین ثبت شد، «لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم بر کسی که از مال ما درهمی بدون اذن ما بخورد»^۳ یعنی هر چند آنرا حلال نداند، و اخبار وارده در تشدید امر خمس نیز بسیار است.

موارد وجوب خمس و مصرف آن: خمس، در هفت چیز واجب می شود: آنچه در جنگ به غنیمت گرفته می شود، آنچه از دریا به وسیله غواصان بیرون می آید، گنجی که به دست می آید، آنچه از معدن استخراج می شود، آنچه پس از مخارج سالیانه از کسب

۱- از جمله شواهد بر اینکه دهندگان خمس، مورد لطف و عنایت و دعای امامند، حکایت حاجی علی بغدادی و تشریف خدمت حضرت حجت علیه السلام است در کتاب نجم الثاقب نوشته شده و در کتاب مفتاح هم در باب زیارت کاظمین نقل کرده، به کتابهای مزبور مراجعه شود.

۲- وافی نقل از کافی و تهذیب.

۳- فی التوقیع المبارک: بسم الله الرحمن الرحيم لعنة الله والملائكة والناس اجمعين على من استحل من مالنا درهماً. قال ابوالحسن الاسدي فوقع في نفسي ان ذلك في جميع من استحل محرماً فاني فضل للحجة عليه السلام في ذلك. قال: فوالذي بعث محمداً صلى الله عليه وآله بالحق بشيراً لقد نظرت بعد ذلك في التوقيع فوجدته قد انقلب الى ما في نفسي: لعنة الله والملائكة والناس اجمعين على من اكل من مالنا درهماً حراماً (اكمال الدين صدوق باب توقيعات ص ۵۲۳).

به دست می آید، مال حلالی که با حرام آمیخته شده و مقدارش معلوم نیست، زمینی که از مسلمان به کفار ذمی منتقل می گردد.

و برای هر یک از این موارد، شرایط و احکامی است که در رساله‌های عملیه ذکر شده است.

خمس را باید دو قسمت کرد: یک قسمت آن، سهم سادات است که باید به سید فقیر یا یتیم یا سیدی که در سفر درمانده است رسانید. و نصف دیگر، سهم امام علیه السلام است که در این زمان به مجتهد جامع الشرائط که نایب عام آنحضرت است، باید رسانید، یا در مواردی که اذن می دهد صرف کرد.

در کتاب کلمه طویه، چهل حکایت در باب آثار عظیمه‌ای که در احسان به سلسله جلیله سادات است ذکر نموده و به نقل یکی از آنها اکضا می کنیم: از کتاب اربعین منبج الدین و کتاب فضائل شاذان و کتاب تحفة الازهار وسیلة المآل، به سندهای متعدد نقل کرده‌اند از ابراهیم بن مه‌ران که گفت: در همسایگی من در کوفه، مردی بود به نام ابوجعفر و او خوش معامله بود و هر گاه شخص علوی نزد او می رفت و چیزی می خواست، به او می داد. اگر قیمت آنرا داشت از او می گرفت و گرنه به غلامش می گفت بنویس: این مبلغی است که گرفته آنرا علی بن ابیطالب علیه السلام و بر اینحال مدتی طولانی تا قی ماند تا اینکه فقیر و مضطر شد و در خانه نشست و در دفتر خود نظر می کرد. پس اگر یکی از بدهکاران خود را می یافت که زنده است، کسی نزد او می فرستاد که آن مال را از او بگیرد و اگر می دید مرده است و چیزی ندارد، خطی بر اسمش می کشید. پس در این ایام روزی بر در خانه خود نشسته بود و در دفتر نظر می کرد که مردی از ناصبی‌ها بر او گذشت پس به طریق استهزا و طعنه به او گفت: بدهکار بزرگ تو علی بن ابیطالب علیه السلام چه کرد؟ پس ابوجعفر به جهت سخن او غمگین شد و برخاست داخل خانه شد، چون شب در آمد در خواب دید حضرت رسول صلی الله علیه و آله را که با او بودند حضرت حسن و حسین علیهما السلام، پس حضرت به ایشان فرمود: کجا است پدر شما؟ پس امیرالمؤمنین جواب داد که اینک حاضریم یا رسول الله صلی الله علیه و آله. و در پشت سر آن حضرت بود. پس حضرت به او فرمود: چه شده که حق این مرد را نمی دهی؟ گفت: یا رسول الله حق این است که آورده‌ام. فرمود: به او بده. پس کیسه‌ای را از صوف سفید به او داد و فرمود: این حق تو است. پس رسول خدا

صلی الله علیه و آله فرمود: بگیر اینرا و رد مکن. هر کس که بیاید نزد تو از فرزندان او و بخواهد خیری را که نزد تو است برو که بعد از این بر تو فقری نیست. آن مرد گفت: بیدار شدم در حالی که آن کیسه در دستم بود و زوجه خود را بیدار کردم و گفتم: چراغ را روشن کن. چون در آن کیسه نظر کردم هزار اشرفی در آن بود. زن گفت: ای مرد از خدا بترس؛ فقرت تو را نداشته باشد که فریب داده باشی بعضی تجار را و مالش را گرفته باشی؟ گفتم نه والله لیکن قصه چنین است، پس خواست دفتری را که حساب در آن بود پس دید در آن آنچه داده بوده عنوان علی بن ابی طالب به فرزندان آن حضرت مجموعاً هزار اشرفی است نه کمتر از آن نه زیادت.

عیال واجب النفقه: از انفاقهای واجب، نفقه زوجه دانسته مطیبه و نفقه اولاد و اولاد اولاد هر چه پائین رود در صورت احتیاج آنها و نفقه پدر و مادر و پدر پدر و مادر مادر هر چه بالا رود، آن هم در صورت احتیاج ایشان و توانائی شخص به مقدار واجب که اگر ندهد، در نظر مردم قطع رحم کرده است، به تفصیلی که در قطع رحم گذشت.

انفاقهای مستحب: انفاقهای مستحب انواعی دارد:

۱- صدقه مستحب — آیات و اخبار متواتره، در تأکید آن بسیار است. خصوصاً در اوقات مخصوص؛ مانند: جمعه و ماه رمضان و بر طوائف مخصوص؛ مانند: همسایگان و ارحام، صدقه دوی مرض و برطرف کننده بلا و نازل کننده رزق و زیاد کننده مال^۱ و تأخیر اندازنده مردن بد و سوختن و غرق شدن و جنون تا هفتاد باب از شر

۱- از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام مرویست که در بنی اسرائیل مرد صالحی بود و زن صالحه ای داشت. در خواب به او گفتند: خداوند، عمر تو را فلان مقدار قرار داده و مقدر فرموده که نصف عمرت در فرائی و نصف دیگر در تنگدستی باشی و تو را منیر فرموده در اینکه نصف اول عمرت در فرائی و نصف دوم در تنگی باشی یا بعکس. آن مرد در پاسخ گفت: زن صالحه ام در معاش شریک من است باید از او مشورت کنم. چون صبح شد و از زن خود مشورت کرد، آن زن گفت: نصف اول را برای فرائی اختیار کن و تعجیل کن درک عافیت را، شاید خداوند بر ما رحم نماید و نعمت را بر ما تمام فرماید. شب دوم که در خواب از او پرسیدند: چه اختیار کردی؟ در جواب گفت: نصف اول عمر را در فرائی باشم. گفتند: این برای تو باشد. پس دنیا از هر طرف روبرو آورد، چون نعمت او فراوان شد، زن گفت: ای مرد خوشاوند و پریشانها را صله ده و نیکی کن و همسایه و فلان برادرت را چیز بخش. مرد پذیرفت و در بذل مال کوتاهی نکرد، تا نصف عمر او گذشت. همان

←

است و هر چه بیشتر دهد اثرش زیادتر است و در طرف کمی هم حدی ندارد هر چند به مقدار دانه خرمائی باشد.

۲- هدیه، و آن چیزی است که شخص به برادر دینی خود، ثروتمند یا تهیدست می دهد برای زیاد شدن دوستی و اگر با قصد قربت باشد از عبادات بزرگ است.

از امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که: «اگر چیزی به عنوان هدیه به برادر دینی ام بدهم دوست تر دارم که مثل آنرا صدقه بدهم»^۱.

۳- ضیافت — اخبار در فضیلت میهمانی مؤمن بسیار است و از اخلاق انبیاست و مرویست که هفت روز بر امیرالمؤمنین علیه السلام گذشت و بر آن حضرت میهمانی ترسید پس گریه می کرد و می فرمود: می ترسم شاید خدا مرا از نظر لطف انداخته باشد.

۴- حق معلوم — و آن مقداری است از مال که شخص مسلمان، به اندازه دارائی و تمکن بوجود قرار می گذارد که هر روز یا هر هفته یا هر ماه به طور استمرار به محتاج و ارحام خود بپردازد. چنانچه در قرآن مجید می فرماید. «اهل تقوا! آنانند که در اموالشان حقّی قرار داده اند برای محتاجی که سؤال می کند و محتاجی که سؤال نمی کند و مردم گمان می کنند تهیدست نیست»^۲.

۵- حق حصّاد — و آن مقداری از زراعت است که زارع هنگام برداشت خود مشت مشت به رهگذران می دهد، بدون اینکه بابت زکات محسوب کند. چنانچه می فرماید «حقش را در روز خرمین کردن بدهید»^۳. و این دو قسم از انواع صدقه مستحب است و چون بالخصوص در آیات و اخبار ذکر شده به واسطه اهمیت هر دو علی حده ذکر شد.

۶- قرض الحسنه دادن به مسلمانی که احتیاج به قرض پیدا کرده است — حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «بر در بهشت نوشته شده است: صدقه دادن ده

شخص را در خواب دید و به او گفت چون تو در انفاق در راه خدا مسامحه نکردی، خداوند تو را شکر کرد و نصف عمرت مانند نصف اول در فرائی خواهی بود (کلمه طیبه نوری).

۱- لان اهدی لانی المسلم هدیه تنفعه احب الی من ان اتصدق بمثلها. (کافی ج ۵ ص ۱۴۴).

۲- والذین فی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم (سوره معارج ۷۰ آیه ۲۴).

۳- واتوا حقه يوم حصاده (سوره آیه ۱۴۱).

حسنه و قرض دادن هیجده حسنه دارد»^۱. و «نیست مؤمنی که به مؤمنی قرض دهد، در حالی که منظورش رضای خدای باشد مگر اینکه خداوند آن مال را برایش صدقه حساب می فرماید تا زمانی که مالش به او رد شود»^۲ یعنی در هر لحظه ای که او را برای خدا مهلت می دهد، مثل این است که تمام آن مال را صدقه داده زیرا هر لحظه حق مطالبه دارد و چون مطالبه نکرد مثل این است که دو مرتبه مال را قرض داده. پس اجر دیگر صدقه دادن آن مال را سزاوار می شود.

و نیز می فرماید: «ماعون» که در قرآن مجید، وعده عذاب بر ترک آن داده شده زکات نیست بلکه مراد قرض دادن به محتاجان و عاریه دادن اثاث البیت به طلب کنندگان است.

ابوبصیر به آنحضرت عرض کرد: همسایه های ما چون چیزی را به عاریه از ما می گیرند، می شکنند و فاسد می کنند. اگر ایشان را از آن منع کنیم ما را گناهی است؟ حضرت فرمود: بر تو گناهی نیست اگر آنها چنین باشند.

۷- مهلت دادن یا حلال کردن بده کاری که نتواند بدهی خود را بپردازد.
حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که بخواهد در پناه خدا باشد در روزی که جز پناه او پناهی نیست، پس باید بدهکار بیچاره و عاجز را مهلت دهد یا اینکه حق خود را بر او حلال کند»^۳.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که بدهکار در مانده را مهلت دهد، برای او است نزد خداوند در هر روزی ثواب صدقه دادن مثل آن مال، تا زمانی که آن مال به او برسد»^۴.

و به حضرت صادق علیه السلام عرض کردند: عبدالرحمن بن سبابه، طلبی از شخص مرده ای دارد و به او گفته ایم او را حلال کند، نپذیرفته است. حضرت فرمود:

۱- عن الصادق علیه السلام مکتوب علی باب الجنة الصدقة بشرة و القرض بشانية عشر (واقی).

۲- ما من مؤمن اقترض مؤمناً یلمس به وجه الله الا حسب الله له اجره بحساب الصدقة حتی یرجع ماله الیه (واقی).

۳- من اراد ان یظله الله يوم لا ظل الا ظله فلیظر معسراً او یدع له من حقه.

۴- من انظر معسراً کان له علی الله فی کل يوم ثواب صدقة بمثل ماله حتی یستوفیه.

زکات ندادن — ۲۲۳
وای بر او، آیا نمی داند که هر گاه آن میت را حلال کند در برابر هر درهمی ده درهم نزد خداوند دارد و اگر حلال نکند در برابر درهمی فقط یک درهم از او طلبکار است^۱.

۸- بذل لباس و مسکن به محتاجان — حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که برادر دینی خود را لباس بپوشاند، زمستانی یا تابستانی، حق است بر خداوند که بر او لباسی از لباسهای بهشتی بپوشاند و سخیهای مردن را بر او آسان فرماید و قبرش را برایش گشاد فرماید و در قیامت ملائکه را با بشارت ملاقات کند هنگامی که از قبر بیرون می آید»^۲.

و همچنین می فرماید: «کسی که فقری از مسلمانان را بپوشاند که از برهنگی برهد یا اینکه او را در معیشت یاری کند (مانند خانه و سرمایه و غیره)، خداوند هفت هزار ملک را مأمور می فرماید تا برای گناهایش تا روز قیامت استغفار کنند»^۳.

۹- بذل مال برای حفظ آبرو و احترام خود و رفع شر اشرار و ظلم ظالمین — و مرویست که بهترین اتفاقها، اتفاقی است که به آن، آبرو نگه داشته شود.

۱۰- خیرات جاریه و صرف مال در منافع عامه است مانند مسجد و مدرسه و پل و کاروانسرا و حمام و چشمه آب جاری، حفر کردن و کتابهای دینی منتشر نمودن و امثال اینها، از اموری که سالهای دراز اثرش باقی است و صاحبش از ثواب مستمر آن برخوردار است.

مرحوم حاجی نوری در دار السلام از شیخ اجل عالم ربانی شیخ عبدالحسین - تهرانی نقل می کند که فرمود: چون میرزایی خان که از جمله خواص محمد شاه قاجار بود، وفات کرد و او در حال حیات به انواع فسق و فجور، متظاهر و مشهور بود، شبی در

۱- فقال علیه السلام و یحه اما یعلم ان له بکل درهم عشرة اذا حلله و ان لم یحلله فانما هو درهم بدرهم.

۲- من کسا اخاه کسوة شتاء اوصیفاً کان حقاً علی الله ان یکسوه من ثیاب الجنة و ان یهون علیه من سكرات الموت و ان یوسع علیه فی قبره و ان یلقی الملائكة اذا خرج من قبره بالبشری (کافی ج ۲ ص ۲۰۴).

۳- من کسا احداً من فقراء المسلمين ثوباً من عری او اعانه بشیء مما یقو به علی معیشته و کل الله به سبعة آلاف ملک من الملائكة یستغفرون لکل ذنب عمله الی ان ینفخ فی الصور (کافی ج ۲ ص ۲۰۵).

خواب دیدم که گویا در باغات و عمارات بهشتی تفرج می‌کنم و کسی با من است که منازل و قصور را می‌شناسد. پس رسیدیم به جائی، آن شخص گفت: اینجا منزل میرزا نبی-خان است و اگر می‌خواهی خودش را ببینی، آنجا بنشین. اشاره کرد به جائی من ملفت شده دیدم که او تنها در تالاری نشسته است و چون مرا دید اشاره کرد، بیا بالا. من نزد او رفتم. پس برخاست و سلام کرد و مرا در صدر مجلس نشانید و خودش به همان عادت و هیأتی که در دنیا داشت نشست و من در حال او متفکر بودم. او از روی من تفرس نمود و گفت: یا شیخ، گویا از مقام من تعجب می‌کنی، اعمال من که در دنیا مرتکب بودم مقتضی عذاب الیم بود. بلی همانطور بود ولی من معدن نمکی داشتم در زمین طالقان و هر سال وجه اجاره آنرا از طالقان به نجف اشرف می‌فرستادم که صرف اقامه عزای حضرت حسین علیه السلام بشود. خداوند این مکان و این بستان را در عوض به من عطا کرد. شیخ مرحوم گفت که من متعجباً از خواب بیدار شدم و رؤیا را در مجلس درس گفتم. پس یکی از اولاد عالم فاضل ملا مطیع طالقانی، گفت: این رؤیا صافیه است و او در طالقان معدن نمکی داشت و وجه اجاره آنرا که قریب یکصد تومان بود، به نجف می‌فرستاد و والد من مباشر مصارف آن بود در اقامه عزای حسین علیه السلام - مرحوم شیخ استاد فرمود: تا آنوقت تفهیمه بودم که او در طالقان علاقه دارد و هر سال در نجف اقامه عزای می‌نماید. حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «پس از مردن شخص، بهرایی به او نمی‌رسد مگر از سه چیز، صدقه‌ای که در حال زندگی آنرا جاری ساخته و پس از مرگش هم جاری است. دیگر، سنت خیری که آنرا تأسیس کرده (مانند اذان گفتن) و پس از مرگش به آن سنت عمل کرده شود. سوم، فرزند صالحی که برای او دعا و استغفار کند.» (و به نیابتش اعمال خیر بجا آورد، چنانچه در روایت دیگر است).

۱- لیس یتع الرجل بعد موته من الاجر الا ثلاث خصال صدقة اجراها فی حیاته ففی تجری بعد موته و سنة هدی سنهائی ففی عمل بها بعد موته او ولد صالح يدعو له (وافی نقل از کافی و تهذیب).

۳۸- استخفاف حج

سی و هشتم از گناهان کبیره منصوصه، کوچک گرفتن حج و اهمیت ندادن به آن است. چنانچه در روایت اعمش از حضرت صادق علیه السلام و روایت فضل بن شاذان از حضرت رضا علیه السلام به کبیره بودنش تصریح شده است. و چون وجوب حج مانند نماز از احکام ضروری اسلام است، پس کسی که حج را از روی انکار ترک کند، کافر است. (ظاهراً و باطناً) و اگر از روی عقیده به وجوب آن در عمل مسامحه می‌کند و به آن اهمیت نمی‌دهد و در اثر اشتغالات دنیوی آنرا ترک می‌کند، استخفاف عملی به چنین واجب بزرگ الهی که این همه تأکید در باره آن شده از گناهان کبیره است.

تأخیر از سال استطاعت حرام است؛ نه تنها ترک حج به طور کلی گناه کبیره است، بلکه تأخیر آن از سال استطاعت نیز گناه کبیره است، هر چند در سال بعد بجا آورد. زیرا حج واجب فوری است یعنی کسی که دارای شرایط استطاعت در موسم حج باشد، باید همان سال برود و تأخیرش برای سال دیگر حرام است.

محقق در شرایع می‌فرماید: «تأخیر حج از سنة استطاعت گناه کبیره هلاک کننده است» و شهید ثانی در مسالک فرموده: «در این مسئله اختلافی بین علمای امامی نیست و ادله بر کبیره بودن تأخیر حج از سنة استطاعت از کتاب و سنت بسیار است» و ظاهر است که تأخیر حج یک نوع استخفاف عملی به آن است.

و کافی است در کبیره بودنش که خداوند در قرآن مجید، از ترک حج، به کفر

خواهد فرمود»^۱.

و در حدیث دیگر فرمود: «کسی که بمیرد و حج واجب را بجا نیاورد (در حالی که مانعی نداشته باشد)، پس میمیرد در حالی که جزء یهود و نصارا است». و در روایت دیگر می فرماید: «در قیامت جزء یهود و نصارا محشور می شود»^۲.

محدث فیض در وافی می فرماید: معنی جمله «حاجه تجحف» که در حدیث مزبور است، به معنی احتیاجی است که فقیر کننده یا نزدیک به فقیر شدن شخص است. و اینکه امام علیه السلام فرموده: تارك حج بدون عذر، یهودی یا نصرانی می میرد، برای آن است که در حقیقت ایمان و اعتقاد به آن نداشته است. زیرا اگر اعتقاد به حج داشت و مانعی هم در بین نبود، حج می کرد. شاید سال دیگر زنده نباشد.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که بمیرد در حالیکه سالم و مالدار بوده (یعنی می توانسته حج کند) و حج نکند تا بمیرد، پس از کسانی است که خداوند می فرماید: او را در قیامت کور محشور می کنیم. ابو بصیر تعجب کرد و گفت: آیا چنین کسی کور محشور می شود؟ فرمود: بلی، خدای تعالی چنین کسی را از دیدن راه حق، نابینا ساخته است»^۳. و در روایت دیگر می فرماید: «از راه بهشت او را نابینا فرموده است»^۴.

محمد بن فضیل می گوید: از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پرسیدم: معنی آیه شریفه که خداوند می فرماید «کسی که در این دنیا کور باشد در آخرت کور و گمراهتر است» امام علیه السلام فرمود: «این شخص، کسی است که حج واجب را تاخیر

۱- فی صحیح ذریع المحاربی عن ابی عبدالله علیه السلام من مات ولم یحج حجة الاسلام لم یمنه من ذلك حاجة تجحف به او مرض لا یطیق فیه الحج او سلطان یمنه فلیمت یهودیا او نصاریا. در کتاب داستانهای شگفت دو قضیه برای تأیید این حدیث شریف ضمن حکایات منبه ذکر گردیده مراجعه شود. (وسائل الشیعه ج ۸ ص ۲۰).

۲- من سوف الحج حتی یموت بعثه الله یوم القیمة یهودیا او نصاریا. (وسائل الشیعه ج ۸ ص ۲۱).

۳- وسائل الشیعه.

۴- عن اسحاق بن عمار قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام من مات وهو صحیح موسر لم تجع قال علیه السلام فهو من قال الله تعالی ونحشره یوم القیمة اعسی قال قلت سبحان الله اعسی قال علیه السلام ان الله اعماه عن طریق الجنة. (وسائل الشیعه ج ۸ ص ۱۸).

تعبیر نموده است. اشاره به اینکه ترک حج در حد کفر و شرک به خداوند است. چنانچه شرک و کفر آمرزیده شدنی نیست، ترک حج هم چنین است. در سوره آل عمران می فرماید: «از مردم هر کس توانائی رسیدن به مکه معظمه را داشته باشد، حج و زیارت خانه خدا بر او واجب است. و هر کس آنرا ترک کند (کافر) شده به خود زیان زده (زیرا خداوند از جهانیان بی نیاز است)»^۱.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کفر در این آیه به معنی ترک است»^۲ یعنی کسی که حج نکند. و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: «جز این نیست که خداوند حج را واجب فرموده بر صاحبان استطاعت در هر سال (یعنی بر سیل بدلیت که اگر در سال استطاعت بسجا نیاورد، هر سال وجوب آن بر عهده او است تا آخر عمر، و وجوه دیگری در معنی این جمله ذکر شده و برای اطلاع به رساله عروة الوثقی رجوع شود)

و این است فرمایش خداوند که می فرماید: «از برای خدا است، بر ذمه مردمی که استطاعت دارند، حج خانه خدا را و کسی که کافر شود و ترک کند، پس خداوند بی نیاز از جهانیان است» علی بن جعفر گوید: به آنحضرت عرض کردم؛ پس کسی که از ما حج نکند کافر شده؟ فرمود: نه، لیکن کسی که بگوید حج چنین نیست کافر شده (یعنی منکر وجوب آن شود)»^۳.

و نیز حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که بمیرد و حج واجب را بجا نیاورد در حالی که مانعی نداشته از عمل حج یعنی احتیاج و پریشانی بر او مسلط نشده باشد، یا بیماری ای که با آن قدرت به رفتن حج نداشته، عارضش نشده باشد، یا صاحب قدرتی او را مانع نباشد، می میرد در حالی که خداوند او را در قیامت، یهودی یا نصرانی محشور

۱- والله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و من کفر یعنی من ترک (وسائل الشیعه ج ۸ مسوره ۳ آیه ۹۶ و ۹۷).

۲- فی صحیحه معاویه بن عمار عنه علیه السلام و من کفر یعنی من ترک (وسائل الشیعه ج ۸ ص ۲۰).

۳- فی صحیح علی بن جعفر علیه السلام عن اخیه موسی علیه السلام قال ان الله فرض الحج علی اهل الجدة فی کل عام و ذلک قوله عزوجل و لله علی الناس الآیه قال قلت فمن لم یحج منا فقد کفر قال علیه السلام لا ولكن من قال لیس هذا هكذا فقد کفر. (وسائل الشیعه ج ۸ ص ۱۰).

می اندازد در حالی که مالیکه به آن می تواند حج کند نزد او است. لیکن می گوید سال آینده بجا می آورم تا اینکه پیش از حج کردن می میرد»^۱.

آیاتی که به تارک حج تفسیر شده: در سورة منافقون می فرماید: «در راه خدا اتفاق کنید از آنچه به شما داده ایم پیش از آنکه یکی از شما را مرگ برسد. پس بگوید: پروردگارا، چرا مرگ مرا تأخیر نیندازی و زمان اندکی مرا مهلت ندهی که در آن صدقه دهم (زکات و سایر حقوق واجب) و از نیکوکاران باشم (حج کنندگان). و هرگز خداوند هیچ نفسی را از مرگ تأخیر نیندازد زمانی که مرگش برسد و خداوند به کردارهایشان دانا است»^۲.

از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است که «مراد از «فاصلت» صدقه واجب و مراد از «اکن من الصالحین» حج کردن است»^۳.

و نیز در آیه شریفه «بگو آیا آگاه کنیم شما را به زیانکارترین مردمان؟ آنان کسانی اند که سعیشان در دنیا در گمراهی است در حالی که گمان می کنند از نیکوکارانند»^۴. از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مرویست «اینها کسانی اند که در انجام وظیفه حج مسامحه می کنند و آنرا به تأخیر می اندازد و هر سال می گویند سال دیگر»^۵.

و روایات در بزرگی گناه تأخیر حج و ترک آن بسیار است و به همین مقدار اکتفا می شود.

۱- عن محمد بن الفضل قال سألت أبا الحسن عليه السلام عن قول الله تعالى من كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى وأصل سبيلنا فقال عليه السلام نزلت فيمن سوف الحج حجة الاسلام وعنده ما يحج به فقال العام الحج العام حتى يموت قبل أن يحج. (وسائل الشيعة ج ۸ ص ۱۸).

۲- و انفقوا مما رزقاكم من قبل أن ياتي أحدكم الموت فيقول رب لولا أخرتني إلى أجل قريب فأصدق واكن من الصالحين ولن يؤخر الله نفساً إذا جاء أجلها والله خير بما تعملون (سورة منافقون آیه ۱۰ و ۱۱).

۳- قال عليه السلام اصدق من الصدقة واكن من الصالحين یعنی الحج (فقيه ج ۲ ص ۲۷۰).

۴- قل هل ننبئكم بالآخرين أعمالا الذين ضل سعيهم في الحياة الدنيا وهم يحسبون أنهم يحسنون صنعا (سورة ۱۸ آیه ۱۰۳ و ۱۰۴).

۵- قال عليه السلام انهم الذين يتسادون عن الحج ويموفونه.

آثار دنیوی تأخیر حج: باید دانست که از آثار دنیوی تأخیر حج، امور چندی است که در اخبار به آن اشاره شده است. از آن جمله نرسیدن به چیزی است که برای آن حج را به تأخیر انداخته است.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «نیست بنده ای که برای رسیدن به امری و کاری از کارهای دنیا، حج را ترک کند مگر اینکه خواهد دید کسانی را که حج کردند و برگشتند در حالی که کار او انجام نگرفته و به مقصودش نرسیده است»^۱.

از آن جمله ترک حج، موجب فقر است. چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در ضمن خطبه غدیره چنین فرمود: «ای مردم حج خانه خدا کنید. پس خانواده ای که حج کنند ثروتمند می شوند و خانواده ای که حج را ترک کنند تهیدست خواهند شد»^۲. بنابراین حج سبب غنا است، چنانچه می فرماید: «ای مردم حج کنندگان یاری شدگان اند از طرف خداوند و آنچه خرج کرده اند عوضش به آنها می رسد (یعنی در همین دنیا) و خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی سازد (یعنی در آخرت)»^۳.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «سه چیز است که علاوه بر ثوابهای اخروی، در همین دنیا آثاری دارد، حج که اثرش برطرف شدن فقر است؛ صدقه که جلوگیری از بلا است، نیکی و احسان که زیاد کننده عمر است»^۴.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «اگر مردم حج را ترک کنند، مهلت داده نمی شوند از نزول عذاب یا اینکه فرمود: برایشان عذاب نازل می شود»^۵.

۱- عن أبي جعفر عليه السلام ما من عبد يؤخر على الحج حاجة من حوائج الدنيا الا نظر الى المحلقين قد انصرفوا قبل ان تقضى له تلك الحاجة (فقيه ج ۱ صفحه ۲۲۰).

۲- معاشر الناس حجوا البيت فما ورده اهل بيت الاستنوا ولا تخلفوا عنه الا افتقروا (احتجاج طبرسی).

۳- معاشر الناس الحاج معانوا ونفقاتهم مختلفة والله لا يضيع اجر المحسنين. (احتجاج طبرسی).

۴- ثلاثة مع ثوابهن في الآخرة الحج بنفي الفقر والصدقة تدفع البلبه والبر يزيد في العمر (مستدرک باب ۲۴ حدیث ۳۱).

۵- لو ترك الناس الحج لما نواظروا العذاب او قال عليه السلام انزل عليهم العذاب (کافی ج ۴ ص ۲۷۱).

سماعه می گوید: حضرت صادق علیه السلام فرمود: «چه شد که امسال حج نکردی؟ گفتم: به واسطه معامله‌ای که با جمعی نموده‌ام و کارهای دیگر. امید است که این کارهایی که مانع از حجّ شده، خیر باشد. فرمود: بخدا سوگند، خدا خیری در این کارهایت که مانع حج رفتنت شده، قرار نداده است. کسی از حج محروم نمی‌شود مگر به سبب گناهی که نموده و آنچه را که خداوند عفو می‌فرماید از گناهان بیشتر است»^۱.

اسحاق بن عمار به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد: مردی بامن، در رفتن حج مشورت کرد و چون او را ضعیف الحال دیدم (یعنی قدرت مالی و بدنی او کم بود) او را از حج رفتن باز داشتم. امام علیه السلام فرمود: «چقدر سزاواری که برای این کاری که کردی یک سال مریض شوی».

اسحاق می گوید: همانطوری که امام علیه السلام فرموده بود، یک سال مریض شدم.^۲

از این حدیث معلوم می‌شود که شخص نباید کسی را که قصد خیری دارد خصوصاً حج، او را منصرف کند و اگر چنین کرد از کسانی است که راه خدا را جلوگیری کرده (صد عن سبیل الله)، بلکه باید برعکس او را تشویق به سرعت در خیر کند که مبادا از او فوت گردد. و همچنین نباید او را از آن خیری که در نظر دارد منصرف و به خیر دیگری که به نظرش بهتر است، راهنمایی کند. زیرا ممکن است آن خیر را ترک کرده و به خیر بهتر هم موفق نشود و اگر کسی اراده کننده خیر را تشویق کرده؛ وادار به سرعت در خیرش کرد، از جمله امر کنندگان به معروف است.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «باید بترسید و پرهیز کنید از اینکه برادر دینی خود را از حج باز دارید که اگر کسی چنین کرد علاوه بر عذاب آخرت که برایش آماده می‌شود در همین دنیا هم به بلای دنیوی مبتلا می‌شود»^۳.

۱- کافی

۲- عن اسحاق بن عمار قال قلت لابی عبدالله علیه السلام ان رجلاً استشارنی فی الحج و كان ضعیف الحال فاشرت علیه ان لا یحج فقال علیه السلام ما اخلق ان تمرض سنة قال فمرضت سنة (کافی ج ۴ ص ۲۷۱).

۳- لیحذر احدکم ان یعوق اخاه عن الحج فتصیبه فتنة فی دنیاہ مع ما یدخله فی الآخرة (وافی).

فضیلت حج: چنانچه برای ترک حج، عقوبتهای شدیدی است، برای بجا آوردنش نیز پادشاهای بزرگ و فضیلتهای فراوان و آثار دنیوی و اخروی است که در روایات زیادی به آنها اشاره شده است و برای تذکر به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «حج کنندگان سه صفتند: صنف اول، که نصیبشان بیش از دیگران است کسی است که گناهان گذشته و آینده‌اش آمرزیده شده و خداوند او را از عذاب قبر در امان نگه می‌دارد. صنف دوم، کسی است که نصیبش فقط آمرزش گناهان گذشته‌اش می‌باشد. و اما صنف سوم، کسی است که مال و اهلهش در حفظ الهی هستند تا از حج برگردد»^۱.

و در حدیث دیگر است، که این کسی است که به واسطه نداشتن شرایط قبولی حج، اجر اخروی ندارد و فقط سر پرستی از اهل و مالش می‌شود تا برگردد.

شخصی در مسجد الحرام از حضرت صادق علیه السلام پرسید: کسی که از همه، وزر و بدبختی بیشتر است کیست؟ فرمود: «کسی که می‌ایستد در دو موقف (یعنی عرفات و مشعر الحرام) و سعی می‌کند بین صفا و مروه و طواف می‌کند دور خانه خدا و در مقام ابراهیم نماز می‌خواند و پس از آن گمان می‌کند خدا او را نیامرزیده است. پس چنین شخصی وورش از همه بزرگتر است» (زیرا از رحمت خدا مأیوس است و قبلاً گفتیم که یأس از بزرگترین گناهان کبیره است)^۲.

حضرت صادق علیه السلام از پدران خود روایت می‌فرماید که یک نفر اعرابی خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت برای حج حرکت کردم و نرسیدم و من مرد مالدار هستم، امر بفرمائید تا مقداری از مالم را انفاق کنم تا مثل ثواب حج نصیب گردد. حضرت فرمود: به کوه ابوقیس بنگر، اگر طلای سرخ شود و مال تو باشد و همه را در راه خدا انفاق کنی، به آنچه به شخص حج کننده می‌رسد نخواهی رسید. پس

۱- کافی ج ۴ ص ۲۶۲.

۲- عن ابی عبدالله علیه السلام سأله رجل فی المسجد الحرام من اعظم الناس وزراً فقال علیه السلام من یقف بهذین الموقفتین عرفة و مزدلفة و سعی بین هذین الجبلین ثم طاف بهذا البیت و صلی خلف مقام ابراهیم ثم قال فی نفسه او ظن ان الله لم ینقر له فهو من اعظم الناس وزراً (وافی). واعظم الناس جروماً من اهل العرفات الذی ینصرف من عرفات و هو یظن انه لم ینقر له یعنی الذی یقنط من رحمة الله تعالی (فقیه).

و همچنین می فرماید: حج و عمره کنندگان، مهمانان و واردان بر خداوند. اگر از او چیزی بخواهند به ایشان می دهد و اگر او را بخوانند اجابت می فرماید و اگر درباره کسی شفاعت کنند می پذیرد و اگر ساکت باشند، بدون سؤال به ایشان عنایت خواهد فرمود و در برابر هر درهمی که در این راه صرف کنند هزار هزار برابر عوض خواهد داد!

و نیز می فرماید: هنگامی که حاجی وارد مکه می شود، خداوند دو ملک را بر او موکل می فرماید که طواف و نماز و سعی او را نگهدارند. و چون در روز عرفه وقوف کرد برشانه راست او می زنند و می گویند: گذشته هایت را خدا آمرزد، آتیه خود را مواظب باش.^۲

اخباری که در فضیلت حج رسیده بسیار و همین مقدار کافی است.

شرایط وجوب حج: اول: بلوغ است، بنابراین اگر طفل پیش از بالغ شدن حج کند، هر چند مانند سایر عباداتش صحیح و مستحب است، لیکن از حج واجب کفایت نمی کند که اگر بعد از بلوغ سایر شرایط برایش جمع شده حج بر او واجب می شود.

دوم: عقل، سموم: آزاد بودن (بنده نبودن)، چهارم: به واسطه حج کردن ناچار نشود کار حرامی را انجام دهد یا عمل واجبی را ترک کند (و بعضی بر آنند که در این مورد باید رعایت اهم و مهم را کرد). پنجم: آنچه مستطیع باشد.

شرایط استطاعت: مستطیع بودن به چند چیز است: اول، داشتن توشه و مرکب برای رفتن حج و برگشتن یا دارا بودن مقدار مالی که توشه و مرکب این سفر را به مقداری

هم بحسب آلاتی که با آن گناه کرده می شود اقسامی دارد و برای هر قسم هم تأثیری است بعضی باعث نزول بلا و برخی مانع استیجاب دعاء و آمدن باران و پاره ای حبس رزق و بعضی باعث تعجل فسا و در دعای کمال به آنها اشاره می فرماید: و چنانچه برای علاج هر مرض داروی خاصی است که آن تأثیر در غیر آن یافت نمی شود برای علاج هر یک از اعمال حج نسبت به کفارة نوعی از گناهان اثری است که آنرا جز صاحب شرع نمی داند. و شاید مراد از گناهی که در عرفات بخشیده شود کبر یا قساوت یا غفلت یا وقوف در مجلس معصیت یا مانند اینها بوده باشد.

۱- الحاج والمعتمر وفد الله ان سلوه اعطاهم و ان دعوه اجابهم و ان شفعوا شفهم و ان سکتوا ابتدئهم و يعوضون بالدرهم الف الف درهم (وافی).

۲- ان الحاج اذا دخل مكة و كل الله به ملكين يحفظان عليه طوافه و صلوته و سعيه فاذا وقف بعرفة ضربا منكمبه الايمن ثم قالا اماما مضى فقد كفيه فانظر كيف تكون فيما يستقبل (وافی).

از آن فرمود: شخص حج کننده هنگامی که مشغول تهیه سفر حج می شود، چیزی را بر نمی دارد و نمی گذارد مگر اینکه ده حسنه برایش ثبت می شود و ده درجه برایش بلند می شود. و چون سوار شترش می شود، مهر گامی که بر می دارد برایش چنین خواهد بود. و چون طواف خانه خدا کرد، از گناهانش پاک می شود. و چون بین صفا و مروه سعی کرد، باز از گناهانش بیرون می رود. و چون به عرفات وقوف کرد، باز از گناهانش پاک میشود و چون به مشعروفوق کرد باز از گناهانش پاک می گردد و چون رمی کرد از گناهانش پاک می گردد پس آنحضرت هر یک از مواقف را بیان نموده و فرمود: از گناهان پاک می گردد. آنگاه به اعرابی فرمود: کی به تو آثاریکه برای حج کننده است می رسد؟^۱

و حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «بر حج کننده گناهانش تا چهار ماه نوشته نمی گردد بلکه در این مدت برایش حسنات ثبت می شود مگر اینکه گناه کبیره کند».

محدث فیض در شرح این حدیث فرموده: برای گناهان انواع مختلفی است در تأثیر و سیاه کردن قلب و از لحاظ بزرگی و کوچکی مراتب دارد. شاید مراد از حدیث این باشد که در هر موقعی از مواقف، حج کننده از نوعی از گناهان پاک می گردد یا مرتبه ای از مراتب گناهانش پاک می شود تا اینکه از تمام انواع گناهان پاک گردد. و در حدیث است که بعضی از گناهان است که پاک نمی کند آنرا مگر وقوف به عرفات در روز عرفه^۲.

۱- ان رسول الله صلى الله عليه و آله لقيه اعرابی فقال له يا رسول الله صلى الله عليه و آله اني خرجت اريد الحج فقاتني وانا رجل مميل فمرني ان اصنع في مالي ما يبلغ به مثل اجر الحاج قال فالتفت اليه رسول الله صلى الله عليه و آله فقال له انظر الي ابي فييس فلو ان ابا قبيس لك ذهبة حصراء انفتحت في سبيل الله ما بلغت به ما يبلغ الحاج ثم قال ان الحاج اذا اخذ في جهازه لم يرفع شيئا ولم يضعه الا كتب الله له عشر حسنات و محي عنه عشر سيئات و رفع له عشر درجات فاذا ركب بعيره لم يرفع خفا ولم يضعه الا كتب الله له مثل ذلك فاذا طاف بالبيت خرج من ذنوبه فاذا سعی بين الصفا و المروة خرج من ذنوبه فاذا وقف بعمرات خرج من ذنوبه فاذا وقف بالمشعر الحرام خرج من ذنوبه فاذا رمى الجمار خرج من ذنوبه قال فعدد رسول الله صلى الله عليه و آله كذا و كذا موقفاً اذا وقفها الحاج خرج من ذنوبه ثم قال اني لك ان تبلغ ما يبلغ الحاج قال ابو عبد الله عليه السلام ولا تكتب عليه الذنوب اربعة اشهر و تكتب له الحسنات الا ان يأتي بكبيرة. (تهذيب ج ۵ ص ۱۹ باب ثواب الحج).

۲- گناهان اقسام مختلف دارد: مالی، قلبی، بدنی و بدنی هم قولی و فعلی دارد. و فعلی

که لایق به حال و شأن او است بتواند تهیه کند.

دوم - سلامت مزاج و توانائی که بتواند حج کند و برگردد.

سوم - در راه مانعی از رفتن به حج نداشته باشد پس اگر می‌ترسد که در راه جان یا آبرو یا مالش را ببرند، حج بر او واجب نیست.

چهارم - به مقدار حج کردن وقت داشته باشد.

پنجم - مخارج عائله‌اش را در مدت رفتن و برگشتش، بتواند تأمین کند. و عائله شخصی کسانی هستند که تحت سرپرستی و تکفل او هستند خواه واجب الفقه باشند مانند زوجه و اولاد یا نباشند مانند برادر صغیر یا کبیری که فقیر و نان‌خور اویند و مانند یتیمی که او را نزد خودش آورده و متکفل او شده یا مانند نوکر و کلفت.

ششم - پس از برگشتن از حج در معیشتش به مشقت و زحمت نیفتد، یعنی رشته کسب یا عایدی ملکی یا راه دیگری برای معاش خود و عائله‌اش داشته باشد که به زحمت نیفتد.

باید دانست که حج واجب در عمر یک مرتبه بیشتر نیست و پس از ادا در صورت تمکن همه ساله مستحب است و پس از اجتماع شرایط ششگانه مذکوره واجب است در همان سال حج کند و تأخیرش به سال آینده حرام و گناه کبیره است، چنانچه گذشت. و هر گاه مسامحه کرد و در آن سال، بجا نیاورد واجب می‌شود که سال آینده بجا آورد، هر چند استطاعت نداشته باشد و به زحمت و مشقت بیفتد. و اگر در سالهای بعد استطاعت مالی دارد لیکن به مرضی مبتلا شده که نمی‌تواند حج کند و امید خوب شدن از آن مرض را هم ندارد، واجب است نایب بگیرد. یعنی یک نفر را اجیر کند که به نیابت او حج واجب را بجا آورد و مخارج اجیر را هم بدهد و چنانچه نایب نگرفت تا مرد واجب است، مخارج حج را از اصل مالش جدا کنند و برای ادای حج واجبش نایب بگیرند خواه وصیت کرده باشد یا نه و خواه غیر از این مقدار، مالی برای ورثه باشد یا نه، هر چند وارث صغیر باشد. زیرا نیابت حج واجب بر میت، مانند سایر دیون مالی است که بر ارث مقدم است، یعنی اول باید بدیهش را پرداخت، آنگاه اگر چیزی باقی ماند بین ورثه تقسیم کرد.

در صورتی که میت وصیت به حج کرده باشد، باید مخارج حجش را از ثلث

مالش محسوب کنند.

نایب گرفتن برای زنده یا مرده مستحب است: نایب گرفتن برای حج

مستحی، از طرف زنده یا مرده مستحب است. چنانچه در وسائل، روایت کرده که محمد بن عیسی یقطینی می‌گوید: حضرت رضا علیه السلام مالی نزد من فرستاد که از طرف آن حضرت خودم و برادرم موسی و یونس بن عبدالرحمن حج کنیم.

عبدالله بن سنان می‌گوید: نزد حضرت صادق علیه السلام بوم که شخصی بر آن حضرت وارد شد. امام علیه السلام سی دینار به او دادند که به نیابت فرزند آن حضرت، اسماعیل، که مرده بود حج کند و حضرت تمام افعال عمره و حج را بر او شرط کردند که به نیابت اسماعیل بجا آورد. پس از آن فرمود: اگر چنین کنی برای اسماعیل ثواب یک حج مستحی است که از مالش خرج شده و برای تو ثواب نه حج است که بدن خود را به زحمت انداختی!

باید پرهیزگار نایب امام شود: در وسائل الشیعه است که ابو محمد دعلجی دو پسر داشت، یکی اهل ورع و تقوا و دیگری فاسق. بعضی از شیعیان مبلغی به او دادند که از طرف حضرت حجة بن الحسن علیه السلام برای حج نایب بگیرد و این امر عبادت حسنه شیعیان بوده است. پس ابو محمد آن مبلغ را به فرزند فاسق خود داده و با او حج کرد. ابو محمد گوید: روز عرفه جوانی گندم گون و خوش روی و خوش لباسی را دیدم که بیش از همه به دعا و تضرع مشغول بود، چون وقت روانه شدن مردم از عرفات به سوی مشعر شد به من توجه کرد و فرمود: ای شیخ، از خدا شرم نداری؟ گفتم: از چه باب؟ فرمود: حجی به تو دادند به نیابت کسی که می‌دانی و تو آنرا به کسی می‌دهی که شراب می‌خورد و صرف فسق می‌کند و نمی‌ترسی که چشمت کور شود. و اشاره به چشم من فرمود و من خجل شدم و چون به خود آمدم، هر چند نظر کردم او را نیافتم و پیش از تمام شدن چهل روز در همان چشمش قرحه پیدا شد و نابینا گردید.

در کتاب کافی از موسی بن قاسم روایت کرده که گفت: به حضرت جواد علیه السلام عرض کردم: من خواستم از طرف شما و پدرانتان طواف کنم، بعضی گفتند: برای

۱- عن عبدالله بن سنان قال كنت عند ابی عبدالله علیه السلام اذ دخل علیه رجل فاعطاه ثلاثین دیناراً یحج بها عن اسمعیل و لم یرك شیئاً من العمره و الحج الا اشترط علیه ثم قال علیه السلام یا هذا ان فقلت هذا کان لاسمعیل حجة بما اتفق من ماله و لك تسع بما اتعبت من بدنك (کافی ج ۴ ص ۲۴۸).

امام طواف کردن جایز نیست. حضرت فرمود، بلکه طواف کن آنچه می توانی. همانا این کار جایز است. راوی گفت: پس از سه سال دیگر، خدمت آن حضرت رسیدم و عرض کردم: چند سال قبل از شما رخصت طلبیدم که برای شما و پدرانان طواف کنم، شما اذن دادید، پس من طواف کردم آنچه خدا خواسته بود. پس طواف کردم روزی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و روزی برای امیرالمؤمنین علیه السلام تا روز آخر که برای شما طواف کردم. ای آقای من، این جماعتی که ذکر کردم (محمد و آل محمد، صلی الله علیه و آله) کسانی که ولایتشان را دین خود قرار داده‌ام. حضرت فرمود: در این حال متدین شدی به دینی که خدا از بندگانش جز آنرا نمی پذیرد.

پس گفتیم: بسا باشد که برای مادرت حضرت فاطمه علیها السلام طواف کردم و بسا هم نکردم حضرت فرمود: بسیار کن این کار را، همانا، این کار افضل کارهایی است که تو به آن عمل می کنی.

اسرار و حجب: در چند روایت از طریق اهل بیت علیهم السلام اشاراتی به اسرار و حجب و حکمت‌های مناسک آن شده است. از آن جمله در وسائل الشیعه از حضرت رضا علیه السلام روایتی نقل نموده که خلاصه مضمون آن نقل می شود:

می فرماید: این است و جز این نیست که مردم به حج امر کرده شدند تا بهره‌هایی (مادی و معنوی) نصیبشان گردد.

- ۱- وارد شدن بر بساط قرب حضرت آفریدگار.
- ۲- رسیدن به پادشاهی زیاد.
- ۳- پاک شدن از گناهانی که بسجا آورده، در حالیکه از گذشته هایش پشیمان است و در آتیه می خواهد بندگی و اطاعت خدا نماید.
- ۴- خرج کردن اموال در راه خدا و به زحمت انداختن بدن‌ها برای خدا.
- ۵- جدا شدن از خانواده و ترک علاقه آنها.
- ۶- بازداشتن نفس از خوشی‌ها و واقع شدن در سرما و گرما با خضوع و شکستگی و ذلت به درگاه خداوند و خلاصه، قطع تمام علاقه‌ها و توجه تام به پروردگار.
- ۷- رسیدن بهره‌های بسیاری به تمام مسلمانان جهان، چه آنهایی که در مکه اند و چه آنهایی که در شهرهای دیگر. یعنی چه بسیار اشخاصی که به وسیله تجارت و حمل جنس و خرید و فروش و کسب و کرایه دادن، بهره‌های سرشار می برند و چه بسیار

استخفاف حج ۲۳۷

تهیستانی که بهره‌مند می شوند و چه بسیار حاجت‌های مسلمانان که به وسیله اجتماعشان در یک محل اصلاح می شود.

۸- به وسیله اجتماع در حج، عقائد حق و احکام دینی به مردم بی خبر ابلاغ می شود و اخبار اهل بیت علیهم السلام به همه می رسد.

بندگی خدا - تشبه به ملائکه: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه نهج البلاغه می فرماید: «خداوند متعال حج بیت الحرام را بر شما واجب گردانید و آنرا قبله مردم قرار داد، حج گزاران در آنجا وارد می شوند مانند تشنه است بر سر آب و اشتیاق دارند آن خانه برای درک ثواب مانند ازدحام چهار پایان تشنه است بر سر آب و اشتیاق دارند آمدن به آنجا را مانند اشتیاق کیوتران (آشپانه خود) خداوند سبحان آن خانه را برای فروتنی مردم در مقابل عظمت و بزرگی و برای تصدیق آنان به عزت و سلطنتش علامت و نشانه قرار داد و برگزید از بندگان خود شنوندگانی را که اجابت کردند دعوت او را (برای رفتن به آنجا). و فرمان او را تصدیق کرده، انجام دادند و در جای پیغمبران ایستاده، خود را به ملائکه که عرش خدای تعالی را طواف می کنند تشبیه نمودند. سود بسیاری در بازرگانی بندگی پرورش حقیقی (بوسیله سرمایه ایمانی) به دست می آورند و میثابند و از هم پیشی می گیرند (برای رسیدن) نزد وعده گاه آمرزش او، خداوند سبحان آن خانه را علامت و نشانه اسلام و پناهگاه پناهندگان قرار داد و حج آنرا واجب کرد و احترامش را لازم دانست و رفتن به آنجا را امر کرد پس (در سوره ۳ آیه ۹۷) فرمود حج بیت الحرام، حق خدای تعالی است بر مردم (و ادای آن حق واجب است)، بر کسی که رفتن به آنجا را توانائی داشته باشد و هر که کافر شود (در صورت استطاعت امر الهی را انجام ندهد) به خدای تعالی زیانی وارد نیآورده چون خداوند بی نیاز است از همه جهانیان (به ایمان و عبادت بندگان حاجت ندارد، پس زیانرا کسی برد که نافرمانی کند)».

نراقی در معراج السعاده، اسرار باطنی و معنوی حج را به عبارتی شیرین و مضامین زیبایی متذکر شده که به پاره‌ای از جملاتش در اینجا اشاره می شود: حج، اعظم ارکان دین و عمده چیزهایی است که آدمی را به حضرت رب العالمین نزدیک می سازد و آن اهم تکالیف الهیه و اصعب عبادات بدنیه است. تارک آن از خیل یهود و نصارا

محسوب و از بهشت برین محجوب است. و اخبار در فضیلت آن و ذم تارک آن مشهور و در کتب اخبار مسطور است.

غرض اصلی از خلقت انسان، شناختن خدا و وصول به مرتبه محبت و انس با او است و آن موقوف است بر صفای نفس. و تجرد آن موقوف است بر دوری از شهوات طبیعی و بازداشتن نفس از لذات شهویه و ترک مناع و زخارف دنیوی به صرف جوارح و اعضا به جهت خدا در اعمال شاقه و مداومت به یاد خدا و متوجه ساختن دل به او. از این جهت خدای تعالی قرار عباداتی را فرمود که متضمن این امور هستند. چه، بعضی از عبادات بذل مال است در راه خدا که باعث دل کندگی از مناع دنیوی می گردد چون زکات و خمس و صدقات. و بعضی متضمن ترک شهوات و لذات است چون روزه. و بعضی مشتمل بر یاد خدا و متوجه ساختن دل به او و صرف اعضا در عبادت او است چون نماز. و از میان عبادات، حج مشتمل بر همه این امور است با زیادتی. چه در آن است ترک وطن و مشقت بدن و بذل مال و قطع آمال و تحمل مشقت و تجدید میثاق الهی و طواف و دعا و نماز با اشتغال اموری که مردم به آنها انس نگرفته اند و عقول سر آنها را نمی فهمد مثل سنگریزه زدن و هروله کردن میان صفا و مروه. چه، به امثال این اعمال کمال بندگی و غایت ذلت و خواری ظاهر می شود. زیرا که سایر عبادات، اعمالی هستند که بسیاری از عقول علت آنرا می فهمند و به اینجهت طبع را به آنها انس و نفس را میل حاصل می گردد. و اما بعضی اعمال حج اموری است که عقول امثال ما را راهی بهمیدان سر آنها نیست. پس بجا آوردن آنها نیست، مگر به جهت اطاعت امر و بندگی مولای خود و در چنین عملی اظهار بندگی بیشتر است. چه، بندگی حقیقی در آن است که در فعل آن سببی به جز اطاعت مولا نباشد و از این جهت بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خصوص حج فرموده: «لَبَّيْكَ بِعَجَّةٍ حَقًّا تَعْبَادُ وَرَقًّا» یعنی، خداوند! اجابت ترا به حج کردم از راه بندگی و رقیبت. و در عبادات دیگر چنین نفروم. پس چنین عبادتی که عقل کسی به جهت آن نرسد، در اظهار بندگی کاملتر است. پس تعجب بعضی مردمان از این افعال عجیبه، ناشی از جهل ایشان است به اسرار عبودیت و بندگی و این سر در قرار حج است.

با وجود اینکه در هر عملی از اعمال آن نمونه حالی از حالات آخرت یا متضمن اسرار دیگر است، چنانچه به آن اشاره خواهد شد، علاوه بر اینها اینکه، عبادت، حج لازم اجتماع اهل عالم را در موضعی که ملائکه نزول وحی در آنها آمد و شد نموده و به

خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده اند و سابق بر آن منزل خلیل رب جلیل بوده و ملائکه در آنجا بر او نزول کرده اند بلکه آن مکان مقدس سر زمینی است که پیوسته منزلگاه جل انبیا از آدم تا خاتم صلی الله علیه و آله و همیشه مهبط وحی و محل نزول کرب و بیان بوده و در آنجا سید انبیا صلی الله علیه و آله متولد گشته و قدم همایون او و سایر انبیا به اکثر این سرزمین رسیده و خداوند ذوالجلال آنرا خانه خود نامیده و به جهت عبادت بندگان خود بر پا داشته و اطراف و حوالی حرم خانه خود را حریمگاه آن قرار داده و عرفات را مثل میدانی در ابتدای حرمخانه خود کرده و اذیت حیوانات و کندن درختان و نباتات را به جهت اکرام خانه خود در آنجا حرام نموده و مقرر فرموده که زیارت کنندگان از راههای دور و ولایات بعیده ژوئیده مو و غبار آلوده قصد آنجا کنند، تا تواضع از برای صاحب خانه نموده باشند. با اعتراف ایشان که او منزله از زمان و مکان است.

و شکی نیست که اجتماع در چنین موضعی مکرم، با وجود اینکه باعث حصول الفت و مصاحبت مردمان و رسیدن به خدمت خوبان که از اطراف عالم به حج می آیند و سرعت اجابت دعوات است و موجب یاد آمدن پیغمبر صلی الله علیه و آله و بزرگی او و سعی و اهتمام او در ترویج دین الهی و نشر احکام خدائی می شود و این سبب رقت قلب و صفای نفس می گردد.^۱

چیز رسوائی در دنیا و عذاب سخت‌تر در آخرت^۱.

و خلاصه معنی حدیث شریف این است که: ترک کردن واجبی از واجبات الهی، مرتبه‌ای از مراتب کفر است چنانچه در آیه مزبور می‌فرماید: «و به پاره‌ای از دستورات کفر می‌ورزید». از این حدیث معلوم می‌شود که ترک واجب از گناهانی است که در قرآن مجید بر آن وعده عذاب داده شده است. چنانچه در آخر آیه می‌فرماید «و سزای چنین کسی نیست چیزی، مگر رسوائی در دنیا و عذاب سخت‌تر در آخرت...».

و نیز آن حضرت می‌فرماید: بنده‌ای که یکی از واجبات الهی را ترک کند یا یکی از گناهان کبیره را بجا آورد، خداوند به نظر رحمت به او نمی‌نگرد و او را پاک نمی‌فرماید. راوی تعجب کرده، گفت: آیا خدا به چنین کسی نظر رحمت نمی‌فرماید؟ امام علیه السلام فرمود: بلی، زیرا چنین شخصی مشرک شده و برای خدا شریکی قرار داده است. باز تعجب می‌کند و می‌گوید: آیامشرک شده؟ امام علیه السلام فرمود: آری زیرا خداوند امر به چیزی فرموده و شیطان هم او را به چیزی امر کرده (یعنی ترک آنچه خدا به او امر فرموده است) پس آنچه را خدا امر فرموده بود، ترک کرده و به امر شیطان رو آورده (از ترک واجب و فعل حرام). پس چنین شخصی در اثر اطاعتش از شیطان در درکه هفتم دوزخ (که جای منافقین است) با شیطان خواهد بود^۲.

از بیان امام علیه السلام ظاهر می‌شود که مراد به شرک در اینجا، شرک در مقام اطاعت است به تفصیلی که در بحث شرک گذشت.

۱- والوجه الرابع من الکفر ترک ما امر الله عزوجل به وهو قول الله عزوجل «و اذ اخذنا ميثاقتکم لا تسفکون دماکم ولا تخرجون انفسکم من ديارکم ثم اقررتم و انتم تشهدون ثم هولاء يقتلون انفسکم و تخرجون فريقاً منکم من ديارهم تظاهرون عليهم بالاثم والعدوان وان ياتوکم اسارى فتأدوهم و هو محرم عليكم اخراجهم افئذونون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فما جزاء من يفعل ذلك منکم؟» و هو محرم عليكم اخراجهم افئذونون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض فما جزاء من يفعل ذلك منکم؟ «فما جزاء من يفعل ذلك منکم الاخرى فى الحیوة الدنيا و يوم القيامة يردون الى اشد العذاب و ما الله بغافل عما تعملون» (اصول کافی باب وجوه الکفر ج ۲ الوجه الرابع من وجوه الکفر).

۲- ولا ينظر الله الى عبده ولا يزکيه لورثه فريضة من فرائض الله او ارتکب کبيرة من الکبائر قلت لا ينظر الله اليه قال عليه السلام نعم قد اشرك بالله قلت لا اشرك بالله قال عليه السلام نعم ان الله امره بامره ابليس بامر فترك ما امر الله عزوجل و به صار الى ما امر به ابليس فهذا مع ابليس فى الدرك السابع من النار (وسائل الشیعه ج ۱ ص ۲۵).

۳۹- ترک یکی از واجبات

سی و نهم از گناهانی که به کبیره بودنش تصریح شده، ترک کردن چیزی از واجبات الهی است. چنانچه در صحیحه عبدالعظیم علیه السلام از حضرت جواد و حضرت رضا و حضرت کاظم و حضرت صادق علیهم السلام است که می‌فرماید: «ترک کردن چیزی از آنچه خدا واجب فرموده گناه کبیره است». زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر کس نماز را عمداً ترک کند پس از دمه و امان خدا و رسول او بیرون است».

«اوشیئاً مما فرض الله» لان رسول الله صلی الله علیه و آله قال من ترك الصلوة

متعمداً فقد برىء من ذمة الله و ذمة رسوله.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «ترک کردن چیزی را که خداوند به آن امر فرموده، از کفر است». چنانچه خداوند فرموده: (افئذونون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض تا آخر آیه، سوره بقره، آیه ۸۴) آیا به بعضی از دستورات کتاب آسمانی و فرمان الهی می‌گروید و به بعضی دیگر کافر می‌شوید؟ چیست سزای هر که از شما این کار را می‌کند جز خواری در زندگی دنیا و در قیامت به سخت‌ترین عذاب دچار شود و خداوند از آنچه شما می‌کنید غافل نیست. امام علیه السلام فرمود: خدا آنها را کافر دانسته و واسطه ترک آنچه خدا به آنها فرمان داده است و نسبت ایمان بدانها داده ولی از آنها نپذیرفته و ایمانشان را سودمند برای آنها در نزد خودش ندانسته و فرموده است: نیست جزای ایشان

فتنه و عذاب دردناک: از جمله آیاتی که در آن سخت تهدید شده و وعده عذاب بر مخالفت امر و جوبی خداوند شده، در سوره نور است که می فرماید: «باید بترسند کسانی که از اطاعت امر خدا مخالفت می ورزند که به ایشان بلائی برسد یا عذاب دردناکی»^۱. بعضی از مفسرین گفته اند ممکن است مراد از فتنه، بلای دنیوی باشد و عذاب الیم در آخرت و ممکن است فتنه و عذاب هر دو اخروی باشد.

در باب اهمیت ادای واجبات، روایات بسیار رسیده از آن جمله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «خداوند شب معراج به من نزدیک نمی شود بنده ای از بندگانش به من به چیزی مانند عمل کردن به آنچه بر او واجب کرده ام»^۲.

و نیز فرمود: «به واجبات عمل کن تا با تقواترین مردم باشی»^۳ و در روایت دیگر فرموده بهترین مردم خواهی بود.

واجبات چیست؟: هر چیزی که خداوند به آن امر فرموده، به طوری که در بجا آوردنش ثواب و در ترکش وعده عذاب داده باشد، آنرا فریضه و واجب می گویند. و فریضه های الهی بسیار است، ولی مهمترین آنها که اساس و بنای دین اسلام بر آنها است، پنج چیز است: نماز، روزه، حج، زکات، ولایت. درباره ای از روایات، از این پنج چیز به ارکان دین و شریع اسلام تعبیر شده است. صاحب وسائل پس از نقل چندین روایت به این مضمون می فرماید: که امر به معروف و نهی از منکر یکی از اقسام جهاد است و جهاد هم از توابع ولایت است. چنانچه در روایت به این مطلب اشاره شده است و چون خمس به تقصیلی که گذشت برای سادات بدل زکات است و تبری هم جزء مهم ولایت می باشد. پس فروع دین و ارکان آن ده تا است: نماز، روزه، حج، زکات، خمس، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر، تولی و تبری. و ترک نماز و حج و زکات و خمس گناه کبیره است و قبلاً ذکر شد.

اینک به بقیه به طور اجمال اشاره می شود:

- ۱- فلیحذر الذین یخالقون عن امره ان تصییم فتنه او یصیبهم عذاب الیم. (سوره نور آیه ۶۳).
- ۲- قال صلی الله علیه و آله قال الله تعالی لیلۃ المعراج وما یتقرب الی عبد من عبادی بشيء احب الی مما افترضت علیه (کافی ج ۲ ص ۸۲).
- ۳- قال صلی الله علیه و آله اصل بفرائض الله تکن اتقی الناس (کافی ج ۲ ص ۸۳).

روژه ماه رمضان: وجوب روزه رمضان از ضروریات دین اسلام و منکر آن مرتد و واجب القتل است و اگر کسی از روی علم و عمد، بدون عذر آتر ترک کند در حالی که منکر وجوبش نباشد باید او را تعزیر کرد، یعنی بیست و پنج تازیانه یا هر مقدار که حاکم شرع صلاح بداند او را بزند و اگر تکرار نمود، برای بار دوم نیز تعزیر و در مرتبه سوم باید کشته شود.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که یک روز از ماه مبارک رمضان را بدون عذر افطار کند، حقیقت ایمان از او بیرون می رود»^۱. و نیز فرمود: «کسی که سه مرتبه روزه ماه رمضان را بدون عذر افطار کند و او را در هر سه مرتبه نزد امام حاضر کرده باشند، در مرتبه سوم باید کشته شود»^۲.

جهاد در راه خدا: جهاد هم مانند نماز و روزه از ارکان و دعائم اسلام است. چنانچه در روایت به آن تصریح شده و آیات و اخبار در اهمیت و فضیلت آن و تهدید بر ترک آن بسیار است.

جهاد بر چند قسم است: اول؛ جنگ کردن با کفار ابتداءً برای دعوت کردن ایشان به اسلام و این قسم از جهاد را شروطی است که از آن جمله اذن امام علیه السلام یا نائب خاص او است و چون در زمان ما امام علیه السلام غائب و نائب خاص نیز ندارد، جهاد ابتدائی ساقط است.

قسم دوم؛ جنگ کردن با کفاری که به مسلمین هجوم کرده اند تا اسلام و آثار آنرا از بین ببرند. در این قسم جهاد، اذن امام علیه السلام یا نائب او شرط نیست بلکه بر عموم مسلمین حتی زنهای در صورت توانائی واجب است (به وجوب کفائی) جنگ کنند و از حریم اسلام دفاع نمایند و شر اجانب و کفار را از بین ببرند.

قسم سوم؛ جنگ کردن با جمعی از کفار که برای کشتن و غارت کردن اموال جمعی از مسلمین هجوم می آورند هر چند غرضشان تغییر دین و بر انداختن اسلام نباشد در

- ۱- من افطر یوماً من شهر رمضان خرج روح الایمان منه (ثواب الاعمال صدوق قتیبه ج ۲ ص ۱۱۸).
- ۲- فی موقفة سماعه قال سألت عن رجل اخذ فی شهر رمضان وقد افطر ثلاث مرات وقد رفع الی الامام ثلاث مرات قال علیه السلام یقتل فی الثالثة و فی صحیحة یونس عن ابی الحسن الماضي علیه السلام اصحاب الکبائر اذا اقیم علیهم الحد مرتین قتلوا فی الثالثة (قتیه ج ۲ ص ۱۱۷).

این قسم هم اذن امام یا نائیش شرط نیست.

قسم چهارم، جهاد در مقام دفاع از جان و ناموس و مال است بر هر مسلمانی واجب است نسبت به کسی که می خواهد او یا مسلمان دیگری را بکشد، یا بخواهد به ناموس او یا مسلمان دیگری تجاوز کند، یا بخواهد مال واجب الحفظ او، یا مسلمان دیگری را ببرد، در صورت توانائی و امن از خطر باید از خودش و دیگری دفاع کند، با رعایت شرایط دفاع و برای هر یک از این چهار قسم، احکام و فروعات زیادی است که در کتب فقهی ذکر شده است.

مرحوم کاشف الغطا در کتاب اصل الشیعه چنین می نویسد:

جهاد، سنگ پی و بن هیکل اسلام و ستون سرپرده آن است که به وسیله جهاد سراق اسلامیت برپا و مناطق دیانت گشاده و طرائق شریعت کشیده شده و هر گاه جهاد نبود اسلام رحمت عالمیان و برکت آدمیان نمی گردید.

جهاد، بذل جان و مال و دادن فدائی و قربانی در راه حق است تا دشمن مغلوب، و ستم و تباہی در زمین به وسیله آن مرتفع گردد.

جهاد، به عقیده ما بر دو قسم است: یکی جهاد اکبر که مقاومت با دشمن داخلی یعنی نفس است تا با این جدال، صفات ناپسند نفس که جهل و تعدی و ستم و کبر و غرور و حسد و بخل و سایر رذائل می باشد از آن زائل گردد، چنانچه فرمود: «اعدی عدوک نفسک التي بین جنیک» یعنی دشمن ترین دشمنان تو نفسی است که بین دو پهلویت قرار گرفته است. دیگری، جهاد اصغر و آن مقاومت در مقابل دشمن خارجی است که دشمن حق و دشمن صلاح و فضیلت و دشمن دین باشد.

دشواری معالجه نفس و برکنیدن صفات رذیله و غرائز ذمیمه ای که در نهاد آن جایگیر و مستحکم گردیده و حکم طبیعت ثانویه پیدا نموده است، موجب آن گردیده که نبی اکرم صلی الله علیه و آله این نوع مجاهده را در باره ای از کلمات خود به جهاد اکبر نامبرده و خود آن بزرگوار و اصحاب کبارش رضوان الله علیهم نیز در تمام طول مدت زندگی شان به هر دو جهاد، اشتغال داشته و به همین جهت، اسلام را به منها درجه عز و جلال و مجد و کمال رسانیدند و ما هر گاه عنان قلم را رها کرده، بتوانیم جهاد مسلمین را در دیروز (صدر اسلام) و حالی که امروز پیدا کرده، تصور نمائیم جای آن دارد که از دیدگان به جای اشک، خون و در عوض ناله، دلها پاره واز سینه بیرون آید. عبرات بر

ترک یکی از واجبات ————— ۲۴۵

عبارات و کلمه بر کلمات پیشی جوید. تو خود بفراست دریاب که خامه مرا چه چیز بسته و جلوگیری بیان من گشته و چه چیز دل مرا گداخته و اندوه مرا به هیجان آورده و حتی آزادی گفتار و اظهار راز درون را از من سلب نموده.

امر به معروف و نهی از منکر: امر به معروف، یعنی وا داشتن دیگری را بر اطاعت، و نهی از منکر، یعنی باز داشتن دیگری را از معصیت، هر دو مانند شش واجب گذشته، از ارکان و اهم فرائض اسلام می باشد و شعبه ای از جهاد است. چنانچه در روایات کثیره تصریح گردیده و امر اکید بر آن و تهدید شدید بر ترکش در آیات و روایات بسیار رسیده و اینجا به پاره ای از آنها اشاره می شود:

در سوره آل عمران می فرماید: «باید برخی از شما، مسلمانان را بخیر و صلاح دعوت کنند و ایشان را به نیکی، امر و از بدی، نهی نمایند. این گروه به حقیقت رستگارانند»^۱.

در این آیه خداوند باتاکید، تبلیغ و امر به معروف و نهی از منکر را واجب فرموده و در جای دیگر همین سوره می فرماید: «شما مسلمانان بهترین امتی هستید (یا بودید) که خدا برای مردم جهان نمایان فرمود، زیرا شما امر به معروف و نهی از منکر می کنید و ایمان به خدا دارید»^۲.

در سوره مائده، در مقام توبیخ و سرزنش کسانی که نهی از منکر را ترک کردند می فرماید: «پراغلمای یهود و نصارا، ملت خود را از گفتارهای گناه (مانند تعریف کتاب و گفتار بر خلاف حق) و رشوه خواری و حرام خواری باز نمی دارند؟ راستی چه رفتار بدی است که می کنند»^۳.

در قصه اصحاب سبت^۴، چنین می فرماید: «آنها قومی بودند که به آنچه خداوند

۱- ولکن منکم امة یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و اولئک هم المفلحون. (سوره آل عمران ۱۰۳).

۲- کنتم خیرامة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله (سوره آل عمران ۱۰۹).

۳- لولا ینہمہم الربانیون و الاحبار عن قولہم الاثم و اکلہم السحت لبئس ما کانوا یصنعون (سوره آل عمران ۶۲).

۴- سوره آل عمران ۱۶۲ و ۱۶۶.

رویشان می خندیدند و با آنها انس می گرفتند»^۱.

امر به معروف و نهی از منکر در اخبار: حضرت رضا علیه السلام می فرماید:

«باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و اگر نکند بداهاتان بر شما مسلط می شوند پس خوبانان هر چه دعا کنند، مستجاب نمی شود»^۲.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «هر گاه امت من، امر به معروف و نهی از منکر را ترک کنند، پس رسیدن عذاب و قهر الهی را منتظر باشند»^۳. و نیز

۱- وسائل کتاب امر به معروف صفحه ۵۱۰.

۲- وسائل الشیعه.

۳- اذا اعنی تواکلت الامر بالمعروف و نهی عن المنکر فلیأذنوا بوقاع من الله. (وسائل الشیعه).

مرحوم آیه الله کاشف الغطاء، در کتاب اصل الشیعه چنین مرقوم داشته: امر به معروف و نهی از منکر شرعاً و عقلاً از مهمترین واجبات است و اساسی است از اساسهایی که دین اسلام بر آن نهاده است این دو موضوع از افضل عبادات و اکمل طاعات و دری از درهای جهاد و دعوت به سوی حق و راهی برای هدایت خلق و مقاومت در برابر ضلالت و باطل است و آن چیزی است که هیچ قومی آنرا ترک نموده مگر اینکه خداوندش به ذلت گرفتار و به لباس بدبختی ملیس فرموده تا فریسه هر درنده و طغمة هر شکارگر گردد.

احادیث و اخباری که از صاحب شریعت اسلامی و ائمه معصومین علیهم السلام در تخریص و ترغیب بر اجرای این و تحذیر و تهدید از ترک آن رسیده و بیان مفاسد و مضار در احوال آنها وارد گردیده است، پشتها را می شکند و کمرها را خم می کند. بلکه بیان آنچه ما را از سستی و بی علاقهگی در عمل به این واجب ترسانیده و نتایج آنرا به ما گوشزد فرموده اند، محتاج به دلیل و برهان نیست و ثمر ترک آنرا برای العین ملاحظه می نماییم. یکااش به همان ترک امر به معروف و نهی از منکر اکتفا می شادواز آن تجاوز نموده، منکر را به معروف و معروف را به منکر تبدیل نمی نمودیم، امر کننده به معروف، خود تارک آن نمی شد و نهی کننده از منکر، خود فاعل آن نمی گردید. ظهور الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس.

سپس در پاووقی چنین مرقوم داشته: خدای تعالی در دین اسلام، تمام قوانین سیاست دینی و مدنی و امهات و اسباب سعادت و ترقی را گرد آورده است و چون شارع آن برای بشر جعل احکام و وضع حدود و قیود فرموده، اوامر و نواهی را به منزله قوه تشریعی و مقتنه قرار داد این قوه طبعاً محتاج به قوه تنفیذیه است اجرا و تنفیذ آنرا به عهده تمام مسلمین و آگاهدار و بر هر مسلمی امر به معروف و نهی از منکر را واجب ساخته تا هر فردی خود را قوه اجرائیه این احکام بداند و به مصداق «کلکم راع و

بر آنها حرام فرموده بود، از صید کردن ماهی در روز شنبه، مخالفت کردند و جمعی از ایشان، آنها را اندرز داده و نهی از منکر می کردند و جمعی دیگر ساکت بوده و نهی از منکر نمی کردند بلکه به نهی کنندگان می گفتند: ساکت شوید و با ایشان کاری نداشته باشید زیرا اینها باید هلاک شوند.

چون آن قوم در معصیت فرو رفتند، عذاب الهی بر آنها نازل شد و تنها نهی کنندگان از منکر نجات یافتند و بقیه یعنی گنه کاران و کسانی که نهی از منکر نکردند همه به صورت میمون، مسخ شده و هلاک شدند»^۱.

از این آیات شریف، به خوبی دانسته می شود که ترک امر به معروف و نهی از منکر از گناهانی است که در قرآن مجید بر آن وعده عذاب داده شده و ترک کننده نهی از منکر، با بیجا آوزنده آن در استحقاق عذاب برابرند. زیرا اگر فاعل منکر حرامی بیجا آورده، ترک کننده نهی از منکر، اهم واجب الهی را که نهی از منکر است، ترک کرده و فاسق شده است»^۲.

و نیز می فرماید: «لنت کرده شدند آنان که کافر شدند از یهودان بر زبان داود علیه السلام (چون امر او را در صید ماهی نکردن روز شنبه اطاعت نکردند) و بر زبان عیسی بن مریم (که اصحاب مانده را لمن و نفرین کرد) این لمن شیع که سبب مسخ شدن آنها شده به سبب آن بود که در مخالفت از حد گذشتند و بعضی از ایشان بعضی را از کار زشتی که می کردند باز نمی داشتند. هر آینه بدکاری می کردند»^۳.

در این آیه، تهدید بزرگی برای ترک کننده گان نهی از منکر است. حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «این جماعتی که در اثر نهی از منکر نکردن، مورد لمن پیغمبران شدند و مسخ گردیدند، هیچگاه با اهل معصیت شرکت نمی کردند و در مجالس ایشان حاضر نمی شدند. لیکن هر گاه آنها را می دیدند در

۱- انجینا الذین ینھون عن السوء و اخذنا الذین ظلموا بعذاب بئس بما كانوا یفسقون (سوره ۷

آیه ۱۶۵).

۲- در تفسیر المیزان روایاتی از اهل بیت علیهم السلام در تفسیر این آیات مطابق آنچه ذکر شد نقل کرده است به آنجا رجوع شود. (المیزان ج ۳ ص ۳۷۲).

۳- لمن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود و عیسی بن مریم ذلک بما عصوا و كانوا یعتدون کانوا لاینتاهون عن منکر فعلوه لیس ما کانوا یفعلون (سوره ۷۸- ۷۹).

زیرا ممکن است کسی که آنرا ترک می کند، از کسی که آنرا واجب نمی داند تقلید کند.

و نیز در صورتی که احتمال دهد ترک کننده واجب، عذر شرعی یا عقلی داشته واجب نیست به آن امر کند. و همچنین در نهی از منکر، باید حرام بودن چیزی که می خواهد از آن نهی کند، مسلم باشد. مثلاً اگر ببیند کسی غیبت مسلمانی را می کند و احتمال دهد این غیبت نزد او از مواردی است که شرعاً اذن داده شده، نهی کردنش واجب نیست، بلکه اگر موجب هتک او شود، جایز نیست. بالجمله چیزی را که می خواهد به آن امر کند باید معروف بودنش را (حکماً و موضوعاً) بدانند. و چیزی را که می خواهد از آن نهی کند، منکر بودنش (حکماً و موضوعاً) مسلم و قطعی باشد.

۲- احتمال فایده و اثر بر امر و نهی باشد. پس اگر یقین دارد که امر و نهیش فایده ندارد واجب نیست.

از حضرت صادق علیه السلام پرسیده شد؟ از معنی فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که برترین اقسام جهاد، گفتن کلمه حقّی نزد پیشوای ستماکار است. امام علیه السلام فرمود: «در موردی است که امر کند او را بعد از شناسائی و از او هم بپذیرد و اگر می داند نمی پذیرد پس نگوید»^۱.

و ظاهر این حدیث آن است که گمان به تأثیر داشته باشد.

و نیز می فرماید: «امر به معروف و نهی از منکر باید نسبت به مؤمن پندپذیری باشد تا پند گیرد، یا جاهل دانش طلبی باشد تا دانا شود. اما صاحب قدرتی که حاضر به پند شنیدن و یاد گرفتن نیست پس لازم نیست او را امر و نهی کرد (چون فایده ندارد)»^۲.

۳- کسی که معروف را ترک کرده یا منکر را مرتکب شده، در ترک واجب یا فعل حرام مصر و مستمر باشد پس اگر از کار خود پشیمان شده و از آن معصیت دست

۱- قال مسنده سمعت ابا عبد الله عليه السلام وسئل عن الحديث الذي جاء عن النبي صلى

الله عليه وآله ان افضل الجهاد كلمة عدل عند امام جائز قال عليه السلام هذا على أن يأمره بعد معرفته و هو مع ذلك يقبل منه ولا فلا (وسائل الشيعه ج ۱۱ ص ۴۰۰).

۲- وسائل الشيعه كتاب امر به معروف: قال ابو عبد الله عليه السلام انما يؤمر بالمعروف و ينهى عن المنكر مؤمن فينتظ او جاهل فيتعمل فاما صاحب سوط او سيف فلا. (وسائل الشيعه ج ۱۱ ص ۴۰۱).

می فرماید: «خداوند دشمن می دارد مؤمن ناتوانی را که دین ندارد. گفته شد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله چنین شخصی کیست؟ فرمود کسی است که نهی از منکر نمی کند»^۱.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «خداوند به شعیب وحی فرمود که یکصد هزار نفر از قوم ترا هلاک خواهیم کرد؛ چهل هزار نفر از اشارار و شصت هزار نفر از خوبان آنها را. شعیب گفت: پروردگارا، اشارار سزاوار عذابند، نیکان چرا؟ فرمود: چون با اهل معصیت سازش کردند و برای غضب من بر آنها غضب نکردند و آنها را نهی ننمودند»^۲.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «عذاب سخت برای قومی است که امر به معروف و نهی از منکر را ترک می کنند»^۳.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «جز این نیست که خداوند لعنت نفرموده جماعت پیشینیان از شما را، مگر به واسطه ترک امر به معروف و نهی از منکر. پس نادانان را از گناه کردن و دانایان را به سبب ترک نهی از منکر لعنت فرمود»^۴.

شرایط امر به معروف و نهی از منکر: با بودن چهار شرط، امر به معروف و نهی از منکر واجب می شود:

۱- علم به معروف و منکر - چیزی را که می خواهد به دیگری امر کند و وادارد که بجا آورد، باید یقین به واجب بودنش داشته باشد. مثل اینکه از ضروریات دین یا موارد اتفاق تمام علما و مجتهدین باشد و اگر مسئله اختلافی باشد، امر به آن واجب نیست.

کلکم مسئول عن رعيته یعنی هر فردی به منزله شیان، و هر شبانی مسئول گوسفندان خود است. تمام افراد را مراقب اعمال یکدیگر قرار داده و بر هر نفری ۳ امر واجب فرموده: هم خود پیامورد و بدان عمل کند و هم به دیگری پیامورد و هم غیر خود را وادار به علم و عمل نماید.

۱- ان الله عزوجل ليغضض المؤمنين الضعيف الذي لادين له قليل و ما المؤمن الضعيف الذي لادين له قال صلى الله عليه وآله الذي لادين عن المنكر (وسائل الشيعه ج ۱۱ ص ۳۹۷).

۲- وسائل الشيعه.

۳- ويل لقوم لا يدينون الله بالامر بالمعروف والنهي عن المنكر (وسائل ج ۱۱ ص ۳۹۳).

۴- فان الله لم يلعن القرن الماضي بين ابيدكم الا لتركهم الامر بالمعروف والنهي عن المنكر فلمن الله السفهاء لركوب المعاصي و الحلماء لترك التناهي (نهج البلاغه صبحی الصالح خطبه ۱۹۲ ص ۲۹۹).

برداشته، امر و نهی اواسقاط است و جمعی از فقها فرموده‌اند: در صورتی که نشانهٔ پشیمانی از او ظاهر باشد و عزم بر ترک آن گناه هویدا گردد، باز هم ساقط است. هر چند ترک حرام یا فعل واجب از آن شخص معلوم نباشد.

۴- مفسده و ضرری بر امر و نهی نباشد. بنابراین اگر در امر به معروف یا نهی از منکر گمان ضرری بر جان، یا آبرو، یا مال خود، یا مسلمانی داده شود، وجوب ساقط می‌شود. اما حدیثی که رسیده: «گرامی ترین شهیدان کسی است که سخن حقی نزد ظالمی بگوید و آن ظالم او را بکشد» حمل شده در صورتی که ابتدا، ظن ضرر و مفسده نداشته بلکه گمانش این است که ضرری متوجهش نیست پس حق را می‌گوید و کشته می‌شود.

ضرر موهوم یا جزئی قابل اعتنا نیست: اما احادیثی که در مذمت ترک کنندگان امر به معروف و نهی از منکر از جهت ضرر رسیده مانند حدیث طولانی که جابر از حضرت باقر علیه السلام نقل می‌کند که در آخر الزمان جمعی ریاکار و کم عقل می‌آیند. تا اینکه می‌فرماید: واجب نمی‌دانند امر به معروف و نهی از منکر را، مگر هنگامی که از ضرر در امان باشند و برای خودشان رخصتها و عذرهای می‌طلبند. یعنی برای فرار از نهی از منکر، عذر تراشی می‌کنند. آنگاه می‌فرماید: نماز و روزه و چیزهایی که هیچ ضرری نه در نفس و نه در مال آنها ندارد، بجا می‌آورند و اگر این اعمال ضرری به حالشان داشت، آنرا نیز ترک می‌کردند، چنانچه بزرگترین واجب الهی را که امر به معروف و نهی از منکر است ترک کردند برای ترس رسیدن ضرر به آنها! این قبیل اخبار، به دو وجه ممکن است حمل شود:

۱- مراد از ضرر در این روایات، ضرر موهوم یا مشکوک باشد، یعنی بدون داشتن علم باطن به ضرر، بلکه به مجرد احتمال اینکه شاید از جهت امر و نهی به او ضرری برسد، آنرا ترک می‌کنند و ظاهر است که چنین حالی دلیل بر ضعف ایمان و سستی دینداری است و لذا مورد توبیخ واقع شده است.

۲- وجه دیگر آنکه مراد، ضرر جزئی و کمی است که نزد عاقل دیندار قابل اعتنا

۱- لایوجزون امرأ بمعروف ولا نهياً عن المنکر الا اذا آمنوا الضرر و یطلبون لانفسهم الرخص والمعاذیر... (کافی ج ۵ ص ۵۵).

ترک یکی از واجبات ————— ۲۵۱

ترک یک گناه می‌شود به توهم محروم شدن از نفعی که از مرتکب حرام طمع دارد، او را نهی نمی‌کند در حالی که او را نزد خداوند عذری در ترک نهی از منکر نیست.

خلاصه، هر گاه مفسده و ضرری که مورد اعتنای عقلا است، معلوم یا مظنون باشد که اگر امر به معروف یا نهی از منکر کردی به اومی رسد، در این حال وجوب امر و نهی ساقط می‌شود.

اهم و مهم را باید رعایت کرد: باید دانست که سقوط وجوب در صورتی است که در ترک امر و نهی هم ضرری نباشد و گرنه باید رعایت مراتب ضرر شود. یعنی اگر ضرر ترک امر به معروف و نهی از منکر بیشتر از سبب آوردنش باشد، باید ترک نکند و اگر ضررش بیشتر از ترکش باشد، نباید ترک بکند. مثلاً اگر ببیند مسلمانی را بناحق می‌خواهند بکشند یا به ناموس یا عرض او تجاوز کنند و اومی تواند جلوگیری کند و مانع شود و اثر هم می‌کند. لیکن پس از دشنام شنیدن و قدری ناراحتی و آزار کشیدن - در اینجا باید نهی از منکر کند زیرا ضرری که به او از ناحیه نهی از منکر می‌رسد، نسبت به ضرری که به مسلمان دیگر از ناحیه ترک نهی او وارد می‌شود، ناچیز است.

و چون بنا بر اختصاص است، از بسط مقال خودداری می‌شود.

مراتب نهی از منکر: نهی از منکر سه مرتبه دارد: انکار به قلب و زبان و دست و هر یک از این سه مرتبه را درجاتی است که رعایت آنها واجب، یعنی تا مرتبه سهل‌تر و درجهٔ آسانتر ممکن است اثر کند. انکار به مرتبه و درجه سخت‌تر جایز نیست به شرحی که ذکر می‌شود:

۱- انکار قلبی — لازمهٔ ایمان، آن است که شخص از هر منکر و حرامی بدش بیاید و متنفر باشد و هر معروف و کار نیکی را دوست بدارد. هر گاه مقابل حرامی واقع شد باید کراهت قلبی خودش را آشکار کند و از آن حرام رو برگرداند و به مرتکب آن رو را ترش کند و سخن نگوید. یا اگر مجبور است، هنگام تکلم رو را برگرداند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را امر فرمود که با روهای ترش و درهم کشیده با اهل معصیت برخورد نماییم»^۱. و حضرت

۱- امرنا رسول الله صلی الله علیه و آله ان نلقى اهل المعاصی بوجه مکفهرة (وسائل ج ۱۱

ص ۴۱۳).

صادق علیه السلام می فرماید: «خداوند دو ملک را برای هلاک کردن اهل شهری فرستاد. چون وارد آن شهر شدند، عابدی را دیدند که مشغول عبادت است. گفتند: پروردگارا فلان بنده تومشغول عبادت تو است، چگونه این شهر را عذاب کنیم؟ ندا رسید: به این شخص اعتنائی نیست، زیرا هیچگاه برای ما غضب نکرد و روی خود را برابر گناهکاران ترش و درهم کشیده ننمود»^۱.

حضرت صادق علیه السلام جمعی از اصحاب خود را برای ترک نهی از منکر سرزنش فرمود. راوی گفت: نهی می کنیم، ولی نمی پذیرند و ترک از منکر نمی کنند. فرمود: «از مصاحبتشان خود داری کرده و در مجالستان حاضر نشوید»^۲.

در حدیث دیگر فرمود: «به فاعل منکر بگویند: یا از ما برکنار باش یا منکر را ترک کن و اگر قبول نکرد از او پرهیز کنید و بر کنار باشید».

تأمی شود به این مرتبه نهی از منکر کرد، نباید به مراتب بعد نهی کرد. چنانچه در همین مرتبه هم تا درجه آسان میسر است و اثر دارد، به درجه سخت تر نباید عمل کرد. مثل اینکه رو ترش کردن را مقدم بر اعراض و آنرا مقدم بر ترک صحبت باید قرار دهد و خلاصه ملاحظه الاسهل فالاسهل باید بشود.

گاه می شود که نسبت به بعضی اشخاص، درجه اول نهی که فقط انکار قلبی است، دشوارتر است از مرتبه دوم که انکار زبانی است. مثل اینکه کلام نرم آسانتر از اعراض و ترک صحبت است. در این صورت باید مرتبه دوم را مقدم بدارد.

۲- انکار به زبان — در آن نیز ملاحظه الاسهل فالاسهل باید بشود. در ابتدا باید به ملائمت و سخن نرم و موعظه و نصیحت اکتفا شود. چنانچه خداوند به موسی و هارون فرمود که با فرعون به نرمی سخن بگویند شاید متذکر شود و یا بترسد^۳.

و اگر اثر نکرد، سخن درشت بگویند و در درشتی و نرمی سخن هم ملاحظه درجات آنها را باید نمود.

۳- در صورتی که انکار به زبان اثر نکند، انکار به دست (جوارح) است خواه

۱- وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۴۱۶.

۲- قال علیه السلام اهجروهم واجتنبوا مجالسهم (وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۴۱۵).

۳- وقولا له قولا لينا لعله يذكر ويخشي (سوره ۲۰ آیه ۴۴).

ترک یکی از واجبات — ترک یکی از واجبات به زدن، خواه گوشمالی دادن یا غیر آن باشد. و تا اثر کردن به آسان ممکن است، به زدن سخت نباید اقدام کرد و اگر زدن مختصر فایده نداد، سخت زدن به شرطی که تأثیر داشته باشد، مانعی ندارد.

بلکه هر گاه یقین شود که منکری را که می خواهد نهی کند، سخت مورد خشم شارع است (مانند زناى محصنه و لواط) و احتمال می دهد، به زدن که موجب جرح (زخم شدن) اثر می کند و ترک می شود و ضرر فوق العاده ای هم به طرف نمی رسد (ضرر مختصری است که قابل جبران است) در این صورت، از باب نهی از منکر، زدن سخت نیز واجب است.

در صورتی که به هیچ وجه تأثیری ندارد، تکلیف نیز ساقط است. **مردهای بین زنده ها:** حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «بعضی از مؤمنین با دل و زبان و دست نهی از منکر می کنند، اینها تمام جهات خیر را دارا هستند. بعضی با دل و زبان نهی می کنند پس دو خصلت خیر در آنها است و خصلت دیگر را فاقدند. و برخی تنها به دل انکار می کنند پس یک خصلت خیر در ایشان است و دو خصلت دیگر را که اشرف است فاقدند. اما کسی که هر سه را فاقد است، پس او به منزله مرده ای است در بین زنده ها. تمام اعمال خیر و جهاد در راه خدا نسبت به امر به معروف و نهی از منکر نیست، مگر نسبت قطره به دریا و امر به معروف و نهی از منکر مرگ کسی را نزدیک و رزق کسی را کم نمی کند»^۱.

تولی و تبری: از جمله واجبات، دوست داشتن خداوند و کسانی که امر به دوستیشان فرموده که در رأس ایشان چهارده معصومند و بعد شیعیان و دوستان ایشان و ذریه طاهره و سلسله جلیله سادات از جهت انتسابشان. چنانچه در قرآن مجید، این دوستی را مزد رسالت پیغمبرش قرار داده است^۲.

منظور از تبری و برائت، دشمن داشتن تمام دشمنان خدا و دشمنان دوستان خدا است که در رأس آنها غاصبین و ظالمین آل محمد صلی الله علیه و آله می باشند. و خلاصه دشمن داشتن هر کسی که خدا و رسول صلی الله علیه و آله از آن بیزارند.

۱- وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۴۰۴.

۲- قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربى. (شوری آیه ۲۳).

از آن جمله، دشمن داشتن معصیت و اهل آن است. چنانچه دوست داشتن عبادت و طاعت و اهل آن داخل تولی است. آیات قرآن^۱ و روایات متواتر در بزرگی و اهمیت این دوفریضه الهی که اهم ارکان دین است، بسیار است. و چون از ضروریات مذهب است احتیاجی به ذکر آنها نیست و فقط تبرکاً به چند حدیث اکثفا می شود:

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «اساس اسلام، بر پنج چیز بنا شده است: نماز، روزه، زکات، حج و ولایت و خوانده نشده به چیزی مانند خوانده شدن (و امر شدن) به ولایت»^۲.

در حدیث دیگر می فرماید: «از اساس دین، دوستی با دوستان اهل بیت علیهم السلام و دشمنی با دشمنان ایشان و پیروی و متابعت آنهاست»^۳.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از اصحاب خود پرسید: محکمترین رشته های ایمان (که صاحبش را نجات می دهد و به سعادت همیشگی می رساند) چیست؟ گفتند: خدا و رسولش بهتر می دانند. و بعضی گفتند: نماز، و برخی، روزه، و پاره ای زکات، و گروهی حج و عمره، و عده ای جهاد را گفتند. آنحضرت فرمود: برای آنچه گفتید، فضیلت است. لیکن محکمترین وسائل اینها نیست، بلکه آن دوستی در راه خدا و دشمنی در راه خدا و دوستی کردن با دوستان خدا و بیزارى جستن از دشمنان خداست»^۴.

۱- قل ان كان آبؤكم و ابنؤكم و اخوانكم و ازواجكم و عشيرتكم و اموال اقتر فتمسوها و تجارة تخشون كسادها و مساكن ترضونها احب اليكم من الله و رسوله و جهاد فى سبيله فتر بصوا حتى يأتى الله بامرهم و الله لا يهدي القوم الفاسقين (سوره براءة آیه ۲۴).

۲- بنی الاسلام على خمس: على الصلوة و الزكوة و الصوم و الحج و الولاية و لم يناد بشيء كما نودى بالولاية (كافى ج ۲ ص ۱۸).

الولاية بالفتح المحبة و النصرة و بالكسر الامارة و السلطنة (مجمع البحرين).

۳- وولاية و لين و عدوة عدونا و الدخول مع الصادقين (كافى ج ۲ ص ۱۸).

۴- عن ابى عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله لاصحابه اى عرى الايمان اوثق فقالوا الله و رسوله اعلم و قال بعضهم الصلوة و قال بعضهم الزكوة و قال بعضهم الصيام و قال بعضهم الحج و العمرة و قال بعضهم الجهاد فقال رسول الله صلى الله عليه و آله لكل ما قلتم فضل و ليس به و لكن اوثق عرى الايمان الحب فى الله و البغض فى الله و توالى اولياء الله و التبرى من اعداء الله (كافى ج ۲ ص ۱۲۵).

در مکتوب حضرت رضا علیه السلام در ضمن بیان شرايع اسلام می فرماید: «واجب است برائت و بیزارى از کسانی که به آل محمد صلی الله علیه و آله ظلم نمودند. و بیزارى از ناکثین و قاسطین و ماروقین (اصحاب جمل و جنگ کنندگان در صفین در رکاب معاویه ملعون و خوارج نهروان) و بیزارى از کسانی که منکر ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام شدند اولشان و آخرشان.

و واجب است دوستى على علیه السلام و تابعین او مانند سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و ابو الهيثم و سهل بن حنيف و عبادة بن الصامت و ابوایوب الانصارى و خزيمة بن ثابت و ابو سعید خدرى و نظایر ایشان از کسانی مثل آنها بودند»^۱.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسى که می خواهد لقای خدا را با ایمان دریابد، باید خدا و رسول و مؤمنین را (که در رأس ایشان ائمه هدی هستند) دوست بدارد و باید از دشمنان ایشان بیزار باشد»^۲.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «به خدا اگر سنگی ما را دوست بدارد، خداوند آنرا با ما محشور خواهد فرمود. و آیا حقیقت دین جز دوستى و دشمنى (به تفصیلى که گذشت) چیزى هست؟»^۳.

انکار حق اهل بیت (علیهم السلام): در کتاب وسائل، در باب تعیین کبائر، ضمن حدیثی که در شماره کبائر از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده می فرماید: و انکار حقنا یعنی از جمله گناهان کبیره، منکر حق اهل بیت علیهم السلام شدن است. و در حدیث دیگرى می فرماید: و انکار ما انزل الله یعنی از بزرگترین کبائر، منکر شدن چیزی است که خداوند در قرآن مجید نازل فرموده.

و ظاهر است که مراد از انکار حق اهل بیت علیهم السلام، همان ولایت است که ذکر شد. و همچنین مراد از انکار ما انزل الله؛ حقوق آل محمد صلی الله علیه و آله و ولایت ایشان است.

۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام صفحه ۲۶۸.

۲- من سره ان یلقى الله و هو مؤمن فلیتول الله و رسوله و الذین آمنوا و لیبرء الی الله من عدوهم (روضة کافى).

۳- والله لو احبنا حشره الله منا و هل الدین الا الحب و البغض (بحار).

ترک یکی از واجبات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «در شب معراج، از جمله وحی های خداوند به من این بود که هر کس دوستی از دوستان مرا خسار کند، هر آینه به نبرد با من کین گرفته است. و هر کس با من بجنگد، من با او می جنگم. گفت: پرورد گارا، این دوست تو کیست؟ من دانستم که هر کس با تو بجنگد با او می جنگی. فرمود: آن کسی است که از او پیمان گرفتیم بر دوستی و پیروی از تو و از وصی تو (علی علیه السلام) و از ذریه و نژاد تو وصی تو (یعنی ائمه عشر علیهم السلام)».

هؤلاء الذين آذوا المؤمنين ونصبوا لهم وعاندوهم وعنفوهم في دينهم كم يؤمرهم الى جهنم (کافی ج ۲ ص ۳۵۱).

۱- عنه صلی الله علیه و آله فی حدیث المعراج قال الله تعالی یا محمد صلی الله علیه و آله من اذل لی ولیاً فقد ارضدنی بالمحاربة و من حاربنی حاربتہ قلت یا رب من ولیک هذا فقد علمت ان من حاربک حاربتہ قال تعالی لی ذلک من اخذت میثاقه لک ولو صییک و لذریکتکما بالولاية (کافی ج ۲ ص ۳۵۳).

بعضی از علما احتمال داده اند که مراد از والمحاربة لاولیاء الله که در روایت دیگر از کبائر شمرده شده، مخالفت با آل محمد صلی الله علیه و آله و دشمنی کردن با آنها است.

بنابراین، مراد از این سه عبارت که در سه حدیث است، همان ولایت است. لیکن تحقیق آن است که انکار حق اهل بیت علیهم السلام مراد ولایت و ولایت (بکسر و فتح واو) هر دو است. اما حق ولایت و حکومت ایشان و اولوالامر دانستن آنها، پس اقرار به آن نزد امامیه جزء اصول مذهب و منکر آن قطعاً از ایمان خارج است.

اما حق ولایت (بفتح واو) یعنی نصرت و محبت ایشان به تفصیلی که گذشت، فی الجمله از ضروریات دین اسلام، و منکرش مانند ناصبی ها از دین اسلام قطعاً بیرون و از هر نجسی هم نجس تر می باشد.

واما انکار ما انزل الله، پس ظاهر آن تمام آنچه خداوند نازل فرموده است، در موضوعات مختلفه می باشد. بنابراین، منکر شدن یکی از آنچه خداوند (تقیماً) نازل فرموده گناه کبیره، و در پاره ای موارد موجب کفر است. و چون مهمترین چیزی که خداوند با تأکید شدید نازل فرموده، موضوع ولایت است، پس انکار آن اشد مراتب این گناه کبیره، بلکه برخی از مراتب آن (مانند دشمنی با ایشان) موجب کفر قطعی است چنانچه اشاره شد.

اما محاربة با اولیای خدا، ظاهر آن مطلق دوستان خدا است. یعنی هر کس در مقام دشمنی و ستیزه با یکی از دوستان خدا باشد، مرتکب کبیره شده است. و چون آل محمد صلی الله علیه و آله در رأس تمام دوستان خداوند، پس محاربة و دشمنی با ایشان، اشد مراتب کفر است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «روز قیامت منادی ندا می کند: کجایند کسانی که متعرض و مزاحم دوستان من شدند؟ پس مردمی برخیزند که چهره ایشان گوشت ندارد. گفته می شود: ایشان کسانی هستند که مؤمنین را آزرند و در برابر ایشان ایستادند و با آنها دشمنی ورزیدند و در دینشان سخت گرفتند. پس امر می شود که ایشان را به دوزخ برند»^۱.

۱- اذا كان يوم القيمة نادى الصدود لاولیائی فیقوم قوم لیس علی وجوههم لحم فیقال

اصرار بر گناه ————— ۲۵۹

آموزیده شده است^۱، چگونه مانع پذیرفته شدن طاعات و عبادات می گردد؟ پس معلوم می شود اصرار بر گناه، خود کبیره است که سبب پذیرفته نشدن سایر عبادات است.

در حدیث دیگر در کافی از رسول خدا صلی الله علیه و آله است که: «از جمله نشانه های شقاوت اصرار بر گناه است».

آموزش به شرطی که اصرار نباشد: از جمله شواهد کبیره بودن اصرار بر گناه، آن است که خداوند ترک آنرا شرط آمرزش گناهان و رسیدن به درجات بهشت قرار داده و در سوره آل عمران می فرماید: «و کسانی که هر گاه عمل زشتی بسجا می آورند (یعنی گناه کبیره) یا به نفس خود ستم می کنند، (یعنی گناهان صغیره را مرتکب می شوند) خدا را یاد می نمایند و آمرزش گناهان خود را از خدا می خواهند و جز خدا کیست آمرزنده گناهان؛ و ایشان دانسته اصرار بر گناهی که بسجا آورده اند ندارند، پاداششان، آمرزش خداوند و جاودان بودن در بهشت هائی است که دارای جو بهای روان است و چه نیکو است مزد عمل کنندگان»^۲.

در تفسیر المیزان می نویسند: فاحشه، به معنی عمل قبیح و زشت است و استعمال آن در زنا شایع است؛ بنابراین، اگر مراد از آن در این آیه شریفه، خصوص زنا باشد ناچار مراد از کلمه ظلم خصوص گناهان صغیره است. و از جمله «ذکروا الله» که در آیه شریفه است استفاده می گردد که شرط اساسی استغفار و توبه این است که انسان خدای را به یاد آورد و از صمیم قلب بسوی او بازگشت نماید و گرنه صرف لقلقه زبان که از روی عادت و یا به جهات دیگر گفته شود فایده ندارد. و جمله «ولم یصروا علی ما فعلوا»، استغفار و توبه را به اصرار نداشتن بر گناه مقید ساخته است، چه آنکه اصرار بر گناه و تکرار آن حالتی در روح انسان به وجود می آورد که با آن حالت، دیگر یاد خدا هم مفید فایده نخواهد بود و آن حالت عبارت است از سبک شمردن امر الهی، و بی پروا بودن در هتک حرمت او، و خود را در پیشگاه مقدس بزرگ شمردن. و بدیهی است که با پدید

۱- ان تجتنبوا کبائرما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم... (کافی ج ۲ ص ۲۷۶).

۲- والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا لذنوبهم و من یغفر الذنوب الا الله و لم یصروا علی ما فعلوا و هم یعلمون اولئک جزاؤهم مغفرتمن ربهم و جنات تجری من تحتها الانهار خالدين فیها و نعم اجر العاملين. (سوره آیه ۳۱۵).

۴۰- اصرار بر گناه

چهل از گناهان کبیره منصوصه، اصرار بر گناهان است که در روایت اعمش از حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «والاصرار علی صفائر الذنوب؛ و از جمله کبائر اصرار کردن بر گناهان صغیره است».

و همچنین صدوق از حضرت رضا علیه السلام نقل کرده که جزء کبائر می فرماید: والاصرار علی الذنوب. و همچنین از حضرت صادق علیه السلام چنین رسیده است «گناه صغیره ای که بر آن اصرار شود، دیگر صغیره نیست بلکه کبیره است. چنانچه گناه کبیره ای که از آن پشیمانی حاصل شود و عزم بر ترک آن داشته باشد، دیگر کبیره نیست. یعنی عتاب از آن ساقط می شود» و دلالت این حدیث بر کبیره بودن اصرار، ظاهر است.

ابو بصیر می گوید: حضرت صادق می فرماید: «به خدا قسم که خداوند چیزی را از عبادت و طاعت بنده نمی پذیرد، در حالی که آن بنده مصر باشد بر چیزی از گناهان»^۲. دلالت این حدیث هم بر کبیره بودن اصرار بر واضح است. زیرا گناه صغیره ای که به واسطه ترک کبائر و انجام واجبات، خود به خود برطرف می شود و

۱- لا صغیر مع الاصرار ولا کبیره مع الاستغفار (کافی ج ۲ ص ۲۸۸).

۲- عن ابی بصیر قال سمعت ابا عبدالله یقول لا یقبل الله شیئاً من طاعته علی الاصرار علی شیء من معاصیه (کافی ج ۲ ص ۲۸۸).

آمدن این حالت در انسان، دیگر روح بندگی باقی نمانده، در نتیجه یاد خدا هم دارای اثر و نتیجه‌ای نمی‌تواند باشد. و باید دانست که این جریان در صورتی است که تکرار گناه و اصرار بر آن، از روی علم و عمد باشد و لذا فرمود: «وهم يعلمون».

از بزرگترین گناهان: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «بترس و دوری کن از اصرار بر گناه، زیرا اصرار از بزرگترین گناهان کبیره و عظیم‌ترین جرائم است»^۱. و «بزرگترین گناهان نزد خداوند گناهی است که بجا آورده‌اش بر آن اصرار داشته باشد»^۲ و همچنین می‌فرماید «الاصرار اعظم حوبه = اصرار بر گناهان بزرگترین گناهان است».

محقق خوانساری در شرح و ترجمه این جمله از فرمایشات امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: اصرار بر گناه عظیم‌تر است به حسب گناه، یعنی اصرار از گناهان دیگر بزرگتر است. بنابراین، حوبه ممکن است به نصب خوانده شود و ممکن است به خرج خوانده شود اصرار عظیم‌تر گناهی است. و بر هر تقدیر، مراد این است که اصرار، از گناهان کبیره است. هر چند اصرار بر صغیره باشد. و ممکن است مراد این باشد که گناه اصرار، از سایر گناهان کبیره نیز عظیم‌تر است. و مؤید این است آنچه‌از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: «والله قبول نمی‌کند خدا چیزی را از اطاعت او با اصرار بر چیزی از معاصی او».

اصرار بر گناه چیست؟ کبیره بودن اصرار بر گناه صغیره، مورد اتفاق فقها بلکه اجماعی است لیکن در معنی اصرار، اختلاف نموده‌اند و بر چند قولند. قدر مسلم یعنی آنچه که به اتفاق اصرار و کبیره است آن است که شخص پس از گناه صغیره‌ای که انجام داده، از آن پشیمان نشود بلکه باز هم بجا آورد و بر آن مداومت نماید. مثلاً اینکه پوشیدن لباس حریر یا در دست کردن انگشتری طلا که بر مردان حرام است، کبیره بودنش اگر ثابت نشده باشد، در صورتی که شخص از پوشیدنش دست بردارد و بر آن مداومت نماید، قطعاً گناه کبیره می‌شود. و نیز مانند کسی که در نظر کردن به نامحرم یا داخل خانه مردم

۱- ایاه و الاصرار فانه من اكبر الكبائر و اعظم الجرائم. (كتاب الغرر للآمدی ج ۱ ص ۱۵۱).

۲- اعظم الذنوب ذنب اصر عليه صاحبه (كتاب الغرر للآمدی ج ۱ ص ۲۰۳).

مداومت دارد، بدون اینکه پس از هر نظری پشیمان شود و استغفار نماید. البته چنین مداومتی اصرار و از گناهان کبیره است به اتفاق فقها.

در صورتی که چند نوع گناه صغیره مرتکب شود بدون اینکه بین آنها پشیمان شود و استغفار نماید، مثل اینکه لباس حریر بپوشد و انگشتری طلا به دست کند و به نامحرم بنگرد و با او مصافحه و ملاسه نماید. شهید علیه الرحمه در کتاب قواعد و جمعی دیگر از فقها فرموده‌اند: اینهم اصرار بر صغیره و در حکم کبیره است و فرقی نیست بین مداومت بر یک نوع از گناهان صغیره یا چند نوع لغتاً و عرفاً.

بعضی از فقها فرموده‌اند: بجا آوردن گناه صغیره یک مرتبه با عزم به انجام دومرتبه آن اصرار است، یعنی مجرد تصمیم به تکرار آن گناه، اصرار است و شهید در قواعد این صورت را اصرار حکمی می‌نامد.

بعضی دیگر فرموده‌اند: ترک توبه از گناهی که کرده اصرار است هر چند آنرا تکرار نکند و تصمیم بر تکرارش نیز نداشته باشد. ولی آنچه به نظر می‌رسد این است که صدق اصرار در این دو صورت اخیر از حیث لغت و عرف مشکل است بلکه خلاف ظهور عرفی کلمه اصرار است.

آنچه ممکن است مدرک این دو صورت اخیر باشد دو روایت است: یکی روایت جابر از حضرت باقر علیه السلام است که در تفسیر «ولم یصروا» از آیه سابقه می‌فرماید: «اصرار آن است که شخص گناهی کند و از آن استغفار ننماید و عزم بر ترک آن نداشته باشد»^۱.

پس محتمل است که منظور امام علیه السلام، بیان مراد از اصراری است که در آیه شریفه است نه اصراری که از گناهان کبیره می‌باشد. روایت دیگر حسنه ابن ابی عمیر از حضرت باقر علیه السلام است و قسمتی از آن که محل شاهد است این است که می‌فرماید: «نیست مؤمنی که گناه کبیره از او سرزند، در حالی که می‌داند به سبب آن عقاب خواهد شد مگر اینکه از کردار خود پشیمان خواهد شد و هر گاه پشیمان شد، پس تائب و سزاوار شفاعت است. و کسی که از گناه خود پشیمان نشود مصر است و مصر هم

۱- الاصرار ان یذنب الذنب فلا یستغفر الله ولا یحدث نفسه بتوبه فذلك الاصرار. (اصول کافی ج ۲ ص ۲۸۸).

اصرار بر گناه ————— ۲۶۳

است که مؤاخذه نشدن از گناهان صغیره پس از دوری کردن از تمام گناهان کبیره، فضل و رحمتی از طرف خدا است و گرنه برای هر یک از نواهی الهی؛ کبیره و صغیره، استحقاق عقوبت، عقلاً ثابت است و ظاهر است که مورد فضل خدا کسی است که از جاده بندگی بیرون نرود و کسی که اهل عجب و ناز است و خود را به حقارت و خدای را به عظمت نشانخته و به همین جهت گناه خود را هیچ می بیند، مورد فضل خدا قرار نمی گیرد بلکه چنین کسی سزاوار خذلان و انتقام است.

بالجمله خدای تعالی به فضلش گناه صغیره کسی را (پس از ترک کبائش) می بخشد که گناهش را کوچک و ناچیز ببیند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «سخت ترین گناه آن است که بجا آورنده اش آنرا خوار شمارد»^۱.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «از گناهانی که آمرزیده نمی شود، گفتن شخص است که کاش مؤاخذه نمی شدم مگر به این گناهی که کرده ام»^۲ یعنی این گناه که چیزی نیست و از آن حضرت است که «بترسید از گناهانی که کوچک و خوار گرفته شده، جز این نیست که از طرف خداوند از آنها سؤال خواهد شد و بر شخص جمع کرده می شود تا او را هلاک می کند»^۳.

حضرت صادق علیه السلام فرموده: «بترسید و پرهیز کنید از گناهانی که حقیر و کوچک گرفته شده است. روای گفت: محقرات ذنوب کدام است؟ امام علیه السلام فرمود: شخص گناهی می کند پس می گوید خوشا به حال من اگر جز این گناهی نداشته باشم پس این گناه کوچک و ناچیز است»^۴.

۲- خوشحالی بر گناه: از چیزهایی که گناه صغیره را کبیره می کند، مسرت و

۱- قال علی علیه السلام اشد الذنوب ما استهان به صاحبه (وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۲۴۶).

۲- عن ابی جعفر علیه السلام من الذنوب التي لا تتفر قول الرجل لیتنی لم اؤاخذ الا بهذا.

۳- ایاکم ومحقرات الذنوب فان لها من الله طالباً و انها لتجتمع علی المرء حتی تهلكه.

(وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۲۴۷).

۴- قال ابو عبد الله علیه السلام اتقوا المحقرات من الذنوب فانها لا تتفر قلت و ما المحقرات قال علیه السلام الذنب یقول طوبی لی لو لم یکن لی غیر ذلک (کافی باب استصغار الذنوب ج ۲ ص ۲۸۷).

۲۶۲ ————— گناهان کبیره ج ۲

آمرزیده شدنی نیست. زیرا در حقیقت به آنچه وعده داده شده، ایمان ندارد و اگر وعده های الهی باورش بود حتماً پشیمان می شد»^۱.

در این حدیث مانند حدیث جابر، حضرت پشیمان نشدن و ترک توبه و استغفار از گناهی را که مرتکب شده، اصرار دانسته، هر چند آن گناه را تکرار نکند و تصمیم بر تکرار هم نداشته باشد.

لیکن چنانچه ملاحظه می فرمائید؛ اولاً: مورد کلام امام علیه السلام گناه کبیره است و محتمل است که ترک توبه از گناه کبیره اصرار باشد. ولی در گناه صغیره تکرار عملی آن گناه اصرار باشد. و ثانیاً: کلام امام علیه السلام در موردی است که ترک توبه از روی بی میلانی و بی اعتنائی به وعده های الهی و امن از قهر خدا باشد و ظاهر است که ترک توبه در چنین حالی خود امن از مکر خدا است که از گناهان کبیره است. و ممکن است که چنین ترک ندامت و توبه ای را مجازاً اصرار بنامند چنانچه از حضرت باقر علیه السلام چنین رسیده «اصرار بر گناه امن از مکر خداست و از مکر خدا ایمن نمی شود مگر گروه زیانکاران»^۲.

بالجمله قدر مسلم از معنی اصرار، تکرار عملی گناه است بدون پیدا شدن پشیمانی و توبه پس از آن گناه، به طوری که عرفاً گنجه شود مداومت بر آن گناه نموده یا زیاد گناه می کند.

۱- کوچک شمردن گناه: بعضی از علما فرموده اند: چنانچه هر گناه صغیره ای به واسطه اصرار، کبیره می شود و چند عنوان است که با هر گناه صغیره ای صادق شود، آنرا کبیره می کند از آن جمله: ۱- استصغار گناه است یعنی کسی که گناه صغیره ای از او سرزد، هر گاه گناه خود را کوچک و ناچیز شمارد و خود را سزاوار عقوبت الهی نداند، گناهش کبیره و مستحق قهر خدا است. زیرا در این حال، نهی خدا را خوار دانسته و از راه بندگی بیرون رفته است و به تصریح روایات چنین گناهی آمرزیده شدنی نیست^۳. و سر مطلب آن

۱- ما من احد یرتکب کبیره من المعاصی و هو یعلم انه سیمقاب علیها الا ندم علی ما ارتکب و متی ندم کان تائباً مستحقاً للشفاعة و متی لم یندم علیها کان مصراً و المصراً لا ینفّر له لانه غیر مؤمن بعقوبة ما ارتکب ولو کان مؤمناً بالعقوبة لندم. (کتاب جهاد وسائل ج ۱۱ ص ۲۶۶ یا دورقی).

۲- ان الاصرار علی الذنب امن من مکر الله و لا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون (تحف العقول).

۳- به پاروقی ۲ صفحه ۱۱ و پاروقی ۱ صفحه ۸۹ همین کتاب مراجعه شود.

خوشحالی از گناهی است که کرده. زیرا لازمه ایمان به خدا و روز جزا، اندوهناک شدن و پشیمان گردیدن از گناهی است که کرده، هر چند صغیره باشد. چنانچه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که کارهای نیکش او را شاد و اعمال زشتش او را اندوهناک سازد او مؤمن است»^۱.

همانطوری که خداوند بزرگ است، مخالفت امر و نهی او هم بزرگ است.

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که: «در موقع گناه، به گناهی که بنظر خود کوچک است منکر، بلکه به بزرگی خداوندی بنگر که مخالفت او را می کنی»^۲.

و چنانچه پشیمانی و حسرت از گناه، آنرا برطرف می کند و صاحبش را پاک می نماید، خوشحالی بر گناه آنرا بزرگ کرده و ثابت می دارد و در حقیقت مسرت از گناه، امن از مکر الهی است که بزرگی گناهش ذکر شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که گناهی کند در حالی که خندان باشد، داخل در آتش می شود در حالی که گریان است»^۳ و همچنین فرمود «چهار چیز در گناه بدتر از خود گناه است. کوچک شمردن گناه، افتخار کردن به آن، خوشحالی از آن و اصرار کردن به آن»^۴.

۳- آشکار کردن گناه: از آن جمله اظهار کردن و نقل نمودن گناه خود برای دیگران است و نیز اظهار گناه، هتک حرمت الهی است.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که حسنه و کارخیری بجا آورد و آنرا از غیر خدا پنهان دارد، هفتاد برابر می شود. (نسبت به حسنه ای که آشکار باشد) و کسی که گناهی مرتکب می شود، پس اگر آنرا (از روی بی حیائی و بی اعتنائی به شرع) فاش و آشکار نمود مورد خذلان خدا واقع می شود (یعنی موفق به توبه نمی شود و از نظر لطف می افتد) و اگر آنرا (از روی حیانه نفاق) پنهان داشت آمرزیده خواهد شد»^۵.

۱- من سرته حسنه و سائته سیئه فهو مؤمن (وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۲۶۶).

۲- وسائل الشیعه کتاب جهاد ج ۱۱ ص ۲۴۷.

۳- من اذنب ذنباً و هو ضاحک دخل النار و هو باکی (جهاد وسائل ج ۱۱ ص ۲۴۰).

۴- اربعة ففی الذنب شر من الذنب الاستحقاق والاقتضار والاشتباه والاصرار. (مستدرک)

۵- المستتر بالحسنة يعدل سبعین حسنة المذنب بالسببة مخدول والمستتر بها مغفور له (کافی ج ۲ ص ۴۲۸).

باید دانست که اظهار گناه در دو صورت ضروری ندارد! یکی جایی که غرض عقلانی بر آن باشد، مانند: اظهار آن نزد طبیب اگر برای معالجه اظهار آن لازم شود یا نزد عالمی برای دانستن حکم آن ضرورت اقتضا کند. دوم اظهار گناهکاری به طور عموم نه به ذکر گناه خاصی، آن هم ضروری ندارد بلکه هنگام اظهار عبودیت و مسکنت بسیار ممدوح است مثل اینکه بگویند من به درگاه الهی گنه کارم، روسیاهم گناهان بزرگی از من سرزده است.

بلکه اقرار به گنه کاری نزد پروردگار، از بزرگترین اقسام مناجات و عبادات است و در پذیرفته شدن توبه و نورانیت قلب و ارتقاء درجه اثرات بزرگی دارد.

و بالعجمله اعتراف به گناه به طور عموم و اقرار به تقصیر، ضد عجب و ادلال است و طریقه پسندیده بزرگان دین بوده حتی در نامه ها و کتابها لقب خود را عاصی، مذنب، خاطی، اقل، احقر العباد و نظایر اینها می نامیدند.

۴- موقعیت اجتماعی شخص و گناه: در صورتی که شخص در اجتماع، مورد نظر باشد، به طوری که گفتار و کردارش در حالات مردم مؤثر باشد، مانند اهل علم و مشهورین به قدس و تقوا که جهت پیشوائی معنوی خلق را دارا هستند، در صورتی که گناه صغیره ای از ایشان سرزد، سبب جرأت و اقدام خلق به گناهان کبیره می شود. بلکه گاه سبب تزلزل اصل ایمان و عقیده آنها می گردد. می توان گفت: گناه صغیره چنین شخصی، امر به منکر است. یعنی عملاً و نیز به حکم عقل و شرع، علم و دانش او اهمیت گناهش را زیاد می کند و صغیره اش را در حکم کبیره می سازد.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «برای جاهل هفتاد گناه آمرزیده می شود، پیش از آنکه یک گناه از عالم بخشیده شود»^۱.

زلة العالم تقصد العوالم: محقق خوانساری در شرح و ترجمه این جمله امیرالمؤمنین علیه السلام چنین می فرماید: لغزش عالم، عالمی را فاسد می کند مراد به لغزش عالم، گناهی است که بکند، یا غلط و خطائی است که از او در حکم شرعی واقع شود، و فاسد کردن هر یک از این دو، عالمی چند را، به اعتبار این است که هر گاه، عالم با وجود علم و دانشمندی گناه بکند، قبیح آن از نظر اکثر مردم زائل شود و مرتکب آن

۱- یقفر للجاهل سبعون ذنباً قبل ان یقفر للعالم ذنب واحد (کافی ج ۱ ص ۴۷ باب لزوم الحجة)

اصرار بر گناه —————
ورثه با بعضی آنها است که از ارث محرومشان سازد. در تفسیر قمی ضمن شرح آیه ۱۸۱ سورۃ بقره، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که جنف آن است که به بعضی از ورثه میل کند و از بعضی صرف نظر نماید. و اثم آن است که دستور دهد، آتشکده‌ها را آباد کنند و مسکرات تهیه نمایند (خلاصه وصیت کند که مالش را در حرام صرف نمایند) در هر دو صورت بر وصی است که به هیچ یک از اینها عمل نکند.

رعایت وارث فقیر لازم است: اگر وارث غنی باشد، موصی می‌تواند تا ثلث مال خود را وصیت کند، و بیشتر از آن، موقوف بر اذن وارث است. و چنانچه بعضی وارث‌هایش فقیر یا صاحب صابح و تقوای بیشتری باشند، موصی می‌تواند از ثلث مالش چیزی برای او وصیت کند که زیاده‌تر از حق ارث به او بپردازد.

اگر وارث فقیر باشد، بهتر آن است که وصیت نکند، یا بیش از سدس (یک ششم) یا خمس (یک پنجم) وصیت نماید زیرا بی‌نیاز شدن وارث فقیر، خود از بهترین مصارف خیر است. زیرا صله رحم است، مخصوصاً اگر صغیر باشد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «وصیت کردن به خمس دارائی نزد من، بهتر است که به ربع وصیت کنم و وصیت به ربع نزد من از ثلث بهتر است، و کسی که به ثلث دارائی خود وصیت کند، چیزی را ترک نکرده است»^۲. یعنی آنچه را که می‌توانسته وصیت کند و به ورثه نرساند کرده است.

حضرت رضا علیه السلام می‌فرماید: «مستحب است شخص وصیت کند، مقداری از مالش را به خویشاوندانش که جزء ورثه او نیستند، بدهند. و کسی که چنین وصیت نکند، هنگام مردنش عملش به نافرمانی خداوند تمام شده است»^۳.

و شاید جهت معصیت بودنش این باشد که، در آن ساعت، صله ارحام را که یکی از واجبات مهم الهی است، اطاعت نکرده است. و در صورتی که ترک چنین وصیتی پیش مردم، قطع رحم باشد، مثلاً شخص ثروتمندی است و رحم فقیر غیر وارثی نیز دارد،

۱- فمن خاف من من موص جفنا واثماً... (سورۃ آیه ۱۸۱).

۲- لان اوصی بالخمس احب الی من ان اوصی بالربع ولان اوصی بالربع احب الی من ان اوصی بالثلث ومن اوصی بالثلث فلم یترك شیئاً. (جلد ۲۳ بحار صفحه ۴۶ ج ۱۰۳ جدید ص ۱۹۷).

۳- و يستحب ان یوصی الرجل لقرابته ممن لا یورث شیئاً من ماله قل او کثرو ان لم یفعل فقد ختم عمله بمعصیه. نقل از فقه الرضا. (بحار الانوار جدید ج ۱۰۳ ص ۱۹۹).

گردند و آثار سهل شمارند. و خطا و غلطی که در حکمی بکند، گاه باشد که آن حکم مدتها جاری شود، میان جمعی کثیر و بنای بسیاری از امور ایشان بر آن گذاشته شود. پس باید که اهتمام عالم در اجتناب از گناه و حفظ خود از خطا و غلط، از دیگران بسیار زیاد باشد.^۱ و نیز از همان حضرت است که: «لغزش عالم، مانند شکستن کشتی است که غرق می‌شود و دیگران را نیز با خود غرق می‌سازد»^۲.

در حکم کبیره واقعی است: آنچه گفته شد. که گناه صغیره با یکی از این عناوین: استحقار، استصغار، مسرت بر گناه، اصرار، علم، کبیره می‌شود، ظاهراً مراد کبیره واقعی و شدت استحقاق عقوبت است. یعنی گناه صغیره با یکی از این عناوین، در استحقاق عذاب، مانند گناه کبیره است. و اما کبیره شدن اصطلاحی صغیره، با یکی از این عناوین، به طوری که صاحب آن محکوم به فسق و عدم عدالت شود، معلوم نیست، بلکه خلاف آن ظاهر است. و قدر مسلم از کبیره اصطلاحی شدن گناه صغیره، اصرار به آن است. تعیین اصرار، عرفی است: چنانچه گذشت، اصرار آن است که گناه معینی را مکرر بسجا آورد، بدون اینکه بعد از هر مرتبه پشیمان شود و توبه کند. یا گناه از او به طور کلی زیاد سرزند، هر چند از انواع متعدد باشد.

اما تکرار و زیادی گناه به چند مرتبه حاصل می‌شود، تعیین آن به نظر عرف است و میزان معینی برای آن نیست زیرا به اختلاف گناهان صغیره و قرب و بعد آنها از کبائر، مختلف می‌شود. بعضی به سه بار کبیره است و بعضی به بیشتر و برخی به کمتر، و به هر حال تعیین آن به نظر عرف است.

قابل توجه: گناهانی که ضمن چهل عنوان ذکر گردید، آنتهایی است که در نص معتبره به کبیره بودنش تصریح شده. چنانچه به تفصیل ذکر شد، در کتاب وسائل الشیعه باب تعیین الکبائر از کتاب جهاد، دو روایت مرسله نقل نموده که در یکی استحلال الیت ضمن کبائر غیر منصوصه ذکر می‌گردد. اینک به طور اجمال، حیف در وصیت یادآوری می‌شود، تا از گناهان منصوص، چیزی فروگذار نشده باشد.

الحیف فی الوصیه: حیف در وصیت به معنی ستم و تعدی کردن در باره تمام

۱- الغرور الدردر والآمدی جلد ۴ ص ۱۰۹

۲- قال علیه السلام: زلة العالم کانکسار السفینه: تفرق و تفرق معها غیرها (الغرور والدردر).

پس حرام قطعی و از گناهان کبیره است، چنانچه گذشت.

وارث بر دیگران مقدم است: حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «مردی از

انصار مرد، در حالی که چند کودک خرد سال داشت و از مال دنیا فقط شش بنده داشت. هنگام مرگش همه را آزاد کرد. چون کار او را به حضرت رسول صلی الله علیه و آله گزارش دادند، فرمود: با او چه کردید؟ گفتند: او را دفن کردیم. فرمود: اگر دانسته بودم، او را نزد مسلمانان دفن نمی کردیم، زیرا فرزندان خود را به گدائی انداخت»^۱.

تقسیم ترکه مطابق دستور: بالجمله برای شخص، وصیت کردن بیش از ثلث

دارائیش جایز نیست. و اگر چنین کرد، بر وصی لازم است که فقط به مقدار ثلث به وصیتش عمل کند. مگر آنچه را که وارث اذن دهد.

و نیز وصیت کردن در امور حرام، جایز نیست، و بر وصی واجب است که اگر

موصی وصیت کرده، آنرا ترک کند و در امور خیریه صرف نماید.

و نیز محروم کردن بعضی از ورثه از ارث، جایز نیست، و بر وصی واجب است

که ارث او را مطابق آنچه خدا معین فرموده به او بدهد.^۲

و نیز نرؤنمندی که، وارث از طبقه اول ارث (مانند اولاد و والدین) دارد، هر گاه

از طبقه دوم (مانند برادر و خواهر)، یا از طبقه سوم ارث (مانند عم و خاله و خاله)،

رحم تهیدستی داشته باشد، باید وصیت کند که مقداری از مال او را به آن رحم فقیر بدهند. و اگر این وصیت را ترک کند و عرفاً قطع رحم باشد، گناه کار مرده است. چنانچه

گفته شد. حضرت صادق علیه السلام وصیت فرمود: که به حسن افطس که پسر عم

آنحضرت بود، هفتاد اشرفی از مال آنحضرت به او بدهند. و نیز در باره چند نفر دیگر از

ارحام، وصیت فرمود که مقداری از مال آنحضرت به آنها دهند. یک نفر گفت: ای آقا، عطا

می کنی به کسی که حمله بر تو کرد و می خواست با کارد تورا بکشد. امام فرمود:

می خواهی من از آن کسان نباشم که خدا مدح کرده ایشان را به صله کردن رحم، و در

وصف ایشان فرموده: «والذین یصلون ما امر الله به ان یوصل ویخشون ربهم ویخافون سوء

الحساب» و تمام حدیث در بحث قطع رحم نقل شده است.

۱- لوعلمت ما دفنهم اهل الاسلام ترك ولده یتكفون الناس (وافی ج ۷ ص ۹).

۲- برای دانستن مسائل وصیت، به رسائل عملیه و کتب فقهی مراجعه شود.

«باب دوم»

کبائر غیر منصوصه

فصل اول

چنانچه در اول کتاب ذکر شد، کبیره بودن گناهان، به یکی از چهار راه ثابت می شود: اول، در نص معتبر به کبیره بودن آن تصریح شده باشد. دوم، در قرآن مجید یا روایت معتبر، وعده صریح یا ضمنی به آتش و عذاب بر آن داده شده باشد. سوم، در کتاب یا سنت تصریح شده باشد به اینکه از یکی از کبائری که کبیره بودنش به یکی از دوازه فوق ثابت شده باشد، بزرگتر است. چهارم، آن گناه نزد متدینین بزرگ باشد.

قسم اول در باب اول، ضمن چهل گناه، مفصلاً ذکر گردید. و سه قسم دیگر در باب دوم، ضمن سه فصل بیان می شود. پیش از شروع به شماره آنهائی که وعده آتش بر آن داده شده، باید دانست که مدرک این حکم، روایات کثیره ای است که در آنها به این مطلب تصریح شده، از آن جمله، در صحیحه ابن ابی یعفور، از حضرت صادق علیه السلام که: «عدالت شخص شناخته می شود به ترک گناهان کبیره ای که خداوند بر آن وعده آتش داده است»^۱.

از این فرمایش، به خوبی ظاهر می شود، هر گناهی که بر آن وعده آتش داده شده، کبیره است. و مثل همین است، صحیحه علی بن جعفر علیه السلام که از برادر بزرگوارش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از کبائری که خداوند در قرآن می فرماید:

۱- و یعرف باجتنب الکبائر التي اوعد الله عليها النار. (وسائل)

کبائر غیر منصوصه
جمله، کنایه از عذاب و هلاکت همیشگی تارک الصلوة است. چنانچه در صحیحۀ عبدالمعظم، همین حدیث را شاهد بر کبیره بودن ترک نماز قرار داده است.

از اینجا ظاهر می شود، صحت آنچه به ابن عباس نسبت می دهند که فرمود: گناهان کبیره به هفتصد نزدیکتر است تا به هفت زبیرا گناهانی که در کتاب یا سنت معتبره، وعده صریح با ضمتی به عذاب بر آن داده شده، بسیار است و اگر به طور تفصیل و جداگانه جمع آوری شود، از هفتصد هم می گذرد و جمع آوری آنها با ضیق مجال، در نهایت سختی و اشکال است. بنابراین، در اینجا به پاره ای از آنهایی که بیشتر مورد ابتلای عمومی است اشاره می گردد.

ضمناً متذکر می شود که آنچه در باب اول گذشت، تمام از کبائری است که علاوه بر اینکه تصریح به کبیره بودنش شده، وعده عذاب هم بر آنها داده شده است.

ان تجتنبوا کبائر... می پرسد. امام علیه السلام می فرماید: «کبائر، گناهانی است که خداوند بر آنها آتش را لازم فرموده است»^۱ و نظیر آنرا در کافی، از حلی، از امام صادق علیه السلام نقل نموده است.

ابو بصیر می گوید: از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که این آیه را تلاوت فرمود «کسی که حکمت به او داده شده، پس خیر بسیاری به او عطا شده است»^۲ پس حضرت در معنی حکمت فرمود: «شناختن امام علیه السلام و بر کناری از گناهان کبیره ای است که خداوند آتش را سرای آن فرموده است»^۳.

محمد بن مسلم از آن حضرت روایت می کند: «هر گناهی که خداوند، آتش را سزایش قرار داده کبیره است»^۴.

و بالجمله از مجموع نصوص کبیره، خصوصاً صحیحۀ عبدالمعظم علیه السلام، دانسته می شود، هر گناهی که در قرآن مجید یا سنت معتبر از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و یا ائمه علیهم السلام وعده آتش بر آن گناه بالخصوص داده شده، کبیره است. خواه صریحاً و بدون واسطه، مانند در آتش بودن تارک الصلوة^۵، یا بواسطه، مثل این که فرماید: «تارک الصلوة مشرک است»^۶. و بعد هم فرماید: «مشرک در آتش جهنم است»^۷ و همچنین، خواه وعده صریح به آتش، بر عمل به آن داده شده باشد^۸، یا وعده ضمتی مانند فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله. «کسی که نماز را عمدتاً ترک کند از پناه خدا و رسولش بیرون است»^۹ و ظاهر است که این

۱- سئل عن الکبائر التي قال الله تعالى ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم... قال علیه السلام الکبائر التي اوجب الله عزوجل علیها النار. (کافی ج ۲ ص ۲۷۶).

۲- ومن يؤت الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً کافی ج ۲ ص ۲۸۴.

۳- قال علیه السلام معرفة الامام واجتناب الکبائر التي اوجب الله علیها النار (کافی ج ۲ ص ۲۸۴).

۴- عن محمد بن مسلم انه (ع) کل ما وجب الله علیها النار (کافی ج ۲ ص ۲۷۷).

۵- فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیاً (سورة ۱۹ آیه ۶۰).

۶- واقیموا الصلوة ولا تکنوا من المشرکین (سورة ۳۰ آیه ۳۱).

۷- ان الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین فی نار جهنم... (سورة بینه آیه ۵).

۸- فویل للمصلین الذین هم عن صلواتهم ساهون (سورة ۱۰۷ آیه ۴ تا ۶).

۹- من ترک الصلوة عمداً فقد بره من ذمة الله وذمة رسوله صلی الله علیه و آله (وسائل الشیعه ج ۳ ص ۲۹).

مرده باشد. البته بد می دارید آنرا»^۱.

در این آیه شریفه احتمالاتی است: یکی اینکه، بیان کیفیت عذاب آخرتی غیبت کننده باشد. به این ترتیب که غیبت، در آخرت، به صورت خوردن گوشت مرده غیبت شده مجسم می شود. و شاهد این احتمال هم، روایت شریفی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است که می فرماید: «در شب معراج، گروهی را در آتش دیدم در حالی که مردار می خوردند. از جبرئیل پرسیدم: اینها چه کسانی هستند؟ گفت: اینها کسانی هستند که در دنیا، گوشت مردم را می خوردند»^۲ یعنی غیبت مردم را می کردند.

احتمال دیگر آن است که مراد تنزیل حکمی باشد، یعنی غیبت کردن به منزله خوردن گوشت مرده غیبت کرده شده است در حکم، و چنانچه در باب اول ذکر شده، اکمل میته، از گناهان کبیره است.

حضرت اما حسن عسکری علیه السلام می فرماد: «غیبت کردن شما از برادر مؤمنان بزرگ است، در حرام بودن از خوردن مردار»^۳ بنابراین، از هر یک از این دو احتمال، استفاده کبیره بودن گناه غیبت از آیه شریفه ظاهر است.

در سورة هززه می فرماید: «ویل لكل هنزة لمزة» در تفسیر مجمع البیان می نویسد: این جمله، وعده عذابی است از طرف خداوند برای هر غیبت کننده و نسامی کننده که بین دوستان را جدائی می اندازد.

بعضی گفته اند: هززه، طعن زننده، و لمزه، غیبت کننده است. و بعضی بر عکس گفته اند: و بعضی هم فرموده اند: هززه، کسی است که روبروید گوئی کند. و لمزه، کسی است که در غیاب شخص از او غیبت کند.

ویل هم، نام درکه ای است از درکات جهنم، یا چاهی در آن است. و به معنی شدت عذاب هم استعمال شده است. بنابراین غیبت، گناهی است که در قرآن مجید، در جاهای متعدد، وعده عذاب بر آن داده شده و کبیره است.

غیبت و روایات اهلیت علیهم السلام: روایاتی که در آنها وعده عذاب بر

۱- ولا یغیب بضعکم بعضاً ایجاب احدکم ان ینکل لحم اخیه میناً فکرمه (سورة حجرات آیه ۱۲).

۲- مستدرک کتاب حج باب ۱۳۲.

۳- اعلما ان غیبتکم لایحکم المؤمن من شیعة آل محمد صلی الله علیه و آله اعظم فی التحريم من المیة قال الله تعالی ولا یغیب بضعکم بعضاً... (مستدرک نقل از تفسیر عسکری).

۱- غیبت

اول از گناهانی که، کبیره بودنش به واسطه وعده عذابی است که در قرآن مجید و اخبار کثیره بر آن داده شده، غیبت کردن است. چنانچه در سورة نور می فرماید: «و کسانی که دوست می دارند، خصلت ناشایسته فاش شود (مانند زنا و انواع قبایح و زشتیها) در باره کسانی که ایمان آورده اند، برای ایشان است عذابی دردناک در دنیا و آخرت»^۱.

در روایت ابن ابی عمیر، از حضرت صادق علیه السلام است: «هر کس در باره مؤمنی بگوید آنچه دو چشمش از او دیده و دو گوشش از او شنیده، پس از کسانی است که خداوند در باره آنها فرموده: به راستی کسانی که دوست دارند فاش شود کار زشت در باره مؤمنین، برایشان عذاب دردناکی است»^۲.

پس به شهادت این روایت صحیح، به غیبت، بر طبق این آیه شریفه صریحاً وعده عذاب داده شده است. در سورة حجرات می فرماید: «نباید بعض شما دیگری را غیبت کند. آیا دوست می دارد یکی از شما که گوشت برادر خود را بخورد در حالی که

۱- ان الذین یحبون ان تنشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم عذاب الیم... (سورة نوره آیه ۱۹).

۲- من قال فی مؤمن مارأته وسمعتة اذناه فهو من الذین قال الله عزوجل ان الذین یحبون ان تنشیع الفاحشة... (اصول کافی ج ۲ ص ۳۵۷).

غیبت کردن داده شده، بسیار بلکه متواتر اجمالی است. و در اینجا آنچه را که شیخ علیه الرحمه در مکاسب محرمه فرموده منذکر می شود:

به چندین طریق از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که: «گناه غیبت، از زنا بدتر است. زیرا زنا کننده اگر توبه کند، خداوند او را می آمرزد. لیکن غیبت کننده را نمی آمرزد، مگر شخص غیبت شده او را ببخشد»^۱.

روزی آنحضرت در اثنای خطبه، بزرگی گناه ربا را یاد نمود و فرمود: «گناه یک درهم ربا، بزرگتر از سی و شش مرتبه زنا کردن است». آنگاه فرمود: «جز این نیست که بدترین مراتب رباخواری، ریختن و از بین بردن آبروی مرد مسلمان است»^۲ (و بنابراین دو حدیث، کبیره بودن گناه غیبت از این جهت نیز ثابت است که زنا و ربا بدتر است و کبیره بودن این دو در باب اول ذکر شد).

و نیز می فرماید: «کسی که از مؤمنی غیبت کند به آنچه در او است، خداوند بین این شخص و آن مؤمن در بهشت، جمع نخواهد فرمود. و کسی که غیبت کند از مؤمنی به چیزی که در او نیست، عصمت دینی بین هر دو پاره می شود. پس غیبت کننده از آن مؤمن جدا می شود و همیشه در جهنم است و بد جایگاهی است»^۳.

دروغ گفت هر کس خیال کرد حلال زاده است، در حالی که گوشت مردمان را به غیبت کردنشان می خورد، از غیبت پرهیز زیرا خویش سگهای دوزخ است^۴.

کسی که حرکت کند که غیبت برادر دینش را بکند و عیب پنهان او را فاش سازد، نخستین گامی که بر می دارد، آترا در دوزخ می گذارد^۵.

۱- الغیبة اشد من الزنا وان الرجل یزنی فیتوب ویستوب الله علیه وان صاحب الغیبة لا ینفرله حتی ینفرله صاحبه (مکاسب محرمه کلاسیک ج ۳ ص ۳۱۰).

۲- مکاسب محرمه

۳- من اغتاب مؤمناً بما فیہ لم یجمع الله بینهما فی الجنة ومن اغتاب مؤمناً بما لیس فیہ انقطعت المصمة بینهما وکان المصتاب خالداً فی النار ویش المصیر (مکاسب محرمه ص ۳۱۸).

۴- کذب من زعم انه ولد من حلال و هو یاکل لحوم الناس بالغیبة فاجتنب الغیبة فانها ادم کلاب النار (مکاسب محرمه باب الغیبة).

۵- من مشی فی غیبة اخیه و کشف عورته کانت اول خطوة خطاها وضعها فی جهنم (مکاسب محرمه).

روایت شده که غیبت کننده اگر توبه کند، آخرین کسی است که به بهشت وارد می شود و اگر بدون توبه بمیرد، نخستین کسی است که به دوزخ می رود^۱.

شهید ثانی از حضرت صادق علیه السلام و از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می کند که: «نزدیکترین حالات به کفر، آن است که شخص از دیگری کلمه ای بشنود و آترا ضبط کند تا او را با آن رسوا نماید، چنین اشخاصی در آخرت بهره ای ندارند»^۲.

و قریب به همین مضمون چندین روایت در اصول کافی نقل شده است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «غیبت کردن، زودتر در دین شخص، کارگر می شود و آترا از بین می برد، از بیماری خوره در درون او»^۳. حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «غیبت بر هر مسلمانی حرام است و جز این نیست که غیبت می خورد و از بین می برد حسنات را، مانند از بین بردن آتش، هیزم را»^۴.

شیخ می فرماید: مراد از جمله خوردن غیبت، حسنات را؛ یا این است که غیبت، کارهای خیری را که (انسان) بجا آورده است، همه را باطل می سازد. یا این است که عقابش بیشتر از ثوابهای گذشته اش می شود. یا اینکه حسناتش، در نامه عمل کسی که غیبتش را کرده ثبت می شود. چنانچه این مطلب در چند حدیث وارد است، از آنجمله از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود: «بنده ای را در موقف حساب قیامت می آورند، و نامه عملش را به او می دهند، کارهای خیری را که در دنیا انجام داده در آن نمی بیند، می گوید: خدایا این نامه عمل من نیست، زیرا حسنات خود را در آن نمی بینم. به او گفته می شود: خدای تو اشتباه نمی کند و فراموش نمی نماید، کارهای نیکت به واسطه غیبت کردند از مردم، از بین رفت. پس دیگری را می آورند و نامه عملش

۱- ان المصتاب اذا تاب فهو آخر من یدخل الجنة و ان لم یتب فهو اول من یدخل النار (مکاسب محرمه باب الغیبة).

۲- کشف الریبة تالیف شهید ثانی.

۳- الغیبة اسرع فی دین الرجل من الآکلة فی جوفه (اصول کافی ج ۲ ص ۳۵۷).

به روایت صفحه ۱۰۰ و پاوری ۱ همان صفحه مراجعه شود.

۴- ان الغیبة حرام علی کل مسلم وان الغیبة لتاکل الحسنات کما تأکل النار الحطب (اصول کافی مصباح الشریعه مکاسب محرمه باب الغیبة).

را به او می دهند و در آن، حسناتی را که بجانیاورده می بیند، می گوید: پروردگارا! این نامه عمل من نیست، چون این همه حسنات که در آن ثبت است، من بجا نیاورده ام. به او می گویند: اینها حسنات فلان شخص است که از تو غیبت کرده در عوض، حسناتش به تو داده شده است».

شیخ پس از نقل روایات مذکور می فرماید: ظاهر این اخبار آن است که غیبت، گناه کبیره است. چنانچه عده ای از فقها فرموده اند؛ بلکه از پاره ای کبائر اشد است (از ربا و زنا) چنانچه صریح روایات مزبور است.

و نیز، از جمله کبائر منصوبه، خیانت است (چنانچه گذشت) و می توان غیبت را از اقسام خیانت دانست. زیرا اقدام خیانت بالاتر از خوردن گوشت برادر دینی است در حالی که بی خبر و غافل است؟ کدام خیانت بالاتر است از اینکه سرش را آشکار و عیب نهانش را فاش سازد؟

باید دانست که حرمت غیبت، مختص به مؤمن است. یعنی کسی که معتقد به عقائد حق باشد، و از آن جمله اعتقاد به امامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام است. بنابراین غیبت مخالفین، حرام نیست. لیکن احتیاط در ترک غیبت جمیع فرق اسلام است. خصوصاً آنهایی که با حق معاند نباشند و در ترک عقائد حق قاصر باشند.

و نیز باید دانست که حرمت غیبت، اختصاصی به مؤمن مکلف ندارد. بلکه بچه نابالغی که از شنیدن غیبتش متأثر و ناراحت می شود، غیبت کردن از او نیز حرام است. و بعضی از فقها فرموده اند: غیبت کردن از بچه های مؤمنین مطلقاً حرام است. خواه معیز باشد یا غیر معیز.

معنی غیبت و موارد آن: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «غیبت آن است که برادر دینیت را به آنچه کراهت دارد، یاد کنی»^۱ و حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «غیبت آن است که در باره برادر دینیت عیبی را که خداوند بر او پوشیده است، بگویی»^۲ و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: «هر که بگوید در باره

۱- الغیبة ذکرك اخاك بما یکرهه (مکاسب محرمه).

۲- الغیبة ان تقول فی اخیک ما ستره الله علیه (مکاسب اصول کافی ج ۲ ص ۳۵۸).

کسی که، حاضر نیست چیزی را که در او هست و مردم هم آنرا می دانند غیبت نیست، و اگر چیزی را که در او است و مردم نمی دانند، بگوید، غیبتش را کرده و اگر چیزی را که در او است و مردم نمی دانند، بگوید، غیبتش را کرده و اگر چیزی که در او نیست بگوید، او را بهتان زده است»^۱.

بنابراین دور روایت و روایات دیگر، هرگاه چیزی را که در باره مؤمنی نقل می کند، عیبی از او باشد که بر شنونده و دیگران پوشیده نیست، داخل در عنوان غیبت نیست. هر چند در عنوان مذمت و سرزنش و ایذا و استخفاف به مؤمن باشد و به واسطه این عناوین حرام باشد چنانچه ذکر می شود.

شیخ پس از نقل کلمات اهل لغت، و روایات وارده در معنی غیبت، و تحقیق در اطراف آن، بیاناتی فرموده که خلاصه اش این است که: مصادیق غیبت بر سه قسم است: یا غیبت بودنش مسلم یا ظاهر، غیبت نبودنش هست. قسم اول، یعنی موردی که قطعاً غیبت است، ذکر کردن چیزی است که نقص شرعی یا عرفی نسبت به حال شخص غیبت شده باشد و آن چیز هم بر شنونده پوشیده باشد. به طوری که فاش شدنش را راضی نیست و غیبت کننده هم در مقام کوچک کردن آن شخص و عیب گذاری بر او است و خلاصه هر گاه در مقام انتقاص مؤمنی، عیب پنهانش را نقل کند، مسلماً غیبت و گناه کبیره است.

قسم دوم، که ظاهر از موارد غیبت است، نقل عیب پنهان دیگری است. لیکن نه به قصد مذمت کردن و عیب گذاردن و پست کردن او، بلکه به غرض دیگری مانند سرگرمی یا نقل شاهد و نظیره یا از روی دلسوزی، عیب پنهان دیگری را نقل کند و شکی در حرام بودنش نیست و ظاهر روایات آن است که از موارد غیبت، و داخل در همین عنوان است.

قسم سوم، نقل کردن عیب کسی نزد دیگری است، که آنرا می داند. و ظاهر بعضی از روایات آن است که از عنوان غیبت بیرون است. هر چند از پاره ای روایات استفاده می شود که این مورد نیز غیبت است.

در صورتی که گوینده، در مقام سرزنش و مذمت کردن طرف باشد، قطعاً حرام

۱- من ذکر رجلاً من خلفه بما هو فیہ مما عرفه الناس لم یغتهبه و من ذکره من خلفه بما هو فیہ

مما لم یعرفه الناس فقد اغتابه و من ذکره بما لیس فیہ فقد بهته. (اصول کافی ج ۲ ص ۳۵۸).

است. هر چند غیبت بودنش مشکوک است. زیرا این نقل موجب اذیت و اهانت به مؤمن است و شکی در حرمت آن نیست.

اگر در مقام مذمت و اهانت نیست لیکن قهراً مذمت می شود، مثلاً شخصی را به القاب و اوصافی که مذمت را می رساند یاد کند، مانند اینکه بگوید: فلانی که یهودی زاده است فلان شخص که مادرش بد عمل بوده است این هم حرام است. چنانچه در سوره حجرات صریحاً از لقب زشت گذاردن به دیگران نهی فرموده است.^۱

انواع غیبت: صریح روایات و کلمات فقها آن است که در ذکر نقص و عیب دیگری، فوقی نیست که نقص بدنی باشد یا نسب یا خلق، در گفتار و کردار، در دین یا دنیا، یا در امور راجع به او، مانند لباس و خانه و مرکب و مانند اینها. و بعضی برای هر یک مثالهایی ذکر کرده اند. اما غیبت راجع به بدن، مثل اینکه بگوید: فلانی اعمش (کسی که همیشه در چشمش آب جمع می شود) یا احوّل (چشم چپ)، یا اعور (یک چشمی)، یا قرق (کیچل)، یا کوتاه قد، دراز، سیاه یا زرد و نظائرش، از وصفهایی که صاحبش از شنیدنش ناراضی و ناراحت می شود.

غیبت در نسب، مثل اینکه بگوید: فلانی پدرش فاسق، یا خبیث، یا خسیس، یا جولاء بوده. یا بگوید: نانجیب و مثل اینها. و غیبت در خلق، مثل اینکه بگوید: فلانی بد اخلاق، بخیل، متکبر، یاترسو، یا ضعیف و ریاکار، یا دزد و ظالم است.

غیبت در کارهای مربوط به دین، مثل این است که بگوید: فلانی دروغگو، یا شراب خوار، یا در نماز مسامحه کننده است. در کارهای دنیوی، مانند اینکه بگوید: فلانی ادب ندارد، حق شناس است، جای خود را نمی شناسد، پرگو و پرخور و پر خواب است. و لباس، مانند اینکه بگوید: لباسش کثیف، پاره، کهنه، دراز، کوتاه است. و همچنین سایر اموری که راجع به او است، اگر به بدی یاد شود، به طوری که او را خوش نیاید و کراهت داشته باشد.

باید دانست که فوقی در حکم غیبت نیست که عیب دیگری را، به وسیله زبان فاش کند یا به فعل و اشاره، به طور صریح بگوید یا به کنایه، به طوری که دانسته گردد. و گاهی غیبت به کنایه بدتر است، مثل اینکه بگوید: الحمدلله که خدا ما را به حب

۱- ولا تنابزوا بالالقاب بس الاسم الفسوق بعد الإیمان (سوره حجرات آیه ۱۰).

ریاست، یا مجالست با ظلمه، یا حب مال، دچار نکرد. یا بگوید: پناه بر خدا از حرص، یا از بخل، یا بیشرمی، خدا ما را از شر شیطان نگهدارد. و غرض از این عبارات، کنایه از شخصی باشد که مرتکب این اعمال است.

و بسا باشد که بعضی اشخاص نیز بنگ بازو وقتی که می خواهند از کسی غیبت کنند، اول شروع به مدحش می کنند و می گویند: فلانی چقدر خوب شخصی است، ولی چه حیف که گرفتار شیطان شده و فلان جور است. و گاهی از راه نفاق، اظهار غم و غصه برای طرف می کند و می گوید: آه چقدر غصه خوردم و برای فلانی دلم سوخت که فلان عمل از او سرزد.

اگر به راستی دوست او باشد و غصه اش را دارد، نباید رازش را فاش کند و نام او را به بدی ببرد.

غیبت شخص غیر معین و مردد: غیبت در صورتی است که از شخص معینی باشد. پس اگر از شخص، بدون نام و نشان غیبت کند، مانعی ندارد. مثل اینکه بگوید: یک نفر را دیدم که چنین و چنان بود. و هر گاه از یک نفر مردد بین چند نفر، غیبت کند، مثل اینکه بگوید: یکی از پسران فلانی چنین و چنان است، حرام است. زیرا همه آنها را ناراحت و اذیت کرده است. و اگر از یک نفر مردد بین افراد زیاد، غیبت کند، مثل اینکه بگوید: یک نفر اصفهانی یا شیرازی چنین و چنان بود، جایز است. و نیز جایز است اگر بگوید: بعضی اصفهانیها یا شیرازیها فلان عیب را دارند. ولی اگر بگوید: تمام شیرازیها یا اصفهانیها فلان عیب را دارند، پس شکی در حرمت آن نیست بلکه ظاهر این است که، در این صورت غیبت تمام اهل آن شهر را کرده است.

و اگر بگوید، بیشتر اهالی فلان شهر، فلان عیب را دارند، خلاف احتیاط، بلکه حرمتش خالی از قوت نیست.

کفارة غیبت و توبه آن: چون غیبت کردن از گناهان کبیره است، اگر کسی به آن مبتلا شد، واجب است فوراً از آن پشیمان شود. از حیث اینکه مخالفت پروردگار خود کرده و پس از پشیمانی قلبی به زبان نیز استغفار نماید، و عازم باشد که دیگر گرد چنین گناهی نرود. و چون ظاهر بعضی روایات آن است که، شخص غیبت کرده شده بر غیبت کننده حقی پیدا می کند، باید در صورتی که ممکن است از او طلب عفو نماید، و او را از خود، خوشنود کند. و چنانچه در مقابل غیبتی که کرده، او را به نیکی یاد کند بهتر است،

در صورتی که غیبت شده، مرده یا دسترسی به او نیست، یا طلب عفو از او مستلزم محذوری است. مثل اینکه از موضوع غیبت بی خبر است، و به واسطه شنیدن آن غضبناک و ناراحت می شود و نقض غرض می گردد، در این موارد برایش طلب مغفرت و دعا کند، و از خدا بخواهد که او را خوشنود فرماید. چنانچه در دعای ۳۹ صحیفه سجاده، و دعای روز و شب، این مطلب بیان شده است.

موارد جواز غیبت: در چند مورد است که فقها، غیبت کردن را جایز شمرده اند. و در اینجا به آنچه شیخ در مکاسب فرموده اکتفا می شود.

۱- غیبت کردن از کسی که فسقش، آشکار باشد نه پنهانی، مثل اینکه ظرف شراب را آشکارا در خیابان و بازار به دست گرفته بیاشامد. چنانچه در روایت است «هر گاه فاسقی، گناه را آشکارا بسجا آورد، احترامی ندارد و غیبت او حرام نیست»^۱. و همچنین کسی که پرده حیا را انداخت، یعنی در حضور مردم از گناه کردن حیا نکرد، پس غیبت ندارد. یعنی غیبت کردنش حرام نیست.^۲

باید دانست که قدر مسلم، جواز غیبت، همان گناهی است که در آشکارا بجا می آورد. اما جواز غیبت نسبت به گناهانی که در پنهانی بجا آورده، معلوم نیست. هر چند شیخ می فرماید: اگر گناه آشکارش شدیدتر از گناه پنهانش باشد، ذکر آن هم مانعی ندارد؛ لیکن احتیاط شدید در ترک آن است.

و نیز باید دانست که غیبت متجاهر به فسق، در صورتی جایز است که خودش اقرار به گناه داشته باشد. بنابراین اگر برای عمل خود، عذر صحیحی اظهار کند، غیبتش جایز نیست. مثلاً شراب را برای مداوا و علاج مرض ادعا می کند که می خورم، و مقلد کسی هستم که آنرا در این صورت جایز می داند. و مثل اینکه در روز ماه رمضان افطار می کند به عذر اینکه مریض یا مسافر یا عذرهای دیگری که قابل پذیرفتن است دارد. و مثل کسی که از اعوان ظلمه است و برای عملش عذری می تراشد، به شرطی که آن عذر ظاهر الفساد نباشد و احتیاط در ترک غیبت او است در غیر شهر و محلی که آن گناه را در آن آشکارا بجا می آورد.

۱- اذا جاهر الفاسق بفسقه فلا حرمه له ولا غيبة (مکاسب معروه ص ۲۷ ج ۴).

۲- من التقی جلباب الحياء فلا غيبة له (مکاسب معروه ص ۲۷ ج ۴).

۲- در مقام شکایت مظلوم از ظالمی که به او ستم کرده، و بیان ظلمی که به او شده، غیبت دیگر، مانعی ندارد. چنانچه در قرآن مجید می فرماید: «کسی که از ستمکار انتقام کشد پس از ستم شدنش، پس بر این ستم شدگانی که انتصار می کنند و تلافی ستمی که برایشان شده می نمایند، عقاب و عتابی نیست (و گناهی در انتقام کشیدن از آنها نیست) جز این نیست که گناه و عقاب، بر کسانی است که بر مردمان ستم می کنند و از حد بیرون می روند بدون جهت و حاجتی، برای ایشان است عذاب دردناکی»^۱.

و در سورة نساء می فرماید: «خداوند آشکار کردن گفتار به بدی را، دوست

نمی دارد مگر آشکار کردن کسی که بر او ستم کرده باشند»^۲.
و احتیاط آن است که، اظهار تظلم نزد کسی کند که امید داد خواهی از او داشته باشد. اما کسی که می داند دادخواهی از او نخواهد کرد، یا نمی تواند بکند، نزد او شکایت از ظالم نکند و ذکر ظلمش را ننماید.

۳- نصیح مستشیر- هر گاه مسلمانی از کسی مشورت کرد در باب معامله ای که با شخص معینی می خواهد انجام بدهد، و طرف مشورت، عیبی از آن شخص می داند که اگر بگوید معامله صورت می گیرد و آن مسلمان به زحمت و در ضرر می افتد، و در حقیقت به واسطه اظهار نکردن، مسلمانی را در ضرر انداخته و به او خیانت کرده است، در این صورت ذکر آن عیب برای چنین شخصی باین خصوصیات مانعی ندارد.

باید دانست که احتیاط در این مسأله، رعایت کردن دو چیز است: یکی آنکه در صورتی عیب آن شخص را بگوید، که ضرر مفسده ننگفتن، بیشتر باشد. بنابراین اگر به عکس شد، یعنی ضرری که از ریخته شدن آبروی او و رسوا شدنش، به آن شخص می رسد بیشتر از ضرری است که به شخص مشورت کننده در معامله اش می رسد، باید از گفتن عیب طرف خودداری کرد. و دیگر آنکه ذکر عیب آن شخص، در صورتی جایز است که از ذکر آن برای جلوگیری از مفسده معامله با او، ناچار باشد. پس اگر بدون ذکر عیب کفایت می کند، مثلاً همین قدر که بگوید صلاحیت را در این معامله نمی دانم و او هم

۱- ول من انتصر بعد ظلمه فارلک ما علیهم من سبیل انما السبیل علی الذین یظلمون الناس و یغنون فی الارض بغیر الحق اولئک لهم عذاب الیم (سوره شوری آیه ۳۹).

۲- لا یحب الله البهر بالسوء من القول الا من ظلم ... (سوره ۴ آیه ۱۴۸).

می پذیرد، باید به همان اکتفا کرد.

۴- غیبت کردن به قصد نهی از منکر، با اجتماع شرایط آن مانعی ندارد. به این معنی که هر گاه منکری را از مسلمانی ببیند و بداند که اگر غیبتش را بکند، آنرا ترک می کند. لیکن در صورتی که اصرار آن شخص را بر آن منکر بداند، ولی اگر احتمال بدهد که ترک کرده، ذکر آن جایز نیست. و همچنین مانند مورد سابق، باید ملاحظه مفسده غیبت کردن و مفسده آن منکر را نمود. پس اگر مفسده هتک آبروی آن مسلمان، بیشتر از مفسده آن منکری که مشغول است باشد، غیبت کردنش جایز نیست. هر چند یقین داشته باشد که به واسطه غیبت کردن، آن گناه را ترک خواهد کرد.

و خلاصه، مسئله آنکه، هر گاه گناهی از مسلمانی دیده شود، باید تا بشود آنرا حمل به صحت کرد. و اگر گناه بودنش قطعی و غیر قابل حمل به صحت باشد، پس اگر آن مسلمان، آن گناه را ترک نموده و تکرار نکرد، نقل کردن آن گناه از او حرام است. و همچنین نهی و زجر کردن او جایز نیست. زیرا غرض از نهی از منکر، ترک گناه است و کسی که خودش ترک گناه کرده، دیگر موردی برای نهی از او نیست. و اگر ترک آن گناه را نکرده و بر آن مصر باشد، پس اگر آن گناه نهانی است، نقل آن برای دیگران و فاش کردن آن حرام است. و با اجتماع شرایط نهی از منکر، باید او را از آن گناه بازدارد و اگر باز داشته نشود، و بداند که اگر گناه او را برای دیگران نقل کند، ترک خواهد کرد، در این صورت، نقل گناه او جایز است؛ لیکن به شرط اینکه ترک آن گناه، از ریخته شدن آبروی آن مسلمان مهمتر باشد. و از آنچه گفته شد، دانسته گردید که جواز غیبت مسلمان از باب نهی از منکر، در صورتی است که آن مسلمان مصر بر آن گناه باشد و به نهی کردن هم باز داشته نشود، و مفسده آن گناه، از ریخته شدن آبروی او بیشتر باشد. و نیز بداند که اگر از او غیبت شود ترک خواهد کرد. و با نبودن یکی از این چهار شرط، غیبت کردن از او حرام است.

۵- غیبت نمودن و ظاهر کردن عیب کسی که گمراه و کمراه کننده است، و در دین خدا بدعت گذاشته، به قصد اینکه مردم فریض را نخورند و در دامش نیفتند.^۱

۶- غیبت کردن از فاسقی که روایتی نقل کرده یا بر امری شهادت داده، به قصد

۱- معنی بدعت و اهل آن در فصل دوم همین باب ذکر می شود.

اینکه فسق او را بشناسند و به قولش ترتیب اثر ندهند.

۷- ذکر کردن کسی به عیب و نقصی که به آن مشهور و نشانه اش شده، مانند اعمش (کسی که مبتلا به ضعف بینائی و آب چشم است) و احوال (چشم چپ) و اعرج (شل) و نظائرش. لیکن در صورتی که قصد عیب گزاری نداشته و فقط به منظور معرفی و شناساندن آن شخص باشد و طرف هم به ذکر این القاب ناراحت نباشد. و گرنه باید خودداری کرد و به جهت دیگری او را شناسانید.

۸- رد کردن کسی که به دروغ ادعای نسی کند، زیرا مصلحت حفظ انساب و خانواده ها، مقدم بر مفسده هتک ادعا کننده است.

۹- در کتاب کشف الریبه، از بعض فقها نقل کرده که هر گاه دو نفر، گناهی از شخصی ببینند و در غیبتش با یکدیگر نقل کنند، جایز است. زیرا گوینده چیز پنهانی از نظر شنونده برایش نگفته، بلکه چیزی را که خودش دیده برایش بازگو می کند. و شهید فرموده ترک چنین گفتاری بهتر است، خصوصاً در صورت احتمال فراموش کردن شنونده یا ترس مشهور شدن اصل قضیه.

و شیخ انصاری می فرماید: نقل کردن آن دو نفر، آن گناه را برای یکدیگر، هر گاه از روی سوزش و بد گوئی از آن شخص باشد، حرام و گرنه جایز است.

۱۰- به طور کلی هر موردی که مصلحت غیبت کردن، از مفسده هتک احترام مؤمن بیشتر باشد. مانند شهادت دادن در موارد خودش، غیبت جایز است.

استماع غیبت نیز حرام است: چنانچه غیبت کردن حرام و گناه کبیره است، گوش دادن به آن هم به اتفاق جمیع فقها حرام است، و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «شنونده غیبت، در حکم غیبت کننده است»^۱ و گوش دهنده به غیبت یکی از غیبت کنندگان است.^۲ و حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «غیبت کردن از مسلمانی به منزله کفر، و شنیدن آن و راضی بودن به آن به منزله شرک است»^۳.

پس از مراجعه به روایاتی که در شأن مؤمن رسیده، و حرمت او را بالا تر از کعبه،

۱- السامع للقبیة احد المغتابین (مستدرک الوسائل کتاب حج باب ۱۳۶).

۲- القیبة کفر و المستمع لها و الراضی بها مشرك (مستدرک کتاب حج باب ۱۳۶).

۳- المستمع احد المغتابین (کشف الریبه).

برای آن وجه صحیحی ذکر کند و اگر حمل به صحت نمی شود کرد، بگوید، مؤمن که مصوم نیست ممکن است از او گناهی سرزنش، و باید برایش طلب مغفرت کرد، نه اینکه او را سرزنش و رسوا نمود، و شاید گناه توبیخ و سرزنش تو، از گناه آن مؤمن بیشتر باشد.

رد غیبت در موارد استثنا نیست: باید دانست که حرمت استماع غیبت و وجوب رد آن و یاری کردن مؤمن، در صورتی است که آن غیبت از موارد دهگانه که جواز غیبت را در آنها ذکر کردیم، نباشد. بنابراین حکم غیبت بر سه قسم می شود: اول آنکه، بدانند آن غیبت از موارد دهگانه است، در این صورت استماعش جایز و ردش واجب نیست. دوم آنکه، یقین کند که آن غیبت، از موارد مزبور نیست، پس قطعاً استماعش حرام و ردش در صورت توانائی، واجب است. سوم، احتمال دهد از موارد جواز غیبت باشد، در این صورت باید جمع بین ترک استماع و رد آن غیبت، بلکه انتصار مؤمن و بین حفظ احترام غیبت کننده، چون محتمل است که از موارد جایز باشد و معصیت نباشد. مثل اینکه به غیبت کننده بگوید، شاید بر شما مشبه شده است و برای آن عیب، وجه صحیحی ذکر کند.

دو رو و دو زبان: شیخ انصاری در آخر بحث غیبت مکاسب می فرماید: اگر غیبت کننده از کسانی باشد که در حضور آن شخص که غیبتش را می کند، زبان به مدح و ستایش می گشاید و در غیابش عیبش را می گوید، عذاب چنین شخصی دو برابر است. و در شرع، ذواللسانین (دو زبان) خوانده می شود، و حرمت غیبت در چنین حالی شدیدتر است. و در اختیار رسیده که در قیامت می آید در حالی که برایش دو زبان از آتش است.^۱

۱- یحیی، ذواللسانین يوم القيمة وله لسانان من النار (مکاسب معروه).

و از بین بردن آبرویش را با ریختن خونش، برابر دانسته و کشف رازش را موجب عذاب دردناک شمرده است. و بدیهی است که رکن اعظم غیبت و سبب هتک مؤمن، شخص شنونده است. زیرا اگر شنونده نباشد یا گوش ندهد، غیبت واقع نمی شود. پس بر هر مسلمانی واجب است، هر گاه ببیند کسی در مقام نقل عیب مؤمنی است، استماع نکند بلکه باید آن را رد کند و آن مؤمن را نصرت نماید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که از برادر دینیش نزد او غیبت شود در حالی که بتواند او را یاری کند، پس یاریش کند، خدای تعالی او را در دنیا و آخرت یاری می فرماید. و چنانچه در صورت توانائی یاریش نکرد، خداوند او را به خودش و اگر دارد فرموده در دنیا و آخرت یاریش نمی فرماید»^۱.

و نیز می فرماید: «کسی که به برادر دینی خود نیکی کند در موضوع غیبتی که از او شده، در مجلسی که آنرا شنیده پس آن غیبت را رد کند، خداوند هزار نوع شرفهای دنیوی و اخروی را از او رد می فرماید. و اگر رد نکند در حالی که می توانست، گناهش هفتاد برابر شخص غیبت کننده است»^۲.

شیخ پس از نقل این حدیث می فرماید: شاید جهت اینکه وزیر شخص شنونده، که غیبت را رد نکرده، از خود غیبت کننده بیشتر است، برای این است که سبب جرأت غیبت کننده بر تکرار غیبت آن مؤمن و دیگران می شود.

و ظاهراً رد غیبت، غیر از نهی از غیبت است و مراد، یاری کردن از شخص غیبت شده است.

پس اگر عیب دنیوی باشد، بگوید؛ اینها که عیب نیست، بلکه عیب چیزهایی است که خداوند آنها را عیب دانسته و از آنها نهی فرموده است، یعنی گناهان، و از آن جمله است یاد کردن برادرت را به چیزی که خداوند آنرا عیب ندانسته است، یعنی غیبت کردن تو عیب است، و اگر آن عیب دینی باشد، مثلاً نقل گناهی از مؤمنی می کند، باید

۱- من اغتیب عنده اخوه المؤمن و هو یستطیع نصره فنصره نصره الله فی الدنیا و الاخرة و من خذله و هو یستطیع نصره خذله فی الدنیا و الاخرة (المجالس).

۲- من تطول علی اخیه فی غیبة سمعها فی مجلس فردھا عنه رد الله عنه الف باب من الشرفی الدنیا و الاخرة فان هولم یردها و هو قادر علی ردها کان علیه کوزر من اغتابه سببین مرة.

روشن می سازد. در سوره نون، ضمن صفات کفار که سزاوار دخول آتشند، می فرماید «مشاء بنمیم» حرکت کنندگان برای سخن چینی کردن.

حضرت صادق علیه السلام پس از بیان اقسام سحر می فرماید: «جز این نیست که بزرگترین اقسام سحر، تمامی است که به واسطه آن بین دوستان جدایی می اندازد و دشمنی را به جای صفا در بین کسانی که با یکدیگر یک رنگ بودند قرار می دهد و به سبب نیمه خونها ریخته می شود و خانه ها خراب می گردد و پرده ها کشف می شود و تمام بدترین کسانی است که روی زمین راه می رود»^۱. کبیره بودن سحر قبلاً ثابت شد. بنابراین نیمه که از بزرگترین اقسام آن است قطعاً گناه کبیره است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «شما را به بدترین خودتان آگاه نکنم؟ گفتند: بلی ای پیغمبر گرامی. فرمود: آنها که به سخن چینی روند و در میان دوستان جدایی افکنند و برای پاکان عیب ها جویند»^۲.

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «بهشت بر دروغ تراشانی که برای سخن چینی می روند حرام است»^۳.

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که: «کسی که برای سخن چینی بین دو نفر حرکت کند، خداوند بر او در قیروش، آتشی را مسلط می فرماید که او را می سوزاند. و چون از قیروش بیرون می آید، ماری بزرگ و سیاه را بر او مسلط می فرماید که گوشت او را می خورد تا داخل جهنم شود»^۴.

۱- عن الصادق علیه السلام وان من اكبر السحر النيمه يفرق بها بين المتحابين ويوجب العداوة على المتصافين ويسفك بها الدماء ويهدم بها الدور ويكشف بها السطور واتمام شرومن وطىء الارض... احتجاج ج ۲ ص ۸۲.

۲- عن النبي صلى الله عليه وآله الا نبشكم بشاركم قالوا بلى يا رسول الله قال صلى الله عليه وآله المشاؤون بالنيمية المفروقون بين الاحية الباغون للبراء المعاييب (كافى ج ۲ ص ۳۶۹).

۳- محرومة الجنة على القتاتين المشائين بالنيمية (كافى ج ۲ ص ۳۶۹).

۴- عن النبي صلى الله عليه وآله من مشى فى نيمية بين الاثنين سلط الله عليه فى قبره ناراً تحرقه الى يوم القيمة واذا خرج من قبره سلط الله عليه نيباً اسود ينهش لحمه حتى يدخل النار. (ثواب الاعمال ص ۳۳۵).

۲- نیمه

دوم از گناهانی که کبیره بودنش، به واسطه وعده عذاب در قرآن و اخبار مسلم شده، نیمه است. چنانچه شهید ثانی در کشف الریبه و شیخ انصاری در مکاسب محرمه، به کبیره بودنش تصریح و به آیاتی چند از قرآن مجید استدلال نموده اند. از جمله در سوره رعد می فرماید: «و کسانی که قطع می کنند آنچه را خداوند امر به وصل آن فرموده و در زمین فساد می کنند، برای ایشان دوری از رحمت خداوند و پراشان بدی سرای آخرت است یعنی عذاب اخروی»^۱ و ظاهر است که تمام یعنی سخن چینی، و کسی که حرفی از یک نفر در باره کسی شنیده و برای آن کس نقل می کند قطع کرده آنچه خدا امر به وصل آن فرموده و در زمین فساد کرده. زیرا عوض اینکه بین مؤمنین، ایجاد علاقه و الفت و محبت کرده و اتحادشان را محکم سازد، نفرت و تفرقه و دشمنی ایجاد کرده است پس برای او است لعنت خدا و عذاب آخرت.

و در سوره بقره می فرماید: «فتنه از قتل شدیدتر» و در آیه دیگر می فرماید «بزرگتر است»^۲ و ظاهر است که شخص نام، به واسطه سخن چینی، آتش فتنه ها را

۱- و یقطعون ما امر الله به ان یوصل ویفسدون فی الارض اولئك لهم اللعنة ولهم سوء الدار (سوره رعد آیه ۲۵).

۲- والفتنة اشد من القتل - و الفتنة اكبر من القتل (سوره آیه ۲ و ۱۹۱ و ۲۱۶).

و مستحق عقوبت آن نیز می باشد. و هر چه مفصله نیمه بیشتر باشد، عقوبتش نیز زیاده تر است.

شهید ثانی در کشف الریبه می فرماید: کشف آن رازی است که فاش شدنش از نظر صاحب سخن، بد باشد. یا از نظر آنکه در باره او گفته شده و برایش نقل می کند. یا از نظر شخص ثالث باشد خواه، آن کشف به گفتار باشد یا به نوشتن یا رمز یا اشاره، و خواه آنچه نقل شود از کردار باشد یا گفتار، عیب و نقص باشد یا نباشد. زیرا در حقیقت تمامی، کشف راز نهان و هتک نهفته هائی است که فاش شدنش به دو، نتایج سوئی به بار می آورد بلکه هر چه از حال مردم دیده می شود شایسته است از آن دم نژده، مگر آنچه که نقل آن برای مسلمانی سودمند باشد، یا دفع گناهی به آن بشود. چنانچه اگر ببیند که کسی مال دیگری را ربود، اگر از او مطالبه شهادت شود، نباید پوشیده بدارد. اما اگر ببیند کسی مال خود را جانی پنهان کرد، نقل آن برای دیگری نیمه و کشف راز است. و اگر نقل او مشتمل بر ذکر نقص یا عیب صاحب راز باشد، غیبت نیز هست.

و نیز می فرماید: سبب سخن چینی چند چیز است؛ اول، قصد بد کردن و زیان رسانیدن به کسی که از او سخن می گوید. دوم، اظهار دوستی و خیر خواهی نسبت به کسی که با او این سخن را می گوید. سوم، خوش صحبتی و ورود در سخن زیادی و فضولی. پس از آن وظیفه کسی را که نزد او سخن چینی می شود شش چیز دانسته است و می فرماید: کسی که به تو بگوید، فلانی در باره ات چنین و چنان گفت، یا چنین و چنان کرد، یا در مقام خراب کردن کار و تباهی حال تو است، پس بر تو در برابرش شش چیز لازم است: اول آنکه، سخنش را باور نکنی و حرفش را نپذیری. زیرا سخن چینی فاسق است و خداوند می فرماید: «اگر فاسقی برای شما خبری آورد نباید بپذیرید بلکه باید در اطرافش تحقیق و بررسی نمایید»^۱. دوم، او را از سخن چینی نهی و اندرزش دهی و کارش را زشت شماری. چون خداوند می فرماید: «به معروف امر کن و از منکر نهی نما»^۲. سوم، برای خدا او را از جهت گفتارش دشمن دارد. زیرا خدا سخن چینی را دشمن

۱- ان جانکم فاسق بنیا فتینوا... (سوره ۴۹ آیه ۵).

۲- وأمر بالمعروف و انه عن المنکر (سوره ۳۱ آیه ۱۷).

و نیز فرمود: «چون به معراج رفتن، زنی را دیدم که سرش مانند سر خوک و بدنش مانند بدن الاغ بود، و بر او هزار هزار عذاب بود، پس از آن حضرت پرسیده شد که کار آن زن چه بود؟ فرمود: سخن چینی و خبربری و دروغگویی»^۱.

در کتاب حج وسائل الشیعه دوازده حدیث نقل می کند در حرمت نیمه و در تمام آنها تصریح شده که بهشت بر تمام حرام است.

در سوره همنه می فرماید: «ویل لكل همزة لمزة» و یل، نام در که ای از درکات جهنم، یا نام چاهی است، یا به معنی عذاب شدید است. و همنه، به معنی تمام است. چنانچه شهید ثانی در کشف الریبه به آن تصریح می فرماید. و نیز از بعض علما در آیه شریفه «هماء مشاء بنمیم عتل بعد ذلک زیم» نقل فرموده که این آیه دلالت دارد، بر اینکه، کسی که راز دیگری را نگاه نمی دارد و سخن چینی می کند، حرامزاده است. زیرا زیم به معنی به خود بسته است، یعنی حرامزاده ای که پدر او معلوم نیست و او را به زور به خود ببندد.

به واسطه نمام باران نبارید: بنی اسرائیل را قحطی گرفت، موسی علیه السلام از خداوند باران خواست و وحی رسید دعای تورا و کسانی که با تو هستند، مستجاب نمی کنم. زیرا در بین شما، نمامی است که از سخن چینی دست بر نمی دارد. موسی علیه السلام گفت: خدایا آن شخص کیست، تا او را از بین خود بیرونش کنیم؟ فرمود: من خود شما را از نیمه نهی می کنم، چگونه راز دیگری را آشکار می سازم. پس توبه اجتماعی کردند و آن نمام هم داخل آنها توبه کرد پس برایشان باران بارید^۲.

معنی نیمه: شیخ انصاری در مکاسب فرموده: نیمه از روی قرآن و سنت و اجماع و عقل، حرام و از گناهان کبیره است، و آن نقل سخنی است که کسی در باره شخصی گفته پس شنونده برای آن شخص خبر ببرد و برایش نقل کند. و نیز فرمود: هر گاه صاحب سخن راضی نباشد که گفتارش را به آن شخص برساند، علاوه بر نیمه، غیبت نیز هست

۱- لما اسرى بى رأيت امرئة رأسها رأس خنزير و بدنها بدن الحمار و علیه الف الف لون من العذاب فمثل ما كان عملها فقال صلى الله عليه وآله انها كانت نمامة كذابة. (عيون الاخبار ج ۲ ص ۱۰).

۲- وسائل الشیعه کتاب حج.

می دارد و دشمنی با دشمن خدا واجب است. چهارم، به مجرد گفته شدن چنین، به برادر دینی خود بدگمان نشوی. زیرا خداوند می فرماید: «از بسیاری گناهان پرهیزید، جز این نیست که بعض گناهان گناه است»^۱. پنجم، سخن او موجب تجسس و بازرسی نگردد. زیرا خداوند می فرماید: «ولا تجسسوا» یعنی به مجرد گمان تجسس نکنید، بلکه آنرا نشنیده قرار دهید. ششم، کار تمام و سخن چین را برای خود نپسندی و گفتارش را برای دیگری نقل نمائی تا خود همچون او تمام و غیبت کن نشوی.

و در کتاب کشف الریه می فرماید: دانشمندی را دوستی بود که روزی به زیارتش رفت، و ضمناً چیزی را که دیگری درباره آن دانشمند گفته بود، برایش نقل کرد. پس آن دانشمند گفت: پس از مدتی که به ملاقات من آمدی، با سه خیانت آمدی: یکی آنکه بین من و آن شخص ایجاد دشمنی کردی. دیگر آنکه، دل فارغ مرا مشغول به سخن او نمودی، و علاوه، خود را نزد من متهم به خیانت کردی. و نیز فرموده: کسی که نزد تو از دیگری سخن چینی کرد، البته از تو هم نزد دیگری سخن چینی خواهد نمود. پس نباید به او اعتماد پیدا کنی.

هر که عیب دیگران نزد تو آورد و شمسرد

بیگمان عیب ترا نزد کسی خواهد برد

و باید از او سخت در حذر بود. سپس این حکایت را نقل می فرماید:

شخصی غلامی می فروخت، می گفت در او هیچ عیبی نیست جز آنکه تمام مشتری گفت: باکی نیست، و او را خرید. غلام به زن خواجه گفت: خواجه تو را دوست نمی دارد، می خواهد کنیزکی بخرد، چون خوابید تیغ بگیر و چند مو از زیر گلویش به من بده تا جادو کنم که عاشق تو شود. و به خواجه گفت: این زن عاشق کسی شده و تو را خواهد کشت، خود را به خواب زن تا ببینی با تو چه خواهد کرد؟ مرد خود را به خواب زد، دید زن آمد و تیغی به دست دارد. چون رسید و ریش او را گرفت، مرد یقین کرد، او را خواهد کشت. جست وزن را با آن تیغ کشت خویشان زن آمدند و مرد را کشتند. خویشان مرد نیز آمدند و بین ایشان جنگ پیوست و خون بسیار ریخته شد.

۱- اجتنبوا کثیراً من الظن ان بعض الظن اثم. (حجرات آیه ۱۲).

۳- ریختن آبروی مؤمن

بازگشت به فهرست

آبروریزی مؤمن به مسخره، دشنام، طعن، خوار کردن، اهانت، سرزنش، هجو، اذیت سوم: آبرو گناهان کبیره ای که خداوند بر آن وعده عذاب داده، هتک عرض (ریختن آبروی) مؤمن است به هر نحوی که باشد، خواه به مسخره کردن، یا دشنام دادن و بد گفتن، یا عیب گزاردن، یا سرزنش و ذلیل و خوار کردن، و سبک شمردن، و اهانت کردن، یا هجو کردن و آزرده شدن باشد.

مؤمن عزیز است: از آنچه آیات و روایات در شأن مؤمن رسیده، دانسته می شود که اهتمام شارع مقدس در شأن و شرافت مؤمن فوق العاده است. به طوری که حرمتش را از جمیع محترومات بالاتر، و ریختن آبرویش را گناه عظیم و مانند ریختن خونش به حساب آورده، و او را وابسته به خود دانسته و می فرماید: «خداوند ولی کسانی است که ایمان آوردند»^۱. و خود را یار و یاور ایشان دانسته^۲، و نصرت مؤمنین را بر خودش واجب فرموده است^۳ و عزت حقیقی را برای او خوانده، در ردیف خود پیغمبرش^۴. و او را

۱- الله ولی الذین آمنوا (سوره ۲ آیه ۲۵۷).

۲- ذلك بان الله مولى الذین آمنوا (سوره محمد آیه ۱۱).

۳- و كان حقاً علينا نصر المؤمنین (سوره ۳۰ آیه ۴۵).

۴- والله العزة و لرسوله و للمؤمنین ... (سوره ۳۳ آیه ۸).

بهرترین و بالاترین افراد بشر می‌داند^۱ و اشرف مخلوقات خود، یعنی حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را امر به فروتنی و کوچکی برای ایشان می‌فرماید^۲. و رحمت خود را در باره آنها واجب فرموده است^۳ و خود را مشتری مال و جان ایشان خوانده^۴، ایشان را دوست می‌دارد و آنها هم خدا را از هر چیزی بیشتر دوست می‌دارند^۵.

بالجمله نسبت و بستگی مؤمن با خداوند، ظاهر است. و بدیهی است که هتک آبروی وابسته به بزرگی، در حقیقت هتک آن بزرگ خواهد بود. چنانچه در روایت نبوی صلی الله علیه و آله طعن بر خدا و رد گفته اش را رد بر خدا می‌داند^۶. و امام کاظم علیه السلام فرمود: «به خدا قسم حق مؤمن، بزرگتر از حق کعبه است»^۷.

از اینجا دانسته می‌شود که چقدر ریختن آبروی مؤمن گناه بزرگی است. و برای تأکید و اطلاع خوانندگان عزیز، بعضی از آیات و روایات وارده در خصوص هر یک از عناوین مذکوره یادآوری می‌شود:

۱- استهزا و سخریه: بیان کردن گفتار یا کردار یا وصف یا خلقت کسی، بر وجهی که سبب خنده دیگران شود، به گفتار باشد یا به عمل، به ایمان و اشاره باشد یا به کتابه، شبهه‌ای در گناه کبیره بودنش نیست. زیرا در قرآن مجید و روایات مستفیضه بر آن وعده عذاب داده شده. چنانچه در سوره توبه می‌فرماید: «کسانی که از روی استهزا و سخریه، اتفاق کنندگان از اهل ایمان را در اتفاقی‌ایشان عیب می‌کنند و نیز آنان را عیب می‌کنند که مال زیادی ندارند که در راه خدا اتفاق کنند مگر به مقدار طاقت و کوشش

۱- ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة (سوره ۹۸ آیه ۷).

۲- و اخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین (سوره ۲۶ آیه ۲۱۵).

و اذا جائک الذین یؤمنون بایاتنا قتل سلام علیکم... (سوره ۶ آیه ۵۴).

۳- کتب ربکم علی نفسہ الرحمة... (سوره ۶ آیه ۵۴). اولئک سیرحمهم الله... (سوره ۹ آیه ۷۱).

۴- ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم و اموالهم... (سوره ۹ آیه ۱۱۱).

۵- یحبهم و یحبونه (سوره ۵ آیه ۵۴) و الذین آمنوا اشد حباله (سوره ۲ آیه ۱۶۵).

۶- ان الله خلق المؤمن من عظمة جلالة و قدرته فمن طعن علیه اورد علیه قوله فقد رد علی الله

(صح وسائل باب ۱۵۹ ج ۸ ص ۱۱۲).

۷- عن العالم علیه السلام انه وقف حبال الکعبة ثم قال ما اعظم حقک یا کعبة و والله ان حق المؤمن لاعظم من حقک (سفينة البحار جلد ۱ صفحه ۲۹۰).

خود، خداوند این استهزا کنندگان را سخریه می‌فرماید (یعنی پاداش سخریه‌شان را به آنها می‌دهد) و برایشان عذابی رنجاننده و دردناک است»^۱.

در شأن نزول این آیه شریفه، روایاتی است و خلاصه آنها این است که در غزوه تبوک، رسول خدا صلی الله علیه و آله برای مخارج لشکر اسلام، امر فرمود: هر کس هر چه بتواند، بیاورد. بعضی از مالداران، مال فراوانی آوردند و بعضی از فقرا مقدار کمی که داشتند دادند. چنانچه ابوعقیل انصاری نصف صاع خرما آورده و گفت: شب گذشته تا صبح، کار کردم و دست مزدم یک صاع خرما بود، نصف آنرا برای عیالم گذاشتم و نصف دیگر را در راه خدا دادم. منافقین هر دو را مسخره کردند و به هر دو عیب گرفتند. بآنکه مال فراوان داده بود، می‌گفتند: ریا کرده و برای نمایش به مردم این همه مال بخشیده. و بآنکه مال کمی داده بود می‌گفتند: خواسته، خود را جزء انفاق کنندگان جلوه دهد و با خود را به یاد مردم آورد تا از صدقات چیزی به او بدهند.

جزای استهزا کنندگان به مؤمنین، یکی سخریه الهی به ایشان است، و دیگر آتش دوزخ جایگاهشان خواهد بود. در بیان مراد از سخریه الهی، و جوهی گفته شده، از آن جمله، خداوند استهزا کنندگان را در دنیا مهلت می‌دهد و در ناز و نعمت سرگرم می‌دارد و چون طغیان آنها به نهایت رسید، ناگاه ایشان را هلاک می‌سازد و سخریه بودن این امر برای آن است که این مهلت و ناز و نعمت، ظاهراً نعمت است، لیکن در حقیقت استدراج و هلاکت است. اما در آخرت به این است که چون مؤمنان در بهشت بر تخت‌های خود نشینند و کافران در دوزخ جای گیرند، به امر خداوند دری از دوزخ به جانب بهشت گشوده می‌شود. منافقان چون بهشت را ببینند، به سرعت تمام، خود را به سختی به در بهشت می‌رسانند و بهشتیان را با مقامات عالیه‌شان می‌بینند و چون می‌خواهند وارد بهشت شوند، فوراً در بسته می‌شود و مؤمنین بر آنها می‌خندند و این امر جزای سخریه آنها در دنیا است.

امروز مؤمنین بر کفار می‌خندند: در سوره مطفین می‌فرماید: «جز این نیست که گنهکاران از مؤمنین می‌خندند یا نیشخند می‌زنند و چون به آنها بر می‌خورند بی درنگ

۱- الذین یلمزون المطوعین من المؤمنین فی الصدقات والذین لا یجدون الا جهدهم فیسخرن منهم سخر الله منهم ولهم عذاب الیم... (سوره توبه آیه ۷۹).

میگریزند و با هم آهسته و با اشاره، به عیب جویی می پردازند. تا اینکه می فرماید: پس در قیامت، مؤمنین در حالی که در بهشت جای گرفته و بر تختها تکیه زده اند بر کفار می خندند^۱. یعنی در برابر استهزائی که در دنیا از مؤمنین می کردند در آخرت به سخریه مؤمنین مبتلا می شوند.

در این آیات، استهزا کننده به مؤمن را گناه کار خوانده است و مجرم، به معنی آلوده به گناه، روی آورنده به کفر، بریده از حق و خیر، و در قیامت جایشان را در مقابل مؤمنین که در بهشت قرار داده و ظاهراست که مقابل بهشت دوزخ است.

شاید آنها بهتر باشند: در سوره حجرات می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، باید مسخره نکنند گروهی از شما، از گروهی دیگر. شاید ایشان بهتر از مسخره کنندگان باشند. (از جهت رفعت درجه و مرتبت مرتبه نزد خداوند) و نه زنهار از زنهار مسخره کنند، شاید ایشان بهتر باشند. و باید طعنه نزنید و عیب نکنید نفسهای خود را. (یعنی همکیشان خود را مسخره نکنید چون مؤمنین به منزله نفس واحدند. پس عیب دیگری کردن عیب خود کردن است) و باید به لقیهای زشت یکدیگر را نخوانید...»^۲.

در تفسیر مجمع البیان نقل می کند که ثابت بن قیس هر گاه به مجلس پیغمبر وارد می شد، اصحاب، او را به واسطه سنگینی گوشش نزدیک رسول خدا صلی الله علیه و آله جای می دادند تا سخنان آن حضرت را بشنود روزی برای نماز صبح، آخر صفها واقع شد و پس از نماز برخاست و پای بر مردم می نهاد و می رفت تا میان او و پیغمبر یک نفر فاصله بود. به او گفت: دور شو تا نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نشینم. آن مرد گفت: جای خود بنشین ثابت خشمگین شد و همانجا نشست، چون هوا روشن شد، ثابت در او نگریست و گفت تو کیستی؟ گفت: فلان. ثابت گفت: فلان پسر فلانه. و نام مادرش را که پیش از اسلام به زنا و فجور مشهور بود ذکر کرد.

آن مرد از این سرزنش خجل و شرمند گردید و سر بریز انداخت، پس این آیه شریفه

۱- ان الذین اجروا کانا من الذین آمنوا یضحکون و اذا مروا بهم يتغامنون ... فالیوم الذین

آمنوا من الکفار یضحکون. (سوره مطففین آیه ۲۹).

۲- یا ایها الذین آمنوا لا یسخر قوم من قوم عسی ان یکونوا خیراً منهم ولا نساء من نساء عسی ان ینکین خیراً منهم ولا تلمزوا انفسکم ولا تباذروا بالالفاظ... (سوره حجرات آیه ۱۱).

نازل شد.

و در باره «ولانساء من نساء» می فرماید: انس روایت می کند که روزی ام السلمه ازاری سفید در میان بسته بود و گوشه آنرا برپس پشت فرو گذاشته، به زمین می کشید. و عایشه زبان به سخریه او گشود و به حفصه گفت: آن گوشه ازاری که ام السلمه ازپس خود می کشد، مانند زبان سگ است که از دهان بیرون می کند.

و نیز به صفیه دختر حی بن اخطب همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله سرزنش کرده و می گفتند ای یهودی زاده، خداوند نازل فرمود، که عیب بر یکدیگر نگذارید و به لقیهای زشت یکدیگر را نخوانید.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «در قیامت، اهل سخریه و استهزا را می آورند و برای یکی از ایشان دری از بهشت می گشایند و به او می گویند، بشتاب و داخل شو. او با غم و اندوه می آید که داخل شود، در را می ببندد، و از طرف دیگر دری می گشایند و به او می گویند، زود داخل شو. چون نزد آن در می رسد، در را می ببندد. همچنین به این بلیه گرفتار است و از هیچ دری داخل نمی تواند بشود، به طوری که مأیوس می شود. چنانچه باز به او می گویند بیا و نمی آید»^۱.

۲- سب و طعن: نسبتهای زشت به مؤمن دادن و کلمات ناروا به او گفتن، در اصطلاح فقها نسبت زنا و حرامزادگی را قذف می گویند، که در باب اول ذکر شد. و نسبتهای زشت دیگر را سب می گویند. مانند، ای رباخوار، شرابخوار، ملعون، خائن، لاغ، سگ، ای خوک، فاجر و مانند اینها که متضمن خوار کردن و سبک نمودن مخاطب است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «دشنام دادن به مؤمن، مانند نزدیک شدن به هلاکت است»^۲ و شاید مراد چنین باشد که دشنام به مؤمن، نزدیک شدن به کفر و خروج از دین است. زیرا عاقبت اصرار بر کبائر کفر است.

همچنین می فرماید: «دشنام دادن به مؤمن فسق است، و جنگیدن با او کفر، و خوردن گوشش (بد گوشتی پشت سرش) گناه است، و حرمت مالش چون حرمت خونتش

۱- محبة البیضاء جلد ۵ صفحه ۳۲۶.

۲- سباب المؤمن کالمشرف علی الهلکة (کافی ج ۲ ص ۳۵۹).

خلاصه بیان مجلسی علیه الرحمة در شرح این حدیث آن است که، گناه دو طرف دشنام، بر آن است که آغاز دشنام کرده است. زیرا نخست فعل حرام از سر زده و نیز باعث ارتکاب طرف هم شده است. اگر او دشنام نمی داد، طرف هم ساکت بود و دشنام طرف در مقام جواب و تلافی، هر چند گناه است، لیکن شارع آن گناه را بر عهده ابتدا کننده قرار داده، به شرطی که تعدی نکند و چنانچه تعدی کند، در حکم ابتدا کننده دشنام می شود نسبت به آن زیاده روی.

تعدی به تکرار یا سخت تر گفتن: زیاده روی در جواب، گاهی به تکرار است؛ مثل اینکه ابتدا کننده به دشنام یک دفعه بگوید ای سگ او هم در جواب، دو مرتبه بگوید ای سگ ای سگ. و گاهی تعدی در جواب، دشنام سخت تر گفتن است؛ مثل اینکه در پاسخ کسی که به او گفته ای خر بگوید ای سگ.

و آنچه گفته شد از اینکه هر گاه جواب به مثل گوید، گناهش به گردن ابتدا کننده است، دور نیست که در صورتی باشد که اصل دشنام قذف یا کذب نباشد. پس اگر بگوید ای زنا کار یا سارق، در جواب نمی تواند بگوید ای سارق هنگامی که دشنام دهنده سارق نیست. و بالجمله در مقام جواب در دشنام، باید به دشنام هائی که در مقام تأدیب و متعارف است اکتفا شود مثل گفتن ای احمق، جاهل، ظالم غافل و امثال اینها.

بهشت بر بدزبان حرام است: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «به راستی خداوند بهشت را حرام فرموده است بر هر فحش دهنده بی آبرو و کم شرم که باک ندارد چه بگوید و چه به او گفته شود. زیرا به راستی اگر از او بازرسی کنی، یا از زنا است، یا از شرک شیطان». عرض شد یا رسول الله در میان مردم شرک شیطان هم هست؟ فرمود: مگر نخواندی فرمایش خداوند را که: «و تو ای شیطان، شریک ایشان باش در دارائی و اولاد»^۱.

مجلسی از شیخ بهائی نقل کرده: که شاید مقصود این است که، تا مدتی بهشت

۱- قال النبی (صلی الله علیه و آله) ان الله حرم الجنة علی کل فحاش بذیء قلیل الحیاء لایبالی ما قال ولا ما قیل له فانك ان تشته لم تجده الا لئیمه او شرک شیطان قلیل یا رسول الله انی الناس شرک شیطان قتال رسول الله (صلی الله علیه و آله) اما تقرر قول الله تعالی و شارکهم فی الاموال و الاولاد (اصول کافی باب البذاء - ج ۲ ص ۳۲۳).

محفوظ است»^۱.

مجلسی در شرح این حدیث می فرماید: فسق در اینجا، به معنی گناه کبیره ای است که نزدیک به کفر باشد. و از این حدیث دانسته می شود که گناه سب، بزرگتر از غیبت است. خصوصاً با ملاحظه اینکه مؤمن از سب بیشتر اذیت می شود تا غیبت. زیرا در سب، اذیت در روی، و در غیبت، اذیت پشت سراسر است.

و در شرح قتاله کفر می فرماید: مقصود کفری است که به مرتکب کبیره گفته می شود، یا به اعتبار موردی است که کشتن او را حلال شمارد، یا به جهت ایمانش با او بجنگد، یا اینکه جنگیدن با مؤمن از اسباب کفر است.

مردن به بدترین مردنها: حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «هیچ بشری در چشم مؤمن (یعنی روبرو) به او طعن نزند، جز اینکه به بدترین مردنها بمیرد و سزاوار باشد که به خیر نرنگردد»^۲.

مجلسی در شرح حدیث می فرماید: بدترین مردن یا به حسب دنیا است، مانند غرق شدن، یا سوختن، یا عمارت بر او خراب شدن، یا خوراک جانور شدن و مثل اینها. یا به حسب آخرت است، مانند اینکه با کفر بمیرد، یا بدون توبه از این عالم برود و مراد از خیر، توبه و عمل صالح با ایمان است.

گاهی مظلوم هم ظالم می شود: حضرت موسی بن جعفر علیه السلام درباره دو نفری که به هم دشنام دهند، فرمود: «آنکه آغاز به دشنام کرده، مستکارتر است و گناه خورش و طوفش به گردن او است، تا آنجا که ستم شده، یعنی طوفش از حد نگذراند»^۳.

یعنی اگر آن طرف، در مقام جواب از حد تجاوز کرد، گناهش به گردن خودش می باشد.

۱- سیاب المؤمن فسوق و قتاله کفرو اکل لحمه معصیه و حرمة ماله کحرمة دمه (کافی ج ۲ ص ۳۶۰).

۲- ما من انسان یظعن فی عین مؤمن الامات بشریة و کان قمنا ان لایرجع الی خیر. (کافی ج ۲ ص ۳۶۱).

۳- عن ابی الحسن موسی علیه السلام فی رجلین یتسابان قال (علیه السلام) البادی منهما اظلم و وزره و زرع صاحب علیه مالم یعتذر الی المظلوم (کافی ج ۲ ص ۳۶۰).

بر او حرام است. یا مقصود، بهشت مخصوصی است که از آن محروم است و آماده شده برای مؤمن غیر فحاش.

سماعه می گوید؛ نزد حضرت صادق علیه السلام رفتم، و با من آغاز سخن فرمود که ای سماعه این چه جنجالی بود که میان تو و شتردارت پدید گشت. مبدا دشنام گو و بد زبان و لعنت فرست باشی. در پاسخ گفتم: به خدا چنین بود. زیرا او به من ستم کرده. فرمود: اگر او به تو ستم کرد، تو بر او سر افتادی و بیشتر ستم کردی. به راستی این کردار از کردارهای من نیست و من به شیعیانم چنین دستوری نمی دهم. از پروردگار آموزش جو و بدان باز نگردد.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که به مؤمنی، به پاره‌ای از کلمه طعن زند (بدگویی کند)، خداوند بوی بهشت را بر او حرام می فرماید، و حال آنکه بوی بهشت از پانصد سال راه یافت می شود».^۱

روایات در این مقام بسیار و آنچه گفته شد کفایت است.

دو مطلب را اینجا باید تذکر داد: یکی آنکه، هر گاه کسی، مؤمنی را سب کرد چون او را آزرده، علاوه بر عقوبت اخروی، آن مؤمن حق دارد از او به حاکم شرع شکایت کند تا او را به آنچه صلاح می داند، تعزیر نماید، چنانچه در بحث قذف اشاره شد. و چنانچه از کسی که دشنامش داده عذر خواهی کند و او را از خود راضی نماید، تعزیر ساقط می شود. دیگر آنکه اگر از این گناه پشیمان شود و از خداوند پوزش بخواهد، عذاب آخرتی هم از او برداشته می گردد.

دشنام به هر کس که باشد: حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «هرزه گوئی و بدزبانی از جفاکاری است و جفاکار در آتش است»^۲.

۱- عن سماعه قال دخلت علی ابی عبدالله علیه السلام فقال لی مبتدئاً یا سماعه ما هذا الذی کان بینک و بین جمالتک ایاک ان تکون فحاشاً اوصحاباً اولمناً فقلت و الله لقد کان ذلک انه ظلمنی فقال ان کان ظلمک لتدار بیت علیه ان هذا لیس من فعلی ولا آمر به شیئی استغفر ربک و لا تعد (کافی باب البذاء ج ۲ ص ۳۲۶).

۲- من طعن فی مؤمن بشطر کلمه حرم الله علیه ریح الجنة و ان ریحها لیوجد من مسیره خمسامة عام (مستدرک کتاب حج باب ۱۳۹).
البذاء من الجفاء و الجفاء فی النار (کافی ج ۲ ص ۳۲۵).

محقق بزرگوار، مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی در حاشیه مکاسب می فرماید: مقتضای اطلاق روایات، حرام بودن فحش است با هر کس که باشد خواه مسلمان و مؤمن باشد، یا کافر و فاسق، کوچک یا بزرگ. بلکه می توان گفت؛ هر چند بچه و غیر معیز باشد بلکه در بعضی روایات از سب و لعن حیوانات نیز نهی شده است.

حرم دشنام در صورت عکس العمل: دشنام به مخالف (سنی) یا کافر اگر سبب شود که برگردد و باو یا مؤمن دیگری دشنام دهد، جایز نیست. چنانچه دشنام به مقدسات دینی هر ملتی از ملل عالم، جایز نیست. زیرا شنونده آن دشنام، از آن ملت بر می گردد و به مقدسات دین الهی دشنام می دهد آنگاه ورزش به عهده ابتدا کننده به دشنام است. چنانچه در سورة انعام صریحاً از این موضوع نهی می فرماید.

در تفسیر المیزان می نویسد: این یکی از ادبهای دینی را خاطرنشان می سازد که با رعایت آن، احترام مقدسات جامعه دینی محفوظ مانده، دستخوش اهانت و ناسزا و یا سخریه نمی شود. چون این معنی غریزه انسانی است که از حریم مقدسات خود دفاع نموده، با کسانی که به آنها تجاوز کنند، به مقابله برخیزد. و چه بسا شدت خشم، او را به فحش و ناسزا به مقدسات آنان وادارد و چون ممکن بود، مسلمین به منظور دفاع از پروردگار، تنها را هدف دشنام خود قرار دهند و در نتیجه مشرکین را وادار سازند که حریم مقدس خدای تعالی را مورد هتک سازند، لذا به آنان دستوری می دهد که به خدایان مشرکین ناسزا نگویند. چون اگر ناسزا بگویند و آنان هم در مقام معارضه به مثل، به ساحت قدس ربوبی توهین کنند، در حقیقت خود مؤمنین باعث هتک حرمت و جسارت به مقام خداوندی شده اند.^۱

۱- ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدواً بغير علم... (سورة انعام آیه ۱۰۷).

۲- و از عموم تعلیلی که جمله «کذلک زینا لکل امة عملهم» آترا افاده می کند، نهی از هر کلام زشتی نسبت به مقدسات دینی استفاده می شود و نیز در همین تفسیر المیزان می نویسد: اگر در پاره‌ای از روایات، وارد شده که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بعضی از بزرگان قریش را لعنت فرمود، یا در قرآن کریم می فرماید: «لعنهم الله بکفرهم - اف لکم و لما تعبدون من دون الله» امثال این کلمات، ناسزا و توهین نیست بلکه تفرین است. چنانچه امثال «مناع للخیر معتدائتم عتل بعد ذلک زینم» یعنی مانع خیر و ستمگر و گنهکار و با اینهمه پررو و بی اصل است اینها از قبیل بیان واقع است نه ناسزا.

و عاجز شده‌ام، و تو سر بلند نکردی و اعتنائی به او ننمودی، هر آینه او را سبک شمردی، و سبک شمارنده مؤمن ما را سبک کرده و حرمت خداوند را ضایع نموده است. (حج وسائل باب ۱۴۸).

۴- سرزنش کردن و رسوا نمودن مؤمن: حضرت باقر علیه السلام و حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «تذکیکترین وضعی که بنده به کفر دارد این است که با مردی برادر دینی باشد، و لغزشها و خطاهای او را شماره کند، تا روزی او را بداند آنها سرزنش کند»^۱.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ای گروه کسانی که به زبان اسلام آورده‌اید و ایمان در دل شما جای نگرفته، مسلمانان را نکوهش نکنید و عیبهای آنها را دنبال نکنید. زیرا هر کس از عیوب آنها پی گیری کند، خدا، عیب او را دنیاله گیری می فرماید و هر که خدا دنبال عیش بر آید، رسوایش سازد گرچه در خانه اش باشد»^۲.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که مؤمنی را سرزنش کند، خدا او را در دنیا و آخرت سرزنش می فرماید»^۳.

و همچنین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «هر که کار زشتی را فاش کند، مانند کسی است که آنرا بجا آورده و هر که مؤمنی را به چیزی سرزنش کند، نمی میرد تا آنرا مرتکب شود»^۴.

ناگفته نماند که حرمت سرزنش کردن، منافاتی با نهی از منکر ندارد. زیرا در حقیقت نهی از منکر، نصیحت و دلسوزی و خیر خواهی است، به تفصیلی که گذشت و آن غیر از توبیخ و سرزنش است.

۱- اقرب ما یکون العبد الی الکفر ان یواخی الرجل علی الدین فیحصی علیه عثراته و زلاته لیعتقه بها یوماً ما. (کافی ج ۲ ص ۳۵۴).

۲- کافی کتاب الایمان و الکفر: قال رسول الله (صلی الله علیه و آله) یا معشر من اسلم بلسانه و لم یخلص الایمان الی قلبه لا تدموا المسلمین ولا تتبعوا عوراتهم فانه من تتبع عوراتهم تتبع الله عورته و من تتبع الله عورته یفضحه و لو فی بیته. (کافی ج ۲ ص ۳۳۵).

۳- من اتب مؤمناً انه الله فی الدنیا و الاخرة (کافی ج ۲ ص ۳۵۶).

۴- من اذاع فاحشة کان کمبتدئها و من عبر مؤمناً بشیء لم یمت حتی یرکبه (کافی ج ۲ ص ۳۵۶).

۳- ذلیل و سبک کردن مؤمن: حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «هر که مؤمنی را برای نداری و تهیدستیش کوچک شمارد، خداوند، روز رستاخیز او را در برابر خلائق بر سوائی شهره سازد»^۱.

و نیز می فرماید: «هر کس مؤمن مستمند یا غیر مستمندی را خوار شمارد، خدای تعالی او را خوار و دشمن دارد تا از خوار شمردن آن مؤمن برگردد»^۲ و همچنین می فرماید: «چون روز رستاخیز شود، منادی ندا می دهد کجایند رو گردانان از دوستانم؟ پس مردمی بر پا می شوند که چهره ایشان گوشت ندارد. و گفته می شود: اینها کسانی هستند که مؤمنان را آزرده و در برابرشان ایستادند و به آنها دشمنی و لجاجتی کردند و با آنها در دنیا شان سخت گرفتند. سپس فرمان داده می شود که آنها را به دوزخ برند»^۳.

و همچنین فرمود: خدای تعالی می فرماید: «هر کس یک دوست مرا اهانت کند، هر آینه به نبرد با من کمین گرفته است و من به یاری کردن دوستم از هر چیزی شتابان ترم»^۴.

بوهارون می گوید: در مجلس حضرت صادق علیه السلام حاضر بودم و حضرت به حاضرین فرمود: چرا شما، ما را خوار می کنید؟ پس مردی خراسانی ایستاد و گفت: پناه به خدا از این که ما شما را یا چیزی که راجع به شما باشد، خوار کنیم. امام علیه السلام فرمود: بلی، جز این نیست که تو خود یکی از استغفافی کنندگان منی. خراسانی گفت: پناه به خدا که من شما را خوار کرده باشم. امام علیه السلام فرمود: وای بر تو، آیا در وقتی که ما نزدیک جحفه بودیم، فلان شخص از تو خواهش کرد که او را به مقدار یک میل راه سوار کنی و گفت: به خدا از پیاده روی خسته

۱- من استذل مؤمناً و استحققره قلقة ذات یده و لفقره شهره الله یم القیمة علی رؤس الخلائق (کافی باب الایمان و الکفر ص ۳۵۳).

روایت جالبی در این باره در آخر بحث تولی و تبری نقل گردیده است.

۲- من حقّر مؤمناً مسکیناً او غیر مسکین لم یزل الله عزوجل حاقراً له ما قنأ حتی یرجع عن محقرته ایه (کافی ج ۲ ص ۳۵۱).

۳- کافی ج ۲ ص ۳۵۲

۴- ان الله تعالی یقول من اهان لی ولیاً فقد ارسد لمجاریتی و انا اسرع شیء الی نصره اولیائی (کافی ج ۲ ص ۳۵۱).

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: هر کس حکایتی را بر ضرر مؤمنی نقل کند، تا او را چرکین کرده آبرویش را بریزد، خداوند او را در محلی که صدید جهنم است جای دهد (جائی که چرکهای عورت زناکاران در آن جمع می شود).^۱

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «کسی که از گناه مؤمنی آگاه شود، پس آن را فاش کرده پنهانش نسازد، و برای آن مؤمن طلب آمرزش ننماید، آن شخص نزد خدا مانند همان گناهکار است و عقاب آن گناه بر عهده اش قرار می گیرد و بجا آورنده گناه آمرزیده می شود. و همان رسوا شدنش در دنیا کفاره او است و دیگر در آخرت، رسوائی ندارد. چون خدا کریم تر از آن است که دو مرتبه بنده را بر گناه عقوبت کند و دو مرتبه رسوا فرماید»^۲.

و با الحمله عقاب آخرت آن گناه، بر عهده افشا کننده است. در این مقام نیز روایات فراوان و همین مقدار کافی است.

۵- هجو مؤمن به شعر یا نثر: شیخ انصاری علیه الرحمه می فرماید: هجو کردن مؤمن، از روی قرآن و سنت و اجماع و عقل حرام است. زیرا در هجو مؤمن، عیب جوئی و طعنه زدن و غیبت کردن و سرزنش نمودن و سرفاش کردن است. و هر یک از این امور گناه کبیره هلاک کننده است. پس تمام آنچه در امور مذکور ذکر شد، شامل آن نیز می شود. و اگر هجو به چیزی کند که در او نباشد، بهتان نیز هست.

فروقی در حرمت هجو مؤمن بین فاسق و غیر آن نیست. و خبری که در آن، امر به مذمت کردن از فاسقین شده، مراد بی ایمانها، یا آنهایی که فسق آشکار دارند می باشد. و اما هجو غیر مؤمن حرام نیست، چون احترامی ندارد. چنانچه جایز است هجو کردن هر صاحب بدعتی را به آنچه در او است به قصد اینکه شناخته شود و کسی در دامش نیفتد.

۶- اذیت به مؤمن: در سورة احزاب می فرماید: «و کسانی که مردان و زنان مؤمن

خطوة خطاها و ضعتها فی جهنم و کشف الله عورته علی رؤس الخلاق. (وسائل الشیعه ج ۸ ص ۶۰۲).

۱- من روی روایة علی اخیه برید بها شینه و هدم مروته لوقفه الله فی طینه خبال (مستدرک کتاب حج باب ۱۳۷).

۲- مستدرک کتاب حج باب ۱۳۷.

امام صادق علیه السلام فرمود: «هر که حکایتی نقل کند بر ضرر مؤمنی، و مقصودش این باشد که او را چرکین کند و آبرویش را بریزد تا از چشم مردم بیفتد، خدا او را از بستگی خود براند و به بستگی با شیطان کشاند و شیطان هم او را نپذیرد»^۱.

مجلسی علیه الرحمه در شرح حدیث گوید: یعنی حکایتی گوید که دلالت بر ضعف عقل وستی رأی او دارد، و محتمل است حکایت کردار هم در آن داخل باشد. و مراد از دلالت در اینجا، محبت و یاری کردن است. و شاید مقصود از نپذیرفتن شیطان او را، این باشد که غرض شیطان گمراهی و هلاکت انسان وجدا شدنش از پروردگار است. و چون این مقصود حاصل شد، دیگر کاری به او ندارد واز او بیزار می جوید.

محمد بن فضیل به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام عرض کرد: فدایت شوم، به من از برادر دینیم چیزی می رسد که زشت است و مردان را خوشایند نیست. پس از آن از برادر می پرسم که چنین از تو نقل شده، و منکر می شود در حالی که جمعی که مورد اطمینان هستند به من خبر داده بودند. امام علیه السلام فرمود: ای محمد، تکذیب کن چشم و گوشت را از برادرت. یعنی بگو چشمم و گوشتم اشتباه دیده و شنیده، پس اگر پنجاه نفر چیزی را در باره برادرت بگویند و او منکر شود، تصدیق برادرت کن و آنها را تکذیب نما. یعنی بگو بر آنها مشبه شده، و فاش مکن چیزی را که به وسیله آن، او را زشت و لکه دارویی آبرو کی، که اگر چنین کنی از کسانی خواهی بود که خداوند در قرآن مجید فرموده: «کسانی که دوست دارند کازرشت درین مؤمنین فاش شود، برای ایشان عذاب دردناک در دنیا و آخرت است»^۲.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «کسی که راه رود برای عیب برادرش، و فاش کردن عیب پنهانش، نخستین گامی که در این راه بر می دارد، در آتش دوزخ می گذارد و خدا او را در قیامت نزد تمام مردم رسوا می فرماید، و عیبهای پنهانش را آشکار می سازد»^۳.

۱- من روی روایة علی برید بها شینه و هدم مروته لیسقطه من اعین الناس اخرجه الله من ولايته الی ولاية الشیطان فلا یقبله الشیطان (کافی باب الروایة علی المؤمن ج ۲ ص ۳۵۹).

۲- وسائل کتاب حج باب ۱۵۷ ج ۸ ص ۶۰۹.

۳- عن النبی (صلی الله علیه و آله) و من مثی فی عیب اخیه و کشف عورته کانت اول

را می رنجانند به غیر آنچه کرده اند (یعنی جنایتی که سزاوار ایدنا شوند، از آنها سرزنسده)، پس هر آینه این اذیت کنندگان، وزر و دروغ بزرگی را برداشته (یعنی مستحق عذاب بهتان و سزاوار عقوبتی ظاهر و نمایانند)»^۱.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «خداوند می فرماید: باید به جنگ با من اعلام کند هر کس بنده مؤمن مرا بیازارد. و از خشم من آسوده باشد، هر کس بنده مؤمن را گرامی دارد»^۲.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «هر کس مؤمنی را بیازارد، مرا آزرده و هر کس مرا بیازارد، خدا را آزرده و هر کس خدا را بیازارد، در تورات و انجیل و زبور و قرآن ملعون است. (و در خبر دیگری) بر او است لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم»^۳.

و همچنین فرمود: «هر کس مؤمنی را محزون کند سپس تمام دنیا را به او بدهد، تلافی گناه شکستن دلتش نمی شود و دهنده هم اجری ندارد»^۴.

همچنین می فرماید: «هر که مؤمنی را بناحق اذیت کند، مثل این است که ده مرتبه مکه معظمه و بیت المعمور را خراب کرده و هزار ملک مقرب را کشته باشد»^۵.

از این حدیث معلوم می شود که حرمت مؤمن ده برابر مکه و بیت المعمور و هزار برابر ملائکه است.

عقوبت آزار به همسایه شدیدتر است: در چندین مورد، شایع مقدس آزار رساندن به غیر را با تأکید بیشتری تحریم فرموده و برایش عقوبتهای شدید دنیوی و اخروی معین فرموده است. از آن جمله همسایه است.

مردی از انصار نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد عرض کرد: در فلان محله

۱- والذین یؤذون المؤمنین و المؤمنات یغیر ما اکتسبوا فقد احتملوا بهتانا و اثماً مبیناً (سوره احزاب آیه ۵۸).

۲- لیأذن بحرب منی من اذی عبدی المؤمن و لیأمن غصبی من اکرم عبدی المؤمن ... (کافی ص ۳۵۰).

۳- مستدرک کتاب حج باب ۱۲۵.

۴- من آثرن مؤمناً ثم اعطاه الدنيا لم یکن ذلک کفارة ولم یوجر علیه.

۵- من آذی مؤمناً بغیر حق فکأنما هدم مکه و بیت المعمور عشر مرات و کأنما قتل الف ملک من المقرنین (مستدرک کتاب حج باب ۱۳۵).

خانه خریده ام و نزدیکترین همسایه ام کسی است که امید به خیرش ندارم و از شرش آسودگی ندارم. رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام و سلمان و ابوذر و مقداد فرمود تا در مسجد به صدای بلند جار زنند؛ هر که همسایه اش از آزار او آسوده نباشد، ایمان ندارد. و سه بار این جار را زدند. سپس آن حضرت با دست خود به هر چهل باب خانه که در برابرش بود دست راست و چپ اشاره فرمود (یعنی تا چهل خانه از چهار طرف همسایه است و باید حق آنها را رعایت کرد)^۱.

در مصحف حضرت زهرا علیها السلام است: «کسی که ایمان به خدا و روز جزا دارد، همسایه خود را نمی آزارد و میهمانش را گرامی می دارد، و خوب می گوید یا خاموش است»^۲.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «از مانیت کسی که با همسایه خود به خوبی رفتار نکند»^۳.

از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله چنین رسیده: «هر که همسایه خود را آزار رساند، خدا بوی بهشت را بر او حرام می فرماید و جایش دوزخ است و بد جایگاهی است. و از ما نیست کسی که حق همسایه خود را ضایع سازد. و همیشه جبرئیل به من سفارش همسایه را می کرد تا اینکه گمان کردم، همسایه از ارث بندگان خواهد شد»^۴.

و نیز فرمود: «کسی که همسایه اش را بیازارد و کسی که همسایه اش از آزارش در امان نباشد، به بهشت نخواهد رفت»^۵. و در غزوة تبوک فرمود: «هر کس همسایه خود را آزار رسانده؛ با ما نیاید»^۶.

روزی اصحاب، به آنحضرت عرض کردند: فلان زن، روزها روزه و شبها را به عبادت می گذرانند و صدقه می دهد لیکن همسایه اش را به زبان می آزارد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خیری در آن زن نیست، او اهل جهنم است. گفتند: فلان زن،

۱- کافی - کتاب العشرة باب حسن الجوار (ج ۲ ص ۶۶۶).

۲- من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یؤذی جاره و من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیکریم ضیفه و من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیقل خیراً اولی سکت. (اصول کافی ج ۲ ص ۶۶۷).

۳- لیس منامن لم یحسن مجاورة من جواره (کافی ج ۲ ص ۶۶۸).

۴- (وسائل کتاب حج باب ۸۶ ج ۸ ص ۴۸۸).

۵- (وسائل کتاب حج باب ۷۲).

فقط نماز واجبی و روزه ماه رمضان را بجا می آورد و آزاری به همسایه نمی رساند. فرمود: او اهل بهشت است.^۱

و نیز فرمود: «همسایه بر سه قسم است: اول، همسایه ای که سه حلی دارد. و آن همسایه ای است که مسلمان و رحم باشد. دوم، آنکه دو حق دارد و آن همسایه مسلمان است. سوم، همسایه کافر که فقط حق همسایگی دارد».^۲

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «ملعون است ملعون است کسی که همسایه اش را بیازارد».^۳

و نیز فرمود: «چون بنیامین از نزد یعقوب رفت فریاد کشید: خدایا به من رحم نمی کنی، فرزندم را بردی و چشمم را گرفتی. خدا به او وحی کرد: اگر من آنها را میرانده باشم، زنده شان می کنم تا آنها را به تو رسانم. لیکن یادت می آید آن گوسفندی را که سر بریدی و بریان کردی خوردی و فلان و فلان در همسایگی تو بودند و روزه داشتند و چیزی از آن را به آنها ندادی».^۴

در روایت دیگر است که پس از آن، شیوه یعقوب چنین شد که هر صبح جارچی از منزل او تا یک فرسخ راه جار می کشید که هر کس چاشت می خواهد، به منزل یعقوب بیاید و در شامگاه هم جار می زد هر کس شام می خواهد، به منزل یعقوب بیاید.

از این حدیث، خوب آشکار می شود که چقدر حق همسایه مهم است و در اخبار بسیاری حقوق همسایه ذکر شده و به جهت اختصار خلاصه آنها یاد داشت می شود:

حقوق همسایه: باید با همسایه با مهربانی و ملاطفت سلوک کرد و احسان خود را از او دریغ نداشت، آنچه به آن نیازمند است، از او مضایقه نکرد و او را مانند شریک در

۱- قالوا له صلی الله علیه و آله فلاته تصوم النهار و تقوم اللیل و تصدق و تؤدی جارها بلسانها قال صلی الله علیه و آله لاخیر فیها هی من اهل النار و فلاته تصلی المکتوبه و تصوم شهر رمضان ولا تؤدی جارها فقال صلی الله علیه و آله هی من اهل الجنة (حج مستدرک باب ۷۲).

۲- قال رسول الله صلی الله علیه و آله الجیران ثلثة فمنهم من له ثلثة حقوق حق الاسلام و حق الجوار و حق القرابة و منهم من له حقان حق الاسلام و حق الجوار و منهم من له حق واحد الکافر له حق الجوار (مستدرک کتاب حج باب ۷۲).

۳- (کافی)

۴- مستدرک کتاب حج باب ۷۲.

مال خود دانست، بر او سلام کرد و از چیزهایی که می خواهد پنهان باشد، تفتیش نکرد. هنگام مرض از او عیادت و به هنگام مصیبت تعزیت و در عزاء، همراهی و در شادی، به او تهنیت گفت. اگر به عیبی از او آگاهی یافت پوشانید و اگر خطائی از او سرزد عنو کرد و اگر بخواهد بر دیوار، عملی کند مانع نشد. اگر ناودانی خواست به فضای همسایه اش گذارد مانع نشد. از اسباب خانه که مورد لزومش هست، دریغ نداشت. باید چشم خود را از اهل و عیال همسایه پوشانید و چون در خانه نباشد، از خانه اش غافل نشد با اولادش ملاطفت و مهربانی کرد و به آنچه مصلحت دین و دنیایش باشد، راهنمائیش نمود. اگر یاری خواست، باید یاریش کرد و اگر قرض خواست، باید قرضش داد. بنای خانه خود را نباید بدون اجازه اش بالا ببری، که هوای خانه اش حیس گردد. از غذاهای لذیذی که به خانه آورده می شود، باید برای همسایه فرستاد یا در صورتی که میسر نیست، باید پنهان داشت تا اطفال همسایه بویش را نشنوند و او را ناراحت کنند، شاید نتواند برایشان تهیه نماید.

آزار به همسایه: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «هر کس زنی دارد که او را می آزارد، خداوند نمازها و کارهای نیک آن زن را نمی پذیرد، تا وقتی که حق شوهرش را ادا کند و او را از خود خشنود سازد. هر چند تمام روزها روزه باشد و بنده ها را آزاد کند و مال فراوان صدقه دهد. و اول کسی است که داخل جهنم می شود». سپس فرمود: «هر مردی که زن خود را آزار رساند برای او است، آنچه در باره زن گفته شد. و هر کسی بد رفتاری زنش را تحمل کند و مزد صبر خود را از خدا بخواهد، برای او است در هر مرتبه ای که صبر می کند، مثل آنچه به حضرت ایوب برای صبرش داده شده. و برای آن زن است از وزر، در هر شبانه روزی مانند ریگهای بیابان. و اگر میبرد، پیش از آنکه شوهر را از خود راضی سازد، سرنگون وارد جهنم می شود. با منافقین در پائین ترین درکات جهنم - و هر که زنی دارد که با او موافقت نمی کند، و بر آنچه را که شوهر نفقه می کند، صبر نمی نماید و بر شوهرش سخت می گیرد و او را وادار به آنچه طاقت ندارد می کند، خداوند از او کار خیری که آتش را از او دور سازد نمی پذیرد و تا وقتی که چنین است بر او غضب می فرماید».^۱

آزار به فقیر: در سوره بقره می فرماید: «صدقه هایتان را به سبب منت، گذاردن و آزار رساندن بگیرنده باطل نکنید»^۱ و نیز می فرماید: «گفتار نیک با فقیر، و بخشش، بهتر از صدقه دادن است که پس از آن آزار باشد»^۲ مثل اینکه رو را از او برگرداند، یا با او تشرش رونی کند، یا در مقابل صدقه، او را به کاری وا دارد.

مروست: «کسی که بر کارهای نیکی که می کند، منت گذارنده باشد، داخل بهشت نمی شود»^۳ و در حدیث دیگر می فرماید: «بهشت بر او حرام است»^۴.
و نیز می فرماید: منت گذارنده بر فقیر ملعون است در دنیا و آخرت و منت گذارنده بر پدر و مادر و برادران و خواهرانش، از رحمت خدا و ملائکه اش دور است و به آتش نزدیک است و دعایش مستجاب نمی شود و حاجتش روا نمی گردد و خداوند به نظر رحمت در دنیا و آخرت به او نمی نگرد»^۵.

۴- مکروفرنگ

بازگشت به فهرست

چهارم از کبائری که وعده آتش بر آن داده شده، مکرو غدر یعنی پیمان شکنی، و خدعه یعنی فریب دادن است. چنانچه در روایات مستفیضة، بر هر سه وعده آتش داده شده املت. از آن جمله در کتاب ایمان و کفر اصول کافی باب مکرو غدر و خدعه شش حدیث در این باره نقل نموده است که برای نمونه، دوتای آن یاد آوری می شود:

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «اگر نبود که مکرو و فریبکاری در آتش املت، من از همه مردم مکارتز بودم»^۱.

و نیز می فرماید: «به درستی که دغل گری و هرزگی و خیانت در آتش است»^۲.
در وسائل است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «مسلمان نباید مکر و خدعه کند، زیرا از جبرئیل شنیدم که مکر و خدعه در آتش است». پس فرمود: «کسی که مسلمانی را فریب دهد یا به او خیانت کند، از ما نیست»^۳. و قریب به این مضمون چند حدیث دیگر نقل کرده است. و همچنین در مستدرک روایاتی به این مضمون نقل نموده از آن جمله:

۱- لولا ان المکر و الخدیه فی النار لکننت امکر الناس (کافی ج ۲ ص ۳۳۶).

۲- الاوان الغدرو الفجور و الخیانة فی النار (کافی ج ۲ ص ۳۳۸).

۳- وسائل کتاب حج باب ۱۳۷ ج ۸ ص ۵۷۰.

۱- لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والادی (سوره ۲ آیه ۲۶۳).

۲- قول معروف و مغفرة خیر من صدقة یتجمعها اذی (سوره ۲ آیه ۲۶۲).

۳- لا یدخل الجنة منان بالفعال الخیر اذا عمله (ثالثی الاخبار ص ۲۷۷).

۴- المنان علی الفقراء ملعون فی الدنیا و الاخرة والمنان علی ابویه و اخوته و اخواته یبید من الرحمة یبید من الملائکة قریب من النار لا یتستجاب له دعوة ولا یقضی له حاجته ولا ینظر الله الیه فی الدنیا و الاخرة.

مردم به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفتند: کسی که مخالف شما است (معاویه علیه الهاویه) او را بر حکومتی که دارد (شام) بر قرار دار و او را عزل مفرما، تا وقتی که حکومت و خلافت تو مستقر شود، آنگاه عزلش کن. حضرت فرمود: مکر و فریب کاری و پیمان شکنی همه در آتش است.^۱

معنی مکر و غدر و خدعه: غدر به معنی پیمان شکنی، در باب اول ضمن گناه ۲۱ مفصلاً ذکر گردید. اما مکر و خدعه، هر دو به معنی قصد سوء و آهنگ بدی کردن دیگری است، از راهی که نمی دانند. مثل اینکه در ظاهر به او احسان، و در باطن با او بدی کند. یا در ظاهر با او محبت و موافقت، و در باطن دشمنی و مخالفت نماید. یا اینکه در ظاهر بفهماند که با او کاری ندارد، و در باطن در کمین باشد تا به او تعرض نموده و آزار برساند. و خلاصه مکر و خدعه، دورویی و دوزبانی و خوش ظاهر و بد باطن بودن است و بر دو قسم است: مکر و خدعه با خدا و دیگر مکر و خدعه با مردم.

نیزنگ با خدا: بدترین مراتب نیزنگ با خدا، خدعه منافقین است. یعنی کسانی که کفر خود را پنهان می دارند و در ظاهر، اظهار اسلام و ایمان می نمایند. چنانچه در سوره بقره می فرماید: «با خدا و اهل ایمان نیزنگ می زند در حالی که نیزنگ نمی زند مگر به خودشان، در حالی که نمی فهمند».^۲

و اگر گفته شود که خدعه در موردی است که نیزنگ زده شده بی خبر باشد و خدعه را نفهمد، بنابراین خدعه با خدا چگونه است؟

جواب آن است که ایشان چون با پیغمبر و مؤمنین، خدعه می کردند، در حکم نیزنگ با خدا است. یا اینکه منافقین با خداوند معامله خدعه و نیزنگی و فریبکاری می کردند، چون کفر خود را پنهان و اظهار ایمان می کردند.

معنی اینکه به خودشان نیزنگ می زنند این است که، از خدعه ایشان به پیغمبر و مؤمنین ضرری نمی رسد، بلکه ضررش به خودشان می خورد. چون خود را از هر خیر و سعادت محروم می کردند و خود را در دنیا به بلای رسوائی و در آخرت به عذابهای الهی گرفتار می کردند.

۱- فقال علیه السلام المکر والخدعة والغدر فی النار (مستدرک).

۲- یخاد عون الله والذین آمنوا و ما یخدعون الا انفسهم و ما یشعرون (سوره ۲ آیه ۹).

از جمله موارد نیزنگ با خدا، ریای در عبادت است به تفصیلی که در آخر بحث شرک مفصلاً ذکر شد.^۱

ادعای مقامات روحانی: از جمله مراتب خدعه با خدا، ادعا کردن بعضی از مقامات عالیه دینی است، در حالیکه حقیقتاً فاقد آن است؛ مانند مقام صبر و شکر و توکل و محبت و رضا و تسلیم و اخلاص. مثلاً ادعای می کند که معبودش تنها خدا است و لا غیر. و می گوید: ایاله نعبد، در حالیکه شیطان را می پرستد، یا می گوید الله اکبر، خدا از من از هر چیز بزرگتر و برتر است، در حالی که مال و جاه و شوئن دنیوی در قلبش ریشه دوانیده بیشتر مورد اهمیت و اعتنا است چنانچه اگر به او بگویند فلان گناه را برای خدا ترک کن، حاضر نیست. ولی اگر بدانند ضرر مالی یا آبرویی یا سایر شوئن دنیوی برایش دارد ترک می کند.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «وقتی که تکبیر نماز می گوئی، باید تمام موجودات را نزد عظمت خدای تعالی کوچک بدانی. زیرا هر گاه بنده ای تکبیر بگوید و خدا بداند که در قلبش چیزی برخلاف تکبیر او است، یعنی غیر خدا را بزرگتر می داند، به او می فرماید: ای دروغگو آیا با من خدعه می کنی؟ به عزت و جلالم سوگند البته تو را از شوئن دگریم و از رسیدن به جوارم و از لذت مناجات محروم می سازم».^۲

خدعه با بزرگان دین: نیزنگ با بزرگان دین؛ مثل اینکه با ایشان می گوید: موال لکم ولا ولیا لکم یعنی شما و دوستان شما را دوست می دارم. در حالی که به دوستان علاقه ای ندارد و ملاحظه نسبتشان را با اهل بیت علیهم السلام نمی نماید. یا می گوید: التارک للخلایف علیکم آنچه که مخالفت شما در آن است، آنرا رها کنده ام. در حالی که هزاران مرتبه مخالفتشان را کرده و می کند و نظیر اینها، چنانچه در بحث کذب اشاره شد.

نیزنگ با بندگان خدا: انواع حیله گری و کلاه برداری و حقه بازی و فریبکاریهایی که در بین بی خبران از آخرت متداول است، از این دسته است. و تمام حرام و گناه کبیره است و هر چه مفسده اش بیشتر باشد، حرمت و عقوبتش نیز شدیدتر است. در سوره فاطر می فرماید: «در بر نمی گیرد مکر بد مگر به اهلش»^۳ یعنی نیزنگ هر

۱- مخصوصاً به صفحه ۶۱ جلد اول و پاوری آن مراجعه شود.

۲- مستدرک کتاب صلات باب ۲.

۳- ولا یجئ المکر السیء الا باهله (سوره فاطر آیه ۴۲).

دورویی و دوزبانی هم نیرنگ است: حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «هر کس با مسلمانان، دور و دوزبان برخورد کند، روز قیامت می آید در حالی که دو زبان از آتش دارد»^۱.

از حضرت باقر علیه السلام است: «چه بد بنده ای است کسی که دارای دور و دوزبان است. در حضور برادرش او را تمجید و ستایش کند و پشت سرش او را بد بگوید و گوشش را بخورد (غیبتش را کند) اگر نعمتی به او رسد، حسدش برد و اگر گرفتار شود، او را واگذار و یاریش نکند»^۲.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «هر کس دو رو باشد، در قیامت می آید در حالی که دو زبان دارد: یکی از عقب و دیگری از جلو و هر دو آو زبان، و شعله آتش از آنها بیرون می آید، به طوری که تمام بدنش را آتش می گیرد. پس گفته می شود

آمده و به یکی از آتشیان قصه خود را گفت. آن مرد راه خلاص از شر خویشان آن زن را گفت به این است که مرد نیکو صورتی را پیدا کرده به عنوان مهمانی به خانه بری و سر او را بریده، پهلوی جنازه زن گذاری که در جواب خویشان زن بگویی که من این جوان را دیدم که با او زنا می کرد من هم

طاعت نیاوردم و هر دو را کشتم. پس این مرد حيله ای که او گفت، پسندیده، در خانه خود آمده نشست. ناگاه جوانی زیبا از در خانه عبور کرد، او را به اصرار در خانه آورد، سپس او را کشت.

چون خویشان آمدند و جنازه هر دو را دیدند و آن مرد ماجرا را خبر داد، آنها راضی شدند و رفتند. قضا را آن مرد که این حيله را تعلیم شوهر آن زن نموده بود، پسری داشت، آنروز به خانه نیامد. پس مضطرب شده به خانه شوهر آن زن رفت و گفت: آن حيله ای که به تو آموختم به جا آوردی؟ گفت بلی گفت: آن جوان کشته رابه من نشان ده. چون به بالین جنازه جوان آمد، دید پسرش می باشد که به امر و پیشنهاد آن بدبخت کشته شده و مصداق من حفر بئر لایخیه اوقمه الله فیه، ظاهر گردید و نظیر این دو قصه در کتب تواریخ بسیار است.

و نیز در کتاب محجة الیضا حکایتی ذکر کرده که مناسب بحث مکر و حسد هر دو است و در بحث حسد ذکر می شود.

۱- من لقی المسلمین بوجهین و لسانین جاه یوم الیمه و له لسانان من نار (کافی ج ۲ ص ۳۴۳).

۲- بشن العبد عبد یكون ذا وجهین و ذالسانین یطری انحاء شاهداً و یا کله غائباً ان اعطی حسده و ان ابتلی خذله (اصول کافی ج ۲ ص ۳۴۳).

نیرنگ بازی به خودش برمی گردد، و هر چه درباره کسی اندیشیده باشد در باره خودش مشاهده می نماید. زیرا هر مکرری سبب ذلت و تنزل مکر کننده و عزت و ارتقاع درجه طرف مکر شده خواهد بود. یا در آخرت، مکر کننده به سبب کردار زشتش، در درجات جهنم پائین می رود و مکر شده به سبب ستمی که به او شده در درجات بهشت مقامش می دهند. یا در دنیا و آخرت هر دو، چنانچه غالباً در دنیا مکر کننده رسوا می شود و ضرر مکرش به خودش می رسد. به قدری مطلب واضح است که در منهج الصادقین می نویسد این جمله در عرب ضرب المثل است «هر که برای برادر خود چاهی کند که در او افتد، خودش در آن سرنگون گردد» و همچنین از ضرب المثل عجم است «بدمکن که بد بینی - چه مکن که خود افتی» و نیز گویند: «هر که چاهی کند بهر کسی اول خودش دود کسی»^۱.

۱- در تفسیر منهج الصادقین گویند: در کتب تواریخ مسطور است که دو نفر زری فراهم آورده، از جهت خوف دزد، هر دو باتفاق، آنرا میان درختی که نهی شده بود پنهان کردند. و یکی از این دو، پنهان در شب آمد، آن زرا برداشت. روز دیگر که هر دو به اتفاق آمدند که آن زرا تصرف کنند نیاتند آنکه زرا در شب دزدیده بود، گریبان آن دیگری را گرفت که موقع پنهان کردن زرا، جز تو کسی خبر نداشت، قیناً تو برداشته ای بیچاره هر چند سوگند خورده، دزد بیشتر اصرار می کرد. تا آنکه گفتگوی ایشان به حاکم افتاد. حاکم از مرد دزد، شاهد طلب کرد. او گفت: خود آن درخت شهادت می دهد که زرا او برده پس در پنهانی، برادر خود را گفت که شب در میان آن درخت رفته، صبح که حاکم از درخت شهادت طلبید، او شهادت دهد که زرا را آن بیچاره برده.

چون صبح حاکم با جماعتی نزد درخت حاضر شدند، حاکم گفت: ای درخت به آن خدائی که تو را خلق کرده، بگو آن زرا که در جوف تو پنهان کردند، که دزدیده؟

برادر دزد از جوف درخت فریاد زد: زرا فلا نکس یعنی رقیق دزد برده. حاکم بفرست یافت که چون این خلاف عادت، یعنی نطق از این درخت واقع شده، باید او را سوخت تا موجب فسادى نشود. امر کرد درخت را آتش زدند. آن مرد از ترس فریاد نکرد تا آتش در وی افتاده آخر بیچاره شد و ناله و فریاد مردم خبر شده و او را نیم مرده از میان آتش بیرون آوردند و احوال از او پرسیدند و او به تمامی مکر برادر را به حاکم گفت:

حاکم مال را گرفت و به آن بیچاره داده و ماکر را تأدیب سخت نمود.

محدث جزائری در زهر الریبع نقل کرده، که در اصفهان مردی خواست زن خود را بزند. پس چند عصا بر او زده تصادفاً زن مرد، در حالی که مرد قصد کشتن او را نداشت، بلکه غرض او تنبیه زن بود، پس از خویشاوندان زن، سخت ترسناک گردید و راه چاره از شر آنها نیافت. پس از خانه بیرون

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در بازار مدینه به طعامی (گندم یا جو) گذشت، به صاحبش فرمود: خوب طعامی است، قیمتش چیست؟ پس ملهم شد که دست در وسطش کند و مثنی بیرون آورد، معلوم شد وسطش خراب است و ظاهرش خوب، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: جمع کردی بین خیانت کردن و غش نمودن با مسلمانان».^۱

و نیز فرمود: «کسی که با مسلمانی در خریدن یا فروختن غش کند، پس از مسلمانان نیست، و در قیامت با یهود محشور می شود زیرا یهود بیش از همه با مسلمانان غش می کنند».^۲

و همچنین فرمود: «کسی که بخوابد، در حالی که در دلش غش کردن با برادر مسلمانش باشد، در سخط خدا خوابیده، و صبح می کند در غضب خدا. و همین طور در سخط خدا است تا وقتی که توبه کند و دست از غش کردن بردارد. و اگر در این حال بپیرد بر دین اسلام نمرده است». پس سه مرتبه فرمود: «بدانید هر که با مسلمانان غش کند از آنان نیست و هر که با برادر مسلمانش غش کند، خداوند برکت را از رزقش بر می دارد و راه معیشتش را می بندد و به خودش واگذارش می فرماید».^۳

حضرت صادق علیه السلام به مردی که آرد فروش بود، فرمود: «از غش کردن پرهیز، زیرا هر کس با دیگری غش کند، در مالش غش کرده خواهد شد و اگر مالی ندارد با اهلش غش کرده خواهد شد».^۴

گردید.

گرافروشی نیز نیزنگ است: مانند غش کردن در معامله، غبن است و آن فریب دادن فروشنده است در قیمت. یعنی جنس را به زیاده تر از ارزشی که دارد، به کسی که از

برای روشن شدن مسائل آن می توانید به رساله توضیح المسائل شماره های ۲۰۶۳ و ۲۰۷۹ و ۲۱۳۲ و

۲۱۳۳ مراجعه فرمائید.

۱- وسائل کتاب تجارت باب ۱۱۵ ج ۱۲ ص ۲۱۰.

۲- وسائل کتاب تجارت باب ۱۱۵ ج ۱۲ ص ۲۱۰.

۳- وسائل کتاب تجارت باب ۱۱۵ ج ۱۲ ص ۲۱۰.

۴- وسائل کتاب تجارت باب ۱۱۵ ج ۱۲ ص ۲۱۰.

این است آنکه در دنیا دور و دوزبان بوده و به این کیفیت عذاب شناخته می شود».^۱

و همچنین فرمود: «هر کس در دنیا، دور و دوزبان باشد، در قیامت دور و دوزبان از آتش دارد».^۲

دور و دوزبانی چیست؟: ۱- آدم دوزبان، یعنی کسی که اظهارات ضد و نقیض دارد و بر حسب هر حالی برای جلب نفع دنیوی و بدون ضرورت، سخنهاي مختلف می گوید. مثلاً به چیزی اقرار می کند و بعد آنرا انکار می نماید، و یا به چیزی گواهی می دهد و بعد خلافش را اظهار می دارد، یا در حضور کسی از او تمجید و ستایش می کند و پشت سرش از او بد گوئی می نماید.

۲- آدم دور و دوزبان، یعنی کسی که میان دو دشمن رفت و آمد کند، و با هر کدام به زبان موافق او سخن گوید و این عین نفاق است.

۳- دوفتری که با هم دشمنی دارند و پشت سر یکدیگر سخنان ناهنجاری می گویند. کسی که سخن هر یک را برای دیگری نقل کند دوزبانی است و این از نیمه بدتر است. چون نیمه تنها نقل کلام شخصی است به کسی که درباره او سخن گفته. و اگر کلام آن دیگر را هم برای طرف نقل کند دوزبانی می شود.

۴- هنگام برخورد با هر یک از دوفتری که با یکدیگر دشمنند تمجید کند و او را نسبت به دیگری تحسین نماید، این هم دوزبانی است.

۵- به هر یک از آن دو نفر، وعده مساعدت و یاری کردن نسبت به دیگری بدهد. خلاصه در تمام این موارد، شخص را دوزبان و دور و دوزبانی گویند.

ناگفته نماند که رفاقت و اظهار دوستی با هر یک از دوفتری که با هم دشمنند بدون نقل کلام هر یک برای دیگری و تحسین و وعده یاری، ضرری ندارد و دوزبانی نیست.

غش هم نیزنگ با مردم است: از اقسام خدعه با مردم، غش در معامله است. و آن مخلوط کردن جنسی است که می فروشند یا چیز دیگر به طوری که آشکار نباشد. مانند مخلوط کردن شیر با آب یا خوب و بد یک جنس را یکی کردن و به عنوان خوب فروختن.^۳

۱- وسائل کتاب حج باب ۱۴۳ ج ۸ ص ۵۸۱.

۲- غش در معامله هر چند حرام است، لیکن در بعضی صورتهای اصل معامله صحیح است و

قیمت آن بی خبر است بفروشد.^۱

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «فریب دادن و به زیادتر از قیمتش فروختن به کسی که بی خبر است (و به صاحب جنس اطمینان و وثوق دارد)، سحت است»^۲. و در بحث اکل سحت (گناه ۲۵) معنی آن ذکر گردید.

و نیز می فرماید: «فریب دادن مؤمن در معامله حرام است». و در روایت دیگر فرمود «کسی را که به توثوق دارد، فریب مده، زیرا فریب دادنش حلال نیست»^۳.

۵- احتکار

احتکار جمع آوری و نگهداری قوت مردم است؛ مانند: گندم و جو و برنج و روغن به انتظار گران شدنش، و در صورتی که مورد احتیاج مردم باشد و دیگری هم یافت نشود که نیازشان را برطرف کند، حرام و از گناهان کبیره ای است که بر آن وعده آتش داده شده است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «جبرئیل به من خبر داد که در جهنم یک وادی را دیدم که در آن، آتش افروزان و جوشان است. از مالک جهنم پرسیدم اینجا جای چیست؟ گفت: سه طایفه: احتکارکنندگان و شرابخواران و قوادان»^۱. و نیز می فرماید: «احتکار نمی کند مگر شخص گنه کار»^۲.

و نیز می فرماید: «هر مردی که قوت مردم را بخرد و تا چهل روز آنرا نگاه دارد، به انتظار اینکه مسلمانان در گرانی واقع شوند، گناهی کرده که اگر تمام آن قوت را بفروشد و پولش را صدقه بدهد کفاره آن گناهی که کرده نمی شود»^۳.

و نیز در چند روایت احتکار کنندگان را ملعون نامیده است.

می فرماید: «در یک شب بر جمعی از بنی اسرائیل عذابی نازل شد و صبح کردند در حالی که چهار صنف از ایشان هلاک شده بودند: طبل زنندگان و آواز خوانان و احتکار

۱ و ۲- وسائل کتاب تجارت باب ۲۷ ج ۱۲ ص ۳۱۴.

۱- غش در معامله هر چند حرام است، لیکن اصل معامله صحیح است با خیاری یعنی طرف معامله ای که به او غش شده حق فسخ دارد یعنی می تواند معامله را بر هم زند و آنچه داده پس بگیرد بلی اگر جنسی که به او داده، غیر از جنسی باشد که معامله به عنوان آن واقع شده، مثل اینکه طلا بخرد و بعد معلوم شود مس بوده، اصل معامله باطل است. و در این مقام چند مسئله مربوط به غش و غبن از رساله توضیح المسائل برای استفاده عموم نقل می شود:

مسئله ۲۰۷۹- اگر روغنی را که با پیه مخلوط است بفروشد، چنانچه آنرا معین کند مثلاً بگوید این یک من روغن را می فروشم، معامله به مقدار پیهی که در آن است باطل می باشد و پولی که فروشنده برای آن پیه گرفته، مال مشتری و پیه مال فروشنده است. و مشتری می تواند معامله روغن خالصی که در آن است بهم بزند. ولی اگر آنرا معین نکند بلکه یک من روغن بفروشد، بعد روغنی که پیه دارد بدهد، مشتری می تواند آن روغن را پس دهد و روغن خالص مطالبه کند.

مسئله ۲۱۳۳- اگر خریدار قیمت جنس را نداند یا در موقع معامله غفلت کند و جنس را گرانتر از قیمت معمولی آن بخرد، چنانچه به قدری گران خریده که مردم به آن اهمیت می دهند می تواند معامله را بهم بزند و نیز اگر فروشنده قیمت جنس را نداند یا موقع معامله غفلت کند و جنس را ارزان تر از قیمت آن بفروشد به مقداری که مردم به آن اهمیت می دهند، می تواند معامله را بهم بزند.

و در مسئله ۲۱۳۲- چهارم فروشنده یا خریدار (هرگاه) مال خود را بهتر از آنچه هست نشان دهد و طوری کند که قیمت مال در نظر مردم زیاد شود (آن دیگری می تواند معامله را بهم بزند و این را خیاری تدلیس گویند).

برای خیاری تدلیس و غبن احکام و مسائل بسیاری در کتب فقهی مسطور است.

۲- غبن المسترمسل سحت (وسائل کتاب تجارت- خیاریاب ۱۶ جلد ۱۲ ص ۳۱۳).

۳- غبن المؤمن حرام - و فی روایة اخرى - لا تغبن المسترمسل فان غبنه لایحل (وسائل الشیعه ج ۱۲ ص ۳۶۴).

کنند گان و صرافانی که ربا خوار بودند»^۱.

و نیز می فرماید: «کسی که بیش از چهل روز احتکار کند، بوی بهشت رانخواهد یافت با اینکه بوی بهشت از پانصد سال راه یافت می شود. و جز این نیست که بوی بهشت بر او حرام است چه رسد به خود بهشت»^۲.

و نیز می فرماید: هر کس قوت مردم را به انتظار گرانی، تا چهل روز نگهدارد، از خداوند بیزار و بریده شده و خدا هم از او بیزار است»^۳.

باید دانست، هر گاه کسی طعام رانگهداری کند، در صورتی که مورد ضرورت و احتیاج مردم نباشد یا اگر باشد، کس دیگری یافت می شود که به آنها بفروشد و رفع احتیاجشان می شود، یا اینکه برای مصرف خانواده اش نگه داشته نه برای گرانفروشی، در هر یک از این سه صورت، احتکار حرام نیست و در غیر آن حرام و گناه کبیره است، و حاکم شرع باید او را به فروختن آن، به قیمتی که راضی شود مجبور نماید. و اگر خواست اجحاف کند، باز حاکم شرع نرخ عادلانه قیمت را به او پرداخته و گندمش را به نیازمندان می فروشد.

۱- مستدرک کتاب تجارت باب ۲۱

۲ و ۳- مستدرک کتاب تجارت باب ۲۱

۶- حسد

ششم از گناهانی که در نصوص معتبره بر آن وعده عذاب داده شده است، حسد است.
شخص حسود نمی تواند نعمتی را به دیگری ببیند و دوست می دارد و آرزو می کند که از او گرفته شود.

صاحب شرایع می فرماید: حسد و دشمنی با مؤمن گناه است و ظاهر کردن آن با عدالت منافات دارد، یعنی گناه کبیره است. و شهید ثانی هم در مسالک فرموده که حسد و دشمنی با مؤمن نزد تمام فقها حرام است و وعده عذاب بر هر دو در روایات بسیار رسیده، و هر دو از گناهان کبیره می باشد. پس منافی با عدالت است. و اینکه اظهار حسد و بغض را منافی با عدالت دانسته اند، نه برای این است که حسد و بغض قلبی حرام نیست و تنها اظهار آن حرام است، بلکه برای آن است که تا آنها را آشکار نکند، نمی توان نفی عدالت از او کرد چون امر قلبی است و طریق اثباتش اظهار او است، هر چند بدون اظهار همان حسد و بغض حرام است. (پایان فرمایش شهید).

روایات در باره حسد زیاد و در اینجا به پاره ای از آنها اشاره می شود:

حسد چون آتش، ایمان را می خورد: حضرت باقر علیه السلام می فرماید. «مرد هر گونه شتاب زدگی از خود هنگام خشم نشان می دهد و خود را کافر می کند و

به راستی حسد است که ایمان را می خورد چنانچه آتش هیزم را»^۱.

و حضرت صادق علیه السلام هم می فرماید: «که حسد، چون آتش که هیزم را می خورد، ایمان را از بین می برد». و همچنین می فرماید: آفت دین، حسد و خودبینی و به خود بالیدن است»^۲ «مؤمن به هر چیز رشک می برد اما حسادت ندارد و منافق حسد می برد و غبطه نمی خورد»^۳.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «خداوند به موسی بن عمران فرمود: مبادا به مردم حسد بری، در باره آنچه من به آنها داده ام از فضل خودم. و چشمانت را به دنبال آن دراز مکن و دل خود را به دنبال آن روانه مساز، زیرا آنکه حسد برد، نعمت مرابد داشته و از آن قسمتی که من میان بنده هالم کردم، جلو گرفته و هر که چنین باشد من از او نیستم و او هم از من نیست»^۴.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «اساس کفر سه چیز است: حرص، تکبر، حسد»^۵.

ریشه کفر: حسد از ریشه های کفر بودنش، چنانچه در این روایت است و نفاق بودنش چنانچه در حدیث گذشته بود، پر ظاهر است. زیرا شخص حسود، نعمتی که به محسود رسیده اگر از خدا نبیند، مشرک به خدا شده به تفصیلی که در باب شرک گذشت. و اگر از خدا بداند پس خدای را عادل و حکیم ندانسته و بر فعلش خشکین گردیده است.

آیا کفری بدتر از دشمنی و خشم به پروردگار عالم می شود؟ و آیا اظهار ایمان با چنین حالی عین نفاق نیست؟.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «به راستی همان درد و بلائی که در امتهای پیش بود، به شما رسیده و آن حسد است که برطرف کننده و از بین برنده دین است. و نجات در این است که انسان زبان و دست خود را از حسد ورزی نگاهدارد و با

۱- ان الرجل لیاتی بادی فیکفرون الحسد لیأکل الایمان کما تأکل النار المحطب کافی ج ۲ ص ۳۰۶.

۲ و ۳- اصول کافی ج ۲ ص ۳۰۷.

۴- اصول الکفر ثلاثة الحرس والاستکبار والحسد... (کافی ج ۲ ص ۲۸۹).

حسد برادر مؤمن خود دشمنی نداشته باشد»^۱.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «خداوند شش طایفه را به شش گناه عذاب می فرماید: عرب را به سبب تعصب باطل، و کشاورزان را به تکبر، و حکمرانان را به ستم کردن، و علما را به حسد ورزیدن، و معامله گران را به خیانت کردن، و روستایان را به نادانی»^۲.

شهید در کشف الریه می فرماید: حسد بزرگترین گناهان، و پر شرترین آنها و خراب کننده ترین آنها است قلب انسانی را، و دردی از آن بدتر نیست. و اولین گناهی است که در زمین واقع شد. هنگامی که شیطان به آدم حسد ورزید و او را وادار به گناه کرد. و نیز قایل به برادرش هابیل حسد ورزید و او را کشت. و خداوند به پیغمبرش امر می فرماید که انشر حسود به خدا پناه برد^۳. پس از آنکه از شر شیطان و ساحر به خدا پناه برد، حاسد را زندق شیطان و ساحر قرار داده است. و احادیث نوی درباره حسد پیشمار است... (پایان فرمایش شهید).

و راستی شخص حسود، نه دنیا دارد نه آخرت. زیرا در دنیا همیشه در غم و ناراحتی و ناگامی است. زیرا به حسدش که نعمت از طرف گرفته نمی شود بلکه ممکن است نعمتش زیاده تر گردد و برای برطرف شدن نعمت از او چقدر زحمت که می کشد و چه ناراحتیایی که می بیند و به نتیجه هم آن طوری که می خواهد غالباً نمی رسد.

نسبت به آخرت هم شکی نیست که عباداتی که با حضور قلب باشد، حسود ندارد و از پاره ای عبادات بزرگ، مانند احسان و اکرام به مؤمنین بی نصیب است. و علاوه، اگر عمل خیری هم داشته باشد، به محسود هدیه داده و کفه حسدش را سنگین و مال خود را سبک ساخته است. آیا زبانی از این بدتر می شود؟.

ظاهر کردن حسد: مشهور فقها فرموده اند: حسد گناه کبیره است و طریق اثبات آن، حسد ورزی به زبان و دست و سایر اعضا است، چنانچه ذکر گردید. و

۱- وسائل الشیعه کتاب جهاد باب ۵۴.

۲- ان الله عزوجل یعذب منة بسنة العرب بالعصیة و الدهاقنة بالکبر و الامراء بالجور و الفقهاء بالحسد و التجار بالخیانة و اهل الرستاق بالجهل (تخصال صفحه ۳۲۵ باب ستم).

۳- ومن شرحا سدا اذا حسد (سوره فلق آیه ۵).

توجیه حدیث رفع: ظاهر ادله حسد که پاره‌ای از آن ذکر گردید، حرمت حسد قلبی است. یعنی حسود دوست بدارد، بر طرف شدن نعمت را از محسود. و اگر به زبان و دست، حسد ورزی کرد مانند دشنام و غیبت و ابداء، پس هر یک گناه علی حده‌ای است. بنابراین باید حدیث رفع را به بعض مراتب حسد، حمل نمود تا با آن ادله منافاتی نداشته باشد. و بیان آن مرتبه این است که شخص از شنیدن و اطلاع یافتن از رسیدن نعمت به کسی که سابقه عداوت با او دارد، بدش می‌آید، و در خاطره‌اش دوستی بر طرف شدن آن نعمت می‌گذرد. هر گاه در این حال به واسطه نور عقل و ایمان از این حال بدش آمد و آرزو کرد که چنین خاطره زشتی عارضش نگردد، این مرتبه از حسد (که خطوره تنها است) مورد عفو است و عقاب و مؤاخذه‌ای ندارد. اما کسی که از چنین خطوره زشتی پاک ندارد و آنرا در قلب خود نگه می‌دارد و استمرارش می‌دهد، هر چند به جوارح خود کاری نکند معصیت کار و خلاف تکلیف کرده است. زیرا در حقیقت پیروی از آن خاطره زشت کرده با آنکه در حدیث دیگر می‌فرماید: «وقتی که حسد عارضت شد ستم مکن»^۱.

علامه مجلسی در شرح حسد از اصول کافی می‌فرماید:

حال تو نسبت به دشمنانت سه جور است: اولاً آنکه، طبعاً ناراحتی و گرفتاری دشمنت را دوست می‌داری لیکن خودت از این حالت بدت می‌آید، و برخوردت خشمناک می‌شوی که چرا چنین باشی، یعنی ناراحتی دیگری را چرا دوست داری. هر چند دشمنت باشد و آرزومندی که این حال خراب از تو گرفته شود. شکی نیست که این حالت مورد عفو است، چون بیش از این از اختیارت بیرون است.

دوم — آنکه گرفتاری دشمنت را دوست می‌داری و از ناراحتی او به زبان یا اعضایت اظهار شادمانی و خوشحالی می‌کنی، از همان حسد حرام است.

سوم — حد وسط این دو است یعنی گرفتاری دشمن خود را دوست می‌داری بدون اینکه از این حالت بدت بیاید، لیکن اظهار فرح و شادمانی نمی‌کنی و حسد باطنی خود را آشکار نمی‌سازی، این قسم مورد اختلاف فقهاء است و بعضی فرموده‌اند: این قسم به مقدار ضعف و قوت آن محبت قلبی، از گناه خالی نیست.

با سایر روایات منافاتی ندارد: روایاتی رسیده که هر مؤمنی قصد گناهی کند،

۱- واذنا حسدت فلا تبغ (خصال صدوق).

بعضی از علما فرموده‌اند: حسد تا ظاهر نشود حرام نیست. آنچه حرام است اظهار آن است، یعنی حسد ورزی با اعضا است. زیرا اولاً حسد قلبی اختیاری نیست یعنی به واسطه خبیث ذاتی یا سابقه دشمنی که با کسی دارد، اگر او را در ناز و نعمتی ببیند، بی اختیار بدش می‌آید و دوست دارد از او گرفته شود. و هر چه اختیاری نباشد تکلیف بر آن نیست. و ثانیاً در چند روایت تصریح شده که بر حسد قلبی تا اظهار نشود، مؤاخذه نیست از آن جمله حدیث رفع از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشد که می‌فرماید: «نه خصلت از اتمم برداشته شده: خطا، فراموشی آنچه را که ندانند، آنچه را که نتوانند، آنچه بدان بیچاره باشند، آنچه به زور بر آن وادار شوند، طیره، وسوسه در باره اندیشه در آفرینش، حسد تا به زبان یا دست آشکار نشود»^۱.

حسد اختیاری است: جواب از اختیاری نبودن حسد این است که آنچه را می‌توان گفت اختیاری نیست، همان خطورات قلبی است. یعنی در آن لحظه‌ای که با خیر شد، فلان نعمت به کسی که با او سابقه دشمنی دارد، رسیده است، قهراً و بدون اختیار بدش می‌آید و دوست می‌دارد آن نعمت از طرف زائل شود. اما باقی ماندن بر آن حال و مشغول داشتن دل به چنین خاطره زشتی، اختیاری و از گناهان قلبی است. چون می‌تواند دل خود را از چنین گناهی به طریق علمی و عملی باز دارد.

راه علمی و عملی جلوگیری حسد: راه علمی به مراجعه کردن و تفکر در آنچه از مفاسد حسد ذکر شد بلکه در مذمت دنیا و فناء آن است تا درخت خبیث دوستی دنیا که ریشه هر گناهی است از دل بیرون رود و آزاد گردد.

طریق عملی پیروی نکردن و عملی ننمودن چنین خاطره زشتی است. زیرا هر خاطره‌ای که از آن پیروی نشد، به خودی خود از بین می‌رود. چنانچه در روایت چنین رسیده که «وسوسه مانند حمله کردن سگ است. اگر به او اعتنا شود سست‌تر می‌گردد و اگر بی اعتنایی شود دور می‌شود»^۲.

۱- اصول کافی باب ما رفع عن الامه ج ۲ ص ۴۶۳.

۲- راه علمی و عملی چاره حسد در کتابهای محجة البیضاء، محدث فیض و جامع السعاده و معراج السعاده نراقی مفصلاً نوشته شده است و اخیراً در کتاب قلب سلیم به قلم مؤلف به تفصیل ذکر شده است.

تا وقتی که آنرا به جا نیاورده چیزی بر او نیست و گناهی برایش نوشته نمی گردد. بنابراین حسد هم تا وقتی کاری نکند نباید گناهی داشته باشد.

جواب آن است که این روایات، درباره گناهانی است که از اعضاء و جوارح سر میزند و تا بجا آورده نشود، گناه نکرده است. اما گناهانی که جای آنها قلب است؛ مانند ریاء، عجب، بغض مؤمن، حسد و مانند اینها از گناهان قلبی، تماماً از مورد روایات عفو خارج است. از آنچه گفته شد، دانسته می شود که هرگاه میل و دوستی زوال نعمت از مسلمانی، در دل انسان پیدا شد، واجب است از آن حال کراهت داشته باشد. و اگر بر آن حال مستمر شود بداند که در گناه کبیره واقع شده و در هر لحظه واجب است پشیمان باشد و از گناه خود توبه کند.

غبطه حرام نیست: حسد یعنی خشمگین شدن از رسیدن نعمتی به کسی و آرزو کردن سلب آن نعمت از او است، چنانچه گذشت. و غبطه به معنی آرزو کردن دارا شدن مثل نعمتی است که به دیگری رسیده است، بدون اینکه از رسیدن نعمت به آن شخص بدش بیاید و میل برطرف شدنش را داشته باشد. خلاصه، غبطه آرزوی دارا شدن مثل همان نعمت است و حسد آرزوی برطرف شدن آن از صاحبش.

و می توان گفت غبطه به اعتبار مواردش چنانچه علامه مجلسی در مرآت العقول فرموده، به احکام پنج گانه تکلیفی منقسم می شود: گاهی واجب است و آن غبطه بر واجبات است، مثلاً رفیقش حج واجب را به جا آورده و او مسامحه کرده پس باید آرزو کند که کاش مانند او اداء واجب کرده بود. زیرا اگر دوست ندارد که مانند آن شخص واجب الهی را به جا آورده باشد، معلوم می شود که راضی به ترک آن واجب است و این خود حرام است (به دلیل وجوب توبه و پشیمانی از ترک واجب و فعل حرام).

و در مستحبات، غبطه مستحب است مثل غبطه خوردن از حال رفیقش که موفق به زیارت و یا مستحب دیگری شده است. و گاهی حرام و گاهی مکروه است. مثل غبطه خوردن از حال کسی که منصب حرام یا مال حرامی به او رسیده، یا غبطه کسی که مکروهی از او صادر شده است و غبطه در مباحات، مباح است.

ناگفته نماند که غبطه چیزی که حرام است، هر چند خود حرام است لیکن تا عملی انجام نداده، این گناه از اهل ایمان مورد عفو است. چنانچه روایاتی در این باره وارد شده است.

۷- دشمنی کردن با مؤمن

صاحب جواهر الکلام فرموده:

چنانچه حسد خودش معصیت و اظهارش منافی با عدالت است، همچنین دشمنی با مؤمن و آشکار کردنش به زبان و جوارح، موجب فسق است. زیرا در روایات بیشمار از دشمنی و ترک برادر مؤمن نهی شده، و نیز به دوستی و مهربانی با او امر شده است و آنچه را که انسان در دل خود می بیند از سنگینی با برادر مؤمنش در برخورد به پاره ای از رفتار و کردار آن مؤمن، ظاهر آن است که از بغض حرام ذکر شده نیست. زیرا کسی از پیدا شدن چنین حالی در این موقع آزاد نیست.^۱

در این مقام چند روایت به طور اختصار نقل می گردد:

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: «هر کس شیعیان ما را دشمن بدارد، ما را دشمن داشته و هر که به آنها دوستی کند، با ما دوستی کرده. زیرا ایشان از ما هستند و از طینت ما آفریده شده اند. هر کس دشمنان دارد از ما است و هر کس دشمنان دارد از ما نیست.» تا اینکه فرمود: «هر که بر آنها رد کند، بر خدا رد کرده و هر که به آنها بد گوید، به خدا بد گفته است».^۲

۱- پایان ترجمه جواهر کتاب شهادت شرح فرمایش محقق «و کذا بغضه المؤمن».

۲- وسائل کتاب الامر بالمعروف باب ۱۷ ج ۱۱ ص ۴۴۱ عن ابی الحسن علیه السلام من

و در این مورد هیجده روایت در مسائل نقل کرده است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «هر دو نفر مسلمانی که از یکدیگر قهر کنند و سه روز بر آن حال مانده و صلح نکنند، هر دو از اسلام بیرونند و میانشان پیوند دینی نیست. و هر کدام به سخن گفتن با برادر مسلمانی خود پیشی بگیرد، روز حساب در رفتن به بهشت پیشی خواهد گرفت»^۱.

در این باب نیز در مسائل یازده حدیث دیگر نقل کرده است.

حضرت صادق علیه السلام به یارانش می فرمود: «در راه خدا با یکدیگر برادر باشید و به یکدیگر دوستی کنید و پیوند کننده و مهربان باشید»^۲.

در این باب و باب حق مؤمن و حب و بغض فی الله، روایات بیشمار است و برای نمونه، به همین چند روایت اکتفاء گردید.

عادی شیعتنا فقد عادانا و من والا هم فقد والانا لانهم منا، خلقوا من طینتنا من احبهم فهو منا و من ابغضهم فلیس منا الخ.

۱- حج وسائل باب ۱۴۴ ج ۸ ص ۵۸۵: قال رسول الله صلی الله علیه و آله ایما مسلمین تهاجرتمکنا ثلثا لا یصلحنا الا کانا خارجین من الاسلام ولم یکن بینهما ولایة فایهما سبق الی کلام اخیه کان السابق الی الجنة یوم الحساب.

۲- کونوا اخوة برة متحابین فی الله متواصلین متراحمین... (حج وسائل باب ۱۲۴ ج ۸ ص ۵۵۲).

۸- مساحقه

هشتم از کبیائری که در نصوص معتبر بر آن وعده عذاب داده شده و علاوه برای آن حد معین شده، مساحقه است.

زنی به حضرت صادق علیه السلام گفت: زنانی که با یکدیگر مساحقه می کنند (فرج خود را به فرج یکدیگر می مالند) حدشان چیست؟ امام علیه السلام فرمود: «حد زنا است (یکصد تازیانه) به راستی چون قیامت شود آنها را می آورند و لباسهایی که از آتش بریده شده بر آنها می پوشانند، و مقننه های آتشین بر سرشان می بندند و زیر جامه های آتشین به بدنشان می پوشانند، و عمودهای آتشین در جوفشان فرو می کنند و آنها را در جهنم می اندازند. ای زن! اولین قومی که مساحقه بینشان رواج یافت، قوم لوط بودند که مردها به عمل لواط سرگرم شدند و زنان بی شوهر ماندند. پس به یکدیگر مشغول شدند چنانچه مردان با هم مشغول بودند»^۱ (و هنگام نزول عذاب، همگی به هلاکت رسیدند).

و در حدیث دیگر فرمود: «به خدا سوگند، مساحقه زناي بزرگ است»^۲.

و نیز حضرت در پاسخ زنی که از مساحقه زنان با یکدیگر پرسید، فرمود: «در جهنم اند. چون قیامت شود، چادرهایی از آتش بر آنها پوشیده می گردد و عمودهای

۱- وسائل کتاب نکاح باب ۲۴ ج ۱۴ ص ۲۶۱.

۲- وسائل الشیعه کتاب نکاح باب ۲۴ ج ۱۴ ص ۲۶۲.

آتشین در باطن و عورت‌هایشان داخل می‌کنند و آنها را در جهنم می‌اندازند» زن گفت: از این عمل، در قرآن مجید یادی نشده؟ فرمود: بلی عرض کرد: کجا؟ فرمود: «و اصحاب الریس» (سوره فرقان آیه ۴۰).^۱

در تفسیر صافی، روایت مفصلی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در باره اصحاب رس نقل کرده‌است. و همچنین مرحوم مجلسی هم آنها را در جلد ۳ حیوة القلوب ذکر فرموده است. برای اطلاع از سرگذشت ایشان و گناهانی که مرتکب می‌شدند که از آن جمله مساحقه زنان بوده، به کتب مزبور مراجعه شود.

کیفیت هلاکشان را اینطور بیان می‌فرماید: که خداوند باد سیخ سختی بر آنها فرستاد و زمین آنها هم آتش فشانی کرد و ابر سیاهی بالای سرشان نمودار شد و بر آن صاعقه بارید، به طوری که همه را آب کرده هلاک ساخت.

حد سحق: هر گاه زن، چهار مرتبه به این عمل حرام اقرار کرد، یا چهار مرد عادل شهادت دادند، باید هر یک از آن دوزن را یکصد تازیانه بزنند. و در صورتی که پیش از اقرار یا شهادت عدول توبه کرده باشند، حد ساقط می‌شود.

همانطوری که قبلاً اشاره شد، خوابیدن دو مرد یا دو زن عریان با هم زیر یک لحاف به طوری که حائل بینشان نباشد حرام است. و اگر نزد حاکم شرع ثابت شود، باید آنها را به کمتر از یکصد تازیانه (بهر اندازه که صلاح بداند) تعزیر و تأدیب کند و در چند روایت حدشان را یکصد تازیانه ذکر کرده است.

۹- قیادت و دیانت

بارگشت به فهرست

قیادت: قیادت، رسانیدن مرد و زنی برای زنا، یا دو مرد برای لواط است. و شبهه ای در حرام بودن بلکه کبیره بودن آن نیست. زیرا از گناهانی است که در نصوص معتبر بر آن وعده عذاب داده شده و در شرع مقدس برای آن حد معین شده است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «هر کس برای وقوع زنا یا مرد و زنی واسطه شود، جداوند بهشت را بر او حرام می‌فرماید و جایش دوزخ است و بد جایگاهی است جهنم و همیشه مورد خشم خدا است تا بمیرد».^۱

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله لعنت فرمود زن زناکار و زنی که واسطه کار است».^۲

بعلاوه، شخصی که قیادت می‌کند، نه تنها نهی از منکر را ترک کرده بلکه سعی در وقوع منکر نموده و در آخر باب اول، کبیره بودن ترک نهی از منکر ثابت گردید چه رسد به امر به منکر یا سعی در وقوع آن.

۲۰۱- وسائل الشیعه کتاب نکاح باب ۲۷ ج ۱ ص ۲۶۶: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و من قادیین امرته و رجل حراماً حرم الله علیه الجنة و ما یه جهنم و سانت مصیراً و لم یزل فی سخط الله حتی یموت. و عن ابی عبدالله علیه السلام لمن رسول الله الواصلة و المستوصلة یعنی الزانیة و القوادة.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «بوی بهشت به مسافت پانصد سال راه می رسد ولی عاق والدین و دیوث از او محرومند. گفته شد: یا رسول الله، دیوث کیست؟ فرمود: مردی که زنش زنا بدهد و او بداند».^۱

و نیز فرمود: «خداوند به عزت و جلالتش قسم یاد فرموده که داخل بهشت نشود شرابخوار و نمام و دیوث».^۲

و حضرت صادق علیه السلام نیز می فرماید: «بهشت بر دیوث حرام است».^۳

ترجمه Translation Movement

لهم عذاب الیم الشیخ الزانی والدیوث والمرءة توطئ فراش زوجها (مسائل کتاب النکاح باب ۱۶ ج

۱۴ ص ۲۴۷).

۱- قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الجنة لتوجد ریحها من مسيرة خمسمائة عام ولا یجدها عاق ولا دیوث قبل یا رسول الله صلی الله علیه و آله و ما لدیوث قال الذی تزنی امرئته و هو یعلم (مسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۲۴۸).

۲- قال صلی الله علیه و آله قال الله تعالی و عزتی و جلالتی لا یدخلها مدمن خمر ولا نمام و لا دیوث (مسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۲۴۸).

۳- حرمت الجنة علی الدیوث (مسائل کتاب نکاح، باب ۱۳۲ صفحه ۳۰ ج ۱۴ ص ۱۷۵).

و نیز قیادت از گناهانی است که نزد هر دین داری کبیره و عظیم است. و در فصل سوم ذکر می شود که بزرگ بودن گناه نزد متشرعین، خود دلیل بر کبیره بودنش می باشد. شیخ انصاری در مکاسب محرمه می فرماید: قیادت حرام است و آن سعی کردن در رسیدن و تفرقه به وطنی حرام می باشد. و از گناهان کبیره است و واصله که مورد لعنت است به معنی قیادت تفسیر شده است.

از حضرت صادق علیه السلام است که رسول خدا صلی الله علیه و آله چهار دسته را لعنت فرموده است: «اول، کننده موی زنان و زنی که حاضر می شود مویش را بکنند. دوم، زنی که دندان زنان را می تراشد و زنی که حاضر می شود. سوم، واصله و مستوصله (زانیه و قواده). چهارم زن خال کوب و زنی که خال بر بدنش می کوبند».^۱

حضرت رضا علیه السلام می فرماید: «واصله که مورد لعنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است، زنی است که در سن جوانی زانیه بوده و در پیری زنان را برای زنا به مردان می رساند».^۲

حد قیادت: به دو مرتبه اقرار خود شخص یا شهادت دو نفر عادل، قیادت ثابت می شود. و پس از ثبوت، باید او را هفتاد و پنج تازیانه بزنند چه مرد باشد و چه زن. و بعضی از فقهاء فرموده اند: اگر مرد باشد، علاوه باید سرش را بتراشند و رسوایش کنند و از شهر بیرونش نمایند. و بعضی فرموده اند: در مرتبه دوم نفی بلد شود. و تفسیرش در کتاب حدود ذکر شده است.

دیانت: حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «سه دسته هستند که در قیامت، خداوند با آنها سخن نمی فرماید و نظر رحمت به ایشان نفرومده و ایشان را پاکیزه نمی فرماید و برایشان عذاب دردناکی است: پسر زناکار، دیوث، زن شوهر داری که با او زنا شود».^۳

۱- عن الصادق علیه السلام قال لمن رسول الله صلی الله علیه و آله النامصة و المنتصمة و الواشرة و المستوشرة و الواصلة و المستوصلة و المتوشمة (معانی الاخبار ص ۲۵۰).

۲- قال الرضا علیه السلام الواصلة التي تزنی فی شیبایها فلما کبرت قادت النساء الی الرجال (معانی الاخبار).

۳- عن ابی عبدالله علیه السلام قال ثلثة لا یکلمهم الله یوم القيمة ولا ینظر لیهم ولا یزکهم و ←

از امام علیه السلام حکم استمناء را می پرسند، می فرمایند: «از گناهان بزرگ و بسیار زشت است»^۱ و از حکم کسی که با حیوانی جمع شود، یا به وسیله مالیدن، شهوتش را دفع کند، پرسیدند. فرمود: «هر کس شهوت خود را به این وسیله مانند آن دفع کند در حکم زنا کردن است. یعنی با گناه زنا برابر می باشد»^۲.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «سه دسته اند که خداوند با ایشان سخن نمی گوید و به نظر رحمت به ایشان نمی نگرد و پاکشان نفرموده و برایشان عذاب دردناکی است: کسی که موی سفیدش را بکند (تا نمایش دهد که جوان است)، و کسی که به وسیله عضو خودش شهوتش را خارج کند، و کسی که با اولواط کرده شود»^۳.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «هر کس، که با دست شهوتش را بیرون کند ملعون است»^۴.

صاحب جواهر می فرماید: مستفاد از ادله، جواز استمناء با زوجه و کنیز است لیکن اولی ترک آن است و در مسالک نیز قریب به همین را ذکر فرموده، لیکن طریق احتیاط ترک آن است.

شیوخ استمناء: متأسفانه به واسطه مشکلات بیحد و حساب ازدواج و مجرد جوانان، به قرار مسموع، این مرض خانمان سوز و گناه کبیره شیوخ فوق العاده پیدا کرده و دانسته یا ندانسته بسیاری از جوانان عزیز را به انواع و اقسام بیماریها مبتلا می سازد. صرفنظر از عقوبتهای اخروی که دارد، وظیفه پدرها و مادرها است که فرزندان خود را بیاگاهانند و مواظب جوانان خود باشند. و همچنین در مرتبه دوم، وظیفه دیربان و آموزگارانی

بین لی یا بن رسول الله صلی الله علیه و آله من کتاب الله فيه فقال قول الله تعالى ومن ابغى وراء ذلك فاولئك هم العادون وهونما وراء ذلك فقال الرجل اى اكبر الزنا اوهى فقال عليه السلام هو ذنب عظيم. (جواهر ج ۴۱ ص ۵۴۷ ووسائل ج ۱۸ ص ۵۷۵).

۱- سألته عن الخفضة فقال هي من الفواحش (وسائل الشيعة ج ۱۴ ص ۲۶۷).

۲- وفي الموثق في الرجل ينكح البهيمة او يذلك فقال عليه السلام كل ما انزل الرجل مائه من هذا وشبهه فهو زنا (وسائل الشيعة ج ۱۴ ص ۲۶۵).

۳- ثلثة لا يكلمهم الله تعالى ولا ينظر اليهم ولا يزكهم ولهم عذاب اليم النافق شييه و الناكح نفسه والمنكوح في دبره. (وسائل الشيعة ج ۱۴ ص ۲۶۸).

۴- قال صلى الله عليه وآله ناكح الكف ملعون (نكاح مستدرك صفحه ۵۷۰).

۱۰- استمناء

دهم از گناهان کبیره‌ای که بر آن وعده عذاب داده شده، استمناء است و آن بیرون کردن منی خود است از راه غیر طبیعی، مانند مالیدن به دست یا سایر اعضاء خود یا به اعضاء دیگری غیر از همسر.

در آخر کتاب حدود جواهر می نویسد: هر کس به دستش یا عضو دیگری استمناء کند، باید تعزیر شود. چون کار حرامی بلکه کبیره‌ای را مرتکب شده است. چنانچه از حضرت صادق علیه السلام از حکم آن می پرسند. آن حضرت می فرماید: «گناه بزرگی است که خداوند در قرآن مجید از آن نهی فرموده است واستمناء کننده مثل این است که به خودش نکاح کرده و اگر کسی را که چنین کاری می کند، بشناسم، با او همخوراک نخواهم شد».

راوی حدیث می پرسد: از کجای قرآن حکم آن فهمیده می شود؟ فرمود: از آیه «هر کس با غیر از همسر و کنیزش شهوتش را دفع کند، ایشان تجاوز کارانند» راوی پرسید: گناه زنا بزرگتر است یا استمناء؟ حضرت فرمود: استمناء گناه بزرگی است^۱.

۱- جواهر الاحکام کتاب الحدود المسئلة الثانية من استمنى بیده او بغیرها من اعضائه عزز لانه فعل محروماً بل کبیره فقی خبر احمد بن عیسی سئل الصادق علیه السلام عن الخفضة فقال اثم عظیم قد نهی الله عنه فی کتابه و فاعله کناکح نفسه ولو علمت بمن یفعله ما اکتلت معه فقال السائل ←

تعلیمات دینی و بهداشت است که جوانان را به عواقب وخیم روحی و جسمی این بلیه با خبر سازند.

در اینجا مقداری از مضرات استمناء را از کتاب «ناتوانیهای جنسی» که مجموعه‌ای از نوشته‌های متخصصین فن است نقل می‌کنیم.^۱

مضرات جسمی و روحی استمناء: این عمل، مبتلایان را به ضعف قوای شهوانی دچار می‌کند، جبون و بی حال بار می‌آیند، شهامت و درستی از آنان سلب می‌شود. چه بسا اشخاص هستند که در عنفوان جوانی در اثر مبتلا شدن به جلق، چنان دچار ضعف قوای روحی و جسمی می‌شوند که معنادین به تریاک و شیره، در مقابل آنان شیر نری به شمار می‌آیند. عمل غیر طبیعی جنسی یعنی استمناء یا جلق، از لحاظ روابط نزدیک به حواس پنج گانه دارد در درجه اول، در چشم و گوش اثر می‌گذارد. بدین معنی که «دید» چشم را ضعیف کرده و حس سامعه را نیز تا اندازه قابل توجهی از کار می‌اندازد. مبتلایان به جلق مخصوصاً آنهایی که از لحاظ جسمانی ضعیف می‌باشند، غالباً مگس جلقو چشم خود می‌بینند که به شدت آنها را ناراحت می‌کند. وحتى وقتی چشمهای خود را می‌بندند باز نمی‌توانند از آسیب مگس در امان باشند و چون این عمل هر بار چندین دقیقه ادامه پیدا می‌کند چشمشان سیاهی رفته و دچار سرگیجه می‌شوند و به زمین می‌افتند. همچنین به طور مداوم صدای ناهنجاری در گوش خود احساس می‌کنند که بسیار ناراحت کننده است. علاوه بر اینها تحلیل رفتن قوای جسمانی و روحانی، کم شدن خون، پریدگی رنگ، نقصان قوای حافظه، لاغری، ضعف وستی زیاده از حد، بی اشتها، کج خلقی، عصبانیت، دوران سرو هزاران آفت دیگر، از بیماری‌هایی است که گریبان مبتلایان به جلق را خواهد گرفت.

البته آنهایی که از لحاظ جسمی قوی هستند، ممکن است قدری دیرتر به این بیماریها دچار شوند. ولی به هر حال عدم ابتلاء به آنها از محالات است و خواه ناخواه همه باید به چنین مصائبی گرفتار شوند.

از بدبختی‌های مبتلایان به جلق یکی این است که قوه اراده آنان به کلی مختل

۱- مجموعه‌ای از نوشته‌های دکتر استون - دکتر کینسی - دکتر هوفمان - پروفیسور گوسولن پروفیسور باژه - دکتر پوردولسکی (کارشناسان امور جنسی).

می‌گردد و لذا وقتی به عمل خود پی می‌برند، آنقدر اراده ندارند که به ترک کردن آن اقدام نمایند. پس اینکه می‌گوئیم استمناء از لحاظ روحی نیز قوای انسان را فرسوده می‌کند، بی علت نیست. عمل استمناء، علاوه بر مضار جسمی، از لحاظ جنسی نیز شخص را فرسوده می‌کند. یعنی غدد مترشحه داخلی را از کار می‌اندازد از جمله این غدد، غده سازنده منی است که بر اثر جلق رفته رفته کوچک شده و به صورت نخودی در می‌آید و چون در آن صورت قادر به فاعلیت و ساختن منی یا به قول عربها (ماء الحیات) یعنی آب زندگانی نیست، شخص مبتلا برای همیشه از لذایذ جنسی محروم می‌گردد و اگر به این صورت از مردی نرفتاد، به طور قطع به صورت دیگری مانند سرعت انزال، کندی انزال، سیلان منی، عدم نعوظ، نعوظ بی دوام و امثال اینها به ناتوانی جنسی مبتلا خواهد شد. چه بسا دیده یا شنیده شده که جوانان معناد به جلق، در اندک مدتی دچار چنان حالتی گردید که به جای آذار، خون از آنها خارج می‌شد.

باید دانست که اشخاصی که به این حالت دچار می‌شوند ولو در سنین جوانی باشند، خطر مرگ در انتظار آنها است. زیرا بدون احساس شهوانی و بدون اینکه لذتی ببرند بلا انقطاع منی از آنها دفع می‌گردد و همین امر باعث می‌شود که در حین راه رفتن دفعه به زمین بخورند و از هوش بروند.

سری به تیمارستان تهران بزنید، از هر ده نفر دیوانه‌ای که در آنجا سکونت دارند نه نفر معناد به جلق می‌باشند. یعنی بر اثر ابتلاء به استمناء کارشان به جنون کشیده و به گوشه تیمارستان افتاده‌اند. زیرا عمل مذموم و ناپسند جلق، در قوای دماغی تأثیر زیادی دارد و وقتی قوای دماغی شخص مختل شد، مسلم است که کارش به دیوانگی خواهد کشید بدون اغراق از هر ده نفر تیمارمسلولی که در آسایشگاه خوابیده‌اند، چهار نفر به علت ابتلاء به جلق، به این بیماری خطرناک دچار گردیده‌اند. اینها ادعا نیست بلکه حقیقتی است که علماء و دانشمندان با دهها سال تجربه، به درک آن موفق شده‌اند.^۱

دنیای امروزی می‌گوید: خوب بخور، در هیچ امری افراط نکن، قوی باش تا بیمار نشوی. ولی معنادین به جلق، چون اشتها خوب خوردن ندارند و در امور جنسی آنها از راه غیر طبیعی افراط می‌کنند، ناچار ضعیف هستند برای ابتلاء به هر

۱- ناتوانیهای جنسی صفحات ۴۸ تا ۵۲

نوع بیماری مستعد می باشند».

به کرات دیده شده که بعضی از مبتلایان به جلق، بر اثر افراط در این عمل به یک نوع بیماری به نام جنون استمناء که شباهت زیادی به سادیسزم دارد، مبتلا می شوند و آنوقت حتی با دیدن سگ و گر به هم به فکر استمناء می افتند و بلا فاصله مشغول عمل می شوند. و چون هیچ مردی حتی پرشهرت ترین اشخاص نمی توانند بیش از پنج یا شش ماه از نیروی جنسی خود آنها به صورتی که مورد بحث ما است بهره برداری کنند، لذا قوای تناسلی آنان به کلی از کار می افتد و یا به وضع دلخراشی به آغوش مرگ پناه می برند^۱.

ممکن است بعضی از اشخاص مبتلا به جلق که به علت قوی الجشه بودن و یا از لحاظ مبتدی بودن در این امر، تاکنون بیمار نشده و به مضار عمل ناپسند خود پی نبرده باشند، مطالبی را که ما در مضرات جلق نوشتیم، اغراق پنداشته و با خود بگویند اگر اینطور است چرا ما تاکنون به این بیماریها مبتلا نشده ایم؟.

در جواب این عده باید گفت: اگر امروز مضار جلق، گریبان شما را ننگرفته علش این است که قوی الجشه هستید و یا تازه شروع به کار کرده اید. والا چندی دیگر خواه ناخواه به سراغ شما نیز خواهد آمد. وانگهی ما ادعا نکرده ایم که هر کس یک هفته مبادرت به استمناء کرد، تمام بیماریهای یکباره او را احاطه خواهند کرد. زیرا حالات اندرونی در اشخاص فرق می کند. مثلاً ممکن است یک نفر که برای مدتی مبادرت به جلق کرد، در وهله اول فقط به سستی اعصاب، یا اختلال حس سامعه، یا ضعیف شدن حس باصره، یا سرگیجه مبتلا شود ولی بعداً سایر بیماریها یک یک به سراغ او بیایند. پس جلق، هم از نظر شرعی و هم از نظر عرفی و بطور خلاصه من جمیع الجهات، حرام و ناپسند است...

۱۱- بدعت

یا زهکم، بدعت است و حرمت آن از ضروریات مذهب و کبیره بودنش، برای آن است که در روایات متواتره بر آن وعده عذاب داده شده است و چون اصل مطلب مسلم و ظاهر است، به ذکر چند روایت اکتفاء می شود:

پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی در آتش است»^۱.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «کسی که نزد بدعت گذارنده ای رود و احترامش نکند، هر آینه در خراب کردن دین اسلام کوشیده است»^۲.

حضرت صادق علیه السلام بدعت را از گناهان کبیره شمرده. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس در صورت بدعت گذارنده ای بخندد، هر آینه دین خود را خراب کرده است»^۳.

۱- وسائل کتاب امر به معروف باب ۴۰: قال رسول الله صلی الله علیه و آله کل بدعة ضلالة و کل ضلالة سیلتها الی النار (وسائل ج ۱۱ ص ۵۱۱).

۲- قال علی علیه السلام من مشی الی صاحب بدعة فوفوه فقد سعی فی هدم الاسلام (وسائل کتاب امر به معروف ج ۱۱ ص ۵۱۱).

۳- عده الصادق علیه السلام من الکبیر اثر البدعة لقوله علیه السلام من تبسم فی وجه مبتدع فقد اعان علی هدم دینه (مفینة البحار جلد ۱ صفحه ۲۳). در جلد اول بحار الانوار باب البدعة قریب سی

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «پس از من هر گاه اهل ریب و بدعت را دیدید، از آنها بیزاری جوید و به آنها زیاد دشنام دهید و درباره آنها بد بگوئید و طعن زنید و آنها را وامانده کنید، تا نتوانند جواب دهند و به آن فساد در اسلام طمع نکنند و مردم از آنها بر حذر باشند و بدعتهای آنها را نیاموزند تا خداوند برای شما در برابر این کار، حسنات نوشته و درجات آخرت را برای شما بالا برد»^۱.

مجلسی در شرح این حدیث می فرماید: گو یا مقصود از اهل ریب، آنهایی هستند که در دین خود شک دارند و مردم را به واسطه القای شبهه به شک می اندازند. و بعضی گفته اند مقصود از آنها کسانی اند که دینشان بر پایه گمان و توهم فاسد است، چون علمای اهل خلاف. و ممکن است مقصود از آنها فاسقان و متظاهران به فسق و بی باکی نسبت به دین باشد. زیرا این مایه این نیست که مردم در دین داشتن آنها شک کنند و نشانه سستی عقیده آنها است.

بدعت چیست؟ علامه مجلسی می فرماید: بدعت همان است که پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیدا شده و نفسی درباره آن نرسیده، نه به طور خصوص و نه عموم، یا بطور خصوص یا عموم از آن نهی شده است. و آنچه در عمومات وارد است، بدعت نیست. مانند؛ ساختن مدرسه و امثال آن که در عمومات سکنی دادن به مؤمن و کمک به او وارد است. و نظیر انشاء بعض کتب علمی و تألیفات که کمک به علوم شرعی است. یا مانند لباسهایی که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله نبوده و خوراکیهای تازه که همه در عموم استحباب زینت وارد و از آن هم نهی نشده است.

بلی آنچه به عنوان عموم لباس یا غذا باشد، اگر خصوصیتی به آن بدهند و بگویند با نحو خاص مورد امر و مطلوب شارع است، بدعت می شود. چنانچه نماز که بهترین اعمال است و در هر حال انجامش مستحب است، اگر چند رکعت مخصوص بر وجه

روایت و در باب مزبور از وسائل یازده حدیث در باب ۳۸ (تحریم المجالسه لاهل المعاصی و اهل البدع) بیست و یک روایت و در باب ۳۹ هفت حدیث نقل نموده است.

۱- قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا رایتم اهل الرب و البدع من بدی فاطهروا البراة منهم و اکثروا من سهم و القول فیهم و الوقیم و باهتوهم کیلا یطمعوا فی الفساد فی الاسلام و یحذرهم الناس و لا یعلمون من بدعهم یکتب الله لکم بذلك الحسنات و یرفع لکم به الدرجات فی الآخرة (وسائل باب ۳۹ وجوب البراة من اهل البدع ج ۱۱ ص ۵۰۸).

مخصوص یا در وقت مخصوصی معین شود، بدعت است. (مانند اینکه عمر امر کرد شبهای ماه رمضان بیست رکعت نماز به جماعت بخوانند) و چنانچه کسی بگوید در فلان وقت به خصوص، هفتاد بار لا اله الا الله گفتن مستحب یا واجب است، بدون اینکه دلیل معتبری داشته باشد بدعت است. و به هر حال پدید آوردن چیزی در دین پیش خود که در اصل یا خصوصیات آن دلیلی نباشد بدعت است^۱.

اقسام بدعت از نظر شهید: شهید اول علیه الرحمه می فرماید: آنچه پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله پدیدار گشته، بر پنج قسم است: واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح. و بدعت امور تازه ای است که حرام باشد به این شرح:

۱- واجب، چون تدوین قرآن و اخبار، هر گاه بیم تلف آنها برود. (از حافظه مردم) زیرا تبلیغ دیانت به آینده ها واجب است به اجماع و آیه قرآن. و این وظیفه انجام نمی شود، مگر به حفظ قرآن و سنت در زمان غیبت امام علیه السلام، و اگر امام علیه السلام حاضر باشد او خودش حافظ است و خطری نیست.

۲- حرام و آن بدعتی است که دلیل تحریم آنرا بگیرد، چون تقدیم غیر امام معصوم بر امام معصوم، و غصب مناصب و یژه ایشان، و دست اندازی و الیان جور به اموال مسلمانان، و جلوگیری آنها از مستحق، و جنگ با اهل حق، و تبعید ایشان، و کشتار بر پایه بدگمانی، و واداشتن مسلمانان بر بیعت با فاسق، و اقامت بر آن، و تحریم مخالفت آن، و غسل در جای مسح، و مسح بر غیر پوست بدن، و نوشیدن بسیاری از نوشابه های مسکر، و جماعت در نماز نافله، و اذان دوم روز جمعه، و حرام کردن متعه حج، و متعه زن، و شورش بر امام علیه السلام، و دادن ارث به دوران و ندادن به نزدیکان، و منع خمس از اهل آن، و افطار در غیر وقت آن و غیره از بدعتهای مشهور، به اجماع شیعه و سنی و از این باب است: اخذ گمرک و دادن منصب و مقام به ناصالح، به بخشش یا به وراثت یا از راه دیگر.

۳- مستحب و آن هر عملی است که ادله استحباب آنرا بگیرد، چون ساختن

مدارس و خانه ها. و از این باب نیست آنچه شاهان مومک ترساننده برای خود می گیرند، مگر اینکه موجب ترس دشمن اسلام باشد.

۴- مکروه و آن چیزی است که دلیل کراهت آنرا بگیرد. مانند زیادی در تسبیح

۱- جلد ۲ مرآت العقول ص ۳۶۶ و قریب به همین معنی در جلد ۸ بحار الانوار صفحه ۳۰۰.

حضرت زهرا علیها السلام و کاستن از آن و هم نسبت به وظائف دیگر و تنعم در لباس و خوراک به اندازه‌ای که به اسراف نرسد و اگر زیان بخش باشد، برای خود یا خاندانش حرام می‌گردد.

۵- مباح و آن در مورد ادله اباحه است. مانند غریبال کردن آرد که گفته‌اند! اول تازه در آمد، پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که غریبال آرد بیزی برگرفته برای آنکه خوشی و رفاه از مباحات است پس وسیله آنهم از مباحات است.^۱

فرمایش مجلسی: علامه مجلسی پس از بیان مقدمه‌ای می‌فرماید: بدعت عبارت از این است که امری را که خداوند حرام فرموده حلال کند، یا امری را مکروه کند که خدا مکروه نفرموده، یا امری را واجب کند که خداوند واجب نفرموده، یا امری را مستحب کند که خدا مستحب نفرموده، گرچه به اعتبار خصوصیتی باشد. مثل آنکه خدا فرموده است: نماز در همه وقت مستحب است و اگر کسی به این عنوان نماز بخواند که چون همه وقت سنت است و این هم یک وقتی است از آن وقتها، پس من در این وقت نماز می‌گذارم، ثواب دارد و اگر دو رکعت نماز در وقت غروب آفتاب بخواند به عنوان اینکه در خصوص این وقت، خدا این نماز را ازمن خواسته است بدعت می‌شود و حرام است. چنانچه عمر در خصوص چاشت شش رکعت مقرر داشت که در این هنگام می‌بایست خواند به عنوان سنت، و به این جهت بدعت و حرام شد و ائمه ما از آن نهی فرمودند.

همچنین اگر کسی نماز نافله را سه رکعت به یک سلام بخواند، چون این هیأت در نماز سنت از پیغمبر صلی الله علیه و آله به ما نرسیده، بدعت و حرام است. یا اگر کسی در هر رکعتی دو رکوع بجا آورد حرام است.

همچنین کلمه طیه «لا اله الا الله» را همه وقت گفتن سنت و بهترین ذکرها است. اگر کسی چنین قرار دهد که بعد از نماز صبح، هزار و پانصد مرتبه مثلاً سنت است و خصوص این عدد را در خصوص این وقت از جانب شرع مقرر بداند، یا خود قرار دهد و این خصوصیت را عبادت بداند، بدعت است در دین، و بدترین معاصی است...^۲

بدعت یعنی تغییر حکم الهی: بنابراین خلاصه معنی بدعت، تغییر دادن دین

۱- کتاب قواعد صفحه ۲۵۶.

۲- عین الحیوة صفحه ۲۳۳.

الهی و به رأی و عقل ناقص خود چیزی بر آن افزودن یا کم کردن است، چه در اصول و چه در فروع.^۱

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «حلال محمد صلی الله علیه و آله همیشه حلال است تا روز قیامت، و حرام او همیشه تا روز قیامت حرام است. جز او پیغمبر دیگری نباشد و جز او نیاید (تا روز قیامت)» و علی علیه السلام می‌فرماید: «کسی نیست که بدعتی نهاده، جز اینکه سنتی را با آن از میان می‌برد».^۲

و نیز حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «کسی که مردم را به خودش بخواند و حال آنکه در بین ایشان از او داناتری است، پس او بدعت گذارنده گمراه کننده است».^۳

ترجمه
Translation Movement

۱- در کتاب اصول کافی کتاب فضل العلم باب ۲۰ البدع والزی والمقائیس ۲۲ حدیث نقل می‌کند.

۲- اصول کافی - ج ۱ ص ۵۸ کتاب فضل العلم باب ۲۰ قال الصادق علیه السلام حلال محمد صلی الله علیه و آله حلال ابداً الی یوم القيمة و حرامه حرام ابداً الی یوم القيمة لا یکون غیره ولا یجشی غیره.

۳- قال الصادق علیه السلام من دعی الناس الی نفسه وفهم من هو اعلم منه فهو مبتدع ضال (مفنیة البحارج ۲ ص ۲۲۰).

البته این یک مسئله فقهی است و تحقیق، این است که مخالف با یک حاکم شرعی و یا هر امری که در دین ثابت است اگر با علم به ثبوتش در دین بوده و آنرا رد نموده، موجب کفر است. و اگر آنرا رد نکند و تنها در عمل مخالفت کند، موجب فسق است. و در صورتی که نمی داند در شرع ثابت است یا نه، گرچه آنرا رد کند، نه باعث کفر است و نه فسق. زیرا آن قصوری بوده که در آن معذور است. مگر اینکه در مقدمات تحصیل علم، تقصیر و تفریط کرده باشد (به کتابهای فقهی رجوع شود) انتهی.

و روایات در مقام بسیار است.^۱

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «هر کس در باره دو درهم، بر خلاف فرموده خدا حکم کند، به خدای بزرگ کافر شده است».^۲ به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «هر کس بر خلاف فرموده خدا حکم کند، مانند کسی است که شهادت دروغ دهد. و در آتش جهنم انداخته می شود و عذابش مانند عذاب شاهد به دروغ است».^۳

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «هر کس برای مردم فتوا دهد به چیزی که از طرف خداوند ندانسته و به آن راه نیافته، ملائکه رحمت و عذاب، همه او را لعنت می کنند. و گناه کسی که به فتوایش عمل کرده به عهده او است».^۴

روایات بسیاری رسیده در این که، رجوع کردن به کسی که صلاحیت حکم کردن را ندارد، مانند رجوع کردن به طاغوت است. و اگر به وسیله حکم او، مالی به دستش بیاید هر چند حق با او باشد، سحت است چنانچه گذشت.^۵

۱- به کتاب قضاء وسائل از باب ۱ تا باب ۷ رجوع شود.

۲- قال الصادق علیه السلام من حکم فی در همین بغیرما انزل الله فهو کافر بالله العظیم

(وسائل کتاب قضاء باب ۵ ج ۱۸ ص ۱۸).

۳- قال رسول الله صلی الله علیه و آله و من حکم بملام یحکم به الله کان کمن شهد بشهادة زور و یعتقد به فی النار یعذب بمذاب شاهد الزور (وسائل کتاب قضاء باب ۵ ج ۱۸ ص ۱۶).

۴- من افقی الناس بغیر علم و لا هدی من الله تنالی لعنة ملائكة الرحمة و ملائكة المذاب و له زور من عمل بفتیاه (وسائل کتاب قضاء باب ۴ ج ۱۸ ص ۹).

۵- به صفحات ۵۸ و ۵۹ جلد اول همین کتاب مراجعه شود.

۱۲- حکم ناحق

دوازدهم، حکم کردن بر خلاف آنچه خدا فرموده است. و در بزرگی این گناه کافی است که خداوند چنین کسانی را کافر و ظالم و فاسق خوانده و در آخر آیه ۴۳ و ۴۴ از سوره مائده می فرماید: «و کسانی که به آنچه خداوند فرستاده حکم نکنند، پس ایشان کافرانند، آنان ستمگرانند، آنان فاسقانند».^۱ و با این جملات، کفر و ستم و گناه را بر ایشان تثبیت می فرماید.

در تفسیر المیزان می گوید: این سه آیه که، در باره کسانی که به آنچه خدا فرستاده حکم نکنند، نازل شده و فرموده «آنان همان کافران، ستمگران و فاسقانند، آیات مطلق است که اختصاص به قبیله و گروه خاصی ندارد گرچه اینجا بر اهل کتاب (یهود و نصارا) منطبق شده است.

مفسرین در معنی «کفر کسی که به آنچه خدا فرستاده حکم نکند»، اختلاف کرده اند. قاضی که قضاوتش به غیر ما انزل الله است و حاکمی که بر خلاف ما انزل الله حکم می کند و بدعت گذاری که دنبال قوانین غیر الهی می رود حکمشان چیست؟.

۱- و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون (سوره ۵ آیه ۴۳) و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون (سوره ۵ آیه ۴۴) و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الفاسقون (سوره ۵ آیه ۴۶).

کارزار در ماههای حرام و بازداشتن از راه خدا —————
 می گردد. چنانچه در فصل سوم ذکر می شود.
 و آن چهار گناه عبارت است از: باز داشتن از راه خدا، کفر به خدا، باز داشتن مردم از مسجد الحرام و بیرون کردن اهل مسجد الحرام را از آن، این چهار چیز از کارزار در ماههای حرام نزد خدا بزرگتر است.

در شأن نزول آیه و تحقیق در اطراف آن، تفصیلی است. برای اطلاع، به تفسیر مجمع و منهج و نظائرش مراجعه شود. چیزی که دانستش در اینجا لازم است، معنی و مراد از «صدغن سبیل الله» است که کبیره بودنش مسلم، و در چند مورد از قرآن مجید آنرا از کارهای کفار و منافقین شمرده، از آن جمله در سوره ابراهیم می فرماید: «وای بر کافران از عذاب سخت، آنان که زندگی دنیا را دوست داشته و آنرا بر آخرت اختیار کردند و مردم را از راه خدا باز می دارند»^۱.

مراتب صدغن سبیل الله: ۱- سخت ترین مراتب آن، باز داشتن دیگری است از ایمان آوردن به خدا و سایر عقائد حق مانند علمای یهود و نصارا که نمی گذارند، حقانیت و نبوت حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله، بر قوم ایشان ظاهر شود و به آن معتقد گردند. و مانند علمای سنی که نمی گذارند مسلمانان سنی، امامت و خلافت بلافصل علی بن ابی طالب و همچنین امامت یازده فرزندانش را بدانند.

۲- باز داشتن دیگری را از اطاعت کردن و عمل نمودن به واجبات و ترک محرمات الهی، مانند آنکه، شخصی که حج بر او واجب شده و می خواهد برود، دیگری مانعش شود و به وسیله ای او را باز دارد. و همچنین نماز^۲ و روزه و سایر واجبات و جائی که ترک امر به معروف و نهی از منکر گناه کبیره است و بر آن عذابهای شدیدی وعده داده شده، چنانچه گذشت. پس چگونه است حال کسی که، از معروف نهی کند یا به منکر امر نماید.

۳- باز داشتن دیگری را از کار خیری که نزد خداوند پسندیده و موجب قرب بجا آورنده می گردد. مانند باز داشتن دیگری را از انفاق در راه خدا و سایر امور مستحبه^۳.

۱- و یل للکافرین من عذاب شدید الذین یتستحبون الحیوة الدنیا علی الآخرة و یصدون عن

سبیل الله و یمنونها عوجا... (سوره آیه ۱۴ آیه ۲).

۲- آرایت الذی ینهی عبدا اذا صلی. (سوره علق آیه ۱۰).

۳- منع للخیر معتدائیم. (سوره قلم آیه ۱۲).

۱۳ و ۱۴- کارزار در ماههای حرام و بازداشتن از راه خدا

«الفتن فی اشهر الحرم والصدغن سبیل الله»

سزدهم از گناهان کبیره، جنگ کردن در ماههای حرام است. و آن چهار ماه می باشد: ذیقعد، ذی الحجه، محرم، رجب، و مراد ابتداء به جنگ کردن مسلمانان است که در این چهار ماه حرام می باشد. بنابراین اگر از طرف کفار، یا کسانی که حرمتی برای این چهار ماه قائل نیستند، ابتداء به جنگ شود، بر مسلمین جایز است که با آنها در این چهار ماه کارزار نمایند.

برای کبیره بودنش، تصریح قرآن مجید کافی است که می فرماید: «از تو کارزار کردن و جنگ کردن در ماه حرام را می پرسند، بگو کارزار در ماه حرام گناه بزرگی است»^۱. و بدین جهت ذکر آن در باب اول ضمن کبائر منصوصه مناسب تر بود.

و چون کبیره بودن جنگ در ماههای حرام را تصریح فرمود، آنگاه در بقیه آیه چهار گناه دیگر را از آن بزرگتر می داند. و بنابراین کبیره بودن آن چهار گناه دیگر هم ثابت

۱- یسلونک عن الشهر الحرام قتال فیہ قل قتال فیہ کبیر و صدغن سبیل الله و کفر به و المسجد الحرام و اخراج اهلہ منه اکبر عند الله (سوره آیه ۲۱۳).

هر چند قسم سوم را نمی توان گفت حرام است، لیکن احتیاط در ترک آن است. زیرا شخص باز داشته شده از خیر، در قیامت می تواند از او مؤاخذه کند و بگوید: به من ظلم کردی و مرا از سعادت و موجبات قرب باز داشتی. و در مذمت آن روایاتی که در کتاب امر به معروف و مسائل باب ۸ ذکر شده کافی است.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «خدا لعنت کند، برندگان راه خیر را. پرسیدند: اینها چه کسانی اند؟ فرمود: کسی است که به او از دیگری احسانی و خیری برسد و او کفران کند و به این جهت، دیگر صاحب خیر به دیگران احسان نکند و خیری نرساند»^۱.

۱۵- کفران نعمت

کفران نعمت کردن است. چنانچه در قرآن مجید بر آن وعده عذاب داده شده است. و نیز در چند جا از آن به کفر تعبیر فرموده و آنرا سبب نزول عذاب بر اقوام پیشین بیان فرموده است.

در سوره ابراهیم می فرماید: «و یاد کنید ای بنی اسرائیل، آنرا که پروردگارتان شما را آگاهانید که اگر بر نعمتهای من (نجات از شر فرعون و غیر آن از توفیق ایمان و عمل صالح) سپاس گوئید، هر آینه نعمت را بر شما افزون کنم. و اگر ناسپاسی کنید هر آینه عذاب من (بر ناسپاسان) سخت است»^۱.

و در سوره البقره می فرماید: «پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و نعمتهای مرا سپاسگزاری کنید و کافر نشوید»^۲.

قوم سبا کفران می کنند و معذب می شوند: و در سوره سبا در باره اهالی سبا چنین می فرماید:

«برای قبیله سبا (که در یمن بودند) از مسکن های ایشان نشانه ای بود (برای داشتن قدرت و زیادتی نعمت خداو شدت عقوبت و مجازاتش بر کفران آن) و آن نشانه

۱- واذنآذن ربکم لئن شکرتن لازیدنکم ولئن کفرتن ان عذابى لشدید (سوره ابراهیم آیه ۷).
۲- واذکرونن ان ذکرکم واشکروالی ولا تکفرون (سوره ۲ آیه ۱۵۲)

چنین است که آن قبیله را دو بوستان بود از طرف راست و چپ رونده. یا دو طرف خانه‌های ایشان (و گفته‌اند در بین ایشان هیچ مودی از مار و کژدم و پشه و کبک و شپش نبود و اگر کسی سیدی به دست می گرفت و در زیر درختان می گذاشت آن سید پر از میوه می شد). پیغمبران به ایشان گفتند: از روزی خدا بخورید و شکر نعمت او کنید. شهر شما شهری خوش است و خدای شما آمرزنده و مهربان است — ایشان رو برگردانیدند و کفران نعمت کردند (و گفتند ما از خدا نعمتی بر خود نمی شناسیم. اگر اینها از او است بگوئید تا باز گیرد) پس فرستادیم برایشان سیل عرم را (و گفته شده که عرم، نام سدی است که بلقیس ملکه سبا درست کرده بود در میان دو کوه با سنگ و قیر، تا آب باران جمع می شد. و آنرا سه در کرد یکی از بالای دیگری و در زیر آن برکه بزرگی بود و آنرا دوازده راه کرده بود به عدد جویهای ایشان. چون باران می آمد، سیلاب در پشت آن بند جمع می شود. آنگاه در بالا را می گشودند تا آب در آن برکه بیاید. اگر آب کمتر بود در وسط را می گشودند و اگر کمتر بود در پایین را — و چون آب در برکه جمع می شود آنرا در جویها قسمت می کردند. چنین بود تا بلقیس در گذشت و ایشان طغانی شدند و از حد گذراندند. خداوند موشهای بزرگی را برایشان مسلط ساخت و آن بند را سوراخ کردند آب طغیان کرد و آن سد را خراب نمود و ایشان بعضی هلاک شدند و برخی در عالم متفرق شدند و پراکنده گشتند و بیچارگی ایشان در عرب مثل شد) و آن دو بوستان ذکر شده را به دو بوستانی که میوه آن تلخ و بد طعم و درخت شوره گز و اندکی از درخت سدر بود، تبدیل نمودیم — این مجازات در برابر کفران و ناسپاسی ایشان بود و آیا جز کفران کنندگان نعمت را ما عقوبت می کنیم؟»^۱

نعمت، نعمتی می شود: در سوره نحل می فرماید: «خداوند مثل زده است حال کفران کنندگان نعمت را به قریه و شهری که اهل آن ایمن و آرمیده بودند و روزی فروان و بسیار از هر جایی به آنها می رسید (چه از دریا و چه از بیابان). پس آنها به نعمتهای خدا کافر شدند، پس خداوند لباس گرسنگی و ترس را بر آنها چشاند. به سبب کردار

۱- لقد كان لسبأ في مسكنهم آية جنتان عن يمين وشمال كلوا من رزق ربكم واشكروا له بلدة طيبة ورب غفور ۱۵ فاعرضوا وفسدوا عليهم سبل العرم وبدلناهم بجنتيهم جنتين ذواتي اكل خبط واثلي وفسد من سدر قليل ۱۶ ذلك جزيناهم بما كفروا واهل نجاتي الا الكفور (۱۷ سوره السبا).

زشتشان^۱. و ذکر لباس به مناسبت احاطه و اشتغال عذاب برایشان است. چنانچه لباس محیط و مشتمل بر پوشنده است. و بعضی از مفسرین فرموده اند: مراد از قریه در این آیه، شهر مکه است که هفت سال مبتلا به قحط و گرسنگی شدند تا کار ایشان از تنگی و گرسنگی به جایی رسید که استخوان سوخته و مردار و خون می خوردند.

کفر نعمت از اقسام کفر است: حضرت صادق علیه السلام از جوه کفر، کفر به نعمت را می شمارد. در آنجا که خدای تعالی قول سلیمان را نقل می فرماید که گفت: «آنچه را خدا به من مرحمت فرموده از فضل او است تا مرا بیازماید که سپاسگزارم یا ناسپاس. هر که سپاسگزاری کند، همانا برای خود سپاسگزاری کرده (چون موجب زیاد شدن نعمت او است) و هر که ناسپاسی کند بر راستی که پروردگار من بی نیاز و کریم است».

و نیز فرموده است: «اگر سپاسگزاری کنید، نعمت را بر شما زیاد کنم و اگر ناسپاسی کنید هر آینه عذاب من سخت است». و فرموده: «مرا یاد کنید تا شما ریاد کنم و مرا شکر کنید و به من ناسپاسی ننمائید»^۲.

خلاصه فرمایش امام آن است که: خداوند در این سه آیه: ناسپاسی نعمت را کفر نامیده است. و نیز از این آیات، دانسته می شود که کفران نعمت، سه اثر بد دارد از این قرار: موجب برطرف شدن نعمت می شود، عذاب سخت و دردناک در پی دارد و خداوند کفران کننده را به خودش وامی گذارد.

کفران نعمت و اخبار اهلیت علیهم السلام: روایات در مقام بسیار است و به ذکر چند روایت اکتفا می شود.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «عقوبت کفران نعمت، از هر

۱- وضرب الله مثلا قریه كانت آمنة مطمئنة يأتيها رزقا رغدا من كل مكان فكفرت بانعم الله فاذاقها الله لباس الجوع والخوف بما كانوا يصنعون (سوره آیه ۱۱۱).

۲- عن ابی عبد الله علیه السلام قال الکفر فی کتاب الله علی خمسة اوجه الی ان قال علیه السلام و الوجه الثالث من الکفر کفر النعم وذلك قوله تعالی یحکی قول سلیمان هذا من فضل ربی لیبلونی أشکراما اکفرو من شکر فانما یشکر لنفسه و من کفر فان ربی غنی کریم (سوره آیه ۲۷) و قال تعالی فاذا کرونی اذکرکم و اشکروالی ولا تکفرون (سوره آیه ۲) (اصول کافی کتاب الایمان و الکفر باب وجوه الکفر ج ۲ ص ۳۹۰).

گناهی زودتر به صاحبش می‌رسد»^۱.

و نیز می‌فرماید: «سه گناه است که پیش از آخرت، بجا آورندگان آنها به عقوبتش می‌رسند: عقوق والدین، ظلم بر مردم و کفران احسان»^۲.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن وصیتش می‌فرماید: «هیچ نعمتی را کفران مکن. زیرا راستی کفر نعمت پست‌ترین و بدترین اقسام کفر است»^۳.

و نیز می‌فرماید: «محبوب‌ترین مردم نزد خداوند، کسی است که سپاسگزار نعمتهائی که خدا به او داده است باشد. و دشمن‌ترین مردم نزد خداوند ناسپاس کنندگان به نعمتهای او یند»^۴.

معنی کفران نعمت: کفران، به معنی پوشانیدن نعمت است و سه مرتبه دارد:

۱- **جهل به نعمت** — که سخت‌تر و بدتر از سایر مراتب است و دو صورت دارد: یا جهل به اصل نعمت است. یعنی به واسطه ناهمی، نعمت را نمی‌شناسد و آنرا نادیده می‌گیرد و بود و نبودش را برابر می‌داند. یا اینکه جهل به منعم است که اصلاً پروردگار خود را شناخته یا او را به وصف منعمی ندانسته و آن نعمت را از او نمی‌بیند، بلکه از جز او می‌داند. و خلاصه، جهل به نعمت یا به منعم هر دو، کفر به نعمت و مورد قطعی عقوبتهائی است که برای کفران نعمت و عده عذاب داده شده و گناه کبیره است.

۲- **کفر به حسب حال است.** به این بیان که انسان عاقلی که نعمت خدا به او می‌رسد، باید دلاشاد و فرحناک شود که مورد انعام و عنایت خداوند واقع شده و او را یاد فرموده و به فضل و ادا مۀ لطف حضرتش امیدوار و دلگرم باشد^۵. حالا اگر برعکس، به پروردگارش بدگمان باشد و به فضلش امید نداشته باشد و به او دلخوش نبوده بلکه از او جدا و بریده و مأیوس باشد، این حال، کفر به نعمتهای خداوندی است.

۱- اسرع الذنوب عقوبه کفران النعمة (امربه معروف وسائل باب ۸ ص ۵۴۱ ج ۱۱).

۲- قال رسول الله صلى الله عليه وآله ثلث من الذنوب تعجل عقوبتها ولا تؤخر الى الاخرة عقوق الوالدين والبنی علی الناس و کفر الاحسان (وسائل کتاب امربه معروف باب ۸ ص ۵۴۱ ج ۱۱).

۳- ولا تکفر نعمة فان کفر النعمة من الام الکفر (مستدرک صفحه ۳۹۶).

۴- احب الناس الى الله العامل فی ما انعم به علیه بالشکر و ابغضهم اليه العامل فی نعمة بکفرها (مستدرک صفحه ۳۹۶).

۵- قل به فضل الله وبرحمته فذلک فلیفرحوا (سوره ۱۰ آیه ۵۹).

۳- **کفر به اعضا و جوارح** — یعنی کفر عملی به اینکه، به قلب قصد گناه کند و به زبان شکایت و مذمت نماید. یعنی در عوض ذکر نعمتها و شکر آن به زبانش^۱، همه را نادیده گرفته و از نرسیدن به آرزوهای موهوم خود شکایت کرده، از افعال الهی مذمت نماید. و نیز نعمت خدا را در غیر آنچه برای آن آفریده شده، صرف نماید و اعضای خود را در آنچه مورد تهنی خدا و موجب بعد از رحمت او است بکار اندازد.

حضرت سجاد علیه السلام در شرح «گناهانی که نعمت‌ها را در گروگان می‌کنند» می‌فرماید: «از آن جمله کفران نعمت است»^۲.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله هم می‌فرماید: «فشار قبر برای مؤمن، کفاره آنچه از نعمتها را هدر داده می‌باشد»^۳.

آیات و اخبار وارده در وجوب شکر بسیار است و بیان حقیقت و مراتب آنرا تفصیلی است که اینجا گنجایش ذکر آنرا ندارد. طالبین به کتاب اصول کافی و کتب اخلاقی مراجعه نمایند.

اگر شکر نباشد از حیوان پست‌تر است: حضرت سجاد علیه السلام می‌فرماید: «حمد و ثنا خاص خداوندی است که اگر به بندگانش شناسائی شکرش را عطا نمی‌کرد، بر آنچه از بخشش‌های پی در پی و نعمتهای آشکار عنایت فرموده است، هر آینه در نعمتهای او تصرف می‌کردند، بدون اینکه او را بستانند و سیاست را بجا آورند. و اگر چنین می‌شدند، از حد انسانی بیرون و به حد بهائم و چهارپایان می‌رسیدند. چنانچه در قرآن مجید می‌فرماید: «نیستند کفار مگر مانند حیوانات بلکه پست‌تر و گمراه‌تر»^۴.

خلاصه، کفران کننده نعمت، اصلاً از آدمیت خارج است، چه رسد به سعادت‌های انسانی از ایمان و معارف حقه و اعمال صالح که برای زندگانی جاودانی او است.

کفران وسائل: چون خداوند متعال به حکمت بالغه اش دنیا را دار اسباب قرار

۱- و اما نعمة ربك فحدث (سورة الضحی آیه ۱۱).

۲- فی تفسیر الذنوب التي تغیر النعم قال علیه السلام و کفران النعم (معانی الاخبار ص ۲۶۹).

۳- فضيلة القبر للمؤمن كفارة لما كان منه من تقصير النعم (جلد ۳ بحار الانوار ج ۶ جدید ص ۲۲۱).

۴- دعای اول صحیفه سجادیه.

داده، و برای رساندن هر نعمتی به بندگانش واسطه و سببی معین فرموده که به وسیله آن، نعمت به بنده برسد، به حکم عقل و شرع، نباید وسائط را نادیده گرفت بلکه باید از آنها هم سپاسگزاری نمود. البته نه به طور استقلال که آن واسطه را منعم خودش بداند بلکه باید او را گرامی داشت، چون واسطه نعمت است. و به زبان حال و قال خدای را سپاسگزار باشد که به توسط فلان شخص، فلان نعمت را به من مرحمت فرموده. و در اینجا به چند روایت اکتفا می شود.

امام سجاد علیه السلام می فرماید: «به راستی خدا هر بنده سپاسگزاری را دوست می دارد و در قیامت به بنده ای از بندگانش می فرماید: آیا (در دنیا) از فلان شخص (که واسطه نعمت بود) سپاسگزاری کردی؟ پس می گوید: پروردگارا بس تو را شکر کردم. خداوند می فرماید: چون شکر او را نکردی، شکر مرا هم نکرده ای». آنگاه امام علیه السلام فرمود: «سپاسگزارترین شما از خداوند، سپاسگزارترین شماست برای مردم (که واسطه نعمت الهی هستند)».

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «از حقیقت شکر خدا، شکر کردن از کسی است که نعمت بر دستش جاری شده و به توریسیده است».

حضرت رضا علیه السلام می فرماید: «هر کس سپاسگزاری از کسانی که واسطه نعمتند نکند، از خدا سپاسگزاری نکرده است».

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «در قیامت بنده ای را در موقف حساب می آورند و خداوند امر می فرماید: او را به دوزخ برند. می گوید: پروردگارا چگونه امر می فرمائی مرا به آتش برند، در حالی که من خواننده قرآن بودم. می فرماید: چون بتو نعمت دادم و شکر نکردی. می گوید: خدایا فلان نعمت را دادی و چنین شکر کردم و فلان

۱- وسائل کتاب الامر بالمعروف باب ۸ ص ۵۱۶ عن السجاد علیه السلام ان الله يحب كل عبد شكور يقول الله تعالى لمبد من عبیده يوم القيمة اشکرت فلا تأ فیقول بل شرکک یا رب فیقول تعالی لم تشکرنی اذ لم تشکره ثم قال علیه السلام اشکرکم لله اشکرکم للناس (ج ۱۱ ص ۵۳۹).

۲- قال ابو عبدالله علیه السلام من حق الشکر لله ان تشکر من اجری من تلك النعمة علی یده (وسائل الشیعة ج ۱۱ ص ۵۴۰).

۳- عن الرضا علیه السلام من لم یشکر المنعم من المخلوقین لم یشکر الله عزوجل (وسائل الشیعة ج ۱۱ ص ۵۴۲).

نعمت را دادی و چنان سپاسگزاری نمودم. و همچنین نعمتهای الهی و سپاسگزاریهایی خودش را می شمارد. خداوند می فرماید: همه را راست گفتی مگر اینکه از کسانی که به توسط آنها به تو نعمت رساندم، سپاسگزاری نکردی، و جز این نیست که بر ذات خود سوگند یاد کرده ام که سپاسگزاری بنده ام را از نعمتی که به او داده ام نپذیرم تا از کسی که به تو سپشت نعمت به او رسیده سپاسگزاری ننماید».

و در بحث قبل، از امام صادق علیه السلام حدیثی نقل شد که می فرماید: «لعنت خدا بر کسی که احسانی به او شود و آنرا کفران کند و کفرانش سبب شود که صاحب خیر به دیگران احسان ننماید».

چگونگی شکر واسطه خیر: پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: «هر گاه از برادر مؤمنت خیری و نعمتی به توریسید، کافی است که بگویی خداتو را جزای خیر دهد. و اگر نامش در مجلسی که نباشد برده شود، اگر بگویی خدا او را جزای خیر دهد، پس در اینحال تلاقی کرده ای».

و نیز فرمود: «هر کس شما را به خدا سوگند داد و چیزی خواست، به او بدهید، و هر کس به شما خیری و نعمتی رسانید، تلاقی کنید. یعنی شما هم مثل آن خیر را به او برسانید و اگر چیزی را که به آن تلاقی کنید، نداشته باشید، برایش دعا کنید. به اندازه ای که بدانید تلاقی کرده اید».

و بالجمله باید در برابر هر احسانی احسان کرد چنانچه در سورة الرحمن می فرماید «آیا پاداش احسان چیزی جز احسانست» با التفات باینکه ابتدا کننده به احسان افضل است.

۱- وسائل الشیعة باب ۸ ص ۵۱۶.

۲- در باب ۸ از کتاب امر به معروف و وسائل در این مورد ۱۶ حدیث در باب ۷ یازده حدیث و در مستدرک ۱۴ حدیث و در باب ۷ نه حدیث نقل شده در استحباب دعا کردن درباره واسطه نعمت و تلاقی نمودن احسان او به مثل آن.

۳- قال رسول الله صلی الله علیه و آله کفک اذا یشک علی اخیک اذا اسدی الیک معروفاً ان تقول له جزاک الله خیراً و اذا ذکر و لیس هوفی المجلس ان تقول جزاء الله خیراً فاذا انت قد کافیه و قال صلی الله علیه و آله ایضاً من سلتکم بالله فاعطوه و من اتاکم معروفاً فکافوه و ان لم تجدوا ما تکافونه فادعوا الله له حتی تظنوا انکم قد کافیتمو (وسائل ج ۱۱ ص ۵۳۷ مستدرک).

۵- هل جزاء الاحسان الا الاحسان (سورة ۵۵ آیه ۶۰).

محمد صلی الله علیه و آله می باشد.

و خلاصه اصل و حقیقت نعمت، همان نعمت ولایت است. زیرا برخورداری از هر نعمتی متوقف بر آن است.^۱

کفران وجود علماء: از کفران نعمت ولایت، کفران وجود علمای ربانی و فقهای روحانی که در زمان غیبت حضرت حجة ابن الحسن ارواحنا فداء، نواب عامه آن بزرگوارند و پر ظاهر است که کفر نائب، کفر منوب عنه است چنانچه شکر او شکر منوب عنه است. و چون ذکر ادله و روایات در این مقام و بیان فضیلت علماء، موجب طول کلام و خروج از وضع کتاب می شود فقط به مراد از نائب امام و معنی کفران نعمت او به طور اختصار اکتفا می شود.

نائب امام کیست؟: نائب امام علیه السلام کسی است که از جهت علم از علوم آل محمد صلی الله علیه و آله برخوردار شده و بتواند احکام شرعی و حلال و حرام خدا را از روی دلیل (کتاب، سنت، اجماع، عقل) استنباط نماید. و از جهت معرفت، از معارف حقه آل محمد صلی الله علیه و آله بهره مند گردیده و به مقام یقین و اطمینان رسیده باشد. و از جهت کمالات نفسانی، از قید هوا و هوس آزاد و بر نفس و شیطان غالب شده و دارای ملکه عدالت باشد. خلاصه، نمونه ای از خود امام علیه السلام باشد و از انوار آن بزرگوار کسب فیض کرده تا خلق از نور گفتار و کردارش، بلکه از نفس وجود شریفش، بهره مند شوند و از پیروی کردنش رستگار گردند.

بر اهل اطلاع پوشیده نیست که رسیدن به چنین مقام شامخی (نیابت امام، علیه السلام) بسی سخت و دشوار و موقوف بر رنج فراوان و مجاهدت بسیار است.

و چون وجود چنین عالم روحانی از بزرگترین نعمتهای الهی است، پس شکر از او نیز بالاترین شکرها است. چنانچه کفرانش از بزرگترین گناهان است.

کفران وجود عالم روحانی: کفران وجود عالم روحانی به این است که وجودش را نعمت ندانسته و اعتنائی به شأنش نشود و اطاعتش را لازم ندانسته، یا خدای نکرده حکمش را رد کنند، که خود گناه کبیره و به منزله رد بر امام علیه السلام و آن در

۱- در نظر است بیاری خداوند متعال در این باره کتاب مستقلی نوشته شود.

و صریح روایات است که در این حکم، فرقی بین احسان کنندگان نیست. یعنی مؤمن باشد یا کافر، مطیع باشد یا فاسق، خلاصه هر که باشد و احسانش هر چه باشد باید تلافی کرد.

ولایت بالاترین نعمتها است: شکی نیست که نعمتهای الهی از دنیوی و اخروی، صوری و معنوی در باره هر فردی قابل شماره نیست. چنانچه در قرآن مجید تذکر می فرماید که: «اگر نعمتهای خدا را بشمارید، بشماره نخواهد آمد»^۱. کفران هر یک از آن نعمتها، به معنایی که ذکر شد، گناه کبیره و مستحق عقوبت است. لیکن باید دانست که هر اندازه نعمت مهمتر و بزرگتر و اثرش بیشتر باشد، عقوبت کفران آن سخت تر و بیشتر است و گناهش بزرگتر می باشد.

از هر نعمتی بالا تر و مهمتر، ولایت آل محمد علیهم السلام است.^۲ و کفران این نعمت، از هر گناهی سخت تر است و کفرانش به انکار ولایت ایشان، یا فراموش کردن، و یاد آن حضرات نمودن و در پی دوستی ایشان نبودن و از پیروی فرمایشات و اوامر و نواهی آقایان سر بر تافتن و خلاصه، به شأن ایشان اعتناء نکردن و از نعمت ولایت ایشان بهره مند نشدن است.

با مراجعه به تفسیر صافی و برهان و نظائرش، دانسته می شود که بیشتر آیاتی که در قرآن مجید، در مورد ایمان اشاره به ولایت است. و همچنین آیاتی که در مورد کفر است، بیشتر راجع به کفر به ولایت می باشد. برای نمونه یکی دو مورد تذکر داده می شود:

در سورة ابراهیم می فرماید: «آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به جهنم کشاندند»^۳. در اخبار کثیری وارد شده که نعمت، اهل بیت عصمت و طهارتند. و کفر، بنی امیه و دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله می باشند.

و در سورة تکوین می فرماید: «در قیامت از نعمت سؤال کرده خواهید شد»^۴. روایات بسیاری رسیده که مراد از نعمی در این آیه که مورد باز پرسى است، ولایت آل

۱- و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها سورة ۱۴ آیه ۳۴.

۲- برای اثبات این مطلب بجلد ۷ بحار الانوار مراجعه شود.

۳- الم ترائی الذین بدلوا نعمة الله كفراً واحلوا قلوبهم دار البوار. (سورة ۱۴ آیه ۲۸).

۴- ثم لتستلن يومئذ عن النعيم (سورة ۱۰۲ آیه ۸).

حد شرک به خدا است و خلاصه ازامام بریدن است.

ابوحزمه گفت: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود: «عالم باش، یا طالب علم باش، یا دوستدار اهل علم باش، و از قسم چهارم (نه عالم و نه متعلم و نه دوستدار ایشان) نباش که به دشمن داشتن ایشان هلاک می شوی».^۱

حضرت سجاد علیه السلام می فرماید: «خداوند به دانیال وحی فرمود که دشمن ترین بندگان نزد من، نادانی است که حق اهل علم را سبک شمارد و از آنان پیروی نکند. و دوست ترین بندگان نزد من، پرهیزگار طالب ثواب شایان و ملازم علماء و پیرو بردباران و پذیرای حکمت شماران است».^۲

عقوبتهای شدید بر کفران وجود علماء: برای کفران این نعمت، عقوبتهای شدیدی وعده داده شده. از آن جمله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «زمانی بیاید که مردم از علماء فرار می کنند مانند فرار کردن گوسفند از گرگ، پس خداوند آنها را به سه بلا مبتلا می فرماید: برکت را از دارایشان برمی دارد، سلطان جور کننده ای بر آنها مسلط می فرماید، بی ایمان از دنیا می روند».^۳

ناگفته نماند که طلاب علوم دینی چون در طریق رسیدن به مقام شامخ نیابت اند، وجودشان نیز نعمت، و گرامی داشتشان بر همه لازم است. و کفران وجود ایشان به هتک و بی اعتنائی نیز حرام می باشد.

۱- اغد عالماً او متعلماً او احب اهل العلم ولا تکن رابعاً فتهلك بیغضهم (اصول کافی کتاب فضل العلم باب اصناف الناس حدیث ۳ ج ۱ ص ۳۴).

۲- اصول کافی باب ثواب العلم والتعلم حدیث ۵: عن السجاد علیه السلام اوحی الله تعالی الی دانیال ان امقت عیدی الجاهل المستخف بحق اهل العلم التارك للاقتداء بهم وان احب عیبی الی التقی الطالب للثواب الجزیل اللازم للعلماء التابع للعلماء القابل عن الحكماء. (کافی ج ۱ ص ۳۵).

۳- سفینه البحار جلد ۲ صفحه ۲۲۰: قال رسول الله صلی الله علیه و آله سیأتی زمان علی الناس یفرون من العلماء کما یفر الغنم من الذئب ابتلاهم الله بثلاثة اشیاء الاول یرفع البرکة من اموالهم والثانی سلط الله علیهم سلطاناً جائراً والثالث یرجون من الدنیا بلا ایمان.

فصل دوم ماهواعظم من احدی الکبائر الثابته

۱- فتنه

در این فصل به پاره ای از گناهانی که از روی فحوی و اولویت قطعی، بزرگتر از یکی از گناهان کبیره مذکور (که در باب اول و فصل اول از باب دوم ذکر شد) باشد، یا اینکه در قرآن مجید یا نص معتبر، بزرگتر بودنش از یکی از کبائر مسلمة ثابت باشد، مانند فتنه که در قرآن مجید آنرا صریحاً سخت تر و بزرگتر از کشتن می داند.^۱ و چون کشتن انسانی را به ناحق مسلماً کبیره است چنانچه گذشت پس کبیره بودن فتنه هم مسلم است چون از کشتن بزرگتر می باشد.

در شدت مبعوضیت فتنه، کافی است که خداوند برای برطرف شدن آن در قرآن- مجید امر به جهاد فرموده و می فرماید: «بامشرکین به جنگید تا فتنه برطرف شود».^۲

در کتاب اسلام و صلح جهانی، تألیف سید قطب صفحه ۵۶ می نویسد: تنها جنگی را که اسلام مشروع دانسته و آنرا لازم می داند، جنگی است که برای اعلای کلمه خدا باشد. و مقصود از کلمه خدا، حقیقتی است که با ناموس و سنت خلل ناپذیری که

۱- والفتنة اشد من القتل — والفتنة اکبر من القتل (سورة ۲ آیه ۱۸۷ و ۲۱۴).

۲- وقاتلوهم حتی لا تكون فتنة (سورة ۲ آیه ۱۹۱).

برای جهان آفرینش و انسان قرار داده شده موافقت دارد.

سابقاً گفتیم همبستگی در طبیعت جهان آفرینش و همکاری در زندگی افراد بشر، دو قانونی هستند که خداوند آنها را برای ادامه زندگی می خواهد. آن نظم متناسبی که در ساختمان جهان آفرینش به کار برده شده و مانع از فساد و از هم گسستگی عالم است، و بزندگی نیروئی بخشیده که همواره به طرف ترقی و تکامل پیش می رود، و تعاون و همکاری را که موجب برقراری خیر عمومی برای جمیع افراد بشر در طول تاریخ است برقرار می سازد.

اسلام برای هدایت تمام این مردم آمده است. بنابراین از آثار «کلمه خدا» و «اراده خدا» این است که این خیر عمومی را که اسلام آورده، به جمیع مردم برساند و از هر گونه عواملی که بین مردم و آن حائل شود، جلوگیری نماید. از این جهت چنانچه کسی بخواهد، سنگ راه وصول این خیر عمومی نسبت به مردم شود، و با نیرو و قدرت بین مردم و آن حائل گردد، چنین کسی دشمن خدا و متجاوز به کلمه خدا و اراده عمومی او است و بایستی از راه دعوت و تبلیغ این خار سر راه را برداشت و دوباره کلمه خدا را تحقق بخشید. البته منظور این نیست که اسلام را به زور به آنها بقبولانیم، بلکه منظور این است که آزادی فکر و وسعت اطلاعات که موجب هدایت و رسیدن به خیر عمومی است به آنها داده شود تا در نتیجه آنها هم هدایت شوند. و گرنه اسلام هیچکس را مجبور نمی کند که در مقابل او سر تسلیم فرود آورد و جبراً به آن معتقد شود. (لا اکراه فی الدین) بلکه کسانی را که در سر راهش قرار دارند. و مردم را از طریق حق منحرف می کنند، مانند خار از سر راه دور می کند (وقل لهم حتی لا تكون فتنة ویكون الدین كله لله) یعنی با آنها کارزار کنید تا فتنة نماند و دین یکسره خاص خدا شود.

اسلام برای این آمده که عدالت را در سراسر روی زمین بگستراند. و عدالت اجتماعی، عدالت قانونگذاری و عدالت بین المللی در میان جامعه بشریت برپا دارد. بنابراین هرگاه کسی راه ظلم را پیش گیرد و از داد گری دوری گزیند، بر مسلمانان لازم است با او برای اعلائی کلمه توحید بجنگند، هر چند او مسلمان باشد...

(پایان نقل از کتاب اسلام و صلح جهانی)
در سورة البروج می فرماید: «کسانی که مردان و زنان با ایمان را در فتنة می اندازند و از این گناه هم توبه نمی کنند، پس برایشان عذاب دوزخ و آتش سوزان

است»^۱.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «سعی کننده در فتنة (فتنة انگیز) به، خدای بزرگ کافر شده، هر چند مسلمان باشد»^۲.

معنی فتنة: هر چند اهل لغت برای فتنة به اعتبار موارد استعمال آن، بیش از ده معنی ذکر کرده اند. لیکن مراد از فتنة در اینجا، همان معنای عرفی است که از اطلاق آن متبادر می شود و آن آشوب کردن و سلب آسایش و آزادی و امنیت از فرد یا جمعیتی نمودن و دودن یا بیشتر را به هم انداختن و ایجاد دودستگی کردن و مردم را در شکنجه و آزار قرار دادن است.

فتنة، یا در امور دینی است یا دنیوی - فتنة دینی هم چند قسم است: گاهی شخص سومی می کند که مردم را گمراه سازد و نگذارد دین حق را بپذیرند و به القای شبهات و شکوک در این راه به وسیله زبان و قلم می کوشد. و گاهی به وسیله اذیت کردن و شکنجه کسانی که دین پذیرفته اند، مانع قبول کردن دیگران می شوند. مانند معامله مشرکین مکه با مسلمانان صدر اسلام. و مانند معامله معاویه (علیه الهاویه) با شیعیان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام.

بنی امیه بدترین فتنة ها: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن خطبه نهج البلاغه می فرماید: «جز این نیست که ترسانترین فتنة ها نزد من بر شما، فتنة بنی امیه است (به جهت شدت و طول مدت آن و ازین رفتن قوانین دینی به سبب آن) به درستی که آن فتنة ای اهتت تاریک و کور (که هدایتی در آن بر جاده شرع نیست مانند کور در طریق خود) تاریک کننده بر اهل دنیا که بهر آن عام است یعنی شرش به همه می رسد و بلیه آن خاص است) بر خواص اهل تقوا و ایمان خصوصاً بر اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله چه بزرگتر از آن فتنة ای نمی تواند بود که هتک حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله کردند. حسن و حسین علیهما السلام را با یاران شان شهید و کعبه را خراب و مهاجر و انصار را در مدینه کشتار کردند. و قریب هشتاد سال بر منبرها و مناره ها به امیرالمؤمنین ناسزا

۱- ان الذین فتنوا المؤمنین و المؤمنات ثم لم یوبوا فلهم عذاب جهنم... (سوره بروج آیه ۱۰).

۲- کفر بالله العظیم من هذه الامة عشرة الی ان قال (ص) والساعی فی الفتنة (جهاد وسائل

گفتند و تسلط حجاج لعین به ریختن خون مظلومان و...) و هر کس به دیده بصیرت و عبرت در آن نگریست و آنرا فتنه دانست و از آن فرار کرد، گرفتار شد. و هر کس از دیدن فتنه بودنش کور شد و به آنها نزدیک گردید، از آزارشان در امان شد...^۱

به شهادت تاریخ از صدر اسلام تا این زمان که قرن چهاردهم است، در هر قرنیه فتنه‌هایی در عالم اسلام برپا شده و البته پیدایش این فتنه‌ها برای آزمایش خلق و ظاهر شدن صدق و کذب ادعا کنندگان اسلام و جدا شدن خبیث از طیب و پیدایش سعادت و نیکبختان و شقاوت بدبختان است. و این موضوع در چند جای قرآن مجید یادآوری شده، از آن جمله در سوره عنکبوت می‌فرماید: «احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون» «آیا مردم گمان کردند همینکه بگویند ایمان آوردیم رها کرده می‌شوند و امتحان نمی‌شوند».

در قرن اخیر در بین فتنه‌هایی که واقع شده، از همه سخت‌تر فتنه شیوعیه (توده‌گری) و فتنه طرفداران مادیگری و شهوترانی و انکار دیانت و روحانیت است که سیل آسا از اروپا و آمریکا به سوی ممالک اسلامی سرازیر و بنیان عقیده به مبدء و معاد را از دلها کنده و به جایش نهال خبیث مادیگری و شهوترانی و خود پرستی و دنیا طلبی را غرس کردند و مسلمانان این دوره را مصداق حقیقی آیه شریفه: «فخلف من بعدهم خلف اضاعوا الصلوة و اتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا» قرار دادند. یعنی به جای مردمان با ایمان سابق، مردمانی آمدند که نماز را ترک کردند و شهوترانی را پیشه خود ساختند و زود است که آثار گمراهی و هلاکت خود را ببینند.

و بالجمله انسانیت و معنویت را از بین جامعه بشری برداشته و همه را از یاد خدا و آخرت باز داشتند و به انواع شهوات و فسق و فجور سرگرم کردند. به طوری که از اسلام تنها اسمی باقی مانده، چنانچه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر داد و پس از بررسی حال اجتماع کنونی دانسته می‌شود که صفات کمالیه انسانی از میانشان برداشته شده و خوی حیوانی و شیطانی در آنها جای گرفته. مثلاً صفت حیا که یکی از صفات عالی انسانی است و جلوگیری کننده از هزاران مفاسد و تأمین کننده عفت عمومی است، از

۱- الاوان اخوف الفتن عندی علیکم فتنه بنی امیه فانها فتنه عمیاء مظلمة عمت حظتها و خست بلیتها و اصاب البلاء من ابصر فیها و اخطأ البلاء من عمی عنها (نهج البلاغه خطبه ۹۲).

پیشان برداشته شده و بی حیائی و هتاکي جای آنرا گرفته است. و همچنین رعایت حقوق و مخصوصاً حق والدین که از لوازم اجتماع بشری است و فوق العاده مورد عنایت دیانت است، از بین رفته و در برابر، تضعیف حق و کفران نعمت و نادیده گرفتن احسان و خدمت دیگری جای گرفته است.

تعاون و همکاری و همبستگی و حس عاطفه و رحم و مهرورزی و خیر خواهی و گذشت و مانند اینها که نظام حیات دنیا و سعادت عقبی، بستگی تمام به آنها دارد، از بین رفته و در برابر، خود بینی و خود خواهی و سخت دلی و بی مهری و راحت خود و زحمت دیگر طلبی و مانند اینها جایگزین شده. و همچنین صدق در گفتار و کردار از تمام طبقات برداشته شده و به جایش دروغ و خدعه و غش و کلاهبرداری و حقه بازی جای گرفته است. چنانچه می‌بینید، صاحبان هر جنسی چه نقلیهائی در جنس خود می‌کنند و آنرا به عنوان صحیح در معرض فروش می‌گذازند. و برای رسیدن به مال و تأمین وسائل تشریفاتی مادی خود از هیچ خیانت و حیانتی باکی ندارند. چنانچه مکرر واقع شده که خوراک مسموم را در معرض فروش آورده و جان همسنگ خود را به خطر انداخته است.

خلاصه مانند حیوانات که هر یک از دیگری جدا است و با هم به تناکر و تنافر و قهر و غلبه تلاقی و زندگی می‌کنند شده‌اند. و آنچه ذکر شد نمونه‌ای از مفاسد فتنه مادیگری است و اگر بنا به تفصیل شود، از شرحش کتابها پر می‌شود.

ناگفته نماند که از دامهای مؤسسين و مروجین این فتنه، تضعیف و از بین بردن روحانیت اجتماع است. و بزرگترین وسیله ایشان، ایجاد، حس بدبینی و سخریه نسبت به دیانت در بین اجتماع خصوصاً نسل جوان و سعی در ایجاد فاصله بین اجتماع و آنها است، تا از مقامات عالی دیانت و صفات کمالیه انسانیت و نشانه‌ها و آثار آدمیت چیزی نشنوند و حقایق را درک نکنند و آنها را کور و کر وارد منجلاب فساد کرده به انواع کفایات شهوات سرگرم نمایند. و بزرگترین حربه آنها در این هدف، حربه اتهام است. گاهی آنها را بی خبر از اوضاع جهان و از تمدن می‌خوانند. و زمانی ایشان را مانع ترقی اجتماع می‌نامند. گاهی می‌گویند دنیا طلب و ریاست خواهند، چون ترقی اجتماع مانع ریاستشان است جلوگیری می‌کنند. و غیر اینها از انواع اتهامات. و بر هیچ مسلمان فهمیده‌ای پوشیده نیست که تمام اینها صرف اتهام و از واقع و حقیقت عاری است.

بدعت و جاسوسی: از جمله فتنه‌های دینی، بدعت گذاردن در دین است.

کسانی که طریقه تازه در اسلام احداث نموده و مسلمانان را متفرق ساختند و سبب پیدایش هزاران فتنه و فساد در عالم اسلام گردیدند، بدترین فتنه انگیزانند.

از جمله فتنه دینی، جاسوسی برای کفار است نسبت به چیزهایی که باید بین مسلمانان پنهان باشد. چنانچه در سوره نساء در باره منافقین می فرماید: «هر گاه به آنها مطلبی راجع به امنیت و نا امنی برسد آنرا فاش می کنند»^۱.

مجلسی از بیضاوی در معنی آیه نقل کرده: یعنی چیزهایی که مایه امن یا خوف باشد آنرا فاش می کنند. برخی از مسلمانان سست نهاد شیوه شان چنین بود که چون خبری از قشون اعزامی رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها می رسید، یا پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را از وحی الهی نسبت به پیروزی یا شکست خبر می داد، آنرا فاش می کردند و این خود باعث ناراحتی و مفسده بود، و این آیه فاش کردن آنچه را که در افشای آن مفسده است، مذمت می فرماید.

فاش کردن اسرار شیعیان و احادیث مشکله: همچنین است نقل کردن اسرار شیعیان که از ائمه به ایشان رسیده برای مخالفان که موجب رسیدن زیان و آزار به مؤمنین می گردد. و خلاصه تقیه نکردن در جایی که تقیه واجب باشد.

علامه مجلسی می فرماید: شاید فاش کردن بعضی از مشکلات علوم برای مردمی که عقلشان به آن نمی رسد در حکم افشای اسرار باشد^۲.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «هر کس حدیث ما را فاش کند، خدا اینانش را می برد»^۳ و ما را به خطا نکشته، بلکه از روی عمد کشته است»^۴.

و نیز در معنی آیه «پیغمبران را به نا حق می کشند» فرمود: «به خدا که آنها را به شمشیر خود نکشتند ولی سر آنها را فاش کردند و شهرت دادن تا کشته شدند»^۵.

پراکندگی جماعات دینی: از جمله فتنه دینی است، جمعی را که با هم یکدل

۱- و اذا جاهدکم الامن او الخوف اذعوا به (سوره ۴ آیه ۸۳).

۲- در اصول کافی کتاب الایمان و الکفر باب الاذاعه ۱۲ حدیث نقل شده (ج ۲ ص ۳۷۲).

۳- من اذاع علینا حدیثنا سلبه الله الایمان (اصول کافی ج ۲ ص ۳۷۰).

۴- ما قتلنا من اذاع حدیثنا قتل خطاء و لکن قتلنا قتل عمد (اصول کافی ج ۲ ص ۳۷۰).

۵- و قال علیه السلام فی قوله تعالى و یقتلون الانبیاء بغیر حق فقال علیه السلام اما والله ما قتلهم باسیافهم و لکن اذا عوأسهم و افشوا علیهم فقتلوا (اصول کافی ج ۲ ص ۳۷۱).

و یک جهت متوجه خدا و به یاد پیغمبر و امام خود هستند، بین آنها جدائی انداختن و ایشان را متشتت و متفرق ساختن یا به قوه قهریه یا به القای شبهه و بدبینی بین مأمومین نسبت به امام جماعت و پیشوای دینی، یا مأمومین را نسبت به یکدیگر، و خلاصه اتحاد قلوب را که موجب هر خیر است و مقصود شارع مقدس است مبدل کردن به تناکر و جدائی که موجب هر شر است و مبغوض شارع مقدس است.

گناه فتنه از قتل بزرگتر است: چنانچه اشاره شد گناه فتنه دینی از قتل نفس، به نص قرآن مجید، بزرگتر است. زیرا قتل نفس تنها از بین بردن حیات موقت و عاریه دنیوی و در حقیقت خلاصی از شرور و آفات این عالم است. ولی فتنه دینی سبب قطع حیات ابدی و بی بهره شدن از نعمتهای جاودانی است و همان اندازه که عالم آخرت از دنیا بزرگتر و مهمتر است بلکه قابل قیاس نیست، همچنین فتنه دینی هم از قتل نفس بزرگتر و مهمتر می باشد.

قتلی که از سر بردن بدتر است: حضرت سجاد علیه السلام می فرماید: «آیا شما را از کشتنی که از سر بردن بدتر است خبر بدهم؟ گفتند بلی. فرمود: آنکه کسی را بکشد و هلاک کند به هلاکت همیشگی. گفتند: آن چیست؟ فرمود: او را گمراه کند از اعتقاد به نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و ولایت علی علیه السلام و او را وادارد به راه غیر خدا و پیروی از طریقه دشمنان علی علیه السلام به طوری که آنها را (دشمنان علی علیه السلام را) امام خود بدانند و منکر امامت و فضیلت آن حضرت شود. پس این است همان کشتنی که مقتول بدبخت راهبیشه در دوزخ قرار می دهد و جزای کشته شده او هم جاودان بودن در آتش است»^۱.

بعلاوه فتنه های دینی غالباً منجر به کشتارهای می گردد.

فتنه دنیوی: فتنه دنیوی از قتل بدتر است. زیرا اولاً کسی که آتش فتنه را بر می افروزد وعده ای را به آن آتش می سوزاند، به طوری آنها را ناراحت و در شکجه می اندازد که هر روز برایشان قتل است و خلاصه اگر آنها رایکشفه کشته بود راحت تر بودند. و ثانیاً غالب فتنه ها منجر به قتل ها و ملحقیات آن یعنی زخم زدن و ناقص کردن اعضا می گردد. و شهید می فرماید: کشتن ناحق، گناه کبیره است و در حکم قتل نفس

۱- تفسیر علی بن ابراهیم قمی.

است جنایت رساندن به اعضای بدن (مانند دست، پا، چشم و غیره).^۱
باید دانست که هر فتنه‌ای که مفسده و ضررش بیشتر باشد، گناهش نیز بزرگتر است.

فتنه به کفر و شرک نیز تفسیر شده: ناگفته نماند که بیشتر مفسرین، فتنه را در آیات مذکور، به کفر و شرک تفسیر کرده‌اند. و در روایتی که از حضرت باقر علیه السلام در تفسیر آیه «حتی لا تكون فتنه» رسیده، فتنه را شرک معنا فرموده است. و این معنا با آنچه در معنی متبادر و ظاهر از فتنه که گذشت منافاتی ندارد. چون ظاهراً مراد از روایات و کلمات مفسرین، بیان سبب فتنه است. زیرا هیچ فتنه‌ای نه دینی و نه دنیوی از مؤمن حقیقی صادر نخواهد شد. چنانچه حضرت امیرالمؤمنین در صفات متقین می‌فرماید: «خوبی از ایشان امید داشته و بدی از آنها ایمن است».^۲

یعنی کسی که نور ایمان در قلبش داخل شده، مردم همه از شرش در امانند. پس فتنه‌انگیز یا کافر و مشرک باطنی و ظاهری است، یا اگر مسلمان باشد، هنوز از ظلمات کفر و مراتب شرک خلاص نشده و دلش به نور ایمان منور نگردیده است.

جاسوسی برای ظالم: از موارد مسلم فتنه، جاسوسی کردن برای حکام و ظلمه است و بزرگی مفسده و خطر آن و اکبر بودنش از قتل پر ظاهر است که یک جاسوسی و فتنه انگیزی ممکن است، سبب چه قتلها و جنایتها که بشود. مانند معقل، جاسوس ابن زیاد لعین که سبب گرفتاری و کشته شدن حضرت مسلم و هانی بن عروه گردید. بلکه فجایع کربلا و پس از آن، مستند به فتنه این جاسوس ملعون است.

۱- و القتل بغیر حق و تدخل فیہ جنایة الطرف (قواعد ص ۱۰۰).
۲- الخبر منهم مأمول و الشرمهم مأمون (نهج البلاغه خطبه همام).

۲- فروختن اسلحه به کفار

گناهانی که از روی فحوا و اولویت قطعی، کبیره بودنش ثابت می‌شود. مانند نهی از معروف و امر به منکر یعنی بازداشتن دیگری را از آنچه خدا به آن امر فرموده یا واداشتن دیگری به آنچه خدا از آن نهی فرموده است و کبیره بودنش از کبیره بودن ترک امر به معروف و نهی از منکر ثابت می‌شود. چنانچه در باب اول گذشت یعنی جایی که امر به معروف نکردن با شراقتش گناه کبیره است، نهی از معروف به حکم قطعی عقل، کبیره خواهد بود.

و نیز مانند اعلام کردن و جاسوسی برای کفار به آنچه که وسیله غلبه آنها شود. و نیز مانند فروختن اسلحه جنگی به کفار در زمانی که با مسلمانان جنگ دارند و کبیره بودن این دو گناه، از کبیره بودن فرار از میدان جنگ با کفار واضح می‌شود، چنانچه در باب اول گذشت. پس جایی که فرار کردن از میدان جنگ، گناه کبیره است با اینکه ضررش برای اسلام و مسلمین احتمالی است، چگونه است حال فروختن اسلحه جنگی یا جاسوسی کردن برای کفار که ضرر هر دو برای مسلمانان قطعی است، بنابراین گناه این دو از فرار از جنگ بزرگتر است. حضرت باقر علیه السلام می‌فرماید: «کسی که اسلحه به دشمنان مسلمان برساند تا غالب شوند، مشرک است».^۱ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ده طایفه از این امت را کافر نامیده: «یکی از آنها فروشنده اسلحه است به کفاری که با مسلمانان در جنگند».^۲ ناگفته نماند که در حکم فروختن اسلحه به کفار است، فروختن اسلحه به قطاع الطريق یعنی راهزنان و کسانی که به وسیله اسلحه امنیت عمومی مسلمانان را به هم می‌زنند، چنانچه گذشت.

۱- من حمل الی عدونا سلاحاً يستعين به علينا فهو مشرك (مکاسب معرمه).

۲- فی وصیة النبی صلی الله علیه و آله یا علی کفر بالله العظیم من هذه الامة عشرة اصناف و عدمها بايع السلاح من اهل الحرب (وسائل کتاب جهاد باب ۴۸ ج ۱ ص ۲۷۳).

بهتان می باشد. یعنی به دیگری چیزی یاعیبی که در او نیست نسبت دهد. زیرا جاتی که غیبت کردن که یاد کردن عیب دیگری که در او است گناه کبیره باشد، پس بهتان که ذکر عیبی است که در او نیست، به طریق اولی و حکم قطعی عقل، کبیره خواهد بود بلکه بهتان مشتمل بر دو کبیره است: غیبت و دروغ چون بهتان مورد ابتلای عمومی است و مفسده آن بسیار است. و در قرآن مجید و روایات، به سختی از آن نهی شده و عقوبتهای شدیدی بر آن وعده داده شده. سزاوار است به بعضی آیات و پاره ای از اخبار در این مقام اشاره شود.

آیات افک در سورۀ نور: در سورۀ نور هجده آیه یعنی از آیه ۳ تا ۲۱ موضوع افک تذکر داده شده و هر چند مورد آیات و شأن نزول آن مخصوص بهتان به زنا است، لیکن در ضمن آنها از بهتان به طور کلی، تهدید سخت فرموده چنانکه ذکر می شود.

خلاصه آنچه مفسرین در شأن نزول آیه افک بیان کرده اند، آن است که این آیات در باره جمعی از منافقین نازل شده است که عایشه همسر پیغمبر را مورد تهمت قرار دادند. باین تفصیل که رسول خدا صلی الله علیه و آله در غزوه بنی المصطلق، عایشه را به اتفاق خود حرکت داد و او را در هود جی پوشیده سوار کرده بود.

عایشه می گوید: هنگام برگشتن، وقتی که به نزدیکی مدینه رسیدیم، در شب به

منزلی افروید آمدیم. در نیمه شب من به اتفاق زنی دیگر برای قضای حاجت، از لشکرگاه دور شلیم. چون باز آمدیم گردنبد خود را که از مهره یمانی بود و بر گردن داشتم نیافتم گمان کردم آنجائی که برای قضای حاجت رفته بودم ضایع شده است. در تاریکی شب تنها برخاستم و به آنجا رفتم و جستجوی زیادی کردم و نیافتم پیغمبر خدا از رفتن من بی خبر بود، بفروید تا آواز رحیل کردند. لشکر رفت و آنانکه مأمور هودج من بودند آمدند و هودج را بر شتر نهادند به خیال آنکه من در هودج هستم و رفتند

چون باز آمدم، در آن منزل هیچکس را ندیدم آنجائی که شترم بود دست مالیدم گردنبد را پیدا کردم و همانجا نشستم. خواب بر من غلبه کرد و خوابیدم و اندیشه ام آن بود که از پیوستگان من وقتی که خبر بیابند کسی به طلب من می آید ناگاه صفوان بن المعطل که در منزل پیش خفته و از لشکر بازمانده بود، بر شتری سوار رسید چون مرا دید و شناخت هیچ نگفت شتر را خوابانید تا من بر آن سوار شدم. زمام شتر به دست گرفت و آمد تا هنگام گرگاه به آن منزلی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرود آمده بود رسیدیم و پیغمبر صلی الله علیه و آله از کار من بی خبر بود.

چون شتر من از دور پدید آمد، عبدالله بن ابی سلول و جماعتی از منافقان از روی طعنه گفتند: تون پیغمبر بامردی بیگانه از راه بیابان می آیند. پس آن مرد منافق گفت به خدا که بین آنها کار ناشایست واقع شده است و این بهتان را سایر منافقان نیز گفتند و بعد در بین مسلمانان مورد گفتگو شد. بعضی نهی می کردند و برخی ساکت بودند.

این قضیه چون به سمع مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید، سخت ناراحت و رنجیده خاطر گردید و عایشه هم بیمار و بستی شد.

چون یک ماه و هفت روز از این قضیه گذشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجره عایشه بودند و زنی از انصار هم در حجره بود و به روایتی پدر و مادر عایشه هم بودند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به عایشه فرمود: اگر از این مطلب میراثی، خدا تو را عوض دهد (یعنی در برابر افتراقی که بتوبستند) و اگر خطا کاری توبه کن که خدا توبه ات را می پذیرد.

عایشه گفت: خدا می داند که من از این موضوع میراث و از من چیزی صادر نشده که مرا از خدا شرم آید ولیکن دشمنان چیزی در میان افکنده اند و من هر چه بگویم از من باور نمی کنند پس چیز دیگر نمی گویم مگر آنچه بقول گفت فصر جمیل. این بگفت و

روی را به دیوار نموده شروع به گریه کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله آنجا نشسته بود که بر آن حضرت وحی آمد و آیات مزبور را آورد. چون آن حضرت از وحی فایغ شد به عایشه فرمود: تو را بشارت باد که خداوند تیرنه ات فرموده می فرماید:

«کسانی که از شما بهتان زدند، آنرا برای خود شر (بدتر) نیندارید. بلکه برای شما خیر (بهتر) است (زیرا شما برایشان حق عوض پیدا می کنید و چون بر آن صبر کنید سزاوار ثواب می شوید) هر مردی را از ایشان است آنچه را که از گناه کسب کرد (یعنی جزای آن و وبال و عقوبتش تنها به اومی رسد) و آنکس که بکار بزرگترین این بهتان قیام کرد او را عذاب بزرگی است»^۱.

و آنکس عبدالله بن ابی سلول بوده و بعضی گفته اند حسان بن ثابت بوده است.

آنگاه می فرماید: «چرا چون این سخن شنیدند، مردان مؤمن و زنان مؤمنه به خودشان گمان نیک نبردند و نگفتند این دروغی آشکار است»^۲، یعنی مؤمنین باید هنگام شنیدن بهتانی در باره مؤمنی ساکت نشوند، بلکه واجب است آنرا رد نمایند و تکذیب کنند و کار مسلمانان را حمل به صحت نمایند و از گمان بد و حمل به فساد پرهیزند.

آنگاه می فرماید: «چرا بر این امر چهار گواه عادل نیاوردند (چنانچه در شرع مقدس است: کسی که قذف کند باید چهار شاهد عادل بر صدق مدعی خود بیاورد چنانچه در باب اول گذشت) چون چهار گواه نیاوردند ایشان نزد خدا دروغگو یانند» هر آینه اگر نه فضل و کرم و مهربانی خدا بر شما بود در دنیا (به توفیق توبه) و در آخرت (به عفو و بخشش) از آنچه می گوئید و شروع می کنید از این سخنان افک و دروغ عذاب بزرگ به شما می رسد — هنگامی که فرا گرفتید آن دروغ را به زبانهای خودتان و می گفتید چیزی را که به آن علم نداشتید و آن دروغ را خوار و کوچک پنداشتید در حالی که نزد خداوند بزرگ است»^۳.

۱- ان الذین جاؤا بافک عصبه منکم لا تحسبه شرآکم بل هوخیر لکم لکل امره منهم ما اکسب من الاثم والذی تولی کبره منهم له عذاب عظیم (سوره ۲۴ آیه ۱۱).

۲- لولا اذ سمعتموهن المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خیرا قالوا هذا افک مبین (سوره ۲۴ آیه ۱۲).

۳- لولا جاؤا علیه باریعة شهداء فاذلم یاأئو بالشهداء فاولئک عندالله هم الکاذبون ولولا فضل الله علیکم ورحمته فی الدنیا والاخره لسمکم فی ما افقتم فیه عذاب عظیم اذ تلقونه بالسنتکم وتقولون بافوا هکما لکم به علم وتحسبونه هیئا وهو عندالله عظیم (سوره ۲۴ آیه ۱۳ تا ۱۵)

و حاصل آیات شریفه این است که، شما سه گناه مرتکب شدید: یکی آنکه به چنین دروغی نفوه و تکلم نمودید، با یکدیگر آنرا گفتگو و فاش نمودید. دوم قول به غیر علم، یعنی چیزی را که تحقیق نکرده و ندانستید بیان کردید. سوم آنکه آنرا آسان و خوار پنداشتید (در آخر باب اول گفتیم که کوچک گرفتن هر گناهی خود کبیره است).

آنگاه می فرماید: «چرا چون این سخن را شنیدید، نگفتید که ما را نسزد و روا نباشد که چنین سخنی بگوئیم و از بزرگی و زشتی این سخن تعجبی نمودید و نگفتید خداوند تو پاک و منزهی، این سخن که می گویند بهتانی بزرگ است (و دروغی سخت که صاحبش چون بشنود مبهوت و متحیر ماند) شما را خداوند موعظه و اندرز می دهد که هرگز مانند چنین گناهی از شما سر نزنند، اگر ایمان آورند گانید»^۱.

از این آیات و آیات دیگری که برای اختصار ذکر نکریدیم، کبیره بودن بهتان بلکه بزرگتر بودنش از پاره ای از کبائر به خوبی آشکار می شود.

بهتان و اخبار اهل بیت علیهم السلام: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «هر کس مرد یا زن مؤمنی را تهمت بزند، یا چیزی که در او نیست بگوید، خدا او را روز قیامت بر محلی از آتش نکه می دارد تا از عهده آنچه گفته است برآید»^۲.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «هر کس به مرد یا زن یا ایمانی بهتان بزند، به آنچه در آنها نباشد، خداوند او را در روز قیامت، در طینه خیال حبس می فرماید، تا از عهده آنچه گفته است برآید راوی (ابن ابی یعفور) پرسید طینه خیال یعنی چه؟ حضرت فرمود: چرکی است که از عورت زناکاران در جهنم جاری می گردد»^۳.

و نیز می فرماید: «هر کس برادر مؤمنش را تهمت بزند، ایمان در دلش ضایع می شود و از بین می رود چنانچه نمک در آب حل می شود»^۴. و خلاصه آنکه، تهمت موجب فساد قلب و زوال ایمان است.

۱- ولولا اذ سمعتموه قلتم ما یکنون لنا ان نتکلم بهذا سبحانک هذا بهتان عظیم یعظمک الله ان تعودوا لمثله ابدا ان کنتم مؤمنین (سوره ۲۴ آیه ۱۶ و ۱۷).

۲- من بهت مؤمنا او مؤمنة او قال فیه ما لیس فیه اقامه الله تعالی یوم القیمة علی تل من نار حتی یخرج مما قال فیه (بحار الانوار جلد ۱۶ ص ۱۷۰).

۳- جلد ۱۶ بحار الانوار

۴- اذا تهمت المؤمن اخاه لاماث الایمان من قلبه کما یبمات الملح فی الماء (کافی ج... ص ۳۶۱).

انواع بهتان

بهتان به خدا: سخت‌ترین بهتان‌ها، بهتان به حضرت آفریدگار است. چنانچه در سوره صف می‌فرماید: «کیست ستمکارتر از آنکه به خدا افترای کذب ببندد»^۱.

مانند کسانی که منکر عدالت یا حکمت خدا شوند — چنانچه منکرین نبوت پیغمبران، در حقیقت، منکر حکمت خداوند هستند. و همچنین منکرین معاد — و نیز مانند کسانی که برای خداوند شریک قرار دادند. و همچنین انواع شرک‌هایی که برای خداوند قائل شده‌اند که تمام قول بدون علم و افترای محض است. و در آیات قرآن مجید تهدید شدید و وعده آتش بر آن داده شده، بلکه بهتان به خداوند را از لوازم کفر خوانده است. و در سوره نحل می‌فرماید: «جز این نیست که دروغ می‌بندند کسانی که به آیات خدا ایمان نیاورده‌اند، و ایشانند دروغگویان»^۲.

بهتان به پیغمبر و امامان علیهم السلام: در حکم بهتان به خدا است؛ بهتان به پیغمبر و امامان علیهم السلام. مانند اینکه ایشان را ساحر و دیوانه و شاعر و دروغگو و خود خواه پرست می‌خواندند. و تفصیل اتهامات بشر، به سلسله جلیله انبیاء و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین، کتاب مستقلی احتیاج دارد و مقام را گنجایش آن نیست.

بهتان به مردم: اتهام به سایر مردم بر دو قسم است: گاهی قول بدون علم است، یعنی عیبی را که ثابت نشده و یقینی نگردیده بلکه به مجرد سوء ظن آنرا به دیگری نسبت بدهد.

گاهی افترا است، یعنی عیبی را که می‌داند در آن شخص نیست یا کاری را که یقین دارد از او سر نزده، از روی عناد به آن بیچاره نسبت می‌دهد. و بدتر از این آن است که آن عیب راجع به شخص تهمت زنده باشد و برای رهائی خود، آنرا به دیگری نسبت می‌دهد و آلودگی خود را به آنکه پاکدامن بوده می‌چسباند.

پر ظاهر است که این قسم بدترین انواع بهتان به بندگان خدا است چنانچه در سوره نساء می‌فرماید: «هر کس از روی خطا، گناهی صغیره بجا آورد، یا اینکه از روی

۱- ومن اعظم ممن افتری علی الله الکذب. (سوره صف آیه ۷).

۲- انما یفتی الکذب الذین لا یؤمنون بآیات الله واولئک هم الکاذبون (سوره ۱۶ آیه ۱۰۴).

عمد گناهی کند یا گناه کبیره‌ای بجا آورد سپس آنرا بر بیگناهی ببندارد، پس برداشته است بهتان را (دروغی که بیگناه از آن متحیر و مهتوت می‌شود) و گناه آشکارا را»^۱.

بهتان به کافر هم حرام است: در تفسیر منهج نقل نموده است که طعمه بن بروق سه پسر داشت به نام بشر و مبشر و بشیر. از این سه، بشر مرد منافقی بود، ششی خانه قتاده بن نعمان را سوراخ کرد و داخل آن شده، زهری که در انبان آرد پنهان کرده بودند، دزدید. از قضا انبان شکافی داشت و در راه از آن آرد می‌ریخت، تا بشر به خانه‌اش رسید. پس انبان را در خانه زید بن السمین که یهودی بود، برده و به امانت نزد او سپرد. بامداد قتاده بر اثر آرد به خانه بشر رفت و بعد از طلب زهر، او انکار کرد و سوگند به دروغ یاد کرد که این کار را نکرده و خبر ندارد و قتاده بر همان سمت که بشر به خانه زید یهودی رفته بود پی برد و وی را به خیانت بگرفت. زید گفت: دوش بشر، زهری در انبانی به امانت به من سپرد و جمعی بر آن گواهی دادند. و قتاده صورت حال را خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض نمود و بنی ظفر که قوم بشر بودند، از ترس رسوائی نخواستند که بشر تهمت زده شود، و یهودی پاکدامن بیرون آید آغاز جدال و خصومت کردند و بر برانست بشر گواهی دادند. پس خداوند در این باره آیه ۹۰ یعنی از آیه ۱۰۵ تا ۱۱۳ از سوره نساء را نازل فرمود.^۲

و خلاصه آنها حکم به تحریم بهتان و افتراء است هر چند نسبت به کافری باشد و چند مرتبه بهتان زنده را خیانتکار نامیده و پیغمبرش را از طرفداری آنها نهی فرموده هر چند ظاهراً از مسلمانها باشند.

عاقبت خیانتکار: در تفسیر المیزان نقل کرده که سر انجام کار بشر، این شد که از پذیرفتن توبه‌ای که خداوند به او عرضه داشته بود، امتناع کرد و به طرف مشرکین، به مکه رفت و در آنجا به قصد دزدی، خانه‌ای را سوراخ نمود و خدا خانه را بر سرش خراب کرده و او را کشت.

چاره‌اش تحصیل ایمان است: و به راستی برای این نوع بهتان، سببی جز بی‌ایمانی و شقاوت و رذالت و بی‌باکی و هتاک و بی حیائی، چیز دیگر نیست. و علاج آن منحصر در تحصیل ایمان و تقویت آن و تفکر در آثار وخیمه دنیوی و عقوبتهای اخروی

۱- ومن یکسب خطیئة او اثم اثم یرم به بریثا فقد احتمل بهتاناً و اثمأ میناً. (سوره ۴ آیه ۱۱۰).

۲- برای دانستن معنی آیات به تفسیر مراجعه شود.

مترتب بر آن است.

سوء ظن: قسم دیگر از بهتان که ندانسته چیزی را به کسی ببندد، پس سبب آن غالباً سوء ظن است یعنی چیزی را که از کسی دیده یا شنیده، حمل بر فساد کلد و گمان خود را پیروی نماید و به احتمال صحیح و جهت صلاح در آن کار اعتنائی نکند.

لذا در قرآن مجید و اخبار کثیره، مسلمانان را از بد گمانی به دیگران/سخت نهی فرموده، و امر فرموده‌اند که عمل مسلمان را باید حمل به صحت کرد. و برای مزید اطلاع به پاره‌ای از آیات و روایات وارده در مقام اشاره می‌شود.

بعضی از گمانها گناه است: در سورة حجرات می‌فرماید: ای کسانی که به خدا ایمان آوردید، دور شوید و واگذارید بسیاری از گمانها را (که آن گمان بد در بارهٔ برادر مؤمن است) جز این نیست که بعضی از گمانها گناه است. و تجسس نکنید چیزهایی را که از عیوب مردم بر شما مخفی است»^۱.

و خلاصهٔ آیه شریفه نهی از پیروی کردن از گمان بد است در حق برادر مؤمن.
در سورة بنی اسرائیل می‌فرماید: «پیروی نکن آنچه را که علم به آن نداری به درستی که گوش و چشم و دل، همه مورد پرسش واقع خواهند گردید»^۲.

حمل بر بهتر باید کرد: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «کار برادر دینی خود را حمل بر بهترین وجه مقرر دار، تا آنکه دلیلی به دست بیاید که بر تو غالب شود و راه توجیه (و حمل به صحت) را بر تو ببندد. و به هیچ سخنی که از برادرت بر آید، بد گمان مباش تا محمل خوبی می‌توانی برای آن بیابی»^۳.

علامه مجلسی علیه الرحمه در شرح این حدیث می‌فرماید: یعنی هر گفتار و کرداری که از برادرت سرزد، آنرا بر وجه بهتر حمل کن، گرچه به ظاهر خوب نباشد و از آن بازرسی نکن تا دلیل قطعی و مانع تأویل به دستت بیاید. زیرا چه بسا گمان، خطا

۱- یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا كثيرا من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا (سورة ۴۹ آیه ۱۲).

۲- ولا تقف ما ليس لك به علم ان السمع والبصر والفؤاد كل اولئك كان عنه مسؤولا (سورة بنی اسرائیل آیه ۳۸).

۳- ضع امر اخيك على احسنه حتى يأتيك ما ينگلك منه ولا تقطن بكلمة خرجت من اخيك سوء وانت تجد لها في الخير محملا (كشف الریبه شهید ثانی).

باشد و واریسی هم قذغن است چنانچه خداوند فرموده «ولا تجسسوا».

این جملهٔ حدیث در نهج البلاغه از آن حضرت نقل شده و حاصلش این است که هرگاه کلمه‌ای که دو توجیه و معنا دارد، از مؤمنی صادر شود، بر تو لازم است آنرا به خوبی تفسیر کنی گرچه معنی مجازی باشد یا به کنایه و توریه بر آن دلالت کند و قرینه‌ای هم نباشد. خصوصاً اگر خودش مدعی شود که همان معنای صحیح و نیک را قصد کرده است.

وقتی حجاج لعین قیصری راتهدید کرد و گفت: لاحملك علی الادهم، یعنی البته تو را برادهم (قید و زنجیر) حمل خواهم کرد. قیصری گفت: مثل الامیر یحمل علی الادهم والاشهب، یعنی مثل امیر هم باید برادهم، (اسب سیاه رنگ که بهترین اقسام اسب است) سوار کند. حجاج گفت: اردت الحدید یعنی مقصودم از ادهم، آهن بود نه اسب قیصری گفت: لان یكون حدیداً خیر من ان یكون بلیداً، یعنی اسب تندبین و تیز هوش بهتر از کودن است. پایان نقل از مجلسی^۱.

۱- چنانچه در حاشیه مطول گوید: قیصری مردی شاعر و ادیب بوده. روزی باجمعی از ادبا و هم مسلکهای خود در بستانی بودند و زمان چیدن خرما از نخل بوده. پس نامی از حجاج خونخوار برده شد. قیصری گفت: اللهم سود وجهه واقطع عنقه واسقنی من دمه. یعنی خدایا رویش را سیاه کن و گردنش را قطع نما و مرا از خونس سیراب نما. نفرین های قیصری بگوش حجاج رسید. او را احضار نمود و سخت مورد مواخذه و عقاب قرار داد. قیصری گفت (اردت بذلك الحصرم) غرضم از این کلمات خرما بوده که گفتم خدایا رنگ او را سیاه کن و او را از درخت جدا نموده خوراک من قرار ده. حجاج این توجیه را نپذیرفت و او را ترسانید گفت: (لا حملك علی الادهم) حتماً تو را بر قید و زنجیر حمل خواهم کرد و چون کلمهٔ ادهم در عربی جز قید و زنجیر معنای دیگری هم دارد و آن اسب سیاه‌رنگ است که ارزش آن بیشتر می‌باشد. قیصری کلمهٔ ادهم در کلام حجاج را بر آن حمل نموده و گفت (مثل الامیر یحمل علی الادهم والاشهب) یعنی مانند امیر که دارای مکت و قدرت و کرم است بر اسب سیاه خالص یا سفید خالص سوار می‌کند.

حجاج گفت (اردت الحدید) یعنی غرض من از ادهم، زنجیر آهنی بود نه اسب. و چون کلمهٔ حدید جز آهن در معنای دیگر هم استعمال می‌شود و آن تندبینی و تیز هوشی است. قیصری کلمهٔ حدید در کلام حجاج را بر معنای دوم حمل نموده و گفت (لان یكون حدیداً خیر من ان یكون بلیداً) البته اسب تیز هوش بهتر از کودن است.

حجاج چون حسن انتقال و حمل به صحت قیصری را دید خشم خود را فرو نشانده و او را عفو

در این حکایت، چنانچه ملاحظه می فرمائید قیصری، وعید و تهدید حجاج را حمل بر وعده و لطف نموده و کلمه ادهم و حدید را که ظاهر در معنی قید و آهن اسلحه بر معنی مجازی آنها که اسب و تیز هوشی است حمل نموده است. و باید این رو به درلمام اقوال و افعال مسلمانان رعایت شود و تا بشود حمل به صحت و خوبی کرد، هیچگاه نباید بر فساد و بدی نمود.

بدگمانی به مؤمن حرام است: شهید ثانی علیه الرحمه در کشف الریبه می فرماید: چنانچه بدگونی در باره مؤمن و زبان درازی به بدگونی مؤمن حرام است، همچنین بدگمانی و حدیث نفس به آن نیز حرام می باشد.

مقصود از بدگمانی حرام این است که، پیش خود او را بدون دلیل قطعی بدبدانی اما مجرد خطور و گذشتن بدل، چون اختیاری نیست حرام نیست و از آن عفو شده است. (در حدیث شریف نبوی مشهور به حدیث رفع) خدا فرموده است: از بسیاری گناهان دوری کنید به راستی برخی گناهان گناه است.

و نباید در باره دیگری معتقد به بدی باشی، مگر آنکه به طور عیان بدی او بر تو کشف شود و قابل تأویل نباشد. و چیزی که بر تو کشف نشده و به دلت جایگزین شود پس شیطان آن گمان بد را به دلت انداخته و باید او را تکذیب کنی که فاسق ترین فاسقان است.

و از اینجا است که در شرع رسیده، هر گاه از دهان کسی بوی شراب استشمام کردی نباید بگوئی فلائی شراب خورده است و نمی شود او را حد زد. زیرا محتمل است که مضضه کرده و آنرا از دهان ریخته است. یا اینکه دیگری او را به زور آنرا در دهنش ریخته و یا اینکه از روی اشتباه یعنی به خیال اینکه آب است آشامیده. و نظیر این احتمالات که امری ممکن است. بنابراین جایز نیست بدگمانی به مسلمان.

کرد و مورد احسان و جایزه قرار داد.

و غرض علامه مجلسی از نقل این داستان، دانستن راه حمل به صحت است و اینکه در شنیدن هر گفتاری که ظاهر آن نادرست یا ناراحت کننده است، باید آنرا بر معنای درست و راحت کننده حمل کرد و چنانچه قیصری به واسطه حمل به صحت کردنش، از شر حجاج نجات یافت و مورد مهر او شد، همچنین انسانی که گفتار یا کردار دیگران را بر درستی حمل کند، از شرور دنیوی و اخروی به حمل بر فساد محفوظ خواهد شد و به خیرات مترتبه بر حمل به صحت خواهد رسید.

و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «ریختن خون مسلمان و بردن مالش و بدگمانی به او حرام است»^۱.

تا آنکه می فرماید: «آنچه به دل وارد می شود از بدگمانی به مسلمانی، هر گاه ندانی که آیا مجرد خطور و گذشتن بدل و بی اختیاری است تا مورد عفو باشد یا اینکه سوء ظن و جای گرفتن در دل است، تا اختیاری و مورد عقوبت باشد. پس هر گاه حالت نسبت به آن مسلمان تغییر کرد و از او بد دل شدی و بر تو گران شد و در رعایت احترامش سست شدی و در اهتمام به حالش غمگین شدی، در گرفتاریش، مانند پیش از این خیال نباشی اینها نشانه سوء ظن حرام و عقد قلب بر آن است».

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «هر گاه مؤمن به سوء ظن به مسلمانی مبتلا شود، برایش راه فرار از آن است به اینکه آنرا در دلش جای ندهد و آن را پیروی نکند»^۲.

یعنی در گفتار و کردارش مطابق سوء ظن با او عمل نکند، بلکه سزاوار است برای غالب شدن بر شیطان پس از این خیال شیطانی با آن مسلمان، سلوکش بهتر شود و به کوری چشم شیطان، احترام و سایر حقوقش را بیشتر ملاحظه کند. (تا آخر آنچه در کشف الریبه بیان می فرماید).

۱- ان الله حرم من المسلم دمه وماله وان يظن به ظن سوء (کشف الریبه تألیف شهید ثانی).

۲- وقد قال صلی الله علیه و آله ثلث فی المؤمن لا يستحسن وله منها مخرج فمخرجه من سوء الظن ان لا تحتقه (کشف الریبه تألیف شهید ثانی).

بهترین ثوابها: ضمن حدیث طولانی در باب عظمت شأن قرآن، حضرت باقرعلیه السلام می فرماید: «روز قیامت قرآن می گوید: خدایا بعضی از بندگانت حرمت مرا نگهداشته و مرا حفظ نمود و چیزی از مرا ضایع نکرد. و بعضی دیگر مرا ضایع کرد و حق مرا خوار شمرد و مرا تکذیب نمود».

خدای یتعالی می فرماید: «به عزت و جلال و رفعت مقامم سوگند، امروز بهترین ثواب را برای تو بدهم و دردناکترین کیفر را به خاطر تو بکنم»^۱.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود: «خدای جبار می فرماید: به عزت و جلال و بلندی مقامم سوگند، هر آینه امروز گرامی می دارم کسی را که تو را گرامی داشته و خوار می کنم کسی را که تو را خوار کرده است»^۲.

بالجمله، بر هیچ مسلمانی پوشیده نیست که اهانت کردن به قرآن مجید، گناه کبیره است و اهانت به خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من نخستین کسی هستم که بر خدای عزیز چهار روز قیامت وارد می شود با کتاب او بخواند. سپس امت من وارد می شوند، من از اتم می پرسم شما با کتاب خدا و با خواندنام چه کردید»^۳.

معنی اهانت به قرآن و حکم آن: تشخیص اهانت، با عرف است. هر گفتار و کرداری در باره قرآن مجید که در عرف خوار کردن آن خوانده شود و آن گفتار یا کردار را موجب هتک قرآن بدانند، حرام و گناه کبیره است.

البته این در صورتی است که اهانت به قرآن از روی استخفاف و اهانت به اصل دین و شریعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نباشد. و همچنین اهانت به قرآن را نیز حلال ندانند و گرنه عملش موجب کفر و ارتداد از دین می شود. زیرا حرمت اهانت به

۱- فبقول الله تعالی و عزتی و جلالی و ارتفاع مکانی لاثبین عليك اليوم احسن الثواب ولعاقبن عليك الیم العقاب. (اصول کافی ج ۲ ص ۵۹۷).

۲- فبقول الجبار و عزتی و جلالی و ارتفاع مکانی لاکرمین الیم من اکرمک ولاهینین من اهانتک (اصول کافی کتاب فضل قرآن حدیث ۱۴ ج ۲ ص ۶۰۲).

۳- قال رسول الله صلی الله علیه و آله انا اول و ائمة علی العزیز الجبار يوم القيمة و کتابه و اهل بیته ثم امتی ثم اسئلهم ما فعلتم بکتاب الله و باهل بیته (اصول کافی - کتاب فضل القرآن

حدیث ۴ ج ۱ ص ۶۰۰).

فصل سوم

فی ما کان عظیمافى انفس اهل الشرع

هتک قرآن

طریق چهارم برای تعیین گناه کبیره، هر گناهی است که دینداران آنرا بزرگ می دانند به طوری که ثابت شود که در تمام دوره‌ها تا زمان ائمه و پیغمبر علیهم السلام، نزد هر دینداری بزرگ بوده است. پس آن گناه کبیره خواهد بود؛ مانند هتک احترام و اهانت کردن به مقدسات و محترمات دینی - یعنی آنچه لزوم احترامش در دین امر بدیهی باشد. مانند قرآن مجید، کعبه معظمه، مکه مکرمه، مساجد، مشاهد مشرفه حتی تربت حسینی علیه السلام و در اینجا به حرمت اهانت و وجوب تعظیم هر یک از امور مزبور و احکام آنها به طور اختصار اشاره می شود.

احترام قرآن ضروری مذهب است: نزد هر مسلمانی بدیهی است که از قرآن که کلام حضرت آفریدگار است، عزیزتر و شریف تر و لازم الاحترام تر در عالم اسلام، چیزی نیست. و رسول خدا صلی الله علیه و آله ثقل اکبر یاد فرموده که دو چیز بر بها بین شما مسلمانان پس از خود می گذارم: آنکه بزرگتر است قرآن است، کوچکتر اهل بیت من^۱ (علی و حسن و حسین و اولاد طاهرین ایشان و سلسله جلیله سادات).

۱- ان القرآن هو الثقل الاکبر و ان وصی هذا و ابناى ومن خلفهم من اصلاهم هم الثقل الاصح (سفینه البحار جلد ۱ صفحه ۱۳۲).

قرآن از ضروریات دین است.

بنابراین، اگر کسی قرآن مجید را لگد مال کند، یا آنرا در نجاست اندازد، چون ظاهر عملش اهانت به اصل دین و انکار حرمت قرآن مجید است، کافر و ریختن خوش مباح می شود. مگر اینکه بگوید در حال غضب و بی اختیاری بودم و در باره اش احتمال هم داده شود که از حال طبیعی بیرون بوده است.

در اینجا مناسب است به پاره‌ای نکات مهم در باره حرمت اهانت و وجوب احترام قرآن مجید تذکر داده شود:

۱- جلد قرآن و غلاف آن و همچنین ورقهای آن (یعنی جاهائی که خطوط قرآنی بر آن نیست مانند حواشی) مانند خطوط قرآن در حرمت هتک است. بنابراین نجس کردن آنها نیز حرام است اگر موجب هتک باشد، و در این صورت پاک کردن آن واجب می شود.

۲- نوشتن قرآن با مرکب نجس حرام است و اگر با مرکب نجس نوشته گردد یا پس از نوشته شدن نجس گردد، ظاهر کردن آن واجب می شود. و اگر نشود باید آنرا محو کرد.

۳- دادن قرآن به دست کافر حرام است. اگر موجب هتک قرآن یا مس کردن خطوط آن بشود. و بعضی از علما فرموده اند: مطلقاً جایز نیست و گرفتن آن از دست کافر واجب است.

۴- هر گاه قرآن مجید، یا ورقی از آن، یا دعائی که از معصوم رسیده، یا انگشتی که بر آن اسم خدا نقش است، یا تربت حسینی علیه السلام و مانند اینها از محترمت دینی و مذهبی که هتک آنها حرام و احترامش واجب است. اگر خدای نکرده در مستراح بیفتد واجب است فوراً بیرون آورده شود و ظاهر گردد. هر چند مستلزم مخارج زیادی بشود و تا بیرون آورده نشده، تخلیه کردن در آن مستراح حرام است. و چنانچه بیرون آوردنش ممکن نباشد، باید آنرا مسدود کنند تا در آن تخلیه نشود.

آنچه از وجوب اخراج و تطهیر و غیره ذکر شد، اختصاص به صاحب آن یا نجس کننده آن ندارد بلکه بر هر مسلمانی که خبر شد، واجب است به وجوب کفائی. (اگر هر کس انجام دهد از دیگران ساقط می شود) و اگر هیچ کس انجام ندهد، همه کسانی که آگاه شدند مسؤول و مؤاخذهند.

۵- مس کردن خط قرآن برای شخص محدث، (یعنی کسی که برای نماز خواندن باید وضو غسل داشته باشد) حرام است. خواه به دست مس کند یا به اعضای دیگر یا به لب^۱.

و چون فروعات این حکم زیاد است برای دانستن آنها به رساله عروة الوقتی مراجعه شود.^۲

۶- شیخ انصاری علیه الرحمه در خاتمه مکاسب محرمه می فرماید: جماعتی از فقها تصریح کرده اند: خرید و فروش قرآن مجید حرام است و برای مدرک این حکم، روایتی نقل نموده که مقام را گنجایش آن و بحث در باره آنها نیست. و بنابراین باید فقط به عنوان جلد و اوراق قرآن را مورد خرید و فروش قرار داد نه خطوط مبارکه را. و بهتر این است که پولی که مشتری می دهد، به عنوان هدیه بدهد، نه بهای قرآن. و فروشنده هم قرآن را که می دهد، به عنوان هدیه بدهد نه فروش.

تذکر لازم: هر چه شخص از عوالم معرفت بیشتر بهره برده و عظمت حضرت آفریدگار را بیشتر درک نماید، قرآن مجید که کلام اوست، نزدش عزیزتر است. و آنچه بتواند در رعایت ادب و احترام و تعظیم آن کوشش خواهد کرد. با اینکه خود را هم از ادای حق قرآن مقصی می بیند.

چنین شخصی هیچگاه دست بی وضو به قرآن نمی زند. یعنی در حال حدث حتی جلد و حواشی قرآن را هم مس نمی کند، و با دست منتجس هر چند خشک هم باشد، آنرا مس نمی کند، و در حال حدث آنرا با خود حمل نمی کند. و اگر قرآن مجید با او است همیشه با طهارت است. و هنگام نشستن پشت به آن نمی کند پاها را روبه آن دراز نمی نماید. و چیزی روی آن قرار نمی دهد و هنگام خواندن روبه قبله با ادب نشسته، و با حضور قلب و تأثی و تأثر از مواعظ آن تلاوت می کند و چون فرمان پروردگار او است^۳، اگر دیگری آنرا تلاوت کند گوش می دهد و رعایت ادب می کند. اگر در مجلسی است

۱- برای دانستن مدارک و روایات این احکام به کتاب طهارت وسائل الشیعه ابواب الوضوء

باب ۱۲ مراجعه شود.

۲- عروة الوقتی - فصل فی غایات الوضوء مسئله ۳ تا ۱۹.

۳- و اذا قرء القرآن فاستمعوا له وانصتوا (سوره ۷ آیه ۲۰۴).

که اهل آن رعایت ادب نمی کنند و استماع قرآن نمی نمایند نمی خواند.^۱

در کتاب گلزار اکبری، گلشن ۵۱ نقل نموده از ابو الوفاء هر وی که گفت: من در مجلس پادشاه قرآن می خواندم و ایشان استماع نمی نمودند و سخن می گفتند. پیغمبر صلی الله علیه و آله را به خواب دیدم که رنگ مبارکش متغیر بود، فرمود: «اقرأ القرآن بین یدی قوم وهم يتحدثون ولا يستمعون وانك لا تقرأ بعد هذا الاما شاء الله» یعنی آیا قرآن را برای کسانی می خوانی که با هم سخن می گویند و آنرا استماع نمی کنند و تو به سبب رعایت ادب نکردنت بعد از این نتوانی خواند مگر آنچه خدا بخواهد.

بعد از آن بیدار شدم و گنگ شده بودم، اما چون فرموده بود الا ماشاء الله امید داشتم که زبانم آخر خواهد گشود تا مدت چهار ماه در همان محلی که آن خواب را دیده بودم باز رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم، فرمود: «قد تبیت» حتماً توبه کرده ای. گفتم: بلی یا رسول الله صلی الله علیه و آله. فرمود: من تاب تاب الله علیه هر که رجوع به خدا کند خدا هم به مغفرت به او رجوع خواهد فرمود. بعد از آن فرمود: زبان بیرون آور. و به انگشت مسبحة خود زبان مرا مسح فرمود و فرمود: اذا كنت بین یدی قوم تقرأ كلام الله فاقطع فرائضك حتى يسموا بكلام رب العزة یعنی هر گاه نزد قومی قرآن می خوانی، پس ترک کن فرائض را تا هنگامی که گوش دهند کلام خداوند را. و چون بیدار شدم زبانم گشوده بود. (و در گلشن ۸۰، حکایاتی از آثار احترام و اهانت به مقدسات دینی ذکر نموده، به کتاب مزبور مراجعه شود).

ناگفته نماند چنانچه هنک قرآن مجید حرام و گناه کبیره است، همچنین دعاهائی که از معصومین علیهم السلام رسیده مانند صحیفه سجاده و احادیث و روایت وارده از آن بزرگواران، هنک آنها نیز حرام است. مثل اینکه اینها را به زمین زند یا با بر آنها گذارد و نظائرش که در عرف هنک دانسته شده.

هنک کعبه

پس از قرآن، هیچ چیز در عالم اسلام، عزیزتر و شریفتر از کعبه معظمه نیست. و

۱- پاره ای از این امور جزء مکروهات در رساله های عملیه ذکر شده.

این مطلب نزد هر مسلمانی بدیهی است به طوری که بدون تردید هنک آنرا گناه کبیره بلکه بعضی مراتب آنرا موجب ارتداد و کفر می دانند. چنانچه در باره قرآن مجید ذکر شد. صدوق علیه الرحمه از حضرت صادق علیه السلام نقل می فرماید: «جز این نیست که برای خداوند سه چیز محترم است که در حرمت و شرافت و لزوم رعایت مثل آنها چیزی نیست: اول، قرآن مجید است که حکمت خداوند و نور او است. دوم، خانه او است که آنرا برای مردم قبله قرار داده است. سوم، عترت پیغمبر صلوات الله علیهم یعنی آل محمد صلی الله علیه و آله»^۱.

و نیز فرمود: «خدا در زمین بقعه ای نیافرید که گرامی تر باشد نزد او از کعبه»^۲. و بالجمله نزد هر مسلمان دینداری، ضروری و بدیهی است که اهانت به کعبه گناهی بس بزرگ است بلکه لزوم و وجوب رعایت احترام تمام شهر مکه بلکه تمام حرم (که قرقگاه الهی است) ظاهر و روشن است.

سفارش کعبه: علاوه بر این، بر کبیره بودن این گناه نص وارد شده و صریحاً پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «از گناهان کبیره، حلال و مباح دانستن ترک رعایت و حرمت بیت الله الحرام است و می فرماید: واستحلال البيت الحرام»^۳. و در سورة مائده می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا لا تحلوا شعائر الله» (سوره ۵ آیه ۲). در تفسیر المیزان می نویسد: احلال یعنی مباح دانستن که ملازم است با بی مبالائی نسبت به حرمت و منزلت هر چیز، و معنی احلال شعائر الله محترم نشمردن شعائر الهی و ترک آنها است.

و شکی نیست که کعبه معظمه، اعظم شعائر الهی است.

در سورة حج می فرماید. «و هر کس حرمتهای خدا را بزرگ دارد، او را بهتر و نیکوتر باشد نزد پروردگار»^۴.

۱- ان الله عزوجل حرمت ثلث لیس مثلهن شیء کتابه و هو حکمته ونوره و بینه الذی جله قبله للناس وعتره نبیکم. (خصال صدوق علیه الرحمه ص ۱۴۶).

۲- ما خلق الله فی الارض بقعة احب الیه من الکعبة ولا اکرم علیه منها (فقیه ج ۲ ص ۱۷۵).

۳- وسائل الشیعه کتاب جهاد باب ۴۵ تعیین الکبائر حدیث ۳۷ ج ۱۱ ص ۲۶۳.

۴- ومن یظم حرمت الله فهو خیر له عند ربّه ... (سورة ۲۲ آیه ۲۹).

بعضی از مفسرین فرموده‌اند: مراد از حرمت الله در این آیه شریفه، کعبه معظمه که بیت الله الحرام است و مسجد الحرام و مکه معظمه که بلد حرام است و شهر حرام و تمام حرم است.

مراتب اهانت: چنانچه اشاره شد، بعض مراتب هتک آن، موجب ارتداد و کفر است. مانند خراب کردن یا ملوث نمودن آن عمداً به نجاست. و مانند آنچه در بحث هتک قرآن ذکر شد. اما در اینجا به پاره‌ای از مراتب هتک، در ضمن چند فرع اشاره می‌شود:

۱- الحاد در حرم: هر نوع گناه و خلاف شرعی که در مکه معظمه واقع شود، اهانت و هتکی نسبت به بیت الله حرام و بلد حرام است. زیرا خلاف حکم خدا، در خانه او کمال بی ادبی و بی مبالائی و بی اعتنائی است. و لذا در بعض روایات است که ثواب حسنه در حرم دو چندان است، چنانچه عذاب گناه در آن دو برابر است نسبت به مکان دیگر.

و نیز مستفاد از روایات آن است که اگر کسی گناهی در حرم مرتکب شود که برای آن حد یا تئزیر معین شده است، باید زیاده‌تر از آنچه مقرر شده، معاقب شود. چون هتک حرم خدا را کرده است. و بنابراین هر گناهی در حرم خدا کبیره خواهد بود.

و بعضی از فقهاء^۱ فرموده است: دلیل بر کبیره بودن هر گناهی در حرم خدا (علاوه بر اینکه هتک است) آن است که در قرآن مجید بر آن وعده عذاب داده شده است^۲ چنانچه در سوره حج می‌فرماید: «و هر که در حرم الحاد را خواهد، یعنی انحراف از حق و قانون الهی به ظلم و عدوان، به چشائیم او را عذاب دردناک»^۳.

و از روایات فهمیده می‌شود که مراد، الحاد در تمام حرم است و معنی الحاد، هر گناه و خلاف شرعی است.

حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «هر ظلمی که شخص به خودش کند در مکه معظمه مانند دزدی یا ظلم به کسی یا هر تجاوزی از قانون شرع الهی، پس من آنرا

۱- شیخ احمد جزائری در آیات الاحکام کتاب الحج صفحه ۱۶۱.

۲- در باب اول ثابت شد که هر گناهی که در قرآن وعده آتش بر آن داده شده کبیره است.

۳- و من یرد فیہ بالحاد یظلم نذقه من عذاب الیم. (سوره ۲۲ آیه ۲۵).

الحاد می‌دانم و به همین جهت اهل تقوا از اقامت در حرم پرهیز می‌کردند»^۱.

یعنی برای اینکه به گناه در حرم مبتلا نشوند، تا مورد عقوبت الهی قرار گیرند.

و مانند این روایت در وافی چند روایت ذکر شده است.

علامه مجلسی علیه‌الرحمه در شرح این حدیث می‌فرماید: از این حدیث دانسته می‌شود؛ کسی که بتواند خود را از ارتکاب گناه نگهدارد، مجاورت مکه برایش کراهت ندارد.

به حضرت صادق علیه‌السلام گفتند: «پرنده درنده‌ای است که کیبوترهای حرم را هر چه ببیند آزار می‌رساند. امام علیه‌السلام فرمود: او را بگیرید و بکشید زیرا در حرم الحاد کرده است»^۲.

ناگفته نماند که حد حرم چهار فرسخ از چهار طرف می‌باشد که مجموعاً شانزده فرسخ می‌شود.

۲- حرم محل امن است: هر گاه کسی در بیرون حرم، جرمی یا خیانتی کند و به حرم پناهنده شود، کسی نمی‌تواند متعرضش شود. بلکه باید مجالست و معاشرت با او را ترک کنند و در داد و ستد به او سخت بگیرند تا هنگامی که به اختیار از حرم خارج شود، آنگاه او را مجازات نمایند. ولی اگر کسی در داخل حرم کاری که موجب قصاص یا حد یا تئزیر باشد انجام داد، باید در همان حرم قصاص شود و حد الهی جاری گردد.

از حضرت صادق علیه‌السلام سؤال شد، نسبت به مردی که کسی را در بیرون حرم بکشد و پس از آن داخل حرم شود. امام علیه‌السلام فرمود: نباید کشته شود، او را اطعام و سیراب نکنند و با او معامله نمایند و او را جای ندهند تا هنگامی که از حرم بیرون رود، آنگاه حد بر او جاری می‌شود. پرسید، چه می‌فرمائید، درباره‌ی مردی که داخل حرم کسی را بکشد یا دزدی کند. امام علیه‌السلام می‌فرماید: در همان حرم، حد بر او جاری می‌شود. زیرا این شخص برای حرم حرمتی نمی‌داند؟ سماعه از حضرت صادق علیه‌السلام پرسید که مال من نزد مردی بود که مدتی از من پنهان شده، پس او را در حال

۱- ۲۰۱- کافی کتاب الحج باب ۱۴۱.

۲- مسالك - کتاب الحج - صفحه ۱۴۲

۳- کافی - کتاب الحج - باب ۱۴۱

هتک مساجد

هر مکانی که به نام مسجد به وسیله مسلمانی بنا شود، شیعه باشد یا از سایر فرقه‌های اسلامی، رعایت حرمت آن واجب و اهانت و هتک آن، مانند خراب کردن یا آلوده ساختن آن به نجاست، گناه کبیره‌ای است. نزد هر دینداری به طوری که نزدش بدیهی است که مسجد به حضرت آفریدگار نسبت دارد و ان المساجد لله و اهانت به آن اهانت به خدا است.

ابونصیر از حضرت صادق علیه السلام پرسید: «چرا امر شده به بزرگداشتن مساجد؟» حضرت فرمود: چون مساجد خانه‌های خداوند است در روی زمین!»

مروست که خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «خانه‌های من در زمین، مساجد است. خوشا به بنده‌ای که در خانه‌اش وضو بگیرد و با طهارت مرا در خانه‌ام زیارت کند و جز این نیست که بر صاحب خانه لازم است، گرمی داشتن کسی که به زیارت او آمده. بشارت ده حرکت کنندگان در تاریکی‌های شب به سوی مساجد را به نور روشنی که به آنها در قیامت داده می‌شود».^۲

علاوه بر اینکه بزرگی گناه هتک مساجد، زنده‌ر دینداری ارتکازی است، در قرآن مجید یکی از اقسام هتک که خراب کردن باشد، از بزرگترین مراتب ظلم شمرده شده است.^۳

در اینجا به ذکر چند حکم راجع به مسجد، بدون ذکر مدارک برای اختصار نقل می‌شود.

۱- تنجیس مسجد حرام است: نجس کردن مسجد حرام است و نیز داخل

۱- عن ابی بصیر قال سئلت ابا عبدالله علیه السلام عن الملة فی تعظیم المساجد فقال (علیه السلام) انما امر بتعظیم المساجد لانها بیوت الله فی الارض (وسائل کتاب الصلوة باب ۷ ج ۳ ص ۵۵۷).

۲- وسائل الشیعة کتاب الصلوة باب ۲۹.

۳- ومن اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه و سعی فی خرابها (سوره آیه ۲، ۱۱۴).

طواف اطراف کعبه معظمه دیدم. آیا طلب خود را از او مطالبه کنم؟ فرمود: نه و بر او سلام مکن (تائویراشناسد) و او را ترسناک نکن تا هنگامی که از حرم خارج شود!

۳- کشتن حیوان و کندن گیاه: جز شتر و گاو و گوسفند و مرغ، کشتن هر حیوانی در حرم حرام است مگر افعی و مار و عقرب و موش و شیش و پشه، و هر حیوان مودی که برای دفع شرش باید کشته شود جایز است.^۲

و نیز کندن درخت و گیاهی که در حرم روئیده شده حرام است.^۳

دخول حرم بدون احرام: جایز نیست دخول به مکه معظمه بلکه حرم، بدون احرام. یعنی در ایام سال هر وقت کسی بخواهد وارد حرم و مکه معظمه بشود، واجب است از میقات محرم شود و با احرام وارد گردد. و پس از طواف و سعی و تقصیر، از احرام بیرون می‌رود، مگر کسی که زیاد در تردد بین حرم و بیرون است مانند هنیم کش و قاصد، و مگر کسی که بین احرام سابق و داخل شدنش کمتر از یک ماه باشد.

و بعضی از فقهاء استحلال الیبت (که تصریح به کبیره بودنش شده چنانچه ذکر گردید) را راجع به این مسأله دانسته‌اند یعنی داخل شدن به مکه معظمه محلاً (بدون احرام).

تخلیه روبه قبله و پشت به قبله: در حال بول یا غائط کردن، روبه قبله یا پشت به قبله بودن، حرام است. خواه در صحرا باشد یا در آبادی و عمارت. و احتیاطاً بچه را رو به قبله یا پشت به آن نشانند. بلی اگر خودش چنین کرد جلوگیری واجب نیست، اما اگر عاقل بالغ چنین کرد، اگر مسأله را نمی‌داند باید به او فهمانید و اگر می‌داند و عمداً چنین کرد، واجب است از باب نهی از منکر او را بازداشت (به شرحی که در باب نهی از منکر گذشت).

در صورتی که کمی از قبله به سمت راست یا چپ منحرف شود، دیگر حرام نیست هر چند کاملاً به سمت شرق یا غرب هم نباشد و برای اختصار، مدارک این حکم هم مانند مسائل سابقه ذکر نگردید.

۱- وائی نقل از کافی صفحه ۱۷

۲- برای دانستن روایات این حکم و فروعات آن به کتاب مستند الشیعه صفحه ۳۱۸ مراجعه شود.

۳- برای اطلاع به روایات و فروعات این مسئله به کتاب حج مستند صفحه ۲۱۴ مراجعه شود.

کردن عین نجس در مسجد اگر مستلزم نجس شدن مسجد شود نیز حرام است. و اگر مسجد را نجس نکنند، در صورتی که موجب هتک حرمت باشد نیز حرام است. چنانچه چیز متنجس هم همین است. هر چند خشک باشد و موجب نجاست مسجد نشود. بلی در صورتی که موجب نجس شدن یا هتک مسجد نشود جایز است.

و بنابر احتیاط، عین نجس را مطلقاً داخل مسجد نکند.

۲- **تطهر مسجد واجب است:** بر طرف نمودن نجاست از مسجد و طاهر کردن آن فوراً واجب است. به طوری که در عرف گفته شود در طاهر کردن مسجد مسامحه نشده. و معنی وجوب فوری آن است که مثلاً اگر وقت نماز تنگ نباشد باید اول مسجد را تطهر کرد.

در این حکم فرقی نیست بین زمین و دیوار و سقف و پشت بام و پشت دیوار. و همچنین تطهر فرش مسجد نیز واجب است. ضمناً باید دانست که وجوب تطهر مسجد اختصاص به کسی که آنرا نجس کرده است ندارد، بلکه وجوب کفایتی بر تمام مسلمانان واجب است. و اگر احتیاج به صرف مال شود واجب است، پول خرج کنند و مسجد یا فرش آنرا طاهر سازند. و اگر به تنهایی نمی توانند، واجب است کمک بگیرد به همین ترتیبی که ذکر شد.

۳- **توقف جنب و حائض و نفساء:** بر شخص جنب وزن حائض و نفساء، توقف در مسجد حرام است. چنانچه در قرآن می فرماید: «در حال جنابت نباید داخل مسجد شد مگر برای عبور»^۱. یعنی از دری وارد شود و از در دیگر بیرون رود مگر مسجد الحرام و مسجد النبی صلی الله علیه و آله که عبور از آنها هم برای جنب و حائض و نفساء جایز نیست.

۴- **مستحبات مسجد:** مستحب است در مسجد، چراغ روشن کنند و مسجد را پاکیزه نگاهدارند. در هنگام داخل شدن، نخست پای راست را بگذارند و هنگام بیرون شدن، نخست پای چپ را. و هنگام داخل شدن کفش خود را مواظبت کنند که نجس نباشد تا مبدا سبب نجاست مسجد شود. دیگر آنکه، با طهارت (با وضو و غسل) وارد مسجد شود و بهترین لباس خود را بپوشد و با استعمال بوی خوش به مسجد در آید و پس از

۱- ولایحیاً الاعباری سبیل حتی تفتسلوا (سوره ۴ آیه ۴۲).

ورود دو رکعت نماز تحیت مسجد بجا آورد.

۵- **مکروهات مسجد:** عبور کردن از مساجد مکروه است. مگر اینکه نماز تحیت بخواند و بیرون رود و اگر نمازهای دیگر را هم بخواند بخواند، مانعی ندارد، در مسجد نباید آب بینی یا دهان انداخت و نباید در مسجد خوابید و صدا را به غیر اذان و مانند آن بلند کرد. و تعریف گمشده یا طلب آنرا نباید کرد. و اشعاری که مشتمل بر موعظه و مانند آن نباشد در آن نباید خواند. در مسجد نباید حرف دنیا زده شود. و خرید و فروش در مسجد مکروه است. کسی که پیاز یا سیر یا هر چیزی که بوی دهان را متعفن کرده، خورده باشد، نباید به مسجد بیاید، بچه و دیوانه را نباید در مسجد جای داد.

مراتب مساجد در فضیلت: افضل و اشرف تمام مساجد، مسجد الحرام است که نماز در آن معادل هزار هزار نماز در مکان دیگر است. پس از آن، مسجد النبی صلی الله علیه و آله است که نماز در آن معادل با ده هزار نماز جای دیگر است. پس از آن مسجد کوفه و مسجد اقصی است که نماز در آنها معادل با هزار نماز است. بعد از آن، مسجد جامع در هر شهری است که نماز در آن معادل با صد نماز است. پس از آن، مسجد محله است که نماز در آن معادل با بیست و پنج نماز جای دیگر است. پس از آن مسجد بازار است که نماز در آن دوازده برابر نماز جای دیگر است.

هتک مشاهد مشرفه

رعایت حرمت قبور رسول خدا و ائمه هدی علیهم السلام، نزد هر مسلمانی ضروری است. به طوری که اهانت و هتک آنها نزد هر دیندای گناه بزرگی است. روایات در باره لزوم احترام مشاهد مشرفه بسیار است و در اینجا به روایتی که از تهذیب شیخ نقل شده است اکتفاء می شود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «یا علی علیه السلام خداوند قبر تو و فرزندان را بقعه هائی از بقعه های بهشت و قطعه هائی از قطعه های آن قرار داده است و دلهای پاکان از خلقتش و برگزیدگان از بندگانش را به سوی شما مایل ساخته که در راه شما هر آزار و خواری را تحمل می کنند. پس قبرهای شما را آباد می نمایند و آنها را برای قرب به خدا و دوستی پیغمبرش زیارت می کنند.

مقداری عقبر از قبر شریف بایستد.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می فرماید: «جایز نیست در هیچ نمازی، واجب یا مستحب، بر قبر امام علیه السلام سجده شود بلکه طرف راست صورت را بر قبر شریف بگذارد. اما نماز خواندن نزد قبر شریف، پس باید پشت سر قبر بایستد و قبر را جلو قرار دهد و جایز نیست جلو قبر بایستد و نماز بخواند. زیرا کسی نباید بر امام علیه السلام مقدم شود و طرف راست و چپ، نماز خواندن مانعی ندارد (به طوری که مقدم و مساوی قبر شریف نباشد)»^۱.

و از حضرت حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه مرویست که: «جایز نیست جلو سمت راست و چپ قبر معصوم نماز خواند، زیرا کسی نباید جلو و مساوی امام علیه السلام باشد». صاحب کتاب وسائل حدیث دوم را که از طرف راست و چپ نهی می فرمایند، حمل بر کراهت نموده است.

بعضی از فقهاء فرموده اند: میزان، صدق عنوان هتک است و آن در جلو ایستادن مسلم است ولی در سمت راست و چپ، صدق هتک نمی کند ولی رعایت احتیاط بهتر است.

هتک ترتب حسینی

آنچه از خاک اطراف قبر شریف حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام تا یک میل یا چهار میل یا چهار فرسنگ، به عنوان تبرک یعنی به قصد استشفاء به آن یا سجده کردن بر آن و غیر این از سایر خواص و آثار آن برداشته می شود، لزوم احترام و حرمت هتک آن نزد جمیع شیعیان از بدیهیات است و بزرگ بودن گناه اهانت و هتک آن، ارتکازی همه است به طوری که یقین می شود که زمان حضرت سجاد علیه السلام تا این زمان چنین بوده است.

و نیز هتک ترتب، هتک صاحب قبر است و کبیره بودن گناه هتک امام علیه السلام ضروری است.

۱- وسائل الشیعه کتاب الصلوة- باب ۲۶ فی مکان المصلی.

یا علی علیه السلام ایشانند اختصاص یافتگان به شفاعت من و وارد شوندگان بر حوض من و همسایگان منند در قیامت. یا علی علیه السلام هر کس قبور ایشان را تعمیر کند و نزدشان حاضر شود، مثل این است که سلیمان علیه السلام را در بنای بیت المقدس یاری کرده است. و هر که قبور ایشان را زیارت کند مطابق ثواب هفت حج غیر واجبی برای او است. و از گناهانش پاک می شود به طوری که هنگام برگشت مثل روزی می شود که از مادر زائیده شده است.

بشارت باد تورا یا علی علیه السلام و بشارت ده دوستان را به نعمتهائی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به دل بشری نگذشته لیکن جمعی از مردمان پست و رذل هستند که زوار قبرهای شما را سرزنش و توهین می کنند، چنانچه زن بدکار را سرزنش می نمایند. ایشان شریرهای امت منند، شفاعتم به ایشان نمی رسد و بر حوض وارد نمی شوند»^۱.

هتک قبر معصوم کفر است: هتک و اهانت به قبور متبرکه پیغمبر و ائمه علیهم السلام، به ضرورت مذهب گناهی بزرگ است بلکه اکبر کبائر و در حد شرک و کفر است. مانند خراب کردن و نجس نمودن آنها و بنابر احتیاط، هنگام نجس شدن باید آنها را تطهیر نمود هر چند بقاء نجس بودن موجب هتک نباشد.

مشهور فقهاء فرموده اند: توقف جنب و حائض و نفساء در مشاهد مشرفه چون موجب هتک است، مانند مساجد حرام است. و بعضی فرموده اند: دخول در حریمهای مطهر به قصد عبور هم مانند مسجد الحرام جایز نیست.

نماز در کنار قبر معصوم: هنگام نماز خواندن در مشاهد مشرفه، نباید قبر پیغمبر و امام علیهم السلام را پشت سر خود قرار داد. زیرا این عمل هتک و موجب بطلان نماز است بلکه باید پشت قبر به طوری که قبر سمت قبله نماز گزار باشد، نماز خواند. اما سمت راست و چپ قبر شریف بنابر احتیاط، نباید مساوی قبر یا مقدم بر آن ایستاد بلکه

۱- کتاب وافی ابواب الزیارات باب ۱۷۱ صفحه ۱۹۶- برای اطلاع به روایات وارده در باره فضیلت مشاهد مشرفه خصوصاً مدینه منوره و نجف اشرف و کربلای معلی به کتاب مزار وافی و وسائل الشیعه و مجلد ۲۲ بحار الانوار مراجعه شود و نیز برای دانستن کیفیت رعایت احترام مشاهد و آداب زیارت آنها به موارد مذکور مراجعه گردد.

بنابراین انداختن تربت از روی اهانته به آن یا لگدمال کردن یا نجس کردن آن و مانند اینها گناه کبیره است.

در صورتی که هنگام تخلیه همراه شخص، تربت باشد و در مستراح بیفتد واجب است آنرا بیرون بیاورد و پاک کند. و تا بیرون نیامده، تخلیه در آنجا حرام است. و چنانچه بیرون آوردن ممکن نشود، باید در آنرا بست تا در آن تخلیه نشود چنانچه در حرمت هک قرآن گذشت.

فضیلت تربت حسینی علیه السلام: روایات در باره فضیلت و شرافت زمین کربلا و آثار عظیم تربت حسینی علیه السلام بسیار است و اینجا به نقل دو روایت از باب فضیلت و شرافت آن و دو حکایت در باره سوء اثر اهانته به آن اکتفاء می شود.

شیخ اجل ابن قلوبیه استاد شیخ مفید، در کتاب کامل الزیارة به اسناد خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: به مدینه رفتم و بیمار شدم. حضرت امام محمد باقر علیه السلام مقداری آشامیدنی در ظرفی که دستمالی بالای آن بود، به وسیله غلام خود برایم فرستاد و گفتم: این را بخور که امام علیه السلام به من امر فرموده است که بزرگرم، تا این دارو را بیاشامی. چون گرفتم و خوردم، شربت سردی بود در نهایت خوش طعمی و بوی مشک از آن بلند بود.

پس غلام گفت: حضرت فرمود: چون بیاشامی، به خدمتش بروی. من تعجب کردم که قادر به حرکت نیستم و برپای نمی توانم بایستم، ولی چون آن شربت در جوف من قرار گرفت گویا ازیندی رها شدم. برخاستم به در خانه آنحضرت رفتم و رخصت طلبیدم حضرت فرمود: صبح الجسم فادخل بدنت سالم شده داخل شو.

گریه کنان داخل شدم و سلام کرده، دست و سرش را بوسیدم. فرمود: ای محمد چرا گریه می کنی؟ عرض کردم: قربات کردم، می گریم بر غربت و دوری راه از خدمت شما و کمی توانائی درماندن در ملازمت شما که پیوسته به شما بنگرم. فرمود: اما کمی قدرت، خداوند تمام شیعیان و دوستان ما را چنین ساخته و بلا به سوی ایشان گردانیده اما غربت تو، پس مؤمن در این دنیا در میان این خلق منکوس، غریب است تا از این دار فناء به رحمت خداوند برود. و در بعد مکان، به حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام تأسی کن که در زمینی دور از ما در کنار فرات است. و اما آنچه از محبت قرب و شوق دیدار ما گفتی و براین آرزو توانائی نداری، پس خداوند بر دلت آگاه است و تورا بر

این نیت پاداش خواهد داد.

بعد فرمود: آیا به زیارت قبر حسین علیه السلام می روی؟ گفتم: بلی، با بیم و ترس بسیار. فرمود: هر قدر ترس بیشتر است ثوابش بزرگتر است! و هر کس در این سفر

خوف بیند از ترس روز قیامت ایمن باشد و با آمرزش از زیارت برگردد.

بعد فرمود: آن شربت را چگونه یافتی؟ گفتم: گواهی می دهم که شما اهل بیت

رحمتید و توصی اوصیائی. هنگامی که غلام شربت را آورد توانائی نداشتم که بر پا بایستم و از خودم ناامید بودم و چون آن شربت را نوشیدم، چیزی را از آن خوش بوتر و خوش مزه تر و خنک تر نیافتم.

غلام گفت: مولایم فرمود: بیا، گفتم: با اینحال می روم هر چند جانم برود و چون روانه شدم گویا از بندی رها شدم. پس سپاس خدای را که شما را برای شیعیان رحمت گردانیده است.

فرمود: ای محمد، آن شربت را که خوردی از خاک قبر حسین علیه السلام بود و بهتر چیزی است که من به آن استشفاء می نمایم و هیچ چیزی را با آن برابر مکن که ما به اطفال و زنان خود می خورانیم و از آن خیر بسیار می بینیم.^۲

عرض کردم: قربانت کردم ما بر می داریم و طلب شفا از آن می کنیم. فرمود: شخصی آنرا بر می دارد و از حاشر بیرون می رود، آنرا در چیزی نمی پیچد. پس هیچ جن و جانوری و چیزی که درد و بلائی داشته باشد نیست، مگر آنکه آنرا استشمام می کند و برکنش برطرف می شود و برکنش را دیگران می برند و آن تربت که به آن معالجه می کنند نباید چنین باشد و اگر این علت که گفتم نباشد، هر که آنرا به خود بمالد، یا از آن بخورد البته در همان ساعت شفا می یابد و نیست آن، مگر مانند حجر الاسود که نخست مانند یاقوتی در نهایت سفیدی بود و هر بیماری و دردناکی خود را بر آن می مالید در ساعت شفا می یافت. و چون صاحب آن دردها و اهل کفر و جاهلیت، خود را بر آن مالیدند سیاه شد و اثرش کم گردید.

۱- ما کان فی هذا اشد فالثواب فیہ علی قدر الخوف (نفس المهموم صفحه ۲۹۴ - خصائص

تألیف شیخ شوشتری).

۲- ان الشراب الذی شربته من طین قبر الحسین علیه السلام و هو افضل ما استشفی (کامل الزیارة تألیف ابن قلوبیه).

عرض کردم: فدایت شوم، آن تربت مبارک را من چگونه برمی دارم؟
فرمود: توهم مانند دیگران آن تربت را برمی داری ظاهر و گشوده و در میان خورجین در جاهای چرکین می افکشی پس برکتش می رود.
گفتم: راست فرمودی

فرمود: قدری از آن به تو می دهم، چطور می بری؟ عرض کردم: در میان لباس خود می گذارم. فرمود: به همان قراری که می کردی برگشتی نزد ما از آن هر قدر که می خواهی بیاشام و همراه مبر که برای تو سالم نمی ماند. آن حضرت دومرتبه از آن به من نوشانید و دیگر آن درد به من عارض نشد!

ترتیب همراه جنازه: زن زناکاری بود که هر گاه بچه ای از زنا می زائید، آنرا از ترس خانواده اش در تنور آتش می سوزانید و جز مادرش کسی از کارش آگاهی نداشت. چون مرد، او را که دفن کردند زمین او را نپذیرفت و بیرونش افکند. در جای دیگر خاکش کردند باز چنین شد. خانواده اش به حضرت صادق علیه السلام خبر دادند، حضرت به مادرش فرمود: دخترت چه گناهانی در زندگانش داشت؟ پس مادر، کار زشت دخترش را خبر داد. امام علیه السلام فرمود: زمین او را نمی پذیرد، زیرا مخلوق خدا را به عذاب خدائی معذب می کرده (چون سوزانیدن به آتش در جهنم مختص به خدا است و مخلوق حق ندارد مخلوقی را به آتش بسوزاند) پس فرمود: قدری تربت حسین علیه السلام در قبرش بگذارید. چون چنین کردند زمین قرار گرفت و او را پذیرفت.

تجهیز میت باتربت: مستحب است مقداری از تربت حسینی علیه السلام در قبر، مقابل صورت میت گذاشته شود. و نیز مستحب است هنگام خنوط کردن میت، مقداری تربت داخل کافور نمایند ولی فقط پیشانی و دو دستش را با آن مسح کنند و دوسر زانو و دو انگشت بزرگ پاها را فقط با کافور مسح نمایند. زیرا مسح این دو عضو باتربت منافی با احترام آن است.

۱- برای برداشتن تربت مقدسه جهت استفاده و کیفیت خوردن آن آدابی است که در حاشیه مفاتیح الجنان و همچنین کتاب سراج الشیعه مذکور است.

۲- مستند الشیعه - کتاب الطهاره صفحه ۲۰۲ و لثالی الاخبار صفحه ۴۲۵ نقل از رسائل الشیعه از علامه در کتاب منتهی المطلب.

شفای از هر دردی: شیخ طوسی علیه الرحمه در امالی از مشایخ خود روایت کرده که محمد ازدی گفت: در مسجد جامع مدینه نماز می گزاردم و پهلوی من دو فقر بودند، بر تن یکی از آنها جامه سفر بود. یکی از آنها به دیگری گفت: که در تربت حسینی علیه السلام شفا از هر دردی است و من مرضی داشتم و بهر دوا که معالجه کردم، عافیت نیافتم تا آنکه خوف هلاکت بر من مستولی شد و از خود نا امید شدم و نزد ما پیره زالی از اهل کوفه بود که به نزد من آمد، در وقتی که دردم نهایت شدت داشت و گفتم: درد تو را هر روز در زیادت می بینم. گفتم: بلی. گفتم: می خواهی تو را معالجه کنم که از این مرض نجات یابی؟ گفتم: من به چنین چیزی بسی محتاجم. پس آبی در قدحی کرده و به نزد من آورد. چون آن آب را آشامیدم، صحیح شدم که گویا هرگز آزاری نداشتم. بعد از چند ماه آن زن نزد من آمد و او سلمه نام داشت. گفتم: تو را به خدا قسم می دهم، آن دوا چه بود که به من دادی و خوب شدم؟ گفتم: به یک دانه از این تسبیح که در دست دارم نورا دوا کردم. گفتم: این تسبیح چیست؟ گفتم: خاک قبر امام حسین علیه السلام است.

من به او گفتم: ای رافضیه مرا به خاک قبر حسین مداوا می کنی؟
آن زن خشناک شد از پیش من رفت و در همان ساعت، آثار من عود کرد و چندان شلخت به همرساند که خوف هلاکت بر خود دارم.

جلی عجیب است پس از دیدن این معجزه باهره که باید موجب هدایت و بصیرتش گردد و حق را بشناسد و پیروی کند، چگونه به گفتار خود هنک تربت مقدسه کرد و به حمد الله از برکات آن محروم و به همان درد سابق مبتلا گردید. آری، «و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للْمُؤْمِنِینَ وَ لَا یزِیدُ الظَّالِمِینَ الاْخْصَارَ».

اهانت به تربت هلاک می کند: و نیز شیخ علیه الرحمه در همان کتاب نقل کرده است که موسی بن عبدالعزیز گفت: یوحای طیب نصرانی مرا ملاقات کرد و گفت: به حق پیغمبرت و دینت تو را سوگند می دهم، بگو کیست آن کسی که مردم به زیارتش در ناحیه قصر ابن هیبره (کر بلا) می روند؟ آیا از اصحاب پیغمبر شما است؟ گفتم: نه، او امام حسین علیه السلام پسر دختر پیغمبر ما است. به من بگو چرا این سؤال را کردی؟ گفتم: در این باره خبر غریبی دارم.

شاپور خادم هارون الرشید (لعین) شئی مرا طلبید. چون به نزد او رفتم، مرا برداشت و به خانه موسی بن عیسی که از خویشان خلیفه بود برد. دیدم بیهوش بر رختخواب

شکسته گردد. برادرم گفت: تا به حال دو مهر تربت در زیر رانهای من واقع شده و شکسته گردیده. پس متعهد شد که بعد از این مهر تربت را در جیب پائین نگذارد.

پس والد علامه ام بعد از چند روز دیگر، در حالی که از این قضیه اطلاعی نداشت در عالم واقعه چنین دیده بود که حضرت سید الشهداء علیه السلام در کتابخانه ایشان وارد شد و در نزد او نشسته و اظهار مهر بانی بسیاری با ایشان نمود و فرمود: که پسران خود را بطلب تا ایشان را جایزه و خلعت دهم. و والد را پنج پسر بود، پس همه را خواند و در جلوی آن حجره ای که حضرت تشریف داشتند ایستادند. و در نزد آن حضرت پارچه ها گذاشته شده، پس یک یک را حضرت می طلبید و پارچه ای به عنوان خلعت به او می داد چون بوبت به آن برادرم که مهر تربت در جیب پائین قبایش گذارده بود رسید، آنحضرت نظری غضب آلود به او نموده رو به جانب والد فرمود: که این پسر، دو مهر از تربت قبر مراد در زیر رانش گذارده و شکسته، پس آنحضرت او را مانند برادران دیگر در اندرون حجره تظلمید و خلعتش رانیز به خوبی آنها نداد، بلکه قاب شانهای از ترمه در بیرون حجره او برای او انداخت. پس والد خواب را برای والده ام نقل نمود.

روایای خود تعجب بسیار نمود.

و چون ختم مباحث این کتاب به نام مقدس سید الشهداء علیه السلام که رحمت واسعه خداست، واقع شده، امید است از برکات آن حضرت، خداوند توفیق توبه از گناهان گذشته و حفظ خود از تکرار آنها در آتیه عنایت فرماید.

اللهم اغفر لنا ما سلف من دنونا واعصمنا فی ما بقی من عمرنا بحق الحسین واخیه

وجده وابیه وامه وبنیه صلوات الله علیهم اجمعین ولعنة الله علی اعدائهم الی یوم الدین.

پرش و پاسخ: پس از چاپ نخستین این کتاب، بعضی پرسیدند: آیا گناهان دیگری که در این کتاب شمره نشده صغیره هستند، یا باز محتمل است کبیره باشند؟

و برخی دیگر پرسیدند: آیا جز آنچه در این کتاب از گناهان ذکر شده، در اسلام گناهان دیگری هم هست یا نه؟

و چون ممکن است عده دیگری نیز خواهان دانستن این دو مطلب باشند، اینک که سرگرم چاپ این کتاب می باشند، جواب این دو پرسش مشروحا گفته می شود:

افتاده است و در پیش روشی طشتی بود که تمام احتشایش در آن ریخته بود و هارون در آن ایام او را از کوفه طلبیده بود. شاپور از خادم مخصوص موسی پرسید و گفت: این چه حالت است که در او می بینم؟ گفت: یک ساعت پیش از این در نهایت صحت و خوشحالی بود و با ندیمان خود صحبت می داشت و شخصی از بنی هاشم حاضر بود و گفت من علت شدیدی داشتم و به هر چه معالجه کردم، فایده نداد تا آنکه کاتب من گفت: از تربت حسین علیه السلام بردار و مداوا کن. چنین کردم و عافیت یافتم.

موسی گفت: هیچ از آن تربت پیش تو مانده است؟ گفت: بلی. پس فرستاد و قدری از آن تربت آوردند. موسی گرفت و آنرا از روی اهانت در نشیمنگاه خود استعمال کرد. پس در همان ساعت فریاد کرد: النار، النار، آتش گرفتم طشت پیاورید چون طشت آوردند، اینها که در طشت است از او جدا شد. پس ندیمان پراکنده شدند و مجلس به ماتم مبدل گشت.

شاپور به من گفت: بیا ملاحظه کن، آیا چاره ای در علاج این مرد می توانی کرد؟ من چراغی طلبیدم و چون در طشت نظر کردم، دیدم که جگر و سپرز و دلش همه در طشت افتاده است. بسیار تعجب کردم و گفتم: هیچکس چاره این نمی تواند کرد جز عیسی علیه السلام که مرده زنده می کرد.

شاپور گفت: راست می گوئی لیکن اینجا باش تا معلوم شود که حالش به کجا منتهی می گردد. من شب نزد ایشان بماندم و در سحر به جهنم واصل شد.

راوی گفت: یوحنا بادین نصرانیت مدتی می آمد و قبر حضرت سید الشهداء علیه السلام را زیارت می کرد و بعد از آن مسلمان شد و اسلامش نیکو گردید.

و این حکایت را در آخر جلد عاشر بحار نیز نقل نموده است.

روایای صادقه: مرحوم حاج میرزا حسین نوری، در کتاب دار السلام نقل فرموده که یکی از برادران من وارد منزل والده شده بود در حالی که در جیب پائین او مهری از تربت حضرت سید الشهداء علیه السلام بود. پس والده ام او را زجر نمود و گفت تربت را در این جیب گذاری بی ادبی است و موجب استخفاف است و شاید در زیر رانت واقع شود و

۱- فاستد خلها دبره استهزاه بمن تدای بها و احتقاراً و تصغیراً لهذا الرجل الذی هی تربته

یعنی الحسین علیه السلام...

باز هم گناهانی داریم: باید دانست که فقهای اسلام رضوان الله علیهم، تمام واجبات و محرمات (علاوه بر مستحبات و مکروهات) را در کتابهای عبادات (یعنی طهارت، صلات، صوم، حج، زکات، خمس، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد)، و در ابواب معاملات (مانند بیع و اجاره...)، و در ایقاعات مانند طلاق، تاحد و دیات به تفصیل ذکر کرده‌اند.

شیخ حر عاملی علیه الرحمه در کتاب بدایة النهایة، واجبات و محرمات کتاب طهارت تأدیات را بیان نموده و در آخر کتاب گوید: مجموع واجبات جمع آوری شده در این کتاب، یک هزار و پانصد و سی و پنج، و محرمات یک هزار و چهار صد و چهل و هشت است.

از اینجا دانسته می‌شود که نسبت گناهانی که در این کتاب ذکر شده در برابر آنهایی که ذکر نشده کمتر از عشر است.

کبیره بودن دیگر گناهان محتمل است: راجع به انحصار کبائر به آنچه در این کتاب گفته شده، در اول کتاب گفتیم که مقصود شرح گناهانی است که کبیره بودنش مسلم و قطعی است، نه اینکه کبائر منحصر به آنها باشد. بنابراین گناهان دیگری که در این کتاب گفته نشده، به همان حالت ابهام و تردید باقی یعنی محتمل است کبیره باشد چنانچه صغیره بودنش نیز محتمل است.

و با این بیان منظور شارع مقدس اسلام از ابهام کبائر یعنی ترک هر گناهی به احتمال کبیره بودنش، تأمین می‌شود.

و نیز بعضی از کبائر قطعی، تمام مراتب آن کبیره مسلم است، مانند شرک. و بعضی دیگر، پاره‌ای از مراتب آن کبیره قطعی و پاره‌ای دیگر مردد است. مانند دروغ، به شرحی که در این کتاب ذکر شد.

و چون دانستن گناهان کبیره، بر هر مسلمانی واجب است تا از آنها پرهیز نماید، و همچنین دانستن سایر محرمات که ممکن است مورد ابتلا واقع شود، ضروری است. بنابراین گناهانی که کبیره بودنش مسلم و در این کتاب مشروحاً بیان شده، فهرست وار ذکر می‌گردد و سپس محرمات دیگر که مورد ابتلای عمومی است یادآوری می‌شود:

فهرست کبائر قطعی

- ۱- شرک و ریا، ۲- یأس از رحمت الهی، ۳- قنوط و بد گمانی به خدا، ۴- نترسیدن از قهر نهانی خداوند، ۵- آدم کشی، ۶- عقوق والدین، ۷- قطع رحم، ۸- خوردن مال یتیم، ۹- رب‌ابخواری، ۱۰- زنا، ۱۱- لواط، ۱۲- قذف، ۱۳- شرب‌ابخواری، ۱۴- قمار، ۱۵- سرگرمی به آلات موسیقی، ۱۶- آواز خوانی، ۱۷- دروغ، ۱۸- سوگند دروغ، ۱۹- گواهی دروغ، ۲۰- گواهی ندادن، ۲۱- پیمان شکنی، ۲۲- خیانت به امانت، ۲۳- دزدی، ۲۴- کفر و شکی، ۲۵- حرام‌بخواری، ۲۶- حبس حقوق، ۲۷- فرار از جهاد، ۲۸- تعرب بعدالهیجه، ۲۹- کمک به ستمگران، ۳۰- یاری نکردن ستم‌دیدگان، ۳۱- سحر، ۳۲- اسراف، ۳۳- کبر و ورزیدن، ۳۴- جنگ با مسلمان، ۳۵- خوردن مردار و خوردن گوشت خوک، ۳۶- ترک نماز صلا، ۳۷- زکات ندادن، ۳۸- استخفاف به حج، ۳۹- ترک یکی از واجبات (مانند روزه ماه رمضان و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و تولی و تبری)، ۴۰- اصرار بر گناه و کوچک شمردن گناه، ۴۱- حیف در صیت، ۴۲- غیبت کردن، ۴۳- نیمه، ۴۴- استهزاء به مؤمن، ۴۵- سب و طعن، ۴۶- خوار کردن مؤمن، ۴۷- سرزنش و رسوا نمودن مؤمن، ۴۸- هجو مؤمن به شعر یا نثر، ۴۹- اذیت به مؤمن، ۵۰- همسایه آزاری، ۵۱- مکر و نیرنگ، ۵۲- دو روئی، ۵۳- احتکار، ۵۴- حسد، ۵۵- دشمنی با مؤمن، ۵۶- مساحقه، ۵۷- قیادت و دیانت، ۵۸- استمناء، ۵۹- بدعت، ۶۰- حکم ناحق، ۶۱- جنگ در ماه حرام، ۶۲- یازداشتن از راه خدا، ۶۳- کفران نعمت، ۶۴- فتنه انگیزی، ۶۵- فروختن اسلحه به کفار، ۶۶- بهتان و سوء ظن، ۶۷- هتک قرآن، ۶۸- هتک کعبه، ۶۹- هتک مساجد، ۷۰- هتک مشاهد و تربت حسینی علیه السلام.

فهرست گناهانی که محتمل است کبیره باشد: ۱- خوردن و آشامیدن چیزی

- که نجس شده باشد، ۲- کشف عورت جائیکه نگاه کننده‌ای که تمیز می‌دهد باشد ۳- نگاه کردن به عورت دیگری هم جنس یا غیر هم جنس (زن به زن یا مرد و مرد به مرد یا به زن جز زن و شوهر)، ۴- رو به قبله یا پشت به قبله ادرار یا قضای حاجت نمودن، ۵- توقف در مساجد در حال حیض یا نفاس یا جنابت، ۶- لباس ابریشمین خالص و طلا، هر چند انگشتی باشد نسبت به مردان ۷- تشبه مردان به زنان و زنان به مردان یعنی مرد خود را به شکل زن یا زن، خود را به شکل مرد در آورد، ۸- نظر کردن

به ربه و شهوت به دیگری، خواه مرد باشد یا زن (به جز زن و شوهر)، ۹- نظر کردن در نامه دیگری بدون رضایتش، ۱۰- نظر کردن در خانه دیگری بدون رضایتش، ۱۱- نگاه داری کتابها و مجله‌های گمراه کننده (و از بین بردن آنها واجب است)، ۱۲- مجسمه سازی، ۱۳- مس کردن بدن اجنبی، ۱۴- ستایش مستمگر مگر برای تقیه، و به طور کلی مدح کسی که سزاوار مدح نیست و ذم کسی که سزاوار سرزنش نیست، ۱۵- توقف در مجلس معصیت، ۱۶- استعمال ظروف طلا و نقره، ۱۷- حاضر نشدن به نماز جماعت مسلمانان از روی اعراض و روگردانی (بلکه برخی از فقهاء تصریح به کبیره بودنش فرموده‌اند، به دلیل پذیرفته نشدن گواهی او)، ۱۸- محرماتی که در ابواب طهارت و صلوٰه و رساله‌های عملیه ذکر شده، باید ترک شود. چنانچه مسامحه کردن در انجام واجبات از وضوء و غسلها و تیمم و واجبات نماز و روزه و حج و خمس و زکات حرام است.

و نیز محرماتی که در ابواب معاملات از خرید و فروش و اجاره و هبه و غصب و غیر آنها ذکر شده، باید دانست و ترک کرد. تا جایی که اگر چیزی را از کسی بگیرد و صاحبش از روی حیا و ناچاری اذن دهد، تصرف در آن بر او حرام است، زیرا در حکم غصب است.

و نیز باید دانست که غصب، از گناهان مستمره است. یعنی در هر لحظه که می‌تواند، آنرا به صاحبش برگرداند و رد نکند گناهی تازه برای او است.

و همچنین محرمات ابواب نکاح و طلاق را باید دانست و ترک نمود و همچنین محرمات در باب خوردن و آشامیدن نیز دانستنش ضروری است تا ترک شود. و چون مشروحاً در رساله‌های عملیه ذکر شده از یادآوری آنها خود داری می‌شود.

خاتمه

بخش اول - توبه

یا ایها الذین آمنوا توبوا لله الله توبه نصوحاً

بر صاحبان بصیرت پوشیده نیست که توبه، شبهه‌ای است از فضل عظیم الهی و دری است از رحمت رحیمی خداوند که به روی بندگان خود باز فرموده است. اگر این در بسته بود، رستگاری برای کسی نبود. زیرا سرشت بشر با آلودگی و خطاکاری و گناه پیوسته است به طوری که هر بشری به حسب اعمال جارحه و جانحه (اعضاء و قلب) خود را به انواع آلودگیها مبتلا خواهد ساخت، مگر آن مقداری که خداوند او را حفظ فرموده باشد.

خلاصه بشری که بتواند خودش را از انواع خطا و گناه نگهدارد و پاکی فطرت نخستینش را حفظ کند، یافت نخواهد شد، حتی بسیاری از پیغمبران (البته خطای پیغمبران غیر از خطای دیگران است چنانچه ذکر می‌شود). و بنابراین خدای حکیم و رحیم، توبه را دواى دردهای معنوی و علاج امراض قلبی و پاک کننده انواع آلودگیها قرار داده است تا انسان پس از گرفتاری به گناه، به برکت توبه پاک شود و اهل نجات گردد.

خوشبخت کسی است که از این باب رحمت قدر دانی کرده و از آن استفاده نموده و از این موهبت الهی سپاسگزاری نماید. چنانچه بدبخت کسی است که این باب رحمت برایش فقط اتمام حجت شده باشد. یعنی روز قیامت در موقف حساب و پرسش از

اعمال هر گاه در مقام عذرخواهی بگوید: پروردگارا نادان و بیخبر بودم، اسیر شهوت و غضب بودم، گرفتار هوا و هوس بودم، در مقاومت باوساوس شیطان عاجز بودم، جواب تمام عذرهایم گفته شود: مگر نه باب توبه را بر تو گشوده بودیم؟ آيا سخت گیری شده بود؟ آيا بالاتر از طاقت به تونكليفی کرده بودم؟ آيا برای توبه شرائط سخت و بیرون از قدرت قرار داده بودیم؟^۱

در این مقام به چند مطلب مهم راجع به توبه اشاره می شود:

حقیقت توبه: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «پشیمانی از گناه، توبه است»^۲.

حضرت باقر علیه السلام فرمود: «در توبه پشیمانی کفایت است»^۳.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «نیست بنده ای که گناهی کند پس پشیمان گردد، مگر اینکه خداوند او را می آمرزد پیش از آنکه از او طلب آمرزش کند»^۴.

بنابراین، حقیقت توبه همان پشیمانی از گناه است از جهت زشتی آن نزد خداوند و اینکه خلاف رضای او است. مانند غلامی که کاری را برخلاف رضای مولایش انجام دهد و غافل باشد که مولا او را می بیند. چون فهمید که او را می دیده البته سخت از کردار خود پشیمان می شود.

و مانند تاجری که معامله ای بکند و در آن سرمایه خود را از دست بدهد و مقدار زیادی بدهکار گردد. چقدر از آن معامله پشیمان می شود، خصوصاً اگر دوست قبلاً او را از آن معامله نهی کرده بود.

و نیز مانند کسی که طیب او را از خطر خوردن طعامی باخبر کرده بود و پس از خوردن و گرفتار شدن از کار خود چقدر پشیمان خواهد بود.

پشیمانی سبب ترک گناه است: البته هر چه ایمان به خدا و روز جزا و تصدیق خبرهای پیغمبر و امام بیشتر باشد، پشیمانی از گناه کرده شده بیشتر، و آتش درونی آن

۱- الهی الرحمنی اذا انتقلت حجتی و کل عن جوبك لسانی و طاش عند سؤالك ایا لی دعای ابو حمزه ثمالی).

۲- من الفاظ رسول الله التذمة توبة (جهاد وسائل باب ۸۱ ج ۱۱ ص ۳۴۹).

۳- کافی بالندم توبة (کافی ج ۲ ص ۴۲۶).

۴- مامن عبد اذنب ذنباً فندم علیه الاغفر الله له قبل ان يستغفر (کافی ج ۲ ص ۴۲۷).

سخت تر خواهد بود. چنانچه لازمه حسرت و ندامت بر گناه، عزم بر ترک آن در آینده است. به طوری که اگر بر ترک آن گناه تصمیم نداشته باشد، معلوم می شود حقیقتاً از آن گناه پشیمانی ندارد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «جز این نیست که پشیمانی بر گناه سبب ترک آن می شود»^۱.

و نیز از لوازم حسرت و ندامت بر گناه، سعی در تدارک آن است یعنی اگر آن گناه حق الله بوده، مانند ترک نماز و روزه، زکات و حج، پس قضای آنها را بجا آورد و اگر حق الناس بوده، اگر حق مالی است، آنرا به صاحبش برگرداند. اگر مرده است به ورثه اش بدهد و اگر سعی شناسد از طرفش صدقه دهد^۲. و اگر حق عرضی است، حلال بودی بطلبد و طرف را از خودش راضی کند و اگر حق قصاص یا دیه است، خود را تسلیم او کند تا قصاص کند یا دیه بگیرد یا ببخشد، و اگر حق حد باشد، مانند قذف، باید تسلیم صاحب حق شود تا بر او اقامه حد شود یا عفو کند.

اما گناهانی که خداوند حد بر آنها مقرر داشته، مانند زنا، واجب نیست که به آن نزد حاکم شرع اقرار کنند تا بر او حد جاری نماید و همان پشیمانی از گناه و عزم بر ترک در آینده و سعی در استغفار کافی است. مانند گناهان کبیره ای که حدی برایش معین نشده، مانند استماع غناء و موسیقی.

ناگفته نماند؛ اگر در دنیا حد بر او جاری شود، در آخرت قطعاً عتابی ندارد و اگر بهمان توبه تنها قناعت کند، باید در قبولی توبه و سقوط عقاب، بین خوف و رجاء باشد.

و ظاهر آیات و روایات، پس از ندامت استغفار واجب است. یعنی از خداوند طلب مغفرت و آمرزش کند^۳.

۱- ان الندم علی الشریع عوالی ترک (وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۳۴۹).

۲- شارح صحیفه در شرح دعای ۳۱ عند قوله علیه السلام اللهم و علی التبعات ... می گوید هر گاه کسی دین خود را ادا نکند آیا در قیامت مستحق همان طلبکار است یا ورثه او سه قول است: طلبکار آخرین وارث او ولو بالعموم کالامام علیه السلام، خداوند تعالی واضح قول اول است للروایة الصحیحة عن الصادق علیه السلام.

۳- و استغفروا الله (سوره ۲ آیه ۱۹۶) و قوله علیه السلام (لا کبیره مع الاستغفار و قوله صلی

۱- توبه خالص و پاک برای رضای خدا، یعنی فقط به منظور مخالفت امر خدا از گناه پشیمان شده باشد نه از ترس دوزخ و طمع بهشت، و محقق طوسی (در تجرید الکلام) فرموده است: پشیمانی از گناهی برای ترس از دوزخ توبه نیست.

۲- توبه اندر زرخش که مردم را بمانند خود تشویق کند، یعنی طوری توبه کند و گذشته خود را اصلاح نماید که هر گناهکاری آثار توبه او را ببیند، به توبه مایل شود و او هم اهل توبه بشود که در این حال به عمل خود دیگران را نصیحت کرده و به توبه کردن دلالت و راهنمایی نموده است. یا اینکه توبه اندر زکندنده صاحبش باشد به اینکه از هر گناهی کنده شود و تا آخر عمر پیرامون هیچ گناهی نگردد.

۳- توبه رفو کننده (از نصاحت به معنی خیاطت باشد)، یعنی توبه ای که به وسیله آن هر چه از پرده دیانت پاره شده است، دوخته شود و توبه کننده را با اولیای خدا و دوستان او بهم گرد آورد.

۴- نصوص، صفت توبه کننده باشد، یعنی توبه شخصی که نصیحت کننده خودش باشد به آن توبه، به این معنا که بر وجه کامل توبه کند که تمام آثار گناه را از دل ریشه کن سازد به وسیله اینکه خود را در بوبه ریاضت آب کند و تیرگی گناهان را از آن بزدايد و بدین تو حسناش بیاراید.

تا اینکه می فرماید: یکی از اکابر گفته در جلا دادن آینه تنها قطع نفس و دود سیاه بس نیست، بلکه باید آنرا صیقل داد تا آنچه سیاهی بر جوش نهشته، پاک گردد، و دل هم به مانند آینه است به مجرد ترک گناه پاک نمی شود بلکه جرم گناهان گذشته را هم که بر آن نهشته، باید پاک کرد و به نور طاعتش روشن ساخت. زیرا چنانچه از هر گناهی که کرده می شود- تاریکی و تیرگی به دل می رسد، همچنین در هر عبادتی روشنائی و درخشندگی بدل می رسد، و بنابراین باید تاریکی هر گناهی را که به دل رسیده به نور عبادتی که ضد آن است پاک کرد.

شخص توبه کننده باید گناهان خود را مفصلاً در نظر گیرد و در برابر هر شری که از او سرزده، خیری که در برابر آن است به همان مقدار بسجا آورد. مثلاً در برابر گناه گوش دادن به غنا و آلات لهو، استماع قرآن و حدیث و موعظه و مسائل دینی کند و در برابر مس خط قرآن مجید بدون طهارت، سعی در اکرام آن و تلاوتش نماید و در برابر مکث در حال جنابت، در مساجد اعتکاف کند و در برابر نظر کردن به حرام سعی در نظر کردن

توبه کامله: شخصی در حضور حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: استغفرالله. حضرت فرمود: مادرت عزا دارت کرده، آیا می دانی استغفار چیست؟ (چون استغفار به زبان تنها بود و دلش از حقیقت آن خالی بود). پس فرمود: استغفار، درجه بلند مقامان و صدرنشیان عالم اعلی است و در معنی استغفار شش چیز لازم است:

۱- پشیمانی و حسرت از کردار گذشته، ۲- عزم بر ترک آن برای همیشه، ۳- ادا کردن حقوق مردمان به طوری که هنگام مردن پاک باشد و (رحمت) خدا را ملاقات کند، در حالی که حق کسی بر عهده اش نباشد ۴- هر واجبی که ضایع کرده تدارک نماید ۵- آنچه گوشت بدنش از حرام روئیده، با حزن بر آخرت آیش کند تا پوست به استخوان بچسبد و گوشت نودر بدنش پیدا شود ۶- زحمت عبادت را به بدن خود بچشاند چنانچه خوشی و شیرینی گناه را چشانیده است.

و هر گاه این شش چیز در تو پیدا شود آنگاه بگو استغفرالله!

وجوب توبه و فضیلت آن: توبه از گناهان چه کبیره و چه صغیره، به اتفاق جمیع علماء و به حکم عقل واجب است. چنانچه محقق طوسی در تجرید الکلام و علامه حلی در شرح آن فرموده اند که: به توبه دفع ضرر می شود و دفع ضرر هم عقلاً واجب است. پس توبه به حکم عقل واجب است و در قرآن مجید می فرماید «توبه کنید و به سوی خداوند رجوع کنید همه شما، باشد که رستگار شوید»^۱ و نیز می فرماید: «ای کسانی که به خدا ایمان آورده اید توبه کنید و به خدا رجوع نمایید، توبه خالص (تنها برای رضای خدا)، امید است پروردگار شما گناهانتان را تلافی فرماید»^۲.

توبه نصوص کدام است؟: مجلسی علیه الرحمه در شرح کافی در معنی توبه نصوص، چند وجه از مفسرین نقل نموده است:

الله علیه و آله دواء الذنوب الاستغفار و قوله علیه السلام ما اصر من استغفر و عن علی علیه السلام العجب ممن یقنط و معه المصحاة قبل و ما المصحاة قال علیه السلام الاستغفار (وسائل کتاب الجهاد باب ۸۳ ج ۱۱ ص ۳۵۶).

- ۱- نهج البلاغه - وسائل الشیعه کتاب جهاد باب ۸۵ ج ۱۱ ص ۳۶۱.
- ۲- وتوبوا الی الله جمیعاً ایها المؤمنون لتعلمون (سوره نور آیه ۳۱).
- ۳- یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبه نصوصاً عسی ربکم ان یکفر عنکم سیئاتکم (سوره تحریم آیه ۸).

به چیزهایی که نگر بستن به آنها عبادت است نماید. مانند نظر کردن به خط قرآن مجید، و نظر به والدین از روی شفقت، و نظر به صلحاء از سلسله جلیله سادات و نظر به عترت و مانند اینها.

در حقوق مردم، پس از توبه، زیاد از مال خود صدقه بدهد و اگر غیبت بود پس از توبه، مدح و ثنای آن مؤمن را زیاد بگوید و صفات نیکش را آشکار سازد و خلاصه هر گناهی پس از توبه از آن، عبادتی که ضد آن است بجا آورد چنانچه طبیعت جسمانی مرضها را به ضدش معالجه می کند. (پایان فرمایش مجلسی).

فصلیت توبه: ۱- محبوبیت نزد خداوند — در سورة بقره می فرماید: (به

درستی که خداوند بسیار توبه کنندگان را دوست می دارد).^۱

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «خداوند به توبه بنده مؤمن خود شاد می شود. چنانچه یکی از شما هنگام یافتن گمشده خود شاد می گردد».^۲

۲- تبدیل گناه به حسنه — به واسطه توبه نه تنها تاریکی گناه برطرف می شود، بلکه به جایش نور طاعت جایگزین می شود. چنانچه در سورة فرقان می فرماید: «و کسانی که با خدا معبود دیگری نخوانند و نفسی را که خداوند حرام فرموده نکشند جز به حق، و دزدی و زنا نکنند و هر که چنین کند گرفتار گناه باشد و عذابش دو چندان است در روز قیامت، و به خواری در آن جاودان بماند. جز آنکه توبه کند و بگردد و کار شایسته کند و آنانند که خدا بد کرداریهایشان را به خوش کرداری بدل کند و خدا آمرزنده و مهربان است».^۳

۳- مورد ثنا و دعای ملک — در سورة مؤمن می فرماید: «ملائکه ای که عرش خدای را به دوش بر می دارد و ملائکه ای که در گرد عرشند، همه به حمد و ستایش پروردگار خود تسبیح می گویند و برای کسانی که گرویده اند آمرزش می جویند و می گویند: پروردگارا رحمت و علمت همه چیز را فرا گرفته است، کسانی را که توبه کردند و از راه تو پیروی کردند بپامرز و آنها را از عذاب دوزخ نگهدار — پروردگارا و

۱- ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين (سورة ۲ آیه ۲۲۲).

۲- ان الله يفرح بتوبة عبده المؤمن اذا تاب كما يفرح احدكم بضائه اذا وجدها (اصول کافی).

۳- سورة فرقان آیه ۶۸.

ایشان را به بهشت عدنی که بدانها وعده فرموده ای در آور باهر که شایسته باشد، از پدرانشان و همسرانشان و فرزندان شان زیرا تو عزیز و حکیمی. و ایشان را از بد کرداری ها بر کنار دار و هر که را از بد کرداری ها در آن روز نگهداری به او مهر و رزیده ای و این است آن کامروائی بزرگ».^۱

۴- توبه کننده بهشتی است — در سورة آل عمران می فرماید: «آن کسانی که گناه زشتی بجا آورند یا به خود ستم کنند، پس خدای را یاد کنند و طلب آمرزش نمایند از او برای گناهانشان و کیست آمرزنده گناهان مگر خدا، و اصراری بر گناهی که کرده اند نداشته باشند در حالی که دانا باشند، ایشان جزایشان آمرزشی است از طرف پروردگارشان و بوستانهایی است که از زیر عمارت آنها جوها جاری است، در حالی که همیشه و جاویدان در آنها خواهند بود و خوب است جزای کسانی که برای خدا کار کنند».^۲

۵- توبه سبب طول عمر و سعه عیش و رفاهیت است.

در آیه ۳ سورة هود می فرماید: «و طلب آمرزش کنید از پروردگار خودتان. پس به سوی او رجوع کنید که اگر به سوی او توبه نمودید، بر خوددار کند شما را بر خودداری نیک تا آخر عمرهایی که برای شما مقدر شده است».^۳

از حضرت صادق علیه السلام مرویست: «کسانی که به سبب گناهان، عمرشان کوتاه شده و می میرند، بیشترند از کسانی که باجل مقدرشان می میرند».^۴

و خلاصه چنانچه گناه عمر را کوتاه می کند، توبه عمر را دراز می نماید.

و در سورة توح می فرماید: «آمرزش طلبید از پروردگارتان، به درستی که او بسیار آمرزنده است. از آسمان برای شما ابر بسیار بارانده و پی در پی ریزنده بفرستد، و شما را به مالها و پسران مدد دهد» یعنی اموال و اولادتان را زیاد می گرداند.

۱- سورة مؤمن آیات ۷ و ۸ و ۹.

۲- سورة آل عمران آیه ۱۴.

۳- وان استغفروا ربکم ثم یتوبوا الیه یمتعکم متاعاً حسناً الی اجل مسمى... (سورة هود آیه ۳).

۴- من یموت بالذنوب اکثر ممن یموت بالاجال (جلد ۱ سفینه البحار ص ۴۸۸).

۵- فقلل استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرراً و یمددکم باموال و بنین...

(سورة ۷۱ آیه ۹ تا ۱۲).

۷۶- توبه سبب استعجاب دعا است.

از حضرت سجاد علیه السلام مرویست که فرمود: مردی خاندان خود را به کشتی سوار کرد و به دریا رفت کشتی آنها شکست واز کسانی که در کشتی بودند، جز همسر آن مرد، کسی نجات نیافت. آن زن بر تخته پاره‌ای از کشتی نشست و امواج او را به یکی از جزیره‌ها برد. در آن جزیره، مردی راهزن بود که همه کارهای ناشایسته را مرتکب شده بود و همه محرمات الهی را انجام داده بود چیزی ندانست جز آنکه آن زن را بالای سر خود ایستاده دید. سر به سوی او برداشت و گفت: آدمیزاده هستی یا پری؟ گفت: آدمیزاده‌ام. با او سخنی نگفت و میان دو رانش نشست به مانند شوهری با زن خود و چون قصد زنا با او کرد، آن زن به خود لرزید. راهزن گفت: چرا به خود می لرزی در پاسخش گفت: از خدا می ترسم و اشاره به آسمان کرد. آن مرد گفت: تاکنون چنین کاری کرده‌ای؟ گفت: نه به عزت خدا سوگند.

مرد راهزن گفت: تو اکنون چنین از خدا می ترسی با اینکه از این کار هیچ نکرده‌ای و من اکنون تو را به زور بر آن داشتم. به خدا که من سزاوارترم بدین ترس و هراس. پس پشیمان شد و آن زن را بدون اینکه مس کند، ترک کرد و به نزد خاندانش روانه شد و هستی جز توبه از گناهانش و بازگشت به سوی خدا نداشت. در این میان که می رفت راهبی رهگذر به او برخورد و با هم می رفتند و گرمی آفتاب آنها را داغ کرده، راهب به آن جوان گفت: دعا کن تا خدا بر ما سایه اندازه، آفتاب ما را می سوزاند. جوان گفت: من برای خود نزد خدا حسنه‌ای نمی بینم تا دلیری کنم و از او چیزی بخواهم. راهب گفت: پس من دعا می کنم و تو آمین بگو. گفت: بسیار خوب. و راهب شروع به دعا کرد و جوان آمین گفت. در آن حال ابری بر آنها سایه انداخت و زیر سایه آن، مقدار زیادی روز راه رفتند تا راهشان جدا شد. آن جوان از یک راه رفت و راهب از راه دیگر به ناگاه آن ابر بالای سر جوان رفت. راهب گفت: تو از من بهتری برای تودعا اجابت شد و برای من اجابت نشده داستان خود را به من بگو. او خبر آن زن را گزارش داد. به او گفت: آنچه گناه در گذشته کرده‌ای آمرزیده شده برای ترسی که در دلت افتاده باید بنگری که در آینده چونی^۱.

۱- (اصول کافی - باب خوف و رجاء حدیث ۸ ج ۲ ص ۶۹).

۷۷- توبه مورد قبول و بشارت خداوند است.

در سورة شوری می فرماید: «و او است خدائی که توبه را از بند گانش می پذیرد و از کارهای زشت درمی گذرد و می داند آنچه را می کنی»^۱.

حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «خداوند عزوجل به داوود علیه السلام فرمود: ای داوود گناه کاران را مژده ده و صدیقان را بیم ده. عرض کرد: چگونه به گناهکاران مژده و به صدیقان بیم دهم؟ فرمود: به گناه کاران مژده ده که من توبه را می پذیرم و از گناه درمی گذرم و صدیقان را بیم ده که مبادا به کردار خود عجب کنند و خود بین شوند. زیرا هیچ بنده‌ای را من پای حساب نکشم جز آنکه هلاک باشد»^۲.

۷۸- گناه هر چه و هر قدر باشد به توبه پاک می شود.
در سورة زمر می فرماید: «بگو ای محمد صلی الله علیه و آله خدای تعالی می فرماید: ای بند گان من، آنانکه بر نفسهای خود اسراف کرده اند یعنی گناهان را از حد گذرانیده اند از بخشش خدا نومید مشوید، به راستی که خدا می آمرزد گناهان را همه آنها (چه کبیره چه صغیره اگر چه از حد گذشته باشد). بدرستی که خدای تعالی آمرزد گناهان و مهربان بر بندگان است و رجوع نمائید از گناهان و بجد تمام به سوی پرورد گارتان متوجه شوید (به وسیله اطاعت) و گردن نهید و متقاد شوید در آنچه به شما امر کند پیش از آنکه عذاب الهی شما را بیابد پس یاری داده نشوید»^۳. یعنی هیچکس نباشد که شما را در دفع آن عذاب یاری کند و در این آیه سخت تأکید در توبه و انابه شده است.

حضرت رضا علیه السلام از بعضی از اصحاب خود شنیدند که می گفت: خدا لعنت کند کسی را که با علی علیه السلام جنگید حضرت فرمود بگو مگر کسیکه توبه کرد و اصلاح نمود حال خود را، پس فرمود: گناه کسی که علی علیه السلام را یاری نکرد و پشیمان هم نشد، بزرگتر از گناه کسی که با علی علیه السلام جنگید و پشیمان شد و توبه و انابه نمود^۴.

از این حدیث دانسته می شود که اعظم گناهان، یعنی جنگ با امام و وصی

۱- وهو الذی یقبل التوبه عن عباده ویغفر عن السيئات ویعلم ما تفعلون (سورة شوری آیه ۲۵).

۲- اصول کافی باب العجب حدیث ۸ ج ۲ ص ۳۱۴.

۳- سورة زمر آیه ۵۳.

۴- وسائل الشیعه کتاب جهاد باب ۳۶ حدیث ۱۰ ج ۱۱ ص ۲۶۵.

پیشتر هم به توبه قابل بخشش است.^۱

۱- توبه به شکستن آن باطل نمی شود.

اگر شخص تائب عهد خود را با خدا شکست و باز گناه کرد، توبه سابقش باطل نمی شود بلکه واجب است از گناه تازه اش توبه کند. و خلاصه هر اندازه بر اثر غلبه هوا و شیطان توبه را بشکند، باز باید توبه نماید و آمرزیده خواهد شد.

محمد بن مسلم از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود: «ای محمد بن مسلم گناهان مؤمن که از آن توبه کرده، آمرزیده شده است. و باید برای آینده پس از توبه و آمرزش کار خوب کند. به خدا این فضیلت نیست مگر برای آنها که ایمان دارند.

من گفتم: اگر پس از توبه و استغفار از گناهان باز گناه کرد و باز توبه نمود؟ در پاسخ فرمود: ای محمد بن مسلم تو پنداری که بنده مؤمن از گناه خود پشیمان گردد و از آن آمرزش خواهد و توبه کند، سپس خدا توبه اش را نپذیرد؟ گفتم: چند بار اینکار را کرده است گناه می کند و از خدا آمرزش می خواهد. فرمود: «آنچه مؤمن به آمرزش خواهی و توبه باز گردد، خدا هم به آمرزش او بر می گردد و به راستی که خداوند زیاد آمرزنده و مهربان است. توبه را می پذیری و از بد کردارها در می گذرد، مبادا تو مؤمنین را از رحمت خدا نومید سازی»^۲.

ابو بصیر می گوید، به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: معنی توبه نصوح چیست که خدا به آن امر فرموده است؟ فرمود: آن توبه از گناهی است که هرگز به آن باز نگردد. گفتم: کدام یک از ما است که باز نمی گردد؟ فرمود: «ای ابا محمد، به درستی که خدا از بندگانش آنرا دوست می دارد که زیاد فریب خورده و زیاد توبه کارند»^۳.

و در حدیث دیگر فرمود: «و آنکه گناه از او سر نزده از آنکه گناه نموده و توبه

- ۱- کسی روز محشر ننگرد نخل اگر هوشمند زداور بخواه
- اگر بنده ای دست حاجت برآر
- نیامد بدین در کسی عذر خواه
- ۲- اصول کافی باب التوبه حدیث ۶.
- ۳- هو الذنب الذی لا یعود فیه ابداً قلت و اینالم بعد فقال یا ابا محمد ان الله یحب من عباده

المقنن التواب. (کافی ج ۲ ص ۴۳۲).

کرده برتر است»^۱.

۱۰- باب توبه تا آخرین دم باز است.

حضرت باقر علیه السلام فرمود: آدم عرض کرد، پرورد گارا، شیطان را بر من چیره ساختی و چون خون بر من روانش کردی. برای من هم چیزی مقرر فرما. در پاسخ فرمود: ای آدم برای تو مقرر کردم که هر کدام از فرزندان قصه گناهی کند، بر او نوشته نگردد و اگر کرد بر او یک گناه نوشته شود. و هر گاه قصد حسنه کند، برایش یک حسنه نوشته شود و اگر آنرا بکند برایش ده حسنه نوشته شود. عرض کرد: پرورد گارا برایم بفرما. فرمود: برای تو مقرر کردم که هر کدامشان گناهی کرد و سپس آمرزش خواست، او را بیامرزم. عرض کرد: پرورد گارا؛ برایم بفرما. فرمود: برای آنها توبه را مقرر داشتم تا آنکه نفس به اینجا (گلوگاه) برسد. عرض کرد: پرورد گارا، برای من بس است^۲.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کس یک سال پیش از مرگ خود توبه کند، خدا توبه اش را می پذیرد. سپس فرمود: یک سال بسیار است هر که یک ماه پیش از مرگش توبه کند، خدا توبه اش را می پذیرد. سپس فرمود: یک ماه بسیار است هر کس یک روز پیش از مرگش توبه کند، خدا توبه اش را می پذیرد. سپس فرمود: یک هفته پیش از مرگش توبه کند، خدا توبه اش را می پذیرد. سپس فرمود: یک هفته بسیار است هر کس یک روز پیش از مرگش توبه کند، خدا توبه اش را می پذیرد. سپس فرمود: یکروز و نیم بسیار است هر کس پیش از دیدار آخرت (و ملک الموت) توبه کند، خدا توبه اش را می پذیرد»^۳.

مجلسی علیه الرحمه در این حدیث احتمال داده که بیان مراتب توبه از جهت قبول و کمال باشد. زیرا توبه کامله که تیرگیهای گناه را از قلب پاک کرده و آنرا تدارک نماید و آینه قلب را به انواع تضییع ها و حسنات روشن سازد، غالباً در کمتر از یک سال حاصل نمی شود. و اگر یک سال نشد پس لا اقل یک ماه و اگر آن هم نشد لا اقل یک هفته و هکذا. و اما مراد از وقت معاینه که در اخبار ذکر شده به اینکه توبه در آنوقت

۱- وفی حدیث آخر من لم یکن ذلک منه کان افضل (اصول کافی باب التوبه حدیث ۹ ج ۲ ص ۴۳۵).

۲- اصول کافی ج ۲ ص ۴۴۰.

۳- اصول کافی باب التوبه ج ۲ ص ۴۴۰.

فایده ندارد، شیخ بهائی در اربعین می فرماید: مراد دیدن ملک الموت است و ممکن است مراد علم به مرگ خود و قطع طمع از حیات باشد. مثل اینکه مرگ را می بیند. و یا اینکه مراد دیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام است. و بالجمله توبه هنگام یقین به مرگ، به اجماع علماء باطل و بی فایده و صریح قرآن مجید است که «و نیست توبه برای کسانی که گناهانی بسجا می آورند و از آنها توبه نمی کنند تا هنگامی که مرگشان برسد. آنگاه می گویند اینک توبه کردم و نیست توبه برای کسانی که با کفر می میرند. ایشانند که برایشان عذاب دردناکی آماده کرده ایم»^۱.

«جز این نیست که بر خدا حتم است قبول توبه و رجوع به مغفرت برای کسانی که گناه می کنند و بهزودی توبه می نمایند و به اطاعت خدا بر می گردند. پس ایشانند که خداوند به مغفرت به ایشان رجوع می نماید و خداوند دانا و حکیم است»^۲.

توبه واجب فوری است: شیخ بهائی علیه الرحمه در شرح اربعین فرمود: شکی در وجوب فوری توبه نیست. زیرا گناهان مانند سم های ضرر رساننده به بدن است. و چنانچه برخورنده سم واجب است در معالجه شتاب کند تا بدنش هلاک نشود و از بین نرود، همچنین بر گناه کار واجب است ترک گناه و سرعت در توبه از آن، تا دیش ضایع نگردد، و گناه کاری که در توبه مسامحه کند و به وقت دیگر تأخیر اندازد، بین دوخطر بزرگ خود را قرار داده است که اگر از یکی سالم بماند، به دیگری مبتلا خواهد شد.

اول - رسیدن مرگ ناگهانی به طوری که از خواب غفلت بیدار نشود، مگر مرگ خود را ناگهان ببیند، چنانچه در قرآن مجید می فرماید: «آیا در امانند اهل قریه ها که

۱- سوره ۴ آیه ۲۲.

۲- سوره ۴ آیه ۲۱. شیخ سعدی گوید:

کسبون باید ای خفته بیدار بود
کهولت که چشم است اشکی بار
نه پیوسته باشد روان در بدن
کنون بایست عذر تقصیر گفت
غنیمت شمر این گرامی نفس
مکن عمر ضایع با قسوس و حیف
۳- افامن اهل القری ان یأتیهم بأسنا بیاتاً وهم نائمون (سوره ۷ آیه ۹۵).

چو مرگ اندر آرد ز خوفت چه سود
زبان در دهان است عذری بیار
که همواره گردد زبان در دهن
نه چون نفس ناطق ز گفتن بخت
که بیسمرغ قیمت ندارد نفس
که فرصت عزیز است و الوقت ضیف

مرگ ایشان را بگیرد، در حالی که خوابیده اند» که در آن حال باب توبه مسدود و یک ساعت مهلت می خواهند ولی اجابت نمی شود. چنانچه در قرآن مجید می فرماید «اتفاق کنید از دارائی خود پیش از اینکه مرگ یکی از شما برسد و بگوید پروردگار مرا مرگ مرا به تأخیر انداز به مدت کمی تا تدارک گذشته کنم. و هیچگاه خداوند مرگ کسی را هنگام رسیدنش به تأخیر نخواهد انداخت»^۱.

در تفسیر این آیه شریفه، گفته شده که شخص محتضر به ملک الموت می گوید: یک روز مرا مهلت ده تا از گناهان خود توبه کنم و برای سفر آخرت توبه ای تدارک کنم. می گوید: روزهای عمرت به سر آمد. گوید: یک ساعت مرا مهلت ده. می گوید: ساعتی عمرت تمام شد. پس باب توبه بر او بسته می شود و روح از بدنش خارج می گردد، با هزاران حسرت و ندامت بر عمر گذشته اش. و گاهی می شود که در آن حال، اصل ایمان هم به خطر می افتد^۲.

دوم - آنکه به واسطه پاک نکردن آلودگی خود به گناه به وسیله توبه؛ تاریکی و تیرگی گناهان بر دل زیاد می شود، تا به حد رین و طبع می رسد که دیگر قابل پاک شدن نیست. زیرا هر گناهی که شخص می کند، ظلمتی در دانش پیدا می شود، مانند نفسی که به آینه دیده می شود. هر گاه ظلمت گناهان بر قلب زیاد شد رین (چرک) می شود. چنانچه بر اثر زیادتى بخار نفس بر آینه، آئرا زنگ می گیرد. و هر گاه رین قلب زیاد شد «طبع» می شود (یعنی مهر شده و بسته می گردد به طوری که هیچ حقی را نمی فهمد و نمی پذیرد) چنانچه بر اثر زیاد شدن زنگ آینه، آئرا جرم می گیرد به طوری که دیگر قابل صیقلی شدن نخواهد بود^۳.

چنین قلبی در روایات، قلب منکوس و قلب اسود نامیده شده است.

۱- سوره ۶۳ آیه ۱۰ و ۱۱.

۲- طریقی بدست آروصلحی بجوی

ببیک لحظه صورت نبندد امان

فراشو چوبینسی در صلح باز

برو گرد ذلت زدامن بشوی

۳- گر آئینه از آه گردد سیاه

بترس از گناهان خویش این نفس

شفیمی برانگیز و عذری بگوی

چو پیمانه پر شد بدور زمان

که ناگه در توبه گردد فرار

که ناگه زبالا ببندند جوی

شود روشن آئینه دل ز آه

که روز قیامت نترسی ز کس

۴- از این بیان، لزوم توبه برای تمام افراد بشر حتی خوبان دانسته می شود. زیرا انتهائی که هیچ آلودگی به گناه نداشته باشند، در همان مقام معرفت و حال عبادت که هستند، یقیناً بالاتر از آن، مقام و حالی خواهد بود که مقام و حال فعلی نسبت به آن ذنب (گناه) است و همچنین در هر حالی از ذکر و حدی از قرب هم که باشند، باز بالا تر از آن، مقامی است که باید خود را به آن برسانند.

بالجمله هر کس در هر حدی از معرفت و عبودیت و شکر گزاری که باشد، یقیناً آنطوری که سزاوار حضرت رب العالمین است نخواهد بود. چنانچه سرور کائنات و نخستین شخص عالم آفرینش یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمود: «آنطوری که سزاوار شناختی، تورا بشناختیم و آنطوری که سزاوار پرستشی تورا نپرستیدیم»^۱.

بنده همان به که زتقصیر خویش عذر به درگاه خدای آورد

وزنیه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجای آورد

به حال و مقام بالا تری بود. خصوصاً پس از اشتغال به ضروریات عالم طبیعت و التذاب به لذات مباحه مادی که در آن حال، حالت استغراق در ذکر، میسر نیست.

غرض از بیان این مطلب، توجیه استغفار و توبه معصومین بود که مبدا در نظر بعضی ها موجب شبهه گردد. وقتی که می شنوند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من هر روز هفتاد مرتبه استغفار می کنم^۲، توبه از قسم چهارم است نه از خطا و ترک اولی. چون وجود مقدسش از هر پیدی پاک و به تعبیر دیگر پاک شده خدائی است.

کیفیت توبه کامله و مستجابات آن: چنانچه قبلاً گفته شد؛ حقیقت توبه، همان حسرت و پشیمانی قلبی و به درد آمدن دل است از گناهی که کرده. و هر اندازه، اندوه دل بیشتر باشد، توبه اش به قبول نزدیکتر است و آن هم تابع بزرگ دانستن گناه است. زیرا گناه را هر چه بزرگتر ببیند بر پشیمانش افزوده می شود. مانند کسی که در اثر مسامحه، زندگی و سرمایه اش آتش بگیرد. بدیهی است هر چه دارائیش در خطر سوختن بیشتر باشد، اندوه بر مسامحه اش زیادتیر خواهد بود. خصوصاً اگر آتشی باشد که خاموش

۱- ما عرفناك حق معرفتك و ما عبدناك حق عبادتك.

۲- وانی لاستغفر الله فی كل یوم سبعین مرة (اصول کافی ج ۲ ص ۴۳۸).

حضرت باقر علیه السلام می فرماید: «هیچ چیز برای قلب زیانبخش تر از گناه نیست. هر آینه قلب در ظلمت گناهی واقع می شود، پس آن ظلمت با او است تا آن تاریکی تمام قلبش را می گیرد تا اینکه بالایش پائین می شود (و ارونه واز حق منحرف می گردد)^۱.

و در روایت دیگر^۲ که می فرماید: لم یرجع صاحبه الی خیراً بدأ، صاحبش دیگر به خیر بر نمی گردد، دلالت می کند که صاحب چنین قلبی از گناهان خود دست بر نمی دارد واز آن توبه نمی کند، و اگر به زبانش بگوید توبه کردم، حرفی است که به زبانش جاری می شود و دلش با آن همراه نیست و حقیقتی در کار نیست و اثری برای آن نخواهد بود. چنانچه اگر شخصی به زبان بگوید لباسم را شستم، هیچگاه با این حرف لباسش پاک نمی گردد. و گاهی چنین شخصی به قدری در امر دین بی میلالت می شود که اصل ایمانش در خطر و بالأخره عاقبت به شرمی گردد^۳.

مراتب توبه: توبه که به معنی بازگشت به پروردگار است، به حسب توبه کاران، چند قسم است:

۱- بازگشت از کفر به ایمان و از شک و تردید به یقین و اطمینان، و همچنین رجوع از هر عقیده باطلی به سوی حق.

۲- بازگشت از معصیت، چه صغیره و چه کبیره به سوی اطاعت واز مخالفت به موافقت.

۳- بازگشت از قصور یا تقصیر از معرفت حضرت آفریدگار و انجام وظائف بندگی آنطوری که سزاوار او است، به سوی سعی در آنها و بازگشت از غفلت از یاد او، به سوی کثرت ذکر او، و بازگشت از بعد به قرب، و از جفاکاری به وفاداری، و باید دانست که توبه معصومین یعنی پیغمبران و امانان علیهم الصلاة و السلام از قسم سوم و چهارم است.

۱- ما من شیء افسد للقلب من خطیئة ان القلب لواقع الخطیئة فلا تزال به حتی تغلب علیه فیصیر اعلاء اسفله.

۲- تمام روایت و ترجمه آن در صفحه ۱۶ جلد اول همین کتاب چاپ شده است.

۳- ثم كان عاقبة الذين اساءوا السوء ان كذبوا بآيات الله... (سورة روم آیه ۹).

کردنش دشوار باشد و اگر خودش را هم در خطر سوختن ببیند. به طوری که راه فراری نباشد و فریادری نیابد حالش معلوم است.

همچنین شخص گنهکار باید بداند که آتشی برای خود افروخته که از آن فرار نتوان کرد، و هیچ آفریده‌ای هم خاموشش نتواند کرد. زیرا آتشی است که از قهر و غضب خداوند قهار پیدا شده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل می‌فرماید: «این عقوبتهائی است که آسمانها و زمین در برابرش نمی‌توانند پایداری کنند»^۱ و سوزش آن هم مانند سوزش آتش دنیا نیست.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که: هر گاه یک نفر را از دوزخ بیرون آورند و در آتش تنور دنیا افکنند، خواب راحتی می‌کند.

فریاد از آتشی که تنور آتشین دنیوی نسبت به آن آسایشگاه است.

شکنجه‌های طاقت‌فرسا: دیگر آنکه گنهکار نباید بکوچکی گناه خود بنگرد، بلکه باید به بزرگی خدائی که معصیتش را کرده است، نظر کند و بداند که قهر او شدید^۲ و عذاب او سخت است به طوری که آسمانها و زمین طاقت آنرا ندارند.

در سورة مزمل می‌فرماید: «به درستی که نزد ما است در آخرت برای دشمنان، بنده‌های گران و غلها از آتش نیران که بدان مقید شوند و هرگز از ایشان منفک نشود. و آتش بزرگ افروخته که در آن بسوزند و خوردنی با صفت گلو گرفتن که در حلق ایشان گرفته شود، نه فرو رود و نه بیرون آید به جهت خشونت و شدت کراحت و آن ضریع و زقوم و غسلین و غساق است که در آیات دیگر بیان شده و عذابی دردناک غیر از این عذابها که آنرا جز خدا کسی نداند»^۳.

آیات قرآن در بیان شدت و سختی قهر خداوند بسیار است. و خلاصه شخص گنه کار باید سخت پشیمان و پریشان باشد و نالان و گریان بسوزد و بگدازد و تا به پاک شدن خود یقین نکند، آرام و قرار نگیرد و آن یقین هم پیدا نمی‌شود، مگر هنگام مرگ که

- ۱- و هذا ما لا تقوم له السموات والارض ... (دعای کمیل).
- ۲- ان بطش ربك لشديد (سورة البروج آیه ۱۲).
- ۳- ان لدينا انكالا و جمیما و طعماً ذا غصة و عذاباً الیماً (سورة المزمل آیه ۱۲ و ۱۳).
- ۴- تفسیر منهج الصادقین.

ملائکه رحمت او را بشارت دهند.

عجب آن است که همان سوز و گداز و ناله و فریادش خاموش کننده آتشها و پاک کننده چرکها و روشن کننده تاریکیهای گناهانش می‌شود. به طوری که حالش مانند پیش از گناهش می‌شود. چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «توبه کننده از گناه، مثل کسی است که گناه نکرده است»^۱ بلکه گاهی بهتر از پیش می‌شود. یعنی در اثر ادامه آن سوزش دل و سعی در اصلاح حال، چنان با پروردگارش نزدیک می‌شود که محبوب او می‌گردد^۲. از اینجا است که امام سجاد علیه السلام عرض می‌کند: «خدا یا توفیق توبه‌ای ده که مرا به مقام محبت تو رساند. و مرا به درجه توبه به سوی خودت برسان»^۳.

زیادتی پشیمانی — توبه انبیاء: پس از اینکه دانسته شد که حقیقت توبه، همان پشیمانی قلبی است و اثر توبه در از بین بردن گناه به اعتبار کمی و زیادتی ندامت است. باید در زیاد شدن آن کوشید و بهترین وسیله برای زیادتی آن، تدبر در آیات قرآن مجید است. خصوصاً آیاتی که در باره پیغمبران گذشته، مانند حضرت داود علیه السلام و یونس علیه السلام و ایوب علیه السلام وارد گردیده است. با التفات اینجهت که گناه ایشان مانند گناه سایرین نیست، بلکه مناسب مقام خودشان می‌باشد. چنانچه در پیش اشاره شد و همچنین یادآور شدن داستانهای که از بعضی از توبه کنندگان نقل گردیده است و در خاتمه کتاب به پاره‌ای از آنها اشاره می‌شود.

تکمیل توبه — روزه، غسل، نماز: پس از پیدا شدن حالت توبه، چند عمل سزاوار است:

۱- سه روز روزه گرفتن - حضرت صادق علیه السلام می‌فرماید: «توبه نصوح که خداوند به آن امر فرموده، روزه گرفتن روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه است»^۴.

- ۱- الثائب من الذنب کمن لا ذنب له. (اصول کافی ج ۲ ص ۴۳۵).
- ۲- ان الله یحب التوابین (سورة التوبه آیه ۲۲).
- ۳- و اوجب لی توبه توجب لی محبتک (صحیفة سجاده).
- ۴- و انقلنی الی درجه التوبه الیک (دعای ابو حمزه ثمالی).
- ۵- عن ابی عبدالله علیه السلام فی قول الله عزوجل توبوا الی الله توبه نصوحاً قال علیه السلام هوصم الاربعاء والخمیس والجمعه (جهاد وسائل باب ۸۶ ج ۱۱ ص ۳۶۲).

خواهند شد. ملک دیگر گوید: ای بنده با ایمان، قبرت فراخ و روشن خواهد بود. ملک دیگر گوید: پدر و مادرت از تو راضی شدند و به واسطه عمل توبه رحمت و مغفرت الهی شامل آنها و ذریه ات گردید و خودت در فراخی روزی در دنیا و آخرت خواهی بود. و جبرئیل گوید: هنگام مرگت با عزرائیل می آیم و سفارشت را خواهیم کرد که جانت به آسانی گرفته شود».

اصحاب گفتند: یا رسول الله صلی الله علیه و آله اگر کسی این عمل را در غیر این ماه (یعنی اوقات دیگر) بجا آورد، چگونه است؟ فرمود: مثل همان است که بیان کردم و جز این نیست که این کلمات را جبرئیل در شب معراج به من یاد داد».

استغفار، تکرار توبه، سحر خیزی: ۴- استغفار و خواندن دعاهای توبه ای که از ائمه طاهریین علیهم السلام وارد گردیده است. خصوصاً دعاهای صحیفه سجاده، بالأخص دعای ۳۱ که در توبه است و همچنین مناجات خمسة عشر، بالأخص مناجات یک که مناجات تأئین است. و باید هنگام خواندن، معانی آنها را متذکر باشد و سعی کند که حالتش با گفتارش یکی باشد.

۵- تکرار توبه و استغفار - حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر شبانه روز یک صد مرتبه به سوی خداوند توبه می کرد و از او آمرزش می خواست، بدون اینکه گناهی از او سر زده باشد»^۱.

و نیز می فرماید: «هر گاه بنده ای زیاد آمرزش جوید، نامه عملش بالا می رود در حالی که می درخشد»^۲.

حضرت رضا علیه السلام می فرماید: «مثل استغفار چون برگی است بر درختی که بجنب و پیایی فرو ریزد. و کسی که از گناهی استغفار کند در حالی که از آن دست بر نداشته و آنرا بجا بیاورد چون مسخره کننده پروردگار خود باشد»^۳.

امام صادق علیه السلام فرمود: «که رسول خدا صلی الله علیه و آله از هیچ مجلسی

۱- کان ص یتوب الی الله و یستغفر فی کل یوم ولیلة مائة مرة من غیر ذنب (جهاد وسائل

باب ۹۲ ج ۱۱ ص ۳۶۸).

۲- کافی کتاب دعاء باب استغفار ج ۲ ص ۵۰۴.

۳- کافی کتاب دعاء باب استغفار ج ۲ ص ۵۰۴.

۲- غسل توبه، چنانچه در سرگرمی به آلات موسیقی ذکر شد که حضرت رضا علیه السلام به کسی که می خواست از گناه استماع غناء توبه کند، فرمود: «برخیز و غسل کن»^۱.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «نیست بنده ای که گناهی کند هر چه و هر اندازه که باشد سپس پشیمان شود و توبه کند، مگر اینکه خداوند به مغفرت و آمرزش به او رجوع می فرماید». سپس فرمود (به آن شخصی که می خواست توبه کند) «برخیز و غسل کن و برای خدا سجده نما»^۲.

۳- خواندن دو یا چهار رکعت نماز- حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «هر بنده ای که گناهی کرد، پس برخیزد و تحصیل طهارت کند (وضو بگیرد) و دو رکعت نماز بخواند و از خداوند طلب آمرزش نماید، بر خدا است که توبه اش را بپذیرد. چون خودش فرموده است: هر کس که کار زشتی کند یا به خودش ستم نماید، پس استغفار کند، خدای را آمرزنده و رحمت کننده می یابد»^۳.

در کتاب اقبال در باب اعمال ماه ذیقعدة نقل نموده که در روز یکشنبه ماه ذیقعدة، رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب فرمود: «ای مردم کیست از شما که بخواهد توبه کند؟ گفتند: همه ما می خواهیم توبه کنیم. پس فرمود: غسل بکنید و وضو بگیرید و چهار رکعت نماز بخوانید، در هر رکعت پس از حمد، سوره قل هو الله را سه مرتبه و مودتین را یکمرتبه بخوانید. پس هفتاد مرتبه استغفار کنید و آخرش بگوئید: لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم و دعای مختصری هم پس از آن یادشان داد که بخوانند»^۴.

سپس فرمود: «هر کس از امت من این عمل را بجا آورد از آسمان ندا کرده می شود که توبه ات پذیرفته و گناهانت آمرزیده شد. و ملکی از عرش می گوید: برکت خدا بر تو و اهل و اولاد باد. و ملک دیگری گوید: خصماء تو در قیامت از تو راضی

۱- به صفحه ۲۹۸ جلد اول و پاورقی آن مراجعه شود.

۲- ... انه ليس من عبد عمل ذنباً کائناً ما کان و بالغا ما بلغ ثم تاب الا تاب الله علیه فقم الساعة و اغتسل و خر لله ساجداً (طهارت مستدرک الوسائل باب ۱۲).

۳- وسائل الشیعه کتاب جهاد باب ۸۸ ج ۱۱ ص ۳۶۳.

۴- یا عزیز یا غفار اغفر لی ذنوبی و ذنوب جمیع المؤمنین و المؤمنات فانه لا یغفر الذنوب الا انت.

و اخبار در فضیلت سحر و اعمال آن بسیار است.
در قنوت وتر، هفتاد بار گفتن استغفرالله، و سیصد بار گفتن الغفور، مستحب است. مقام محمود که خداوند به رسولش داده و آرزوی هر مؤمنی رسیدن به آن است، به واسطه سحر خیزی آن حضرت بود. چنانچه در قرآن مجید می فرماید: ^۱ و خلاصه هر کس به هر مقام و درجه ای رسیده است، عادت به سحر خیزی داشته:

هر آنکوکز حقیقت بوی دارد به بیداری شب او خوی دارد
بر آراز سینه پر خون دمی پاک که بسیاری دمد صبح و تو در خاک
بگبیر آن حلقه را در وقت شبگیر دل شوریده را برکش به زنجیر
و یابند از دل دیوانه برگیر خوشی فریاد مشتقانه برگیر
حنین شب گز کند یزدان میسر ز دنیا و آنچه در دنیا است بهتر

بخش دوم

حکایتهای بیدارکننده

از آنجائی که در نقل داستانهای اهل ایمان و تقوا در بیداری و آگاهی دل تأثیر خاصی است، به طوری که شنونده را به عمل و امی و می دارد، در این مقام چند داستان از اهل توبه و سپس داستانهایی که مؤید و شاهد است بر بعضی مطالب مندرجه در این کتاب، نقل می گردد. امید است خوانندگان عزیز از خواندن آنها بهره مند شوند.

«۱»

در کتاب مصابیح القلوب سبزاوری است که چون آیه تحریم خمر فرود آمد، منادی رسول خدا صلی الله علیه و آله ندا داد: کسی نباید خمر خورد. روزی اتفاق افتاد که رسول خدا صلی الله علیه و آله به کوچه ای مرور می فرمود و مرد مسلمانی که شیشه شراب به دست داشت، وارد آن کوچه شد. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید که می آید، سخت ترسید، گفت: خدایا توبه کردم که دیگر خمر نخورم، مرا رسوا نکن. چون نزدیک به آن حضرت شد، فرمود: در این شیشه چیست؟ گفت: سرکه است. آنحضرت دست پیش داشت فرمود: قدری در دست من بریز. پس ریخت، دید سرکه است. آن مرد

۱- ومن اللیل فتهجد به نافله لك عسی ان یمٹك ربك مقاماً محموداً (سوره ۱۷ آیه ۸۷)

بر نمی خاست، گرچه کوتاه بود، تا بیست و پنج بار استغفار نکند.^۱ و در حدیث دیگر است: آن حضرت هر روز هفتاد مرتبه می گفت: استغفرالله. و هفتاد بار می گفت: اتوب الی الله. سید بن طاووس در کتاب مهج الدعوات از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده است: «هر که را زحمتی یا فشاری یا تنگی روی دهد، پس سی هزار بار بگوید: استغفرالله و اتوب الیه، حتماً خداوند برایش فرج خواهد فرمود. راوی گوید: این خبر صحیح و تکرر شده است.

۱- اختیار کردن وقت سحر برای استغفار. هر چند در هر وقتی که حالت توبه و دعا باشد، استغفار در آن وقت مطلوب و نافع است. لیکن سحر که ثلث آخر شب است تا طلوع فجر، اثر خاصی در پاک شدن از گناهان دارد. و در چند جای قرآن مجید به آن امر فرموده است. و استغفار کنندگان در سحر را مورد ثنای خود قرار داده و آنرا صفات اهل تقوا، و بهشتیان می شمارد. از آن جمله می فرماید: «در دنیا اندکی از شب را می خوابیدند و در سحرها استغفار می کردند».^۲ و همچنین می فرماید: «استغفار کنندگان در سحر گاهان بودند».^۳

شوقلیل النوم مما یهجمون
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «هر گاه خداوند بخواهد بر اهل زمین بلائی بفرستد، می فرماید: اگر نبودند آنهایی که برای جلال من دوستی می کنند و مساجد مرا آباد می کنند و در سحرها استغفار می کنند، هر آینه عذاب را نازل می کردم».^۴ لقمان به فرزندش فرمود: «فرزندم، خروس از تو داناتر نباشد که سحر را برمی خیزد و آمرزش می جوید و تو خواب باشی».^۵

بانسک برداشته مرغ سحری کرده بر خفته دلان پرده دری
هیچ از جای نمی خیزی تو الله الله چه گران خیزی تو

۱- کافی کتاب دعاء باب استغفار ج ۲ ص ۵۰۴.

۲- کاناو قلیلا من اللیل ما یهجمون و بالاسحارهم یستغفرون سوره ۵۱ آیه ۱۸).

۳- و المستغفرین بالاسحار (سوره ۳ آیه ۱۵)

۴- وسائل الشیعه کتاب الجهاد ب ۹۲ ج ۱۱ ص ۳۷۵.

۵- یابنی لایکون الدیک اکیس منک یقوم فی وقت السحر و یستغفر و انت نائم (مستدرک وسائل فی وصایا لقمان علیه السلام).

برهنه مساز. کفن دزد نپذیرفت تا اینکه به سبب اصرار همسایه کفن نیکوتر را برداشت و رفت و چون همسایه مرد و دفنش کردند، کفن دزد گفت: مرده که شعوری ندارد تا بفهمد من خلف وعده با او کرده‌ام، می‌روم و کفن او را می‌دزیم، پس قبرش را شکافت و چون خواست او را برهنه کند صیحه سختی شنید که می‌گوید: نکن، پس ترسید و او را برهنه نکرد و قبرش را پوشانید تا هنگام مردنش به فرزندانش گفت: چگونه پدری بودم برای شما؟ گفتند: نیکو پدری بودی. گفت: مرا به شما حاجتی است. گفتند: انجام خواهیم داد. گفت: هرگاه مردم بدنم را آتش زبید و چون خاکستر شدم، خاکسترم را به باد دهید، نصفی به سمت دریا و نصفی به سمت صحرا. قبول کردند و چون مرد، چنین کردند. پس خدای تعالی خاکسترهای متفرقه بدن او را جمع نمود و زنده‌اش کرد و فرمود: چه سبب شد که چنین وصیتی کردی؟ عرض کرد: به عزت قسم ترس از عذاب تو مرا بر این وصیت داشت. پس فرمود: منم تو را بخشیدم و ترس تو را به امن مبدل کردم و طلبکارانت را راضی خواهم کرد. از این حکایت دانسته می‌شود که هرگاه گناه‌های پشیمان‌شده و از عذاب خداوند ترسان‌ک باشد، خداوند هم او را خواهد آمرزید و خصماء او را راضی خواهد فرمود.

«۴»

در کتاب الروضة من الکافی، از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: در میان بنی اسرائیل مردی بود که گرد دنیا نگشته بود، و به هیچ چیز آن دست نیالوده بود. شیطان صدائی داد که همه لشگریانش گردش جمع شدند، گفت: کیست از شما که بتواند این مرد را فریب دهد؟ یکی گفت: او را به من واگذار. شیطان گفت: از چه راهی او را گمراه می‌کنی؟ گفت: از راه زنهای شیطان گفت: تو مرد او نیستی، او زنهای رانایزوده و مزه آنها را نچشیده. شیطانک دیگری گفت: او را از راه می‌خواری و خوشگذرانی گمراه می‌کنم. شیطان گفت: تو هم مرد آن نیستی. زیرا او توهمی به این امور ندارد. شیطانک دیگر گفت: از راه کردار نیک و عمل خیر او را گمراه می‌سازم. شیطان گفت: تو مرد او هستی. آن شیطانک به جایی که آن مرد عابد مشغول عبادت بود، رفت و در برابر او ایستاد و نماز خواند. عابد خواب می‌رفت، شیطانک خواب نمی‌رفت و مشغول نماز بود. آن مرد خسته می‌شد و استراحت می‌کرد، آن شیطان آسودگی نداشت و پیامی عبادت میکرد. آن مرد عابد، نزد او رفت، خود را نزد او کم ارزش دید و کار خود را کوچک شمرد و به او گفت: ای بنده خدا، با کدام چیز بر این همه نماز خواندن نیرو گرفتی؟ شیطانک به او

گریست و گفت: یا رسول الله، قسم به خدا که سرکه نبود بلکه خمر بود ولی توبه کردم و از خدا خواستم که مرا رسوان کند، چنین شد. آنحضرت فرمود: چنین است هر که توبه کند، خداوند سیئات او را به حسنات مبدل می‌فرماید «اولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات».

«۲»

و در کافی باب وقت التوبه، حدیث ۴ روایت نموده از معاویه بن وهب که گفت: ما به مکه می‌رفتیم و به همراه ما شیخی بود خدا پرست. لیکن مذهب شیعه را فرا نگرفته بود و در راه، نماز را تمام می‌خواند (به مذهب سنیها که تمام خواندن نماز را برای مسافروا می‌دانند) و برادرزاده‌اش که همراهش بود شیعی مذهب بود. آن شیخ بیمار شد و من به برادرزاده گفتم: کاش مذهب شیعه را به عمومی خود پیشنهاد می‌کردی شاید خدا او را نجات دهد. و همه همراهان گفتند بگذارید این شیخ به حال خود بمیرد که وضع خوبی دارد. برادر زاده‌اش تاب نیاورد و به او گفت: عموجان راستی که مردم پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله همه مرتد شدند به جز چند نفر، و علی بن ابیطالب علیه السلام، مانند خود رسول خدا حق اطاعت داشت و پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، حق اطاعت از آن او بود. گوید: آن شیخ آهی کشید و ناله‌ای زد و گفت: من هم بر همین عقیده‌ام و جانم برآمد و ما شرفیاب خدمت امام صادق علیه السلام شدیم و علی بن سری این گزارش را به امام صادق علیه السلام داد. در پاسخ فرمود: او مردی است از اهل بهشت. علی بن سری گفت: چگونه بهشتی است و حال آنکه از مذهب شیعه هیچ سابقه نداشت جز در همان ساعت مرگش. فرمود: دیگر از او چه می‌خواهید، به خدا سوگند که بهشت در آمده است. از این داستان دانسته شد که وقت توبه و رجوع به حق تا نفس آخر باقی است (البته پیش از آنکه یقین به مرگ کند چنانچه گذشت).

«۳»

در جلد ۱۵ بحار الانوار، باب الخوف و الرجاء، صفحه ۱۱۷، از حضرت علی بن الحسین زین العابدین روایت کرده که فرمود: در بنی اسرائیل مردی بود کفن دزد، همسایه‌اش مریض شد و ترسید بمیرد. کفن دزد را طلبید و به او گفت: چگونه همسایه‌ای بودم؟ کفن دزد گفت: نیکو همسایه‌ای بودی. گفت: مرا بتو حاجتی است. گفت: انجام خواهیم داد. پس دو کفن حاضر کرد و گفت هر کدام که بهتر باشد، بردار برای خودت تا مرا در کفن دیگر پیوشانند و چون مرا دفن کردند، قبر مرا ننکاف و مرا

خدا فرمود: او را حاضر کن. پس معاذ جوان را وارد کرد و سلام نمود و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را جواب داد و فرمود: ای جوان چه چیز تو را به گریه آورده؟ گفت: چگونه نگریم و حال آنکه گناهان زیادی بجا آورده‌ام که اگر خدای من مرا به پاره‌ئی از آنها مؤاخذه کند، مرا به آتش جهنم می‌سوزاند. و می‌دانم که مرا مؤاخذه خواهد کرد به آنها و مرا نخواهد آمرزید.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا شریک برای خدا قرار داده‌ای؟ گفت: پناه به خدا می‌برم از اینکه شریک برای او قائل شده باشم. پس فرمود: آیا کسی را بدون حق کشته‌ای؟ گفت: نه. پس آنحضرت فرمود: خدایم! گناهان تو را هر چند مانند کوه‌های محکم باشد.

جوان گفت: گناهانم بزرگتر از کوه‌های سخت است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: می‌آموزد گناهان تو را، هر چند در سنگینی مانند زمینهای هفتگانه و دریاها و رملها و درختها و آنچه در آنها است از خلق بوده باشد.

جوان گفت: گناهانم از همه اینها بزرگتر است. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: می‌آموزد خدا گناهانت را هر چند به مانند آسمانها و ستارگان و عرش و کرسی باشد.

جوان گفت: از اینها هم بزرگتر است. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله مانند شخص غضبناکی به او نظر کرد و فرمود: وای بر تو ای جوان، گناهان تو بزرگتر است یا پروردگارت؟ پس جوان به سجده افتاد و گفت: منزه است پروردگار من، چیزی از خدای من بزرگتر نیست و خدای من از هر بزرگی بزرگتر است.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا می‌آموزد گناهان بزرگ را مگر خدای بزرگ؟ جوان گفت: نه به خدا قسم یا رسول الله. پس ساکت شد.

پس رسول خدا فرمود: وای بر تو ای جوان آیا خبر می‌دهی مرا به یکی از گناهانت؟ جوان گفت: بلی من هفت سال پیش قبر می‌کردم و مردگان را برهنه می‌ساختم و کفتنهای آنها را بیرون می‌آوردم و می‌فروختم. پس دخترکی از بعضی انصار مردود چون او را در قبرش دفن کردند، در شب، قبر او را شکافتم و کفتنهای او را بیرون آوردم و چون خواستم برگردم شیطان مرا فریب داد و بدن آن دختر را برایم جلوه داد، تا اینکه با او زنا کردم. و چون خواستم برگردم ناله‌ای از پشت سرم شنیدم که می‌گفت: ای جوان وای بر تو از مجازات

پاسخی نداد. سپس پرسش خود را باز گفت و باز هم پاسخی نداد. بار سوم از او پرسید، این بار در پاسخ او گفت: ای بنده خدا راستی که من یک گناهی کردم و از آن تو به نمودم و هر گاه آن گناه به یادم آید، بر نماز نیرومند شوم. گفت: به من بگو، چه گناهی کرده‌ای تا منم بکنم تا بر نماز نیرومند شوم؟ گفت: به شهر برو و از فاحشه معروقه‌ای به نام فلان پرسش کن و دو درهم به او بده و از او کام بگیر. گفت: من از کجا دو درهم بیاورم، من نمی‌دانم دو درهم چیست؟ شیطانک از زیر پای خود، دو درهم برگرفت و به او داد و او هم برخاست با همان ردائیکه بر سر داشت، به شهر درآمد و از خانه فلان فاحشه پرسش می‌کرد. مردم او را به خانه او رهبری کردند و پنداشتند که آمده او را پند بدهد. عابد نزد آن فاحشه رسید و دو درهم را بر او انداخت و گفت برخیز و آماده باش. او برخاست و به خانه اندر شد و به عابد گفت: بفرمائید. و به او گفت: توسر و وضعی داری که به این وضع تو، کسی نزد فاحشه‌ای مانند من نمی‌آید. گزارش حال خود را به من بده. او منظور خود را به او گزارش داد و آن زن گفت: ای بنده خدا راستی ترک گناه، از توبه کردن آسانتر است و چنان نیست که هر کس گناه کرد و دنبال توبه رفت، آنرا دریابد و بدان موفق شود. همانا سزا است که این رهنمای توشیطانی باشد که برای تو مسجیم شده، توبه جای خود برگردد که چیزی در آنجا نبینی.

آن عابد برگشت و آن زن هم همان شب مرد. چون بامداد شد، بر در خانه‌اش نوشته شده بود: «بر سر جنازه فلاحه حاضر شوید که او از اهل بهشت است» مردم همه در شک افتادند و تا سه روز درنگ کردند و او را به خاک نسپردند، برای آنکه در باره او تردید داشتند. و خدای عزوجل به یکی از پیغمبران خود که من آنرا جزموسی بن عمران علیه السلام نمی‌دانم، وحی کرد که برو بالای سرفلاحه و بر او نماز بخوان و به مردم بفرما تا بر او نماز بخوانند زیرا من او را آمرزیدم و بهشت را بر او واجب کردم. برای اینکه فلان بنده مرا از گناه کردن من باز داشت.

«۵»

در تفسیر صافی، سوره آل عمران، روایت کرده از معاذ بن جبل که وارد شد بر رسول خدا در حالی که گریان بود. و سلام کرد و رسول خدا او را جواب داد و فرمود: چه چیز تو را به گریه آورده؟ گفت: یا رسول الله، بیرون خانه جوانی است خوش صورت که بر جوانی خود مانند زن بچه مرده می‌گرید و می‌خواهد بر حضرتت وارد شود. پس رسول-

روز قیامت، مرا عربیان ساختی و جنب کردی، پس وای بر تو از آتش الهی. پس گفت: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله) گمان نمی کنم بوی بهشت را بشنوم شما مرا چگونه می بینید؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای فاسق دور شو از من، می ترسم از آتش تو بسوزم چقدر نزدیک به آتشی. و این جمله را تکرار فرمود تا جوان از نزد آنحضرت خارج شد. پس توشه ای از شهر برداشت و به کوههای مدینه رفت و دستهای خود را به گردش غل نموده و در ناله هایش می گفت: بنده ذلیل توام گناهکارم و از کردار خود پشیمانم و نزد پیغمبرت رفتم و مرا رد کرد و ترسم را زیادتیر ساخت. تو را به بزرگیت قسم می دهم مرا رد مفرما و از رحمت محروم مساز و در این حال چهل شبانه روز بود به طوری که جانوران برایش گریان می شدند. پس از چهل روز گفت: خدایا بامن چه کردی؟ اگر مرا آمرزیدی پس به رسالت خبر ده و اگر نیامرزیدی و می خواهی مرا عذاب کنی، پس زودتر مرا به آتش بسوزان یا به عقوبت دیگری مبتلا فرما و مرا از رسوائی قیامت نجات ده. پس خداوند بر پیغمبرش صلی الله علیه و آله این آیات را نازل فرمود:

«و آنانکه هر گاه گناه بسیار زشتی کنند، یا به خود ستم کنند به اینکه گناه بزرگتری بجا آورند، یاد کنند خدا را یا عذاب او را. پس پشیمان از گناهان خود شده توبه کنند و از خدا طلب آمرزش کنند و کیست که گناهان را بیامرزد جز خدا و بر گناه خود هم مصر نباشند در حالی که به آن دانا باشند. ایشان، جزایشان آمرزش است از پروردگارشان و بوستان هائی که جاری می شود از زیر آنها جویها، در حالی که همیشه در آنها هستند و چه نیکو است جزای کسانی که با خدا معامله می کنند»^۱.

و چون این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه در آمد و این آیه را می خواند و تبسم می نمود و به اصحاب فرمود: کیست که مرا از جای آن جوان تائب خبر دهد؟ گفتند یا رسول الله، در فلان کوه است. پس حضرت با اصحاب بدان جا رفتند و جوان را دیدند که بین دو سنگ ایستاده، دستهایش را به گردن غل کرده، صورتش از

۱- والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذكروا الله فاستغفروا والذین هم من یغفر الذنوب الا الله ولم یصروا علی ما فعلوا هم یعلمون اولئك جزاؤهم مغفرة من ربهم و جنات تجری من تحتها الانهار خالدين فیها و نعم اجر العالمین. آل عمران آیه ۱۳۵

تابش آفتاب سیاه شده، مژگان چشمش از گرگی زیاد ریخته و می گوید: خدایا توبه من خیلی نعمت دادی و احسان کردی کاش می دانستم آخر کارم مرا به بهشت می فرستی یا به جهنم؟ خدایا گناهانم از آسمانها و زمینها و عرش و کرسی عظیم تراست و کاش می دانستم مرا می آمرزی یا در قیامت رسوایم می کنی و این کلمات را تکرار می کرد و گریه می نمود و خاک بر سر می ریخت و جانوران اطرافش و پرندگان بالای سرش با او هم ناله شده بودند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد او آمد، غل را از گردش باز کرد، خاکها را از سرش پاک نمود و فرمود: بشارت باد که خداوند آمرزیدت. پس به اصحاب فرمود: اینطور گناهان را جبران کنید، چنانچه این جوان کرد. پس آیه قرآن را بر او خواند و او را به بهشت بشارت داد.

ناگفته نماند اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن جوان را از خود دور کرد، شاید برای این بوده که چون گناهش بزرگ و سخت بوده، قصد فرمود که آتش خفوش زیادتیر گردد بلکه ریشه گناهش سوخته گردد و به اشک چشمش تاریکیهای گناهش برطرف شود و مستحق رحمت حق تعالی گردد. چنانچه همین قسم هم شد و در پیش گفته شد که هر چه حالت ندامت و سوختگی دل بیشتر باشد، به رحمت و مغفرت نزدیک تر است. و خلاصه رد کردن رسول خدا صلی الله علیه و آله لطفی بود در باره آن جوان و به نفع او تمام شد.

«۶»

در جلد ۱ سفینه البحار، صفحه ۱۲۷، روایت کرده که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله قلعه بنی قریظه را محاصره نمود، و آنها جماعتی از یهود بودند نزدیکی مدینه که سخت در مقام اذیت و آزار آنحضرت و مسلمانان بودند، و در این مرتبه نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله این بود که چاره آن جز جنگ و کشتار آنها نیست. پس فرستادند نزد آن حضرت که ابولبابه را نزد ما فرست تا با او در کار خود مشورت کنیم و ابولبابه سابقه آشنائی به آنها داشت. آن حضرت به ابولبابه فرمود: نزد آنها برو. و چون رفت، به او گفتند: صلاح ما را، چه می دانی، آیا قبول کنیم حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله را؟

ابوالباله گفت: بلی قبول کنید و بدانید که نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره شما کشتن است و اشاره به گلولی خود نمود. پس از گفتار خود پشیمان شده و به خود

گفت: به خدا و رسولش خیانت کردم و رازپنجهبر صلی الله علیه و آله را آشکار نمودم. پس از قلعه یهود خارج شد و نیامد از خجانش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و به مسجد رفت و بندی به گردن خود بست و خود را به ستون مسجد بست (و جای آن ستون نزدیک قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و ستون دوم و مشهور به اسطوانة التوبة است) و گفت از این ستون باز نشوم تا بمیرم یا خدا مرا بیامزد. خبرش را به رسول خدا صلی الله علیه و آله دادند. فرمود: اگر آمده بود نزد خودم برایش از خداوند طلب آمرزش می نمودم و الحال که خود رو به خدا کرده، خداوند به او سزاوارتر است. و ابولبابه روزها روزی بود و در شب، دخترش مقدار خوراکمی که نمیرد به او می داد و هنگام ضرورت و قضای حاجت او را باز می کرد و بعد او را می بست. و پس از چندی که حال او چنین بود هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجره ام سلمه بود، قبولی توبه او از طرف خداوند بر آنحضرت وحی شد و آن حضرت به ام سلمه فرمود که خداوند ابولبابه را آمرزید. ام سلمه گفت: اذن می دهید او را به قبول توبه اش بیاگاهانم؟ فرمود: آگاهش کن. پس ام سلمه سرخود را از حجره بیرون کرد و او را به آمرزش خداوند بشارت داد. ابولبابه گفت: الحمد لله. مسلمانان آمدند که او را از ستون باز کنند، گفت: نه به خدا جز اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله به دستش مرا باز کند. پس آن حضرت آمد و فرمود خداوند تورا آمرزید و مانند روزی شدی که از مادرت به دنیا آمدی. پس گفت: به شکرانه نعمت قبولی توبه ام اذن می دهید تمام دارائیم را صدقه دهم؟ فرمود: نه. گفت: دو ثلث دارائیم را صدقه دهم؟ فرمود: نه. گفت: پس ثلث دارائیم. فرمود: بجا آور. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را تلاوت فرمود.

«و دیگران که اقرار کردند به گناهان خود آمیخته کردند کردار نیک و دیگر کردار بد را، شاید خدا به رحمت به آنها رجوع فرماید. جز این نیست که خدا آمرزنده و مهربان است، بگیر از مالهایشان صدقه را تا پاک کند ایشان را و زیاد کند حسنةشان را به آن. و دعا کن برایشان زیرا دعای تو آرامش ایشان است و خدا شنوای دانا است. آیا نمی دانید که خداوند قبول می کند توبه را از بندگانش و می گیرد (قبول می کند) صدقه های ایشانرا و اینکه خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است»^۱.

۱- و آخرون اعترفوا بذنوبهم خطوا عملاً صالحاً و آخر سبباً عسی الله ان يتوب عليهم ان الله

این دو داستان به ما می آموزد که توبه کننده، اولاً، باید گناه خود را بزرگ دانسته و سخت شرمسار باشد، و رحمت و مغفرت پروردگار را نعمت عظمی داند و در طلب آن جدی باشد و خود را سخت محتاج آن بیند. و ثانیاً، تا یقین به قبولی توبه اش و پاک شدن از گناهش نکند، دست از تقصیر و طلب مغفرت برندارد. و غالباً این یقین حاصل نمی شود مگر ساعت مرگ.

و خلاصه تا ساعت مرگ که ندای ملک به گوش رسد به اینکه نترس و آمرزیده شده ای و اهل بهشتی^۱ باید در سوز و گداز باشد، و بین حالت خوف و رجاء باشد از قبولی توبه اش، چنانچه در مقدمه کتاب مفصلاً ذکر شد.

«۷»

فخر المحققین سید محمد اشرف، سبط سیدالحکماء میرداماد، در کتاب فضائل السادات از خط شهید ثانی علیه الرحمه و ایشان از کتاب مداهش این جزوی نقل کرده که یکی از صالحین وارد مصر شد، آهنگری را ملاقات کرد که با دست خود آهن سرخ کرده را از کوره بیرون می آورد و حرارت آهن به او صدمه نمی رساند. با خود گفت: این مرد البتة یکی از اولاد است. پیش آمد، سلام کرد و گفت: ای بنده خدا به حق آن کسی که این کرامت را به تو داده، دعائی در باره من بنما. آهنگر چون بشنید بگریست و گفت: ای مرد آن گمان که به من بردی خطا است، من خود را از صالحین نمی دانم. آن مرد گفت: این عمل تورا کسی قادر نیست مگر بندگان خالص صالح. آهنگر گفت: این را سببی است. آن مرد گفت: بر من منت گذار و آن سبب را برایم بگو. گفت: روزی در همین دکان مشغول کار بودم، زنی صاحب جمال که مانندش ندیده بودم بر من وارد شد و از فقر و پریشانی خود شکایت نمود، من شیفته جمالش شدم، گفتم: اگر مراد مرا میدهی حوائج تورا انجام خواهم داد. گفت: ای مرد از خدا بترس، من اهل این عمل نیستم. منهم

غفور رحیم خدمن اموالهم صدقة تطهرهم و تزکیهم بها وصل علیهم ان صلوتک سکن لهم و الله سمیع علیم الم یعلموا ان الله هو یقبل التوبة عن عباده و یأخذ الصدقات و ان الله هو التواب الرحیم (سورة التوبة آیه ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶).

۱- ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائكة الاتخافوا ولا تعزوا و ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون. (سورة فصلت آیه ۳۰).

گفت: از پی کار خود رو. آن زن با حال پریشانی رفت. بعد از چندی برگشت و گفت: ضرورت مرا به اینجا کشاید که تورا اجابت کنم. در آن حال آن زن را برداشته به خانه رفت و در خانه را قفل کردم. زن گفت: چرا در خانه را قفل کردی؟ گفتم: ترسیدم مردم از حالم با خبر شوند. گفت: چرا از خدا نمی ترسی؟ گفتم: خدا غفور و رحیم است. و چون نزدیکش رفتم، دیدمش چون شاخهٔ ریحان که از باد تند مضطرب شود در قلق و اضطراب افتاد و سیلاب اشک از چشمش جاری شد. گفتم: تورا چه می شود؟ گفت: از خدای خود خائف و ترسناکم که حاضر و ناظر به ما است. گفتم: ای مرد اگر دست از من برداری، ضمانت می کنم که خداوند آتش دنیا و آخرت را بر تو حرام کند. کلام آن زن در من اثر کرد دست از مقصود خود کشیدم و آنچه داشتم به او دادم و گفتم: ای زن برو به سلامت که تورا از ترس خدا رها کردم. آن زن خوشحال و مسرور به خانه اش برگشت. آن شب در خواب دیدم مخدراهی که ناجی از یاقوت بر سر داشت و به من فرمود: خدا جزای خیرت دهد. گفتم شما کیستید؟ فرمود: مادر آن زنی که نزد تو آمد و او را از ترس خدا ترک کردی، خدا تورا به آتش دنیا و آخرت نسوزاند. گفتم: آن زن از کدام فامیل بود؟ گفت: از نسل رسول خدا صلی علیه و آله پس از آن حمد خدا بجا آوردم. از آنروز آتش به من ضرر نمی رساند و امیدوارم که در آخرت هم مرا نسوزاند.

از این داستان روشن می گردد که هر که آتش شهوت خود را از حرام نگهدارد و هنگام فراهم شدن اسباب و هیجان شهوت، خودداری کند، خداوند آتش را بر او برده و سلامت قرار خواهد داد و در جوار رحمت خود جایش می دهد.

«۸»

و نیز در کتاب مزبور، نقل فرموده که اسحاق بن ابراهیم طاهری در خواب رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید که به او فرمود: قاتل را رها کن. با ترس از خواب بیدار شد، ملا زمان خود را طلبید و گفت: این قاتل کیست و در کجا است؟ گفتند: حاضر است، مردی که خودش اقرار به قتل کرده است. او را حاضر کردند، اسحاق به او گفت: اگر راست بگویی تو را رها خواهیم کرد. گفت من و جماعتی از اهل فساد، هر حرامی را

۱- و اما من خاف مقام ربی و نفی النفس عن الهوی فان البیئة هی المأوی. (سوره نازعات آیه ۴۰).

مرتکب می شدیم و در بغداد به هر عمل زشتی دست می زدیم و پیره زالی برای ما زن می آورد. روزی آن پیره زال بر ما وارد شد و با او دختری در غایت جمال بود. آن دختر چون ما را دید و مطلب را دانست صحنه ای زد و غش کرده بر زمین افتاد. چون او را به هوش آوردند، فریاد زد و گفت: الله الله از خدا بترسید و دست از من بردارید. این عجزه غداره مرا فریب داده و گفت: در فلان محله تماشاخانه ایست که قابل دیدن می باشد. و چندان افسانه گفت که مرا راغب گردانید به همراه او آمدم، مرا به اینجا کشاید.

از خدا بترسید من علویه از نسل زهرا علیها السلام هستم. رفتای من به این سخنان اعتنائی نکرده و به دختر در آویختند. من به جهت حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله غیرت نمودم و از آنها جلوگیری کردم. جراحات بسیار بر من وارد کردند چنانچه می بینی پس ضربتی سخت بر بزرگترین ایشان زدم و او را کشتم و دختر را سالماً خلاص نمودم و او را مرخص کردم. دختر در باره ام دعا کرد و گفت: خدا پویشاند عیب تو را چنانچه مرا پوشاندی و یار تو باشد، چنانچه یاری من کردی. در آن حال از صدای صیحه و صرخته، همسایگان به خانه ریختند، در حالی که خنجر خون آلود در دست من بود و مقتول در خون می غلتید. مرا گرفتند و اینجا آوردند. اسحاق گفت: من تورا به خدا و رسول خدا بخشیدم. آن مرد گفت: من هم از جمیع گناهان توبه کردم و به حق آن کسی که مرا به او بخشیدی دیگر به معصیت بر نمی گردم.

در این داستان می بینید که آن مرد قاتل، به واسطه ترک حرام و جلوگیری از آن و یاری کردن از مظلوم برای خدا و حرمت رسول صلی الله علیه و آله با آن همه آلودگیهایش چگونه مورد لطف خدا و رسول شد به طوری که او را از کشته شدن نجات دادند و به توبه از گناهان موقتش داشتند.

«۹»

مرحوم حاج شیخ عباس قمی در کتاب منازل الاخره، نقل فرموده: که شخصی به نام ابن صمد، بیشتر اوقات شب و روز، نفس خود را حساب می کرد. پس روزی ایام گذشته عمر خود را که حساب می کرد، دید شصت سال از عمرش گذشته است. پس حساب کرد ایام آتراء، یافت که بیست و یک هزار و پانصد روز می شود. گفت: وای بر من اگر روزی یک گناه بیشتر نکرده باشم. پس ملاقات می کنم خدای را با بیست و یک هزار و پانصد گناه. این را بگفت و بی هوش افتاد و در همان بیهوشی وفات کرد.

این آیات را شنید، سخت در او اندر کرد و گفت: ای شیخ، من یکی از روسایان درگاهم، آیا اگر توبه کنم، خداوند مرا می آمرزد؟ واعظ گفت: البته اگر توبه کنی خدا تو را می آمرزد اگر چه گناه تو مثل گناه شعوانه باشد. گفت ای شیخ شعوانه منم که بعد از این گناه نکنم. واعظ گفت: خدا ارحم الراحمین است، و البته اگر توبه کنی، آمرزیده می شوی، پس شعوانه توبه کرد، بندگان و کنیزان خود را آزاد کرد و مشغول عبادت شد و تلاقی گذشته های خود را می نمود به نحوی که بدنش گداخته شد و به نهایت ضعف و ناتوانی رسید. روزی در بدن خود نگرینست، خود را بسیار ضعیف و نحیف دید گفت: آه آه در دنیا به این نحو گداخته شدم، نمی دانم در آخرت حالم چگونه است؟ ندانی از غیب به گوش او رسید که دل خوش دار ملازم درگاه ما باش تا روز قیامت بینی جزای ما را.

که سبیل ندامت نشستش گناه

نیامد در این درکسی عذر خواه

روایت شده که وقتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله به زمین بی گیاهی فرود آمد، به اصحاب خود فرمود: بروید هیزم بیاورید. عرض کردند: ما در زمین بی گیاهیم و هیزم در آن یافت نمی شود. فرمود: هر کس هر چه ممکنش می شود بیاورد پس هیزم آوردند و مقابل آن حضرت روی هم ریختند. چون هیزمها جمع شد، فرمود: همینطور جمع می شوند گناهان. معلوم شد که مقصود آن حضرت از امر فرمودن به آوردن هیزم، این بود که اصحاب ملفت شوند همینطور که در آن بیابان خالی از گیاه، هیزم به نظر نمی آمد، وقتی که از آن جستجو کردند و روی هم ریختند مقدار کثیری هیزم جمع شد و مانند تلی گردید. به همین نحو گناه به نظر نمی آید، چون جستجو و حساب شود، گناهان بسیاری جمع می شود. چنانچه این صمد برای هر روز عمر خود یک گناه فرض کرد که بیست و یک هزار و پانصد گناه شد.

«۱۰»

فاضل نراقی در معراج السعاده نقل فرموده که: در بصره زنی بود شعوانه نام که مجلسی در بصره افسق و فجور متعقد نمی شد که از وی خالی باشد. روزی با جمعی از کنیزان خود در کوچه های بصره می گذشت به در خانه ای رسید که از آن خروش بلند بود گفت: سبحان الله در اینجا عجب خروش و غوغائی است کنیزی را به اندرون آن خانه فرستاد برای استعمال حقیقت حال، آن کنیز رفت و برگشت. کنیز دیگر فرستاد، او هم رفت و برگشت. دیگری را فرستاد و به او سفارش کرد که زود برگردد، کنیز رفت و برگشت، گفت: ای خاتون، این غوغای مردگان نیست، بلکه ماتم زندگان است. این ماتم بدکاران و عاصیان و نامه سیاهان است شعوانه که این را شنید، گفت: آه بروم ببینم که در این خانه چه خبر است. چون به اندرون رفت، دید واعظی در آنجا نشسته و جمعی دور او فراهم آمده ایشان را موعظه می کند و از عذاب خدا می ترساند و ایشان همگی در گریه و زاری مشغولند و در جینی رسید که واعظ تفسیر این آیه را می کرد:

«إِذَا رَأَيْتَهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَفِيظًا وَ زَفِيرًا وَإِذَا الْقَوَامُهَا مَكَانًا ضَبِيحًا مَقْرَنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا» پس در روز قیامت چون دوزخ عاصیان را ببیند در غریدن آید و عاصیان در لرزیدن آیند. و چون عاصیان را در دوزخ افکنند، در مقامی تنگ و تاریک و به زنجیرهای آتشین به یکدیگر باز بسته فریاد و اویلا بر آورند. مالک جهنم به ایشان گوید: زود فریاد آمدید. بسا فریاد و فغان که بعد از این از شما صادر خواهد شد. شعوانه چون

(ص) ۳۲ - باید بسوی فقیه رفت ۳۳ - وجوب هجرت همیشگی است ۳۳ - هجرت از مکّه دیگر نیست ۳۴ - هجرت واجب، مستحب، مباح ۳۴ - هجرت از بلاد عامه نیست ۳۴ - استدلال بر فرمایش شهید ۳۵ - تبلیغ ولایت در بلاد کفر ۳۵ - اعرابیت وموارد تعرب بعدالهجرة ۳۶ - نادانی احکام دین اعرابیت است ۳۷ - عمل نکردن پس از یاد گرفتن هم - تعرب است ۳۸ - بیابان جهل و بی خبری ۳۸ - رها کردن علوم دینی ۳۹

۲۹- کمک به ستمگران ۴۰

اقسام ستمکاران ۴۲ - ۱- کمک ستمگر در ستم ۴۳ - اما دلیل عقلی ۴۴ - کمک ستمگر و اخبار اهلیت (ع) ۴۴ - ستودن ستمگر نیز حرام است ۴۵ - از ستمگر نباید منصب پذیرفت ۴۶ - موارد جواز قبول حکومت ۴۸ - در یک صورت واجب است ۵۱ - ۲- کمک ستمگر در غیو ستم ۵۲ - ۳- اعانت بدون حرمت و تقویت و صدق اسم ۵۵ - فرمایش حضرت کاظم (ع) به صفوان جمال ۵۶ - ۴- کمک به ستمگر غیر حرفه ای ۵۷ - باید از ستم جلوگیری کرد ۵۸ - یاری کردن ستمگر غیر حرفه ای در غیر ستم ۵۹ - ۵- کمک در گناه هم نباید کرد ۵۹ - یاری کردن در گناه دو قسم است ۵۹ - یاری کردن گناهکار در غیر گناه ۶۰ - جمع و گزینۀ اهم ۶۱ - نهی از منکر مهمتر و مقدم است ۵۹ - رعایت مراتب باید بشود ۶۳

۳۰- یاری نکردن ستمدیده گان ۶۴

اعانت منحصر به استعمار کننده نیست ۶۷ - یاری ستمدیده اختصاص به مؤمن ندارد ۶۸ - عابد به زمین فرو میرود ۷۰ - آثار بزرگ یاری مؤمن در دنیا و آخرت ۷۰ - نامه حضرت صادق به حاکم اهواز ۷۱ - حضرت کاظم (ع) و علی بن یقطین ۷۴ - حاجت خود شخص هم برآورده می شود ۷۵

۳۱- سحر ۷۶

سحر در روایات ۸۰ - حد سحر کشتن است ۸۱ - حقیقت سحر و اقسام و ملحقات آن ۸۲ - ۱- حقیقت سحر ۸۲ - بحث فلسفی ۸۲ - بحث علمی ۸۵ - ۲- کهانته ۸۵ - صلاح مردم

فهرست مطالب

سراغاز ۳۲

مقدمه چاپ ششم ۶

۲۶- حبس الحقوق ۱۰

مطالبه حقوق در محضر ۱۱ - مفلس حقیقی ۱۲ - موارد حبس حقوق ۱۲ - بدهی ۱۲ - بدهی با مدت و بی مدت ۱۲ - بدهی را باید پرداخت ۱۳ - چاره ای از پرداخت بدهی نیست ۱۴ - نپرداختن بدهی خیانت و ظلم به همه است ۱۶ - حکم قرض دادن و گرفتن ۱۶ - ثواب وام دادن و عقاب ترک آن ۱۷ - باید قصد پرداختن داشته باشد ۱۷ - باید بدهکار عاجز را مهلت داد ۱۸ - ثواب صدقه برای مهلت هر روز ۲۰ - خداوند تلافی میفرماید ۲۰ - از حسنات به طلبکار میدهند ۲۱ - معاوضه به چقدر میشود؟ ۲۱ - شتاب کردن در ادای دین مستحب است ۲۲ - پرداخت حق الناس ۲۵ - مقدار مال و صاحبش معلوم است ۲۵ - مقدار مال معلوم و مالک مجهول ۲۵ - مال مجهول و مالک معلوم ۲۵ - مقدار مال و مالک هر دو مجهول ۲۶ - حق غیر بر ذمه شخص ۲۶

۲۷- فرار از جهاد ۲۷

جهاد ابتدائی و دفاعی ۲۸

۲۸- تعرب بعدالهجرة ۲۹

تعرب بعدالهجرة چیست؟ ۳۰ - چرا هجرت نکردید؟ ۳۱ - تعرب پس از پیغمبر اکرم

درندانتستن آتیه است ۸۷ - ساحر و کاهن کثیف است ۸۷ - ۳ - شعیبه ۸۸ - قدرت ساحر محدود است ۸۹ - ۴ - تسخیرات ۹۰ - ۵ - قیافه ۹۰ - ۶ - تنجیم ۹۱

اعتقاد بر طبق حوادث به اوضاع فلکی بر چهار قسم است:

اول ۹۴ - دوم ۹۴ - سوم ۹۴ - چهارم ۹۴ - آنچه میگوید نمی شود ۹۵ - سحر با معجزه دونا ست ۹۵ - چاره سحر ۹۶

۳۲- اسراف ۹۷

معنی اسراف و انواع آن ۱۰۳ - اسراف به حسب اشخاص مختلف است ۱۰۳ - ابوذر فریب نمی خورد ۱۰۵ - به اعتبار زمان هم مختلف است ۱۰۸ - اسراف که همیشه حرام است ۱۰۹ - خوردن چیزهای مضر هم اسراف است ۱۱۱ - صرف کردن مال در محرمات اسراف است ۱۱۱ - آیا در خیر اسراف می آید ۱۱۲ - باید همه جا میانه روی کرد ۱۱۳ - جمع بین دو دسته آیات و اخبار ۱۱۴ - در خیر اسراف نیست ۱۱۶ - اسراف در عقاید و اعمال ۱۱۹

۳۳- کبر و زیندن ۱۲۰

کبر و تکبر و اقسام آن ۱۲۴ - ترک دعا از روی کبر نیز کفر است ۱۲۷ - تکبر نسبت به حرمت خدا ۱۲۸ - تکبر ذلت دنیا و آخرت می آورد ۱۲۸ - کبر در مقابل پیغمبر و امام (ع) ۱۲۹ - تکبر به عالم تکبر به پیغمبر است ۱۳۰ - تکبری که در آتش اند ۱۳۰ - کبر با بندگان خدا ۱۳۱ - کبر با مردم در قرآن مجید ۱۳۳ - به خرج دادن دارائی نیز کبر است ۱۳۴ - متکبران دیوانگان حقیقی اند ۱۳۵ - تزکیه نفس هم کبر است ۱۳۶ - نشانه های کبر ۱۳۷ - چاره مرض کبر (علاج علمی) ۱۳۷ - پس از مرگ چه می شود؟ ۱۳۹ - نسبت بالا تر را باید دید ۱۴۰ - حالات پیغمبر (ص) مظهر تواضع ۱۴۱ - منشأ کبر را باید زدود ۱۴۱ - عمل مقبول ارزش دارد ۱۴۲ - شرافت نسب موجب کبر نباید بشود ۱۴۲ - کبر به مال از حماقت است ۱۴۳ - جاه، منصب، اتباع، امور اعتباری است ۱۴۴ - نیروی بدن هم موقت است ۱۴۵ - چاره مرض کبر (علاج عملی) ۱۴۶ - فضیلت تواضع ۱۴۶ - عبادت کبر را می برد ۱۴۷ - معنی تواضع و اقسام ۱۴۷ - تواضع برای نعمتهای خدا ۱۴۸ - تواضع با

پیغمبر (ص) و امام (ع) ۱۴۹ - تواضع با مردم ۱۴۹ - تواضع به کافر و فاسق غلط است ۱۵۰ - تواضع برای متکبر نیز غلط است ۱۵۱ - تواضع نکردن با کبر فرق می کند ۱۵۱ - تکبر بابت گسی سازگار نیست ۱۵۲ - تواضع برای ثروت و ثروتمند هلاک کننده است ۱۵۳ - تواضع ثروتمند و تکبر فقیر برای رضای خدا ۱۵۳ - تواضع نسبت به اشخاص فرق می کند ۱۵۴ - نشانه های تواضع ۱۵۵ - پیشوایان ما از همه بیشتر فروتنی می کردند ۱۵۶ - ریشه کبر را به هر چه بشود باید برید ۱۵۶.

۳۴- جنگ با مسلمانان ۱۵۷

محارب ۱۵۹ - جنگ با خدا و پیغمبر (ص) ۱۶۰ - حد محارب ۱۶۰ - دفاع در برابر دزد ۱۶۳

۳۵- خوردن مردار و خون و گوشت خوک ۱۶۴

مردار ۱۶۶ - حیوانات زمینی ۱۶۶ - حیوانات هوایی و آبی ۱۶۷ - تذکیر بوسيله شکار ۱۶۸ - گفتگوئی در باره خوردن گوشت ۱۶۸ - تذکیر بوسيله ذبح شرعی ۱۷۲ - حرام گوشت به تذکیر پاک می شود ۱۷۳ - چرا مردار حرام شده؟ ۱۷۴ - خون ۱۷۶ - سبب حرمت خوردن خون ۱۷۶ - خوک ۱۷۷ - ۱ - زیانهای معنوی و اخلاقی ۱۷۸ - ۲ - زیانهای جسمی ۱۷۹

۳۶- ترک نماز عمد ۱۸۰

مغالطه برخی از پی خردان ۱۸۵ - وعده عذاب در قرآن مجید ۱۸۵ - پانزده اثر دنیوی و اخروی بر ترک نماز ۱۸۷ - مهمترین واجب الهی ۱۸۸ - کمک به تارک نماز ۱۹۰ - ترک نماز چند قسم است ۱۹۱ - تأکید در باره نماز اول وقت ۱۹۲ - قبولی نماز شرایط دیگری هم دارد ۱۹۵ - حضور و اقبال قلب چیست؟ ۱۹۷ - باید موانع برطرف شود ۱۹۸ - نمازهای واجب ۱۹۹ - نمازهای فوت شده را باید قصا کرد ۲۰۰

۳۷- زکات ندادن ۲۰۱

مانع الزکات کافر است ۲۱۸ - سبب وجوب زکات ۲۰۹ - زکات و صدقه مال را زیاد

(باب دوم)

(کباثر غیر منصوبه) ۲۶۹

(فصل اول)

۱- غیبت ۲۷۲

غیبت و روایات اهلیت ۲۷۳ - معنی غیبت و موارد آن ۲۷۶ - انواع غیبت ۲۷۸ - غیبت شخص غیر معین و مردود ۲۷۹ - کفاره غیبت و توبه آن ۲۷۹ - موارد جواز غیبت ۲۸۰ - استماع غیبت نیز حرام است ۲۸۳ - رد غیبت در موارد استثنا نیست ۲۸۵ - دور و دو زبان ۲۸۵

۲- نیمه ۲۸۶

بواسطه: تمام باران نبارد ۲۸۸ - معنی نیمه ۲۸۸

۳- ریختن آبروی مؤمن ۲۹۱

مؤمن عزیز است ۲۹۱ - ۱- استهزاء و سخریه: ۲۹۲ - امروز مؤمنین به کفار می خندند ۲۹۳ - شاید آنها بهتر باشند ۲۹۴ - ۲- سب و طعن: ۲۹۵ - مردن به بدترین مردنها ۲۹۶ - گاهی مظلوم هم ظالم می شود ۲۹۶ - تعدی به تکرار یا سخت تر گفتن ۲۹۷ - بهشت بر بد زبان حرام است ۲۹۷ - دشنام به هر کس که باشد ۲۹۸ - حرمت دشنام در صورت عکس العمل ۲۹۹ - ۳- ذلیل و سبک کردن مؤمن ۳۰۰ - ۴- سرزنش کردن و رسوا نمودن مؤمن ۳۰۱ - ۵- هجو مؤمن به شعر یا نثر ۳۰۳ - ۶- اذیت به مؤمن ۳۰۳ - عقوبت آزار به همسایه شدید تر است ۳۰۴ - حقوق همسایه ۳۰۶ - آزار به همسر ۳۰۷ - آزار به فقیر ۳۰۸

۴- مکرو نیرنگ ۳۰۹

معنای مکرو و غدر و خدعه ۳۱۰ - نیرنگ با خدا ۳۱۰ - ادعای مقامات روحانی ۳۱۱ - خدعه با بزرگان دین ۳۱۱ - نیرنگ با بندگان خدا ۳۱۱ - دو روش و دو زبانی هم نیرنگ است ۳۱۳ - دو روشی و دو زبانی چیست ۳۱۴ - غش هم نیرنگ با مردم است ۳۱۴

می کند ۲۱۰ - اقسام زکات و موارد و مقدار آن ۲۱۳ - نصاب نقدین ۲۱۴ - زکات فطر ۲۱۵ - مصرف زکات ۲۱۵ - زکات مستحب ۲۱۶ - سایر انفاقهای واجب ۲۱۶ - توسعه رزق - پاکیزگی مال - ذخیره فردا ۲۱۷ - موارد وجوب خمس و مصرف آن ۲۱۸ - عیال واجب النفقه ۲۲۰ - انفاقهای مستحب ۲۲۰

۳۸- استخفاف حج ۲۲۱

تأخیر از سال استطاعت حرام است ۲۲۵ - آیاتی که به تارک حج تفسیر شده ۲۲۸ - آثار دنیوی تأخیر حج ۲۲۹ - فضیلت حج ۲۳۱ - شرایط وجوب حج ۲۳۳ - شرایط استطاعت ۲۳۳ - نایب گرفتن برای زنده یا مرده مستحب است ۲۳۴ - باید پرهیزگار نایب امام شود ۲۳۵ - اسرار وجوب حج ۲۳۶ - بندگی خدا - تشبه به ملائکه ۲۳۷

۳۹- ترک یکی از واجبات ۲۳۸

فتنه و عذاب دردناک ۲۴۲ - واجبات چیست ۲۴۲ - روزه ماه رمضان ۲۴۳ - جهاد در راه خدا ۲۴۳ - امر به معروف و نهی از منکر ۲۴۵ - امر به معروف و نهی از منکر در اخبار ۲۴۷ - شرایط امر به معروف و نهی از منکر ۲۴۸ - ضرر موهوم یا جزئی قابل اعتنا نیست ۲۵۰ - اهم و مهم را باید رعایت کرد ۲۵۱ - مراتب نهی از منکر ۲۵۱ - مرده ای بین زنده ها ۲۵۳ - تولی و تبری ۲۵۳ - انکار حق اهلیت (ع) ۲۵۵

۴۰- اصرار بر گناه ۲۵۶

آمرزش بشرطی که اصرار نباشد ۲۷۹ - از بزرگترین کبائر ۲۶۰ - اصرار بر گناه چیست ۲۶۰ - ۱- کوچک شمردن گناه ۲۶۲ - ۲- خوشحالی بر گناه ۲۶۳ - ۳- آشکار کردن گناه ۲۶۴ - ۴- موقعیت اجتماعی شخص و گناه ۲۶۵ - زلة العالم تقصد العوالم ۲۶۵ - در حکم کبیره واقعی است ۲۶۶ - تعیین اصرار، عرفی است ۲۶۶ - قابل توجه ۲۶۶ - الحیف فی الوصیه ۲۶۶ - رعایت وارث فقیر لازم است ۲۶۷ - وارث بر دیگران مقدم است ۲۶۸ - تقسیم ترکه مطابق دستور ۲۶۸

۱۵- کفران نعمت ۳۴۷

قوم سبا کفران می کنند و معذب می شوند ۳۴۷ - نعمت نعمت می شود ۳۴۸ - کفر نعمت از اقسام کفر است ۳۴۹ - کفران نعمت و اخبار اهلیت ۳۴۹ - معنای کفران نعمت ۳۵۰ - اگر شکر نباشد از حیوان پست تر است ۳۵۱ - کفران وسایط ۳۵۱ - چگونگی شکر واسطه ۳۵۳ - ولایت بالاترین نعمتها است ۳۵۴ - کفران وجود علما ۳۵۵ - نائب امام کیست؟ ۳۵۵ - کفران وجود عالم روحانی ۳۵۵ - عقوبتهای شدید بر کفران وجود علما ۳۵۶

«فصل دوم»

۱- فتنه ۳۵۷

معنای فتنه ۳۵۹ - بنی امیه بدترین فتنه ها ۳۵۹ - بدعت و جاسوسی ۳۶۱ - فاش کردن اسلحه شیعیان و احادیث مشکله ۳۶۲ - پراکندگی جماعت دینی ۳۶۲ - گناه فتنه از قتل بزرگتر است ۳۶۳ - قتلی که از سر بردن بدتر است ۳۶۳ - فتنه دنیوی ۳۶۳ - فتنه به کفر و شرک نیز تفسیر شده ۳۶۴ - جاسوسی برای ظالم ۳۶۴

۲- فروختن اسلحه به کفار ۳۶۵

۳- بهتان ۳۶۶

آیات افک در سوره نوره ۳۶۶ - بهتان و اخبار اهلیت (ع) ۳۶۹ - انواع بهتان: - بهتان به خدا، ۳۷۰ - بهتان به پیغمبر و امام (ع) ۳۷۰ - بهتان به مردم ۳۷۰ - بهتان به کافر هم حرام است ۳۷۱ - عاقبت خیانتکار ۳۷۱ - چاره اش تحصیل ایمان است ۳۷۱ - سوء ظن ۳۷۲ - بعضی از گمانها گناه است ۳۷۲ - حمل بر بهتر باید کرد ۳۷۲ - بدگمانی به مؤمن حرام است ۳۷۴

«فصل سوم»

هتک قرآن ۳۷۶

احترام قرآن ضروری مذهب است ۳۷۶ - بهترین ثوابها ۳۷۷ - معنای اهانت بقرآن و حکم آن ۳۷۷ - تذکر لازم ۳۷۹

گرافروشی نیز نیزنگ است ۳۱۵

۵- احتکار ۳۱۷

۶- حسد ۳۱۹

حسد چون آتش ایمانرا میخورد ۳۱۹ - ریشه کفر ۳۲۰ - ظاهر کردن حسد ۳۲۱ - حسد اختیاری است ۳۲۲ - راه عملی و علمی جلوگیری حسد ۳۲۲ - توجیه حدیث رفع ۳۲۳ - با سایر روایات منافاتی ندارد ۳۲۳ - غبطه حرام نیست ۳۲۴

۷- دشمنی کردن بامؤمن ۳۲۵

۸- مساحقه ۳۲۷

حدسحق ۳۲۸

۹- قیادت و دیانت ۳۲۹

قیادت ۳۲۹ - حد قیادت ۳۳۰ - دیانت ۳۳۰

۱۰- استمناء ۳۳۲

شیوع استمناء ۳۳۳ - مضرات جسمی و روحی استمناء ۳۳۴

۱۱- بدعت ۳۳۷

بدعت چیست؟ ۳۳۸ - اقسام بدعت از نظر شهید ۳۳۹ - فرمایش مجلسی ۳۴۰ - بدعت یعنی تغییر حکم الهی ۳۴۰

۱۲- حکم ناحق ۳۴۲

۱۳ و ۱۴- کارزار در ماههای حرام و بازداشتن از راه خدا ۳۴۴
مراتب صد عن سبیل الله ۳۴۴